مضامین — فهرست کتاب نادرالمعراج — شماره صفحه

تاریخ پایان اسکن کل کتاب ۱۳۹۳/۱۲/۲۵ شمسی ، طلب و التماس دعای خیر H.R

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سبحٰن الذی اسریٰ بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصا الذی برکنا حولہ

نادر المعراج

(فارسی)

عباد اللہ شیخ العالم اکبر آبادی

النوریۃ الرضویۃ پبلشنگ کمپنی
کچا رشید روڈ، بلال گنج، لاہور. پاکستان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نور قلوب العارفین بانوار الجمال وحیر عقول الکاملین عن ادراک عظمة الکبریاء
والجلال و عطر مشام ارواح الوالهین بنفحات شمائم نسیم الانس والوصال وطیب قلوب
المشتاقین بنسائم شمیم الجمال والجلال حمدیکه صحائف لطائف اطباق فلکی بنقوش تقریر آن منقش بود
و ثنائیکه صفائح مدائح اوراق ملکی برقوم تحریر آن مقرر بود احدی را که بر صحائف اطباق نه فلک توقیع برکشید که الکبریاء
لی واجب الوجودی را که سیمرغ کبریائیش در آشیانه حدوث نگنجد باسط الجودی که معیار علم و میزان عقل نعوت جلال و صفاتش
نسنجد **بیت** :: آنجا که سراپردهٔ اجلال جلال :. جانها همه واله و زبانها همه لال   دبیران صحائف
لطائف معارف و حکم نقشبندان صحائف مدائح جود و کرم بر الواح ارواح قدسی و اوراق اشواق انسی بقلم شد و ثنا رقم
انشای حمد و ثنای او بر کشیدند و مهندسان صنائع جود و مؤسسان بدائع وجود بر طاق نه رواق خضر بساط هفت
رباط اغبر تشیید قواعد مرتبه و تمهید معاقد مهذبه اساس بی اندراس سپاس بلجتیاس دمی نمایند و سبحان صوامع فلکی
و مهللان مجامع ملکی در سقف فیروزه گون گردون و طارم نیلگون بوقلمون زبان عجز بیان با ثنای کبریای او مترنم و انوار
لمعات بارقات آفتاب وجودش شعاشع سواطع انوار شهود بر خاک پاک آدم مسجود منعکس فرمود حمدیکه نقاش صنع ربانی
در کارگاه فیض فضل سبحانی بر در و دیوار قصر وجود انسانی نقوش اسرار و معانی آن بنگارد و شکریکه فراش لطف الهی
شموع جموع نعم نامتناهی باشعاشع سواطع آه سحرگاهی در مساکن بواطن طالبان از بالا تیار کما هی بنور حضور آن
برافروزد او راست پس اگر ازان الطاف که در خزینهٔ فضل او هست ذرهٔ بر شرک مشرکان و کفر کافران اندازد همه عین
توحید گردد و اگر ازان شراب جان پرور که در قدح غیب دارد قطرهٔ در حلق خلق چکاند هیچ مخالف و منکر را اختلاف
نماند سپاس و ستایش مر آن خداوندی را آفرینندهٔ زمین و آسمان را که آفریدگار و روزی دهندهٔ همه جانوران و بی همتا
اوست و بزرگوار بی مثل است و در کامگاری بی نیاز از هر چه هست کامگار است و هر که هست او لی ست

که اولیت او را بدایت و آخریت او را نهایت نیست خداوندی که بساط بسیط مربوط و مضبوط زمین با فسحت را فراش قدرتش آراسته و سقف آسمان کیوان را بنقوش اِنَّا زَیَّنَّا نقاش قدرت صنعتش مطلا ساخته و ساحت با مساحت این گلزار عالم اسرار یعنی فلک دوار را برگ و شاخ و انوار را مهندس مشیتش برانگیخته صد هزار کوکب منور مثال در تا احمر از هر برگ و شاخ این گلبن خضر مورس حکمتش درآویخته و ہفت آسمان را بیافرید و در ہوا مرفوع کرد و ہفت زمین را بیافرید و در آب موضوع کرد و اجناس خلائق را در میان آن بداشت و ہر یک را بچیزی مشغول کرد

در نعت حضرت سید کائنات و مفخر موجودات احمد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شفیع ما یوم الجزاء

صد ہزاران صلوات و سلام و تحفہ تحیات نثار روضۂ منور و مشہد معطر حضرت سید البشر شفیع روز محشر آن عنوان عہد نامۂ وفا آن میزبان مہمانخانۂ صفا آن شمع جمع صفیا آن چراغ بلاغ انبیا نقشبند گلبن طریقت نافہ کشای گلشن حقیقت مشکنافۂ طریقت شمع شبکرامت صبح روز قیامت خورشید سیمای سماحت ملاح دریای ملاحت شمس فلک رسالت سرو چمن جلالت صدر صفۂ صفا بدر قبۂ وفا گوہر درج اجتبا اختر برج اصطفا محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم رباعی

ای دل طمع از ملک مؤبد داری	در سر ہوس دولت سرمد داری
ہر چیز مراد تست با خود داری	گر در دل و جان مہر محمد داری

صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آن خواجہ کہ لام لَعَمْرُكَ ترصیع تاج و مغفر اوست الف اِنَّا اَرْسَلْنَا اعلام رایت منصور والاظفر اوست فای اِنَّا فَتَحْنَا فتحنامۂ رواج لشکر اوست طای طٰهٰ طراز اعزاز منشور عالی کشور اوست حای حٰمٓ حلقۂ بگوش شمال و فرمان خجستہ پیکر اوست یای یٰسٓ یاسمن وصال گلزار شگفتہ منظر اوست اَلَمْ تَرَ اِلٰى رَبِّكَ اشارت بہ برکت نظر اوست لَعَمْرُكَ اظہار قسم بجان و سر اوست اِنَّا اَعْطَيْنٰكَ اشارت بحوض کوثر اوست وَلَا تَعْدُ عَيْنٰكَ استمالت درویشان غم پرور اوست سُبْحٰنَ الَّذِىٓ اَسْرٰى عبارت از شبگیر سفر اوست فَاَوْحٰٓى اِلٰى عَبْدِهٖ مَآ اَوْحٰى از راز سر بمہر با مر اوست وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى اشارت بتقریر پیغام و خبر اوست اَبِيتُ عِنْدَ رَبِّى بر خوان احسان نوالہ از ما حضر اوست لَا يَنَامُ قَلْبِى در بزم بار رزم جانان پیالہ از شراب طہور و جرعہ از ساغر دل مطہر اوست اَيُّكُمْ مِثْلِى تاج کرامت بر سر اوست لِبَاسُ التَّقْوٰى لباس محبت در بر اوست لِى مَعَ اللّٰهِ وَقْتٌ در بارگاہ بی جہت خلوت دل و سلوت جان صومعہ در خور اوست اِنَّ لِرَبِّكُمْ فِىٓ اَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ طیبی از شمائم رائحہ روح پرور و روح گستر اوست آہ ہای سحرگاہی سوزان از استمالہ لَا تَيْاَسُوْا مِنْ رَّوْحِ اللّٰهِ غالیہ از بخور عود مجمر اوست آفتاب لمعہ از جبین انور اوست ماہ گردون شتاب زخم خوردہ طپانچۂ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ اوست عطارد مستوفی دیوان اعلی و صاحب رقم دفتر اوست

زهره مشاطهٔ چهرهٔ اطهر و آئینه دار جمال اظهر اوست مریخ لشکر صفدر تسخیر مقدر تقدیر سحر اوست مشتری با خلعت شستری
بر مسند قضا و سروری قاضی محکمهٔ شریعت اوست کیوان فلک شحنهٔ ایوان هفتم پاسبان طلایهٔ معسکر اوست فلک درخم
چوگان تقدیر گوی مدور زرین محور اوست ملک در جو اعلای فلک طائر میمون بال خجسته فال فرمان گستر اوست ناموس اکبر
و طاوس اخضر روحانی بال نورانی شهپر پیک راه سفر اوست زمین با تمکین بساط انبساط اغبر اوست آسمان عالی ارکان
قبهٔ رفیع البنیان خضر اوست روز عالم افروز دیباچهٔ از منشور نور چهرهٔ منور اوست شام سایهٔ مشکل ذفری از جعد مجعد زلف
عنبر اوست هشت بهشت جاودانی در مهمان سرای آن جهانی از برای دوستان جانی کمترین ما حضر اوست هفت دوزخ
آتشین بجهت سیاست اعدای دین و انتقام کین دشمنان جفاگستر اوست این هفت طارم زمین پرچم مقرنس
فلک البروج با عروج مسدس و فلک بی قوائم عائم زینهٔ پایهٔ بالا در اوست دنیا عقبی ملک ملکوت غیب شهادت بلسائر
ممکنات و جملهٔ مکونات پیشکش و محقر اوست خلائق هژده هزار عالم از اهل آسمان و زمین غلام و چاکر اوست و مقصود از
خلقت این ایوان آراسته و طاق پیراسته ذات مقدس اوست وما ارسلناک الا رحمة للعلمین تشریف هدیهٔ او
قد فضلناک تعریف قربت فسبحن الذی اسری بعبده و اعطاه من المراتب ما لم یعط احدا من الانبیاء
والمرسلین وادخله مسکان السموات والارضین من الکروبین وزمرة ملاء العلیین والصلوة والسلام علی
ذاته الازهر وروحه الاشرف الاطهر ادر البیان با کلام المعراج واضاء الکواکب کالسراج اعنی محمد المصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم وعلی اصحابه التابعین الطاهرین

بیت

درمیان انبیا او تاج سر
در ازل منشور او خیر البشر

قدر او را عرش اعظم جای زمین
تا ابد طغراش ختم المرسلین

یکسو از اند صفت روح الامین
یک پیاده در رکابش عقل کل
من نگویم وصف او جبار گفت

صد عالم آفتاب شرع دین
حق مر او کرده شفیع المذنبین
وصف پاکش رحمة للعالمین

وصد هزاران تحفهٔ تحیت نثار ازواج مطهر و آل معظم و ازواج مکرم و اتباع محترم و اصحاب محتشم او باد که هر یک ستارهٔ
اوج سروری و سیارهٔ برج مهتری اند که قوله علیه السلام اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم

در منقبت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه

علی الخصوص و الخلوص بآن ثابت مخصوص بآیهٔ ثانی اثنین اذ هما فی الغار و آن سر حلقهٔ مهاجر و انصار و بآن مخزن
اسرار نبوی و آن مهبط انوار مصطفوی و آن قافلهٔ سالار قافلهٔ المؤمنون و آن سپه کیش و ان جند نالهم الغالبون
و آن کلیم صفت در گلیم تجرید و آن خلیل سیرت در خلوت تفرید و آن قدوهٔ دار الخلافت اعنی حضرت ابوبکر
ابن ابو قحافه رضی الله تعالی عنه

مثنوی

وان همدم خاص ثانی اثنین
صدیق طریق استقامت

وان خواجهٔ چار سوی کونین
سالوک معارج کرامت

آن محرم راز آسمانی
در مسند حکم امیر اعدل
ثابت قدم مقام تجرید

وان محرم کعبهٔ معانی
در آخر عهد امام اول
سر دفتر جملهٔ اهل توحید

اوراقدم ازدم یقین بود | زان پیشتر و سپاه دین بود
در جمع مقربان صادق | حقا که چو او نبود سابق

در منقبت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه

بر آن ستایش عرب و عجم و آسایش بطحا و حرم و آن مظهر کلمهٔ صدق و صیانت و آن معمار مقصورهٔ شرع و دیانت و آن بانی قاعدهٔ جهانبانی و آن تخت خلافت را سلیمان ثانی و آن صاحب درّه و احتساب امیر المؤمنین عمر ابن خطاب **مثنوی**

چو بر تخت خلافت رفت فاروق | شد اعلام هدی را سر بعیّوق
ز صدیق ارچه عالم زیب و فر یافت
خود از عدل عمر زیب دگر یافت | سپه سالار دین کز رای عالی
جهان را داشت از بیداد خالی
چنان بنیاد ظلم از بیخ بر کند | که گرگ از میش دامن بر سر افگند
زهی روشن دل صاحب سکینه
که بنمود ش نهاوند از مدینه | عروس مملکت گم کرده تن اورا
ازان شد بعد او این کار رشوا

در منقبت حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه

و بر آن امام معصوم و محترم مرحوم آن صاحب جیش عسرت و آن واسطهٔ عیش و عشرت و آن قاعدهٔ اصحاب علم و آن قبلهٔ ارباب حلم و آن جامع قرآن اعنی عثمان ابن عفان رضی الله عنه **قطعه**

زهی بر سپهر شرف کوکبی | که بودش همی با دو اختر قران
همه قول او همچو فعلش ثواب | همه جود او چون حیا بیکران
نه در کار دین بود رائش سبک | نه از بار کس گشته طبعش گران
جهان صفا صوفی پاکدین | امام زمین و امام زمان
چو از صبغة الله شد سرخرو | بمعنی سیه گشت روی جهان

در منقبت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه

و بر آن شیر بیشهٔ شریعت کشتی گرداب طریقت مبارز میدان خلافت یقین بدرقهٔ توکل صاحب ذو الفقار و دلدل خطیب منبر سلونی وارث مرتبهٔ هارونی اصل و فرع دهقان دو زرع والد دو مظلوم در دریای علوم و بر آن سرور مطلبی و آن ابن عم نبی و آن اصل شجرهٔ ولایت و آن فرع ثمرهٔ نهایت آنکه بی او مدینهٔ علم را در می بایست مردیکه در هیجا هیچ پشت و نیاورد و آن پردلی که بیک نعره لشکری را دو پاره میکرد و می شکست و آن صفدری که بیک حمله صد قلعه را می افگند سخنش یک رویه بود از آن در دل دوستان می نشست و تیغش دو رویه بود ازان در میان دشمنان میرفت **قطعه**

شاه مردان که نهیب خنجرش | خصم را افگنده خون در حنجره
بود از آسیب وی پیش از اجل | جان دشمن در عزا چون غرغره
اودست قلب لشکر اسلام را | مهر دین بی مهر او نامدسره
برفراز قدر عالی منظرش | من نگویم آسمان را کنگره
خود کم از یک نقطهٔ موهوم بود | در محیط مرکزش نه دائره

و ثنای بسیار بر ارواح اصحاب کبار مهاجر و انصار و ائمه بزرگوار او باد آمین

در مدح شهنشاه گردون جاه انار الله برهانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه

این درّ دریای بلاغت و این کوکب آسمان فصاحت بعد از محنت تمام و سعی بالا کلام چنانچه مذکور خواهد شد مجموع شده در ۱۰۴۴ھ هزار و چهل و چار از هجرت نبوی علیه اکمل الصلوٰة والسلام و در عهد سلطنت سلطان اعظم و خاقان معظم

حامی بیضهٔ اسلام ماحی آثار ظلم و شرک و طغیان حافظ بلاد الله ناصر عباد الله جالس سریر سلطنت بالارث والاستحقاق ظل سبحانی ملاذ امن و امانی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه الغازی خلد الله ملکه و سلطانه طرفه شاهی که در زمانهٔ خویش رواج شریعت غرا و دین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم داده و بتکده را استیصال فرموده مساجد و معابد از سر نو تعمیر کرده و دستار علما و صلحا و فضلا و اتقیا بوده و خمس اوقات باداکردن نماز با جماعت و تلاوت قرآن و وظائف و اوراد اشتغال داشته نسبی مقدس ذاتی که رفاهیت خلائق راحت اوست و آسودگی عالم فرح اوست کام بخشی که در کشت سینهٔ او تخم کینهٔ کس ندمیده و هیچ دلی را غباری از و نرسیده خوی خوش او بهمه جهان چنان پرداخته و چون بوی گل بهر دماغ ساخته در حسن سلوک مرهم ریش دردمندان و در طریق نکوئی شفا بخش مستمندان قاعدهٔ صدقش بنیاد کذب را برکنده و ضابطهٔ عدلش بیخ ظلم را برافگنده الله تعالی آن شاه نونهال باغ دولت لایزال را از صرصر خزان روزگار محروس داشته عالمگیر گرداناد و شاه جهان ستان را کام بخش داراد

قطعه

ناصر ارباب دین شاه جهان کز عدل او
آب و آتش را شده تخلیط در روی زمین
باد از فضل اله و لطف شاه انبیا
بخت و دولت خادمش گوی زمین در زیر نگین

از اول تا آخر ترتیبی لائق و ترکیبی فائق چنانکه مقبول خاصان حقیقی شود و منظور عیون عارفان تحقیقی گردد ترتیب و ترکیب ساخته بجلوت گاه آورده و بالله التوفیق و هو حسبی و کفی

در سبب تالیف این کتاب

اما بعد میگوید بندهٔ ضعیف نحیف المفتقر الی الله تعالی شیخ العالم اکبرآبادی جامع معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم قبل از جمع کردن معراج بدو سه سال لوله غریب و حالت عجیب پیدا شده بود که شب و روز بشنیدن نعت و وصف معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اشتیاق تمام داشت و در صحبت علما و فضلا و درویشان بهرهٔ خاص بر می داشت و در هر جا که عالمان و دانشمندان می شنید از صحبت فیض بخش ایشان بشنیدن نعت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم می رسید و از وصف معراج نبوی از کتب احادیث و تفاسیر حظی می یافت شوق بنده عزم بشنیدن این کلام فرخنده چنان شد که لحظهٔ بلکه لمحهٔ بی گفت و شنید این کلام قرار و آرام نداشت روز و شب در بیداری و خواب هیچ چیز ورای ذکر معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مخیلهٔ خاطر فقیر خطور نمی کرد بعد از مدت مدید شبی در عالم رؤیا آن سرور کائنات و آن مفخر موجودات صلی الله علیه و آله وسلم پرتو جمال جهان آرای خویش برین خستهٔ درویش انداختند و بزبان معجز بیان فرمودند که ای درویش عشق و محبت تو بشنیدن ذکر معراج زیاده می بینم من بعد جامع معراج من تو باش که ترا طبیعت کامل و ذهن شامل است و وقتی از اوقات حل مشکلات معراج من از تو بظهور آید حسب فرمودهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مدت سی سال در تفکر و تردد بسر بردم و در هر ملک و در هر شهر پیش بزرگی و عالمی و درویشی که کتب خانه بود و کتابهای معتبر شنیدم بخدمت شان رسیده از نسخهای تفاسیر و احادیث وغیره تجسس و تفحص نموده خلاصهٔ ذکر معراج آنحضرت

صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم انتخاب کردہ نولیسانیدم وآنچہ در اخبار مسطور ست بعین تحقیق دیدہ چون مولانا معین الدین صاحب تصنیف معارج النبوۃ شائق تمام درباب جمع نمودن معراج بود وصاحب تصنیف مولانا عبدالرحمن ابن جنید واعظ شیرازی نیز غلبۂ شوق جمع کلمات معراج داشتہ وصاحب تصنیف حیرت الانسان خواجہ احمد بغدادی نیز در جمع ساختن معراج آن سرور خیر البشر شائق بود وآین ضعیف عباد اللہ شیخ العالم اکبرآبادی جامع معراج را نیز درباب جمع نمودن کتاب معراج نامۂ آن صاحب التاج لیلۃ المعراج غلبۂ شوق از حد گذشت بتوفیق اللہ تعالے معراج نامہ را بانصرام رسانید واین کتاب را نادر المعراج وبحر الاسرار نام نهاد بیت

کنم وصف معراج حضرت رسول ۔ خدایا تو از لطف خود کن قبول
سر سروران مفخر کائنات ۔ کزو یافتہ جسم آدم حیات

اکنون حاضر باشید کہ معراج را تمام بیان کنم وبسیار گفتنم نباید کہ کسی را از بسیار گوئی من ملال افزاید حقیقت بدان کہ اگر این ضعیف را ہر موی زبانی شود ودر ہر زبانی بیانی باینہمہ اگر صفت معجزہ وکرامات وتشریفات حضرت محمد مصطفی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را تقریر کنم ہنوز از صد یکی را نگفتہ باشم من قرء المعراج او سمعہ او نظرہ کان وجیہا فی الدنیا والاخرۃ ومن المقربین باللقاء والرؤیۃ ومن المبشرین بالجنۃ یعنی ہر آنکس کہ بخواند معراج را یا بشنود یا ببیند باشد آنکس بزرگ در دنیا وآخرت وباشد از مقربان بلقا ورویت وباشد از بشران بجنت زیرا کہ معراج سید المرسلین میباشد فرمود حق تعالی در حق آن خلاصۂ موجودات کہ وَمَا اَرْسَلْنٰكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِيْنَ وگردانیدہ ست اورا بہترین امم ووعدہ کرد ایشان را دخول در بہشت عنبر سرشت بامن وسلامتی وآخر دعوای ایشان این ست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ پس ہر کہ خواہد کہ این نعمت اورا حاصل آید باید کہ مطالعۂ معراج آن سرور انبیا علیہم الصلوۃ والسلام کند کہ این ہمہ علوم در وی جمع ست تا کہ بندہ خداوند خویش را بحقیقت بشناسد وہستی خدای تعالی اقرار کند وخود را در قبضۂ قدرت او مقہور داند وپادشاہی اورا بر نفس خود کامل بشناسد وبدون حق با کسی آرام نگیرد وہر کہ را از خواندن ونوشتن این نسخہ بہرۂ تمام حاصل آید امید آنکہ این بندہ امیدوار را بفاتحۂ فاتحۂ خیر یاد آورد وبدعای ایمان یاد آورد وابواب درین نسخہ پنجاہ ودو باب مرتب ساختہ ایم بدین تفصیل **باب اول** در بیان عروج آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وحقیقت معراج واثبات آنکہ نتیجۂ او بودہ ست **باب دوم** در بیان تمثیلاتی صیقل وار غبار انکار از آئینۂ مظہر انوار حقیقت معراج سید مختار صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بزداید وجمال مقصود در آئینۂ شہود روی نماید **باب سوم** در بیان آنکہ آنچہ اصحاب گفتہ اند کہ ہفت پیغمبر را علیہم السلام معراج شدہ ست **باب چہارم** در بیان آنکہ حکمت در بردن معراج آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چہ بودہ وبیان اسرار وفوائد آن **باب پنجم** در بیان فضیلت شب معراج وعجائب وغرائب آن **باب ششم** در بیان آمدن جبرئیل علیہ الصلوۃ والسلام وآوردن براق وابتدای عروج کہ از کدام جای واز کدام خانہ وکدام ماہ وکدام سال ست **باب ہفتم** در بیان سوار شدن آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم

بر براق ورفتن در مسجد اقصے وبیان آن سخنهائیکه در راه واقع شده بود **باب هشتم** دربیان زمین بیت المقدس وآن سخنهائیکه
در مسجد اقصے واقع شده بود **باب نهم** دربیان توجه نمودن آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم از مسجد اقصے بجانب آسمان
وانچه ما بین آسمان و زمین عجائب وغرائب دیدند **باب دهم** دربیان رسیدن آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم
بآسمان دنیا و دیدن حضرت آدم صفی الله ونوح نبی الله علیهما السلام و دیدن ماه وعجائب وغرائب دیگر **باب یازدهم**
دربیان رسیدن آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم بآسمان دوم ودیدن مهتر یحیی ومهتر داود ومهتر سلیمان علیهم السلام
وعجائب وغرائب دیگر **باب دوازدهم** دربیان رسیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآسمان سوم ودیدن حضرت
یوسف صدیق وجرجیس علیهما السلام وعجائب وغرائب دیگر **باب سیزدهم** دربیان رسیدن آنحضرت صلے الله
علیه وآله وسلم بآسمان چهارم ودیدن ملک الموت ومهتر عیسے ومهتر یونس علیهما السلام وذکر بیت المعمور ودیدن آفتاب
وعجائب وغرائب دیگر که در نظر درآمده **باب چهاردهم** دربیان رسیدن آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم بآسمان پنجم
ودیدن مهتر هارون ومهتر ایوب وشیث علیهم السلام ودیدن ملائکه نورانی وعجائب وغرائب دیگر **باب پانزدهم**
دربیان رسیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآسمان ششم ودیدن مهتر موسیٰ ویسع علیهما السلام ومالک دوزخ
وعجائب وغرائب دیگر **باب شانزدهم** دربیان رسیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآسمان هفتم ودیدن مهتر
ابراهیم ومهتر اسماعیل وحضرت لوط علیهم السلام وگذشتن از بهشت بهشت وآنچه در انجا روی نمودند ودیدن سر
ابوبکر صدیق رضی الله عنه وعجائب وغرائب دیگر **باب هفدهم** دربیان رسیدن آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم
بسدرة المنتهی در فرف ومقام جبرئیل علیه السلام ودیدن بزرگی او وتفسیر سورة والطور وسورة الکوثر وبازماندن جبرئیل
وبراق ودیدن سر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ودیدن عجائب وغرائب دیگر **باب هژدهم** دربیان گذشتن
آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم از سدرة المنتهے ورسیدن بکرسی ووسع وصفت میکائیل علیه السلام ومیزان وعجائب و
غرائب دیگر ودیدن سر امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه **باب نوزدهم** دربیان گذشتن آنحضرت صلے الله علیه وآله
وسلم از کرسی ومسافت آن درمیان عرش وکرسی ودیدن اویس قرنی با گلیم پوشیده در خواب ودیدن سر امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه ودیدن سر حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی ودیدن عجائب وغرائب دیگر **باب بستم** دربیان رسیدن
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمقام اسرافیل علیه السلام ودیدن صور وحقیقت روز قیامت وگذشتن از مقام اسرافیل
ونشستن بر کتف او ودیدن عجائب وغرائب دیگر **باب بست ویکم** دربیان سوار شدن آنحضرت صلے الله علیه وآله
وسلم بر رفرف دوم ودیدن صفهای ملائکه ودریاها وحاملان عرش وبزرگی ایشان ودیدن عجائب وغرائب دیگر **باب**
بست ودوم دربیان سوار شدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با سپے که از یک دانه مروارید بود ودیدن اندرون
برجهای عرش وبزرگی آن ودیدن رکنهای هر برج که چند لک بوده است ودیدن عجائب وغرائب دیگر که در شمار نیاید

باب بست وسوم دربیان نشستن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر رفرف سوم و برآمدن بربالای عرش و دیدن
مقامهای عرش و دیگر عجائب و غرائب باب بست و چهارم دربیان نشستن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برکتف
فرشتهٔ معراج و گذرانیدن او از عرش و حجابها و رسانیدن بحجاب کبریا و دیدن فرشتهٔ روح و دیدن عجائب و غرائب دیگر
باب بست و پنجم دربیان رسیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعالم لامکان و دیدن عجائب و غرائب دیگر باب
بست و ششم دربیان رسیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقاب قوسین او ادنی و نمودن رویت حضرت حق
سبحانه و تعالی با آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و دیدن عجائب و غرائب دیگر باب بست و هفتم دربیان تکلم نمودن
حق تعالی با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و نماز پنجگانه بر پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و بر امت او و سی روز روزه فرض شدن
باب بست و هشتم دربیان مراجعت نمودن آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از عالم بالا بجانب عالم اسفل
باب بست و نهم دربیان دیدن آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بهشت اول را که آنرا دار الخلد نام ست و دیدن
عجائب و غرائب دیگر باب سیم دربیان دیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بهشت دوم را که آنرا دار المقام گویند
و دیدن عجائب و غرائب دیگر باب سی و یکم دربیان دیدن آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بهشت سوم را که آنرا
دار السلام گویند و دیدن عجائب و غرائب آن باب سی و دوم دربیان دیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بهشت چهارم را که آنرا جنات عدن گویند و عجائب و غرائب آن باب سی و سوم دربیان دیدن آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بهشت پنجم را که آنرا دار القرار گویند و عجائب و غرائب آن باب سی و چهارم دربیان دیدن آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بهشت ششم را که آنرا جنات النعیم گویند و عجائب و غرائب آن باب سی و پنجم دربیان دیدن
آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بهشت هفتم را که آنرا جنات الماوی گویند و عجائب و غرائب آن باب سی و ششم
دربیان دیدن آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بهشت هشتم را که آنرا جنات الفردوس گویند و عجائب و غرائب آن
باب سی و هفتم دربیان دیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعراف را و هفت طبقهٔ زمین و گاو و ماهی و دیدن
عجائب و غرائب دیگر باب سی و هشتم دربیان دیدن آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم طبقهٔ اول دوزخ را که آنرا جهنم
گویند و آنچه در و بوده است باب سی و نهم دربیان دیدن آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم طبقهٔ دوم دوزخ را که آنرا
لظی نام ست و آنچه در و بوده است باب چهلم دربیان دیدن آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم طبقهٔ سوم دوزخ را که آنرا
حطمه نام ست و آنچه در و بوده است باب چهل و یکم دربیان دیدن آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم طبقهٔ چهارم دوزخ را
که آنرا جحیم نام ست و آنچه در و بوده است باب چهل و دوم دربیان دیدن آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم طبقهٔ پنجم
دوزخ را که آنرا سعیر نام ست و آنچه در و بوده است باب چهل و سوم دربیان دیدن آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
طبقهٔ ششم دوزخ را که آنرا سقر نام ست و آنچه در و بوده است باب چهل و چهارم دربیان دیدن آنحضرت صلی اللہ

علیه وآله وسلم طبقهٔ هفتم دوزخ راکه آنرا هاویه نام ست وآنچه درو بوده ست **باب چهل و پنجم** در بیان دیدن آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم واقعهائی که بعد از نزول معراج بظهور پیوسته ورفتن درشهر جابلقا وجابلسا ودیدن یاجوج وماجوج
وعجائب وغرائب او **باب چهل و ششم** در بیان خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نشانهای بیت المقدس
وقوافل قریش وآنچه دران بوده ست **باب چهل و هفتم** در بیان تعیین نمودن اوقات نماز خمسه که بعد از نزول سفر معراج
جبرئیل علیه السلام آمده آموختن وخبر دادن از عجائب وغرائب که سلسر درشب معراج دیده بودند وبیان رویت حضرت
حق سبحانه وتعالی **باب چهل و هشتم** در بیان عبادت وروزه های سه ماهه اول ماه رجب دوم شعبان سوم رمضان المبارک
وبزرگی آنها که از آیت قرآن وحدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شده ست وآنچه تعلق بدین دارد **باب چهل و نهم**
در بیان صفت آفرینش نور آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وصفت آفرینش عالم وعجائب وغرائب آن **باب پنجاهم**
دربیان ولادت ان سرور صلی الله علیه وآله وسلم ومعجزاتی که دران وقت بظهور پیوسته **باب پنجاه و یکم** در بیان معجزات
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که از حد عد بیرون ست ازان جمله یکصد وسی و پنج معجزهٔ آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم
درین نسخه مبین میگردد **باب پنجاه و دوم** در بیان نصائح حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم بر اصحاب کرام رضی الله عنهم

باب اول در بیان عروج آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم وحقیقت معراج واثبات آنکه نتیجهٔ یقین او بوده ست مشتمل ست بر سه فصل

فصل اول در ذکر عروج آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم **نقل ست** از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا
معین الدین در بیان آنکه حکمت در عروج آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم می شاید که استمالت خاطر وترفیهٔ باطن
مبارک او بوده باشد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در دنیا از گبر وترسا وجهود ومشرک چندان ملالت کشیده بودند
وآزار وجفا دیده بودند وریاضت ومجاهدت دیده که جزای آن نقصان بغیر از عروج آن حرم سرای خاص هیچ عطای
دیگر میسر نمی گشت حق تعالی خواست تا رفعت شان وعظمت او باو نماید تا همه ریاضات ومجاهدات دنیویه در جنب آن
عنایات متنوعه مضمحل وناچیز گردد وخاطر نازنین او ازان غبار بیرون آید وباوجود تیرباران بلا ومحن درپناه آن آرامگاه
برآساید پس بمقتضای خواهش حضرت حق سبحانه وتعالی آن سرور رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه
آیهٔ کریمه وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهٖ نَافِلَةً لَّكَ نازل شود گاهی بنماز مشغول بودے وگاهی می آسودی چشم مبارک
درخواب ودل بیدار بودند که ناگاه آواز دلنواز جناح بانجاح طاوس فلکی وناموس ملکی یعنی جبرئیل امین علیه السلام
از آسمان هفتمین بگوش هوش سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم سید خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم از خواب بیدار
شدند وبر مرقد همایون نشستند بالفور جبرئیل علیه السلام وراگفت یا رسول الله حق تعالی شما را اسلام میرساند ومیگوید
که ترا از برای آن آفریدم تا عذرخواه گناه بندگان وشفیع گناهگاران ودرماندگان باشی این کار با خواب راحت ملایست راست

راست نیاید اکنون برخیز و قدم رنجه فرمای و از بطحای مکه برون آی تا بر افعال و اعمال امت واقف گشته عبرتی بر داری
تا دانی که وقت خواب ست یا هنگام بیداری دست سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم بگرفت و از بطحای مکه بیرون آورد
و تمامی امت را بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرده یک بیک معروض گردانید چندان گناه و اسباب بعد و
خذلان مشاهده کردند که از حد عدد بیرون و از حیطهٔ شمار افزون بود جبرئیل علیه السلام گفت ای حبیب معبود صلی الله علیه
و آله وسلم اگر داعیهٔ وصول بمقام محمود سعی مبذول فرمای بریاضت و بیداری و مجاهدت و کم خواری مبادرت نمای و بهمین
سهر و مجاهدت بدرجات علیای شفاعت ترقی نما و این آیت را بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برخواند که وَمِنَ
اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم با خاطر
مجروح و سینهٔ مشروح بخانه باز آمد ندمعاصی امت دیده و شراب عتاب چشیده گفت الهی اکنون کدام معصیت و عیب
ایشان را عذرخواه آیم و کدام جرم و گناه ایشان را شفاعت کنم خطاب آمد که گناههای امت باز بسته باحیای شب
ست اگر مغفرت ثلث از امت خواهی ثلث از شب بخدمت بگذران و اگر نصف خواهی نصف از شب و اگر ثلثان
میخواهی ثلثان از شب و اگر تمام گناه امت میخواهی تمام شب تار و بخدمت بگذران گویند که سورهٔ کریمهٔ يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ
قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ فرود آمد مبین این معنی که مذکور شد خواجه ما صلی الله علیه و آله
وسلم فرمودند که رعایت حساب ثلث و نصف و ثلثان مشکل ست پس فراش میمون را بتمام درنوردیدند و تمام شب احیا پیش گرفتند
القصه کمر خدمتگاری برمیان بربستند و در مقام مجاهدت بنماز و نیاز پیوستند نه روز قرار داشتند و نه شب آرام نه صبح فارغ
بودند نه شام شبهای دراز را بدو رکعت نماز بپایان بردی و روزها تا شب غم امت خوردی چنان بقیام اهتمام نمودند که پایهای
مبارک او ورم کرده بود چندان ناله و زاری بجناب حضرت پروردگار جل و علا عرض کرد که مقربان حظائر ملکوت را دل بدرد آمده بود
گفتند که الهنا این چه رنج ست که این بی گناه از برای امت گناهگار بر تن مبارک خود نهاده هر طنطنهٔ انین حزن بطارم
افلاک و عرصهٔ عالم پاک فرستاده حضرت جلال احدیت بکمال صمدیت سورهٔ کریمهٔ طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ
نزول فرمود که ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم ما ترا فرمودیم که بخدمت دست استغفار امت قیام نمای نه اینکه در ریاضت و مجاهدت
در عرصهٔ هلاکت در آی معصیت امت بر تو عرض کردم ترا البسیار نمود اکنون ترا بر ملکوت اعلی برآرم و دریاهای رحمت و
خزینه‌های مغفرت خود در نظرت درآرم تا مشاهده کنی که معصیت امت بیش ست یا خود دریای رحمت ما بیش **بیت**

آفاق گرچه تیره ز روی سیاه ماست
دریای رحمت تو فزون از گناه ماست

در کتاب معراجین آورده ست که حکمت چه بود که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را قیام بعضی از شب فرمودند
و قیام تمام شب نفرمودند که قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا جواب آن ست که لو نام الليل كله لضاعت الامة ولو قام الليل كله
لضاعت الرحمة اگر رحمت خواه عالمیان همه شب بخفتی امت او ضایع شدی فرمود حق تعالی ای رحمت خواه عالمیان

بعضی از شب نماز کن وبعضی از شب بخسپ تا بعضی را برحمت خود بیامرزم تا که نه شفاعت تو ضایع شود ونه رحمت ما
ای محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر مقام محمود وحوض مسعود را می طلبی بیداری شب بیار کہ فان النصرة مع قیام اللیل
وای عاصی جانی اگر آبروی فردا میخواہی بوقت سحرگاہ بدرگاہ آئی وروی برخاک بنہ وآتش شوق از کورۂ دل برافروز تا کہ
جملہ معصیتہای ترا بباد لا ابالی بردہد چنانچہ مذکور شد کہ فان النصرة مع قیام اللیل **نقل** ست از کتاب معراج تصنیف
مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آوردہ ست کہ چون وقت آن رسید کہ سرور عالم سید اولاد آدم صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم بسفر معراج بروند توجہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم زیادہ شد وآتش اشتیاق در باطن مبارک او افزون گشت
واز بہر امت بے قرار شدندو باہر کہ می نشستند نہ راحت یافتند ونہ آرام گاہ از مسجد بخانہ شتافتے وگاہی از خانہ بمسجد
خرامیدی عزیزان صحابہ وپاکان صحبت ہمہ در حیرت وافسوس این حال ماندند ودر دل خود ہر یک فکر میکردند کہ آلہی
سید ما را چہ احوال روی داد کہ چنین در اضطراب می بینیم سید عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بحجرہ درآمدند یکی از پاکان سوال کرد
کہ یا رسول اللہ شما را چہ روی دادہ ست کہ چنین مضطرب حال می بینیم وما از دیدن شما بدین صفت بسے بیقراریم
وآتش در باطن ما گرفتہ این چہ حال ست ہر روز جمال شما را میدیدیم بسان گل سرخ امروز رخسار شما بسان گل زرد ست
ونفس مبارک چون نسیم سرد چنان مینماید کہ باطن مبارک پر درد ست سید عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جواب دادند کہ مارا
غم امت چنین بیقرار داشتہ وحدیث عاصیان ما را شید اگردانیدہ دہشت میباید کہ ما را بخشد تا دلم بیاساید وجانم بیارامد
پس آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہم دران سوز آن روز را بشب بردند وفرض نماز خفتن بگذاردند و بحجرہ درآمدند
سوزش آن بیش از روز بود چہ آن روز دراز بود آن شب درسوز چون شب سر بر بالین نہادند چادر شب البسر درکشیدند
فی الحال نسیم سوز باطن مبارک بارجای غیب سید ملکوت بالا نشیب از راز خبر یافت در مکتوب خود شیخ یحیی منیری
آوردہ ست کہ چون آن سرور را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شوق لقای حق سبحانہ وتعالی غالب آمدی درحین شوق گفتی
کہ یا لیت رب محمد لو یخلق محمدا علیہ السلام یعنی فریاد ازین وجود ست نشانہ بلا شدہ ست اگر مادۂ قضا وقدر
گشتہ اما مادۂ قضا وقدر شدن دشوار ست واستادن بامر نہ اندک کار ست فاستقم کما امرت چہ دشوار ست چون
گفت بار خدایا اگر گلیم در سرکشم گوئی کہ یا ایہا المدثر قم فانذر واگر از گلیم بیرون آیم گوئی کہ واہجرہم ہجرا جمیلا
پس مرا چہ باید کرد فرمان آمد کہ یا محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تو راحت میطلبی ما از تو سرگردانی میطلبیم یا محمد علیہ السلام
میخواہی کہ با ما بسر بری وساکن گردی بگوشۂ ما میخواہیم کہ ما را با تو در ہر نفسی وترا با ما صد ہزار گونہ حساب بود واگر شادت
بینیم گوییم کہ لا تفرح ان اللہ لا یحب الفرحین واگر دل تنگ بینیم گوییم کہ ولقد نعلم انک یضیق صدرک
بما یقولون واگر عبادت بسیار کنی گوییم کہ طہ ما انزلنا علیک القران لتشقی واگر طاعت کمتر کنی گوییم کہ واعبد
ربک واگر بخسپی گوییم کہ قم اللیل واگر دران پردہ رخت بنہی وخوشتر بنشینی گوییم کہ الیس اللہ واگر رفق کنی گوییم کہ

واغلظ علیهم و اگر خذق کنی گویم که ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و اگر مدارا کنی گویم که قل لهم فی انفسهم قولا بلیغا و اگر مبالغت کنی گویم که وقل لهم قولا میسورا زهی سرگردانی مشت خاکی را که نصیب گشته درین چند ماتم و مصیبت نوحه بر حال خود نمیکند چنانکه گفته اند **رباعی**

هر روز طلب کنی محال دگرم
وز گردش چرخ در جوال دگرم
امروز بتازگی بحال دگرم
در گوش شده زگوشمال دگرم

این **لطیفه** در کتاب شرح عشقی ست ای جان من آنکه سرور عاشقان بود که در زبانش محبوب بی نیاز از سر بی نیازی و بیقراری و ناز چه لطف میفرماید یعنی ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم از ما بیقراری میجوئی من نیز بیقراری میخواهم ازینجاست که گاهی بدریای وحدت و بقعر وصلت یعنی کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام متفرق بودی و عندلیب روحش ترانه لی مع الله وقت می نواختی چون موج غیرت بساحل فراق باز زدی که قل انما انا بشر مثلکم نالهٔ یالیت رب محمد لم یخلق محمدا صلی الله علیه وآله وسلم برداشتے گاه از خاک نعلین او عرش اقرار بدی وگاه بهدف دلش تیر الم یجدک یتیما فاوی زدی گاه در عشق بی نیاز سرمه ما زاغ البصر وما طغی در دیدهٔ کشیدی وگاه طعنهٔ اغیار به پیمانهٔ جوهر جانش رسیدی وگاه بر تخت قاب قوسین او ادنی نشستی وگاه به در خانهٔ بیگان گشتی این همه از برای ازدیاد محبت و درد بود و هم ازینجاست که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم را قوت روحی و نو عشقی حاصل شود در برآمدن آفتاب آن روز مباد آری هر چند فراق بسیار عاشق بی شمار و عاشق بیقرار و هر چند عاشق بیقرار معشوق در کنار عاشق دلفگار عشق با آب و تاب پاینمی در طوالع الشموس تصنیف خواجه حمید الدین ناگوری این شعر گفته

بیت بر حضرت حق هر آنکه عاشق باشد
تقدیس خودش بگو چه لائق باشد
لائق بودش خموشی از هیبت او
بی هیچ شک از اهل حقائق باشد

ای برادر عاشق بتقدیر هزار قرن عمر یابد و آن عمر را در ذکر محامد محبوب باخر آرد هنوز خود را مقصر شمارد و عاشق دارد آن استغراق محبوب چون خود را هیچ و مقدس او داند عاشق نباشد زیراکه حضرت او مقدس ست از تقدیس مقدسیان لا اله الا الله عشق غالب و مزعج باید تا در آوان استغراق تن را بر رنگ دل کند و دل را بقوت جان گرداند و جان را بمرتبهٔ سر رساند و سر را بجمال معشوق مکاشف گرداند تا او سر خود را از صد دلا انتناهی حسن محبوب بیاکاهاند و از خجلت دعوای محبت در عین عشق آب نشود عجب دارم از عاشقی که از کمال غیرت ذکر مساوی غیر کند و ذکر محامد اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء ذکر مساوی غیرست و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک ذکر محامد خود

فصل دوم در ثبوت حقیقت معراج

نقل ست از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آورده اند که بدانکه اهل تحقیق را دلیل و برهان و حجت و بیان بر ثبوت حقیقت معراج جسمانی آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم من الرحمن آن ست که این امری ست ممکن چه از فرض وقوع و ثبوت آن محال عقلی لازم نمی آید

زیراکه اجسام مماثل اند و علویات و سفلیات و ارضین و سموات همه یک حقیقت اند و بمجرد عوارض و صفات تفاوت
محالی متعرض نمیشود پس خرق والتیام و شق و شگافت بر آسمانها جائز باشد همچنان که بر زمین و کوه جائز ست خداوند
تعالی مختار ست و فاعل جبار هرچه میخواهد میکند و احداث میفرماید و هرکه را میخواهد برمیگزیند و دلیل یخلق ما یشاء و یختار
لطیفه امام فخر الائمه رازی در تفسیر خویش بیان این مسئله ادلهٔ معقوله و براهین حکمیه باز نموده است و بسیاری از
دلیل هندسی اقیسهٔ حکمی ایراد کرده و تصریح نموده بآنکه ارتقای عروج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مکهٔ معظمه
بما فوق عرش مجید در ثلث شب امریست ممکن فی نفسه اصلا بانکار آن راهی نیست **لطیفه** در فرقان حمید و قرآن
مجید در بسیاری از آیات کریمه ذکر آن و بیان احوال آن فرموده کما سیجیء تفصیلها و صادق و مصدق امین یعنی محمد مکی علیه
الثناء من رب العالمین خبر از آن داده و بروایات متکثرهٔ متعدده در احادیث اخبار صحیحه معتبره پس هر آینه معراج
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بجسد و جسم مع الروح حق باشد و ثابت و اقرار بدان از اشعار مسلمانی و
ارکان دینداری باشد و انکار آن مبنی بر اصول فلسفی و قواعد حکمی ست و اصلا ادلهٔ ایشان تمام نیست و حجت بر هیچکس نیست
و از مدعیان دلائل و کلمات لاطائل ایشان انچه بما رسیده و در کتب حکمت بمطالعه در آمده همه باطل و ضعیف و مزیف و سخیف
الحمد لله رب العالمین **لطیفه** باید که بدانی که هیچ حکیم صاحب فطرت و هیچ دانای ذی جرأت انکار وجود معراج
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و اسراء جناب رسالت مآب مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم نکرده و غایت سخنی
که درین مبحث گفته اند همین ست که عقل ما بآن نمیرسد و بمجرد دلائل عقلیه بپایان نمیرسد کسائر السمعیات من
احوال المعاد والمبدء بل بعضی از مبتدعان که اندکی از مقدمات کتب عقلیه دیده اند و برچند مسئله از مسائل
حکمیه گذری کرده اند و از دقائق علوم عقلیه و نقلیه ذاهل و غافل اند و هیچ خبری از آن ندارند انکار معراج می کنند و
خود را در سلک زمرهٔ کفره و منکران و جملهٔ جهنمیه و مبتدعان منخرط میسازند و اظهار جهلات و اثبات کلمات متفرقات
میکنند قوله تعالی من یهد الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له و این فهم نمیکنند که معراج مسئله ایست
از مسائل شرعیه و مطلبی ست از مطالب علیهٔ دینیه که مفسران کلام ربانی و محدثان اخبار و آثار محمدی و مجتهدان دین
مبین و علمای شرع سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم استاد اند و تحقیق آن و تفتیش اسرار و غوامض آن حق ایشان است
و شعار ایشان نه هر مبتدی نادانی و هر ناقص بی ایمان **فرد** کین ره نه باندازهٔ هر غافل نادانست   این ره باندازهٔ مردیست که مردست
لطیفه و همین طائفهٔ بیچاره بیش بود که نزد دانای دیندار تحقیق یک مسئلهٔ حکمت که بآن مفتخر اند و لاف تحقیق
از آن میزنند نمیتوانند کرد و هم در اوائل مباحثه و مبادی مناظره ساکت و متحیر میشوند و اگر سائر مسائل شرعیه و مباحث
نقلیه استفسار سوالی از ایشان میکنی لال و مدهوش میشوند و اصلا هیچ از آن خبر ندارند چون با امثال
غامضهٔ مشکله میرسند خود را المحقق و میرسند و بی همتا میدانند و فتوها بران باب میدهند زهی اندیشهٔ باطل و زهی

خیال محال اللهم ارنا الحق حقا وارنا الباطل باطلا انک علی کل شئ قدیر و بالاجابة السائلین جدیر

فصل سوم دربیان اثبات معراج حضرت رسول صلی الله علیه وآله وصحابه وسلم

واین تعلق باعتقاد اهل سنت وجماعت دارد نقل ست از کتاب معراج تصنیف مولانا عبدالرحمن بن جنید واعظ شیرازی که در معراج آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم شش طائفه بکوچه ضلالت افتاده اند وآنرا منکر شده اند و بمجرد محسوس قناعت کرده اند وهر شش طائفه متقصر وبی ادراک اند ومیگویند که عقل قبول ندارد که مخلوق ثلث شب این همه راه برود وآسمانها شکافته شود وبدرجات آنها گذر کند وباز آید همچنان از شب چیزے باقی باشد جواب رد ایشان باید داد که مدار این کارخانه برادراک عقل ما وشما نیست اغلب مصدر خطا میشود پس چون دانستید که این عقل شما معیار ست وبدان قرار ست وباز بگویم که خداوند جل جلاله بیک کلمه امثال این حجتها را باطل کرده آنجا نسبت که فرمود سبحن الذی اسری بعبده ونگفت جاء محمد صلی الله علیه وآله وسلم یعنی پاک ومنزه ست آن خدائے که برد بندهٔ خود را ونگفت آمد صلی الله علیه وآله وسلم پس بنا بر قدرت خود نهاد نه بر استطاعت وقوت بنده وخداوند جل سلطانه قادر بر کمال ست وصانع ذوالجلال اگرچه قدرت انسان ناقص ست لیکن قدرت او کامل انه علی کل شئ قدیر ماشاء الله کان طائفهٔ اول کفر اند وسخن درین کتاب بایشان نیست چه در ازل رقم شقاوت بنام ایشان کشیده اند نه دعوت در ایشان اثر میکند ونه صحبت زیراکه راندگان درگاه ومردودان بارگاه اند قوله تعالی واصحاب الشمال ما اصحب الشمال فی سموم وحمیم وظل من یحموم لا بارد ولا کریم انهم کانوا قبل ذلک مترفین طائفهٔ دیگر جهمیه اند ومعتزله وروافض وکعبیان اند که دعوای اسلام وتوحید میکنند وچنین میگویند که روح محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم عروج کرده ودر خواب دید آنچه بخواب بینند وچند دلیل ضعیف میگویند ابو عثمان خیری در کتاب تکمله میگوید بعضی گفته اند که این معراج بخواب بوده واگر بخواب بودی کرامت نبودی ما نیز در خواب مثل همین می بینیم اگر نه در بیداری بودی ملک تعالی چند تفضیلها در قرآن چگونه یاد کردی بدان ای موحد صادق وای مخلص عاشق آیات قرآنی ونصوص فرقانی که در کلام مجید وفرقان حمید در شان معراج نبوی بود دربیان وقائع واحوال عروج جناب مصطفوی صلی الله علیه وآله وسلم وارد شده بسیار ست از انجمله بیست ویک چیز در قرآن مجید مبین گشته اول قسم والنجم اذا هوی دوم علو وهو بالافق الاعلی سوم قرب دنی فتدلی چهارم رفعت ومنزلت فکان قاب قوسین او ادنی پنجم رویت ولقا وبقای ولقد راه نزلة اخری عند سدرة المنتهی عندها جنة الماوی ششم سورهٔ والضحی ست هفتم وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس هشتم امن الرسول آخر سورهٔ بقره ست نهم سبحان الذی اسری ست دهم الم نشرح ست یازدهم واسال من ارسلنا من قبلک من رسلنا از سورهٔ زخرف ست دوازدهم فان کنت فی شک مما انزلنا از سورهٔ یونس ست علیه السلام سیزدهم ولقد اتینا موسی الکتب

فلا تکن فی مریة من لقائه از سورهٔ سجده است چهاردهم فلا اقسم بالشفق واللیل وما وسق از سورهٔ انشقت
است پانزدهم ولقد رآه بالافق المبین از سورهٔ التکویر است شانزدهم سورة الکوثر است هفدهم ومن قوم
موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون از سورة الاعراف است هژدهم والطور است نوزدهم ان اولی الناس
بابراهیم از سورهٔ آل عمران است بیستم کذلک نری ابراهیم از سورهٔ انعام است بست ویکم وما منا الا له مقام معلوم
از سورهٔ والصّٰفّٰت است طائفه سوم فلاسفه متمسک اند بشبهه چند وآیتی باطل شده اند مثل آن که خرق والتیام افلاک
محال و چگونه معراج نزد بانی از آسمان فرود آید وکسی بآن ببالا رود وامثال ذلک ولله الحمد والمنة که دلائل تمام
نیست و صلاحیت بر کسی نیست و قواعد فلسفیه آنچه من دیده ام بسبی ضعیف و ناقص است و هر چند تقویت می کند
بجائی نمیرسد کما لا یخفی علی من له اطلاع و وقوف علی کتبهم طائفه چهارم ماهلیان اند میگویند که معراج بود ولیکن
شب بود وآن شب سی صد سال بود و اهل عالم سی صد سال دران شب خفته ماندند طائفه هشتم اباحیانند میگویند که
معراج دل و سر محمد صلے الله علیه وآله وسلم است نقل است از تفسیر زاهدی تصنیف حضرت امام زاهد بخاری رحمة الله علیه
آیت دیگر دلیل بر صحت معراج که در بیداری بود نه بخواب قوله تعالی فلا اقسم بالشفق واللیل وما وسق والقمر
اذا اتسق لترکبن طبقا عن طبق بنصب لتا خطاب مصطفی را صلے الله علیه وآله وسلم بود خاص یعنی سوگند بدین
شفق و لیل بر نشینی بر آسمان بر زبر طبق تا از هفت آسمان برای فما لهم لا یؤمنون چه بوده است مر ایشان را که بمعراج
می نگروند سزا اینست ومن قادر نیستم واخبار بسیار است معروف نقل است از معارج النبوة بدانکه در اصل معراج هیچکس را
اختلاف نیست از اهل قبله منکر اصل معراج کافر است بجهت انکار نص قرآنی که سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد
الحرام الی المسجد الاقصی الذی و بجهت ورود احادیث صحیحه صریحه که مشهوره است قریب تواتر رسیده چنانچه از
صحابه کرام رضی الله عنهم اجمعین سی نفر حدیث معراج روایت کرده اند و تصدیق این معنی نموده اند و تفصیل اسامی ایشان
این است اول ابوبکر صدیق دوم عمر فاروق سوم عثمان ذی النورین چهارم مرتضی علی پنجم عبد الله ابن عباس ششم عبد الله
ابن مسعود هفتم انس بن مالک هشتم ابو هریرة انصاری نهم ابو سعید خدری دهم مالک ابن صعصعه یازدهم عمران بن حصین
دوازدهم عبد الله ابن عمر سیزدهم ابو سلمه چهاردهم حذیفة بن الیمان پانزدهم عبد الله ابن زبیر شانزدهم ابو ایوب انصاری
هفدهم جابر بن عبد الله انصاری هژدهم عباس ابن عبد المطلب نوزدهم عبد الله ابو اوفی بستم ام کلثوم بنت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم بست ویکم بلال حبشی است بست و دوم ابو امامه باهلی بست و سوم اسامه بن زید بست و چهارم عبد الرحمن
ابن عامر است بست و پنجم ابو درداست بست و ششم عائشه صدیقه بست و هفتم ام هانی بست و هشتم ابوذر غفاری بست و نهم
بلال ابن سعید سیم ابی بن کعب رضی الله عنهم و دیگر اهل قبله بران اند که معراج آن سرور صلے الله علیه وآله وسلم در بیداری بوده
و روح با جسد همراه بوده معتقد جمهور اهل سنت و جماعت بران است که آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم را با روح و جسد و بعضی

از شب از مکه در بیت المقدس و از انجا بآسمانها بردند چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و منکر اسری تا بیت المقدس کافرست و با طباق سموات مبتدع زیراکه عروج آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باطباق سموات باخبار و احادیث آمده است و منکر اخبار و احادیث و اخبار کافر نباشد بلکه گمراه و مبتدع باشد و مقر بآن تا بمقام قاب قوسین او ادنیٰ مؤمن بتحقیق باشد و درین مذهب دلائل بیان کرده اند اما دلیل آنکه حق تعالی اَسْرٰی بِعَبْدِہٖ گفته است اسم عبد موضوع ست از برای شخصی که عبارت از جسد با روح و این واقعه در خواب بود و در روح او را بودی ظاهر آن بودی که اسری بروح عبده گفتی و دیگر دلیل آنکه اگر در خواب بودی فضیلت بران متحقق نگشتی و معراج در اعداد معجزه نبودی چراکه جهودی یا ترسائی بهشت را در خواب بیند چیزیکه مر کافران را روا باشد پیغمبران را بآن چه فضل باشد و دیگر اینکه فضیلت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر سائر انبیا بدو چیز استیکی معراج در دنیا و دیگر شفاعت در عقبی و گرنه دیگر هر چه او را بود پیغمبران دیگر را نیز بود و اگر نبوت داشت دیگران هم نیز داشتند و اگر مراد او کتاب و شریعت بود دیگران را هم بود گویند که تفضیل وی بمعراج و شفاعت بود این هر دو را معتزلیان منکر اند عصمنا الله من الزیغ والضلال و گویند این دو شرف به برکت تواضع یافت چون با حق تعالی تواضع نمود دولت معراج یافت و چون با خلق خُلق نمود مرتبه شفاعت یافت دلیل دیگر اینکه در خبرست که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که صلیتُ العشاء عندکم و صلیتُ رکعتیها ببیت المقدس و صلیتُ الوتر بجنب العرش و فی روایة تحت العرش مر خفته را نماز نباشد پس تقریر یعنی بدین عنوان دلیل ست که در بیداری بوده

باب دوم در بیان تمثیلاتی که صیقل وار غبار انکار از آئینهٔ انوار تحقیقت معراج سیّد مختار صلی الله علیه و آله وسلم بزداید و جمال مقصود از آئینهٔ شهود روی نماید

درین باب ده تمثیل که دلیل عروج آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تواند بود از معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین برآورده درین باب مرقوم کرده ایم بدانکه از کوتاه نظران که در محبس حواس و مضیق اوهام و قیود دین و ملت جوی قدم بیرون ننهاده اند از جملهٔ محبوسان نفس خاکی و مقیدان سلاسل طوارق افلاکی اند و در بازبستهٔ ادراکات عقل خیرهٔ خویش و گرفتار تخیلات و توهمات خاطر کوتاه اندیش خود اند و دیدهٔ دل بحقائق امور ممکنه که در تحت قدرت آلهی داخل ست نگشاده اند و از تصدیق قضیهٔ سنیهٔ وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْر نداده اند امور خارقهٔ عادات را باور نمیدارند و بسر حد قبول آن راه نمی برند و از مصدق صدق صدیقان چون ابوجهل روی میتابند میگویند که برآمدن جسم ثقیل زمینی بر هوای لطیف ممکن نیست و اهل سنت و جماعت که تصدیق معراج نموده اند میگویند که برآمدن جسم کثیف بر هوای لطیف ممکن ست کذلک فرود آمدن جسم لطیف هوا بر زمین تیره ممکن ست پس هر که در برآمدن حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بصاعد آسمان منکرست ضرورت فرود آمدن جبرئیل علیه السلام را بزمین منکر خواهد شد

واین کفر صریح باشد عیاذاً بالله واز ابوبکر صدیق رضی الله عنه منقول ست که در وقت تصدیق معراج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازوی دلیل پرسیدند وی ایراد همین حجت نمود چنانچه در محل خود مبین خواهد شد **تمثیل اول** آنکه اصحاب هیئت ونجوم به براهین هندسیه اثبات این معنی نموده اند که جرم آفتاب یک صد وشصت وچهار دانگ وکسری برابر وبروایتی برابر یکصد وشصت برابر کره ارض ست در لمحه چندین هزار ساله راه را حرکت وقطع مسافت نماید وقتے این نوع سرعت سیر عند العقل بدیع وبعید نیست که جرم خورشید چندین هزار ساله راه را در طرفة العین طی کند چرا در خاطر ضمیر منیر خردمندان جهان پوشیده وپنهان نماند که آفتاب فلک رسالت وخورشید سپهر جلالت صلی الله علیه وآله وسلم صد هزار اجرام تیره فلکی وجواهر مجرده ملکی استفاده از نور وجود او می نمایند بامداد سبحان الذی اسری بعبده در بعضے از شب ببام هفت اجرام برآیند وبذروه اعلے دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی ترقی نمایند عجیب وغریب نباشد **تمثیل دوم** آنکه جادوان کشمیر با همه خبث ضمیر از خم مرکبے سازند واز چوب جاروب تازیانه میکنند وبراهبری شیطان قطع مسافت بسیار در زمان اندک می نمایند فکیف آنجا که راکب سید المرسلین باشند علیه السلام ومرکب براق مرغزار علیین باشد وتازیانه از زمرد باشد ومنزل خلد برین باشد وراهبر جبرئیل امین باشد علیه السلام وعنان عزیمت در دست اسرافیل مهین باشد علیه السلام وبرنده حضرت رب العالمین باشد جل وعلا اگر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بطرفة العین از مسجد حرام ببام اجرام علوی برآیند عجیب وغریب نبوده باشد **تمثیل سوم** ابلیس که بدترین خلق ست در لحظه از مشرق تا بمغرب میرود واز مغرب تا بمشرق باز می آید چون بدترین خلق را ممکن ست که در ساعتی از طرفی شرقی بکنار غربی رسد چرا بهترین هژده هزار عالم را این منصب نباشد که در شبے از زمین بمعارج ملکوت برآیند **تمثیل چهارم** بر صحت معراج آنست که حق تعالے جل جلاله در کلام مجید خود فرمود که ولسلیمان الریح غدوها شهر ورواحها شهر چون روا باشد که سلیمان علیه السلام بر مرکب باد نشینند بامداد یک ماهه راه برود وشبانگاه باز آید چرا روا نبود که خواجه کائنات صلی الله علیه وآله وسلم بر مرکب اصطفا وبراق اجتبا در شبے بقاب قوسین او ادنی بروند وباز آیند چه عجب باشد **تمثیل پنجم** چوب ترکه بواسطه رطوبت ذاتی ثقلی دارد وبر پای بازی می بندند باز بجهت ثقل آن از پرواز می ماند اگر آن چوب از تاب آفتاب خشک شود وآن ثقل که لازمه رطوبت ست ازوی زائل گردد وسبک شود تا باز در پرواز آید چه عجب کذلک خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم شاه بازی بودند از آشیانه انا من الله پرواز کرده در قوس خانه وما ارسلناک الا رحمة للعالمین نزول فرموده وچوب گران سنگ انما انا بشر مثلکم بر قدم کرم این شاهباز بلند پرواز ابیت عند ربی بربسته اند تا بجهت این ثقل بشریت وحمل نفسانیت درمیان امت قرار گرفته اما چون در تابش آفتاب عنایت ثقل بشریت خود بگذارد وحمل نفسانیت محو کنند تا بحدی که طبیعت آب وخاک از وجود باجود محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم پاک بیرون رود وشب اسری جسم با روح وقلب با قالب عروج نماید

چه عجب **تمثیل ششم** آنکه شعبدان را عادتی باشد که بیضهٔ البسوزنی سوراخ کنند و آنچه دردرون آن باشد ازان سوراخ بیرون آرند بعد ازان از شبنمی که در هنگام بهار در وقت سحرگاه برگیاه می نشیند آنرا در شیشه گرفته از منفذ سوزن بتدریج در اندرون آن بیضه ودیعت نهند چندانی که آن بیضه ازان شبنم پر شود انگاه بمقدار موم آن منفذ را استوار سازند بعد ازان آن بیضه مملو از شبنم را در آفتاب بدارند چندانکه شبنم دردرون آن بیضه گرم شود آن بیضه با آن شبنم بکوشش آفتاب قدم در رکاب هوا نهاده قصد عالم بالا کند ای عارف هیچ میدانی که چه میگویم وجود با جود محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم درین عرصهٔ عالم ملکوت بیضهٔ مرغ لاهوتی بود شعبدان تقدیر ازلی بصنعت الم یزلی از سوزن تشریح الم نشرح لك صدرك سینهٔ بی کینهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را اشکافتند وطبایع بشریت واخلاط جمعیت را بتمام ازوی بیرون گرفتند تا منادیان شوق بزبان بیان خواجه علیه السلام این ندا در دادند که انی لست کاحدکم انگاه در سحرگاه ازل از آسمان قدم شبنم کرم که بر سبزه زار جویبار قدس باریده بود بقارورهٔ شوق گرفته در وجود آن بیضهٔ سیمرغ کبریا تعبیه ساختند بعد ازان بیضهٔ وجود با جود سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم را در تاب آفتاب تجلی چندان بداشتند که بحرارت عشق ومحبت جوش شوق وذوق برآورد انگاه بکرد کشاکش سبحان الذی اسری قصد هوای کبریا کرد وبرین هفت گنبد اخضر برد وید و بر مسند دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی تکیه زد چنانچه شیخ نظامی قدس سره فرموده اند **مثنوی**

سر برون زد ز عرش نورانی　　در خطرگاه سر سبحانی　　حیرتش چون خطر پذیری کرد
رحمت آمد لگام گیری کرد　　قاب قوسین او در ان اثنا　　در گذشت از دنی با وادنی

تمثیل هفتم در شریعت قاعده ایست که چون دو چیز باهم جمع آید چنانکه یکی غالب گردد و دیگری مغلوب حکم غالب راست مسئله شیر را با آب مخلوط کرده اگر بر صبی دهند حکم رضاع ثابت شود یا نه علما گویند که اگر شیر بر آب غالب بود رضاع ثابت گردد واگر آب غالب شود رضاع ثابت نشود مسئلهٔ دیگر آب دهان خون آلود گشت اگر خون غالب باشد ناقض وضو باشد والا نه مسئلهٔ دیگر نقره که مغشوش ست حکم غالب راست اگر نقره غالب ست حکم جید دارد واگر غش غالب ست حکم نبهرج دارد ازین نوع در شریعت مسائل بسیارست برین قیاس ست هرگاه که روح پر فتوح حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر جسم بی حسدش غالب آید اگر جسد حکم روح گیرد و در فضای عالم ملکوت در حظائر جبروت در طیران درآید چه عجب باشد **تمثیل هشتم** روایتی ست که چون روح بنده از بدن مفارقت کند بعضی ارواح بلمحه از طرفة العین بر طارم فلک وافلاک بالا رود واز کرات فلکی درگذشته بساق عرش در قنادیل نور متمکن گردد وجسم شریف دگوهر لطیف محمدی صلی الله علیه وآله وسلم صد هزار بار از جان صافی تر وان ارواح پاکتر است اگر در بعضی از شب مسافت هشت هزار ساله راه یا زیاده ازان قطع کنند چه عجب باشد **تمثیل نهم** این کوتاه نظران

چرا درین معنی اندیشه نمی کنند که نور باصرهٔ ایشان بیک چشم کشادن ثوابت و سیارات را که از فلک هفتم تا بفلک قمر
هر یک بفلکے مستقر وار ند احساس میکنند و ادراک می نمایند اگر جسم محمدی صلے الله علیه وآله وسلم را که نور دیدهٔ فلک و
قرة العین ملک ست از روشنائی چشم الطف و ازان اعین نور در یک شب بقدرت آلهی جل وعلا قطع این راه
اگردست دهد چرا مستحیل باشد تمثیل دیهم فلک الافلاک را که محدد جهاتش میگویند و باوجود آن عظمت ذات که
محیط اجسام و مدیر همه علویات و اجرام اوست در یک شبانه روز دور خود تمام میکند که مقدار و مسافت او را در لحظهٔ
هیچ مهندسے ادراک نتواند نمود پس اگر همان رافع حکیم و صانع قدیم که بقدرت و حکمت او این صفحهٔ صحیفه آبگون
باعتبار ثوابت ملون ست و این سراپردهٔ بوقلمون بانوار کواکب مزین و این بساط اخضر مرصع بجواهر ازهارست
و این اغبر ملمع ست بمفاخر انهار و آن کرات افلاک متحرک بتحریک او و این بساط خاک مسکین او هر آینه تواند که
جوهر جسم محمدی صلے الله علیه وآله وسلم را لحظهٔ تاج تارک افلاک و همای هوا پیمای سماک گرداند چه عجب حاصل کلام
آنکه واقعهٔ معراج از برای تبیین بدائع حکمت و اظهار صنائع قدرت ست اگر منصف از سر انصاف در سائر غرائب
و عجائب مصنوعات و مخلوقات نظر کند و از روی تحقیق تامل کند بر تر باید بیقین بداند که حکمت کیت خاص و کیفیت
اختصاص هر یک از افراد مکونات بصورتی معین و هیئت مخصوصه از حیز ادراک عقل بیرون ست بلکه همه وقائع
عالم را از قبیل خوارق عادات و نوادر جملهٔ مبتدعات از مستبدات شناسد فاما بواسطهٔ کثرت مشاهدت مستنکر و
مستبعد نمانده ست بلکه از جملهٔ بدیهیات و ضروریات گشته مثلا وجود خویش که عالم صغیرست تامل کند این نقش
بدائع فطرت را صنع قدرت که نگاشته و از حیز عدم بفضای وجود که آورده و در ظلمت رحم تفاصیل اجزا و تقاسیم
اعضا بدین ترتیب که کرده و قندیل مظلم قالب او را بشعلع مصباح حیات که روشن ساخته و بلوامع انوار
فیض و حراست اساس ولایت و ایالت خطهٔ وجود او که پرداخته و بعد از تخمیر طینت چون تعمیر بنیت او
بتمام انجامیده و هنگام رحلت و میعاد نهضت او بفضای صحرای عالم کبیر نزدیک رسید غذای موافق بنیاد
نهاد و او را بمجاری پستان که فرستاد و هر یک از مستلذات و مشتهیات دنیویه را برابطهٔ از روابط غیبیه در جزوے
از اجزای وجود او که مربوط گردانیده و هر عضوی از اعضای او را سبب انتفاع و وسیلهٔ استمتاع ازان مستلذات
و مشتهیات که ساخت تا بمدت بجدت بصر از الوان و اکوان و متبرجات و متجلیات تمتع می یابد و بحاسهٔ سمع از
اصوات و زمزمه و تغنیات خبردار میگردد و بحاسهٔ ذوق از انواع مطعوم و مشروب التذاذ میکند و بقوت ناطقه
از اسرار ستیره و اظهار مافی الضمیر اعلام می نماید کذلک هر یک از مشاعر باطنیه و قوای طبیعیه را از برای کارے
و ترتیب مهمے که نصب فرموده تا وزیر بصیر و قهرمان خبیر از عالم عقل کل بکفایت مهمات و ترتیب معاش او
مشغول گشته مدارج معاد در منافع بروی مستتر میدارد و نسخهٔ از معرفت مصالح و مفاسد بر لوح تفکر و تدبر او

نمی نگارد مقصود از ایراد این معارف و انتقاد این مصارف آنکه حق سبحانه تعالی هرچه از کتم عدم بعالم وجود آورد همه بیچون و بیچگونه اند و عقل بحقیقت هیچ کدام راه نمی یابد اما بعضے بکثرت ممارست و تعاقب مشاهدات از حیز غرائب بیرون آمده مخدعه مستحیلات عقلیه بمساحت باساحت ممکنات حسیه خرامیده و بعضے برعکس این هنوز در زوایای خبایا مختفی مانده و عقل آنرا بواسطه عدم تعمق در مقدرات آلهیه سبحانه محال شمرده و آن حواله بنقصان عقل اوست و وقاحت معرفت او

باب سوم در بیان معراج هفت پیغمبر صلوات الله علیه و آله اجمعین

مشتمل ست این باب بر شش فصل **فصل اول** در ذکر معراج حضرت آدم علیه السلام نقل ست از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین که معراج حضرت آدم علیه السلام در بهشت بود از معراج آدم علیه السلام تا معراج حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم تفاوت بسیارست آدم علیه السلام را بعزتش در بهشت بردند و بذلت بیرون آوردند خواجهٔ ما را صلی الله علیه و آله وسلم عزیز بردند بمقام قاب قوسین او ادنی و عزیز باز آوردند **لطیفه** چون آدم علیه السلام را بدنیا میفرستادند ملائکه میگفتند کُغضوا الابصار کہ یعنی چشمها را بپوشانید که چشم بر آدم عاصی نیفتد چون حبیب خدا صلی الله علیه و آله وسلم را باز بدنیا میفرستادند تمامی فرشتگان براه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمده بودند دیده بدیدار او منور میساختند اذ یغشی السدرة ما یغشی **لطیفه** چون آدم علیه السلام از معراج خود بازگشت رفیق او حوا رضی الله عنها و حیه و طاؤس و ابلیس بود چون خواجهٔ کائنات حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم از معراج خود بازگشتند رفیق او جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بودند علیهم السلام **ایضا لطیفه** چون آدم علیه السلام بر زمین فرود آمد آوازهٔ وعصیٰ آدم ربّه در عالم در انداختند چون سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم بدنیا فرود آمدند آیت اٰمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اُنْزِلَ اِلَیْهِ مِنْ رَّبِّهٖ فرو فرستادند فتشان ما بینهما والله اعلم

فصل دوم در ذکر معراج حضرت ادریس علیه السلام مشتمل ست بر شش لطیفه **لطیفه اول** نقل ست از کتاب تاج القصص آورده اند که در اول نام او اخنوخ بود از بسیاری کتب که درس کرد او را ادریس نام نهادند و بسیار صاحب حسن بود و حرفت او خیاطی بود هر روز نشستے پیراہنے میدوختے و هر بار که سوزن زدے خدای تعالی را تسبیح بگفتے چون پیراهن تمام شدے بخداوندان سپردے و هر مزد که بخواستے هم برین جمله روزگار میگذرانیدی هر روز چندان خیر و طاعت او را بر آسمان بردی که عمل جمله بنی آدم دران وقت برابر عمل او نبودی از بسیاری جهد او در طاعت فرشتگان در تعجب ماندند و گفتند آدمی باشد که او را چندین طاعت باشد تا کار او بجائی رسید که ملک الموت را آرزوی دیدار او افتاد **لطیفهٔ دوم** از گفته ملک الموت فرشته که بر فلک موکل ست او را نیز آرزوی دیدار حضرت ادریس علیه السلام پیدا شد گفت الٰهی مرا دستوری ده که بزیارت حضرت ادریس علیه السلام بروم چون دستوری یافت بادریس علیه السلام آمد و زیارت کرد ادریس علیه السلام صائم الدهر بودی چون وقت روزه کشادن می شدے

فرشته بیامدی و از بهشت عنبر سرشت بروی طعام آوردی چندانکه خواستی بخوردی و باقی را باز در بهشت بردی و آن فرشته که بزیارت حضرت ادریس علیه السلام آمده بود با وی در صومعه می بود چون وقت روزه کشادن وی شدی فرشتهٔ دیگر بیامدی و طعام بهشت بیاوردی در پیش جناب حضرت ادریس علیه السلام نهادی حضرت ادریس علیه السلام آواز دادی که اگر حاجت بطعام داری بیا تا روزه کشائیم فرشته گفتی که حاجت بطعام ندارم و بعبادت مشغول گشتی ادریس علیه السلام ندانست که او کیست زیرا که او بصورت آدمی آمده بود پس ادریس علیه السلام طعام تناول فرمودند همچنین تا چهار روز برین منوال گذشت آن فرشته چیزی نخورد و در عبادت سستی نمی آورد روز چهارم حضرت ادریس علیه السلام گفت ای جوانمرد بیا تا بصحرا برویم و زمانی تفرج کنیم تا دل ما بکشاید و وقت ما خرم گردد پس برخواستند و از صومعه بیرون آمدند و میرفتند تا که بکشت زاری رسیدند دیدند که خوشهٔ گندم رسیده آن فرشته گفت یا ادریس چه گوئی اگر ازین کشت تازه بدرویم و بدست فرومالیم و بخوریم ادریس علیه السلام گفت سبحان الله طعام حلال نمی خوری و میگوئی که بیا تا حرام بخوریم من هرگز این کار را نکنم و از انجا گذشته بباغی رسیدند دیدند که انگور او رسیده آن فرشته گفت پارهٔ ازین انگور بکنیم و بخوریم ادریس علیه السلام باز همان جواب دادند و از انجا نیز در گذشتند و رمهٔ گوسفندان دیدند آن فرشته گفت میل گوشت دارم اگر خواهی ازین رمهٔ گوسفندان یکی را گرفته بکشیم و بپزیم و بخوریم ادریس علیه السلام باز همان جواب دادند که نخواهم خوردن القصه از انجا بصومعه باز گشتند چون وقت روزه کشادن رسید آن فرشته بطعام بهشتی حاضر شد ادریس علیه السلام گفت ای جوانمرد بیا ازین طعام طیب افطار کن گفت مرا حاجت بطعام نیست ادریس علیه السلام را مظنه افتاد که مگر وی آدمی نیست بطعام احتیاج ندارد و در طاعت سستی نمی آرد ادریس علیه السلام گفت بحرمت آن خدای که جز وی خدای دیگر نیست و ترا آفریده است بگو که تو کیستی که من باین طبع آدمی ندیده ام گفت من فرشته ام از فرشتگان و قصهٔ ماجرا با ادریس علیه السلام گفت که سبب آمدن من نزد تو چه بوده است ادریس علیه السلام گفت بحرمت آن خدای که ترا این کرامت داده است مرا بر آسمان بر آری تا عجائبات آسمان را ببینم و علم الیقین من حق الیقین گردد فرشته گفت این بدست من نیست ولیکن باز گردم و از حضرت رب العزت جل شانه دستوری خواهم اگر دستوری شود باز بیایم و ترا بر آسمان برم فرشته بازگشت و التماس ادریس علیه السلام را بحضرت رب العزت عرضه داشت و دستوری خواست باوردن وی باسمان

لطیفهٔ سوم چون آن فرشته دستوری یافت و بیامد و بر پر خود ادریس علیه السلام را بگرفت و بر آسمان بر آورد و گرد آسمانها را میگردانید و عجائبهای آنجا بوی می نمود تا آنگاه که باسمان چهارم رسیدند ادریس علیه السلام فرشته را دیدند که با عظمت تمام نشسته آن فرشته را گفتند که این کیست گفت این ملک الموت است ادریس علیه السلام نزد او رفتند و سلام کردند گفتند ای ملک الموت چه باشد که اگر جان مرا برداری من سختی احوال مرگ بسیار شنیده ام چون آن شدت ببینم

بدنیا باز روم ساخته تر باشم ملک الموت گفت دستوری خواهم از حضرت رب العزت جل سلطانه اگر اجازت یابم چنان
کنم **لطیفهٔ چهارم** ملک الموت از حق تعالی اجازت خواست چون اجازت یافت روح پر فتوح حضرت ادریس علیه السلام
را قبض کرد آن فرشته که او را بآسمان آورده بود گفت الٰهی بندهٔ از بندگان تر اگر فتم بر آسمان بر آوردم تا عجائب صنع تو به بیند
اکنون بسبب محبت من با و که جان او را برداشتی من بقیامت از و شرمنده خواهم بود الٰهی او را باز زنده گردان چندان تضرع
و زاری کرد که حضرت حق سبحانه و تعالی باز ادریس علیه السلام را زنده گردانید چون ادریس علیه السلام زنده شد گفت مرا
آرزوست که دوزخ را به بینم و الوان عذابهای او را مشاهده کنم سلاسل و اغلال او را شنیده ام تا به بینم و ترس من زیاده شود
گفت این کار بدست من نیست دستوری بخواهم پس از حضرت رب العزت جل سلطانه دستوری خوست چون دستوری
یافت حضرت ادریس علیه السلام را ببرد تا دوزخ را بدید بعد از آن گفت تمنای من آنست که بهشت را به بینم خوشی و
راحت او را بسیار شنیده ام چون معاینه ببینم یقینم زیاده شود فرشته گفت تا دستوری نیابم این کار را نتوانم کرد
پس از حضرت رب العزت دستوری خوست چون دستوری یافت حضرت ادریس علیه السلام را بدر بهشت آورد چون
خوست که بدرون بهشت در آید فرشته گفت اول با من شرط کن که در ینجا قرار نگیری زود بیرون آئی ادریس علیه السلام
شرط کرده در بهشت در آمد و هر طرف نظاره میکرد که خدای تعالی از بهر بندگان خود چه چیزها آفریده ست تا که بپای
درختی رسید بغایت زیبا و خرم بود نعلین مبارک را از پا بیرون کشید و در زیر درخت نهاد و از بهشت بیرون آمد تا شرط
را وفا کرده باشد آنگاه بآن فرشته گفت من نعلین خود را فراموش کرده ام در فلان موضع تو در همین جا قرار گیر تا من
بشتاب بروم و نعلین خود را بگیرم این بگفت ادریس علیه السلام باز در بهشت در آمد بزیر آن درخت آمده بخاطر جمع
نشست دیگر بیرون نیامد **لطیفهٔ پنجم** گویند که آن فرشته یک دو ساعت در انتظار بود تا بیرون آید چون دید که بیرون
نمی آید آخر الامر در بهشت در آمد ادریس علیه السلام را دید که در پای آن درخت بفراغت تمام نشسته اند گفت
یا ادریس با من عهد نکردی که زود بیرون آیم ادریس علیه السلام گفت آرے عهد خود را وفا نمودم و بیرون آمدم
اکنون دیگر بیرون نمی آیم آن فرشته او را گرفته کشید که از بهشت بیرون آرد او دست بآن درخت استوار کرد گفت
البته بیرون نمی آیم خدای تعالی فرشتهٔ دیگر را فرستاد تا میان ایشان حاکم باشد آن فرشته بیامد و قصهٔ ماجرا پرسید
ایشان کیفیت احوال بگفتند آن فرشته گفت یا ادریس برخیز بیرون رو که وقت بودن در بهشت نیست مگر نشنیده
که جلال احدیت جل ذکره فرموده است که کل نفس ذائقة الموت ادریس علیه السلام گفت من پیالهٔ مرگ را
چشیده ام باز فرشته گفت خدای تعالی میفرماید که وان منکم الا واردها ادریس علیه السلام گفت من دوزخ را دیده ام
آنگاه ادریس علیه السلام گفت مگر نشنیده که حضرت رب العزت فرموده است که اصحاب الجنة هم فیها خالدون
و جای دیگر گفته که لا یبغون عنها حولا و نیز فرموده که وما هم منها بمخرجین حالا من در آمده ام بیرون نمی آیم ناگاه

ندائی شنیدند که رحمت میگوید بنده من رحمت از وی باز دار بقوله تعالی ورفعناه مکاناً علیاً قیل اربعة من
الانبیاء فی الاحیاء اثنان فی الارض خضر والیاس و اثنان فی السماء ادریس و عیسی علیهما السلام و قیل
هؤلاء الثلثة لا یموت ادریس علیه السلام لانه قد مات مرة الا انه قد یدخل علیه الفناء عند النفخة
تا قول خدای تعالی راست شود که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار **لطیفهٔ ششم** ادریس علیه السلام را
بفردوس بردند خواجهٔ ما را صلی الله علیه و آله وسلم از هفت آسمان بگذرانیدند و بمقام او ادنی رسانیدند تا با حق تعالی
میگفت و از حق تعالی می شنید چنین آورده اند که رب العزت در ازل م انسته بود که ملک الموت جان همه را بردارد
پیش از آنکه خلق را زنده کنند هیچکس نباشد که دم زند ندا کند که لمن الملک الیوم یعنی امروز پادشاهی کراست وکسی
نباشد که جوابش دهد ادریس علیه السلام را در بهشت آورد و زنده میدارد تا خطاب و را جواب دهد گوید که لله الواحد القهار

فصل سوم در ذکر معراج حضرت ابراهیم علیه السلام مشتمل ست بر چهار لطیفه لطیفهٔ اول نقل ست
از کتاب معراج تصنیف مولانا عبدالرحمن بن جنید واعظ شیرازی که قسامه بن زهیر نشابوری وغیره روایت میکنند
که ابراهیم خلیل الله علیه السلام بسیار مشفق و مهربان بود بر بندگان خدای تعالی روزی با خود این اندیشه کرد که از من رحیم تر
و مهربان تر کس دیگر نباشد خدای تعالی جل جلاله حکم فرمود تا حضرت ابراهیم علیه السلام را بر آسمان بردند و او را بر اعمال و افعال
خلق اطلاع دادند پس دید که در زمین کسی زنا میکند پس بر او دعا کرد خداوند تعالی آن زانی را هلاک کرد باز دیگری را دید که لواطت
میکند پس دعا کرد او نیز هلاک شد همچنین تا هفت کس بدعای وی هلاک شدند بعد از آن خداوند تعالی فرمود که یا ابراهیم بندگان
من گناهکارانند اگر دعای تو قبول کنم یک بنده در روی زمین نماند دست از بندگان من باز دار ایشان را بگذار که بندگان من
سه صنف اند یکی تائبانند اگر توبه کنند توبه ایشان را قبول کنم و ایشان را عفو کنم دوم اگر توبه نکنند از صلب ایشان
فرزند آفرینم او استغفار کند ببرکت استغفار فرزند پدر و مادر را بیامرزم سوم اگر چنین نکنم کار بمشیت من ست اگر
خواهم بیامرزم و اگر خواهم عذاب کنم الم تسمع ان احداً من اسمائی هو الصبور ای ابراهیم مگر نشنیده که یک نام من
صبور ست صبر میکنم تا باشد گریخته باز آید که دریای رحمت ما بی پایان ست و کرم ما لامال **لطیفهٔ دوم** نقل ست
از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین ست که چون ابراهیم را علیه السلام این خطاب پر عتاب آمد که
انزل خلیلاً قبل ان یهلک عبادی ای جبرئیل خلیل مرا باز گردان بمقام او پیش از آنکه بندگان مرا هلاک گرداند
و مر او را بگوی که خدای تعالی میفرماید که من بر بندگان خود هر روز هفتاد بار نظر میکنم و ایشان را در معصیت می بینم
و هلاک شان نمی کنم و ترا یک بار نظر بر ایشان افتاد همه را هلاک گردانیدی **لطیفهٔ سوم** نقل ست از کتاب
معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین که خلیل الله علیه السلام از برای امت خویش در معراج خود هلاکت
طلبید و حبیب ما صلی الله علیه و آله وسلم از برای امت خویش در معراج خود مغفرت و رحمت خواست غفرانک ربنا آخ

واین ابیات از کتاب مذکور عبدالرحمن بن جنید اعظ شیرازی منقول است بیت

چون هست رحمت تو شفاعت پذیر ما
نومید کی شویم ز لطفت که هر سحر
گنج عطای افسر جرم کثیر ما
دنیا و آخرت ز تو خواهیم گر کرم
آید ندا ز حضرت تو کای فقیر ما
آخر همان کنیم که از لطف ما سزد
با آنکه هیچ مایه نداریم خوشدلیم
نعم الوکیل مائی نعم النصیر ما
خوش باش کز برای تو آماده کرده ایم
هان استوار باش بفضل کبیر ما

لطیفۀ چهارم از کشف المحجوب تصنیف میر علی هجری که خلیل علیه الصلوة والسلام اندر ملکوت آسمانها نگاه کرد واندر حقیقت وجود آن تامل و تفکر کرد دلش بدان حاضر شد برویت فعل طالب فاعل شد تا حضور فعل او را نیز دلیل فاعل گردانید تا در کمال معرفت گفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا حبیب ما صلی الله علیه و آله وسلم چون بملکوت بردند چشم از رویت کل فراز کرد فعل نه دید وخلق ندید وخود را هم ندید تا بفاعل مکاشف شد پس اندر کشف شوق بر شوق بیفزود وخلق بر خلقش زیاده شد طلب رویت کرد و دویتی بود ورای قربت نشد وصلت کرد وصلت صورت نه بست هر چند که بر دل حکم تزویه دوست ظاهر تر شود شوق زیاده تر شود نه روی اعراض بود نه امکان اقبال متحیر شد پس آنجا که خلت بود حیرت کفر نمود وازینجا که محبت وصلت شرک آمد وحیرت اندر مستی بود وآن شرک باشد ودر محبت حیرت اندر چگونگی درین توحید باشد **فصل چهارم** در ذکر **معراج حضرت موسی علیه السلام** مشتمل ست بر نه لطیفه **لطیفۀ اول** نقل ست از تفسیر امام یعقوب کشافی ودر تفسیر زاد المذکرین ودر تفسیر مطلع الانوار در بیان فضل حبیب خدای تعالی صلی الله علیه و آله وسلم بر کلیم علیه السلام گویند که موسی علیه السلام در معراج خود گفت خداوندا نهایت همه کار تو دانی ودرماندگان را فریادرسی مرا بیاموز تا چه کنم وچه گویم که با حضرت تو نزدیک شوم خداوند تعالی گفت ای موسی اگر خواهی که از مقربان درگاه ما گردی بگوئی که لا اله الا الله محمد رسول الله حق تعالی گفت ای موسی اگر هفت زمین وهفت آسمان وانچه در ایشان ست از زمینها وکوهها ودرختان ودریاها همه در روز قیامت در یک پلۀ ترازو نهند واین کلمه شریف را در یک پلۀ ترازو نهند پلۀ این کلمۀ شریف گران تر آید انگاه موسی علیه السلام گفت شکر مر خدای را که بیاموخت مرا چیزی که بآن بحضرت او نزدیک شویم باز حق تعالی گفت ای موسی اگر خواهی که بحضرت من نزدیک شوی ازان که سخن از زبان وسیاهی چشم از سفیدی ونزدیک تر ازان که جان تو در جسم تو گفت میخواهم حق تعالی فرمود ای موسی اگر میطلبی دوستی من بر دوست من وحبیب من یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم درود بفرست اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارک وسلم موسی علیه السلام استاده ماند بر دست موسی علیه السلام هفت لوح بود از یاقوت سرخ ودران لوحها توریت نوشته بود چون موسی علیه السلام نام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را شنید لوحها از دست خود بینداخت گفت خداوندا محمد صلی الله

علیه وآله وسلم کیست که تو مرا میفرمائی که از برکت او بمن نزدیک شوی و بدو و فرستادن بروی تو خوشنود باشی خدای تعالی گفت ای موسی اگر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و امت او نبودی بهشت و دوزخ را نیافریدمی و بساط زمین را نگسترانیدمی و تو که موسی هستی و ابراهیم خلیل علیه السلام را در وجود نیاوردمی در معراجین چنین آورده است که موسی علیه السلام گفت یارب سخن تو شنیدم اما نمیدانم که با که میگوئی فرمان آمد که یا موسی این کلام من ست با جان امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم میگویم گفت یارب تو با جان امت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم سخن میگوئی فرمان آمد که ای موسی بعزت و جلال من چنانکه مادر مهربان طفل خود را با شیر خود عادت کند و به پرورد من نیز ارواح امت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را با لطف کلام خود عادت کنانیده ام و می پرورم شعر

مست ازل آمدیم مستیم هنوز
شوریدهٔ شربت الستیم هنوز
زان با دگرسے عهد نه بستیم هنوز
کز عهدهٔ عهد تو نرستیم هنوز

ای عزیز من خوش باش امروز کلام دوست را بواسطه می شنوی و فردا بی واسطه میشنوی هم اکنون باشد که تو بگوئی که خدای جل جلاله میگوید که بندهٔ من هرگاه که شکسته سر بسجده نهد با حق سخن میگوید هرگاه که قرآن میخواند از حق سخن میشنود انگاه خداوند تعالی گفت ای موسی اگر بفضل محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم اقرار نکنی ترا با آتش دوزخ بسوزم و بنزدیک خود راه ندهم و اگر دوست حبیب ما صلی الله علیه وآله وسلم باشی ترا کرامت کنم و بنزدیک خود بخوانم و دوست دارم چون موسی علیه السلام سوی لوحها دید که در آن توریت نوشته بود سه لوح پریده و چهار مانده بعضے گفته اند که ده لوح بود سه او برفت و هفت او بماند پس خدای تعالی فرمود که ای موسی بعزت و جلال و پادشاهی بی زوال من که در بهشت هیچ درختی و برگے و قصری و خیمه و خانه نیست الا که بروی پدید آورده ام که لا اله الا الله محمد رسول الله و نیز هر چه میان دوزخ ست و آنچه در روی ماه و آفتاب و عرش و کرسی پدید آورده ام نوشته بر آنکه لا اله الا الله محمد رسول الله **لطیفهٔ دوم** خدای تعالی گفت یا موسی شکر کن بدادهٔ من و بردار آنچه من با تو داده ام از شومی آنکه تو گفتی محمد صلی الله علیه وآله وسلم کیست سه لوح از توریت برفت و اگر بفضل محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم اقرار نکنی چنانچه نفس خود را دوست میداری محمد صلی الله علیه وآله وسلم را دوست نداری همه لوحهای توریت برود انگاه موسی علیه السلام گفت خداوندا من نزدیک تو دوست ترم یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم حق تعالی فرمود که یا موسی انت کلیمی و محمد صلی الله علیه وآله وسلم حبیبی فالحبیب احب الی الله من الکلیم تو کلیم منی و محمد صلی الله علیه وآله وسلم حبیب من و حبیب دوست ترست از کلیم موسی علیه السلام گفت خداوندا فرق چیست میان حبیب و کلیم حق تعالی فرمود که ای موسی کلیم آنست که هر چه کند برضای من کند و حبیب آنست که من هر چه کنم برضای او کنم ای موسی کلیم کسی ست

که مرا دوست دارد و حبیب کسی ست که مرا او را دوست دارم و کلیم کسی ست که صائم الدهر و قائم اللیل باشد و حبیب
کسی ست که بر فراش خود خفته باشد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام را بر سر بالین وی فرستم که یک تر از طرفة العین
وی را نزدیک من آرند و من او را بجائی رسانم که هیچکس از مخلوقات را وصول بآن مقام ممکن نیست یا موسی ناجیتک
علی طور سیناء و ناجی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هو اقرب منی فوق العرش من
قاب قوسین او ادنی و از فضائل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم یکی آن بود که او را بنام کرامت یاد فرمود و او را
بخود اضافه کرد که اسری بعبده لیلا و موسی علیه السلام را بنام ناجیتک یاد کرد که ولما جاء موسی لمیقاتنا
و چون قرب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم یاد کرد خود را بستود که سبحان الذی اسری بعبده لیلا آن
دلیل بقای موسی ست در صفات موسی و این فنای محمد ست صلی الله علیه و آله وسلم در صفات حق دیگر آنکه
موسی علیه السلام را آینده گفت ولما جاء موسی لمیقاتنا و محمد صلی الله علیه و آله وسلم را برده گفت اسری بعبده لیلا
معنی این سخن آنست که رسیدن محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم آنجا بصفت حق تعالی بوده آن بردن باشد
نه آمدن ست که بصفت خویش ست لطیفه سوم بدانکه آینده طالب ست و برده مطلوب ست آمدن صفت
عام ست و بردن صفت خاص و هر که ما را خواهد او را از آمدن چاره نیست و هر که را من خواهم ببرم و هر که خود آید
بود که راه یابد و بود که راه نیابد و هر که را ما بریم ممکن نبود که راه نیابد یعنی البته راه یابد ازین معنی بود که موسی علیه السلام
بر کوه اثر تجلی دید از صفت خویش فانی گشت که وخر موسی صعقا و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
کل مقامات انبیا علیهم السلام را دیدند و هفت آسمان و هفت زمین با کمال نعمت و دوزخ با کمال شدت
و لوح و قلم و قضا و قسمت اندروی همه دیدند و در انجا از حال خود تغیر نیافتند لاجرم موسی علیه السلام بصفت خویش
قائم بود بر کوه طور یک صفت وی را مغلوب گردانید حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بصفت حق تعالی
قائم بودند همه در مغلوب وی گشتند لطیفه چهارم بدانکه ای طالب اگر موسی علیه السلام را مقام کلیمی دادند و کلم
الله موسی تکلیما و محمد صلی الله علیه و آله وسلم را مقام حبیبی کرامت کردند اگر موسی علیه السلام را ید بیضا دادند
واضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را دین بیضا
دادند اتیناکم بالملة الحنیفة السمحة البیضاء آن بیضا که موسی علیه السلام را بود حوالی قصر و لایت روشن
گردانید و این دین بیضا قصر الٰهی جل و علا را روشن گردانید که قال الله تعالی افمن شرح الله صدره للاسلام
فهو علی نور من ربه اگر موسی علیه السلام را عصا دادند که چندین سحر ساحران را نابود گردانید تلقف ما یافکون
و محمد صلی الله علیه و آله وسلم را شفاعت دادند که هزاران گناهان عاصیان را نابود گردانید شفاعتی لاهل
الکبائر من امتی اگر موسی علیه السلام را پادشاهی و پیغمبری بنی اسرائیل دادند خواجه ما را صلی الله علیه و آله وسلم

پیکی چون جبرئیل وغاشیه بردارے چون اسرافیل ودوستے چون رب العالمین جل وعلا چون موسی علیه السلام بخودی
خود آمد ولما جاء موسی لمیقاتنا خواجه ما را صلی الله علیه وآله وسلم بخودی خود برد که اسری بعبده لیلا اگر موسی
علیه السلام را بکوه طور بردند که کلام پاک شنید وکلم الله موسی تکلیما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را بر
کرسی نور برآوردند تا دیدار پاک دیدند فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی موسی علیه السلام را چهل روز آب و
نان ندادند آنگاه با وی سخن گفتند وواعدنا موسی اربعین لیلة وحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را
در شب بجناب قدس الهی بردند وآب ونانش دادند وبدولت دیدارش مشرف گردانیدند عند ربی وهو یطعمنی
ویسقینی موسی علیه السلام چهل شب احیا کرد وچهل روز روزه داشت بطور برآمد تا با وی سخن گفتند حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بر فراش خود خواب کرده بودند که حضرت جبرئیل علیه السلام براق را آورد وبکمتر
از طرفة العین بجائی برد که فهم بشریت ووهم ملکیت بحوالی آن نرسیده چون موسی علیه السلام بکلام مشغول شد
انبساط نموده گفت رب ارنی انظر الیک خطاب آمد که ولکن انظر الی الجبل اشارت بقدمگاه او بود
دید که ابلیس از زیر قدم او سر برآورد **لطیفه پنجم** نقل است از کنز المذکرین که ابلیس لعین نزدیک موسی
علیه السلام آمده گفت ای مقرب ذروهٔ طور وای سراپردهٔ نور چون دیدهٔ تو بر نور جمال حق سبحانه وتعالی منور نشد
بمجرد همین که سخنی از ورای حجاب می شنوی بچه معلوم کردی که این سخن حق تعالی ست جل شانه موسی علیه السلام
گفت به پنج علامت دانستم که سخن حق سبحانه وتعالی ست اول آنکه سخن مخلوق را از یک جهت شنوند وسخن حق را از همه
جانب دوم آنکه از هیبت آن کلام بر اعضای من لرزه افتاده وکلام مخلوق را این عظمت نباشد سوم آنکه از عرش
تا تحت الثری منظور من شده بود وملائکه وغیر ایشان را در وقت القای کلام مدهوش میدیدم وسخن مخلوق
باین هیبت نبود چهارم آنکه کلامی شنیدم که آنرا انقطاع نبود واستمداد آن از خلل ونقصان مبرا میدیدم وسخن
مخلوق بی انقطاع صورت نه بندد پنجم آنکه کلام خالق را بجمیع اعضا واجزای شنودم ودران محل همه تن گوش
شده بود وحلاوت آن سراپای مرا احاطه کرده بود **لطیفه ششم** چون موسی علیه السلام را در وادی مقدس
امر فاخلع نعلیک شد وحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را بر فوق عرش نهی آمد که لا تخلع نعلیک
موسی علیه السلام دیدار خواست ننمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چشم فرو خوابانیدند ما زاغ البصر
وما طغی وما اقتضای مشاهده نموده که الم تر الی ربک موسی علیه السلام چهل روز از میان امت خود بیرون رفت
چون باز آمد دید که قوم او گوساله پرست شده اند قوله تعالی واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا جسدا
له خوار ومحمد صلی الله علیه وآله وسلم قریب نهصد سال الی یومنا بلکه از هزار سال زیاده میشود که از میان قوم خود
بیرون رفته اند هنوز خاکساران امت روی نیاز بر آستانهٔ حضرت رب العزت دارند جل جلاله قوله تعالی

لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله ازبرای موسی علیه السلام وامتان او من وسلوی فرستادند واز برای
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وامتان او ایمان وسکینه فرستادند هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین
ازبرای امتان موسی علیه السلام دوازده چشمه از سنگ بیرون آوردند فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا ازبرای
اصحاب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چشمهای آب حیات بیرون آوردند انفجر الماء من بین اصابعه
عجب آن نیست که ازمیان سنگ آب بیرون آید عجب آنست که ازمیان گوشت وپوست ورگ آب بیرون آید
ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء موسی علیه السلام راکرامتی دادند که امتان او بردریا گذشتند دامن خشک
ایشان ترنشد واذ فرقنا بکم البحر وحضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم راکرامتی دهند که امت او ابر دوزخ بگذرانند
که دامن تر ایشان خشک نشود جزیا مومن فان نورك اطفاء به حضرت موسی علیه السلام درعمر خویش
سه بار خدای تعالی را مناجات کرد وامت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم هر روز پنج بار بحضرت حق جل جلاله
مناجات میکنند المصلی یناجی ربه موسی علیه السلام سه چیز بخود اضافه کرد و خود را درمیان آورد وجواب لن ترانی
آمد یکی آنکه گفت رب یعنی ای پروردگار من دوم گفت ارنی بنمای مرا سوم گفت انظر الیك یعنی به بینم من
بسوی تو حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم درعین ثناء سه چیز بحضرت حق سبحانه وتعالی اضافه کرد که انت
کما اثنیت علی نفسك لاجرم اورا خطاب دیدار الم تر الی ربك آمد وموسی علیه السلام را منع آمد که لن ترانی
ای موسی لولا محمد صلی الله علیه وآله وسلم وامته ما خلقت الجنة والنار ولا الشمس ولا القمر ولا اللیل ولا النهار
ولا ملکا مقربا ولا نبیا ولا ایاك والحبیب اقرب الی من الکلیم درحق موسی علیه السلام فرمود که ولما جاء
موسی لمیقاتنا درحق حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز
علیه چنانستی که حق تعالی میفرماید ان موسی جاء عنکم الینا وان محمدا علیه السلام جاء منا الیکم
یعنی موسی علیه السلام ازشما بسوی ما آمد وحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ازما بسوی شما آمد اورا طاقت
خلوت یک ساعت نبود بمجرد دیدن لشکر نور تجلی بیهوش شده افتاد آنکه ازما بسوی شما اورا یک ساعت
صحبت باشما نبود تا گفت لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملك مقرب ولا نبی مرسل وآنکه ازشما بسوی
ما آمد اورا در راه طلب ازپوشیدن لباس خدمت چاره نیست وآنکه ازما بسوی شما رود چون مؤدب گردد
بگوید که ادبنی ربی فاحسن تادیبی لطیفه هفتم حق تعالی درحق موسی علیه السلام فرمود که ای کلیم قصد
حضرت ما کردی اگر میخواهی که بمطلوب برسی ازخلائق ومال وعیال مجرد بشو واین همه سمع الندا من الشجر
ولا فی الشجر منادی ووراء العصا حیة ولیس الحیة فی العصاء سمع الکلام من السحاب ولا متکلم
فی السحاب ووراء التجلی فی الجبل ولا تجلی فی الجبل یعنی ندا از درخت شنید امامنادی در درخت نبود

وعصا راحیه دید ومحیی در عصا نبود واز ابر کلام شنید ومتکلم در ابر نبود ودر کوه تجلی دید اما تجلی در کوه نبود حکمت
درین آن بود که موسی علیه السلام در جدید بود آنکه در خدمت جدید در آید او را واسطه باید چون موسی علیه السلام
کلام بشنید انبساط سوال ادنی کرد بواسطهٔ کوه طور نور تجلی دید بیخود شد وبیفتاد اما حبیب ما صلی الله علیه وآله وسلم
کامل حال بودند از روز آفرینش نور او تربیت از حضرت ما یافته وقدیم شده وسائط وحجب از پیش چشم او
برگرفتند سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم همه کون بالا و فرود خرد و بزرگ همه را دیدند وملکوت را مشاهده کردند
ظاهر و باطن او ذره تغیر نکرد در خلوت نه درخت گنجید ونه ابر ونه کوه ونه فلک ونه ملک ونه افهام
ونه اوهام ما گفتیم او شنید او گفت ما شنیدیم زیرا که او را بسوی شما فرستادیم وصحبت اصلی او با ما بود وصحبت
وصلی او با شماست **لطیفهٔ هشتم** فرق میان معراج کلیم وحبیب صلی الله علیه وآله وسلم آنست که
معراج موسی علیه السلام بر کوه طور بود ومعراج جناب محمد صلی الله علیه وآله وسلم بر بساط نور بود وموسی علیه السلام
خصمی کرد وگفت فافرق بیننا وبین القوم الفسقین وحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم شفاعت
کردند وگفتند واعف عنا واغفر لنا وارحمنا موسی علیه السلام قوم خود را فاسق خواند گفت وبین القوم
الفسقین وحضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم قوم خود را صالح خواندند که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
موسی علیه السلام از برای قوم خود عقوبت آورد که فاقتلوا انفسکم وحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
از برای امت خود رحمت آوردند وارحمنا وانت خیر الراحمین موسی علیه السلام را گفت بشنو تا من بگویم فاستمع
ما یوحی وحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را گفت بگو تا من بشنوم اثن علی موسی علیه السلام گفت
ادنی جواب آمد که لن ترانی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را ناخواسته خطاب میکرد که الم تر الی ربک
لقد رای من آیات ربه الکبری موسی علیه السلام محب بودند وحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم محبوب
بودند ومحبوب را در پردهٔ پنهان کنند لاجرم لشب بردند ومحب را سرگردان کنند لاجرم زبر طور برآرند **لطیفهٔ نهم**
نقل است از لوامع الشموس تصنیف خواجه حمید الدین ناگوری ودر کتاب نوادر القصص نیز آورده است که چون
موسی علیه السلام از شوق بر طور که مناجات او بود برآمدی از انوار کبریا برگرد وی درآمدی وبدو محیط شدی
لا اله الا الله موسی علیه السلام غرق بحر نور شدی بلکه خود نور شدی تا محرم اسرار غیب شدی وکلام بی حرف
شنیدی اما آن خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم در وجود خود نور بود قد جاءکم من الله نور واز خودی
دور بود خالق نوری من نوره از آن قدمش بر بساط نور بود که در آوان بیخودی گرد برگرد مهتر کلیم در گرفتی شعلهٔ
بود از آن نور که در قدمگاه حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بود چنانچه خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم
فرمودند که لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی سر این معنی ست نور طور راست که حجاب شد میان او

ونظر اغیار واگر در عهد دولت ما بودی این نور برای دفع اغیار از وجود ما طلب کردی ما وسعنی لا اتباعی
سره ذکره الله بالخیر میفرمودند شعاع نور حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بود که حجاب میان مهتر
موسی علیه السلام و اجابت معبودی جل ذکره گردید عجب در بار آن استماع کلام حجاب نظر اغیار شد و در مقام طلب
دیدار حجاب حضرت اجابت دیدار شد ای برادر استماع کلام برای نظام قواعد احکام بود در وی عزت نبود زیرا که
محبوب پادشاه را امر و نهی بود و آن بکلام تعلق دارد و کلام ماورای حجاب او من وراء حجاب لا اله الا الله
چون استعداد وجودش تمام شده بود نورش حجاب عجب نوری که نظر اغیار را حجاب شد و نوری که دیدن دیدار را
حجاب آمد و آن هر دو نوری که بودند زیرا که در نور تصور دوی نتوان کرد و تفرقهٔ آن جمع نیز نتوان کرد ای برادر
نور بخود کشاف ست و رافع حجاب اما استعداد وجود میباید که تمام بود تا کار وصول در عشق بانظام بود ای برادر
آنرا که استعداد وجود تمام بود بی طلب کار وصولش بانظام بود الم تر الی ربک در کتاب معتبر دیدم که مهتر موسی
علیه السلام در مقامات خود صد و بست و چهار هزار بار گفت بنما تا ببینم در لیلة القرب کرامت صد و بست چهار هزار بار بمهتر
حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم ندا کرد که ببین تا بنمایم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم واجد نور بودند و کلیم طالب
نور بود و طالب نور را با واجد نور چه نسبت مصرع کسی سرش نمیداند زبان در کش زبان در کش ✤ **فصل پنجم در ذکر
معراج حضرت یونس علیه السلام** مشتمل ست بر سه لطیفه **لطیفهٔ اول** نقل ست از کتاب تاریخ طبری که یونس
علیه السلام ابن متی از بنی اسرائیل بود و از پیغمبران مرسل بود قوله تعالی وان یونس لمن المرسلین چون یونس علیه السلام
برغم قوم خود از ایشان بگریخت بفرمان خدای تعالی بر لب دریا رسید کشتی همی آمد ترسید که قوم بطلب او آیند و از مردی ترس
اندر کشتی بنشست چون بمیان دریا رسید خدای عزوجل آن ماهی را که یونس علیه السلام را در شکم او خواست داشتن
از قعر دریا حشر کرد تا بر کشتی آمد کشتی را بر جای بداشت خلق بدعا و زاری در آمدند و روی بهلاک نهادند و ماهی گرد
آن کشتی همی گشت گفتند در میان ما مردی ست که گناه بزرگ کرده ست یونس علیه السلام گفت آن گنهگار منم
مرا بدریا اندازید آن ساعت بدانست که او گناه کرده ست و بدلش اندر آمد که مگر قوم مرا بجستند نیافتند خدای تعالی
از من نه پسندید که من از ایشان جدا شوم اهل کشتی گفتند که تو کیستی گفت پیغمبر خدایم بسوی اهل نینوا از همه
شما گناهکارترم یونس علیه السلام گفت مرا بدریا اندازید و شمایان سلامت بروید ایشان گفتند یا پیغمبر خدای
تعالی را بدریا می اندازیم و ماهی آن کشتی را همی جنبانید یونس علیه السلام گفت مرا بدریا اندازید گفتند قرعه زنیم
قرعه بنام هر که بر آید او را بدریا اندازیم گروهی گویند که قرعه زدند گروهی گویند که بلغت سفالی بعدد هر مردی که در کشتی
نشسته بودند بر هر پاره نام هر مردی را نوشتند و بدین گونه قرعه زدند بنام یونس علیه السلام بر آمد تا سه بار بلکه
بارها قرعه زدند بنام یونس علیه السلام بر آمد بعد از آن همه حیران شدند گفتند یا پیغمبر خدای اکنون تو بهتر میدانی

لطیفهٔ دوم درکتاب تاج القصص آورده است که بعد از آن یونس علیه السلام در لب کشتی آمد خود را بدریا انداخت ماهی اورا فرو برد ماهی دیگر آن ماهی را فرو برد باز آن ماهی را ماهی سوم فرو برد ماهی اول را فرمان آمد که ما یونس را طعمهٔ تو نساخته ایم بلکه شکم ترا زندان او گردانیدیم باید که استخوان او در اشکنی و گوشت و پوست اورا نیازاری آن ماهی دهان فراز کرده موافق حکم لم یزل در سینهٔ خود یونس علیه السلام را نگاه داشتی بعده در هفت دریا که چهل هزار ساله راه بود در چهل روز بحکم قادر ذوالجلال سیر کرده بمسکن خود آمده قرار گرفت یونس علیه السلام در سینهٔ آن ماهی نماز میگزارید و تسبیح میگفت و ماهی اورا از دریا بدریا می برد تا آنجا رسانید که قارون را با اموال بزمین فرو می بردند قارون آواز تسبیح یونس علیه السلام را بشنید از آن فرشتگان که بروی موکل بودند پرسید که این آواز کیست و از کجا می آید و آواز حزین کیست فرشتگان گفتند ای قارون خدای تعالی یکی از بندگان خاص خود را در شکم ماهی حبس کرده است این آواز تسبیح اوست قارون گفت که مرا بدارید که از وی سوالی میکنم ملائکه اورا بداشتند پس قارون آواز داد که تو کیستی که درین محبس گرفتار شدی یونس علیه السلام جواب داد که منم یونس ابن متی از بنی اسرائیل قارون گفت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام خواهران ایشان زنده اند گفتند نے از دنیا گذشتند قارون برایشان بگریست الله تعالی وحی کرد بآن فرشتگان که قارون را در همانجا بدارید دیگر بزمین فرو نبرید که او بر خویشان خود ترحم نموده بگریست ای عزیز کافری بر خویشان خود ترحم نموده بگریست خدای تعالی اورا از فرو رفتن بزمین نگاهداشت اگر تو امروز بر خویشان خود ترحم نمائی امید ست که فردای قیامت ترا از فرو رفتن دوزخ نگاه دارد **لطیفهٔ سوم** نقل است از تاریخ طبری چون یونس علیه السلام در شکم ماهی در آمد بدعا و زاری مشغول شد چون ماهی آواز تسبیح بشنید از شادی هزار فرسنگ در قعر دریا فرو رفت و شکم خود را بر زمین نهاد و از بزرگی او هیچ پدید نیامد یونس علیه السلام نماز بسیار کردی قوله تعالی فلولا انه کان من المسبحین ای من المصلین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون اگر نه آن بودی که یونس علیه السلام از نمازگذارندگان نبودی تا روز رستخیز در شکم ماهی بماندی چون چهل شبانه روز تمام شد خدای تعالی خواست که اورا برهاند در دل او بیفگند تا خدای تعالی را بخواند شب تاریک و دریا تاریک بود و شکم ماهی نیز تاریک بود یونس علیه السلام در ظلمات ثلث با خدای تعالی مناجات کرد فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین بخدای تعالی بیاکی مغفر آمد بر تن خویش بستمگاری قوله تعالی فاستجبنا له ونجیناه من الغم گفت اجابت کردم و از غم برهانیدمش وکذلک ننجی المؤمنین، همچنین مومنان را که در سختی بخوانند حق تعالی میگوید که من اورا فریاد رسم و برهانمش یونس علیه السلام این مناجات بخواند خداوند تعالی هرچه در اطباق سموات و سبع ارضین بود در نظر وی مکشوف گردانید این ست

معراج حضرت یونس علیه السلام در تاج القصص آورده است که چون یونس علیه السلام در شکم ماهی مناجات کردن
گرفت آواز تسبیح او بملکوت رسید فرشتگان گفتند الهی آواز یونس علیه السلام را می شنویم و او را نمی بینیم در کجاست
فرمان آمد که در قعر دریا بشکم ماهی محبوس است گفتند الهی او چه کرده است که او را بدانجا فرستادی خطاب آمد که از وی
زلتی بوجود آمده است او را پند میکنم آن فرشتگان شفقتی که داشتند بر یونس علیه السلام گفتند الهی دستوری ده
که بزیارتش رویم چون دستوری یافتند فرود آمدند فرشته که بر دریا موکل بود او ایشان را راه نداد گفت یونس
علیه السلام زندانی است زندانی را نتوان زیارت کردن فرمان آمد که بگذار ایشان را چون بقعر دریا رسیدند
ماهیان را دیدند گرد آن ماهی صف کشیده اند یونس علیه السلام آواز بر آورده گفت که لا اله الا انت سبحانك
انی کنت من الظالمین گفتند السلام علیکم یا یونس جواب نداد ایشان تا سه بار سلام کردند جواب نیافتند
بمقام خویش بازگشتند فرمان آمد که چگونه دیدید یونس علیه السلام را گفتند یا تو چنان مشغول است که با ما نپرداخت
خطاب آمد که آری هر که با ما باشد بغیر ما نپردازد و در تاریخ طبری آورده است که خدای تعالی فرشته بوریا را بفرمود تا
آن ماهی را از قعر دریا حشر کرد و در لب دریا آورد آنجا که یونس علیه السلام در کشتی نشسته بود از لب دریا تا شهر نینوا
سه روزه راه بود ماهی در لب دریا آمد سر از دریا بیرون کرد یونس علیه السلام را از گلو بر انداخت و یونس علیه السلام
چنان شده بود که چنانچه کودک از شکم مادر بیرون آید دست و پای وی همچنان بود چهل شبانه روز از طعام و شراب
بازمانده چون بیماری قوله تعالی فنبذناه بالعراء وهو سقیم ای بالصحراء علی الشط انداختیم او را پس خدای
تعالی درختی برویانید ابن عباس رضی الله عنه گوید که آن درخت کدو بود از بن او شیر برآمدی یونس علیه السلام
از وی همی خوردی تا نیرو گرفت و موی بر آورد و گوشت سخت کرد و استخوان او محکم گشت قوله تعالی و انبتنا
علیه شجرة من یقطین گروهی گویند که آهوی بیامد خدای تعالی او را الهام داد در ان بیابان او شیر داشت یونس
علیه السلام به پهلو افتاده بود و نیرو نداشت که بجنبد و آن آهو پستان خود بدهان او نهادی و یونس علیه السلام
شیر آهو مکیدی چون سیر شدی آهو برفتی و شب باز آمدی چون آفتاب گرم شدی و بر تن او تافتی و تن مبارک
او بسوختی پس آن درخت را برویانیده بود و بر لب دریا چوبی بود خشک شده آن کدو بران چوب تنیده برگ
باز پهن کرد تا یونس علیه السلام را سایه کرد چهل شبانه روز قوت گرفت برخاست و نماز کرد روزی یونس علیه السلام
بحاجتی رفته بود چون باز آمد درخت را خشک شده یافت یونس علیه السلام بگریست و اندوه آمدش که آن سایه
از وی جدا شد خدای تعالی وحی کرد گفت ای یونس علیه السلام تو این درخت را نکشتی و نه رویانیدی غم میخوری
و میگریی پس این چه بی رحمی بود که صد هزاران تن را بهلاکت خواستی کردن از بهر ایشان بهلاکت غم نخوردی پس
یونس علیه السلام را بقوم او باز فرستادند

فصل ششم در ذکر معراج حضرت عیسی علیه السلام

مشتمل ست بر سه لطیفه **لطیفهٔ اول** نقل ست از تاج القصص که وقتی مهتر عیسی علیه السلام در راهی میرفت گروهی از جهودان اورا پیش آمدند بایکدیگر گفتند که این مرد جادوگر ست و جادوی از و آمده ست عیسی علیه السلام سخن ایشان را شنیده غمناک شد و گفت الٰهی مرا تو آفریدهٔ و مادرم بصلاح و پارسا بود و بفرمان تو آمده ام جهودان مرا چنین میگویند الٰهی برایشان لعنت کن خدای تعالی در حال صورت ایشان را خوک گردانید این خبر بملک جهودان رسید ترسید که اورا نیز دعای بد کند ملک جهودان فرمود که اورا بکشید عیسی علیه السلام از ایشان بگریخت و بخانه در آمد جبرئیل علیه السلام از سقف خانه اورا بیرون آورده بآسمان برد یهودان گرد آن خانه را فرو گرفتند و مردی را در انجا فرستادند ططیانوش نام که عیسی را در آمده بکشد آن کس بخانه در آمد چون نظر کرد عیسی علیه السلام را ندید متحیر ماند چون بیرون آمد تا صورت حال را بایاران بگوید حق تعالی صورت اورا چون صورت عیسی علیه السلام گردانیده بود در ویش بروی عیسی علیه السلام بماند و اندامهای دیگر تا اورا گرفتند و پنداشتند که این عیسی علیه السلام ست اورا بردار کردند او فریاد میکرد که من عیسی نیستم یار شمایانم جهودان قبول نکردند و اورا بزاری زار بکشتند پس اختلاف درمیان جهودان افتاد گفتند که روی این شخص بروی عیسی میماند و اندامهای دیگر او بیار ما میماند اکنون اگر این عیسی ست ططیانوش کجا رفت و اگر ططیانوش ست عیسی کجا رفت او لیای ططیانوش سلاح برخود راست کردند و تیغها از نیام برکشیدند و گفتند که شمایان کس ما را کشتید و حرب درمیان ایشان قائم شد جهودان بسیار دران فتنه هلاک شدند قوله تعالی وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم و قوله تعالی ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین **لطیفهٔ دوم** گروهی گویند عیسی علیه السلام با حواریان در خانه نشسته بود که جهودان گرد آن خانه فرو گرفتند و در خانه در آمدند خدای تعالی همه حواریان را بصورت عیسی علیه السلام گردانید تا هر یک را عیسی علیه السلام پنداشتند یکی را از ان میان برگرفتند و بردار کرده شهید کردند چنان گمان بردند که عیسی علیه السلام ست اما عیسی علیه السلام را جبرئیل علیه السلام بآسمان برده بودند بروایت دیگر بعضی گویند که جهودان گرد آن خانه را که عیسی علیه السلام با حواریان در انجا بودند فرو گرفتند عیسی علیه السلام گفت کیست از شما که شبه من پذیرد و جان خود فدا کند بقیامت در بهشت با من باشد یکی از میان حواریان گفت من پذیرم خدای تعالی صورت عیسی علیه السلام را بروی افگند پس عیسی گلیم و عصای خود را بوی دادند آن مرد چون گلیم و عصا در دست گرفت و از ان خانه بیرون آمد جهودان چون اورا دیدند همه پنداشتند که این عیسی علیه السلام ست بگرفتند و بدرجهٔ شهادت رسانیدند **لطیفهٔ سوم** پس حق تعالی جبرئیل علیه السلام را بفرستاد با مرکب از نور که چون آتش می درخشید و عیسی علیه السلام را گفت برین مرکب بنشین و مترس پس عیسی علیه السلام بران مرکب سوار گردید جبرئیل علیه السلام اورا بآسمان برد حق تعالی شهوات و طعام و شراب از و بر داشت و طبع فرشتگان بوی ارزانی داشت و فرشتگان بگرد وی در آمدند اکنون در آسمان است

طبیعت بشری از وی زائل شده است قال الله تعالی یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی

باب چهارم در بیان آنکه حکمت در بردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمعراج چه بوده است و فوائد آن و آنچه در و بوده

مشتمل است بر بیست و یک حکمت **حکمت اول** نقل است از تفسیر سورهٔ والنجم که آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در محراب عبادت چندان بایستادند که ورم از ساق پای بزانو رسید لاجرم شب چندان در معراج بر شدند از خطهٔ مکان تا بخطهٔ لامکان باندازهٔ دو خانهٔ کمان بماند که فکان قاب قوسین او ادنی و آن دو خانهٔ کمان عبارت از دو ابروی عنبرین اوست که خدنگ مشکین فره را بنشانهٔ دلها میرسانید عجب کاری محرابش داد بکرمش معراجش داد بحکم روز در محراب و شب در معراج می آسود روز روشن بمحراب او می نازید و شب تیره بمعراج او می نازید و لقد رای من آیات ربه الکبری بدرستی و راستی که بدیدند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم از آیات بزرگ خدای تعالی عز و جل این کبری صفت آیات است نه صفت خداوند جل ذکره یعنی لقد رای من آیات ربه الکبری کلبی گوید رحمة الله علیه مراد از ین آیات بهشت و دوزخ است ضحاک گوید رضی الله عنه که مراد سدره است مقاتل گوید مراد دیدن حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم جمال جبرئیل است بصورت اصلی او ابن مسعود رضی الله عنه گوید دیدن حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم رفرف خضر بافق اعلی بعضی گویند که هر چه بدیدند در رفتن و آمدن همه آیات وحدانیت و دلائل قدرت خداوند بود جبرئیل را با خلقت و هیئت او بدیدند و سدره را با عجائب کرامت بدیدند بهشت را با فزونی نعمت او بدیدند دوزخ را با بسیاری عقوبت او بدیدند آسمانها را با بسیاری ملائکها و بدیدند بیت النور و بیت المعمور و بیت الاحرار و بیت الصراح را با بیت العزت او بدیدند کرسی را با وسعت او بدیدند لوح و قلم را با زینت او بدیدند و هر یکی ازینها آیتی بزرگ از آیات پادشاهی خداوند تعالی بود بعض دیگر گفته اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در راه بودند بیت المقدس را دیدند چون بآسمان رسیدند سدره را دیدند و در دوزخ نگاه کردند عقوبت دیدند در بهشت نگاه کردند قربت دیدند در جه نگاه کردند راحت دیدند و در فرشتگان نگاه کردند عبادت دیدند در سدره رسیدند کرامت دیدند بقاب قوسین رسیدند قدرت دیدند و در مقام خود نگریستند عبودیت دیدند و بحق نگریستند ربوبیت دیدند و سخن گفتند اجابت دیدند و حاجت خواستند عطیت دیدند چون حدیث امت را گفتند فضیلت دیدند چون سخن عاصیان گفتند رحمت و مغفرت دیدند **حکمت دوم** بعضی از محققان چنین گفته اند که حکمت در بردن معراج حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و نمودن خزائن بوی آن بود که تا کونین مقدار از چشم وی یابند و او بآنها مشغول نشود زیرا که هر کرامتی که در جهان از آن بزرگتر نیست خاصه مراد را بداد ند چون لوای حمد

وجمع شدن خلقان زیر لوای حمد وحوض کوثر ولقای شفاعت وبیرون آمدن از خاک پیش از همه وکشادن در بهشت ودرآمدن پیش از همه انبیا علیهم السلام ومانند آن وعادت خلق آن است که هر کرا عطائی دهند ویرا بآن عطاها عزیز کرده باشند چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را چنین کرامت بداد خواست تا بخلقان نماید که وی باین عطاها عزیز نیست بلکه اینها بوی عزیز اند ویرا باینها افتخار نیست بلکه اینها را بوی افتخار است فرمان شد تا او را بمعراج بردند تا هر چیزی که باو خواست داد ند بزیر قدم او آوردند تا حقارت آنها را در جنب عز خویش بدید وآنکه رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفتند انا اول من تنشق عنه الارض ولا فخر ولواء الحمد بیدی ولا فخر وادم علیه السلام ومن دونه تحت لوائی یوم القیمة ولا فخر وانا سید ولد ادم ولا فخر وانا اول من یقرع باب الجنة ولا فخر یعنی مرا باین چیزها فخر نیست وایشان را بامن فخر است زیرا که من ایشان را زیر قدم آورده ام ومن قرب بودم ایشان در بعد پس بعیدان بقریبان نازند نه قریبان با بعیدان ایشان بمن نازند نه من بایشان من بکسی نازم که از من او عزیز تر است وآن جز حق نیست **حکمت سوم** در کتاب معراجین آورده است که حکمت در بردن معراج آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که تا برکت نظر او بعالم علوی رسد وآن عالم بنظر او عزیز شود اول بجنتش درآوردند تا ببرکت نظر او نعمت بهشت بر امتش تمام گردد انگاه فرمود تا دوزخ را بروی عرض کردند تا نظر او بر دوزخ افتد ببرکت نظر اوست او از عذاب دوزخ خلاصی یابند خواست تا قدر قیمت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بر عالمیان هویدا گردد جوهریان چون جوهری را که قیمت ندانند گوهر را بر طبق نهند تا قیمت خود را خود کند واموال را بر فرق او میریزند واو بر سر مال می آید وخود را بمذلت سخت بیرون می آرد چون قیمت او بکمال رسد انگاه رها کنند که مال بر سر او می آید که انصاف در همه چیزها شرط است چون خطاب لولاک لما خلقت الافلاک رسید فرمان شد که ای جبرئیل درین شب روز بازار اسرار عابدان است الم یجدک یتیما فاوی او را بر آسمان برآر تا جوهریان عالم قدس قیمت او را بکنند جبرئیل علیه السلام خواست که آن سرور موجودات صلی الله علیه وآله وسلم را بآسمان برآرد هر کسی سخنی گفتند یکی گفت معراج آدم که اصل دست بهشت بود آخر از پدر نخواهد گذشت دیگری گفت که دیگر از پدر ملت یعنی ابراهیم علیه السلام در نخواهد گذشت که منتهای بصر او ملکوت است دیگر گفت که آخر از مبشر خود مهتر عیسی علیه السلام در نخواهد گذشت که در جوار آفتاب فرود آمد حاصل الامر همه از قیمت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم عاجز شدند گفتند که او را بر طبق کرامت نهیم وجملهٔ کونات وموجودات را بروی ریزیم تا بهای خود را خود کند **بیت**

بهای یک سر مویش دو عالم میدهد سلمان	هنوزش گر بدست آید متاعی رایگان باشد

همچنان کردند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم از آسمانها در گذشتند واز بهشت ودوزخ در گذشتند واز لوح وقلم در گذشتند واز عرش وکرسی در گذشتند بقاب قوسین او ادنی رسیدند فاستوی وهو باستاوند

وبعالمیان نمودند که قیمت ذاتم نه دنیای فانی ست ونه عقبای باقی ست نه عرش باعظمت نه کرسی
باوسعت بلکه قیمت من رضای خدای تعالی که حبیبی شفیع کلا علی رباعی

مردی همه راه و رسم معشوقهٔ ماست
دولت همه در کلاه معشوقهٔ ماست
در هر دو جهان ننگرم و ننشینم
پیش و پس ما سپاه معشوقهٔ ماست

حکمت چهارم در تفسیر سورهٔ والنجم بعضی گفته اند که حکمت در بردن معراج او جلوه کردن او بود بر خلق اولین و آخرین مقدمهٔ آن قصهٔ زلیخا با یوسف علیه السلام چون زلیخا بمحبت یوسف علیه السلام مبتلا شد از همه دوستان اعراض کرد بعضی از زنان دوستان وی بودند خواستند که تا دوست او را به بینند مکر ساختند و زبان ملامت دراز کردند گفتند اگر از ملامت ترسید دانیم که محبت او حقیقی نیست و اگر نترسید دانیم که عشق او حقیقی ست قوله تعالی وقال نسوة فی المدینة امرأة العزیز تراود فتٰها عن نفسه گفتند زنانی که دران شهر بودند زن عزیز مصر غلام خود را گرفتار شده او را انجو دمیخواند و دوستی آن غلام میان دل او رسیده انا لنرٰها فی ضلٰل مبین ما او را در گمراهی پیدا می بینیم که خداوند و فرمان ده بود اسیر و فرمان بردار شد سرافراز و نیکونام بود سر افگنده و بدنام شد در عشق بسی چنین بوده ست این خبر بسمع زلیخا رسید بیچاره را ضربت محبت بسنده نبود که زخم ملامت می بایست و غمناک شد گفت اگر خاموش مانم ملامت زیاده کنند دعوتی ساخت آن زنان را حاضر کرد و هر یکی را کاردے و ترنجی بداد آنگاه یوسف علیه السلام را بیاراستند و مویهای او را گوهر تافتند و قبای حریر در بر وی پوشانیدند و پیراهن مروارید در بر او افگندند و موزهٔ سبز در پای او کشیدند و کمر بند مرصع بر میان او بستند و تاج مکلل بر سر او نهادند وقالت اخرج علیهن گفت ای یوسف یکی جمال خود را بنمای تا زبان ملامت زنان ازین سخنه هجران منقطع گردد **بیت**

آن کس که ملامت از عشق تو کرد
چون روی ترا بدید معذورم کرد

بیت گر تن سه بینی ست از ترنج نشناسی
روا بود که ملامت کنی زلیخا را

اخرج الیهن گفتی بافتندی چون علیهن گفت بلا آمد یوسف علیه السلام در انجا قدم خود را آورد زنان در مشاهدهٔ جمال یوسفی چنان متحیر شدند که ببدل ترنج دستهای خود را بریدند خبر نداشتند و زلیخا در ایشان نگاه میکرد و می خندید **سوال** زلیخا چرا دست نبرید و زنان مصر همه دستهای خود را بریدند **جواب** زلیخا بچشم محبت نظر میکرد و زنان بچشم تعظیم و هیبت نظر کردند اندر یوسف فانی شدند و از خود بیخبر شدند و همه دستها بریدند **جواب دیگر** آنکه زلیخا در دیدن یوسف علیه السلام ریاضت پذیرفته بود اما زنان ناگاه دیدند بیخبر شدند **جواب دیگر** آنکه زنان مصر ملامت کرده بودند رسید آنچه بایشان رسید اما زلیخا ملامت نکرده بود سلامت ماند **جواب دیگر** آنکه زلیخا در حمایت دوستی دوستش نگاه داشت چنانکه کوه موسی علیه السلام در حمایت محبت نبود لاجرم پاره پاره شد اما دل بندهٔ مومن در حمایت محبت ست سی صد و شصت تیر نظر را تحمل میکند **جواب دیگر** آنکه زلیخا در محبت یوسف علیه السلام همه یوسف بود یوسف را از یوسف هیبت از کجا باشد مقصود این بود که چون زلیخا با کرم مجازی

در مقام عشق بازی یوسف علیه السلام را چنین جلوه میکند پس حق تعالی باکرم حقیقی میخواست تا در شب معراج
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را بر همه خلقان جلوه دهد زیراکه از عرش تا ثری هیچ ملک مقرب و
نبی مرسل نبود الا صفت و نعت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم با وی نگفته بود روز ازل فرشتگان را
گفت که آنچه من دانم شما ندانید یعنی در میان اینها حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ست تا این همه
گناهان اینها در گذریم بدوستی او گذریم و با همه پیغمبران عهد کرد کا امتان خود را بگویند که اگر زمان او در یابید
او را نصرت کنید و ایمان آرید واذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول
چنانچه در خبر آمده است که موسی علیه السلام چندان فضیلت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و امتان
وی شنید گفت اللهم اجعلنی من امة محمد صلی الله علیه وآله وسلم پس ارواح انبیا و اشخاص ملائکه
و خلقان زمین مشتاق جمال وی شدند که ما هم دیدار این دوست را به بینیم آن وقت که حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم با صدیق اکبر قدم در غار اسرار نهادند از غار دری از دریا کشادند تا بر هوام زمین و خلقان دریا او را
جلوه دادند باز زمین نوشت در خبر ست که آن فرشته را که در زمین موکل ست فرمان آمد که تا رگهای زمین را بکشد
همچنانی که رشته سفره را بکشیدن فراز آید زمین نماید اگر مراد آن بودی که زمین را نمودی او را سوی ایشان بردے
چون بر اهل زمین جلوه کرد اهل آسمان نیز منتظر جمال وی بودند و ایشان را بر زمین آمدن روی نبود که مقام عباد
ایشان خالی میماند فرمان آمد تا او را بر آسمانها بر آوردند بر همه خلقان جلوه کردند که آن دوست ما این ست اگر
زلیخا را رسد که یوسف علیه السلام را جلوه کند ما را رسد که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را جلوه کنیم
این سخن دیگر استماع نما که بهزار جان می ارزد حکمت پنجم اهل تحقیق آورده اند که حکمت در بردن معراج آن بود
که تا خلقان بدانند که حال او بدنیا چون حال اوست بعقبی زیراکه هر کرا با نفس صحبت اختلاط باشد تا میان نفس
و روح جدائی نه افتد روح بعالم علوی نرود اما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را با نفس صحبت و امتزاج
و اختلاط نبود بلکه او بحکم معنی همه روح گشته بود و روح او طالب شده بود بتحقیق که این معنی را پیش از وفات علماء
عمات نفس را با روح بمقام روح رسانیدند تا همه انبیا نفسی نفسی گویند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
نفس ندارند امتی امتی گویند و دیگر اینکه اگر او را نفس بودی نفس کثیف بودی و کثیف را سایه بر زمین افتد چون
محمد صلی الله علیه وآله وسلم را سایه نبود معلوم شد که او را نفس نبود و این آیت آمد که قوله تعالیٰ ام حسبت
ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من ایتنا عجبا گروهی گویند که معنی این آیت آنست که چنان
پنداری ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم که اصحاب کهف و رقیم از آیات ما عجب بودند و معنی این آن بود که حق
تعالی فرمود وتری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم ذات الیمین ای یمیل عن کهفهم چون

آفتاب برآمدی از کهف ایشان میل کردی تا نور از سر ایشان شعاع آفتاب را غلبه نکند حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را ازین عجب آمد آیت ام حسبت ان اصحاب الکہف والرقیم کانوا من ایتنا عجبا یعنی این عجب نیست که نور سر ایشان آفتاب را غلبه میکند عجب این ست که نفس تو آفتاب را غلبه میکند آفتاب بر همه نفسها سلطان ست تا نفس بر زمین سایه افگند و آفتاب را بر نفس تو سلطانی نیست زیرا که بر زمین سایه نیست و ازین عجب تر آنکه حال او پس از مرگ چون حال وی ست پیش از مرگ نه بینی که عدت زنان او را بعد از گذشتن او نبود چون مرگ اغیار دیگر آنکه چون نامهٔ خلقتان در گور باوی عرض میکنند از طاعت شادی میکند و از معصیت عذر میخواهد درست شد که موت او حیات اوست و ازینجا بود که زبان در بار شکر شان او خبر داد که حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم زیرا که تا زنده بودند از بعضے خبر داشتند و از بعضے نه چون چشم فراز کردند از کل احوال امت خبردار شدند اگر موت او چون موت دیگران بودی نقصان علم واجب بودے نه زیادت علم پس دیگران را موت بایست تا از دنیا بروند و بمنزل برسند و ارواح انبیا نیز از نقص جدا گشتند تا بآن مقام رسیدند و نفس وی را پیش از مرگ آنجا بردند تا خلق باشند و او در مشاهده **حکمت ششم** آنکه نقل ست از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین که بعضے میگویند که حکمت در بردن خواجهٔ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود که چون قضای آلهی و حکم بادشاهی جل وعلا چنین رفته بود که شفیع امت و سخن گوی در روز قیامت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواهند بود و حل عقد اهل سعادت و شقاوت بازبسته برای عالم آرای او بود و صولت و سیاست و وحشت و هیبت آن روز را العلم قدیم میدانست چنانکه فرمود ان زلزلة الساعة شیء عظیم و استغال هر کس بنفس خود بمرتبهٔ می دید که بدیگرے پرداختن مجال نبود و نظر بر احوال دیگرے انداختن محال می نمود لاجرم حضرت خواجهٔ ما را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بملکوت سماوات برآوردند و غرائب مکنونات در نظرش درآوردند درجات جنت و درکات جهنم بدیدند و ثواب نعیم و عذاب الیم یک بیک مشاهده فرمودند هیبت و صلابت آنها را دیدند و گذرانیدند تا چون روز قیامت شود و صعوبت آن ظاهر گردد بر همه کس دیدن آن صعب نماید تا زبان بگفتار نفسی نفسی بگشایند و بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیده و هیبت آن روز گذرانیده بآسانی گذرند امتی امتی گویند **حکمت هفتم** چون حضرت خداوند جل ذکره موسی ابن عمران علیہ الصلوة والسلام را بفرعون می فرستاد معجزه خواست عصای او را معجزهٔ او ساخت تا بفرمود بمقتضای ان الق عصاك بینداخت ثعبان شد موسی علیہ السلام از وی بترسید گریزان شد خطاب آمد که خذها ولا تخف ترس از وی زائل شد حکمت در امر بالقا آن بود که اگر یک نوبت آن صعوبت را مشاهده نکردی در کرت ثانیه که بحضور فرعون بینداختے او نیز چون فرعون

و فرعونیان تبرسیدی معجزهٔ او زائل و مختل گشتی کذالک خواجهٔ عالم را صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج اگر امور عالم غیب مشاهده نگشتی در روز قیامت او نیز چون دیگران خائف بودی و زبان بشفاعت عاصیان نگشودی

حکمت هشتم ای درویش حق تعالی بندگان خود را در بهشت وعده فرموده و بمشاهدهٔ دیدار امیدوار گردانیده للذین احسنوا الحسنی وزیادة و همه طالبان را باین بزمگاه مراد خوانده والله یدعوا الی دار السلام و واسطهٔ حصول این نعمت و رابطهٔ وصول آن دولت حضرت خواجهٔ ما اند صلی الله علیه وآله وسلم و کالائی که خریداران بآن رغبت نمایند و بقبول آن میل کنند بی تعریف دلال میسر نگردد تا دلال صاحب بصیرت و بر حقیقت کالا مطلع نباشد توصیف آن کما ینبغی نتوان کرد پس خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم که واسطهٔ وصال و دلیل وصول بدار الجلال است اول بلان مهمان سرای افضال و سراپردهٔ نوال بردند و مثال اطعمه و اشربه و لباسهای فاخره و زیورهای ظاهر یک بیک بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمودند و او را بترغیب طالبان فرستادند تا دلالت او بر عیان ما خبط دعوی نباشد هرچه گوید همه از گفته و دیده باشد هر که پوید عاقبت بمنزل رسیده باشد **حکمت نهم** بعضی دیگر گفته اند که جناب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حبیب بودند و حبیب را بر جمیع مخزونات اطلاع باید نمی بینی ملک مجازی چون بندهٔ را مخصوص بمحبت خود گرداند خزائن و دفائن خویش را باو جلوه دهد و همه را در زیر نگین و تمکین او در آورد کذالک اول مر سید را صلی الله علیه وآله وسلم خزائن و دفائن زمین را باو نمودند آیت و فی الارض فرأیت مشارقها و مغاربها پس او را بآسمانها بر آوردند و ملکوت آسمانها بوی نمودند و کلید بهشت و دوزخ در جیب جاه و مکنت او نهادند تا هر که بدولت شفاعتش مشرف گردد بر تخت فیروزی نشیند و هر که از این دولت و سعادت محروم ماند هرگز روی بهروزی نه بیند **حکمت دهم** بعضی علما گویند که حکمت در بردن معراج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که آسمان و زمین از حیز عدم بقضای وجود آمدند میان آسمان و زمین مناظرهٔ افتاد آسمان خود را بر میکشید و زمین خود را می انداخت در تفسیر بحر الدرر و در کتاب معراجین باطناب در چند محل ایراد این مناظره بعبارات مختلفه و اشارات مؤلفه مبین گشته است از ان خرمن خوشهٔ و از ان معدن قراضهٔ درین مختصر ایراد نموده شد این است مناظرهٔ آسمان و زمین مثلاً آسمان گفت من رفعت دارم و السماء رفعها زمین گفت من بساطت دارم والله جعل لکم الارض بساطا آسمان گفت من وجودی دارم که هر دری که بر من دهند بخشم زمین گفت من وجودی دارم که هر بار که بر من نهند میکشم آسمان گفت مرا انوار است زمین گفت مرا اسرار است آسمان گفت بیت المعمور در من است زمین گفت خانهٔ کعبه در من است آسمان گفت من موضع خدمت ملائکه ام زمین گفت من موضع عبادت بنی آدم آسمان گفت لوح المحفوظ در من است زمین گفت کلام الله در من است آسمان گفت ارواح انبیا در من می باشند زمین گفت اجساد پیغمبران در من اند آسمان گفت

خرامشیت گوی زرین خورشید را به تنویر و تسخیر تقدیر منور و مدور ساخته در میدان جو ما انداخته والشمس وضحها
خرام جرم نیر ماه را گوی گریبان کرته فیروزه رنگ ما گردانیده والقمر اذا تلها اوراق حکمت صحائف لطائف اعراق
انطباق ما را با عشار زرین کواکب تنا این داد که انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب حواس حفظ و حمایت
برین قلعه قلعی رنگ عالی بنیان ما هردم سنگ بطلان درمیان عساکر شیطان افگنده که الا من خطف الخطفة
فاتبعه شهاب ثاقب هر شام که اعلام ظلام بر شرفات این گنبد لاجوردی فام برافرازند و مواکب کواکب مراکب
انوار سوار در میدان جولان ما در تاز مدو هر صباح مقدمه عساکر فالق الاصباح با خزائن معادن فوز و فلاح برین
نزهتگاه قوافل رواح بگذرند ثواقب بتفرج آن بر مراقب مدارج ایوان ما بر آیند زمین گفت ای آسمان خود را
بر سرکشی و از زمام انقیاد سرکشی آیت زینت خود را میخوانی مگر تفسیر آیه انا جعلنا ما علی الارض زینة نمیدانی
و آخر نمی بینی که نساج حکمت بحکم صنعت بساط بوقلمون این ساحت با مساحت مرا چندین نقوش و الوان
بچه نسق و نمط بافته مشاطه قدرت در حصل فطرت زلف مفتون ریاحین مرا بر رخسار عرائس بساطین بچه زیبائی
برهم تافته آخر مشاهده نکرده صحن لاله زار در فصل بهار و نسیم صبا بر روی گلزار و نغمات بلابل بر رؤس اشجار ترنمات
سلاسل در هنگام اسمار باری ببین که شمال با زلف تابدار بنفشه چه تصرف دارد و خط سبز سبزه بر عارض عرصه
گلزار چه نکاهت نماید چشم غنچه نرگس بر رخسار گلرویان باغ شگفته و خطیب عندلیب تسبیح سبحان ذی الملک
والملکوت گفته در هر گلزاری مرغان چون مغنیان با ساز و در هر مرغزاری قمریان با مطربان زیبا هم آواز
آسمان گفت ای زمین از بوستان و ریحان و از مرغان خوش الحان هیچ نیاید اگر الحان می باید نغمات تسبیح
سدره عان درج عصمت ملکی و ترنمات سوامع سکان فلکی چه کم از صوت عصفور و ترنم طیور بوستان از بوستان
من آراسته تر کجاست و گلستان از گلستان من پیراسته تر کجاست آخر مطلع مطالع من نمی شنوی که نقاش
قدرت در عرصه ساحت من صد هزار شاخ و برگ انوار چگونه برانگیخته و هیئت هر کواکب و اختر بر مثال دراهم
از سر هر برگ و شاخی چگونه درآویخته ماه با جاه در فضای صحرای من خرگاه نور در بزمگاه عیش و سرور زده عطارد
عطار وار عطر حکمت و بخور فطنت با یکدیگر آمیخته زهره که شهره شهر جمال ست در بساط انبساط من طنبور نشاط
در دست گرفته جمشید خورشید در سراپرده نور بر چهار بالش ظهور و نقود شعاع و کنوز التماع بر رؤس اشهاد بر هر فرد
از افراد نثار کرده مریخ برین صفحه تواریخ بر مثال نقوش و اعشار شنجرف در تیغ منقش گشته مشتری که نگین
انگشتری دولت و سعادت و اجلال ست بر کلمه کمال و جلوه جمال برآمده و زحل در اعلی المحل شقاوت بر رخسار
بدبختان مالیده سهیل یمنی چون خاتون ختنی دامن تبختر کشان کرده جوزا حمائل زرنگار خود را بوقوف نور و آیات سرور
نشان بنات النعش چون عروسان با نگاره نقش بر تخت لاجوردی فام درین قصر عالیمقام من پا دراز کرده مثنوی

همچنین هر یک ز اجرام سپهر	شسته از سرچشمهٔ انوار چهر
ثابت سیاره چون شاه عروس	دست در گردن بتخت آبنوس

اینها همه خود از عالم صورت ست اما از روی معنی آخر قلعه فلکم نه محل عرش رفیعم نه در حیطهٔ کرسی وسیعم نه جای جبرئیل و میکائیل علیهما السلام نه مسکن اسرافیل و عزرائیلم نه صومعه لسپر مریمم نه مدرسهٔ ادریسم القصه آسمان بصفات کمال وسمات جمال برخاک شوریده حال تفوق نمود خاک غمناک سر خجالت در پیش افگنده مدت چندین هزار سال برین منوال گذرانید چون خواجهٔ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حیز عدم بعرصهٔ عالم وجود تشریف آوردند و پای مبارک بر فرق زمین نهادند زمین بنازید زبان بتفاخر کشوده آواز برکشید الان تم فخری اکنون فخر من تمام شد ای آسمان اینک آن پیغمبری که هژده هزار عالم طفیل وجود با جود مبارک اوست و مقربان حظائر ملکوت جرعه نوش بزم شهود اوست اگرچه گوهر پاکش از ورای دوائر افلاک ست اما اصل وجود و محل نشو و بودش این مرکز خاک ست مادهٔ وجودش از من و معیشت او بر من و تربیت او در من حاصل زمین بواسطهٔ تشبث بذیل نیل مطالب حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر آسمان فضیلت یافت و آسمان مغلوب بزاویهٔ خمول شتافت بعد از آن اطباق سموات بحضرت واهب العطایات جل ذکره بنالید گفت یا رب ارزقنی لقاء محمد سید الانبیاء صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ای پروردگار لقای سید انبیا را من روزی کن عرش و کرسی لوح و قلم و بیت المعمور و ارواح انبیا و زمرهٔ ملائکه میدانند که زمین را بر من شرف نیست مگر بقدم سید انبیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بسیار استدعا نمود که یمن قدم خواجهٔ کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرصهٔ او را منور ساخته مشامش را معطر گردانیده او را محزون نباید مقرون نماند حق تعالی جل سلطانه مسألت او را اجابت نموده بموجب عظمت شعار رفعت و ثار او را بر اعناق ملکی نهاده بر اطباق فلکی بگذرانیده از مرتبهٔ سفلی بمدرجهٔ علیای دنی فتدلی رسانید تا مراد آسمانیان بر آید و آسمان نیز از حجاب خجلت و محرومی بدر آید بنا بران در شب معراج فرمان شد که آن سرور را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر آسمان آرند خواجهٔ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر آسمان بر آمدند زمین در ناله شد که خداوندا سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را باز بمن رسان آسمان نیز بنالید که خداوندا چون تو بقدم سرور انبیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرا مکرم کردی او را از من جدا مگردان جناب حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند خداوندا میان این هر دو مستجاب الدعوة کیست فرمان آمد که ای سید کونین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا تو بر زمین بودی زمین غنی بود و آسمان فقیر بود ما دعای آسمان را مستجاب کردیم چون تو بر آسمان بر آمدی آسمان بقدوم مبارک تو غنی شد و زمین فقیر گشت اکنون اولی در حضرت ما آنست که دعای زمین را بسبب فقر او مستجاب کنیم زیرا که یکی از موجبات حضرت ما آنست که فقیران را بآرزوی ایشان برسانیم تا امت تو بدانند که ما ناصر فقیران و مسکینانیم درین سخن اشارت ست

ودرین اشارت بشارت ست وآن آنست که چنان ست که حق تعالی میفرماید که ای امت محمد مصطفے صلے الله علیه وآله وسلم شما در همه عمر خود محبت محمد صلے الله علیه وآله وسلم را در دل جای گردید وشب وروز با فقر خود حاجت خود را بحضرت ما عرضه کردید از کرم ما نسزد که شمارا خائب باز گردانیم

رباعی

آنم که بجای بندگان بد نکنم
اول چو قبول کرده ام رد نکنم
نومید مشو توای گنهگار ز من
از من نسزد بدی و من خود نکنم

حکمت یازدهم بعضی میگویند که آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم را بر اطباق سموات گذرانیده بدرجات علیات رسانید تا امت را بی واسطه بوی سپارد کانه یقول ای محمد صلے الله علیه وآله وسلم درین زمین امت را با تو می سپارم اما تو در زمین بی من ایشان را می بینی بمقام قرب آئی تا ما ایشان را با تو عرض کنیم تا سپارنده را بینی نه سپرده را ببین که کیست که با تو می سپارد ببین که چیست که با تو می سپارد ای محمد صلے الله علیه وآله وسلم پیش از ما سپردن با ما بودند با همه علیها شایسته ما بودند وبا وجود همه نفسی نفسی گویند وی امتی امتی گوید درینجا سریست بغایت لطیف وآن آنست که همه نفسی نفسی گویند نفس حق نیست وآنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم امتی امتی گویند وامت نیز حق نیست ظاهر آن می نمود که اندر بزرگی همت وی در امتی وسروری بجای امتی امتی ربی ربی گفتے ولیکن درضمن آن سری ست که ربی گفتن در حیطهٔ امتی مندرج ست زیرا که در وقت امتی گفتن ناظر امت نیست بلکه ناظر دهندهٔ امت ست گوینده فرماید عطای که درمقام بمن ارزانی داشتی امت بود اگر دست از ایشان باز دارم استحقار عطای دوست کرده باشم لاجرم امتی امتی ورد خود ساخته واینجا لطیفهٔ نیز هست در شرح تعرف چنین میگوید که حق تعالی دو کار عجب باین امت کرده ست یکی آنکه همه امتان را با ایشان باز گذاشت تا زنا ببستند وعهدها شکستند بعد ازینکه پیغمبران ایشان بیرون رفتند تا آشتی را جای نماند لاجرم همه پیغمبران نفسی نفسی گویند چون امتان خویش را اهلیت آشتی ندیدند چون این امت را بر ایمان نگاه داشت تا اصل عقد دوستی برجای باشد وصلاحیت صلح داشته باشد واز بهر این رسول صلی الله علیه وآله وسلم امتی امتی گویند کار دیگر از لطائف که باین امت پیش برد آن بود که اگرچه این امت با وجود ضعف بنیت اضعاف مضاعف امم سابقه جفاکاری نمودند اما اصل آشتی را برجای داشت وآن ایمان ست وآن جفاکاری امت نه از بهر خواری این امت ست بلکه از برای آن بود که تا دو چیز ظاهر گرداند یکی دوستی خود باین امت ودیگر جاه وشفاعت رسول صلے الله علیه وآله وسلم بزرگان گفته اند التجاوز عن الجفاء علی قدر المحبة وعظم الجفاء علی قدر عظیم جاه التشفیع یعنی بسیار جفا درگذشتن دلیل تاکید محبت بود وجفای بسیار بخشیدن تشفیع دلیل جاه تشفیع ست **حکمت دوازدهم** آنکه خواجه عالم صلے الله علیه وآله وسلم را در زمین گاه خلوتی بود که از ان تعبیر بدین میفرمودند که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملك مقرب ولا نبی مرسل واو همواره طالب آن می بود که او را بجائی رسانند که انچه حاصل وتصور

آن وقت ست نقد وقت اوگردد چنانکه ملک مقرب که عبارت از جبرئیل باشد و نبی مرسل اشارت بخلیل ست علیه السلام نی نی بلکه نبی مرسل عبارت از قالب او و ملک مقرب کنایت از روح ست که در میان نگنجد و نقود وجود کونین در میزان وجدان خداوند هیچ برنسنجد لاجرم که ازین منزل بی ثبات وازین مجلس چهار حد شش جهات بیرون بروند آنچه مقصود بالذات بود دیوی نمودند مثال حضرت یونس علیه السلام چون از گردش ایام فاتر و از صحبت انام فاطر ملول خاطر گشت کنج زاویه میخواست تا بفراغت دل بادوست راز بگوید و بپادشاه بی نیاز نیاز عرضه کند در خانقاه شکم ماهی خلوتگاهی از برای خدمتش کماهی ترتیب داده بتسبیح و تقدیس مشغول گردانیدند و بمراد مقصودش رسانیدند تا خواجهٔ ما صلی الله علیه و آله وسلم از حال وی چنین خبر دادند که لا تفضلونی علی یونس ابن متی علیه السلام عروج من بجانب علو آمده و از وی بجانب سفل یعنی در نزول و صول بآن جناب توجه بفوق و تحت مساوی ست و در حصول آن مراد فوق العرش تا تحت الثری مستوی بیت

گفت پیغمبر که معراج مرا
نیست از معراج یونس اجتبا
آن من بر چرخ آن او نشیب
قرب یزدانی برون ست از حسیب
قرب نی بالا و پستی رفتن ست
قرب حق از قید هستی رستن ست

و قصهٔ ابراهیم علیه السلام نیز ازین قبیل ست که همه خلوتگاه در آتش تعین فرمودند و آنجناب بی مزاحمت اغیار او را بخود مشغول گردانیده بدرجات اعلی و بذروهٔ علیای مقاصد و معنی رسانیدند حکمت سیزدهم بعض دیگر میگویند که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را حق تعالی مشرف بخلعت محبوبی گردانید آوازهٔ این نوازه بدروازهٔ عالم ملکوت رسید صدای این ندا در گنبد خانهٔ عالم جبروت بپیچید همه مکونات بجهت حضرت جناب سرور کائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات مفتون گشتند ملاء الاعلی که در ابتدا بگفتار اتجعل فیها اظهار استغنا نموده بودند جواب انی اعلم ما لا تعلمون شنیده بودند اکثر مفسران بر آنند که آنچه بعلم غیب حواله فرمود اشارت بوجود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بود یعنی شما از نسل آدم همه مفسدان و تباه روزگاران می بینید و من نظر بآن فرزند ارجمند دارم هرچه خلعت وجود یافته از برکت وجود او بوده و هرکه محرم حرم وصول گشته بطفیل بزم شهود او بوده لاجرم چون مقصود وجود آفرینش عالم دانش و بینش وجود باجود محمدی صلی الله علیه و آله وسلم دیدند و از جناب قدس الٰهی ملاقات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم را مسالت نمودند خواجه را صلی الله علیه و آله وسلم برین اطباق خضرا رواق از برای تسلی عاشقان مشتاق بر آوردند تا حکمت در ایجاد آدم بلکه هژده هزار عالم دانستند و عذر خواهی آن سوال و طلب حکمت آن توانستند حکمت چهاردهم بعضی دیگر گویند که حکمت درین عروج آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که تا بواسطهٔ تواتر و توالی تجلیات جلالی و جمالی از مقام شنیده بمنزل دیده رسیده و از مرتبهٔ علم الیقین بسرحد عین الیقین ترقی نماید

و تجلی حق الیقین آراسته و پیراسته گردد **حکمت پانزدهم** بعض دیگر گویند که از برای آن ازین زندان برین ایوان عالی ارکان برآوردند تا لطائف آخرت به بینند و دامن همت از زوائل دنیوی بتمام درچینند و باقی را برفانی ازو وی ببصیرت برگزینند **حکمت شانزدهم** تمثیل ست کارباب اشارت گفته و آن آن ست که دلالهٔ که واسطهٔ وصال و رابطهٔ اتصال عاشق ست بمعشوق چندانکه پیش شاه توصیف جمال و تعریف کمال عروس کند محبت آن چنان متحقق نگردد محبوب خود را بتجلی جمال و زینت کمال مزین ساخته بعاشق در مقام جلوه گری می درآید و لمعات انوار جمال بی واسطهٔ اغیار بطالب وصال بنماید کذلک ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم مدتی ست که آوازهٔ حسن و جمال و دبدبهٔ جاه و جلال ما را از جبرئیل علیه السلام میشنوی و تعطش زلال از ینابیع قل رب زدنی علما آب حیات میجوئی اکنون برخیز و واسطهٔ برانگیز نی بلکه واسطه از میان بردار که حسن و جمال ما بزیور کمال آراسته و نقاب احتجاب جلال از چهرهٔ عروس جمال برداشته و بحار بالال افضال موج وجود براوج عالم شهود برآورده و در وحدت ذات از کثرت صدق و صفا مجر گشته **بیت**

ساقی می ناب برگرفته — بهر تو شراب برگرفته
هان گر سر عشرت بیش کے — کان یار نقاب برگرفته
عکس رخ خویش دیده در جام — هر که می ناب برگرفته
روشن شد ازان سراچهٔ دل — کان ماه حجاب برگرفته

حکمت هفدهم بعضی دیگر گفته اند که حق تعالی میخواست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بجمیع اقسام وحی مشرف گرداند و فاضل ترین اقسام او آن ست که بی واسطهٔ جبرئیل علیه السلام باشد چنانچه سابقا مذکور شد و مفسران گفته اند که آیت آمن الرسول ازان قبیل ست که بی واسطهٔ جبرئیل علیه السلام از ملک جلیل جل جلاله در شب معراج می شنید و مراد امت از حضرت می طلبید و نوید اجابت میرسید ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا الی آخر سوره و درین باب لطائف بسیار در رسالهٔ شریف الاوقات در باب معراج ایراده کرده ایم فلیطالع ثمه پس حکمت در بردن معراج خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم آن بوده باشد که این آیهٔ کریمه برخوی خود برآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بخواند **حکمت هژدهم** نقل ست که درمیان ملائکهٔ اعلی گفت و شنیدی درمیان آمده بود و سوالی چند با یکدیگر در معرض عرض درآورده بودند و جواب شافی حاصل نمی آمد گویند که مدت چهارصد هزار سال این گفت و شنید درمیان بود و جواب آن نمی یافتند تا آن سید برگزیده و این نور هردو دیده صلی الله علیه وآله وسلم عرصهٔ این عالم را بنور وجود خود مشرف ساخته همای وار سایهٔ دولت بر سر این خاکساران دامن آخر الزمان انداختند چون شمهٔ از وصف کمال و نعوت افضال او برملاء الاعلی و کروبیان عالم بالا ظاهر گشت دانستند که این حل مشکلات بازبسته باشارت این خواجهٔ کائنات علیه افضل الصلوة خواهد بود حق تعالی بنابر استدعای مقربان خواجهٔ هردو جهان را صلی الله علیه وآله وسلم بربام آسمان کن فکان برآورد

وجواب مسائل ملأ الاعلی کما یجب وینبغی برایشان املا فرماید واین گره فرو بستهٔ ازکار ایشان بگشاید و تقریر آن مسائل وجواب شافی آن عنقریب درمحل خود مبین برسائل وافی میگردد انشاءالله تعالی **حکمت نوزدهم** حکمت دربردن معراج خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم بمعراج چنانچه امام جعفر محمد ابی صادق رضی الله عنه میفرماید که آن بود که حق تعالی میخواست تا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بتعلیم اذان مفتخر گرداند چون از طبقات سموات درگذشتند وعرش وکرسی ولوح وقلم درنوشتند بحجاب خاص رسیدند ازورای حجاب فرشته بیرون آمد بانگ نماز بدستوری که حالا معروفست بگفت وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم استماع فرمودند واین واقعه نیز بشرح وبسط درمحل خود مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی **حکمت بستم** حکمت دیگر دربردن سرور انبیا را صلی الله علیه وآله وسلم بمعراج آن گفته اند که تاقدم او برهمه بزرگان وارکان مملکت متحقق گردد اول دربیت المقدس امام انبیا گردانیدند تا فضل او برایشان ظاهر گردد بعد ازان دربیت المعمور امام فرشتگان گردانیدند تا فضل بر فرشتگان متحقق گردد درزمین او را درشرق وغرب به پیغمبری فرستادند بعثت الی الخلق کافةً تا همه افراد انس وجن را حاکم باشد وپادشاه باشد پس حکمت درمعراج اظهار فضل خواجه باشد صلی الله علیه وآله وسلم برجمیع مکونات **حکمت بست ویکم** آنکه نقلست که چون نور خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم پیش از سائر خلائق از نور احدیت خود بیرون آورد سه مقام ازبرای وی نصب فرمودند مقام هیبت ومقام لطف ومقام قرب هزار سال درمقام هیبت بداشت تا مؤدب گشت وهزار سال درمقام لطف بداشت تا منبسط گشت وهزار سال درمقام قرب بداشت تا باحق تعالی انس گرفت چون آن روح پاکیزه را ازان مقام بقالب درآوردند مشتاق آن مقام گشت چنانکه اورا آرام وقرار نماند چنانچه آتش را که برافروزند اضطراب وحرکتی میکند ومیل بجانب علو دارد آن چیست از شوق حب وطن ست ازانجا که آمده باز رجوع نماید ومرغی را که از باغ وبوستان گرفته بقیدی محبوس گردانند می تپد وخود را برزمین می زند آن همه از اشتیاق وطن اصلی اوست **بیت**

بازشاهی تو درین دامگه آرام مگیر
سوی شهباز بپرازانکه وطن میطلبی

برسر عرش دویدم که بگو یار کجاست
گفت باتست شب وروز زمن میطلبی

عاقبت پرده برافگند که هان بیشتر آی
جام می گیر اگر شرم مشکن میطلبی

القصه چون روح مبارکش را اول درمقام هیبت بگداختند وبلطف پرداختند وبقرب بنواختند ودر اشتیاق همان مقام درقالب قرار نداشت وجویای آن قرب بود وجان را بمقام قرب بردن بی بدن جهت نداشت که اگر کالبد بی جان ماندی از نصب آیات شریعت عاجز آمدی لاجرم نفس بطفیل سرانجام بردند چون نفس ذوق مقام سر یافت خاطرش هم آنجا فرود آمد گفت جای خوش ست ازینجا نروم باز نگردم ازان معنی بدین عبارت تقریر فرمودند که

دنی فتدلی خطاب آمد که ای حبیب من صلی الله علیه وآله وسلم اگر تو طالبان بساوه تمالی کرنمایه واگر تو ابواب معرفت وجودها فلان گشائی گرگشته

مثنوی از یک دم تو هزار رسته ــ هر یک ز هزار رنج رسته ــ گر مرده بود وگر که مجروح ــ یابد ز تو این عنایت روح

ای درویش مثل خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم مثل باز بود بازی را بهزار دینار خرند و بوی گنجشکی صید کنند که بد آید هم باز زد ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم تو باز مائی گنجشکی چند که عبارت از امت تو اند با تو صید خواهم کردن چون تو اینجا یافتی ایشان اگر آرد

بیت تو باز عشقی در زمین نی مرغکی ای جانه چین ــ از بهر صید این چنین از دست شه پریده

ای درویش خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم در دامگاه صید بودند و هم صیاد مرغی بودند از آشیان أنا من الله پرواز کرده در صورت صیادی بعثت الی الاسود والاحمر گرد کائنات پرواز میکرد تا عاقبت مرغ وصال را موسی علیه السلام خواست که با تیر کمان ارنی انظر الیك صید کند نتوانست صید کردن از انکه تعزز در اوج کبریای لن ترانی آشیانه داشت بصد هزار عز و ناز نشست را ازو می باز دادند که الم تر الی ربك پس

همون مرغ بود و همون دانه و همون شمع بود و همون پروانه **بیت**

ما در غم خویش غمگسار تو خوشیم			
صیاد نیم هم شکار تو خوشیم	محنت زدگان روزگار تو خوشیم	شوریده و سرگشته کار تو خوشیم	

باب پنجم در بیان فضیلت شب معراج و عجائبات و غرائبات آن

مشتمل ست بر حکمت و تفسیر سی حروف هجا **حکمت اول** نقل ست از تفسیر امام یعقوب کشافی حکمت چه بود که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را شب بردند و درین چند وجه ست وجه اول آنست که شب از روز فاضل تر بود زیرا که شب نتیجهٔ بهشت ست و روز نتیجهٔ دوزخ ست چون حق سبحانه وتعالی بهشت و دوزخ را بیافرید هر دو منور بودند زیرا که آتش دوزخ در اصل خلقت سیاه حق تعالی بفرمود تا روشنائی را از آتش سلب کردند و روز را ازان روشنائی بیافرید و بفرمود که هر کجا در بهشت تاریکی بود بیرون آوردند و شب را ازان ظلمت بیافرید نمی بینی که در روز همه رنج و مشقت ست و در شب همه آسایش و راحت ست قوله تعالی وجعلنا نومكم سباتا وجعلنا الليل لباسا وجعلنا النهار معاشا ولهذا بیشترین کشف احوال انبیا و اولیا در شب بوده مثل الخليل والكليم عليهما السلام ومصطفى صلى الله عليه وآله وسلم را هم شب بردند تا صدیق از زندیق پدید آید شب نتائج جنت ست شب از ریاض جویبار سرای نعمت ست شب فراغتگاه مشتاقان ست شب وقت عذر خواستن عاصیان ست شب روز بازار عاشقان ست شب وقت مناجات صادقان ست **بیت** در روز اگر کسم نیاید بحرم ــ شب هست غنیمت مرا بیش چه غم

بهشتیان هر عطائی که در بهشت یابند بجلوت شب یابند چون آفتاب بر آید روز عوام بر آید چون شب آید روز خواص بر آید

حکمت دوم نقل ست از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده که در اختیار شب

آنکه شب پردهٔ اسرارست و محرم همدم یاران غمگسارست پردهٔ عصمت ست جذبهٔ رحمت ست باغ ایمن ست
چمن ان الیقین ست تخت و تاج اولیاست بخت و معراج انبیاست سجده گاه عُبّاد ست خلوتگاه زُهّاد ست بیت

شب خلوت خاص عاشقان ست	شب محرم راز خستگان ست
معراج قلوب اهل شوق ست	تاراج کروب اهل ذوق ست

جرعهٔ از مخترعات معین مسکین مسجع در فضائل شب بشنو

قرات فرمود شیخ آیات کلام ربانی جل و علا و تحقیق کرد بدان ای درویش که فضائل شب بسیارست و
خصائص او بی شمار و تفصیل این اجمال آنکه **الف** آرام و قرار ارباب اضطرار و اصحاب انتظار در شب ست
وجعلنا الیل لتسکنوا فیه **ب** بهجت صائمان تعین للصائم فرحتان در حین تعین افطار در شب ست
ثم اتموا الصیام الی الیل **ت** تجلیات انوار جمالی و جلالی در مرایای مظاهر و آثار در شب ست فلما جن علیه
الیل رای کوکبا **ث** ثواب بی حساب احیای شب میمون لقبی نه برابر ماهی بلکه بهتر از هزار شب ست لیلة
القدر خیر من الف شهر **ج** جود و سخای عطای بی ریای مخفی از نظر اغیار در شب ست ینفقون
اموالهم بالیل **ح** حلاوت طاعت مطیعان در شب ست قم الیل الا قلیلا **خ** خزائن عبادت اهل سعادت
با اقبال یا ادبار در شب ست امن هو قانت اناء الیل **د** دبدبهٔ تسبیح مسبحان عالی مقدار در شب ست و سبحه لیلا
ذ ذوق قرات مقربان شیرین گفتار در شب ست یتلون ایت الله اناء اللیل **ر** راحت جراحت بندگان فرسودهٔ
روزگار و سرمایهٔ استراحت درماندگان سوگوار در شب ست هو الذی جعل لکم الیل لباسا و النوم سباتا
ز زینت و تجمل و سکون و تحمل و مزیت معیشت صدق و توکل به ادوام و استمرار در شب ست وجعلنا الیل سکنا
س سودای خواب در دیدهٔ انوار در شب ست و من ایاته منامکم باللیل **ش** شرف نزول قرآن گوهربار
عرفان نثار در شب ست انا انزلناه فی لیلة القدر **ص** صولت و هیبت و حلول اسرار در آن دل شب تار
در شب ست ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا **ض** ضیای بواطن معانی مساکن متهجدان قائم
شب زنده دار در شب ست ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل **ط** طرب و نشاط راکعان با انبساط
دولت یار در شب ست و من اللیل فسبحه و ادبار السجود **ظ** ظهور روشنائی آشنایان اظهر من الشمس
و ابین من النهار در شب ست و ایة لهم اللیل نسلخ منه النهار **ع** عشرت مومنان مرتاض روزه دار
در شب ست احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم **غ** غبطت مواحدت روز بازار مشتاقان دیدار
در شب ست و واعدنا موسی ثلثین لیلة **ف** فتح و ظفر بنظر بی خطر و خطاب ملک اکبر بموسی علیه السلام
و خلاص مومنان از کفار در شب ست فاسر بعبادی لیلا **ق** قافله سالار مخدوم مهاجران و انصار متوجه

قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال و منظهار در شب ست فتهجد به نافلة لك ک کفایت لوط علیه السلام آن پیغمبر بزرگوار
در شب ست فاسر باهلك بقطع من اللیل ل لذت مناجات ابرار و ذوق طاعات حضرت پروردگار در شب
است اقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل م معرفت حقائق اسرار و سرائر فاعتبروا یا اولی الابصار
در شب ست ومن ایته منامکم باللیل ن نور سرور و نور شهود در جبین مبین بندگان نماز گذار در شب
من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و وجاهت قسم باری تعالی جل ذکره بر سبیل تکرار در شب ست
واللیل وما وسق واللیل اذا عسعس واللیل اذا یغشی واللیل اذا سجی ہ هیبت رخسار اسرار مشتبه
بظلمت شب تار و مثل بسواد لیلهٔ داج زنگبار در شب ست کانما اغشیت وجوههم قطعا من اللیل
مظلما لا آلی معانی تدبر و تفکر در آیات بینات صنع آفریدگار در شب ست وباللیل افلا تعقلون
ی یمن و برکت سفر سید ابرار و سند اخیار اعنی محمد مختار صلے الله علیه وآله وسلم بحریم حرم پاک کردگار در شب
ست سبحان الذی اسری بعبده لیلا قال الذی رحمة الله علیه فی فضائل اللیل والشمائل غزل

خوان نعم بنهاده بین بهر صلای نیم شب ‏ دست کرم گسترده بین بهر عطای نیم شب
وقت وصال دوستان در نیم شب بد همچنان ‏ ای چشم جان عاشقان بادا فدای نیم شب
هر نیم شب تیر دعا بر چرخ هفتم می زدم ‏ کان کارگر آمد مگر تیر دعای نیم شب
هر نیم شب آید ندا از بارگاه کبریا ‏ بگشای گوش هوش را بشنو ندای نیم شب
گوید که هل من تائب جوید که هل من مذنب ‏ جوید که هل مستغفر در انتهای نیم شب
تا توبه بپذیرم ازو وین جرم برگیرم ازو ‏ او دا نماز من من ازو اندر خلای نیم شب
هم عید بین هم قدر بین هم صدر بین هم نور بین ‏ هم شمس بین هم بدر بین در تنگنای نیم شب
هم تاج بین هم باج بین هم جسم جان تاراج بین ‏ هم لیلة المعراج بین رو بر سمای نیم شب
هان ای فراهی کار کن شب نالهای زار کن ‏ دل مرده را بیدار کن از نالهای نیم شب

حکمت سوم در بردن معراج آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم در شب نقل ست از کتاب معراجین معنے
سبحان الذی اسری بعبده آن ست که چون خواجهٔ عالم صلے الله علیه وآله وسلم مست شراب محبت گشتند
و قصد عالم قربت کردند بحکم آنکه مستی مستی آرد از غایت قلق و شوق بر خواستی و برنشستی و در بیابان عشق و در راه
حیرانی و سرگردانی ظاهر میکرد و مولطف محبوب وجود او را در هودج عزت نهاده بر سر چهار سوی بازار عشق که هم
آنرا بیت المقدس خوانند برد تا در دل عاشقان قدیم ببیند و حیرت ایشان مشاهده کند چون بردن خواجهٔ
عالم صلے الله علیه وآله وسلم از کعبهٔ معظمه تا مسجد اقصے امر عجیب بود پس بیان ثنا گفتن بر خود سزا بود و اضافه کردن

بخود روا بود که سبحان الذی اسری بعبده لیلا و معنی دیگر در اسری بعبده آنست که چون از راه دوستی مغایرت از میان دو دوست مسلوب شود هر آینه محبوب محب گردد و محب محبوب شود و فعل او بدین مضاف بود و فعل این بدو مضاف گردد حق تعالی خواست که تا اہل عالم بدانند عقد محبت میان احد و احمد مؤکد ہست و عهد دوستی مؤبد و فرموده که و من یطع الرسول فقد اطاع الله و از کمال محبت در عالم صورت فعل مصطفی را صلی الله علیه و آله وسلم بخود اضافه کرد که و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و در عالم معنی بحکم وانا الیهم ارشد شوق سیر و سلوک او را با سرای حضرت خود بخود اضافه کرد بدان بر خود ثنا گفت که سبحان الذی اسری بعبده لیلا معنی دیگر در اسری بعبده آنست که حضرت ذو الجلال بر خود دانا و بینای احوال ست و جمال و جلال و کمال و بہا و مجد او بکمال پس هر آینه محبت او ہم خود را تا بسرا فیه سواه ظاهر شود و ارادت لم یزلی او آن بود که پرتو جمال و جلال خود بر دیدهٔ محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم قابل و مستعد بود جلوه کند تا عشق او بیفزاید و شوقش زیاده شود و او را از عالم بشریت بعالم نبوت آورد و از عالم نبوت بعالم رسالت آورد و از جهان رسالت در اولو العزم در آورد پس بر سریر عزت و اصطفا بر آورد پس محرم حرم خود کرد پس در خلوتخانهٔ قربت ابیت عند ربی بارش دادند تا بموعد وصل حاضر شد و ہم بدو مراد را ناظر شد پس آمدن او را اضافه بحضرت خود کرد بدین معانی بر خود ثنا گفت که سبحان الذی اسری بعبده لیلا بیت

در عالم عشق گر قیام تو براوست
و اندر همه حال اعتماد تو براوست
در عالم تو هر آنچه آید در دید
گویند جهانیان که از عالم اوست

معنی دیگر در اسری بعبده لیلا آنست که چون قطرهٔ از قطرات باران در بحر محیط افتد هر آینه گم شود بوے اشارت نتوان کرد اما چون بتلاطم امواج بر سر آید ہوا او را چون مشاکل خود بیابد بذروهٔ اعلی بر کشد ظهور یابد چون این معنی در ذہن مقرر شد باید دانست که خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله وسلم در آوان استهلاک چون قطره در بحر موج عشق گم گشتند محب و محبوب که وصف ذات قدیم اوست بتلاطم بحر عشق وجود گم شدهٔ او را در ظهور آورد و او را بخود کشید و در بارگاه قدیم بر او بگشاد و نقاب عزت از جمال با جلال برداشت و در خود فرمود که الم تر الی ربک شبان بر خود ثنا گفت و اظهار او را از لجهٔ بحر عشق بخود اضافه کرد که سبحان الذی اسری بعبده لیلا رباعی

آن قطره که از عشق ہمی دریا شد
یک موج از آن بگنبد بالا شد
تحقیق بدان که اندرین ملک عظیم
هر چیز که پنهان ست بدو پیدا شد

ایضا معنی اسری بعبده آنست که در عالم تحقیق محب چون در خود نگرد محبوب را بیند چون در محبوب نگرد خود را بیند المؤمن مرآة المؤمن زیرا که وجود او مشاهدهٔ وجود این مشاہد ست گاه او شاہد و این مشاہد

وگاه آن مشاهد واین شاهد پس اسری بعبده عبارت ازچنین معنی بود رباعی

ای آنکه ترا زحسن من هست خبر — خواهی که بیابی بمن امکان نظر
آن آئینه که قابل عکس من ست — آن روی محمد ست در روی بنگر

ایضا معنی اسری بعبده آن ست که سایه را در نظر بیند وهست شاید اما نباشد بلکه هستی او مضاف بذاتی باشد زیراکه سایه بی ذات نباشد اما روا بود که ذاتی که بی سایه بود در عالم صورت چنانکه در نقل صحیح آمده است که ذات مقدس نبوی حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم را سایه بر زمین نیفتادی زیراکه ذات مقدس او صلی الله علیه وآله وسلم آفتاب آسمان رسالت بوده وماه فلک جلالت ومر آفتاب وماهتاب را سایه نبود دیگر آنکه خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم روح صرف وقالب مطهر وی در صفات مشاکل ارواح دیگران بود زیراکه قالب مطهرش بمحلی رسیده که ارواح دیگران در آوان کشف بدان نرسیدند وملک روح مجرد از تقرب آن حذر کرد که لودنوت انملة لاحترقت بالی وسایه را از جسم کثیف تصور توان کرد نه از روح لطیف دیگر آنکه خواجهٔ کائنات صلی الله علیه وآله وسلم نور مقدس بود خلق نوری من نوره اشارت بدان است کما حل کم عبارت از آن ست و در کلام مجید آمده که قد جاء کم من الله نور ولکن جعلناه نورا پس تصور سایه از نور از خرد دور بود دیگر در زبور آمده ست که آدمیان برهیأتی باشند که از هیاکل ایشان سایه ساحت برعرصات نیاید یعنی امام حجة الاسلام محمد غزالی در کتاب مضنون علی غیر اهله آورده است که پس ای جوانمرد سید بشر صلی الله علیه وآله وسلم برهیأتی بودند که دیگران در عقب خواهند بود صحبت اخیار راز زیراکه امور آن جهان هر آینه درین جهان نباشد تا عقل بمان اعتراف تواند نمود دیگر آنکه ذات مقدس خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم سلطان موجودات کائنات و پادشاه موجودات بوند من یطع الرسول فقد اطاع الله سر این معنی ست و در خبر آمده است صحیح که السلطان ظل الله فی الارض سلطان سایهٔ لطف حق سبحانه وتعالی ست در زمین سایه را سایه نبود پس او چون سایهٔ لطف الهی بود اگر سایه را ذات بجود اضافه کند روا بود واگر باختیار آن بر خود ثنا گوید

سزاوار بود سبحن الذی اسری بعبده لیلا رباعی

آن شاه فرق عرش آستانهٔ اوست — ختم ملکوت مانده در خانهٔ اوست
نظارهٔ هشت جنت وهفت اقلیم — کمتر زیکی کنگر کاشانهٔ اوست

باب ششم در بیان آمدن جبرئیل علیه السلام بامر ملک علام وآوردن براق تشریف اخلاق وابتدای عروج که از کدام جای واز کدام خانه وکدام ماه وکدام شب بود مشتمل ست بر چار فصل

فصل اول در ذکر آزار یافتن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از عم خود ابولهب

وآمدن بخانهٔ امهانی وپرداختن آن جناب رسالت مآب بجهت استراحت در خواب

حاوی بر هفت لطیفه ست لطیفهٔ اول نقل ست از کتاب بحر المکاشفی تصنیف ابولیث سمرقندی که مصداق در بردن معراج آن بود که پس از وفات حضرت بی بی خدیجهٔ کبری رضی الله عنها بود گویند که تا خدیجه بود دست کفار عرب بیاران واقربای آنحضرت دراز نشد وتا ابوطالب زنده بود هر دشمنی که قصد رسول صلی الله علیه وآله وسلم کردی ابوطالب شمشیر در کمر حمائل کرده بکوه ابو قبیس برآمدی وآواز برآوردی که یا آل هاشم وبنی عبد المطلب همه جمع آمدندی وگفتندی که ای سید عرب حال چیست ابوطالب گفتی برادرزادهٔ مرا نصرت کنید ابوجهل وابولهب وجمله اهل قریش را زهره نبودی که یکی از یاران رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را ضرری رساند چون ابوطالب از دنیا برفت حال دیگر گشت وجفای کافران متواتر شد روزی سید کونین صلی الله علیه وآله وسلم بر کوه حرا بودند شبانگاه بیامدند گذر بر در سرای ابوجهل بود ابوجهل با خیل وحشم وخدم در پیش بوده ابوجهل وابولهب دران روز باهم نشسته بودند چون چشم ابوجهل لعین بر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم افتاد گفت یا محمد علیه السلام وقت آن آمد که این دعوی بیهوده را بگذاری چه مهتری ست که شب وروز بگرسنگی میگذاری چون ابولهب از ابوجهل این سخن بشنید ابولهب علیه اللعنة گفت ای سید عرب تو با یتیم چه سخن میکنی واندازه وی ما میدانیم که ما ویرا بزرگ کرده ایم ابولهب از جای برجست وپیش سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم بدوید بسی ناسزا گفت وآن بدبخت لعین سنگی برداشت وبینداخت وبر ساق پای مبارک سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم بزد پای مبارک سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم مجروح شد وخون روان گردید آن زمان در افق اعلی یک مقرب نماند که آب از دیده نبارید ابیات

دران دم ز دنبال شاه عرب
بیامد دوان آن سگ بولهب
بینداخت بگرفته سنگ از زمین
بزد ساق پای رسول امین
روان گشت خون مبارک ازان
زمین گشت مانندهٔ ارغوان

وازین خبر بصدیق اکبر رضی الله عنه رسید بیامد دید که خون از ساق پای مبارک سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم روان شد وطاقت نیاورد خواست که تیغ حمائل کند وبسوی ابولهب لعین رود سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم اورا نگذاشتند وگفتند که ای ابی بکر وقت محنت ماست خدای تعالی بر ما مقربان افق اعلی را جلوه کرده است ومن نیز مقربان را گواه گرفته ام فردای قیامت چون عاصیان امت من پای بر صراط نهند زبانیهٔ دوزخ خواهند که ایشان را نگذارند وبر دوزخ اندازند ومن بگوشهٔ صراط استاده باشم گویم الهی بحرمت خونهای ناحق من که گناه امت من درگذاری وپایهای امت مرا بر صراط نگهداری وبسلامت بگذرانی بیت

بدو گفت سید ایا یار من
بکن گوش اینجا تو گفتار من
دران دم که محشر شود آشکار
که هر کس بحالی فرومانده زار
رسند امتان بر صراط دقیق
نهند اندران جا قدم بر طریق

بگویم ایا قادر ذوالجلال	که خونم روان کرده اهل ضلال	بحق جهان ای خدای جهان
سلامت همه استان بگذران	پس صدیق از حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم عذر خواستند	

لطیفہ دوم نقل ست از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین کہ راویان اخبار نبوہ وناقلان آثار مصطفویہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در معراج آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم روایات متعددہ وحکایات متنوعہ ایراد فرمودہ در وقت آن نیز اختلاف نمودہ اند اکثر علما برانند کہ معراج در ماہ ربیع الاول سال دوازدہم از نبوت واقع شدہ وبعضی دیگر گویند کہ پیش از ہجرت بیک سال پنج ماہ برین تقدیر در ماہ شوال یازدہم بودہ باشد وبقولی در شب بست وہفتم رجب بودہ ومحدثان برین قول رفتہ اند وبروایتے در بست وہفتم ماہ ربیع الآخر وبروایتی در ہفدہم ماہ مبارک رمضان در سال دوازدہم از بعثت بودہ وبعضے برآنند کہ بعد از بعثت بہ پنج سال این صورت روی نمودہ واکثر برآنند کہ در شب دوشنبہ بودہ چون از جفا کاری ابولہب لعین دلتنگ شدند گفتند دوستے بایستے کہ غمہای دل خود باوی بگفتمی ویاری بایستے کہ غمگسار ما بودی آنگاہ روی مبارک بخانہ امہانی نہادند بیک قول امہانی دختر ابوطالب خواہر شاہ مردان امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ بود ومیان ایشان حرمت رضاع بود وبیک روایت امہانی خانہ بنت عبد المطلب ست عمہ حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وبروایتی بعد از نماز شام وبروایتی بعد از ادای خفتن آن سر حلقہ اولوالالباب در بزم صاحب امہانی را در وقت شام صبح سعادت روے نمود امہانی بیرون آمد شاہ انبیا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را دید کہ بر در ایستادہ اند از فرح در خانہ نگنجید **بیت**

امروز صبح ما چہ مبارک دمیدہ بود	کان شاہ را بدل شدہ کان دل کشیدہ بود

آنگاہ گفتند ای عمہ مہمان خواہی امہانی گفت ہزار جان ودل عمہ فدای خاک قدم اینچنین مہمان باد **رباعی**

ما کورۂ دل بر تو پیاپے بزنیم	وانگہ ز جگر بر تو کباب بزنیم
روزے کہ بخواہی آمدای دوست بگو	تا بر گذرت ز دیدہ آبے بزنیم

آنگاہ قدم مبارک در کلبہ امہانی نہادند واز سر تلطف ودلداری پرسیدند کہ ای عمہ در کلبہ چہ داری گفت سیدا در آیند کہ این کلبہ از ان شماست وہر چہ در کلبہ دارم آن نیز از ان شماست **رباعی**

این جرعۂ سودای تو ہر خس نخورد	الا دل پیش من کہ واپس نخورد
مہمان من سوختہ نابے ہرگز	زین ترس کہ نان سوختہ کس نخورد

یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر شما پوشیدہ نیست کہ عورت بیوہ ام در کلبہ نہ مایہ دارم ونہ میوہ دارم درویشان را جگر بریان شدہ ودل کباب گشتہ وآب آب چشمہا باشد اگر مہمان شوید از شستہ تنہا چیت میسازم

نشده دیده پهاده دروی اندازم آن آفتاب ماه شگاف ذره پروری کردند و آن نخل قامت خسته نوازی فرمودند دعوت او را اجابت نمودند و ببرکت آنکه دل عمه بیوه را دریافتند پایه عزت او بالا گرفت بقاب قوسین رسیدند و حاسدان از غیرت در کشاکش جان کندن که عبارت از نزع ست افتادند ام‌هانی میگوید که نان جوین و کوزهٔ آب پیش بردم خواجه آنرا به تبرک تمام بخوردند بعد ازان پهلوی مبارک بر بوریا نهاده در خواب شدند ام‌هانی گفت مخدوم من در خواب و مکه پر از دشمن و خانهٔ من خالی دری و دربندی ندارد نباید که کسی خبر یابد و قصد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم کند باید که من امشب پاسبانی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بکنم لطیفهٔ سوم در تفسیر زاد المذکرین آورده است که ام‌هانی شمشیر ابوطالب از کمر حمائل کرده بپاسبانی آن سرور بایستاد گفت اگر دشمنی قصد رسول خدا کند جان خود را فدای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بکنم آن زن مردوار گرد سرای پاسبانی میکرد رباعی

دیدار ترا نثار جان باید کرد
این کار برسم پاسبان باید کرد
بس هر چه تو گوئی همه آن باید کرد
جان در سر کار دوستان باید کرد

بروایت دیگر ما در تفسیر مطالع دیده‌ایم که ام‌هانی دوک از سر جرخه بیرون کشید در دست گرفته در گوشه پنهان شده بایستاد گفت اگر کسی سوی خواجه عالم صلی الله علیه و آله وسلم تیز می‌نگرد من باین دوک دیده‌های او را بیرون کنم رباعی

تا پای شوم ز دیده سوی تو روم
جز بر سر کوی تو بکوئی نروم
لائق نه ام ای دوست فدایت گردم
ای کاش فدای بندگان تو شوم

لطیفهٔ چهارم نقل ست از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین که اکثر محدثان قائل باین روایت اند که دران شب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بخانهٔ ام‌هانی بودند و آن خانه میان مروه و صفا ست و آن داخل حرم ست در آوان کفالت ابوطالب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دران خانه می‌بودند باین معنی آن خانه را بخود اضافه فرموده گفته اند که «در خانهٔ خود می بودم» و روایت چنین ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز خفتن را گذارده بودند و چشم مبارک بخواب بود و دل در مقام توجه بجناب قدس الٰهی اطمینان پذیرفته و نظر عنایت بجانب خاکساران امت تحقیق یافته بیت

بصر در خواب دل در استقامت
زبانش امتی گو تا قیامت

لطیفهٔ پنجم نقل از کتاب ملحوظات که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در خانهٔ ام‌هانی خواهر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه خفته بودند دران شب گلیم پوشیده چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم گلیم پوشیده بودند جملهٔ فرشتگان را امر شد که از حجاب عظمت تا ایشان گلیم بپوشند چون همهٔ ایشان پوشیدند سر در سجده نهادند گفتند الٰهی ما را آگاه کن که بموافقت کدام نیک بخت ست فرمان آمد

که بموافقت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حبیب ما امروز درویشی اختیار کرده گلیم بپوشید اگر رسول صلی الله علیه وآله وسلم درویشی قبول نکردی وبرکت درویشی او بعالم نبودی هیچکس سلامت نماندی بلکه هلاک شدی از رسول صلی الله علیه وآله وسلم است گلیم وصوف پوشیدن سنت انبیاست وآن زمان کسی را از انبیا واولیا حاجت ومهم پیش آمدی در حال گلیم وصوف را پیش داشتندی وبحضرت بی نیاز جل ذکره مناجات کردندی گلیم وصوف را شفیع آوردندی خدای تعالی آن مهم را بکفایت رسانیدی از برکت گلیم وصوف لطیفه ششم در معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده که معهود چنان است که برقع داران مقام انوشت در کنج زوایای خجال بوقت حضور فحول رجال در حجب متواری میگردند القصه چون مبارزان میدان مردی ومردمی بسبزه زار فلک گذری میکردند ومقنعه دار حجره چهارم در کنج زاویه عین حامیه گریخت آری آفتابی که نور عاریتی دارد با نور حقیقی چه مقاومت نماید اول ما خلق الله تعالی نوری کجا بر آید ایضا در تمثیلی مبین گردد ای درویش قاعده ایست بین الناس وضابطه بی شایبه التباس چون عقد نکاح میان عروس وشاه منعقد گردد وقواعد معاقد محبت بینهما استحکام پذیرد چون وقت زفاف درآید چندان توقف نماید که تا شب درآید ودست فلک جلباب ظلمت بر چهره خلقت فرو گذارد پاسداران قل من یکلؤکم باللیل والنهار عرصه بساط روزگار را از نامحرمان اغیار پاک گردانند مولج افواج متحرکان از جهت کن فکان ساکن گردند وطیور باوکار خود قرار گیرند ووحوش باکام وجام خود آرام یابند مشاطه که دلاله وصال است آن عروس صاحب جمال را بحلیه کمال وزیور اقبال بیاراسته شبانگاه در خلوتخانه شاه بفرستد تا بتکلیف نقاب حشمت از جمال عزت برداشته دست موانست در گردن موافقت یکدیگر درآرند لاجرم خواجه ما را صلی الله علیه وآله وسلم که درة التاج عروسان حرم سرای قدس بودند وحبیب عشوه نمای طربخانه انس بودند دران شب فرخ لقب مشاطه گان قدرت الهی جعد عروس شب را بغالیه مشک وسنبل وقرنفل بیاراستند فراشان حکمت خداوندی جل وعلا شادروان زرافشان ضیا را از سر عروسی سرای عالم برداشته شامیانه عباسی شام را بر سر این حجره آبنوسی فام گسترانیدند آن خلوت نشین نازنین لی مع الله را در خلوتخانه دنی فتدلی بر بساط انبساط قاب قوسین بر تخت او ادنی نشانیدند ورازهای سربمهر فاوحی الی عبده ما اوحی در گوش جانش فرو خواندند ومغنیان عالم غیب از زبان لاریب این زمزمه اش می شنوانیدند

غزل

بیا در بزم او ادنی یکی حرفی زمن بشنو	وزان اسرار ما اوحی عجب طور سخن بشنو
اگر اسرار وحدت را زمن باور نمیداری	تو گوش هوش خود بگشای با کام ودهن بشنو
برافگن نور ظلمت را ز ره بردار کثرت را	پس انگه سر وحدت را تو هم از خویشتن بشنو

گهی از شوق می‌نالم خبر کی دارم از عالم — رخی در خاک میمالم من ایجان راز من بشنو
جوابی میرسد هردم بگوش من ازان عالم — که من راز تو بشنیدم تو اکنون راز من بشنو
معین برکش می باقی بنه لب بر لب ساقی — پس آنگه درد مشتاقی ازان خوب ختن بشنو

لطیفهٔ هفتم در تفسیر حقائق آورده است که والفجر بانفجار معرفت از سینهای عارفان چنانکه نقل است که چون دل عاشق از تف عشق بسوزد و ابر شوق وصال در جنبش آید و برق جمال از وی بدرخشد هفت آسمان و هشت بهشت و درخت سدرة المنتهی و کرسی و عرش و حجاب کبریا و قاب قوسین بلوامع جمال خود بیاراسته فرمان در رسد که دریای عشق عاشقی است که در سر او باضطراب آمده است این موج عرفان جمال ماست کماد و پدید آمده بعالم علوی رسیده و گویند که بارخدایا سوخته بنده ایست در آتش عشق تو فرمان در رسد که بجلال عزت من که من بوی مشتاق ترم از انکه حبیب من صلی الله علیه وآله وسلم بمن که شب معراج ادست وانا اشوق الی لقائهم

فصل دوم در ذکر درخواست نمودن فرشتگان ملأ الاعلی و کروبیان عالم بالا حضرت سبحان از برای آمدن بآستان بوسی سید انس و جان صلی الله علیه وآله وسلم

مشتمل است بر هفت لطیفه لطیفهٔ اول نقل است از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین که ابو یزید قدس سره گوید که لو تجلی من النبی صلی الله علیه وآله وسلم ذرة لم یقم لها ما دون العرش اگر یک ذره از مقامات محمدی صلی الله علیه وآله وسلم بعالم ظهور آید عرش و مادون آن در پرتو نور او بسوزد و هم سخن سلطان العارفین قدس الله روحه که فرمود در بحار معارف غواصی کردم چون بجز معرفت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم رسیدم میان خود و او هزار مقام دیدم که اگر بیکی نزدیک میشدم سوخته میگشتم رباعی

ای سوختهٔ سطوت جلالت دل ما — وافروختهٔ دولت وصالت دل ما
در دفتر کن فکان اگر درنگرد — یک حرف نخوانده از کمالت دل ما

لطیفهٔ دوم نقل است از کتاب نزهت الابرار المعراج آن سراج وهاج شعلهٔ آفتاب عالمتاب نبوت حضرت رسالت مرتبه جلالت منقبت محمدیه علیه و شریعت البیضه و لطائف الابدیه از افق رفعت و ارشاد و تائید بر عالم کون و فساد تابید و روی زمین مملو از نور دعوت او شد و شعاع شرعش باطراف آفاق رسید و سراپردهٔ عزت و دولت و ملت او از قاف تا قاف کشیدند زمینیان دیدهٔ ظاهر و باطن خود را بجمال باکمال او مکمل ساختند آتش غیرت آسمانیان افروخته شد و جان مصفای ایشان از اشتیاق دیدار با مقدار آن سید مختار صلی الله علیه وآله وسلم سوخته گشت زاری کنان دست تضرع و نیاز بر آوردند و حال شوق و ذوق بدیدار آن

عروس عالم عنایت بحضرت بی نیاز بردند که الهی ما را رخصت فرمای تا نزول بجانب زمین کنیم و لبهای خویش باستلام تراب عتبهٔ بارگاه سید انام علیه افضل الصلوة والسلام مزین نمائیم ندا از حضرت کبریا در رسید که خاموش باشید ما نیز میخواهیم که عالم بالا و طارم اعلی محل رحمت و انوار حضرت ماست بحضور قدوم آن عالیمقدار مشرف سازیم اگر فرشتگان آسمان اول را بفرمایم که بقدوم شریف آن سرور کائنات علیه افضل الصلوة والسلام و اکمل التحیات مشرف گردند هرآینه که در زمین نگنجند چون فرشتگان آسمان اول فرود آینده چندان آدمی و پری و وحوش و طیور جای گیرند چون فرشتگان آسمان دوم فرود آینده چندان از اینها جای گیرند چون فرشتگان آسمان سوم فرود آینده چندان از ینها جای گیرند چون فرشتگان آسمان چهارم فرود آینده چندان از ینها جای گیرند و فرشتگان آسمان پنجم فرود آینده چندان از ینها جای گیرند چون فرشتگان آسمان ششم فرود آیند ده چندان از ینها جای گیرند اگر فرشتگان آسمان هفتم فرود آینده ده چندان از ینها جای گیرند چون ساکنان سدرة المنتهی فرود آینده چندان از ینها جای گیرند و همچنان چون دارندگان کرسی و حاملان عرش گروه گروه فرود آیند هر کدام ده چندان از اینها جای گیرند عرش اعظم اشرف اجرام مکونات ست بقدوم مکرم آن مقدم عالم قدم مزین و مفتخر فرمائیم و آتش شوق بدو گماریم و وقت اصطبار از دبرآریم و ما از صلوة و صبا و برآریم تا بی حجاب وسیلهٔ اصحاب روی بجانب ما نهد و بر همهٔ آسمانها و حجب جناب قدسیان و عرشیان سایه اندازد ولیکن از ذوق التقا و شوق لقای ما هیچ کس از ایشان نه پردازد و شما را بدیدار او مفتخر و مستبشر گردانیم و منتظر و مترصد بودند تا آن زمان که بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها وقت آن وعده رسید که سال دوازدهم از بعثت بود و هژده ماه قبل از هجرت و سن مبارک پنجاه و دو سال و یک ماه بود **لطیفهٔ سوم** نقل ست از کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی چون نوبت معراج آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم رسید فرمان حق تعالی بجبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام و عرش و حاملان عرش را و کروبیان و قدوسیان و لوح و قلم را و نه فلک را و هشت بهشت را و حوران و قصوران را و جملهٔ فرشتگان مقرب را و ارواح یک لک بست و چهار هزار پیغمبران را و آفتاب و مهتاب و جملهٔ ستارگان را ندا در رسید که شما آرزوی دیدن جمال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میکنید حاجت همه برآوردم و دیدار حبیب خود صلی الله علیه و آله وسلم همه را بنمایم چون این ندا در رسید در نه فلک غلغلهٔ شادی در افتاد در هر مقام فرشتگان فرشها و بساطهای نور بگسترانیدند و همه خود را آراستند و هشت بهشت و نه فلک را زینت کردند و باز حکم حق تعالی بر عزازیل مردود رسید که ای عزازیل امشب آن شب است دعای ترا قبول کنم و طوق لعنت از گردن تو دور کنم ابلیس علیه اللعنة گفت خداوندا مراد من این است که امشب دام غفلت بر خلائق اندازم تا هیچ کس بیدار نباشد و بر مشغولی من کسی دعای بد نکند

وبرمراد خود کس گناهگار دعا نکند که امشب مقبول ست ومن در لوح المحفوظ دیده ام که درین شب کسی بیدار باشد پیغمبر باشد واگر یک کس از امت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم بیدار باشد گناه تمام اهل عالم آمرزیده شود وهشتاد هزار سال ست که منتظر این شبم ندا در رسید که ای ملعون تقدیر با در حق تو چنین ست که من ان ام هیچکس نماند ابلیس علیه اللعنة شادمان شده دام غفلت بر خلائق انداخت وبعد از ان بجبرئیل علیه السلام فرمان در رسید که یا جبرئیل درین شب هیچکس غمگین نباشد زیرا که ما درین شب ابلیس را غمگین نگذاشته ایم **بیت**

	ندای رسید از خدای جهان		که ای جبرئیل گوش میکن بجان	
	درین شب همه شادمانی کنید		بذوق فرح زندگانی کنید	
	که ما امشب ابلیس را بے گمان		بکردیم خرسند در این زمان	

لطیفهٔ چهارم نقل ست از کتاب معراجین که فرمان حضرت جبار در رسید بفرشتهٔ خواب که نام وی روحا ست که ای روحا خواب بر بیداران افگن روحا خواب بر بیداران افگند وهیچکس بیدار نماند مگر اهمانی فرمان آمد هیچکس بیدار هست بیدار اندوی پرسد گفت خداوندا یک پیره زن بیدار مانده است که اهمانی باشد پاسبانی دوست تو میکند فرمان شد که بروی نیز خواب بگمار روحا خواب بر اهمانی گماشت اهمانی همچنان استاده سر بر دیوار نهاده در خواب شد **لطیفهٔ پنجم** از کتاب تاج القصص آورده که خداوند تعالی فرشته آفریده است که روحا نام دارد واو را فرشتهٔ خواب میگویند وآن فرشته را خاص یک چشم آفریده است بفراخی چند طبقهٔ زمین وآن فرشته بآن چشم بعرش مینگرد ولوح فرو خوانده واو را باز چشمهای دیگر ست بعدد آدمیان از وقت آدم تا قیام قیامت بآن چشم از لوح میخواند وباین چشمها می نگرد بخلقان وایشان را میداند هر مومنی ویا کافری بخسپد انچه که بوی خواهد رسید در خواب باو نماید تا اگر غمی باشد ساخته بود واگر شادی باشد آراسته بود واگر آنکس کافر باشد الزام وحجت بود واگر مومن باشد آن نمایش او را اظهار کرامت بود چون فرشتهٔ روحا مر خفته را چیزی بنماید شیطان جهد کند تا خفته را بیدار سازد وآن خواب از وی بگسلد هر چه فرشته نماید اندک بود وموافق وانچه شیطان نماید بسیار بود ومخالف وگفته اند هر چه فرشته نماید دیو نیز نماید همچنان مگر چیزیے که دیو را بران دست نباشد واز نمایش آن عاجز بود هر چیزیے که نیک بیند باید دانستن که آن از فرشته است از دیو نیست وآن دیدن فرشتگان وپیغمبران باشد وجامع قرآن وباران وابر وآسمان وستارگان وآفتاب وماهتاب وامثال آن هر که یکی از ینها بخواب بیند هر آینه از فرشته بود **لطیفهٔ ششم** نقل از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده که خطاب مستطاب بحضرت جبرئیل علیه السلام در رسید که یا جبرئیل امشب صومعهٔ طاعت وزاویهٔ عبادت را بگذار واوراد وتسبیح وتهلیل خود را موقوف کن وبرطاوسی واجنحهٔ مرصعهٔ قدوسی را بحلیه

وحلل فردوسی بیارای وکمر خدمتگاری را بر میان بربند وکلاه فرمان برداری بر سر نه که دوست ما غمگسار نخواهد در دنیا کسی مونس وی نیست که با وی راز گوید بر وی را بمقام قرب برسان تا قدم بر فرق مکونات نهد و کونین زیر قدم آرد و راز و نیاز خود را عرضه دارد تا حاجاتش روا کنم و مهماتش کفایت کنم و درد دلش را دوا کنم بیت

شاه من بر که روم حیله چه سازم چه کنم	اگر این درد دلم را تو دوای نکنی

ومیکائیل را بگوی تا کلید ارزاق از دست بنهد و اسرافیل را بفرمای تا ساعتی صور را موقوف گذارد وعزرائیل را وصیت کن تا دست از قبض ارواح کوتاه کند و منکر نکیر را نیز حکم کن که عذاب قبور از مشارق و مغارب بردارند و فراشان نور و ضیا را بفرمای تا اطباق سماوات را بجاروب نور و مکنسهٔ سرور فرو روبند و نوبتیان صدق و صفا را بگوی تا کوس جود و عطا را در اقطار و اکناف عالم بقا فرو کوبند و رضوان را دلالت فرما تا درجات بهشت برین را آئین بندد و مالک دوزخ را بفرمای تا درکات دوزخ را با قفال حلم و تسکین مقفل گرداند و بحار از تموج ساکن شوند و ریاح از تنسیم باز ایستند و افلاک از سیر و سلوک آرام گیرند و زبانیه از تردد و آمد و شد برآسایند و حوریان سراچهٔ خلد برین را بگوی تا مجامر عود قماری و اطباق جواهر نثاری بر شرفات قصور جنت صف بر صف کشند و حاملان عرش را مقرر کن تا افلاک اطلس را لباس مقدس بپوشانند ما درین شب امر کرده ایم که تا پردهای عرش مجید را بر دارند و محارب عرش را بیارایند و قنادیل آنرا بیفروزند و کرسی را تاج قدوسی بر سر نهند و درهای بیت المعمور را باز کنند و در بر محرابی مجمری از نور بنهند و آدم صفی و نوح نجی و ابراهیم خلیل و موسی کلیم و عیسی مجرد و سائر انبیا صلوات الله علیهم اجمعین را خبر کن و ارواح با فراشان را با روائح قدس معطر گردان و در بهشت عنبر سرشت رو و براقی از جمله براقهای جنت اختیار کن بعد ازان بزمین رو و از جمیع مقابر از مشارق و مغارب عالم عذاب دا بردار و سرتاسر دنیا را همه بعطر محبت و بخور مودت معطر کن بعد ازان بمغرب زمین رو و از طریق شام به یثرب زمین عبور کن و از یثرب بحری گذر فرما و از حری بقبیله قحطانیان رو و از قحطانیان قبیله بنی کنانه را اختیار کن و از کنانه قبیله بنی مضر و از مضر قبیله قریش و از قریش قبیله بنی هاشم و از بنی هاشم قبیله بنی عبد المطلب را طلب ساز در میان ایشان جوانی ست سرو قدی ماه خدی عطارد منظری زهره پیکری آفتاب طلعی بهرام حشمی مشتری دیداری کیوان مقداری از دست ساقی روزگار جامهای بلا و محنت چشیده و سر در عبادهٔ اندوه و غم کشیده با ادب بر سر بالین او رو و بگوی که بیت

امشب شب قدر است بشتاب	قدر شب قدر خویش دریاب	آرایش سرمدی ست امشب
معراج محمدی ست امشب	خوش دولت آن شبی که چون روز	گشت از قدم تو عالم افروز

لطیفهٔ هفتم نقل ست از کتاب حیرة الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی چون فرمان حق تعالی در رسید

کای جبرئیل در بهشت برو و هفتاد هزار فرشتهٔ مقرب را نیز با خود ببر و آن براقی که از برای سواری آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آرزو دارد و از شکستگی خود غمگین است ببر آن براق را شاد کن و سلام من بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم برسان و بگو که امشب نوبت جلوهٔ دیدار تو اینجاست بیا و عجائبهای مرا ببین

نظم

کای شهباز قاف قدس قدرت نشین در آشیان باغ جنت ببلاغ خلد قبل از خلق اشیا
براقی آفریدم از عطایا خوراکش زعفران و خلقتش نور چراگاه خیالش نرگس حور
سبک رو تیز رفتار و ملک طیر سحر دم و قمر سم و فلک سیر عنانش گیر بوزین طاق افلاک
بخدمتگاری آن شاه لولاک بگوای تازه محبوب برومند سلامت میرسانم از خداوند
همی خواهد ترا همراز سازد در دولت برویش باز سازد

چون مهتر جبرئیل علیه السلام در بهشت بمقام براقها رسید نود هزار شهر براقها دید و در هر شهری نود هزار قطار براقان دید و درازی هر قطاری بجز خدای تعالی دیگری نداند جبرئیل علیه السلام نظر کرد آن براق را که از برای سواری آنحضرت علیه الصلوة والسلام بود ندید فرمان خدای تعالی در رسید کای جبرئیل این براقها از برای سواری امتان محمد اند صلی الله علیه و آله وسلم و براقهای محمد صلی الله علیه و آله وسلم بجانب راست اند جبرئیل علیه السلام بجانب راست نظر کرد دیواری دید از گوهر و در آن دیوار دری دید از بلور و در آن در قفل از الماس بود جبرئیل علیه السلام گفت خداوندا این در چگونه بگشایم ندا در رسید که بگوی که لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون جبرئیل علیه السلام این کلمه را بر زبان آند قفل آن در بشکست و آن در کشاده شد چون جبرئیل علیه السلام اندرون دیوار در آمد هفتاد هزار باغ و هفتاد هزار قصر از مروارید و هفتاد هزار قصر از یاقوت و هفتاد هزار قصر از زمرد و هفتاد هزار قصر از مرجان و هفتاد هزار قصر از الماس و هفتاد هزار قصر از زر و هفتاد هزار قصر از نقره بدید و درازی هر قصری هفتاد ساله راه بود و در هر قصری هفتاد هزار حلقهٔ براقها بود و در هر حلقه هفتاد لک براقها بود و هر یکی را حسنی و جمالی و هر یکی را فری و زینتی و کمالی چون جبرئیل علیه السلام آنها را بدید در حیرت بماند گفت خداوندا کدام براق برای حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم برگیرم ندا در رسید کای جبرئیل از آن روزی که این براقها برای محمد صلی الله علیه و آله وسلم آفریده ام همه در خوبی خود مغرور اند و هر یک در دل خود این گمان دارد که حبیب خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر پشت من سوار خواهند شد اما یک براق است که در پس براقها ایستاده است هشتاد هزار سال است که از شکستگی خود میگرید و در دل خود میگوید که چندین هزار براقها از من بهتر اند من کجا لائق سواری حضرت محمد رسول الله باشم و همه براقها میگویند که ما چه قدرت داریم که دم گستاخی زنیم این براق میگوید که شما بزرگ و لائق اید بما این براقان بغروریت خود این جواب میدهند که راست است ای جبرئیل من عجز و شکستگی بیاد دست میدارم تو همان براق را برای سواری حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم برگیر چون جبرئیل

علیه السلام آن براق بگرفت همه براقها بانگ برآوردند گفتند ای جبرئیل ما غلط کرده بودیم و ما بر خود گمان داشتیم جبرئیل علیه السلام گفت شکر خدای تعالی بجا آرید که همراه این براق بودید همه شکر خدای تعالی را بجای آوردند ندا در رسید که من هیچکس را محروم نگذارم بروایت دیگر چنین منقول ست که جبرئیل علیه السلام درمیان جمله براقان براقی دید ضعیف و نحیف زار و نزار نظر جبرئیل علیه السلام برا افتاد آن براق را بران صفت بدید گفت چون ست ای براق که از جمله این مراکب و جنائب ترا چنین ضعیف می بینم براق جواب داد که یا جبرئیل امین میدانم که تو صاحب سر مقربانی و امین وحی رحمانی مراد رباطن سوزی و تنوری هست چندین هزار سال شده که تا مرا بشارت داده اند که در معراج که شب الفت ست تو مرکب خاتم انبیا و سید پیغمبران صلی الله علیه و آله وسلم خواهی بود هزار سال از سالهای آلهی برمن بیچاره گذشت و درین امید میسوزم و میگدازم گاه در انتظارم بیست کند گاه امید دیدارم هست کند و گاه یاران من چون آب رحیق راهمی خورند و من آب از دیده بریزم و گاه یاران من در مرغزار جنت چرا کنند و من از اشتیاق همی سوزم پس وحی آمد بجبرئیل علیه السلام که آن براق محمد صلی الله علیه و آله وسلم این براق ست و این مرکب دوست ما خواهد بود باز حکم خدای تعالی بجبرئیل علیه السلام در رسید که ای جبرئیل این براق را در حوض کوثر بشوی جبرئیل علیه السلام این براق را در کوثر غسل داده بیرون کشید هفتاد هزار رنگ نور و هفتاد هزار نقش گوناگون ظاهر شد باز جبرئیل بحکم رب الجلیل زین کرامت بروی نهاد و لگام استقامت در دهانش انداخت و غاشیه عزت بر دوش گرفت انگاه جبرئیل علیه السلام عنان او را گرفته او را بزیور کمال و جمال بیاراست و چندین هزار تحف از خزائن خلد برین بر و بست و از فرق تا کفل او مزین گردانید غلغله در نه فلک افتاد و حوران دائره های شادی بنواختند و جبرئیل علیه السلام همراه هشتاد لک فرشته مقرب روان شد با همراهی هر فرشته مقرب هفتاد هزار فرشتگان بودند و در دست هر فرشته طبقهای نور و مشعلهای نور بود فرمان آمد که ای جبرئیل میکائیل و اسرافیل را نیز باهمراهی خود ببر و همراه هر یک ازیشان نیز هفتاد هزار فرشتگان دیگر بودند

رباعی میروم چون گوی سرگردان بیمیدان او	تا سر من گوی گردد در خم چوگان او
وی بیازی تا و کی زد بر دل مجروح من	مردم از شرمندگی کالوده شد پیکان او

فصل سوم در ذکر آمدن جبرئیل علیه السلام با فرشتگان مقرب بر در خانه امهانی از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم

مشتمل ست بر هفت لطیفه **لطیفه اول** نقل ست از تفسیر زاد المذکرین آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام از بهشت روان شد و از شش آسمان فرود آمد چون بدر آسمان دنیا رسید ناگاه مرغی از پیش برآمد بانگ

بر جبرئیل علیه السلام زد گفت ای جبرئیل زینهار تا بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم نروی من ترا نگذارم **نظم**

بناگه یکی مرغ نیکو جبین … بیامد بامر جهان آفرین
گرفت او سر راه پیک جلیل … بگفتش کجا میروی جبرئیل
بفرمود جبرئیل سلام خرام … روم نزد پیغمبر نیکنام
بامر خداوند جان آفرین … بمعراج آرم ورا از زمین
بگفتا که کی میگذارم ترا … روی نزد آن خواجه دوسرا

جبرئیل علیه السلام گفت ای مرغ از وبال خود نمی ترسی که مرا باز میداری ای مرغ از حضرت حق می آیم که بگفته تو توقف نکنم بر شهبازی میروم که بسخن مرغی باز نگردم فرمان در رسید که ای جبرئیل درنگ کن و بگذار تا بالا رود و سخنی که دارد بگوید جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با همه فرشتگان در آنجا توقف کردند آن مرغ روان شد از هفت آسمان درگذشت و از سدره نیز بگذشت زمانی بود که آمد بانهایا رفت دیگر بار باز آمد همچنان از عرش بگذشت و باز آمد و گفت ای جبرئیل اکنون دستوری شد روان شو جبرئیل علیه السلام میگوید که گستاخی کردم دست در پر او زدم و گفتم ای مرغ بعزت و جلال پروردگار بگوی که تو چگونه مرغی گفت من سر دل محمدم صلی الله علیه و آله وسلم گفتم کجا رفته بودی گفت بحضرت حق تعالی عرض نمودم که بارخدایا محمد صلی الله علیه و آله وسلم میگوید که امشب مرا بالا بحضرت میخوانی اجازت هست که سخن گویم فرمان در رسید که بیا و سخن بگوی گفتم محمد علیه الصلوة والسلام میگوید که اگر امت مرا بخشی بیایم فرمان شد که برو بگو که بیا بخشیدم باز گردیدم گفتم خدایا محمد صلی الله علیه و آله وسلم میگوید که اگر فردای قیامت با ایشان حساب آسان کنی بیایم فرمان شد که دل جمع دار که بکرم خود حساب بر ایشان آسان کنم و همه را بیامرزم ولسوف يعطيك ربك فترضى اذهب فانا غفرت لهم **رباعی**

فیض کرم از اهل هنر باز مگیر … ای کرده ترا خدای چون دیده عزیز
ای بحر ز طالبان گهر باز مگیر … از روی امید ما نظر باز مگیر

چون در دروازه آسمان باز شد جبرئیل علیه السلام بدنیا فرود آمد عذاب از جمیع مقابر از مشارق و مغارب عالم برداشت دستها سر تمام دنیا را العطر محبت و بخور مودت معطر گردانید بعد از آن بر سر بالین آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و تحیت بجا آورد و مقام او را زیارت کرد و بدست نیاز گوشه چادر او را برگرفت و به نفس نسیم خود زلف معنبر او را بجنبانید تا از لف مشکین او خبری یابد و جان پاک او بوی شنود و بر رفق با و عرضه داشت نمود که اشعار

هلا صدر بدر عالم نفسی مخسب امشب … که براق برود آمد فانو غت فانصب … **از سکندرنامه**

شبی آسمان مجلس افروز کرد … شب از روشنی دعوی روز کرد
بمثل مهش بود هر کوکبی … شبی بود به از هزاران شبی
چو روشن شبی بی نیاز از چراغ … سراپرده هفت سلطان سرای
ز نور مه و زهره نیزش فراغ … بر آمود گوهر بجیب حریر
شب و روز آئینه شد در وری … عسس بود در خواب عیار نیز
شب از روشنی برده از روز گوی … خوش آن شب که ایمن بود از دو چیز

از یوسف زلیخا	شبی دیباچهٔ صبح سعادت	ز دولتهای روز افزون زیادت
ز قدر او مثالی لیلة القدر	ز نور او مثالی لیلة البدر	سواد طرهٔ اش خجلت ده حور
بیاض غره اش نور علے نور	نسیمش جعد سنبل شانه کرده	هوایش اشک شبنم دانه کرده
بمسمار ثوابت چرخ سیار	به بسته بر زمین درهای ادبار	گرفته گرگ و میش آرام در وی
گوزن و شیر باهم رام در وی	طرب تا چون سحر خندان از و لب	گریزان روز محنت از وی چو شب

لطیفهٔ دوم از تفسیر سورهٔ والضحی بندهٔ قاضی حمید الدین ناگوری نوشته‌اند که جبرئیل علیه السلام در میان بود که عشق را فرمان شد که ای سر عشق بصورت جبرئیل شو برو و حبیب مرا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بیدار کن و بحضرت ما بیار و بگوی که یا ایها المزمل قم اللیل که ای سر و پا پیچیده برخیز القصه حضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام و هشتاد لک فرشتهٔ مقرب با براق بر در خانهٔ ام هانی رسیدند آن سیف السنه در میان نیام آسوده بودند جبرئیل علیه السلام و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و دیگر فرشتگان مقرب را در بیرون گذاشته خود در کلبهٔ ام هانی در آمدند چون بهدرون رفتند بادب تمام بر در استادند فرد

هر که او را ادب مجلس شاهان نبود	گو ازین در مگذارید که سلطان آمد

جبرئیل علیه السلام با خود گفت دست آن ندارم که پای خواجه را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بالم گستاخی کنم سر خود را بزیر پای او در آرم باشد که سعادتی یابم پس جبرئیل علیه السلام تارک خود را بکف پای خواجهٔ عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بسود

فرد خاک قدم تو می شوم عیب مگیر	بنده چو قدیم گشت گستاخ شود

تارک جبرئیل علیه السلام از کافور آفریده شده است او خود نمیدانست که این علم ببرکت قدم حضرت محمد مصطفی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تا بدانی که در بازار عشرت خواجهٔ عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جبرئیل اهم بجوی نسنجند شعر

نفسے فداک لا القدری	انما جعل الشعر وقایة الکافور

لطیفهٔ سوم نقل است از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین که چون جبرئیل علیه السلام بخلوتخانهٔ سید المرسلین علیه افضل الصلوة والسلام در آمد ندانست که خواجه را علیه الصلوة والسلام چگونه بیدار کند چرا که مامور بود بایقاظ آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بلطف نه بعنف اینجا دو روایت بنظر رسیده یکی آنکه فرمان آمد که ای جبرئیل تو دور باش تا من بندهٔ خود را بلطف از خواب بیدار کنم چنانچه گرد توهم و ملال پیرامون این ضمیر منیرش نگردد و غبار خوف خشیت بر خاطر عاطر آئینه مثالش ننشیند همان ساعت خواجهٔ عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چشم مبارک باز کرد جبرئیل علیه السلام را بر سر بالین ایستاده دید بروایت دیگر آنکه از جبرئیل علیه السلام منقول است که مرا بوحی الهی چنان معلوم شده بود که ترتیب نهاد و ترکیب قالب من از کافور جنت

بوده حکمت آن نیدانستم تا در شب معراج دانستم و آنچنان بود که در حین ایقاظ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از خواب متامل بودم که بچه کیفیت از خواب بیدار کنم تا ملهم شدم بآنکه روی خود بر پای مبارکش نهم چون روی خود بر کف پای مبارکش بمالیدم تا برودت کافوریا حرارتی که از لازمهٔ خواب ست مقارن گشته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بلطف از خواب بیدار شدند حاصل آن وقت دانستم که حکمت در خلق من از کافور آن بوده که تا آن شب بسبب ایقاظ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد بتلطف نه بتکلف القصه چون برد کافوری بدان فرق سای برسید نرگس چشم بگشادند جبرئیل علیه السلام را بدیدند که بهمچون گل نیلوفر در مقابلهٔ آفتاب جمال آن سرور می خندید حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که من این یا اخی جبرئیل ای برادر جبرئیل از کجا رسیدهٔ رباعی

این باد روح پرور از ان کوی دلبرست ... وین آب زندگانی از ان جوی کوثرست

ای باد بوستان مگرت نافه در میانست ... وی مرغ آشنا مگرت نامه در برست

فی الحال سر از بالین برداشتند و دانستند که درین وقت به بشارت بزرگ رسیده گفتند که ای برادر جبرئیل این چه حال ست که عالم از نور منور شده و هوای حجره معنبر گشته است جبرئیل علیه السلام گفت ای مهتر عالم صلی الله علیه وآله وسلم امشب شب اظهار کرامت معراج ست امشب شب سرور و ابتهاج ست امشب جمال و شادیست امشب بشارت آزادیست رباعی

خرم آن لحظه که از دوست اشارت برسد ... بوصالش زپی هجر بشارت برسد

خانهٔ دل که شد از دور حوادث ویران ... دیگر اندر قدم او بعمارت برسد

لطیفهٔ چهارم نقل از کتاب روح الارواح آورده اند که چون مهتر جبرئیل علیه السلام این آیت آورد که سُبحٰن[1] الذی اسری بعبده لیلا و نیز گفت سید اصلی الله علیه وآله وسلم برخیزید تا که شما را ببرم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که ای جبرئیل اگر بنده توئی سبحان چیست واگر بنده اوست تو درمیان چه کیی ای جبرئیل اگر خود را تو آوردهٔ مارا نیز تو ببر و ما نتنزل الا بامر ربک فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ترا بی فرمان خدای تعالی قدم نهادن چاره نیست پس بنده که ما خداوندست جبرئیل علیه السلام گفت یارسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خدای تعالی شما را میخواهند و مرا برای طلب شما فرستاده فرمان این ست که در عالم بالا گذر کنید و نظر در عالم بالا اندازید آسمان همه تن دیده شده تا جمال شما بیند فلک همه اعضا گوش کرده تا کلام شما شنود سالهاست که این پیر کبود پوشش در طلب شما سرگردان ست امشب سرگردان خود را دریابید بیت

عمری ست که در غم تو چرخ دولاب ... می گرید و می نالد و سے ریزد آب[1]

برخیزید که چندین هزار گوی زرین در میدان سیمین برای شما افگنده چوگان همت بدست برگیرید و در جولان شوید شاه تخت رسالت بر عرش برائید و خدمت آوردهٔ هرکسی را قبول فرمائید آسمان هفت طبق پر دینار

آورده و زمین طشت روئین پر نبات کرده ست حظیرة القدس در ہوای شما گنبد میکند و رضوان در بین جنت الخلد برای شما تخت میزند بروشن و آئین

رباعی

اکنون کہ دولت جان جہانے بربود
درخانہ نشستنت نمیدارد سود
آن روز کہ مہ شدی نمی دانستی
کانگشت نمای عالمے خواہی بود

فصرت متفکرا بان هذا امر غامض الداعی والقائد جبرئیل ع یعنی من متفکر شدم کہ این کار پوشیدہ است خوانندہ و کشندہ جبرئیل ست در قصۂ پدر خود ابراہیم علیہ السلام تامل کردم او رفتہ بود و قال انی ذاهب الی ربی سیهدین اعتماد بر جبرئیل نبود و لہذا جبرئیل علیہ السلام را گفت اما الیک فلا ایشان میخوانند و من خودنیز اعتماد بر جبرئیل ع چگونہ کنم از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ مرا کجامی بری برای آن پرسیدم کہ تا بدانم کہ جبرئیل میداند یانے اگر میداند دانم کہ معراج من بر اندازۂ علم جبرئیل ست و اگر نمیداند دانم کہ معراج من بر اندازۂ علم جلیل ست جبرئیل جواب داد کما ینما یرید ربک تا آنجا کہ پروردگار تو خواستہ است فقلت حیث مایکون هناک قال الله تعالی اعلم باز گفتم یا جبرئیل لوکان لک علم فاخبرنی اگر ترا علم ہست مرا خبر کن گفت لا سبیل فی علم الله تعالی چون جبرئیل ع این بگفت دل ما قوی گشت و بسیار امید گرفتم کہ جبرئیل علیہ السلام مخبر ست اما برندہ ذوالجلال و الاکرام ست باز پرسیدم کہ ای جبرئیل ہیچ میدانی کہ مقصود ازین بردن من چیست گفت یا رسول الله صلی الله علیہ و آلہ وسلم اگر این سر بر من کشف میکردند شما را نمیخواندند ولیکن این میدانم چشم فرشتگان ہفت آسمان در راہ از بہر سفر شما ست و مقربان و روحانیان و کروبیان و حملۂ عرش امشب از گفتن تسبیح خاموش گشتہ اند و منتظر آمدن شما اند و اہل بہشت از غلمان و ولدان در انتظار آمدن شما اند و مرتبۂ شما از ہمہ پیغمبران بلندتر ست و گفت یا رسول الله صلی الله علیہ و آلہ وسلم خداوند تعالی شما را اسلام میرساند و میفرماید کہ انت اهدأ فی هم الامة امشب آغاز از خواستن امت خود کن و بیا دریای رحمت ما ببین و عنایت ما در حق امتان خود مشاہدہ کن درین سخن اشارتی ست و آن آنست کہ پادشاہ عالم جل و علا عزیزترین خلق و بہترین انبیا را بہزار ہزار کرامت ببرد تا با وی حکایت عاصیان امت او بگوید تا کمال فضل و استغنای او عالمیان را معلوم شود زیرا کہ از عادت فقیران آنست کہ برای گرفتن صید دام سازند و از عادت پادشاہان آنست کہ برای صید کردن آہو اسپان بخرند کہ قیمت ہر اسپے ہزار دینار باشد و پادشاہان را قدرت ہست کہ برای خسیسے نفیسے را در بازند و پیغمبران ہر یکے باز سفید حضرت اند و براق بہشتی کہ مرکب اخیار ست حق تعالی انبیا را ہمچون باز دنبال صید رہا کردہ ست ای بندۂ مومن در تحت این اشارت بشارت ست ترا و آن آنست کہ چنان ست کہ حق سبحانہ و تعالی میفرماید کہ اے بندگان اگر مے خواستم کہ شما را عقوبت کنم رسول خدا صلی الله علیہ و آلہ وسلم را با ہزار ہزار کرامت برای شفاعت کردن شما بحضرت خود نمی بردم پس شرم دارید از خداوند کریم و در طاعت تقصیر نکنید رباعی

دلها چو بنور لطف او زنده شوند بیزار شوند ز عزت آزادی	بی واسطه چون برق درخشنده شوند وانگه ز برای لطف تو بنده شوند

انگاه پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند یا اخی جبرئیل چندین فرصت هست که کسی را خبر کنم گفت نه حکم نیست و گفت مرا چندین فرصت هست که طهارت پاک سازم و غسل پاک سازم گفت هست **لطیفۂ پنجم** نقل ست از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین رحمۃ اللہ علیہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خواستم که غسل کنم و طهارت پاک بجا آرم فرمان الٰہی در رسید که ای جبرئیل در بهشت برو و از حوض کوثر برای حبیب من صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آب بیار من هنوز گریبان نگشاده بودم که رضوان بهشت دو ابریق از یاقوت حاضر گردانید پر از آب کوثر و طشتے از زمرد اخضر و مر او را چهار گوشه بود دگوهر آراسته که فروغ آن بعنان آسمان میرسید آنگاه خطاب از حضرت وهاب آمد که یا جبرئیل تو حبیب مرا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پرده داری کن و یا میکائیل تو حبیب مرا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جامه داری کن و یا اسرافیل تو حبیب مرا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم طشت داری کن یا رضوان تو حبیب مرا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آب ریزی کن و یا سید عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تو سر و تن خود را بشو و آهنگ حضرت ما کن حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اول وضو ساختند و بعده متوجه غسل شده سر و تن بشستند جبرئیل علیہ السلام حلۂ از نور در بر آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پوشانید و عمامۂ از نور بر فرق مبارک او نهاد بر دایتی آنکه آن عمامه را رضوان بنام آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از خلق آدم علیہ السلام هفت هزار سال منعقد ساخته بود و چهل هزار فرشته بر گرد آن عمامه بتعظیم تمام استاده و به تسبیح و تهلیل مشغول بودند و از عقب هر تسبیح صلوة بر آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بتقدیم میرسانیدند تا آن شب که عمامه را جبرئیل علیہ السلام بیاورد و این چهل هزار فرشته با آن عمامه همراه بیامدند و زیارت آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را دریافتند و گویند آن عمامه را چهل هزار طراز بود و بر هر طرازے چهار خط نوشته بود خط اول محمد رسول اللہ خط دوم محمد نبی اللہ خط سوم محمد خلیل اللہ خط چهارم محمد حبیب اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و رنگ عمامه معلوم نشد که بچه رنگ ست حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن عمامه را بدست مبارک خود بر سر خود نهادند و باین خوبی و زیبائی بود که همه فرشتگان عرصات و پیغمبران متحیر ماندند و از دیدنش چشم ایشان سیر نشدے و یک خلعت دیگر از درگاه رب العزت میرسد که آن بوقت خود مبین میگردد آنگاه جبرئیل علیہ السلام ردای نور در بر آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم افگند و پا جامۂ از نور و نعلین از زمرد سبز در پای مبارکش در آورد و کمر بند از یاقوت سرخ بر میانش بربست و تازیانۂ از زمرد سبز بدست مبارکش داد که مرصع بچهار صد مروارید بود و هر مروارید چون زهرۂ تابان پس جبرئیل علیہ السلام دست مبارکش را گرفته از خانه به بیت الحرام آورد **اشعار**

اخی بردش آن ساعت از احترام	حریم حرم را به بیت الحرام	بگز باشد آن مسجد ای مرد ره
به پهنا ولی سیصد و پانزده	دگر سیصد و هفده دان طول آن	چنین داده اند اوستادان نشان
ستونهای آن مسجد از اعتبار	بتعداد دان چارصد سی و چار	زمین حرم معدن ایمنی ست
دران بقعه کام دل آدمی ست	ازان نام آن گشته مسجد حرام	که صید اندران خطه آمد حرام

لطیفهٔ ششم نقل از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی در خبر ست که چون حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اول باطهارت بودند باز الهام دررسید ای جبرئیل محمد صلی الله علیه و آله وسلم را باز طهارت فرما و آب طهارت اورا محافظت دار که قطرهٔ در زمین نریزد جبرئیل علیه السلام ابریق از یاقوت پر از آب زمزم آورد و طشتے از زمرد اخضر وضو کنانید و آب طهارت اورا بچهار قسم تقسیم نمودند قسم اول را جبرئیل علیه السلام بستود و پر خود را بآن آب معطر و منور گردانید و قسم دوم را بمیکائیل سپردند تا بزمرهٔ اعلی ملائکه قسمت کنند وقسم سوم را بخزانهٔ غیب بردند و آنرا ذخیرهٔ روز قیامت کردند تا چون حریق عذاب آشکارا گردد و آتش نقمت الٰہی فروغ برآرد سید مقربان یعنی جبرئیل علیه السلام آب قسمت سوم طهارت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم را بر دوزخ تابان بپاشد تا شدت آن آرام گیرد و قسمت چهارم را بر پل صراط بزنند تا شعلهٔ آن فرونشیند و گذشتن پل صراط بر بندگان آسان گردد و عاصیان امت سالم بانند از شر آن و ضرر آن بایشان نرسد چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم از طهارت فارغ شدند دو رکعت نماز گذاردند **لطیفهٔ هفتم** بروایتی آنست که سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم در سقایهٔ زمزم وضو ساختند و هفت نوبت طواف وداع بتقدیم رسانیدند و بعد از ادای تمام اسبوع در حجر حطیم باستراحت نشستند دران محل جبرئیل ع با ملائکه بتحقیق شق آن صدر بدر عالم مشغول شدند و ملائکه طشتے از طلا مملو از حکمت و عرفان و مکرمت و ایمان آوردند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مضطجع گردانیده سینهٔ بے کینه اش را از کوکه بالای سینه اش بشگافتند و دل مطهرش را بیرون آوردند و میکائیل علیه السلام سه طشت پر از آب زمزم آورد و اندرون سینه و عروق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را با آب بشستند و هر غل که دروی بود بیرون بردند و بعد ازان دل مبارک اورا جبرئیل علیه السلام بیرون آورده بشگافت و بشست و از ایمان و حکمت که دران طشت طلا بود مملو گردانید و بمحل و باز نهاد و بروایتے شق صدر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چهار مرتبه واقع شده مرتبه اول در طفولیت واقع شد در بنی سعد نزد حلیمه سعدیه که شیر دهندهٔ ایشان بود و مرتبه ثانی در ده سالگی شق صدر واقع شد و مرتبه سوم نزد بعثت واقع شد و مرتبهٔ چهارم در شب دوشنبه بست و هفتم ماه رجب واقع شد زیرا که شب بسیار بزرگ بود و با وجود آنکه شب معراج آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم دران شب بوده ست بروایتے لیلة القدر را نیز باو نسبت میکنند بتحقیق وارد شده ست و درین باب احادیث متعدده مذکور ست در کتب احادیث

بعضی گفته‌اند که شق صدر در حالت کودکی از جهت آن کردند که تا دل مبارک او چون دل انبیا شود و در شب معراج جهت آن کردند که تا حال او چون حال ملائکه شود و بقول دیگر آنست که شق صدر در حالت طفولیت از برای آن بود که هوا از وی بیرون رود و در شب معراج از آن کردند که تا کمال ایمان و نبوت داخل وی کنند و بعبارات و روایات مختلفه منقول ست از کتاب روضة الاحباب در قصهٔ شقِ صدرِ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خارق عادات واقع شده که عقل از شنیدن آن مدهوش و حیران میماند تا بدیدن چه رسد زیرا که عادت چنان جاری شده که اگر شکم کسی را بشگافند و دل وی را بیرون آرند البته هلاک شود و این امر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هیچ ضرر نرسانید و از آن هیچ درد و الم نیافتند ابن ابی حمزه رحمة اللہ علیہ که از صوفیان محبت بوده گوید که حکمت در شق صدر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واقع شده آنست که قوت یقین او زیاده شود زیرا که چون بیند که او را از آن هیچ آسیبی نرسد و هیچ درد و الم نمی یابد دل او ثابت و مطمئن گردد و از مخاوف و مهالک عادیه شود و لهذا در وصف آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وارد شده است که کان اشجع الناس و اعلاهم حالا و مقالا در شان او حق تعالی فرموده که ما زاغ البصر و ما طغی آنگاه فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جبرئیل دست مرا گرفت و از مسجد حرام به بطحای مکه بیرون آورد و میکائیل و اسرافیل علیهما السلام را آنجا دیدم و با هر یکی هفتاد هزار فرشته بودند و هشتاد لک فرشتگان مقرب دیگر بودند و در دست هر فرشته طبقهای نور و مشعلهای نور بود و بر دوش غاشیه از نور بود و همه صف در صف کشیده چون مرا دیدند چشمهای خود را پیش کردند و سر فرود آوردند فلما رانی خاضعوا هر یک تحیت و سلام تقدیم رسانیدند و تعظیم و احترام کما ینبغی بجا آوردند و من نیز بطبق آن با ایشان پیش بردم ایشان مرا برضای خداوندی و کرامتهای در غایت ارجمندی بشارت دادند و بشکرانه لقای من حمد خدای تعالی را بر زبان راندند حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند خواستم که تا سجدهٔ شکر بجا آرم در سر من فرو خواندند که ای محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقت خدمت نیست خدمت ما بجا آوردی اکنون وقت عطا و کرم ست نه وقت خدمت و مروت **لطیفهٔ هشتم** نقل ست از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آورده ست که چون جبرئیل علیہ السلام آمد تا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بعالم بالا برد و همچنانکه آفتاب جمال او در عالم عین تافته همچنین در عالم غیب نیز بتابد فرمود که ای جبرئیل هر رسولی از رسول پیشین که او را معراجی بود در مقدمهٔ آن معراج او را ریاضتی و چند روز در بدایت حال امتحان سلوکی بوده چنانچه موسی کلیم را علیہ السلام چهل روز و شب روزه فرمودند تا مدت میعاد و میعاد حق کمال گرفت حیث قال و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة پس مرا در مقدمهٔ این معراج ریاضتی فرموده است جبرئیل گفت ای بندهٔ اولاد آدم شما از آن عزیز ترید

که شما را در بند ضطرار و مقدمهٔ ریاضت در آرند چه شما را از حضرت عزت نواخت والطاف واعطاف پیوسته است و دل مبارک شما بصیقل فرادهٔ دائمی بصفا و نورانی شده اکنون که شوق تو کمال گرفت وصال نقد یک لحظه از تو بسالهای دیگر برابر است و تو در صل مطهری و در صفات کمال مقدسی ذات ترا صفات بر کمال است و صفات ترا حلیت جمال بر تمام اگر خواهی که عبادت آری احوال تو و مراسم احوال اقوال تو در مدارج صدق و مناهج عشق قواعد رسوم عبادت اهل زمین و آسمان گردد ای سید مطهر و ای سند اطهر از پاک ذات و صفات ترا قید انتظار و رد ریاضت نمی باید نبوهٔ انتظار اهل ملکوت شما را بود تا بجمال شما نظر یابند و شمهٔ ریاضت دیگران را باید تا بسر کوی تو گذر کنند بلکه انتظار آتشی است که بر ارواح ملاء الاعلیٰ گماشتند تا بنظر شما فرو نشیند و ریاضت دامی است که براه سائر انبیا و رسل نهادند تا در مقام تادیب شایسته گردند و صحبت شما را بایسته کردند اکنون دور چرخ بپایان رسید و نوبت دولت تو رسید آنبیا و زمرهٔ مقربان عالم بالا را درین شب مبارک بخدمت شما فرستاده اند تا در بیت المقدس متابعت شما کنند و برسم تبعیت تکبیر نماز در عقب شما در بندند ای مهتر عالم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ای بهترین اولاد آدم مقام شما از هر دو برتر است هم از ریاضت و هم از انتظار که خدای تعالیٰ شما را از عدم بوجود آورده و آراسته در غایت کمال فی انصاف بصفت جمال اکنون وقت آن آمد که قدم مبارک در رکاب براق آری تا اهل آسمان و زمین را خلعت بخشی و مقربان دیدهٔ انتظاری کشاده اند و ارواح انبیا بیقرار و بے آرام شده اند وقت آنست که از عرش و فرش بگذری و بانوار فیض الٰهی مشرف و مکرم شوی آنگاه حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مرکبے دیدند ایستاده هو دابة ابیض طویل فوق الحمار دون البغل یعنی براق را دیدند که دران جا ایستاده از حمار بلند تر و از استر پست تر

بیت

میان همان قوم نیکو نهاد
کی آن مرکب اندر است پست تر

یکے مرکبے دید تازی نژاد
ولیکن بلند ست او از حمار

نظر کرد سلطان خیر البشر
بصورت چنان خوب زیبا نگار

فصل چهارم در ذکر اوصاف براق شریف اخلاق مشتمل است بر ده لطیفه

لطیفهٔ اول در تفسیر زاد المذکرین آورده اند که هر اندام آن براق از جوهر دیگر آفریده شده سر او از مروارید بود و گوش او از زمرد و زبرجد اخضر بود و جبین او از یاقوت و بران نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و چشمان او از شبه بود چون مریخ تافته و بینی او از کهربا بود و لب او از یاقوت بود و دندان او از در بود و گردن او از یاقوت سرخ بود و موی پیشانی او از مرجان تر بود و موی گردن او از زعفران تر بود هر بار که سر بیفشاندے مشک از سرش نثار گشتے و نور از هر تارهٔ موی او پیدا آمدے و هر تارهٔ موی او را یک مروارید آویخته بود چون قدم زدے خاک هم روشنائی گرفتے و پشت او از زر بود و شکم او از نقره بود و فرج او از مشک

وکافور بود دُمش از مرجان بوده ست و پایش از زمرد سبز بود ومر اورا دو بازو بود و پرهای او چون پر کرگس بالوان وانواع منقش بود ومزین ومکلل بجواهر چون پرها باز کردے از مشرق تا بمغرب بگرفتے چون فراز کردے به پهلویش هموار گشتے وسم او از عنبر بود ونعل او از فیروزه بود واین براق را سه نام بود نام اول براق نام دوم قمر نام سوم حیزوم واورا حق تعالی باز نور سبز آفریده ست حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم گفتند ای جبرئیل صورت این براق چرا مختلف شده است گفت یا رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم هر حسنے که حق تعالی همه چهار پایان را داده است این براق را تنها داده است وبهتر از آن داده است تا مرکب شایسته سواری شما باشد زین او از یاقوت بهشت وتنگ و پاردمش از یاقوت بود ورکابها از زمرد بود ولگام او از مروارید بود وتازیانه او از زمرد سبز بود فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم چون در صورت براق نگاه کردم هر اندام آن مرکب مانند چیزی بود وروی اش چون روی آدمی بود از انکه هیچ صورتے بهتر از صورت آدمی نیست گردن او چون گردن اسپ بود زیرا که از انکه هیچ ستورے را گردن چون گردن اسپ نیست وسینه او چون سینه شتر بود از انکه هیچ جانورے در کشیدن بار قوی تر از شتر نیست ودر کل عالم هیچ بنده بارکش تر از پیغمبر ما صلے الله علیه وآله وسلم نیست وران وقتے که دندان مبارکش را بشکستند وپیشانی او را مجروح کردند وخون از عارضش روان شد وخویشان او را پاره پاره کردند چنانکه مقربان آسمان گریان شدند چون وقت حاجت آمد دست بدعا بر آورد وگفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون همه متعجب شده فرو ماندند گفتند جهنت نه بے پیغمبر بارکش سزا است که بهشت وحوض کوثر او را بود ودم آن براق چون دم گاو بود بروایت دیگر دمش چون دم اسپ بود بروایت دیگر همچون دم طاؤس بود. بیت

طاؤس دم ست آدمی روے
چون طوطی ناطقه سخن گوے

از انکه برکت در گاو نهاده ست ودست و پایش چون دست و پای شتر بود از انکه برکت زور دست و پای هیچ ستورے چون دست و پای شتر نیست وقوت هیچ پیغمبرے چون پیغمبر ما صلے الله علیه وآله وسلم نیست هر پیغمبرے را قوت چهل مرد بود وموسی علیه السلام را قوت چهل پیغمبر بود وحضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را قوت چهل موسی علیه السلام بود وسُمهای براق چون سم استر بود **لطیفه دوم** نقل از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین. **بیت**

طرفه همایے که بُد از نور داشت
بوی خوش وغالیه حور داشت
مژده رسان گفت بمژده پذیر
کاورد آهنگ بعرش از سریر

واین براق چنان سبک رو بود که آنجا که بصرش بود بیک گام می پیمود بدانکه ارباب اشارت در اوصاف آن براق شریف الاخلاق عبارات لطیفه واشارات منیفه ایراد کرده اند تا چنین گویند که براق بود چه براق براق براق ✤ ملک آسای ✤ فلک سیمای ✤ آسمان میدانے ✤ کیوان جولانے ✤ خورشید پیکر ✤ ماه منظر ✤

شهاب چشم + بهرام خشم + زهره جبهت + عطارد فطنت + جوزا شمائل + ثریا حمائل + قطب ثبات + سهیل حرکات + مرصع بال + ملمع یال + عنبر دُم + لولو سُم + سنبل موی + قرنفل بوی + آدمی روی + فرشته خوی + بوستان چهره + ریحان خور + ماشیه نور + جنت مرتع + کوثر مشرع + فصیح زبان + ملیح بیان + سریع السیر + کثیر الخیر + تیز گام + تند رام + زمردین لجام + زبرجد سنام + یاقوت زین + ستاره جبین + گران رکاب + سبک شتاب + باد پای آتش رای + آب رفتار عنبر غبار + تیز گوش + چابک هوش + خوش عنان + مشک افشان + زرین نعل + نرگس لعل + غاشیه نور + ماشیه حور + دندان در + صدف آخر + کهربای + دلربای + ابریشم رگ + اندیشه تگ + افسون سهیل + مهر کفل + معطر بغل + مشتری دمائم + مجبر قوائم + بصر قدم قدم بر بصر + چابک خوش رفتار + بیت

براق شتابنده مانند برق / سناش چو خورشید در نور غرق
سهیلی براوج عرب تافته / ادیم یمن رنگ ازو یافته
بر ابریشم رسگی بود او لو شمی / دو ندو چو لولو برابر شیشی
ازان خوش عنان ترکه آید گمان / وزان تیز رو ترکه تیر از کمان
چنان تند کاز تیزی گام او / سبق برده بر جنبش آرام او
قدم بر قیاس نظر میکشاد / نظر خود قدم بر نظر می نهاد

و نیز بعضی از فصحای متاخرین سرعت سیرش را چنین تعیین نموده اند

جهنده برزمین خوش باد پائی / پرنده در هوا فرخ همائی
چو نظر هیئتی افلاک گردی / چو فکر هندسی گیتی نوردی
نه دست کس عنان او بسوده / نه پائی از رکابش گشته سوده
چو آن گل کز تبان دارد فراغی / ندیده ران او آسیب داغی
نزین بهره نه پشت نازنینش / ندیده رنج از کس پشت زینش
گرش بلیسته آخر بهر خوردن / گرفته شغل آن گردون بگردن

پس جبرئیل علیه السلام رکاب او و میکائیل علیه السلام عنان او بگرفت و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سوار شوید و قدم در راه نهید که ملائکه اعلی و مقربان عالم بالا در انتظار قدوم شریف شما اند **ابیات**

مهد بر چرخ ران که ماه توئی / بر کواکب دوان که شاه توئی
آسمان را بزیر پایه خویش / طرح نوکن نه جهد سایه خویش
عطر سایان شب بکار تو اند / سبز پوشان در انتظار تو اند
تازه ترکن فرشتگان را فرش / خیمه زن بر سریر پایه عرش
عرش را دیده بر فروز بنور / فرش را شقه در نورد ز دور

لطیفه سوم روایتی آنست که چون نظر خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم بر براق افتاد سر مبارک در پیش افگندند و محزون وار دل باندیشه دادند جبرئیل علیه السلام خطاب آمد که ای جبرئیل از حبیب ما بپرس که تعلل را سبب چیست و توقف از برای کیست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که یا جبرئیل اکنون من از خانه بیرون آمدم و خلعت و نواخت یافتم و ملائکه مقرب از برای استقبال من از جناب حضرت عزت با عزاز و اکرام تمام آمده اند و براق برق رفتار برای سواری من همراه آورده اند با خود اندیشیدم که فردا امتم از مقابر بیرون آیند باشکمهای گرسنه و تنهای برهنه و بار گناهان برگردن و دست چندین مظلوم در دامن و پنجاه هزار ساله راه قیامت در پیش نهاده و سی هزار ساله راه پل صراط

ما را یک بروی دوزخ کشیده آن فقیران بے بضاعت قطع این مسافت بچه استطاعت توانند کردن و این راه بکدام قدم از پیش بر توانند گرفت فرمان آمد که اے حبیب من صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم غم و اندوه بر خاطر عاطر راه مده که هر کرا بنظر عنایت مخصوص گردانم چنانکه براق کرامت بدر خانهٔ تو فرستادیم بر سر قبر هر یک از امت عالی همت تو براق بر فرستم و همه را سوار کرده بیکبار از پل صراط بسلامت بگذرانم و پنجاه هزار ساله راه قیامت را بطرفة العین در زیر قدم ایشان طے کرده در بهشت عنبر سرشت برسانم قوله تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا نقل ست از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آورده که چون نظر آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر براق افتاد گفتند یا جبرئیل اللہ رزقنی من الکرامات ما لا نهایة له وجعلنی راکب هذا المرکب فهل لامتی من هذا نصیب حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند گفتم ای جبرئیل خداوند تعالے مرا چندین کرامت داده که آنرا نهایتے نیست و مرا سوار این مرکب گردانید امت مرا ازین نصیبے هست جبرئیل گفت ای سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خوشدل باشید و خاطر جمع دارید که امت شما را مراکب بسیار خواهد بود امت شما را در دنیا مراکب طاعات باشد که آن مراکب امت ترا در روز قیامت بحشر رساند و از محشر مراکب عنایت ایشان را تا به بهشت رساند و از بهشت مراکب کرامت ترا بمقام خلوت رساند که صفت آن مقام این ست که للذین احسنوا الحسنی وزیادة یعنی لقای ملک غفار جل جلاله **لطیفهٔ چهارم** نقل ست از کتاب نزهة الابرار که فرمان حضرت رب العزت جل و علا در رسید که بیا تا ناظر جمال و جلال ما شوی بیا تا لقای بقای ما دریابی بیا تا منظور انظار بانوار ذو الجلال ما گردی بیا تا حساب و عذاب بر تو و امت تو حرام کنم بیا که نعمت و راحت بر ایشان تمام کنم و کار ایشان بنظام کنم و جای ایشان را در دار السلام کنم بیا که من خود بر تو سلام کنم بیا که هر دو عالم بکام کنم بیا تا آن ناز نعیم و نور عظیم که از برای امت تو آماده کرده ام مشاهده نمائی و بایشان این مژده رسانی تا مشقت و بلا و محنت و عنا که در دنیا میکشند بامید این کرامت و عطا بر ایشان آسان شود بیا تا جاه و مرتبه و تقرب بحضرت ما مقربان و مقبولان آسمانیان و زمینیان را بنمایم بیا که خزائن اسرار و معارف خود که از قدم عالم مهر کرده بنام تو بود بر قلب مصفای تو که عرش عظیم ست بکشایم

بیا بیا که مرا با تو نسبت جانی ست
بیا که خلوت ما را تو شمع انجمنی
بیا که گنج دنی بدولت نثار کنم
بیا که ملک تو بر همگنان مقدم شد

بیا بیا که مرا با تو راز پنهانی ست
بیا که من بتو مشتاقم و تو محتاجی
بیا که ملک ترا بر تو پایدار کنم
بیا که مخزن اسرار خود کنم جانت

بیا بیا که تو سرور برین انجمنی
بیا که ملک دلی را تو صاحب تاجی
بیا که هر چه تو خواهی ترا مسلم شد
بیا که دنیا و عقبے کنم بفرمانت

لطیفهٔ پنجم نقل از کتاب تاج القصص آورده که خداوند تعالی حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را گفت

بیا سخنان ظاهر بزبان جبرئیل علیه السلام با تو فرستادم تا بر خلق رسانی بواسطهٔ آن اکنون ما را با تو سخنان ست
که نه جبرئیل را بدان اندرون نه اسرافیل را و نه میکائیل را بل جمیع ملائکه و سائر مخلوقات محرم که سر غیب با تو بگویم فاوحی
الی عبده ما اوحی **لطیفهٔ ششم** نقل ست از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین چون حضرت
علیه الصلوٰة والسلام خواستند که بر براق سوار شوند براق تندی نمود و توسنی آغاز کرد گفت بعزة ربی لا یرکبنی الا
النبی التهامی الابطحی القرشی محمد بن عبد الله علیه الصلوٰة والسلام صاحب القرآن حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که انا محمد رسول الله جبرئیل گفت ای براق بحق آن خدای که وحدانیت صفت اوست
که پیغمبرے نزد حق تعالیٰ گرامی تر از محمد علیه السلام بر تو سوار نگشته لرزه بر براق افتاد از حیا قطرات عرق از وے
متقاطر گشت و خود را بر زمین چسپانید تا خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم بر وے سوار شدند **لطیفهٔ هفتم**
در زاد المذکرین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون قصد کردم که بر براق بنشینم و آنچه بنمایند
ببینم فابی البراق عن براق شموسی کرد و سرکشی نهاد جبرئیل علیه السلام در گوش آن براق گفت اے براق
مگر تو این سید را نمی شناسی حق تعالیٰ کون و مکونات را از جهت او آفریده و خلائق را بسبب او پیدا گردانیده
و از عرش تا فرش بطفیل او موجود گردانیده این آن سید یکه لعمرک قسم بحیات اوست وانک لعلی خلق عظیم
صفت خلق اوست طٰه گفت طهارت و هدایت اوست و یٰس مصداق رسالت و تحقق اوست والنجم
اذا هوی کیفیت نزول اوست در شب معراج ارشاد والضحیٰ واللیل اذا سجی شاهد قربت اوست از حضرت
کبریا و مصداق آمدن بحضرت رب الارض والسماء براق گفت ای جبرئیل اوصاف همین ست که برمن کشادی
ولیکن نام این سید را صلی الله علیه وآله وسلم بگوی تا بدانم جبرئیل گفت بگویم نام آن در توریت **منید منید** ست
و در انجیل **طاب طاب** و در زبور داؤد علیه السلام **فارقلیطی** و در صحف آدم علیه السلام **مشفقی** ست و در
صحف شیث **ارمیا** و در صحف ابراهیم **راحم** ست و در برا اورا **عبد القادر** میگویند و در بحر اورا **عبد القاهر**
میگویند و در کوهها اورا **عبد الجبار** میخوانند و در میان پرندگان **عبد الستار** میگویند و در میان جنیان
عبد الغیاث میگویند و در میان ماهیان اورا **نبی الرحمة** میگویند و در میان شیاطین نیز نبی الرحمه میخوانند
و در آسمان دنیا **عبد الخالق** نام ست و در آسمان دوم **عبد الرزاق** نام ست و در آسمان سوم **عبد الصمد**
نام ست و در آسمان چهارم **مصطفیٰ** و در آسمان پنجم و ششم **مرتضیٰ** و در آسمان هفتم **ابو القاسم** نام ست
و حملة العرش اورا **حبیب** میگویند و کروبیان اورا **احمد** میگویند و در زمینیان و در قرآن نام او **محمد** ست
صلی الله علیه وآله وسلم چون براق نامهای مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را شنید از بیم
عرق کرده خود را بر زمین چسپانید **لطیفهٔ هشتم** بروایت دیگر آن ست که چون در آن شب براق

براق تندی نمود جبرئیل علیه السلام بانگ بروے زد کہ این چه بے حرمتی ست کہ تو میکنی مگر نشنیدۂ کہ این کیست کہ بر تو می نشیند خلاصہ ہژدہ ہزار عالم ست و سلالہ اولاد آدم ست مطلع انوار سبحان الذی اسریٰ ست مبدا اسرار فاوحی الی عبدہ ما اوحی ست عالی علم دنی فتدلی والی حرم فکان قاب قوسین او ادنیٰ طبیب بیماران گناہ ست انیس بیدلان سحرگاہ ست ادیب سودہ بان درگاہ ست حبیب مقربان لی مع اللہ ست معلم تعلیم فاعلم انہ لا الٰہ الا اللہ ست مکرم تکریم وکفی باللہ شهیدا ست محمد رسول اللہ ست رباعی

شاہیست کہ از حال گدا آگاہ است | در روز قیامتش شفاعت خواہ است
در وصف کمال او چه گویم او را | از بس کہ محمد رسول اللہ ست

براق گفت ای امین وحی آلهی وای پیک قدس شاهنشاهی بر من درشتی مکن کہ حاجتمند مولای سید برگزیدہ ہژدہ ہزار عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم التماس دارم نظم

براق پسندیدہ آواز کرد | ز راز دل خویش آغاز کرد
کہ من قدر این بدر دانستہ ام | بصد در زمان قدر خود بستہ ام | ولے دارم از لطف آن التماس
زانعام این اسلم جملہ ناس | کہ در ہر دو عالم قبولم کنند | مبادا کہ فردا ملولم کنند
بود در ز حشرش ہزاران براق | دریغا بمانم من اندر فراق | سزد گر کنند شرطہا جان من
کہ فردا نشینند بالای من | رسول خدا اکبر فراز ہمہ | نشاطا ابد عنمگدا از ہمہ
پذیرفت از و شرط و سمع داشت | دل مرکب خویش مجموع داشت | کہ فردا نسازم تو از خویش دور
سمندم تو باشی مشو بے حضور | ملائک بدین شرط کردش گواہ | پناہ اہم کس نگردی تباہ

خواجہ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند بگوی تا بتقدیم رسانم براق گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امشب کہ بدولت سعادت شما مشرف شدہ ام و بروح راح افزای رائحہ طیبہ جان آسای شما بر آسایم و بدان خوی آرام گیرم چون فردای روز قیامت شود چندین براق برق آسای عالم آرای فلک پیمای در قدم مبارکت کشند نباید کہ بآنہا التفات نمودہ نظر از حال من بردارید و قدم در رکاب دیگرے در آرید و مرا ضایع بگذارید یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طاقت آن ندارم امشب مراد من برآرید بعد از ان قدم در رکاب من در آرید خواجہ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قبول فرمودند و گفتند کہ انشاء اللہ تعالیٰ در روز قیامت مرکب من تو خواہی بود و برین مقرر شد براق تمکین آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمود **لطیفہ نهم** بعضے گفتہ اند کہ چون بشفقت رسالت و رافت نبوت عہد با براق فرمودند براق گفت یا مہتر عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باین ہم از شما یادگاری خواہم تا بر گردن خود قلادہ بسازم و آن را بر گردن خود طوق کنم سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم التماس وی باجابت مقرون فرمود و از زلف مشکین خود و تار باوی بخشید براق آن را بدست نیاز گرفتہ بر گردن خود بست و تا قیام الساعة در خار آن شراب طرب آن وصال

خواہد بود **لطیفهٔ دہم** در کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجہ احمد بغدادی حضرت پیغمبر ما صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم گفتند ای جبرئیل وقت حضرت ابوبکر صدیق را رخصت بدہم کہ امامت کند و بلال معطلی نماز
نکشند و منتظر و حیران نشوند و نگویند کہ پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کجا رفت وچہ شد فرمان خدای تعالی بجبرئیل
علیہ السلام رسید کہ ای جبرئیل محمد را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بگوی کہ نماز فجر تو ہمراہ اصحاب در ہمین جا خواہد شد
زود بیا و در دل ہیچ غم مدار حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از شنیدن این خبر بسیار خوش حال شدند
لطیفهٔ یازدہم از تفسیر سورۂ والنجم آوردہ کہ چون خواجۂ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواستند کہ قدم مبارک
در رکاب براق آرند جبرئیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمان آنست کہ توریت وانجیل
وزبور و فرقان را بخوانی آنگاہ بر براق سوار گردی خواجۂ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند کہ ای جبرئیل این
کتب بمن نیامدہ اند بعضے عبری و بعضے سریانی و فرقان ہنوز تمام منزل نشدہ ہست درین ساعت این کتب
را چگونہ بجا آرم جبرئیل علیہ السلام گفت ای خواجۂ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سہ بار قل ھو اللہ احد را
بخوان و قدم در رکاب براق درآر و ثواب این چار کتاب را بستان حضرت پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
سہ بار قل ہو اللہ احد را بخواندند و قدم مبارک در رکاب آوردند

باب ہفتم در بیان سوار شدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر بالای براق و رفتن بسوی مسجد اقصی و بیان آن سخنہا یکہ در راہ واقع شدہ از عجائب و غرائب دیدن

مشتمل ست این باب بر پنج فصل

فصل اول در ذکر نشستن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر براق و غاشیہ برداری اسرافیل ع

مشتمل ست بر ہشت نکتہ **نکتۂ اول** نقل از کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین آوردہ کہ چون
خواجہ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پای مبارک در رکاب براق درآوردند و بنشستند قال الشیخ الرومی قدس سرہ

برق رفتار بر براق نشست	تازیانش زیر تازیانہ بدست	چون درآورد در رکابش پای
کبک علوی خرام جست از جای	ہر چہ را دید زیر گام کشید	شب لگد خورد مہ لگام کشید

نظر در عالم باطن کردند ہمہ عالم بیہوش دیدند تمام روی زمین از نور منور شدہ بود و درختان دنیا ہمہ بر زمین
افتادہ بودند و کوہہا ہمہ پست شدہ بودند و رودہا ہمہ برقرار ماندہ بودند و ستارگان بجای خود ماندہ بودند
و لرزش باد ہم نبود و در دنیا یک مورچہ بیدار نبود و نوبت نہ فلک بود کہ ہمہ فرشتگان بیدار بودند ہمہ در خدمت

حضرت رسالت پناہی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بودند **نکتہ دوم** بروایتی چون رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بر براق سوار شدند دیوان ہمہ بگریختن آمدند و ستارگان بدرخشیدن آمدند و ہفتاد صفت نور تافتن گرفتند
ملائکہ بنظارہ آمدند جوششے وخروشے در ہر دیارے وذاتے پدید آمد گفتند کہ سید المرسلین صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را
بحضرت رب العزت می برند اے بندۂ مومن حال تو نیز در بہشت ہمین باشد فردا روز قیامت مراکب و نجائب
را بیارایند و فرشتگان رحمت حاضر شوند بندہ بیرون آید تاج بر سر و حلۂ بہشت در بر وروی ہر مومنے چون
ماہ شب چہاردہ تابان رسولان در پیش وانبیا علیہم السلام در عقیب ومومنان در قفای ایشان ملائکہ صف زدہ
بہشت را آراستہ کردہ مرغان بطرب آمدہ عاشقان بشغب آمدہ حوران می بینند و بگویند کہ چہ افتادہ است گویند
کہ امروز روزے ست کہ دوست را بدیدار دوست می برند **نکتہ سوم** نقل است از کتاب معارج النبوۃ تصنیف
مولانا معین الدین کہ دران شب معراج ہشتاد ہزار فرشتہ بر یمین براق وہشتاد ہزار فرشتہ بر یسار براق ایستادہ بودند
از نور شمع تابان در دست گرفتہ ومشعلۂ فروزان در قدم داشتہ از شعاع آن شموع ولوامع آن مشاعل عرصۂ
بطحی چون دار الجلال بنور جمال منور گشتہ واز نفحات آن روائح مشام جان قدسیان معطر گشتہ ومیکائیل واسرافیل
نیز ہمراہ جبرئیل علیہم السلام در خدمت استادہ بودند وہمراہ ہر یکے ہفتاد ہزار فرشتہ دیگر بودند گرداگرد آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم ایستادہ بودند وہشتاد لک فرشتۂ مقرب دیگر با ہر یکے ہشتاد ہزار فرشتۂ دیگر بادب استادہ ودر دست
ہر فرشتہ طبقہای نور ومشعلہای نور وبر دوش ہر یکے غاشیۂ از نور بود حاصل الامر عرصۂ ساحت بطحی روشن گشتہ بود
کہ صد ہزار ستارہ وماہ وآفتاب مشعلہ داری آن نتواند نمود فرمان آمد کہ اے جبرئیل از ہزار پردہ بروایتے ہفتاد ہزار
پردہ کہ در پیش نور حبیب خود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم داشتہ ام یکے را بردار جبرئیل علیہ السلام برداشت نورے پدید آمد
کہ بر مجموع صد شصت ہزار مشعلہ کہ از شواعل نور عرش افروختہ بودند غالب آمد درین معنی اہل تذکیر اشارتے تقریر کردہ اند
ولطیفۂ بر سبیل بشارت ادا نمودہ اند اے درویش وقتے کہ یک جزو از ہزار جزو نور محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
صد شصت ہزار مشعلۂ نور عرش را با آنکہ مخلوق ست حادث و مضمحل ومتلاشی میگرداند اگر تجلی ہزار یک اسم الٰہی با ہزار
یک صفت نامتناہی اگر معاصی معدود ومحدود ما را نابود گرداند از کرم الٰہی چہ عجب است **ابیات**

ای شدہ طوق عاشقان طرۂ عنبرین تو
روح پیادہ رو شدہ پیش رکاب زین تو

سوسن و گل خجل شدہ از عرق جبین تو
نوبت دولت ترا عشق بلامکان زدہ

جملۂ انبیا بجل پیش تو طرقو زدہ
در شب قرب کرسی عرش شدہ زمین تو

نکتہ چہارم نقل از کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین در روایت آنست کہ فرمودند حضرت پیغمبر
علیہ السلام چون عزیمت بیت المقدس کردم جبرئیل علیہ السلام دست در رکاب من داشت واسرافیل علیہ السلام
بر کتف خود نہادہ در راہ در آمدہ بود مرا از بزرگی او شرم آمد عذر خواہی نمودم گفت یا حبیب اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم

من غاشیه برداری امشب را چندین هزار ساله طاعت خریده ام و بر مراد هر دو جهانے برگزیده ام و آنچنان بود که اے سید عالم صلے الله علیه و آله وسلم چون خداوند تعالی مرا بیافرید دو رکعت نماز بزیر عرش بخدمت بگذاردم و هفت هزار سال دران دو رکعت نماز بماندم چون تمام کردم فرمان در رسید که اے اسرافیل طاعت پسندیده آوردی چه خلعت میخواهی گفتم الٰهی خلعت را حواله خاکساران است و پیروان ملت آن صاحب دولت کردم که نام او با نام خود در ساق عرش نوشتهٔ و از حضرت تو این تمنا دارم که چون این بندهٔ پسندیده از کتم عدم بعالم وجود آید یکساعت توفیق خدمت او کرامت فرمائی فرمان آمد که اے اسرافیل اجابت کردم و امشب کرامتے خواهد بود دران شب از نقطه گاه زمین بمجاور افلاک عروج نماید و ابواب خزائن خود بمفتاح شهود بگشاید و او را از مکه بمسجد اقصے برم و از انجا بافلاک برآرم تا ترا دستورے دادم که از مکه تا بیت المقدس غاشیه برداری او کنی یا محمد صلے الله علیه و آله وسلم اگر مرا ازین خدمت باز داری من در میان ملکوت شرمسار و بیقدار گردم **مثنوی**

شاه فلک جنبشی و آدم سپاه — توشهٔ ما جمله بفرمان تو
جمله شهان سایه تو نور آله — خواجه توئی ما چو غلامان تو
آن ملکی کز سر شاهنشهی — چون تو زنا داری ما آگهی
غاشیه بردوش ملائک نهی — آمده پیشت همه دست تهی

نکتهٔ پنجم نقل از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین چون خواجهٔ عالم صلے الله علیه و آله وسلم عنان براق واکشیده میداشتند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم عنان او را بگذارید و ارسال نمائید که وی مامورست میداند که کجا میباید رفت حاصل الامر روان شد بمرتبه سرعت می نمود که در بارهٔ او حضرت صلے الله علیه و آله وسلم چنین فرمودند که ان ترکتها اسارت وان حرکتها طارت ایضا کما فی الحدیث البخاری و السلام یضع خطوته عند اقصے طرفه فحملت علیه فرمودند که روش رفتن او بر مراد من بود اگر خواستمی که باستد بایستادے و اگر خواستمی که برود برفتے چون ببالا رسیدے پایش دراز گشتے و دست او کوتاه شدے و چون فراز نشیب رسیدے بالعکس دست او دراز گشتے و پای او کوتاه شدے تا رنج و تشویش بمن نرسد **نکتهٔ ششم** نقل از کتاب قصص الانبیا که چون پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم پارهٔ راه رفتند یک آواز صعب شنیدند حضرت رسول صلے الله علیه و آله وسلم برخود بلرزیدند و لون روی مبارک بگشت پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم از مهتر جبرئیل ع پرسیدند که این چه بانگ باهیبت ست که دل جان من از هیبت آن بلرزید **بیت**

یکے بانگ باهیبت آمد بگوش — بتن لرزه آمد بدل اضطراب
زمین گشت در زلزله باخروش — زجبرئیل پرسید صدر جهان
چنین بانگ صعبے شنید آنجناب — بگو این چه بانگ ست میکن بیان

جبرئیل علیه السلام گفت یا نبی الله بدانکه ازان روز باز که خدای تعالی دوزخ را بیافرید از گرمی دوزخ سنگے ترقیده بود الی یومنا بقعر زمین آن سنگ میرفت این زمان بقعر زمین رسیده ست این آواز صعب

کہ شنید یا زان سنگ ست **نکتۂ ہفتم** از کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین
کہ بعد ازان جبرئیل علیہ السلام آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وصیت فرمودند کہ یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
اگر در راہ آوازے شنوید ملتفت نشوید و اگر کسے شمارا خواند اجابت نکنید و ہرچہ از شما پرسند جواب ندہید
و مرا بیشتر خواہید دیدن **نکتۂ ہشتم** از کتاب معارج چنین فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
جبرئیل علیہ السلام و فرشتگان از من جدا شدند فقال لی جبرئیل علیہ السلام للمیعاد بیننا بیت المقدس
جبرئیل علیہ السلام گفت میعاد میان ما بیت المقدس ست حکمت در جدا شدن جبرئیل علیہ السلام چند چیز بود
یکے آنکہ اگر جبرئیل ع با من بودے ہر چیزیکہ در راہ پدید آمدے با من عرض کردے ناچار کہ من بمشورت و اشارت او
تمام میکردم حق تعالے تنہا کرد بطلے انفاذ و قدر خویش میکائیل و اسرافیل علیہما السلام بمقام موعود باز گشتند

فصل دوم در ذکر جدا شدن فرشتگان از رسول عالمیان و خواندن منادیان و التفات نامودن سید انس و جان صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

مشتمل ست این فصل بر دو لطیفہ و نہ نکتہ **لطیفۂ اول** نقل از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن
بن جنید واعظ شیرازی بدانکہ چنین مروی ست کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عنان براق
از دست ارسال فرمودند فلما مشی البراق فی الطریق پس چون براق برفتن آمد زمانے برفت فرمودند
کہ آواز منادی شنیدم کہ از دست راست من بانگ بر من میزد کہ یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی رسلک
قف اے محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زینہار منم بایست و سخنی با گویم بروایت دیگر آنست کہ فرمودند از جانب
دست راست خود آواز شخصے را شنیدم کہ میگفت یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فانک اخطات الطریق
ای محمد علیہ السلام بشتاب بمن آنکہ از راہ صواب براہ خطا منحرف شدی پس من بران التفات نکردم پس فراتر
شدم باز منادی دیگر از دست چپ من آواز داد التفات نکردم و بگذشتم و بیشتر شدم باز منادی دیگر از پس
پشت من آواز داد کہ یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بایست باو ہم التفات نکردم و بگذشتم و دیگر منادی از بالای من
آواز داد کہ التفات نکردم باز از زیر زمین آواز آمد کہ بایست جواب ندادم و بگذشتم پس صورتے در پیش خود دیدم مثل
عجوزہ کہ خود را بہزاران زینت آراستہ بود و جامہ ہائے زیبا در بر و بندہائے مروارید الگون آویختہ **نقل** از کتاب تحفہ

نقش بصد نقش برخواستہ	بزیور تن خود بیاراستہ	بسی گونا گون جامہا در برش	بسی عجوزہ عجب اندر سرش
بظاہر عروسے چو حور بہشت	بباطن چنان بود بدبرنہ‌ی زشت	بظاہر دلارام و دلدار بود	بباطن جل آفتاد خونخوار بود
بگفت ای محمد بیا پیش من	نظر کن بحسن تن خوبتر من	بیا تا در آغوش گیرم ترا	بیا کز جان خریدم ترا

که هرکس مرا خواستگار آمدند چو عزت ندیدند خوار آمدند
قول خواجه زان خیره وحشت گرفت بروکرد نفرین و نفرت گرفت

آن عجوزه گفت یا محمد علیه السلام حی الی ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم بجانب من بیا یک سخن دارم با تو
بگویم جوابش ندادم و اندک نگاه بدنباله چشم کردم درین حین جبرئیل ومیکائیل و اسرافیل علیهم السلام
را دیدم جبرئیل علیه السلام گفت احسنت یا محمد صلی الله علیه وسلم نیکو کردید که التفات بهیچ یک ازانها
نکردید مژدگانی باد شما را که امت شما از جهودی و از ترسائی و از گبری و از صابئی و عذاب دنیا رستند آن
داعی که شما را از سوی راست خواند داعی و منادی یهود بود اگر شما او را اجابت میکردید امت شما از پس شما
بیشتر جهود شدندے چون التفات نکردید از جهودی رستند و آن دیگرے که شما را از سوی چپ آواز داد
منادی ترسایان بود اگر اجابت میکردید امت شما از پس شما ترسا شدندے و آن سومے که بانگ زد او
ابلیس بود علی قوله اگر جواب میدادید امت شما تابع او شدندے و آن چهارم داعی مجوس بود و گبر اگر اجابت میکردید
امت شما بعد وفات شما گبر شدند و آن پنجم که شما را از فوق آواز داد منادی صابئیان اگر جواب میدادید امت
شما صابئی میشدند و آن ششم که شما را بخود خواند صورت دنیا بود که خود را آراسته بود اگر اجابت میکردید امت
شما اختیار دنیا میکردند و در غم دنیا هلاک شدندے نیکو کردید یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم او را التفات
نکردید او بسی مردان را فریفته است و از راه برده و با هیچکس وفا نکرده از عزیزان بگریزد و با سفلگان درآمیزد و از
وقت آفرینش حق تعالی بوے هیچ نکرده است و پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم میفرمایند که اگر دنیا نزد حق تعالی قدر داشتی
یک شربت آب هیچ کافر ندادے جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم نیکو کردید که نگاه نکردید وگرنه امت شما
بدنیا مشغول شدندے و از دین بماندے امت شما هر چند بدنیا آویزند ولیکن دین را از برای دنیا بر باد نهند و از مهر
وے از دوستی هوی برنگردند ولیکن بدنباله چشم اندک باو نظر کردید پس از امتان شما درمانده شوند بدنیا فردای قیامت
بحساب وے بمانند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفتند که حلال دنیا را حساب و حرام دنیا را عذاب است
و نیز گفتند که دوستی دنیا سر همه خطاهاست و حق جل و علا زندگانی دنیا را بآب مانند کرده است قوله تعالی انما
مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء و حکمت در مثل آنکه پند بود مر اهل دین دار را و حجت بود مر اهل عقاب را
و بآب مانند کرد از آنکه اندک منفعت کند معنی دیگر آنست که آب چیزے ست که او همیشه از بالا به پستی میرود و از پستی
ببالا بر نیاید یعنی با لئیمان خسیسان سازد و با کریمان و سخیان نه پردازد و معنی دیگر آنست که آب قطره قطره بارد
و جمع شود و از ناوه دان یکباره بیرون رود و همچنان دنیا درم درم جمع شود آخر جمع کننده را هلاک سازد و یکباره
برود و از جمع کردن دنیا سه آفت ست یکے رنج بسیار دوم بوقت مرگ دریغ بسیار سوم بقیامت شمار بسیار و از
دنیا هر چه رزق حلال بکار رود در روز قیامت هر درمے شش دانگ شود و چهار حصه سازند و از هر حصه سوالے

کنند یکی آنکه از کجا حاصل کردی دوم آنکه بکجا بکار بردی سوم آنکه از بهر چه کار بستی و از بهر این گفتند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که درویشان امت من در بهشت در آیند پیش از توانگران امت من پانصد سال اگر چنین نبودی سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم درویشی اختیار نکردی بعد ازان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم شکر خدای تعالی بر زبان راندند و گفتند الحمد لله که ازین آفات رستگاری یافتم در کتب معتبر چنین آورده اند که اگر آسمانها و زمینها کاغذ گردد و درختان عالم قلم شوند و همه خلائق کاتب شوند خواهند شکر آن بنده که از صفای عقیدت یکبار بگوید که یارب یا شکر آنکه حق تعالی گوید بنده من و بنویسند همه خلائق از نوشتن آن عاجز شوند و کاغذ فانی گردد و بمنتهای آن نرسد بلی هزار احسان و فضل با بنده کرده پس همه آن در نامه بنده که بسته و با بنده گفته که ای بنده من تا بندگان بدانند که بنده خود را نیکو میدارد و آنچه در بندی وی ست امید هد **غزل**

چه داند آنکه نه از اهل معرفت باشد	که هر چه دوست کند عین مصلحت باشد
حقیقت آنکه سزاوار قرب جانان نیست	دلی که در غم دنیا و آخرت باشد
بران سرم که کنم سر فدای خاک رهش	فقیر بی سر و پا را چه معذرت باشد
ز بندگان همه تقصیر خدمت آید لیک	ز پادشاه همه فضل و مرحمت باشد
اگر عتاب فرستی همه عنایت لطف	و گر خطاب کنی جمله تربیت باشد
که باشم اینکه سر خاک کوی او گردم	دران مقام مرا خود چه منزلت باشد
جنید خسته که جان در وفای جانان داد	عجب مدار اگر اهل معرفت باشد

لطیفهٔ دوم نقل از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی بشنو ای بندهٔ مؤمن چون ملک تعالی توفیق رسول صلی الله علیه وآله وسلم داد تا دران جهان این داعیان اجابت نکردند ملک تعالی شش چیز در بدل ان باز داد و از راستیش هدایت داد و یهدیك صراطا مستقیما و از جیب او نصرت داد که و ینصرك الله نصرا عزیزا و از خلفش عصمت داد که والله یعصمك من الناس و از زیر قدمش استقامت داد که لولا ان ثبتناك و از فوقش رفعت داد که و رفعنا لك ذكرك و از زیر قدمش قربت داد که دنی فتدلی فكان قاب قوسین او ادنی اما حکمت درین خواندن منادیان و التفات نا نمودن سید انس و جان صلی الله علیه وآله وسلم آن گفته اند که پیوسته خاطر شریفش متالم میبود که احوال امتان من بعد از من بچه قرار گیرد و ثبات و استقامت ایشان در دین چگونه باشد خاطر مبارکش را باین نوع منصوبات تسلی دادند تا دانند که حق تعالی همه را بر دین اسلام بکمال کرم ثابت خواهد داشت مصداقه قوله تعالی یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت **نکتهٔ اول** از کتاب مذکور رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود

که از انجا راهی شدم بنخلستانی رسیدم جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله از براق فرود آیید دریجا نماز گذارید فرود آمدم و نماز گذاردم جبرئیل ع گفت این زمین را یا رسول الله میدانی چه جائی ست گفتم الله اعلم گفت این زمین یثرب ست **نکتهٔ دوم** از کتاب مذکور فرمودند پیغمبر علیه السلام چون ازینجا درگذشتم بصحرائی رسیدم از براق فرود آمدم و نماز گذاردم جبرئیل ع گفت این زمین را دانی یا رسول الله چه جای است گفتم الله اعلم گفت این مدین ست و آن طور سینا و درخت موسی علیه السلام ست **نکتهٔ سوم** از کتاب مذکور فرمودند پیغمبر علیه الصلوة والسلام بر براق سوار شدم بعد از ان بزمین فراخی رسیدم دران زمین کوشکها دیدم جبرئیل علیه السلام گفت دریجا نماز کن از براق فرود آمدم دو رکعت نماز گذاردم گفت این موضع را بیت اللحم گویند که جای ولادت عیسی علیه السلام ست نماز خوانده بر براق سوار شدم **نکتهٔ چهارم** از کتاب مذکور در صحیح مسلم ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکنند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج بوادی ازرق بگذشتند پس فرمودند که این کدام وادی ست گفتند که این وادی ازرق ست پس فرمودند گوئیا مهتر موسی علیه السلام را می بینم که از ثنیه فرود می آید و آواز تلبیه حج برکشید **نکتهٔ پنجم** از کتاب مذکور فرمودند که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر ثنیهٔ هرشا بگذشتند فرمودند که این ثنیه کدام ست گفتند که این ثنیهٔ هرشاست پس فرمودند که گوئیا مهتر یونس ابن متی علیه السلام را می بینم که بر ناقهٔ سرخ سوار ست و جبهٔ از صوف پوشیده و مهار ناقهٔ او از لیف خرماست و تلبیهٔ حج رامیگویند **نکتهٔ ششم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون فراتر شدم گاوی دیدم کشته و خلقی بروی گرد آمده اند گروهی پوست او را می برند و گروهی سر او را می برند و گروهی شکنبهٔ او را و گروهی سرگین او را و گروهی خون او را و گروهی گوشت خالص او را می برند گفتم یا جبرئیل این چیست گفت این مثل ملتهای مختلف ست کل حزب بما لدیهم فرحون گروهی در باطل آویخته و دست بکیشی و دینی زده و تو خالص بیافته **نکتهٔ هفتم** در کتاب مفتاح النجاة چنین آورده اند که آن شب که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمعراج میرفتند در راه گاوی را دیدند که کشته بودند از جبرئیل ع پرسیدند که من هؤلاء این طائفه که باشند گفت آنها که سرش می برند یهود بودند و آنانی که دنبالش می برند ترسایان بودند و آنانی که شکنبهٔ او می برند گبران بودند و آنانی که گوشت خالص او را می برند امت تو اند چون باز یکی آواز داد جواب ندادند و دیگری آواز داد جواب نداد و نداز جبرئیل ع سوال کردند که من هولاء جبرئیل ع گفت اول یهود بودند دوم نصاری اند سوم مجوسی اند اگر جواب ایشان میدادی مخاطره بودی که امت تو کیش ایشان گرفتندی اکنون که جواب ندادید امید باشد که امت شما انگاه دارد از دین اسلام برنگردند **نکتهٔ هشتم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از انجا درگذشتم فرشته را دیدم

کہ پرہای او سوختہ وافتادہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از جبرئیل ع پرسیدند کہ این فرشتہ را چہ بودہ است
کہ چنین شدہ است گفت خدای تعالی وی را بدیہی فرستاد کہ اہل آن قریہ را ہلاک سازد چون بکنار دیہ رسید
نالۂ کودکی شیرخوارہ بگوش وی آمد دلش بسوخت باز گردید حق تعالی او را قہر کرد و آتش با و فرستاد تا پرہای
او را بسوخت پس پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند یا جبرئیل ہل توبۃ وما ہی ای جبرئیل ہیچ توبہ است
او را یا نہ واگر باشد چہ باشد جبرئیل ع گفت ندانم تا بروم از حضرت خداوندی باز پرسم در ساعت برفت و باز آمد
گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خدایت سلام میفرستد و میگوید کہ توبۂ وی آنست کہ دہ نوبت بر تو
کہ محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صلوات فرستد پس پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنزدیک آن فرشتہ آمدند
فرمودند کہ ای ملک توبۂ تو آنست کہ دہ بار بر من صلوۃ فرستی آن فرشتہ دہ بار بر حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
صلوۃ فرستاد در حال پرہای وی باز دادند تا بہ پرواز آمد بآسمان رفت واز این واقعہ غلغلہ در فرشتگان آسمانہا
افتاد **نعت** الا یا ایہا الاخوان صلوا وسلموا علی المصطفی الہادی النبی المحمد علیہ الصلوۃ والسلام
امام جمیع المرسلین وخیرہم وافضلہم وہو المسمی باحمد علیہ صلوۃ اللہ ما صالح صالح وتسلیم ما دام فی الارض **شعر**

بفرست تحفۂ صلوات از میان جان	بر صد بدر عالم مقصود انس و جان
بفرست تحفۂ صلوات از سر صفا	بر روضۂ منور پر نور مصطفی

نکتۂ نہم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرشتہ دیدم کہ مرا پیش آمد چہار
عدد جامہ بدست او بود یکی سیاہ و یکی زرد و یکی سفید و یکی سبز بر من عرض کرد و گفت ہر کدام از اینہا کہ
خواہی اختیار کن من سفید و سبز را اختیار کردم جبرئیل گفت احسنت یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
صواب کردید جامۂ سیاہ جامۂ دوزخیان ست قولہ تعالی سرابیلہم من قطران وتغشی وجوہہم النار
و زرد جامۂ کافران ست اما سفید جامۂ روشن دلان ست در دنیا افمن شرح اللہ صدرہ للاسلام فہو علی نور من ربہ
و سبز جامۂ بہشتیان ست در بہشت اگر جامۂ سیاہ اختیار میکردید امت شما بدوزخ افتادندی واگر زرد اختیار میکردید امت شما
بکفر افتادندی چون سفید و سبز را اختیار کردید لاجرم امت شما در دنیا با معرفت باشند و در عقبی در جنت باشند

فصل سوم در ذکر دیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عجائبہا و غرائبات در راہ بیت المقدس

مشتمل ست بر یازدہ نکتہ **نکتۂ اول** از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی
فرمودند کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون فراتر شدم سہ تن دیدم کہ پیش آمدند یکی پیر و یکی کہل
و یکی جوان جبرئیل ع گفت از این ہر سہ ہر کدام کہ خواہی اختیار کن کہ از برای تو فرستادہ اند من جوان را

اختیار کردم جبرئیل ع گفت صواب کردید کہ پیر دولت ست و کہل بخت ست و جوان عافیت ست دولت و بخت را بقا نبود و میگردند و عافیت باقی ست خود را وامت خود را عافیت ہر دو جہان حاصل گردید **نکتۂ دوم** از کتاب مذکور آنکہ ایمن باشی در مسکن خویش و قوت سازی از کسب خویش تنے خالی از علت و عیالت باساعدت و قوت باقناعت اشارت شریفہ آنکہ ہر کرا در دلش نور قناعت بود دعائش اجابت بود و روزیش را برکت بود از ابلیس لعین عصمت بود و با ملک تعالی خلوت بود در نزع جان خفت بود و در مناجات مونست بود بدم مرگ بشارت بود در گور روح و راحت بود در لحد وسعت بود از منکر نکیر او را ملاطفت بود **غزل**

ای دل کشایش از در اہل صفا طلب	دولت زین پیروی مصطفا طلب
وربایدت کہ دیدۂ جان را جلا دہی	از آستان پاک نبی طوطیا طلب
گنجی ست عافیت کہ بشاہان نمیرسد	آن گنج نامہ گر طلبی از گدا طلب
بس عاجزاند خلق بکس التجا مکن	ہر آرزو کہ میطلبی از خدا طلب
در نیستی گریز ز ہستی کنارہ گیر	اوج سریر ملک بقا در فنا طلب

نکتۂ سوم نقل ست از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون فراتر شدم مردے را دیدم کہ تخم در زمین میکشت و در ساعت بر می آمد و در ساعت میدرو ید گفتم یا جبرئیل این چیست گفت این مثل مومن ست باکردار نیک کہ ہر چہ کارد و ہم در وقت برمید ہد پیش از انکہ بآن جہان برسد **نکتۂ چہارم** از کتاب مذکور منقول ست کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون پیشتر رفتم سگے را دیدم کہ از وے شیر میدوشیدند و کسان دیگر از دوشندگان می ربودند گفتم یا جبرئیل این چیست گفت این مثل سلطان ظالم ست کہ از خلق میستانند و از وے باز میستانند **نکتۂ پنجم** از کتاب مذکور کہ چہار گروہ چہار چیز ناصواب کنند و صواب انکارند و جای ہر چہار دوزخ ست اول عالمانے کہ از برائے دنیا علم آموزند و برائے طلب دنیا بخلق علم آموزانند فخلف من بعدھم خلف ورثوا الکتاب یاخذون عرض ھذا الادنی و یقولون سیغفر لنا وان یأتھم عرض مثلہ یاخذوہ دوم قومے کہ از حرام مال جمع کنند و باسراف خرج کنند ذرھم یأکلوا و یتمتعوا و یلھھم الامل سوم قومے کہ مال جمع کنند و زکوۃ ندہند الذین یکنزون الذھب والفضۃ ولا ینفقونھا فی سبیل اللہ فبشرھم بعذاب الیم چہارم آنکہ سلطانے کہ بظلم از ضعفا مال بستانند و بمطرب و مسخرہ و اہل فساد خرج کنند احشروا الذین ظلموا وازواجھم **نکتۂ ششم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون فراتر شدم مردمانے دیدم کہ سرہای ایشان بسنگ میکوفتند و در ساعت زندہ میشدند گفتم یا جبرئیل

این چیست گفت این مثل کاہل نمازان ست کہ بوقت نماز کاہلی کردہ اند **نکتۂ ہفتم** ازکتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون پیشتر شدم دو دیگ دیدم کہ برآتش میجوشید در دیگی گوشت پاکیزہ وصاف بود ودر دیگ دیگر گوشت گندہ ومرداری بختند وگروہے گوشت پاکیزہ میگذاشتند وپلید میخوردند گفتم این چیست جبرئیل گفت این مثل آنکس کہ زن حلال خود را ہا میکند وازنی حرام میگیرد **نکتۂ ہشتم** ازکتاب مذکور ای عزیز من سہ گروہ سہ چیز دارند آنرا بگذارند وبسہ چیز دیگر مشغول شوند این ہر سہ از فعل لئیمان ست نہ از فعل موحدان یکی آنکہ حلال خود را بگذارند وقصد حرام کنند ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف لہ العذاب دوم آنکہ عیب خویش را بگذارند وعیب دیگران را گویند ولا یغتب بعضکم بعضا سوم آنکہ مال خود را نگاہ دارند وقصد مال دیگران کنند انما یاکلون فی بطونہم نارا وسیصلون سعیرا کریم آن بود کہ عیب مردمان نخواہد ونجوید ومال خود بخشد وعیال خود نگاہ دارد وقصد حرام نکند دیگر فرمودند **نکتۂ نہم** ازکتاب مذکور فرمودند چون بیشتر شدم گروہے دیدم کہ برہنہ مادرزاد گفتم یا جبرئیل این چیست گفت این مثل گروہے کہ زکوۃ ندہند برہنہ وتشویر زدہ باشند در قیامت **نکتۂ دہم** ازکتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بیشتر شدم چوبے دیدم در راہ افتادہ ہر کہ بدان میگذشت جامہ او را میدرید گفتم این چیست گفت این مثل قطاع الطریق ست کہ ہر گرا براہ شوند راہ بروے می برہند وکالای او را می ستانند ومثال آن مومنان کہ کس از زبان ایشان نرہد وغرض کہ مردم را بزبان خراب کنند بعد ازان این آیت را برخواند کہ ولا تقعدوا بکل صراط توعدون وتصدون عن سبیل اللہ **نکتۂ یازدہم** ازکتاب مذکور بدانکہ راہزنان ہفت گروہ اند کافران راہ مؤمنان میزنند برای نکرت اقتلوا المشرکین خوارج راہ مسلمانان میزنند از برای معصیت ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین لہ الہدی مرائیان راہ عامہ میزنند برای طمع ریاست ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا بازاریان راہ برمشتریان میزنند برای تجارت من کان یرید العاجلۃ عجلنا لہ سلطان راہ بر رعیت میزند برای ولایت اولئک ہم الظالمون دزدان راہ بر اغنیا میزنند برای غنیمت انما جزاء الذین یحاربون اللہ ورسولہ ابلیس در وقت نزع راہ بر آشنایان میزند برای عداوت ان عبادی لیس لک علیہم سلطان

فصل چہارم در ذکر بعضی از عجائب وغرائب دیگر کہ در راہ بیت المقدس بنظر انور آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درآمدہ

مشتمل ست بر دہ نکتہ **نکتۂ اول** نقل ازکتاب معراج تصنیف مولانا عبدالرحمن بن جنید واعظ شیرازی

فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون بیشتر شدم مردی را دیدم که دلوی در چاه افگنده چون بر میکشید
و بر سر چاه میرسید تهی میگشت و دیگر همچنان مشغول بوده میکشید گفتم یا جبرئیل این چیست گفت این مثل بهتان
مرائی که کار ریا میکنند و رنج میبرند و بدست ایشان هیچ نیست و از ثواب محروم اند الذین ضل سعیهم
فی الحیوة الدنیا و یحسبون انهم یحسنون صنعا آری صنعتی که یکجا فروختی و بها ستودی دیگر بار نتوان
فروخت طاعتی که درین جهان بتنای خلق و بر روی مردم فروختی در قیامت ثواب نیابی اگر باز را بر
دام بندی تا بوف را صید کنی حماقت باشد عاقل آن است که بوف را بر دام بندد تا باز را صید بکند هیچ عاقل طاعت
شریف دنیای خسیس صید نکند و کمال عاقل آن باشد که دنیا و عقبی برای رضای مولی فدا کند تا باشد که رضای لی و صید کند **غزل**

اگر بعمری زدر خلوت ما باز آئی — سعی کن خواجه که از روی ریا باز آئی
جهد کن تا شود آئینهٔ جانت روشن — تو که صافی ز در اهل صفا باز آئی
در حریم حرم کعبه مجالت ندهند — مگر آن لحظه که از راه خطا باز آئی
آن زمان از همه دردیت ببخشند دوا — که بیک بار ز تدبیر دوا باز آئی
ای دل ار گلشن فردوس طمع میداری — نا گزیر ست که از بلغ سرا باز آئی
باز سلطان ازل باشی اگر ز دو جهان — پای افشانی و از روی هوا باز آئی
چون جنید ار نظر اهل خدا میطلبی — اندران کوش که از غیر خدا باز آئی

نکتهٔ دوم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون بیشتر شدم سوراخی دیدم
خرد گاوی ازان برمی آمد هر چند باز میکوشید و سعی میبرد که در انجا باز شود نمی توانست گفتم این چیست گفت
این مثل سخن بد است که از دهان ناپاک برآید بعد ازان پشیمان شود ازان گفتن و خواهد که باز گردد باز نشود
نصیحتی بشنو ای عزیز چند کار مکن که هر که آن کند پشیمان شود ظلم مکن ولوان للذین ظلموا ما فی
الارض و دعای بد مکن که هر که دعای بد کند با و باز گردد و پشیمانی سود ندارد و بهتان مکن لکل افاک اثیم
در میان خلق فاش شود اگر خواهی که باز گردد نتوانی ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة **نظم**

شب معراج حضرت دید سنگی — دران سنگی یکی سوراخ تنگی — ازان سوراخ یک گاوی برآمد
که نتوانست دگر آنجا درآمد — ز پیک آنحضرت سرور بپرسید — چه گاوست این بجای خود نگنجید
بگفت آن پیک ای سلطان عالم — وای سرد فتر اولاد آدم — دهان امتان تست سوراخ
سخنهائی پریشان گاو بی شاخ — سخن گر از دهان نا گه برآید — که نتواند دگر آنجا درآید

نکتهٔ سوم از کتاب مذکور ابن عمر رضی الله عنهما روایت میکنند که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را

بمعراج می بردند عفریتی از جن بدید که شعلهٔ از آتش در دست داشت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم را میطلبید که تا اذیتی بوی رساند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر نوبت التفات میکردند او را میدیدند پس جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله بیا موزم شما را کلماتی و سخنی چند که چون آنرا بخوانند شعلهٔ آتش آن فرو نشیند گفتند بلی تعلیم کن پس جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بگوئید که اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر ما ینزل من السماء وما یعرج فیها ومن شر ما ذرأ فی الارض وما یخرج منها ومن شر فتن اللیل وفتن النهار الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن ابن عمر که راوی این حدیث ست میگوید که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دران شب این را بخواندند آتش او فرو نشست و خداوند تعالی ببرکت این دعا و اسما لشکر شیطان را براند و در حدیث ست که هر کرا اگر فزعی و تشویشی و دهشتی رسیده چون این دعا را بخواند خلاصی یابد **نکته چهارم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مردی را دیدم که خرمه و پشته هیزم فراهم آورده بود و هرچند میکوشید که آن را بردارد نمیتوانست برداشت و نیز بر بالای او زیاد می نهاد پس مرا عجب آمد گفتم یا جبرئیل این چیست گفت این مثل حریص بر دنیاست که آنچه دارد بشکر آن نمیرسد و نیز زیاده میکند آری حرص و گناه دل را سیاه کند عمر را تباه کند بنده را اعتبار کند هرچند حرص بیشتر دل سیاه تر هرچند گناه بیشتر از خدا دورتر پس بنده را واجب ست که از گناه اعراض کند و از عذاب حق تعالی بترسد ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیامة تا تواند از حرص و زیادتی احتراز نماید و شکایت نکند و درین بادیهٔ عمر بباد داده رضا بدهد و قناعت کند تا که بمقصد اعلی برسد **غزل**

اندرین بادیه آن وقت بجائی برسیم — که شکایت نکنیم ار ببلائی برسیم
هیچ شک نیست کزین همت عالی ما را — برکشاید در و تا که بعطائی برسیم
در پی قافلهٔ عشق بپوییم آسیم — کاخر الامر بآواز درائی برسیم
گرچه در راه طلب هست عطا بسیار — رخ نه پیچیم ز ره تا که بجائی برسیم
دردمندیم شفاخانهٔ جودش عام ست — چه عجب باشد اگر باید وائی برسیم
دست لطف ار بگشاید گره از کار جنید — هم بسر رشتهٔ تدبیر و وائی برسیم
بر در خدمت آن باب علا میگردیم — تا بیمن نظر او به بهائی برسیم

نکتهٔ پنجم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از انجا در گذشتم مردی را دیدم که خمهای پر را خالی میکرد و خمهای خالی را پر میکرد چون آن معاینه کردم جبرئیل علیه السلام را پرسیدم که این چیست گفت یا رسول الله این خمها که دیدید پر میشد و خالی میگشت مثلها مثل ملک الدنیا و نعیمها و ینتقل من بعض

الی بعض اخر و یحول من قوم الی قوم اخر این مثل ملک دنیا و نعیم اوست از بعضی در بعضی میرسد و از قومی بقومی میگردد و تلک الایام نداولها بین الناس تعز من تشاء و تذل من تشاء **نکتۂ ششم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چون از اینجا بیشتر شدم مردی را دیدم که طشتی را زیر خاک پنهان میکرد این طشت از زیر خاک بیرون می آمد و ظاهر میشد از جبرئیل ع پرسیدم که این چیست گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم این مرد را دیدی که طشت را در خاک پنهان میکرد باز ظاهر میشد این مثل اعمال امت شما است که ایشان اعمال صالحۂ خود را پنهان دارند پوشیده نماند حق تعالی او را ظاهر گرداند کل من یصلی منهم فی غسق اللیل رکعتین یبصرها حملۃ العرش هر که در شب تاریک سخت از امت شما دو رکعت نماز گذارد حملۂ عرش را بنماید برات او ثنا گویند و یستغفرون له و برای او از پروردگار آمرزش خواهند و در قیامت نیز قدر آن طاعت باند من کثر صلوته باللیل حسنت وجهه فی النهار ایضاً قوله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود **نکتۂ ہفتم** از تفسیر معینی فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چون بیشتر شدم قومی را دیدم که تخم در زمین میریختند و در هوا میدیدند و بر سر ایشان ابر تاریک بود گفتم حال شما چیست گفتند مدت مدید شده که ما در زمین تخم میکاریم و بکشت ما آب نمیرسد و این ابر که بر سر ماست قطرهٔ نمی بارد پرسیدم که یا جبرئیل این چیست گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اینکه دیدید تخم میکاشتند و نمی درویدند و ابر بی باران که دیدید عمل المنافقین والمرائین عمل منافقان و مرائیان ست هر چند که منافقان و مرائیان عمل بسیار کنند چون بی اخلاص ست او را نفعی نباشد **فرد**

قلب روی اندود نستانند در بازار حشر		خالصی باید که از آتش برون آید سلیم	

نکتۂ ہشتم از تفسیر معینی فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چون بیشتر شدم مردی پیش من آمد فی یده لقمۃ اعطانی در دست او لقمۂ او بود مرا داد آن لقمہ را از و بستدم و وضعت فی فمی در دهان خود نهادم هر چند آن لقمہ را بیشتر میخائیدم حلاوت او بیشتر می یافتم از جبرئیل ع پرسیدم که این چیست گفت این لقمہ را هر چند خائیدی حلاوت بیشتر یافتی آن خشم فرو خوردن ست هر چند که صبر بسیار کنی نفع او بیشتر باشد دوم مثل قرآن خواندن ست هر چند قرآن بسیار خوانی حلاوت و لذت بسیار یابی **نکتۂ نہم** از کتاب جنت الفردوس و تفسیر سورهٔ والنجم آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چون بیشتر شدم فرشتۂ در نزد من آمد خوانچۂ از نور بدست گرفته سرپوش بالای آن خوانچہ نهاده پیش من آورد پرسیدم یا اخی جبرئیل این خوانچہ چیست گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حق از بہشت فرستاده است شما را و امت شما را چون جبرئیل علیہ السلام سرپوش برداشت از خوشبوی آن دل من معطر گشت در خوانچہ چهار کاسه بود

یکے از شراب دوم از آب سوم از شهد چهارم از شیر فرمان شد که یا محمد صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم ازین چهار کاسه یکے را اختیار کن حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم گفتند که من شیر را دوست دارم فرمان شد که بیا نشا گم غنم بسم اللہ الرحمن الرحیم نقل ست که هر که یکبار از صدق دل گوید که بسم اللہ الرحمن الرحیم چهار هزار طاعت حسنه پذیرفته در نامهٔ اعمال وی ثبت کنند و چهار هزار معصیت سیئه از نامهٔ اعمال وی محو کنند و چهار هزار درجه در بهشت بنام وی کنند

غزل

کے بداند هر دلے اسرار بسم اللہ را | تا نه بیند هر نظر اسرار بسم اللہ را
عارفے باید که داند ابتدا و انتها | تا تواند فهم کرد اسرار بسم اللہ را
واصلان عشق از ان ذوق نهایت یافتند | کز بدایت دیده اند آثار بسم اللہ را
همچو بلبل در هوای گل نوای عشق ساز | گر تماشا می کنی گلزار بسم اللہ را
عقده از دل بر کشاید کافر زنار دار | گر کنی از صدق دل اظهار بسم اللہ را
گنج قرآن را اگر خواهی که بکشائی جنید | رو کلید گنج دان اسرار بسم اللہ را

فرمودند شیر را نوشیدم و قدرے در کاسه داشتم جبرئیل علیہ السلام گفت خوش باد یا محمد صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم مر شما را اگر آب را اختیار میکردید جمله امت شما در آب غرق میشدند و اگر شراب را اختیار میکردید جمله امت در شهوت و شراب گرفتار شدندے اما شیر را اختیار کردید امت شما بسلامت ماندند و قدرے شیر که در کاسه ماندید هم امت شما در عذاب دوزخ گرفتار خواهند شد حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند بیار تا باقی را هم بیاشامم فرمان در رسید که اکنون قلم رفته است آنچه در مال ست نصیب همان قدر بود که خوردی جف القلم بما هو کائن چون جبرئیل این بگفت خواجهٔ عالم صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم گریان شدند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند که من بسیار غمگین شدم در حال فرشتهٔ مقربے بیامد گفت یا جبرئیل خداوند میفرماید که بگو حبیب مرا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم که اگر ایشان ترا امت اند مرا بنده اند یک نیمه را بابان تا برحمت خود در بهشت در آرم و بروایتی نقل از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرشتهٔ پیش آمد دو جام بدست گرفته در یکے عسل و در دیگرے آب هر دو را بگرفتم و بنوشیدم جبرئیل علیہ السلام گفت صواب کردید زیرا که عسل شفا است فیه شفاء للناس و آب بقا است وجعلنا من الماء کل شیء حی چنانکه عسل علت را ببرد و رحمت حق ذلت امت را ببرد چنانکه مختلف ست بعضے سفید و بعضے زرد و بعضے سرخ که یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه و همچنین امت تو مختلف اند فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات چنانکه عسل بے موم نبود امت تو بے معصیت نباشند اگر همه حکما جمع شوند خواهند که موم را از عسل جدا کنند نتوانند تا آنگاه که آتش نباشد حرارت آتش بوی رسد موم جدا شود و آن عسل مصفی خوردن را شاید و آن موم شمع سوختن را شاید و همچنین نیز طاعت

وعبادت امت شما با معصیت وذلت آمیخته است این از آن وآن ازین جدا نمی شود آتشی در راه پدید آورند که وان منکم الا واردها چون امت تو قدم در وی نهند موم معصیت سوخته شود وعسل طاعت وعبادت بسلامت بیرون آید ودیگر آنکه دران نحل عسل هست وزهر هم هست اما زهر عسل را زیان ندارد ودیگر آنکه آن نحل اگرچه زهر دارد عزیزش میدارند از برای عسل امت تو اگرچه معصیت دارند ملک تعالی عزیز میدارد از برای توحید دیگر آنکه قدح آب که خوردید صواب کردید زیرا که آب چنانکه جامه را پاک کند توحید ومعرفت معصیت را پاک سازد وقولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم وچنانکه آب تشنگی را ببرد وجان نگاه دارد وجعلنا من الماء کل شیء حی معرفت معصیت بنده را ببرد وتوحید نگاه دارد ویثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت ودیگر آنکه آب سبب بقای حیوانات ست توحید ومعرفت سبب بقای عالم وعالمیان ست اگر همه شرک آرند عالم خراب شود وبروایتی آنست که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بسنگی بزرگ رسیدم درمیان آن سوراخ خرد بود وآب از وی بیرون آمدی باز هرچند میخواست که بآن سوراخ باز گردد میسر نمیشد از جبرئیل پرسیدم که این چیست گفت این سنگ مثال دهان ست وآن سوراخ نمودار زبان ست وآب بمنوال سخن ست این تمثال است مبنی بر تعلیم شما یعنی چون سخن ناگفتنی از دهان بیرون آید بعد از ان پشیمانی سود ندارد که هرگز آن سخن بدهان باز نخواهد آمد

فصل پنجم در ذکر سیر نمودن آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم مشارق ومغارب عالم را

مشتمل ست بر پنج لطیفه **لطیفهٔ اول** نقل ست از کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون بپیشتر شدم سنگی دیدم که روشنائی نور آن سنگ تا آسمان بود ودر پیش آن سنگ کودک ماه روی سنبل موی مشکبوی که نور او تا ساق عرش پیوسته بود **بیت**

رفت در نزد سنگ شاهنشاه	میدرخشید سنگ همچون ماه	پسر نازنین نیکو روی
همچنان با ملاحت خوشخوی	پهلوی سنگ نشسته آن دلبر	رفت در نزد آن شه سرور

آن کودک پیش من آمد ودست بوسی من کرد واو را در کنار گرفتم جبرئیل هم گفت بشارت باد ترا السلامت وخیریت وکرامت واو را بسیار التفات کردم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چه کودک ست که بسی زیبا ونادر ست ومبارک طلعت که دل من بدو میل کرده است وبسیار دوست داشته است جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این دین اسلام ست وموجب رضای ملک علام ست ودستگیر امت شماست ورساننده امتان را بخدای تعالی ست پس خدای تعالی را حمد وثنا گفتم واز وثبات خواستم برای امت خود در دین باز از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که یا جبرئیل صفت این سنگ اکنون کن

شنیدم کہ موسی علیہ السلام ہر بامداد ہفتاد بار طواف این سنگ میکرد جبرئیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ
خدای تعالی اول این سنگ را بیافرید چون بر این سنگ خدای تعالی نظر کرد این سنگ از ترس خدای تعالی
در گریہ در آمد و شصت لک سال گریست و از اشک و زاری این تمام دریاها معلق شد و این سنگ در میان اشک
خود غرق بود باز خدای تعالی یک نظر کرد این سنگ از ہیبت خدای تعالی در لرزہ در آمد و بگداخت و آب شد
چون حق تعالی بر آب نظر کرد آب در جوش آمد و موج بر آورد و حباب برخاست و در ان حباب حباب دیگر برخاست
و در میان حباب کفک شد و باز بر کفک موجہا شد و خدای تعالی از حباب ہفت طبقہ زمین را بیافرید و از کفک
زمین و از موجہا کوہہا آفریدہ شد چون حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم این بشنیدند از پشت براق فرود آمدند
جبرئیل علیہ السلام گفت برین سنگ دو رکعت نماز بگذارید کہ عظمت این سنگ بسیار است حضرت پیغمبر
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت نماز ادا کردند خواستند کہ بوسہ آن سنگ بفرمایند گفت ای پیغمبر خدای
ہفتاد ہزار سال است کہ من آرزوی قدم مبارک شما دارم امشب آن شب است دعای من مستجاب شدہ است
و قدم مبارک شما بر من رسیدہ است و دیگر آرزوی من آنست کہ پای ہیچکس بر من نرسد حضرت پیغمبر
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بسم اللہ خواندہ قدم مبارک خود بران سنگ نہادند و دعا کردند بفرمان خدای تعالی
آن سنگ معلق شد ندا در رسید کہ ای محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم قدم تو برین سنگ افتادہ من فردای قیامت
بر ہمین سنگ عدل کنم و تخت خود گردانم چون فردای قیامت شود این سفید گردد ہیچ نقرہ در برگی این ہنگام
را بر دنیا باشد **لطیفۂ دوم** از کتاب مذکور آنگاہ حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر براق سوار شدند
جبرئیل علیہ السلام گفت ای حبیب خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حکم خدای تعالی است کہ جانب مغرب را تماشا
بہ بینید چون حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بجانب مغرب تاختند دریای شور تلخ پیش آمد در یک ساعت
از تمامی دریاهای شور بگذشتند و بر دریای شیرین رسیدند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند ای جبرئیل
چہ مقدار راہ آمدیم گفت سیصد سالہ راہ آمدہ ایم چون حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دریای شور و شیرین
را دیدند گفتند چہ حکمت است جبرئیل گفت بقدرت خدای تعالی آب دریای شور با شیرین در ہم نیشود درین
سخن بودند کہ از پیش پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یک جزیرہ پیدا شد و در میان آن جزیرہ ہفتاد ہزار بیابان
در ہر بیابان ہفتاد ہزار شہرستان بود و در ہر شہرستان ہفتاد ہزار مسجد جمعہ بود و در ہر مسجد ہفتاد ہزار
مسلمان در عبادت خدای تعالی مشغول بودند و ذکر لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ میخواندند و در حالت خوف بجز
خدای تعالی دیگری را نمی شناختند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند ای جبرئیل ایشان کیانند گفت
یا رسول اللہ ایشان ہمہ امت شما اند و اولاد آدم اند **آوردہ اند** کہ در ان وقتی کہ قابیل ہابیل را بقتل رسانید

از ترس حضرت آدم علیه السلام چهار برادر خود را بچهار جانب دنیا انداخته بود یکی را جانب مغرب انداخته بود که این اولاد او امانده دوم را بجانب مشرق انداخته بود سوم را بجانب شمال چهارم را بجانب جنوب انداخته بود که مبادا سر گشتن هابیل را آدم علیه السلام اظهار سازند یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم ایشان از شنیدن نام تو ایمان آورده اند و بجز دین شما در میان ایشان دیگر اسلام ظاهر نشده است یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم ایشان عمر خود را بجز ذکر خدای تعالی ضایع نمیکنند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند ای جبرئیل چه بودی که خداوند تعالی تولد ما اینجا می کرد گفت اگر تولد شما اینجا می شد هیچکس در میان مکه و مدینه مسلمان نمیشد **لطیفه سوم** از کتاب مذکور بعد از ان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در جزیره دیگر روان شدند دریای دیدند سفید تر از شیر و شیرین تر از انگبین در ان دریا جزیره پیدا شد از نقره کتمامی زمین او از نقره بود و گرد آن جزیره کشتی بی عدد دیدند و مردمان آن کشتی از ان جزیره غلها پر میکنند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که از زمین نقره چگونه غله پیدا میشود گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این غلها از آسمان می بارد در همین سخن بودند که ناگاه غلغله از کشتیها پیدا شد چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نظر کردند همه کشتیها بر سر آن مردمان دیدند بعضی همچون باد و بعضی همچون برق میرفتند بر روی دریا و پای ایشان بر آب هیچ تر نمیشد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند یا جبرئیل ایشان کیانند گفت یا پیغمبر خدای از من مپرس و تماشای ایشان ببین که مرا گفتن این حکم نیست نگاه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم همراه ایشان روان شدند در یک ساعت چهل ساله راه پس گذاشتند چون نزدیک شهری رسیدند بعد از ان همه آنها کشتی ها را از سر خود گرفته بر آب گذاشتند و خودها بر بالای کشتی ها سوار شدند و بادبانهای کشتی را بر کشیدند چون خلائق آن شهر کشتی ها را دیدند همه شادمان شدند مردمان کشتی بصورت سوداگران از انها رخت طلب کردند مردم آن شهر همه سلاح آهنی جمع آوردند و همه غلهای کشتی را گرفتند و بعد از ان مردمان آن کشتیها تمام رخت آهنی درون کشتیها پر کردند و راهی شدند باز حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم همراه ایشان روان شدند چون آن شهر صد ساله راه پس ماند آنهمه مردمان از کشتی ها فرود آمدند و بر آب ایستاده شدند و همه آن کشتی ها را با همراهی سلاح و رخت در آب غرق کردند و در یک لحظه همه آنها از نظر غائب شدند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در حیرت ماندند فرمان حق تعالی بجبرئیل علیه السلام در رسید که ای جبرئیل بگو آنچه حبیب ما صلی الله علیه وآله وسلم می پرسد جبرئیل علیه السلام گفت ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه در حیرت ماندی اینهمه فرشتگان بودند که رزق بآنها میرسانیدند بصورت سوداگران و خلائق آن شهر نمیدانند که ایشان فرشتگان باشند و تمام سال مشقت کشید و سلاح آهنی

موجود میسازند بعد از یک سال فرشتگان می آیند و همه زختهای ایشان را خرید کرده ایشان را غله و پارچه
میدهند و حکمت خدای تعالی همین ست که آدمی را بی کسب و بی مشقت و بی سبب رزق نمی رسانند
اگر یک سال ایشان در شهر آنها نیایند در شهر ایشان قحط افتد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند
ای جبرئیل مگر زراعت در ملک ایشان نمیشود گفت یا رسول الله زمین ایشان آهنین ست هرگز
خدای تعالی زراعت درین شهر نکرده ست یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایشان امت تو اند هر شب کفن
پوشیده در میان قبر میباشند و روز در شهر کسب میکنند و هیچ امید زندگانی ندارند و ایشان را حضرت خضر علیه السلام
در دین شما در آورده اند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شادمان شدند و روان شدند صد هزار جزیرهٔ دیگر در نظر
افتاد **لطیفهٔ چهارم** از کتاب مذکور آنگاه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجانب مشرق روان شدند
ناگاه بوی مشک و عنبر و گلاب و کافور در رسید چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نظر کردند دیواری دیدند
از زر درازی آن معلوم نمیشد و بالای آب همچون باد میرفت و در آن دیوار کشاده بود چون بآن دیوار رسیدند
زمین او از نقرهٔ خام بود و کوشک آن از مرجان بود و بعضی قصر از یاقوت و بعضی قصر از زر و درازی هر یک
قصر سه ماهه راه بود و هر یک گنبد سر در فلک کشیده بود و در هر جای بساطهای گوناگون بود و هر مقام جویهای
شیر بود و هر چشمه گلاب و شربت پر بود چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دران قصر رسیدند و در میان هر قصری
چهار صد جوان در سجده بودند و بعضی ضعیف و پیر بودند و بعضی خرد سال بودند و بر سر هر یک تاجهای مروارید کمر بند
از یاقوت و زمرد و جامها از حله های بهشتی پوشیده بودند و بعضی در سجده و بعضی دست بدعا بر داشته بودند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند یا جبرئیل این کدام جای ست جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله
این جای از بهشت ست این را روضة الارم گویند و باغ ارم ست که در میان بهشت این مقام آدم
علیه السلام بود چون آدم علیه السلام در میان بهشت دانهٔ گندم خورد این مقام او چرکین گشت حکم حق تعالی
در رسید که آدم و حوا را از بهشت بیرون کشید بعد ازان حکم حق تعالی دیگر باره در رسید که این مقام آدم را
نیز از بهشت بیرون برید از ان روز که این مقام را از بهشت بیرون کشیده اند از ترس خدای
تعالی او را قرار نمانده ست و همیشه بگرد عالم میگردد و این جوانان که درین مقام دست بدعا برداشته اند
شهیدانند که در راه خدای تعالی کشته شده اند و حق تعالی ایشان را حیات ابدی بخشیده ست اما در نظر
اهل عالم نمی نمایند و ایشان تمام اهل عالم را سیر میکنند و می بینند و ایشان را کسی نمی بیند چون میان
دو پادشاه جنگ افتد حق تعالی ایشان را بفرستد و هر کرا فتح و نصرت بخشد ایشان را حکم شود که
مدد آن لشکر را بکنند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند ایشان دست بدعا بر داشته اند

چه حاجت میخواهند گفت میگویند که بار خدایا مارا در دنیا باز زنده گردان که در راه تو شهید شویم امروز هفتاد بار اگر زنده گردانی هفتاد بار در راه تو قتل شویم زیرا که چون مرتبهٔ شهادت دانسته اند **نظم**

شهیدان که در راه حق مرده اند	یقین دان که ایشان همه زنده اند	کنند سیر دائم بگرد جهان
ولیکن نه بینند این مردمان	اگر جنگ سازند و شهریار	بهر کس که نصرت دهد کردگار
شهیدان دران دم با مر آله	مدد میرسانند با آن سپاه	دعا کرده گویند ای چاره ساز
بدنیا فرستان بکن زنده باز	دگر باره در راه تو اے خدا	که اجر شهیدی بیابیم ما

چون نبی صلی الله علیه وآله وسلم این مرتبهٔ شهیدان را دیدند خود را هم دعا کردند **لطیفهٔ پنجم** نقل از کتاب مذکور بعد ازان حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم بجانب شمال روان شدند ناگاه غبار و گرد در نظر افتاد در میان غبار نظر کردند خلائق بے حد و دیدند که غربال بدست گرفته خاک می بیزند گرد از دست ایشان بجانب عالم میرود حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم گفتند یا جبرئیل ایشان کیانند گفت یا رسول الله ایشان همه فرشته میباشند و این گرد غفلت ست که بجانب هژده هزار عالم میرود و بر دل خلائق این گرد غفلت می نشیند ایشان از مرگ غافل میشوند و از غفلت تر س حق تعالی از دل ایشان برخیزد و اگر این گرد غفلت نباشد هیچکس در جهان شادمان نباشد و از خوردن و آشامیدن بیزار شوند هیچکس در جهان زن و پادشاهی نکند بعد ازان پیغمبر روان شدند همچنین عجائبات و غرائبات بسیار دیدند که شرح آن در نوشتن نگنجد عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج هفتاد هزار شهر را مسلمان کردند درازی هر شهری هفتاد هزار ساله راه بعد ازان حضرت صلی الله علیه وسلم در تحت قطب رسیدند

باب هشتم در بیان رسیدن آن سرور کائنات خلاصهٔ موجودات نتیجهٔ مقدمهٔ لولاک شهسوار افلاک سیمرغ قاف قبول طاؤس باغ بلاغ وما محمد الا رسول صلی الله علیه وآله وسلم بزمین مبارک بیت المقدس و آن شبها یکه در مسجد اقصی واقع شده

مشتمل ست بر دو فصل

فصل اول در ذکر بنا کردن حضرت سلیمان علیه السلام مسجد اقصی را

حاوی بر دوازده نکته **نکتهٔ اول** نقل از کتاب حدیث صحیح بخاری و مسلم چنین آورده اند که پیش از رسیدن آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم بمسجد اقصی حکم چنین رفته بود که ای جبرئیل یک لک بست چهار هزار پیغمبران بالاستقبال حبیب خود حاضر گردانید عام باید که محمد را صلی الله علیه و آله وسلم زود بمسجد اقصی رسانی فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در ساعت قریب بیت المقدس رسیدم چنانچه نقل از سیر منظوم آورده اند که **نظم**

چو آمد باقصی رسول کرام — منور شد از نور او شهر شام
ز پیش و پس او ملک بیشمار — روا رو زنان از یمین و یسار
ز نورش تو گوئی مگر آفتاب — برآمد جهان سیه یافت تاب
ازو کیمیائی بهر مس فتاد — قدم سوی بیت المقدس نهاد

نکتهٔ دوم از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جمعی از ملائکه کرام را دیدم که از آسمان باستقبال من آمدند و مرا از حق تعالی بشارت بکرامت دادند و بر من برین طریقه سلام کردند السّلام علیک یا اول یا آخر یا حاشر گفتم این چه نوع تحیت است و این اسامی بر من بچه معنی اطلاق میکنند گفت بدرستی که شما اول کسی خواهید بود که شفاعت کنید و شفاعت شما را قبول نمایند انک اوّل شافع و مشفع و بدرستی که آخر انبیائی و حشر خلائق روز قیامت در قدم شما واقع شود انّک آخر الانبیاء و ان الحشر بک و امّتک چون روایت برین عنوان وارد شده بود محمول براین معنی گشت والا مناسب آن می نمود که اوّلیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عبارت از سبقت وجود او باشد بر سائر موجودات و آخریت او بحسب بعثت که بعد از همه انبیا مبعوث شده انگاه جبرئیل علیه السّلام مرا از براق فرود آورد از در مسجد در آمدم که امروز او را باب النبی میگویند جبرئیل علیه السلام مرکب مرا بر حلقه که انبیا علیهم السلام مرکب خود را بران می بسته اند بحبلی از حریر بهشت بر بست بعده بر آستانهٔ بیت المقدس نظر کردم و دانجا نوشته اند که هر که درین مسجد در آید چنانچه برگ از درخت بوقت خزان فرو ریزد گناه او همچنان بریزد و هر روز هزار رحمت فرود می آید و این مسجد در ملک شام است حضرت داؤد و حضرت سلیمان علیهما السلام بعد از بنای کعبه بچهل سال آنرا بنا کرده اند و عفاریت و جن را بفرمود تا در اطراف جهان در بر و بحر منتشر شدند تا زر و سیم فراوان و انواع جواهر و یواقیت رنگارنگ از معادن و اماکن خویش جمع کردند انگاه دیوارهای مسجد را از رخام سبز و زرد و سفید بساختند و ستونهای او از بلور و سقفهای ان الواح و جواهر و بجای خشتهای پخته خشتهای فیروزه در زمین افگندند و در دیوارهای آن نگینهای جواهر رنگ برنگ و لولو نشاندند چون شب در آمدی از روشنائی آن جواهر گوئیا هزاران مشعله و شمع افروخته بودند **نکتهٔ سوم** نقل از کتاب معراج تصنیف عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آورده که از عجایبها که حضرت سلیمان علیه السلام دران مسجد ساخته بودند دیواری بود سبز رنگ آن را صیقل داده هر دیار پارسا و نیکوکار را که دران دیوار نظر افتادی روی او سفید و زیبا نمودی و هر فاجر و بدکار که دران نگریستی روی خود را سیاه و ناخوش دیدی

بدین سبب بسے فاسقان و بدکرداران از فسق و بدکرداری بازگشتندے و توبه کردندے **نکته چهارم**
از کتاب مذکور آورده که ایضا در زاویه از زوایای مسجد عصای ساخته بودند که هرکه فرزند پیغمبرے بودے
اگر دست بسوی او فرا بردے او را هیچ گزندے نرسیدے و از دیگران هرکه دست بدو بردے دست او بسوختے
چون سلیمان علیه السلام از بنای او فارغ گشت بدرگاه رب العزت تضرع برداشت گفت اللهم اسئلک
لمن دخل هذا المسجد خطیئا ان لا تدخله سعیرا و لا یدخل احد یصلی فیه رکعتان مخلصا فیها الا اخرجه
من ذنوبه کهیئة یوم ولدته امه و لا یدخله مستنبل لا یتب علیه و لا خائف الا امنه و لا سقیم الا شفیته و لا محدب
الا اخصبته و اغنیته و بعد ازان قربان کرد و گفت بارخدایا اگر این دعا را اجابت کردی قربان پذیرفته گردان
دران روزگار نشان قبول قربان آن بود که آتش سفید از آسمان فرود آمدے و آن را برگرفتے و همان ساعت
آتش فرود آمد قربان را برگرفت حضرت سلیمان علیه السلام دانست که دعای وی مستجاب شده است پس شکرانه
خدای تعالی را بجای آورد و پس آن مسجد بران صفت همی بود تا بروزگار بخت نصر که بر بنی اسرائیل مستولی شد
و از ایشان خلقی بکشت و آن زر و سیم و جواهر که دران مسجد بکار برده بودند همه را بخت نصر بگرفت و باز گردید بزمین
بابل و آن مسجد همچنان خراب مانده بود تا بروزگار خلافت امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه مسلمانان را
بفرمود تا باز عمارت کردند چنانکه امروز ست **نکته پنجم** از کتاب مذکور اگر کسے سوال کند که چون آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را بمعراج می بردند چرا اول بمسجد اقصے بردند و بعد ازان بمعراج و از اول ورا از مکه
چرا نبردند جواب آنست که زیرا که محشر خلائق دران زمین خواهد بود خدای تعالی خواست که تا برکت قدم
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدان موضع رسد تا حشر بر خلائق آسان شود ببرکت قدم وے **بیت**

زمین قیامت دران منزل ست | عجب روز پر حسرت و مشکل ست
دران جا بباید همه کائنات | که آسان شود حشر را مشکلات

نکته ششم بعضے چنین گفته اند که وی را اول در بیت المقدس بردند زیرا که مجمع ارواح انبیاست تا ایشان
را ورا نجا برانگیزاند و دیدار حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه و آله و سلم را به بینند و گفته اند که وی را آنجا رسانیدند
از بهر آنکه تا چون کفار قریش او را بیازمایند در استخبار خبر دهد **نکته هفتم** از کتاب مذکور بعضے گفته اند که بقاع
و زمین فاضل سه محل ست مسجد الحرام و مسجد اقصے و مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه کما قال
النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا تشد الرحال الا الی ثلث مساجد المسجد الحرام و المسجد الاقصے
و مسجدی هذا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمکه و مسجد خود رسیده بود پس در شب معراج او را
بمسجد اقصے رسانیدند تا بهمه فضائل و محاسن رسیده باشد **نکته هشتم** از کتاب مذکور بعضے گفته اند

کہ بیت المقدس قبلۂ انبیا بودہ ست و منازل و مشاہد و ہجرت گاہ ایشان ست رب العالمین خواست کہ سید عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا بہ بیند و برکات و آثار انبیا علیہم السلام بایشان برسد و در ہجرت و زمین قدس با سائر انبیا برابر باشد الذی بارکنا حولہ آن مسجدے کہ برکت دادیم بر گرد آن شہر آباد ان ست باب و درخت بدانکہ آن زمین کہ دران برکت دادند زمین مقدس ست نکتۂ نہم از کتاب مذکور طہارت و قدس وی و برکت دروی آنکہ منازل و مقابر انبیاست و مہبط وحی حق ست و جای تعبد عابدان ست و مسکن صالحان ست بروایتے آنکہ دوازدہ ہزار پیغمبر در رکن آن مسجد خفتہ اند و آن مسجد دوازدہ ہزار محراب دارد و در ہر محراب پیغمبرے خفتہ اند و در زیر پایۂ ہر پیغمبرے قندیلے می افروزد و در سہ رکن مسجد خلائق نماز میگذارند و این چنین مسجد خوب در عالم نیست نکتۂ دہم از کتاب مذکور ہر آب شیرین کہ در زمین ست از اصل صخرۂ بیت المقدس ست کہ بیرون می آید اول از آسمان فرود می آید بصخرہ و بعد ازان تمام زمین متفرق شود عن عبادة بن ثابت رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صخرة بیت المقدس علی نخل من نخیل الجنة وتلک النخلة علی نهر من انهار الجنة علی ذلک النهر آسیة بنت مزاحم ومریم بنت عمران تنظمان علی اهل الجنة الی یوم القیمة وقیل تقدیره بارکنا حوله من فرق الثمار کنوزها لنریه من آیٰتنا ببریم محمد را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تا بنمایم باو از نشانہای قدرت ما انچہ بکس ننمودیم و این نشانہا آن عجائب و غرائب آیات بود کہ از پیش ذکر کردیم و غیر آن من رؤیتنا الانبیاء والوقوف علی مقاماتهم ومواضع عباداتهم انه هو السمیع البصیر بدرستے کہ او آن خداوند شنواست ہمہ گفتار بارا از اقرار مومنان بمعراج و انکار کافران بمعراج و بیناست بہمہ اعمال و احوال بندگان

خداوند سمیع سخی توانا	قدیم و قادر و دانا و بینا	برافرازندۂ عرش معلی
پدید آرندۂ این چرخ غبرا	برحمت پردہ پوش ہر گنہگار	رحیم و منعم و غفار و ستار

نکتۂ یازدہم از کتاب مذکور بعضے گفتہ اند کہ برکت او آنکہ در پیرامون آن مسجد آبہا و درختہا و میوہا بسیار ست نکتۂ دوازدہم از کتاب مذکور بعضے سوال میکنند کہ چہ حکمت بود کہ حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را از مکہ بہ بیت المقدس بردند و از انجا بر آسمان بر آوردند از مکہ چرا بر آسمان نبردند این سوال را چہار جواب گفتہ اند جواب اول آنکہ حکمت ببالا بردن خواجۂ عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از بیت المقدس بآسمان تا عجائب راہ این مکہ و بیت المقدس بہ بیند تا بعضے ازان پند مومنان باشد و بعضے ازان حجت بر کافران گردد جواب دوم آنکہ حکمت آن بود کہ کافران طعنہ میزدند و میگفتند کہ مسجد انبیا و زمین ایشان مسجد بیت المقدس ست اگر تو پیغمبری ترا ازان مسجد و ازان زمین نصیبے بایستی حق تعالی حضرت محمد مصطفے

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را آنجا رسانید و طعن دشمنان را دور گردانید جواب سوم آنکہ بیت المقدس بحضرت ملک قدوس بنالید و نصیب خود از خدمت حضرت محمد مصطفی درخواست نمود گفت خداوندا مرا نصیبی از خدمت حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزی گردان حق تعالی حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در آن زمین برد تا شرف آن بقعۂ مبارک بقدم حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تمام شود چہارم جواب آنکہ آن بقعۂ مبارک بقدم انبیا و عبادت ایشان میمون و مبارک شده بود بخت نصر پادشاہی بود کافر در بیت المقدس دست یافت و او را خراب گردانید و بانواع فساد او را ملوث گردانید حق تعالی حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را آنجا برد و او را بقدم آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشرف گردانید تا ببرکت قدم حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیت المقدس از آن الواث و انجاس پاک گردد درین سخن اشارت بشارت ست و آن آن ست کہ یک ساعت تشریف قدوم مبارک حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یافت از جمیع نجاستہا پاک شد پس دلی کہ در ہمہ عمر دوستی آن پیغمبر باشد اولی ترست از نجاستہا و فساد پاک گردد و فردای قیامت از ہمہ عقوبتہا و گناہان پاک باشد

ای آنکہ ترا ز حسن من ہست خبر	خواہی کہ بیابی بمن امکان نظر
آن آئینہ کہ قابل عکس من ست	آن روی محمد ست در روی بنگر

فصل دوم در ذکر آمدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدرون مسجد اقصی و اقتدا کردن پیغمبران بآن محبوب سبحان

مشتمل ست بر دوازده نکتہ نکتۂ اول از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی فرموده اند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون در مسجد اقصی درآمدم درون مسجد خلقی عظیم دیدم کہ جمع شده اند ہمہ صورتہای خوب و جمال زیبا و لباسہای لطیف و در پیش ہر یکی شمعی از نور بود گفتم یا جبرئیل ایشان کیانند قال ھم اخوانک من الانبیاء والمرسلین صلوات اللہ علیھم جبرئیل علیہ السلام گفت ایشان برادران شما اند از انبیای مرسل ایشان تا زنده بودند مشتاق لقای شما بودند و در تمنای جمال شما از دنیا نقل کردند و بحضرت ذو الجلال رسیده اند درخواست کردند تا حق تعالی ایشان را بشرف ملاقات شما مشرف گرداند حق تعالی دعای ایشان را مستجاب گردانید و برای قضای حاجات ایشان این شب را تعیین گردانید اکنون ایشان ہمہ برای دیدن جمال شما حاضر شده اند حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند من خواستم تا در صف آخر بنشینم میکائیل علیہ السلام بازوی راست من بگرفت و اسرافیل علیہ السلام بازوی چپ من بگرفت و جبرئیل علیہ السلام پیش درآمد و طرقوا سید اولاد آدم را راه دہید کہ سید اولاد آدم می آید

چون انبیا و مرسلان علیهم السلام این بشنیدند همه یکباره از جای خود برخواستند و سلموا علی
و عظموني و تواضعوا لي همه انبیا علیهم السلام بر من سلام کردند و تعظیم نمودند و فروتنی نمودند
و بلقاے من شاد شدند و خداے تعالی را بشکرانهٔ این کرامت سجده کردند رباعی

مایم زخود و جود پرداخته گان
وآتش بوجود خویش برافتگان
پیش رخ چون شمع توفیبهائی صال
پروانه صفت وجود خود یافتگان

نکتهٔ دوم در تفسیر امام زاهد و در تفسیر مطالع مسطور است که قال علیه السلام فدخلت بیت المقدس
فاحیا الله الرسل وهم ثلثمائة وثلث عشر نبیا فاوحی الله تعالی الی واسأل من ارسلنا
من قبلك من رسلنا پس فرمودند خواجه علیه الصلوٰة والسلام در بیت المقدس در آمدم حق تعالی
سیصد و سیزده پیغمبر مرسل را زنده گردانید پس حق تعالی وحی فرستاد بمن که واسأل من ارسلنا من
قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمٰن الهة یعبدون سید این مرسلان را بپرس که جز ما
آلهه هست که او را توان پرستید همه مرسلان بر وحدانیت خداوند تعالی گواهی دادند مراد آن بود
که انبیا در پیش تو بتجدید توحید آرند تا خلق را معلوم شود که تو بر درگاه چنین منزلتے داری رباعی

ای بوده مرا نه از بر جنت من
اندر نظرم کشیدهٔ محنت من
بگذار همه جهان و برخیز و بیا
کز بهر تو هست وصل بی منت من

حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم میفرمایند که از ابراهیم علیه السلام سوال کردم که مغان در تو دعوی میکنند
گفت بیزارم از انچه ایشان میگویند و از موسی علیه السلام سوال کردم که جهودان در تو دعوی میکنند گفت بیزارم
از انچه میگویند ایشان **نکتهٔ سوم** در لطائف القصص آورده که همه انبیا گفتند سیدا ما همه ایمان بتو تازه کردیم
و عهد بستیم واذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما
معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم واخذتم علی ذٰلکم اصری فاذن جبرئیل علیه السلام پس جبرئیل ع
بانگ نماز گفت انبیا صف راست کردند و قائم شدند مهتر جبرئیل علیه السلام اقامت بکرد سلطان انبیا صلی الله علیه
وآله وسلم چنین میفرمایند که من در اندیشه شدم که امامت کند و کرا پیش خواهند فرستاد و بیشترین گمان من در
حق مهتر ابراهیم علیه السلام بود که منصب امامت بدو منسوب است علم کرامت بر بام امامت بواسطهٔ او منسوب است
جبرئیل علیه السلام مکان امامت در محراب مصلی مصلی نبا او کشیده اند که واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی فظننت انه امام بیت

چو گفت جبریل بانگ نماز
که صف راست کردند اهل نیاز
چنین حکم فرمود رب العالمین
که دستش گرفت جبریل امین
نخود گفت سلطان عالی مقام
که آید بمحراب گردد امام
بمحراب آورد آن شاه را
بدو گفت ای خواجه دو سرا

توئی اعلم جملہ اہل بشر	توئی در سماء نبوت قمر	امامت نما با ہمہ سروران	توئی سید سرور مہتران

فرمودند رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم درین اندیشہ بودم کہ حضرت جبرئیل علیہ السلام سر دست من بگرفت و بمحراب برد گفت تقدم یا مقدم یا محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پیش رو کہ اعلم توئی و در مقدمۂ امامت اقدم توئی و بر فلک نبوت ماہ توئی و در جمع رسل شاہ توئی والسلطان اذا حضر فھو بالامامۃ اولی ازین جا معلوم شد کہ مردہ مقتدی نباشد آنانکہ پیش گور پیری رو دستر اشد آنرا اعتباری نیست از انکہ ولی بعد از نقل از ولایت معزول شدہ و اورا قوت کارفرمائی نماندہ سلطان انبیا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند کہ چون در محراب پیش رفتم دو رکعت نماز بگذاریدم جملہ انبیا بامن اقتدا کردند در رکعت اول بعد از فاتحہ الم ترکیف خواندم و در رکعت ثانی لایلاف قریش خواندم و بروایتے آنکہ فرمودند بعد از فاتحہ در رکعت اول سورۃ یوسف خواندم و در رکعت ثانی بعد از فاتحہ سورۂ مریم خواندم وسلمت تسلیمۃ الاتمام سلام نماز دادم انگاہ دست بدعا کشادم و امت خود را دعا کردم قالوا آمین ہمہ پیغمبران و ملائکہ آمین گفتند درین سخن اشارتی ست و درین اشارت بشارتی ست و آن بانست کہ چون دعا کنندہ حضرت محمد مصطفٰے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بودند و اجابت کنندہ خداوند تعالی و آمین گویندہ ملائکہ و انبیا بودند آن دعا مستجاب ست ہرگز رد نیست پس دعای کہ دران وقت مکرم مستجاب شدہ ہست گمان مبر بمعاصی تو بدل شود و بگناہان تو متغیر شود ولا تبدیل لکلمات اللہ رباعی

ایدل منگر ز بیخودی ہر چہ ترا ست		قربی کہ ترا ست نزد معشوق کجاست کراست	
نومید مشو ز مفلسی در رہ عشق		معشوق ہر انچہ دارد از بہر تراست	

نقل از طوالع شموس حضرت خواجہ حمید الدین ناگوری عجب آنچہ نماز چہار گانی مسافر دوگانی گردد موجب ہمین ست آرے مسافر را نظر بر مقصد بود و در نظر حضور باید آنچہ خواجۂ عالم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در مسجد اقصے نماز گذاریدند موجب ہمین ست کہ مسافر بودند نظر بر مقصد داشتند عند ملیک مقتدر فرد

جانم چو مسافرست در عالم تو		زان میل کند بکعبۂ آدم تو	

نکتۂ چہارم در کتاب قصص الانبیا مسطور ست کہ بعد از فراغ نماز حکم حق تعالی چنین شد کہ ہر کسے ثنا گوید خدای تعالی را اول حضرت آدم علیہ السلام و آخر حضرت محمد مصطفٰے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ثنا گوید بعضی از خواص انبیا بہ ثنای پروردگار جل و علا مبادرت نمودند فضائل و خصائصی کہ بآن مخصوص بودند بیان فرمودند اول حضرت آدم علیہ السلام گفت شکر و ثنا مر خدای را کہ مرا از گل آفرید و خلیفہ گردانید و بہشت را بر من مباح گردانید **نکتۂ پنجم** از کتاب روضۃ الواعظین آوردہ ہست کہ آدم صفی صلوات اللہ وسلامہ علیہ پیش از ارتکاب زلت بدولت صفوت خود مستظہر بود و اوصاف کمال خود بر الواح جاہ و جلال رقم بر میکشید و میگفت من آن صاحب کمالم

از تخمیر طینت من بقبضهٔ سینه خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحًا بستند بصفت جمال و جلال آشنید تواعدیت من بتقضای فاذا سویته منسوب بجناب حضرت ذو الجلال جل جلاله خطیب حکمت بر خلقت که خطبهٔ خلافت بنام من خوانده که انّی جاعل فی الارض خلیفه خطاط قدرت بقلم مشیت و مداد معیت بر صفحهٔ صحیفهٔ بنیت من کر سواد نامهٔ اسرار احدیت ست و گنجنامهٔ کنوز رموز صمدیت با اصل موافق و نقل مطابق ثبت فرموده که خلق الله تعالی آدم علی صورته و مرغ روح که از گلستان قدم بفضای صحرای کرم در طیران در آمده بود آشیانش در حدیقهٔ قالب من گشت که و نفخت فیه من روحی قبلهٔ زمرهٔ ملک در مجامع فلک وقت سجود و شهود محراب وجود من بود که فقعوا له ساجدین مناکب مواکب ملائکه سموات مطیهٔ سینهٔ تخت من گشته مراتب ما قرب آنکه جناب تکای شتهای شوکت دولت من آمده بالی

آن قوم که صد هزار چندان من اند
در فضل و کمال جمله حیران من اند
از دولت بندگی آن شاه جهان
خلق دو جهان بنده فرمان من اند

فلما نظر آدم الی نفسه بالتراکیب بکی ادریه بکی المعصیة والقینه فی عین البلیة ونادی فی الملک والملکوت بالشکوی و عصی آدم ربه فغوی بعدازان حضرت مهتر ادریس علیه السلام گفت شکر و ثنا مر خدای اعز و جل که مرا برگزیده پیش از همه پیغمبران در بهشت درآورد و بعدازان حضرت نوح علیه السلام گفت شکر و ثنا مر خدای را عز و جل که عمر من از همه پیغمبران دراز گردانید و بدعای من طوفان فرستاد و دشمنان مرا هلاک گردانید نقل است از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین بعدازان حضرت ابراهیم علیه السلام گفت الحمد لله الذی اتخذنی خلیلا حمد و سپاس مر آن خدای را که بخلت برگزیده و ملک عظیم بمن ارزانی داشت و مرا تنها امتی خواند که ان ابراهیم کان امة قانتا لله حنیفا و مقتدا گردانید و از آتش نمرود خلاصی داد و آنرا بر من برد و سلام گردانید بعدازان موسی علیه السلام گفت الحمد لله الذی کلّمنی تکلیما حمد و سپاس مر آن خدای را که مرا کلیم خویش خواند و مرا نُه آیت داد که از جملهٔ معجزات ظاهره و باهره است مخصوص گردانید اول آنکه از سنگ حقیر دوازده چشمهٔ کثیر از برای من بیرون آورد دوم از برای امتان من انزال من و سلوی فرمود سوم ابر را بر سر ما سایه گستر گردانید چهارم فلق بحر از برای من بتقدیم رسانید پنجم هلاک فرعونیان بر دست من ظاهر گردانید ششم توریت را بمن ارزانی داشت هفتم مرا امتی داد که نعت ایشان گفت که و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون بعده حضرت داؤد علیه السلام گفت الحمد لله الذی علمنی الزبور حمد و سپاس مر آن خدای را که مرا تعلیم زبور کرامت فرمود و منت بر من نهاد و بالحان مشهور و مخصوصم گردانید و هلاکت جالوت بر دست من نهاد و مرا حکومت و خلافت و فصل خطاب ارزانی داشت بعدازان حضرت سلیمان علیه السلام گفت الحمد لله الذی سخر لی الریاح والجن والشیاطین حمد و سپاس مر آنخدای را که باد را مسخر من گردانید

ولشکر دیوان و پریان را در فرمان من در آورد تا ہر چہ از محاریب و تماثیل و کاسہای بزرگ بمثال حوضے و دیگہای بلند و دیوار ہا بر دیگ استوار از برای من ساختند و زبان مرغان بمن تعلیم فرمود و مرا ملک عظیم کرامت فرمود کہ وصف کمال او ولا ینبغی لاحد من بعدی ست و ملک و مال مرا طیب ساخت بحیثیتے کہ نعمت آن مال لا حساب علی فیہ انگاہ حضرت عیسی علیہ السلام گفت الحمد للہ الذی جعلنی کلمتہ منہ و روحا منہ حمد و سپاس مر آن خدا وند کہ مرا کلمۂ خود گردانید و روح خود خواند و مثل مرا مثل آدم ساخت و مرا در شکم مادر تعلیم کتاب خود فرمود و گنج حکمتے کہ در کنج زوایای معانی نہانی توریت و انجیل و زبور مختفی گردانیدہ بود بامن ارزانی داشت و گلے از گلابہ برداشتم و صورت مرغے ساختم و دم اندر وی دمیدم بکمال قدرت خود زندہ گردانید و ابرای ابرص و اکمہ را بمن حوالہ فرمود و مرا در آسمان برآوردہ از ہمہ آلایشے مطہر ساخت و مرا و مادرم را از شر شیطان در پناہ خود در آورد کہ شیطان را ہیچ نوع بر ما تسلط نبود حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم گفتند چون انبیا علیہم السلام از محامد خود فارغ شدند من نیز حمد آلہی و ثنای پادشاہی را بتقدیم رسانیدم گفتم کہ حمد و سپاس مر خداوند را کہ مرا رحمت خواہ عالمیان گردانید و بر سائر خلائق و مجموع طوائف مرا مبعوث ساختہ بشیر و نذیر ایشان گردانید و فرقان بمن عطا فرمود کہ در وے بیان اشیا مندرج ست و امت مرا بہترین امم گردانید و ایشان را بقسط و عدل خواند و آخر گردانید و سینۂ مرا شرح کرد و وزر را از من وضع فرمود و نام من بلند ساخت و مرا فاتح و خاتم خواند **نکتۂ ششم** از کتاب مذکور در بعضے روایات برین کلمات از صفات کمال و مواہب جاہ و جلال کہ حضرت آلہی جل جلالہ بآن حضرت تخصیص فرمودہ است افزودہ اند آن این ست کہ فرمودند الحمد للہ الذی جعلنی فاتحا حمد و سپاس مر خداوند را کہ مرا فاتح گردانید و کشایندہ کرد و گویند کہ مراد از ان کشایش روز بدر بود و اتقا و رواتق ساخت تا آسمان ببرکت من باران ببارید و فاتح ساخت **نکتۂ ہفتم** در تفسیر فاتح اینجا چنین گفتہ اند واللہ اعلم کہ اول قبرے کہ در قیامت بشگافند قبر من باشد و مرا خاتم گردانید یعنی انبیا را بر من ختم کرد تا بعد از من ہیچ پیغمبرے نباشد و مرا اول و آخر و شاہد و مزکی و مبشر و نذیر ساخت و داعیا الی اللہ باذنہ و سراجا منیرا گردانید و مرا در قرآن محمد خواندند و در انجیل احمد و در کتب ما تقدم حامد و در زبور محمود و دیگر حاشر و عاقب و رحمت خواہ عالمیان گردانید و سپاس مر حضرت او را کہ تمامی ساحت روی زمین را مسجد من و خاک او را حکم آب داد و مرا از فتوحات از ہدایا و غنائم کرامت فرمود و بخواتیم سورۂ بقرہ مکرم گردانید و سبع مثانی و قرآن عظیم ارزانی فرمود و خیر الامم یعنی بہترین امتان بمن داد و مرا علم و بیان توحید و قرآن بر سبیل تسہیل کرامت نمود و ملائکہ خود را بامداد من فرستاد و از برای امت من تا بقیام قیامت در توبہ را بگشاد و حوض کوثر عطا داد و چون ہر پیغمبری را دعای مستجاب دادہ بود مرا ذخیرۂ آن شفاعت اہل کبائر از امت من

کرم فرمود خواجه علیه الصلوة والسلام فرمودند که چون من از بیان محامد و مفاخر فارغ شدم همه رسل علیهم السلام پیش آمدند حضرت مهتر آدم علیه السلام پیش آمد گفت مرحبا یا ولد الصالح تا گمان نبری که رسول علیه السلام را بفرزندی خود می آراست لیکن خود را به پدری مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می آراست کما ب وجد علی باب ابن ذی شرف وعلی برسول اللہ عدنان گفت ای فرزند نیک بخت بدانکه من در بهشت ترک امر الٰہی نموده دانه گندم خوردم باید که امشب از حق تعالی عذر تناول دانه گندم ترا می باید خواست بعد ازان حضرت نوح علیه السلام گفت ای سید پیغمبران بدانکه فرزند من کنعان از جمله اهل کفر بود در عذاب آب هلاک گردید من گفتم ان ابنی من اهلی حق تعالی گفت انه لیس من اهلك ای سید عالم طمع دارم که گفت ان ابنی من اهلی بوسیلت مغفور شوم حضرت ابراهیم علیه السلام اشارت بمعاشر انبیا فرموده گفت هذا افضلکم محمد صلی اللہ علیه وآله وسلم بعد ازان حضرت موسی علیه السلام گفت حلقه در روی بجنبانیدم گفتم که اللهم اجعلنی من امة محمد صلی اللہ علیه وآله وسلم دانم که آن بر تو فراموش نگردد بعد ازان انبیا علیهم السلام روی بمن آوردند گفتند که ای محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حق تعالی ترا امشب بکرامتی مکرم فرموده که هرگز از اولین و آخرین بآن شرف نگشته ونخواهد شد زینهار تا توانی تخفیف از برای امت خود مسالت نمای

نکته هشتم از کتاب معراج تصنیف مولانا عبدالرحمن بن جنید واعظ شیرازی آورده که حکمت چه بود که حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم همه پیغمبران را در مسجد اقصی امامت کردند یک حکمت آن بود که حق تعالی ذکر حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بر همه انبیا مقدم کرد چنانکه در حدیث آمده است که پیش از وجود آدم و عالم نام محمد رسول اللہ را با نام خود بر ساق عرش در یکجا مکتوب کرده بود بروایتی حق تعالی نور حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را پیش از آفرینش مکونات بشش لک سال آفریده بود چون حق تعالی ملائکه ملکوت و مقربان آسمانها را بیافرید تا بران نور کل موجودات درود و صلوة فرستادند چون حق تعالی حضرت مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بر کل مکونات از ملائکه و انبیا مقدم کرد تا همه با نبوت او اقرار کردند و باو ایمان آوردند حق تعالی خواست که آن تقدم ازلی را اظهار کند ملائکه و انبیا را بفرمود تا در شب معراج باو اقتدا کنند تا معلوم شود همه را که آن پیغمبر از همه مقدم است تا ع

آن خواجه که اصل بود او بود قدم	برداشت بسوی عالم اصل قدم
یک شعله ز نور روی او بود که کرد	اظهار وجود کون از کتم عدم

نکته نهم از کتاب مذکور حکمت دیگر اینکه حق تعالی همه پیغمبران را زنده گردانید تا همه باو اقتدا کنند تا همه بدانند که همه انبیا را درجه اقتداست و حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را درجه مقتدا و متبوعی ست و انبیای دیگر را در جنب حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درجه نبوت و رسالت ست انبیای دیگر را

منزلت مشفوعات ست واورا درجهٔ شفاعت ست چنانستی که حق تعالی میفرماید که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم تو آن منی ومن آن توام وهمه کون ومکونات تبع تواند ودوستان تو دوستان من اند دشمنان تو دشمنان من اند در کونین هرچه در نزد من عزیز ست تو بنزد من ازان عزیزتری **نکتهٔ دهم** از کتاب مذکور آورده که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم پیش از همه انبیا مذکور بودند وبعد از همه انبیا مبعوث شدند حکمت یکی آن بود که آخر همه انبیا مبعوث کردن بسبب فضل وشرف او بوده زیرا که اگر پیش از همه پیغمبران او مبعوث شدی حال ازین دو خالی نبودی یا آنکه شریعت او را شریعت دیگر منسوخ کردی یا نکردی اگر شریعت او ثابت بودی منزلت او چون منزلت صحف آدم ونوح وابراهیم بودی علیه السلام واگر شریعت او را شریعت دیگر منسوخ کردی پس آن شریعت ناسخ شریعت او بودی الناسخ خیر من المنسوخ حق تعالی سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم را در آخر الزمان مبعوث گردانید تا شریعت او ناسخ شرائع ومبطل طبائع گردد **نکتهٔ یازدهم** از کتاب مذکور حکمت در مبعوث شدن او بعد از همه پیغمبران آن بود که در مائده ها رسم وعادت آنست که طعامهای که لطیف تر وپاکیزه وشیرین تر بود پس از همه طعامها بیارند تا که ختم باحسن اطعمه شود جناب حق تعالی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را آخر همه انبیا مبعوث گردانید تا همه عالمیان را فضل وشرف او معلوم گردد وختم نبوت باو کرد تا خلائق بدانند که اگر کتابی از قرآن عزیزتر بودی ویا پیغمبری از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مکرم تر بودی ختم نبوت باو شدی **نکتهٔ دوازدهم** از کتاب مذکور ونیز عرف وعادت آنست که مهمانی که از همه عزیزتر باشد در ضیافت بعد از همه بیاید تا کسانی که پیش از و آمده باشند در انتظاری او باشند واو منتظر هیچکس نباشد چنانستی که حق تعالی فرمود ای سید برگزیده اگر ترا پیش از همه پیغمبران مبعوث کنم ترا در زمین تا آن زمان مکث باید کرد که یک لک وبست وچهار هزار پیغمبران ورسل مبعوث همه پیغمبران را پیش از تو بیارم تا ایشان وامتان ایشان زیر زمین منتظر تو وامت تو باشند وعادت کریمان آنست که چون دوستی بدو رسد همه محبوسان بمحبت او از زندان رها کنند چنانکه مهتر یوسف علیه السلام بدیدن لقای دوست خود مهتر یعقوب علیه السلام همه بندگان خویش را آزاد کرد پس بدان اولی ترست حق تعالی بمحبت محمد رسول الله صلعم بر همه بندگان رحمت کند **رباعی**

	ای رحمت امسال همان بار همان پیوسته ازان کشاده داری در خویش		در راه غم توگل همان خار همان تا مست همان داند و هشیار همان

ورجعنا الی الحدیث چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از حمد وثنای الهی فارغ شدند جبریل علیه السلام با پیغمبران گفت که مصافحه کنید با حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اول کسی که دست مرا بگرفت حضرت مهتر آدم علیه السلام بود بر سر من بوسه داد وگفت ای فرزند شایسته شرف ما

از تست و بعد ازان حضرت ابراهیم علیه الصلوة والسلام از جای برخاست مرا در کنار گرفت بر پیشانی من بوسه داد

دران دم بگفت جبرئیل امین	که ای جمله پیغمبر مرسلین	کنون دست بوسی فخر جهان
بسازید ای جمله سروران	بیامد چو آدم علیه السلام	بکرد بوسه از فرق آن نیکنام
بگفتا که مارا کرامت زتست	تمامی فضل و شرافت زتست	پس انگه خلیل الله باوقار
گرفت مصطفی را چو اندر کنار	پس انگه تمامے آن انبیا	ببوسیده دست همان پیشوا

فرمودند حضرت خواجه صلی الله علیه وآله وسلم بعد ازان همه پیغمبران علیهم السلام هر یکے دست بوسی من می نمودند و مبارکباد میکردند و مرحبا می نمودند بعد ازان همه پیغمبران بمقام خودها باز گشتند

باب نهم در بیان توجه نمودن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مسجد اقصی بجانب این گنبد فیروزه گون آسمان و آنچه درمابین آسمان و زمین از عجائب و غرائب دیدن

مشتمل بر سه فصل است

فصل در ذکر نردبانی که از صخرۂ بیت المقدس بر آسمان دنیا نهاده اند و بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم با براق ازان نردبان

معمول بر هفت لطیفه است لطیفۂ اول نقل از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جبرئیل علیه السلام دست مرا بگرفت و بر صخره آورد چون بر صخره آمدم معراجے دیدم قال النبی علیه الصلوة والسلام لما خرجت من المسجد الاقصی رأیت معراجا درجاتها علی الصخرة موضوعة ورأسها الی السماء الدنیا متصلة یعنی فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از مسجد اقصی بیرون آمدم دیدم براق استاده سوار شدم معراجے دیدم که دو سر داشت یک سر او بر صخره نهاده بود و سر دوم با آسمان دنیا متصل بود و بروایتے آن معراج را دو پر بود از زمرد سبز اگر پرے ازان بگسترانیدے بر تمامی دنیا محیط شدے و بروایتے مر آن معراج را سه پایه بود و بروایتے چهار پایه بود و بروایتے او را پنجاه و پنج پایه بود لها منکبان من الیاقوت الحمراء مکللة بالذهب والثانی من الزبرجد الخضراء محلاة بالیاقوة یک بازوی آن معراج از یاقوت سرخ بود آراسته از زر و بازوی دوم از زبرجد سبز بود مکلل بیاقوت والدرجات بعضها ذهبیة و فضیة و بعضها لؤلؤیة و بعضها زبرجدیة پایه های او بعضے از زر و از نقره و بعضے از لؤلؤ و بعضے از زبرجد وما هو من ذهب مرصعة بالیاقوة پایه که از زر بود بیاقوت مرصع بود وما هو من الیاقوة مرصعة باللآلی

و پایه که از یاقوت بود بانواع لآلی مرصع بود و ما هو من لؤلؤیة مکللة بالجواهر پایه که از لؤلؤ بود مرصع بجواهر بوده و بر هر پایه چهار صد فرشته نشسته بودند گوئیا ماهی بودند از مطلع خود طالع شده هر یکی را تاجی بجواهر مکلل بر سر و هم آن معراج را پنجاه مقام بود از مقامی تا مقام دیگر هفتاد ساله راه بود و هر مقامی را بفرشته مقربی تعین نموده اند هر یکی ازان فرشتگان را پنجاه هزار فرشته دیگر از جمله توابع بودند همه آنها مر یکدیگر را بشارت میدادند و بسوی من اشارت میکردند و این معراج محل آمد و شد ملائکه علیهم السلام ست که ازان معراج فرود می آیند در وقت مردن که دیده ها خیره میشود و تیز تیز می نگرند دران وقت آن معراج مرئی میشود بروایتی آن ست که از راست معراج چهار صد هزار فرشته بودند و از چپ معراج چهار صد هزار فرشته بودند و هر فرشته را دو پر سبز بود **نظم**

رسول خدا مقصد کل شئی	که مقصود و قاصد بود نام وی	بدان صخره بنهاد پای عزیز	بمعراج گردآمدم آهنگ نیز
همان دم که برداشت از صخره پای	سبک صخره بادی برآمد ز جای	ندادش دل از صحبت آن انیس	بشد تا که گردد رفیق جلیس
چه گر سنگ بد لعل دلخواه دید	بجز چشم خود جای جوهر ندید	پیمبر چو صخره هواگیر یافت	که از آرزو سوی او می شتافت
پیمبر دهان پر ز شهد و شکر	در ناب سقفش که قفت یا حجر	دران جایگه صخره موقف بماند	یک انگشت دیگر تحرک نراند
کنون همچنان در هوا مانده باز	بشیبش گذارند مردم نماز	درین معجز او نباشد عجب	که قدرش بلندست ملکش حبیب

لطیفهٔ دوم از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین و در کتاب معراجین و نزهت الابرار چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم باصح روایات بر براق سوار از معراج پای مبارک بر پایهٔ اول نهاده بودند که زمین بفریاد آمد ناله و فغان برداشت **نظم**

دران دم که سردار پیغمبران	روان شد ز معراج بر آسمان	برون زد زمین نالهٔ سوزناک
ز غصه دل خویشتن کرد چاک	که وا حسرتا شاه لولاک رفت	بسوی سما از سر خاک رفت

پس جبرئیل علیه السلام بانگ بر زمین زد یا ارض اسکنی ای زمین بیارام زمین گفت چگونه آرام گیرم که آرام جانم میرود **رباعی**

ای ساربان آهسته رو آرام جانم می رود	آن دل که با خود داشتم با دلستانم میرود
او میرود دامن کشان من زهر تنهائی چشان	دیگر مپرس از من نشان کز کف عنانم میرود

حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم بر معراج پایه پایه بالا میرفتند و درجه درجه رفعت سیر میکردند و فرشتگان میگفتند که مرحبا بك یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم و از پایه تا پایهٔ دیگر او چهل ساله راه بود بر پایهٔ اول هزار فرشته بودند و بر پایهٔ دوم دو هزار فرشته بود و بر پایهٔ سوم سه هزار فرشته بود برین حساب بر تمام درجها گذرانیدند **لطیفهٔ سوم** از کتاب نزهت الابرار نقل ست ملائکه در پایه های معراج بودند تسبیح پروردگار میگفتند و از دهان ایشان در و یاقوت میریخت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

کیفیت آن فرشتگان از جبرئیل علیه السلام پرسیدند گفت یا رسول الله این فرشتگان چندان چند آن
فرشتگان پایه معراج اند از ان زمان باز که ایشان آفریده شده اند عدد ایشان بجز حق تعالی کسی نداند
و سرهای ایشان در نشیب پرهای ایشان هیچ یک از ایشان از ترس حق تعالی نظر بجسد خود نکرده اند
در تسبیح میگویند و گریه می نمایند و نمیدانند که آب چشمهای ایشان بکجا میرود **لطیفهٔ چهارم** از کتاب
معراجین فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون از زمین بگذشتم در هوا صفهای مرغان دیدم
که عدد ایشان چندانی که خدای تعالی داند گفتم یا جبرئیل این مرغان از کجا آمده اند گفت یا رسول الله از ان
وقت که خدای تعالی ایشان را آفریده است همین جا میباشند بر پر خود بیضه نهند و هم آنجا بچه آرند و هم در هوا
بزرگ میگردند و روزی ایشان خدای تعالی بایشان میرساند **لطیفهٔ پنجم** در اخبار الملکوت آورده است
بدانکه بالای بسط زمین هوای لطیف ست و دران خلائق بسیار میباشند که بنفس خود آنجا زنده میمانند
و همچنین در هوای کثیف که آن آب دریاست و بالای آن آب ابر ست و بالای ابر مرغانند که در پر بدن
ایشان نه در آسمان سکونت دارند و نه در زمین و صورت ایشان بماران سفید مانند و فش ایشان بفش اسپ
ماند و گیسوی ایشان چون گیسوی زنان و پرهای ایشان چون پرهای مرغان در گوش خود بیضه می نهند
و در پشت خود بچه میدارند و در هوا خواهند بود تا روز قیامت و بالای ایشان هوای تنگ ست و لطیف تر ست
ازین هوا و این مرغان آمد و رفت دارند در هوا و هوائی که فروتر ایشان ست چنانکه مرغان آبی در آب باشند
دران هوا همچنان قرار دارند **لطیفهٔ ششم** در تاج القصص آورده است که مرغان هوا زنا نکنند و زنای
ایشان آن بود که تا جفت ایشان برجای بود با جفت دیگران جفت نگیرند و اگر بگیرند از ایشان زنا بود
و هر مرغی که چنان کند پرش بریزد و بر زمین افتد و دیگر بهوا راه نیابد آنگاه از دو حال بیرون نباشد یا خلقانش بخورند
یا دو انش باز هم بدرند بشنو ای مؤمن مرغی که او را نه ثواب ست و نه عقاب اگر زنا کند چنین میشود و آنرا که ثواب
و عقاب باشد اگر زنا کند حال او چگونه باشد ولقد همّت به وهم بها **لطیفهٔ هفتم** از کتاب معراجین
آورده که آن معراج را بیک روایت هفده پایه بود ای بندهٔ مؤمن ترا نیز هفده رکعت نماز داده اند که
الصلوة معراج المؤمن باین معراج راز قدم از سر بنه با دب چون بسجود برسی قاب قوسین تو بود حضرت
محمد صلی الله علیه و آله وسلم در انجا راز گفتند تشریف مؤمن اینجا راز گوید هنوز تکبیر بسلام نرسیده باشد تشریف
قرین و مغفرت یافته باشد

فرد

هفده رکعت نماز بر تن جان
بلکه هفده هزار عالم دان

فصل دوم در ذکر بعضی از لطائف و اشاراتی که تعلق بمعراج دارد

مشتمل ست بر چار لطیفه **لطیفهٔ اول** حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم را معراج بود

چندین پایه که بدان بحضرت پروردگار رسید بنده را نیز معراجی ست و آن معراج طاعت ست هر که قدم بآن معراج نهد و جهد کند بقوت حق تعالی برسد و پایه های این معراج یکی عبادت ست و یکی طهارت و یکی نماز ست و یکی روزه ست و یکی زکوة و یکی صدقه و یکی حج و امر معروف و نهی منکر و قرارت قرآن و تعلیم علم و صلهٔ رحم و تعهد یتیمان و مراعات اهل رعایت و حقوق مسلمانان و تفویض و توکل و صبر و شکر و قناعت و رضا و رجا و خوف و خشیت و تقوی و ورع و انابت و محبت و شوق و زهد و استقامت و صدق و اخلاص و صفوت چون بندهٔ مؤمن مخلص برین معراج قدم نهد زود بود که به محل مشاهده و مقام رضا و لقاے خداوند سبحانه و تعالے برسد انشاء الله تعالے

غزل

ای مرغ وحشی تا بکے محبوس باشی در قفس — شو ری درافگن خویش را از قید برهان یکنفس
دام طمع را پاره کن صیاد را آواره کن — زان پیش خود را چاره کن کاید نگهبانت ز پس
شهباز و لعی سنے نے همای همتی — سیمرغ قاف قربتی خود را مبالا چون مگس
یکبار بالے بر فشان بر دست شهٔ خود را رسان — زان پست اگر خواهی نشان از پای بگشا این جرس
اسے موسی راه طلب در شعبهٔ وادی عجب — تا نگذری ز اهل نسب بوئی نیابی زین قبس
چون ره بمعنی یافتی دیدار موسے یافتی — چون من و سلوی یافتی بگذر ز قثاء و عدس
یارب جنید بے عمل دارد دلے بس پر خلل — شاید که در روز اجل ویرا شوی فریادرس •

لطیفه دوم از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی بزرگان گفته اند که معراج پنج حرف ست و هر حرفی اشارت بمرتبهٔ از مراتب حضرت رسالت پناهی صلے الله علیه و آله وسلم ست و دران سری ست آن ماه فلک جلالت **م** اشارت ست بصعود رفتن اوست بر براق تا مسجد اقصی **ع** علو و رفعت اوست بر افق اعلی **ر** رویت دیدن اوست حضرت عزت را **ا** اعراض اوست از دنیا و عقبے **ج** اشاره ست بآنچه جاری شده میان او و خداوند تعالی از اسرار و آیات و کلمات المیم ما ای الرسول علیه السلام عند الملک الاعلی والعین عزه عند شاهد کل نجوی والراء رفعته عند الخالق الوری والالف انبساطه مع عالم السر والخفی والجیم جاهه عند ملکوت الاعلی **لطیفهٔ سوم** از کتاب مذکور اگر کسے سوال کند که چرا حضرت پیغمبر ما صلے الله علیه و آله وسلم را بمعراج در آسمان بردند با آنکه خداوند جل جلاله قادر بود بر بردن او بآسمان بے معراج چنانکه ادریس علیه السلام را برد و ابراهیم و عیسی علیهما السلام را جبرئیل علیه السلام برده بود جواب گفته اند که از برای تخصیص و تفضیل او تا او را خاصیتے باشد و فضیلتے باشد که هیچ نبی مرسل را نبوده است **لطیفهٔ چهارم** از کتاب مذکور بعضے گفته اند که خدای تعالی بحضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم چهار دعایه معراج داد

وآن چهارده چیز این بود که صبر و شکر و تقوی و توکل و تواضع و تعبد و تبتل و تطهر و اخلاص امر معروف و نهی منکر و تبلیغ و جهاد و استقامت

فصل سوم در ذکر بعضے از عجائب و غرائب که در مابین آسمان و زمین بنظر انور آنسرور صلعم در آمده

مشتمل ست بر ده لطیفه **لطیفهٔ اول** نقل از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند چون بپایهٔ بست چهارم رسیدم آنجا فرشتهٔ دیدم بزرگ چنانچه دست کشاده بود هفت طبقهٔ آسمان و هفت طبقهٔ زمین درمیان دو انگشت گرفته و نیز درمیان دو انگشت او هفتاد هزار فرشته دیدم و پرهای ایشان از مروارید بافته بر سر هر یک تاجی از مروارید بود و جامها از حلهای بهشت و کمربند از یاقوت و زمرد و با جامه از نور پوشیده بر من سلام کرد و اظهار بشاشت نمود و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پیش از خلق آدم علیه السلام هست و پنج هزار سال بر سر این معراج مقام من تعیین نموده اند و از آن روز باز محبت شما یا رسول الله در صمیم قلب خود می یابم و بزبان پیوسته بدرود و تحیت شما مشغولم و درینجا انتظاری قدوم شما را می بردم تا امشب باین دولت مستعد شدم **لطیفهٔ دوم** از جبائک تصنیف مولانا جلال الدین سیوطی روایت کند ابو الشیخ از وهب ابن منبه و او روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی و راستی و کبریائی که مر خدای راست عزوجل جوی در هوا دیدم که فراخی آن هفت برابر زمین ست و نازل میشود دران نهر فرشته از آسمان پس پر میکند آب که در اطراف اوست در دست خود و غسل میکنند از مویهای سر و بدن او قطرهای نور میچکد و آن مویهای سر و بدن او را غیر از باری تعالی دیگرے شمار او ندانند که چه مقدار ست و از ان هر قطرهٔ نور که از سر و مویها میچکد الله تعالی فرشته می آفریند که تسبیح میکنند بجمیع تسبیح خلق **لطیفهٔ سوم** چنین آورده اند که بران نهر آن مقدار فرشتگان از آسمان نازل میشوند که عدد آن فرشتگان را غیر از حق تعالی دیگرے نداند و بران نهر جمع میشوند فرشتگان پس بهر دو دست خود از ان نهر پر کرده بر سر خود می اندازند و غسل میکنند و هر قطره که از مویهای سر و بدن ایشان می چکد قطرهای نور میشود و باری تعالی از ان هر قطرهٔ نور بقدرت خود فرشتگان می آفریند که تسبیح میکنند بجمیع تسبیح خلق چون آن فرشتگان مرا دیدند همه بر من درود فرستادند **لطیفهٔ چهارم** از کتاب اخبار الملکوت و از کتاب معارج النبوة آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آنکه بدریائی رسیدم که مغاک وی دو صد ساله راه بود هر جانوری که در بر و بحر میباشد درین دریا بود و باران رحمت بر نباتات از ان دریا میبارد و نام این دریا خضر است و این دریا معلق ست در هوا حضرت جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله این دریائی ست که میدیدید شما از زمین بر سر خود و یک قطره از ان نمیچکد و رنگ آن دریا از غایت مغاکی کبود ست و کبودی آسمان از رنگ آن دریا ست

بروایت دیگر آنکه گرداگرد دنیارا کوه قاف گرفته و آن از یاقوت سبزست از رنگ او کبودی آسمان ست
و گویند که لرزهٔ خورشید بجهت تموج آن دریاست و این آفتاب و مهتاب در ابروی جاری کرده اند حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم سوگند یاد کردند که بدان خدای که جان محمد صلی الله علیه و آله وسلم در قبضهٔ
قدرت اوست جل جلاله اگر نه آن دریا بر روی آفتاب حجاب شدی هر چه بر روی زمین ست از تاب آفتاب
بسوختی از اشجار و احجار و غیر آن و اگر این دریا بر روی ماه نقاب نکشیدی مجموع خلائق مفتون حسن ماه شدی
تا بحدی که عبادت او کردی و بمعبودی او را پرستیدندی باز فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بالای
آن دریائی دیدم که مکفوف خوانند و در و خلائق چندان ست که عدد آن خدای تعالی داند و آن دریا بر پشت
باد ست و از آب آن دریا حق تعالی قوم نوح علیه السلام را در طوفان غرق کرده ست و بالای آن دریا هوای
تنک تا آسمان دنیاست پس دران هوا مرغان بیشمار دیدم که صفها زده بودند و پرها در هم کشیده بودند
و عدد ایشان خدای تعالی داند چون بایشان رسیدم همه مسخر من شدند و سلام کردند گفتم یا جبرئیل اینها
چه مرغانند گفت یا رسول الله تا جبار عالم آسمانها و زمینها بیافریده است ایشان همچنین در هوا می باشند
تا قیامت و در همین جا بمیرند و در قیامت اندرین هوا باز زنده میشوند که یک تاره موی ایشان نریزد و
بر زمین نیفتد باز فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بالای آن دریای آتشی ست که آزاد و دنیست
و ازان آتش صاعقه می افتد و آوازی که وقتی از هوا شنیده می آید آن زبان حجب را پاره کنند و بیرون افتد
و آنجا که فرمان شود بران بزند و ازین آتش حق تعالی جان را آفریده ست قوله تعالی و خلق الجان من مارج
من نار و همین معنی مسطورست اگر گویند این همه چیزها که ذکر کردید چگونه است که میان ماه و روشنائی آفتاب حائل
نمیشود جواب آنکه همچنین آب آن دریا از غایت صفا روی ناست که هیچ حائل نمیشود و اگر این حائلها بود
و صفا فت هوا نباشد جانور طاقت گرمی هوا ندارد و مؤید این همه که گفتیم درمیان زمین و آسمان خلق ست
قول خدای تعالی ست که خلق السموت والارض وما بینهما خدای تعالی آفرید آسمان و زمین و آنچه
درمیان آسمان و زمین ست و آن آفرینش این بود که مذکور شد **لطیفهٔ پنجم** از کتاب مذکور المعراج تصنیف
مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون بالا تر شدم رأیت
بحرا طوله و عرضه و عمقه لا یعلم سوی الله دریائی دیدم که طول و عرض و عمق او نداند مگر خدای تعالی از جبرئیل
امین علیه السلام پرسیدم که نام این دریا چیست گفت نام این دریا ناصیه ست و دران دریا ماهیان دیدم
که مثل کوه های بلند و لکل حوت منها سبعون الف رأس و فی کل رأس سبعون الف وجه و فی کل وجه
سبعون الف فم و فی کل فم سبعون الف لسان و بکل لسان یقول لا اله الا الله محمد رسول الله

اللهم اغفر لامة محمد علیه السلام وارزقنا لقاء محمد علیه الصلوٰة والسلام واجعل لنا نصیباً من
شفاعته ہر ماہی را از ایشان ہفتاد ہزار سرست و در ہر سرے ہفتاد ہزار روی ست و در ہر روی ہفتاد ہزار
دہان ست و در ہر دہانی ہفتاد ہزار زبان و بر ہر زبانی میگوید کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ بارخدایا امت
محمد را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ببخش و بیامرز و مارا دیدار حضرت محمد مصطفٰے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم روزی گردان
ونصیبے از شفاعت او مارا روزی کن **رباعی**

در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن | یا غرق شدن یا گہرے آوردن
این کار مخاطرست خواهم کردن | یا سرخ کنم روے خود یا گردن

حضرت رسالت پناہی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ ہیچ دریائے ازین
بزرگ ترہست یا نہ گفت یا رسول اللہ خدای تعالے شش صد ہزار دریا آفریدہ ست کہ طول وعرض وعمق
ہر یکے ازان دریا شش صد ہزار مثل این دریاست و ماہیان آن دریا بقعر رسیدہ اند حق تعالی آن
ماہیان را بسوی دریای فضل خود راہ نمایندہ ست ویدخل الطرب فی قلوبهم و حق تعالی ایشان را راہ
عدل بنماید خود ایشان از ہیبت عدل در جنبش می آیند و نفس میزنند و بادستر میگشند حضرت حق تعالے
از ہر نفسی از انفاس ایشان ہفتاد ہزار فرشتہ می آفریند کہ سرہای ایشان زیر عرش ست و پایہای ایشان
در زیر ہفتم زمین ست وآن فرشتگان تسبیح وتہلیل وحمد خدای تعالی میگویند ثواب آن ہمہ مر شمارا وامت
شمارا ست وحق تعالی گناہان امت شمارا بیامرزد حضرت محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون این سخن
بشنیدند گفتند الحمد للہ الذی جعلنی افضل الانبیاء وامتی افضل الامم **رباعی**

گاہے کرمش بلطف خواند مارا | گاہے نقمش ز قہر راند مارا
حاصل تو بدانکہ اندرین ہر دو جہان | جز حضرت او کسے نداند مارا

لطیفہ ششم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بیشتر رفتم
رایتُ ملائکة قاعدین علی نہر فیہا ماءٌ عذبٌ فراتٌ وحصائہ جواہر ویاقوة وفرشتگان
دیدم کہ بر لب جوئے نشستہ بودند کہ آب آن جوی شیرین وگوارا بود و سنگریزہ او از جواہر و یاقوت بود
وبین ایدیهم کتاب موضوع ینظرون فیہا و در پیش آن فرشتگان کتاب بود کہ دران کتاب
میدیدند یقطرون عینا قطر الدمع ولما یقع علی الارض یشد ویصیر جواہرا ویواقیتا
ولآلیا ویقع فی النہر از چشمہای آن فرشتگان اشک میبارید چون آب چشم ایشان بزمین میرسید
بستہ میشد جواہر ویواقیت ولآلی میگشت و دران جوی می افتاد از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ اینہا

گریانند جبرئیل علیہ السلام گفت ایشان موکلان بادند کل ریح یهب علی ناحیة فی العالم
بر حمته او بعذاب کلما یاید بهم بربادے بعالم وزد برحمت یا بعذاب این همه بدست ایشان ست
گفتم یا جبرئیل سبب گریہ ایشان چیست گفت یا رسول الله از ان روز باز که ایشان آثار عذاب
خدائے تعالی را بر ابلیس لعین دیده اند از بیم آن میگریند گفتم یا جبرئیل از آب چشم ایشان جواهر
ولآلی چون میشود گفت یا رسول الله این نمودار تبدیل معاصی امت شماست کما ان دموعهم
تتبدل بالجواهر فکذا معاصی امتک تتبدل بالطاعة چنانکه اشکهای چشم ایشان بجواهر بدل
میشود، همچنین گناهان امت تو بطاعت بدل میشود فاولئك یبدل الله سیّاٰتهم حسنات **رباعی**

آنرا که رخ نکوسے چون ماه بود خورشید فلک غلام آن شاه بود
هر بد که بقصد آن نکوروی بود مقبول طبیعت شهنشاه بود

فرمودند خواجه علیہ الصلوة والسلام چون بالاتر شدم بخزانۂ بادرسیدم بادرا هفتاد سلسله بربسته بودند
هر سلسله را بدست هفتاد هزار فرشته داده اند تا نگاه میدارند آن فرشتگان را دیدم تسبیح میگفتند مروارید
و یاقوت از دهان ایشان میبارید هر یاقوتے هفتاد میل طول و عرض داشت **لطیفۂ هفتم**
از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون
بیشتر شدم بفلک رسیدم دریائی دیدم برروی آسمان کشیده چنانچه دامنش بزمین رسیده مانند سراپرده
و هر آسمانی را همچنین دریائی ست که ستارگان برروی آن دریائی فلک چون شناوران شنا میکنند
وکل فی فلك یسبحون فرمان الٰهی جل وعلا در رسید بفلک که از دور خود باز ایستد فلک بایستاد تا قدم
وتمکین من نمود تا قدم برفرق نهاده بیشتر روان شدم **لطیفۂ هشتم** از کتاب حیرة الانسان تصنیف خواجہ
احمد بغدادی فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون از دریای فلک در گذشتم جبرئیل علیہ السلام گفت
یا رسول الله نظر بجانب عالم کنید که در زیر قدم شما چگونه می نماید چون پیغمبر ما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نظر بجانب
این عالم کردند تمامی مشرق و مغرب را پر آب دیدند و در میان او یک مانند طبق مینمود و در درون آن طبق سه چراغ بود

بگفت جبرئیل امین با حبیب نظر کن درین دم بسوی نشیب
نظر کرد آن شاه عالی جناب همه روے دنیا شده پر ز آب
بمثل طبق چیزے اندر میان که سه شمع بودے منور بآن
بجبریل گفت آن زمان شاه دین بروی زمین دیدمش اینچنین

حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند یا جبرئیل تمامی روی دنیا پر از آب ست در میان آن چیزی

بشکل طبق می نماید و در میان آن سه چراغ معلوم میشود جبرئیل علیه السلام گفت که یا رسول الله این مانند طبق تمامی روی زمین ست و این سه چراغ هر سه شهر اند یکی مکه دوم مدینه سوم بیت المقدس باز جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله اکنون بسوی آسمان نظر انداز چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بسوی آسمان نظر کردند هر یک ستاره بمانند کوهی معلوم میشد و بعضی از اینها بزرگتر بودند چون بیشتر شدم درازی ستارگان معلوم نمی شد

لطیفهٔ نهم روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که در هوا دخانی و غباری و شورشی چند شنیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که چه حکمت ست گفت یا رسول الله اینها شیاطین اند که پیش چشم بنی آدم در می آیند تا حجاب ایشان شوند تا تفکر در ملکوت و اسرار آسمان ننمایند اگر اینها نبودی بنی آدم غرائب و اسرار ملکوت میدیدندی که در آسمان اول ست امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند که مجره چیست رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند کهکشان که در آسمان شبهای نماید بطریق سفید از جنوب تا شمال راه فرشتگان ست که فرود می آیند و از آن راه طوفان نوح علیه السلام نازل شده بود و گفته اند که کشتی حضرت نوح علیه السلام را فرمان رب العزت جل سلطانه در رسید که گرد کعبه معظمه طواف کند و در آن محل کشتی بر بالای کوه بود و هیچ پستی و کوه و بلندی نمی نمود و هم ازین گفته اند که چون مجره در میان راست ایستد مقابل کعبه باشد چون مجره در آسمان در محل معین قرار ندارد چنانکه کواکب را انتقال ست و سوای آن دوران فلک در هر شبی در محل دیگر مینماید و نزدیک بعضی آنکه کواکب را سه قسم کرده اند مظلم و مضی و سحابی این مجره از قسم سحابی ست که ستارگان سفید و ریزه یکجا شده اند و سفید مینمایند از سبب خردی ایشان تفرقه نمی توانند کرد قوله تعالی والسقف المرفوع و سوگند باین سقف بلند برداشته یعنی باین آسمان برکشیده و تخصیص قسم آن آنست که خلقش عجیب ست و در وی عجائب بسیار ست چون ماه و ستارگان وی و آفتاب درخشان و باشندگان وی فرشتگان باز رفعت و سطبری که او دارد بی ستون از زیر و بی علاقه از زبر در جو هوا او را خدای تعالی نگاه میدارد و دیگر از آن روز باز که آفریده ست در هوا میگردد و دیگر آنکه چندین هزار سال ست که میگردد هرگز در وی درزی و شگافی پدید نیامد هل تری من فطور و امنافع وی آنست که چون روشنی روز از جانب اوست و آرام شب از تاریکی اوست و باران از سوی وی و اعمال بندگان بسوی وی و دعای محتاجان بسوی وی و نزول رحمت الهی از سوی وی

لطیفهٔ دهم آورده اند که یاران از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند که یا رسول الله قفل آسمانها از چیست و درهای آسمان بچه چیز بسته شود حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفتند که قفل آسمانها کلمهٔ کفر ست

وہرکہ کافر شد و کفر اختیار کرد ہرگز کردار او را بآسمان نبرند و رحمت از آسمان بروی فرود نیاید چون بمیرد درہای آسمان بروے کشادہ نگردد یکے از اصحاب پرسید کہ یا رسول اللہ کلید آسمان از چیست فرمودند کہ کلمۂ طیبہ و توحیدست چون از دل پاک و اعتقاد صافی توحید گفت در حال درہای آسمان بروے کشادہ گردد و ہر طاعتے کہ کند بآسمان برند و رحمت حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بروے آمدہ باشد چون وفاتش رسد فرشتگان در حال جان او را بآسمان برند آنجا کہ علیین ہست بردہ گذارند

باب دہم در بیان رسیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بآسمان اول و دیدن حضرت آدم علیہ السلام و حضرت نوح علیہ السلام و دیدن ماہ و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتملست بر چہار فصل

فصل اول در ذکر کیفیت کشادن اسماعیل باب آسمان را و در آمدن آن شہریار ایوان اصطفا و واسطۂ آفرینش ارض و سما صلے اللہ علیہ وسلم و علے آلہ البررۃ الاتقیا

محمول بر دوازدہ لطیفہ لطیفۂ اول از کتاب معراجین آوردہ ہست کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بآسمان اول رسیدم رایتُ سماء علیہ باب من ذہب احمر و علیہ حلقۃ من زبرجد اخضر عضائدہا یاقوۃ حمراء و عتبتہا من لآلی فرمودند کہ آسمانی دیدم و بروی درے دیدم از زر سرخ و حلقۂ او از زبرجد سبز و بازوہای وی از یاقوت سرخ و آستانۂ او از مروارید بود فصاح جبرئیل علیہ السلام یا اسمٰعیل افتح الباب فقال اسمٰعیل من علی الباب فقال انا جبرئیل قال من معک فقال معی رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ففرح بہ و فتح الباب یعنی جبرئیل علیہ السلام اسماعیل را آواز داد کہ در را بکشای اسماعیل از درون آواز داد کہ کیست بر در گفت منم جبرئیل ع گفت با تو ہمراہ کیست جبرئیل ع گفت محمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس خوشحال گردید اسماعیل بگفتن جبرئیل علیہ السلام نظم

رسول خدا امی پر علوم	دلیل جنان خواجۂ چین و روم	زخود روح قدسی ببالا شدند
بسوی فلک راہ پیما شدند	چو پیمانہ پیمودہ شد در سبیل	در آسمان زد اخی جبرئیل
چو زد حلقہ بر در امین درست	بدو گفت دربانِ چرخِ نخست	درین شب بدین جایگہ کیستی
چہ میخواہی اندر پے چیستی	بگو تا بدانم درین حال کار	شوم واقف سر پروردگار
چہ حالست کنون درین تیرہ شب	بگو تا چہ جوئی بدانم سبب	بپاسخ چنین گفت پیک جلیل

که اینک درین در نم جبرئیل
ملک گفت ای قدسی پاک زیست
عجب جای ای شب رفیق تو کیست
چنین داد پاسخ که آن شاه من
محمد رسول ست همراه من
چراغ منیر آفتاب جهان
فروغ فلک دیدهٔ قدسیان
ملک گفتش آخر بگو زود این
که مبعوث شد سید المرسلین
بگفتش بلی نور این دین فروز
شب کفر را کرد روشن چو روز

لطیفهٔ دوم

از کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی چنین آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که نظر بجانب در آسمان کردم قفل آن در از یاقوت دیدم و در آن قفل نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و درازی آن قفل پانصد ساله راه بود و در آن آسمان بسته بود و این در را باب حفظ نام ست از روز بنای آسمان این در بسته شده است و این شب مرا حکم شد از زمین تا آسمان هم فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در دست فرشتهٔ موکل کلیدی از الماس بود مدت هفتاد هزار سال منتظر استاده بود که کی حکم شود که این در را باز کنم آن فرشته بامر خدای تعالی کلید در قفل نهاد که بگشاید هرچند که قوت کرد باز نشد آن فرشته از هیبت بر خود لرزیدن گرفت **نظم**

موکل در انجای بنشسته بود
کلیدی ز الماس بگرفته بود
شده منتظر سال هفتاد هزار
که تا کی شود حکم از کردگار
کند باز در را بحکم خدا
در آید از آن خواجهٔ دوسرا
همان شب بشد حکم پروردگار
کلیدش بدان قفل کرد استوار
که هرچند او زور قوت نمود
نشد باز آن قفل حیرت فزود
ز ترس خدا لرزه بروی فتاد
برآمد ورا آه چون از نهاد

درین زمان فرمان حضرت بیچون در رسید که ای اسماعیل بگو که لا اله الا الله محمد رسول الله چون اسماعیل نام آنحضرت علیه السلام بر زبان راند قفل آن در بافتاد و آن در کشاده شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بسم الله الرحمن الرحیم گفتند و در آمدند و آوازهٔ آن قفل چنان شد که در فلک غلغله افتاد و از هر مقام فرشتگان از جای خود برخاستند و با ادب ایستاده شدند **لطیفهٔ سوم**

از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون باسمان دنیا رسیدم و از در او در آمدم آسمانی دیدم بغایت صاف گویا آبی ست که می جنبد بروایتی این آسمان از زمرد سبز آفریده شده است نام وی سیغاست و از آسمان اول تا آسمان دوم پانصد ساله راه است و سطبری آسمان نیز پانصد ساله راه است فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون آن فرشتهٔ موکل جانب من نگاه کرد گفت مرحبا بك یا رسول الله **رباعی**

تو از هر در که باز آئی بدین خوبی و زیبائی
دری باشد که از رحمت بروی خلق بگشائی
بزیورها بیارایند وقتی خوبرویان را
تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارائی

فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرأیت ملكًا لابسًا حلة خضراء فرشته دیدم که دستار با جواهر مکلل
بر سر نهاده و حله سبز در بر پوشیده و کمربند مرصع بر میان بسته و پا جامه از نور پوشیده طوله مثل آدم و قد او همچون
قد حضرت آدم صفی الله بود و صباحة وجهه کصباحة یوسف و خوبی روی او همچون یوسف علیه السلام
بود و نرمی کلام او همچون ابراهیم خلیل بود آن فرشته بر من سلام کرد جواب سلام او دادم گفتم یا جبرئیل
این کیست گفت این اسماعیل ست خازن آسمان دنیاست چنان دیدم که وصف نور جمال او نتوان کرد
و این تسبیح را میگفت که سبحان الملك العظیم الاعظم من لیس کمثله شئ وهو السمیع البصیر
و اسماعیل بر کرسی از الماس بود و دیدم که گرد بر گرد کرسی اسماعیل هفتاد هزار فرشته بودند و زیر دست هر فرشته
صد هزار فرشته دیگر بودند همه ایشان موکل آسمان دنیا اند و اسماعیل با همه ملائکه آسمان باستقبال من آمد
و فضل خدای تعالی در حق من بشارت داد فجاءت الملائکة فی ایدیهم اطباق من نور و خطوط
پس فرشتگان بیامدند و بر دستهای ایشان طبقهای نور و خطها بود گفتم یا جبرئیل ایشان کیانند قال
تشریف المطیعین من امتك والخطوط براءة العاصیین عن العقوبة گفت یا رسول الله
این طبقهای نور تشریف مطیعان امت شماست و این خطها برات عاصیان ست از عقوبت
فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ففرحت ببشاراتهم من به بشارت ایشان شاد شدم **لطیفه**
چهارم فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آسمان دنیا هفتاد هزار علم سفید دیدم تحت کل علم
سبعین الف نقیب در زیر هر علمی هفتاد هزار نقیب بودند و بر هر نقیبی هفتاد هزار فرشته همراه بود
همه دستارهای مکلل بر سر و جامه های سفید پوشیده و هر یکی کمربندی در کمر بسته بر یک کرانه آن علم نوشته که
الملك لله و بر کرانه دوم نوشته که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا و ملائکه میگفتند که اللهم اغفر
لامة محمد صلی الله علیه وآله وسلم **لطیفه پنجم** از کتاب اصول المعراج تصنیف شیخ فرید الدین
یمنی چنین آورده که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بآسمان اول رسیدند فرشته دیدند که سر او همچو گنبد کلان ست
و روست او حربه بود از آتش با هیبت و تند نشسته حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که یا اخی جبرئیل
این کدام فرشته ست و بچه امور ست جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله این فرشته عظیم الخلقت را
هموائیل نام ست و بدست او حربه از آتش دوزخ ست بدان سبب که هر که در کفر میرد چون عزرائیل روح از بدن
او کشیده میخواهد که بر اطباق سموات برآرد چون بآسمان اول میرسد هموائیل دیده می پرسد که این کیست عزرائیل
علیه السلام میگوید که ای برادر هموائیل من عزرائیلم و همراه من این بنده کافر فاجر که در کفر مرده الحال روح او را
در سجین که درے از درهای دوزخ ست اندازم این فرشته در غضب میشود آن کافر را بگرز آتشین میزند

چنانکه جثهٔ او ریزه ریزه میشود باز عزرائیل علیه السلام بحکم خالق مختار جسد او را درست میکند و بحضرت حق سبحانه
وتعالی مسألت می نماید که قادرا پروردگارا حکم به برادرم میکائیل باشد که این بنده بدکردار را بگذارد تا او را بدرگاه تو
حاضر آرم بعد ازان هرچه درباب او فرمان تو باشد بجا آرم چون عزرائیل علیه السلام این مناجات بدرگاه
حق جل وعلا سازد حکم مقدس درباب آن بندهٔ کافر فاجر میشود که او را بگذار چون فرمان حق جل وعلا میرسد
فی الحال میکائیل علیه السلام بگوید که اے برادر اندر آئی و این بندهٔ بدحال بدکردار را همراه ببر چون عزرائیل
علیه السلام آن بندهٔ کافر فاجر را بحضرت حق سبحانه وتعالی میرساند فرمان آید که ای بنده ما ترا صحت بدن
دادیم و نعمتهای گوناگون با تو ارزانی داشتیم چرا بفرمان ما گردن ننهادی و تقصیر کردی آن بنده سرنگون کرده
ماند بعد ازان حکم حق تعالی میشود که ای عزرائیل و را در سجیین ببند از **لطیفهٔ ششم** از کتاب معارج النبوة
تصنیف مولانا معین الدین که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با آدم صفی الله علیه السلام
ملاقات کردم بهمان صورت وقد قامت که داشت در وقت خلق خود بر بالای تختهٔ از مروارید سفید نشسته
ولباسهای از نور پوشیده حق تعالی ارواح اولاد او را فرموده تا پیش آدم علیه السلام برند و بروی عرض میکنند
چون روح مومنی بیند شادمان شود و گوید روح طیبٌ من بدن طیب و برای او رحمت و مغفرت
میخواهد بعد ازان از پیش او آن روح را با علیین می برند قوله تعالی کلا ان الابرار لفی علیین
چون روح کافرے و یا منافقے بیند غمگین گردد بروی لعنت کند گوید که روح خبیثٌ من بدن خبیث
بعد ازان او را در ان آتش سجیین فرستادند کلا ان کتاب الفجار لفی سجین بعد ازان جبرئیل علیه السلام
گفت که یا رسول الله این پدر شما آدم ست علیه السلام رو بدیه بروے سلام گوئید حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم از براق فرود آمدند و سلام کردند حضرت آدم علیه السلام خندان وشگفته از تخت فرود آمدند و
جواب سلام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجا آوردند و بغل گیری کردند و بشکرگزاری مبادرت نمودند
وگفتند مرحبا لابن الصالح الحمد لله الذی اکرمك من نسلی و تسبیح آدم علیه السلام این بود سبحان
الجلیل الاجل سبحان الواسع الغنی سبحان الله وبحمده سبحان العظیم وبحمده واستغفر الله
بر جانب دست راست آدم علیه السلام درے دیدم که بوی خوش ازان میدمید و بر جانب چپ او درے
دیدم که بوی ناخوش ازان می آمد و آدم علیه السلام هر بار که جانب راست دران در نظر میکرد میخندید و هرگاه
بجانب چپ درین درنگاه میکرد میگریست حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از جبرئیل علیه السلام سوال کردند
ما هذان البابان گفت آنچه بر یمین اوست دری ست بجانب بهشت که ارواح سعدای بنی آدم ازان
ممر به بهشت در می آیند و آنکه بر یسار ست درے ست بسوی دوزخ که ارواح اشقیا ازان در بدوزخ می آیند

چون آدم علیه السلام دران می بیند بمشاهدهٔ ارواح طیبه مروّح و مسرور میگردد و دران صد دیگر بخلاف این فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا بیشتر شدم بحضرت نوح علیه السلام رسیدم سلام کردم از تخت مرصع کاری خویش برخاست و معانقه کرد و بدیدن من شادمانی نمود گفت الحمد لله الذی ارانا وجهك و این تسبیح را ورد خود میکرد و میگفت سبحان الحی الحلیم سبحان الفرد الکریم سبحان الحی العزیز الکریم

لطیفهٔ هفتم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا بیشتر شدم جماعتی از فرشتگان دیدم که همه صفها بر کشیده بودند بقدم قیام ایستاده بودند بخشوع و خضوع سر در پیش انداخته این تسبیح را میگفتند که سبوح قدوس رب الملائکة والروح از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که عبادت این فرشتگان این ست گفت از روز خلق آسمانها باز تا بقیام قیامت عبادت این فرشتگان چنین ست یا رسول الله از حق تعالی درخواست کنید تا این عبادت را بر شما و امت شما کرامت فرماید طلبیدم کرم فرمود و قیام در نماز فرض گردانید بر شما باد که تعهد او نیک بجای آرید بعد ازان از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که یا جبرئیل عدد این فرشتگان چند باشد گفت هیچ آفریده عدد ایشان نداند وما یعلم جنود ربك الا هو

لطیفهٔ هشتم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم براق را روان کردم بر جماعتی گذشتم بزراعت مشغول بودند و میکشتند و همان ساعت میدرویدند و یکی هفتصد بر میداشتند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها کیانند گفت یا رسول الله آنها که خدمت و طاعت از برای خدای تعالی و صدقه از برای خدا دهند مگر نشنیدهٔ که حق تعالی فرموده که مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة **لطیفهٔ نهم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بجماعتی رسیدم که فرشتگان سرهای ایشان را بسنگ میکوفتند و باز بحالت اول باز میگشت و باز میکوفتند پرسیدم که یا جبرئیل اینها کیانند گفت یا رسول الله اینها در نماز جمعه و جماعت کاهلی کرده اند در رکوع و سجود نکرده اند و در اوقات ادا نکرده اند قوله تعالی فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون **لطیفهٔ دهم** از کتاب مذکور چنین فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون بیشتر شدم بجماعتی رسیدم که برهنه و گرسنه و تشنه زبانیه ایشان را میرانند بشراب و طعام دوزخ چنانچه بهائم را بچراگاه رانند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها کیانند گفت یا رسول الله اینها کسانی اند که منع زکوة کرده اند و بر فقیران رحم نکرده اند قال الله تعالی والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم **لطیفهٔ یازدهم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون بیشتر شدم بجماعتی رسیدم که بمقراض آتشین لب و دهان ایشان را می بریدند باز بهماندم بحال خود

بازمیگشت و دیگر باره می بریدند و سلعتی تمکث نمیکردند جبرئیل را پرسیدم که اینها کیانند گفت یا رسول الله ایشان آن طائفه اند که بر پادشاهان در می آمدند و خوشامدی میکردند ایشان را در دروغها و محالات ایشان را تصدیق میکردند ظلم و فسق ایشان را نهی نمیکردند و بعدل و احسان دلالت نمی نمودند قال الله تعالی ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار **لطیفهٔ دوازدهم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون بیشتر شدم با گروهی بگذشتم که گوشتهای اندام ایشان را می بریدند و بدهان ایشان میدادند تا بخورند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها کیانند گفت طائفه اند که سخنها باز میگویند و غیبت مردمان کرده اند قال الله تعالی ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه

فصل دوم در ذکر دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ماه عالیجاه را

مشتمل ست بر ده لطیفه

لطیفهٔ اول فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون بیشتر شدم بر گروهی بگذشتم که رویهای ایشان سیاه کرده بودند و چشمهای ایشان ازرق ساخته و لبهای زیرین ایشان در زیر قدمهای ایشان میکشیدند و لبهای زبرین ایشان بر سر افگنده بودند ریم و خون و فساد از دهنهای ایشان میریخت و ایشان را بقدحهای آتشین حمیم که عبارت از خونابه و زردابهٔ دوزخیان ست میدادند و ایشان همچون خران بانگ میکردند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها کیانند گفت یا رسول الله ایشان شارب الخمر اند از امت شما قال الله تعالی انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان **لطیفهٔ دوم** از تاج القصص آورده است که هر که می در دست گیرد آن دو فرشته که موکل اند از وی گریزند و گویند که هان تا نخوری که خدای تعالی می بیند پس چگونه بود حال بنده که قدح می در دست فرشته میگوید که مخور و پیغمبران میگویند که مخور خدای تعالی میگوید که مخور شیطان میگوید که بخور وی فرمان شیطان میکند خطاب آید با فرشتگان که ببینید این بی حرمت را که انعام ما برداشته است و فرمان دشمن برده باوی در ساخته گویند که الهنا بگیر میش جای گرفتن ست خطاب آید که اورا جای یله کردن ست او را بیازمائید که اگر یار انخواهد ما نیز او را نمی خواهیم ای عزیز با رضای عزوجل باید ساخت اگر او ستاند کسی نتواند داد و اگر او بدهد کسی نتواند ستد او را نگاه دار تا او ترا نگاه دارد و هر که از خدای تعالی بترسد همه کس ازو بترسند و هر که او را فرمان برد همه کس او را فرمان برند همه عمر در پرستش او خرج کن که حساب خرج او نخواهد ستد از آزار حق بترس و دنیا پرست مباش **لطیفهٔ سوم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون از اینجا بیشتر شدم بر گروه دیگر بگذشتم رویهای ایشان بصورت خوک مسخ گشته از فوق ایشان عذاب و از تحت ایشان عذاب پرسیدم که یا جبرئیل ایشان کیانند گفت یا رسول الله اینها

طائفہ اند کہ گواہی بدروغ دادہ اند قال اللہ تعالیٰ الا من شہد شاہدًا بالحق وہم یعلمون **لطیفۂ چہارم**
نقل از کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون
بیشتر شدم ماہ را دیدم کہ پشت بہ پشتبان سعادت نہادہ گاہے در مقام ہلالی در پرتو انوار جلالی مانند ایام ضیا
چون نسیم صبا خوش نفس گاہے در مقام بدرے در منزل شرف وصاحب صدرے بر مثال عہد جوانی
چون قدح آب زندگانی بے حسن بودہ پیش آمدہ عنان براق را بگرفت وگفت **رباعی**

آراستہ ام خانہ بیا ساعی دمے / وز ظلمت خود خانہ بیارای دمے
تادست دل از دامن غم بار کشم / بنشین ز سر مراد از پای دمے

خواجہ فرمودند صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بزبان حال کہ منازل افلاک در پیش دارم ماحضر آنچہ داری در نظر آر ماہ
گفت ای خواجہ صباغ دکان ربیع منم وصناع این کال رفیع منم چندین ہزار رنگ مختلف لون متفاوت
کہ در گلہای بہار ومیوہای اشجار منظور نظرات فاعتبروا یا اولی الابصار میگردد ہمہ از اثر آثار تابش ام
صباغ اوستادم وہم نقشبند کامل خواجہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اشارت فرمودند کہ ای ماہ شرم نداری کہ این
بضاعت مزجات را بر طبق عرض نہی اگر تو صباغ ربیعی من آن صباغ اوستادم کہ از خم بلغ ما انزل الیک
از رنگبار صبغۃ اللہ اطلس ہفتاد ودو رنگ ستفترق امتی الا اثنین فریقا برآرم ہر کہ بالا تر از استاذ
دکان بکشاید در انجمن فلک ومجمع ملک بے مردہای وانشق القمر خواہد **بیت**

ای کوس دولت تو ملک بر فلک زدہ / عشقت علم ز سینہ ہر یک بپای زدہ
آئینہ دار طلعت تو بودہ آفتاب / خرگاہ زر طناب ازان بر فلک زدہ
مہ لاف حسن زد بفلک لاجرم شگافت / از پنجہ سیاست تو آن فلک زدہ

لطیفۂ پنجم در قصص الانبیا آوردہ ہست کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آفتاب از آسمان
چہارم طالع میشود وماہ از آسمان دنیا وماہ در فلک مقابل آفتاب ست ہر مقدارے کہ ہر شب نور آفتاب
بروی می افتد بسبب حسابی کہ خلائق ہست چنانکہ سپرے نزدیک چراغ بری تمامی روشنائی را بپوشد ہر چند دور تر
کنی نور چراغ بیشتر شود چون از حد دور تر داری تمامی خانہ روشن گردد چون ماہ از کمال روشنائی با آفتاب نزدیک
می آید روشنائی او کم میشود چون بدو نزدیک شود بے نور میگردد وآن یک شب یا دو شب ست کہ منزل ارد
وافزایش نور ماہ در نصف اول ست وگاہے در نصف آخر وگفتہ اند کہ آسمانہا بطریق بام اند یعنی بین
ودر ہر آسمان ستارہ ہست کہ اقلیمی را می بیند روشن میدارد وزحل در ہفتم آسمان ست وقمر در آسمان اول
ست در طرف زمین واین قول را وجہی نیست زیرا کہ مخالف آیات ست چنانچہ فرمود الم تر کیف خلق اللہ

سبع سموٰت طباقا مخالف اخبار ہا کہ یاد کردیم اگر گویند کہ آسمان بر شکل قبّہ بودے بایستی کہ میان ماہ و روشنائی آفتاب حائل بگشتے با چندان سطبری کہ دارد و آنچہ میان ہر آسمانے پانصد سالہ راہ ست این میانہم و می بینیم کہ سفیدی میان ماہ و آفتاب میگردد ہمہ منطبق ست و متقبت نیست جواب گوئیم کہ این سوال جہی ارد زیرا کہ باری تعالی آسمانہا را از جواہر مصفا و آبدار آفریدہ ست کہ میان ماہ و ستارگان کہ در آسمانہا آفریدہ حائل نمیگردد و حکم آسمانہا ہمچنان ست کہ روشنائی چراغ از ظرف شیشۂ صاف می نماید **بیت**

رہا کرد برانجم افلاک را
ہمہ داد گہوارۂ خاک را

لطیفۂ ششم آوردہ اند کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ ہر یک آفتاب و ماہتاب را حق تعالی بر گردونے نشاندہ کہ آن گردون را سی صد و شصت گوشہ ست و بر ہر گوشہ فرشتہ ہست کہ او را میکشد چون ماہ فرو شود او را بزیر عرش برند خدای را جل جلالہ سجدہ کند و از آدمیان شکایت کند کہ ایشان گناہ بسیار میکنند و بدون تو ہر چیزے را می پرستند مرا دستورے دہ تا ہم اینجا باشم و ایشان را خدمت نکنم فرمان آید کہ باز گرد و ہمچنان بکار خود مشغول باش تا روز پسین حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ حق تعالی آفتاب را از نور حجابے آفریدہ کہ بعرش نزدیک تر بود و ماہ را محو گردانید فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النہار مبصرة سیاہی کہ در میان ماہ مانند خطہا میباشد آن نشان عکس دنیاست و روایت دیگر آنست کہ آن سرور موجودات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بانگشت مبارک اشارت نمودند سیاہی ماہ از آن ست در تفسیر آوردہ کہ ماہ دوازدہ کروری ہفت لک ہشتاد ہزار کروہ ست و بروایتی آوردہ کہ این سیاہی کہ در میان ماہ مانند خطہای کشیدہ ماندہ آن سیاہی نور ست گرد بر گرد او نوشتہ شدہ کہ لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ **لطیفۂ ہفتم** آوردہ اند کہ از برای برآمدن و فرو رفتن ماہ در کرانہای آسمان مشارق و مغارب آفریدہ ہست پس ہر روز از مطلع دیگر بر می آید و در مغرب دیگر فرو میرود و اگر گویند کہ در کلام مجید جائے رب المشارق والمغارب گفتہ و در جائے رب المشرقین و رب المغربین گفتہ ہست این چگونہ باشد جواب آنکہ مشارق و مغارب این ست کہ گفتہ شد ہر روز بدل میشود و در آن سہل تفاوت ست بحساب معلوم گردد اما مشرقین و مغربین آنکہ در آن وقت روز بنہایت درازی و بغایت کوتاہی میرسد دریافتن آن روز آخر تابستان و زمستان معلوم گردد و گوئی این ہر دو وقتے کہ کمال نقصان میگردد معتبر ست و آنچہ در میان ست محسوب نیست حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ حق تعالی فرود آسمان دنیا دریائی آفریدہ کہ آن دریا موج ندارد و در ہوا بفرمان حق تعالی چون سایہ بانے معلق ماندہ از مشرق تا بمغرب پس ماہتاب و جملہ ستارگان سیارہ در ژرف آن دریا اند و گفتہ اند کہ بخدائے کہ جان محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

در قبضهٔ قدرت اوست اگر ماه بیرون آید جهانیان از حسن ماه آشفته گردند تا بحدی که ماه را پرستند مگر آنکس که او را حق تعالی در پناه عصمت در آرد و ماه بر می آید برابر او سیصد و شصت فرشته میباشند پرها باز کشاده گردون را میکشند و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر بخدای تعالی میگویند باندازهٔ ساعات شب و روز چون فرو میشود بالا می برند و بعرش میرسانند و آنجا ماهتاب رب العزت جل جلاله را سجده میکنند و فرشتگان موکل نیز بسجود میروند چون فرمان میشود باز او را در فلک می آرند و ماهتاب از ان باز روشنی میدهد تا وقت فرو شدن در حدیث ست که حضرت رسول صلی اللہ علیه و آله وسلم فرمودند که این ماه میرود در زیر عرش و خدای را جل جلاله سجده میکند و بجهت بازگشتن دستوری میخواهد چون دستوری می یابد بمحل خود باز می آید چنانچه در قرآن ست والشمس وضحها والقمر اذا تلها در تفسیر نوشته اند که ای تتبعها لاخذ النور منها یعنی ماه پس روی آفتاب میکند تا نور از وی بگیرد و بدان سبب که فلک ماه زیر فلک آفتاب ست همیشه آنکه نیمهٔ ماه سوی آفتاب ست پیوسته روشن میباشد و آنکه طرف زمین ست تاریک پس هرگاه که ماه با آفتاب قران میکند یعنی در یک منزل هر دو را روشنی افتد بتمامی نیمهٔ نورانی سوی آفتاب بود و تمامی نیمهٔ مظلم سوی ماه بتوان دید و آنکه سیاه بینند خلق پندارند که ماه در پرده است آن مقدار که روشن ست بیرون آمده است همچنان ست که سیاه جرم ماه است که بران هیئت دیده میشود **لطیفهٔ هشتم** بدانکه گرفتن ماه را خسوف گویند و خسوف آن ست که همه گرفته شود و دریائی که مذکور شد ماه در ژرف آن دریا میگردد حق تعالی وقتها معین کرده که دران اوقات ماه را ابتلا گرداند و بندگان را بنماید که ایشان را قدری و قوتی در نفس خود نیست چنانکه منجمان کفار کواکب را صانع میگویند زیرا که اگر صانع بودندی از روشنائی که وصف کمالیت ایشان ست در تاریکی که عیب تمام ست نیفتادندی و آنکه عاجز و ناقص باشد خدای را نشاید اما چون وقت معین در میرسد گردون ماه از فرشتگان باشند که ماه را در قعر ژرف آن دریا اندازند آن غایت خسوف ست و قتی که روز میگردد و ستارگان ظاهر میگردند و اگر بعضے وقت ماه دران قعری افتد همان مقدار ماه پوشیده میگردد و دیگر مینماید چون ماه درین عقده می افتد فرشتگان موکل دو گروه میشوند یک گروه ماه را طرف گردون جدا کرده از وی می آرند و گروه دوم گردون را جانب او می برند بدانکه منجمان برآنند که خسوف آن ست که ماه را براس و ذنب که جرم ایشان سیاه است گذر میافتد ایشان را حجاب نور این میگردد و آنکه در گرفت ماه سیاه می نماید آن جرم راس یا ذنب ست زیرا که راس یا ذنب ماه را حجاب و حائل میشود و از بهر آنکه فلک شان برتر از فلک ماه است و این خسوف بحسابی که میان ایشان میشود اهل سنت و جماعت گویند آنکه سیاه می نماید جرم ماه است نه راس و ذنب زیرا که بعظمت ماه سیارهٔ دیگر نیست که او را تواند پوشید و از حسابیکه اینها

منکر نیستند زیرا که حق تعالی فرموده ست که والشمس والقمر بحسبان **لطیفهٔ نهم** آورده اند که اگر ماه گرفته شود هر کسی تنها بنماز و دعا مشغول شود تا انگاه که ماه پاشود و هر مهمی که پیش آید چون باد سخت یا هوا تاریک شود یا دشمنی پدید آید مشغول شدن بنماز و دعا سنت ست **لطیفهٔ دهم** در ذکر ستارگان آورده اند که هر ستاره سه جزو ست جزوی معلق ست بآسمان عرش و ازان روشنائی بهفتم آسمان ست و جزوے معلق ست بدنیا مانند قندیل ازان روشنائی آسمان ست و دیوان را بوقت استراق سمع آن ستارگان میرانند جزوے معلق ست و گفته اند که جملگی دو نوع اند یکی نوع برای سنگسار کردن دیوان آفریده اند اینجا دو مراد توانند یا عین ستاره را بر دیو میزنند یا ازان ستارگان آتشے جدا میشود که آن دیو را می سوزد نوع دوم سیاره اند یعنی روز از ایشان معرفت سمت قبله حاصل می آید و آن ستارگان دوازده اند چنانکه مشهور اند و آنکه حمل میگویند و ثور می نامند سبب آنکه آن ستارگان در طلوع تصور بصورت بره گاو می نماید با آنکه در فلک بره گاو نیست و هر کوکبے عبارت از ده و بست ستاره دارد و بعضے بزرگ و روشن ست که در نظر می آید و کواکب همین دوازده اند بر بست و هشت منزل منقسم شده و هر ماهے ماه در یک منزل باشد چون ماه به بست و هشت روز میرسد دو شب پنهان میماند گوئی منزل ندارد و لیکن نام منزل این ست شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا سماک زبانا عقرب اکلیل قلب شوله نعائم بلده ذابح سعد بلع سعد سعود سعد اخبیه مقدم مؤخر رشا و هر کسے ازین منازل باین محل آوردن آن بود که چون ماه درین منازل فرود می آید و بس باشد که ازین بالای این منزل میگذرد و یا دور می افتد یا اندکے میرسد زیرا که سریع السیر ست و منازل بطی السیر ست و گفته اند که این کواکب صد و بست و یک درجه سیر دارند و مقدار هر درجه نوزده فرسنگ ست هر فرسنگے سه میل و هر میلے چهار هزار رسن و هر رسنے بست و چهار انگشت میانه و گفته اند که تمامی ثوابت در کرهٔ هشتم اند که ازایشان آرایش کرده اند که آن آسمان دنیاست و آن آرایش ایشان ست درین آسمان چنانچه در قرآن مذکور ست که انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب ستاره هفت ست و آن اینست زحل و مشتری و مریخ و شمس و قمر و زهره و عطارد نزدیک تر از زمین ماه ست و دور تر زحل و هر یکے ازین ستارگان در رفتن و استادن چپ و راست مخالف یکدیگر اند چنانچه حق تعالی آفریده ست و مقرر کرده از ازل تا ابد ازان تغیر نخواهد بود که جملگی ستارگان دو نوع اند یکے آنست که آنرا چشم در می یابد و جرم هر یکے را جدا تواند کرد بسبب بزرگی و روشنائی و آنکه تعلق بعلم علما دارد هر یک هزار و بست و شش گفته اند قول اول صحیح ست و نوع دوم آن ست که چشم آنرا نیکو در نمی یابد و جرم یکے از دیگرے جدا نتوان کردن بسبب

خردی واندکی نور وہر یک را دردیدار وخلقت وجملہ آن سخن بسیارست کہ آن از علم نجوم بیرون ست جنس اول کہ در نجوم ست سہ نوع ست مظلم ومضی وسحابی مضی آنست کہ روشنائی او بر زمین افتد وجرم او شعاعیہ شعلہ افروختہ ماند ومظلم آنست کہ روشنائی ندارد وسحابی آن ست کہ جرم او پارۂ ابر سفید را ماند وقلہ جرم آفتاب از ہمہ کواکب بزرگ ست بمقدار صد شصت ہفت پارۂ زمین وثلث زمین ست وجرم ماہ یک نیم دقیقہ ست وجرم مریخ یکپارۂ چند زمین ست بست ہفت وجرم زہرہ یک دقیقہ ست وچہار ثانیہ وجرم عطارد دہ رابعہ ست اما اختلاف دران ست کہ این ستارگان جہات دارند یانہ بعضے گفتہ اند کہ جہات ندارند اما تن دارند ولیکن ایشان را اجسام نگویند واجرام گویند فرق میان جسم وجرم آن ست کہ جسم صاحب حیات را گویند وجرم صاحب وجود را گویند واجرام را حق تعالی بیگر داند چنانچہ آسیا را گردانند وبعضے از منجم گفتہ اند کہ ستارہ از بخارات زمین ست کہ طرف آسمان رفتہ ست ودر ہوا جمع شدہ این قول باطل ست زیرا کہ اگر چنین بودے اینہا را روشنائی نبودے مگر در روز چنانچہ بخارات دیگ کہ در سرپوش جمع گردد روشن نباشد مگر آنکہ روشنائی بر وے افتد چنانچہ قطرہای نم کہ بر سر درختان بود آن روشن نبود مگر در روز اگر گویند کہ ستارگان در شبہای زمستان خیرہ اند ودر تابستان کمتر بوند از اندکی بخارات جواب گوئیم کہ اگر ستارگان از بخارات زمین بودندے بایستے کہ در زمستان کم بودے زیرا کہ در زمستان بخارات فرود می آید وآنکہ در تابستان اندک دیدہ شود ازان ست کہ ہوا از غبار پر میشود ودر زمستان بفرود آمدن برف وباران صاف میگردد وصورت روشنی بسیار در نظر می آید ودیگر آنکہ اگر از بخارات بودے بایستے کہ درین صورت تفاوت ظاہر نگشتے مدام بر یک ہیئت بودے ودر صحراہا وبیابانہا کہ بخارات کمترست کم نبودے چون چنین ست معلوم شد کہ این ظن باطل ست ان الظن لا یغنی من الحق شیئا اعتقاد برین باید داشت کہ این کواکب بتقدیر حق تعالی پیدا اند نہ از بخار وغیر آن ہمہ آیات ست بر ہستی حق تعالی واین کواکب جماد ست یعنی چنانچہ چندین سنگ وجواہر روشن ست واگر گویند کہ بعضے ستارگان در آسمان بالاتر اند چگونہ در نظر می آیند معین ست ومقررست کہ چون روشنائی بغایت دور افتد از نظر غائب گردد جواب گوئیم کہ کواکب را باری تعالی چنان نور دادہ وبا عظمت آفریدہ ست کہ اگرچہ مسافت بسیارست انقطاع نہ پذیرد وہر روشنائی دیگر قیاس نتوان کرد آسمانہا را اللہ تعالی چنان صاف آفریدہ ست روشنائی را حجاب نمیشود چنانچہ حق تعالی فرمودہ ست کہ والسماء والطارق وما ادراک ما الطارق النجم الثاقب در تفسیر گفتہ ست کہ نجم ثاقب زحل ست کہ نور او از ہفت آسمان در گذشتہ وباہل زمین رسیدہ وثقب سوراخ را گویند واین ہیچ عجب قدرت حق تعالی عجیب وغریب نیست تا او را چنان نور دادہ کہ با این را چنان صاف

آفریده که حایل نمی تواند شدن وهر بار کر این ستارگان روی بر زمین نمایند همه میوه های زمین از نگار ایشان نگار گیرند و هر بار که ماه روی نماید همه نگارین رعیان باسمان روی در کشند عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که خدای تعالی دو چیز ست که آفریده ست یکی دانائی و دیگر نکوئی و دانائی بفرشتگان داد و نیکوئی را باستارگان

فصل سوم در ذکر بعضی از عجائب و غرائب دیگر که در آسمان اول بنظر انور آن سرور صلعم در آمده

مشتمل ست بر سیزده لطیفه **لطیفهٔ اول** از کتاب معارج النبوة فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون بیشتر شدم بقومے بگذشتم که شکمهای ایشان بر آماسیده و رنگهای ایشان زرد گشته و بندها بر دست و غلها بر گردن نهاده چون خواهند که برخیزند شکمهای ایشان فرو بر کشند تا بروی در افتند زیر و بالای آتش فرو گرفته پرسیدم که اینها کیانند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله ایشان ربا خوارانند قال الله تعالى الذين ياكلون الربوا لا يقومون الا كما يقوم الذى يتخبطه الشيطان من المس **لطیفهٔ دوم** از کتاب مذکور فرمودند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون بیشتر شدم بر گروه دیگر رسیدم که بکاردهای آتشین ایشان را میکشتند و خون سیاه و گنده از ایشان میرفت و باز زنده میشدند و باز ایشان را میکشتند تا ابد از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها کیانند گفت یا رسول الله اینها طائفه اند که خون ناحق کرده اند و خون مؤمنان ریخته اند قال الله تعالى ومن يقتل مؤمنا متعمدا فجزاءه جهنم خالدا فيها **لطیفهٔ سوم** فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه و آله وسلم چون بیشتر رفتم بر گروهے از زنان بگذشتم که رویهای ایشان سیاه کرده بودند چشمهای آنها ازرق ساخته و جامهای آتشین پوشیده و فرشتگان ایشان را بگرزهای آتشین میزدند و ایشان چون سگان و خوگان بانگ میکردند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها کیانند گفت یا رسول الله اینها زنانی اند که شوهران خود را آزرده اند قوله تعالى قوامون على النساء **لطیفهٔ چهارم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون بیشتر شدم گروهے از زنان دیدم که موی سر آویخته اند پرسیدم که یا جبرئیل اینها کیانند گفت یا رسول الله اینها موی خود را از نامحرمان پنهان نداشته اند و گروه دیگر از زنان دیدم که ایشان را می افگندند مار و کژدمها بر پستانها و شکمهای ایشان میگزیدند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها کیانند گفت اینها زنانی اند که فرزندهاے خود را شیر نداده اند تا فربه شوند و بے دستوری شوهران فرزندان دیگران را شیر داده اند در کتاب انیس الارواح از تصنیف خواجه عثمان هارونی آورده اند که حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم هر آن زنے که از شوهر خود دوری کند و بخواهش او راضی نباشد پس همه نیکیهای خود را ضایع کند

ودور شود از نیکیها همچنان که مار از پوست بیرون شود و بزه چندان باشد که ریگ بیابان و اگر زن بمیرد و شوہر ازوے راضی نباشد پس ہفتاد در از دوزخ بروی بکشایند و اگر خوشنود باشد ہفتاد درجه در بہشت بیند در تنبیه الغافلین امام ابولیث سمرقندی آورده اند که ہر آن زنے که با شوہر خود بروی ترش بنگرد بعدد ستارگانے که در آسمان باشد بروے گناه بنویسند آنگاه فرمودند که اگر شوہر را از یک سوراخ بینی ریم رود و از یک سوراخ خون رود زن آنرا بزبان لیسیده گیرد بآن خدمت ہم حق شوہر گزارده نشود و بجای نتوان آوردن پس فرمودند که اگر کسے را بغیر خدا سجده کردن روا بودے پس میفرمودم که زنان مر شوہران خود را سجده کنند **لطیفۂ پنجم** از کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم چون پیشتر شدم بر گروه دیگر بگذشتم که ہمه محبوس بودند میان دنیا و آخرت در ہوا معلق استاده بودند و بر ہریک دو فرشتۂ غلیظ نصب کرده که از منافذ چشم و گوش و بینی ایشان آتش بیرون می آید و بدست ہریک ازین فرشتگان عمودے از آتش داده که ہر عمودے را ہفتاد شاخ ست و اگر یک شاخ ازان بر کوه ابو قبیس نہند بگدازد و بدین عمودہا این فرشتگان آن گروه را میزدند و این تسبیح را میگفتند که سبحان القادر المقتدر سبحان المنتقم علی اعدائه سبحان الملك العظیم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که ایشان کیانند گفت اینها منافقان اند قال اللہ تعالیٰ ان المنٰفقین فی الدرك الاسفل من النار قال عز وجل یخادعون اللہ وهو خادعهم **لطیفۂ ششم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیه وآله وسلم چون بیشتر شدم طائفۂ دیگر را دیدم که طبقهای آتشین بر سینۂ ایشان نهاده و رویهای ایشان سیاه و چشمهای ازرق و جامهای قطران سیاه پوشیده و فرشتگان عذاب میکردند و بعمودہای آتشین می زدند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها کیانند گفت ایشان مطربانند **لطیفۂ ہفتم** از کتاب مذکور فرمودند رسول علیه السلام گروہے دیگر را دیدم که در وادیهای آتشین ایشان را میسوختند و باز تازه میشدند و باز میسوختند جبرئیل علیه السلام گفت اینها نافرمانان پدران و مادران اند قوله تعالیٰ فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریما **لطیفۂ ہشتم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم بعد ازان فرشتۂ دیدم بصورت خروس سفید از جبرئیل علیه السلام پرسیدم این چیست گفت یا رسول اللہ چون این مرغ در مقام خود بوقت سحر آواز میکند همه خروسان روی زمین بر آواز وے بانگ میکنند باز گفتم یا جبرئیل وی چه میگوید دران آواز خویش گفت دعا میکند گناہگاران امت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیه وآله وسلم را که الٰهی بیامرز و نگاه دار آنانکه نماز بجماعت میگذارند از امت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیه وآله وسلم ازینجاست که حضرت رسول صلی اللہ علیه وآله وسلم فرمودند که خروس سفید را دوست دارید که در وے ده چیز ست از ہنرہای من ہیبت و حمیت و شجاعت

وسعاوت وشفقت وبیداری شب ونماز خاص گاہے وبسیاری عیال وصلابت وجمال **لطیفۂ نہم** از کتاب زاد المذکرین آوردہ کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بیشتر شدم گروہے را دیدم کہ یا چشمهای ازرق شدہ وروی ایشان سیاہ ولبهای زیرین ایشان برسینہ افتادہ ولبهای زبرین ایشان بر پیشانی چسپیدہ وایشان در عذاب سخت بانگ خروگاو میکردند گفتم ای جبرئیل ایشان کیانند گفت یارسول اللہ ایشان سرودگویان وشاعران باشند کہ از بہر دنیا مردمان را مدح گفتہ اند **لطیفۂ دہم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بیشتر شدم گروہے را دیدم کہ طبلهای آتشین برسینهای ایشان نہادہ بودند وپیراہنهای قطران پوشانیدہ بودند ایشان را عذاب سخت میکردند گفتم یا جبرئیل ایشان کیانند گفت اینها کسانی اند کہ بآواز چنگ وطنبور وغیرہ نشاط کردہ اند **لطیفۂ یازدہم** از کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین کہ فرمودند چون بیشتر شدم در آسمان اول ہفتاد ہزار فرشتہ دیدم ہمہ از برای دوستداران ابوبکر صدیق وعمر فاروق وعثمان ذی النورین وعلی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم آمرزش میخواہند وہمہ این فرشتگان در آسمان اول سورۂ تبارک میخوانند ونام حضرت محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در آسمان اول مجتبے میخوانند **لطیفۂ دوازدہم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بیشتر شدم فرشتۂ دیگر دیدم کہ بر زبر کرسی زر نشستہ بود مر او را چہار روی بود یک روی او چون روی آدمی بود ویک روی او چون روی گاو ویک روی او چون روی سبع ویک روی او چون روی مرغ بود وبروایتے بجای سبع شیر وبجای مرغ کرگس گفتہ اند ہر روی او را دہان وزبان مناسب بود بآن تسبیح میگفت کہ سبحان من یرزق کیف یشاء سبحان من یری ولا یری وھو بالمنظر الاعلے وبر روی سبع این تسبیح را میگفت کہ سبحان من یسبح لہ الخلائق اجمعون سبحان من یرزق یا مفضل واز روی طیر این تسبیح را میگفت سبحان الجواد المفضل سبحان من یسبح لہ الطیر فی اوکارھا سبحان من رازق الطیور یا رحیم وروی دیگر کہ چون روے آدمی بود تمام تن او چنان بود کہ نصف بالای او از برف بود ونیمہ سفلی از آتش بود وآتش برف را نیگداخت وبرف آتش را نمی نشاند وتسبیح از آن دہان این میگفت کہ سبحان الذی الف بین الثلج والنار والف بین قلوب عبادہ الصالحین وبروایت دیگر سبحان الذی یؤلف بین عبادہ المؤمنین از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ این فرشتہ کیست گفت یارسول اللہ نام این فرشتہ حبیب ست وبروایت دیگر نام او رحمت ست حق تعالی این فرشتہ را بکمال قدرت خود آفریدہ است واو را بابرہا موکل گردانیدہ تا ابرہا بہر موضعے کہ ارادۂ اللہ تعالے بآن تعلق گرفتہ بآنجا میرساند ونام این فرشتہ بروایتے رعد ست وسبب ایجاد رعد از سحاب اوست کہ ابر را میراند آواز رعد از آن پدید آید چون بابر اظہار عنف کند برق ظاہر گردد قال اللہ تعالی الم تر ان اللہ یزجی سحابا ثم

یؤلف بینه لطیفهٔ سیزدہم از تفسیر عینی آورده که دعای رعد مجرب ست ہر که بانگ رعد بشنود بگوید که سبحان من یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته وهو علی کل شیٔ قدیر ابن عباس رضی الله عنهما گفت ہر که از شنیدن رعد این دعا را بخواند اگر او از آسیب صاعقه ترسیده باشد این دعا را بخواند نیکو شود و صاعقه باو نرسد

فصل چهارم در ذکر بعضی از عجائب و غرائب دیگر که در آسمان اول بنظر انور آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آمده

مشتمل است بر شش لطیفه لطیفهٔ اول نقل ست از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا بیشتر شدم بدریای بزرگ رسیدم عجائب و غرائب در روے بسیار بود که بوصف راست نیاید و آب وی سفید تر از شیر و موجها بری آورد بر مثال کوهها از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که نام این دریا چیست گفت یا رسول الله نام این دریا البحر الحیوان میگویند چون وقت نشر اموات شود ازین دریا باران بر زمین ببارانند و اعضا و اجزای ریزیده و بوسیده را باین آب ترکیب کرده باز زنده گردانند قال الله تعالی الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم

دران دم که آید قیامت چنان / شود امر از کردگار جهان / ازین بحر بارد بروے زمین
بدنهاے بوسیده گرد عجین / شود جمله ترکیب اندامها / اعاده شود در بدن جانها

لطیفهٔ دوم از کتاب ارشاد العارفین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا بیشتر شدم یک جماعت از فرشتگان دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم اینها کیانند گفت یا رسول الله اینها هفت فرشته اند که حق تعالی موکل کرده است ایشان را بر آسمانها چون کراماً کاتبین عمل بندهٔ را بآسمان اول برند آنکه در آسمان اول ست گوید که عمل برروی آن بنده باز زنید که مرا خدای تعالی فرموده است که کسی که غیبت کند مگذار که عمل او را بر آسمان بر آرند پس عمل بندهٔ دیگر را برند بآسمان دوم که غیبت نکرده است آن فرشته که در آسمان دوم ست گوید که این عمل برروی آن باز زنید که مراد ازین عمل غرض دنیا بوده و مرا فرموده که هر که عمل کند و در میان مردم فخر کند باو راه ندهم پس عمل بندهٔ دیگر را برند بر آسمان سوم که فخر نکرده ست پس آن فرشته در آسمان سوم ست گوید که عمل برروی بنده باز زنید که عمل او را راه ندهم زیرا که حق تعالی فرموده است که آن بنده در مجلسها تکبر کردے پس عمل بندهٔ دیگر برند بر آسمان چهارم که تکبر نکرده آن فرشته گوید عمل این بنده برروی آن باز زنید که حق تعالی مرا فرموده که عمل او را راه ندهم زیرا که وے هیچ کارے نکردے مگر آنکه عجب دران بودے پس عمل بندهٔ دیگر را برند بر آسمان پنجم که عجب نکرده آن فرشته که در آسمان پنجم ست گوید که عمل این بنده برروی او باز زنید که مرا فرموده اند که عمل او را راه ندهم زیرا که وی حسد کردے بر مسلمانان پس عمل بندهٔ دیگر را برند بر آسمان ششم

که حسد نکرده آن فرشته که در آسمان ششم ست گوید که عمل این بنده بر روی او باز زنید که خدای تعالی مرا فرموده
که عمل او را راه ندهم زیرا که او رحم نکردے بر کسے که او را بلای رسیدے پس عمل بنده دیگر برند بر آسمان هفتم که چنین نکرده
آن فرشته که در آسمان هفتم ست گوید عمل این بنده بر روی او باز زنید که خدای تعالی مرا فرموده ست که عمل او را
راه ندهم زیرا که هر عملے خاص که از برای خدای تعالی نباشد نگذارم وے باین عمل خدا را نخواسته ست ولیکن
نام آوازهٔ بزرگی خود را خواسته ست پس عمل بنده دیگر را برند چنین نخواسته تا از هفت آسمان بگذرانند و بدرگاه
خداے تعالی رسانند و جملهٔ فرشتگان گواهی دهند که عمل خاص ست خدای تعالی گوید که شما رفیق و نگاهبان
بندهٔ منید و من مطلع بر دل ویم او این عمل از برای من نکرده ست بر او باد لعنت من و جمله فرشتگان من پس واجب
ست خردمند را که خود را ازین کارها نگاه دارد تا که عاقبت نگردد **لطیفه سوم** از کتاب ارشاد العارفین تصنیف
ابولیث سمرقندی آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم میفرمایند که غیبت از زنا بدتر ست با وجود آنکه
در زنا شش خصلت بدست سه خصلت در دنیا و سه خصلت در آخرت اما آنکه در دنیا باشد اول آنکه درویشی
بیفزاید دوم عمرش کوتاه شود سوم آنکه در دنیا کم عزت شود یعنی بے آبروئی باشد اما آن سه خصلت که در آخرت
باشد اول آنکه خداے تعالے بروے غضب کند دوم حساب او را بدشواری کند سوم او را بدوزخ اندازد
و باین همه عذاب که زناکار را خواهد شد عقوبتے که غیبت کننده را باشد ازین هم بدتر باشد الٰهی بحرمت آبروی
حضرت مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم جملهٔ امتیان حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم را از زنا نگاه دار
و از غیبت کردن نیز نگاه داری و همه ایشان را از مرگ توبه نصوح دهی و همه را رحمت کنی **لطیفهٔ چهارم**
در تفسیر معینی در قصهٔ معراج حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم چنین فرمودند که قومے را دیدم که بر منبرهای
نور چون کلمهٔ اخلاص بر زبان راندے از دهنهای ایشان نور بیرون آمدے از جبرئیل علیه السلام پرسیدم
که ایشان کیانند گفت یا رسول الله ایشان مؤذنان باشند که بانگ نماز را بلند گفته اند و قوم دیگر را دیدم
که بانگ نماز میگفتند اما نور نبود و گردنهای ایشان شکسته بود گفتم اینها کیانند گفت اینها مؤذنانے که
بانگ نماز را آهسته گفته اند **لطیفهٔ پنجم** از کتاب انیس الارواح از تصنیف خواجهٔ عثمان هارونی آورده اند
که فرموده اند که هر که مومنے را دشنام دهد همچنان باشد که مادر خود را زنا کرده باشد چنانکه فرعون را یاری کرده باشد
و بحرب موسی علیه السلام بیرون آمده باشد باز فرمودند که هر که مومنے را دشنام دهد دعای او مستجاب نشود تا چند روز
اگر مرده باشد بے توبه عاصی مرده باشد **لطیفهٔ ششم** در تفسیر سورهٔ والنجم در خبر ست که حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود در آسمان دنیا بفرشته بگذشتم که تکیه کرده بود او را سلام دادم جواب سلام مرا داد ولیکن از جای
خود بر نخاست فرمان آمد که حبیب من بر تو سلام کرد تو پیش او و تعظیم بر نخاستی اکنون حکم آن ست که از برای تعظیم او

برخیزی دتا قیامت نہ نشینی و بر حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم صلوٰۃ فرستادہ باشی **ابیات**

یکے از ملائکے ان جاسے بود	نشستہ بجایش نہ برپای بود	بیامد محمد علیہ السلام
سلامش دراکرد از احترام	بداد آن فرشتہ مرادرا جواب	نہ برخاست باعزت آنجناب
دران دم ندا آمد از سوی رب	بسوی فرشتہ ز روی غضب	حبیب من آمد ترا چون بہ پیش
چرا برنہ جنبیدی از جای خویش	کنون بہر او قائم از جای باش	درودش فرستان و برپای باش
نہ بنشمنی برجای تا نفخ صور	جزای تو اینست کردی غرور	

نقل از کتاب مذکور شیخ شرف الدین یحیی منیری آوردہ کہ وقتے حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مر جبرئیل علیہ السلام را پرسیدند حال شما چگونہ است گفت یارسول اللہ از ان زمانے کہ یکے از میان راندہ درگاہ حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ شدہ است ہیچکس را قرار و آرام نماندہ است از ترس حضرت حق سبحانہ وعم نوالہ

باب یازدہم در بیان رسیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بآسمان دوم و دیدن حضرت مہتر یحیی علیہ السلام و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل بر سہ فصل است

فصل اول در ذکر کیفیت کشادن دلائیل باب آسمان دوم را

متضمن بر نہ لطیفہ ست **لطیفۂ اول** از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین و در کتاب تاج القصص آوردہ کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ آلہ وسلم چون بآسمان دوم رسیدم این آسمان را بغایت نورانی دیدم چنانکہ چشم از مطالعۂ او خیرہ گشتے و خداوند تعالیٰ آسمان دوم را از زر سرخ آفریدہ و بروایتے از نقرۂ خام آفریدہ و نام وے قیدوم ست و دراو از مرواریدست و درازی آن دو ہزار سالہ راہ است و آن در را باب القدر نام ستے و قفل بروے از یاقوت نہادہ و دربان در نوشتہ کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ جبرئیل علیہ السلام پیش آمدہ در را بکوفت وگفت در را بکشائید کہ تا بہترین خلائق بگذرد و بمقصود خود برسد بواب و نگہبانان آواز دادند کہ من ھٰذا کیست کہ درین شب ظلمانی درین درگاہ ربانی آمدہ و آتش عشق در خرمن اعمال ما زدہ جبرئیل امین گفت منم جبرئیل ایشان گفتند با تو ہمراہ کیست جبرئیل علیہ السلام گفت با من محمد پیغمبر آخر الزمان ست صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان گفتند ای جبرئیل خلعت پیغمبری در وے پوشانیدہ اند و بخلق فرستادہ اند جبرئیل علیہ السلام گفت آرے ایشان گفتند مرحبا و اہلاً خوش آمدی و نیکو کسے را آوردی آنگاہ در آسمان را بکشادند

وفرشتگان بآمدن ما شادی نمودند و یکدیگر را بشارت میدادند و مرا سلام و تحیت میگفتند فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون نظر کردم فرشته دیدم که بر کرسی نور نشسته و گرو بر گرداو هفتاد هزار فرشته ایستاده که هر یک از ایشان را دو صد هزار فرشته دیگر لشکر و سپاه بودند بر ایشان سلام همه جواب سلام من بتقدیم رسانیدند و مرا بکرامات بسیار بشارت دادند از نزد حق تعالی گفتم یا اخی جبرئیل این کدام فرشته است گفت نام این دلائیل ست و مهتر فرشتگان آسمان دوم ست چون نزدیک آن فرشته رفتم و سلام کردم جواب سلام من داد بر من درود و ثنا گفت و تسبیح آن فرشته این بود که سبحان الله کلما یسبح الله مسبح لا اله الا الله کلما هلله المهللون والحمد لله کلما حمده الحامدون والله اکبر کلما کبره المکبرون ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم کلما حوله المحولون واحاط به علم الله اضعافا مضاعفه دلائیل مهتر فرشتگان با جمیع ملائکه من گفتند هیچ میدانی یا رسول الله تا ما را از کی باز بصلوة و خواهش امت شما فرمان ست گفتم نی گفتند که پیش از آفرینش آدم علیه السلام بده هزار سال امشب حاجت ما یان بشما آن ست که عذر تقصیرهای ما را از خدای تعالی بخواهید پذیرفتم و دو رکعت نماز ادا کردم همان ست که خدای تعالی فرمود که لترکبن طبقا عن طبق یعنی البته سوار شوی و بنشینی تو ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم بر طبقات منازل آسمان در شب معراج از آسمانی تا آسمان دیگر بگذری و بمنزل اصلی برسی

غزل

آمد ببرج آسمان ماه ثریا منزلت
فرما و بنشین جان من هرجا که میخواهد دلت
تو سرو باغ جنتی از جوی خان برخواسته
کاندر هوای آب و گل نامم نگنجد محملت
من حاصل هر دو جهان بهر رضا داده ام

ای ماه مهر افروز من بادا مبارک منزلت
ای شاه جان مرحبا باز آمدستی از درم
یا شاخ طوبی کاسمان بنشانده در آب و گلت
گشتیم خاک منزلت باشد که بر ما بگذری
گر آن ترا حاصل شود سلمان بست این حاصلت

خلوت سرای چشم و دل این شسته و آن رفته ام
باشد کزین غمها فرج یابم به بخت مقبلت
من هودج عشق ترا جان و دل جا کرده ام
بر ما گذر تا بگذریم از آسمان در منزلت

لطیفهٔ دوم از کتاب

معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون از اینجا بیشتر شدم عطارد را دیدم که در افلاک دفتر امر و نهی و حل عقد در پیش نهاده گاه نقطهٔ دریای قیر بنوک خامه بر صحیفهٔ شب از مشک اذفر رقم میزد و گاه از قارورهٔ کافور تزیین نقش بیاض بر دیباچهٔ روزگار ظاهر میگردانید چون نظرش بر مرکب موکب حضرت خواجه صلی الله علیه و آله وسلم افتاد باستقبال جناب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیشواز آمد و این نیازمندی عرضه داشت نمود

رباعی

ای دل شده فتنهٔ رخ ماه وشت
در کلبهٔ ما دمی درآ و بنشین
عاشق شده جان بر آن سخنهای خوشت
تا جان و دل خسته کنم پیشکشت

حضرت خواجہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اشارت فرمودند ای عطارد ما حضر چہ داری گفت صدر آسمان من دارم کہ مسجلات ومحاضر افلاک منم برقم قلم کرم من می نگارم کنگرۂ برج جوزا بنام من ست جواہر زواہر عز وعلا در درج احتشام من ست منشور فضل وکمال بنام ارباب جاہ وجلال من می پردازم اکنون چون قلم از سر قدم سازم حضرت خواجہ علیہ الصلوۃ والسلام فرمودند کہ اے عطارد اگر صدر دیوان سبع مثانی بر مثال آسمانی تو داری سبع مثانی کہ در صدر منشور قرآن ست من دارم اگر کنگرۂ جوزا بنام تست ہشت باغ رضوان با صد ہزار حور وقصور گلشن سرای جنان بنام کترینۂ ملازم از ملازمان عالی مقام من ست ہنوز تو از کنج گنجینۂ عدم قدم بیرون ننہادہ بودی کہ خوان سالار فطرت در ضیافت خانہ شہودت قرص وجود ترا برگرد خوان لاجوردی آسمان ننہادہ بود کہ مائدۂ پر فائدۂ نور بہ بزم حضور در مہمانخانۂ ظہور بنام من گسترانیدہ بودند کہ اول ما خلق اللہ تعالیٰ نوری پس کسے در ضیافت خانۂ ابیت عند ربی طعام احتشام وھو یطعمنی ویسقینی نوشیدہ باشد باین ما حضر محقر تو کے سر در آرد **لطیفۂ سوم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون ازینجا بیشتر شدم بجماعتے از ملائکہ رسیدم کہ صفہا برکشیدہ در رکوع بودند این تسبیح میگفتند کہ سبحان الوارث الواسع سبحان الذی یدرک الابصار ولا یدرکہ الابصار سبحان العظیم الاعظم از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ اینہا کیانند گفت یا رسول اللہ این فرشتگان در رکوع تواضع وخشوع دارند تا مخلوق شدہ اند سر بالا نکردہ اند و آسمان سوم را ندیدہ اند از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ عبادت فرشتگان آسمان دوم چنین ست گفت آرے از خدای تعالی درخواست نمایند تا این عبادت را بشما و امت شما عطا فرماید دعا کردم رکوع در نماز بر من و امتان من فرض گردانید **لطیفۂ چہارم** از کتاب صحیح بخاری و مسلم نشابوری روایت میکنند کہ فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام چون بیشتر رفتم در آسمان دوم مردے را دیدم کہ مسیح و مالیدہ روی بود گفتم یا جبرئیل این کیست گفت سید شہداست از ہمہ گناہے بالاست اعنی حضرت یحیی ابن ذکریا علیہما السلام ست خدای تعالی در وصف حضرت یحیی علیہ السلام چنین فرمودہ کہ یا یحیی خذ الکتاب بقوۃ وآتیناہ الحکم صبیاً وحنانا من لدنا وزکوۃ وکان تقیاً **نقل** از کتاب حیرۃ الانسان تصنیف حضرت خواجہ احمد بغدادی حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ آلہ وسلم در مقام حضرت یحیی علیہ السلام رسیدند یحیی علیہ السلام گفت یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من در دنیا در بیت الاقصے مہر نبوت شما را دیدہ ام و عجائب معاینہ شد کہ دران وقت کہ شما در دریای خوف غسل میکردید ازان یک قطرہ بر من افتادہ بود کہ من در خوف و رجا قبول شدہ ام **نقل** ست کہ یہودان یحیی ابن ذکریا را شہید کردند آفتاب چہل روز بروے گریہ کرد بروایتے سید الشہدا ازان سبب خوانند کہ در روز مائدۂ ایشان پیشوای ایشان در بہشت یحیی علیہ السلام خواہد بود در خبر ست کہ روزے اطفال با حضرت

یحیی علیه السلام گفتند بیا تا باهمدیگر بازی کنیم و او سه ساله بود جواب داد که ای اطفال خداوند تعالی ما را از جهت بازی نیافریده است امام ثعلبی آورده که حضرت یحیی علیه السلام در کودکی پیغمبر بوده و بشرف رسالت مشرف شده و منبر نشین بوده و وعظ میفرموده و زاهد و عابد بوده دائم در مقام خوف و ترس بوده چندان گریه میکرد که روی مبارکش خون آلوده میشد مادرش میگفت یحیی بگذار که تا با پنبه رویت را پاک کنم که من ازین حال تو بی طاقت شده‌ام جواب میگفت که دعنی یا اماه ای مادر مرا بحال خود بگذار که از عذاب و قهر خداوندی می‌ترسم نقل است که عیسی علیه السلام برخلاف یحیی علیه السلام در مقام رجا و امیدواری بوده دائم از لطف و رحمت خداوندی سخن میگفت روزی هر دو بهم رسیدند حضرت یحیی علیه السلام گفت ای عیسی علیه السلام من چون با تو می‌بینم ترا خندان می‌بینم گوئیا از عذاب و قهر خدای تعالی ایمن شده عیسی علیه السلام گفت ای یحیی علیه السلام چون با تو می‌بینم ترا بسیار گریان و ملول خاطر می‌بینم گوئیا از رحمت و کرم خداوندی ناامید شده درین گفتگو بودند که ندای آمد که افضل شما نزد من که خداوندم ظن رحمت و کرم بمن طمع دارد که سبقت رحمتی علی غضبی و عقابی چنانچه حضرت لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی فرموده اند که

غزل

طمع ز فیض کرامت مبر که خلق کریم
گنه ببخشد و بر عاشقان ببخشاید

جمیله ایست عروس جهان ولی هشدار
که این مخدره در عقد کس نمی آید

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند که در نزد یحیی علیه السلام رفتم و شرائط تحیت بجا آوردم جواب سلام من گفت و گفت مرحبا بالاخ الصالح و نبی الصالح لطیفه پنجم در تاج القصص آورده که ای بنده بر هر یک از مایان شش فرشته موکل اند چهار ایشان حافظان اند و دو کاتبان اعمال و اقوال شما اند هر کاری که شما کنید در میان این شش فرشته باشد پس یقین بدانکه گناهان تو پنهان نخواهد ماند و آشکارا خواهد شد پس آنروز همه سرها آشکارا شود یوم تبلی السرائر آن کاری کن که فردا شرمسار نگردی قوله تعالی یوم تبلی السرائر نزد بعضی آن باشد که از کردارها پرسند و یگان یگان سوال کنند که چرا حرام خوردی و بجرم چرا نگاه کردی و مال کسان را چرا گرفتی و چرا از من شرم نداشتی و نترسیدی و جمعی گویند که یوم تبلی السرائر آن است که در شبانه روزی بست و چهار ساعت است و در هر ساعت صد هشتاد و سه دم از بنده بر می آید و فرو میرود و پس در هر شبانه روزی چهار هزار سه صد نود و دو دم باشد چون این جمله را با دو صد هفتاد روز قیاس کنی شش هزار چهار صد هشتاد دم آید و دو صد هفتاد روز نه ماه باشد این مقدار دم میزند و در هر دمی دو سوال است که ای بنده آن لحظه این دم بر آوردی در چه کار بودی و چون فرو بردی چه کار کردی چون نه ماه را این سوال باشد بنگر که عمر تو چند است و ترا چه مقدار جواب باید داد

یوم تبلی السرائر خواہد بود کہ خدای تعالی از تو سوال خواہد کرد باید کہ جواب سوال را اندیشیدہ باشی و آمادہ
کردہ باشی کمترین سوال ز تو آن باشد کہ بہر دمی کہ زدہ باشی سہ سوال کنند گویند کہ آن دم سرد چگونہ فرو بردی
و دم گرم چسان برآوردی و درمیان این دم زدن چہ گفتی و چہ اندیشہ کردی قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
لا یزول عبد اس و علی القوم یوم القیامۃ حتی یسأل عن خمس عن عمرہ فیما افناہ و شبابہ و مالہ اکتسبہ فیما
ذا انفقہ و ماذا عمل فیما علم بندہ از شرم این سوال سر افگند و ہزار سال از ہوش برود چون بہوش باز آید فرشتہ گوید
کما جب ربک حاضر باش تا کار نیک کن بوقت سوال در جواب فرو نمانی **لطیفہ ششم** از کتاب
معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چون بآنجا
بیشتر شدم بفرشتہ بگذشتم کہ مر او را ہفتاد ہزار سر بود و بر ہر سرے ہفتاد ہزار روی بود و بر ہر روے
ہفتاد ہزار دہان و بر ہر دہانے ہفتاد ہزار زبان بود و تسبیح میگفت اللہ تعالی را بہفتاد ہزار لغت کہ
ہیچ لغت بلغت دیگر نماند و یک تسبیح او این بود کہ سبحان الخالق العظیم الاعظم سبحان اللہ
و بحمدہ و بروایت دیگر بران منتظم ساختہ کہ سبحان اللہ و بحمدہ استغفر اللہ در خبر ست کہ ہر کرا عیش
بر وے تنگ شود درمیان سنت و فرض بامداد این تسبیح را ورد خود کند عیش فراخ گردد بعد ازان از
جبرئیل علیہ السلام احوال این فرشتہ را پرسیدم گفت یا رسول اللہ این فرشتہ ایست کہ موکل بروزیہای
خلائق ست تا رزق ہر بندہ از مائدہ کرم الٰہی روز بروز تا روز قیامت آنچہ مقدر ست بے زیادہ و نقصان
بوے میرساند بحکم خالق اللیل و النہار و نام وی قاسم ست نزدیک او رفتم و سلام کردم بر ہر زبانے کہ داشت جواب
سلام مرا داد و درود بر من فرستاد و گفتم بآن فرشتہ کہ یا قاسم حقیقت رزق بندگان بر من یک بیک
بیان نمای گفت یا رسول اللہ بندۂ صادق کسی ست کہ از برائے روزی دل آویختہ ندارد و بدل فارغ
در طاعت حق تعالی مشغول باشد حقیقت بدانکہ آنچہ در روز ازل مقدر شدہ آن چیز بدو خواہد رسید ذرۂ
ازان کم نخواہد شد یا رسول اللہ اگر بندہ سالہا بدیدہ در روی بپوید ہمان قدر کہ در روز ازل تقدیر خدای تعالی
برای او نوشتہ ہست آن ناخواستہ باو بدہد و بندۂ در راہ طریقت ثابت قدم کسی ست کہ دل او از برای
رزق آویختہ نباشد کہ امروز خوردم فردا چہ خواہم خوردن پس این چنین بندہ را راسخان شریعت بدین
و بدیانت گویند باز گفت یا رسول اللہ چنانچہ بندہ را مرگ جویان ست و ہر جا کہ میرود رزق نیز دنبال
او شدہ میرود و اگر بیدار ست رزق در پہلوی او ست و اگر خفتہ ہست نیز رزق در پہلوی وی ست
یا رسول اللہ بندہ را باید کہ بے غم باشد کہ رزق در کتف او نوشتہ ہست کار خدای تعالی را بفراغ دل کند کہ ہیچ
نصیب ہست بالراس و العین در پیش او ست بندہ را باید کہ طلب مولی باشد تا بر ہمہ ملک و ملک مولی ست

در طلب او باشد هرگز گرد دنیا نگردد و از و گریزان بود چنانکه مسلمانی از مردار و هرکه در طلب مولی باشد التفات بدنیا و جز آن نکند دنیا بهزار آرزو خود را بران کس بیارا ید و بنماید باید که بگوشهٔ چشم برو ننگرد و آن شخص از دنیا بگریزد چنانچه مسلمانی ز مردار باز گفت یا رسول الله الدنیا مزرعة الاخرة میدانی سبب چیست یعنی زراعت کنید بصدقه و سخاوت و دانه سخاوت بکارید تا فردای قیامت ازان تخم نعمت برگیرید که هیچ چیز فاضل تر از صدقه و سخاوت در دنیا نیست هرکه کار خود پیش برد از صدقه و سخاوت برد یا رسول الله متوکلان هیچ غم و اندیشه رزق و جز آن ندارند و هم ازین سبب که آنچه در روز ازل مقسوم شده است خواهد رسید پس هرچه اندیشه مند باشند یا رسول الله بنده در کار خدای تعالی باشد و با دل فارغ طاعت کند و به بیند که خدای تعالی برای او چه نعمت و کرمها پیدا خواهد کرد اگر بنده صد سال در عالم سیاحت برود و یا بدیده قدم زند برای رزق ذره از آنکه مقدر کرده اند زیاده ندهند شعر

گر کسی صد هزار بار بجست
که روزی بکوشش نخواهد فزود
نخوری بیش از آنکه روزی تست
بدنبال روزی چه باید دوید
بشغل جهان رنج بردن چه سود
تو بنشین که روزی خود آید پدید

باز گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اگر بنده صد هزار سال کوشش کند برای آنکه ذرهٔ از روزی وی زیاده شود هرگز زیاده نشود پس بنده را باید که در هر کاری باشد صادق باشد حق تعالی ضامن ست بر رزق دادن چنانچه در کلام الله فرمان میشود که وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها

لطیفهٔ هفتم از تاج القصص آورده که این دلیل ست که هرچه بتوان شمرد اندک باشد و آنچه بسیار ست ثواب صابران ست که بجنت در دنیا صبر نمایند و جزع نکنند که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب

لطیفهٔ هشتم در کتاب معارجین آورده که حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که در آسمان چهارم هفتاد هزار علم سبز دیدم و بر هر علمی هفتاد هزار نقیب بودند و بفرمان هر نقیبی هفتاد هزار فرشته بودند همه جامهای سبز پوشیده بر یک طرف جامهٔ آن علم نوشته که وانیبوا الی الله ملائکه میگفتند اللهم اغفر لی و لمن اناب الیک

لطیفهٔ نهم در تفسیر بحر المعانی آورده اند که همچنین عالمهای که خدای تعالی آفریده است چندان ست که نه بدایتهای آن عالم پیدا و نه نهایت آن کسی داند بجز حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم دیگر کسی را بر اطلاعی نبود و نخواهد بود نه از انبیا و نه اولیا آورده اند که جبرئیل علیه السلام در آسمان دوم دید که شتران مهارها با یکدیگر بربسته میروند و بر بالای هر شتر صندوقی بار کرده اند نه بدایت آن پیدا و نه نهایت آن معلوم حضرت پیغمبر علیه السلام چون در آنجا رسیدند حضرت جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله ازان وقتی که مرا آفریده اند دائم می بینم که این قطار شتران میروند پیش ازین هم میرفته اند نمیدانم که تا کی بازروانند حیران و سرگردانم همه انبیا را از آدم علیه السلام تا عیسی علیه السلام پرسیدم کسی این را ندانست بعده بحضرت عزت جل قدرته عرضداشتم فرمان شد

که باش تا حبیب من آید پنجه شتران ست همه سخنها از وجود با جود اوست از وی پرسی مراد تو حاصل شود **نظم**

دران دم که جبرئیل از امر ودود	بیامد بسی از عدم در وجود	چو اندر سمای دوم آشکار
پدید اندران اشتران قطار	بهر اشتری بود صندوق بار	روان گشته با امر پروردگار
بدایت نهایت چه معلوم نه	ورا آمد و رفت مفهوم نه	بحیرت شده جبرئیل امین
همی خواست تا داندش سر این	بپرسید از جمله پیغمبران	ندادند او را نشانی ازان
ندا آمد از حضرت ذو الجلال	که ای جبرئیل صبر کن بی ملال	حبیب من آید برون از عدم
شب قرب ایجا رسد محترم	بگوید ترا خواجهٔ دوسرا	شوی واقف از سر این ماجرا

پس جبرئیل علیه السلام پرسید که ای اهل وجود موجودات بگو که این شتران چه می برند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم تبسم نمودند و فرمودند که یا جبرئیل بشتر یکی ازان صندوق را از شتر بکشا و بیار جبرئیل علیه السلام یک صندوق را آورد وزیرا که در هر شتر صندوقی بار بود با قفل حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که یا اخی جبرئیل قفل این را بکشا چون بکشادند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم چه می بینند جبرئیل در میان این صندوق ست و نظر کردند و دیدند که در درون صندوق آسمانها و زمینها و کوهها و شجرها و شهرهای معمور واسلامها و کفرها و بتخانه و کعبه و کلیسا و فلکها پر از فرشته و عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه مقرب همه میگویند که لا اله الا الله محمد رسول الله و دران عالم نیز نقیب معراجی ست که جبرئیل دیگر همین حضرت محمد را صلی الله علیه وآله وسلم بمعراج می برد **نقل** از بزرگی که در کتاب بحر المعانی آورده است که پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که چون با جبرئیل علیه السلام منتشر شدم بر چشمهٔ آبی رسیدم مردی را دیدم با ریش سفید چون مرا دید از خود برخاست و بتعظیم تمام پیش آمد و برمن تحیت و درود فرستاد گفت السلام علیك یا رسول الله جواب سلام ورا باز دادم گفتم ای بندهٔ خدای مرا چه میشناختی گفت یا رسول الله هفتاد هزار سال ست که مرا آرزوی لقای شما بی اختیار ساخته و شب و روز ورد من بدرگاه حق تعالی همین بوده که الهی دیدار حبیب خود را بنما یا رسول الله این شب مراد و مقصود خود رسیدم و من از اهل قریشم و یک قبیله درینجا اهل قریش ست بعد ازان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند ای جبرئیل بپوش در صندوق او قفل کن که دران صندوقها نیز در هر یک صندوق عالمی مثل این عالم تعبیه است و در هر عالم محمد صلی الله علیه وآله وسلم منم بعد ازان جبرئیل صندوق را بالشتر بار کرده رها بست شتران روانه شدند

فصل دوم در ذکر دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کراما کاتبین و منکر و نکیر را

مشتمل ست بر سه لطیفه **لطیفهٔ اول** در زاد الآخرت و در اخبار المناوت آورده که حضرت رسول

علیه الصلوة والسلام فرمودند که در آسمان دوم دو فرشته دیدم یکی روشن همچون ماه شب چهارده بود
دوم مهیب بود پرسیدم که یا اخی جبرئیل اینها کیانند گفت یا رسول الله اینها کراما کاتبین میباشند
گفتم کراما کاتبین چند فرشته اند گفت چهار فرشته اند دو در روز و دو در شب کتابت اعمال
بندگان را میکنند بعده جبرئیل علیه السلام پیشتر آمد گفت ای کراما کاتبین سلام کنید بر سید کونین
علیه السلام آن دو فرشته بتواضع تمام پیش آمدند و سلام کردند جواب سلام ایشان دادم آن دو فرشته
گفتند که مرحبا یا سید کونین آسمانها را بجمال خود منور گردانیدید گفتم یا کراما کاتبین شما را از برای چه
کراما کاتبین میگویند آنها گفتند یا رسول الله بر هر آدمی دو فرشته اند یکی راستیها و نیکیها را می نویسد
دوم خبر نمیکند و دوم در چپ بدیها را مینویسد و آنرا از یار خود پنهان نمیدارد چون آدمی نشیند یکی بر راست
میباشد و یکی بر چپ چون آدمی روان گردد یکی پیش میرود یکی از قفا میرود چون بخسپد یکی نزدیک سر دوم
نزدیک قدم و جای نشست آن فرشتگان میان دو کتف ست و قلم ایشان زبان آدمی ست و دوات
ایشان حلق و سیاهی آب دهان و تخته دل آدمی برین سیرت تا روز مرگ اعمال آدمی را می نویسند
کراما کاتبین گفتند یا رسول الله فرشته راست بر فرشته چپ امیرست چون بنده نیکی میکند آن فرشته
راست در حال مینویسد چون بنده بدی میکند فرشته چپ میخواهد که بنویسد فرشته راست میگوید که ساعتی
توقف کن شاید که توبه کند همچنین تا هفت روز از کتابت باز میدارد و اگر درین میان توبه و استغفار کرد
آن گناه را نمی نویسد و اگر توبه نکرد یک بدی مینویسند باز کراما کاتبین گفتند یا رسول الله چون بنده بمیرد
او را در گور نهند آن دو فرشته میگویند که خداوندا ما را بر بندهٔ خود موکل کرده بودی این زمان آن بنده در دنیا نماند
اگر فرمان شود بر آسمان برآییم از حضرت عزت جل سلطانه فرمان شود که آسمانها از فرشته پرست و تسبیح میگویند
شما هر دو در گور آن بنده باشید تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر مرا بگوئید و ثواب آن را در کتاب اعمال بنده بنویسند
تا روز بعث یا رسول الله کراما کاتبین چهار فرشته اند یکی او نگاهبان ست دو فرشته مشهور اند که در روز
کتابت اعمال بنده میکنند تا نماز شام و دو فرشته دیگر می آیند و این دو نامه ها را گرفته بالا میروند در نماز
بامداد باز می آیند و این دو بالا میروند تا تمامی عمر مردم و یکی نگاهبان مردم ست از آفات دیوان و پریان
بحکم نص و روایت دیگر آنست که کراما کاتبین هر روز دیگر می آیند باز کراما کاتبین گفتند که اعمال در صحیفهٔ
سفید نویسند پس شما در اول عمر و آخر عمر نیکی کنید تا که ببرکت آن نیکی گناهان میانهٔ عمر شما آمرزیده شود
و گفته اند که آنچه بنده میکند بنویسند تا بجدیکه ناله بیمار را هم مینویسند چنانچه در قرآن آمده ست وما یلفظ
من قول الا لدیه رقیب عتید یعنی در حضرت ما بغیر حق چیز دیگر نمی نویسند هر آنچه بنده کرده و گفته همان

بنویسند وکم بیش نمیکنند ورقیب نگاهبان را گویند وعتید حاضر را گویند یعنی فرشتگان حاضر اند انچه بنده میگوید ومیکند در دفتر نگاه میدارند وهمه چیز را از بد ونیک مینویسند وانچه بنده میخواهد بکند ونکرده هست آنرا هم مینویسند وگفتند انچه دران ثواب وعقاب ست آنرا هم نویسند وکراما کاتبین گفتند که آنرا نمی نویسند تا آغاز بفعل یا بقول نکند وگفته اند که بمجرد خوهست نمی نویسند چه خوهست نیکی نیک ست وخوهست بدی بد اگر گویند که این خوهست را فرشتگان چگونه درمی یابند جواب گفته اند که در خوهست نیکی بوی خوش برایشان میرسد ودر بدی برعکس آن بود لطیفهٔ دوم در شرح عمده ودر اخبار الملکوت ودر تفسیر زاد المذکرین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ازینجا بیشتر شدم دو فرشتهٔ دیگر دیدم هر دو سیاه وگربه چشم در هیئت کار ازیشان مهیب تر ندیده بودند وایشان را از چشم خون روان بود چون دو وادی از آتش از دهان وبینی وگوش وتن ایشان بر میجست ودر دست یکی عمودی از آتش بود وبر دست دیگری گرز از آتش بود وهر عمودی را هفتاد شاخ وبر هر شاخی اگر بر کوه زدی کوه بگداختی گفتم یا جبرئیل اینها کیانند گفت یا رسول الله ایشان منکر ونکیر اند وایشان جواب وسوال در گور از مرده می پرسند گفتم یا اخی جبرئیل ایشان را اسلام کنم یا نه گفت چرا نه پس نزدیک ایشان رفتم وسلام کردم جواب سلام من دادند مرحبا نمودند گفتم یا منکر نکیر شما در گور جواب وسوال از مرده بچه نوع می پرسید گفتند که یا رسول الله چون مرده را در گور نهند آن پرسیم که من ربك ومادینك ومن نبیك یعنی خدای تو کیست ودین تو چیست وپیغمبر تو کیست چون بنده نیکبخت ومؤمن بود جواب باصواب گوید که ربی الله ودینی الاسلام ونبی محمد رسول الله اورا گوییم که نم کنوم العروس یعنی خواب کن همچون خواب کردن نو عروس واگر بنده بدبخت بود نعوذ بالله جواب ناصواب گوید که لا ادریت یعنی نمیدانم اورا بعمود آتشین عقوبت کنیم تا آنگاه که خدای تعالی خوهسته باشد آورده اند که پیغمبران را در گور جواب سوال نباشد واطفال مؤمنان وکافران را سوال بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند که یا منکر نکیر راحت وعذاب تن را باشد یا روح را گفتند هر دو را باشد روح را در برابر بدن بدارند همچنان که در دنیا بوده هست چون بحالت گناه یکجا بوده اند در راحت وعذاب هم دریکجا باشند باز گفتم یا منکر نکیر کسی را که درندگان خورده باشند یا سوخته ویا غرق شده تن اورا چگونه عذاب کنند گفتند حق تعالی اورا بقدرت خویش زنده گرداند وهمه اعضای اورا جمع کند بعده سوال وجواب شود اگر کسی خود را بکارد زند یا زهر خورد خود را هلاک کند واو بمیرد در حالت اسلام اورا چه حال بود در آخرت چه باشد جواب دادند که مستحل نیست یعنی که حلال نیست وبه پندارند که مومن فاسق باشد واگر مطلق حلال میدارند بعده کافر باشد باز منکر نکیر گفتند که یا رسول الله چون کافر را مرگ رسد فرشتگان عذاب فرود آیند

دور تر نشینند تا آن زمان که ملک الموت در آید نزدیک سر او نشیند جان از تن او بیرون آرد چنانچہ
از نمد تر شدہ بیرون آرند یعنی بدشواری و سختی جان از قالب جدا گردد ہرچہ در میان آسمان و زمین
است بروے لعنت کنند و آن آواز بجز مردم و پری جملہ جانوران ہمہ بشنوند و آن جان را بسوے
آسمان برند چون بآسمان رسد راہ نیابد و منادی بفرمان خداے تعالے ندا کند کہ این را بسوی
خوابگاہ او برید چون بیارند منکر نکیر با ہول تمام در آیند خود را درکشند آواز ایشان مانند رعد و چشمہاے
ایشان مانند برق تابندہ باشد و زمین را باشکہای خود درکشند و آنرا بنشانند و بگویند کہ ای فلان
خدای تو کیست گوید کہ ندانم منادی از جانب گور آواز دہد پس او را بعمودہاے آتشین فرو کوبند
و گور بروے چنان تنگ گردد کہ پہلوہاے وے در یکدیگر در آید گویند کہ دران دم مرد زشت روئے
بنزدیک او در آید گوید ترا کہ آموخت بفرمان خداے تعالے کاہلی کردی و در معصیت زود شتافتی
این مرد گوید کہ جزاک اللہ تو کیستی گوید کہ من کردار باطل توام این مرد حیران شدہ از انجاجای
خویش در دوزخ بیند تا روز قیامت و گفتہ اند کہ مومن تا ہفت روز در گور باشد و کافر چہل روز
این سخن احتمال معانی دارد یا این خواہد بود کہ این گوشت و پوست باشد بعدہ صورت دیگر باو در آید
تا از گور بیرون آرند و در مقام دیگر لائق او جاے دہند **نقل ست** از کتاب مولود النبی از
مؤلفات مولانا جلال الدین محمد ابن حسین شیرازی آوردہ کہ فرمودند رسول صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم درے دیدم مقفل و دو صد ہزار فرشتہ گرد آن طواف مے کنند معلوم شد کہ آن در گنجینہ است
ماست و ثواب آن درود فاتحہ اعمال است ما درج خواہند کرد **لطیفۂ سوم** در عمدۃ الاسلام آوردہ اند
کہ فرمودند رسول اکرم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون از ینجا بیشتر شدم در آسمان دوم آواز نعلین شنیدم
از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ یا جبرئیل این آواز نعلین کیست جبرئیل علیہ السلام گفت
این آواز نعلین بلال ست رضی اللہ تعالی عنہ

فصل سوم در ذکر درود گفتن فرشتگان بر رسول اکرم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم

نقل از کتاب حیرۃ الانسان تصنیف خواجہ احمد بغدادی آوردہ اند کہ مہتر جبرئیل علیہ السلام بجانب دست راست
حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و مہتر میکائیل علیہ السلام و ہمہ فرشتگان بجانب دست چپ بودند و بعضے
از فرشتگان پیش باستقبال آمدہ میرفتند چون حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام بیشتر شدند فرمان

حق تعالی در رسید کہ ای جبرئیل بگو این فرشتگان را کہ درود بآواز خوش بخوانند انگاہ ہمہ فرشتگان بآواز بلند درود بخواندند چون از درود فارغ گشتند باین ابیات مترنم شدند

مہد بر چرخ ران کہ ماہ توئی
خیمہ زن بر سر پایۂ عرش
بگذر از عرش رو باوادنے

بر کواکب دوان کہ شاہ توئی
عرش را دیدہ بر فروز بنور
راز خود گو بحضرت مولے

تازہ تر کن فرشتگان افرش
فرش را شقہ در نورد ز دور
وصلی اللہ علیہ والہ وسلم

باب دوازدہم در بیان رسیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بآسمان سوم و دیدن حضرت یوسف صدیق و حضرت داؤد و حضرت سلیمان علیہ السلام و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتملست بر دو فصل

فصل اول در ذکر کشادن کوکبائیل باب آسمان سوم را

محمول بر یازدہ لطیفہ لطیفۂ اول نقل از کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین و در تاج القصص آوردہ اند کہ فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام چون بآسمان سوم رسیدم آسمانی دیدم تابان و روشن خدای تعالی آسمان سوم را از یاقوت سرخ آفریدہ است و درہا از در سفید و قفل بران در نہادہ و بر قفل نوشتہ کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ و نام این آسمان زیلون ست و سطبری این پانصد سالہ راہ ست و مسافت وی نیز پانصد سالہ راہ ست و بزرگی او چندانی کہ دو آسمان را با ہفت طبقۂ زمین درمیان وی نہند چنان نماید کہ سرے درمیان بیابان جبرئیل ع پیش آمدہ در را بکوفت بوّاب گفت کیست بر در جبرئیل علیہ السلام گفت منم جبرئیل امین پرسید کہ با تو ہمراہ کیست گفت حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز پرسید کہ حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مبعوث گشتہ اند گفت بلے گفت الحمد للہ رب العلمین در را بکشادند تا اندرون آمدیم فرشتۂ خازن را با عظمت بسیار بر کرسی زر نشستہ دیدم و ہفتاد ہزار فرشتہ پیش او صف زدہ این تسبیح را میگفتند کہ سبحان ذی الملک والملکوت سبحان الملک الحی الذی لا یموت جبرئیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ ہر کہ از امت شما این تسبیح را بخواند بعدد این فرشتگان حق تعالی او را ثواب کرامت کند در تکملۃ اللطائف آوردہ کہ سیصد ہزار فرشتہ تابع او بودند و ہر یکے را سیصد ہزار فرشتۂ دیگر بودند بران فرشتہ رفتم و سلام کردم جواب سلام مرا گفت و برخاست و بتعظیم تمام پیش آمد و بادب تمام تحیت بجا آورد گفتم ما اسمک یعنی چیست نام تو

گفت نام من بانیل ست وبروایتے کوکبائیل بود سالهاست که مشتاق لقای جان افزای شما بودم بیت

اخوش آمدی وخوش آمد مرا ز آمدنت	هزار جان گرامی فدای هر قدمت

باز گفت یارسول الله بشارت میدهم برضای خدای عزوجل برشما وامت شما که پیش از آفرینش آدم علیه السلام بدوازده هزار سال آفریده است مرا فرموده است که تا برشما وبرامت شما صلوة فرستم وامت شمارا ازحق سبحانه وتعالی آمرزش میخواهم تسبیح آن فرشته این بود که سبحان المعطی الوهاب سبحان الغنی الحلیم العظیم سبحان المجیب الدعوات **لطیفهٔ دوم** ازکتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون ازینجا بیشتر شدم زهره را دیدم که ارغنون طرب ساز کرده با نوای چنگ وصدای عود دلکش هم آواز گشته از طیب نغمات طرب انگیز دختران کواکب را ازخواب احوال بیدار میداشت وصوفیان سبزپوش افلاک را بآهنگ دلاویز خویش درچرخ می آورد وگاهے از نم قلم عطارد چنبر دائرهٔ خود را آب میزد وگاهے از تاب آفتاب جلد مصقول ارغنون خود را خشک میکرد چون بشر قدم کرم خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم رسید زهره آواز برکشیده میگفت رباعی

ای هردوجهان نثار خاک پایت	گردون نرسد بقدر عالی رایت
یک لحظه گذر بکوی درویشان کن	تا ازدل وازدیده بسازم جایت

خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم عنان دولت بازکشیدند فرمودند وقت توقف نیست تا حضر چه داری بیار زهره گفت اقطار ممالک قصر سوم درحیطهٔ اقتدار من ست زهرهٔ مغنیان خانهٔ افلاک از صدای نغمات اوتار من ست ملمع پوشان صوامع علوی بسماع سرود من در رقصند حریفان بزم طرب سرای ملک ملکوت باستماع نغمه ونوای من بے نقصند چون اوتار دلنواز طرب را ساز دهم محفل در ان کوکب درابهم ودنانیر ثواقب دردائرهٔ من انداز ندامشب همه انثار قدوم شریف شما کنم خواجه علیه السلام باشارت لطیفه جواب آن ضعیفه پنهان بازدادند که ای زهره بالنغمهٔ بے بهرهٔ تو کسے فریفته شود که زهرای درخانه نداشته باشد اگر تو در دوازده مقام سی شعبه به بست چهار شعبه نغمه ونوا داری زهرای ما هر سلسلے دوازده ماه بهر یابے سی روز هر روز نے بست چهار ساعت سی دو رکعت نماز اقیموا الصلوة درنماز نیاز چنان بجنباند که درهر دوگانه حضرت یگانه صد هزار در شاهوار رحمت درگوشوار همت او درآورد ان رحمة الله قریب من المحسنین وصد هزاران هزار درا هم ودنانیر معیشت برفرق همت او نثار کنند ان الله

نور دمینی ... ‌* * * | انهرگه ... | کرمانی ... | ... بهجو ... | ... دست ... | او چاره ... باجمال | انگور ... دراز ... | او ... از | ... | دستان ... | است باجمال ... | زهره ... | آورد ... همت ... | درجناب البلغات [illegible]

مع الذین اتقوا والذین ھم محسنون ازین درہم ودینارے کہ بگدائی وبے نوائی بدست آری حکیم **لطیفہ**
سوم ازکتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام چون ازینجا بیشتر گذشتم فرشتگان دیدم
بسیار ہمہ صفہا برکشیدہ ومجموع ایشان در سجود بودند برایشان سلام کردم از سجدہ سر برآوردہ جواب سلام
من دادند وباز در سجود رفتند ودر سجود خود این تسبیح رامیگفتند کہ سبحان الخالق العلیم سبحان الذی
لامفر ولاملجأ الا الیہ سبحان العلی الاعلی از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ عبادت فرشتگان آسمان سوم
چنین ست گفت آرے یارسول اللہ از حق تعالی درخواست نمایند تا این عبادت را بشما وامت شما عطا
فرماید طلب نمودم عطا فرمود در ہر رکعتے دو سجدہ فرض گردانید بنابرآنکہ این ملائکہ سر از سجدہ بجہت سلام من
برداشتند وباز سجدہ کردند دو سجدہ شد **لطیفہ چہارم** ازکتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ
والسلام چون بیشتر شدم بفرشتۂ رسیدم کہ برکرسی نور نشستہ مراورا ہفتاد سر بود ہیچ سرے بسر دیگر نمیماند
ومراورا ہفتاد ہزار پر بود وہر پرے چندآنی کہ از مشرق تا بمغرب وبرحوالی این فرشتہ فرشتگان عظیم الجثہ دیدم
طول ہر یک دوصد ہفتاد سالہ راہ بود این فرشتگان جماعتے را عذاب میکردند وبعمود آتشین مے زدند
چنانکہ در زیر عمود ریزہ ریزہ میشدند وآتش در ایشان میگرفت ومیسوختند وباز بحال خود میگشتند از
جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ نام این فرشتگان چیست وسبب عذاب این قوم چیست گفت یارسول اللہ
نام این فرشتہ سوحائیل ست واین گروہ کہ معذب اند جباران ومتکبران امت شما اند حق تعالی این ملک را
بامعاذبان موکل گردانیدہ ست براین قوم تا ایشان را باین طریقہ عذاب میکنند تا روز قیامت تسبیح این ملک
استماع نمودم این بود کہ سبحان من ھو فوق الجبارین سبحان المسلط فوق السلاطین سبحان المنتقم
ممن عصاہ **لطیفہ پنجم** ازکتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون ازینجا بیشتر
شدم حضرت داؤد وحضرت سلیمان علیہما السلام را دیدم کہ ہر دو بر تختہای خود نشستہ اند حضرت داؤد
علیہ السلام بر تخت لعل نشستہ وحضرت سلیمان علیہ السلام بر تخت مروارید نشستہ اند جبرئیل علیہ السلام
گفت یارسول اللہ برایشان سلام گوئید حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از براق فرود آمدند برایشان سلام
کردند وتحیت بجا آوردند آنہا جواب سلام باز دادند واز تختہای خود فرود آمدند شرط تحیت وتعظیم من بجا آوردند
ومرا بشارت بکرامات دادند گفتند مشب در شفاعت امتیان تقصیر نکنی وتسبیح حضرت داؤد علیہ السلام این بود
کہ سبحان الخالق النور سبحان التواب الوہاب سبحان الشدید العقاب وتسبیح حضرت سلیمان
علیہ السلام این بود کہ سبحان الملک الملوک سبحان القاہر الجبار سبحان من الیہ تصیر الامور **نقل**
ازکتاب حیرۃ الانسان تصنیف حضرت خواجہ احمد بغدادی چون حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درمقام حضرت

سلیمان علیه السلام رسیدند حضرت سلیمان علیه السلام گفت یا رسول الله در دنیا در بیت الاقصی مهر نبوت شما را
دیده بودم و معاینه شد که دران وقت از انگشت مبارک شما یک قطرهٔ نور بچکید و ازان انگشتری پیدا شده بود
که مرا عطا شد و من ازان انگشتری سلیمان گشتم **لطیفه ششم** از کتاب معارج النبوة فرمودند حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ازینجا بیشتر شدم بدریائے رسیدم بغایت عظیم که هیچکس وصف او نتواند کرد
الا خدای تعالی از جبرئیل امین علیه السلام پرسیدم که نام این دریا چیست گفت یا رسول الله این دریائی ست
که او را بحر النعیم میگویند و مقدارے از آب این دریا بود که بدنیا فرستادند عبارت از طوفان نوح علیه السلام ست
و این دریا هفت برابر دنیاست از مشرق تا بمغرب و از زمین تا آسمان و سوگند بران خدای که شما را پیغمبر بحق
آفریده ست این دریا از هفت دریا بزرگ میباشد اگر الله تعالی عشر عشیر ازین دریا را بفرستد بر اهل زمین
هر آینه غرق کند اهل زمین را و زیاده شود بر کوهها هفتاد گز **لطیفه هفتم** از کتاب معارج النبوة
فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا بیشتر شدم جمعے از معصومان را دیدم که میگفتند
که محمد محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در آسمانها هیچکس از ایشان مقدم تر نبود از جبرئیل علیه السلام
پرسیدم که یا اخی جبرئیل این جماعت فرشتگان چگونه قوم اند گفت یا رسول الله آنها اشراف مقدسان
آسمان اند چنانچه سادات اهل بیت اشراف و بزرگان زمین اند و این فرشتگان بزرگان و اشراف
آسمان اند گفتم یا جبرئیل این کرامت بچه شرافت یافته اند گفت یا رسول الله از برای آنکه در دل ایشان
نام مبارک شماست آنکه نام محمد صلی الله علیه وآله وسلم بر زبان راندند و مقدم ترین اهل سماست و آنکه
حب محمد صلی الله علیه وآله وسلم در درون جان دارد ببین که مرتبهٔ او عند الله چگونه باشد ابو هریره
رضی الله عنه روایت کند از حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم چون بندهٔ مومنی فرزند خود را محمد نام
کند هرگاه که آن فرزند را بنام خوانند یعنی محمد گویند تمام حملهٔ عرش لبیک یا ولی الله جواب او را گویند بعد ازان
گویند که بابشارت باش یا ولی الله که ترا در مزد با ما شرکت ست یعنی در طاعت و عبادت ما شریکے و اجر
آن با تو کرامت فرمایند و حق تعالی او را در روز قیامت ثواب حملهٔ عرش ارزانی فرماید و نیز در معارج النبوة
آورده ست چنین فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که بمحبت من فرزند خود را محمد نام کند فردای
قیامت مادر و پدر و پسر هر سه را شفاعت کنم **لطیفهٔ هشتم** از کتاب اخبار الملکوت آورده که حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند چون ازینجا بیشتر شدم فرشتگان دیدم که بر سیرت غازیان
سبز رفتند و بلندی هر یکے یکساله راه بود و همچنان تن داره و بر اسپان ابلق سوار شده و جامهٔ غازیان از نور
پوشیده و اسلحهٔ غازیان برخود داشتند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها کیانند گفت غازیانند گفتم از کجا

می آیند و بکجا میروند گفت یا رسول الله از ان روز باز که مرا از سدرة المنتهی بر زمین فرستاده اند ایشان را
همچنین می بینم و نمیدانم که از کجا می آیند و بکجا میروند چون در دنیا کسے از خداے تعالی مدد می خواهد
حق تعالی ایشان را از برای مدد آنها فرستاده و تسبیح ایشان این بود که سبحان الحی الذی لا یموت
لطیفهٔ نهم از مطلع الانوار آورده است که ارواح شهیدان در قالب پرندگان سرخ باشند روز در مرغزار
بهشت پرواز میکنند و شب در قنادیل عرش جای و قرار گیرند و بر ایشان فرمان رسد که ای بندگان
من از درگاه من چیزے آرزو برید گویند خداوندا پروردگارا چه آرزو بریم روز در مرغزار بهشت پرواز میکنیم
و شب در قنادیل عرش جای میگیریم چیزے آرزو نداریم باز فرمان رسد البته چیزے آرزو برید چاره نیابند
آرزو نیز گویند که خداوندا ما را باز زنده گردان و باز در دنیا فرست تا یکبار دیگر در راه تو کشته شویم حق تعالے
جهاد فرمود رسول صلی الله علیه وآله وسلم را قوله تعالی یا ایها النبی جاهد الکفار و جهاد را دوست ان
الذین یقاتلون فی سبیله و قتال فرمود اقتلوا المشرکین کافة و بکشته شدن غازیان سوگند یاد
کرد که والنازعات غرقا و با اسپان ایشان سوگند یاد کرد که والعادیات ضبحا حضرت رسول اکرم صلی
الله علیه وآله وسلم فرمودند که ان الله تعالی یحب الشجاعة ولو بقتل حیة فضل مجاهد بر فرشتگان چون
فضل پیغمبران بر امتان گفتم ای فرشتگان رشک می برید بر مجاهدان که حق تعالی ایشان را پایگاه بلند
داده چنانچه حق تعالی فرموده است و فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة جهاد العبد فی
سبیل الله مرة خیر من الدنیا وما فیها یعنی یکبار غزا کردن در راه خدای تعالی از دنیا بهتر است و
چیزے که در دنیاست و گفت یک ساعت در راه خدای تعالی ایستادن بهتر است از عبادت شصت
ساله و گفت اعمال العبد عند الجهاد فی سبیل الله بمنزلة خطاف اخذ بمنقاره من ماء البحر
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفتند درهای بهشت کشاده نشود مگر از تیغ مجاهدان و فرمودند
حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون غازیان از خانه بیرون آیند از گناهان چنان پاک شوند که
گویا از مادر نو زاده باشند بشمار هر چیزے که خدای تعالی آفریده برای او نیکی بنویسد و بر هر قدمے که در وقت
رفتن و آمدن نهند درختے در بهشت برای او نهال کنند در دقائق الحقائق تصنیف ابو لیث سمرقندی
آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم که خدای تعالی شهید را پنج چیز کرامت کرده است که
هیچکدام از انبیا را نداده است و مرا نیز نداده است اول آنکه ارواح جمیع انبیا و روح مرا نیز ملک الموت
قبض میکند و روح شهید را حق تعالی بقدرت خود قبض سازد دوم آنکه همه انبیا را و مرا غسل داده می شود
شهید را غسل نباشد سوم آنکه همه انبیا را و مرا نیز کفن کنند و شهیدان را کفن نباشد چهارم تمامی انبیا را و مرا

نیز مرده نام کنند و شهیدان را زنده خوانند پنجم آنکه همه انبیا انسان خود را بخصوص شفاعت کنند و من نیز همچنان
اما شهیدان جمیع امت را شفاعت کنند فرمودند حضرت پیغمبر علیه السلام الجنة تحت ظلال السیوف
یعنی بهشت در زیر سایهٔ تیغ ست **لطیفهٔ دهم** در حسن القصص چنین آورده که در آسمان سوم ملائکه اند که
ذی اجنحه عظیم اند یعنی بعضے از ایشان دو بال دارند و بعضے از ایشان سه بال و بعضے چهار بال و بعضے
شش بال دارند و فرشته باشد که او را چند روی بود بر هر روی چند دهان و بر هر دهانے چند زبان و بهر زبانی
حق سبحانه وتعالی را بعنی خاص حمد و ثنا و تسبیح گویند و ایشان را اصوات مختلفه باشد بصوت جلاجل
میگویند که سبحان الذی لا یموت و ایشان صف صف ایستاده اند که هرگز نشینند و گویند که ایشان
مرصوصند و هیچ یک ازین ملائکه روی او را که در پهلوی اوست ندیده اند و رنگ روی او و هیئت او را
نمی شناسند از خوف و هیبت حق سبحانه وتعالی **لطیفهٔ یازدهم** در کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا بیشتر شدم بدریای بزرگ رسیدم که ازو زبانهٔ آتش بر می آید و مضطرب
بود موجهای او و آواز بزرگ بود و دران فرشتگان ایستاده بودند هر گاه که نظر کردم بایشان بیهوش شدم
چون بهوش باز آمدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که یا اخی جبرئیل این دریا را چه نام ست گفت یا رسول الله
این دریای خزی ست و نام او صعیق ست یا رسول الله مرا طاقت نیست که صفت کنم بعضے از عجائب او را

فصل دوم در ذکر بعضے از عجائب و غرائب دیگر که در آسمان سوم بنظر انور آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم در آمده

مشتمل ست بر هشت لطیفه **لطیفهٔ اول** از عبدالله ابن عباس رضی الله عنه منقول ست که حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که حق سبحانه وتعالی را سه دریاست و سه گروه درانجا غرق خواهند شد یکے دریای
سیاست و دیگر دریای عقوبت و دیگر دریای رحمت دریای سیاست برای ظالمان ست و دریای عقوبت
از برای دشمنان ست و دریای رحمت از برای عاصیان ست آنجا که دریای سیاست ست هیچ ظالم نباشد که دران
غرق نشود و آنجا که دریای عقوبت ست هیچ دشمن نباشد که دران غرق نشود و آنجا که دریای رحمت ست هیچ
عاصی و گناهگار نباشد که دران غرق نشود و از گناهان بیکبار پاک شود و قال الله تعالی سلام علیکم کتب ربکم
علی نفسه الرحمة **لطیفهٔ دوم** در کتاب اصول المعراج تصنیف شیخ فرید الدین یمنی آورده که فرمودند
حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم چون نظر در آسمان سوم کردم آنجا فرشتهٔ دیدم که چندان فرشتگان
دیگر با گرز آهنین نزدیک او ایستاده و زنجیرهای آهنین در پیش او نهاده فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم از جبرئیل امین پرسیدم یا اخی جبرئیل این کدام فرشته ست و نام او چیست و بکدام کار منسوب ست

جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله این فرشته عظیم القدر ست و حق تعالی ارزاق بندگان خود که در صحرا اند و از آبادانی دور افتاده باشند بحکم پروردگار رزق ہر چہ نصیب آن بنده ہست میرساند و نام این فرشته دردائیل ہست یا رسول الله حق تعالی در باب این فرشته کرامت عظیم کرده ہست و او را بازوی قدرت داده که در یک لحظه چند ہزار ساله راه میرود و رزق آن بنده میرساند **لطیفهٔ سوم** فرمودند حضرت پیغمبر صلعم چون ازینجا بیشتر شدم گروہے را دیدم که ایشان را باره می برند و دونیم میکردند گفتم یا جبرئیل اینها کیانند گفت یا رسول الله اینها آنانند که مهتر زکریا علیه السلام را باره دو نیم کرده اند چون بیشتر شدم گروہے را دیدم که ایشان را سر می برید ند گفتم اینها کیانند گفت اینها آنانند که مهتر یحیی علیه السلام را سر بریده اند **لطیفهٔ چهارم** در کتاب معراجین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلعم در آسمان سوم ہفتاد ہزار علم سفید دیدم در زیر ہر علمے ہفتاد ہزار نقیب بودند و در فرمان ہر نقیبے ہفتاد ہزار فرشته ہمه جامه ہای سفید پوشیده بر یک طرف جامه این علم بخط سفید نوشته اند که السلطان لله و بر طرف دوم نوشته که اتقوا الله و آن ملائکه میگفتند که اللهم اغفر للمتقین **لطیفهٔ پنجم** از حیرة الفقها و حجة الفضلا آورده ہست که منقول ست از حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند چون ازینجا بیشتر شدم فرشته را دیدم که از ہر دو چشم او جیحون آب میرفت بر من سلام کرد گفتم ای ملک مقرب مگر تو از رحمت خدای تعالی نا امیدی که گریه میکنی احوال خود را با من بگو گفت یا رسول الله حق تعالی مرا آن علم داده ہست که اگر یکماه پیوسته روز و شب باران بارد قطرهٔ خرد و بزرگ ہمه را دانم که چند قطره باریده و آنچه در کشتها دانه کارند دانم که چند دانه در ته زمین رفته است و چه مقدار پیدا خواہد شد و چه مقدار ضایع و نابود میشود و چه مقدار صاحب زراعت خواہد گرفت و چه مقدار مور و ملخ و چهار پایان میخورند ہمه را دانم و آنچه در روی زمین درختهاست دانم که چه مقدار شاخ برگ دارد و چه مقدار در زمین افتد و چه مقدار میوه دارد ہمه را دانم و آنچه کاه و ہیزم ست در دنیا ہمه را دانم که چند عدد ست و آنچه ریگے که در روی زمین ست دانم که چه مقدار ماہی و غیره در ان دریاہاست و آنچه در اعضای فرزندان آدم و حیوانات موئی ست ہمه را دانم که چند عدد ست و چند ہزار نفس میزنند و ریگهای ہمه بیابان را دانم پس حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که سبب گریهٔ تو چیست گفت از ان ست که این ہمه را میدانم و یک چیز را نمیدانم گفتم آن کدام ست گفت یکے از امتان شما که حضرت محمد اید صلی الله علیه و آله وسلم بعد از نماز بامداد درود بر شما میفرستاند ثواب آنرا نمیدانم که چند باشد و درین زمان خطاب رب العزت در رسید که ثواب این را بجز من کسے نداند و بفهم ہیچکس نرسد و بادراک ہیچ مخلوق در نیاید **لطیفهٔ ششم** در روضه آورده است که روایت میکنند امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که نیست دعای مگر آنکه میان آن دعا [illegible] حجابی ست تا درود نفرستد بر حضرت محمد و آل محمد صلعم چون

درود فرستد آن حجاب منخرق میشود و آن دعا از آسمان درگذرد و اگر درود نفرستاند آن دعا بر سر وے باز گردد **لطیفۂ ہفتم** در تفسیر کبیر و شرح شفا آوردہ کہ حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم در شب معراج مردمانے دیدند کہ بر بالای اسپان ابلق سوار بودند ہمہ سلاح در پوشیدہ می رفتند پے در پے یکدیگر دیدہ نمی شد اول آخر ایشان را پس حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم پرسیدند کہ یا اخی جبرئیل ایشان کیانند گفت یا رسول اللہ از آن روزے کہ آفرینش من شدہ است ہمین می بینم و نمیدانم کہ از کجا می آیند و بکجا میروند پرسیدند حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام و جبرئیل علیہ السلام یکے ازین سواران را کہ چند مدت شدہ است کہ پیدا شدہ اید آنم دگفت یا رسول اللہ نمیدانم غیر ازانکہ اللہ تعالی در ہر چہل ہزار سال یک ستارہ پیدا میکند و ازان زمانے کہ مرا آفریدہ است چہار ہزار ستارہ در حضور من پیدا شدہ است **ایضا** حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دیدند کہ در آسمان از قدرت الٰہی دریائے ست مانند باد صرصر روان ست و ازان زمانے کہ آسمانہا و زمینہا پیدا شدہ است تا روز قیامت معلوم نمیشود کہ آن دریا از کجا می آید و بکجا میرود و بعدد ہر ذرۂ ریگ ازان دریا دنیائی ہست مانند این دنیا و در ہر ذرہ ہفت آسمان و ہفت زمین و ہفت دوزخ و ہشت بہشت و پل صراط و میزان موجود ست ورائے این بہشت و دوزخ کہ ما داریم و آدم و ابلیس آن عالم جدا است و قیامت و حشر و حساب دران ذرّہ ہمیشہ میشود **لطیفۂ ہشتم** نقل از کتاب حیرۃ الانسان تصنیف حضرت خواجہ احمد بغدادی آوردہ کہ امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ میگویند کہ حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند چون بہشت شدم دیوارے از زمرد دیدم بلندی آن دیوار معلوم نبود و بران دیوار رسیدم دیدم کہ درے از یاقوت در پیش آن در فرشتۂ ایستادہ بود کہ درازی آن پانصد سالہ راہ بود نیمۂ تن او از آتش بود و نیمۂ تن او از برف و آن فرشتہ این تسبیح را میگفت کہ یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا دیان یا سبحان یا سلطان یا برہان یا غفران یا بدیع السمٰوٰت والارض یا ذا الجلال والاکرام حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم پرسیدند کہ یا جبرئیل این کدام فرشتہ است و نام این مقام چیست گفت یا رسول اللہ نام فرشتہ ملک الروح ست و نام این مقام لاہوت است از عظمت و بزرگی این تسبیح در تن این فرشتہ نہ برف از آتش آب میشود و نہ آتش از برف سرد میشود و نگاہبان این مقام ہمین ست فرشتہ مہتر جبرئیل علیہ السلام را دید بشناخت و با ادب تمام برخاست و سلام کرد و گفت یا جبرئیل این شخص کہ ہمراہ تو آمدہ است کیست جبرئیل علیہ السلام گفت یا ملک الروح این پیغمبر آخر الزمان و حبیب الرحمن حضرت محمد مصطفٰے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ست چون نام آنحضرت را شنید زود آن در را بکشاد و در قدمہای مبارک آنحضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم افتاد و شکرانہ نمود و گفت الحمد للہ کہ دیدار حبیب خدای تعالی

دیدم ندائی از حضرت حق تعالی در رسید که ای ملک الروح بگذار حبیب ما را انگاه حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
را اندرون بگذشت و جبرئیل علیہ السلام در بیرون ایستاده گفت یا رسول اللہ اجازت نیست که من هم در آیم
انگاه ندا در رسید که یا ملک الروح جبرئیل را نیز همراه محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بگذار تا در آید انگاه هم جبرئیل
علیہ السلام همراه آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام روان شدند چون پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از در در آمدند
پیش نظر کردند صف مشائخ دیدند بعضے در سجده بودند و بعضے در تسبیح بودند چون بجانب دست راست نظر
کردند صف سوختگان شوق حق تعالی را دیدند که در تن ایشان سفیدی استخوانها می نمود در میان ایشان نعره ای
آه معلوم میگشت واز گریهای ایشان جوییها میرفت در سوز و گداز بودند از دهنهای ایشان دود شراره می نمود
چون حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بجانب دست چپ نظر کردند صف مستان دیدند که سرهای ایشان
برهنه بود بعضے در جوش بودند و بعضے در خروش بودند و بعضے غلطان و بعضے در چرخ بودند چون حضرت پیغمبر
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بجانب پس نظر کردند صف دیگر دیدند که همه در حیرت بودند بعضے از هیبت ترسان
ولرزان بودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در تعجب ماندند گفتند یا اخی جبرئیل ایشان کیانند
جبرئیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ این آن عالمست که هنوز در زیر برقع ست بوجود در دنیا ظاهر نگشته اند
واین دوستان خود را خدای تعالی در میان امت شما خواهد ظاهر کردن واین صف که در پیش شما مینمایند
همه زاهدان وطالبان آخرت باشند واین که جانب دست راست می نمایند عاشقانند همچنین از روز
میثاق مشتاقند وآنکه جانب پس شما ظاهر میشوند عارفان باشند که از روز نخست در حیرت ترسان و لرزان
میباشند وآنکه جانب چپ مینمایند موحدان باشند که از روز ازل مستند چون پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام
صفت ایشان بشنیدند بیهوش شدند چون باز بهوش آمدند همه ایشان درود فرستادند آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از انجا روان شدند و هر که درین مقام روی مبارک آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم با دید او در دنیا آمد خدای تعالی او را در میان جمله مشائخ قطب گردانید **روایت** میکند ابوهریره
رضی اللہ عنہ از حضرت سید المرسلین و رسول رب العالمین صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که آنحضرت علیہ الصلوٰۃ
والسلام در هر آسمانے شصت سه سال ماندند و شب قدر همچنان قائم بود که غم امت از دل آن حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نمیرفت **نقل** ست از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین ع
در تفسیر زاد المذکرین آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گروہے از فرشتگان را دیدم
درمیان آن فرشتگان صورت زیبای دلربایے دیدم که بر تخت زر نشسته چون ماه چهارده درمیان
ستارگان بوده و هزار حلقهٔ مسلسل از زلف بر روی مبارکش افگنده و لالهای آبدار از جبین مبارکش

پدید آمده و قدش رشک سرو سهی بوده و خدش ریاحین لطیف شده **نظم**

جمالی دید از حد بشر دور — ندیده در پری نشنیده از حور
شب افروزی چو آب زندگانی — سیه چشمی در و عنبر فشانی
دهان چون پسته لعلش آب داده — دو زلفش چون کمند تاب داده
بحسن صورت و شکل شمائل — اسیرش جمله خلقان بصد دل
بفوق تخت زر آن مه نشسته — ملائک زیر تختش دست بسته

فرمودند خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این مرد کیست و گرد اگرد او کیانند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله هذا اخوک یوسف علیه السلام برادر شما یوسف علیه السلام ست و با عباد امت نشسته جبرئیل علیه السلام مراد لالت. فرمود از براق فرود آمدم و سلام کردم جواب سلام مرا باز داد و از تخت فرود آمد و مرا معانقه نمود و بکرامات آلهی مژده گانی داد و تسبیح میگفت استماع نمودم این بود که سبحان الکریم الاکرم سبحان الجلیل الاجل سبحان الفرد الوتر سبحان الابد الابد

نقل ست از کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی چون حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در مقام یوسف علیه السلام رسیدند یوسف علیه السلام گفتند یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم من در دنیا در بیت الاقصی مهر نبوت شریف شما را دیدم و از دیدن مهر نبوت شریف شما مرا یاد آمده ست که در صبح ازل از برای وضوی شما آب از دریای نور جمال آورده بودند و شما از ان آب وضو کرده بودید و از روی مبارک شما آبی که در طشت افتاده بود مرا عطا شد و از ان آب غسل کردم که خدای تعالی مرا این جمال داده ست و آنکه از هر دو دست مبارک شما بود بفرشتگان عطا شد که از ان آب وضو صورت فرشتگان منور شد و آن آب که از قدم مبارک شما افتاده بود بهمه عالم عطا شد محبوبان جهان در حسن ظاهر گشته اند آورده اند که در آسمان سوم فرشتگان تلاوة سورهٔ یس میکردند و هفتاد هزار فرشته دیدم از برای دوستداران ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین و علی بن ابی طالب رضی الله عنهم آمرزش میخواستند و نام مبارک حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه و آله وسلم در آسمان سوم مرتضی می نامند

باب سیزدهم در بیان رسیدن آن ماه آسمان دلبری و آفتاب فلک پیغمبری صلی الله علیه و آله وسلم بآسمان چهارم و دیدن مهتر عیسے و حضرت یونس و ملک الموت علیهم السلام و دیدن بیت المعمور و آفتاب و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل بر چهار فصل ست

فصل اول در ذکر کیفیت کشادن موميائيل باب آسمان چهارم را

متضمن بر هفت لطیفه **لطیفۀ اول** از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین و در تفسیر سورۀ والنجم و در تاج القصص آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چون بآسمان چهارم رسیدم دیدم که آسمان چهارم را از یک دانۀ مروارید سفید آفریده است و سطبری او پانصد ساله راه است و ارتفاع آن نیز پانصد ساله راه است و بزرگی او چندانی که اگر هفت طبقۀ زمین با سه آسمان در وی نهند چنان نماید که سرے در میان بیابان باشد و مر این آسمان را نام رقیاست و درے در وے بود از زر و قفلے از یاقوت سبز نهاده و در ان قفل نوشته که لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ و برین در خازنے دیدم که بر بالای کرسی نور نشسته و نام آن خازن موميائيل ست جبرئیل علیہ السلام پیش آمده در بکوفت بواب گفت کیست بر در گفت منم جبرئیل امین گفت با تو همراه کیست گفت حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پرسید که حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مبعوث گشته اند جبرئیل گفت آرے گفت الحمد للہ رب العالمین بعد از ان در را بکشاد تا اندرون در آمدم دیدم که تابعان موميائيل چهار صد هزار فرشته بودند که هر یک از ایشان را چهار صد هزار ملازم بودند حضرت پیغمبر علیہ السلام نزدیک موميائيل رسیدند و سلام کردند جواب سلام باز داد و تعظیم بجا آورد و استماع نمودم تسبیح او این بود که سبحان خالق الشمس والقمر سبحان الرفیع الاعلی **لطیفۀ دوم** از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چون بیشتر شدم بفرشتگان آسمان چهارم نظر کردم دیدم که همه بزانو در آمده بودند این تسبیح را میگفتند که سبحان الرؤف الرحیم سبحان النور المبین سبحان الذی لا یخفی علیہ شیٔ سبحان رب العالمین از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم که عبادت اهل آسمان چهارم این ست گفت آرے یا رسول اللہ از حق تعالی درخواست کنید تا که بشما و امتان شما ارزانی دارد طلب نمودم اللہ تعالی کرامت فرمود در نماز قعدۀ اخیر بر من و امتان من فرض گردانید **لطیفۀ سوم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چون از اینجا بیشتر شدم دریائی دیدم که آب او سفید تر از برف بود از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم که این کدام دریاست گفت یا رسول اللہ این بحری ست که این را بحر الثلج گویند اگر مقدار برف ازین دریا بیرون افتد اهل سماوات و ارضین از شدت برودت او همه هلاک شوند **لطیفۀ چهارم** از کتاب اصول المعراج آورده است که چون حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بآسمان چهارم در رسیدند حضرت مهتر عیسی علیہ السلام را دیدند که بر بالای کرسی از نور نشسته چون حضرت پیغمبر علیہ الصلوة والسلام را

بریدند تحیت بجا آوردند وگفتند مرحبا بك یا محمد حبیب الله و یا امام الاولین والاخرین صلی الله
علیه وآله وسلم بعد ازان گفت همه ملائکه به بشارت قدمهای شما بفیض عظیم میرسند و منتظر قدمهای شما
اند بروایتے آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آسمان چهارم بحضرت یحیی علیه السلام نیز ملاقات
کردند چون ازینجا بیشتر شدم مریم خاتون مادر عیسی علیه السلام و مادر موسی علیه السلام و آسیه رضی الله عنها
را که زن فرعون لعین بود در آسمان چهارم دیدم باستقبال من آمدند و مریم رضی الله عنها را هفتاد هزار کوشک بود
از مروارید سفید و مادر موسی علیه السلام را هفتاد هزار کوشک از زمرد دیدم و آسیه رضی الله عنها را هفتاد هزار
کوشک بود از یاقوت سرخ و هفتاد هزار کوشک از مرجان بود **لطیفهٔ پنجم** از کتاب معراجین آورده
که از حضرت امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه منقول ست که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله
وسلم فرمودند که در آسمان چهارم هفتاد هزار علم سیاه دیدم و بهر علمے هفتاد هزار نقیب بودند و در زمان هر نقیبے
هفتاد هزار فرشته بودند لابس ثوب الاسود همه جامهای سیاه در بر پوشیده در یک طرف آن علم بخط سیاه
نوشته که الجلالة لله و در طرف دوم نوشته که الوحدة لله و این فرشتگان میگفتند اللهم اغفر
للموحدین خداوندا موحدان را بیامرز **لطیفهٔ ششم** در کتاب اصول المعراج تصنیف حضرت
شیخ فرید الدین یمنی آورده که فرمودند حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم چون بآسمان چهارم
رسیدم فرشته را دیدم که کوزهٔ رعنا از هر قسم پر از آب سرد و شیرین گرداگرد او نهاده اند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم پرسیدند که ای برادر جبرئیل این کدام فرشته ست و این کوزه ها در نزد او از بهر چه نهاده اند گفت
یا رسول الله این فرشته مقرب حق تعالی ست و نام او صرفیائیل ست کسے که در دنیا به بلای تشنگی و درماندگی
درمانده باشد والتجا بدرگاه حق تعالی کند این فرشته را فرمان میشود که دریاب بندهٔ مرا و او را از تشنگی
برهان و سیراب گردان فرشتهٔ مذکور از کوزهٔ سرد و شیرین بدان بنده میرساند **لطیفهٔ هفتم** آورده اند
که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفتند که شبے که بشرف معراج مشرف گردیدم از آسمان چهارم
نظر انداختم بر زمین همه روی زمین تاریک نمود و یک روشنی دیدم که شهرے نمودار شد و بر هر دروازهٔ او
جمعے از فرشتگان بودند از عدد زیاده هر یکے ازان فرشتگان را هزار سر بود و بهر سرے هزار روے بود
و هر روے را هزار دهان بود و هر دهان را هزار زبان بود و تسبیح ایشان بدان زبانها این بود یا الله
یا صمد یا فرد یا وتر یا حی یا قیوم یا ذا الجلال والاکرام احفظ هذه المدینة المحفوظة من البلاء
والوباء والطاعون والزلزلة و جمیع الآفات والبلیات چنین آورده اند که هرگاه که وبا شود این دعای
مذکور را باید خواند از برکت این دعا حق تعالی در حفظ خود نگاه دارد و دیگر فرمودند خواجه علیه الصلوة والسلام

در بیرون سواد او نهریست که او بغایت صاف وشیرین وهرکه دران غسل کند چنان ازگناه پاک گردد که گویا
اکنون از مادر زاده است وبدان جانب آن سبزه زارهاست حضرت پیغمبر علیه السلام پرسیدند که این چه جای
ست جبرئیل امین گفت یارسول الله این روشنی زمین سمرقندست وشرفی ست آن زمین راکه دران زمین
هرکه بمیرد فردا در قیامت حشر او بافرشته گان باشد یعنی اورا گناه نباشد چنانچه بگیناه محشور شود او نیز معصوم
باشد میان ایشان اهل عرب گویند که قیل فی الدنیا یری جنة فجنة الدنیا السمرقند مردش همه سنی وحنفی مذهب باشند

فصل دوم در ذکر دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آفتاب عالمتاب را

در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
چون ازینجا بیشتر شدم خورشید جمشید آسای فلک را دیدم که صدهزار کوکب در شکل طشت برزیبق نورافشان
ازاشراق سنان جهانستان از پس وپیش او درافشان ازاشراق او ماه بوجود نور در حجاب شب دیجور گریخته
وازاحراق او مریخ باغبار زرنگار تو یخ آمیخته وصدهزار جلاجل سیمین وسلاسل زرین از خیمهٔ طناب چرتاب او
آویخته ورشتهٔ تعلق وتملق باوجود انتشار انوار او به ازاختلاط باغیار گسیخته چون خبر میمون اثر قدوم
آن سرور نوید بامید ورود آن مهتر لسبع خورشید انور رسید باستقبال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
پیش دوید واین رباعی پیشکش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورد **رباعی**

ایخواجه که عشق ازلی مایهٔ تست	هر هفت فلک کمینه یکپایهٔ تست	شخصت زلطافت چو ندارد سایه
زان ست که آفتاب درسایهٔ تست	یارسول الله رباعی	دل بندهٔ زلف تابدار تو کنم
جان چاکر لعل آبدار تو کنم	گر با من دلخسته برآری نفسی	صد جان اگر بود نثار تو کنم

خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم روی بآفتاب کرده فرمودند که منازل افلاک در پیش دارم درنگ را
مجال نیست ماحضر چه داری بیار آفتاب گفت پادشاه سریر چهارم منم سلطان انجم برگردش هفت طارم
منم اگر نه نور من بظهور کوشیدی جگر سنگ دردل کوه بافرهنگ خلعت یاقوتی کے پوشیدے ولعل بدخشان
شراب ارغوانی کے نوشیدے عقیق یمنی را چون گل آتشین چمن لائق نگین ارباب تمکین من میگردانم
لالهٔ احمر را لباس زعفران برمثال اوراق خزانی بپوشانم واطفال ثمرات را در مهاد شجرات ازخامی ناتمامی
من می پزانم درسرمای زمستان لحاف زربفت درافشان بربالای سرمازدگان من میگردانم میگسترانم
حاصل که هرچه درایام وجود کسب کرده ام همه را نثار قدوم شریف شما سازم خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم
بزبان حال اشارت فرمودند که اگر تو مشعله دار قلاع افلاکی من آفتاب سپهر لولاکم علم آسمان جلالتم

قافلہ سالارگان رسالتم چون آفتاب نبوتم از آسمان فتوتم اعلام نصب فرمود سرگشتگان تیہ ضلالت
از ظلمت آباد جہالت رستند وانبے راہی وغوایت بجادۂ ہدایت پیوستند ای آفتاب تو کہ بمقدار
سرے از سحاب محجوب گردی کہ تیر شعاع ازان ورنتوانی گذرانید بامن کہ آفتاب ساطع شریعتم ووارستہ
از حجاب طبیعتم چہ پیش توانی برد فرمودند حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کجت سیادت برانگیختہ تا بمنزل
مریخ کہ بساط رباط پنجم ست مشاہدہ کردم صد شصت برابر روی زمین بود و بروایت ابن عباس رضی اللہ عنہما
عرصۂ آفتاب ہشتاد ہزار سالہ راہ ہست در تفسیر قرآن آوردہ کہ فراخی آفتاب سہ کرور ست وگرد برگرد آفتاب
کلمۂ طیبہ نوشتہ اند کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ چون حق تعالی آفتاب را بیافرید زورق زرین از برای
وے پدید آورد وتختے از یاقوت سرخ کرد آن تخت را سی صد شصت پایہ ہست و ہر پایہ را ہزار فرشتہ گرفتہ ہست در دریای فلک
کہ در تحت فلک چہارم ست می برند و ہر صباح از مشرق برمی آرند وشبانگاہ بمغرب فرو می برند مہتر ایشان فرشتہ ایست
کہ نام او شمائیل ست وآن فرشتگان ہمہ بعبادت مشغول میگردند و روز دیگر باز سیصد شصت ہزار فرشتہ دیگر می آیند
وہم بدین قیام می نمایند کہ تا قیامت نوبت ایشان نخواہد رسید قال اللہ تعالی والشمس تجری لمستقر لہا
ودر بعضے از تفاسیر مستقر خورشید را بزیر عرش تفسیر کردہ اند کہ ہر شب خورشید را بعد از غروب بساق عرش برند
تا آنجا حضرت حق سبحانہ وتعالی را سجود کند واز آدمیان شکایت کند کہ ایشان گناہ بسیار میکنند وبدون تو
ہر چیزے را می پرستند مرا دستورے دہ تا ہم درینجا باشم وایشان را خدمت نکنم وہمچنان باز دارند تا وقت صبح
انگاہ از خدای تعالی فرمان آید کہ باز گرد وہمچنان بکار خود مشغول باش در فوائد الفوائد تصنیف مولانا شریف
محمد ابن العطائی آوردہ کہ چون شب معراج حضرت رسول اکرم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ در ہر آسمانے
ومکانے کہ میرسیدم ذکر خیر امت خود را می شنیدم دل مبارک چون گل میشگفت چون بآسمان چہارم رسیدم
دو کس را دیدم کہ بایکدیگر میگفتند زہے قوم بد کہ امت سید مختار ند چہ مردمان بدکردار ند سخت گناہگار ند
پدر ومادر آزار ند وہیچ ازان کردۂ خویش شرم ندارند نظم

شب معراج خواجۂ لولاک
دل او زان شدے چنان خرم
سخنے در میان آنہا بود
امت برگزیدۂ احد اند
ہر مقامے کہ میرسید آن پاک
در چہارم سما رسید آن شاہ
غیبت امت شہنشاہ بود
جملہ شان پر گناہ دل آزار
میشنید او چو ذکر خیر امم
دید دو کس نشستہ در یک جا
گفتہ با یکدگر چہ قوم بدند
وا ایشان مادر و پدر آزار

* * * * * * بر جبین او زدہ ۱۲ ما گردن مقتاح زرین گرفتہ و طوق لولاک عثمان ایمان در دست دامن بنہادہ دار و دو پای برگردن ۴ محمد بن ... ۳۰ ... برمحلے آفتاب بصورت کی دو زنار ... دوازدہ ... ہمی کرد زمین تا آفتاب در عجائب المخلوقات آوردہ ست ۱۵

گفت با جبرئیل آن سلطان | کیست اینها بگو بمن اعیان | گفت جبرئیل با و کای سید
آن یکی ماه و دیگری خورشید | این سخن را شنید چونکه رسول | خاطرش آن زمان بگشت ملول

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم چون این سخن بشنید ند از جبرئیل علیه السلام پرسید ند که ایشان
کیانند جبرئیل علیه السلام گفت اینها آفتاب و ماهتاب اند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
دل تنگ شد ند هم درین وقت خطاب در رسید که ای سید اولاد آدم وای دیباچهٔ بنای عالم دل تنگ مباش
که از برای دفع نگرانی خاطرت فرمان دادیم تا آفتاب و ماه را هر سال روسیاه گردانند و طناب در گردن اندازند
واز مشرق تا بمغرب بگردانند واین رسوائی در نظر اولیٰ ینظر ۹۱ بیارایند وخلاص دست ایشان بدعای
است تو شود آنگاه اورا باز بفرمان الٰهی از جانب مشرق برآرند تا روز پسین چون صبح روز قیامت نزدیک
شود که بمد فرمان حق سبحانه وتعالی شود در برآمدن آفتاب از جانب مغرب سه شبانه روز اورا در زیر عرش بدارند
آنگاه فرمان در رسد که هم از جانبی که فرو رفته برآئی و دران سه شبانه روز ستارگان همه بجای خود ایستاده باشند
و دران شب عابدان و زاهدان بمحرابگاه میروند آن شب را دانند که دراز شده است چون صبح شود میبینند
که آفتاب از جانب مغرب برمی آید غلغله در خلائق افتد و منادی از آسمان آواز دهد که الآن باب التوبة
قد اغلق فلا توبة والآخر ینزل در تاج القصص آورده که آفتاب را دوازده برج ست حمل ثور جوزا
سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت همچنین دل مؤمنین را نیز دوازده درجه است که
متمیز میشود بشرح القلب وطمانینة القلب وحیات القلب والاستقامة والسکینة والامانة والخوف
والرجاء ولهذا سمی القلب لانه ینقلب فی الکونین بدان ای مومن چنانکه در عالم آفاق چهار نور
آفریده است اول آفتاب بر فلک مثال آن در نفس نور معرفت نهاده است در دل چنانچه نور آفتاب
نقصان نیابد و نور معرفت نیز هرگز خلل نه بیند والایمان لا یزید ولا ینقص دوم نور ماه و مثال آن نور
عقل ست در دماغ چنانچه ماه کم زیاده میگردد و نور عقل نیز نقصان و زیادتی دارد سوم نور ستاره و
مثال آن در نفس نور علم ست چنانچه بستاره راه می برند و بنور علم نیز هدایت یابند چنانچه ستاره بعضی
نورانی ترست از بعضی کذلک بعضی علوم انفع ست از بعضی چهارم نور روز ست و مثال آن نور چشم
در انفس چنانچه نور روز مندفع گردد بظلمت شب کذلک نور چشم بواسطهٔ ظلمات عمی مرتفع گردد و باز در آفاق
چهار ظلمت ست آفریده و در انفس نیز مثال آن پدید آورده اول ظلمت شب ست مثال آن در نفس غفلت ست
دوم ابر تیره است مثال آن در نفس تاریکی گناه ست سوم ظلمت دریاست و مثال آن در نفس ظلمت غم واندوه است
چهارم ظلمت کسوف یعنی گرفتن آفتاب و مثال آن در نفس عیاذاً بالله تاریکی کفرست در ریاض المذکرین آورده

که آفتاب را هر روز نورے از انوار عرش در وی پوشانند و حرارتے از سر نو بوے میدهند روز دیگر آن حرارت
ازوے سلب میکنند و در جهنم می اندازند چون روز قیامت شود تمامی انوار او را بعرش منتقل گردانند تا آنکه ظلمت او
بغایت و حرارت او بنهایت رسد و مجموع آن حرارتها در جرم آفتاب مندرج گردانند و او را بر روس خلائق مقدار
چهل گز نزدیک بدارند فما ظنکم بحال الخلائق من حرّها والله اعلم و در تاج القصص آورده که
ای درویش آفتاب در روز قیامت نه چنین باشد که امروز درین جهان ست آفتاب این زمان پشت
بطرف ما دارد فردا روز قیامت روی بجانب ما خواهد کردن در خبرست که خدای تعالی هفتاد هزار فرشته
آفریده که در دست هر یکے بیلے و کار ایشان آنست که از کوه برفے که در آسمان چهارم ست می اندازند و بر
روی قرص خورشید می افشانند تا که حرارت وے کم شود و کار قیامت برخلاف دنیا باشد اینجا پیش یکے
باشد و هفتاد هزار مانع و هفت آسمان حجاب با کوهها می برف و دریاهای آب در قیامت با حرارت دوزخ
بهم شود و خورشید روی بعرصات آرد و یک قد نیزه بر بالای سر استد که انها ترمی بشرر کالقصر و از وی پناهے
نباشد که یقول الانسان یومئذٍ این المفر دران روز وای بر کافران که سایهٔ توحید ندارند و وای بر عاصیان که سایهٔ
طاعت ندارند و وای بر تونگران که سایهٔ صدقه ندارند و همه دل بر دوزخ نهند که و رای المجرمون النار

فصل سوم در ذکر دیدن آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم در آسمان چهارم حضرت عزرائیل علیه الصلوٰة والسلام و کیفیت قبض روح از بدن

نقل از دقائق الحقائق تصنیف ابو لیث سمرقندی و نقل از معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین فرمودند
حضرت پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم چون از ینجا بیشتر شدم فرشته دیدم که بر زبر تخت نشسته و آن تخت را
چهار گوشه بود یک گوشهٔ او از زر سرخ بود دوم از سیم خام سوم از لؤلؤ چهارم از زمرد و بر هر گوشه هفتاد هزار پایه
بود بعضے از زر سرخ و بعضے از سیم و بعضے از مروارید و آن فرشته که بر تخت نشسته بود سر تا قدم او
همه چشم بود و چشمها در بدن او چون زهره و مریخ میدرخشید و دستار با جواهر مکلل همچون ستاره می تافت
بر سر و حلهٔ بهشتی در بر و کمر بند مرصع بدر و الماس ملوّن در کمر و جامهٔ از نور نیز پوشیده و از فرق تا پایش دیدم
که نور میتافت چنانچه زهره تاب دوار عظمت اوست که اگر بریزند آب تمام دریاهای عالم بر فرق او یک قطره
بر زمین نیفتد **نقل** ست از کتاب حیرة الانسان تصنیف خواجهٔ احمد بغدادی فرمودند حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم که آن فرشته را شش روی دیدم یکے بجانب راست دوم بجانب چپ سوم بجانب پیش
چهارم بجانب پس پنجم بجانب آسمان ششم بجانب زیر زنخ روی که بجانب راست بود چنانچه روئی پسر خرد سال

وروی خوش شکل بود وروی که بجانب پیش بود چنانچه روی علما پرنور بود وروے که بجانب چپ بود همچون
روی آتش پرهیبت بود وروے که درپس او بود چنانکه تاریکی درمیان غار باشد وروئی که بسوے آسمان
بود چنانچه روی جوانان دلیر باشد وروی در زیر زنخ بود همچون مار سیاه بود و برتن آن فرشته نقشها بود وروے
که چون مار سیاه بود ازان روی برتن خود نظر میکرد وقد آن فرشته گاہے بلند وگاہے پست میشد و برپیشانی
او این اسم نوشته که یا قاهر ذا البطش الشدید انت الذی لا یطاق انتقامه وشش صد هزار
فرشته از هیبت او پیش بزانو درآمده بودند و فرشتگان بے عدد نیز همچون دانشمندان برپیش روی او
قریب ایستاده بودند و بجانب دست راست او همه فرشتگان نورانی دیدم که هریک تاجهای مروارید
برسر و جامهای سبز پوشیده وماه روی وخندان چنانچه بچگان باشند هرکه ایشان را بدیدے آرزو کردے
که هرگز چشم از ایشان برندارد و بردست چپ او نیز همه فرشتگان سیاه و باهیبت وجامهای سیاه در بر
وکمربند سیاه درکمر و پاجامهای سیاه و درشت گوی چون تسبیح گویند از دهان آنها آتش برآمدے و بدست
هریک از ایشان حربها و عمودهای گران و نیزه های آتشین گرفته هیچکس را طاقت دیدار ایشان نبود
و درپس او همه فرشتهای آتشین ایستاده بودند وآن فرشتگان بگرد او همچون برق میجستند
آواز ایشان چنانچه آواز رعد بود وروی که برسر او بود همچون روی پیغمبران و فرشتگان وشهیدان
بود و در مقابله او دو تخته بود یکے بریمین و یکے بریسار او و میدید هر دو تخته را او چشم خود بران لوح دوخته
و در پیش روی او درختے دیدم بزرگ و بران درخت صد هزاران شاخها بود و درازی شاخها را بجز خداے
تعالی دیگرے نداند و در هر شاخهای او برگهای بے عدد بود و هریک برگ مانند آینه بود و درمیان
هر برگ عکس و نام آدمی معلوم میشد وآن فرشته در پیش خود لوحے داشت که در وی می نگریست
بنوشته او وطشتے در پیش روی وے نهاده هر ساعت دست دراز میکرد وچیزے ازان طشت
برگرفتے وبدان فرشتگان خوبروی دادے وگاہے بفرشتگان سیاه روی دادے چون چشم من
بروے افتاد لرزه براندام من مستولی شد گفتم یا اخی جبرئیل این کیست گفت یا رسول الله این
فرشته ایست که شب و روز بفرمان خدای تعالی میباشد و در هیچ وقت چپ و راست نمی نگرد و
با کسے سخن نمیگوید تا که فرمان خدای تعالی نباشد در عجائب المخلوقات آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم فرمودند که از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که نام این فرشته چیست گفت یا رسول الله این فرشته را ملک الموت
وهادم اللذات ومخرب الدیار وقصور خوانند ونام مبارک او عزرائیل ست علیه السلام وکنیت او ابو البقا وابو الخیر
و عبد القهار و عامر القبور بر هیچ ملک مقرب رحم نکند و بر هیچ طفل نبخشاید و هرجا که رود تا جان نستاند باز نگردد

حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که ملک الموت را سلام دادم جواب نداد باز سلام کردم از حضرت رب العزت فرمان در رسید که ای ملک الموت حبیب مرا سلام گوی چون ملک الموت جواب سلام باز گفت چون فرا زوی رفتم استماع نمودم این تسبیح را میگفت که سبحان فعّال لما یرید سبحان الممیت للخلائق وهو حی لا یموت سبحان من یعز بالقدرة والبقاء وقهر العباد بالموت والفناء سبحان الفاعل لا یرید ممن یمیت ولا یموت ابدا چون مرا دید و نگاهی و تبسمی کرد و گفت مرحبا بك یا رسول الله خدای تعالی هیچ چیزی عزیزتر از تو و بزرگتر از تو بخلق نفرستاده و هیچ امت گرامی تر از امت تو نیست بعده از تخت برخاست و من نیز از براق فرود آمدم ملک الموت تحیت و آداب من بجای آورد و بعزت تمام مرا در پیش خود نشانید جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله پیش هیچکس برنخواسته است بعد از ان مرا در برگرفت انگاه ندائی از حق تعالی در رسید که یا ملک الموت بپرس از حبیب من حل مشکلات خویش را عزرائیل علیه السلام گفت یا رسول الله ما المهلکات هلاکت بنده در چه چیز است حضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند شحٌ مطاع وهویٰ متبع واعجاب المرء بنفسه یعنی کسیکه اطاعت بخیل کند و هر چه بخیل فرماید بدان عمل نماید و پیروی هوا و هوس کردن و عجب و نخوت نمودن یعنی اعتقاد نیکوئی بخود کردن چون عزرائیل علیه السلام این بشنید فرمود صدقت یا رسول الله منقول است که این چهار مسئله بود که مدت چهار هزار سال اسرافیل و میکائیل و جبرئیل و عزرائیل صلوات الله وسلامه علیهم درین مسائل با یکدیگر بحث میکردند و جواب او نمیدانستند تا در ان شب معراج از انحضرت تعلیم گرفته بر حقیقت آن مطلع شدند از ان مسائل یکی آن بود که عزرائیل علیه السلام پرسیدند و سه دیگر در محل خود مبین میگردد باز حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام از ملک الموت پرسیدند که مرا خدشه در خاطر هست میخواهم که دفع آن نمائی گفت یا رسول الله آنچه باشد سوال نمائید فرمودند ترا از برای چه اندوهگین می بینم سبب آن چیست گفت یا رسول الله تا که حق تعالی تفویض این امر بمن فرموده و امانت آجال و ارواح بمن سپرده من بیچاره منهزم و ترسانم که باز خواست آن در نمانم بعد از ان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که یا ملک الموت این همه رویها ترا چراست گفت یا رسول الله روی که بر سر دارم از و قبض ارواح ملائکه و انبیا و شهیدان میکنم و روی که در پیش دارم از و قبض مردان و زنان امت تو بکنم و روی که از پس است از و جان کافران و منافقان می ستانم و فرشتگان عذاب که از آتش اند میفرستم و روی که از راست است از و قبض ارواح نیک بختان و درویشان می کنم و فرشتگان خوش صورت را میفرستم و روی که از چپ میباشد از و قبض ارواح فاسقان و ظالمان میکنم و فرشتگان زشت و سیاه روی را بفرستم و روی که زیر زنخ است از و قبض جان جنیان بکنم و این نقشها

که بر تن من ست نام هر عدد جانورست وازین روی روز وشب تن خود رامی بینم یا رسول الله خدای تعالی
خواهد که جانهای پرندگان را وچهار پایان را ودرندگان را بگیرد ایشان را از تسبیح خود باز میدارد ونقشهای
آنها از تن ناپید اگردانده واین داخل من نیست والله تعالی بعلم قدیم خود جانهای ایشان را بگیرد باز
ملک الموت گفت یا رسول الله یک پای من بر پل صراط است ویک پای من در تحت بهشت ست
یا محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم قبض کننده ارواح بندگان بفرمان خدای تعالی منم وحق سبحانه وتعالی
جانهای همه خلقان را بدست من نهاده ست ودست من بهفت آسمان وزمین میرسد حضرت پیغمبر
علیه الصلوٰة والسلام پرسیدند که یا ملک الموت این فرشتگان که بریمین ویسار تو اند چه مقدار باشند
گفت عدد ایشان ندانم ولیکن در قبض جان هر بنده شش صد هزار فرشته رحمت وشش صد هزار
فرشته عذاب حاضر شوند تا کدام فرقه بوی مخصوص گردند تا قیامت ودیگر با ایشان نوبت نرسد دیگران
بفرستم باز حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام پرسیدند که این طشت چیست گفت این مثال تمام دنیا
است از قاف تا قاف در حیطه اقتدار من ست اکنون تصرف من درین طشت ست باز حضرت پیغمبر علیه
الصلوٰة والسلام پرسیدند که این لوح چیست گفت این لوح آجال زندگانی ست گفتم این جریده چیست
گفت روزنامهای بندگان ست باز حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام پرسیدند که این درخت چیست گفت نام
این درخت سدرة الارواح ست که نشان حیات نیک بختان وبدبختان ست چون بنده در دنیا بیمار شود
واجل او رسیده باشد برگی که در وی نام فلان ابن فلان ست از چهل روز زرد گردد چون اجل او در رسد
آن برگ ازان درخت جدا شود آسمانیان او را میّت خوانند واو بروی زمین چهل روز زنده باشد وازین
لوح نام او سترده شود باز ملک الموت گفت یا رسول الله دنیا تمام در پیش من خوانی ست که نهاده باشند
طعام در پیش مردی گذارند تا بخورد از هر جائی که خواهد همچنان تصرف ست مرا در تمامی دنیا وهمه دنیا را
در دست خود چنان گردانم که مردی درم را باز ملک الموت گفت یا رسول الله حق تعالی معرفت انجام اجل
بر هیچکس ننهاده وعلامات انتهای او آنست که چون نسخه بیماری وموت پیش رفع میکنند میگویم الهی روح
بنده را چون قبض کنم وبر چه صفت بگیرم الله تعالی میفرماید که این علم غیب من ست که کسی بروی مطلع نیست
ولیکن این مقدار دانا میسازم ترا که چون وقت فوت او برسد بگردانم برای تو علاماتی که بدان واقف شوی
گفت یا رسول الله بدرستی که نزدیک موت هفت صف از ملائکه پیدا میشوند یک صف نزدیک سر ایشان
میگویند مر او را که لا تخف وصف دوم جانب راست ایشان میشود میگویند که ابشر بالجنة وصف سوم در پیش
ایشان میگویند که نحن اولیاءکم فی الدنیا والاخرة وصف چهارم نزدیک پایهای ایشان میگویند که یا مومن

باللقاء والرؤیتہ والخلود فی الجنتہ صفت پنجم میگویند دہوا ولکم فیہا ما تشتہی انفسکم وصفت ششم
درآسمان میگویند مراورا نزلا من غفور رحیم وصفت ہفتم ندا کنند از آسمان ہفتم وتلذ الاعین وانتم
فیہا خلدون واین درحق کسے باشد کہ فرمانہای خدای تعالی را بجای آوردہ باشد وطاعت کردہ باشد
وبدان مستقیم بود وبعد ازان می آید ملک الآثار درنزد بیمار وسلام میگوید کہ ای بندۂ خدای من برگامہای
تو موکل بودم طلب نمودم از مشرق تا بمغرب نیافتم گامی از گامہای تو بعد ازان رفتہ بملک الموت گوید کہ
گام فلان بندہ تمام شد بعد ازان ملک الارزاق سلام میگوید کہ ای بندۂ خدای من موکل رزق تو بودم تردد
نمودم از مشرق تا بمغرب نیافتم لقمۂ از رزق تو بعد ازان ملک الارزاق بملک الموت گوید کہ رزق فلان بندہ
تمام شد پس ازان می آید ملک المشروبات وسلام میگوید کہ ای بندۂ خدای من موکل بودم بر مشروبات تو جستجو
کردم در شرق وغرب نیافتم یکقطرۂ آب از برای تو بعد ازان ملک المشروبات رفتہ بملک الموت گوید کہ
مشروبات فلان بندہ تمام شد بعد ازان ملک الانفاس از در درآید وسلام گوید کہ ای بندۂ خدای من موکل
بودم بردمہای تو بسیار گردیدم نیافتم یکدم از حیات تو بعد ازان ملک الانفاس رفتہ بملک الموت گوید
کہ دمہای فلان بندہ بآخر رسید بعد ازان چہار فرشتہ آید دو از روز و دو از شب اینہارا کراما کاتبین میگویند
نامۂ بندہ را برآوردہ باو عرض کنند کہ نظر کن در ہنگامے کہ بندہ درو نظر کند عرق از بدنش جاری شود
از بسکہ از خواندن او بترسد ملک الموت گفت یا رسول اللہ اگر بندہ از سعادتمندان ست ظاہر می شود
خطے از نور صحیفۂ کہ بیش من ست واگر از بدبختان ست ظاہر میشود خطے از سیاہی بند چپ وراست
نگاہ میکند فرشتگان او را گیرند و دو چشم او را پایان انداز ند و آنرا از تکیہ بفگنند پس فرشتہ زود گشتہ بمن
خبر میکند ملک الموت گفت یا رسول اللہ من درآیم از راست من فرشتہای رحمت واز چپ من فرشتہای
عذاب یا رسول اللہ بعضے ازانہا روح را بآسانی میکشد وبعضے بسختی ملک الموت گفت یا رسول اللہ
قابض بحقیقت اللہ تعالی ست ونسبت قبض بمن ملک الموت گفت چون قبض روح میخواہم روح
بامن در سخن می آید کہ من اطاعت تو نمیکنم تا خدای تعالی بامن امر نکند باز میگویم کہ پروردگار من امر کردہ است
باز روح ازین علامات برہان میخواہد ومیگوید کہ پروردگار من مرا پیدا کردہ ست ومرا در تن درآوردہ تو
آن زمان حاضر نبودی اکنون میخواہی کہ مرا فرا گیری باز ملک الموت گفت یا رسول اللہ پس بسوی خدای
تعالی باز گردم اللہ تعالی فرماید کہ راست گفت روح بندۂ من پس فرمان شود کہ برو در بہشت وبگیر سیبے
را کہ بران قدرت من ست وبنمای آنرا بروح بندۂ من ملک الموت گفت رفتہ از بوستان جنت سیبے
را میگیرم وبران سیب بسم اللہ الرحمن الرحیم مکتوب باشد آن سیب را بآن بندہ بنمایم چون

روح بنده آنرا می بیند یارسول الله بانشاط تمام بیرون می آید ملک الموت گفت یارسول الله چون
الله تعالی قبض روح بنده میخواهد من از جانب دهان بنده می آیم تا قبض روح او بکنم یارسول الله
ذکر از دهان او برآمده با من میگوید که ترا درین جهت راه نیست ازانکه در دهان ذکر پروردگار من صحت
من بسوی خدای تعالی بازگردم و گویم که بارخدایا بندهٔ تو چنین میگوید الله تعالی میفرماید که روح او را
از جهت دیگر قبض نمای پس گفت یارسول الله طرف دست راست می آیم تا روح آن بنده را قبض
نمایم دست او با من میگوید که ترا هرگز با من راه نیست ازانکه من در راه خدای تعالی صدقه بسیار
داده ام و بر سر یتیمان مسح آورده ام و بخامه کلام الله و کلام رسول الله نوشته ام و تیغ با کفار زده ام پس
یارسول الله از جانب پای روم پای نیز مانند دست راه نه دهد گوید که من بنماز جمعه رفته ام و بجماعت
حاضر شده ام و عیادت بیمار را کرده ام و در مجلس علما در آمده ام پس بجانب گوشها روم گوشها گویند که
برو از جانب ما راه نیست ازانکه دائما ذکر قرآن شنیده ایم پس بسوی دیده ها روم دیدها گویند که برو از
جانب ما راه نیست باین دیده ها روی مصحف و عالمان را دیده ایم یارسول الله لاعلاج شده بحق
سبحانه و تعالی بازگردم و گویم خداوندا غالب آمد بر من اعضای بندهٔ تو بحجت فرما تا جان او را چگونه
ستانم آنگاه الله تعالی فرماید بنویس نامهٔ من بر دست خود بنما همچنان کنم پس روح بنده بر می آید
ملک الموت گفت یارسول الله بعضی چنانکه مشروح شد چنان قبض میکنم که از سبب عملهای آن بنده
که در صدر مرقوم شده است و بعضی را امر خدای تعالی همین میشود که ای ملک الموت هفتصد هزار فرشته
تو داری و هر فرشته را هفتصد هزار فرشتهٔ دیگر در تحت فرمان است بسوی آن بنده بفرست پس ایشان را
بفرستم که بقبض روح اقدام نمایند چون جان بنده نزدیک سینه برسد بنده را سکرات موت غالب
شود درین وقت نزع روح شیطان لعین وسوسه کند و در گوش بنده رساند و بگوید که تو خود میدانی که
گناهان بی اندازه کردهٔ ترا نخواهند بخشید و قطعهای ترا خواهند سوخت بندهٔ بیچاره چه داند که این شیطان است
بنده خواهد که بیدل شود از حضرت احد قدیم جل و علا فرمان میرسد مر فرشته را که برو در گوش بندهٔ من هفت بار
سلام بگوی که آن مدعی است دروغ میگوید بیدل مشو حاصل الامر که چون جان بنده بحلقوم میرساند آنزمان
من روح او را گرفته بملائکهٔ رحمت میسپارم و اگر بدبخت بود بفرشتهٔ عذاب میدهم یارسول الله ملائکه
روح را گرفته با وج آسمان عروج نمایند و بر بالای آسمان برآرند و فرشتگان آسمان را معطر گردانند و در
هفت آسمان نیز چنین باشد معامله تا جان او را بعلیین برند و علیین مرغزاری است در بهشت خدای تعالی
در کلام مجید ازان خبر میدهد که کلا ان کتاب الابرار لفی علیین و اگر بنده گناهگار و بدکردار باشد جان او را

در سجین برند و سجین سنگیست در دهان دوزخ بزیر هفتم زمین و بعد د هر آدمی دران سنگ سوراخهاست پس
جان بندهٔ گناهگار را دران سوراخ میکنند چنانچه در قرآن ازان خبر میدهد که کلان کتاب الفجار لفی
سجین یا رسول الله اگر بنده از سعادتمندان ست الله تعالی حکم میکند که برگردانید او را بمنزلش تا در نظر آرد
آنچه سرزده است پس ملائکه فرو آیند و او را بمنزلش برند و روح او بایشان میباشد پس نهند او را در میانهٔ
خانه پس روح نظر میکند و اندوهناک میشود ولیکن توانای سخن ندارد تا آن زمانیکه وقت غسل شود
و روح در هردو پلک چشم بدارد و همه چیز را ببیند در وقت غسل دادن اما مجال دو چیز نباشد یکی تکلم کردن
دوم جنبیدن آنزمان که غسال بیاید دست در جامهٔ مرده بزند مرده بزبان حال بگوید که ای غسال آهسته
آهسته پیراهن کشای که جان از تن من جدا شده است تلخی جان کندن بعده غسال مرده را غسل دهد مرده بزبان
حال بگوید که ای غسال آهسته آهسته بشو که حال جگر گوشگان و فرزندان خود را به بینم چون غسال کفن را بر مرده گره زند
مرده بزبان حال بگوید که ای دوستان الوداع چون در دهلیز خانه آرند گوید الوداع چون در مقامی آرند که وضو
ساخته بود گوید الوداع چون در صحن جنازه خانه آرند گوید الوداع چون نزدیک محلت رسد گوید الوداع
حاصل الامر تمام راه ذکر مرده الوداع باشد چون مرده را در گور فرود آرند آن زمان بزبان حال بگوید که ای
دوستان مرا درینجا تنها بگذاشتید الوداع یا رسول الله نطفه که دران بمیرد گویند که الله تعالی فرشته را
دران موکل کرده در هر مولد یکه او را ملک الارحام گویند چون علوق بچه شود حکم شود که در آمیزد با نطفه که در
۴ رحم مادرش هست خاک زمینی که دران خواهد مرد پس هر جا که میخواهد میگردد تا آنکه باز میگردد بموضعی که خاک
آن نطفه را از انجا برداشته باشند پس در انجا جان بخدای سپارد و درین ست قول خدای تعالی که قل لو کنتم فی
بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یا ملک الموت
امشب میدانی که چه مقدار جان قبض کردهٔ ملک الموت گفت یا رسول الله ازان بازکه تو بر من رسیده درین مدت
بست و پنج هزار جان قبض کرده ام امشب شب معراج تست حکم حضرت پروردگار جل و علا چنین رفته که درین شب
ببرکت معراج حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم جان هیچ مور چه نستانم باز حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم فرمودند که یا ملک الموت توانی که جانها را با من نمائی گفت اگر فرمان حضرت حق سبحانه و تعالی باشد بنمایم
درین سخن بودند که از حق سبحانه و تعالی ندا در رسید که یا ملک الموت بنما آنچه حبیب من میخواهد ملک الموت دست باز کرد گفت
یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم ببین قدرت خدای تعالی را فرمودند که هر چند نگاه کردم چیزی در دست ملک الموت ندیدم گفتم
یا ملک الموت در دست تو چیزی نمی بینم ملک الموت گفت بدان خدای که ترا براق فرستاده است
ازان وقت بازکه جانهای بندگان را می ستانم بفرمان خدای تعالی هیچ نمیدانم که در کف من چیست

وصفت خاص وی چیست شریعت رخصت نداده ست برای این بود که حضرت رسول الله شرح نکرده اند چنانچه حق تعالی فرموده ست که یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی بیش ازین دستوری نیافت گوید روح از جمله کارهای الٓهی ست واز عالم امرست الا له الخلق والامر اگر خواهم که جان موری بستانم نتوانم تا آنکه فرمان خدای تعالی نباشد دهنده جان وستاننده جان حق تعالی ست گفتم ازان وقت باز که خدای تعالی ترا آفریده ست گاهی ازینجا برخاسته یا نی گفت یا رسول الله چهار بار برخاسته ام یکبار آن بود که حکم خدای تعالی شد که برو خاک آدم را بیار رفته آوردم دوم از برای قبض روح حضرت آدم علیه السلام سوم ازبرای قبض جان حضرت موسی علیه السلام چهارم ازبرای قبض جان مهتر سلیمان علیه السلام در دقائق الحقائق تصنیف ابو لیث سمرقندی و واقعات ابو درداء آورده ست که حضرت رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که یا ملک الموت مقامات ارواح ومراتب ایشان را یک بیک بیان نما گفت یا رسول الله سه روح اند روح جاری وروح مقیم وروح امین روح جاری آنست که چون بنده در خواب میشود آن روح مشاهدهٔ غیب میکند از عجائب وغرائب وروح امین آن باشد که همراه بنده هرجا میرود ومیباشد وروح مقیم آنست که وقت اجل از بنده جدا میشود ملک الموت گفت یا رسول الله روحها پانزده نوع ست روح انبیا واولیا وعلما وشهیدان وعارفان ومخلصان واهل وفا وپارسا واهل محبت ودوستان ودرویشان ومسلمانان ومشتاقان وروح مسلمانان گنهگار وکافران سخی وکافران گنهگار حضرت رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که جای ومقامات هریک را بیان کن گفت یا رسول الله روحهای انبیا وقتی که برآید از بدن مثل مشک وکافور در می آید در بدن مرغ سبز ومیباشد مدام در بهشت میخورد ومینوشد وحظ میکند ومیباشد شب در قندیلهائی که آویخته شده اند بعرش ومی نشینند با حورها وروحهای علما وقتی که برمی آید از بدن ومیدر آید در بطن مرغ سفید وساکن میشود در بهشت میخورد ومینوشد وحظ میکند در جنت ومیباشد روز وشب با حورها وروحهای شهدا که کشته شده اند در راه خدای تعالی وقتی که برمی آید از بدن درمی آید در شکم مرغ سرخ ومیباشد در بهشت میخورد ومینوشد ونظر میکند تا روز قیامت وروح عارفان اندر حظائر قدس وروح مخلصان اندر ظلمتی که نمانند که با ایشان جمع خواهند کرد وروح پارسایان اندر آسمان دنیا وروحهای مشتاقان اندر حجب انوار صفات وجانهای درویشان در اوصاف مبدل شده واحوال متغیر گشته وجانهای مسلمانان در بدن مرغ زرد باشد در بهشت میخورد ونمی آشامد وجانهای مسلمانان گناهگار در شکم مرغ معلق باشد میان آسمان وزمین وجانهای کافران سخی در بدن مرغ سیاه میباشد در آتش نمی سوزد وغرق نمیشود در سجین که در تحت هفتم زمین ست آنجا میباشد وجان کافران گناهگار ومنافقان در دوزخ باشد

۹ ونمایند ایشان را بسوی بهشت تا حسرت بخورند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که یا ملک الموت
ارواح مؤمنان را با تنهائی ایشان ملاقات میشود گفت آرے گفتم ارواح را از احوال تن خبری یا نے
گفت یا رسول الله ارواح مومنان مرده هر شب جمعه می آیند و بر سر گور میرسند و تن را می بینند انگاه آب
حسرت از دیده میریزند جسم ترقیده موی سر و ریش ریخته و پوست گوشت از استخوان جدا شده وجود نازنین
ایشان ممعط شده از انجا بخانه خود می آیند و در پیش در می ایستند و زنان را می بینند و زبان می کشایند
ومیگویند که ای ساکنان خانه ما وای قابضان اموال ما وای نکاح کنندگان زنان ما درین خانه الحال
شما می باشید ما هم بودیم چنانچه ما اسیر خاک شدیم شما هم اسیر خاک خواهید شد چنانچه ما را تصرف برداشته اند
شما را نیز خواهند برداشت هوشیار باشید نباید که این دنیا شما را بفریبد چنانکه ما را بفریفت آنچنان که ما
پشیمان شدیم شما نیز پشیمان خواهید شد چنانکه ما را پشیمانی سود نداشت شما را نیز سود نخواهد داشت اے
برادران وای دوستان فرزندان ما را بنظر شفقت به بینید و دست عاطفت از سر فرزندان ما دریغ
نداریدبعده گویند که ای برادران ما وای دوستان ما ارحموا علینا رحم کنید برما و برما بخشائید بر غریبی ما
رحم آرید و بدهید چیزے بارواح ما که محتاج شده ایم بپارهٔ نان و قطرهٔ آب اگر چیزے یابند دعا کنان و
شادمان بازگردند و اگر چیزے نیابند دعای بد کنان بازگردند و گویند که اللهم قنطهم من الرحمة
کما قنطوا من عطائك حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که اگر کسے را پیوند و اولاد
نباشد روح او کجا آید گفت در مسجد و شب در مسجد الیستد از شام تا وقت نماز جمعه در مسجد میباشد بعد از نماز
جمعه در مقام خود میرود باز پرسیدند یا ملک الموت ارواح مؤمنان مرده را از احوال زندگان خبر میباشد
یا نے گفت بعضے را ملائکه خبر میکنند و بعضے خود مطلع میشوند گفتم یا ملک الموت اگر بروح کسے چیزے بدهند
از طعام و فاتحه و درمیان از قرآن بخوانند بآن کس عین او میرسد یا عوض آن چیز دیگر گفت یا رسول الله
بر ملائکه حکم میشود که طبقهای پر از نور در گور آن کس برید که فلان کس او را هدیه فرستاده است ملک الموت گفت
یا رسول الله ارواح مسلمانان بعد از مردن تا سی سال بر قبرهای خود می آیند ده سال اول هر روز هر شب
می آیند و ده سال دیگر در شبهای جمعه و روزهای شریف می آیند و ده سال دیگر در روزهای عیدین می آیند
و بعد از سی سال در گورستان می آیند و بعضے در مقامات میباشند یا رسول الله اگر کسے ایشان را یاد کند
نیز می آیند وگرنه همانجا در جایهای خود باشند یا رسول الله اگر امتی از امتان ده بار سورهٔ اخلاص در قبر
بخواند خدای تعالی او را بشمار گذشتگان اجر و جزا بدهد و بر سر هر تربتے اگر بگوید که بسم الله وعلی ملة
رسول الله خدای تعالی چهل سال عذاب و تاریکی و تنگی را از صاحب آن گور بردارد بعد از ان گوید که

لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شئ قدیر ملک الموت
گفت یا رسول الله هر که این کلمات را بر گورستان لحد بخواند خدای تعالی جمله گورهای آن مقبره را روشن گرداند
وخواننده را بیامرزد و هزار نیکی در نامهٔ اعمال او بنویسند و هزار درجه بنامِ او بردارند و هزار حور یابد بعده
فاتحه و آیة الکرسی بخواند و بنیت مردگان دارد خدای تعالی در گور هر مرده از مشرق تا بمغرب چهل نور بدهد
و برایشان گورها فراخ گرداند و هر مرده را درجه دهد و خواننده را ثواب شصت حج بنویسند و خدای تعالی از
هر حرفی فرشته آفریند تا بقیامت تسبیح گوید و ثواب آن خواننده را می نویسند شرط است که بعد از سلام گفتن
بر مرده فاتحه و آیة الکرسی بخواند بعده ده بار سورهٔ اخلاص بخواند و این دعای ماثوره بخواند که الحمد لله الذی
لا یبقی لا وجه لا یدوم لا ملکه اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
الٰها واحدًا وترًا لم یتخذ صاحبة ولا ولدًا لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوًا احد واشهد ان محمدًا
عبده ورسوله صلی الله علیه وآله وسلم جزی الله محمدا النبی الامی ما هو اهله شهد الله انه لا اله الا
هو والملائکة واولو العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الدین عند الله الاسلام
ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الاخرة من الخاسرین وانا علی ذلک من الشاهدین
الله القادر الکریم علی من یشاء لک الحمد والشکر ولک المنة فضلاً اوسع علیهم مدخله ونور له قبره
وفرج عنا وعنهم الدنیا وعذاب الآخرة **نقل ست** که از کتاب دقائق الحقائق در خبرست که چون
بندهٔ مؤمن را در قبر گذارند و سر قبر را استوار کرده دوستان از سر قبر باز گردند و او را در ان کنج زاویهٔ تنگ و تاریک
لحد تنها گذارند بعد از ان حضرت حق سبحانه وتعالی بکمال لطف و بنده نوازی با بندهٔ خود خطاب فرماید که
عبدی فریدًا وحیدًا ای بنده درین کنج زاویهٔ لحد تنها ماندی و آن دوستان و یاران که از برای ایشان
عصیان میورزیدی و استرضای ایشان را برضای ما میگزیدی امروز ترا در اینجا تنها گذاشتند فانا ارحمک
الیوم رحمة یتعجب الخلائق منها امروز آن ست که ترا برحمت خود بنوازم چنانکه همه خلائق ازان تعجب
بمانند وانا اشفق علیک من الوالدة بولدها و من مهربان ترم بر تو ای بنده از مادر به نسبت فرزند خود
اکنون از خویش و پیوند دور افتادهٔ آنگاه بملائکه خطاب فرماید که ای ملائکه غریبی ست که از وطن و مسکن خود جدا
دور افتاده از یار و قرین و دوست و همنشین خود جفا دیده و از مصاحبان و رفیقان تنها مانده و از فرزند
و خویش و پیوند خود دور افتاده امروز در کنج زاویهٔ لحد مهمان من ست میخواهم که آنچه ممکن ست بروے کرم و
احسان نمائید و بر بدن پر محن وی انتشار روح و ریحان فرمائید و گلدستهای جنت بر سر بالین بندهٔ من
برید و درے از بوستان سرای جنت در لحد بندهٔ من بکشائید و مشعلهٔ نور بر بالین بندهٔ من بنهید و او را با من

بازگذارید که بمقتضای مونس کل وصدر رحمت من قرین و مونس وهمنشین بندهٔ من خواهد بود تا آن وقت که به بزم وصال در سراچهٔ دار الجلال تربیت نمایم و نقاب احتجاب از پیش جمال بدست شوق وصال بکشایم در بزم عیش و سرور و شراب طهور بسرمستان بزم الست پیمایم ندا در ملکوت صدا در جبروت انداختم

عاشقان جمال ما هستند
عقل از دست تا الی بربستند
گنجها در درون جان دارند
تا ز دود وجود وارستند
در ازل خورده اند جام الست
دل درین دام آب و گل بستند
شاهبازان عالم ملکوت
همه زین دامگه برون جستند

باده خوردند جام بشکستند
از سر هر دو کون خواسته اند
گرچه از نقد جان تهی دستند
همچنان در فنا فنا شده اند
تا ابد زان شراب سرمستند
گر برآرند سر بطارم عرش
رشتهٔ آب و خاک بگسستند
تا نه بگسیختند رشتهٔ تن

بے سر و پا بکوی عشق شدند
تا به بزم وصال بنشستند
سوخته عود دل بر آتش عشق
که ندانند نیست یا هستند
حیف کاین طائران عالم قدس
همچنان نزد عارفان پستند
تا که زد طبل ارجعی شه عشق
با شه خویشتن نه پیوستند

در تفسیر زاد المذکرین و دقائق الحقائق تصنیف ابولیث سمرقندی آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند سپاهے دیدم از فرشتگان که بر سر هر یک تاجهای مروارید و جامها از حلهٔ بهشتی و کمربند از یاقوت و زمرد و پاجامها از نور پوشیده عدد ایشان را خداوند داند می آمدند و میرفتند از ملک الموت پرسیدم که ایشان کیانند گفت ازان روزے که خدای تعالی مرا بیافرید همچنین می بینم که می آیند و میروند کسے مقصد ایشان را نمیداند باز از ملک الموت پرسیدم که حقیقت موت را بر من بیان کن ملک الموت گفت یارسول الله خدای تعالی بیافرید موت را و به پیچید او را بهزار پرده بزرگی هر پرده برابر هفت آسمان و زمین ست و به بست او را بهفتاد هزار زنجیر و درازی آن هزار ساله راه هست و نمیداند آن موت را هیچکس از فرشتگان مگر اینکه میشنوند آواز او را ملک الموت گفت یارسول الله پیدا کرد خداوند عالم حضرت آدم علیه السلام را و در موت را گماشت و مسلط گردانید من گفتم بار خدایا بنما مرا موت خدای بتعالی حکم کرد که بردارند حجابها را تا اینکه به بینند موت را چون برداشتند حجابها و ایستاده شدند فرشتگان و عدد آن فرشتگان خدای تعالی داند چون بسوی موت دیدند همه بیهوش شدند و هزار سال چون بهوش آمدند فوق دیدند گفتند ای پروردگار پیدا کردی تو موت را از موت هم بزرگتر کسے هست فرمود الله تعالی که آفریدم موت را از موت بزرگتر منم یارسول الله بعد ازان فرمود حق تعالی ای عزرائیل بگیر موت را گفتم خدایا چگونه بگیرم موت را که او بسے بزرگ ست و داد خدای تعالی مرا قوت عظیم و گرفتم موت را و موت ساکن شد بعده حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام دست ملک الموت را

گرفتند و گفتند که ای ملک مقرب از تو درخواستے دارم اگر قبول فرمائی بگویم گفت ہر چه فرمائی بجان دل قبول دارم نظم

دران دم گرفت دست او مصطفی ز تو ہست درخواست اینجا مرا اگر گفته ام را قبولی کنی
که تا گویمش با تو آن گفتنی بگفتا که ای خواجه دو جهان هر آنچه بگوئی بسازم بجان

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند میخواہم که با امت من برفق و سهولت معامله کنی که فرقه ضعیف و نحیف اند قابض الارواح گفت یا رسول الله خاطر مبارک خوش دار بعزت معبودی که خلعت خاتمیت انبیا و رسل بر قد تو آراسته ہر شبان روز سه ہفتاد ہزار بار حضرت ذو الجلال با من این خطاب فرماید که ای عزرائیل با امت حبیبم سهل و آسان گیری و در وقت کار شفقت نمائی بعد ازان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که ای ملک الموت ہدیه تو چیست گفت ہدیه من سه چیزست اول فریضه گزاردن بجماعت و خصمان را خوشنود کردن پیش از مرگ با آہستگی و از خیر دادن حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام این شنیدند شکر خدای تعالی بجا آوردند باز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که یا ملک الموت در دنیا بوقت مردن بنده را بکدام علامت بشناسم که نیک بخت کیست گفت شما بسه چیز نگاه دارید اول آنکه چون آن کس بسکرات موت افتد روی او پر خنده شود و عرق بر پیشانی او نشیند و آب از چشم او در گذرد و آن علامت سعادتمندان ست و اگر روی او تاریک گردد و خفه در گلو افتد و کف در دہان آرد آن علامت شقاوت بود پس گفتم یا عزرائیل صعب تر چیزے ہست بعد از مردن گفت ہست گفتم آن چیست گفت سوال منکر نکیرست بعد ازان ملک الموت گفت یا رسول الله نعم المجئ جئت بشر بکرامة ربك علیك و علی امتك فان الله لا یبعث نبیا اکرم منك ولا امة اکرم من امتك پس گفتم الحمد لله رب العلمین ای ملک الموت دل خوش دار برخاستم بر بالای براق سوار شدم و ازان جا گذشته راہی شدم

فصل چہارم در ذکر درآمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدرون بیت المعمور و اقتدا کردن فرشتگان ہفت طبقه آسمان باسید انس و جان صلی الله علیه و آله وسلم و فضیلت نماز جمعه

در کتاب اصول المعراج تصنیف حضرت فخر الدین یمنی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون از انجا بگذشتم و روان شدم در بیت المعمور رسیدم دیدم که ہزار قائمه داشت و مسافت ہر قائمه ہفتاد ہزار فرسخ بود و فرشتگان او را برافراشته بودند و این تسبیح را میگفتند که سبوح قدوس رب الملائکة والروح پیغمبر علیه السلام فرمودند که در انجا فرشته دیدم که بر کرسی از نور نشسته و دستار با جواہر مکلل بر سر نهاده و حله جنت در بر کرده و کمر بند از یاقوت بر میان بسته و با جامه از نور پوشیده و فوجے از فرشتگان گرداگرد او

ایستاده اند و منتظر فرمان او بودند و هر یکی دستارهای بجواهر مکلل بر سر حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند
یا جبرئیل این کدام فرشته است گفت یا رسول الله نام این فرشته میکائیل است که اخبارات لوح المحفوظ را
از حیات و ممات و مقدرات بسمع عزرائیل علیه السلام میرساند و عزرائیل علیه السلام تختهٔ که در پیش اوست
می بیند مطابق گفتهٔ میکائیل و موافق تختهٔ خویش قصد گرفتن روح میکند فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم چون در بیت المعمور نظر کردم فرشته برخاست بانگ نماز گفت چون بگفت الله اکبر الله اکبر
ندا آمد که صدق عبدی انا اکبر انا اکبر چون فرشته بگفت اشهد ان لا اله الا الله ندا در رسید که
صدق عبدی لا اله الا انا چون فرشته گفت اشهد ان محمدا رسول الله ندا در رسید که
صدق عبدی محمد علیه السلام عبدی ورسولی ارسلته الی خلقی فمن اجابه نجا به من عذابی

نقل است از تفسیر کبیر فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون نزدیک آن خانه رسیدم آن خانه را از
یک دانه یاقوت سرخ دیدم و ده هزار قندیل از زمرد سبز و گوهر داشت و هر قندیلی روشن تر از ماه بود
پرسیدم که یا اخی جبرئیل این کدام خانه است گفت یا رسول الله این خانه بیت المعمور است و خداوند تعالی
در کلام مجید یاد کرده است و بدان سوگند خورده است که والبیت المعمور و بزرگی وی پنجصد ساله راه است
و اورا چهار رکن می باشد یکی از یاقوت سرخ دوم از زبرجد سبز سوم از زر سرخ چهارم از نقرهٔ خام و مر اورا
دو در بود از زمرد سبز و در پیش او مناره ایست از نقرهٔ خام برافراشته و ارتفاع آن مناره پنجصد ساله راه
است و آن خانه در برابر کعبه است هذا کتاب سیر **منظوم**

چو آدم بدنیا رسید از بهشت
غمی شد چو فردوس باقی بهشت
نهادند در وادی تنگ نای
نهادی دمی روی بر روی آن
بدفع ملایکش غیب دان
کجا کعبه امروز دارد بپای
چو طوفان نوح آمد اندر جهان
فرستاد این خانه از آسمان
بهر گاه آدم شدی سوی آن
ببردند آن خانه بر آسمان

در کتاب **معارج النبوت** آورده که جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله از آن روزی که
این خانه مخلوق گشته است تا نفخ صور هر روز هفتاد هزار فرشته از زیر عرش در پای دریای نور بدر آیند
و غسل پاک کرده از انجا بیرون آیند و رداهای نور بر دوش افگنده آوازها برآرند و احرام بسته و گرد
بیت المعمور طواف نمودن گیرند و باز نگردند دیگر تا بقیامت نوبت بایشان نرسد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم از بالای براق فرود آمدند بعد از آن جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت در بیت المعمور
در آورد و گفت یا حبیب الله فرشتگان هفت آسمان را در اینجا امامت بکن چنانچه در زمین امام همه پیغمبران
بودی در آسمان نیز امام همه فرشتگان باش فرمودند دو رکعت نماز ادا کردم فرشتگان هفت آسمان با من

اقتدا کردند چون نماز را تمام کردم خواجهٔ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند که چون آن جماعت مشاهده کردم مرا
آرزوی آن شد که امتم را نیز چنان جمعیت پدید آید بمالم السّر والخفیات ما فی ضمیر مرا دانسته فرمان رسید
که ای حبیبم مثل این جمعیت در امت تو پدید آوردم و آن را در حرمت و عبادت این عابدان را در این
مقام شریعت در کار است ضعیف تو کردم چنانچه در کتب اہل تذکیر در نظر این فقیر چنین در آمده که چون
روز جمعه شود ملائکه ملأ الاعلیٰ و کروبیان عالم بالا در بیت المعمور جمع گردند جبرئیل علیه السلام بر آن مناره
بر آمده بانگ نماز بگوید و اسرافیل علیه السلام بر منبر بر آمده خطبه بخواند و میکائیل علیه السلام امامت کرده
نماز جمعه را بگزارد و فرشتگان ہفت آسمان باو اقتدا کنند بعد از آنکه نماز را ادا کنند جبرئیل علیه السلام فرماید که
ای جمیع ملائکه گواه باشید که من ثواب اذان خود را بمؤذنان امت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخشیدم
و اسرافیل علیه السلام گوید که ثواب خطابت خود را بخطیبان امت حضرت محمد علیه الصلوٰة والسلام بخشیدم
و میکائیل علیه السلام گوید که ثواب امامت خود با امامان از امت حضرت محمد علیه الصلوٰة والسلام بخشیدم و ہمه
فرشتگان بیکبار آواز بر آرند که ہر ثوابی که ما را درین نماز بود بگزارندگان نماز جمعه از امت محمد علیه الصلوٰة
والسلام بخشیدم فرمان حضرت رب العزت در رسد که بحضرت ما سخاوت عرضه میکنید خالق سخاوت منم
گواه باشید که ایشان محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بخشیدم و از عذاب آخرت ایمن کردم در انیس الواعظین
آورده که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که چون بجبرئیل علیه صلوات الرحمٰن خطاب آمد که دو رکعت
نماز را نزدیک محمد علیه الصلوٰة والسلام ببر و نیز ہفتاد ہزار فرشته را بادی فرستاد که دو رکعت نماز را بر مثال آئینه
روشن بخواجهٔ عالم علیه الصلوٰة والسلام نمود چون خواجهٔ عالم درو نظر کردند نقطهٔ سیاه در میان آن معاینه نمودند
سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسیدند که یا اخی جبرئیل این چیست گفت این آئینهٔ روز آدینه ست درین
روز نیکی ترا و امت ترا و این نقطهٔ سیاه گناه امت تست که با تو می نمایند بدانکه گناه تمام امت تو در مقابلهٔ فضیلت
روز جمعه و نماز جمعه نقطهٔ زیاده نیست و بروایتی آنکه جبرئیل علیه السلام گفت این نقطهٔ سیاه ساعت ست
و ہر مومنی که در آید و ہر چه از خدای تعالیٰ بخواهد بیابد و یا برای او ذخیره شود و یا بدی او دور گردد جبرئیل گفت
یا رسول اللہ عبادت یک روز جمعه بہتر از عبادت صد ساله ست نزد خدای تعالیٰ و اہل بہشت این روز را
یوم المزید گویند و گفت انما لیلة الجمعة اربعة وعشرون ساعة وللہ فی کل ساعة ست مائة الف
عتق من النار یعنی شب و روز بست و چهار ساعت ست مر خدای را در ہر ساعتی شش صد ہزار بنده
آزاد میشوند از آتش ھکذا فی المصابیح گفت ما من دابة الا وھی مصیخة یوم الجمعة من حین الصبح
حتی تغرب الشمس شفقا من الساعة الا الجن والانس وفیه ساعة لا یصادفها عبد مسلم

یسئل الله شیئا الا اعطاه ایاه گفت جبرئیل علیه السلام لایسأل الله تبارک یوم الجمعة من حین الصبح
حتی تغرب الشمس شفقا احد من المسلمین الا غفر له فرمودند رسول علیه السلام من فرح بدخول الجمعة
خلق الله تعالی من ذلک الفرح ملک له الف الف راس فی کل راس الف الف فم و فی کل فم الف الف لسان و
فی کل لسان الف الف لغة یسبح له بکل لسان الی یوم القیمة اعطی فرحة لا یعلم بعدها یعنی هر که بد آمدن روز جمعه
شاد شود بیافریند حق تعالی ازان شادی فرشته که او را هزار هزار سر باشد و در هر سرے هزار هزار دهان و بر هر دهان هزار هزار
زبان و هر زبانی را هزار هزار لغت تسبیح میگوید مر خدای تعالی را و ثواب آن تا روز قیامت خدای تعالی او را شادی
دهد که بعد ازان هرگز اندوهگین نگردد قوله الجمعة حج المساکین و از روی تشبیه ثواب تشبیه کردن چیزے بچیزے
در صفتے جائزست چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت صاحب شجاعت را که این اسد ست از جهت مشابهت
قوت نه عین و اینچنین بسیارست و تشبیه جمعه بحج آنست که حج عزوست و نماز جمعه نیز عزوست و در عرفه که آن روز
حج غسل سنت ست و در روز جمعه نیز غسل سنت ست و در حج خطبه ست در روز جمعه نیز خطبه ست در روز حج نمازست در روز جمعه
نیز نمازست و در حج سعی ست در روز جمعه نیز سعی ست قال الله تعالی فاسعوا الی ذکر الله پس مشابهت بسیار
ست میان آن هر دو **سوال** چون ادای جمعه از غنی و فقیر یکسان بود مخصوص حج المساکین چرا فرموده اند
جواب بعضے گویند که چنانچه حج بر اغنیا واجب جمعه بر فقرا واجب اگرچه جمعه بر اغنیا هم واجب ست چون
فقیران را مخصوص جمعه فرض شد اضافت با ایشان شد بعضے گویند که چون حج بر اغنیا فرض شد فقیران
غمناک شدند که ما را قدرت رفتن بآن چگونه بود بدان ثواب میرسیدیم از برکت شکستگی خاطر ایشان جمعه
نازل شد چون از برکت ایشان جمعه آمد اضافه با ایشان شد مهتر جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله
هر بنده روز جمعه بنیت جمعه برخیزد غسل کند و اگر غسل جنابت هم داشته باشد هم نیت کند کفایت باشد و
فضل غسل روز جمعه نیز حاصل شود و هر که روز جمعه غسل کند خدای تعالی او را بیامرزد و از زحمت ظاهر و باطن نگاه
دارد و گفت من اغتسل ثم سعی الی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت حتی یفرغ الامام من خطبته
ثم یصلی معه غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری و هر موی که در سر و ریش او باشد نیکی در دنیا و نورے
در روز قیامت یابد و هر قطرۀ که ازو چکد دو درجه در بهشت یابد از دُرّ و یاقوت و زبرجد و میان دو درجه صد ساله
راه بود و با سوار تیز رود و درجهٔ ازان شهرها و قصرها بود که شمار آن کس نداند مگر خدای تعالی و در هر شهرے
قصرے از یکدانه گوهر قصرها و سرایها و حجرهها و صفهها و خانهها و خیمهها و فرشها و جفتها از حور العین و مائدهها
و کاسهها و اصناف آوندها و جویها و درختها و فواکه و حلهها که هیچ صفت کننده صفت نتواند کرد پس چون
روز قیامت از گور برخیزد از هر موی او نورے برخیزد و استقبال کند او را هفتاد هزار فرشته در پس و پیش و راست

و چپ دو در بهشت کشاده شود برای وے در آید در بهشت و آن فرشتگان بروند پیش او تا برسند در شهرے
که بیرون او از یاقوت سرخ باشد و درون آن از زبرجد سبز و در دوران الوان نعمتها علم علما از دانش آن
عاجز و فرشتگان گویند که هیچ میدانی ای دوست خدای تعالی این شهر چیست گوید نه بگویند این ثواب
از غسل ست که روز آدینه در دنیا کرده بودی و ثواب نماز جمعه پیشتر خواهی یافت پیشتر روان شو تا ببینی پس
بالاتر از انجا رود و فرشتگان نیز دنبال او بروند پس برسد در مقامی که خواهست خدای تعالی باشد و ملاقات کند
صورت آدمی را که روشنائی او از آفتاب روشن تر باشد و تاجے بر سر آن بود و در ان تاج هفتاد هزار گوشه
بود و در هر گوشه او حورے باشد که از ان روشن باشد از مشرق تا بمغرب و دم مشک زند پس گوید آن
صورت که مرا دیدی و میشناسی بنده گوید نمی شناسم ولیکن می بینم ترا از همه خوبتر گوید که من و آنچه در گرد من ست
بدان چشم تو روشن میشود و دل تو شاد میگردد من نماز جمعه ام و آنکه غسل کردی و خود را پاک کردی و جامه خوب
بپوشیدی و بسوی مسجد میرفتی و خطبه میشنیدی و خاموش می بودی پس بگیر دست او را و بالاتر شود
و بدرجا هر روز بالاتر رود و نعمتهای مزید تر و نیکوتر بیند ابد الآباد و هر چند بالاتر رود فروترین را فراموش کند
مومن را باید که آراسته و پاکیزه کند خود را و پاکی آنست که موی سر و ناخن ببرد و موی لب راست کند و جامه نو
پوشد که خدای تعالی بجامه سفید دوست دارد و بوی خوش بکار بندد و هر که تعظیم روز جمعه را حق تعالی بلند کند
درجه او را و هر که خوشبوئی کند خود را برای نماز آدینه و هر کرا بوی ازان برسد بشمار آن ثواب آزادی برده یابد
و بیگاه بمسجد رود که افضل ست در زاد الآخرة آورده که هر که در مسجد چراغے برافروزد تا آن دم که چراغ میسوزد
از کنگره عرش تا ثرے همه ملائکه و روحانیان آنکس را آمرزش میخواهند از خداے تعالی و امروز روز
شادی کودکان ست که از مکتب آزاد شوند و شادی عروسان ست که خود را بیارایند و یکے از نامهاے
این روز یوم السرور ست روز شادی ست برای همگنان چنانچه برای روز عید غسل ست درین روز نیز
غسل ست روز عید جامه نو پوشند درین روز نیز جامه نو پوشند روز عید عطر مالند دران روز رحمت بارد درین
روز هم بارد بلکه روز جمعه از همه روزها فاضل ترست ان الله زین الایام بالجمعة چنانچه روز عید حضرت
خواجه عالمیان علیه الصلوة والسلام از حضرت رحمن خواسته درین روز جمعه هم خواسته چنانچه در روز عید خدای
تعالی گناهگاران را آمرزد در روز جمعه هم آمرزد چون زندگان را روز عید ست مردگان را نیز روز جمعه و شب جمعه
عید ست چنانچه عید لاهل الجنة فی الجمعة روز جمعه مر اهل بهشت را نیز عید ست خاصه روز آدینه که نور
شان از برکت کار مؤمنان مزید میگردد و جمال شان می افزاید در خبر ست که روز آدینه اهل بهشت را
فرمان شود تا خود را بیارایند و سوی مؤمنان که از برای نماز از خانه ها بیرون می آیند فردای قیامت چون

مؤمنان در بہشت باشند ہر جمعہ ایشان را عید باشد پیغمبران و شہیدان و غازیان و عارفان و صالحان را وعالمان و زاہدان و متقیان در دار الجلال جمع شوند و از انجا دیدار خدای تعالی بیچون و بیچگونہ بے شبہہ و بے نمونہ بینند کہ وجوہ یومئذ ناضرۃ الی ربہا ناظرۃ در ہر یکے نور و حسنے و جلاے افزاید چون بحوران آیند ایشان را نشناسند و گویند کہ چنین نبودند کہ این زمان آمدند و نماز جمعہ بحکم نص آیت شدہ است کہ چنانچہ حضرت عزت در کلام مجید خود میفرماید کہ یا ایہا الذین اٰمنوا اذا نودی للصلوۃ من یوم الجمعۃ فاسعوا الی ذکر اللہ وذروا البیع خداوند کریم پادشاہ رحیم نمایندۂ راہ مستقیم و بخشندۂ دار نعیم نگاہدارندہ از نار جحیم در قرآن عظیم چنین میفرماید کہ یا ایہا الذین اٰمنوا ای گروندگان وای موحدان وای مومنان قولہ تعالیٰ اذا نودی للصّلوۃ چون نداکردہ شود براے نماز روز جمعہ پس بشتابید و کاہلی نکنید و بگذارید خرید و فروخت را در زاد الآخرۃ آوردہ کہ جبرئیل علیہ السلام فرمودند کہ اول کسے کہ در قیامت حلہ پوشد یا رسول اللہ تو باشی و آنگاہ ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام و آنگاہ پیغمبران مرسل و بعد از پیغمبران مؤذنان باشند و مؤذنان می آیند روز قیامت بر بختیان نشستہ کہ تن آن بختیان از یاقوت سرخ باشد و پایہای ایشان از زبرجد سبز و پشت ایشان از مروارید سفید کیش و جہاز آنہا مکلل بیاقوت و جوہرہای گوناگون و مؤذنان ہر قدمے کہ نہند خدای تعالی ہزار رحمت در دیوان آنہا منویسد چون روز قیامت مؤذنان از گور برخیزند ہفتاد ہزار فرشتہ گرد وی در آیند دران روز بیش ہر مؤذنے ہفتاد ہزار حلہ باشد از نور آنگاہ او را باین جمال و کمال بمحشر در آرند و باہل عرصات جلوہ چنانچہ حق تعالی فرمودہ کہ یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و از جانب دیگر گناہگاران را بزیر بغل زنجیر آتشین بعقوبت میگردانند و بدوزخ میکشند ونسوق المجرمین الی جہنم وردا یکے را درجات و یکے را درکات یکے را وصل و یکے را فصل و یکے را جامہ سفید و استبرق برحمت و مغفرت بود و یکے را دلق نفس آلودہ قطران شدت و لعنت بود پس ای بیچارہ باید کہ چون بانگ نماز را از مؤذن بشنوی زود دو رکعت نماز گذاری و بانگ نماز دہ کلمہ است خدای تعالی بہر کلمہ موذن را در روز قیامت خلعتے دہد چون مؤذن گوید کہ اللہ اکبر اللہ اکبر درہای بہشت بروی بکشایند چون بگوید کہ اشہد ان لا الہ الا اللہ درہای دوزخ بروی بر بندند چون گوید کہ اشہد ان محمدًا رسول اللہ حوران بر بالاے فرشتہای بہشت بر آیند از شوق مؤذن چون گوید کہ حی علی الصّلوۃ فرشتگان گویند کہ امتان محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم برخاستند تا فریضۂ خدای تعالی بگذارند چون گوید کہ حی علی الفلاح فرشتگان گویند کہ رستگاری مومنان و مسلمانان را چون گوید کہ لا الہ الا اللہ از شر ہفت آسمان و زمین ایمن گردد مؤذن و جماعت پس باید کہ مؤذن مناقب خویش بشناسد وقت نماز نگاہ دارد کہ ثواب بزرگ و درجات عظیم ست

جبرئیل علیه السلام فرمودند که یارسول الله امروز را ازان ادینه خوانند که آدمیان دران روز از برای نماز جمع شوند ویا آنکه آدم علیه السلام آن روز با حوا جمع شده بود ویا آنکه روح با تن دران روز جمع شده ویا ازین جهت که در بالای کوه عرفات درین روز جمع شوند او را جمعه خوانند ویا ازین جهت که رحمت خدای تعالی درین روز جمع میشوند ویا ازین جهت که قیامت درین روز قائم شود وخلق اولین وآخرین جمع شوند مهتر جبرئیل علیه السلام گفت یارسول الله مهتر موسی علیه السلام مناجات کرد که الٰهی مرا روز یکشنبه دادی وامت محمد مصطفےٰ صلی الله علیه وآله وسلم را کدام روز خواهی داد فرمان شد که یا موسی امت حبیبم را روز جمعه خواهم داد گفت الٰهی ثواب روز جمعه چیست فرمان شد که یا موسی هر که از امت محمد صلے الله علیه وآله وسلم روز جمعه کار نیک خواهد کرد بهتر باشد ازان که امت تو در روز یکشنبه صد کار نیک کنند مهتر موسی گفت الٰهی مرا از امت آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم گردان فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم در آسمان چهارم فرشتگان سورهٔ والطور میخوانند وهفتاد هزار فرشته را دیدم که دشمنان عثمان وعلی رضی الله عنهما را لعنت میکردند ونام آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم را در آسمان چهارم محب میخوانند

نقل از کتاب انیس الواعظین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام هر که روز جمعه وشب جمعه درود فرستد صد بار روا کند خدای تعالی صد حاجت او را هشتاد در آخرت وبست ازان در دنیا پس حق تعالی موکل گرداند فرشته را تا در آورد او را در گور چنانچه شما را در می آرند هدیه فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم هر که بر من درود فرستد خبر دهد فرشته مرا بگوید که یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم فلان ابن فلان از امت تو درود فرستاد در جواب او گویند که شفاعت من ورحمت خدای تعالےٰ بروے باد

باب چهاردهم در بیان رسیدن آن مبارز میدان جلالت وعلمدار آسمان رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بآسمان پنجم ودیدن مهتر ایوب وشیث پیغمبران وحضرت هارون علیهم السلام ودیدن فرشتهای نورانی ودیدن عجائب وغرائب دیگر

مشتمل بست بر سه فصل

فصل اول در ذکر کشادن سفطائیل باب آسمان پنجم را

متضمن بر هشت لطیفه **لطیفهٔ اول** در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین ودر تفسیر سورهٔ والنجم ودر تاج القصص آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه آله وسلم چون بآسمان پنجم رسیدم

جبرئیل علیه السلام پیش آمده در بزد بواب از درون آواز داد که کیست بر در گفت منم جبرئیل امین و با من حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه و آله وسلم همراه اند از جبرئیل علیه السلام پرسید که محمد رسول الله علیه الصلوة والسلام مبعوث برسالت شده اند جبرئیل علیه السلام گفت آری گفت الحمد لله رب العالمین مرحبا بك یا محمد علیه الصلوة والسلام نعم المجیٔ جئت هنیئا بکرامة ربك فی هذه اللیلة بعد از ان در را بکشاد در آمدم دیدم که آسمان پنجم چنان بزرگ بود که چهار آسمان و هفت زمین در حیطهٔ وی چنان حلقه بود در بیابانے و درے بود نهاده از سیم و قفل او از مروارید و بدان در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و مفاصله ازین آسمان و از ان آسمان پنجصد ساله راه ست و سطبریش نیز پنجصد ساله راه ست و نام این آسمان السابقون میباشد و بروایتے در تکملة اللطائف آورده که نام این آسمان دیقاست و خازان او را دیدم که بر کرسی از نور نشسته گویند که نام او سفطائیل ست و مر او را پانصد هزار توابع بودند و هر یکے از انها پنج صد هزار فرشته دیگر فرمان بردار بودند و مرا بکرامات و تشریفات بشارت دادند تسبیح این فرشته شنیدم که این بود قدوس قدوس رب الملائکة والروح سبحان ربنا العلی العظیم الاعظم قدوس قدوس ارحم امة محمد علیه السلام **لطیفهٔ دوم** فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون از نیجا بیشتر شدم سکان آسمان پنجم را دیدم که فرشتگان بودند که بر مثال حور العین طعام و شراب ایشان تسبیح و تهلیل بود مهتر ایشان فرشته ایست که نام او موسیائیل بود بر بالای کرسی از لعل نشسته بود مر او را پانصد هزار فرشته تابع بودند و تسبیح آنها این بود که سبحان خالق الظلمات والنور سبحان خالق الشمس والقمر المنیر سبحان العلی الاعلی و شغل ایشان گریستن ست از خوف حق تعالی و دریاها و رودها از گریهٔ ایشان میرفت از ان وقت که خدای تعالی ایشان را آفریده است بدین صفت خواهند بود تا قیام قیامت در زاد الآخرة آورده است که جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله هر بنده که از خوف حق تعالے بگرید باید که آب چشمهای خود را بجامه یا بدست پاک نکند و همچنان گذارد که تا بر روی او فرود آید که از رحمت باری تعالی ست باز گفت یا رسول الله هیچ بندهٔ نباشد که از خوف حق تعالی بگرید الا که تن او را از آتش دوزخ حرام کنند و هیچ چشمے نباشد که بگرید از ترس حق تعالی و چندانے آب از چشم او بیرون آید الا آنکه خدای تعالی او را ایمن گرداند از ترس و هول روز قیامت و هر قطرهٔ که بیرون آید از چشم چشمهٔ باشد اندر بهشت بقدرت خدای تعالی که کوه احد را در ترازو نهند آن گران تر آید و خدای تعالی بهر قطرهٔ اشکے که از چشم وی بیرون آمده باشد یک شهرستانے اندر بهشت بدهد او را که دران قصرها و سراها و خانه ها باشد که نه چشم دیده باشد و نه در خاطر اندیشیده و گفته است شیخ جلال الدین سیوطی در حبائک بروایت ابن عساکر از کعب چون بنده بدرستے

که گریه نمیکند تا آنکه میفرستاند الله تعالی بسوی آن فرشته را پس مسح میکند آن ملک جگر او را باز وی خود و گریه
میکند آن بنده لطیفهٔ سیوم در کتاب معارج النبوة آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم چون از ینجا بیشتر شدم بهرام را دیدم که خنجر تعب در دست و سپر زرنگاری در روی خود
کشیده و کلاه نور روزی بر سر نهاده پیش آمد عنان مرکب خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله وسلم را بدست ادب
گرفته بوسه بر رکاب همایون او حضرت رسول علیه السلام فرمودند که ای بهرام ما حضر چه داری بیار گفت سپالار
انجم منم و پهلوان صف پنجم منم لشکرکش صفدر در میان سیارات منم و شمشیر گذار عدو آزار در خطهٔ سماوات
منم حضرت خواجه صلی الله علیه و آله وسلم اشارت نمودند که ای قتال ظلم پیشه و ای غدار جور اندیشه چند بانیغ
خون ریزی و با منصفان بجور ستیزی اگر توانی با سنان سنان صدهزار مردهٔ کفر و عصیان را در میدان معوه چون من
تنزه منزه گردان این گفت و منزل پیش گرفت لطیفه چهارم در کتاب زاد الآخرت آورده که فرمودند حضرت پیغامبر
علیه الصلوة والسلام چون از ینجا بیشتر شدم بدریای رسیدم که بسیار سیاه بود و دران دریا فرشتها بودند که همچون ریگ
بیابان نشسته اند بر سر هرگاه که در انجا رسیدم موی بر تن من برخاست و بیهوش افتادم جبرئیل علیه السلام گفت
یا محمد علیه الصلوة والسلام اثبت بامر ربک گفتم یا جبرئیل امین این کدام دریاست گفت این
دریای بزرگ ست و صفت این کسی نداند بجز خدای تعالی لطیفهٔ پنجم در قصص الانبیا آورده که فرمودند چون از ینجا
بیشتر شدم فرشته دیدم بزرگ گفتم یا اخی جبرئیل این کدام فرشته است گفت حق تعالی در آسمان هفتم دریائی آفریده است
که ژرف از آسمان هفتم تا زمین هفتم است پس بیافرید این فرشته را در ین دریا که آب را از نشستن نگاه و بگذارد باز جبرئیل
علیه السلام گفت یا رسول الله در روز قیامت این فرشته را فرمان آید تا آبهای وی زمین را در دست خود گیرد
هنوز مشت او پر نشود پس این فرشته بیاید بر گوشهٔ صراط بایستد چون امت تو خواهند که از دوزخ برزخ بگذرند این فرشته
آن ابرا در دوزخ زند دوزخ افسرده گردد چون آن فرشته حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دید سلام کرد و آداب
و تحیت بجا آورد حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام جواب سلام باز دادند لطیفهٔ ششم در زاد الآخرت آورده
که فرمودند چون از ینجا بیشتر شدم فرشتگان دیدم که همه در سجود بودند سلام کردم جواب ندادند جبرئیل علیه السلام گفت ای فرشتگان
این آن پیغمبر ست که خدای تعالی او را رحمت عالمیان گردانیده است و او را در عرب انگیخته و نبوة تمام عالم داده و ختم
جملهٔ پیغمبران گردانیده است با وی سخن گوئید که فرمان است حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که همهٔ ایشان برخاستند
و بجانب من نگریستند و مرا سلام و تحیت گفتند و بشارت دادند که خدای تعالی ما یان را الصلوة تو و استغفار امت تو امر فرموده
است امشب تقصیرهای ایشان از حضرت رب العزت بخواه پس باز بعبادت مشغول شدند بعد و دو رکعت نماز گذاردم
و راهی شدم لطیفهٔ هفتم در زاد الآخرت آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون از ینجا بیشتر شدم

خلقی را دیدم که رویهای ایشان سیاه بود فریاد میکردند ایشان را گذاشته بودند همچون ستوران تا ضریع و زهر زقوم میخورانیدند از جبرئیل امین پرسیدم که اینها کیانند گفت یا رسول الله اینها طائفه اند که از مال خود زکوة نداده اند یا رسول الله هر که از امت شما زکوة نمیداد در آسمان دنیا بخیل خوانند در آسمان دوم ناکس خوانند در آسمان سیوم در آسمان پنجم او را عاصی خوانند در آسمان ششم او را بے روزی خوانند در آسمان هفتم او را زندیق خوانند باز جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله هر که از امت تو از مال خود زکوة بدهد الله تعالی از وی راضی بود در آسمان دنیا او را سخی خوانند در آسمان دوم او را محسن الجمیل خوانند در آسمان سیوم او را مطیع خوانند در آسمان چهارم او را ولی خوانند در آسمان پنجم او را حبیب خوانند در آسمان ششم او را مبارک خوانند در آسمان هفتم او را مومن خوانند **لطیفهٔ هشتم** در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون از آنجا بیشتر شدم بملائکه عباد آسمان پنجم رسیدم همه قائم بودند و نظر ایشان ملازم انامل ایشان بود و همه بآواز بلند این تسبیح را میگفتند که سبحان القاضی الاکبر سبحان العدل الذی لا یجور از جبرئیل امین پرسیدم که عبادت این فرشتگان این ست گفت آری از حق تعالے درخواست نمای تا با تو کرامت نماید طلب نمودم بمن و امت من عطا فرمود آن عبارت از خشوع است در نماز ابن عباس رضی الله عنهما گفت الم تسمع قول الله تعالی قد افلح المؤمنون الذین فی صلاتهم خاشعون ٥

فصل دوم در ذکر بعضی از عجائب و غرائب که در آسمان پنجم در نظر انور آن سرور صلے الله علیه و آله وسلم در آمده است

مشتمل بر نه لطیفه است **لطیفهٔ اول** در کتاب معارج النبوت آورده که فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون از آنجا بیشتر شدم بفرشته رسیدم که اگر همه اوصاف عظمت او را بیان کنند نتوانند و بزرگی او بمرتبه بود که تمام مخلوقات اگر خواهد یک لقمه تواند کردن بر حوالی او فرشتگان دیدم که سرهای ایشان در زیر عرش بود و پایهای ایشان در زیر هفتم زمین و لباسهای این نوع بود و در دست هر یکی عمودی از آتش بود و در پیش آن فرشتگان طائفه دیدم که از آویخته جامه های آتشین در بر ایشان و از پایهای آنها آویخته و ایشان را بمقامع آتشین میزدند چنانچه آتش از ایشان افروخته شدی گوشتهای ایشان فرو میریخت و اعضای ایشان از یکدیگر منفک و منقطع میشد و باز بحالت اولی میگشت از جبرئیل علیه السلام سوال کردم گفت یا رسول الله این طائفه از مشرکان میباشند که خدای تعالی را ثالث ثلثه گفته اند این فرشته دبلع او را حق تعالی بر اینها موکل گردانیده است تا این نوع معذب گردانند ابد الآباد بعد از ان استماع نمودم تسبیح آن فرشته این بود که سبحان الواحد الاحد سبحان من لیس بوالد و مولود قال ابن عباس رضی الله تعالی عنهما الم تسمع قول الله تعالی یقول لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة **لطیفهٔ دوم** در کتاب مذکور آورده

در اصل نسخه بیاض است

که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون از ینجا بیشتر شدم بدریای رسیدم که آتش بود در جوانب و ملائکه غلاظ و شداد بودند از جبرئیل امین پرسیدم که این چگونه دریاست گفت یا رسول الله این دریا را بحر الصعیق میگویند صاعقه های سوزنده و برقهای جهنده ازین دریا پدید آید قال الله تعالی ویرسل الصواعق و دیگر عجائب که درین دریاست هیچ کس وصف آن تواند کردن مگر الله تعالی **لطیفهٔ سیوم** فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون از ینجا بیشتر شدم فرشتهٔ دیگر دیدم که بر بالای کرسی نور نشسته و نام او سقیائیل بود و در پیش او هفتاد هزار فرشتهٔ دیگر بودند بهمین نوع آراسته ایستاده بودند این تسبیح میگفتند که سبحان العلی العظیم ارحم امة محمد رسول الله علیه الصلوة والسلام مهتر جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله بایشان سلام بگوی چون سلام گفتم جواب سلام من باز دادند و تبسم کردند گفتند بشارت باد مر ترا و امت ترا یا محمد علیه السلام پیش از مهتر آدم علیه السلام بیست پنج هزار سال است که بامر خدای تعالی بر تو صلوة میگوئیم و امت ترا آمرزش میخواهیم از خدای سبحانه و تعالی امشب تقصیرهای ما را از حق تعالی بخواه گفتم پذیرفتم و عبادت ایشان تشهد بود **لطیفهٔ چهارم** از تفسیر کبیر فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون بیشتر شدم بدریای رسیدم که آتش موج میزد و در هم میجوشید و فرشتگان دیدم که بعد موی گوسفندان از انجا بر می آمدند گفتم یا اخی جبرئیل اینها کیانند و این دریا چیست گفت یا رسول الله اینها فرشتگان عقوبت اند و این دریای لعنت است **لطیفهٔ پنجم** فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون بیشتر شدم بفرشتگان بی عدد رسیدم و ایشان را افراوان دیدم از جبرئیل امین پرسیدم که عدد ایشان چند است گفت یا رسول الله صلعم وما یعلم جنود ربک الا هو یعنی عدد و شمار مخلوقات پروردگار تو کسی نداند الا حضرت خداوند و در بسیاری مخلوقات و شرح کثرت آن حق تعالی چنین فرموده که بنی آدم ده یک جن اند و جن و بنی آدم هر دو باهم ده یک حیوانات اند و ایشان همه باهم ده یک مرغانند و آنها همه باهم ده یک حیوانات دریا اند و باز آنها همه ده یک ملائکه زمین اند باز آنها همه ده یک ملائکه آسمان دنیا اند باز آنها همه ده یک ملائکه آسمان دویم اند این چنین باین طریقه تا آسمان هفتم اند بعد از ان اینها همه در جنب ملائکهٔ کرسی اندک چیز است بعد از ان همه اینها همه ده یک ملائکهٔ سرادق است از سرادقات و سراپرده های عرش مجید که عدد این سراپرده ششصد هزار طول و عرض اند هر سرادقی گاهی که مقابله کنند با همه آسمانها و زمینها و ما فیها و ما بینهما قدر چیز صغیری باشد بعد از ان این همه مجموع در مقابلهٔ آن فرشتگان که پیرامون عرش میگردند همچون قطرهٔ باشد در جنب دریای اجناس اشارت نمیتوان کرد و نه مدتهای عمر ایشان و نه مدت کیفیات طاعات و عبادات ایشان وما یعلم جنود ربک الا هو

قطعه

از عظمت ماورای فکرت دانا	بل همه کرد بیان عالم بالا
از همگان بی نیاز بر همه مشفق	خود نه زبان و دهان و هوش
از همه عالم نهان بر همه پیدا	هم ثنا میکند موی اعضای ما
ای تو نور سرادقات جلالش	ما نتوانیم حمد حق گفتن

لطیفهٔ ششم فرمودند حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم چون بیشتر شدم در آسمان پنجم هفتاد هزار علم سرخ دیدم و بر سر هر علمی هفتاد هزار نقیب دیدم و در زیر فرمان هر نقیبی هفتاد هزار فرشته بودند همه

جامه های سرخ پوشیده بریکطرف جامهٔ آن علم نوشته که الکبریاء لله و بر دیم نیز همین نوشته بودند **لطیفهٔ هفتم** فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون بیشتر شدم مردی را دیدم که بر زیر تخت مرصع نشسته است پرسیدم که یا اخی جبرئیل این کیست گفت یا رسول الله این مرد هارون ابن عمران است علیه السلام چون مرا دید از تخت برخواست و تعظیم بجا آورد و نظر کرده دیدم که جماعتی از بنی اسرائیل جامهای سفید پوشیده و بعضی جامه های خار و بدرنگ داشتند و در آنجا جوی آب بود و آن قوم که جامه های بدرنگ داشتند در ان جوی غسل میکردند و پاکیزه بیرون می آمدند از مهتر جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چه حال است گفت یا رسول الله خدای تعالی هارون علیه السلام را در دل قوم او محبوب گردانیده است و آن قوم که از معاصی ملوث نگردیده اند جامه های سفید دارند و آن قوم که خطا را ارتکاب نموده اند اثر آن بر ایشان ظاهر گردانیده است چون بدین جوی غسل میکنند گناهان ایشان محو میگردد و از ایشان زائل میشود و پاکیزه و زیبا می نمایند در کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجهٔ احمد بغدادی فرمودند حضرت پیغامبر علیه الصلوة والسلام در آسمان پنجم شیث علیه السلام و ایوب علیه السلام را دیدم که بر تختهای مکلل بجواهر نشسته بودند با ایشان سلام کردم جواب سلام من دادند من از براق فرود آمدم و ایشان نیز از تختهای خود فرود آمدند و شرط تحیت و تعظیم بجا آوردیم با یکدیگر نقل از کتاب حیرت الانسان چون در مقام شیث علیه السلام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند حضرت شیث علیه السلام گفتند یا رسول الله در بیت الاقصی مهر نبوت عالی شمار ادیدم و در فتوت عجیب دیده بودم که از دریای فتوت یک قطرهٔ سخاوت مرا عطا شده است که من در فتوت قبول شده ام **لطیفهٔ هشتم** در کتاب حیرت الانسان آورده که چون حضرت پیغامبر علیه الصلوة والسلام در مقام مهتر ایوب علیه السلام رسیدند مهتر ایوب علیه السلام گفتند یا رسول الله در دنیا در بیت الاقصی مهر نبوة شمارا دیدم معاینه چشم که از دریای صبر تو یک قطره مرا عطا نمود که من در صبر قبول گشته ام **لطیفهٔ نهم** در کتاب اصول المعراج تصنیف شیخ فخرالدین یمنی آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون بیشتر شدم فرشته دیدم که بر بالای کرسی از نور نشسته و فرشتگان دیگر در گرد او نشسته اند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این کدام فرشته است گفت یا رسول الله این فرشتهٔ مقرب حق تعالی و نام این صفرائیل است چون بندهٔ حق تعالی از امت تو و از امت دیگران در دنیا گمراه میشوند و راه را گم میکند او بدرگاه حق تعالی ناله و زاری کند حق تعالی این فرشته را حکم فرماید که دریاب بندهٔ مرا او راه گم کرده است او را براه آر این فرشته آن بنده را که در ضلالت افتاده است در نزد او رفته براه راست می آرد چون آن فرشته حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را دید از تخت برخواست و شرط تعظیم بجا آورد فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در آسمان پنجم هفتاد هزار فرشته دیدم که بر دشمنان اصحاب من لعنت میکردند و ملائکه در آسمان پنجم سورة الرحمن میخواندند

فصل سوم در ذکر آمدن آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم بیرون دیوار زمرد و دیدن عجائب و غرائب

در کتاب حیرت الانسان آورده که فرموده اند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون از اینجا پیشتر شدم دیواری دیدم از زمرد و بلندی آن دیوار معلوم نبود چون نزدیک آن دیوار رفتم دری در وی نهاده اند از یاقوت و قفل آن در از الماس بود از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که نام این مقام چیست جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله نام این مقام هیچ فرشته را معلوم نیست و اندرون این مقام کسی نرفته است و کسی نمیداند که درمیان این چه حکمت ست و ماورای او چه باشد درین سخن بودند که فرمان خدای تعالی در رسید که یا جبرئیل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بگوی که اندرون آن دیوار در آید عجائبات و غرائبات مرا ببیند و کلید این قفل انگشت شهادت محمد ست علیه الصلوة والسلام و آنگاه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام نزدیک آن در آمدند بانگشت شهادت بآن قفل اشارت کردند و این کلمه متبرک بر زبان دُر بار شکر نثار راندند که لا اله الا الله محمد رسول الله و قفل آن در بیفتاد و آن در کشاده شد آنگاه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام اندرون دیوار در رسیدند و نظر کردند دیدند هفت لک هشتاد هزار گنبد از مروارید و چون حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام نزدیک یکی از آن گنبد رفتند و در آن گنبد نیز قفل از الماس بود و حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام باز اشارت کردند بانگشت مبارک خود در آن گنبد نیز کشاده شد از حق تعالی ندا در رسید که ای جبرئیل تو در بیرون در ایستاده باش و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بگو که اندرون این گنبد رود و آنگاه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام با براق اندرون آن گنبد در آمدند چون پیش نظر کردند بر روی او میدانی و دشتی دیدند چون بجانب دست چپ نظر کردند زراعتها و کشتها دیدند چون پس نظر کردند بر روی او کوه ها و غارها دیدند چون بالا نظر کردند آسمان و ستاره گان و ماهتاب دیدند در حیرت بماندند از حق تعالی ندا در رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر چیزی که آفریده ام بدوستی تو آفریده ام چه در حیرت مانده این همه آفرینش در علم من یک نکته است و در صنعت نظر کردن کار عقل نیست و غم امت خود را در دل مدار که هر چه تو فرمائی من آن کنم و هر کرا تو بخشی من نیز بخشایم و هر کرا تو برانی من نیز برانم یا محمد علیه الصلوة والسلام پیش بیا و این جهان را از نور خود منور کن و درین عالم دین خود آشکارا کن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روان شدند و یک شهر عظیم در نظر در آمد چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با براق اندرون شهر در آمدند تمامی شهر از نور جمال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منور شد و غلغله در شهر افتاد و از مردمان آن شهر کسی که روی مبارک آن حضرت علیه الصلوة والسلام را بدیدی در تعجب شدی و بعضی بیهوش شدند چون آفتاب جهانتاب سر از دریای آب بام حضرت وهاب بیرون کرد و این عالم ظلمانی را بنور جمال خود نورانی گردانید همه مردم آن شهر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را مطیع و فرمان بردار شدند آنگاه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بآواز بلند گفتند ای برادران این کلمه را بگوئید تا ترس و حیرت از دل شما برود و ایشان پرسیدند که کلمه شما چگونه

است حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند بگوئید که لا اله الا الله محمد رسول الله بگفتن این کلمه متبرک کفر از دل ایشان
بدر رفت و در دین حضرت علیه الصلوة والسلام در آمدند و همه مشتاق دیدار جهان آرای پیغمبر علیه الصلوة والسلام
شدند بعد ازان از انجا بر آمده روان شدند و بر شهر دیگری رسیدند و اهل آن شهر را نیز مسلمان کرده در دین شریف خود
در آوردند ابو هریره رضی الله عنه میفرماید که حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم اندرون هر گنبد چهل هزار شهر از
کافران را در دین شریف خود در آوردند ابی ابن کعب رضی الله عنه میگوید که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام شصت سال
در میان آن عالم ماندند و همه حقیقت آن آفرینش بحضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام معلوم شد بعد ازان فرمان
حق تعالی در رسید که ای حبیبم برخیز و بیا که نوبت تو بعالم دیگر رسیده است آنگاه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم با همه شهرها وداع کردند و آنچه نصیحت حقتعالی بود اهتمان خود را فرمودند و از روز قیامت و از شفاعت خود
آگاهی دادند بعد ازان حضرت علیه الصلوة والسلام بر براق سوار شدند اشارت کردند آن براق از جا بجست
و روان شد حضرت جبرئیل علیه السلام را در پیش خود دیدند چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیرون بر آمدند بجانب
قفا نظر کردند همان گنبد مروارید را ندیدند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفتند یا جبرئیل درین مقام هنوز ایستاده
جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله درین زمان اندرون این گنبد صد کدی در میان یک لحظه گذشته بیرون آمدی مرا
می پرسی که هنوز درینجا ایستاده پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حیرت بماندند گفتند ای جبرئیل شصت سه سال در میان
این گنبد مانده ام عجائب و غرائب بسیار دیده ام ازانجا این گنبد کری منیم خرد می نماید جبرئیل علیه السلام در حیرت
بماندند ابو درداء رضی الله عنه میفرماید که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که هفت لک هشتاد هزار
گنبد را بر فتم و در هر گنبد دین خود را آشکارا کردم و آنچه در هفت لک هشتاد هزار گنبد دیدم و شنیدم اگر تا قیام قیامت میگویم گفتن آن تمام نشود

باب پانزدهم در بیان رسیدن آن مدرس مدارس معرفت و حقیقت قاضی ار القضات شریعت و طریقت صلی الله علیه وآله وسلم بآسمان ششم و دیدن حضرت موسی علیه السلام و دیدن مالک دوزخ و ستاره مشتری و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در ذکر کیفیت کشادن روعائیل باب آسمان ششم را

متضمن بر نه لطیفه است

لطیفه اول در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین و در قصص الانبیاء در تفسیر سورة والنجم آورده
که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون بآسمان ششم رسیدم آسمان ششم را حق تعالی از گوهر آفریده و نام او

ماعون ست ودری بروی نہادہ انداز یاقوت سبز وقفل او از زمرد و بردراو نوشتہ کہ لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ جبرئیل علیہ السلام پیش آمدہ در بکوفت بواب گفت کیست بر در گفت منم جبرئیل امین گفت با تو ہمراہ کیست گفت محمد رسول اللہ ست بواب گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مبعوث گشتہ اند جبرئیل علیہ السلام گفت آری گفت الحمد للہ رب العٰلمین بعد ازان در را بکشاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آمدند و سلام گفتند جواب سلام داد فرمودند کہ مراد عا کرد باین طریقہ کہ بارک اللہ فی حسناتک وزادک فی کراماتک و بورک فیک من این چون نظر کردم آسمانی دیدم کہ سطبری او پانصد سالہ راہ ست مسافت او نیز پانصد سالہ راہ بود و بزرگی او چندانی بود کہ اگر ہفت طبقہ زمین و پنج آسمان در وی نہند چنان نماید کہ در بیابانی و خازن او را دیدم کہ بر کرسی از نور نشستہ و در زیر فرمان این فرشتہ ششصد ہزار ملک بزرگ مطیع و منقاد او دیدم کہ ہر یکی از ایشان را ششصد ہزار فرمان بردار دیگر بودند و نام این فرشتہ رعائیل بود و تسبیح او این بود کہ سبحان الکریم سبحان النور المبین سبحان الہ من فی السمٰوٰت والہ من فی الارض بران فرشتہ سلام کردند برخواست و جواب سلام من باز داد و شرط آداب و تعظیم بجا آورد و با من نظر کرد بخندید گفت مرحبا بک یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام فنعم المجیٔ جئت ابشر ک بکرامۃ اللہ سبحانہ یا رسول اللہ بشارت باد مر ترا و امت ترا کہ حق تعالی مرا امر فرمودہ است پیش از آدم علیہ السلام بسی ہزار سال تا بر تو صلوٰۃ میفرستم و امت ترا آمرزش میخواہم و پیش رعائیل فرشتگان دیدم کہ بالا و قامت ایشان را خدای تعالی داند از فرق تا قدم ایشان ہمہ روی و چشم و دہان بود و ہر یکی بلغتی تسبیح میگفتند اگر آواز یک فرشتہ خلق عالم بشنوند جملہ از ہیبت آن ہلاک شوند ہمہ سر در پیش افگندہ و بعبادت چنان مشغول بودند کہ روی یکدیگر را ندیدند و تسبیح ایشان این بود کہ سبحان الملک القدوس رب کل شیٔ جبرئیل گفت یا رسول اللہ ہر کہ از امت تو این تسبیح را بخواند بعدد این فرشتگان حق تعالی او را ثواب کرامت کند و عبادت ایشان صلوٰۃ و استغفار باشد باز جبرئیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ ہر کہ از امت ترا در صلوٰۃ تقصیر افتد بصلوٰۃ ایشان تمام گرداند و فرشتگان دیدم کہ صف صف بودند ہمہ در سجدہ بودند تسبیح و تہلیل میگفتند و تسبیح ایشان این بود کہ سبحان الرؤف الرحیم نور النور مدبر الامور سبحان رب العٰلمین سبحان من لا یخفی علیہ خافیۃ

لطیفہ دوم در کتاب معارج النبوۃ آوردہ کہ فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام چون از اینجا پیشتر شدم سطبیان و عابدان آسمان ششم را دیدم کہ ہمہ در قیام بودند بخشوع و خضوع یافتم و این تسبیح را میگفتند کہ سبحان من یسبح لہ الہوام فی اماکنہا سبحان من یسبح لہ الانعام فی صحارہا سبحان من یسبح لہ الوحش فی بیدائہا سبحان من یسبح لہ الدیان فی صفنہا و صنکہا از صاحب تکملۃ القصص آوردہ

درآسمان ششم ملائکهٔ بی حد ولشکر عظیم حق تعالی درین آسمان است و لقب ایشان کروبی و عدد ایشان جز خدا تعالی دیگری نداند واگر محاسبان سماوات وارضین خواهند که عدد ایشان معلوم کنند عاجز آیند و حق تعالی بر سر ایشان ملکی حاکم ساخته او را هفتاد هزار ملک بزرگوار تابع است که هر یکی از ملکی را از متابعان هفتاد هزار ملک دیگر تابع ست و ایشان غماز دنیا و اعمال کار بار اهل دنیا اند و بآواز بلند همیشه در تسبیح و تقدیس اند لطیفهٔ سوم در کتاب معارج النبوة آورده که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون ازینجا پیشتر شدم روبدار الحکم مشتری آوردم و برجیس را دیدم در صفهٔ تدریس پشت بمسند حکومت باز نهاده و در مقام تن در داده و خاتم حکم در انگشت دواج سعادت در پشت چون بشارت قدوم خواجهٔ عالم را علیه الصلوة والسلام شنید رکاب براق آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوسید واین نثار پیش خواجه علیه الصلوة والسلام کشید

ای هر دو جهان طفیل خاک قدمت		وی معجزهٔ مسیح از فیض دمت	
ملک ملکوت پر ز فیض کرمت		بر کنگرهٔ عرش رسیده علمت	

یک ساعت بشمع رخسار مبارک خود شبستان ما را منور گردان خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم بشارت فرمود که ای مشتری ما حضر چه داری بنظر آر که سواکن عصمت در انتظار قدوم من بیاشند مشتری گفت که منم قاضی فلک منم شاهد عدل در انجمن ملک منم منشور قضا بنام من ست توقیع سجل و فتوی مبرهن باحکام من ست فرمود خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم ای مشتری اگر تو قاضی بلاد آسمانی من خلیفهٔ دبیرستان الرحمن علم القرآن ام قرآن منشور من ست و فرقان دستور من و علم شرع شعار من ست و فتوی چیست شریعت من تقوی طریقت من دینی چیست معبد من عقبی چیست مرصد من مولی کیست مقصد من لطیفهٔ چهارم از کتاب کور فرموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم بدری رسیدم از کافور و آستانهٔ زیرینش بثری رسیده و آستانهٔ زبرینش بعرش مجید سر کشیده و بر آن در راه دو مصراع بود و قفل بروی نهاده که آن قفل در بزرگی چون آسمانها و زمینها بود از عظمت آن و بزرگی قفل او متعجب شدم از جبرئیل امین استفسار نمودم گفت این در را باب الامان میگویند حضرت علیه الصلوة والسلام پرسیدند که باب الامان بچه اعتبار میگویند گفت یا رسول الله دران زمانی که حق تعالی دوزخ را بیافرید و سلاسل و اغلال او پیدا آورد و عذابهای گوناگون براو ودیعت نهاد و دوزخ زفیره برآورد و جداه بینداخت تمامی مکونات در معرض تلف در آمدند و خروش از ملائکهٔ هفت آسمان و سکان اطباق ارضین برآمد واز حق تعالی امان خواستند حق تعالی برایشان بخشید واین در را در میان دوزخ و کل کائنات پدید آورد تا هفت آسمان و زمین و سکان آنها در امان در آمدند این در را باب الامان بواسطهٔ آن خوانند فرمودند پیغمبر علیه السلام از جبرئیل علیه السلام خواستم تا در را بگشاید و ستر آن با من نماید جبرئیل علیه السلام

گفت یارسول الله ورای آن دوزخ است و ترا با دوزخ و دوزخیان چه کار است امشب شب کرامت
است بگذر تا که زود بمقام کرامت برسی گفتم یاجبرئیل امین میخواهم که البته ببینم فرمان آمد که باشارت حبیب
من این در کشاده گردد باشارت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن در کشاده گشت و تف دوزخ
پیدا شد **لطیفه پنجم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون در دوزخ نظر کردم
یک فرشته دیدم بغایت مهیب و باسیاست و هیچ فرشته بزرگ تر از آن ندیده بودم بزرگی او برابر هفت
آسمان و زمین بود و دستار سیاه بر سر نهاده و جامه های سیاه پوشیده و کمربند سیاه بر کمر بسته و پاجامهٔ سیاه بر پا
کرده و در پیش او ملائکهٔ غلاظ و شداد ترش روی و سیاه پوش ایستاده بودند و بدست هر یکی عمودی از آتش
و آن فرشته بر بالای منبر آهنی سیاه نشسته و مر آن منبر را هشت صد هزار پایه بود و درازی هر پایه از آسمان
تا زمین بود و سر در پیش افگنده این تسبیح میگفت سبحان الذی لا یجور و هو ملك الجبّار سبحان
المنتقم من اعدائه سبحان المعطی لمن یشاء من لیس کمثله شیٔ و از دهان وی آتش میریخت
و هر پاره مانند کوهی و آتش از دو بینی او فواره میزد و این فرشته لبی مقبوض و ترش روی و خشمناک بود مر او را
دو چشم بود و هر چشمی برابر هفت آسمان و زمین بود و از چشمهای وی آتش زبانه میزد و من از وی بغایت ترسیده
اگر حق تعالی مرا نگاه نداشتی هم مفارقت روح بودی از بدن گفتم یاجبرئیل این کیست که از ترس او راه گم
کرده ام و بند بند من در لرزه در آمد و عقل من بپرید گفت یارسول الله این مالک است علیه السلام خازن نیران
روزی که حق تعالی او را خلق کرده است هرگز نخندیده است و استبشار ننموده است پیش او رفتم بروی سلام
کردم از بسیاری مشغولی که داشت سر بر نیاورد جبرئیل علیه السلام او را خبر کرد که این محمد است علیه السلام چون
نام مرا بشنید زود برخواست و مرا تواضع کرد و دست مرا بگرفت و مرا بشارت داد گفت بشارت باد مر ترا
یارسول الله بخوشنودی خدای تعالی و کرامتهای وی جبار عالم گوشت و پوست ترا بر آتش دوزخ حرام کرده
و هر که متابعت تو کند به برکت تو او نیز بر آتش دوزخ حرام است و مرا حق تعالی فرموده که بر عاصیان رحم
نکنم و انتقام بستانم از آنها که با تو ایمان نیارند و متابعت تو نکنند بعد از آن فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
چون نظر کردم در دست مالک عمودی دیدم بهفت صد سلسله که خلق اولین و آخرین آنرا از یک جانب
بجانب دیگر نتوانند گردانید و در اخبار الملکوت آورده است که جبرئیل علیه السلام گفت یا مالک یک بدم
آتش را پس بگرفت مالک علیه السلام بدست منفاخ را سوگند بآن خدای که مرا پیغمبر بر حق کرده است طول
منفاخ او از مشرق تا بمغرب بود پس دست بالای منفاخ نهاد و سر او انداخت در زیر هفتم زمین پس بدمید
دوزخ را یک دمیدنی گویا دل من بپرید و نور چشم من تاریک شد و بیهوش افتادم گمان بردم که هیچ زنده

نمانده باشد بروایتی آنکه سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم از مالک استدعا نمود که تا درکات دوزخ را تفصیلا باوی
نمود و بر هر درکه طائفهٔ را بعذابی مخصوص دید و بروایتی آنکه در حین مراجعت از سفر معراج بر آنها بگذشت و
استفسار احوال هر طائفهٔ را نمود چنانکه شمهٔ ازین معنی دران محل مبین خواهد شد انشاء الله تعالی **لطیفهٔ ششم**
از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام چون ازینجا پیشتر شدم بدریای رسیدم که سبز و نورانی
در روی چندانی ملائکه بودند که شمار آنها را بجز خدای تعالی دیگری نداند باواز بلند این تسبیح را میگفتند که سبحان
القادر المقتدر الکریم الاکرم سبحان الجلیل الاعظم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چگونه دریاست
گفت یا رسول الله این را البحر الاخضر میگویند که اصل جمیع خضراوات اینست **لطیفهٔ هفتم** از کتاب مذکور فرمودند
حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون ازینجا پیشتر شدم بدریای مظلم رسیدم در روی چندانی فرشته دیدم که شمار
آنرا هرگز کس نداند همه باواز بلند این تسبیح را میگفتند که سبحان من علا فقهر سبحان المطلع
علی من خافت وجهه از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چه دریاست گفت یا رسول الله کنه این دریا
و سکان این دریا را کسی نداند بجز خدای تعالی **لطیفهٔ هشتم** از کتاب مذکور آورده که فرمودند حضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام چون ازینجا پیشتر شدم بدریای رسیدم بزرگ آب او از شیر سفید تر بود گفتم یا اخی جبرئیل
این کدام دریاست گفت یا رسول الله این دریای برف ست که اگر انداخته شود قطرهٔ ازین دریا در اهل زمین هر آئینه بمیرند
از سردی آن و نیز در اخبار الملکوت آورده که امام مقاتل ابن سلیمان گوید که خدای تعالی هفت هزار خزینهٔ
باران آفریده است که تا قیامت ابرها از یک خزانه باران بر می آرند و از ان خزانها هیچ کم نمیشود و عدد قطرات
آن خزانها کسی نداند بجز خدای تعالی بر هر یکی فرشتگان موکل اند چون حق تعالی خواهد که طرفی برفی و ژاله فرستد
فرشته را فرمان شود تا بدان قدر که حق تعالی میخواهد در مقام تعین شده می بارد و برابر هر قطره فرشته ایست
که او را آنجا می نهد چنانچه در قرآن ست که ویُنَزِّلُ مِنَ السَّمَآءِ و هیچ سیلی بر روی زمین روان نگردد
مگر آنکه اصل او از ژاله است باز جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله خدای تعالی فرشتگان را نیمی از برف
و نیمی از آتش آفریده چون میخواهد که طرفی برف میفرستاد ایشان را میفرماید که تا برخود بجنبند و پرهای خود را
بجنبانند و آنچه از ان لرزانیدن می افتد برف ست چنانچه باری تعالی گفته که وفِی السَّمَآءِ رِزْقُکُمْ
این برف ست و باری تعالی گفته که از آسمان فرود می آید و این قول اصلی نیست که میگویند در هوا بسته میشود اگرچه
لازم شود که از آسمان فرود می آید زیرا که چه از فرود آید از آسمان سخن نیست سخن در این ست که از زمین میرود
و در نص او این معنی مذکور ست **لطیفهٔ نهم** در اخبار الملکوت آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم چون ازینجا پیشتر شدم نظر کردم فرشتگان دیدم که بزرگی سر و پای ایشان معلوم نیست گفتم یا اخی جبرئیل

ازایشان بزرگ تر فرشتگان دیگر باشند یا نی گفت یا رسول الله خدای تعالی را فرشتگانند کاین فرشتگان در سوراخ بینی آن فرشتگان در آیند و گرد سر ایشان طواف کنند و از جانب دیگر بیرون آیند ایشان را از ان حال خبر نباشد

فصل دوم در ذکر بعضی از عجائب و غرائب دیگر که در آسمان ششم بنظر انور آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم در آمده است

مشتمل است بر هفت لطیفه **لطیفهٔ اول** در کیمیای سعادت آورده که فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دران شب که مرا بمعراج بردند در آسمان ششم قومی را دیدم که لبهای ایشان را بناخن تیز آتشین می بریدم گفتم شما یان کیانید گفتند ما آن کسانیم که چیزی فرمودیم بمردم خود نکردیم و آن شری که نهی کردیم خود را از ان باز نداشتیم آورده اند که وحی آمد بحضرت عیسی علیه السلام که ای پسر مریم پیشتر خود را پند ده اگر خود پذیرفتی آنگاه دیگران را پند ده و گرنه از من شرم دار **لطیفهٔ دوم** فرمود حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون پیشتر شدم خانهٔ دیدم که نام او بیت العزت بود جای دبیران و نویسندگان قرآن بود از جبرئیل علیه السلام تلقین میگرفتند و می نوشتند رب العزت در شان ایشان فرموده که بایدی سَفَرَةٍ کِرَامٍ بَرَرَةٍ نقل است که خداوند تعالے در شب قدر تمامی قرآن مجید را باین بیت العزت فرستاد بعد از ان بحسب مصالح نجم نجم بسوره سوره و آیة آیة از انجا برسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در مدت بست و سه سال در ایام نبوت فرستاد آنست که خدای تعالی فرموده است که وقرآناً فرقناه لتقرأه على الناس على مكث ونزلناه تنزيلا **لطیفهٔ سوم** در اخبار الملکوت آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که خبر کن از ثواب علما گفت یا رسول الله حضرت پروردگار در زیر عرش شهری آفریده است از مشک سفید دران شهر بوستانها و آبهای روان در میان آن شهر هفتاد هزار خانه است از یک پاره جوهر درازی هر خانه هزار فرسنگ است و پهنای او همچنان و در هر خانه هزار کوشک و در هر کوشک هزار تخت نهاده از تختی تا تخت دیگر هزار گز است و بر هر تختی هزار بستر و بر هر بستری هزار حور و بر هر حور هزار حله همه برنگهای گوناگون و هزار حله را بیکبار پوشیده که جمله رنگهای حله ها بایکدیگر نماند از غایت صفائی تن حور بر حلها نماید و پوست و گوشت و استخوانها لطیف بود که مغز استخوان از بیرون نماید چنانکه رشتهٔ سفید در میان یاقوت سرخ نماید و در سر هر حوری هزار گیسو باشد از مشک و عنبر بافته یا رسول الله این همه ثوابهای عالمان امت شماست باز جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله بر در هر شهری یک فرشته ایستاده هر روز ندا میکند که ای اهل زمین و آسمان بدانید که هر که عالمی را زیارت کند بحقیقت زیارت پیغمبر کرده باشد و هر که زیارت پیغمبر کند او را سزاوار بهشت کند خدای تعالی و بدانید که هر که

دروی عالم نظر کند بالیقین گوئیا بروی پیغمبری نگرسته وهرکه بروی پیغمبری نگرسته باشد خدای تعالی را دیده باشد وهرکه خدای تعالی را دیده باشد شایسته بهشت گردد وآتش دوزخ بروی حرام گردد وعن علی بن ابی طالب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال سالت جبرئیل علیه السلام صاحب العلم قال هو سراج امتک فی الدین والدنیا والاخرة طوبی لمن عرفهم واحبهم والویل لمن انکر معرفتهم وابغضهم شهدنا معشر الملئکة انه فی النار وبغض العلماء فی قلبه یبقی فیها دهرا طویلا یعنی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که یا اخی جبرئیل مرا از فضل امت عالم من خبر گفت یا رسول الله عالم در میان امت تو چون چراغ است وجمیع سعادت در دنیا ودر آخرت از مدد نور علماست وبهشت وطوبی آن کس را بود که ایشان را بشناسد ودوست دارد ووای برآنکس که دشمن دارد علما را هرکه دوست دارد علما را فرشتها گواهی دهند که او بهشتی ست وهرکه دشمن دارد علما را فرشتگان گواهی دهند که او دوزخی ست وهرکه بدوزخ رود دشمنی عالمان در دل او بود بشومی آن سالهای بسیار در دوزخ بماند اما اگر مومن گناهگار بدوزخ رود از برکت دوستی اهل علم خلاصی یابد **لطیفهٔ چهارم** در کتاب معارجین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از انجا در گذشتم در آسمان ششم هفتاد هزار علم زرد دیدم وبر هر علمی هفتاد هزار نقیب بودند ودر تبع هر نقیبی هفتاد هزار فرشته دیگر همه جامه های زرد پوشیده بریکطرف جانهٔ آن علم نوشته که العزة لله وبطرف دوم نوشته که لا تقنطوا من رحمة الله وآن فرشتگان میگفتند اللهم اغفر لمن یرجو رحمتک امین **لطیفهٔ پنجم** فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم چون از انجا پیشتر شدم مردی را دیدم از امت خود که ملک الموت قصد جان او دارد رضای پدر ومادر او را از دست ملک الموت نجات داد مردی را دیدم که فرشتگان قصد عذاب او دارند نماز شب او را برهانید مردی را دیدم که از تشنگی زبانش بیرون آمده بود روزهٔ ماه رمضان او را از کوثر آب داد مردی را دیدم که فرشتگان قصد عذاب او کردند صدقه سر او را از عذاب برهانید مردی را دیدم که هرگاه که قصد سلام رسولان کردی نتوانستی غسل او را در میان رسولان جای داد وبنشانید مردی را دیدم که درمیان تاریکی متحیر مانده بود حج عمرهٔ وی بیامد او را از تاریکی بروشنائی آورد مردی را دیدم که هرچند با خلق سخن میگفت هیچکس جواب او نمیداد مردی را دیدم که زبانهٔ دوزخ او را استوار گرفته بود امر معروف ونهی منکر وی او را شفاعت کرد حضرت حق سبحانه وتعالی او را برهانید مردی را دیدم که بحضرت حق سبحانه وتعالی بار نمی یافت خلق نیکوی او او را شفاعت کرد بحضرت حق تعالی او را راه داد مردی را دیدم که بر پل صراط می افتاد وبرمیخاست کلمه وصلوت او را از پل صراط گذرانید مردی را دیدم که در دوزخ آویخته بودند گریستن او از ترس حق تعالی او را خلاصی داد مردی را دیدم که دست او بمیوهٔ بهشت نمیرسید

تسبیح گفتن او بیامد شاخ میوه را بوی نزدیک گردانید **لطیفهٔ ششم** از کتاب حیرة الانسان تصنیف
خواجه احمد بغدادی فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم فرشتگان دیدم
که لباسهای نورانی پوشیده قد ایشان بسیار بلند بود و بر تنهای ایشان هفتاد هزار سر بود و بر هر سر هفتاد
هزار دهان بود و بر هر دهان هفتاد هزار زبان بود و بر هر زبان تسبیح دیگر می گفتند از جبرئیل امین پرسیدم که یا اخی جبرئیل
فرشتگان دیگر ازینها بزرگتر باشند یا نی جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول اللہ حق تعالی را فرشتگانند که
این فرشتگان در سوراخ بینی آنها در روند هزار سال سیر کنند آنها را خبر نشود و اگر در سوراخ گوش آنها
در روند هفت هزار سال ایشان را می باید که از دهان آنها بدر آیند حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیه وآله
وسلم گفتند یا جبرئیل ایشان همچنین. در عبادت اند فردای قیامت مرتبهٔ ایشان بسیار بلند خواهد بودن از
درگاه رب العزت ندا در رسید که یا محمد صلی اللہ علیه وآله وسلم اگرچه این فرشتگان را هفت لک سال
در عبادت من گذشته است که در تسبیح من می باشند ولیکن مرتبهٔ ایشان همچون بزرگ نخواهد شد که چنانچه
مرتبهٔ یک عاصی گنهگار از امت تو خواهد شد حضرت پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم شکر خدای تعالی را بجای
آوردند **لطیفهٔ هفتم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم یک
آوازی از دست چپ شنیدم چنان که کسی فریاد میکند بجانب دست چپ روان شدم یک دریای در
نظرم افتاد در میان آن دریا یک درخت بزرگ را دیدم که در شاخ آن درخت دو بچگان را بر سن بسته
آویخته اند یکی همچون زنگی بچه بود و یکی همچون رومی بچه بود حضرت رسول صلی اللہ علیه وآله وسلم پرسیدند که
یا جبرئیل ایشان کیانند جبرئیل علیه السلام گفت من هرگز نام ایشان را نشنیده ام و این مقام را نیز ندیده ام چون
پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم خواستند که از انجا گذشته روان شوند آن هر دو بچه فریاد برآوردند که اے
حبیب خدا ترا سوگند بآن خدای که بدوستی تو همه عالم را آفریده است ما را ازین بند خلاص کن حضرت
رسول علیه الصلوة والسلام سوگند رب العزت را شنیدند براق را بجانب آن بچگان اشارت کردند چون
نزدیک ایشان رسیدند گفتند ای بچگان نام شمایان چیست ایشان گفتند ای حبیب خدا ترا سوگند بآن خدای
که بدوستی تو همه عالم را آفریده است اول مایان را ازین بند خلاص کن بعد از ان هرچه دانی بپرس
آنگاه حضرت علیه الصلوة والسلام هر دو دست مبارک بآن درخت دراز کرده ایشان را از بند
کشادند چون آن دو بچگان از بند خلاص شدند بیکبار غلغله از طرف برخاست که بگیرید آنها را نگذارید
این آواز را آن هر دو بچه شنیده خود ها را بدان دریای بزرگ انداخته غوطه زده غرق شدند دیگر باره بیرون
نیامدند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حیرت بماندند درین وقت خطاب مستطاب از حضرت

رب الارباب در رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را چرا از بند خلاص کردی من از برای محبت تو امشب ایشان را بند کرده بودم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند ای بارخدایا ایشان که بودند ندا در رسید که ای حبیبم آن مانند رومی بچه شیطان بود وآن مانند زنگی بچه مرگ بود یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم اگر تو مرگ را خلاص نمیکردی بعد ازین هیچکس در جهان نمردی واگر عزازل را خلاص نکردی هیچکس پریشان پریشان وگناهگار نمی شدی حضرت علیه السلام گفتند ای بارخدایا خطاب کردم وایشان با تو سوگند دادند از ترس سوگند من ایشان را خلاص کردم ندا از حق تعالے در رسید که در تقدیر ما همچنین شده بود

فصل سوم در ذکر دیدن آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم در آسمان ششم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام را

در کتاب جمع المعانی چنین گویند در شب معراج حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم در گوشه از گوشه های آسمان ششم شنیدند با آواز نرم وحزین میگفت که رب ارنی ارنی حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که یا جبرئیل این آواز کیست گفت یا رسول الله موسی ابن عمران است علیه السلام موسی علیه الصلوة والسلام را ورد ارنی مراحمت می نماید گفت آواز دیگر که هم موسی است شیخ معز الدین محی رحمة الله حکایت کرد که چون اینجا دیدار نبود وازان گفت که ارنی چون فردا دیدار خواهد بود فائده گفتن ارنی چه باشد فرمود محبت هر چند مشاهدهٔ دیدار محبوب باید هنوز کو بی نیافته است وزمان بزمان اشتیاق او زیاده تر وهل تری من مزید چون جمال وکمال وخوبی محبوب بی نهایت است لاجرم کر طلب طالب بی نهایت است بیت

عشق ما راکے بود غایت پدید — حسن جانان چون ندارد غایتے

ازینجاست که مشایخ رحمهم الله گویند که فردا همه چیز برخیزد طلب نخیزد این اخبار از حال اوست بیت

جمال در نظر شوق همچنان باقی است — گدا اگر همه عالم بدو دهند گدا است

وآنکه گویند مردان همه آب خوردند وتشنه لب رفتند در کتاب زاد المذکرین آورده که روایت میکنند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند چون مرا بآسمان ششم بردند آواز حزین شنیدم که امنّا برب العالمین رب موسی وهارون گفتم یا جبرئیل این چه آواز است گفت یا رسول الله این آواز است موسی علیه السلام است که باین کلمات روح تسلیم کرده اند دبیان این واقعه آن بود که آورده اند که چون موسی علیه السلام وفرعون لعین را معارضه ومجادله بدرازی کشید فرعون بران بود که موسی علیه السلام ساحر وکاذب ست ساحران را از اطراف ممالک طلب نمود تا معارضه با موسی علیه السلام کنند واو را مقهور سازند پس چندین هزار شعبده جمع کردند فرعون بایشان گفت اگر شما او را الزام کنید وبروی غالب آئید هر آینه شما

از مقربان ما باشید و شمارا چیز نیکو بدهیم قوله تعالی وقال انکم اذا لمن المقربین ساحران گفتند بعزت
فرعون که ما بر موسی علیه السلام غالب خواهیم آمدن قوله تعالی قالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون پس
برفتند چندین هزار رسن بیاوردند و چوبها بیاوردند همه سحرها و شعبدها آن چوبها بند کرده بودند و بدرگاه فرعون
بیرون در فضای جمع شدند و موسی علیه السلام طلب نمودند چون موسی علیه السلام آمد ند ساحران
حرمت موسی علیه السلام را داشتند گفتند یا موسی اول شما عصا را بیندازید بعد از آن ما یان اندازیم
موسی علیه السلام این بشنیدند از ایمان آنها امیدوار شدند گفتند اول شمایان اندازید القصه ساحران
آن چوبها و بندها را بانداختند در نظر مردم همچون ماران و اژدهای بزرگ در حرکت درآمدند آن ست که
خدای تعالی ازین واقعه خبر داده ست که فالقوا حبالهم وعصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی
چون موسی علیه السلام این را مشاهده کرد بترسید فاوجس فی نفسه خیفة موسی خداوند تعالی موسی
علیه السلام را وحی کرد که یا موسی این عصا را که در دست داری بینداز و قدرت ما را مشاهده کن قوله تعالی
والق ما فی یمینک تلقف ما صنعوا انما صنعوا کید ساحر چنین مروی ست که چون موسی علیه السلام عصای
مبارک را بینداخت بفرمان خدای تعالی اژدهای عظیم شد تمامی آن چوبها و بندها را فرو برد و متوجه شد که فرعون
را با همراهی قصرش فرو برد و فرعون گریخته بدر رفت چون آن ساحران این معجزه را دیدند فی الحال آنها سر بسجده
نهادند و ایمان بموسی علیه السلام آوردند و مسلمان شدند قوله تعالی والقی السحرة ساجدین قالوا امنا برب العلمین
رب موسی وهارون فرعون لعین امر کرد تا دست آنها را ببریدند و ایشان را امر بقتل کرد تا روح تسلیم میکردند
همین میگفتند که امنا برب العلمین رب موسی وهارون چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در شب
کرامت و قربت بمعراج برآمدند همین آواز را شنیدند از جبرئیل علیه السلام سوال کردند او گفت این آواز
امت حضرت موسی علیه السلام ست که در عشق این حروف فرو شده اند و در ورد این حدیث بمانده اند
ابد الآباد هم بدین صفت خواهند بود **نقل ست** از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین
فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را و در آسمان ششم دیدم که موسی بر بالای کرسی از لعل نشسته اند
جبرئیل علیه السلام مرا بسلام او دلالت کرد از براق فرود آمدم و پیش او رفتم تحیت و سلام او بجای آوردم برخاست
مرا در کنار گرفت و درمیان دو ابروی و دیده من بوسید و گفت الحمد لله الذی ارنی وجهک سپاس
مر آن خدای را که مرا بدیدار تو مشرف گردانید بعد از ان مرا کرامات بسیار پیش الله تعالی بشارت داد
چنین گفت یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم امشب آن شب ست که ترا بین یدی الله راه میدهند مجلس
چنان خاص خواهد بود غیر در میان نگنجد **بیت**

بروای عقل نامحرم که امشب در خیال او	چنان خوش خلوتی دارم که من هم نیستم محرم

دانی که چه میطلبی البته ضعفای امت را فراموش نکنی و هرچه با تو بدهند نصیب امت خود را هم بطلبی و اگر خدمتی بر ایشان فریضه کنند باید که تخفیف در اعمال امت مسألت نمائی و آن مقدار که توانی مبالغت نمائی حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند که گوش فرو داشتم که موسیٰ علیہ السلام این تسبیح را ورد خود میکرد که سبحان من یهدی من یشاء و یضل من یشاء سبحان الغفور الرحیم

در ذکر مناظره حضرت موسی علیه السلام و امام محمد غزالی در نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعالم روحانی

در مفتاح چنین آورده که چون حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب معراج بحضرت موسی علیہ السلام ملاقی شدند موسی علیہ السلام از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این سوال نمودند که یا رسول اللہ قول شما که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل چه معنی دارد کدام عالم از امتان تو همچون انبیای بنی اسرائیل ست حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در جواب گفتند که یا موسی علیہ السلام آرے حق گفتم از غیر آنکه فضولے کرده باشم اگر امتحان کنی روح یکے از امتان عالم خود را در نزد تو حاضر کنم بیازمای موسی علیہ السلام رضا داد و قبول نمود آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بحق سبحانه و تعالی مناجات کردند اللہ تعالی عز شانه روح پر فتوح حضرت امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ را احضار فرمود حضرت امام محمد غزالی اول سبقت نموده گفت السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاته وحیاته ومماته ونجاته حضرت موسی علیہ السلام جواب سلام داده اعتراض نمودند که چه حاجت بود طویل کلام حضرت امام محمد غزالی جواب دادند که یا موسیٰ شما نیز چرا طویل کلام کردید حضرت حق سبحانه و تعالی جل وعلا در کوه طور سینا با شما گفت که وما تلك بیمینك یا موسی یعنی چیست در دست راست تو ای موسیٰ شما در جواب فرمودید که هی عصای اتوکؤ علیها واهش بها علی غنمی کافی بود که هی عصای میگفتید حق سبحانه و تعالی از شما پرسید که در دست چه داری صفت عصا را شما توصیف عصا را کردید پس کلام طویل شد حضرت موسی علیہ السلام در جواب فرمودند بحبوب کلام خوش می آید بواسطهٔ تسامع حضرت امام محمد غزالی گفتند که یا موسی شما را محبوب خود میدانم پس طویل کلام مستحسن ست باز حضرت موسے علیہ السلام از امام محمد غزالیؒ مسئلهٔ حیض را پرسیدند که ما الحیض امام محمد غزالی جواب دادند که هی دم ینفضه رحمها لغة سلیمة عن داء حضرت امام چون جواب سوال دا نمودند حضرت موسی علیہ السلام روی بجانب سید انام صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده گفتند که امتان شما شمه بی آدابی دارند هی دم جواب کافی بود

چندین تعریف چه باشد و چه سود دارد حضرت امام محمد غزالی باز بجواب آمدند که یا نبی الله در جواب تعریف معلوم از جهت اتباع تو بود که در جواب ما الحیض اهتمام نمودم حضرت موسیٰ علیه السلام ملزم شدند حضرت رسالت پناهی صلے الله علیه وآله وسلم بجانب امام محمد غزالی اشارت فرمودند که خاموش باش از حا خود تجاوز نباید کرد اگر چندی که بر حقی اما سخن کردن بسیار و تائید آوردن بر پیغمبران از گستاخی خالی نیست اما حضرت موسی علیه السلام در قهر شده بجانب امام محمد نظر بجلالت کردند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امام را در پس پشت خود پنهان کردند زیرا که اولیا از نظر بجلالت انبیا میسوزند در معارج النبوة آورده اند که آن زمان که خواجه ما را صلے الله علیه وآله وسلم بر موسی علیه السلام گذرانیدند موسی علیه السلام گفت این چه حکمت ست که جوانی را بر پیرے بگذرانند خواجه صلے الله علیه وآله وسلم باز پس نگریست گفت یا موسی آن روز که خطاب لن ترانی شنیدی چه گفتی سبحانك تبت الیك در پناه سبحان رفتی سبحان ترا حمایت کرده از قهر ربانی برهانید اکنون کار این جوان بجائی رسیده که همان سبحان بقبضهٔ هدایت عنان عنایت براق همت ما را گرفته می برد که سبحان الذی اسری بعبده لیلاً **بیت**

حجاب از چشم بکشائی که سبحان الذی اسری	هزاران عقل ربائی که سبحان الذی اسری
نهی بر فرق جان تاجے بری دل را بمعراجے	چو خورشیدش برآرائی که سبحان الذی اسری
ببرد دل بیابانها شود پیش از همه جانها	بناگاهش تو پیش آئی که سبحان الذی اسری
هر آنکس را که برداری با جلالش فرود آری	دران بستان بیجائی که سبحان الذی اسری
دل از شش سو چو بگریزد دران حضرت در آویزد	که بس محبوب زیبائی که سبحان الذی اسری

نقل ست از کتاب حیرة الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی چون حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در مقام حضرت موسی علیه السلام رسیدند موسی علیه السلام گفتند یا رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم در بیت الاقصے مهر نبوت شما را دیده بودم واز مهر نبوت عجب معاینه کردم که در روز میثاق آندم که خدای تعالی با شما اول سخن کرد بے کام و بے زبان ثنای تو گفت دران وقت من شنیده بودم حق سبحانه وتعالی مرا در دنیا کلیم خود خواند در صحیح بخاری ومسلم مالک ابن صعصعه روایت کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که در شب معراج این کلمات دیدم که بر عصای حضرت موسی علیه السلام نوشته بودند اول آنکه هر زمانے که امیر عادل نباشد با فرعون لعین برابر ست دوم آنکه هر زمانے که اغنیا راحت فقرا نباشند با قارون برابر ست سوم آنکه هر زمانے که فقیر صابر نباشد او با کلب برابر ست فرمودند آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم چون از موسی علیه السلام بگذشتم کارش بگریه افتاد گفتم یا موسیٰ موجب گریه چیست

گفت یا رسول اللہ ازان جہت میگریم کہ بعد از من جوانی را با پیغمبری بخلق فرستادند کہ امت او بیشتر از امت
من بہ بہشت خواہند رفت یعنی تابعان و پیروان و مؤمنان امت او بیشتر از امت من خواہند بود
امام نوادی در شرح مسلم میگوید کہ معنی این واللہ اعلم این است کہ موسی علیہ السلام محزون بود
بر قوم خود از برای قلت مؤمنان در امت وی با وجود آنکہ عدد قوم او بسیار بود پس گریہ و حزن و غبطہ
بود بر پیغمبر ما علیہ الصلوۃ والسلام نہ حسد زیرا کہ حسد لایق صفات انبیا نیست و غبطہ در خیرات محبوب و نیکوست
و معنی غبطہ آنکہ او میخواست کہ مؤمنان امت وی مثل مؤمنان امت پیغمبر ما باشند نہ آنکہ میخواستہ باشد کہ اتباع او
باشند نہ اتباع است پیغمبر ما یا آنکہ مقصود از گریہ اظہار حزن بودہ باشد بر فوت فضیلت و ثواب بتخلف ایشان
از ایمان و طاعت و گریہ در مثل این صورت نیکو ممدوح ست و این از قبیل شفقت و رحمت و ارادۂ خیر از
جہت امت است و آنچہ موسی علیہ السلام گفت کہ جوانی را بعد از من برانگیختہ اند نظر او نہ در صغر و تحقیر بود بلکہ
غرض تعظیم حق سبحانہ و تعالی بودہ در نشان حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با وجود صغر سن
و قلت آن چگونہ تفضیل و احسان و انعام بروی کرامت فرمود ہر چند کہ عمر عزیز از پنجاہ گذشتہ بود اما چون از
عمر موسی علیہ السلام کمتر بود او را غلام و پسر دانست کذا فی الموجود و در روایت نشا بوری آنکہ حضرت
علیہ الصلوۃ والسلام فرمودند در آسمان ششم مرد کوسج دیدم ضعیف البدن گفتم این مرد کیست جبرئیل علیہ
السلام گفت موسی علیہ السلام است بعد از ان حضرت موسی ابن عمران علیہ السلام گفت یا محمد صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم این مردی ست باین حال و حال آنکہ در توریت نام او در چند جا نوشتہ اند حضرت علیہ الصلوۃ
والسلام فرمودند کہ من ازین سخن موسی علیہ السلام محزون و ملول گشتم از آنکہ تحقیری کرد پس در ہمان وقت
خداوند تعالی وحی کرد کہ یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ملول و محزون مباش از سخن موسی کہ او سخنی سخت تر ازین
با من گفتہ و آن این است کہ گفت ان ہی الا فتنتک تضل بہا من تشاء وتہدی من تشاء یعنی ضلالت
و گمراہی بندگان فتنۂ تست گمراہ میکنی کسی را کہ میخواہی و براہ راست می آری کسی را کہ میخواہی فرمودند حضرت
پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آسمان ششم ملائکہ سورۂ ق والقرآن میخواندند و باز عثمان
ابن عفان را در آنجا دیدم گفتم بکدام عمل رسیدی گفت بشہادت رباعی

بادر دبازچون دوا سے تو منم
گر بر سر کوے ما اگر کشتہ شوے
رباعی عاشق شدہ تو عافیت میطلبی
شکرانہ نما سے ار کشد عشق ترا

در کس منگر چو آشنا سے تو منم
شکرانہ بدہ کہ خون بہا سے تو منم
بر فوت مراد تعزیت می طلبی
اے خام طمع از و دیت می طلبی

جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم بر براق سوار شده پیشتر رفتند

باب شانزدهم در بیان رسیدن آن مزارع مزرع شفاعات و آن منور مراتب سماوات علیه و علی آله الصلوات بآسمان هفتم و دیدن مهتر ابراهیم و مهتر اسماعیل و حضرت لوط و حضرت یعقوب علیهم الصلوة والسلام و گذشتن از هشت بهشت و آنچه روی نموده و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل ست بر سه فصل این باب

فصل اول در ذکر کیفیت کشادن روحائیل باب آسمان هفتم را

متضمن بر هشت لطیفه لطیفه اول در تاج القصص آورده است که فرموده است حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چون بآسمان هفتم رسیدم خدای تعالی آسمان هفتم را از نور آفریده است و نام او غریبا ست و درے در روی نهاده اند از عنبر و قفل آن از کافور و بران در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله جبرئیل علیه السلام بیش آمده در بزد فرشته از اندرون گفت کیست بر در گفت منم جبرئیل علیه السلام و حضرت محمد رسول الله با من همراه اند پرسید که محمد رسول الله مبعوث گشته اند گفت آری آنگاه آن فرشته در را بکشاد حضرت رسول علیه الصلوة والسلام اندرون درآمدند و سلام کردند فرشته جواب سلام باز داد و درود و تحیت باین طریقه گفت الحمد لله الذی مرحبابك یا محمد علیه السلام نعم المجئ وابشر یا محمد علیه السلام بکرامة ربك و رضوانه علیك و نام آن زوبائیل ست و بروایتی نام او روحائیل ست بر کرسی رحمت نشسته بود بروی سلام کردم جواب سلام داد و تعظیم نمود و بملاقات من شاد شد و بشارت داد مرا بقبول حسنات و رضای حق سبحانه و تعالی و کرامتهای بلا نهایه وعده فرمود و در فرمان او هفت صد هزار سرهنگ بودند و با هر سرهنگ هفت صد هزار فرشته دیگر تابع بودند بصورت آدمیان بودند و شغل ایشان پیوسته در شکر و ثنای باری تعالی بود و استغفار مؤمنان از ان روز باز که خدای تعالی ایشانرا بیافریده است ایشان باین صفت اند و برین گونه باشند تا روز قیامت چون بر نگرند هیبت خدای تعالی را بینند و ثنا گویند که سبحان ذی الملك والملكوت سبحان ذی العزة والعظمة والقدرة والكبرياء والجبروت سبحان الملك الحی الذی لا یموت سبوح قدوس رب الملائكة والروح چون فرو نگرند عاصیان امت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را به بینند گویند که اللهم اغفر لعصاة امة محمد علیه السلام دلیل قوله تعالی ویستغفرون للذین آمنوا تسبیح روحائیل این بود که سبحان الذی بسط السموات فرفعها سبحان الذی سطح الارضین ففرشها سبحان الذی اطلع الكواكب واظهرها سبحان الذی ارسل الجبال فهیاها مرا گفت یا رسول الله بشارت باد ترا و امت ترا که حق سبحانه تعالی مرا فرموده است که تا از

پس ہر تسبیح بر تو صلوٰۃ فرستم پیش از آفرینش آدم علیہ السلام بہ سی پنج ہزار سال است تر آمرزش میخواہم یا رسول اللہ تقصیر عذر مرا بخواہ و بعد ازان فرمودند کہ آسمان ہشتم را دیدم کہ سطبری پنجصد سالہ راہ بود و مسافت وی نیز پنجصد سالہ راہ بود و بزرگی چندانی بود کہ اگر ہفت طبقۂ زمین را با شش آسمان در وی نہند چنان نماید کہ حلقۂ در بیابانی **لطیفۂ دوم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون انجا بیشتر شدم زحل را دیدم کہ تاج مکلل بر سر نہادہ و دو تاج مدور از برق آمدہ و در خدمتش با جام حسام انتقام برکف ایستادہ چون آواز براق خواجۂ عالم و بہترین اولاد آدم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بشنید کہ از دربیلا گردید زحل باستقبال دوید و این صدا برکشید کہ **رباعی**

ای ہفت فلک غلام خاک در تو	وی دیدۂ عقل خیرہ در منظر تو
ہرچند شہ مسند ہفتم باشم	ہستم چو زمین در قدم چاکر تو

حضرت خواجۂ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باشارت علیہ چنین فرمودند کہ مقصود من از صعود بدرود این محل نہ حلول بمنزل زحل بودہ است القصہ دست رو بر پیشانی ہفت نشینان ہفت عماری افلاک نہادہ مرکب از زین ہفت مرحلہ بیرون جہانیدند چنانچہ شیخ گنجہ ازین معنی بیان کند **شعر**

چو محمد برقص پاے براق	شد بتقطیع قطع این اوراق
می پرید از منازل فلکے	شاہ بازی بشہپر ملکے
ماہ را از خط حمایل خویش	داد سرسبزی از شمائل خویش
برعطارد ز نقرہ کاری زدست	زانکہ از کورۂ رصاصی بست
زہرہ را از فروغ مہتابی	برقعۂ برکشید سیمابے
چون براندہ بتخت گاہ سپہر	تاج زرین نہاد بر سر مہر
سبزپوشند چون خلیفۂ شام	سرخ روئی گذاشت با بہرام
مشتری زقوس سرتا پای	در در سر دید گشت صندل سای
تاج کیوان چو بوسہ زد قدمش	در سواد عبیر شد علمش
ادخرامان مثال باد صبا	درگذشت از ریاض نہ خضرا

لطیفۂ سوم در کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون ازینجا پیشتر شدم بفرشتگان عباد این آسمان رسیدم ہمہ در قیام بودند با آواز بلند این تسبیح را میگفتند کہ سبحان العلی العظیم سبحان الجلیل الکریم الحلیم سبحان من لایصف الواصفون کنہہ صفتہ

عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا **لطیفهٔ چهارم** فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
وآله وسلم چون از اینجا بیشتر شدم فرشته دیدم که بعظمت تمام ایستاده سر او بساق عرش رسیده و پایهای
او بزمین هفتم رسیده اگر حق تعالی امر فرماید تمامی عالمیان را بی کلفتی یک لقمه تواند کردن و تسبیح او این
بود که سبحان المحتجب بنور جلاله سبحان المصور فی الارحام **لطیفهٔ پنجم** از کتاب مذکور فرمودند
حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم چون بیشتر شدم فرشتهٔ دیدم که هفت صد هزار سر داشت و بر هر سری
هفتصد هزار روی و بر هر روی هفتصد هزار دهان و بر هر دهان هفتصد هزار زبان و بر هر زبان هفتصد هزار
لغت بود که تسبیح میگفت و هیچ لغت بلغت دیگر نماند و مر این فرشته را هفتصد هزار بال بود هر روز در
نهر النهر که از جویهای بهشت بود و دران جوی هفتصد بار میرفت و غوطه میخورد و بیرون می آمد و بالها را
می فشانید و از هر قطرهٔ پرهای او خدای تعالی فرشتهٔ می آفرید که تسبیح میگفت تا بروز قیامت و تسبیح ایشان
این بود که سبحانك ما اعظم شانك سبحانك سیدی ما اعلی مکانك سیدی ما ارحم بخلقك
لطیفهٔ ششم در تفسیر زاد المذکرین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا
بیشتر شدم پیری را دیدم که بر بالای کرسی از یاقوت نشسته و چهار مرد دیگر گرد برگرد او نشسته اند و دو فریق
خلق در پیش او بودند بعضی سفید رویان و بعضی تیره رویان جوی دیدم در پیش ایشان منور بود آن تیره رویان
دران جوی میدر آمدند و از آنجا بر آمده در پهلوی آن سفید رویان می نشستند از جبرئیل امین پرسیدم که این
مرد پیر کیست و گرداگرد او کیانستند و این جوی چیست و این خلقان کیستند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله این پدرت
ابراهیم خلیل است علیه السلام و این اسماعیل علیه السلام است بر تخت زمرد نشسته و این اسحاق
علیه السلام است بر تخت از الماس نشسته و این یعقوب علیه السلام است بر تخت لؤلؤ نشسته و این لوط
علیه السلام است بر تخت گوهر نشسته و آن خلقان مثال توبه گناهگاران است تو اند هرگاه که توبه کنند روی
عمل خود را از معصیت پاک میکنند با مطیعان پاکان همنشان میشوند که التائب من الذنب کمن لا ذنب له **رباعی**
ای هر نفسی صد گنه از من دیده ... وز لطف و کرم پردهٔ من پوشیده ... ای من تبرا ز هر که بعالم تبرا ست ... ای تو تبرا ز چو من بس آمرزیده
در **کتاب معراجین** آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون نزدیک ابراهیم علیه السلام
رسیدم از براق فرود آمدم و سلام کردم و او قام بین یدی الله واستقبلنی وفرح بملاقاتی وبشر
وجهه وعانقنی مهتر ابراهیم علیه السلام چون مرا بدید استقبال من کرد و بدیدن من شاد شد و مرا بشارت
داد و در کنار گرفت وقر الله عیون الانبیاء بنبوتك ای فرزند چشمهای انبیا را حق تعالی بنبوت تو روشن
گردانید و لقای میمون تو ما را روزی گردانید هنیئا لك ولامتك کرامة الله ترا و امت ترا کرامت الله

گوارنده با حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم گفتند ای پدر ملت تو پدر انبیائی و خلیل خدائی بدیدن من چرا از جای خود برخاستی گفت ای فرزند چگونه ترا تواضع نکنم که انی وجدت کرامة فی برد النار باسمك بهمین نام تو آتش نمرود برمن سرد شد و پسر من اسماعیل وجد الفداء بهمین اسمك بهمین نام تو از ذبح برست و فدا یافت وطوبی لامة انت نبیهم خنک امتی که تو پیغمبر ایشانی فرأیت شجرة ثمرتها مثل ثدی النساء وعجوزة قاعدة تحتها واطفال بعدد النجوم سماء قعود حولها فرمودند در پیش پدر ملت ابراهیم علیهم السلام درختے دیدم که مانند پستان زنان میوه های او بود زالی را دیدم که در پیش آن درخت نشسته وحلهٔ بهشتی در بر پوشیده بعدد ستارگان آسمان کودکان دیدم که حلهای الوان الوان پوشیده گرد آن زال نشسته بودند و آن زال شاخی از ان درخت میخوابانید و آن میوه در دهان طفلان میداد و ایشان را تربیت بشفقت میکرد از جبرئیل امین پرسیدم که این درخت چیست و این اطفال کیانند و این زال کیست گفت این زال حضرت بی بی ساره است رضی الله عنها عیال حضرت ابراهیم علیهم السلام و این درخت را که میوه های آن پستانهای پرشیر است حق تعالی از برای این اطفال آفریده است و ایشان اطفال امت تواند که در صغیری وفات یافته اند و مادر پدر را گذاشته اند از میوهٔ دنیا نخورده اند حق تعالی حضرت بی بی ساره را فرموده است که تا این اطفال را بدین پستانهای پرشیر بشفقت و رحمت تربیت میکند تا کسی گمان نبرد که آن طفلان که در صغیری وفات می نمایند ضائع میگذاشته باشد بلکه ایشان را با در شفقهٔ همچون ساره رضی الله عنها سپرده است و بعضی از ان اطفال خوش حال بودند و بعضی دلگیر بودند چون حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم این حال را مشاهده کردند از جبرئیل علیه السلام پرسیدند که اینها خوش حال و دلگیر چرا هستند گفت یا رسول الله آن طفلانی خرسندند از دیر وفات یافته اند پدر مادر را فراموش کرده اند و آن طفلانی که دلگیرند الحال وفات یافته اند که پدر مادر را یاد میکنند درین سخن اشارتی است و درین بشارت بشارتی ست و آن آن ست که چنان است که حق تعالی میفرماید که ای گناهگار باک مدار چنانکه اطفال شیرخواره از دنیا بیرون میروند ایشان را ضائع نمیگذاریم بلکه از برای تربیت بمادر مشفقهٔ همچون ساره رضی الله عنها می سپاریم همچنین چون تو در دنیا با طاعت اندک و گناهان بسیار با صفت نقصان بیرون آئی طاعت ترا کامل گردانیم و طاعت ترا بآسمان برآریم و بدست فرشته سپاریم تا بدریای فضل ما در آورد و از آنجا کامل کرده برآرد تا مستحق حضرت ما گردد

رباعی

آنم که بجای بندگان بد نکنم
از من نه سزد بدی من خود نکنم
اول چه قبول کرده ام رد نکنم
نومید مشو تو ای گنهگار ز من

فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون استماع نمودم

مهتر ابراهیم علیه السلام و پسران او این تسبیح را میگفتند که سبحان من لا یصف الواصفون عظمته و منتها
سبحان من خضعت له الرقاب و ذلت له الصعبات بعد از ان حضرت ابراهیم علیه السلام مرا وصیت فرمودند که
یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم امت خود را بگو که زمین بهشت پاک و صالح است مزرعت را دروی درخت
بسیار بنشانند فرمود حضرت علیه الصلوة والسلام از ابراهیم علیه السلام پرسیدم که درخت نشاندن در بهشت از چه
حاصل میشود جواب دادند که بگفتن لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم امت ترا
وقوف بین یدی الله میسر خواهد شد زنهار که تخفیف از برای امت خود نمائی آنقدر که توانی **نقل ست**
از کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی رحمة الله علیه منقول ست که ابراهیم علیه السلام گفت
در دنیا در مسجد اقصی یا محمد علیه الصلوة والسلام مرا در روز میثاق از خلوت تو قطره چشانیده بودند مرا الله تعالی
در خلوت خلیل خود خوانده است نقل از کتاب حیرت الانسان چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در مقام
اسماعیل علیه السلام رسیدند اسماعیل علیه السلام گفت یا محمد علیه السلام مرو دنیا در بیت الاقصی مهر نبوت شمار ادیده بودم عجب
معاینه شد که مارا از کشتن نجات داده باز داشتند نقل از کتاب ... چون حضرت علیه الصلوة والسلام در مقام لوط علیه
السلام رسیدند گفت یا محمد علیه الصلوة والسلام در دنیا در بیت الاقصی مهر نبوت شمار ادیده بودم عجب معاینه شد که از ین بلیات و مران
بکناره رسیدم **لطیفه هفتم** از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت
خواجه علیه الصلوة والسلام فرمودند چون از ینجا بیشتر شدم در اطباق سماوات بوادی رسیدم نسیم طیبه و رایحه
با رواح در ان وادی اجناس نمودم از جبرئیل امین پرسیدم که این بوی خوش از کجاست گفت این رایحه از
بوستان جنت است در اثنای آن شنیدم که میگفت الهی بما وعدتنی فقد کثر فی عبقری و استبرق و حریر و سندس
یعنی خدایا برسان آنچه وعده فرموده بودی بسیار شد حلهای من از عبقری و استبرق و حریر و سندس و دیگر چیزها
نیز بسیار شده است فرمودند که این هشت بهشت بود که از حق تعالی درخواست اهل خود میکرد از جناب العزت
شنیدم که خطاب بوی فرمود که لک مسلم و مسلمة و مومن و مومنة یعنی تراست هر مسلمانی از مرد و زن و هر که
بمن ایمان آورده است و برسولان من و اعمال صالحه تقدیم رسانیده و بمن شرک نیاورده و بغیر من ولی
اختیار نکرده و از من ترسیده و از عذاب من اندیشیده او را بدولت امن امان و سعادت لطف و احسان خود
مشرف گردانم و هر که از من حاجت و مراد خواهد عطا فرمایم و هر که با من قرض دهد او را ادا نمایم و هر که بمن توکل
کند کفایت او کنم انا الله لا اله الا انا لا اخلف المیعاد چون این خطاب از جناب قدس الهی وارد
شد هشت بهشت جواب داد که قد رضیت بدرستی که خوشنودم اهل اشارت گفته اند که حکمت درین سوال
و جواب آن بود که اشتیاق جنت با اهل خود با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اظهار گردانند تا دانند که بهشت

با بهشتیان مشتاق ترست از انکه بهشتیان به بهشت فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا درگذشتم خطاب حق سبحانه وتعالی به بهشت در رسید که به هر زینت که تمام ترست خود را بیارائی در نظر آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم در آی وخود را عرضه کن تا چنانچه حجله نشینان حجرات سماوات علو آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تماشا کنند تو نیز معاینه بینی القصه بهشت چادر زیبای در سر کشیده وجامهٔ رعنائی برکرده وکحل صبوحی در دیده کشیده وگلگونهٔ قدوسی برخسار مالیده باستقبال برآمد چون بهشت خود را بر خواجه علیه الصلوة والسلام عرضه داشت تاکه منظور نظر گردد

نظم

ندا آمد از خالق کن فکان	در آمد سوی بوستان جنان	بفرمود او را چو دانای راز
بهشت برین آن زمان بی درنگ	برخسار مالید گلگونه رنگ	به بر کرده بس جامهٔ زیوری
در افگنده بر سر یکی چادری	کشیده بچشمان خود کحل ناز	برآمد بسوی نبی پیشواز
بدین گونه خود را باو عرضه داشت	ازو خواجهٔ دوجهان رو بتافت	

حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عنان التفات بجانب بار بهشت باز نکشید وبگوشه چشم به بهشت التفات ننمودند ما زاغ البصر وما طغی بهشت گفت یا رسول الله رضوان باین حسن واحسان دربان من است سندس واستبرق این همه لطافت وظرافت فراش ایوان من ست مداین قصور دارم غلمان وحور دارم شراب ورادنی مختوم آسایش وراحت من خود ترا معلوم است موجب این بی التفاتی چیست خواجه علیه الصلوة والسلام فرمودند که ای بهشت خود را بسیار ستایش مکن که بهای تو کلمهٔ بیش نیست غمزدهٔ از در و بر زبان راند که ثمن الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله وبهمین روش هر یک از ارکان مکونات خود را در نظر آنسرور علیه وآله وسلم جلوه میدادند ومرتبهٔ می نهادند شاید که منظور نظر قبول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کردند فاما آنحضرت باستغراق انوار تجلیات ذاتی وصفاتی بآنها نظر نیفتاده بگوشهٔ چشم بجانب ایشان ننگریست ما زاغ البصر وما طغی

لطیفهٔ هشتم فرمودند حضرت پیغمبر علیه السلام چون از مقام ابراهیم علیه السلام درگذشتم بدریای رسیدم که بزرگی آن دریا از دنیا کلان برکنارهٔ آن دریا درختی دیدم ارتفاع آن هزار ساله راه بود دو مرغی بران درخت دیدم چون آن مرغ از درخت فرود آمد دران دریا غوطه خورد وبرآمد بالهای خود را افشاند چند هزار قطره آب از پرهای او بچکید از هر قطره فرشتهٔ پیدا گردید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسیدند که این چگونه مرغ است این چه دریاست واین چه درخت است گفت یا رسول الله این دریای تحیات ست واین درخت طیبات واین مرغ صلوات

فصل دوم در ذکر در آمدن آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بدرون سینهٔ فرشتگان ودیدن عجائب وغرائب

در کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجہ احمد بغدادی فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام
چون ازینجا بیشتر شدم فرشتگان دیدم کہ چنانچہ صفت آن فرشتگان را جبرئیل علیہ السلام کردہ بود چون
در ہیئت ایشان نگریستم بزرگی ایشان معلوم نمیشد و از چشمہای ایشان دریاہا میرفت و تمامی آسمانہا از
آب چشم آنہا پر شدہ بود از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ ایشان از برای چہ میگریند گفت یا رسول اللہ
ایشان از ترس خدای تعالی میگریند فرمان آلہی در رسید کہ یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہیچ میدانی کہ
ایشان از برای چہ میگریند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند آلہی خداوندا من بندۂ ضعیفم تو
بہتر میدانی من چہ دانم فرمان در رسید کہ ای حبیبم ایشان میخواہند کہ کلمۂ توحید بگویند ہشتاد ہزار سال ست
کہ ایشان قصد گفتن میکنند اما نمیتوانند گفتن حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند کہ ای بار خدایا
چرا ایشان را کلمہ نصیب نمیکنی ندا در رسید کہ یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ملک دل ایشان از کفر سیاہ است
بغیر از تو دل ایشان را کسی پاک نتواند کردن اکنون در سینۂ ایشان درای و عجایبہای مرا تماشا کن و
ملک دل ایشان را پاک گردان چون حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزدیک ایشان در رسیدند بر سینۂ
آنہا نظر کردند بر سینۂ ہر فرشتہ دری از زبرجد دیدند و بران در قفل از الماس بود حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم گفتند کہ بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِيۡمِ و بگفتن بِسۡمِ اللّٰهِ درہای سینۂ ایشان کشادہ شد
حضرت علیہ الصلوۃ والسلام اندرون سینۂ یک فرشتہ در آمدند نظر کردند زمین و بیابان و کوہہا دیدند چون بالا
نظر کردند آسمان و آفتاب و ماہتاب و ستارگان دیدند حضرت علیہ الصلوۃ والسلام در تعجب شدند و پیشتر
روان شدند و نظر کردند یک شہر عظیم دیدند در آری آن شہر چنان بود کہ معلوم نمیشد و عمارتہای آن شہر بسیار
بلند بود و بزرگ ہر یک قصر سر بفلک کشیدہ بود فرمان خدای تعالی در رسید کہ ای حبیبم اندرون این شہر
ہمہ بت پرستند و تو درہمین جا ایستادہ باش بآواز بلند کلمۂ خود را بگوی چون حضرت علیہ الصلوۃ والسلام در
آنجا ایستادہ شدند و این کلمۂ متبرک بآواز بلند گفتند کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ و بگفتن این کلمۂ شریف
آفتاب از جانب مشرق بر آمد ہمہ بتہای کہ در شہر بودند بامر خدای تعالی بدویدند از شہر بیرون آمدہ در پیش
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدند و بآواز بلند گفتند کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ و برگرد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایستادہ شدند آنگاہ بدرون شہر غلغلہ افتاد ہمۂ کافران یکبارہ از شہر بیرون آمدند
و برای جنگ برخواستند حضرت علیہ الصلوۃ والسلام قد ایشان را دیدند کہ ہر یک کافر سر تو نزدیک آسمان
رسیدہ است و ہمہ با ہیبت بودند حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در تفکر شدند درین زمان ندا در
رسید کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام بفرمای بتان را تا بہمۂ این کافران حرب سازند و ایشان را مسلمان کنند

چون حضرت علیه الصلوة والسلام آن بتان را اشارت کردند آن بتان بقدرت خدای تعالی یکباره بسوی کافران بدیدند و بانگ بزدند که ای کافران دین شما باطل است ما یان را سجده کنید الا کردیدار آفریدگار و شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میخواهید باید که در دین آنحضرت علیه الصلوة والسلام درآئید و اگر کلمه نگوئید شمایان را هلاک خواهیم کردن این بگفتند و بسوی کافران بدویدند و بعضی از کافران را بهلاکت رسانیدند و اکثر کافران چون این معجزه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بدیدند همه بگریختند و در پناه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیامدند و گفتند یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم ما را کلمه خود تلقین کن حضرت علیه الصلوة والسلام گفتند بگوئید که لا اله الا الله محمد رسول الله بعد ازان همه کافران کلمه بر زبان رانده مسلمان شدند و حلقه بندگی در گوش کردند و در دین آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درآمدند بعد ازان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اندرون شهر درآمدند و آنها انچه خدمت بود بجا آوردند حضرت علیه الصلوة والسلام انچه پند نصیحت قرآن بود کردند بعد ازان از آنجا برآمده راهی شدند بشهر دیگری رسیدند اهل آن شهر را نیز مسلمان کردند عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکنند از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم که همچنان در سینهٔ هر یک فرشته چهل هزار شهر را مسلمان کردند و در دین خود درآوردند و شصت سال در میان آن خلایق بماندند انگاه ندا در رسید یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم ازین عالم برآی انگاه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با همهٔ مؤمنان نصیحت کردند و روان شدند از میان آن خلایق فریاد و زاری برآمد حضرت علیه الصلوة والسلام با همهٔ آن مسلمانان وداع کردند بعد ازان بر بالای براق سوار شدند و آنها را از شفاعت خود امیدوار کردند و راهی شدند براق را اشارت کردند در یک ساعت از همهٔ شهرها غائب شدند انگاه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بجایی رسیدند یک کوهی بدیدند در بالای آن کوه دیواری پیدا گردید و در میان آن دری کشاده دیدند چون حضرت علیه الصلوة والسلام ازان در بیرون آمدند جبرئیل امین را در آنجا دیدند که منتظر ایستاده است حضرت علیه الصلوة والسلام بر قفا نظر کردند سینهٔ آن فرشته را نظر کرده دیدند گفتند یا جبرئیل مرا شصت سه سال در سینهٔ این فرشته گذشت تو هنوز در اینجا ایستادهٔ جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مرا یک لحظه گذشت و ترا شصت سه سال گذشته است هیچ سخن در حکمت او ممکن نیست چون جبرئیل علیه السلام بر دهان آن فرشته نظر کرد دید که هشتاد هزار سال بود که زبان او بکلمهٔ طیبه نمیگشت اکنون بزبان فصیح میگوید که لا اله الا الله محمد رسول الله حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم همچنان در سینهٔ چهل هزار فرشته درآمدند و خلایق آن شهرها را مسلمان کردند و در سینهٔ هر فرشته هفت طبقهٔ زمین و آسمان را بدیدند و تمیم انصاری رضی الله عنه روایت میکنند از

حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم در هر آسمان سی هزار سال سیر کرده و عجائبها دیدند

فصل سوم در ذکر بعضی از عجائب و غرائب دیگر که در آسمان هشتم بنظر انور آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم در آمد

مشتمل بر هشت لطیفه **لطیفهٔ اول** در کتاب مطالب السالکین آورده که فرمودند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم ملائکهٔ دیگر را دیدم که از برق بودند این دعا میخواندند که اللهم اغفر للمذنبین من امة محمد علیه الصلوة والسلام و فوج دیگر را دیدم که از نور بودند دعای ایشان این بود که اللهم ثبّت امّة محمد علیه الصلوة والسلام علی الایمان وانفسهم من ظلمات الکفر وظلمات الجهنم و فوج دیگر را دیدم که ابدان ایشان از مس بود و دعای آنها این سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و فوج دیگر را دیدم که از سر تا قدم ایشان همه زبان و دعای ایشان این بود سبوح قدوس رب الملائکة والروح و فوج دیگر را دیدم که در قیام ایستاده بودند پرسیدم که اینها کیانند جواب دادند که از ان زمانی که آفریده شده ایم در قیام ایستاده ایم از برای رحمت خواهی امت تو تا هرچه ایشان را در قیام تقصیر شود خدای تعالی بقیام ما تقصیر آنها را تمام کند و فوج دیگر را دیدم که همه راکع بودند پرسیدم که اینها کیانند جواب دادند که از ان روزی که آفریده شده ایم در رکوعیم تا هر تقصیری که از امت شما در رکوع شود باری تعالی برکوع ما یان تمام میکند فوج دیگر را دیدم که همه ساجد بودند پرسیدم مثل آنها جواب دادند فوج دیگر را دیدم همه قاعد بودند پرسیدم مثل آنها جواب دادند و فوج دیگر را دیدم که همه مضطجع بودند بر پهلوی راست افتاده صلواة میفرستادند اذکر دند که یا محمد علیه الصلوة والسلام این رحمتیست از باری تعالی از برای مریضان امت تو که تائب اند از ایشان تا نیابت کنند تا برخیزند مریضان قاصر مغفور و طاهر از گناهان و فوج دیگر را دیدم که احسن دعا میکردند مسلمانان را که باولاد خود تعلیم قرآن کرده اند **لطیفهٔ دوم** از کتاب المجالس آورده اند که حذایفة بن الیمان روایت میکند که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که چون از اینجا پیشتر شدم داین و شهرها را برابر مشرق و مغرب بامن نمودند شهری را دیدم که پیرامون آن همه ملائکه بودند پر از رحمت پروردگار بود از جبرئیل امین پرسیدم که این کدام شهر است گفت یا رسول الله این مدینهٔ رحا است گفتم رحا چیست گفت این دری است از درهای بهشت که اهل خراسان آنرا فراده گویند **لطیفهٔ سوم** نیز در کتاب مذکور ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که چون از اینجا پیشتر شدم قصری را دیدم که از یکدانه در سفید نه فصل بود در ان دنه شگافی مرغی چند در آنجا مسکن و ماوا داشتند که مثل آن مرغان کسی ندیده بود از جبرئیل امین پرسیدم که این قصر عالی از ان کیست و اینها چگونه مرغ اند

جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله این قصری ست که ارواح است شهید تو درینجا سکن میاند ند
لطیفهٔ چهارم در تفسیر زاد المذکرین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا
پیشتر شدم فرشتهٔ صاحب جمالی را دیدم که جامه های زیبا پوشیده بر تختی نشسته است در پیش او دواتی
و قلمی از نور دیدم و هر ساعت نامه بدست میگرفت و میخواند و بران چیزی می نوشت و بر دست فرشته
دیگر میداد فسال جبرئیل علیه السلام رسول الله عن حالی فاخبره جبرئیل عن حالی وعن اسمی آن فرشته از
جبرئیل امین پرسید که این کیست گفت محمد رسول الله پیغمبر آخر الزمان است آن فرشته بابشارت بسیار
و باروی چون گل تو بهار با من استقبال کرد و بر من سلام داد گفت یا رسول الله چه نیکو مکرم امد امت
تو بحضرت رب العزت و چه بسیار است ثواب اعمال ایشان و چه بزرگ است خدمت ایشان بخدای
تعالی فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام من ازان فرشته پرسیدم که ثواب است من تو چه دانی گفت
یا رسول الله پیش از من فرشتهٔ دیگر این عهده داشت و او ازین کار معزول شد و شغل او را حق تعالی بمن
داد و مرا بجای او بنشانید و نامهٔ اعمال هر کس آسمان می برند نویسندهٔ آن نامه بر من می آرد و من آنرا مطالعه
میکنم و خلل او را محو میکنم و تقصیرات او را کامل میگردانم و توقیع قبول بران نامه میکشم و سیآت او با
لوح المحفوظ مقابله میکنم تا امر الحقیق شود و این همه از قضا و قدر خدای تعالی است لامرد له بعد ازان
با سرافیل علیه السلام میفرستم تا او در خزانهٔ قبول میدارد فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ازان
فرشته پرسیدم که باعث معزول شدن آن فرشته چه بود گفت یا رسول الله روزی نماز مردی را که او
اسلام نو آورده بود بالا آوردند و بآن فرشته نمودند آن نو مسلمان در احکام نماز عالم نبود دران نماز از
قیام و قراءت و رکوع و سجود خلل بسیار بود واستحقرها الملک وردها آن فرشته نماز وی را حقیر انگاشت
و رد کرد گفت این نماز شایان حضرت پروردگار نیست حق تعالی آنرا ازوی نپسندید و او را ازین کار
معزول گردانید و خواست تا عنایت خود را در حق است تو اظهار کند آن فرشته را گفت برو در بهشت
و قصرهای که از برای آن نماز گذارنده مهیا کرده ام بنویس آن فرشته در نوشتن در آمد بروایتی شب معراج
بعد از معزول شدن آن فرشته هشت سال بود و بروایت امیر المومنین علی رضی الله عنه دوازده سال
بود که آن فرشته در نوشتن ثواب آن نماز با قصور بود و هنوز ازان فارغ نشده بود و اگر گذارندهٔ دو رکعت
نماز یا قیام و قعود و سجود آن کامل شود و با تضرع و خشوع و خضوع گذارده باشد ثواب بانهایت و بد از کرم
او عجیب و غریب نباشد بیت

ای ابر کرم تو اعتماد دل ما
وی رحمت تو داده نوید دل ما
با دست تهی بدرگه آمده ایم
هان تا نکنی امید دل ما

لطیفهٔ پنجم در تاج القصص آورده که فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم دریای
دیدم که بزرگ و سبز بود چنان سبز که یاقوت سبز ست و نور او درافشان بود و موجها میزد و بر کنار او
فرشتگان بودند بی شمار همچون ریگ و سنگ ریزه و تسبیح ایشان این بود که سبحان المصور الکریم سبحان العظیم
فلا اعظم منه شیئ گفتم یا اخی جبرئیل این کدام دریاست گفت این را دریای سبز میگویند نقل از عرائس
باسناد صحیح حدیثی آورده که بروایت ضحاک که در آسمان هفتم دریائیست که بغایت عمیق از لب آن دریا
تا قعر ش هفت هزار ساله راه است و برین دریا فرشتهٔ ایستاده است و بلندی آن فرشته آن مقدار است
که آب دریا تا کعب او بیش نیست و فرشتگان دیگر که تابع او بودند آن مقدار اند که عدد آنها بجز خدای تعالی دیگری
نداند همه بتقدیس و تهلیل باری تعالی مشغول بودند چون جناب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با دیدند
سلام کردند و درود فرستادند حضرت علیه الصلوة والسلام جواب آنها باداده گذشتند لطیفهٔ ششم در اخبار
الملکوت آورده که فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم حجابها دیدم و دران حجاب
فرشتگان دیدم که از بسیاری یکدیگر را نشناسند و آن فرشتگان تسبیح خدای تعالی را مختلف میگویند هر یکی مانند
رعد در عظمت درشت آواز بودند لطیفهٔ هفتم در تفسیر زاد المذکرین آورده است که فرمود حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم فرشتهٔ دیدم که سروی بزیر عرش و پای وی در سجین و سلسلهٔ زر بدست
او بود و آن سلسله در گردن آن ماهی است که زمین بر پشت اوست و نام آن ماهی بلهوت است سرش
بمشرق و دم او بمغرب و سر آن ماهی از یاقوت است و گردن او از زمرد و طوق او از مروارید در گردن او
کرده و آن سلسله را دران طوق استوار کرده است بست هزار فرشتهٔ دیگر دیدم که در پیش آن فرشته صف
زده ایستاده اند و بست هزار دیگر بر راست او بودند و بست هزار بر چپ او بودند بر سر هر یکی تاجی نهاده
و در هر تاج صد هزار گوهر بند کرده و روشنائی هر گوهر از مشرق تا بمغرب فروگرفته بود لطیفهٔ هشتم در اخبار الملک
آورده که فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم فرشتهٔ دیدم که بزرگی او آن
مقدار بود که آبهائی که در عالم است اگر در دهان او کنند پر نشود آری ای عزیز با تیز حق تعالی بندگان قوی
دارد دیگر فرشتگانند که ایشان را هیچکس نداند مگر حق تعالی و هر یکی را خدای تعالی بر صورتی آفریده و تن
آنها با یکدیگر نماند و مر خدای تعالی را تسبیح گویند و تسبیح ایشان بایکدیگر نماند و هرگز ایشان بایکدیگر سخن نگفته اند و
برروی یکدیگر ننگریسته اند از ان روزی که خدای تعالی ایشان را آفریده است تا بدان روز که حکم بنفخ صور خواهد کرد
این فرشتگان از هول و عظمت و کبریائی و جلالت حق سبحانه و تعالی اندر گرستن باشند و آواز گریه ایشان اگر
خلقان زمین بشنوند همه بمیرند و بر روی زمین یک جانوری زنده نماند فرمود حضرت علیه الصلوة والسلام چون

آواز گریه ایشان بگوش من رسید پرسیدم که یا اخی جبرئیل امین این چه آواز است و اینها کیانند که میگریند گفت یارسول الله اینها فرشتگانند که بر گناه امت تو میگریند بعد ازان فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آسمان هفتم هفتاد هزار علم نور دیدم و در هر علمی هفتاد هزار نقیب بودند بفرمان هر نقیبی هفتاد هزار فرشته همه جامهای از نور پوشیده بیک طرف جامهٔ آن علم بنور نوشته که الفضل لله و بر طرف دیگر او نوشته که ومن یغفر الذنوب الا الله و آن فرشتگان این تسبیح را میگفتند که اللهم اغفر للمومنین در تفسیر قرآن چنین بیان کرده اند که چون طبقات آسمان بنظر عجب خود را دیدو این قبول پسندیدهٔ حضرت احدیت جل وعلی نگردید حق تعالی بر فوق آسمان هفتم غمام نصب فرمود به پری هفت طبقهٔ آسمان و زمین و او را از سقف عرش مجید معلق گردانیده اجرام علوی و اجسام سفلی را در حیطهٔ وی درآورد که تا عجز آسمان ظاهر گردد دیگر بصفت کمال خود ننازد

باب هفدهم در بیان رسیدن آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بسدرة المنتهی در مقام جبرئیل علیه السلام و دیدن بزرگی جبرئیل امین و دیدن جوی کوثر و دیدن حجابها و دریاها در فرف و باز ماندن جبرئیل امین و براق و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل ست بر چهار فصل

فصل اول در ذکر وجه تسمیهٔ سدرة المنتهی

متضمن بر پنج لطیفه ست **لطیفهٔ اول** در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون از آسمان هفتم درگذشتم فرمان خدای تعالی بجبرئیل امین علیه السلام در رسید که محمد صلی الله علیه وآله وسلم را بمقام سدرة المنتهی برسان انگاه حضرت علیه الصلوة والسلام براق را بسوی بلندی اشارت کردند و روان شدند بعد از یک ساعت جبرئیل امین گفت یارسول الله پایان نظر کن چون حضرت علیه الصلوة والسلام پایان نظر کردند یک فرشتهٔ عظیم در نظر افتاد بزرگی او چندانی بود که هفت طبقهٔ آسمان و هفت طبقهٔ زمین یک لقمه او شود و در دست این فرشته تازیانهٔ بود که درازی آن بجز خدای تعالی دیگری نداند و نظر بسوی هفت آسمان کرده ایستاده چنانچه کسی خواهد که بزند پیغمبر علیه الصلوة والسلام پرسیدند که این کدام فرشته است جبرئیل علیه السلام گفت یارسول الله این فرشته را قهاری میگویند و این تازیانه بفرمان خدای عزوجل برداشته است و از ترس این تازیانه هفت طبقهٔ آسمان در گردش اند و تیزتر از برق میگردند و یک لحظه قرار نمی گیرند چون روز قیامت پرنداست نزدیک رسد این فرشته را حکم شود

که بر هفت آسمان تازیانه بزند و این ضرب تازیانه هفت طبقهٔ آسمان بشگافد و فرو ریزد حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم این را شنیده در تعجب ماندند **لطیفهٔ دوم** از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین
واعظ چنان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعد از ان فرشته دیدم که با عظمت بطول
و عرض وی فرشته ندیده بودم بمرتبهٔ که بلندی او هزار ساله راه بود مراورا هفتاد هزار سر بود و در هر سری
هفتاد هزار روی بود و در هر روی هفتاد هزار دهان بود و بر هر دهانی هفتاد هزار زبان بود و نیز بر هر سری هفتاد هزار گیسو بود و بر
هر گیسوی هفتاد هزار لؤلؤ بود معلق بقدرت الٰهی آویخته و در درون هر لؤلؤ بحری بود از نور و دران بحر ماهیان جولان
بودند و درازی هر ماهی دو صد ساله راه بود و در پشت هر ماهی نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله و این
فرشته یکدست بر سر خود نهاده و دست دیگر بر پشت خود نهاده و به تسبیح مشغول گشته هر بار که تسبیح میگفت
از حسن صوت او عرش مجید در لرزه و اضطراب می درآمد از جبرئیل علیه السلام سوال کردم که این فرشته کیست گفت
یا رسول الله این فرشته ایست که حق تعالی او را پیش از آفرینش آدم علیه السلام بدو هزار سال پیشتر آفریده گفتم منزل و ماوای
این فرشته تا اکنون کجا بوده گفت مرغزاری است در بهشت این فرشته آنجا بود چهار هزار در چهار هزار
فرسنگ از ان مرغزار جای قرار این فرشته و محل بودن وی بوده از انجا باینجایش آورده اند و به تسبیحش
مشغول کرده اند یا رسول الله بر وی سلام کن حضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند که سلام کردم از
غایت اشتغال سلام مرا هیچ نشنید تا که جبرئیل علیه السلام او را واقف گردانید آن زمان با استقبال من بالهای
خود را بکشاد چنانکه آسمانها و زمینها را ببال خود بپوشید و مرا در بغل گرفت و بوسه بر روی من داد گفت یا
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بابشارت باش که حق تعالی ترا داده است ترا بیا مرزید از برکت ماه شریف
مبارک رمضان ازین بشارت او فرحان گشتم نظر کردم در پیش وی دو صندوق دیدم بر هر صندوق هزار
قفل بر نهاده انداز نور از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که درین صندوقها چیست گفت یا رسول الله از
همان فرشته پرسید که این خدمت تعلق باو دارد حضرت علیه السلام از ان فرشته استفسار نمودند گفت یا
رسول الله درین صندوقها برات صایمان امت تست یعنی روزه داران از آزادی آتش دوزخ بر نسخ
ومن بر طبق آن گواهم طوبیٰ لک ولامتک **لطیفهٔ سوم** در اخبار الملکوت آورده که فرمودند حضرت
علیه الصلوة والسلام چون پیشتر عروج کردم هشت دریا دیدم بزرگ پهنای هر دریا چنانچه از مشرق تا بمغرب
و عمق هر دریا چنانچه میان آسمان و زمین و نام آن دریاها این است یکی را بحر الحیوان خوانند و بالاتر آن دریا
است که آنرا قمقام خوانند و زیر آن دریائی هست که انضمام نام دارد و برتر از ان بحر غوث هست و بالای آن
دریائی است که رق منشور گویند و بالای آن دریائی که آنرا نام کتاب مسطور است و بالای آن دریائی است

که سقف مرفوع گویند و بالای آن دریائی است که نام او بحر مسجور است نزد بعضی بحرالسجور دریائی است مالامال از کژدمان و ماران و انواع عذاب و عناست جبرئیل علیه السلام پر میزد هم چندانکه میرفت چنانکه مرا گمان آمد که بهر پر زدن از آسمان تا زمین میرفت تا رسیدم بدریای تاریک و آن دریا چندانی تاریک بود که پنداشتم که از زمین تا آنجا همه خلائق در تاریکی غرق خواهند شد خواستم که از خود بروم جبرئیل علیه السلام گفت اللهم ثبت قلبه چون ازان دریا گذرانید بدریای دوم رسیدم که آتش موج میزد جبرئیل علیه السلام از انجا پرید که عقلم برفت جبرئیل علیه السلام گفت مترس که خدای تعالی ترا ایمن گردانیده است القصه بهمین طریقه از هفت دریا گذشت و بدریای هشتم رسیدم که بحر المسجور است و بالای بحر المسجور هفتاد هزار حجاب از نور است و هفتاد هزار حجاب از تاریکی و هفتاد هزار حجاب از رعد و هفتاد هزار حجاب از برق و هفتاد هزار حجاب از روشنائی مانند آتش و هفتاد هزار بحر و بالای آن هفتاد هزار چشمه است و بالای آن هفتاد هزار فرشته است و بالای آن هفتاد هزار حجاب از زمرد است و بالای آن هفتاد هزار کوه است و بر هر کوهی هفتاد هزار علم ست و در زیر هر علمی هفتاد هزار فرشته صف کشیده ایستاده اند از یاقوت و هفتاد هزار از در است و هفتاد هزار از نقره است و بالای آن همه سدرة المنتهی است بدانکه سدرة المنتهی درختی است در کناره جنت الماوی و سدره در لغت کناره را گویند و اصل وی از زر سرخ است لطیفه چهارم در کتاب معارج النبوة آورده است که علما را در وجه تسمیه سدرة المنتهی اختلاف است بعضی گویند که با و منتهی میشود علم همه علما و ما ورای آن را هیچکس نداند بجز خدای تعالی و این قول ابن عباس ست رضی الله عنهما و بعضی گویند که بسدرة منتهی میشود هرچه از تحت بجانب فوق میرود و هرچه از فوق بجانب تحت می آید و بعضی گویند که ارواح شهدا با آنجا منتهی میشود و بجهت آن ملقب بمنتهی گشته و در زاد الآخرت آورده است که فرمودند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون نزدیک بسدرة المنتهی رسیدم و نظر کردم درختی دیدم عظیم که از دیدن آن رنگ من متغیر گشت و نتواند کسی از آفریده که حسن آن درخت را صفت کند و هفتاد هزار رنگ بران درخت می نمود از جبرئیل امین پرسیدم که این کدام درخت ست گفت یا رسول الله این درخت سدرة المنتهی که شاخ او تا ساق عرش رسیده است و بیخ او تا بزمین هفتم رسیده و پیوسته است و بر صخره قرار گرفته است و هشت صد هزار شاخ دارد و درازی هر شاخی پنجاه هزار ساله راه است و شاخهای او بعضی بالا است و بعضی طرف فرود است و آنچه فرود آمده است از هشت بهشت درگذشته است جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مقام من هر یک شاخی ست ازین شاخهای درخت شاخی از زر سرخ و شاخی از مروارید و شاخی از جوهر و شاخی از یاقوت و شاخی از عنبر و شاخی از کافور و بر هر شاخی ششصد هزار شاخ دیگر دارد از مروارید و زبرجد و یک گل از برگهای او

هفت آسمان وهفت زمین را پوشیده واز فروغ آن برگها تمام هشت بهشت ونه فلک منور شده بود در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین واعظ آورده که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چندان فرشتگان بران درخت مشاهده کردم که عدد ایشان بجز خدای تعالی دیگری نداند وتمامی برگهای آن درخت را پوشیده بودند بر مثال ملخان زرین میدرخشیدند وچون ستارهٔ نور می افروختند قال الله تعالی اذ یغشی السدرة ما یغشی مفسران گویند که مراد فرشتگانند که از کثرت خود آن درخت را پوشیده بودند بروایتی آن است بر هر برگی بعدد ستارگان آسمان وریگهای بیابان فرشته بودند بصورت پروانهای زرین گویند که این همه فرشتگان بنظارهٔ آن سلطان انس وجان آمده بودند وبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سلام کردند وبشارت دادند برحمت الٰهی وبدیدار من متبهج نمودند **مثنوی**

ای بدرت جمله ملک ملتجی — دیدن روی تو عجب دلکش ست
جئت الینا ولنعم المجی — خاک درت بر سر ما تاج باد
آمدی و آمدنت بس خوش ست — هر شب عمرت شب معراج باد

باز خواجه فرمودند صلی الله علیه وآله وسلم همه آن فرشتگان طاعت خود را نثار من کردند تا روز قیامت ثواب آن حوالهٔ بامت من باشد در تاج القصص آورده که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام برگهای سدرة المنتهی از زبرجد سبز ست وبر هر شاخی هزار برگ بود واز برگی تا برگ دیگر چهل هزار فرسنگ راه ست ودرازی هر برگ پنجاه هزار ساله راه است وپهنائی وی بست وپنج هزار ساله راه است هر میوهٔ که در عالم است همه بران درخت موجود ست وهر یک میوه بمثال سبوهای زار وسبوهای هجر بود در صحیفهٔ ثنای محمدی آورده است که حضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند که هر یک میوه قیاس سر کوه بود ودر هر میوه فرشته بود چون ماه نشسته وسجادهٔ عبادت گسترده وتاجی از نور بر سر نهاده وقصبی از نور در دست بر هر برگ ومیوه او نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله امة مذنبة ورب غفور آورده اند که هرگاه که باد لطفی از بوستان جنت بآن درخت برسد برگهای او را جنبانند آوازی پدید آید که از ان خوشتر آواز نباشد وبعضی دیگر گفته اند که آن آواز از مسامع اوراق بگوش مقربان برسد اللهم اغفر لامة محمد علیه الصلوة والسلام جملهٔ مقربان چون بشنوند امین گویند وبروایتی بشنیدن این آواز فرشتگان تسبیح وتحمید بردارند ودر زاد الآخرت آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که چون شب قدر شود ایزد تعالی باد رحمت را فرمان دهد تا بر سدرة المنتهی بوزد حق تعالی بر هر برگی قبه پدیدآرد از نور وهر قبه را هشت صد هزار در باشد وبر هر دری هشت صد هزار حلقه بود یکی از زمرد ویکی از کافور ویکی از مشک ویکی از عنبر ودر هر قبه سی صد هزار خیمه بود وهر خیمه راسی صد هزار حلقهٔ زرین بدین صفت که یاد کردیم از هر خیمه هشت صد هزار فرشته بیرون آیند مانند غلمان ماه روی وقبای نور پوشیده

وکلاه نور بر سر نهاده و بر ایشان نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و درود بر حضرت علیه الصلوة
والسلام میخوانند فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در زیر آن درخت یک مسجد از کافور دیدم
درازی آن مسجد هفت هزار ساله راه بود و در گرد آن مسجد یک دریای عظیم دیدم که لب آن دریا پیدا
نبود و آب آن دریا سفید تر از شیر و شیرین تر از انگبین و خوشبوی تر از مشک و سرد تر از برف لطیفه
پنجم در کتاب تاج القصص آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در میان شاخهای سدرة المنتهی
شاخی است از یکدانه مروارید سبز ارتفاع او صد هزار ساله راه است و بر سر آن شاخ برگی ست که وسعت آن
هفت آسمان و زمین را بپوشد و بر روی آن بساطی از نور گسترده و بران بساط محرابی از یاقوت سرخ برافراشته
ارتفاع آن هشتاد هزار ساله راه است و این مقام جبرئیل علیه السلام بود و در پیش محراب جبرئیل علیه السلام
کرسی بود بنام من نهاده و گرد بر گرد کرسی فرشتگان ایستاده بودند و از روز خلق تا این وقت کسی را بران
کرسی مجال جلوس نبوده و نخواهد بود تا روز قیامت از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این کرسی از آن کیست
گفت یا رسول الله نام این مقام رفرف ست و بنام تو منسوب است و این کرسی است که حق تعالی از
چندین هزار سال باز از بهر تو آفریده است بعد از آن از براق فرود آمدم جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت
و بر بالای آن کرسی بنشانید در حیرت الفقها و حجة الفضلا در فضیلت علم بخارا چنین آورده که فرمودند حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم چون بمقام جبرئیل علیه السلام رسیدم سه نور دیدم که از دنیا بعالم بالا میرفت از
جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چه نورها است گفت این یک نور نور خانه کعبه است نور دوم نور معرفت
مشایخ بسطام ست نور سوم نور علم فقه بخارا است فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام نظر کردم بر جوانب
این کرسی کرسیهای دیگر دیدم چنانکه ده هزار کرسی از مروارید سفید بود و بران کرسیها تورایت ثبت کرده بودند
و در گرد هر کسی چهل هزار فرشته تورایت میخواندند و در جانب دیگر ده هزار کرسی از زمرد سبز بود و بران انجیل
نوشته بودند و در حوالی هر کرسی چهل هزار فرشته انجیل میخواندند و بر جانب دیگر ده هزار کرسی دیدم از زبرجد سبز
و بران کرسیها زبور نوشته بودند و بر گرد هر کرسی چهل هزار فرشته زبور میخواندند و بطرف چهارم ده هزار کرسی
دیگر دیدم از یاقوت سرخ و بران قرآن مجید ثبت ساخته بودند و بر گرد هر کرسی چهل هزار فرشته بتلاوت قرآن
مشغول بودند فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرشتگان بی عدد دیدم که عدد ایشان را
خدای تعالی داند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که ایشان کیانند گفت یا رسول الله ایشان حملة العرش
اند و من حوله عبارت از ایشان بود و اینها سه صف اند هر صفی هفتاد هزار فرشته اند همه را فرمان شد که
تا باستقبال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسدرة المنتهی روند

فصل دوم در ذکر نماز وتر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمقام جبرئیل علیه السلام خوانده اند

مشتمل است بر پنج لطیفه **لطیفهٔ اول** در حیرت الفقها آورده که در نماز وتر سه قول است یکی آنکه فریضه است لاعملاً دوم آنکه واجب است سوم آنکه سنت است ولیکن اصل این نماز اینجا است که دن شب معراج حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در مقام مهتر جبرئیل علیه السلام رسیدند جبرئیل امین درخواست کرد که یا رسول الله یک رکعت نماز در مقام من بگذار تا خیر و برکت تو بر من رسد و این مقام من مبارک گردد حضرت علیه الصلوة والسلام قبول نموده خواست تا یک رکعت نماز بگذارد بخاطر شریف او رسید که یک رکعت نماز در شریعت او مشروع نیست رکعت دیگر بران اضافه کرد تا دو رکعت نماز گذاریده در قعده بود که خطاب رب الارباب در رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم این طاعت تو پسندیدهٔ ماشد یک رکعت دیگر بفرمان ما بگذار آن زمان حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام دران مقام سه رکعت نماز ادا کردند در رکعت سوم خواستند که برکوع روند درین زمان فرشته که نام او قنوت بود آواز داد که یا رسول الله این دعای عظیم الشان بخوان و بر امتان خود تحفه بر زیرا که بواسطهٔ این دعا خدای تعالی مراد جهٔ بزرگ داده حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بفرمان خدای تعالی دعای قنوت را خوانده اند **نظم**

بگفت جبرئیل امین یا رسول
که یا مصطفی عرض من کن قبول
که یک رکعت اینجا نماز آوری
بجمع ملائک منم مهتری
مقامم شود اشرف از دیگران
قبول کرد سید پیغمبران
که یک رکعت آنجا نماز آورید
بخاطر ورا این سخن در رسید
که این کرده من چو مشروع نیست
که یک رکعت اینجا چو مشروع نیست
اضافه بکرد و شرع گر اندران
بقعده نشست شاه پیغمبران
ندا آمد از حضرت ذوالجلال
که یا مصطفی گوش کن این مقال
که این طاعت تو پسندیده شد
بدرگاه ما خوب ار زنده شد
یکی رکعت از بهر ما می گذار
رجا خواست آن شاه زرفرف سوار
یکی رکعت اندر دو کردید ضم
زبهر رکوع پشت تا کرده خم
یکی کرد فرمایا دیا مصطفی
شنو عرض من ای خواجه دو سرا
بیارم من احوال خود در ثبوت
یک از چاکران تو نام قنوت
بخوان این دعا ای شه انس و جان
بدنیا ببر تحفه با امتان
بود این دعا روز و شب ورد من
بلند گشته از بهر این شان من
پیمبر شنید از ملک این کلام
بخواند این دعا اندر آنجا تمام

بعد ازان خطاب آمد که یا جبرئیل امین این سه رکعت نماز را نگاه دار که ما را این سری است **لطیفهٔ دوم** در بحر المعانی آورده که ای محبوب دعای قنوت ورد تر از خاتمت عبودیت روز است اما ای محبوب

رکعات دوگانه وچهارگانه بر نسبت صفات خلق حقیقت آمده است یعنی چون فنا وبقا وعلم وجهل وقدرت
وعجز وغنا وفقر بس ای محبوب در وتر از خاتمت عبودیت خدمت روز را تمام عبودیت شب آن یک
رکعت فرد نسبت بصفات حضرت احدیت جل قدرته یعنی چون بقای بی فنا وعلم بی جهل وعز بی ذل و
قدرت بی عجز وغنای بی فقر چنان است که بعد از ادای این رکعت بنده را از حال عبودیت بخلق حاجت
می آید وای محبوب نیکو تامل کن وعلمهای خدای تعالی را نیکو فهم کن اکنون بدانکه تکبیر قنوت را میگوئی
چیست آن ست که چنانچه از خلق تحریمه بسته وگفت شنید ایشان بر خود حرام کرده ودست از همت
افشانده وبحضرت صمدیت جل قدرته بحضور آمده همچنین ای محبوب چون تکبیر قنوت بگوئی از خود تحریمه
بندی ودیدن خود بر خود حرام گردانی واز همه چیزها ومراد ومرادهای دارین دست خود بیفشانی چون از
مراد کونین دست تهی بمانی باحوال درماندگی وزبان بیچارگی بگوئی که اللهم انا نستعینک یعنی ای
بار خدایا همه خلق وما همه عون ویاری از تو میخواهیم بر طاعت تو سخت بیچاره ایم وتوفیق از تو میخواهیم
واز خدمت تو که ما خود بخود درمانده ایم ونستغفرک یعنی آمرزش ونوازش میخواهیم از تو بعفو ورحمت
تو که سخت برهنه ایم یعنی در غم عمر خود درمانده ایم واز تو توفیق وبخشش میخواهیم ودر تقصیرات گذشته از
عفو تو کوشش میخواهیم ونؤمن بک ومیگردیم بخداوندی تو وبنده نوازی تو که گناه گذشته ما جز تو
کسی نیامرزد وساز درماندگی جز تو کسی نسازد ونتوکل علیک یعنی کار خود با تو می سپاریم واختیار خود را
با تو می گذاریم چون استواری واعتمادی با تو داریم ونثنی علیک الخیر یعنی همیشه ثنای تو می سرایم
واز همه مخلوقات ثنای تو با تو می گذاریم نیکو می سپاریم نشکرک ولا نکفرک یعنی چون در خلوت آشنا
تو ایم کار ناشناسائی کنیم ونخلع ونترک من یفجرک یعنی هر که در راه فرمان تو بیراهی کند ودر عهد پیمان
تو تباهی کند او را چست گذاریم وخود را از عهده او بیرون گردانیم یعنی شیطان که در فرمان تو نیست ودر
فرمان تو او نباشیم ونفس که در فرمان تو نیست در پیمان او نباشیم اللهم ایاک نعبد یعنی ترا پرستیم وبظاهر
بندگی کنیم ودر باطن بنده ترا باشیم یعنی بهمه تن آن کنیم که تو پسندی وبهمه دل پسندیم که تو کنی ولک نصلی
ونسجد یعنی نماز وسجده برای تو کنیم یعنی پشت خویش پیش دون تو خم نهیم وروی خود پیش کسی بر
زمین نگذاریم والیک نسعی ونحفد ونرجو رحمتک یعنی براه هر فرمان رویم رضای تو جوئیم وامید نشان
کرده بسوی تو پوئیم از بخشایش ورحمت تو امید داریم اگرچه بدکرداریم ونخشی عذابک واز عذاب تو
ترش کاریم زیراکه بکرده خود گرفتاریم ان عذابک بالکفار ملحق ای لاحق یعنی راست است که عذاب تو
بر دشمنان رسیده است ودوستان ترا همین دوزخ فراق بسنده است لطیفهٔ سوم در کتاب معارج النبوت

تصنیف مولانا معین الدین واعظ آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که در اصل سدرة المنتهی
چهار جوی دیدم دو جوی از آن ظاهر و دو جوی پنهان از جبرئیل علیه السلام این را پرسیدم گفت یا رسول الله
دو جوی پنهان به بهشت میرود آن دو جوی ظاهر بدنیا میرود و آن دریای فرات است اما امام الائمه وکاشف
الغمة ابو حامد محمد بن غزالی در تفسیر سورهٔ محمد علیه الصلوة والسلام درین آیه که فیها انهار من ماء غیر
آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی فرمودند که حق تعالی این دریاها
را از شیر و شراب و عسل و آب بروایتی بجای آب گلاب آورده اند از حوض کوثر بیرون آورده چنانچه در بعض
کتاب این چهار جوی را بدنیا فرستاده در تبیان آورده که این چهار جوی از یک چشمه از چشمهای بهشت بیرون
می آید حق تعالی آن چشمه را بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده بدنیا فرستاد و در جبال ودیعت نهاده بقدر مصلحت
خلق جاری اول دجله و آن از آب جنت است دوم فرات و آن نهر شیر جنت است سوم دریای نیل مصر و آن
از خمر جنت است چهارم جیحون که نهر هندست و مراد از آن سندست از عسل جنت است چون روز قیامت شود
این نهرها را در بهشت برند و بحالت اولی باز گردانند اللهم ارزقنا منه لطیفهٔ چهارم از کتاب مذکور
فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آنجا جوی دیدم بر لب آن خیمها دیدم از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و
مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم که گردنهای ایشان بر مثال گردنهای شتران بختی بود و آن جوی مثل
تیر تیز میرفت و آب آن از برف سفید تر و از عسل شیرین تر بود و از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این جوی چه
نام دارد گفت این جوی کوثر است حق تعالی با تو عطا فرموده است قوله تعالی انا اعطیناک الکوثر و این
جوی بر روی ضراصنی میرفت از یاقوت و زمرد و ضراصنی سنگ ریزه را گویند ظرفی از ظروف برداشتم و از آب
پر ساختم و بنوشیدم که از عسل شیرین تر و از مشک خوشبوی تر بود هر که یک جرعه از آن بنوشد تشنه نگردد پس
دست بگل آن بردم مثل مشک از فر و کافور بود و دیگر دست بسنگ ریزه آن بردم در و لؤلؤ بود در مجمع البحرین
آورده که انس روایت میکند که رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند در روز قیامت طائفه بیایند نزدیک
من در لب کوثر چنانچه من ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند فرشته ایشان را باز گردانند من گویم یارب العزت
اینها اصحاب من و امتان من اند پس خداوند تعالی فرماید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم تو نمیدانی که ایشان
بعد از تو چه بدعتها و افعال بد کرده اند پس من گویم که دور گردانید ایشان را در نزد من نیایند لطیفهٔ پنجم از کتاب
معارج النبوت آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در اصل سدره چشمهٔ آب بود
که او را سلسبیل گویند و از آن چشمه دو جوی منشعب می شد که یکی کوثر دیگر آن را نهر الرحمة گویند بر داشتیم
آن ست که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در مقام جبرئیل علیه السلام سنظرف پیش من

آوردند یکی خمر و یکی عسل و یکی شیر من شیر را اختیار کردم و بنوشیدم جبرئیل علیہ السلام گفت فطرت یعنی دین اسلام را قبول کردی و امت تو بران ثابت خواهند بود و بروایتی جبرئیل علیہ السلام گفت الحمد لله الذی هداك الی الفطرة یعنی حمد خداوند جل و علی را که ترا راه نمود بفطرت یعنی باسلام اگر خمر بخوردی امت تو گمراه شدندی بروایتی آن است که ظاهرا عرض این ظروف با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو نوبت واقع شد یکی در راه بیت المقدس و دیگری در سدره چنانچه مبین شد

در ذکر آفرینش جبرئیل علیہ السلام

نقل است از طاؤس بن کیان روایت میکند ابن عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که پرسیدند که یا جبرئیل امین مرا از ابتدای خلقت خود آگاهی ده گفت یا رسول الله حق تعالی چون مرا پیدا فرمود هفتاد هزار سال در زیر عرش بداشت بعد از ان ندا آمد که یا جبرئیل گفتم لبیك یا ربی فرمود که من انا یعنی من کیستم گفتم که الله الواحد القهار العزیز الغفار آنگاه هفتاد هزار سال دیگر بداشت آنگاه ندا کرد که یا جبرئیل من انا گفتم انت خالقی و رازقی و محیی و ممیتی و باعثی و وارثی بروایت دیگر آن است که چون جبرئیل علیہ السلام هفتاد هزار سال در زیر عرش ایستاده ماند فرمان آمد که من انت یعنی تو کیستی جبرئیل علیہ السلام از هیبت الٰهی خاموش بماند تا که الهام پروردگار در دل او رسید گفت انا العبد من عبدك یعنی من بندهٔ از بندگان تو فرمان شد که فاعبدنی پس عبادت کن مرا جبرئیل علیہ السلام خواست که سجده کند باز فرمان شد که در زیر عرش دریای بحر المسجور است اول در انجا وضو کن جبرئیل علیہ السلام گفت ملکا چگونه وضو کنم فرمان شد که بر سر آن دریا فرشته ایستاده ازوی تعلیم گیر جبرئیل علیہ السلام بحکم رب الجلیل در ان موضع رفت دید که ملك الموت در آنجا نشسته است و چند هزار فرشته بگرد او ایستاده اند جبرئیل علیہ السلام ازوی وضو آموخت و بمقام خود باز آمد فرمان شد که فاعبدنی یعنی عبادت کن مرا پس حسب الفرمان سجده کردم معبود برحق را و هفت صد سال در یک سجده ماند چون سر از سجده برداشت گفت انا عبد الضعیف وانت معبود القوی شئ علی عبادتك یا کریم یا رحیم بعد از ان جبرئیل علیہ السلام گفت یا رسول الله از درگاه حق تعالی سوال کردم که یارب پیش از من هیچ بندهٔ آفریدهٔ فرمان آمد پیش خود نظر کن نظر کردم فرا پیش خود نورے دیدم چنانکه جمال آن نور خداست که مرا ربایده و از راست او نوری دیدم و از چپ و از پیش و پس او نورها دیدم گفتم یارب این نور کیست فرمود که آن نور حبیب و صفی و دوست برگزیدهٔ من از خلق آنکه ترا و عرش

وکرسی ولوح وقلم وآسمان وزمین این جهان وآن جهان از بهر او آفریده ام ونام او مبارک محمد ست صلی الله علیه وآله وسلم باز گفتم که آن نورها که برگرد اوست چیست گفت آن نور چهار یار اوست ابوبکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم گفتم الٰهی این همه فضل نهاده او را بر خلق خود گفت آری ای جبرئیل امین این خود بدین جهان بود چون روز قیامت شود ایشان را بهشت خور روزی گردانم ودر آرم دوستان او را در بهشت

فصل سوم در ذکر سوال کردن آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم از جبرئیل علیه السلام که ترا چرا جبرئیل میگویند وجواب آن

مشتمل است بر پنج لطیفه لطیفهٔ اول در جنت الفردوس آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از جبرئیل امین پرسیدم که ترا چرا جبرئیل میخوانند گفت یا رسول الله مرا ازین واسطه جبرئیل خوانند که جبروت در دست من ست وپیک حضرتم وپیغام او را با پیغمبران میرسانم وزین جنبانیدن وزیر وزبر کردن کار من ست در کتاب عجائب المخلوقات آورده که جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله نامهای من بسیار است یکی آنکه دلی الانبیا خوانند وحی بایشان رسانم ودشمنان انبیا را مقهور گردانم دوم روح القدس خوانند از کرم حق تعالیٰ درجهٔ من این است که هر جائی که برسم بوی حیات وزندگانی ظهور کند چون یوسف علیه السلام را برادرانش در چاه شداد ابن عاد افگندند من در سدره بودم که الله تعالیٰ فرمود که ادرك عبدی یعنی دریاب بندهٔ مرا یوسف علیه السلام هنوز در میان چاه نرسیده بود که من از سدرة المنتهیٰ که مسافت آن سی صد هزار ساله راه است رفته وی را دریافتم آفریدگار مرا این مقدار قوت داده است ودر حق من فرموده است که ذی قوة عند ذی العرش مکین لطیفهٔ دوم در اخبار الملکوت آورده که جبرئیل علیه السلام را روح الامین خوانند وامین راست کاران را گویند وامانت او آن ست که پیغام حق تعالےٰ را با پیغمبران رساند ودران پیغام کم بیش نکند وهر سری که با و میگویند بجز آنکه با وگفتنی است، با دیگری نمیگوید واو صاحب قوت است وقوت او آن بود که شهرهای قوم لوط علیه السلام را از روی آب سیاه برکند وبر پر خود نشایند وبالا برد چنانکه فرشتگان آواز خروسان را بشنودند وبا این همه هیچکس را از ان معلوم نگشت بعده آن شهرها را واژگون فرو انداخت وقوت دیگر او آن بود که بر قوم ثمود یک بانگ زد همه بیکبار بمردند در دنیا هر که عذاب نازل شود بحواله او شود که او صاحب غلط نیست واو را بازوها ست یعنی بالها ست چنانچه بال پرندگان بود لطیفهٔ سوم در کتاب معارج النبوت فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم خطاب حق سبحانه وتعالیٰ بجبرئیل علیه السلام در رسید

که آنچه حل مشکلات خویش داری از محمد علیه الصلوة والسلام بپرس جبرئیل علیه السلام پرسید که ما المنجیات آنچه بنده را از عذاب الٰهی نجات دهد کدام است حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود خشیة الله تعالیٰ فی السر والعلانیة والقصد فی الفقر والغناء والعدل فی الغضب والرضاء یعنی ترسیدن از خدای تعالیٰ در پنهان و آشکارا و میانه روی در درویشی و توانگری داشتن در خشم و خوشنودی حق تعالیٰ فرمود صدقت یا رسول الله منقول است که این چهار مسئله بود که چهار هزار سال اسرافیل و میکائیل و جبرئیل و عزرائیل علیهم السلام با یکدیگر بحث میکردند و جواب آن نمیدانستند تا آن شب معراج از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تعلیم گرفته بحقیقت آن مطلع شدند لطیفهٔ چهارم در کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم یا اخی جبرئیل همه فرشتگان هفت آسمان را بآن بزرگی که مذکور شد اما بزرگی و مرتبهٔ ترا از همه فرشتگان زیاده شنیده ام و قد ترا از همه فرشتگان پست می بینم جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله درازی قد من همچنان ست که در میان هفت آسمان نگنجد از برای خدمت شما همچنان پست شده ام حضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند یا جبرئیل امین درازی قد خود مرا بنمای جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله اگر حکم واجب تعالیٰ شود بنمایم درین سخن بودند که فرمان حق تعالیٰ در رسید که ای جبرئیل هرچه حبیب ما بفرماید بکن جبرئیل علیه السلام در میان دریای که از پیش محراب او میرفت غوطه زد و باز سر از دریا بیرون آورد گفت یا رسول الله ببین قدرت خدای تعالیٰ را چون حضرت علیه الصلوة والسلام نظر کردند بزرگی جبرئیل علیه السلام چنان معاینه شد که در شرح بیان نگنجد در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند بزرگی جبرئیل علیه السلام را آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم دیدند چنان بود که دو قدم او فرو رفت در صخرهٔ که مذکور است و سر وی از آسمان هفتم در گذشته است در طوالع الشموس تصنیف خواجه حمید الدین ناگوری آورده که جبرئیل علیه السلام را شش صد هزار بال بود از زمرد سبز و هر بالی را شش صد هزار پر بود مکلل بدر مرجان و مرصع بجواهر نورانی و بر هر پری از پرهای او لطیفه از لطائف ربانی بر صورت جلاجلی روحانی بوده و سر دری ست در آوان طیران او در عالم وحدت از هر جلاجلی صوتی که ملک را در حظیرة القدس ظاهر گرداند غلغله در ملکوت افتد و خرد ترین پری از پرهای او روی زمین را از مشرق تا بمغرب بپوشد و موی سر مبارکش سرخ بود برنگ مرجان و گردن او بمانند یاقوت و پیشانی در غایت جلا و صافی و رخسار بغایت نورانی و دندانهای او از مروارید و در میان دو چشم او نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و در بعضی روایت در صفت جبرئیل علیه السلام چنین وارد گشته که مر جبرئیل امین

راه شتاد گیسو بود مجعد وچشمهای مبارکش کحل ونور وجود او در میان ملائکهٔ کرام گوئی برتبهٔ آفتاب می باشد
ودر ظلام وتاجی است بر سر مبارکش بجواهر بهشتی مرصع وحلهٔ جنت در بر وکمر مرصع در کمر و پاجامهٔ از صوف مبارک
وطهارت وی از وقار وبطانت وی از رحمت لطیفهٔ پنجم از تفسیر سورهٔ والنجم آورده که فرمودند حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه جبرئیل علیه السلام را در سدرة المنتهی بصورت اصلی او بدیدم ودر زمین
مرا بصورت اصلی نمود در کوه حری در ابتدای بعثت چنانچه در قرآن ست که وهو بالافق
الاعلى ودران حال سوار بود بر مرکب بهشتی وتمامی دنیا در پیش سینهٔ آن مرکب بود دو بال
او از مشرق تا بمغرب می تافت ودو چشم او بمانند دو دریا بود واگر شتیهای تمام جهان در وی انداز ند
روان شود چنانکه از دیدن او من ترسیدم ونزدیک ابراهیم علیه السلام بصورت مهمانان آمدی قوله
تعالى هل اتاك حديث ضيف ابراهيم المكرمين ونزدیک داؤد علیه السلام بصورت خصمان آمدی
قوله تعالى وهل اتاك نبأ الخصم ونزدیک حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بصورت اعرابی
وبصورت دحیة الکلبی آمدی وخود را بهر صورت بهر پیغمبری نمودی اما آن صورت اصلی خود را بهیچ پیغمبری
ننموده است مگر دو بار بحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم نمود واین دلیل فضل آنحضرت ست علیه
الصلوة والسلام که کسی طاقت دیدن او ندارد وباز حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را قوت یقین چندان بود که
دید وتحمل نمود وغیر از انبیا علیهم السلام کسی را طاقت دیدار فرشته نباشد این دلیل ست از برای آنکه کافران
میگفتند که لولا انزل علينا الملائكة چرا بما یان فرشتگان نیامدند تا ایمان می آوردیم ولو انزلنا
ملكا لقضي الامر اگر فرشته بصورت خود بیامدی طاقت دیدن او نداشتندی وهلاک شدندی ودر
آیه دیگر فرمود که قل لو كان في الارض ملائكة يمشون مطمئنين اگر در زمین باشندگان فرشتگان بودندی
رسول از برای فرشتگان فرشته فرستادی چون باشندگان زمین آدمیانند رسول از برای آدمیان آدمی
فرستادیم از برای چند معنی یکی آنکه تا هلاک نشوند ودیگر آنکه صحبت جنس با جنس مؤثر باشد ودیگر آنکه
سخن جنس زود معلوم ومفهوم شود

فصل چهارم در ذکر سوال کردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جبرئیل علیه السلام را که در بر آمدن وفرود آمدن در زمین هیچ رنج دیده یا نه وجواب آن

مشتمل است بر پنج لطیفه لطیفهٔ اول در تفسیر سورهٔ والنجم آورده که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله
وسلم از جبرئیل امین پرسیدند که یا اخی جبرئیل در بر آمدن وفرود آمدن در زمین هیچ رنجی دیدهٔ یا نی گفت

چهار بار رنج دیده ام یکی دران وقت که ابراهیم علیه السلام را در منجنیق نهاده در آتش نمرود مردود می انداختند چون حضرت ابراهیم علیه السلام را بسوی آتش پرانیدند چون خلیل الرحمن از منجنیق جدا شد فرمان شد که دوست مرا دریاب از سدرة المنتهی یک پر زدم نزد وی آمدم وگفتم ای ابراهیم هل لک حاجة هیچ حاجت داری گفت اما الیک فلا گفتم از حق سبحانه وتعالی یاری بخواه گفت حسبی من سوالی هو اعلم بحالی بسنده است از سوال من علم او بحال من دویم آنکه فرمود جبرئیل علیه السلام دران زمانی که خلیل الرحمن کارد را در حلق اسماعیل علیه السلام نهاد فرمان آمد که ادرک عبدی ای جبرئیل امین بندهٔ مرا دریاب از سدره یک پر زدم بدنیا آمدم وروی کارد را بر قفا گردانیدم سوم دران زمانی که برادران یوسف علیه السلام را در چاه راهی کردند چون بمیانهٔ چاه رسیده بودند که رسن را بریدند فرمان در رسید که ادرک عبدی یک پر زدم از سدره پیش از انکه یوسف علیه السلام در قعر چاه برسد او را درمیانهٔ چاه گرفتم چهارم آنکه در اخبار ودر تاریخ طبری ودر تفسیر آورده که موسی علیه السلام پنج ساله بود یک روزی درپیش آسیه خاتون رضی الله عنها بازی میکرد فرعون بی عون از در درآمد آسیه خاتون موسی علیه السلام را در کنار فرعون نهاد که این پسر تست فرعون گفت این تراست مرا بکار نیست چون موسی علیه السلام در کنار فرعون نشست دست دراز کرده ریش او را بگرفت همچون گیاه خشکی برکند فرعون دست او را بگرفت وگفت این همان فرزند بنی اسرائیل است که زوال مملکت من بدست او است من او را چه دانم اکنون باید که این را بکشم آسیه رضی الله عنها گفت این کودک است این کار را بنادانی کرده است فرعون گفت بدانائی کرد پس آسیه خاتون گفت او را بیازمائیم اگر بدانائی کرده باشد هرچه توانی باو عقوبت کن فرمود که یک طشتی را پر از آتش ویک طشت دیگر پر از یاقوت سرخ بیارید وموسی علیه السلام را درمیان هردو طشت بنشانید اگر یاقوت را بگیرد بدانائی کرده است واگر آتش را بگیرد بنادانی کرده است القصه بفرموده عمل نموده همچنان کردند وموسی علیه السلام را درمیان هردو طشت بنشانیدند وموسی علیه السلام این راهی دانست وآهنگ یاقوت کرد وخواست که دست بجانب یاقوت دراز کند فرمان حق تعالی در رسید که یا جبرئیل ادرک عبدی یعنی دریاب بندهٔ مرا ودست مرا دست او را بجانب آتش بر یک پر زدم از سدره خود را پیش موسی علیه السلام رسانیدم ودست او را بسوی آتش بردم آتشی را از طشت بگرفت در دهان مبارک انداخت وزبانش بسوخت بگریه درآمد حضرت آسیه رضی الله عنها انگشت از دهان او بگرفت واو را در کنار خود نهاد وبا فرعون گفت دیدی که این خطا بنادانی کرده است وزبان موسی علیه السلام را باین سبب سوخت که یک مرتبه درحالت

غمردی فرعون علیه اللعنه برا پدر گفته بود چون قوت وفرمان برداری جبرئیل علیه السلام بدین درجه بود لاجرم حق تعالی او را بستود که علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی **لطیفهٔ دوم** در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده جبرئیل علیه السلام گفت که یا رسول الله ازان زمانی که خدای تعالی مرا آفریده است هرگز ازین مقام قدم پیش نهاده ام هر بامداد بدرون این دریا غسل میکنم چون غوطه زده بیرون می آیم هر دو بازوی خود را بجنبانم وازین بازوی من هفتاد هزار قطرهٔ نور می چکد واز هر قطرهٔ نور فرشتگان پیدا می شوند که این فرشتگان را جبرتی می گویند وآن فرشتگان که در شاخهای سدرة المنتهی نشسته اند همه از نور من آفریده شده اند **لطیفهٔ سوم** در کتاب مجموع آورده که رسول علیه الصلوة والسلام گفتند که یا جبرئیل امین گمان بردم که خدای تعالی را خلقی نبود از تو عظیم تر گفت هست گفتم کیست گفت میکائیل است علیه السلام وعظمت او چنان هست که او را خدای تعالی هفت صد هزار پر داده که بنه پر او از مشرق تا بمغرب برسد و من بدین بزرگی در بینی او در ایم دو هزار سال پرواز کنم از گوش چپ او بیرون آیم او را خبر نشود گفتم از میکائیل هم عظیم تر هست گفت آری وآن اسرافیل است علیه السلام اگر اسرافیل علیه السلام را ببینی میکائیل را فراموش کنی واسرافیل را هفت صد هزار سر بود و بزرگی او چندانی بود که اگر میکائیل باین عظمت در گوش او در آید دو هزار سال آن جهانی پرواز کند از گوش دیگر او بیرون آید او را خبر نبود **لطیفهٔ چهارم** در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بعد ازان جبرئیل امین علیه السلام دست مرا بگرفت واز مقام خود تا باعلای سدرة المنتهی رسانیده بیرون آورد بعد ازان قدم مبارک پس کشیده مرا وداع نمود **بیت**

باعلای سدره شه باتجاع	رسید وبگفت جبرئیل الوداع	مرانیست حدای شه محترم	جدا سازم اینجا قدم از قدم

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند ای جبرئیل مرا تنها می گذاری گفت یا رسول الله مرا ازینجا امکان گذشتن نیست وما منا الا له مقام معلوم نیست هیچکس از ما مگر او را مقام معلوم است یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اکنون نوبت خدمت من در گذشت **نظم**

بدو گفت سالار بیت الحرام	که ای حامل وحی برتر خرام	چو در دوستی مخلصم یافتی
چرا بعدی از صحبتم تافتی	بگفتا مرا پر بالم نماند	گذشتن ازینجا مجالم نماند
اگر یک سر موسے برتر پرم	فروغ تجلی بسوزد پرم	آنحضرت صلی الله علیه وآله

وسلم گفتند ای جبرئیل امین خود نگفته بودی که ترا می برم گفت یا رسول الله اگر مقدار سر انگشتی بیش روم چون انگشت بسوزم ازینجا شرف حبیب خود بر جبرئیل علیه السلام آشکارا کرد که گرد ابراهیم خلیل علیه السلام میگفت

کہ هل لك حاجة چون نوبت بحبیب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسید گرد خدمت دولت سرای ایشان نتوانست گشتن تا گفت کہ لو دنوت بقدر انملة لاحترقت بالی یعنی اگر بمقدار سر انگشتی پیش آیم پر بال قدسی من می سوزد خواجۂ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ ای جبرئیل امین این مقام غم خوردن پر بال نیست واین اندیشہ جز وبال نیست نظم

تو ای روح القدس پیش جنابی　که شد پیغمبران را زهره آبی　چرا چندین غم شهپر گرفتی
که بانگ لو دنوت برگرفتی　هزاران جان همی سوزد درین راه　تراکو پر بسوزد پیک درگاه
نیدانند صدیقان سر از پای　غم پر می خوری آخر چنین جای　تو ای روح القدس منشین بدرگاه
مشو رنجه بوقت لی مع الله　گذشت آن نوبت قولا ثقیلا　تو از پرده برون رو جبرئیلا
ترا اندر درون پرده ره نیست　که هر سرهنگ مرد بارگه نیست　منم بر نور حق پروانه کردار
توئی با پر طاؤسی گرفتار　پناه از حق طلب انسر چه خواهی　سخن در جان رود از سر چه خواهی

گویند کہ چون جبرئیل علیہ السلام از رفتن باز ایستاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست جبرئیل علیہ السلام را گرفتہ با خویش کشیدند پنج صد سالہ راہ را طی نمودند جبرئیل علیہ السلام از ہیبت جلال احدیت وجناب صمدیت بر خود بلرزید بمانند گنجشکے شدہ در نالہ وزاری در آمد گفت یا رسول اللہ مرا بگذار کہ ہمین زمان از فروغ تجلی پروردگار خواہم سوخت نظم

بایستاد چون جبرئیل امین　گرفت دست او را شہ مرسلین　کشیدش روان خواجۂ دوسرا
بیاورد تا پنج صد سالہ راہ　نظر کرد آندم رسول جلیل　بمانند گنجشک شد جبرئیل
بنالید از ہیبت کردگار　کہ یا مصطفی سوی من رحم آر　پیمبر چو دید این چنین حال را
دراز وداند اخت اندر قفا　سوی سدرة المنتہی برشتافت　رسید اندران جای آرام یافت

خواجہ علیہ الصلوة والسلام دیدند کہ جبرئیل امین بگداخت بدست مبارک بر قفا اشارت کردند جبرئیل علیہ السلام پنج صد سالہ راہ بر قفا گشتہ بسدرہ رسید **لطیفۂ پنجم** در کتاب مذکور بروایت دیگر آن است کہ فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوة والسلام الہام حق تعالی در رسید کہ ای جبرئیل یک قدم پیش رو کہ از برکت قدم آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معاف کردم آنگاہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مبارک فراز کردہ دست جبرئیل علیہ السلام را بگرفت یک قدم با خود بیش برد مقدار پنج صد سالہ راہ پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را ندا از حق تعالی در رسید کہ یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چند فکر راہ دور دراز قیامت میکنی اینجا بیک اشارت دست پنج صد سالہ راہ بقدمی با جبرئیل باز می آئی فردا کہ لب بشفاعت

بجنبانی اگر پنجاه هزار ساله راه را بدمی باز آری چه عجب القصه جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله تقدم
فانک اکرم علی الله منی تو بیش رو که تو بزرگوار تری نزد خداوند تعالی از من پس فرمودند رسول علیه
الصلوة والسلام من روان شدم و جبرئیل علیه السلام از قفامی آمد تا رسانید مرا بحجاب زربفت بعد از ان
حجاب را بجنبانید آوازی از ورای حجاب آمد که کیست گفت منم جبرئیل امین و با من همراه محمد علیه الصلوة والسلام
آن فرشته از ورای حجاب گفت الله اکبر الله اکبر از ورای حجاب آوازی آمد که صدق عبدی انا اکبر انا اکبر
چون ملک گفت اشهد ان لا اله الا الله از ورای حجاب آواز آمد که صدق عبدی لا اله الا انا ملک
گفت اشهد ان محمدا رسول الله از ورای حجاب ندا آمد که عبدی صدق انا ارسلت محمدا علیه الصلوة
والسلام الی خلقی ملک گفت حی علی الصلوة و حی علی الفلاح ندا آمد که صدق عبدی و دعا الی عبادی والی بابی
افلح من اجاب داعی ملک گفت الله اکبر الله اکبر ندا آمد که صدق عبدی انا اکبر انا اکبر ملک گفت لا اله الا الله ندا آمد
که صدق عبدی لا اله الا انا بعد از ان ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام اکمل الله بک الشرف علی
الاولین و الآخرین شرف و فضیلت ترا بر اولین و آخرین بکمال رسانید فرمودند از جبرئیل علیه السلام احوال
آن ملک را پرسیدم گفت سوگند بآن خدائی که ترا براستی بسوی خلق فرستاده و بعثت فرموده است
من اکرم خلقهم نزد الله تعالی این فرشته را هرگز نه دیده ام مگر که همراه تو اینجا رسیده ام انگاه آن ملک از ورای
حجاب دست بیرون کرده مرا بگرفت و برداشت جبرئیل علیه السلام بایستاد گفتم یا جبرئیل امین در چنین
موضع از من تخلف می نمائی گفت یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم وما منا الا له مقام معلوم یعنی نیست
هیچ کدام از ما مگر او را مقامی معلوم است و از انجا تجاوز نتواند کردن امشب بجهت احترام تو درین مقام
رسیدم والا مقام معهود من در سدره است فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام ای جبرئیل امین من
پنداشتم که تو خداوند مقامی تو هنوز اندر مقام مانده کسی هست که او را مقام معلوم نیست تا ذکر مثا را فائده
باشد اگر کسی از آدمیان را این معنی متحقق گردد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد جبرئیل علیه الصلوة
والسلام از هیبت الهی در لرزه و اضطراب در آمد و آب از دیده می ریخت و زاری می کرد که یا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم مرا بمقام من باز فرست اگر یک قدم بلکه بقدر سر انگشتی بیش آیم از هیبت جلال
احدیت پاک بسوزم لو دنوت بقدر انملة لاحترقت نقلی از حضرت خواجه صلی الله علیه وآله وسلم چنین فرمودند
که بعزت و جلال پروردگار که اگر من یک قدم پس تر روم از شوق جمال او می سوزم چون حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم دیدند که حضرت جبرئیل امین علیه السلام بگداخت بیم آن است که نابود گردد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از بالای براق فرود آمدند نقل می کند عارف بالله شیخ محمد برهان لوری ابن

فضل رحمة الله علیه از کتاب شفاء الصدور از ان چیزی که روایت کرده است ابن عباس رضی الله عنهما فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که هیچ احتیاجی داری بسوی پروردگار خود تا که از برای تو درخواست کنم گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بخواه از پروردگار من اینکه فراخ گرداند بازوهای مرا بر پل صراط از برای امت تو تا بسلامت بگذرند از حضرت کریم حاجت او را درخواست نمودم اجابت نمود بعد ازان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جبرئیل امین علیه السلام را بدست مبارک خود اشارت نمودند تا پنج صد ساله راه را بیک قدم طے کرده براق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را گرفته بمقام خود مراجعت نمود

باب هژدهم در بیان گذشتن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سدرة المنتهی و رسیدن بکرسی وسیع و پیش آمدن میکائیل علیه السلام وصفت میزان و دیدن عجائب وغرائب دیگر که بنظر انور آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم درآمده

مشتمل ست این باب بر دو فصل

فصل اول در ذکر دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرسی وسیع را

مشتمل بر چهار لطیفه لطیفهٔ اول در گنج الاسرار از ملفوظات امام محمد غزالی رحمة الله علیه منقول است که روایت می کند ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرمودند حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام چون قدم از سدرة المنتهی بیرون نهادم نظر کردم هر چهار طرف کمالیت قدرت و عظمت جلالت و حجابهای نور روشن تر از آفتاب دیدم در کتاب روضة الاحباب آورده که حضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند که دران تجلی نور سر در پیش افگندم و حیران بماندم نظر کردم میکائیل علیه السلام را دیدم که پیش آمد سلام کردم جواب سلام باز داد و گفت وعلیك السلام ورحمة الله تعالی وبرکاته مرحبا بك یا محمد علیه الصلوة والسلام ابشر بکرامة ربك بعد ازان میکائیل علیه السلام دست مرا بگرفت و بر کتف خود در پریدن گرفت و بهر پریدن چندان می رفت که خدای تعالی داند بعد ازان بجائیکه جا بها رسید هفتاد هزار حجاب از سیم سفید بود و هفتاد هزار حجاب از مروارید سفید و هفتاد هزار حجاب از مشک و عنبر بود از حجاب تا حجاب دیگر پنج صد ساله راه بود و دران حجابها فرشتگان دیدم که خاموش بودند و سر در پیش فرو افگنده از هیبت الهی از همسایهٔ خود خبر نداشتند و گروه دیگر از فرشتگان در تسبیح پروردگار مشغول بودند میکائیل

علیه السلام ازان جا بها مرا بگذرانید و در مقام خود باز رسانید نظم

رسول خدا دید کرسی وسیع
یکی حلقه بد در بیابان عیان
چهارش بود پایه کرسی پاک
ملائک بود خازنان بی شمار
چو هست آیة الکرسی اندر وقوف
که این صف نه مانند آن صف بود
بهرچند ازین گونه شان پر بال
یکی حرف دیگر نیابند پیش
که تا اجر آن ده صف با وقار
شود در راه ایشان منور چو ماه

که بودی بغایت عظیم رفیع
تعالی خداوند حی ودود
یکی زان چو مجموع افلاک خاک
بده صف شده هر صفی بیحساب
دران آیه ده وقف لفظ حروف
یکی زان ملائک بصنع آله
نبودند آرند قطعاً محال
زهی شوکت امت مصطفی
بیابند از الله روز شمار

چه هفت آسمان زمین پیش آن
که از زمرد سبز کرسی نمود
به پیرامون کرسی کردگار
بعصمت همه پاک عالی جناب
یکی وقف ازان دگر صف بود
بود دوش کوشش هزار ساله‌ای
که یک حرف ازین آیه خوانند پیش
که می خوانده اند همه وقفها
بسر باری از نور صلوات شاه

لطیفهٔ دوم در تفسیر زاد المذکرین و معارج النبوة و روضة الواعظین آورده اند که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم چون جبرئیل علیه السلام آیة الکرسی را بیاورد با همراهی هفتاد هزار فرشتهٔ مقرب بمن گفت یا رسول الله هر که از امت تو یکبار آیة الکرسی را بخواند خداوند عالم بهبری کرسی و سماوات ثواب در دیوان اعمال او ثبت گرداند در دل خود تمنای آن داشتم که کرسی را بدیدمی و او را بدانستمی که ثواب امت من چندان است وقتی که بمقام میکائیل علیه السلام رسیدم کرسی را دیدم که از یک دانهٔ زمرد سبز و بروایتی از مروارید بود چهار پایه داشت و بزرگی او چندانی بود که هفت آسمان و هفت زمین و هفت دوزخ و هشت بهشت و سدرة المنتهی و تمام موجودات را در مقابله کرسی نهند در جنب یک پایهٔ او چنان بود که چون حلقهٔ در بیابانی و در یمین او ده هزار کرسی دیدم و بر یسار او ده هزار کرسی دیدم و بر هر کرسی فرشتهٔ نشسته آیة الکرسی می خواند و ثواب آن در نامهٔ اعمال قاریان آیة الکرسی می نوشته اند حق تعالی این آیه را بر خودی بر حوالی کرسی ثبت ساخته و هر که بقراءت این متبرک اقدام نماید حضرت خداوند تعالی بوزن کرسی در روز قیامت او را ثواب در کفهٔ حسناتش پدیدار آورده اند که چون کرسی خود را بزرگی و کلانی بدید بر خود بنازید بزبان حال گفت طیلسان وسع کرسیه السموات والارض بر دوش منقوش من اند احتشام دبوج با عروج والسماء ذات البروج بر ذات بی مثال من بقیه ساخته اند محل انوار قدسی منم مرده دل انوار انسی منم چون کرسی خود را بزبان مدح بستود حق تعالی او را چون قندیلی از ساق عرش مجید معلق بیاویخت تا دیگر باره بجسامت خود و عظمت خود مغرور نگردد فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم

بعد از ان میکائیل علیه السلام دست مرا بگرفت و برکرسی از یاقوت بنشانید پرسیدم که این مقام کیست
گفت این مقام من است چون نظر کردم در پیش کرسی او ترازوی دیدم نهاده هر کفهٔ او از زمین آسمان
بزرگتر بود عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که رسول علیه السلام فرمودند که یک پلهٔ
آن ترازو از نور است و پلهٔ دیگر از ظلمت آن پله که از نور است اندران طاعت خلق را بسنجند و آن
دیگر که از ظلمت است اندران معصیت خلق را بسنجند و عمودی چندانکه از مشرق تا بمغرب رسیده در
سراج القلوب مسطور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم از میکائیل علیه السلام پرسیدند
که این چگونه ترازو باشد میکائیل علیه السلام گفت یا رسول الله این میزان است که حق تعالی درین
ترازو همه کردارهای آدمیان را خواهد سنجیدن و هر کسی را در روز قیامت علحده بیارند و در پیش آن
میزان بدارند و همه کردارهای او را در ترازو بنهند و همه معصیتهای او را در یک کفه نهند تا کدام گران تر آید
هر کرا طاعت از معصیت بیک دانهٔ سپند زیاده آید او رستگار شود و او را بنویسند برات آزادی از
آتش دوزخ و فرشتگان آن ترازو آواز برارند و ندا در دهند که ای اهل عرصات بدانید که فلان ابن
فلان نیک بخت شد چنانکه هرگز بدبخت نخواهد شد و اگر هر کرا معصیت بمقدار سپند دانه گران آید فرشتگان
ندا کنند که فلان ابن فلان بدبخت شد چنانکه هرگز نیک بخت نگردد آورده اند که در روایت آمده است
که در روز قیامت خلق چنان مشغول با خود شوند که پدر با پسر ننگرد و پسر با پدر ننگرد و مادر بدختر ننگرد و برادر
با برادر ننگرد چنانچه خدای تعالی در کلام مجید خود می فرماید که یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه
و در روز قیامت همه خلقان از هول و بیم بیهوش و مست شده باشند چنانچه خدای تعالی می فرماید
که و تری الناس سکاری و هیچکس را بجز کردار نیک و اعتقاد پاک دستگیر نباشد و یکی را دران وقت
نامه بدست او بدهند نامه گوید که هدیهٔ من چه آوردی بنده گوید که هدیهٔ تو چیست گوید که هدیهٔ من سه چیز است
طاعت حق تعالی را بجای آوردن در نهان و آشکارا و سخاوت کردن و قرآن خواندن و تسبیح گفتن
و استغفار کردن دران وقت همه خلقان از بیم بلرزند که طاعت زیاده آید یا معصیت چون بنده
بر ازدگاه برسد ترازو گوید هدیهٔ من چه آوردی بنده گوید که هدیهٔ تو چیست گوید که هدیهٔ من سه چیز است طاعت
حق تعالی را بجای آوردن و سخاوت کردن و در سحرگاه استغفار کردن گویند که گناه و ثواب کسی را بترازو
بسنجند معصیت او زیاده آید پس بیارند بمقدار ناخنی ثواب در کفهٔ دیگر نهند از همه معصیت زیاده آید آن
زمان ندا آید که ای فرشتگان بنده را در بهشت برید همه خلق متعجب شوند که این چه نامه بود و دران نامه
نوشته باشند که این بنده ایست که در دنیا با عتقاد پاک و دل صاف گفته است که لا اله الا الله محمد رسول الله

رسول الله آورده اند که خلایق بر سر ترازو گاه سه نوع باشند نوع اول آن باشد که بهر طاعت
و خیرات آن بنده را در پلهٔ نور بهشت پلهٔ طاعت او گران آید و پلهٔ معصیت او سبک آید آنکس محتاج
شفاعت نباشد بسبب طاعت بفضل خدای تعالی در بهشت رود دوم آن ست که بر گرانی آتش
گران آید و طاعت او سبک باشد آن بنده را بدوزخ اندازند سیوم آن است که اگر طاعت بنده با معصیت
برابر آید بشفاعت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در بهشت رود از برای شفاعت نصیب
وی بوده است آورده اند که در ان زمانی که عاصیان را بسوی دوزخ بکشند ایشان فریاد سازند و از
هول روز قیامت نام مبارک حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را فراموش سازند گویند
که ای فرشتگان ما گناهگاران را مهلت باشد که برویم و از پیغمبر خود شفاعت خواهیم شاید که ما را شفاعت
نماید فرشتگان مهلت ندهند در حال ندا در رسد که ای فرشتگان این بندگان عاصی را بگذارید که آنها
از پیغمبر خود شفاعت خواهند چون ایشان این ندا را بشنوند شادمان شوند بعد از ان گویند که الهی این
فرشتگان را بفرمای تا ما را پیش علیه الصلوة والسلام برند فرشتگان آنها را تا به پیش دوزخ رسانند که در آنجا
سیزده پیغمبر مرسل صلواة الله علیهم اجمعین ایستاده باشند این عاصیان اول در نزد حضرت ابو البشر آدم
علیه السلام روند و گریان شوند و گویند که ای پدر بزرگوار ما را شفاعت کن و گرنه همه بدوزخ خواهیم رفتن
حضرت آدم صفی الله گریان شده گویند که ای فرزندان من در بهشت بی فرمانی کردم و از شجرهٔ منهیه
تناول نمودم هنوز در وهم آنم که آیا احوال من چون شود شفاعت نمی توانم کرد شما در نزد نوح نبی الله روید
او شاید که شفاعت کند از آنجا ایشان عاصی پیش نوح علیه السلام گویند که یا نوح نبی الله ما را شفاعت ساز حضرت
نوح علیه السلام این سخن بشنوند و گریان شوند و گویند که از ان وقتی که قوم من بدعای من در آب عذاب غرق
شدند و پسر من کنعان نیز در آب عذاب غرق شد از خدای تعالی درخواست نمودم که این اهل من است
خدای تعالی مرا عتاب کرده گفت که این اهل تو نیست قوله تعالی انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح
فلا تسئلن ما لیس لك به علم گویان مرا عتاب کرد هنوز آن شرمندگی از من نرفته است پس مرا شفاعت نیست
شما پیش ابراهیم علیه السلام روید که او خلیل الله است بعد از ان عاصیان در نزد ابراهیم خلیل الله روند و گویند
یا ابراهیم خلیل الله ما را شفاعت ساز ابراهیم علیه السلام گریان شده گویند که من از شهر خود بشهر دیگر سفر می کردم
مرا در راه ظالمان گرفته بودند از خلاصی و کفایت خود دروغ گفتم آن شرمندگی از من نرفته است از ان سبب
شفاعت نمی توانم کردن شما پیش داؤد علیه السلام روید که او خلیفة الله است پس عاصیان پیش داؤد علیه السلام
روند و گویند که یا خلیفة الله ما را شفاعت نما که درمانده ایم داؤد علیه السلام گوید که من در دنیا بودم مرا لود و ...

سرم بود برادری داشتم او را لشکر داده بجای از برای حرب فرستادم او شهید شد من زن او را بزنی بخواستم هنوز آن خجالت از من نرفته است مرا شفاعت نیست شما پیش موسی علیه السلام روید که او کلیم الله است این عاصیان در نزد موسی علیه السلام روند گویند که یا کلیم الله ما را شفاعت کن موسی علیه السلام گوید که در دُنیا در واقعه سامری که قوم مرا از راه برآورده گوساله پرست کرده بود بحضرت حق سبحانه تعالی گستاخی نموده گفتم که ان هی الا فتنتك تضل بها من تشاء وتهدی من تشاء هنوز آن خجالت از من نرفته است مرا شفاعت نیست شما پیش یحیی علیه السلام روید که خدای تعالی در شان او فرموده که سیدا وحصورا ونبیا پس از انجا عاصیان بنزد یحیی علیه السلام روند گویند که یا رسول الله ما را شفاعت ساز یحیی علیه السلام گوید من در دُنیا گناهی کرده بودم روزی مرا مادرم فرمود که کوزهٔ آبی بیار من دو کوزه آب آورده بودم در ساعت مادر مرا غضب کرد که چرا چنین کردی پس هنوز آن شرمندگی از من نرفته است مرا شفاعت نباشد شما پیش عیسی علیه السلام روید که او روح الله است القصه ایشان پیش عیسی علیه السلام روند گویند که ای پیغمبر خدا ما را شفاعت کن که درمانده کار خود شده ایم عیسی علیه السلام گوید که از من زلتی بوقوع آمده بود یک روزی بصحرا رفتم آهوان راه دوشیدم بنزد مادرم آوردم دیدم که مادرم در خواب بوده است بیدار نکردم بر سر بالین او شیر را نهادم بعده بیرون آمده بجائی رفتم مادرم از خواب بیدار شده مراجسته است نیافته است آن خجالت هنوز از من دور نشده است شما در نزد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم روید که او حبیب خداست و شفاعت کردن شان اوست اما درین مقام مابین هر پیغمبری دو صد ساله راه باشد دران زمان که نام محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را شنوند همه یکبار فریاد برآرند که پیغمبر ما در دنیا محمد مصطفی بود صلی الله علیه وآله وسلم ما در دنیا بودیم امت او بودیم و از ترس و هول روز قیامت نام مبارک پیغمبر خود را فراموش کرده ایم این گفته فریاد سازند و در نزد حضرت رسول الله روند و بزاری گویند که یا رسول الله ما را شفاعت سازید که همه درمانده ایم و روهای خود را بر خاک پای مبارک ایشان بمالند گویند که یا رسول الله از هیچ پیغمبری شفاعت نیافتیم رسول صلی الله علیه وآله وسلم عاصیان امت خود را دیده در حال بزیر عرش اعظم بیایند و سر مبارک بسجده نهند و گویند که الهی آن وقت گفته بودی که ولسوف یعطیك ربك فترضی اکنون وقت آن شده است که این امتان عاصی مرا که بندگان تواند و عاجز آمده اند و حلقهای ایشان خشک شده است و شکمهای ایشان گرسنه مانده است حالا از من شفاعت میخواهند الهی گناهان ایشان را بیامرز و بر من بخش در حال از حق سبحانه وتعالی ندا آید که ای دوست من ای برگزیدهٔ من شفاعت ترا درباره ایشان قبول کردم پس بیک مناجات چندین هزاران امتان عاصیان را از دوزخ آزاد ساخته در جنت

داخل نماید که بحساب ایشان حاجت نیاید در خبر است که چون روز قیامت شود دجاوشان علیها تسعة عشر در معرکهٔ محشر از برای تهدید ساصلیه سقر زندان هفت جحیم پر اخگر را بگشایند از اطراف و جوانب اهل محشر آتش دوزخ احاطه کند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم استغاثه بجناب قدس الهی کند جبرئیل علیه السلام گوید یا رسول الله غبار مشکین از گیسوی عنبرین خود بیفشان و قدرت خدای تعالی را نگاه فرمای آنگاه گیسوی مبارک خود را بیفشاند از آنجا غباری بر مثال سحابی پیدا شده بر مفارق امتش سایه انداز د باز جبرئیل علیه السلام گوید که یا رسول الله محاسن میمون خویش را بیفشان چون بیفشانند از وی غبار عنبر نثاری حاصل شود دستری شود میان ایشان و آتش دوزخ چنانکه دست زبانیه را از گریبان امت کوتاه گرداند و آتش دوزخ را نگذارد که تعرض به بندهٔ مؤمن رساند در انیس الواعظین آورده که فردای قیامت شود در بیش پس هر بنده هر روز بست چهار صندوق را بدارند در روز قیامت فرمان شود صندوقها را بگشایند بعضی پر نور باشد و بعضی پر نار باشد و بعضی خالی باشد فرمان شود که ای بنده در هر ساعتی که کار نیک دران کرده بودی آن صندوق را پر نور کردم و دران ساعت که بدی کرده بودی آن صندوق را پر نار کردم و دران ساعت که بیکار گذرانیدهٔ آن صندوق را خالی داشتم در خبر است که چون شب در آید فرشته ندا کند که ای ساکنان زمین با شما شب تو در آمد غنیمت دانید چون روز شود همچنان ندا کند گوید که هر کرا ساعتی بگذرد و دران کار نیکی نکند در روز قیامت او را چندان افسوس و پشیمانی روی نماید که در دنیا از رفتن تمام سال حاصل شود بعد ازان فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در نزد میزان طومارهای بسیار و نامه و دیوانهای خلق نهاده دیدم حسنات و سیئات بروی ظاهر شده میکائیل علیه السلام گفت یا رسول الله بشارت میدهم ترا که هیچ امت پیغمبری را خیر و برکت چون امت تو نیست و میزان ایشان اثقل بر موازین جمیع امم ست خوشحالی هر آنکس را که پیروی تو کند و محبت تو در دل ورزد و وای بر آنکس که عصیان تو کند و بغض تو در دل دارد **لطیفهٔ سوم** در کتاب معارج النبوة در بعضی روایت آمده است که میکائیل علیه السلام را هفت صد هزار سرهنگ بود و با هر یکی علمی و در زیر هر علمی هفت صد هزار فرشتهٔ دیگر صفها کشیده منتظر فرمان میکائیل علیه السلام ایستاده بودند همه ایشان مرا گفتند که یا رسول الله با همه خادم و چاکران توایم و بر تو صلوات می فرستیم پیش از خلق آدم علیه الصلوة والسلام به بست پنج هزار سال **لطیفهٔ چهارم** از دقائق الحقائق تصنیف ابولیث سمرقندی آورده که میکائیل را الله تعالی پس از اسرافیل علیه السلام به پنج صد سال آفریده است در حیرت الانسان آورده که میکائیل علیه السلام را هفتاد هزار سر بود و در هر سری هفتاد هزار روی بود و در هر روی هفتاد هزار دهان بود و در هر دهانی هفتاد هزار زبان بود و در هر زبان ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله

می گفت و می گریست و از هر قطرهٔ اشک او فرشته پیدا می شد و ذکر او نیز لا اله الا الله محمد رسول الله باشد و بازوی او از زمرد است و سرتاپای او موهای است از زعفران و در هر موی او هزار روی باشد و در هر روی او هزار دهان باشد و در هر دهان او هزار هزار زبان و هزار هزار چشم گریند و رحمت بر عاصیان مؤمن درخواست می کند و بهر زبان آمرزش می خواهد از حق تعالی و از هر دیدهٔ او هفتاد هزار قطره بریزد و از هر قطرهٔ او فرشته بصورت میکائیل علیه السلام خلق می شود که یاد کنند به پاکی حق تعالی را تا روز قیامت و این چهار کلمه بر پیشانی میکائیل علیه السلام ثبت یافته که یا کریم العفو و یا حسن البلاء و یا عظیم الرجاء و یا معبد الهٰی یا متحیر الهلکی و تسبیح میکائیل علیه السلام این بود که سبحان رب کل مومن و کافر سبحان من یقنع من هیبته ما فی بطونها الحوامل در موسی نامه آورده که موسی علیه السلام از حق سبحانه و تعالی سوال کرد که یا رب درازی میکائیل علیه السلام چه مقدار باشد جواب آمد که نیم روی او سی صد برابر دنیا است

فصل دوم در ذکر نامهای میکائیل علیه الصلوة والسلام

مشتمل است بر چهار لطیفه لطیفهٔ اول در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجهٔ احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از میکائیل علیه السلام پرسیدم که چند اسم داری که ترا بدان می خوانند گفت مرا قاسم الارزاق و زان القسمة و ابو الغنائم و عبد الرزاق خوانند در زمین میکائیل خوانند فرمودند که باز پرسیدم ترا بغایت ترسناک می بینم گفت یا رسول الله چون ابلیس مردود و ملعون شد من و جبرئیل علیه السلام دایم در گریه بودیم خدای تعالی وحی فرستاد که چرا شمایان در گریه اید گفتیم که بار خدایا از قهر و غضب تو ایمن نمی باشیم گفت چنین باشد ایمن مباشید یا رسول الله از آن روز باز که دوزخ آفریده شده است از ترس خدای تعالی هرگز نخندیده ام همیشه گریانم چون دوزخ را خدای تعالی آفریده فرشتگان در گریه بودند چون آدمیان را بیافرید آنگاه خاموش شدند بدانستند که از برای ایشان شده است یا رسول الله از آن روز باز که خدای تعالی مرا آفریده است و باین امر مامور ساخته همیشه میزان و وزن در دست چپ گرفته می مانم و هر قطرهٔ باران را وزن کرده می شمارم و بحکم پروردگار بر زمین می بارم و همه برگ درختان دنیا را می شمارم و شمار ریگهای بیابان می کنم و هر دانه و غله را نزد خادمان خود را موکل کرده ام بر قطره باران و سبزه و ارزاق مردمان و میوه تعیین نموده ام چنانکه قطرهٔ نباشد دریاها و میوه بر درختان و سبزهٔ بر زمین مگر که بر آن فرشته موکل باشد لطیفهٔ دوم در کتاب رسالة المعارف آورده که چون حق سبحانه و تعالی قطرات باران را بسوی زمین بفرستد با هر قطرهٔ فرشته همراه کند تا آن قطره را بعزت تمام بر روی زمین آرد

دزمین آن قطره را بخورد باز فرشتهٔ دیگر آن قطره حواله کند تا بخاک آمیزد و خمیر کند و بنای گیاهی را بسازد و
او را بروی زمین می آرد بعد ازان برای تمامیت آن ستارگان را خادم می سازد زحل رطوبت او را یبوست
می دهد و مشتری حد اعتدال او را ظاهر می کند و مریخ ریشها در گیاهی او را بر می بندد و آفتاب بحرارت اعتدال
او را در جوش می آرد و زهره دل او را که مقام غم و شادی است بنیاد می دهد و عطارد هیئت و صورت
او را با تمام می رساند و ماه او را برنگی که شایستهٔ اوست بتقدیر آلهی بآن رنگ سے گرداند ملکے
غذای او بقوت جاذبه می رساند و ملک دیگر آن را بقوت دافعه می سپارد و ملک دیگر آنرا بقوت نامیه
می رساند و ملک دیگر آنرا شیر می سازد و ملک دیگر آنرا نطفه می سازد آن حیوان را چون انسان می خورد
باز بر انسان نیز چندین ملک دیگر خادم خواهد شد تا او انسان شود قابل احسان و عصیان گردد و در تفسیر کبیر
آورده که بر هر دانه و غله و میوه نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم و بعد ازان نوشته که این دانه و غله
روزی فلان ابن فلان باشد در کتاب معارجین آورده که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام فرشتهٔ
در پیش میکائیل علیه السلام ایستاده بود نام او عبدالقدوس بود و خدمت او آن بود که هر زمانی که کسی طعامے
از برای فقیری آرد عبدالقدوس دعا می کند که بار خدایا بعدد هر موئی که بر تن این درویش است هزار جزو ثواب
بر صاحب این طعام عنایت فرمای لطیفهٔ سوم در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین
آورده که بعد ازان خطاب رب الارباب در رسید که یا میکائیل علیه السلام اکنون حل مشکل خویش دار می از حبیب
ما بپرس پس میکائیل علیه السلام پیش آمده گفت ما الدرجات یعنی اعمالی که درجات بندگان بآن مرتفع شود
چیست گفتم اطعام الطعام وافشاء السلام والصلوٰة بالليل والناس نیام یعنی طعام دادن و سلام کردن و نماز شب گذاردن
است میکائیل علیه السلام فرمود که صدقت یا رسول الله نقل است که این چهار مسئله بود که چهار هزار سال اسرافیل
و میکائیل و عزرائیل و جبرئیل علیهم السلام بحث می کردند و جواب آن مسائل نمی دانستند تا آن شب از آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم گرفته دانستند بعد ازان میکائیل علیه السلام گفت یا رسول الله چندین هزار
سال است که منتظر دیدار مبارک توام و یک حاجت دیگر دارم اگر روا کنی حضرت علیه الصلوة والسلام
فرمودند که یا میکائیل من بندهٔ ضعیفم و خدای تعالی قاضی الحاجات است بگو حاجت تو چیست گفت ای
حبیب خدا صلی الله علیه و آله وسلم نود هزار سال است که در ذکر خدای تعالی مشغولم و من طلب می کنم که ثواب
نود هزار ساله عبادت من بامتان تو روزی شود در همین سخن بودند که از حق تعالی ندا در رسید که ای میکائیل
بدوستی حبیب خود همهٔ حاجات ترا بر آوردم میکائیل علیه السلام شادمان شد از شنیدن این ندا شکر خدای تعالی
بجا آورد گفت الحمد لله بعده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دو رکعت نماز شکرانه ادا نموده شاد شدند

لطیفهٔ چهارم در کتاب معارج النبوت آورده که میکائیل علیه السلام گفت یا رسول الله وقت خدمت من آمد قدم بر پر من بنه فرمودند قدم بر پر میکائیل علیه السلام نهادم و او مرا از مقام خود برداشت و می برد تا بدریای آب رسیدیم میکائیل علیه السلام پر پرید و از انجا مرا بگذرانید تا بدریای آتش رسیدیم گمان بردم که ملکوت را آتش فرو گرفته است میکائیل علیه السلام ازین دریا نیز مرا بطیران خود گذرانید بعد از انجا حجابها و پردها پیش آمد و هر حجابی هزار ساله راه بود میکائیل علیه السلام را دیدم که ضعیف گشته و از طیران باز مانده گفت یا رسول الله از اینجا اگر یک قدم پیش آیم از هیبت جلالیت پروردگار پر و بال من می سوزد این گفت و مرا در پرده اولین بنشانید عذر خواهی نموده برگشت بمقام خود مراجعت نمود

باب نوزدهم در بیان گذشتن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از کرسی و سیع و مقدار مسافت میان عرش و کرسی و پیش آمدن مهتر اسرافیل علیه السلام و دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خواجه اویس قرنی را گلیم پوشیده در زیر عرش در خواب و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل ست این باب بر دو فصل

فصل اول در ذکر دیدن آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم فرشته را که بصورت خروس بود

متضمن بر شش لطیفه است **لطیفهٔ اول** در شرح فقیه اسماعیل چنین می گوید که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون میکائیل علیه السلام از همراهی من باز ماند اسرافیل علیه السلام را دیدم که پیش آمد سلام دادم جواب داد و مرا بر بال خود بنشانید و ازین حجابهای غلیظه که هر یک هزار ساله راه بود گذرانید پس دریاها پیش آمد بزرگ هفت دریا دیدم کشادگی هر دریا هفتاد برابر این دنیا بود و مغاکی هر یکی هفتاد هزار برابر از زمین تا آسمان بود **لطیفهٔ دوم** در کتاب معارجین آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که خروسی در نظرم آمد که سر او از زر سرخ بود در زیر عرش و پای او از نقره تا تحت الثری و هر بار که آواز می کرد از هر پر او نوری پیدا می شد و از آن نور فرشته پدید می آمد و بروایتی آن است که آن خروس در باک خود این خروش می کرد که ایها الغافلون یعنی ای غافلان هوشیار شوید و ای خفتگان از خواب غفلت بیدار شوید پرسیدم که یا اسرافیل این کدام مرغ باشد گفت یا رسول الله این مرغی است که تا این مرغ بانگ نکند هیچ مرغی در دنیا آواز ندهد اول این مرغ بانگ نماز گوید آنگاه موذنان دنیا بانگ نماز بگویند و آن فرشتگان که از نور ند از پرهای او در وجود آمده اند دعای او این است که خداوندا هر که از امت محمد علیه الصلوة والسلام

نماز بجماعت برپای دارد آتش دوزخ بروی حرام گردان **لطیفۂ سوم** در کتاب انیس الواعظین آورده کہ
در جواب سوال حضرت موسی علیہ السلام آورده اند کہ موسی علیہ السلام بکوه طور از رب العزت سوال کرد
کہ یارب میان عرش و کرسی فرق چند است جواب آمد للمقادم موسی علیہ السلام گفت للقادم چیست گفت
روضہ ایست کہ در کلانی ده ہزار برابر این دنیاست موسی علیہ السلام گفت یارب اندران روضہ چہ باشد گفت
اسپانند ہم چند دنیا موسی علیہ السلام گفت آن اسپان چہ می خورند گفت آب حیات می خورند گفت یارب
پست ایشان چہ مقدار است گفت ہفتده برابر این دنیاست موسی علیہ السلام گفت یارب ترا با سپان
چہ حاجت است گفت یا موسی علیہ السلام ایشان را پر از رحمت کنم و بر گناه گاران امت محمد علیہ الصلوة
والسلام بخشم و این اسپان در میان آن روضہ آب حیات می خورند و این آب حیات دریائی است کہ ہفتاد
دچند دنیاست و اگر یک قطره ازان دریا بدنیا آید آسمانہا و زمین ہا را غرق کند و در شکم ایشان آسمانہا و
زمینہا چنان نماید کہ دانہ خردل ست موسی علیہ السلام گفت می خواہم کہ از حضرت تو سوالی کنم ولیکن شرم
می دارم فرمان آمد کہ بپرس ہرچہ در خاطر داری موسی علیہ السلام گفت یارب می خواہم کہ عرش را ببینم فرمان
آمد کہ ای موسی نتوانی دید موسی علیہ السلام گفت خواہم دیده توانستن گفت ازجا ہای آسمان نظر کن
موسی علیہ السلام بسوی آسمان نظر کرد عرش را بدید بیہوش شده افتاد چنانکہ سہ شبانہ روز از خود بیخبر بود چون
بہوش آمد گفت سبحانک ما اعظم شانک و کبریائک بعد ازان موسی علیہ السلام گفت در زیر عرش دو پای
دیدم گفت آن اسرافیل است علیہ السلام کہ ترک غیبت گرفتہ و عبادت باخلاص کرده و او را از جملہ ملائکہا برگزیدم
موسی علیہ السلام گفت یارب در زیر عرش قصرہا دیدم از زر سرخ و بزرگی ہر قصری برابر دنیا باشد در درون آن
قصرہا چیست گفت پر از رحمت من است چون روز قیامت شود آن رحمتہا را قسمت کنم و بر گناه گاران امت
حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخشم **لطیفۂ چہارم** در انیس الواعظین چنین آورده کہ فرمودند
حضرت رسول علیہ الصلوة والسلام کہ حق تعالی ستونی آفریده است در زیر عرش پیش از آفرینش عرش
بہشت ہزار سال و پایان آن ستون زیر ہفتم زمین ست و بر سر آن ستون درختی ست کہ او را ہفت
صد ہزار شاخ است و بر ہر شاخی ہفتصد ہزار برگ دارد و بر ہر برگی ہفتصد ہزار فرشتہ است و بر ہر فرشتہ
ہفت صد ہزار سر ہست و بر ہر سری ہفت صد ہزار دہان است و بر ہر دہانی ہفت صد ہزار زبان است
و بر ہر زبانی ہفت صد ہزار لغت کہ ہیچ لغتی بلغت دیگر نماند تسبیح می گوید خدای تعالی را چون ہران بنده
مومن کہ بگوید اللہم صل علی محمد وعلی آل محمد ہمہ آن فرشتگان بادب در ہر زبانی بروی درود فرستانند
بس گویند آن فرشتگان کہ بارخدایا فلان بندۂ تو ساکن فلان مقام بر پیغمبر تو درود فرستاد فرمان شود کہ شما

همه بعبادت من مشغول باشید و مرآن بنده را آمرزش خواهید و مادر و پدر او را نیز تا روز قیامت ثواب عبادت شما مر او را بخشیدم فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم هر که گلاب ببوید و بر من درود فرستاند نیرد تا بشارت بهشت نیابد لطیفهٔ پنجم در کتاب یاس المذکرین آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم که حق تعالے مرا در معراج چیزی عطا فرمود که هیچ یک از انبیا را عطا نفرموده و آن آن است که از برای امت من درجات عالیه مهیا ساخته و بجهت صلوات بر من فرشته را موکل ساخته که قطروس نام دارد و مر این فرشته را هشتاد هزار پر است و در زیر هر پری هشتاد هزار دهان است و در هر دهانی هشتاد هزار زبان است و بهر زبانی تسبیح پروردگار گوید باستغفار از برای امت صلوات گویندهٔ من آمرزش خواهد و بر من درود فرستد و فرشته درود را نگاه دارد تا بحضرت جلال احدیت عرض کند بعد از ان حضرت علیه الصلوٰة و السلام فرمودند که هر که از امت من درود فرستد من که محمدم علیه الصلوٰة والسلام ده هزار درود بر وی فرستم و تمامی ملائکه صف صف و گروه گروه هر یک بر وی ده هزار صلواة فرستند بعد از ان خداوند تعالی فرماید که تا صلواة او را در نامه ثبت ساخته با علی علیین مضبوط و مربوط گردانند لطیفهٔ ششم در تاج المذکرین آورده که ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که حضرت رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که چون از اینجا بمتر شدم در زیر عرش نظر کردم ملکی دیدم که یک پر او بجانب مشرق بود و یک پر او بجانب مغرب و سر او در زیر عرش بود و پای در زیر هفتم زمین بود و بعد مخلوقات و ذرات ریش او بود پس چون بندهٔ از مردان و زنان بر من درود فرستد حق تعالی امر فرماید آن ملک را تا فرو رود بدریای نور که در زیر عرش است پس چون بیرون آید پرهای خود را می افشاند و از هر دانهٔ ریش او قطره های نور می چکد پس خدای از هر قطره از ان فرشته می آفریند و این فرشته تا روز قیامت از برای آن بنده درود فرستاده آمرزش می خواهد مقاتل ابن سلیمان گفته است که در خبر است که خدای تعالی ملکی آفریده است در زیر عرش مجید و بر سر آن ملک گیسوئی است که از بزرگی گرد عرش را گرفته و بر هر موی او نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله چون بندهٔ از امت من بر من صلوات فرستد در تمامی بدن آن فرشته هیچ موی نماند الا که از برای او آمرزش خواهد

فصل دوم در ذکر دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در زیر عرش حضرت خواجه اویس قرنی را و سلطان بایزید بسطامی و بهاء الحق و الدین رحمة الله علیهم اجمعین

مشتمل است بر شش لطیفه لطیفهٔ اول در گنج الاسرار از ملفوظات قاضی احمد غزالی روایت می کند ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت چون سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم را بمعراج بردند قدم از منازل

کرسی بیشتر نهادند اسد الله علی مرتضی رضی الله عنه بصورت شیرے طوق بندگی در گردن با مهابت و هیبت ایستاده چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم رادید سر فرود آورده در خاطر مبارک مهابت اسد الله درآمد و شکوه در دل نماند الهام از حق تعالی در رسید که این صورت علی ست رضی الله عنه **لطیفهٔ دوم** در کتاب گنج الاسرار آورده ست که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام چون از ینجا بیشتر شدم بجانب راست نظر کردم مردے رادیدم که در زیر عرش از سر تا پا گلیم در خود کشیده در خواب استراحت ست در خاطرم گذشت که خداوند تعالی این بندهٔ ضعیف خود را پیغمبر اولین و آخرین گردانیدی و نام خود و نام این بنده در یک کلمه در آوردی و مرا حبیب خود خواندی درین مقام عظمت از مهابت و دهشت با دب ایستاده می لرزم این کدام بندهٔ مقبول ست که درین محل خوابیده ست ندا در رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم این مرد خواجهٔ اویس قرنی ست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم التماس نمودند که از برای ملاقات خواجه اویس آرزومندم اگر فرمان شود او را بیدار نموده ملاقات کنم ندا آمد که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم خواجهٔ اویس بعد از سی سال قدرے در خواب استراحت ست او را نرنجانی آنگاه حضرت علیه الصلوٰة والسلام نظر بسوی چپ کردند دو جانور سبز دیدند که زرین طوق سیاه بندگی در گردن بمانند کبوتر نشاط کنان بدرون پردهٔ عرش می درآید و می برآید دوم جانور در جای خود نظر در پیش خود دارد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم التماس نمودند که یارب اینها کیانند فرمان در رسید که یکی روح شمس العارفین بهاء الحق والدین ست عبد بعید شده که بخدمت و طاعت من الفت گرفته و تن در استقامت عبودیت و باطن نیازمندی با من نموده و بظاهر متابعت نبوت تو نموده و در بندگی ثابت قدم و از حجاب حاضر ست و آن دوم روح سلطان العارفین بایزید ست که لیلاً و نهاراً از کاه خلقت پاسبانی دل کرده و جان نیازمندی سمعاً و بصراً اطاعت و فرمان برداری و خدمت مداومت نزد من پاسبانی دل میکند ای محمد علیه الصلوٰة والسلام مردمان اهل صلاح و خاص و اولیای سالک کسانی اند که تربیت جذبهٔ صلاح باطن و استقامت کمالیت عبودیت و تلقین پاسبانی حفظ قلوب و اطاعت امر ظاهر و باطن با طاعت نبوت تو اند **لطیفهٔ سوم** در ریاض المذکرین آورده ست که ابو المخارق روایت میکند از ابن عباس رضی الله عنهما که حضرت رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که در شب معراج در نشیب عرش مدینه هفتاد مدینه دیدند هر مدینه هفتاد برابر این مدینه بود همه پر از ملائکه بودند و در تسبیح خداوند تعالی مشغول بودند و این دعا میکردند که ای بار خدایا بیامرز آنکس را که غسل کند در روز جمعه از غیر جنابت و بنماز جمعه حاضر شود نوشته شود مر او را بعدد هر موئے که در تن اوست نورے در روز قیامت شود حضرت علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که غسل کنید در روز جمعه اگرچه کاسهٔ آبے بدینارے باشد بدهد خدای تعالی مر او را ثواب بسیار **لطیفهٔ چهارم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که

در روز جمعه غسل کنند نگاهدارد خدای تعالی او را از دردها و دیوانگی و جذام و برص و از فتنهٔ دجال لعین **لطیفهٔ پنجم**
از کتاب حیرة الفقها وحجة الفضلا چنین آورده است که نماز جمعه را خواجه علیه الصلوٰة والسلام در شب معراج
در زیر عرش با پنج صد بست چهار هزار نقطهٔ نبوت و عنصر رسالت گذارده‌اند که کیفیت آن گذاردن را کسی
نداند بجز آفریدگار **لطیفهٔ ششم** در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمود
حضرت علیه الصلوٰة والسلام چون از اینجا بیشتر شدم فرشته دیدم بصورت خروس در زیر عرش قبه ایست
از یاقوت و آن بر عمودی است از نور و آن فرشته بر بالای آن عمود است هفتصد هزار بال از سوی راست
و هفت صد هزار بال از سوی چپ و بر هر بالی هفتصد هزار پر از مروارید و هفتصد هزار پر از یاقوت و هفتصد
هزار پر دیگر از زمرد سبز و هفتصد هزار پر از زر سرخ و هفتصد هزار پر از نقره و سر وی از یاقوت و چشم وی از
گوهر و گردن وی از زبرجد و پای او از لعل و عظمت او هفت برابر دنیاست و قد او از عرش تا زمین هفتم
است و در هر پر او نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم و کلمهٔ طیبه کل شیٔ هالک الا وجهه بسم الله العظیم بحمده
و هر گاه که آن مرغ بالها بر هم زند از هر پر او باران بارد و هر قطرهٔ باران از در مرجان و جواهر باشد و آن همه
بر سر بهشتیان افشاند و از هر پر او هفتاد هزار نغمهای خوش پدید آید چنانکه آواز او اندر بهشت افتد و از ان
آواز همهٔ درختان بهشت در جنبش آید و شاخهای درختان بر یکدیگر زند و حوران از نغمه و نوا آگاه گردند فی الحال
بشرفات جنت که کنگره هاست از لعل و یاقوت بروند و یکدیگر را بشارت دهند و شادی کنند که وقت عبادت
امتان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد بوقت نماز آن مرغ از شوق کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله
بر زبان راند در حرکت و جنبش آید از جنبیدن این فرشته آن عمود و قبه در حرکت آید و عرش مجید نیز در
اضطراب افتد ندا در رسد که ای فرشته چرا می جنبی و حال آنکه خدای تعالی از همه داناتر است فرشته گوید
که الٰهی امتان محمد صلی الله علیه و آله وسلم متابعان حبیب تواند که در دنیا برخاسته اند فریضه میگذارند
فرمان الٰهی جل و علا در رسد که وجبت لهم فاشهد علیهم قد رحمت و نظرت علیهم
الرحمة یعنی حکم کرده ام که حکم من رد نشود و گواه باش ای فرشته که بر ایشان رحمت کردم و بنظر رحمت شان
منظور ساخته ام که از آتش دوزخ آزاد و مستوجب بوستان جنت باشند

باب بستم در بیان رسیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمقام اسرافیل ع و دیدن صورت اصلی او و دیدن صور و نشستن بر کتف اسرافیل ع و دیدن عجائب و غرائب

مشتمل است بر دو فصل

فصل اول در ذکر دیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صورت اصلی اسرافیل علیہ السلام را

متضمن بر پنج لطیفہ ست **لطیفۂ اول** در کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین چنین آوردہ ست کہ فرمودند حضرت علیہ الصلوۃ والسلام چون اسرافیل علیہ السلام مرا بمقام خویش آوردہ ہزار ہزار عزت واحترام وخدمت من بجای آورد بعد ازان از اسرافیل علیہ السلام سوال کردم صفت بزرگی تو از اخی جبرئیل ع بسیار شنیدہ ام آرزوی من آنکہ صورت اصلی ترا بہ بینم ندا در رسید کہ ای اسرافیل آنچہ حبیب ما گوید فرمودۂ او را بجای آر فرمودند بعد از یک ساعت نظر کردم اسرافیل علیہ السلام را دیدم کہ بر کرسی نشستہ آست ویک رکن عرش بر کتف او بودہ وپای او در زیر ہفتم زمین اما عظمت او بمرتبۂ کہ دنیا و آخرت یک لقمۂ او شود و در پیش او علی دیدم ہنوز در قصص الانبیا آوردہ ست کہ اسرافیل علیہ السلام را ہفتصد ہزار سرست و در ہر سرے ہفتصد ہزار روی و در ہر روی ہفتصد ہزار دہان ست و بر ہر دہانے ہفتصد ہزار زبان ست و در ہر زبانے ہفتصد ہزار لغت ست و تسبیح میگوید خدای تعالی را از چشم او آب میچکد از آب چشم او خدای تعالی فرشتۂ آفریدہ ست کہ تا روز قیامت دعا میکنند و میگوید کہ بار خدایا امتان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بیامرز و از آتش دوزخ خلاص گردان از کتاب حبائک تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی رحمۃ اللہ علیہ آوردہ است کہ فرمودند حضرت علیہ الصلوۃ والسلام ہر وقتے کہ تسبیح میگوید اسرافیل علیہ السلام ہمہ فرشتگان آسمان گم میکنند نماز و رکوع خود را از شنیدن آواز اسرافیل علیہ السلام چنین آوردہ اند کہ اسرافیل علیہ السلام مؤذن آسمانہا ست پس اذان میگوید در ہر شب و روز و میشنود او را کسے کہ در زیر ہفتم زمین ست بعد ازان پیش ملائکہ می آید پس نماز میگذارند در بیت المعمور بتحقیق رسیدہ ست کہ اول کسے کہ سجدہ کرد آدم علیہ السلام را اسرافیل علیہ السلام بود پس بثواب اعلی رسانید خدای تعالی او را بدرستی و راستی کہ نوشتہ شدہ ست بتحقیق تمامی قرآن را در جبہۂ او **لطیفۂ دوم** در اخبار الملکوت آوردہ ست کہ کعب رضی اللہ عنہ میگوید کہ اسرافیل علیہ السلام را چہار بال ست و یک بال او ہفت آسمان و ہفت زمین را بپوشد و سہ بال او در بزرگی چنان ست کہ بجز پروردگار عالم جل جلالہ دیگرے نداند در کتاب حیرۃ الانسان آوردہ ست کہ فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بر بازوی اسرافیل علیہ السلام ہفتاد ہزار دست دیدم درازی ہر یک دست او ہفتاد ہزار سالہ راہ بود با ہفتاد ہزار دست صور را گرفتہ ست کہ درازی آن صور ہفتاد ہزار سالہ راہ و گرد آن صور سہ ہزار سالہ راہ بود اسرافیل علیہ السلام گرہ در پیشانی مبارک آوردہ ست و صور را بدہان گرفتہ چنانچہ کسے خواہد کہ بدمد و منتظر ایستادہ ست کہ تا کے فرمان از جناب حضرت سبحان جل جلالہ در رسد کہ این

صور را دم کنم در تفسیر سورة الحاقه آورده که مر آن صور را هفت شاخ ست و درازی هر شاخی هزار ساله راه است و در هر شاخی سوراخهاست همچون زنبور خانه در شاخ اول جانهای فرشتگان باشد در شاخ دوم جانهای پیغمبران باشد و در شاخ سوم جانهای صدیقان باشد و در شاخ چهارم جانهای شهیدان باشد و در شاخ پنجم جانهای مومنان باشد و در شاخ ششم جانهای کافران باشد از آدمیان و پریان و دیوان و در شاخ هفتم جانهای مخلوقات دیگر باشد بدانکه در تنبیه الغافلین آورده است که در یک روایت از رسول علیه الصلوٰة والسلام چون قیامت آید سه دمیدن ست در صور بروایت دیگر دو دمیدن بود دمیدن صور اول را فزع گویند یعنی ترس کما قال الله تعالیٰ ونفخ فی الصور ففزع من فی السموٰت ومن فی الارض و آن چنان باشد که اسرافیل علیه السلام بفرمان خدای تعالیٰ در صور در دمد بگوید کما انتبهوا ایها الغافلون یعنی بخود آیید ای غافلان چون آواز را بشنوند ترسے و وہمے در خلائق افتد و همه کسان کارهای دنیوی را بگذارند و زلزله در زمین افتد و همه برین حال بمانند تا چندانے خدای تعالیٰ خواسته باشد بعد از آن باز خلق بکارهاے خود مشغول گردند و عمارتها کنند تا مدت چهل سال یا بیشتر یا کمتر آنگاه همه روی زمین کافر گردند و یک مومن نباشد نعوذ بالله من ذلک آنگاه اسرافیل علیه السلام را فرمان آید که تا بار دیگر در صور در دمد و آن دمیدن مردن بود قال الله تعالیٰ ونفخ فی الصور فصعق ای مات من فی السماوات ومن فی الارض الا ما شاء الله و درین دمیدن اسرافیل علیه السلام بگوید که ای جانها بیرون آیید از قالبها همه بیکبار بمیرند مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام و بردارندگان عرش باز جان همه را ملک الموت بردارد و ملک الموت بماند و او را نیز حق تعالیٰ بمیراند آنگاه خطاب در رسد که لمن الملک الیوم یعنی امروز ملک کراست کجا یند جباران و متکبران و منکران و کافران و فرعون صفتان که میگفتند این دنیا از آن من ست و بر بندگان من ظلم میکردند و بعضے از بندگان من غم آخرت نمیخوردند و خواجگان که کوشکها و سرایها و عمارتها و باغها میکردند و میگفتند که این سرای و این کله و رمه از آن من ست امروز آنها کجا یند هیچکس نباشد که جواب دهد بروایتی آنکه ادریس علیه السلام از درون جنت جواب دهد که لله الواحد القهار و بروایت دیگر آنکه حق تعالیٰ خود جواب گوید لله الواحد القهار یعنی مر خدای راست ملک و او واحد قهار ست یکه و یگانه ست در ذات و صفات خود و با هیچکس مانند نیست و او ست پادشاه ابد سلطان ازل و آخر قوله تعالیٰ هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم پس زمین را هموار گرداند تا همه خلائق در وی گنجند چون آن وقت شود خلق را زنده گردانند از دریای بحر الحیوة که آن دریائی ست در زیر عرش چهل روز باران بارد همچون آب نطفه تا چهل گز در قعر زمین فرو رود و خلق از زمین بمثال سماروق روئیدن گیرند و قالبهای همه خلق پدید آید

بی جان برزبر یکدیگر افتاده اول کسی کہ زنده شود اسرافیل علیہ السلام باشد باز فرمان شود مراورا تا در صور بدمد
و آن دمیدن بعث باشد و بگوید کہ ایها العظام البالغة وایها العروق المنقطعة وایها الاوصال
المنفرقة قوموا بفصل القضاء یعنی ای استخوانهای بوسیده و پراگنده شده زنده شوید از برای حکم خدای تعالی
پس جانهای همه از صور بیرون آیند چنانچه زنبور میان آسمان و زمین پر شود و هر جانے بقالب خود در آید
و زنده شود اول کسے کہ زنده شود و سر از خاک بردارد حضرت محمد مصطفٰی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باشند
بروایتی آورده اند کہ پیش از دمیدن صور سوم خدای تعالی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
علیهم السلام این چهار فرشتہ مقرب را زنده گرداند فرمان شود کہ در بہشت روید و ہفتاد حلہ بیارید و خلعت
و تاج بشارت برگیرید و بجای شفاعت بیارید آنگاه میکائیل علیہ السلام نعلین کرامت بردارد و جبرئیل
علیہ السلام براق بدست راست گیرد و حلہ ہا را بدست چپ گیرد و عزرائیل و اسرافیل را فرمان رسد کہ ایشان
تاج شفاعت را بردارند بعده فرمان در رسد کہ ای فرشتگان مقرب بروید حبیب مرا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
از روضہ اش بیرون آرید و حلهای جنت را بپوشانید و در حضرت من بیارید کہ امروز شفاعت کردن از وی
و بخشیدن از من ست چندان امتان عاصی را با و بخشم کہ از من راضی گردد آنگاه آن فرشتگان مقرب بہ
سر روضۂ مقدس آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیایند جبرئیل و میکائیل علیهما السلام بر جانب راست
اسرافیل و عزرائیل علیهما السلام بر جانب چپ ایستاده همہ بیکبار آواز بر آرند کہ یا محمداه و یا ابا القاسم
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قم باذن اللہ تعالی یعنی یا رسول اللہ برخیز بامر اللہ تعالی امروز روز حساب
است و روز شفاعت ست برخیز امتان عاصی و جافی را شفاعت از تو و بخشیدن از خدای تعالی است
چون رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آواز فرشتگان را بشنوند در حال از قبر مبارک خود بیرون آیند این چهار
فرشتۂ مقرب بگویند کہ السلام علیک یا خاتم النبیین السلام علیک یا شفیع المذنبین
حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گویند و علیک السلام یا ملائکة المقربین رب العالمین امتی امتی گویان
از قبر بیرون آیند جبرئیل و میکائیل علیهما السلام را بدست راست بینند اسرافیل و عزرائیل علیهما السلام را
بدست چپ بینند یکے براق بدست گرفتہ و یکے تاج را گرفتہ رسول علیہ الصلوٰة والسلام این جملۂ مقربان را
در کنار بگیرند و بسیار بگریند آنگاه پیغمبر علیہ السلام گویند کہ یا جبرئیل امین امروز چہ روز ست جبرئیل علیہ السلام گوید
کہ امروز روز عرصات قیامت ست کہ خلق اولین و آخرین را جمع آورده شود در مقام حسابگاه پیغمبر علیہ السلام
گویند کہ یا برادر جبرئیل امین حساب امتان من چگونہ شد جبرئیل علیہ السلام گوید کہ ای دوست من امتان شما هنوز از
قبرهای خود بیرون نیامده اند غیر از تو هیچ جانے زنده نشده حضرت رسول اللہ این سخن را شنوده سر مبارک خود را

برهنه کرده در سجده بنهند از حضرت حق سبحانه و تعالی ندا در رسد که ای دوست من و ای برگزیدهٔ من سر مبارک
خود را از سجده بردار که امروز روز سجده نیست امروز روز شفاعت ست از تو شفاعت کردن فز من بخشیدن
هرچه میخواهی بخواه که اجابت نمودم و اعمال امتانت را یک بیک ثواب نوشتم دیگر از وجه امتان خود
غم مخور سر از سجده بردار که حاجات ترا روا کردم رسول علیه السلام این را شنیده شادمان شوند و سر از سجده بردارند
آورده اند که رسول علیه الصلوة والسلام حله ها را بپوشند و تاج عزت بر سر نهند و نعلین کرامت در پای
کنند و بر براق راحت سوار شوند و در مقام حسابگاه بیایند و منتظر باشند که امتان ایشان از کدام جانب
پیدا شده می آیند بعد ازان از خدای تعالی فرمان در رسد که ای اسرافیل اکنون صور را بدم اسرافیل
علیه السلام صور را بدمد آواز صور بدین کلام می آید که قوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك
راضیة مرضیة همه خلائق اولین و آخرین بیکبار زنده شده سر بردارند مومنان و کافران آمیخته در یک ساعت
بخدای تعالی حاضر شوند نصیب عارفان آنست که همه عالم را مظاهر شناسد که بیک دمیدن صور بمیرند
و بدمیدن دیگر زنده شوند این از اسرافیل نیست از رب جلیل ست **نظم**

		ای قبا پوشیدگان زیر پوست
بازگردید از عدم ز آواز دوست	مطلق آن آواز خود از شه بود	گرچه از حلقوم عبد الله بود
هین که اسرافیل وقتند اولیا	مرده را زیشان حیات ست و نما	جانهای مرده اندر گور تن
بر جهد ز آوازشان اندر کفن	گوید این آواز او هم از خداست	زنده کردن کار الطاف خداست

لطیفه سوم در کتاب دقائق الحقائق آورده که اسرافیل علیه السلام از خدای تعالی سوال کرد که بدهد
او را قوت بادها و کوهها و قوت انس و جن و درندگان و از سر تا پای او موها ست از زعفران و در هر موی او
هزار هزار دهان ست و بر هر دهانے هزار هزار زبان ست و بازوهای او تسبیح میگوید خدای را بهمه زبان و پیدا میکند
خدای تعالی از هر دم او فرشتهٔ که تسبیح میگوید خدای تعالی را تا بروز قیامت و ایشان نزدیکانند و بردارندهٔ
عرش و بزرگترین نویسندگان اند و ایشان بر صورت اسرافیل علیه السلام اند و اسرافیل علیه السلام در زیر عرش
ایستاده و تاجی بر سر اوست که آن تاج هزار رکن دارد و بر هر رکنے منارهٔ دارد و بر هر مناره فرشته ست که عظمت او را
آفریدگار داند اگر آب همه دریاهای روی زمین و دریاهای آسمانها در مغاکی چشم او بریزند پر نشود و می بیند اسرافیل
علیه السلام در هر روزے و شبے سه بار بسوی دوزخ از ترس دوزخ مثل زه کمان میگردد و گریه و زاری میکند
از گریستن از چشمهای اسرافیل علیه السلام دریاها میرفت و روان بود اگر منع نکند خدای تعالی گریهٔ او را هر آینه
مملو شود تمامی روی زمین از آب چشم او پس گردد مانند طوفان نوح علیه السلام و اگر همه دریاها و کاریزها بر سر
اسرافیل علیه السلام بریزند یک قطره بر زمین نچکد و این چهار کلمه بر پیشانی اسرافیل علیه السلام نوشته

که یا عماد من لا عماد له ویا وحرمن لا وحرله ویا سند من لا سند له ویا غیاث من لا غیاث له
وتسبیح اسرافیل علیه السلام این بود که سبحان السمیع العلیم سبحان المحتجب من خلقه سبحان ربنا وتعالی
در انیس الواعظین آورده که مهتر اسرافیل علیه السلام آفریده شد خدای تعالی را ثنا گفت فرمان شد که ای
اسرافیل درود فرست بر حبیب من صلی الله علیه وآله وسلم تا قبول کنم ثنای ترا گفت الهی چگونه درود
گویم فرمان شد که بگوی که اللهم صل علی محمد سید الانبیاء وشفیع الامة یوم القضاء
لطیفهٔ چهارم در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده است که خطاب حق تعالی
با اسرافیل علیه السلام در رسید که آنچه حل مشکلات خویش داری از حبیب ما بپرس اسرافیل علیه السلام پیش آمده
پرسید که ما الکفارات قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اسباغ الوضوء فی السبرات والمشی بالاقدام
الی الجماعة وانتظار الصلوة بعد الصلوة یعنی پوشنده گناهان سه چیز است اول رسانیدن آب وضو
بمحلهای آن در وقت سرما و شتاء لنفس یعنی شستن اعضا در وقت طهارت بکمال و آب بهمه اطراف
رسانیدن سبب مغفرت گناهان است دوم پیاده بجماعت رفتن از برای نماز سوم بعد از ادای نماز انتظاری
نماز آینده بردن هر که باین سه امر قیام نماید زندگانی بوجه حسن کرده باشد و ازین عالم با نیکنامی برود و از
گناهان خویش بیرون آید چنانچه از مادر متولد شده فرمود صدقت یا رسول الله در **جنة الفردوس**
آورده که بروایت رضی الله عنهما که فرمودند آنحضرت علیه الصلوة والسلام که ترا چرا اسرافیل
خوانند گفت یا رسول الله مرا از آن واسطه اسرافیل خوانند که صاحب صورم و سه نام دیگر دارم یکی منادی الاموات
دوم عبد الخالق سوم ابو المنافع **لطیفهٔ پنجم** نقل از کتاب حبائک تصنیف مولانا جلال الدین سیوطی
روایت کرده میشود از ابو شیخ فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام خدای تعالی را فرشته ایست
که صدیقن نام دارد هفت دریای دنیا در ناخن انگشت نر دست مرا بدید بر من سلام کرد درود فرستاد
من نیز جواب سلام او دادم و از وی بیشتر گذشتم

فصل دوم در ذکر پایهای عرش مجید

مشتمل است بر پنج لطیفه **لطیفهٔ اول** در کتاب سیر منظوم آورده که حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم از ینجا بیشتر رفتند فرشتهٔ آمد پر و بال او برکنده **نظم**

دوان یک ملک آمد آشفته حال
که صدرا دوا کن که مردم ز درد

که برکنده ز جملهٔ پر و بال
شفاعت کن ار لطف تا داد گر

بیفتاد در خاک فریاد کرد
مرا باز ده یا ندا این بال و پر

سرافیل گفت احمد دگر
ندانست درخواست از کردگار
خدا گفت نتوانی این کار کرد
ز یک قائمہ اندر آمد بہ پر
بآخر فرو ماند انجام کار
مگر باز رو ماندش آن خدای
کہ چون او ببوسید پاے ترا
پرش باز دادیم از بہر تو

بگو حال این یک ملک سربسر
کہ پر کن زیادہ مرا تا پرم
ہم آخر شفاعت چو بسیار کرد
پر یدی عجب سال چندین ہزار
پر و بال بستو داز و کردگار
دعا کرد بس سید بے ریا
اجابت نمودم دعاے ترا
ہم اندر زمان پر و بالش برست

بگفتا پرش بود شش صد ہزار
ز سر تا بن عرش بر ابنگرم
پرش داد ششصد ہزار دگر
کہ تا بیند او عرش پروردگار
کنون خاک میبوسدش پیش پاے
خطاب آمد از حضرت کبریا
درش برکشادیم از بہر تو
بقدرت بدان سا کہ بودش نخست

لطیفۂ دوم در کتاب سیر منظوم آوردہ است کہ از حضرت امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ منقول ست کہ فرمودند حضرت محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از ینجا بیشتر شدم قندیلے دیدم روشن **نظم**

بنا گہ بجائی رسید آن جناب
کہ برگوئی احوال قندیل راز
چو روح تو از تن برآید دگر
کہ مہ می ستاند ز خورشید نور
کہ نور محمد ز نور خداست
نباشد بجز سایۂ عرش ہیچ

کہ قندیلے روشن تر از آفتاب
سرافیل بہ وگفت قندیل ست
درین پاک قندیلش آرد مقر
دگر عرش اعظم چو انور شود
کہ کان ہمہ نور ہا مصطفے ست

بپرسید صدر از سرافیل باز
کجا نور تو اندران بود نخست
بعین الیقین دیدہ ام در سطور
ز نور محمد منور شود
چو روز قیامت نماید بہ پیچ

لطیفۂ سوم در کتاب مذکور فرمودند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون از ینجا بیشتر شدم اسرافیل علیہ السلام دست مرا بگرفت گفت یا رسول اللہ نظر کن چون نظر کردم برگرد عرش خیلے از فرشتگان دیدم عظیم چنانکہ آنہا نے کہ بیشتر دیدہ بودم فراموش کردم وآوازے شنیدم کہ میگفتند کہ السلام علیکم یا رسول اللہ گوا زندہ باد ترا رحمت اللہ تعالی فرمودند حضرت محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جواب سلام ایشان دادہ از اسرافیل علیہ السلام پرسیدم کہ ایشان کدام فرشتگان اند گفت یا رسول اللہ این فرشتگان را کرّوبیان میگویند وحملۂ عرش اند و بیشتر از اہل آسمان و زمین و قطرات باران و ریگ بیابان و بیشتر از برگ درختانند ہفتصد بار **لطیفۂ چہارم** در کتاب اخبار الملکوت آوردہ کہ انس بن مالک رضی اللہ عنہ میگوید کہ از رسول علیہ الصلوۃ والسلام پرسیدم کہ پایہای عرش چند عدد باشد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند کہ من از اسرافیل علیہ السلام پرسیدم او گفت من از قلم پرسیدم قلم گفت عرش اللہ تعالی را شش صد ہزار پایہ میباشد و در ہر پایہ شش صد ہزار میدان است

و در هر میدانی شش صد هزار شهرستان میباشد و در هر شهری شش صد هزار خانه هست و در هر خانه شش صد هزار
صحن هست و در هر صحنی شش صد هزار عالم است و در هر عالم هفت چند دنیا پر از آدمیان و پریان باشند و
بروایتی پر از فرشتگان باشند و تسبیح ایشان این ست که میگویند الٰهی بیامرز دوستان ابوبکر و عمر و عثمان و علی
رضی الله عنهم و از پایه تا پایهٔ دیگر شش صد هزار ساله راه هست و در میان هر پایه فرشتگان بی حد هستند
فرمودند حضرت علیه الصلوٰة والسلام چون قریب پایهای عرش رسیدم دعای سدرة المنتهی را بر پایهای عرش
نوشته دیدم در تاج القصص آورده که فرمودند حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم از اسرافیل علیه السلام
پرسیدم از پایه تا پایهٔ دیگر عرش چه مقدار مسافت هست اسرافیل علیه السلام گفت مسافت پایهای عرش را
بجز خدای تعالی دیگری نداند انگاه اسرافیل علیه السلام گفت یا رسول الله خدای تعالی را فرشته ایست که نام
او حرقائیل ست هژده هزار پر دارد وقتی در خاطر این فرشته گذشت که بایستی که بدانستمی که بزرگی عرش چه مقدار
است انچه در ضمیر او گذشته بود حق تعالی بعلم قدیم خود دانست پر بسیاری او را بداد تا همه سی شش هزار پر شد
از پری تا پری پنجصد ساله راه بود انگاه آن فرشته را فرمان شد که عرش را ببیند فرشته در پرواز شد پنجاه هزار
سال پرید باز خدای تعالی چندان پر دیگر داد پس پنجاه هزار سال دیگر پرید انگاه که بر قفا نگاه کرد دید که هنوز
از یکپایهٔ عرش تا دیگر پایه نرسیده است متحیر ماند خدای تعالی ندا کرد که ای فرشته تا بروز قیامت اگر بپری
بساق عرش نرسی آن فرشته زبان بتمجید حق سبحانه وتعالی بکشاد گفت سبحان القادر العظیم المدبر
الحکیم در تاج القصص چنین آورده که هفتاد هزار حجاب تا بکرسی و ثری و صخره و هفت طبقهٔ آسمان و زمین
و لوح و قلم در جنب یکپایهٔ عرش چون حلقهٔ انگشتری باشد در بیابانی لطیفهٔ پنجم در کتاب معارج النبوة
تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از ان بحجابها
رسیدم که اگر صفت کنم بهمه عمر صفت آن مبیّن نگردد اسرافیل علیه السلام هر بار بال خود را حرکت دادی
و از ین حجابها گذشتی تا که حجاب قدرت پدید آمد از ان حجاب نیز بگذشت بحجاب عظمت رسید در انجا فرو ماند و معذرت
عجز نامه خود را خوانده مرا بحجاب عظمت نشانید و قدم خود را بر قفا کشیده از انجا بمقام خود مراجعت نمود

باب بست و یکم در بیان نشستن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر رفرف و دیدن صومعهای فرشتگان و دریاها و حجابها و حاملان عرش و بزرگی ایشان و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل ست بر شش فصل

فصل اول در ذکر نشستن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر رفرف و دیدن فرشته صلصائیل

در کتاب معارجین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون اسرافیل علیه السلام ناپدید شد کرسی پدید آمد اندر هوا با بساط نور برافراشته قدم بران کرسی نهاده بنشستم آن کرسی از زر سرخ بود و پایهای او از مروارید سفید بود همه بگوهر و یاقوت اندر گرفته و بران قبهای بسیار بود از قبه تا قبه دیگر هزار ساله راه بود و آن کرسی را ده پر بود از زمرد سبز اگر یک پر بگستردی همه دنیا را بگرفتی و بران کرسی پنجاه هزار فرشته بودند و یکدیگر را بشارت میدادند و بسوی من اشارت میکردند و میگفتند آمد آنکه بهترین خلائق است و یک فرشته دیگر بر سر آن کرسی بر قبه برترین ایستاده و نام وی صلصائیل بود بزرگی او چنانکه حق تعالی داند بر من سلام کرد بشارت داد گفت یا رسول الله از آن وقت باز که خدای تعالی مرا آفریده است ترا دوست میدارم و بر تو درود میفرستم پیش از خلق آدم علیه السلام به پنجاه هزار سال و من قدم خود برین کرسی نهاده ام و منتظر جمال توام فرمودند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هر فرشته که بر قبه بود میگفت یا رسول الله قدم مبارک خود براینجا بنه تا ما را از قدم مبارک تو بهره باشد و معراج نام آن کرسی است چون قدم بران کرسی نهادم جبار اعظم آن همه را در زیر قدم من درآورد پس آن کرسی در هوا روان شد

فصل دوم در ذکر دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرشته را که بهوا معلق در سجده بود

در کتاب حیرة الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی آورده است که فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم چون پیشتر نظر کردم یک فرشته بزرگ دیدم که معلق در هوا نشسته در سجود است اما طول و عرض آن فرشته معلوم نمیشد و بر پشت آن فرشته زمین از کافور بود آنگاه کرسی من بران زمین بایستاد و با ادب دران زمین از رفرف فرود آمدم فرمان در رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم این کرسی بر فرمان تو منتظر است اگر بفرمائی روان شود یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم تو هیچ اندیشه ادب مکن و ترس در دل خود راه مده گفتم بار خدایا بنده ضعیفم و غریبم و تو بی نیازی ندا در رسید که ای محمد صلعم هر چیزی که آفریده ام بدوستی تو آفریده ام و خدائی خود را بجهت تو آشکارا نموده ام ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیشتر بیا چون پیشتر روان شدم فرشتگان بی عدد دیدم که همچون برق میرفتند و معلوم نمیشد که از کجا می آیند و بکجا میروند و بجانب دست راست ایشان نظر کردم کرسی از یاقوت دیدم که دران کرسی هفتاد هزار نقش مینمود و شش هزار پایه بران کرسی بود و پایهای او بعضی از الماس و بعضی از مرجان و طول و عرض آن کرسی هیچ معلوم نمیشد و فرشتگان می پریدند و تیزتر از برق میرفتند رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که من در حیرت ماندم فرمان در رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم چه در حیرت مانده این کرسی قبله فرشتگان است که از نور تو آفریده ام و این فرشتگان که همچون برق میروند طواف این کرسی مینمایند

وازان روز که این کرسی را آفریده ام این همه فرشتگان را در طواف انداخته ام و هنوز یک طواف تمام نکرده اند
وازان پایه که روان شده اند هنوز بپایهٔ دیگر نرسیده اند چون ایشان یک طواف کرده بآن پایه برسند دران وقت
قیامت شود حضرت علیه الصلوٰة والسلام فرمودند من در حیرت بماندم ندا در رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم
بر کرسی ما بیا پس روان شدم بلندی آن کرسی نود هزار ساله راه بود در یک لحظه طی نمودم و کرسی من در میان آن
کرسی ایستاده شد چون نظر کردم تجلیات نور عجائب دیدم و درمیان آن تجلیات بچگان خوش شکل دیدم
که صفت ایشان در زبان نگنجد از درگاه حق سبحانه وتعالی سوال کردم که بارخدایا ایشان کیانند ندا در رسید که یا محمد
صلی الله علیه وآله وسلم ایشان که باین شکل لطیف اند نماز و روزهٔ مومنان میباشند و کسی که از امت تو با محبت نماز
گذارده باشد و روزه داشته باشد آن نماز و روزه را درین مقام پاک میطلبم و پرسش میکنم اگر با یقین درست و با جماعت
نماز بجای آورده باشد باین صورت میکنم و درمیان این مقام پاک نگاه میدارم و اگر با یقین نباشد و بے محبت نماز گذارده
باشد آن نماز را حکم کنم که بر آسمان نگذارند و در جامهٔ سیاه بپیچند و در دنیا اندازند آن نماز از درگاه الٰهی ناامید شده گوید
که ای بنده چنانکه تو مرا ضایع کردی خدای تعالی ترا هم ضائع کند یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم این نماز و روزهٔ
مسلمانان را نگاه میدارم از برای آنکه در مشکلات آخرت ایشان در کار ایشان یاری دهد آنگاه از کرسی فرود آمدم
دو رکعت نماز ادا کردم و در حق امتان عاصی خود دعا کردم ندا در رسید که یا محمد هیچ غم امت مخور اگرچه ترا امتانند مرا بندگانند

فصل سوم در ذکر رسیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بساق عرش مجید و دیدن سطرهای که در آنجا نوشته شده اند

در کتاب روضة الاحباب آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند چون از اینجا بیشتر شدم
ناگاه همین رفرف پدید آمد بر من سلام کرد و آن بساطی است از نور بروایتے از یک دانهٔ مروارید آفریده شده
تسبیح میگفت غلغلهٔ تسبیح او در ملکوت پیچیده بود قدم بر رفرف نهادم و بیک حرکت نزدیک بساق عرش
رسیدم چون عرش را بدیدم از هیبت او بلرزیدم واز راست عرش ندائے شنیدم که سبحان من عفو ابعد
قدرته واز پیش عرش شنیدم که لا یعلم العرش الا انت واز عرش ندائے شنیدم سبوح قدوس
رب الملائکة والروح بعد ازان حجابهای بسیار پیش آمد ازانجمله هفتاد هزار حجاب از زر سرخ و هفتاد هزار حجاب
از سیم خام و هفتاد هزار حجاب از مروارید و هفتاد هزار حجاب از زمرد سبز و هفتاد هزار حجاب از یاقوت سرخ
و هفتاد هزار حجاب از ظلمت و هفتاد هزار حجاب از نور و هفتاد هزار حجاب از آب و هفتاد هزار حجاب از آتش
و هفتاد هزار حجاب از باد و سطبری هر حجابی هزار ساله راه بود سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که رفرف مرا

ازین حجابها بگذرانید بعد ازان به پرده داران عرش رسیدم هفتاد هزار پرده دیدم و در هر پرده هفتاد هزار
سلسله دیدم و هر سلسله برگردن هزار فرشته نهاده اند و این پرده ها نیز بعضی از مروارید و بعضی از یاقوت و بعضی
از جواهر و بر هر پرده فرشته ملازم که هر یکی ازین فرشتگان را هفتاد هزار فرشته دیگر تابع بودند و بزرگی
هر فرشته چنانکه از کتفی تا کتف دیگر هفتاد هزار ساله راه بود و بعد ازان بطائفه از ملائکه رسیدم که عدد ایشان
هفتصد برابر تمامی مخلوقات هفت آسمان و زمین بود و آن جماعت از طائفه کروبیان بودند و این رفرف
مرا ازین پرده ها یک بیک میگذرانید تا میان من و عرش یک پرده بیش نماند مرا بساق عرش رسانید نظر کردم
چهار سطر دیدم بروی نوشته بسطر اول انا اذکر من ذکرنی یعنی یاد کننده آن کسم که بیاد من مشغول ست
قال الله تعالی فاذکرونی اذکرکم سطر دوم انا محب من یحبنی یعنی دوست آن کسم که مرا دوست دارد قال
الله تعالی یحبهم و یحبونه سطر سوم انا ازید من شکرنی یعنی زیاده میکنم نعمت خود را در بارهٔ کسی
که شکر نعمت من گوید قال الله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم سطر چهارم انا اجیب لمن دعانی یعنی اجابت
میکنم هر که مرا بخواند قال الله تعالی امن یجیب المضطر اذا دعاه در تاج القصص آورده است که فرمود
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بعد این حجابها هفتاد هزار صف فرشته دیدم و از پس آن
هفتاد هزار صف دیگر دیدم و هر صفی بعدد چند برابر همه خلائق و یکی از ایشان زهره ندارد که بعرش نگرد
از ترس خدای تعالی دست بر بام عرش نهاده و سر در پیش افگنده و آنرا که بر دست است و چپ او بوده
هرگز ندیده و از پر تا پر دیگر ایشان مسافت سیصد ساله راه ست و از زنخ تا سینه ایشان نیز سیصد ساله راه
ست و از فرق تا قدم پر دارند و بر هر پری زبانی و بهر زبانی خدای را تسبیح میگویند و هشت صف دیگر
دیدم هر صفی بعدد همه خلائق و موی تن آدمیان و چارپایان و پر مرغان در کشاف آورده که فرمودند حضرت
علیه الصلوة والسلام در گرد عرش هفتاد هزار ملائکه طواف میکنند تکبیر و تهلیل میگویند و در پس ایشان
هفتاد هزار صف دیگر ایستاده اند نیز تسبیح میگویند در تاج القصص آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم چون آن فرشتگان مرا دیدند آواز برکشیدند گفتند السلام علیکم ایها النبی و رحمة الله
عنو بنده تو لی بنزدیک خدای تعالی جواب سلام ایشان باز دادم گفتم اینها کیانند ندا در رسید که ایشان
حمله و خاقان عرش اند چند برابر خلق هفت آسمان و زمین و هفتصد برابر دنیا اند و حاملان عرش را دیدم
که قراءت ایشان حم بود در کتاب معارج النبوة آورده است که فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
بعد ازان رفرف مرا بر فوق خود نشانیده از مقام خود روان شد دریاها پیش آمد که عرش عظیم را احاطه کرده است
هفت دریا دیدم که کشادگی هر دریا هفتاد برابر دنیا بود و عمق هر یکی هفتاد برابر آسمان و زمین بود رفرف مرا

از این دریا گذرانید دیگر هیچ آوازی بگوش من نرسید و تسبیح فرشتگان را نشنیدم چنان از خلق غائب شدم که گویا هر دو کون در عظمت خداوندی متلاشی گشته اند در اخبار الملکوت آورده است که فرمودند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عرش را چهار جوی است جوی اول از مروارید آبدار است و این سخن را تا بیل میباشد یکی آنکه زمین در کنارهٔ جوی مروارید است و جوی دوم از زمرد سبز است و جوی سوم سفید تر از شیر و شیرین تر از انگبین و شهد است و جوی چهارم از برف است و سنگ ریزهٔ آن جوی از دروم وارید است چنانکه چشم از دیدن او خیرگی میکند پس گفت ششم فرشته را که در زیر عرش بود مراد را هشتصد هزار بار ولبود و در هر بار و هشتصد هزار پر بود و در میآمد آن فرشته بدریای که در زیر عرش است و او را البحر اومی گویند غوطه میخورد و هر روزی هفتصد هزار بار پس برمی آید از دریا و بازوهای خود را می افشاند از هر قطرهٔ او الله تعالی فرشتهٔ پیدا میکند تا بروز قیامت تسبیح میگوید این است تسبیح او سبحانك یا سیدی ما ارحمك سبحانك ارامك سبحان ما الطفك و در زاد الآخرت آورده است که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که بجانب راست عرش هشت رود است و اگر این دریاها بودی هیچ فرشته نتوانستی عبادت کردن زیرا که نور عرش ایشان را بسوختی و در گرد این رود با حق تعالی دریائی آفریده است که پنجصد هزار ساله راه پهنای او است و پنجصد هزار ساله راه قعر او است از کرانه مروارید عرش عظیم را احاطه کرده بقدرت حق سبحانه وتعالی

فصل چهارم در ذکر بزرگی طول و عرض حاملان عرش مجید

در روضة الواعظین آورده است که حضرت خداوند تعالی چهار فرشته آفرید بجهت احتمال عرش فرشتهٔ اول از نور فرشتهٔ دوم از رحمت فرشتهٔ سوم از باد فرشتهٔ چهارم از آب در شفاء النصایح آورده است که قامت هر یک از این حملهٔ عرش نهصد هزار ساله راه بود و مقدار وضع قدم هر یک از ایشان هفت هزار ساله راه بود و در کتاب سراج القلوب آورده است که وهب بن منبه رضی الله عنه گوید که عرض سر هر یک از این حاملان عرش دو صد و هفتاد هزار ساله راه است در اخبار الملکوت آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در بزرگی حاملان عرش فرمودند که میان نرمهٔ گوش و گردن هر یک از ایشان مسافت آن مقدار است که پریدن مرغ باشد تا نهصد سال عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما میگوید که حاملان عرش را مسافت از یک گوشهٔ چشم تا گوشهٔ دیگر پنجصد ساله راه است و از کتفی تا کتف دیگر ایشان هفتاد هزار ساله راه است و هر یک از این فرشتگان را چهار روی است از چهار جانب یکی روی بصورت آدم دوم بصورت گاو سوم بصورت شیر چهارم بصورت کرکس و با هر چهار روی بحمد و ثنا می مشغول باشند و تسبیح آن روی که مشابه آدمی است این بود که سبحان اعطیت برحمتك ارزاق بنی آدم

یا ارحم الراحمین و تسبیح آن روی که مشابه گاو است این بود که سبحان من رازق یسأل و من لم یسأل سبحان من یری
ولا یری و هو بالمنظر الاعلی یرزق ماطر لجمعین و تسبیح آن روی که مشابه شیر است این بود که سبحان من یعلم
من خلقه من قبل سبحان من ادری ماهم فی البر والبحر سبحان من یسمع خفقان الطیر فی اذکارها سبحان من یسبح له
الطیر فی الهواء و رزق جمیع الطیور بروایت تاج القصص و بروایت ابن عباس رضی الله عنهما بالای هر یک
ازین حاملان عرش دو صد هفتصد هزار ساله راه بود و زیر پای هر یک ازین حاملان هژده هزار ساله راه جای نیست
که در زیر قدم گرفته اند و از همه آسمانها و هشت بهشت و هفت دوزخ و هفتاد هزار حجاب و هفت طبقه زمین تا ناف
ایشان بیش نباشد و پایهای ایشان از همه فرو گذشته خدا داند که تا کجا است در کتاب ریاض المذکرین آورده که
چهل هزار سال عرش بر آب متحرک بود و قرار نمیگرفت تا پیرامون او خطی سبزی پیدا شد که لا اله الا الله محمد رسول الله
از برکت این کلمه عرش قرار گرفت چنانچه در سوره هود علیه السلام فرموده است که قوله تعالی و هو الذی خلق السموات
والارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء بعد از ان الله تعالی باد سے بیافرید تا عرش را بر باد نشانید در هوا بود
و بعد از ان حاملان عرش را بیافرید که امروز ایشان چهار اند چون روز قیامت شود هر یکی را یکی دیگر یارے دهند
تا هشت شوند چنانچه حق تعالی میفرماید که و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة در کتاب روضة الواعظین آورده
که حق تعالے فرشته که از نور آفریده بود او را ندا در رسید که ترا بجهت احتمال عرش مجید آفریده ام چه مقدار قوة
میخواهی گفت چندانکه هفت طبقه آسمان را میخواهم که بیک انگشت بردارم فرمود که کرامت نمودم فرشته دیگر که
از رحمت آفریده شده بود او را نیز ندا در رسید که چه مقدار قوت میخواهی گفت هفت طبقه زمین را بیک انگشت
بردارم لوی نیز انعام فرمود فرشته دیگر که از باد آفریده بود مر او را قوة باد داد و فرشته چهارم را که از آب آفریده بود
مر او را قوت آب داد پس خطاب کرد که اے فرشتگان عرش را بر دارید این چهار فرشته بحکم قادر بے نیاز
با قوت در زیر عرش در آمدند مدت هفتاد هزار سال اهتمام نمودند تا مقدار تمامی دریاهاے عالم عرق از
بدن ایشان روان شد عرش را از جایش حرکت داده نتوانستند و بخدای تعالی از عجز خویش بنالیدند حق
تعالی مضاعف آن بایشان قوت عطا فرمود و کلمه جلیله سبحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة والعظمة
والقدرة والکبریاء والجبروت سبحان الملک الحی الذی لا یموت سبوح قدوس رب الملائکة والروح
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و الله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم تعلیم شان فرمود از برکت
این کلمه عرش را برداشتند و بمقام وی رسانیدند و همواره بگفتن این کلمه مداومت می نمایند اگر یک لحظه
از گفتن این کلمه عاطل گردند عرش از محل خود سقوط پذیرد حق تعالے حاملان عرش را از فرشتگان دیگر
اشرف تر آفریده است و آنها را امر فرموده است تا هر روز دو بار بامداد و شب سلام کنند بر حاملان عرش

همه فرشتگان از جهت بزرگ‌داشتن ایشان حاصل الامر اینکه حاملان عرش بقوت و شوکت خود بنازیدند و گفتند که منشور عفت بر عنوان سیاست ماست و دستور عصمت توقیع رفیع الشان ماست و طیلسان عبودیت و من عنده لا یستکبرون عن عبادته بر دوش ماست جلباب مکرمت بل عباد مکرمون در آغوش تمکین ماست خلعت الذین یحملون العرش راست بر قامت باستقامت ماست اشارت باشارت یسبحون بحمد ربهم و یومنون به علامت ماست سمند دوندهٔ طاعت در میدان استطاعت و یسبحون اللیل و النهار ماست تاخته ایم عرش الرحمن جل جلاله اعظم الاجرام و عالم الامکان لقب اوست بر بازوی شوکت ماست لوح المحفوظ که الکتب فی القران کنیت اوست در کنارهٔ دولت ماست چون حاملان عرش در نظر توقیر و اعزاز در ذوات خود دیدند و نعوت و صفات خود به میزان تحسین و احسان پسندیدند حق تعالی مورچه خلق فرمود بمقدار سر انگشت و را نام با انجام حضرت خود تعلیم فرمود بامداد آنحضرت عرش را تنها برداشت تا حاملان عرش عجز خود دیده دانستند و بر عجز خود اعتراف نمودند

فصل پنجم در ذکر در آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدرون دانهٔ تسبیح حاملان عرش و دیدن عجائب و غرائب

در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده اند که فرمودند حضرت رسول علیه الصلوة و السلام در دست هر یکی از حاملان عرش تسبیحی دیدم که درازی آن تسبیح پیدا نبود و هر دانهٔ تسبیح برابر کوه بزرگ بود و دانهٔ آن تسبیحها سبز همچون زمرد بود و آن فرشتگان این تسبیح میگفتند که سبحان العلی العظیم بالای هفت آسمان پر از نور شده بود و من در حیرت بماندم ندا در رسید که ای محمد علیه الصلوة و السلام در میان یکدانهٔ تسبیح ایشان در آی و عجائبات مرا ببین آنگاه در سوراخ یکدانهٔ تسبیح ایشان در آمده روان شدم چون اندرون آن دانه نظر کردم زمین و آسمان و ماهتاب و ستارگان دیدم چون پیشتر روان شدم یک شهر عظیم دیدم در درون آن شهر مسجدها دیدم و در هر مسجد خلائق جمع شده بودند و از آن خلائق کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله بشنیدم متحیر شدم گفتم خداوندا آن کدام محمد است که دین او درین عالم ظاهر گشته است ندا در رسید که ای محمد علیه الصلوة و السلام هر چیزی که آفریده ام بدوستی تو آفریده ام و بجز تو حبیب دیگر نکرده ام اگر نام محمد باعدد بوده باشد بدوستی تو و نام تو همه را بیامرزم و در بهشت برم و در میان هر یک دانهٔ تسبیح چنین عجائبات پیدا کرده ام و همه را در دین شریف تو در آورده ام و درین عالم دین ترا از روز نخست ظاهر کرده ام و آنرا که دوست داشته ام در دین تو در آورده ام از اندرم که نور تو آفریده ام اول در میان تسبیحات فرشتگان نور تو آشکارا کرده ام و این عجائبات که دیدی از علم من یک نکته است فرمودند رسول علیه الصلوة و السلام چون این ندا را بشنیدم شاد شدم و پیشتر روان شدم همچنان هفتاد هزار شهر مسلمان آباد

دیدم ابی کعب رضی الله عنه گفت روایت کند از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که در میان آن
دانهٔ تسبیح معراج سفر من کردند و بالای آسمانها بردند و آنچه در دانهٔ تسبیح معراج نه فلک و کیفیت آن از جانب حق تعالی
بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم منع شد که ای حبیبم حقیقت این نه فلک با امت خود زینهار نخواهی گفت آنگاه
حضرت رسول علیه الصلوة والسلام از آن دانهٔ تسبیح بیرون آمدند حمد و سپاس باری تعالی را بجای آوردند گفتند
ای بار خدایا این فرشتگان که تسبیح میگویند در هر دانهٔ تسبیح نه فلک آفریده کسی را شمار آنها معلوم هست یا نه ندا
در رسید که شمار این دانه ها را هیچکس نداند بجز من و این فرشتگان را هفت لک سال است که در عبادت مشغولی دارند روز
قیامت ثواب این همه تسبیحات را جمع کنم و همه را با متان گناه گار تو بخشم و باین بهانه در بهشت در آرم حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که از شنیدن این ندا بسیار شادمان شدم در سراج القلوب آورده که خدای تعالی عرش را
بر سر این فرشتگان نهاده است هیچکس گرامی تر از ایشان نزد او نیست اول کسیکه خدای تعالی از فرشتگان بیافرید این
چهار فرشته اند که عرش بر سر ایشان است آورده اند که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون از اینجا پیشتر شدم ناگاه از
زیر عرش نسیمی بوزید در وی بوی جان پاکی یافتم گفتم الهی این چه بوی است باین خوشی و خرمی فرمان آمد که این نفس
سوختگان شوق ماست هرگاه که آن سوخته مشتاق از صمیم سینه آهی بر آرد آن نفس سوخته هیچ حایل نیارامد تا باین
مقام نرسد تا باین حمله عرش ما از دون هیچ چیزی نیاسایند بلکه باین نفس ایشان از شوق نعره بر آورند ما بخدای که
ما بر ایشان مشتاق تریم هیچ ذاتی و دلی را آرزوی عشق خدای در دل می آید و هیچ جانی را اشتیاق جمال و جلال خدای
تعالی هست درویشان و غمزدگان از شما می پرسم با خدای خویش هستید بیا که هنوز وقت نثار کرم است درین مجمع
محتاجی هست هر حاجت دارید پیش سینه آرید و نومید نباشید که این ساعت درهای فضل و رحمت گشاده است
بادشاها آنچه ما خواهیم اندازه خواهیم اما آنچه تو خواهی بخشی ملکا هر کی را تشریف و نواختی و خلعتی و کرامتی و ذوقی و عشقی و محبتی در
خورد حال ارزانی دار در تاج القصص آورده که این چهار کلمه است که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید که فرشتگان
بچهار هزار سال شنیدند و آنچنان بود که چون فرشتگان بمقام خویش در هر جا قرار گرفتند از جانب راست عرش ندای
آمد تا همه روی بهمان سوی نهادند تا کرا خوانند هزار سال می نگریستند زیرا که هزار سال می بایست تا سماع با تمام رسید
و از چپ عرش ندا آمد که یا ایها الذین آمنوا هزار سال این سماع برداشت همه سر فرو افگندند و گفتند دریغا که چهار
هزار سال گوش نهادیم این مرتبه بنی آدم را آمد حال ملائکه چنین بود اکنون هشتاد نه جای مومنان در قرآن یا ایها
الذین آمنوا میشنوند و همچنین بر حال اند حضرت خداوند تعالی میفرماید که در هشتاد نه جای ترا میخوانم اجابت نمیکنی
تو مرا یکبار بخوان تا اجابت نمایم و از آن روز باز که حاملان عرش را حق تعالی آفریده است ایستاده اند تا روز
قیامت پیوسته بدین کار مشغول اند یکی تسبیح و دیگر مومنان را استغفار کردن چنانچه حق تعالی می فرماید که الذین

یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یومنون به و یستغفرون للذین آمنوا در اخبار الملکوت آورده است که هر یکی از حاملان عرش را چهار بال است بر روی ایشان بوده کی حجاب است که تا در عرش نه بینند و از هیبت و عظمت عرش بیهوش نگردند و تسبیح ایشان سبوح و قدوس باشد اول عرش بر آب بود بعد از ان بر باد چنانچه در بالا مذکور شد در رساله قادریه آورده که ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه الصلوٰة والسلام که گرداگرد عرش منبرها است از نور در روز قیامت در ان منبرها قومی باشند که جامهای ایشان از نور و ایشان پیغمبران و شهیدان نباشند ولی پیغمبران و شهیدان از حال ایشان مغبطه باشند صحابه رضی الله عنهم عرض کردند که صفت کن آنها را گفت ایشان مسلمانان باشند که با صلحاء و اتقیا دوستی کرده باشند و با ایشان نشسته باشند و از برای خدای ایشان را زیارت کرده باشند حالانکه یک جنس نباشند از اطراف متفرقه باشند بیت هزار خویش که بیگانه از خدا باشد فدای یکتن همه بیگانه آشنا باشد

فصل ششم در ذکر دیدن آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم دریائی را که در زیر عرش است و ماهی آن دریا و عجائب و غرائبی که در شکم آن ماهی است

نقل است از تفسیر کبیر که فرمودند رسول علیه الصلوٰة والسلام شبی که مرا معراج شد و رفرف مرا بعرش رسانید دیدم که خدای تعالیٰ پیش عرش دریای آفریده الهام در رسید که ای محمد علیه الصلوٰة والسلام قدرت مرا به بین و این دریا و ماهی را نیک مشاهده نمای چون بدریا رسیدم در میان آن دریا یک ماهی دیدم که درازی آن ماهی هشتاد هزار ساله راه بود و عرض آن ماهی چهل هزار ساله راه بود در شکم آن ماهی سیصد و شصت قلعه آفریده است از نور و مفاصله قلعها از یکدیگر شانزده هزار ساله راه و در میان هر دو قلعه سه لک باغ آفریده است و در هر باغی سه لک دریا و در هر دریای طعم شیر و شهد و آب و شراب ترتیب داده و بر کنار هر دریای درختان آفریده است و این جمله را از برای مومنان کرده از برای حرارت روز حشر و در سایه این درختان چتر باشد در روز قیامت مومنان بران دریا کشتیها به بینند از زر سرخ و شکم آن کشتیها از فیروزه سبز باشد و در میان آن کشتیها فرشتگان گروهی را روان سازند و تماشای دریا کنند بعد از ان از ان دریا یک ماهی بیرون آید دهان باز کرده آن کشتیها را یک لقمه کند و باز سر بدریا فرو کشد و مومنان در شکم آن ماهی عجائب و غرائب تفرج کنند گویند که در بطن آن ماهی سه لاک مسجد جامع باشد مومنان در ان مساجد عبادت کنند حق تعالیٰ در شکم آن ماهی یک باغی آفریده است و درختان او بهر شاخ انواع میوه ها دارد و درازی هر میوه هفت چند میوهٔ دنیا باشد و چهل سال مومنان از ان میوه ها بخورند و عیش و تماشا کنند بعده جملهٔ حوران جمع شده از جانب مومنان بدرگاه خدای تعالیٰ مناجات کنند که الٰهی شوهران که در دنیا کرم کرده بودی حالا آن لطف و کرم خود بما باز رسان حق تعالیٰ فرمان دهد آن ماهی را که بنزدیک کنارهٔ دریا بیا و آن کشتیها را از شکم خود بیرون آر که در ان مومنان اند در حال آن

کشتیها را از شکم خود بیرون اندازد و مومنان تمام از کشتیها فرود آیند و در طلب حوران شوند و در بهشت عنبر سرشت بخرمی در آیند و شادیها کنند ابد الآباد بی رنج و بی مشقت خواب و ممات در بهشت نباشد بجز عیش کامرانی و شادکامی فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که رفرف مرا از آن مکان بپرید

باب بست و دوم در بیان سوار شدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر بالای اسپی که از یک دانهٔ مروارید بوده و دیدن بر جهای عرش و بزرگی آن و دیدن کنگرهای آن بر جها که چند لک بوده است و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل است بر هفت فصل

فصل اول در ذکر استقبال نمودن عرش با آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم

در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده اند که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون رفرف از زیر قدم من ناپدید شد صوتی پیش آمد بر مثال اسپی از یکدانه مروارید سفید و تسبیح میگفت نور از دهانش مرا بر داشت وی بر و چندانی پر یکه مقدار آن حق تعالی داند ابو درداء رضی الله عنه میگوید که از رسول علیه الصلوة والسلام شنیدم که گفت بر بالای اسپ مروارید سوار شدم میرفتم که عرش مجید پنجصد ساله راه پیشواز من آمد عرش گفت یا رسول الله قلادهٔ توحید در جید تجیدش افگنده اند و ردای استوای رحمانی بر قامت من انداخته اند و قبلهٔ دعوة نیازمندان منم و آشیانهٔ ارواح متقربان منم و آستانهٔ اسرار موحدان منم و هر چه در حیطهٔ آفرینش خلعت وجودش پوشانیده اند و جرعهٔ جود دستش نوشانیده اند مجموع سر بر قدم من دارند و دست نیاز بر خوان والانعم و مائده جود و کرم من دراز میکنند خطاب مستطاب حضرت رب الارباب جل جلاله در رسید که ما را برگزیده و محبوب پسندیده هست که این همه عظمت و احتشام شما در جنب احترام او چون ذرهٔ باشد در برابر آفتاب بعده ارکان بی پایان ممالک ملک ملکوت از جناب حضرت عزت مسئلت نمودند که الهی چون شود که تارک علم وجود ما را بکرم وجود قدم مبارک وی گردانی جناب رب العزت مسئلت ایشان را مقرون باجابت گردانید خیمهٔ اقبال و شادروان جاه و جلال محمدی علیه الصلوة والسلام را بر بام هفت آشیان حرام بر کشید خواجه علیه الصلوة والسلام از من همت از تارک کونین در کشیده آستین از نقود عالمین بر افشاند ساکنان حظائر قدس بجناب انس گفتند که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اقطار و اکناف آفاق بر سبیل اتفاق اگر نظر اندازی عالمی بسازی گفت اینها همه قطاع استان من است که سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم در اقطاع چاکران نظر

کردن از همت عالی نباشد گفتند باری در ملکوت عالم بالا نگر فرمودند که تماشاگاه پدر من بوده است وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض خلیل که منظور نظر پدر بوده باشد پسر را دیدهٔ الفت کلفت با یست گفتند نظر بعرش الرحمن که سقف جنان است بینداز و خاطر عاطر ساعتی بجانب او پرداز که مستوی صفت رحمت آلهی عرش است قبلهٔ قلوب عارفان عرش است قندیل ارواح مشتاقان عرش است کشتنگاه دلهای سرمستان عشق عرش است اقرب الاجسام الی الملکوت عرش است انسب الاشیاء الی الجبروت عرش است فرمودند بلی چنین است اما عرش مبین عظمت را از ظلامت قدوم کی از چاکران و ملازمان من لرزه و اضطراب بر اندام او می افتد اهتزاز العرش بموت سعد بن معاذ رضی الله عنه تحمل مقاومت من از کجا دارد بلکه بمجرد فراق که بسبب عدم ملاقی دو بار از خاکساران امت من افتد بر خود لرزیدن گیرد تحمل وصال و ملاقات من چگونه تواند داشتن بلکه چون یتیمی در گوشهٔ بیتی از اد با خویشش بگرید عرش مجید بلرزد اهتزاز العرش ببکاء الیتیم عرش کجا طاقت این در یتیم داشته باشد گفتند در چه نگری گفتم در حال او نگرم و در کمال لطف او نیم که نطفه بودم از اثر تربیت او مضغه گشتم علقه بودم صدیقه گشتم چنین بودم و چنان شدم ولی بودم حبیب گشتم یتیم بودم عظیم گشتم غریب بودم حبیب گشتم فقیر بودم امیر گشتم بنده محتاجی بودم صاحب معراجی گشتم پسر عبد الله بودم محمد رسول الله گشتم درویش بی دینار بودم پادشاه عرب و عجم گشتم امروز در عالم فنا و جهان بی بقا این همه فضل انعام و لطف و کرم ارزانی فرمود که بعالم بقا آیم و در مقام محمود و حوض مورود و محضر مشهود رایت الشفیع المشفع بدست من دهند و وعدهٔ با مژدهٔ عطای با رجای ولسوف یعطیک ربک فترضی بتقدیم رسانند و هر کرا داغ خویش بر دل منیم در ظل رایت و مرحمت خویش نشانم و از چنگ سرهنگ آتش سرکش دوزخ برهانم و بمقصد مرصد اعلی و مصعد و معبد جوار حق برسانم قال المؤلف الکتاب خطاب النبی صلی الله علیه و آله وسلم مثنوی

ای شمع سراچهٔ آلهی
خورشید سپهر پادشاهی
ای مسند تو فراز انجم
در شرع تو طبع کرده ره گم

از شمع تو گشت برخ روح
ابواب مکاشفات مفتوح
هر ذره زپر تو وجودت
داده خبری ز نور جودت

بی واسطهٔ خدا امرلی
برخوان ابیت عند ربی
عشقت براق همت انگیخت
در راه ادب کاب بگسیخت

از ناز تو گلرخان این باغ
بر چهره نهاده داغ بر داغ
بر دره ره تارک ملائک
قدرت زده پایهٔ ارائک

در مسند قاب قوسین
خاک قدم تو بود کونین
بنمود زحق برحمت افگند
ز آئینهٔ ذات تو خداوند

در منظر هستی تو دیدم
آن حسن که هم ز تو شنیدم
در عرصهٔ انکشاف معنی
بکشاد لبت زبان بدعوی

یک پردهٔ عیسوی بر افتاد
ترسا بخدا بیش نشان داد
هفتاد هزار پرده داری
پیش رخ جانفزای عالی

در پردهٔ مشربه خیالی
کور انبود بجز مثالی
بیچاره معین کین غلامت
از دیدهٔ دل کند سلامت

فصل دوم در ذکر آفرینش عرش مجید و حقیقت بزرگی آن و در شرح اوصاف و اوضاع و تعداد قوائم و مرجهای آن

در کتاب نزهت الابرار آورده که قال الله تعالی و هو الغفور الودود ذو العرش المجید فعال لما یرید و قال
فی سورة الانفال و هو العرش العظیم و قال فی سورة المومن رفیع الدرجات ذو العرش یلقی الروح من امره
علی من یشاء من عباده و در تاج القصص آورده که بدانکه ملک تعالی عرش را عظیم خوانده قوله تعالی رب العرش العظیم
و قیامت را عظیم خوانده است لیوم عظیم و زلزلهٔ قیامت را نیز عظیم خوانده است ان زلزلة الساعة شیء عظیم
و خلق رسول صلی الله علیه و آله و سلم را نیز عظیم خوانده است و انک لعلی خلق عظیم و فضل خود را نیز عظیم خوانده است
والله ذو الفضل العظیم و قرآن را نیز عظیم خوانده است والقرآن العظیم اگر همه واصفان جهان گرد جهان
گرد آیند تا عظمت عرش را بیان کنند نتوانند وصف کردن در شرح تعرف مشهور است که گفته اند که الله تعالی عرش را از برای
اظهار عظمت آفریده است لا مکانا لذاته تا قدرت خود را بر خلق نماید نه اینکه مکان ذات مقدس او بوده باشد
چه حضرت او از تخیل در مکان کردن منزه است و سر همه کسان در ادراک عظمت عرش و بزرگی او عاجز است چگونه در
اندیشهٔ عظمت خداوندی او توانند بود در اخبار الملکوت آورده که حکمت در آفرینش عرش و کرسی چیست چون باری تعالی
بمکان احتیاجی ندارد جواب میگوییم که در آسمان چیزی عظیم آفریده است و فرشتگان را فرمان داده تا آنرا تعظیم دارند
و آن قبلة الشان است چنانچه در زمین حق تعالی کعبه بنا نهاده است و فرمان داده او را تعظیم داریم و بعضی را در
بیت المقدس فرمود و او از عرش و کرسی منزه است و اینکه در وقت دعا دست بر آرند باعث آن است که عرش بالا است
و آن قبلهٔ دعا است علما رحمهم الله گفته اند که بهتر آنکه در وقت دعا دستها در مقابل سینه دارد تا دفع وهم جاهلان باشد
که خدای تعالی بالا است و او از حاجت بجواهد چنانکه از جهل بعضی کافر میشوند و میگویند که خدای تعالی بالا شده میگویند
و می بینند این سخن بی تاویل گفتن خطا است بدانکه بعضی منجمان بر آنند که عرش و کرسی عبارت از فلک الافلاک بود یعنی
برتر است از این هم افلاک میگردد عرش فلک الافلاک است نه فلک از این سبب گویند و بقول فقها و متکلمین هفت
فلک بیش نیست و این اختلاف در نام است و معنی همان بود که اول ذکر کرده شد در اخبار الملکوت آورده است که
حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که حق تعالی عرش را از جوهر و نور سبز و یاقوت آفریده است و بزرگی او از حد
وصف بیرون است در اخبار آمده که عرش را سیصد و شصت برج است بعضی از یاقوت و بعضی از زبرجد و بعضی از نقره
اگر هفت هزار حجاب پیش آن نبودی نور آن همه عالمها را بسوختی در ریاض المذکرین آورده که از برجی تا برج دیگر پنجصد
هزار ساله راه است و ارتفاع هر برجی نیز پنجصد هزار ساله راه است در تاج القصص آورده است که حق تعالی
او را از هفتاد هزار رنگ آفریده است و در ریاض المذکرین آورده است که عرش در هر روز هفتاد هزار رنگ
از نور پیدا میکند و هیچکس استطاعت و قدرت ندارد که نگاه بیکی از آن انوار کند نقل از تفسیر سورهٔ یوسف
علیه السلام آورده که حق تعالی چند چیز را در کلام مجید و فرقان حمید خود عظیم خوانده است یکی از آن عرش است باین آیه

که لا اله الا هو رب العرش العظیم از ان وقت باز که خدای تعالی آسمانها و زمینها و عرش را آفریده است هر روز عرش پنجصد ساله راه بالا میرود و بکشاده میشود در زاد الآخرة آورده که رسول علیه الصلوة والسلام گفتند که عرش هزار هزار ششصد هزار سر دارد و در هر سرے هزار هزار ششصد هزار روی دارد و بر هر روی هزار هزار ششصد هزار دهان دارد و بر هر دهان هزار هزار ششصد هزار زبان دارد و بر هر زبانے هزار هزار ششصد هزار تسبیح میگوید هر کدام بلغت دیگر که بایکدیگر نماند در ریاض المذکرین آورده که روایت میکنند ابن عباس رضی الله عنهما از حضرت علیه السلام که تسبیح بعضے از زبانهای عرش این ست که سبحان القائم الدائم سبحان الدائم القائم سبحان الملك الاعظم سبحان من لا یعلم بکیف الا هو امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که هیچ مخلوقے از خداوند تعالی چنین نمی ترسد که عرش و بعضے از زبانهای او باین کلمات ناطق ست که اعوذ بالله من غضب الله واعوذ بالله من سخط الله واعوذ بالله من نقمة الله واعوذ بالله من کید الله در کتاب حیرة الانسان آورده که فرمودند حضرت رسول علیه الصلوة والسلام که آن اسپ مروارید مرا می برد چندانے که او را خداوند تعالی داند ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام عرش انیکو معاینه کن چون بیشتر نظر کردم بسوی عرش درے دیدم از یاقوت تخته او از زمرد بود و نام آن در باب الهدی بود چون کروبیان مرا بدیدند در باز کردند اندرون در رسیدم

فصل سوم در ذکر رکنهای عرش مجید

در قصص الانبیا آورده که حق تعالی در هر برج عرش هشت رکن پدید آورده است و از رکنے تا رکن دیگر چهار هزار ساله مدت و هر سالے از این چهار صد هزار ماه است هر ماهے را چهار صد هزار هزار آدینه است و هر آدینه را چهار هزار هزار روز ست و هر روزے را چهار صد هزار هزار ساعت است و هر ساعتی را چهار صد هزار هزار دقیقه ست و هر دقیقه را چهار صد هزار هزار روز دنیاست و هر رکنے از این ارکان سیصد و شصت قائمه دارد و در زیر هر قائمه شش صد هزار علم ست از نور و درازی هر علمی را الله تعالی داند و بالای هر علمی نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و در زیر هر علم چندان فرشتگان هستند که عدد ایشان بجز الله تعالی دیگرے نداند و از قائمه تا قائمه دیگر سیصد و شصت هزار هم چند دنیا است در کتاب اللطایف مذکور ست که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرموده اند که اندرون هر برج عرش سیصد پنج هزار گوشه است از گوشه تا بگوشه دیگر فرق چندان است که اگر الله تعالی قوت جمیع مخلوقات را بمرغے دهد که هفت هزار سال پرد بگوشه دیگر نتواند رسیدن در زاد الآخرت آورده اند که بدرون هر یک برجهای عرش هفتاد هزار طبقه است و در میان هر طبقه هفتاد هزار شهرستان است و در هر شهرستان هفتاد هزار چند

دنیا آسمان و زمین ست بعد ازان از عرش بیرون رسیدم ندا آمد که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم عرش را نیکو معاینه کن چون نظر کردم عالم گوناگون دیدم متحیر بماندم ؎

بود سقف در عرش هفتاد هزار ... همه فوق یکدیگر ست استوار
بهر نردبانے ازان جمله نیز ... بود سنگ و سی هزار ای عزیز
بقولی که هشتاد هزار سال هست ... خرد زین صفت خرد گشت پست
که هر عالمی زان چو این عالم ست ... چنین قدرت قادر اعلم ست
یکی تا یکے صد هزار ساله راه ... ز قدرت حق صنع سال راه
ببالا رود تا بروز جزا ... رہے مملکت مالک کبریا

خدائے که گسترد این عهد فرش ... ز یاقوت سرخ آفرید ست عرش
بهر فوق ازان صد هزار نردبان ... ولی راه هر نردبانے ازان
بهر سنگ انسان شهر و سی هزار ... هزار عالم اندر یکے آشکار
ازین نردبان تا بدان نردبان ... بود شصت هزار سال این را بدان
دران عرش بد کنگره صد هزار ... همه نور تابان همه آشکار
بنقلے که هر روز عرش این بود ... بقدر زمین تا فلک ره رود

در ریاض المذکرین و در تفسیر کشف البیان آورده است امام جعفر صادق رضی الله عنه که گفت که صورت جمیع مخلوقات در عرش منقوش ست و آن آن ست که خداوند تعالی فرمود که و ان من شئ الا عندنا خزائنه و هر مومن که در زمین هست حق تعالی صورت او را در عرش آفریده است هرگاه که آن مومن خدای تعالی را یاد کند صورت او نیز خدای را یاد کند فرشتگان گویند که عجب این نیست که آن مومن ترا یاد کند عجب این ست که صورت او ترا یاد کند و اگر وقتے مومن بگناهی مبتلا شود بادی آید و پرده پیش آن صورت دارد تا او را فرشتگان ندانند که آن که بنده گناه میکند یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح علی ا ب و نیز در کتاب ریاض المذکرین ابو المخارق روایت میکند که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که بمردی گذشتم در نور عرش غائب و مستغرق گشته بود پرسیدم که این مرد باین درجه بچه خصلت رسیده است گفتند که این مردی ست که در دنیا سه خصلت نیک داشته بوده اول آنکه زبان او دایم بذکر خداوند تعالی مشغول بوده دوم آنکه دل او دائم متعلق بمساجد بوده سوم آنکه آن هرگز دشنام پدر و مادر نکرده بوده است

فصل چهارم در ذکر ناپدید شدن اسپ و پدید شدن رفرف و نشستن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر رفرف سوم

در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام آن صورت اسپ از زیر قدم من ناپدید شد ناگاه رفرف دیگر که بازوهای وے از زمرد سبز بود پیش من آمد و قیل انه بساط اخضر ما بین الخافقین رفرف بساطی ست سبز گرانمایه از مشرق تا مغرب در گیرد قیل انه طیة لطیفة منیفة من نور اللطف رفرف بادی ست لطیف و شریف ست از نور این لطف میوزد و قیل ان للرفرف ثلثمائة الف درجة من درجة الی درجة مسیرة ستمائة الف سنة بعضے گویند که رفرف را سیصد هزار پایه ست و از پایهٔ تا پایهٔ دیگر شش صد هزار ساله راه ست و هر پایهٔ زیر پاے حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمدی فلما حدها

النبی بحر الثانی چون جدا شدی پایهٔ دیگر زیر قدم حضرت علیه الصلوة والسلام آمدی و همچنین از همهٔ درجات گذشتند ولا حاجة للسیل ان یجرای القدم حضرت علیه الصلوة والسلام را حاجت جنبانیدن قدم نشد فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم رفرف مرا چندانی برد که حساب و را حق تعالی داند گاه مرا ببالای می برد گاه به نشیب می آورد و از راست بچپ و از چپ براست می آمد چون مرا قریب بر جای عرش رسانید دعای گنج العرش را برگرد عرش نوشته دیدم در زاد الآخرت آورده که خداوند تعالی هر روزی شش صد هزار خلعت از نور و عرش می پوشاند چون شبانگاه شود همه سوخته گردد تا بروز قیامت این چنین باشد نقل من کتاب نزهة الابرار و فی کفایة الشعبی روی فی الاخبار ان نور الشمس جزء من ثمانین الف جزء من نور العرش و نور العرش جزء من ثمانین الف جزء من نور المؤمن و قد ذکر فی مجلس شهر رمضان در کفایهٔ شعبی مروی ست باسناد متصل که نور شمس یک جزو ست از هشتاد هزار جزو نور عرش و نور عرش یک جزو ست از هشتاد هزار جزو نور مؤمن و ذکر این امام شعبی در کفایه در مجلس شهر رمضان نموده است

فصل پنجم در ذکر نازیدن عرش مجید بر بزرگی خود و تادیب نمودن حق تعالی او را

آورده اند که چون حق تعالی عرش را بدین عظمت بیافرید عرش به بزرگی خود بنازید گفت مرا سیصد و شصت هزار قایمه ست و شرف اضافه رب العرش الکریم صاحب عظیمه ذائمه ست فلک الافلاک منم زیرا که مرکز و ازیر کار فلک و محیطهٔ دایرهٔ من ست ملقب بفلک اطلس منم و مقرب بحضرت رب العزت منم و این هفت قندیل مقرنس لاجوردی پیکر از طاق ایوان من آویخته اند و این هشت فانوس مسدس زبرجد منظر سے از ساق بیان من نور انگیخته و درجات من ارفع درجات باشد رفیع الدرجات ذو العرش و حرکات من اسرع حرکات ست اسرع حرکات الاجرام حرکة الارض و ظهور نور استوی در وجود من هتیا یابد که الرحمن علی العرش استوی آفتاب وصاف کمال الٰهی در آب صاف کمال من کماهی میتابد که وکان عرشه علی الماء حق تعالی خلقی از من بزرگتر در وجود نیاورده و کنوز انوار و رموز اسرار بمن سپرده است حق تعالی او را نیز بکمانچهٔ سیاست مؤدب گردانید و گرداگرد عرش ماری آفرید بحر مسطوفش نام ساخت در تاج القصص آورده است که الله تعالی گرداگرد عرش مارے آفریده است که عرش را احاطه کرده است سر آن مار از مروارید سفید و دو چشم او از گوهر بروایتی از یاقوت بود و ازین چشم تا بدان چشم او صد هزار ساله راه ست و دو گوش او از زمرد سبز و دندانهای او نیز از زمرد سبز و بروایتی سر او از زر سرخ ست و دنبال وی از یاقوت و از شکم تا پشت وی در بلندی هفتصد هزار ساله راه بود و او را چهل هزار بازو ست و بر هر بازو هفتاد هزار پر و او از مشک و عنبر و در هر پرے هفتاد هزار روی ست و در هر روی هفتاد هزار زبان

دارد و بهر زبان تسبیح میگوید و بر هر پرے از پرهاے او فرشته استاده بدست وی تیغی ست از جواهر و بروایتی حربه ست از نور و آن حربه را هزار شاخ ست از شاخی تا شاخ دیگر صد ساله راه ست و آن فرشتگان تسبیح میگویند خدای را بر فقی تمام که اگر آن رفق نکنند از غلغلهٔ تسبیح ایشان هفت آسمان بدر دار هم و فرشتگان هفت آسمان هلاک شوند و هر بار که این مار تسبیح میگوید بر جملهٔ تسبیح فرشتگان غالب می آید و چون دهان باز میگشاید جملهٔ آسمان از دهان او همچون خورشید و برق روان گردند تسبیح مار این ست فسبحانه و بحانه ما اعظم شانه و علی سلطانه الهی برهانه جاشه جبروته و اکبر ملکوته و احاط بکل شئ علما آن مار را از حضرت رب العلمین فرمان در رسید که عرش را حلقه کن مار عرش را احاطه کرده دُم خود را در دهان خود آورد هنوز نصف از حلقهٔ آن مار بحاشیهٔ عظمت خالی مانده ست.

فصل ششم در ذکر دیدن آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم لوح و قلم را

در کتاب معارج نامهٔ ابو القاسم نیز آورده ست که حضرت جناب رسالت آفتاب برج جلالت مفتی مجالس جبروت منهی اسرار ملکوت مقدم الانبیاء والمرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که مرا از رفرف چندان برد که خدای تعالی داند تا پیش لوح و قلم رسانید قلم را دیدم که گفت صحیفهٔ اسرار عشق و محبت منم و سکینهٔ ارواح اهل معرفت منم انا اسرار معینات و انه لتصرفات شبهات محفوظ منم مظهر علوم غیبی منم و منبع حکم لاریبی و مطلع طوالع انوار قدسی منم و منظور نظرات بی حجاب منم علم چیستهٔ ن والقلم بر تابهٔ لشکر وسیع پیکر من برکشیده اند خط و اقرء علم بالقلم بر منشور دیوان رفیع الشان من رقم زده اند در آفرینش لوح عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما گفت باری تعالی آنرا از دُر سفید آفریده است و هر دو کرانهٔ وی از یاقوت سرخ ست دو چندان از قلم و سر آن لوح بساق عرش باشد و آخر او در کنار فرشته که نام وی باطر الیب بود نهاده چنانچه حق تعالی فرموده که فی لوح محفوظ و در عجائب المخلوقات بروایت کعب الاحبار آورده که حق تعالی قلم را آفرید از جواهر درازی آن دوازده هزار ساله راه ست فرمان داد قلم را بر آن لوح کلمهٔ توحید بنویس که لا اله الا انا من لم یرض بقضائی و لم یشکر علی نعمائی و لم یصبر علی بلائی فیطلب ربا سوائی از زبان قلم نوری بیرون آمد چنانکه از قلم سیاهی بیرون آید و بعضے گویند که زبانش شگاف نداشت در انحال از مهابت فرمان مالک الملک شگافته شد آوازی از قلم بیرون آمد چون آواز رعد باز قلم را امر شد که بنویس گفت خداوندا چه نویسم حق تعالی فرمود اکتب علمی فی خلقی یعنی علم من در خلق من گفت ابتدا بچه کنم گفت لا اله الا الله چهار هزار سال قلم بسر گردید تا این کلمه نوشت باز امر شد که بنویس گفت خداوندا چه نویسم فرمود که محمد رسول الله چهار هزار سال دیگر قلم بسر گردید تا این کلمه نوشت بعد از ان قلم بنالید که الٰهی این کدام بنده ست که نام وی قرین نام تست خطاب آمد که این نام کسی

است که اگر وی نبودی هیچ چیز نبودی این نام محمد عربی ست صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر آخر الزمان ست قلم را چون محبت به نسبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم غالب آمد بروی سلام کرد گفت السلام علیك ایها النبی و رحمة الله و برکاته حق تعالی نیابت خواجه فرمود صلی الله علیه و آله وسلم و امتان او را ضم کرده در جواب قلم گفت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و جواب را بودلیعت نگاه میداشت تا در شب معراج سلام قلم را بخواجه علیه الصلوة والسلام رسانید و جواب خود گذرانید ازین معنی سلام سنت آمد و جواب آن فرض درین باب اشارت آن ست که سلام قلم را در روز ازل ضائع نگردانید امیدواریم که سلام و تسلیمات ما را که امروز بروح پرفتوح جناب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روان سازیم فردا ضایع نگرداند باعث غفران خطیات و رفعت درجات ما گرداند چه عجب فالله ذوالفضل العظیم بار حق تعالی امر فرمود قلم را که بنویس مر امت آدم علیه السلام را هر آنکس که بندگی کند در بهشت میدر آید و اگر گناه کند در دوزخ رود و بنویس امت نوح علیه السلام را هر آنکس که بندگی کند در بهشت رود و الا در دوزخ و بنویس امت ابراهیم علیه السلام را کسے که بندگی کند در بهشت میدر آید و اگر گناه کند در دوزخ و بنویس امت موسی علیه السلام را هر آنکس که بندگی کند در بهشت میدر آید و اگر گناه کند در دوزخ و بنویس امت عیسی علیه السلام را هر آنکس که بندگی خواهد کرد در بهشت رود و اگر گناه کند در دوزخ بنویس امت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را کسی که بندگی حق تعالی را کند در بهشت می در آید پس قلم خواست که بنویسد که اگر گناه خواهد کرد در دوزخ درین وقت ندا در رسید که ای قلم با ادب باش بعد از ان قلم از هیبت الهی استاده ماند تا هزار سال بعد از ان قلم بحضرت پروردگار عرض نمود که الهی در حق ایشان چه نویسم حق تعالی گفت بنویس که امت محمد علیه الصلوة والسلام گناه کننده اند و من پروردگار بخشنده ام در تاج القصص آورده که حق تعالی قلم را فرمود که بنویس هر چه خواهد بود تا آن وقت که اهل بهشت در بهشت در آیند و اهل دوزخ در دوزخ در آیند خدای تعالے در اندرون قلم چشمه آفریده بود چنانکه قلم را دوات بایستے و همچنان علمے در قلم در نهاد که در هر آسمانے چند فرشته اند و هر روز از هر یکے چند طاعت آید تا آخر طاعت هر یکے و چند دریا بود و در هر دریا چند ماهی بود و هر یک را در شبان روزی چند بچه باشد و همچنان مرغان در سالی چند بچه کنند و چند بپرند و چند نه پرند و چند بمیرند و هر یکے شبانه روزی چند خورند و همچنان وحوش و حشرات زمین بچه و روزی و عمر ایشان و قد و بالاے ایشان چند بود و مرگ ایشان کی بود و همچنان احوال دیوان و پریان و احوال آدمیان کی زایند و کی میرند و آنکه زید چند خورد و چند نفس زند و چند گاه زید و طاعت و معصیت هر یک چند بود و بدایت و نهایت و عاقبت حال ایشان چگونه و باران و ژاله و برف کی بارد و قطرات آن چند بود و چند بار د و در کوهها سنگ چند باشد و هر سنگ بوزن چند و برنگ چگونه باشد و قطرات دریاها و جویها و حوضها و ریگ بیابان و هر درخت چند برگ باشد تا آخر دنیا و خاک زمینها چند عدد باشد حق سبحانه تعالی این همه القلم بقدرت خود بیافرید چون فرمان آمد که بنویس قلم نوشت

تا تمام گردد تفصیل این پیش از این ست که یاد کردیم ولیکن طرفی گفتیم تا دراز نگردد و توشرح آنرا بعقل کن چندانکه تو انی لیس قلم علمهاے همه کس را یک یک نوشت سرموی غلط نگردد کم و بیش و تقدیم و تاخیر نیفتاد آری تلقین کننده حق سبحانه تعالے باشد عجب نبود اگر غلط نکند بدانکه قلم را این علم بود دل نے و خطاب حق سبحانه تعالی را شنید گوش نے دید چشم نے و گفت زبان نے و نوشت دست نے و اوران دو شاخ قلم نشان ست بچندین چیزاول آنکه از یک شاخ وی کتابت حاصل نیاید و اشارت ست بروح و نفس زکی و دیگرے فعل حاصل نیاید چون جان و تن بهم آیند آنگاه فعل پدید آید و نیز اشارت ست باینکه بے تصدیق دل باقرار زبان توحید و معرفت درست نیاید چون هر دو بهم آیند درست آید بخوف بے رجا بحق سبحانه و تعالی نرسد چون هر دو بهم آیند بحق رسد هر چند قلم و لوح بود تا تائید حق تعالی نیامد حکم قضای الٰهی او نوشته نشد هر چند قلم تراشیده کاغذ و دوات نهاده باشد تا از دبیر یاری و معونت نیاید کتابت حاصل نشود و همچنان بندهٔ مومن را استطاعت باشد تا توفیق از حق تعالی نبود از بنده توحید و شهادت حاصل نیاید آن قلمے که شایسته نبود سوختن را شاید پس هر بنده که بخدمت حق تعالی شایسته نبود از توحید و طاعت نیاید او سزاوار سوختن بود و هر که را عمر بآخر رسد خطے در نام او کشیده شود یعنی خط انقطاع اجل در لوح عمر کشند و تری انه قد اقترب اجلهم حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه و آله وسلم لوح و قلم را نیکو معاینه نمودند

فصل هفتم در ذکر دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کنگرهای عرش اعظم را

در زاد الآخرت آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون رفرف مرا بکنگرهٔ عرش رسانید ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام کنگره های عرش را نیکو معاینه کن چون نظر کردم بر هر یک برج عرش مجید هزار هزار کنگره دیدم و هر کنگره در کلانی برابر دنیا بود و در هر کنگره سیصد شصت حجرهٔ از مروارید خدای تعالی آفریده است و در هر حجره صندوقی ست و در هر صندوق سه قفل دارد و در هر حجره سیصد شصت ملائکه خدای تعالی نام زد کرده است دوعاهای حضرت عکاشه را در کنگرهٔ عرش نوشته دیدم که فرشتگان میخوانند و از کنگرهٔ تا بکنگرهٔ دیگر هزار قندیل بسلسلهٔ زر معلق آویخته که اگر هفت آسمان و زمین و آنچه در آن ست همه را در آن قندیلهای معلق نهند ناپدید شود و در یک قندیل آن ست و دیگر قندیلها علم خدای تعالی بآن محیط ست و در حدیث صحیح آمده است که ایشان پروردگار ارواح شهداء بشکلهای مرغان سبز میروند و آن مرغان در بهشت می باشند چون شب شود در آن قندیلها جای میگیرند در تاج المذکرین آورده است که هر کس گوید که لا اله الا الله و بعد از آن اللهم صل علی محمد گوید این کلمه از دهان او بصورت مرغے بیرون آید و مر او را دو بال باشد و مر این مرغ را آوازی باشد بر مثال آواز رعد و این مرغ تا بعرش مجید برسد و عرش از آواز او مضطرب گردد حق تعالی می فرماید که اسکن یعنی ای مرغ

بر کنگرهٔ عرش من نشین تا عرش از نور تو منور گردد مرغ گوید چگونه ساکن شوم که گویندهٔ مرا نیامرزیده باز ندا رسید که ساکن شو گوید الٰهی گویندهٔ مرا بیامرز تا بر کنگرهٔ عرش قرار گیرم الله تعالی فرماید که ای مرغ ترا معلوم باد که پیش از آفرینش آسمان و زمین بهشتاد هزار سال از علم قدیم مرا بهتر واضح بود که بندهٔ مؤمن خواهد بود و امت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و کلمه بر زبانش خواهد راند من اورا آمرزیده بودم چون این ندا بشنود بر کنگره عرش نشیند

باب بست و سوم در بیان بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر عرش اعظم و دیدن مقامهای عرش و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل ست بر شش فصل

فصل اول در ذکر منع نمودن حق سبحانه و تعالی آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم را از کشیدن نعلین بر بالای عرش

در زاد الآخرت آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رفرف مرا از حجابی و حجابی می برد از برجی با برجی می رسانید تا از ان پرده ها در گذرانید و بالفضای عرش رسانید چون در آنجا رسیدم همه چیز را در پیش عرش محقر دیدم و نور عرش بر چشم من غالب آمد چنان دیدم که همه چیز را از پس پشت چنانکه از پیش میدیدم و هرچه بود بدل و چشم سر میدیدم و همه فرشتگان عرش باستقبال من آمدند مرحبا و مبارکباد میکردند بیت بر سر سبق قدس تاج باد عرش بدان مائده محتاج باد همه آن فرشتگان بصورت امرد بودند و بعضی را دیدم که صفها راست کرده بودند مرا میک خوش آمد از راستی صفهای ایشان ناگاه آوازی پیدا شد که ای فرشتگان دوید سید انبیا را صلی الله علیه و آله و سلم مصافحه کنید همه فرشتگان مصافحه و دست بوسی من کردند و مرحبا نمودند در کتاب قرب المجالس آورده که بلال رضی الله عنه روایت میکند که چون رسول علیه الصلوة و السلام در شب معراج بر بالای عرش بر آمدند بر خاطر مبارک ایشان گذشت که برادرم موسی علیه السلام چون بمعراج کوه طور بر آمد نعلین در پای خود داشت خداوند عالم امر فرمود که نعلین از پای خود بیرون کن قوله تعالی فاخلع نعليك موسی علیه السلام از پای خود بر آورده بکوه طور بر آمد پس ای محمد علیه الصلوة و السلام تا که ترا هنوز نگفته اند باید که رعایت ادب نگاه دارد و نعلین از پای خود بیرون کن حضرت علیه السلام خواست که نعلین خود را که از یاقوت سبز بود از پای خود بیرون کند فرمان در رسید که آنچه در خاطر تو گذشت بعلم قدیم خود دانستم اما نمیخواهم که نعلین از پای خود بیرون کنی اگرچه با موسی علیه السلام حکم چنین بود که نعلین بکش تا گرد کوه بر پای او رسد تا مستقر تر گردد ای محمد علیه الصلوة و السلام دولت عظمت تو آن ست که از ان

روز باز که عرش را آفریده ام از جنبش قرار ندارد چون سعادت قدم تو برین رسیده است اکنون نعلین از پای خود بجنبان تا گرد نعلین تو بر تارک عرش رسد از جنبش قرار گیرد فرمای فرشتگان را تا گرد نعلین تو جمع کنند در بهشت بر ده بحوران دهند تا ایشان سرمهٔ خود سازند از برکت خاک قدم تو چشم حوران بهشت منور گردد این ابیات از روضة الواعظین آورده نظم

می نماید دیده خاک نعلینت	رشتهٔ جان شراک نعلینت	شده دایم ز رخم بخون جگری	تاج نعلین زیب پای سری
سید لی کرد ز وفای تو سود	که چو نعلین رخ بپای تو سود	چهرهٔ عرش را که جام صفاست	گرد نعلین تو غبار زداست
چون شد ش پاک اکحل العینین	شد از آن مفتخر بدان نعلین		

باز ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام چون قدم موسی علیه السلام بکوه طور رسید نور از پرتو جمال او بکوه تافت تا سرمهٔ چشم زنان دنیا شد ولیکن ای محمد علیه الصلوة والسلام گرد نعلین تو طوطیای چشم حوران شود در بهشت آورده اند که چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم این ندا بشنید در سجده شد و گفت خداوندا من فقیر و یتیم کجا لایق این بزرگی باشم ندا در رسید که ای محمد علیه الصلوة والسلام بزرگی ترا از همه بزرگان بیشتر کرده ام سر از سجده بردار این ابیات از نبی نامه منقول ست نظم

خطاب آمد از ذوالجلال عظیم	که یا مصطفی یا رسول کریم	ز نعلین خالی مکن پای خویش	نگهدار نعلین در جای خویش
که تا گرد نعلینت ای راهبر	شود عرش را زیور تاج سر	بود خاک نعلین تو کیمیا	برد دیدهٔ عرش را طوطیا
تو اصلی و فرع تو عرش مجید	ز نور تو عرش فلک شد پدید	دگر بود موسی تو هستی دگر	صدف بود موسی تو هستی گهر
مرید آمده او تو هستی مراد	ز مادر چو تو هیچ فردی نزاد	یکی قطره آنگه ز عرش مجید	بحلق رسول مکرم چکید
بدان قطره چون تن بیاراستش	باو کشف شد هر چه میخواستش		

در روضة الاحباب آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام بر یمین عرش سیصد و دوازده منبر دیدم و بر یسار عرش یک منبر عظیم دیدم که مرا و را انبر است چه بود از برجی تا برج دیگر هزار ساله راه بود و بگوهرهای گوناگون مکلل ساخته صورت این واقعه را سوال کردم گفتند این منبرها که بر یمین عرش ست منابر انبیا علیهم السلام ست و آن منبر که بر یسار عرش ست منبر تست پرسیدم که منبرهای ایشان بر راست و از من چرا در یسارست خطاب آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام چون روز قیامت پر ندامت شود احوال و اوضاع اهل محشر ظاهر گردد که یوم تبلی السرائر هر که مطیع باشد او را بسوی بهشت روان کنم و بهشت بر یمین عرش ست و آنکه عاصی باشد او را بسوی دوزخ فرستم که دوزخ بر یسار عرش است یا محمد علیه الصلوة والسلام چون تو بر منبر نشسته باشی ضرورتا عاصیان را بر تو باید گذشتن اگر یکی از امتان خود را در ان میان بینی از ان میان بیرون آورده شفاعت کن تا من بیامرزم و هیچ کس از امت تو در دوزخ نماند و گرفتار نگردد در انیس الواعظین آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند چون از عرش بیشتر شدم در هوا کوهی دیدم از زمرد و بالای آن قصری دیدم از یاقوت سرخ طول آن قصر هفتاد هزار ساله راه ست و بالای آن کروبیان دیدم که مرا سلام کردند در زاد الآخرت

آورده است که الله تعالی دریاے آفریده است در فوق عرش که پنجاه هزار ساله راه عرض آن دریاست از نور
خدای تعالے جان مؤمنان راازان دریا آفریده است وآن دریا راحق تعالی از نور محمد مصطفی صلی الله علیه
وآله وسلم آفریده است ودرین دریا فرشتۂ آفریده است که بوکیلے سبب آنکه آب دریاها درهم نیامیزند وآب دریاتا
کمر بندوی ست چون آن فرشته مرا دید برمن درود فرستادمن نیز جواب سلام وداده گذشتم

فصل دوم در ذکر رسیدن خلعتها از درگاه حضرت رب العزت بحضرت رسول صلعم بربالای عرش

درکتاب حیرت الانسان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون بشیتر شدم آوازخوش وصدای
دلکش بگوشم رسید داز هر جانب عرش آواز برخاست که هرگز این چنین آواز فصیح نشنیده بودم گفتم خداوندا
این چه خوش آوازست ندا در رسید که این آواز عرش ست که باتو ثنا میگوید چون بیش نظر کردم فرشتگان
دیدم که هرگز باین شکل ندیده بودم وصفت صورت ایشان بشرح راست نیاید وبدست هر فرشته یک خوان
رحمت بود وفرشتگان بے عدد بودند یک فرشته بزرگ دیدم که نام اوراسبوحی میگویند آن فرشته یک کرسی از
مروارید پیش من نهاد وگفت برین کرسی بنشین چون بران کرسی بنشستم یک خوان پیش من آورد گفت ای رسول
خدا درمیان این خوان خلعتے از درگاه رب العزت آمده است بپوش چون نظر کردم یک عمامه از حقیقت ویک
پیراهن از طریقت ویک کمر بند شریعت که صفت آن بزبان راست نیاید من متفکر شدم ندا در رسید که یا محمد
صلی الله علیه وآله وسلم چرا متفکر شدهٔ گفتم خداوندا تو بهتر میدانی که از برای امت خود درویشی اختیار کرده ام این
چنین خلعت چگونه پوشم که امت من هرگز نپوشیده اند ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام یک امت تو از دنیا
بیرون نرود تا مقام خود در بهشت نه بیند آنگاه دست دراز کردم اول آن عمامه را با کلاه بربستم آن فرشته گفت اے
حبیب خدا کلاه نمدی وجبه پیوندی از تن خود برار بعد ازان این خلعت رابپوش گفتم ای سبوحی این کلاه
وجبه از تن خود چگونه برارم که اینها محنت کشیدهٔ من اند ودر وقت ریاضت مرا بوده اند آن خلعت راپوشیدم
از فروغ آن خلعت نه فلک وهشت بهشت منور شده بود آن فرشته گفت آفرین مرترا ای حبیب الله اگر
این جبه وکلاه از تن خود می برآوردی هرگز از عرش گشته بدنیا نمیرفتی وامتان تو از دین برآمدی خواجه علیه
الصلوة والسلام گفتند چون این سخن بشنیدم شاد شدم

فصل سوم در ذکر دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مسجد از یاقوت وعجائب وغرائب دیگر

درکتاب حیرة الانسان آورده است که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم باز رفرف مرا بیشتر برد

چون روان شدم ہفتاد ہزار کروبیان عرش رسیدم طبقهای نور بر من نثار میکردند و از هر جانب آواز شادی
برخاست چون بیشتر نظر کردم یک مسجدی از یاقوت دیدم درازی آن مسجد معلوم نمیشد و دران مسجد ہفتاد ہزار
ستون از زمرد بود و بگرد آن نود ہزار فرشته نشسته بودند درود میخواندند فرش آن مسجد از نقرهٔ خام بود گفتم ای سبوحی
همچنین مسجد بزرگ دیگر هم باشد گفت ہفتاد ہزار مقام عرش ست و در هر مقام ہفتاد ہزار مسجد زین مسجد بزرگتر ست
آنگاه بیشتر روان شدم نظر کردم دیوارے از مرجان دیدم و کنگرهای آن دیوار از فیروزه و زبرجد بود بر هر
کنگره ہفتاد ہزار مرغ تسبیح خوان نشسته بودند و این ذکر میگفتند که سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح
فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون نزدیک آن دیوار رسیدم گفتم بسم الله الرحمن الرحیم و گفتن بسم الله
درمیان آن دیوار سوراخ پیدا شد ازان سوراخ آوازی در رسید که ای محمد علیه الصلوة والسلام اندرون بیا چون اندرون
آن دیوار رسیدم همه فرشتگان از نظر من غائب شدند چون بجانب دست راست نظر کردم دریائی دیدم سفیدتر
از شیر شیرین تر از انگبین بود و بجانب دست چپ نظر کردم دریائے دیدم سیاه تر از دود گاهی سیاه میشد و گاهی سفید
می شد چون درمیان آن دریا نظر کردم یک مرغ سبز دیدم که در منقار خود از دریاے سفید آب گرفته بدریای سیاه
می انداخت آن دریا سفید می شد و باز در یک لحظه سیاه می گشت و کار آن مرغ این بود چون معاینه دیدم در حیرت
بماندم گفتم خداوندا این چگونه دریای بوالعجب ست و این چه مرغ ست ندا در رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم این
دریای سفید که بجانب دست راست این را بحر الصدق خوانند که از صدق بندگان آفریده ام و این دریا
از گناه بندگان سیاه میشود چون آن مرغ یک قطره آب از دریاے سفید بدریاے سیاه میریزد همه آن سفید میگردد
و همچنین نامهٔ گناه گاران از یک نظر رحمت سفید میکنم چون این ندا بشنیدم شادمان شدم ناگاه درین وقت ندا
در رسید که ای محمد علیه الصلوة والسلام پیشتر بیا چون بیشتر روان شدم باز یک دیواری یاقوت دیدم بسم الله
الرحمن الرحیم گفتم شگافته شد اندرون آن دیوار رسیدم آواز گریه و زاری بگوش من رسید چون نظر کردم ہفتاد
ہزار پیر سفید ریش دیدم که قامت ایشان از زمین تا آسمان بود همه سر در گریبان کرده بودند در کونج نشسته همه
می گریستند گفتم خداوندا ایشان کیستند ندا در رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم همه آدمیانند که پیش از ابلیس آفریده بودم
و بعضے را از نور آفریده بودم و اولاد ایشان همه نورانی شده بودند و سی ہزار سال نوبت ایشان بود و بعد از سی
ہزار سال اولاد او را همه هلاک کردم و او از برای اولاد خود سی ہزار سال در گریه بود باز مهربان شده او را در عرش
مقام دادم بعد ازان سی ہزار سال دیگر هیچ آدم نیافریدم و بعد از سی ہزار سال یک آدم آفریدم از باد و اولاد او
همه بادی شده بودند چون ایشان را نوبت گذشت بعده آدم دیگر بیافریدم از آب اولاد او همه آبی کرده بودم
بعد از سی ہزار سال همه را ناپدید کردم و همچنان ہفتاد ہزار آدم بیافریدم بعد ازان نوبت آدم آتشی رسید چون

آدم آتشی پیدا شد و از اولاد او همه جنیان آفریده شد و از اولاد جنیان عزازل آفریده شد در میان جنیان او را
رسول کرده بودم که همه جنیان را در راه حقیقت آورده بود چون هفت لک سال مرا عبادت کرد هیچ جاے خالی
از سجده او نمانده بود همه فرشتگان نه فلک ز برای دیدار عزازیل منتظر بودند بعد از آن من او را بر عرش طلب نمودم
و جبرئیل علیه السلام آوستادم که او را بیاورد چون بمقام سدرة المنتهی آورد بر تخت سوار کردم و جبرئیل ع بمقام خود بماند
و عزازل را بر عرش بر آوردم در برابر لوح المحفوظ او را مقام دادم بعد از هفتاد هزار سال آدم صفی الله علیه الصلوة
والسلام را بیافریدم و بسبب آن عزازل را از درگاه خود راندم و از اولاد آدم صفی الله علیه السلام ترا ظاهر کردم و حبیب
خود خواندم و این هفتاد هزار آدمیانند که اولاد هر یک را چنین آفریده بودم فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون این
ماجرا بشنیدم بترسیدم و شکستگی خود را در غربت آوردم گفتم خداوندا ایشان از برای چه میگریند و چرا سر بالا نمی کنند
ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام ایشان هر یک آن گمان داشتند که حبیب خدا از اولاد ما خواهد شد و عزازل مردود
پنداشته بود که حبیب خدا من شدم و همه فرشتگان چنین پنداشته بودند که حبیب خدا عزازل ست و من ترا از
اولاد آدم خاکی بیافریدم و ایشان از آن سبب سر در گریبان کرده میگریند فرمودند رسول الله صلے الله علیه وآله
وسلم چون این بشنیدم شکر خدای تعالی را بجای آوردم

فصل چهارم در ذکر دیدن آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم تازیانهٔ عدل و دیدن صد هزار خلیل الله و صد هزار کلیم الله

در کتاب حیرت الانسان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون از اینجا بیشتر شدم بالا نظر کردم
یک تازیانه معلق آویخته دیدم که درازی آن تازیانه هیچ معلوم نمیشد گفتم خداوندا این کدام تازیانه باشد ندا در رسید
که این تازیانه عدل ست از برای عمر خطاب رضی الله عنه آفریده ام چون روز قیامت شود همه خلق اولین و آخرین
جمع شوند در آن روز قاضی شده بر تخت عدل نشینم و این تازیانه بدست عمر خطاب بدهم اول حکم کنم که بر پشت
ابلیس لعین یک تازیانه بزند از آواز آن تازیانه نه فلک بجنبد و اهل عرصات در خروش آیند و هفت دوزخ
در جوش آنگاه فرمودند بجانب چپ نظر کردم دیواری از یاقوت دیدم در آن دیوار دریچه در نظر افتاد ندائے در رسید
که یا محمد علیه الصلوة والسلام در آن دریچه نظر انداز چون نظر کردم بیابانے دیدم درختان آن همه از زمرد بود و کوه ها از
الماس بود چون بیشتر نظر کردم صد هزار مرد کلاه پوش دیدم که سر بالا کرده با حق تعالے سخن می کنند و صد هزار مرد سر
برهنه دیدم که نعره های آه میزنند گفتم خداوندا ایشان کیانند ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام این صد هزار
مرد کلاه پوش کلیم من اند که ایشان را کلیم الله نام نهاده ام و این صد هزار مرد سر برهنه که نعره های آه میزنند خلیل
من اند که ایشان را خلیل الله نام نهاده ام گفتم خداوندا صد هزار خلیل و کلیم بدرگاه تو افتاده اند من کجا باشم ندا در رسید که یا محمد

علیه الصلوة والسلام صد هزار خلیل وکلیم آفریده ام اما یک حبیب آفریده ام وبجز تو دیگر حبیب نخواهم کردن چون این ندا بشنیدم شاد شدم

فصل پنجم در ذکر رسیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بزمین از عنبر ودرخت سدرة الحیا

در کتاب حیرة الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده است که فرمودند رسول صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا بیشتر شدم نظر کردم زمین دیدم از عنبر خاک آن زمین از عنبر جنت بود دران مقام تخت رفرف ایستاده ماند گفتم ای تخت چرا پیش نمیروی گفت یا رسول الله قرارگاه من همین جاست درهمین سخن بودم که ناگاه یک مرغ سفید از هوا بزیر آمده درپیش من ایستاد گفت ای حبیب خدا برپشت من سوار شو که نوبت خدمت من رسیده است چون برپشت او سوار شدم آن مرغ درهوا شد باز درنیم لحظه از هوا فرود آمد من ازو پرسیدم که ای مرغ چه مقدار راه آمده ایم گفت یا رسول الله درنیم لحظه چهل هزار ساله راه گذشته ایم فرمودند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم من درحیرت بماندم چون بیشتر نظر کردم یک درخت بزرگ دیدم که برگهای او از نقره بود همچون پنجهٔ آدم ودرمیان هر برگ نام عثمان رضی الله عنه بود وفرشتگان بگرد آن درخت طواف می کردند گفتم خداوندا این کدام درخت عظیم ست ندا در رسید یا محمد علیه الصلوة والسلام نام این درخت را سدرة الحیا خوانند روح حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه سی هزار سال برصورت مرغ بربالای این درخت نشسته درود فرستاده آنگاه حضرت علیه الصلوة والسلام شکر باری تعالے رابجا آورده شاد شدند

فصل ششم در ذکر درآمدن آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بدرون حرم از زمرد ودیدن عجائب وغرائب

در کتاب حیرة الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا بیشتر شدم یک حرم از زمرد دیدم درازی آن هیچ معلوم نمی شد چون اندرون آن حرم درآمدم ستونهای از یاقوت دیدم وفرش آن حرم از زر وسیم بود ومیان آن حرم یک علم از مروارید دیدم که ستون آن از الماس جنت بود وقلابهای او از یاقوت بود وهفتاد هزار رنگ وی می نمود درازی آن علم بجز خدای تعالی دیگری نداند وبگرد آن علم هفتاد هزار فرشته درطواف بودند گفتم این کدام علم ست ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام این آن علم ست که چون روز قیامت شود وصور دمد اسرافیل علیه السلام خلق اولین وآخرین جمع شوند واین علم را درزیر عرش بقدرت خود ایستاده کنم فرشتگان را بفرمایم که این علم محمدی صلے الله علیه وآله وسلم را بردارید واز پل صراط بگذرانید ودربهشت برید بعد ازان فرشتگان نه فلک هرچند قوت کنند نتوانند این علم را جنبانیدن بعد ازان حکم کنم که ای فرشتگان بگذارید این علم را که شیر من مرتضی علی کرم الله وجهه بردارد امروز زور وقوت شیر مرا ببینید چون

فرشتگان علم را بگذارند علی را رضی الله عنه حکم کنم که این علم را بردار تمامی امت را بفرمایم که تا قلابهای این علم را بگیرند بعد ازان جناب حضرت علی کرم الله وجهه رضی الله عنه بیک قلاب این علم محمدی صلی الله علیه و آله وسلم را بردارد و تمام خلائق محشر در حیرت بمانند بعد ازان حکم کنم که از پل صراط گذرانند و در بهشت در آرند در میان بهشت ببرد همه در تعجب بمانند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند چون این ما از حضرت حق سبحانه و تعالی شنیدم بسی شادمان و خرم شدم

باب بست و چهارم در بیان سبدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بفرشته معراج و نشستن بر کتف آن و گذرانیدن او آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را از عرش و رسانیدن بحجاب کبریا و دیدن فرشته روح و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل ست بر پنج فصل

فصل اول در ذکر اوصاف فرشته معراج

نقل از کتاب معارجین آورده که بعضی میگویند که معراج اسم ملک ست آورده اند که معراج نام فرشته باشد که حق تعالی آن فرشته را پیش از آدم صفی الله علیه السلام شش صد هزار سال آفریده بود و عظمت آن فرشته چندانی که اگر حق تعالی آن فرشته را فرمان دهد که هفت آسمان و زمین و آنچه در میان اوست فرو برد آن فرشته چنان کند چیزی باقی نماند و آن فرشته را شش صد هزار بال ست از زر و شش صد هزار پر از یاقوت و شش صد هزار پر از عنبر و شش صد هزار پر از رحمت ست چون آفریدگار عالم آن فرشته را بیافرید حق تعالی را سجده کرد شش صد هزار سال دران یک سجده بماند چون سر از سجده برداشت میان آسمان و زمین نوری دید درخشان با انوار دیگر که ازان نور بیرون آمد و آن نور بر حال خود بود فتعجب الملك من ذلك فقال یارب من هذا فقال الله تعالی هذا نور حبیبی و نبیی و رسولی اسمه محمد صلعم چون آن فرشته آن نور را بدید متعجب شد گفت ای پروردگار این کیست حق تعالی گفت این نور حبیب من و رسول من است که نام او محمد ست صلی الله علیه و آله وسلم گفت خداوندا آن نورها که متصل حال ایشان ست چیست قال ارواح الانبیاء والرسل الذی خلقوا من نوره حق تعالی فرمود که آن ارواح و رسل ست که از نور او خلق کرده ام پس حق تعالی در دل آن فرشته انگند تا برسالت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم اقرار کرد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله فرمان شد که ای فرشته پیش ازانکه من حبیب خود را موجود آورم تو برسالت او اقرار کردی و باو ایمان آوردی جزای تو

آن ست که چون او را مبعوث کنم و بر روی زمین ظاهر گردانم چون شب معراج آن سید کونین غنود بر عرش برآید ترا مرکب او گردانم او را بر بالای تو سوار گردانم و بقربت خود رسانم **بیت** ای کعبهٔ دهر مردمان حاج تو اند* عالم همه در شگفت معراج تو اند* خورشید و مه آراستهٔ تاج تو اند* جز ایزدی هست هر که محتاج تو اند* در تفسیر مغنی مسطور ست که نکتهٔ دیگر بشنو فرشته که نام او معراج بود یکبال خود را فرو هشت و سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم را برداشت از عرش گذرانید و از حجاب کبریا گذرانید با مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم دید آنچه دید و بشنید آنچه شنید و هرچه از حق تعالی خواست باو عطا فرمود فمن تلك الليلة كل يوم سبعين الف ملك يدرون هذا الملك تعظيماً الله از شب معراج تا این حال هر روزی هفتاد هزار فرشته برای تعظیم او زیارت می کنند.

فصل دوم در ذکر بعضی از عجائب و غرائب که بعد از گذشتن از عرش بنظر آن سرور صلعم در آمده

در کتاب معارجین و در جنت الفردوس آورده است که فرمود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم فرشته که نام او معراج بود یکبال خود را فرو هشت و مرا بر بال خود بنشانید و از عرش برداشت و از هفتاد هزار حجاب مروارید بگذرانید و در میان حجابها کروبیان ایستاده دیدم که عدد ایشان را الله تعالی داند پس از هیبت الله تعالی چنان تسبیح می گویند که ملائکه همسایه هم نمی شنود حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت در پردهای حجاب قدحی سبز دیدم در هوا معلق آویخته بود و دعای قدح از نور بر گرد آن نوشته دیدم جمله آسمانها و حجابها و عرش و کرسی و لوح و قلم دیدم همه خوش آمد ولیکن دعای قدح مرا بسیار خوش آمد که از شرح بیان بیرون ست ندا در رسید که ای فرشتگان بمحمد علیه الصلوة والسلام صلواة گوئید و هر یک حجاب از میان بردارید آنگاه همه فرشتگان غلغله برآوردند گفتند السلام علیك ایها النبی و رحمة الله و برکاته حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که حجاب از میان برداشتند و فرشتهٔ معراج بمیدن گرفت و از آن حجابها هفتاد هزار پرده از استبرق و هفتاد هزار پرده از آتش و هفتاد هزار پرده از روشنائی و هفتاد هزار پرده از برف و هفتاد هزار پرده از آب و هفتاد هزار پرده از یخ بود

فصل سوم در ذکر گذشتن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از پردها

در زاد الآخرت آورده است که هفتاد هزار پرده از نور ست و هفتاد هزار پرده از سیم سفید و هفتاد هزار پرده از زر سرخ و هفتاد هزار پرده از مروارید و هفتاد هزار پرده از یاقوت و هفتاد هزار پرده از زبرجد سرخ ست و هفتاد هزار پرده از زبرجد سبز ست و هفتاد هزار پرده از زبرجد زرد ست و هفتاد هزار پرده از زمرد سفید ست و هفتاد هزار پرده از مرجان ست و هفتاد هزار پرده از سندس سرخ ست و هفتاد هزار پرده از سندس سبز ست و هفتاد هزار پرده

از سندس زرد ست و هفتاد هزار پرده از سندس سفید ست و هفتاد هزار پرده از استبرق و هفتاد هزار پرده از حریر تلون ست و نیز هفتاد هزار پرده از دیبای منقش ست و نیز هفتاد هزار پرده از لعل روشن ست و بزرگی هر پرده هفتاد ساله راه است و از سر پرده تا سر پردهٔ دیگر هفتاد ساله راه است و بر سر هر پرده نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله قد افلح المؤمنون

فصل چهارم در ذکر دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرشتهٔ روح را

در تاج القصص و در اخبار الملکوت آورده که فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون بحجاب کبریا رسیدم عجائبات مشاهده و معاینه کردم اول آنکه حق تعالی در و هفتاد هزار حجاب از نور آفریده است حجاب عزت و حجاب حیرت حجاب ملک حجاب انس و از پس او هفتاد هزار حجاب از میغ و هفتاد هزار حجاب از ظلمت آفریده و هفتاد هزار حجاب سول علیه السلام فرمودند که فرشتهٔ معراج مرا از همه حجابها گذرانید و در هر پرده هفتاد هزار فرشتگان دیدم که اگر یکی از ان فرشتگان را خدای عز و جل بفرماید که آسمانها و زمینها را چیزی که در دست در مشت بگیر یک ذره نیفتد و در زیر این حجابها فرشتگان آفریده که ایشان را کروبیان گویند و بعضی از ایشان دو بال دارند و بعضی سه بال و بعضی چهار بال دارند بقوله تعالی اولی اجنحة مثنی وثلث ورباع و بر زبر ایشان نیز فرشتگان آفریده که ایشان را روحانیان گویند از سر تا ناخن پای ایشان پر از پر باشد و بزرگی ایشان چندان که اگر یکی از ایشان را فرماید که هفت طبقهٔ زمین و آسمان را فرو برد بفرمان الله تعالی در دهان اندازد چنان که لخودی را در دهان اندازد و در بالای ایشان فرشتگان بزرگ از ایشان باشند و اینها را حجابهاست از نور و بالای ایشان نیز فرشتها باشند که در وقت تسبیح گفتن از دهان انگشت می بارد و از ان انگشت حق تعالی فرشتگان می آفریند که در هوا تسبیح میگویند مهتر جبرئیل و میکائیل و ملک الموت علیهم السلام و جملهٔ فرشتگان که حق تعالی آفریده است نمی توانند جانب ایشان دیدن از غایت صفای نور و همیشه رحمت الله تعالی با ایشان نازل ست و آنها در حجاب حق تعالی می باشند و اگر یکی از فرشتگان جانب ایشان نگاه کنند نتوانند چشم برابر کردن چنانکه مقابل آفتاب کسی نتواند نظر کردن و در دست بعضی علم از زمرد سبز ست و در دست بعضی علم از یاقوت ست و در دست بعضی علم از نور ست و بالای هر علمی نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و در زیر هر یکی ازین فرشتگان صد هزار فرشته ایستاده اند چون مرا بدیدند همه برمن درود فرستادند و در بالای این همه فرشتگان فرشتهٔ روح ست و در دست فرشتهٔ روح علم از رحمت ست علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که فرمودند بحجاب دلین باری تعالی فرشتهٔ ایستاده بود که او را روح گویند و مرا و را صد هزار سر بود و در هر سری صد هزار روی و در هر رویی صد هزار دهان و در هر دهانی صد هزار زبان و در هر زبانی صد هزار لغت و در هر لغتی صد هزار بعد آن دهان و زبان و شت تسبیح می گفت از گوش تا کتف او هفت هزار ساله راه است و سطبری هر پاد و نیم صد

سالہ راہ ست و درازی پرہای او حق تعالی داند از سر تا گوش او از برف ست و از گوش تا سینہ چون آفتاب میدرخشید
و از سینہ تا زانو در سید همچون ماه می درخشید و از زانو تا کعب همچون زهره می تافت و هیچ فرشتۂ مقرب نتوانستی بروی
نظر کردن هرگاه کہ تسبیح گفتی اگر نظر او در حجاب قدرت محتجب نشدی همہ عالم بسوختی و این مختصر و بیان ست و نام این
فرشتہ روح ست و حق تعالی او را در قرآن یاد کرده ست یوم یقوم الروح والملائکۃ صفا و اگر همہ موجودات را
در دهان او اندازند مثال ارزن باشد حضرت رسول صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند در حجاب کبریا فرشتۂ روح را دیدم
بروی سلام کردم آنگاه ندا در رسید کہ ای روح این حبیب ماست جواب سلام او را بده جواب سلام من بداد گفت مرحبا
بک یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام ابشر ک بکرامۃ ربک و رضوانہ یا رسول اللہ آرزوی دیدن جمال تو بسیار بود
الحمد للہ کہ دیدار شریف ترا دیدم و در زیر این فرشتہ دریای آفریده کہ آن را بحر المسجور نام ست و قعر او چنانکہ از هفت
آسمان تا هفتم زمین ست اللہ تعالے در میان این دریا فرشتۂ آفریده کہ در بزرگی چنانکہ آب آن دریا تا کعب پایش
رسیده و در بحر المسجور حق تعالی خزانہ آفریده ست بعظمتی چنانکہ از نرمۂ گوش تا سر کتف و هفتصد هزار سالہ راه ست فرمود
کہ فرشتۂ معراج مرا از این هفتاد هزار حجاب هم گذرانید

فصل پنجم در ذکر رسیدن آنسرور صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم با بساط هیبت و بساط رحمت

در جنت الفردوس آورده ست کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرشتۂ معراج مرا چندانی برد کہ خدای تعالے
داند بمقامی رسانید کہ وهم بر من غالب آمد ناگاه ندا آمد کہ یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام بکدام بساط رسیدی گفتم بار خدایا
نمیدانم آن زمان بی کام و بی زبان گفت کہ این بساط هیبت ست در روز قیامت بندگان را در این بساط حساب
خواهم کردن باز فرشتۂ معراج مرا چندانی پیش برد ندا آمد کہ یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام بکدام بساط رسیدی گفتم نمیدانم ندا آمد
کہ این بساط رحمت ست کہ امتان ترا در این بساط حساب خواهم کرد اگر چندی کہ در دنیا هزار گناه کرده باشند از لطف و
کرم خود عفو کنم پس فرمان در رسید کہ یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام بر دست راست خود نظر کن چون نظر کردم گفتم خداوندا
می بینم دری از نور و قفلی بروی نهاده فرمان حضرت عزت در رسید کہ کلید این قفل در دست تست آنگاه اشارت
بانگشت خود کردم آن در کشاده شد دیدم کہ دریای رحمت از شیر سفیدتر و از انگبین شیرین تر و در کنارۂ دریا درختی
بود و بر بالای آن درخت مرغی نشستہ بود و پارۂ خاک در منقار داشت هر ساعت می گفت کہ اگر این خاک را بگذارم
دریا تیره گردد گفتم بار خدایا این دریا چہ باشد و این مرغ کیست فرمان در رسید کہ یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام این دریای
رحمت ست در هر آسمان صد هزار اینچنین دریاهاست و این درخت دنیاست و این مرغ امت تست و این
پارۂ خاک کہ در منقار دارد گناه امت تست گفتم بار خدایا این مرغ می گوید کہ اگر این خاک را بگذارم دریا تیره گردد

فرمان در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام هرگز این پارهٔ خاک دریاها را تیره نگرداند واین گناهان امت تو جمع کرده‌ام این مقدار شده است اگر هرچند گناه کنند امتان تو وفساد کنند همه را از کرم خود بیامرزم وبه بهشت فرستم زیرا که دریاهای رحمت ما بی پایان ست اما ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم دو گناه را هرگز نیامرزم یکی شرک ودیم خشم

درکتاب معارج النبوت آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در هر آسمانی که دران شب سیر کردم آواز تسبیح فرشتگان بسمع من میرسید چون از عرش درگذشتم دیگر صدای بگوش من نرسید نه خفی ونه رفیع گفتم خداوندا در اطباق سماوات اصوات اصحاب طاعات بگوش من میرسید اینجا چرا نمی‌شنوم حق تعالی فرمود که وما علمت یا محمد علیه الصلوة والسلام ان طاعة المخلوقین وذکر الذاکرین متلاش فی جنب عظمتی یعنی ندانستی تو ای محمد علیه الصلوة والسلام طاعت همه مطیعان واذکار ذاکران در جنب عظمت ما ناچیز ست کذالک اگر معصیت جمیع عاصیان در جنب رحمت او ناپدید گردد چه عجب خواهد بود

باب بست وپنجم در بیان رسیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعالم لامکان ودیدن عجائب وغرائبی که دران جا بنظر انور آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم درآمد

مشتمل بردو فصل ست

فصل اول در ذکر عالم لامکان

درکتاب معارجین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام که چون فرشتهٔ معراج از زیر قدم من ناپدید شد ومرا در همانجا تنها گذاشت فرد ومتحیر چو غریبان راه ❊ حلقه زنان بر در آن بارگاه ❊ تجاوزت الحجب والبحور ورأیت العجائب مالا یحصی یعنی از حجب وبحور بگذشتم چندان عجائب وغرایب دیدم که در شمار نیاید بجای رسیدم صحرای دیدم از نور وتجلی رسیدم که لیس فیها ارض ولا شمس ولا قمر ولا ملک ولا عرش ولا کرسی ولا لوح ولا قلم ولا مکان ولا زمان ولا علو ولا سفل ولا سکون ولا حرکة ولا لیل ولا نهار ولا وقت ولا ساعة یعنی آنجا نه زمین بود ونه آسمان ونه آفتاب ونه ماهتاب نه ملک ونه فلک ونه عرش ونه کرسی نه لوح ونه قلم ونه مکان ونه زمان ونه بالا ونه پستی نه حرکت ونه سکون نه شب نه روز نه وقت نه ساعت نه از عالم خبر ونه از آدم اثر نه آواز گوینده ونه حساس جنبندهٔ چنان پنداشتم که خلایق همه عالم مرده اند ولرزه بر من افتاد ولو خواست که بشریت از نهاد ترکیب من جدا گردد بیهوش شدم تائید صمدی وتوفیق سرمدی باز مرا بر سر حال آورد نظم

شب قرب سلطان خیر البشر	که از عرش اعظم نمودش گذر	روان شد بسرعت نه انس و جان
گذر کرد در عالم لامکان	نظر کرد آن کان جود و کرم	نه عرش و نه کرسی نه لوح و قلم
نه فوق و نه تحت و نه ارض و سما	نه وقت و نه ساعت نه لیتی نه بالا	نه آنجا ز آواز گوینده ئی
نه در آن محل بود جنبنده ئی	نه آنجا ز احوال عالم خبر	نه آنجا ز اولاد آدم اثر
بدید این چنین حال را آنجناب	مبارک دلش گشت در اضطراب	بخود گفت احوال چون بوده است
مگر اهل عالم همه مرده است	ز خود رفت سلطان نیک و خصال	بحال آوریدش ورا ذو الجلال

در کتاب حیرت الانسان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چون پیشتر روان شدم یک پسر شیرخواره سه ماهه از هوا فرود آمد از چهرهٔ او تمام عرش منور شد چون نظر کردم یک پرچه کاغذ زرد در دست راست و یک پرچه کاغذ سبز در دست چپ او بود چون آن پسر نزدیک من آمد بر قدم من بوسه داد و باداب بایستاد گفت ای حبیب خدا من از نزد خدای تعالے از برای تو پیشوا آمدم آن پسر کاغذ زرد بدست من داد گفت این کاغذ را بکشای و حقیقت او را ببین چون آن کاغذ را بکشادم در و نظر کردم از هیبت آن چنان بے اختیار شدم که از چشم من اشک روان شد و بگریستم نعره بر آوردم و بیهوش افتادم آن پسر یک شیشه گلاب از جنت بیاورد و بر روی مبارک من انداخت چون بهوش آمدم آن پسر کاغذ سبز بدست من داد گفت یا رسول اللہ درین کاغذ نظر کن چون نظر کردم بسیار عجایب و غرایب در و معاینه دیدم در تعجب بماندم و بخندیدم شاد شدم و خرم گشتم و از خوشحالی در سجده افتادم ندا در رسید یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام تو حبیب و برگزیده مائی و این سر بر تو آشکار کردم و بدیگران نخواهم کردن و این سر را بکسے نخواهی گفت و در میان بندگان اظهار نباید نمود که بر هیچ پیغمبرے اظهار نکرده ام و از برای محبت تو معلوم کردم باید که این راز را بکسے نگوئی

فصل دوم در ذکر دیدن آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم لوح المحفوظ را

در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چون تائید سبحانی و توفیق ربانی مرا از انجا بر تر آورد آن پسر از نظر من غائب شد چون پیشتر شدم یک لوح معلق دیدم درازی آن لوح هیچ معلوم نمی شد گفتم خداوندا این کدام لوح ست ندا در رسید که ای محمد علیہ الصلوۃ والسلام این لوح المحفوظ ست که هر چه ابتدای صنع آفرینش ست از اول تا آخر همه را در میان این لوح کشیده ام و مانند شطرنج در میان این لوح مقید کردم و یک لحظه از حقیقت این غافل نیستم و همه آفرینش را در میان این می بینم یا محمد علیہ السلام تو هم نظر انداز گفتم خداوندا من این عقل کجا دارم که در لوح المحفوظ تو نظر کنم ندا در رسید که یا محمد علیہ السلام ترا نه جزو عقل بخشیده ام

وسه جزو با سیصد وسیزده پیغمبر مرسل داده ام وچهار جزو تمام فرشتگان را ویک جزو عقل تمام اهل عالم را داده ام و هفتاد جزو عقل نیز ترا میدهم این لوح المحفوظ را ببین ونظر در قدرت من کن که درین چه کارها کرده ام وچه چیزها نوشته ام آنگاه یک کاسه از جواهر دیده آمد ندا در رسید که ای محمد علیه السلام ای حبیب من این شربت محبت من بنوش چون آن کاسه را بنوشیدم هرگز چنین نیاشامیده بودم واز لذت آن شربت در تعجب بماندم بعد ازان چون بر فهم خود ملاحظه کردم عقل خود را صد چندان دیدم ناگاه ندائی در رسید که یا محمد علیه السلام بالا نظر کن چون بالا نظر کردم لوح را مانند آئینه دیدم چون از هزار نکته در یک نکته او نظر کردم هفتاد هزار جام جهان نما دیدم و در میان هر جام هفتاد هزار فلک سرگشته دیدم و در میان هر فلک هفتاد هزار عالم بدیدم فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که با هفتاد جزو عقل در حیرت بماندم بعد ازان از هزاران حرف در یک حرف او نظر کردم بیهوش شدم چون بهوش آمدم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام بیشتر بیا که در فوق لامکان از برای تو سه دریچه نور آفریده ام ازان دریچها در یک دریچه لوح المحفوظ را ببین که دران دریچه حیرت میفزاید آنگاه از توفیق سبحانی روان شدم بر فوق لامکان نظر کردم یک قلم از یاقوت دیدم که دران هفتاد هزار رنگ می نمود و بزرگی آن قلم بجز خدای تعالی دیگرے ندانداز زبان آن قلم این کلمه ظاهر می شد که لا اله الا الله محمد رسول الله واز گفتن این کلمه هفتاد هزار قطرهٔ نور می چکید گفتم خداوندا این کدام قلم ست ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام این قضای من است که اول هرچه در رضای ما بود در قضای ماست واز قضای خود دران لوح بنوشتم و بعد ازان قضا ر الصورت این لوح ظاهر کردم واز گفتن کلمه تو در هر ساعت هفتاد هزار قطرهٔ نور میچکد و بیک نظر ما از قطرهٔ نور دریای رحمت پیدا میشود ازین ندا بسیار شاد شدم در کتاب معارجین آورده است که روایت می کند ابو عبید طوسی که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام را الله تعالی بقدرت کامل خود می بردتا رسانید بمقامی فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام بنگر تا چه می بینی حضرت رسول علیه الصلوة والسلام گفتند چون نظر کردم در تحت قدم خود تاریکی دیدم گفتم یا آلهی تاریکی می بینم ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام این هفت طبقهٔ دوزخ ست باز بیشتر بردفرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام بنگر تا چه می بینی گفتم ذره خاک می بینم فرمان آمد که این هفت طبقهٔ زمین ست باز مرا بالا بردفرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام بنگر تا چه می بینی گفتم فیروزهٔ می بینم باز فرمان آمد که بنگر تا چه می بینی گفتم که سبزه زاری می بینم فرمان آمد که آن سبزه زاری که در نظرت می نماید آن سبزه زار بهشت ست وآن فیروزه هفت طبقهٔ آسمان ست باز چند هزار مقام دیگر بروند فرمان در رسید که اکنون چه می بینی گفتم بار خدایا جواهر سفیدی می بینم فرمان آمد که آن کرسی وسیع ست باز چند هزار مقام دیگر بردند ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام اکنون چه می بینی گفتم خداوند اشمعی می بینم نورانی فرمان در رسید که آن عرش ست بجائے رسیده بودم که عرش با عظمت چون شمعی می نمود باز بردند بجدے که وهم منقطع گردد نظم

ندا آمد از حضرت کبریا / در آندم سوی سرور انبیا
نظر کرد آن شاه با همتی / در آمد ورا در نظر ظلمتی
روان گشت چندین مقام دگر / بزیر قدم کرد آندم نظر
که اطباق ارض ست این پاره خاک / روان شد از انجای آن شاه پاک
که فیروزه آمد اندر نظر / ندا آمد از خالق بحر و بر
نظر کرد آندم بام حمید / جواهر در آمد برنگ سفید
روان شد از انجای عالی مقام / دگر باره کردش نظر تحت کام
که عرش عظیم ست این شمع نور / چو شمعی نمودار از راه دور

نظر ساز ایندم بزیر قدم / که تا چیست می بینی ای محترم
ندا کرد پروردگار جهان / که این دوزخ ست منزل کافران
یکی پارهٔ خاک دید آنجناب / خدای جهان کرد آندم خطاب
بامر خداوند جان آفرین / نظر کرد زیر قدم شاه دین
که هفت آسمان ست یا مصطفی / روان گشت آنخواجهٔ دوسرا
ندا آمد از حق که کرسی ست این / برنگ جواهر که قدسی ست این
یکی شمعی نورانی وانمود / ندا کرد آندم مرا ورا ودود

در کتاب معارج النبوت آورده است که فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ندا رسید که دل رجلیك یعنی ای محمد علیه الصلوة والسلام پای مبارک خود را دراز کن فروگذاشتم چنان نمود که چیزی بپای من رسید بعد از ان دور گشت پرسیدم که الٰهی این چه چیز بود فرمود که این عرش بود باز پرسیدم که الٰهی از من چرا دور شد فرمود که او دورنمی شد مرا ورا دور کردم گفتم چرا گفت از جهت کرامت تو نزد من از عرش بدین عظمت ده چندین شود بجناب قدس من آید یک قبضهٔ خاک قدم مبارک تو نزد من از عرش مجید عزیز تر خواهد بودن **نظم**

ای کرده خاک پای تو بر عرش سروری
با آفتاب سایهٔ شخصت برابری
بر راه تو نهاده فلک صد هزار چشم
در آرزوی آنکه بدیشان تو بنگری

ختم ست باکمال تو ختم پیمبری
بر عزم قاب قوسین اندر دم لطیف
تا جز فراز دیدهٔ او کام نسپری
تو برگذشته فارغ آزاد از همه

از معرض ظهور نکردار علو قدر
چون تیر برگذشته ز افلاک چنبری
هر هفت چرخ بر سر راه تو آمده
جائی که جبرئیل نداشت رهبری

در قصص الانبیا آورده که دران شب چشم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را چندان نور داده بود که از عرش نگاه میکرد مورچه کم از ذره را در زیر هفتم زمین میدید **غزل**

شبی در خود نظر کردم جمال کبریا دیدم
چو بالاهوت پیوستم چگویم بس چها دیدم
محیطی یافتم کز وی یکی قطره است نفس کل
شدم در لامکان راه عدم هم منتها دیدم

پس از خود چون برون رفتم بملک بقا رفتم
چو جزو از کل کل از جزو ست الی جزوی بکل رفتم
شدم در حضرت آنجا همه شاهان گدا دیدم
چو من حیران فرو ماندم دران وادی بی پایان

چرا در عالم ناسوت چشم عقل بود انگه
بسی اجزای نورانی دران کل جابجا دیدم
ز چار و پنج نه بگذشتم از شش هم گذر کردم
رسیدم باز در ملکی که حکمش بر فنا دیدم

در صحیفهٔ ثنای محمدی آورده است که در قصهٔ معراج عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم چنین فرمودند که مرا تا آنجا بالا برده بودند که صریر قلم احکام قضای حضرت حق سبحانه و تعالی که بر بنده نازل می شود بسمع من می رسید

باب بست و ششم دربیان رسیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تقاب قوسین او ادنی ونمودن رویت حق سبحانہ وتعالی بآنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ودیدن عجائب دیگر

مشتمل ست بردوازدہ فصل

فصل اول در ذکر تفسیر قاب قوسین او ادنی

درکتاب معارجین ودر تفسیر کبیر آوردہ ست کہ دربیان این آیۃ کہ فاستوی وھو بالافق الاعلی بعضی از مفسران گویند کہ استوی فوق السموات وبقول دیگر استوی عند ساق العرش استوی یعنی رست بایستاد محمد علیہ السلام بمقام قربت حق تعالے یعنی نفس محمد علیہ الصلوۃ والسلام موافق ست دل راو دلش موافق ست روح راو روح او موافق ست حق را چنانچہ حق تعالی فرمودہ است کہ اگر نفس محمد علیہ الصلوۃ والسلام با قلب او راست نبودی ما آن قلب او با آن نفس نمیدادیم واگر دلش باروح راست نبودی ما آن روح را بآن قلب نمیدادیم واگر سرش نبودی ما جمال وجلال خود بروی آشکارا ہرگز نمیکردیم چون در مقام ادب راست بایستاد وقدم ہمت بر فوق لامکان نہاد وھو بالافق الاعلی ازان مرادست قال الشیخ الاسلام رحمۃ اللہ علیہ چون محمد رسول اللہ قدم بر فوق لامکان نہاد نفسی در خدمت بایستاد ودلش از ہفتاد ہزار حجاب بگذشت در مقام قرب رسیدہ بایستاد وروحش از ہفتاد ہزار حجاب بگذشت در مقام مشاہدہ رسیدہ بایستاد وسرش از ہفتاد ہزار حجاب بگذشت بمقام رویت رسیدہ بایستاد خروشش در عالم افتاد کہ نفس محمد علیہ السلام کو فریادی از پیشش بر آمد کہ دل محمد علیہ السلام کو نالہ از دلش بر آمد کہ روح محمد علیہ السلام کو فریاد از روحش بر آمد کہ سر محمد علیہ السلام کو فریاد از سرش بر آمد کہ رب محمد علیہ السلام کو بزرگان درصفت معراج چنین گفتہ اند کہ ازانجائے کہ سر محمد علیہ السلام بود تا آنجا کہ نفس محمد علیہ السلام بود دوازدہ ہزار بار چندان بود کہ از عرش تا خانۂ امہانے فرمودند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بمقام قربت رسیدم ندائے از حضرت باری تعالے در رسید کہ اُدْنُ مِنّی یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام نزدیک تر آی فرد معشوق مرا گفت کہ بردار لوا ؛ بر بام جہان بقوت عشق برا ؛ فرمودند حضرت علیہ الصلوۃ والسلام ہر بار کہ باین خطاب مخاطب می گشتم قدمی سیاندا ختم بہر گامی چندانکہ از زمین تا باینجا رسیدہ بودم طی می نمودم ہزار بار خطاب ادن منی شنیدم وبہر خطابے گامی می نہادم آن مقدار کہ از زمین تا باینجاست ترقی می نمودم تا ازانجا بمرتبۂ دنی رسیدم بعد ازان بدرجۂ فتدلی ترقی یافتم وازانجا بخلوت خانۂ قاب قوسین او ادنی شتافتم محرم اسرار فاوحی الی عبدہ ما اوحی گشتم قال الحسن البصری رحمۃ اللہ علیہ دنی من العرش فتدلی

نزل علیہ الوحی فکان بینہ وبین العرش قاب قوسین او ادنی امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ میگوید
که دنی نزدیک شد حضرت رسول علیہ الصلوۃ والسلام بہ پروردگار خود فتدلی پس برداشت حجاب را وازان
حجائب درگذشت وباز فروگذاشت حجاب را تا دیگر ہیچ ملک مقرب او را ندید تا از ہفتاد ہزار حجاب از نور وہفتاد
ہزار حجاب از ظلمت وہفتاد ہزار حجاب از آفتاب ہفتاد ہزار حجاب از ماہ وہفتاد ہزار حجاب از زمرد درگذشت
حتی کان بین الحبیب والمحبوب قاب قوسین وادنی واگر برین اکتفا فرمودی توہم مکان بودی لاجرم گفت
اوادنی بلکہ اقرب ہیچ کس را توہم مکان نماند کذا فی شرح تاج المذکرین در شرح تعرف میگوید کہ چون از جبرئیل
علیہ السلام جدا شد بہفت مقامش بگذرانیدند کہ ہر مقامی صد ہزار بار از عرش تا ثری بیش بود جبرئیل علیہ السلام محرم اسرار
سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود از مقام اولین خبر نداشت تا بآن شش مقام دیگر چہ رسد **نقل ست**
کہ چون خواجہ علیہ الصلوۃ والسلام بخطاب ادن منی مشرف می گشت ہر بار گامی می انداخت ندا آمد کہ ای دوست
ما اندر مکان نیستیم تا دنو بما بگام بود خواجہ علیہ الصلوۃ والسلام فرمودند خداوندا آنچہ در دست من ست این ست
دونو حقیقی تعلق با تو دارد ولبسرش این معنی ندارد دادند کہ **فرد** از تو تا دوست گر از عرش بود تا بثری ؛ از کم بیش
بیندیش کہ یک گام دل ست ؛ القصہ چندانی تنگ رفت کہ ہیبت جلال وجمال ظاہر شد عزت ربوبیت
ندا کرد کہ فراتر آی چندانی بر بساط قرب برفت کہ در دائرہ حدوث سر منہ بداء والیہ یعود ظاہر گشت
وقوسین با تمیاز خطار تفاعی باز بکسوۃ ظاہر ظاہر گشت حاصل الکلام آنکہ قدم بر انبساط قدم بے پردہ بود وتن
بخدمت ودل بقربت وجان بمشاہدت وسر بمواصلت رسیدہ بود ودیدہ حس وسمع بے کار ماندہ بودند از عالم عنایت
کلام غیبی استماع نمودند تا سلام ملک علام جل ذکرہ بی واسطۂ خط وافراہ سمع افتاد ودیدۂ تنہائے بے بہرہ ماندہ
بود فریاد میکرد کہ ما زاغ البصر وما طغی یعنی آن تجاوز کہ دیگران کردند ما نکردیم تا در مقام او ادنی علم عین
شد مسافت ومقابلہ از میان ساقط گشت نور ربوبیت حجب را خرق گردانیدہ مہرہ آئینہ گشت ودل در آئینہ جمال
بے زوال بدید کہ الم تر الی ربک کحل بصیرت وبصر گشت وھو یدرک الابصار مرئی نظر گشت چنانچہ

شیخ فرید الدین عطار قدس سرہ ازین معنی اشارت فرمودہ اند **بیت**

چو بگذشت از جہت رہ گشت باریک ۔۔۔ باخر شد برب العزۃ نزدیک
دران حضرت چہ گویم او کہ چون بود ۔۔۔ کہ آن دم از وجود خود برون بود
ز حس بگذشت از جان ہم گذر کرد ۔۔۔ چو بیخود شد ز حق در حق نظر کرد
کہ ہم چندانکہ چشمش کار می کرد ۔۔۔ دلش در چشم او دیدار می کرد
درین ہیبت محمد ماند از کار ۔۔۔ محمد از محمد گشت بیزار

فصل دوم در ذکر لطائف و اشاراتی که تعلق بآیهٔ کریمهٔ دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی دارد

درین آیة دوازده لطیفه متبین میگردد لطیفهٔ اول در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده است که اہل تفسیر نسبت دنو بجبرئیل علیه السلام داده اندای دنی جبرئیل ع من الارض فاسترسل الی محمد علیه الصلوة والسلام یعنی جبرئیل علیه السلام بزمین نزدیک شد وخودرا از آسمان فروگذاشت تا ابلاغ وحی کند بررسول صلی الله علیه وآله وسلم تا اورا بدرقهٔ راه معراج شود فکان قرب بینهما قاب قوسین قال ابن عباس رضی الله عنهما ای قدر ذراعین وسمی الذراع قوسًا لانه یقاس الذرع اوبل ادنی من ذلک فلم یکن بالتقریب الملاحق له ولا بالبعید المانع من التمکن من النظر الیه کما یقدم من مجالس الخواص من العظماء فی الدنیا کذا فی التفسیر وبعضے ارباب تحقیق چنین گفته اند که این آیة کنایت ست از قرب کمال محمدی صلی الله علیه وآله وسلم ودرین باب چند قول ایراد فرموده اند یعنی بعضے گویند که ثم دنی نزدیک شد حضرت رسالت پناہی صلی الله علیه وآله وسلم بجناب قدس آلہی تقرب منزلت وکرامت فتدلّٰی پس سجده کرد حضرت خداوند راجل ذکره وگفت ہر دولت که بسبب استبعاد من شد از برکت خدمت بود لاجرم بجای رسید که تمامی کون ندانست که قدم گاه او کجاست وقدم ندانست دل کجاست وجان ندانست که سر کجاست کون در طلب قدم او بود وقدم در طلب نفس او بود ونفس در طلب دل او بود ودل در طلب جان او بود وجان در طلب سر وسر در طلب مقام وصل الحبیب الی الحبیب قطعه

عقل از سفر براق عشق ست
موہوم خطی فتاد سفی البین
آن خط توهمی برانداخت
مانندهٔ آفتاب ازعین
تا چند سوالی اسلی آین
زاید شدن دنی تدلی
تا عکس خدا نباشد ازعین
در دائرهٔ معاد میداد
آن دائره گشت قاب قوسین
سرش زغبار غیر وارست

لطیفهٔ دوم بعضے از ارباب اشارت گفته اند که ثم دنی اشارت ست بمقام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فتدلّٰی اشارت ست بمقام سر درین چار مقام ہرکدام از نفس وروح ودل وسر بمطلوب خود رسیده بودند مثلاً نفس در مقام خدمت بود ودل در مقام محبت وروح در مقام قربت وسر در مقام مشاہده وحقیقت ہر یک ازین چار بمطلوب خود واصل بودند آن ست که ارباب تحقیق گفته اند که حیات نفس بخدمت ست وبقای دل بمحبت وقیام روح بقربت وغذای سر بمشاہده واین چار دولت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را درین چار مقام بتمام میسر بود چنانچه اگر یک نفس نفس را قدم وبکون نظر کردی بی خدمت ماندی چنانچه شیخ رومی قدس سره میفرماید بیت ہرانچه دور کند مر ترا ز دوست بدست ❊ بهر چه او نهی جزوی اگر نکوست بدست ❊ لطیفهٔ سوم شیخ ابوالحسن نوری قدس سره العزیز گفت حقیقت

این معنی بر افهام پوشیده است چرا که دنی بعد آن بعد میباشد و آن بعد کجاست فتدلی در مکان باشد و مکان
چه جاست و مکان عبارت از زمان ست و زمان خود کیست و قاب اشارت بقدار ست مقدار چیست
قوسین کنایت از مثال ست و مثال معدوم و او کلمهٔ تنگ مسلک محروم و ادنی مبالغهٔ باشد در دنو
و کدام ادنی و کدام دنو و کدام ادنو علوم همهٔ علما از تفسیر این آیه عاجز و معارف جملهٔ عارفان از تقریر این
معنی فاتر ای عقول عقلاے عالم در بیدای معرفت جلال و حیرت تو گمراه و السنهٔ فصحای بنی آدم در استفسار
رفعت تو کوتاه رباعی در وصف جمال تو زبانها همه کوتاه ❊ در بادیهٔ عشق تو جانها همه گمراه ❊ هر کس که ز لطف
قهرت آمد آگاه ❊ از قهر تو با لطف تو آورد پناه ❊ نور گفت قدس سره اگر کسے خواهد که فی الجمله درین آیه سخنے گوید زیاده
ازین نتواند گفت که دنی عبداً فتدلی قرباً فکان مکیناً فتدلی مکیناً دنی افتقاراً فتدلی افتخاراً دنی مناجیاً
فتدلی مناجیاً دنی شاکراً فتدلی مشکوراً ای درویش این همه قربت و منزلت که مثنوی از حقیقت احوال آن سرور
صلی الله علیه و آله وسلم قطرهٔ از صد هزار دریا نتواند بود چرا که او رفیع الشانی محمل سیادتش بختیان بلند کوهان
افلاک و شتران سرست بادیهٔ خاک نتوانستند کشید و مسند جلالت او مقربان عالم ملکوت و موزونان خطائر جبروت نتوانستند اندیشید نظم

شهباز فضاے لامکانی ست	وغواص جواهر معانی ست	محجوبه کشای پردهٔ غیب
گنجور خزینه هاے لاریب	گنجینهٔ کیمیاے عالم	پیش از همه پیشواے عالم
کلک از صفتش زبان بریده	نه بحر ز کلک او چکیده	ذیل کبریش ز فتنه ها دور
خاک قدمش بدیده ها نور	بسته کمر آسمان بکارش	انجم همه چاوشان مارش
برکنگره کشیده فتراک	کانجا نرسد کمند ادراک	لطیفهٔ چهارم حکمت در ذکر قوسین

و مراد از آن چیست در میان عرب شهرتے دارد که علما و اکابر ایشان چون خواهند که با یکدیگر عهد در میان
آرند و عقد محبت استوار دارند و آنرا موکد به پیمان و مقید به بیعت گردانند تا معلوم شود که هرگز نقض آن نخواهد بود
هر یک از معتاقدان کمان خود با کمان دیگری مقرون میسازند و هر دو یکبار قبضهٔ آنرا بر گرفته و تیر بهر دو نهاده
می کشند و تیر از آن می اندازند و این دلیل یگانگی ست در میان ایشان تا رضای این رضای او ست و سخط
این سخط او ست لس اشارت درین آیه آن ست که جناب قدس خداوندی را جل جلاله با حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله وسلم محبت و قربت بمرتبهٔ ست که مقبول این مقبول خداے تعالی ست و مردود
این مردود خدای تعالے ست قوله تعالی و من یطع الله و رسوله فقد اطاع الله ان الذین یبایعونک انما
یبایعون الله الی غیر ذلک و چون بجرعه نوشان خمخانهٔ آنحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم را از علیات
آنحضرت علیه الصلوة والسلام چاشنی رسیده و هر طالبے از آن خرمن خوشهٔ چیده لاجرم قلم لطف ازلی از سر خوان

لم یزل تواله ازین غذا در دہان مشتاقان چپیده می نهد و از شراب وحدت جرعه بایشان مید هد که مازال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فکنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها چنانچه فقیر گوید نظم

من بجانان زنده ام و ز جان نه ام	من ز جان بگذشته ام جانانه ام	چشم گوش و دست پایم او گرفت
نور معنی این همه از او گرفت	این بصر و این سمع چون آلات اوست	بلکه ذرات تنم مرآت اوست
چون تجلی افگند بر ذات من	حسن خود بیند درین مرآت من	آئینه چون صاف بی رنگ آمدست
با جمال دوست هم رنگ آمدست	تا توانی رنگ بی رنگ گزین	تا شوی هم رنگ آن یار گزین
هر که در بحر هوایت غرق شد	آب او را هم قدم هم فرق شد	لطیفه پنجم در صفت قوسین یعنی

دو کمان حکمت درین چه بود که فرمود سهمین نگفت با آنکه در قوس اعوجاج ست و در سهم استقامت جواب این بچندین وجه می باشد اول آنکه قیمت قوس اعلی ست از قیمت سهم ما گوئیم که اگر چنانچه سهمین گفتی متبادر بالفهم آن مقدار بودے که یک تیر از کمان برود چنانچه عرف ست در میان مردم گویند که مقدار دو تیر راه ست یعنی مقدار روش دو تیر چون دو کمان وار گویند مراد مقدار دو کمان دار باشد دوم آنکه کمان متحد ست و سهم متعدد یک کمان هزار تیر را بسنده ست لا بالعکس این اشارت بآن بود که خواجه علیه الصلوة والسلام بر مثال پادشاه ست که مر او را هزاران غلام باشد که امر او بر همه جاری و حکم او نافذ ست و مر او را متابعت هیچکس لازم نیست و انقیاد هیچکس واجب نه پس اگر گوئے که این اشارت در یک قوس متحقق ست احتیاج بتثنیه ا دنبود جواب آن ست که تا دلالت کند که حق تعالے را هزاران هزار بنده و رسول علیه الصلوة والسلام را هزاران هزار امت ست که این بندگان را بجز خدای تعالے سبحانه خدای دیگری نیست و این امتان را بغیر حضرت محمد مصطفے صلے الله علیه و آله وسلم پیغمبری نه سوم آنکه سهم منفک میشود و ملازم کمان می باشد ملازم المرء اشرف من المنفك چهارم آنکه اگر چه قوس معوج ست اما زه وے راست ست استقامت زه جبر نقصان اعوجاج قوس میکند اشارت درین آن ست نفس بنده اگر چه بمعاصی اعوجاجی دارد اما دل وی بتوحید مستقیم ست امید چنان ست که اعوجاج نفس ما باستقامت دل ضرر نرساند پنجم آنکه مرد دانا نظر باعوجاج قوس ندارد بلکه نظر باستقامت سهم دارد که از کمان بیرون رود اشارت بآن ست که نظر الٰهی سبحانه بمعاصی و اعوجاج نفس تو نیست بلکه باستقامت کلمه شهادت ست که از دہان تو بیرون میآید قوله تعالی الیه یصعد الکلم الطیب لطیفه ششم بعضے از ارباب اشارت گفته اند که قاب قوسین اشارت بدو نفس ست که هر دو کشنده تا تیر باکران ست هرگز بمراد نرسد چون از قوس جدا گردد آنگاه بنشانه برسد اشارت درین آن ست که تا سر با نفس و با دنیا ست بحق تعالی نرسد چون از نفس و از دنیا جدا گردد بحق تعالے واصل گردد رباعی

تا باخودی ای جان همنشینی با من	ای بس دوری که از تو دوری با من
کاندر ره عشق تا نگجی با من	خود را بگذار پس قدم در ره نه

اشارت شخص تا ما دامی که در قوس ثقل میانه قوس در هر دو باهم از فعل
و مقصود حاصل نگردد کذالک تا توفیق حق تعالے نباشد نے از نفس خدمت نے از قلب محبت لطیفۂ هفتم
بعضے از ارباب اشارت گفته اند که قوس کنایتی باشد از حاجبین و ادنے کنایتیست از سیاهی چشم
بسفیدی آن یعنی قرب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنان نزدیک که قرب دو ابرو بایکدیگر بلکه ازان نزدیک
ترکه عبارت از سیاهی چشم بسفیدی لطیفۂ هشتم بعضے از ارباب اشارت گفته اند که معنی دنی فتدلی آن ست
که چون بمقام قرب رسید بگذاشت نفس خود را در آن مقام یعنی ازین مقام هرگز باز نگردم خاک وطن و دیار را
معنی دنی فتدلی آنکه شعر خاک وطن دیار بر سر باشم ۞ این خانه مرا خوش آمد اینجا باشم ۞ بادی گفتند که آفریدگار ترا
باین مقام رسانیده قادرست که این مقام ترا در همان جا رساند و این سخن را زیاده ازین تحقیق خواهد آمد
انشاء الله تعالی و بعضی گویند که بمعنی تدللت فتدلی ای فتدلل یعنی بنازید خداوند را که این مسکین منم که
مرا باین دولت مستسعد گردانید و از جملۂ عالم و عالمیان برگزید لطیفۂ نهم دنی فتدلی ای ترا فی نفسه فی التماء فتدلی
ای ترا ئی قلبه فی سدرة المنتهی و ترائی روحه بقاب قوسین فبقی سره ورده فقال النفس این القلب وقال القلب این الروح وقال
الروح این السر فقال السر این الحبیب قال الله تعالی بالنفس لک النعمة وللغفرة و یا قلب لک العشق والمحبة و یا روح لک الکرامة والقربة
و یا سر انا لک وانت لی قوله تعالی او ادنی رباعی

اگر آن ماه روی حسن نقاب از چهره بکشاید	درین آئینه رویم جمال خویش بنماید
بگفتم بی تو آنم من نه جان و دل فدایم من	بگفتا چون ترا باشم ترا دیگر چه میباید

لطیفۂ دهم چنین گویند که
درمیان عرب شهرتے ست که اگر درمیان دو قبیله نزاع و کدورتے پدید آید خواهند که اطفاء نایرۂ آن مناقشه
نمایند رئیس آن قبیله زه کمان خود بکشاید و بزه کمان قبیلۂ دیگر بندد و آن نیز برین منوال عمل بتقدیم رساند این
کمان بازه او را در خانۂ خود آویزد و آن کمان بازه این را در خانۂ خود معلق گرداند و درمیان هر دو قبیله قتال نماند
و موجب امن و امان گردد هر دو طایفه را کان الله تعالی یقول ای محمد علیه الصلوة والسلام ترا کمان شفاعت ست
و مرا کمان رحمت تو زه رحمت بر کمان شفاعت خود بند تا من زه شفاعت ترا بر کمان رحمت خود بندم
هر دو را بر ساق عرش آویزم تا ما دامی که عرش باقی باشد محبت و صلح با امت تو از جانبین باقی باشد لطیفۂ یازدهم
کانه یقول ای محمد علیه الصلوة والسلام تو تیر شفاعت بر قوس رحمت من بربند و من تیر رحمت بر قوس
شفاعت تو بربندم و تو از انجا سهم عنایت درمیان لشکر کبایر انداز تا من تیر رحمت درمیان صغایر
امت تو اندازم تا جنود کبایر ایشان بهجوم رحمت ما اندفاع یابد لطیفۂ دوازدهم در مقام قرب دنی هرچه آثار
آدمیان بود قطع گردید و در منزل فتدلی هرچه اشتراکت عالمیان بود منقطع شد اجازت غیبی از دریاے

سر آلهی در رسید که ادن منی در محل قرب خود بیا و بمقام قرب من بشتاب بر محل ادنی نشست و شب و روز
از میانه بیفتاد و ساز سوز بر کرانه نماند چندان در رفت هیبت جمال و جلال ظاهر گشت و عزت ربوبیت ندا
کرد که فاقترای چند انی بر بساط قرب برفت الامبانیت میان حدوث و قدم نماند دیگر همه حجب از میان
برخواست فکان قاب قوسین مقدار دو قبضه کمان یکی صفت قدم و یکی صفت حدوث اگرچه نزد سید
رسید اما یکی نشد که در صورت محال ست چون علم تعین شد مسافت و مقابله از میان ساقط شد خط وهمی که دایرهٔ
دو قوس ساخته بود از میان برخاست ابد با ازل آمیخت و ازل درا بد بریخت وجوب با امکان یکدیگر
وقدم با حدوث آشتی کرده می گفت که غزل

ذروهٔ علیای عشقش عروة الوثقای ماست — جنت المأوای وصلش مسجد اقصای ماست
تا یکی در دام آب و گل توان محبوس بود — در فضای لامکانی منزل و ماوای ماست
یک قدم بر فرش کوبم دانگر بالای عرش — زانکه در راه طلب کونین زیر پای ماست
سر ما زاغ البصر چون بود قدرین همم — هر شب معراج سبحان الذی اسرای ماست
درمیان مجمع البحرین امکان قدم — قاب قوسینم گذشت و وقت او ادنای ماست
صد هزاران طالب دیدار موسی وار بین — رب ارنی گوید اندر سینهٔ سینای ماست
ده چه جای کوه طور عرش و فرش بشر — زان تجلیهای گوناگون برو لهای ماست
صورت غیبی ست عکس افگنده در مرآت جان — تا نه پنداری حسن صورت از سیمای ماست
چشم نابینا ندارد صورت از سیمای دوست — جلوهٔ حسنش برای دیدهٔ بینای ماست
طوطیان قدس را الطلب بهانی معین — کاین زمان وقت ثنا کلک شکر خای ماست

نقل ست از معارج النبوت که روایت نموده حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بآستان عرش مجید آلهی رسیدم جبرئیل علیه السلام
تخلف نموده بود و از من اسرافیل علیه السلام با من همراه بود و هفتاد هزار پرده دیدم ز غلظت هر پرده هفتاد ساله راه
بود از هر پرده تا پرده دیگر نیز هفتاد ساله راه بود و بعضی ازین پردها از یاقوت بود و بعضی از جواهر و بعضی از زمرد
و بعضی از ذهب و بعضی از فضه و بعضی از آهن و بعضی از شبه و بعضی از صفر و بعضی از برف و بعضی از نار و
بعضی از باد و بعضی از سنگ بعضی از ظلمت و بعضی از نور و بر هر سترے ازین ستار فرشته موکل بود و در فرمان
هر یک ازین فرشتها هفتاد هزار مقابلان بودند هر قایدی را هفتاد هزار فرشته دیگر تبع بود چون به پردهٔ اول رسیدم
اسرافیل علیه السلام آن پرده را حرکت داد آن فرشته که پرده دار بود پرسید کیست اسرافیل گفت منم اسرافیل گفت همراه تو کیست گفت
محمد ست صلی الله علیه و سلم پرده دار پرده را بکشاد و دست مرا بگرفت و گفت مرحبا مر الله تعالی بر ولفرمان خدای

تعالی اسرافیل علیه السلام بازگشت گفت و سه گاه من تا اینجا بیش نبود و آن فرشته پرده دار بود آن شدم تا مرا
به پردهٔ دوم رسانید این فرشته آن پرده بما گذرت دار پرده دار دوم استفسار نمود کیست آن فرشته تعریف
حال خود کرد گفت با تو کیست گفت محمد صلی الله علیه و آله وسلم پرده دار پرده را برداشت و دست مرا گرفت تا به پردهٔ
سوم رسانید باین طریقه از هفتاد هزار پرده درگذشتم تا به پردهٔ آخرین رسیدم و آن پرده بود از نور آنجا فرشته
دست مرا گرفت مرا بر کرسی از لولوی بیضا بنشانید که قوائم او از یاقوت حمرا بود ناگاه از ورای این ستر آوازی
شنیدم که یا محمد علیه السلام از وهشت آن آواز از هوش رفتم چنانچه از ان کرسی میل افتادن کردم ناگاه دیدم که
قطره فرو چکید در روایتی آنکه از عرش چکید و در روایتی دیگر آنکه از آب رحمت بود و من دهان بگشادم آن را فرو بردم والله
که هیچ چیزی از ان شیرین تر نچشیده بودم از ان قطره علم اولین و آخرین بر من مکشوف شد و زبان من الکن گشته
بود و طلاقتی یافت آن هیبت و دهشت که بر من مستولی شده بود با طمینان مبدل گشت والله اعلم بالصواب

فصل سوم در ذکر ثنای آنحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم مر حضرت خداوند تعالی را و لطائف و اشاراتی که در تشهد ست

مشتمل ست بر پانزده لطیفه لطیفهٔ اول در کتاب معارج النبوت و در تاج القصص آورده است که فرمودند
حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام چون بمقام او ادنی رسیدم نودي من تحتی ان اثن
ربك يا محمد عليه الصلوة والسلام حي ربك ومن يوحي بالملكه از فرود خود ندای شنیدم که ای محمد
علیه الصلوة والسلام پروردگار خود را تحیت گوی و از بالای خود ندای شنیدم که بد انچه توانائی داری تو من
متحیر گشتم در سر من وحی کرد که سید آن فصاحت تو چه شد که همیشه می گفتی که انا افصح العرب والعجم اکنون
ترا چه شد که خاموش شدی گفتم یا رب در خلق بودم مرا فصاحت بود و ایشان را سکوت اکنون که بحضرت تو آمده ام
همه جوارح من خاموش شده و منتظر شنیدن او امر گشته باز ندائی شنیدم که اگرچه همچنین ست اما دوستان را
در خلوتخانه انبساط چاره نیست در دل من افگند تا دهان کشادم در دهان من قطرهٔ افتاد بیهوش شدم تا نیدی تعالی
در رسید افاقت تمام یافتم و بحال خود باز آمدم ندائی در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام چگونه یافتی آن قطرهٔ
آب را گفتم شیرین و سرد و نرم گفت این شیرین بود و تیر ایمان ترا در دل مت تو شیرین گردانیدم که کتب علیکم
الایمان چنانکه سرد بود کفر را در دل مت تو سرد گردانیدم و کره الیکم الکفر والفسوق والعصیان چنانکه نرم بود
دل ایشان را نرم گردانیدم ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله چون بقیامت آیند اگر بمعصیت مرده
باشند اما بمعرفت آگنده باشند و از کفر گریزان و بتوحید تازنده و ایشان را این چهار چیزی که یاد کردیم پیش آریم کی

فیها انهار من ماء غیر آسن وگفته اند که سه قطره بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چکید یکی بر سینه و یکی بر کتف
و یکی بر زبان از انکه بر کتف او چکید رعب و نصرت پدید آمد که قوله تعالی سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب
و از انکه بر سینه چکید محبت آورد ما ودعک ربک و ما قلی و از انکه بر زبان او چکید فصاحت آمد که
انا افصح العرب و العجم و از انکه بر کتف او چکید تا قرار یابد که لرزه بر دی افتاده بود و بر سینه از ان چکید
که تا قوت یابد که به الله تعالی سخن گوید حضرت رسول علیه الصلوة والسلام را چهار مقام بود و در هر مقامی
خلعت دیگر یافت اول مقام مولود دوم مقام شهود سوم مقام محمود چهارم مقام مقصود و مقام مولود را گفته اند
که لقد جاءکم رسول من انفسکم و مقام شهود را گفته اند که ثم دنی فتدلی و مقام محمود را گفته اند که عسی ان
یبعثک ربک مقاما محمودا و مقام مقصود را گفت که وانک میت و انهم میتون و مقام محمود را خلعت
هدی کرامت کردش و گفت ما کنت تدری ما الکتب و لا الایمان و در مقام شهود خلعت قربت یافت
که قاب قوسین او ادنی و در مقام محمود خلعت شفاعت کرامت کردش که و لسوف یعطیک ربک فترضی
و در مقام مقصود خلعت رحمت کرامت کردش و للاخرة خیر لک من الاولی ندا آمد از درگاه معبود که ای هفتاد هزار
حجاب نور سبز و ای هفتاد هزار حجاب نور سرخ و ای حجاب عظمت از پیش برخیزید و ای محمد علیه الصلوة والسلام
تو سر بر آر چه میخواهی بخواه و هر چه میگوئی بگوی و هر چه مراد تو باشد طلب ساز در همه آن کنند که من گویم و من
آن کنم که تو گوئی فرمود حضرت علیه الصلوة والسلام باز ندای شنیدم که یا محمد علیه الصلوة والسلام پیشتر آی
گفتم یا واحد آمدم گفت یا محمود علیه السلام برحمت پیشتر آی گفتم که ای رفیع آمدم فرمودند که بهر حجابیکه میسوم
آن حجاب یکسو شدی تا از حجاب نور و ظلمت درگذشتم باز ندای شنیدم که ای سید ولد آدم از مخلوقات
چون تو کجاست که همه کونین در زیر قدم تو کردم اکنون در پردهٔ غیب در آی در اخبار الملکوت آورده است که
فرمودند رسول صلی الله علیه و آله وسلم چون در پردهٔ غیب در آمدم هیچ حجابی ندیدم مگر خویش را دیدم استاده
و چشم دلم را بکشادند و حجاب از دلم برداشتند تا دل قوی گشتم بنگریستم حضرت بیچون و بیچگونه را دل من
متحیر گشت و گرنه آن بودی که خداوند تعالی مرا نگاه نمیداشتی اگر صد هزار جان داشتمی یکی نماندی با من
زبان نماند و حرکت اعضای من خشک شد گفتم چه کنم اگر سلام کنم وی سلام ست و اگر خاموش باشم ادب نبود
باز در دهان قطره بچکید که سردتر از برف و نرم تر از مسکه و شیرین از شهد علم اولین و آخرین در دل من افکندند
در حال عزیر و عیسی علیهما السلام فکر کردم آورده اند که بعد از انکه بخت نصر لعنة الله علیه بیت المقدس را
خراب کرد بعضی از توریت را بسوخت بعضی را در آب افگند مهتر عزیر علیه السلام را فرمان شد که در زیر درختی
دو رکعت نماز بگذارید و بنشست حق تعالی فرشته را فرمان داد که اندر دهان عزیر علیه السلام بدم آن

فرشته کاندر دہان حضرت عزیر علیہ السلام بدمید مہتر عزیر علیہ السلام ہمہ توریت را از یاد آشکارا بخواند و
املا کرد بعد از سالہا چون نسخہ توریت را یافتند و آن مقابلہ کردند یک حرفے بیش و کم نبود و نیز جبرئیل علیہ السلام
بفرمان رب جلیل در جیب مریم رضی اللہ عنہا بدمید بعیسی علیہ السلام بار ور شد چون آن گل نو دمیدہ بشگفت
ہمہ توریت و انجیل را یاد بخواند پس ای مومن عزیر علیہ السلام ترنفخۂ فرشتہ ہمہ توریت را یاد خواند و عیسی
علیہ السلام نفخۂ جبرئیل علیہ السلام توریت و انجیل را یاد بخواند اگر حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بحضرت
صمدیت بغیر حجب و وسایل بدین قطرہ علم اولین و آخرین را بداند چہ عجب باشی | معشوقہ چو برحال دلم کرد نظر
شاہی شدم نہادہ تاجی بر سر | قایم چو بدو شدیم زنہار دگر | در ہستی من گر گمانی تو ببر | سید عالم صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم گفت یارب این قطرہ باین پاکیزگی چیست کہ با لطافت ست فرمان شد کہ یا سید اہذا شرابا محبا و عطیا
این شراب دوستی و محبت ماست و امامن رسم السلاطین ان یرفعوا الحجب لاالانبساط عن لسان المحبین یعنی انکہ رسم
پادشاہان آن ست کہ حجاب گستاخی از زبان دوستان بردارند کما قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہل لامتی
نصیب رسول علیہ الصلوۃ والسلام گفت الٰہی ازین شراب محبت تو امت مرا ہیچ نصیبے ہست فرمان شد
کہ ای حبیب امروز قطرۂ آب ترا دادم فردا ایشان را قدحہای مالامال بدہم تو کہ یک قطرۂ ازان آشامیدی
نماند فی علی عینک حجاب بر چشم تو ہیچ حجابے باقی نماند روز قیامت کہ ایشان قدحہای مالامال بیاشامند
لایبقی فی قلوبھم خجلۃ المعصیۃ خجالت گناہ در دلہای ایشان باقی نماند فرمود ند کہ چون آن قطرہ را فرو بردم زبان
من کند بود از لطف ذوالجلال کشادہ شد و تن من لرزان بود از سپاس حق تعالی آرامیدہ گردانیدش بیت

چو حق میدید گو منبر برو دل	بدادار سلامش کرد جل جل	ازان حالت دمی با خویش آورد	سلامی علیک پیش آورد
خطاب آمد مع الدنیا درون آی	بہبی یسمع بی یبصر برون آی	بخواہ از آرزوی ہست و دوست	چرا اینجو دشدی آخر چہ بود است
بخواہ آنچہ بود درخواست کردن	ز تو درخواست زما دست کردن	چو رب العزۃ در اسرار آمد	پیمبر نیز در گفتار آمد

مصدق این معنی اینکہ فرمودند حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حضرت جلال احدیت جل وعلا
ازان ہیبت و دہشت باز آورد اندیشیدم کہ ہر ثنائے کہ ادا کنم با تقصیر باشد و ہر خدمتی کنم با نقصان از حضرت
حق سبحانہ و تعالے تائیدی در اہتزاز آمدم دخل طرب فی قلبی و قوۃ فی لسانی در دل من طربے و در زبان
من قوتے در آمد تا ثنای نمودم کہ ہمہ ثناہا دران مستغرق و خدمتے نمودم کہ ہمہ خدمتہا دران ناپدید شد و بپاکی
یاد کردم کہ ہمہ پاکیہا دران مجموع گفتم کہ التحیات للہ والصلوات والطیبات یعنی التحیات للہ جمیع التحیۃ
انواع الملک والبقاء الدائم للہ عزوجل والصلوۃ جمیع انواع الحمد المرضیۃ والطیبات جمیع المحمودۃ للہ تعالی یعنی جمع کرد
تمامی ثناہا و مدحہای زبانی و طاعات و عبادات و خدمتہای بدنی و خیرات و مبرات و احسانہای مالی و آن

مجموع را تحفه بآنحضرت گردانید قال بعضهم التحیات لله معناه الوحدة لله تعالی یعنی گفت حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم الٰهی آدمیان را دیدم و جمله مخلوقات و ملائکه و حفظه و سفره برره کتب و غیرهم اجناس ملائکه
و حوران و غلمان همه را مثل دیدم که یکی بحقیقت توئی در ذات و یگانه در صفات و در علم قدرت و عظمت
و سلطنت و بقا و قدم همه خلق با تو زنده پاینده و ترا زیست مانند و قیل التحیات بمعنی الملک لله یعنی
ملک کسی را باشد که او را ولایت و خزینه بود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت الٰهی در هفت آسمان
و زمین بگشتم همه ملک تو دیدم و لله ملک السموات والارض و قیل التحیات لله یعنی حضرت رسول علیه
الصلوة والسلام گفت یا رب هر که بحضرت پادشاهی آید او را بقای ملک دعا کند و تحفه بیارد که آن تحفه در ملک
او نباشد من ترا چگونه ثنا گویم که بقای ابدی و ثنای سرمدی تراست و من باین کالت زبان ترا چگونه
ثنا گویم و لک الملک الاولین والاخرین همه را از کتم عدم بوجود آورده و من در حضرت تو چه تحفه آرم
و نیز هر بنده که پیش مولای خویش رود و رنج خدمت بکشد رضای او را بجوید و هر خدمتی که در جمیع مکونات
پسندیده است فهو بحضرتک آن بحضرت تست و هر خادمی که در خدمت ست او بنده و مملوک تست
دوم آنکه هر محتاجی که بخدمت پادشاهی رود با نواع محامد بر ثنا گوید همه مکونات از ثنای تو عاجزند و من
ثنای تو بر زبان راندن کی توانم گویند که این سه کلمه از جوامع الکلم بود که هیچ چیز از اعمال خیر قولاً و فعلاً از و
خارج نیامد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم این ثنا بجناب قدس الٰهی عرض فرمود حق تعالی تحفه
و سلام نثار حبیب خود گردانیده سه جواب کرامت فرمود که همه عطاها و کرامتها دران مندرج ست گفت
ای سید اولاد آدم ما فرموده ایم که هر که کسی را تحیت گوید او نیز مر او را ازان بهتر تحیت گوید فحیوا باحسن منها
اولی تر بم بکردن کاری که فرموده ایم تو سه تحیت آوردی ما در مقابله آن چهار آوردیم که السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علیک بالنبوة والرحمة والبرکة حضرت رسول علیه الصلوة
والسلام جواب سلام چنین باز داد که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین چون ملائکه ملکوت این مرتبه بارگاه
حضرت محمدیه صلی الله علیه وسلم مشاهده فرمودند همه بیکبار آوازها کشیده غلغله در ملکوت و ولوله در جبروت انداختند
گفتند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله بیت چون همه زخود بدر آمد تمام ٭ یافت همان
لحظه قبول سلام ٭ پرده برانداخت زروی وصال ٭ از در تعظیم سرای جلال ٭ حضرت علیه الصلوة والسلام گفت
یا رب بدین لطف تو همین من مخصوصم یا آنکه امت مرا ازین نصیبی هست فرمان شد که ای سید امت ترا نیز ازینها
نصیب محروم نگردانیم تو در حضرت ما سه طاعت آوردی ما ترا چهار اجرت کرامت کردیم و امت تو نیز در روز
قیامت سه طاعت خواهند آورد و ایشان را چهار اجرت خواهیم داد سه طاعت ایشان چه یکی فا کردن

دوم خوف از روز قیامت سوم اطعام المساکین علی حبّه بدوستی من درویشان را طعام دادن اما آن چهار اجرت
از سن چه ولقهم و جزاهم سقهم فوقهم الله شر ذلک الیوم یعنی فرمود که حق سبحانه و تعالی ولقهم نضرة و سرورا
ای نضرة فی الوجه و سرورا فی القلب یعنی بدهد حق تعالے ایشان را تازگی اندر روی و شادی اندر دل
کرامت کند پروردگار ایشان را در روز قیامت نعیم آخرت که اثر نعمت در روی ایشان پدید آید و جزاهم
بما صبروا ای علی الطاعة و عن المعصیة جنة و حریرا یعنی جزای صبر ایشان بر طاعت و احتراز از معصیت بهشت
و بوستان باشد و سقهم ربهم شرابا طهورا یعنی بدهد ایشان را شراب پاک کننده خداوند عزوجل و یجوز
ان یکون الطهور بمعنی الطاهر اے پاک و بے آلایش و بے تیرگی و بے دردی و کفاف نشان و هذه
الآیة فی حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه خاصة و فی حق المومنین عامة این آیت در حق امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب رضی الله عنه خاص ست و در حق مؤمنان عام ست **بیت**

جمال دوست زیبا عیان ست در آشامیدن آستان خمرت که نقد جان بر صوفی مدام ست

سقیهم ربهم ساقی جنان ست
فوقهم الله شر ذلک الیوم

یعنی نگاه دارد الله تعالے ایشان را از شر روز قیامت **لطیفه دوم** در رساله شریف الاوقات آورده است
که بعضے اهل اشارت چنین بیان فرموده اند که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم سه چیز تر د حق تعالے
بر و کر التحیات لله والصلوات والطیبات عوض آن نقد چهار چیز کرامتش فرمود سلامت و نبوت و رحمت و برکت
و آن سه چیز را مفرد یاد کرد و برکت را جمع تا دانے که آن ابد الآباد در تزاید ست و در ترقی ست زیرا که لفظ برکت
هر چند که مفرد ست دلالت دارد بر تزاید تخصیص در وقتے که در لفظ جمع مخصوص گردد لاجرم بعد از هزار پنجاه یک
سال برکت اسلام و نور عرفان از برکت ظهور این سید عارفان از شرق تا الغرب فرو گرفته و صدائے کوس
دولت قش بنظر عالی همتش اقطار و اکناف عالم را فرو گرفته **نظم**

تاج تو تخت تو دار د جهان تخت زمین آمد تاج آسمان سدره ز آرایش صدرت تهی ست
عرش در ایوان تو کرسی تهی ست روزن جانت چو شود فتح باب گر نه ز صبح آید بیرون آفتاب

چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم عنایت حق تعالے را در حق امت خود دید ایشان را در
نصیب خویش شریک کرد گفت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فرمان شد که سید اتو رحمت خواه
عالمیانے از تو لنسز د که عاصیان را محروم گردانی از ین گفتی السلام علینا یعنی انبیا و مرسلان و فرشتگان کا و مطیعان
را یاد کردی و عاصیان را چرا محروم نمودی گفت الٰهی شرم داشتم که آن قوم را درین کرامت شریک کنم زیرا که
ایشان در ادای نماز تقصیر می کنند و روزه را بدروغ و غیبت می آلایند و در نامحرمان نظر می نمایند و بحرام مشغول
می شوند و دلها را بزبان و دست می خراشند فرمان در رسید که ای سید عالم یعملون ذلک ولا یعلمون فلما علموا

تا بو اهند بود ایشان این معاصی میکنند و نمیدانند چون دانستند توبه میکنند و از آن کرده پشیمان شوند سید اگر امروز مطیعان طفیل در سلام تو شریک شدند چون فردا بیاید نیاروی عاصیان را فارغ از طفیل مخالی از شریک بینی سلام ما برسانی قوله تعالی واذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم كتب ربكم على نفسه الرحمة فيا ايها المطيعون انتم طفيل محمد عليه الصلوة والسلام ويا ايها العصاة انتم على الخصوص اضافي بالسلام والرحمة والمغفرة ای مطیعان شما بسلام طفیل محمد علیه الصلوة والسلام آئید و ای عاصیان شما مخصوص بسلام و رحمت و مغفرت ما مهمانید **لطیفهٔ سوم** چون خواجه علیه الصلوة والسلام قبول سلام نمودند و صلحای امت را یاد نمودند السلام علینا وعلى عباد الله الصالحين ندای شنیدند که یا محمد علیه الصلوة والسلام اخرجت جبرئيل من بيننا وانت تدخل امتك في سرنا؟ در وصال خویش جبرئیل علیه السلام را راه نمیدهیم و تو امت خود را در میان می آری **مثنوی**

خورده شرابی که حق آمیخته	جرعه از آن بر لب ما ریخته	لب بشکر خنده بیاراسته
است خود را از خدا خواسته	همتش از گنج تو انگر شده	جملهٔ مقصود میسر شده

لطیفهٔ چهارم آنکه گفت السلام علینا بسرش ندا در دادند که ای دوست بغیر از تو کس دیگر درینجا نیست علینا از برای چیست افرمو که خداوندا اگر اشخاص با من نیستند بجان با من اند پیوسته نظر عنایتم همراه ایشان ست خواه غائب و خواه حاضر اکنون السلام مرا از همه مکروهات امین گردانیدی عطای آن شکسته دلان و امن آخر الزمانی که عرقهٔ بلا و فتنهٔ اند چگونه در سلامت وسعت و امنیت از قطیعت شریک نگردانم چنانچه باین دولت مستعد شدم آن فقیران را نیز بحکم وللارض من كاس الكرام نصیب ازین خرمن خوشهٔ و ازین خوان توشهٔ برسد **فرد** گرگدای طعمهٔ از خوان احسانش برد؟ از سر خوان خداوندی چه کم خواهد شدن **لطیفهٔ پنجم** اگر در سلام امت خود را با خود شرکت داد در رحمت و برکت نداد زیرا که رحمت و برکت مرسلان را تابع ست و در روایتی آنکه چون رسول علیه الصلوة والسلام السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين گفت ندائی شنید که لو برکت الینا حتی اسلمنا على امتك خير الهم اگر سلامت امت را نیز بما گذاشتی مر ایشان را بهتر بودی چون تو ابتدا کردی ما نیز حواله با تو کردیم واذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم اما رحمت و برکت را بی وساطت تو با ایشان مسلم داریم که کتب ربكم على نفسه الرحمة و برکت از خزانهٔ کرامت حواله با ایشان کنیم که تبارك الذي بيده الملك **لطیفهٔ ششم** آنکه حق تعالی گفت چون امت خود را از سلام ما بهره مند کردی ما نیز با تو شرط کردیم که در ایام حیات و ممات تو هر سالی یک شب بر مثال این شب از برای امت تو تعین کنیم که آن شب قدر بود که ليلة القدر خير من الف شهر و در آن شب پاس خاطر امت تو رعایت

نموده رضای ایشان جوییم و برافراد امتان سلام گوییم که سلام هی حتی مطلع الفجر **بیت**

بچو یافت خواجه سلام خدا شب معراج — که حق سلام فرستد به بندهٔ محتاج
بخشگاه رسالت نهاد بر سر تاج — بظلمت ست نهان آب زندگی ز شب
چگونه بر نپرد جان ز شوق هر شب قدر — وصال دوست طلب سواد لیلة المعراج

لطیفهٔ هفتم همچنین امشب که بی واسطه سلام و کلام درمیان آورد همین معامله فردا با خاکساران امت تو پیش خواهم بردن که سلام قولا من رب رحیم نه بلکه آن سلام بردوام ست امروز گوش ایشان را بواسطهٔ آب و خاک گرانی حاصل آمده ست فردا که آن غشاوهٔ خاک از روی این نقارهٔ خاک برخیزد سلام ما آن روز مسموع ایشان خواهد شد **بیت** سلام من شنوی لحظه شود خبرت * که هیچ وقت نبودی ز چشم من مستور

لطیفهٔ هشتم بزرگان را اختلاف ست که مراد ازین عباد که موصوف بصلاح وسداد اند کدام طائفه اند بعضی گویند مراد ملائکه اند و بعضی گویند که مراد انبیا علیهم السلام باشند و بعضی گویند که مراد مومنان باشند بدلیل آنکه فرمود ان الارض یرثها عبادی الصالحون بعضی مفسران بل اکثر ایشان عبادی الصالحون را امت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم تفسیر کرده اند حق تعالی جفاهای این امت دانسته با وجود آن ایشان را صالحین خواند خواجه علیه الصلوة والسلام نیز شاگرد مکتب خانهٔ وعلمناه من لدنا علما بود وهمی روزه درس وقل رب زدنی علما میخواند این سبق آنجا یاد گرفته بود تمامی امت را صالح خوانده آری ای درویش نکو را نکو گفتن کرم ست و بدی کرده گفتن غیبت ست حق تعالی و حبیب او صلی الله علیه وآله وسلم بکرم موصوف ست و از سمت غیبت مبرا و معصوم اگر بحر د همچنین معنی دولت سلامت یافته بوعدهٔ بانزد اعددت بعبادی الصالحون ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر مشرف شود چه عجب

لطیفهٔ نهم روایتی آنکه چون خواجه علیه الصلوة والسلام قبول سلام نموده عباد را صالح یاد فرمود بعد از آن پروردگار عالم بوحدانیت خود گواهی داده گفت اشهد ان لا اله الا الله و خواجه علیه الصلوة والسلام نیز به بندگی خود گواهی داده گفت واشهد ان محمدا عبده و رسوله یعنی تو گواهی دادی در شان چنانکه تو نیز گواهی دادم درباره مقام بندگی خود و ترا تعزز ربوبیت ست و مرا تذلل عبودیت ست کانه یقول ای حبیب من در بندگی خود می نازی گفت آری چون این مقام در بندگی یافته ام بچه چیز نازم مرا آوردی و گفتی کما اسری بعبده تو مرا بآن نام خواندی مرآن نام را بدل نخواهد بود چنانکه تو عزیزی بربوبیت و من عزیزم بعبودیت کما قال علی کرم الله وجهه کفی لی عزا ان اکون لک عبدا و کفی لی شرفا ان تکون لی ربا **بیت**

مگر سلوک بیشتر از سر نیاز کنی — که بنده گی بنشینی بتخت سلطانی
گرت بناز براند مرو که آخر کار — اگر تو خدمت محمود چون ایاز کنی
بصد نیاز بخواند ترا و ناز کنی — بنازکی نبری پی بمنزل مقصود

لطیفهٔ دهم چون از رفق تعا

درحین مراجعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم دار دگشت که هرکه از سفری باز میگردد از
برای دوستان خود راه آوردی می آرد تو اکنون از سفر معراج میروی از برای امتان خود چه بری گفت
خداوندا هرچه عطا فرمای خطاب آمد که آنچه تو گفتی وآنچه من گفتم وآنچه ملائکه من گفتند با امتان خود هدیه ببر
تا در هر نمازی بخوانند و بدولت وسعادت ابدی مشرف گردند لطیفهٔ یازدهم روایت ست که چون
بنده در تشهد بگوید که التحیات لله حق تعالی میفرماید که بندهٔ من برمن ثنا گفت من نیز ترا ثنا گویم تا
روز قیامت تحیتهم فیها سلام چون گوید که والصلوٰة حق تعالی میفرماید که من نیز بر تو صلوٰة میفرستم
هو الذی یصلی علیکم چون گوید که والطیبات حق تعالی فرماید که ترا پاک گردانم الطیبات للطیبین
ومساکن طیبة فی جنات عدن چون گوید که السلام علیك حق تعالی فرماید که من نیز بر تو سلام کنم سلام
قولا من رب رحیم چون گوید که ایها النبی حق تعالی فرماید که وعده کردم نبی خود را که در روز قیامت او را
ناامید نگردانم یعنی شفاعت او را در بارهٔ تو قبول کنم یوم لا یخزی الله النبی چون گوید که ورحمة الله خدای تعالی
گوید که بر تو رحمت کنم کتب ربکم علی نفسه الرحمة چون گوید که وبرکاته حق تعالی گوید که بر تو برکت کنم وبرکاته علیکم
وعلی امم ممن معك چون بگوید السلام علینا حق تعالی گوید که در دنیا با تو سلام کنم که من کل امر سلام چون گوید که وعلی
عباد الله الصالحین بنویسند از برای او بعدد هر فرشته که در آسمان ست وبعدد هر چیزی که موجودست وبعدد
هر بندهٔ صالح ده حسنه چون بگوید که اشهد ان لا اله الا الله حق تعالی فرماید که ضامن شدم که
ساکن گردانم ترا در مرافقت خود وحسن اولٰئك رفیقا چون بگوید که واشهد ان محمدا عبده ورسوله
حق تعالی فرماید که ضامن شدم که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را شفیع تو گردانم لا یشفعون
الا لمن ارتضی لطیفهٔ دوازدهم آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دران شب دو چیز یافت
یکی مدح ویکی سلامت هر دو جان را فراموش نکرد سلامت این بود که بیان شد اما مدح در آیهٔ کریمهٔ امن
الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون بود تا حق تعالی بایمان رسول خود گواهی داد آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم فی الفور فرمود که کل من امن بالله وملائکته وکتبه الی اخره یعنی خداوندا تو بایمان
من گواهی میدهی من نیز گواهی دادم بایمان امتان خود لطیفهٔ سیزدهم آنکه خطاب مستطاب در رسید
که ای حبیب من امشب مهمانی وبر سر چنین مائدهٔ بنشینی وزلهٔ در پلهٔ نیک مردان نهی وقلاشان
امت را فرو گذاری من فرو نگذارم وپیغام من بگناهگاران امت خود برسان وبگوی که قل یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله در تفسیر سورهٔ یوسف علیه السلام چنین آورده است
که خطاب آمد که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام بنشین وکلام ما بشنو همهٔ پیغمبران در حضرت ما ایستاده‌اند وهمهٔ ایشانرا

یا ما گفتن بود و ترا شنیدن آمد و همهٔ ایشان از ما با ما گفتند اکنون ما با تو راز میگوییم که فاوحی الی عبده ما

اوحی لطیفهٔ چهاردهم شیخ احمد غزالی قدس سره در عیون المجالس خود آورده که چون مهتر عالم علیه الصلوة والسلام قدم بر بساط انبساط نهاد و نعلین و کاست در گوشه و ستارچه حقیقت بر بست و بخزانهٔ غیب سپرده بلب ادب بوسهٔ بر آستانهٔ لا احصی ثناء علیک داد خطاب آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام اکنون از آنچه نمی بایست پاکی ازین زمان از ما بما ثنا گوی که التحیات لله والصلوات والطیبات تا در سایهٔ بشریت بود بیان او این بود که لا احصی ثناء علیک چون ازان سایه درگذشت و نظل کنف حق رسید بیانش این بود که التحیات لله والصلوات والطیبات و تحقیقت بدانکه این زبان ثنای او نتوان گفت تا زبان او ندهد و بدین دیده جمال او نتوان دید تا بینای در دیدهٔ تو ننهد نظیرش آنکه یعقوب علیه السلام را گفت اگر امید جمال یوسف علیه السلام داری این دیده را در باز وابیضت عیناه من الحزن آنگاه پیراهن یوسف علیه السلام آید خود دیده دهد که فارتد بصیرا این دیدهٔ که تو داری در خور آن ست که در کنج بیت الاحزان سفید گردانی بیت

روی تو بدین دیده تماشا نتوان کرد	عشق تو بدین سینه تمنا نتوان کرد	تا دیده نخست از نظرم دام نگیرد	نظارهٔ آن صورت زیبا نتوان کرد

لطیفهٔ پانزدهم ای درویش پیش از آنکه حجاب امکان از جمال وجوب بردارند و زنگار حدوث از آینهٔ قدم بزدایند و جمال لایزالی بحبیب ذو الجلال نمایند عشق جملهٔ است را در دیدهٔ آن نور سپرد و دیده تعبیه کردند تا خوان وصال نواله نوال نوش کند بی نوایان مشتاقان را فراموش نکند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله عبارت از انکشاف اشارت ست السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشارت به بشارت عاشقان در مشاهدهٔ انوار دیدار ست لمؤلفه بیت

تو ای نظارگی کاندر جمال یار می بینی	زما یاد آوری آنگه در آن رخسار می بینی	تو با وصلش همی سازی و من در هجر میسوزم
تو شربت میخوری از دور دریا ر می بینی	دهم بر باد چون سوزم زغم خاکستر خود را	که چند ثمیت درآیم چون در آن یار می بینی

فصل چهارم در ذکر روان شدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با بساط قرب حق سبحانه و تعالی و آمدن آوازی مشابه آواز ابوبکر رضی الله عنه که یا محمد علیه الصلوة والسلام توقف کن که پروردگار تو در نماز است

نقل می کند عارف بالله شیخ نجم ابن فضل الله و برهان سوری رحمه الله از کتاب شفاء الصدور از ان چیزی که حکایت کرده است از ابن عباس رضی الله عنهما فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون از ثنای حق سبحانه و تعالی خاموش ماندم بیشتر افروخته شد برای من نوری که روشن تر شدم دران نور بعد ازان بسوخت از پیش نظر من هفتاد هزار حجاب که دران حجاب حجابی نبود دور تر شد از من دیدن

صورت هر فرشته و آدمی پیشتر روان شدم دران حال رسیدگی و وحشت از تنهائی ناگاه آوازی بشنیدم بمشابه آواز ابو بکر رضی الله عنه که قف یعنی بایست یا محمد علیه الصلوٰة والسلام که پروردگار تو در نماز ست فرمودند رسول صلی الله علیه و آله وسلم از شنیدن آواز متفکر شدم و غیرت بردم که ای بار خدایا مگر که ابو بکر رضی الله عنه سبقت گرفت که پیش از من بحضرت خداوند جل و علیٰ رسیده باشد فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم درین فکر بودم که آوازی از جانب اعلیٰ شنیدم که نزدیک تر آی ای محمد علیه الصلوٰة والسلام باز ندای شنیدم که ای محمد علیه الصلوٰة والسلام نزدیک شو چنانچه نزدیک شود دو دست بدست فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بعد ازان نزدیک خود برد مرا رب من کما قال الله تعالیٰ اَوْ اَدْنیٰ بعد ازان گفت مرا پرسید پروردگار من چیزها که و لیکن از دهشت نور تجلیات و از ترس عظمت و بزرگی حق سبحانه و تعالے طاقت آن نداشتم که باز دهم جواب او را پس حق سبحانه هر دو دست کفایت خود در میان بغیر کیف و بغیر حسب چنانچه راحت و خوشی آن میان دو پستان خود یافتم خدای تعالے مرا علم اولین و آخرین داد هر چه در آسمان و زمین بود در نظر من مکشوف شد و آموخت حق سبحانه و تعالے بمن علمها که صفت آن بر زبان راست نیاید بعد ازان فرمود که یا رسول الله این را بکس نخواهی گفت فرمودند بدرستی که دانستن آنرا کی قادر نبود اینکه بردارد بغیر از من بازعلمی یافتم که مختار کرد حق سبحانه و تعالے مرا دران یعنی اگر خواهی بکس بگوی و اگر خواهی مگوی بازعلمی حق سبحانه و تعالی مرا داد و امر کرد بمن رسانیدن آن بسوی خاص و عام از امت من بعد ازان آموخت الله تعالے بمن قرآن را در صحیح مسلم آورده است که بروایت ابی کعب رضی الله عنه که فرمودند پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام ندا کرد الله تعالی بسوی من اینکه بخوان قرآن را بر یک حرف یعنی بر یک لغت پس درخواستم از پروردگار خود که الٰهی آسان گردان برامت من فرمان در رسید که بخوان قرآن را بر دو لغت پس سوال کردم که الٰهی آسان گردان برامت من فرمان در رسید که بخوان قرآن را بر هفت لغت یعنی بر هفت قراءت و مر تراست بهر باز گردانیدن باز گردانی آنرا یک سوال یعنی یک حاجت از من درخواهی تا عطا دهم ترا پس گفتم که اللهم اغفر لامتی و در توقف داشتم سوال سوم را از برای روزی که اهل خلایق را بسوی ما باز گردانند چنانچه در کتب دیگر مسطور است که حضرت پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم آن زواله خاص لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل ازان یافت که ادب از حق تعالی آموخته بود که ادبنی ربی باحسن تادیبی بران خلوت خاص دنیٰ فتدلّٰی فکان قاب قوسین او ادنیٰ ازان رسید که شاگردی ازل کرده بود چنانچه حق سبحانه و تعالی در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید که و علمناه من لدنا علما

درتاج القصص آورده است که سید عالم را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دران شب علم قرآن دادچنانچہ گفت
وعلمک مالم تکن تعلم لاجرم خلعت رحمت عالمیان یافت واورا برافعال واقوال پیغمبران واقف
گردانید فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام پس گفتم خداوندا برستی کہ ہرگاہ کہ درآمدم بقربت درگاہ
تو ولاحق شد درمن رسیدگی پیش ازدرآمدن نزدیک تو آوازی شنیدم از آوازکنندہ کہ آواز میکرد برزبان
ابوبکر مشابہ بود گفت یا محمد علیہ السلام توقف کن کہ پروردگار تو در نماز ست پس مرا عجب آمدہ است ازین
ہردو یکی آنکہ سبقت بردہ است برمن ابوبکر رضی اللہ عنہ درین مقام دوم آنکہ برستی کہ پروردگار من غنی
ست ازین کہ نماز کند ندا آمد کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام تحقیق کہ من بے نیازم ازانکہ نماز کنم احدی را ولیکن میگویم
پاکی خود را پیش دستی گرفتہ است رحمت من برغضب من اما بخوان یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام این آیۃ را کہ
ھو الذی یصلی علیکم وملائکتہ لیخرجکم من الظلمات الی النور وکان بالمؤمنین رحیما
یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام پروردگار تو باین معنی نماز میکند یعنی نماز حق تعالے آن ست کہ رحمت میفرستد برشما
وفرشتگان تا برآرد شمارا از تاریکیہا بسوی روشنائی وہست پروردگار تو رحم کنندہ بر مؤمنان پس صلوۃ
من رحمت ست مرترا واست ترا درکتاب مواہب لدنی آوردہ کہ نماز حق تعالے آن ست کہ می گوید
سبحانی ما اعظم شانی انا الملک لاملک الا انا انا اللہ لا الہ الا انا ارحم الراحمین بدیع
السموات والارض ذوالجلال والاکرام فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز حق تعالی آن ست کہ
خود را ثنا مہای بزرگ میستاید ولیکن غیرت کردم کہ گر ابوبکر پیش از من بحضرت رب العزت رفتہ باشد ندا
آمد کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام بدرستی کہ برادر تو موسی علیہ الصلوۃ والسلام بعصای خود بسیار الفت داشت
پس ہرگاہ کہ خواستم کہ با او تکلم کنم گفتم وما تلک بیمینک یا موسی چہ چیز ست در دست راست تو ای موسی گفت
ھی عصای این عصاست ومشغول شد بیاد عصا از بزرگی من واز ہیبت کبریائی من وہمچنین تو ای محمد علیہ
الصلوۃ والسلام ہرگاہ کہ بود الفت تو بیار خود کہ ابوبکر ست رضی اللہ عنہ برستی کہ آفرینش تو وابوبکر رضی اللہ
عنہ در خاک یکی ست واو غمخوار وہمنشین تست در دنیا وآخرت وآفریدہ ام فرشتہ بصورت ابوبکر
رضی اللہ عنہ تاینکہ آوازکند ترا بزبان ابوبکر تا دور شود از تو رمیدگی ونرسد ترا از بزرگی وعظمت این مقام
ترسی ودور کند از تو فہمیدگی چیزی کہ خواستہ شود از تو بعد ازان ندا آمد کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام کجاست
حاجت جبرئیل علیہ السلام گفت بارخدایا تو داناتری پس گفت یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام تحقیق کہ دوست
میدارم امرا در چیزی کہ سوال کرد وہمچنین دوست میدارم کسے را کہ دوست دارد ترا واصحاب ترا بعد
ازان ندا آمد کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام نزدیک امی فرمودند کہ حق تعالے مرا بقدرت خود نزدیک تر برد تا کہ

بسرادقات جلال رسیدم حق تعالے ردای کبریائی از روی مقدس برگرفت مشاهده کردم بیخود شدم
چون بخود باز آمدم وندانستم که چه گویم قطرهٔ از لطف ایزدی در دهانم چکید زبانم کشاده شد

فصل پنجم در ذکر تفسیر آیهٔ کریمهٔ الم تر الی ربک

در تفسیر وسیط و در تفسیر مغنے چنین آورده است که خدای تبارک و تعالی مر حبیب خود را باین آیة سرفراز و ممتاز گردانید که الم تر الی ربک کیف مد الظل ما زاغ البصر و ما طغی یعنے میل نکرد چشم محمد علیه الصلوة والسلام بچپ و راست و در نگذشت از حدی که مقرر بود یعنی چشم هیچ ذره که از ذرات کائنات در شب معراج بحکم قل الله ثم ذرهم نیفگند و دیدهٔ دل جز بمطالعهٔ جمال بے زوال آلهی نکشود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در شب معراج قاب قوسین او ادنی دید باحسن صورت قوله تعالی وصورکم فاحسن صورکم باز حضرت پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم بزبان دُرر بار شکر نثار فرمودند که رأیت ربی فی لیلة المعراج احسن صورة و شاب امرد صغیر فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رایت ربی فی لیلة المعراج بالحسن فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رایت ربی فی لیلة المعراج بعین ربی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رأیت ربی فی لیلة المعراج مع جواد التمام فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله تعالی خلق آدم علی صورته بیده فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رایت ربی فی لیلة المعراج من رأس العین فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رأیت ربی فی لیلة المعراج من قلب العین فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رأیت ربی فی لیلة المعراج مثل الشمس فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رأیت ربی فی لیلة المعراج مثل القمر فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رأیت ربی فی لیلة المعراج لا ضد له و لا ند له و لا وصف له و لا شبه له و لا حد له و لا مثل له و لا کفو له و لا وزیر له و لا شریک له فی ملکه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قوله تبارک و تعالی لیس کمثله شیٔ و هو السمیع العلیم

فصل ششم در ذکر اختلاف در اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خدای تعالی را بچشم دل دید یا بچشم سر

در تفسیر تاج التراجم چنین آورده است که عائشه صدیقه رضی الله عنها گفت که حضرت پیغمبر را علیه الصلوة والسلام حق سبحانه و تعالے را بچشم دل دید عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما گفت بچشم سر دید زیرا که چشم سر و دل هر دو یکے است همچنانکه موسی علیه الصلوة والسلام بدست و گوش و تمام اعضا کلام خداوندی را

شنید و هفت اندام وی همه گوش گشت و از حلاوت جمال هفت اندام محمد علیه الصلوة والسلام همه چشم شده لقای حق سبحانه و تعالی را بدید و آنکس که گفت بچشم سر دید دلیل او آن ست که قوله تعالی ولقد راٰه نزلة اخری ما زاغ البصر و ما طغی افتمارونه علی ما یری و آنکس که گفت بچشم دل دیده دلیل او این ست که قوله تعالی ما کذب الفؤاد ما رای و تحقیق آن ست که هر دو راست ست زیرا که هر دو را دلیل از قرآن ست هم بچشم دل دیده و هم بچشم سر دیده و امام نووی در شرح مسلم میگوید که راجح آن ست که نزد اکثر علماء حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در شب اسری پروردگار را دید بهر دو چشم سر خود سزاوار ست که کسی درین شک نکند و حدیث عایشه رضی الله عنها و غیرها ست و قربناه نجیا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را در اول اسری بود سبحان الذی اسری بعبده در آخر منتهی بود عند سدرة المنتهی و آنکه ما رای او بود عند ها جنة المأوی آنکه اعلی بود وهو بالافق الاعلی و آنکه تدلی بود ثم دنی فتدلی و آنکه دنو بود فکان قاب قوسین او ادنی و آنکه لقا بود بالافق المبین و در نعت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم **نظم**

محمد ناظر دیدار حق دان ... ضمیرش واقف اسرار حق دان
نگفتم روشن اسرار مستور ... که نتوان شرح نامش گفت منظور
گذشت از لامکان اشیا و جانها ... خدا محبوب خود را نزد خود خواند
محمد خواجه لولاک باشد ... برتبه برتر از افلاک باشد

محمد ناظر شرع طریقت ... محمد واقف سر حقیقت
زهی عزت زهی قربت زهی وصل ... که آنجا نے ره وهم ست نے عقل
باعزاز و باکرام فراوان ... رسید و گشت او اصل جان جانان
محمد اصل عالم جمله فرع ست ... محمد مهبط قرآن شرع ست

فصل هفتم در ذکر رویت حضرت حق سبحانه و تعالی

در جواهر جلالی و از کتاب مخدوم جهانیان آورده است که بدانکه نزد اهل سنت و جماعت رؤیة حق تعالی حق ست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که انکم لترون ربکم حق تعالی یعنی گفته اند که این حکم عام ست فاما خاصان و مقربان و اولیا مخصوص اند زیرا که قول رب ارنی انظر الیک گفت ای پروردگار من مرا بنما تا ببینم بسوی تو این دلیل ست بر جواز رؤیة فی الجملة زیرا که مستحیل از انبیا محال ست و کذلک رده له لن ترانی و نگفت لن اری و نگفت لن ارانی یعنی نمایم ترا بلکه گفت نه بینی مرا بنا بر عدم طاقت ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی و اگر کسے گوید که لن از برای نفی تائید ست جواب گویم که لا نسلم بلکه از برای تاکید ست و دلیل ست از برای اثبات رویة زیرا که نفی ادراک چیزی رویة او مستحیل باشد مع آن چیز نباشد زیرا که هرچه دیده نشود و دریافته نشود و اما مع نفی ادراک آن چیزی که دیده نیست بنا بر عظمت فسبحان الله تعالی تراه القلوب فی الدنیا بنظر الایمان و تراه الابصار فی الاخری بنظر العیان صح الخبر انکم لترون ربکم یوم القیمة کما ترون القمر

ليلة البدر لا تضامون فى الرؤية شبه النظر الا المنظور مراد ازین تشبیه مرئی بمرئی نیست بلکه رؤیة برویة ست
یعنی چنانکه ماه را بے حجاب می بینند خدای تعالی را بے مثال بینند ماه در مکان ست وخدای تعالے را مکان نیست
ماه را جسم ست وخدای تعالی را جسم نیست ماه متحرک ست وخدای تعالے متحرک نیست پس معلوم شد که تشبیه
رؤیة برؤیة ست والخلق متفاوتون فى الرؤية على قدر تفاوتهم فى رؤية المعبود ومنازل القرب فللانبياء فى
الرؤية رتبة وللاولياء رتبة وللعوام المومنين رتبة يقال المومنون يوم القيمة كما يرى الاولياء فى الدنيا ولكن يكون
الرؤية باشتراك البصر وبصره ان يطبع واحد صفة واحدة ويراه الاولياء فى الدنيا ويتفاوتون على هذا المثال
فى رتبتهم فى النبوة والرسالة يراه خواص الانبياء كما يراه نبينا صلعم ليلة المعراج فيزداد النبى رتبة فى الرؤية ولو شاء
ان تكون تلك الرتبة المقام المحمود الذى لا يشارك فيه غيره فلا تخفه فهمك وخيالك
وعلمك جل الملك القدوس كما تكفيه النفوس گروہے گفته اند که آن حضرت صلی اللہ علیه
وآله وسلم خدای تعالی را بدل دید نه بچشم و باین آیت حجت آورده اند که ما كذب الفواد ما رای
اگر این دیدار خدا نبودی از بہر آنکه اگر دیدار از علم بودی خود ہم جہان را بودی از برای آنکه ہر که مؤمن بود
بخدای تبارک و تعالی علم بود پس باید که حضرت رسول صلی اللہ علیه وآله وسلم را دیدار ے باشد بدل که ما را نباشد
تا تخصیص را فائده حاصل آید ونیز بچیزی حجت کردند این طائفه انس ابن مالک رضی اللہ عنه از رسول علیه الصلوة و
السلام روایت کردند که فرمود چون برسیدم آنجا امر شد مرا که چشم فراز کن فراز کردم خدای تعالے نور بصر را برداشت
بر دل من بر د خدای خویش را دیدم روایت میکند عائشه صدیقه رضی اللہ عنها که من زعم ان محمدا علیه الصلوة
والسلام رای ربه بعین راسه فقد اعظم الفرية بچشم ندید بلکه بہر ذره از ذرات جسم دیدار فرق تا قدم
وہمه دیده شده بود **فرد** ہمه جمال تو بینم چو چشم باز کنم ہمه تنم دل گردد چو باتو راز کنم ای درویش دیدار رب العزت
در بہشت مستحیل نیست محمد علیه الصلوة والسلام رای ربه وهو عند سدرة المنتهى عندها جنة الماوى
ولا يستحيل الرؤية فى الجنة فاذا تجلى فالقلب والعين واحد قیل حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیه وآله وسلم
دران حالت بصنعت نور باشد فرای نور السموت والارض فى السماء صفاته النور المهادى **مثنوی**

آیة نوریکه زوالش نبود ہرکه درین پردهٔ نظرگاه یافت
دیدهٔ چشمی که خیالش نبود از جهت بے جہتے راه یافت
دیدن آن نور مکانی نبود دید محمد نه بچشم دگر
رفتن آن راه زمانی نبود بلکه بدین چشم سر از چشم سر

فصل ہشتم در ذکر نفی واثبات از رویت اللہ تعالی بحضرت رسول صلی اللہ علیه وآله وسلم

بدان ای محب صادق درین مسئله خلاف غلو ومبالغه در احد طرفین نباید کرد تا توانے باحتیاط سخن باید گفت

که بسیاری از سلف وخلف دران متوقف اند و باید دانستن که آنکس که نفی میکند نه انکار فضیلت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میکند بلکه نظر وے بر آن ست که درین باب تحقیقی باو نرسیده ست و آنکس که اثبات میکند بآن وجه میکند که این تخصیص حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم را بوده ولکل وجهة هو مولیها امام فضل الله توربشتی میگوید که میل من درین مسئله باثبات ونفی ست زیرا که چون اثبات ونفی از دو صحابه یافته شود اثبات بر نفی مقدم باشد مگر تضلیل نافی روا نداریم زیرا که مفضی شود تضلیل صحابه واین روا نیست وایضاً هذا مسئلة اجتهادية فلا ینبغي صلجها الى الضلالة والتضليل والله يقول الحق وهو يهدي السبيل وهمچنین اعتقاد پاک باید کرد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم خدای تعالی را دید نه از جهتی از جهات و نه از طرفی از اطراف لا من الفوق ولا من التحت ولا من القدام ولا من الخلف بلکه بهمه هیبت وعظمت دید لطف ومرحمت جلال وکبریا نفس پاکش مقام قرب یافت ضمیر نور مکاشفت دلش مشاهدت یافت جان او حلاوت محبت یافت سر او دولت مواصلت یافت چشم او نور معاینه یافت وگوش او صدای ملاطفت یافت از خود بیخود گشت متحیر بماند وسر در پیش انداخت نه در زبانش عبارت ونه در دلش فکرت ماند سرگشته وحیران بماند تا از حضرت باری تعالی چه آید وچه خطاب وحی نماید نقل ست که خداوند تعالی در شب معراج حجابها از پیش چشم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر داشت پس حق را دید ومطالعهٔ جمال وجلال حق تعالی بی توهمی وتزلزلی نمود پس تعالی گفت یا محمد علیه الصلوة والسلام طایفهٔ از معتزله ودهریه میگویند که پروردگار را معنی نیست جهودان میگویند که من بخیلم ید الله مغلولة نصاری مرا ثالث ثلثة میگویند لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة طایفهٔ دیگر میگویند که من خداوند جسم وصورتم وطایفهٔ دیگر میگویند که من از رؤیت محجوبم وکسی مرا نتواند دید پس ای محمد علیه الصلوة والسلام تو نظر انداز ونیکو تأمل کن که کدام ازینها راست می گویند وانچه می گویند هیچ در من می بینی یا نه فاعلم انهم باجمعهم کاذبون حقّاً

حاشش لله که توان کرد بخلقت مانند — کان محال ست در اخبار تو سبحان الله
با چنین نور که هر ذره ازو یابد فیض — هیچ بینا کند انکار تو سبحان الله
صورت آدم از ان روی چنین مطبوع ست — که بصنع ست نمودار تو سبحان الله

فصل نهم در ذکر اثبات رویت

در تفسیر مغنی دیدم که دفع نور علیه فوضع فی قلبه وفواده حتی راه بنور عین راسه وقلبه وفواده ربا

واجد ابلا احد لا کیف یعنی نور دو چشم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را بردوشتند و در قلب فواد او نهادند تا خدای را بنور دو چشم و دل و فواد دید و در کتاب روح الارواح دیده ام که بعضی از زمرهٔ عاشقان را پرسیدند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم خدای تعالی را بچشم دل دید یا بچشم سر دید گفت اذا صح التجلی فالعین والقلب واحد چون تجلی آشکارا شد دل چشم شد و چشم دل امام شافعی رحمة الله علیه فرموده است که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم پانزده بار از برای تخفیف نماز است عود رفت هر بار که رفت خدای تعالی را بدید پس قول اکثر محققان بر آنکه هم بچشم دل دید و هم بچشم سر اما دران یک شب دو بار دید که ولقد راه نزلة اخری قالت عایشة رضی الله عنها من زعم ان محمدا علیه الصلوة والسلام رای ربه بعین راسه فخیب فقد اعظم الفریة علی الله تعالی مقصود آن ست که بچشم دید بهر ذره از ذرات جسم بدید از فرق تا قدم او همه دیده شده بود شعر ان تذکرته فکل قلوب وان تاملته فکل عیون رباعی

ای کاش بدی بجای جانم صد جان × تا روز وصال کردمی جان افشان × صد دیدهٔ دیگرم ببایذ نگران

کت سر بدین دو دیده کردن نتوان × پس حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم حق سبحانه وتعالی را بهر ذرهٔ از ذرات جسم بدیدند

فصل دهم در ذکر نشستن آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بر کرسی از مروارید وگذشتن از نود هفت پردهٔ که در هر پرده قرآن مجید را بنامی میخوانده اند ورویت حضرت حق سبحانه وتعالی بحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم

در کتاب بحر المعانی آورده که فرمودند رسول علیه الصلوة والسلام دران جا فرشتهٔ بیامد دست مرا گرفت و بر کرسی از مروارید بنشانید که قوایم او از یاقوت بود از ین پردها بگذرانید که قرآن را در هر پرده بنامی میخوانند که در عالم دیگر بران نام نمی خوانند فرمودند رسول صلی الله علیه وآله وسلم که میان من و حق تعالی پردها بود که هر پرده را بنامی میخوانند و هر پرده مخلوق از چیزی بود و نامها این ست فرمودند پردهٔ اول از ظلمت بود آنجا القرآن خوانند از ان پرده مرا در گذرانید پردهٔ دوم از لب ست در آنجا العظیم خوانند از انجا مرا در گذرانید پردهٔ سوم از روشنائی ست آنجا البیان خوانند از انجا در گذرانید پردهٔ چهارم از حریر ست در آنجا اللسان خوانند از انجا مرا در گذرانید پردهٔ پنجم از باران ست آنجا البرهان خوانند از انجا هم در گذرانید پردهٔ ششم از برف ست آنجا الفرقان خوانند از انجا نیز در گذرانید پردهٔ هفتم از ستاره ست آنجا الکریم

خواندند از انجا درگذرانید پرده هشتم از ماهتاب ست آنجا الحکیم خواندند از آنجا درگذرانید پرده نهم از آفتاب
ست آنجا طس خواندند از انجا درگذرانید پرده دهم از نقره ست آنجا طسم خواندند از آنجا درگذرانید
پرده یازدهم از زرست آنجا الکتاب خواندند از انجا درگذرانید پرده دوازدهم از مروارید ست آنجا
کلام الله خواندند از آنجا درگذرانید پرده سیزدهم از یاقوت ست آنجا سید الکتاب خواندند از آنجا درگذرانید
پرده چهاردهم از یاقوت سبز ست آنجا العزیز خواندند از آنجا درگذرانید پرده پانزدهم نیز از یاقوت ست
آنجا المجید خواندند از آنجا درگذرانید پرده شانزدهم نیز از یاقوت ست آنجا المنزل خواندند از آنجا
درگذرانید پرده هفدهم از جواهر یتیم ست آنجا المصدق خواندند از آنجا درگذرانید پرده هژدهم از
زبرجد ست آنجا المصعد خواندند از انجا درگذرانید پرده نزدهم از زبرجد سبز ست آنجا المبارک
خواندند از آنجا درگذرانید پرده بستم از زبرجد زرد ست آنجا فضل الله خواندند از آنجا درگذرانید پرده
بست یکم از زمرد سفید ست آنجا الامام خواندند از آنجا درگذرانید پرده بست دوم از مرجان ست آنجا
العربی خواندند از آنجا درگذرانید پرده بست سوم از مرجان زرد ست آنجا العلی خواندند از آنجا
درگذرانید پرده بست چهارم از مرجان سفید ست آنجا الخبیر خواندند از آنجا درگذرانید پرده بست
پنجم از سندس سرخ ست آنجا السراج خواندند از آنجا درگذرانید پرده بست ششم از سندس سبز ست
آنجا المنیر خواندند از آنجا درگذرانید پرده بست هفتم نیز از سندس سبز ست آنجا البشیر خواندند از آنجا
درگذرانید پرده بست هشتم از سندس سفید ست آنجا النذیر خواندند از آنجا درگذرانید پرده بست نهم
از استبرق ست آنجا الحجاب خواندند از آنجا درگذرانید پرده سی ام از ملون است آنجا المستود
خواندند از انجا درگذرانید پرده سی یکم از دیبای منقش ست آنجا سبیل الله خواندند از انجا درگذرانید پرده
سی دوم از الماس ست آنجا الحدیث خواندند از انجا درگذرانید پرده سی سوم از آتش ست آنجا متشابه
خواندند از آنجا درگذرانید پرده سی چهارم از آب ست آنجا المثانی خواندند از آنجا درگذرانید پرده سی پنجم
از یخ ست آنجا المحکم خواندند از آنجا درگذرانید پرده سی ششم از نور ست آنجا المصابیح خواندند از آنجا
درگذرانید پرده سی هفتم از میغ ست آنجا المفتاح خواندند از آنجا درگذرانید پرده سی هشتم از لعل ست
آنجا المبین خواندند از انجا درگذرانید پرده سی نهم از باد ست آنجا نور الله خواندند از انجا درگذرانید
پرده چهلم از جواهر سفید ست آنجا الحکمة خواندند از آنجا درگذرانید پرده چهل یکم از عزت ست آنجا
الموعظة خواندند از آنجا درگذرانید پرده چهل دوم از حیرت آنجا رحمت خواندند از انجا درگذرانید
پرده چهل سوم از ملک ست آنجا البینة خواندند از آنجا درگذرانید پرده چهل چهارم از انس ست آنجا

السان خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ چهل و ششم از رحمت ست آنجا الاب خوانند از آنجا درگذرانید
پردهٔ چهل و هفتم از عظمت ست آنجا البشری خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ چهل و هشتم از قدرت ست آنجا
نعمة الله خوانند از آنجا درگذرانید پردهٔ چهل و نهم از کرامت ست آنجا الوحی خوانند از انجا درگذرانید
پردهٔ پنجاهم از قربت ست آنجا الذکر خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ پنجاه و یکم از معرفت ست آنجا
المحفوظ خوانند از آنجا درگذرانید پردهٔ پنجاه و دوم از شریعت ست آنجا المستود خوانند از آنجا درگذرانید
پردهٔ پنجاه و سوم از حقیقت بود آنجا المتلوٴ خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ پنجاه و چهارم از طریقت ست آنجا
الهدی خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ پنجاه و پنجم از نور سفید ست آنجا الشفاء خوانند از انجا درگذرانید
پردهٔ پنجاه و ششم از نور سرخ ست آنجا السناء خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ پنجاه و هفتم از نور سبز ست آنجا
الصراط خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ پنجاه و هشتم از نور زرد ست آنجا البصائر خوانند از انجا درگذرانید
پردهٔ پنجاه و نهم از نور سیاه ست آنجا النبأ خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ شصتم از مقدس ست آنجا الملء
خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ شصت و یکم از اخضر ست آنجا القسم خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ شصت و دوم
از احمر ست آنجا العجیب خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ شصت و سوم از ابیض ست آنجا الثقیل خوانند
از انجا درگذرانید پردهٔ شصت و چهارم از اسود ست آنجا حبل الله خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ شصت و
پنجم از جلال ست آنجا القول خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ شصت و ششم از جمال ست آنجا المفضل
خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ شصت و هفتم از کمال ست آنجا التنزیل خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ
شصت و هشتم از عرب ست آنجا المهیمن خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ شصت و نهم از ربوبیت ست آنجا
المنادی خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هفتادم از وهم ست آنجا الحق خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ
هفتاد و یکم از علم ست آنجا الصدق خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هفتاد و دوم از عقل ست آنجا النجم
خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هفتاد و سوم از حیا ست آنجا البلاغ خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هفتاد و
چهارم از رحمت انجا الروح خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هفتاد و پنجم از برف ست آنجا الطیب
خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هفتاد و ششم از چشمه ست آنجا الکلمة الله خوانند از انجا درگذرانید
پردهٔ هفتاد و هفتم از عنبر ست آنجا الکلمة الله خوانند از انجا درگذرانید و پردهٔ هفتاد و هشتم از مشک ست
آنجا کلمة ربک خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هفتاد و نهم از کافور ست آنجا الصحف خوانند از آنجا
درگذرانید پردهٔ هشتادم از عنبر ست آنجا المطهرة خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هشتاد و یکم از صندل
ست آنجا التذکیر خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هشتاد و دوم از زعفران ست آنجا المسرة خوانند

ازانجا درگذرانید پردۂ ہشتاد سوم از مرجان ست آنجا التصدیق خوانند ازانجا درگذرانید پردۂ ہشتاد چہارم
از آب ست آنجا التفضیل خوانند ازانجا درگذرانید پردہ ہشتاد پنجم از باد ست آنجا الناظر خوانند از آنجا
درگذرانید پردۂ ہشتاد ششم از ابر ست آنجا الناطق خوانند ازانجا درگذرانید پردہ ہشتاد ہفتم از صدف
ست آنجا المتواصل خوانند ازانجا درگذرانید پردۂ ہشتاد ہشتم از حکمت ست آنجا کلمات اللہ خوانند ازانجا
درگذرانید پردہ ہشتاد نہم از قلم ست آنجا التعلیم خوانند ازانجا درگذرانید پردۂ نودم از قضا ست آنجا
العدل خوانند ازانجا درگذرانید پردۂ نود یکم از قدرت ست آنجا نیز العدل خوانند ازانجا درگذرانید
پردۂ نود دوم از بزرگی ست آنجا ذو الذکر خوانند ازانجا درگذرانید پردہ نود سوم از عظمت ست آنجا
احسن القصص خوانند ازانجا درگذرانید پردۂ نود چہارم از سخاوت ست آنجا الشافع خوانند ازانجا درگذرانید
پردہ نود پنجم از شفاعت ست آنجا المشفع خوانند ازانجا درگذرانید پردۂ نود ششم از برکت ست آنجا
جامع الکلم خوانند ازانجا درگذرانید پردۂ نود ہفتم از نور ست آنجا الحجۃ خوانند ازانجا درگذرانید از پردۂ
تا پردۂ دیگر ہزار سالہ راہ بود فرمودند حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون دران حجابہا نظر کردم قطعہای
گوناگون و مقامہای عجائب دیدم کہ صفت آن بر زبان راست نیاید چون ازینجا پیشتر شدم تابش نور بسیار
ظاہر شد چون درمیان نور نظر کردم یک تجلی بدیدم بادب نشستم در دل من خوف ادب بدید آمد یک آواز نرم
از جانب دست راست و یک آواز از جانب دست چپ و یک آواز از پیش و یک آواز از پس برآمد چنانکہ کسے
می گوید کہ ای حبیب من بیشتر بیا و آزان آواز نرم دل من نرم گشت و باز آواز آمد کہ ای محمد علیہ الصلوۃ
والسلام ہیچ ترس در دل خود راہ مدہ و امشب مرتبۂ بزرگی خود مشاہدہ کن و ہرچہ میفرمایے بفرمای و ہرچہ
می پرسی بپرس کہ امشب نوبت پشت ترا حبیب خود خواندہ ام حبیب نباید کہ از دوست بترسد فرمودند
حضرت رسول علیہ الصلوۃ والسلام چون این ندا بشنیدم گفتم تو علیمی و عظیمی و خود را کمتر از خس می بینم چگونہ
حبیب تو باشم ندا در رسید کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام ہر کہ خود را کمتر از کمترین بیند من او را بزرگتر از بزرگان
می بینم ندا در رسید کہ ای حبیبم بیشتر بیا چون روانہ شدم بمقامی رسیدم کہ در نور غرق شدم و دل خود را پر
نور دیدم و عقل خود را بجنس دیگر دیدم کہ ہرگز بگفتن راست نیاید چون نظر کردم گنبد تجلیات پیدا شد ندا در
رسید کہ بدرون این گنبد در آی چون درآمدم سہ دریچہ دیدم کہ پیدا شد از نور ندا در رسید کہ ای محمد علیہ الصلوۃ
والسلام این آن دریچہاست کہ با تو گفتہ بودم اول از جانب دریچۂ راست نظر کن چون ازان دریچہ نظر
کردم ہفتاد ہزار عرش بدیدم و بر ہر عرش ہفتاد ہزار کرسی بدیدم و بزرگی ہر کرسی کسے نداند الا خداوند
تعالے در تعجب بماندم ندا در رسید کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام از دریچۂ دیگر قدرت مرا ببین چون از دریچۂ

دست چپ نظر کردم روز محشر را بدیدم که خلایق هژده هزار عالم جمع شده اند و آفتاب قد نیزه بر سر خلایق تافته می نماید غلغله و بانگ عذاب از هر جانب برخاسته و فرشتگان هفت طبقهٔ آسمان و زمین جمع شده اند و برای خدمت در هول بودند بعضے را بدوزخ می کشیدند و بعضے را بسوی بهشت می بردند گفتم این چه حکمت ست ندا در رسید که همه بدوستی تست اگر حقیقت این جای را می پرسی بامت خود نگوی که کارخانهٔ ماست فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم در حیرت بماندم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام از دریچهٔ پیش نظر کن چون از دریچهٔ پیش نظر کردم آن لوح المحفوظ را باز دیدم بر نوشتهٔ او نظر کردم بیهوش شدم چون بهوش باز آمدم ندا در رسید که هر چه در لوح دیدهٔ بامت خود نگوی و هیچ فرشته را خبر نکنی چون این ندا را بشنیدم از انجا برخاستم و بآداب تمام ایستاده شدم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام دیگر چه میخواهی بخواه گفتم خداوندا اول لقای تو میخواهم بعد از ان یک حاجت دیگر میخواهم که بطلبم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام مگر تو در ظاهر و باطن مرا نمی بینی حضرت محمد علیه الصلوٰة والسلام گفتند که بارخدایا اگر تو مرا دو چندان عقل دادهٔ اما آن هوش کجاست که دیدار تو بینم و بشناسم و در باطن ترا می بینم بیچون و بیچگونه بے شبه و بے نمونه و اگر در ظاهر می بینم ترا در هر جاے و در هر چیزے می بینم و چون عقل را در پس تو میدانم از همه چیز جدا می بینم و هر چند که عقل میدود بوصال تو نمیرسد و خوبی ترا بیشتر از بیشتر می بینم که دیگرے و عجائب ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام اگر ترا در بهجاد یدار خود بنمایم امتان ترا دیدار نخواهم نمودن فرمودند چون این ندا بشنیدم بسیار غمگین شدم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام چرا غمگین شدهٔ ترا هم لقای خود بنمایم و امتان ترا در بهشت لقای خود بنمایم ترا حبیب خود خواندهٔ ام اگر بگوی صد بار ترا و امتان ترا دیدار بنمایم اما آن چشم کجا داری که دیدار مرا ببینی فرمودند حضرت رسول صلے الله علیه و آله وسلم چون این ندا را بشنیدم شاد شدم گفتم خداوندا آن چشم را روزی کن که دیدار تو به بینم

رباعے

معشوق جمال لایزالی دارد ‌‌ در قبضه ... لایزالی دارد

تا حل نکند آنچه مراد دل او ‌ بر عاشق خود عرض حالی دارد

ای یار در صفت لاابالی از عالم خود خطاب میکند که ای معشر بنی آدم اگر خواهید که ما را بشناسید دلی بیارید که ملوث بلوث حدث نبود اگر میخواهید که دیدار ما را به بینید دیدهٔ بیارید که با قدر امکان آلوده نبود اگر میخواهید که کلام ما را بشنوید سمعے بیارید که بطوارق حدثان گرفتار نبود اگر میخواهید که ما را یاد کنید زبانے بیارید که بثنای مخلوقات میل نکرده باشد و الا از حمت وجود از راه سالکان بردارید که عالم قدم زحمت حدوث برندارد و جهان وجوب مشعلهٔ اغیار بر در سراپردهٔ اسرار روا ندارد و دل شناسا آن بود که بدو شناسا بود و آری صفت محبت ست چون اثر خود ظاهر کند ندای فاذا احببت کنت له سمعا و بصرا و لسانا و نورا بی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یعرف فرمودند حضرت رسول صلی الله

علیه وآله وسلم در همین سخن بودم که یک جام پر از نور بینش بدست من پیدا شد ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام این جام نور بینش را بر سر خود بانداز آن نور بینش را بر سر خود انداختم از سر تا پای من همه چشم شد ندا در رسید که ازین نور بینش در چشم خلایق مقدار نیم دانه ارزن میدهم که ایشان آسمان و ستارگان را از هزار ساله راه می بینند ترا که تمام تن از نور بینش کرده ام خود را چگونه می بینی گفتم خداوندا آنچه می بینم شرح نتوان کردن در بحر التفاسیر آورده است که ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام بالا نظر کن چون بالا نظر کردم یک صورت دیدم که بدان صورتے خوبتر ندیده بودم من عاشق آن صورت شدم بعد ازان آن صورت غائب شد درین تعجب بماندم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام آن صورت زیبای که دیدے فقر ست اگر ما را میخواهی فقر را اختیار کن چنانکه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده الفقر فخری ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام هنوز در میان ما و تو هفتاد پرده حجاب دیگر ست فرمود ندا ز خدای تعالے این ندا بشنیدم در سجده رفتم گفتم خداوندا آن پرده ها را بر دار ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام سر از سجده بر دار چون سر بر داشتم پیش نظر کردم پرده اول همچون شفق ظاهر شد و بعد ازان یک آواز رحمانیت ازان پرده بر آمد که صفت آن آواز نتوان کردن همراه آن آواز یک باد سرد بوزید آن باد آن شفق بشل پرده بر داشت و از بر داشتن آن پرده یک لقای رحمانی ظاهر گشت از سر تا پای آن صورت رحم بود اشکها از چشمهای او معرفت و در هر قطرهٔ آن صد هزار معرفت می نمود و از هر آواز دلنواز او آهنگ حقیقت میشنود و از رفتار شکستگے او صد هزار طریقت سیکشود در حال خود نظر کردم تمام تن خود را مانند آب افتاده دیدم و دل من از غربت تمام هرگشته بود ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام در میان ما و تو هنوز شصت نه پرده باقی ست این پردهٔ رحمانی بود که بر داشته ام گفتم خداوندا پردهٔ دیگر بر دار ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام نظر کن چون نظر کردم یک پردهٔ دیگر برنگ آتش ظاهر شد چون در خود نظر کردم باز تن خود را تمام چشم دیدم چون بران حجاب نظر انداختم یک نعرهٔ پر از هیبت بر آمد و ازان نعرهٔ آن پرده بشگافت و در میان آن پرده یک عکسے پدید آمد فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون بران عکس نظر کردم از هیبت آن بلرزیدم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام چه دیدهٔ گفتم خداوندا چه گویم که از ترس و هول نمی توانم گفتن ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام هنوز چه دیدهٔ در میان ما و تو شصت هشت پرده باقی ست این حجاب قهاری بود که بر داشته ام گفتم خداوندا پردهٔ دیگر بر دار ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام نظر کن نظر کردم باز یک پردهٔ دیگر همچون ابر سفید پیدا شد چون دران پرده نظر کردم یک عکسے بدیدم که نه فلک و هشت بهشت و همه آفرینش در دست راست او بود و هفت دوزخ و پل صراط بر دست چپ او بود

بیهوش شدم چون بهوش باز آمدم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام چه بیهوش افتادهٔ هنوز در میان ما
و تو شصت هفت پرده باقی ست درین حجاب عکس جبار بود که برداشتم گفتم خداوندا پردهٔ دیگر بردارند ندا در رسید
که یا محمد علیه الصلوة والسلام نظر کن چون نظر کردم یک پردهٔ دیگر همچون ابر سرخ دیدم از درون آن پرده یک آواز
برآمد آن پرده از میان دور شد یک عکس عجائب بدیدم در تعجب شدم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام
چه در تعجب ماندهٔ هنوز در میان ما و تو شصت شش پرده باقی ست درین پرده عکس سبحانی بود که برداشتم گفتم
خداوندا پرده دیگر بردار ناگاه پردهٔ پنجم ظاهر شد چون نظر کردم عکس یک مرد پیری نظرم افتاد موی سر و ریش او
سفید بود فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون نظر من بر روی پر نور آن مرد پیر افتاد حیا در دل من
پدید آمد باز در یک لحظه عکس آن مرد پیر غائب شد چون این معاینه نمودم در تعجب شدم ندا در رسید که یا محمد
علیه الصلوة والسلام این صفت بزرگی من ست اکنون باید که صفت این پنج حجاب که مذکور شد با امت خود
بگوی و دیگر پردها که عکس خود نمایم با امت خود هرگز نخواهی گفت ای با همه صفت در روز قیامت دیدار خود
در بهشت با امت تو خواهم نمودن فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم همین صفت شصت هشت
پرده مشرف گشتم چون به پردهٔ شصت نهم رسیدم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام سه حجاب در مابین
ما و تو مانده است ازان سه حجاب صفت دو حجاب را با امت خواهی گفت فرمودند رسول صلی الله علیه
و آله وسلم چون بیشتر نظر کردم پردهٔ شصت نهم همچون ماه تابان دیدم بعد ازان ازان پرده یک شگاف
پدید آمد چون دران شگاف نظر کردم یک لقای پر حیای دیدم که صفت جمال آن بر زبان نگنجد دران جمال
صد هزار خوبی و صد هزار فهم و ادراک و صد هزار رحمانیت بود که ظاهر میشد و در همه صفتها موصوف بود و
بگردش صد هزار ماهتاب صد هزار ستارگان همچون پروانه غلطان و پیچان دیدم فرمودند حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم چون دران نظر کردم صد هزار حیرت از من برخواست و بدیدم و نعره برآوردم و بیهوش
افتادم و از هر موی من لفظ الله الله می برآمد از عرش تا تحت الثری انچه آفرینش حق تعالی بود در روشن
شده بود فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم من دران وقت هفتاد هزار سال بیهوش افتاده ماندم
و بعد از هفتاد هزار سال بهوش آمدم چون چشم خود بکشادم سر خود را بر زانوی او بدیدم زود با ادب برخاستم
و در دل من هزار حیا و شرم و صد هزار نور غلبه کرد چون در خود نظر کردم همه تن خود را از نور ماه تابان بدیدم
چون باز بیشتر نظر کردم هیچ ندیدم بتقیر اگشتم با هزار در دو زاری بگریستم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام
هیچ گریه مکن که هنوز در میان ما و تو یک پردهٔ دیگر باقی ست چون بیشتر نظر کردم پرده هستی و نیستی
از میان دور شد بوصال الله تعالی رسیدم که بیچون و بے چگونه بے شبه و بے نمونه بود آن یک حاجت

که مانده بود میان وصال عطا شد بی کام و بی زبان و بی آواز و بی لب و دندان سخن درمیان آمد نظم

محمد در مکان بی مکانی
بدید آنجا نشان بی نشانی
کلام سرمدی بی نقل بشنید
خداوند جهان را بی جهت دید
بهر عضوی تنش رقصی برآورد
ز هر موی دلش چشمی برآورد
دران دیدن که حضرت حاصلش بود
دلش در چشم چشم اندر دلش بود
خطاب آمد که ای مقصود درگاه
هر آن حاجت که مقصودست درخواه
سرای فضل بود از بخل خالی
برات گنج رحمت خواست حالی
گنهگاران امت را دعا کرد
خدایش جمله حاجتها روا کرد
چنانچه مولانا معین الدین فرموده ام
دلبران ماه پیکر دیده ام
وز جمالت حسن دیگر دیده ام
خوبرویان را جمال دلرباست
لیک کس را نیست آن کانکه تراست
هست نوری در جبین تو منیر
کان بصد پرده نمی گردد نغیر
این چه نورست اینکه تابان از تو شد
هفت کوکب نور افشان از تو شد
نور تو از عرش نی کرسی بود
نور تو از مطلع قدسی بود
تو مکمل از کمال گیستی
مظهر نور جمال گیستی
نیست چون هر دیده را از ربهبر
تا که حسنت بیند از جای دگر
تو ز نور پادشاه عالمی
تو کجا و خاک و آب آدمی
بر جمال دوست تو آئینهٔ
لاجرم یک لحظه بی آئین نهٔ
نی ملک شد محرم او رانی فلک
با تو گفت اسرار الله معک
سر پنهانی که جان محرم نبود
حق همی گفت و محمد می شنود
وه چه می گویم که در بحر وصال
قایل و سامع همه غرق ند لال
هر که در بحر هوایت غرق شد
آب او را هم قدم هم فرق شد
میم احمد رفت باقی ماند احد
چون دوئی برخاست آنی روی عدد
خوض کم کن اندرین بحر عمیق
تا نگردی اندرین دریا غریق
هان معینی تن زن دیگر مجوی
هان بدست خود هلاک خود مجوی
نغمه از نای است نی از نی بدان
مستی از ساقی ست نی از می بدان
ما چو مست از دیدن ساقی شدیم
در گذشتیم از فنا باقی شدیم
چون برون آمد جمالش از نقاب
ختم کن والله اعلم بالصواب
فرمودند حضرت رسول الله صلی

الله علیه وآله وسلم بعد از ان از وصال باقامت آدم چنانچه گفته اند بیت

من آن نیم که زعشق تو پای بس دارم
اگر به تیغ کشندم که در تو نگذارم
مترس از شب هجران که چون همی گذرد
مباح هیچکسی را قوی ست دشوارم
من از جمال تو ای سرو باغ تا دیدم
هوس نشد که گهی دل رود بگلزارم
اگر دهند بفردا بهشت با همه چیز
بجبه نخرم من که مست دیدارم

یا ارحم الراحمین

باب بست وہفتم در بیان تکلم نمودن حضرت حق سبحانہ وتعالی بآنحضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وسوال وجواب از طرفین ونماز پنجگانہ وسی روز روزۂ ماہ مبارک رمضان وطواف خانۂ کعبہ معظمہ بر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وبر امتان او فرض شدن

قال اللہ تعالی فاوحی الی عبدہ ما اوحی یعنی حق سبحانہ وتعالے گفت با بندۂ خود محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وانچہ گفت اظہار نفرمود کہ چہ گفت زیرا کہ میان دوستان اسرار پوشیدہ بہتر ست لاجرم چون بیان مقام او فرمود کہ قاب قوسین او ادنی یعنے مقدار دو گوشۂ کمان یا کمتر بیان کیفیت وکمیت او تعین نفرمود ہمچنان مبہم گذاشت ودر حال رسیدن او بسدرۃ ومشاہدۂ عجیب وغریب آن گفت کہ اذ یغشے السدرۃ ما یغشے ہمچنان پوشیدہ گذاشت وبیان غایتی نفرمود ودر نمودن آیات بینات بوی نیز طائفہ ابہام رعایت فرمودہ گفت لقد رای من ایات ربہ الکبری ودر تکلم با وی گفت فاوحی الی عبدہ ما اوحی تا علما از ارباب احتیاط از تعیین آن کلمات دخل نفرمودہ اند وآن راز سر بمہر را بمفتاح بیان نکشودہ اند ودیگر از علما آنچہ بنظر انور ایشان از روایات صحیحہ رسیدہ است در رشتۂ تقریر وضابطۂ تحریر منتظم گردانیدہ اند از جملۂ آن یک صد وبست قول درین کتاب اولو الالباب معروض میگردد **قول دوم** چنین منقول ست از کتاب صحیح بخاری واز تواریخ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند آنگہ کہ مرا بمعراج بردند بجای رسیدم کہ ہیچ آدمی از من کرم تر نبود کہ (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) حق سبحانہ وتعالی بے کام وبے زبان مرا گفت یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام ذات پاک مرا ثنا گوی فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم لا احصے ثناء علیک وکل ثناء یعود الیک جل عن ثناء جنابک قدسک انت کما اثنیت علی نفسک یعنی فرمودند حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خداوندا سپاس تو بر زبان نمیتوانم وستایش نمی شمارم ہر چہ در صحیفۂ کائنات از جنس اثنیہ ومحامد ست ہمہ بجناب کبریای تو عاید ست از دست وزبان ما چہ آید کہ سپاس وستایش ترا شاید تو چنانی کہ خود گفتۂ وگوہر ثنا آن ست کہ تو خود سفتۂ حمد آنجا کہ کمال کبریای تو بود ؛ ہم حمد ثنای تو سزای تو بود ؛ عالم ہمہ یک ذرہ عطای تو بود ؛ ما را چہ حد حمد ثنای تو بود

رباعی من کیستم اندر شمار رم چہ کسم ؛ با ہمہ ہیچ کسانش باشد ہوسم ؛ در قافلۂ کہ اوست دانم نرسم ؛ این بس کہ رسد ز دور بانگ جرسم ؛ اے مفضل سبے فضول وای عادل سبے عدول ای قاضی بے

عزل وای قایم بے ہزل ای ناظر بے نظیر وای قادر بے تدویر ای جبار بے عدیل ای قاہر بے
بدیل ای پادشاہ بے وزیر ای لطیف بینایان ای علیم دانایان ای خبیر بے خبران یامن لایحتاج
الی البیان والتفسیر ای مالک ہمہ ملوکان ای رازق ہمہ مرزوقان ای مبدع بے غلط اے
صانع بے آلت ای بخشندہ بے عوض ای بخشایندہ بے غرض ای اول بے بدایت وای آخر
بے نہایت ای ظاہر بے صورت ای باطن بے ضرورت ای حی بے جیلت ای قویم بے حالت
ای غنی بے قلت ای سمیع بے جبلت ای معطی بے منت ای منعم بے منت ای بینای بے حدیقہ
ای توانای بے جارحہ ای علام بے تفکر ای قسام بے تغیر ای جبار بے تجبر وای قہار بے تقہر اے
مقدری کہ تیر تقدیر ترا ہیچ تدبیر دفع نتوان کردن ای مبدعی کہ رقم قلم تو ہیچ آب محو نگردد ای سلطانی
کہ در سلطنت مشغولی نداری وای ملکے کہ از مملکت معزولی نداری وای دانندہ ضمایر وای بینندہ
سرایر ای دستگیر ہر سرگشتہ وای دلیل ہر برگشتہ ای فریادرس ہر وا ماندہ ای چارہ ساز ہر بیچارہ
ای دوستدار نیکوکاران ای غفار گنہگاران وای ستار تباہ کاران وای دستگیر نگونساران ای کریم
پشیمان شدگان ای رحیم پریشانان ای مونس پرغمان ای مجیب خوانندگان ای معین درماندگان
ای چارہ ساز درویشان اے پناہ بے خویشان ای خالق متفکران ای رہنمای متحیران ای معبود
جانوران وای روزی دہندہ بے کاران وای شفابخش بیماران ای سمیع گویندگان ای بصیر
جویندگان اے رحیم یابندگان ای آرزو بخش آرزومندان ای راحت بخش دردمندان ای
دانندہ رازہا وای شنوندہ آوازہا ای بخشایندہ منتہا یا ملجأ الضعفا یا غنی الفقرا ای مبرا از عوایق
ای منزہ از علایق ای مطلع بر دقایق اے بے نیاز از خلایق ای مفضلے کہ با فضال کس ترا حاجت
نیست ای منتقمے کہ انتقام ترا نہایت نیست ای عادلی کہ با عدل تو کس را حجت نیست اے منعمی کہ انعام
ترا نہایت نیست ای کریمی کہ ما بدان را از بالای تو گریز نیست وای قادری کہ ہیچ منازعی را بر تو
دست آویز نیست

مناجات

ہستی تو صورت پیوند نہ
ما بتو قایم تو قایم بذات
ما ہمہ فانی بقا بس تراست

ای ہمہ ہستی ز تو پیدا شدہ
تو بکس کس بتو مانند نہ
آنکہ تغیر نہ پذیرد توئی
ملک تعالی و تقدس تراست

خاک ضعیف از تو توانا شدہ
زیر نشین علمت کائنات
کہ آنکہ نہ مردست نمیرد توئے
اللہ تعالی توئی یارب ہمہ خلقات

خفتہ اند بیدار توی یارب ای بار خدایا من وخلق شمردہ ہزار عالم از ثنا گفتن عاجزیم **قول سوم**
حق تعالے فرمود کہ ای محمد علیہ الصلوۃ والسلام ثنا گفتن ترا من دوست میدارم اگر دوستی تو

بنودی خدائی خود را آشکارا نمیکردم بعزت وجلال من که هرکه ترا دوست دارد اگر برابر آسمان وزمین گناه دارد آن بنده را بیامرزم وبروی رحمت کنم وهرکه ترا دشمن دارد اگر برابر آسمان وزمین طاعت دارد چون دوستیٔ تو در میان نباشد جای او در دوزخ باشد تا اهل عالم بدانند که ترا بدرگاه ما چنین قربست حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شاد شدند وسجدۂ شکر بجا آوردند رباعی

بی روی تو جان قرار نتوانم کرد
احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زبان شود هر موی
یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

قول چهارم حضرت خداوند جل وعلا حضرت رسالت پناهی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را صد چندان ثنا گفت پس حضرت بی نیاز فرمود که اگر بندگان من که در هژده هزار عالم اند مرا بهژده نام میخوانند من ترا بهژده هزار نام بخوانم ای محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بعزت وجلال من که خداوندم هر آن بندهٔ از بندگان من واُمتی از امتان تو مر ترا با نود ونه نام بخواند جزای خواندن او ثواب فرشتگان مقرب بدهم وثواب نود ونه پیغمبران وشهیدان وثواب نود ونه ساله طاعت بدهم وهرکه نود ونه نام تو با خود دارد یا در عمر خود یکبار بخواند ثواب نود ونه حج وعمره را بنام او در بهشت ثبت گردانم از برکت این نود ونه نام کوشکے در بهشت بدهم وهر کوشکی را فراخی یکساله راه باشد وهرکه نود ونه نام ترا بخواند از مکر شیطان لعین ایمن باشد وهر روزی چهار فرشته مقرب بفرمان من بانگاهبانی آن بنده بروند وگویند که بندهٔ موحد است که هیچ بدی باو نرسد هرکه این نود ونه نام تو بر زبان راند چنانچه تو نزدیک من عزیزی آن بنده نیز در نزد من عزیز باشد ومکرم گردد ودشمنان او مقهور شوند یا رسول اللہ هرکه این نود ونه نام تو با خود دارد وهیچ کارے ومهمی در نماند وزود کارش ساخته گردد واز فقر واضطراری ایمن باشد وهر حاجتے که از درگاه ما بخواهد اجابت کنم به برکت این نود ونه نام وآن نود ونه نام این است بسم اللہ الرحمن الرحیم

محمد صلے اللہ علیہ وسلم حامد صلے اللہ علیہ وسلم احمد صلے اللہ علیہ وسلم محمود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مشهود صلے اللہ علیہ وسلم قاسم صلی اللہ علیہ وسلم عاقب صلی اللہ علیہ وسلم فاتح صلی اللہ علیہ وسلم خاتم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حاشر صلے اللہ علیہ وسلم ماحی صلے اللہ علیہ وسلم داعی صلے اللہ علیہ وسلم سراج صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم منیر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بشیر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نذیر صلی اللہ علیہ وسلم مبین صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم رسول صلے اللہ علیہ وسلم نبی صلے اللہ علیہ وسلم هادی صلے اللہ علیہ وسلم مهدی صلے اللہ علیہ وسلم خلیل صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ولی صلے اللہ علیہ وسلم نصیر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طٰہٰ صلے اللہ علیہ وسلم یٰسٓ صلے اللہ علیہ وسلم مزمل صلے اللہ علیہ وسلم مدثر صلی اللہ علیہ وسلم حبیب صلے اللہ علیہ وسلم کلیم صلے اللہ علیہ وسلم مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وسلم مرتضےٰ صلے اللہ علیہ وسلم مختار صلے اللہ علیہ وسلم مصدق صلی اللہ علیہ وسلم قائم صلے اللہ علیہ وسلم حجت صلے اللہ علیہ وسلم

بیان صلے اللہ علیہ وسلم حافظ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شاهد صلے اللہ علیہ وسلم عادل صلے اللہ علیہ وسلم حلیم صلے اللہ علیہ وسلم نور صلے اللہ علیہ وسلم مبین صلے اللہ علیہ وسلم برهان صلی اللہ علیہ وسلم مطیع صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مذکر صلے اللہ علیہ وسلم امین صلے اللہ علیہ وسلم واعظ صلی اللہ علیہ وسلم صاحب صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ناطق صلے اللہ علیہ وسلم صادق صلے اللہ علیہ وسلم مکی صلے اللہ علیہ وسلم مدنی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مکین صلے اللہ علیہ وسلم عربی صلے اللہ علیہ وسلم ابطحی صلے اللہ علیہ وسلم هاشمی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قریشی صلے اللہ علیہ وسلم عزیز صلے اللہ علیہ وسلم حریص صلے اللہ علیہ وسلم رؤف صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رحیم صلے اللہ علیہ وسلم جواد صلے اللہ علیہ وسلم کریم صلے اللہ علیہ وسلم غنی صلے اللہ علیہ وسلم علیم صلی اللہ علیہ وسلم طیب صلے اللہ علیہ وسلم مطیب صلے اللہ علیہ وسلم فصیح صلے اللہ علیہ وسلم ملیح صلے اللہ علیہ وسلم رشید صلے اللہ علیہ وسلم طاهر صلے اللہ علیہ وسلم مطهر صلے اللہ علیہ وسلم امام صلے اللہ علیہ وسلم متقی صلے اللہ علیہ وسلم بار صلے اللہ علیہ وسلم شفا صلے اللہ علیہ وسلم متوسط صلے اللہ علیہ وسلم سابق صلی اللہ علیہ وسلم مقتصد صلے اللہ علیہ وسلم حق صلے اللہ علیہ وسلم قوی صلے اللہ علیہ وسلم اول صلے اللہ علیہ وسلم آخر صلے اللہ علیہ وسلم ظاهر صلے اللہ علیہ وسلم باطن صلے اللہ علیہ وسلم رحمت صلے اللہ علیہ وسلم شافع صلے اللہ علیہ وسلم مشفع صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم محرم صلے اللہ علیہ وسلم محال صلے اللہ علیہ وسلم امر صلے اللہ علیہ وسلم حکیم صلے اللہ علیہ وسلم رقیب صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مجیب صلے اللہ علیہ وسلم مجتبی صلی اللہ علیہ وسلم

قول پنجم در روضة الواعظین آورده است کہ اسم محمد قولی ست و آن عبارت ست کہ از ثنا و مدحت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از بسیاری ستایش وی مر حق سبحانہ وتعالی را مسمی با حمد گشت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی بسیار ستاینده وکانہ یقول از بسیاری کہ ما ترا ستودیم محمد علیہ السلام گشتی و از بسیاری کہ تو مارا ستودی احمد گشتی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دوست آن بود کہ دوست خود را بستاید تو مارا میستائی ما نیز ترا می ستایم **بیت**

توخاصۂ ما باش کہ ما نیز ترائیم — در هر دو جهان مقصد مقصود تو مائیم
ما گنج نهانیم تو فتاح فتوحی — هم ما تو برای تو در گنج کشائیم
ما صفت خویش تو جلوه نمودیم — تا آینہ ذات تو خود را بنمائیم

قول ششم در خلاصة الحقائق آورده است کہ فرموده ند کہ جناب حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب معراج از حق تعالی پرسیدم کہ الٰہی ترا بامت من فضل و منت بسیارست آن کدام منت ست کہ هیچ منت ورای آن نیست گفت یا محمد علیہ الصلوة والسلام از امروز تا آخر زمانی کہ دنیا بسر آید هر کہ از امت تو متولد شود او را نام نهند چنانکہ یک حرفی از حروف بسم اللہ الرحمن الرحیم در نام او باشد او را بیامرزم و بسم اللہ الرحمن الرحیم از ده حروف بیش نیست و باقی آن مکررست

قول هفتم در بیان آیهٔ کریمهٔ آمن الرّسول و ذکر سوال وجواب که درین آیت بود و رسیده بالطائف واشارات آن

علمای تفسیر قدس الله ارواحهم بران متفق اند که چون خواجهٔ علیه الصلوة والسلام بمقام قرب الٰهی رسید وسلام بشنید واز مرتبهٔ علم الیقین بدرجهٔ عین الیقین ترقی نمود ایمان غیبی شهودی گشت حق تعالی از آن ایمان خبر داد فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه با یمان رسول خود وانچه برو فرستاده گواهی داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امت را نیز با یمان خود برخود شریک کرده گفت والمومنون وآن مقامی که شهادت اورا از حق تعالی جز قبول وجه دیگری نبود بروایتی آنکه حضرت خداوند تعالی سوال کرد که امن الرسول ای امن یعنی ایمان آورد رسول گفتم آری بعد ازان پرسید که دیگر که ایمان آورد گفتم والمومنون کل امن بالله تا آنجا که غفرانک ربنا والیک المصیر خطاب آمد که قد غفرت لک ولامتک ترا وامت ترا بیامرزیدم ونکته انجاست که صدق رسول صلی الله علیه وآله وسلم هرگز بکذب مبدل نگردد ومقبول الله تعالی مردود نشود وبعضی گفته اند که هر دو قول خداوند است سبحانه وتعالی چنانچه گواهی داد در ایمان رسول علیه الصلوة والسلام همچنین گواهی داد بر ایمان امتان محمد علیه الصلوة والسلام بدلیل عطف والمومنون زیرا که معطوف حکم معطوف علیه دارد فیما یجب ویمتنع بهمین دلیل بسنده است چنانچه ایمان رسول را صلی الله علیه وآله وسلم زوال نیست ایمان مومنان امت را نیز زوال نخواهد بود الحمد لله واشارت دیگر درین باب آن است که چون خداوند عزوجل بر کسی ثنا گفته دیگر هرگز نپسندد که ستودهٔ خویش را نکوهش کند چون از کسی شکر کرد دیگر روا نباشد که گله کند باز گفت کل امن بالله بدین سخن ایشان را از شرک بیزار گردانید باز گفت وملائکته بدین کلمه مومنان را از کافران مکه که ملائکه را بنات الله می گفته اند ممتاز گردانید بعد ازان گفت وکتبه ورسله تا که ایشان را از یهودی وترسای در پناه خود نگاه داشت که ایشان با بعضی از پیغمبران ایمان آوردند وبا بعضی نه وبا بعضی از کتب ایمان آوردند وبا بعضی نه آنگاه فرمود که لا نفرق بین احد من رسله این شکر است که حق تعالی ازین امت یاد می کند ایشان گویند که میان انبیا جدائی نیفگنیم یعنی بهمه ایمان آریم وهیچ کدام را دروغ گوی ندانیم بعد ازان میگویند که قالوا سمعنا واطعنا یعنی شنودیم بگوشهای خود واطاعت کردیم بدلهای خود هرچند نمیتوانیم ستایش تو ولیکن پای از حد بندگی بیرون نگذاریم وبدین ستودن غره نگردیم باز گفت غفرانک ربنا مصدر است ای اغفر غفرانک تفصیل مگر که از بندگان طاعت نخواهد تا شکر کند وبعد ازانکه معصیت کردند گله نکرد وشکایت نه نمود چون از معصیت آمرزش خواستند ایشان را بآن بستود

واستغفار ایشان را بنص کتاب اظهار فرمود گناه ایشان را مخفی داشت واگر طاعت خواستے شکر گفتم چون در طاعت تقصیرے کردے بنده دولت شکر گزاری حضرت حق تعالے نیافتے واگر بمعصیت گله کردے اسم ستاری جمال ننمودے با تو این لطف پیش برد تا دلالت کند بر کمال دوستی نسبت باین امت کانه یقول ای بنده من از تو همین پسندم که تو خود را محتاج من دانی واین مگوی که یهودان گفتند ان الله فقیر ونحن اغنیاء ایشان خود را توانگر گفتند فقیرشان گردانیدم وضربت علیهم الذلة والمسکنة تو فقیری را بخود اسناد کردی وبدرگاه ما گدائی پیش آوردی غفرانک ربنا ما ترا پادشاه ممالک جنت کردیم واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا بعد ازان فرمود که والیک المصیر یعنی بازگشت ما بتست ما را پاک وآسوده نزد خود بر بعد ازان فرمود که لا یکلف الله نفسا الا وسعها ای طاقتها واین جواب مردعای حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم را گفت ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به بعد ازان فرمود که لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت ای معصیتها حق تعالے خود را بے نیاز داشت از فعل بندگان اگر طاعت کنی ترا است واگر معصیت کنی بر تست نفع وضر آن با تو راجع ست بعد ازان فرمود حق سبحانه وتعالے ای حبیب من امشب شب عطاست حاجت بخواه تا روا کنم الطلب تا بدهم بخواه تا ببخشم حضرت رسول صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند که من این مراد خواستم که ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ذات عزیز خود را با امت جمع کرد گفت ای پروردگار ما را بفراموشی مگیر رباعی

ای آنکه تو گوینده هر آوازی
ان نسینا من الاموری
در دهیه از لطف درمان سازی
از شرم گناه سر فرودیم چو چنگ
شاید که بلطف خویش درمان سازی

او اخطانا فی المنهی جواب مرکه لا تؤاخذ کم الله باللغو بدانکه گناه از چهار بیش نیست یا بفراموشی کند یا بکره یا بخطا ویا عمدا حضرت رسول صلے الله علیه وسلم ازین چهار دو نوع را درخواست نمود گفت یا رب خداوندا این دو گناه را که بفراموشی یا بخطا شده باشد بخش حق تعالے بکرمی وبزرگی خود سه گناه را بخشید فرمان شد که یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم امت خود را خبر ده که رفعت عن امتک الخطأ والنسیان وما استکره علیه یعنی خطا ونسیان از امت تو برداشتم وبرین زیاده نیز کردم یعنی انچه باکراه صادر شود آنرا نیز در گذرانم باقی ماند گناه عمد اگر خواهم عذاب کنم واگر خواهم عفو کنم اما عفو کردن را دوست دارم اگر حق سبحانه وتعالے گناه عمد را هم بخشیدی امت ایمن گشتی وایمن بودن از حق سبحانه وتعالے کفرست باز فرمان در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام چه جای خاموشی ست بخواه تا بدهم از من هرچه میخواهی بخواه بیت

فرمان ده ملک انبیا کیست تویی
مصداق تعز من تشا کیست تویی
روشن نظر القدر اهی کیست تویی
پرورده حضرت خدا کیست تویی

امشب طبیبی هزار اندر هزار بیمار ببیاید که حاجت بخواهی گفت ربنا

ولا تحمل علینا اصراً کما حملته علی الذین من قبلنا ای پروردگار ما بارهای گران وکارهای سخت بر ما منه چنانکه
استان پیشین را نهادی وشریعت ما را چون شریعت ایشان دشوار مکن فان توبته من قبلنا القتل
توبهٔ استان پیشین خود بود ومن اذنب منهم سراً اظهر ذلک علی جبینه او علی باب داره فعلت کذا وعقوبته
کذا وکفارته کذا انما لم یباشر ذلک ذلک الکفارة لا یغیب ذلک عن ناصیته وهر که از استان پیشین گناه پنهانی
کردی آن گناه بر پیشانی او یا بر در خانهٔ نوشته پدید آمدی که چنان گناه کردی وروی خود را بدین تباهی سیاه
کردی وعقوبت آن چنین ست وکفارت تو خود را کشتن ست ویا بآتش سوزان خود را سوختن ست تا آن کفاره
ندادی آن نوشته از پیشانی او نرفتی وکان لا یجوز لهم الصلوة الا فی الملک او فی المسجد و نماز ایشان جز در
زمین ملک و مسجد روا نبودی ولا یجوز التیمم عند عدم الماء ایشان را تیمم روا نبودی وکان لا یطهر ثیابهم
اذا اصابتهم نجاسته وانما یطهر بالقطع وان کان الثوب نفیساً اگر جامه ایشان نجس شدی بشستن پاک نشدی
بایستی قطع کردن اگرچه نفیس بودی ومن طلق منهم امرأته لا تحل لغیرها حتی یموت تلک المرأة اگر کسی از ایشان
زن خود را طلاق کردی تا آن زن نمردی زن دیگر با او روا نبودی ودر بعضی روایت وارد شده است که
هر بار گرانی که در شرایع ما تقدم وارد گشته بود یک یک تفصیل ذکر میفرمود الله تعالے از ان تجاوز می نمود
چنانکه اگر کسے از ایشان دشنام پدر ومادر کردی موجب القتل گشتے دیگر آنکه هر که گواهی بدروغ دادی کشتن
جدا او بودی دیگر آنکه زکوة مال ایشان ربع نصاب بودی مثلاً از دوصد درهم پنجاه درهم بود و دیگر آنکه در ایام
بعد از نماز خفتن مباشرت با اهل خود جائز نبودی ودیگر آنکه افطار نیز ایشان را جائز نبودی بعد از نماز خفتن
تا بنماز شام روز دیگر ودیگر آنکه اگر کسے بفراموشی در ایام صوم تناول کردی روزهٔ او باطل شدی حضرت
رسول صلے الله علیه وآله وسلم این وامثال این از حق تعالے درخواست نمودند حق تعالی کرم نموده این
بار گران از امت محمد صلے الله علیه وآله وسلم برداشت جواب آمد که وضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت
علیهم رباعے ✦ ای لطف تو دستگیر هر ناکس وکس ✦ یک ذره ز رحمتت مرا گردد بس
کس نیست که دستگیرم جز کرمت ✦ یارب تو بلطف خویش فریادم رس ✦ چون خواجه صلے الله علیه
وآله وسلم بازار کرم را گرم دید حاجت دیگر درخواست نموده گفت ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به یارب
باری که طاقت آن نداریم بر ما منه بعضے گفته اند که این دعا تاکید دعای اول ست اما محققان میگویند که این
بار دیگر ست بعضے گفته اند که مراد تجلیهاے روز قیامت ست که هیچکس را طاقت آن نیست اما میگویند
که باری که بنده طاقت برداشتن آن ندارد آن قطیعت ست که دوست طاقت فراق دوست ندارد
وقصع لا وصال الیه من قطع الوصال چنانچه بزرگی میفرمایند که آلهی مهما عذبتنی فلا تعذبنی بذل الحجاب

یعنی بهرچه خواهی مرا عذاب کن اما بذل حجاب عذاب مکن که طاقت آن ندارم بیت | هرچه بر من کنی روا باشد
جز که تا دیدنت کرا باشد | جمله شداید درکات دوزخ بر دوستان آن نکند که یک لحظهٔ از فراق آمادر دناخواست
که هیچ درمانی نیست بیت | بازم ز لفظ بلا بندی | آتش بزنندی بجشانیدی | بر جان عزیز من نمک سایندی
از دوست بریدنم نفرمایندی | وبیشتر دعای عارفان این بوده است که یارب فراق مکن دیگر هرچه خواهی بکن
بیت بدان خدای که جز وی خدای دیگر نیست ❖ که از فراق بتر در جهان بلای نیست ❖ جواب آمد که لایکلف الله نفسًا
الا وسعها سیّما چون شما را طاقت فراق نیست من با شما فزون از طاقت شما کار نکنم و بار فراق نکوسا نکنم
رباعی ای دل طلب یار که یاری داری ❖ غم نیز مخور که غمگساری داری ❖ بوی ز گل وصال کس را نرسد
المنة لله که تو یار رسے داری ❖ چون خواجه علیه الصلوة والسلام دید که هرچه گوید بیش میرود تا آنجا که سخن
میرود خرش بهت بیشتر راند و زبان شفاعت بکلم شفقت بکشاد و گفت واعف عنا العفو اذهاب اثر
الذنب از ما عفو کن و درگذار هرچه که ناشایسته باشد چنانکه اثر گناه باقی نماند جواب آمد که ویعفو عن
السیئات گوئی حضرت رسول صلے الله علیه وآله وسلم شرم میداشت که ذکر گناه امت کند و گفت عفو کن
از ما ما نگفت چه عفو کن و کدام درگذر کردم کریم همه خطا را راجع کرد در وقت جواب گفت ویعفو عن
السیئات تا دانے که هیچ گناهی از تحت عفو او بیرون نیست باز خواجه صلے الله علیه وآله وسلم دعای دیگر
کرد و گفت واغفر لنا چون عفو کردی بپوش تا پردهٔ ما دریده نشود و غیر از تو دیگری قبایح افعال ما را
نداند که ما چه کرده ایم جواب آمد که انّ الله یغفر الذنوب جمیعًا انّ تاکید را باشد الذنوب الالف
لام استغراق جنس را باشد جمیعًا تاکید دیگر یعنی هر آئینه که خداوند تعالے همه گناهان را بپوشد رباعی
در پردهٔ جان مونس و غمخوار توئی | کارم تو نکو کن که نکو کار توئے | علیم تو بپوش امروز از آن
پوشیده نمانده است که ستار توئی | باز گفت وارحمنا صد هزار جان نثار قدم آن عالی همت باد که هرچند
دوست می بخشید وی باز درخواست میکرد و گفت بر ما رحمت کن والرحمة اسم لما یجب العبد و بر نفیه و
نیفته دنیا و دنیا و کار هر دو جهان است در کلمهٔ جمع کرد که وارحمنا یعنی چنانچه گناهان ما درگذاریدی آنرا
سبب روح و راحت است ما گردان نه مستلزم زخم و جراحت جواب آمد که وکان بالمؤمنین رحیمًا
اگر رحمت اکنون کنم تو میخواهی از امت بر آید و کان اشارت ازل است یعنی تا من بوده ام بر امتان تو
رحیم بوده ام و دعای تو ما را در رحمت نیاورد بلکه رحمت ما ترا در دعا آورد سید آن روز درخواست تو کجا بود
که ما ندای کرم در داده بودیم که یا امت محمد علیه الصلوة والسلام اجبتکم قبل ان تدعونی واعطیتکم قبل
ان تسألونی وغفرت لکم قبل ان تستغفرونی ای امت محمد صلے الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه دعا کنید اجابت

کردم وبیش ازانکه سوال کنید عطاکردم وپیش ازانکه آمرزش خواهید آمرزیدم رباعی
تا ظن نبری که ما ز آدم بودیم
آن دم که نبود آدم آن دم بودیم
نی رحمت عین شین قاف و دال گل
معشوقه و عشق همدم بودیم
سیل عنایت ما از شفقت

تو بیشتر مست شفقت جائی تو این تقاضا میکند که بخشم وبیامرزم انگاه که تو نبودی من ایشان را بودم اکنون که هستی چرا ایشان را نباشم تو مرا ایشان را ازینکه من ترا بایشان دادم ومن ایشان را نه ازانم که تو مرا بایشان دادی ترا ایشان بمایافتند نه ما را تو کسی راکه از ما یافتند او را چندین شفقت بود پس شفقت ما چگونه بود باز خواجه علیه الصلوة والسلام زبان باثنا بکشادند وگفتند انت مولانا مولائی که دوست مائی ویاری دهنده مائی و نگاه دارنده مائی واولی بناصنا وسزا وار وسزاوار تو بما از مائی جواب آمد ذلک بان الله مولی الذین امنوا وان الکافرین لامولی لهم باز گفت فانصرنا علی القوم الکافرین ای خداوند ما نصرت ده ما را برکافران فرمان دررسید که وکان حقا علینا نصر المؤمنین ای محمد علیه الصلوة والسلام نصرت قرین رحمت چون گفتم که رحمت کنم رحمت ما بی نصرت نبود ای محمد علیه الصلوة والسلام ما با یکان امت تو گواهی دادیم وایشان را ستودیم که امن الرسول بما انزل الیه من ربه والمومنون دوست را ستایند وشکر کردیم از ایشان واز دوست شکر کنند وانچه ایشان گفتند قبول کردیم واز دوست قبول کنند وبرصدق ایشان گواهی دادیم وگواهی دوست را دهند وعیب ایشان را پوشیدیم وعیب بردوستان پوشند وبارگران از ایشان برداشتیم وبارگران از دوست بردارند واز فراق ایشان ایمن گردیم ودوست از فراق ایمن گردانند تا بدانی که همه امتان تو همه دوستان منند پس برما لازم ست که ما ایشان را نصرت دهیم وکان حقا علینا نصر المؤمنین

رباعی دولت همه در کلاه معشوقه ماست
مردی همه همره در راه معشوقه ماست
از خلق جهان نترسیم ونندیشیم
بیش وپس ما سپاه معشوقه ماست
این خود لطف الٰہی بود اما شفقت محمدی علیه الصلوة والسلام را بنگر

که درین مقام نگفت که افعل بی واعف عنی وارحمنی فانصرنی تا که خاصه وی را بودی ونگفت که واعف عنهم واغفر لهم وارحمهم وانصرهم تا که همه امت را بودی خویشتن را با امت خود اندر آمیخت وامت را با خود جمع کرد تا ذکر ایشان بسبیل غیبت ادا کردی اشارت بانکه اگر بغیبت وخطا با ایشان نیستم اما بشفقت ودرجلا با ایشانم وایشان بدین مقام بذات مخصوص نیستند بایمان وتصدیق با من اند هر کجا ایشان را داری من با ایشانم وهر کجا که مرا بری ایشان با من باشند وهر کرم که با من نمائی ایشان با من اند وهر احسانی که با ایشان نمائی من از ایشان جدا نباشم نظم

گزین کرده هر دو عالم توئی
زهی پیشوای فرستادگان
پذیرنده عذر درماندگان
درنیک بد کرده برما پدید
چو تو گر کسی باشد آن هم توئی
توئی قفل گنجینه ها را کلید
هرانچه ترا تحفه پرداخته
تو آنرا نثار همه ساخته

ز بهر دل خاکساران خویش
سزای هزاران درود آمده

فرود آمد از اوج الحان خویش
درود فراوان فزون از حدش

ز بهر دل ما فرود آمده
پیاپی روان بود بر مرقدش

لطیفهٔ جلیله درکمال امیدواری درین دعا بشنو نقل ست که درین سوالات پنج چیز از برای امت خود طلب نمود عفو و مغفرة و رحمت و ولایت و نصرت عفو عبودیت و مغفرت ذنوب و رحمت بر معاصی و خطایا و ولایت در اسلام و سایر عطایا و نصرت بر اعدا هر یکے را جواب بر طبق مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد چنانچه که مبین شد بعد ازان سر مبارک در پیش افگنده خطاب در رسید که یا محمد صلے الله علیه و آله وسلم ارفع راسك شرمسار گفت خداوندا درین امر متفکر گشتم که بچه عمل مستحق این کرامت شدم که این همه لطف و کرم باندازهٔ من نیست خطاب حق تعالے در رسید که انی فعلت خلك بالفضل لا بالمکافات آنچه با تو پیش بردم از محض فضل ست نه بمکافات عمل تو چنانچه امشب با تو این معامله نمودم فردا باامت تو در عرصات همین معامله و عمل خواهم کرد **مناجات**

ای کریمی که در سرای وجود
ما جفاکار و تو وفاداری
بر ضعیفان قوی ستم نکند

دست جودت در کرم بکشود
همه معیوب تو خریداری
بر گدا شاه جز کرم نکند

ما گدا و تو پادشاه همه
با جفا پیشه گان جرم اندیش
لو کرما را بجود فرو خوانی

جرم بخشا عذر خواه همه
جز وفا کرم نبردی پیش
به که بر حال ما به بخشائی

قول هشتم فرمودند حضرت رسول صلے الله علیه وسلم مامور باین امر گشتم که عبد نا فی الخلو فاشفع لامتك فی الخلو یعنے عبادت ما کردی در خلوه بس شفاعت کن امت خود را در خلوة **قول نهم** حق سبحانه و تعالی فرمود مر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را که لولا العتاب ماکان لامتك الحساب اگر نه عذاب بامت تو دوست داشتمی هرگز بایشان حساب نکردمی **قول دهم** آنکه حق سبحانه و تعالے فرمود که یا محمد صلے الله علیه و آله وسلم انا و انت و ماسوی ذلك خلقتها لاجلك یعنے ای محمد صلے الله علیه و آله وسلم همین منم و تو و هر چه ورلے من ست همه مخلوق از برای توست **فی نعت النبی علیه السلام**

حکمت از ایجاد دو عالم چه بود
زادم عالم که نشان یافتی
کون و مکان هر دو ز خیل و بند
چرخ برین قبله نمای وی ست
چیست قلم بیدق فرمان او
منبر شه پایهٔ معراج اوست
کرسی قدسی چو بدید آن شبش

تا همه کند اظهار خود
قرص بتاثر صباح وجود
جان جهان جمله طفیل وی اند
بحر فلک پر در مرجان اوست
لوح یکے خذلک دیوان او
از چه شد آن نور قدم ملتبش
بوسه همی داد سم مرکبش

ورنه نور رشش ز قدم تافتی
نور طلوع از افق او نمود
صحن زمین فرش سرای وی ست
نه طبقش یک طبق از خوان اوست
عرش که بر فرق جهان تاج اوست
تا قدم انداز بود اطلسش
نعل بر آتش مگر آنجا گسیخت

منیجه چند ز نعلش برنجیت	برشرف عرصهٔ هشتم حصار	انجم ازان ماند مگر یادگار
ثابت و سیاره نثار وینند	برسره مشعلدار هیند	ای گل گلزار همه بلبلان
قافله سالار سبک محملان	مایهٔ هر مفلس مسکین توبس	مونس جان من غمگین توبس
دست بفتراک تو خواهم زدن	با تو بخلوت گه وحدت شدن	درد مرا مایهٔ درمان تو باش
بدرقهٔ خدمت سلطان تو باش	زنگ دل از آینهٔ جان زدای	بردلم اسرار حقیقت کشاے
مشعله بردار مرا جلوه ده	در دل من نور خدا جلوه ده	برفگن آن پرده ز رخسار دست
هانکه دلم محرم اسرار اوست	جملهٔ ذرات وجود مرا	آئینه ساز حقیقت نما
یک شکن از نافهٔ چین بازکن	صدگره از کار تعین بازکن	دست شفاعت بمیان اندرآر
صدچو مرا پاے ازین گل برآر	تاج کرامت بسر ما بنه	هرچه مرا نیست خدایا بده

قول یازدهم آن ست که حق تعالے بجناب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وحی فرمود که بدرستی و براستی که بهشت حرام ست بر همهٔ انبیا علیهم السلام تا ما دامی که تو نه درآئی و حرام ست بر امتان ایشان تا ما دامی که امت تو نه درآیند **قول دوازدهم** آن ست که حق سبحانه وتعالے فرمود که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم مال امت تو بسیار نکردم تا حساب ایشان در روز قیامت دراز نشود و عمر ایشان دراز نکردم تا دلهای ایشان محکم نگردد و ایشان را بمرگ مفاجات هلاک نکردم تا که بی توبه از دنیا نروند و ایشان را بعد از همه امم بر دم آخرین بیرون آوردم تا که مکث ایشان در قبور بسیار نشود چنانچه نقل از نبی نامه **نظم**

دگر داد پروردگار رحیم	چنین مژده با مصطفای حلیم	که گر بیش ازین امتان دگر	بسی دادم از دولت سیم و زر
بدان مال مغرور غافل شدند	شب و روز مشغول باطل شدند	ولی امتان ترا کردم فقیر	بعجز و تضرع حزین کثیر
که تا کم شود شان نظر با غرور	مبادا شوند از ره راست دور	بفقر اندرو مصلحتها بود	که فقر از در خواجهٔ ما بود
بمحشر سبکبار باشد فقیر	بجنت خورد میوه پوشد حریر	ولی منعم از بهر مال حساب	فرو مانده در بند چندین جواب
بمحشر غنی گوید از تاب و پیچ	چه بودی نبودی مرا مال هیچ	ولی هیچ درویش آشفته حال	نگوید چه بودی مرا هیچ مال
سرانجام گفت ایشه رهنمون	بشارت ترا باد دولت فزون	که یک واحد از امتت ای سخی	اگرچه بود عاصی دوزخی
به از صد تن از امتان دگر	که باشد در جنت ای نامور	بنزد من آن دوزخی امتت	به از صد بهشتی ست از همتت
یکی امت تو به از صد دگر	چو آن صد بهشت است آن صد سقر	نهد گر برین شاه شمع چگل	بگویم صلوة از ته جان و دل

قول سیزدهم حق سبحانه وتعالی فرمود که هل ذاکری فی ضیافتی یاد کنندگان من در ضیافت و مهمانی من اند و اهل شکر در زیادتی نعمت اند و اهل اطاعت در کرامت من باشند و اهل معصیت را نومید نگردانم

از رحمت خود آری ایشان بیمارند انا طبیبهم یعنی من شفابخش ایشانم فان تابوا فانا حبیبهم اگر بجانب من
بازگردند من حبیب ایشانم وان لم یتوبوا فادعهم بالمصائب واگر توبه نه کنند پس بلاها و مصیبتها با ایشان فرستم لیطهرهم
عن المعایب تا پاک شوند از همه عیبها **قول چهاردهم** آنکه بوی وحی فرمود که زندگانی کن چنانچه خواهی عاقبت
از جملهٔ رحمت من مردگانی یا بی و دوست گیر هر کرا خواهی آخر کار از وی جدا نشوی و عمل کن هر چه میخواهی که
جزای آن نکوئی بینی واگر بدی کنی سزای آن با تو بدی عاید شود واز همه نومید شو که بدست ایشان هیچ
نیست وهمنشینی با من کن و صحبت با من دار باز گفت باز گشت تو آخر کار با من ست و دل خود را متعلق به نیا
مدار که ترا از برای دنیا نیافریده ام **قول پانزدهم** فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم قال لی
رب العزة جل جلاله نظرت فی ذنوب امتك لا اری الوجها لا العفو یعنی گفت خدای عزوجل نظر کردم در
گناهان امت تو هیچ روی ندیدم بجز از عفو ایشان **قول شانزدهم** فرمودند حضرت پیغمبر صلعم خداوند کریم فرمود که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم بهر
از برای من چه آوردی گفتم خداوندا دو قبضه آوردم در یک قبضه تقصیر طاعت و در قبضهٔ دیگر جفا و معصیت
فرمود تقصیر طاعت امت ترا برحمت خود آمرزیدم جفا و معصیت ایشان را بشفاعت تو بخشیدم **قول هفدهم**
حق سبحانه وتعالی فرمود که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم امت تو از دو وجه بیرون نیست مطیع اند یا عاصی اگر
طاعت ایشان از جهت من ست قبول کنم که کریمم وآنچه عاصی ست بقضای من ست بیامرزم که رحیمم
قول هژدهم فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از حق تعالی درخواست کردم که تمامی امت را بمن
بخش گفت ثلث امت ترا بخشیدم و ثلثان را در روز قیامت با تو بخشم **قول نزدهم** خطاب حق جل وعلی
متوجه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شد که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم چه میخواهی بخواه گفت الٰهی امت خود
را فرمود که هفتاد هزار را با تو بخشیدم باز گفت دیگر چه میخواهی گفت امت خود را او وی میگوید که هفتصد بار
خطاب آمد که چه میخواهی فرمود که امت خود را خطاب آمد که چند میخواهی گفت خداوندا خواهنده منم وبخشنده توئی
هر چه هست وهر که هست همه را بمن بخش فرمان آمد که همه را با تو بخشیدم و دو قسم دیگر را توقف داشتم تا در روز قیامت
تو میخواهی و من می بخشم تا هم رحمت من ظاهر گردد و هم در میان خلایق محشر عزت تو پدید آمد **قول بستم**
خطاب از حق سبحانه وتعالی آمد که در ان روز که مریم رضی الله عنها متولد شد هر کس بکفالت او میل کرد
من فرمودم که قلمهای آهنی در آب اندازند آنها انداختند قلم بر سر زکریا علیه السلام در آوردم قوله تعالی
وما کنت لدیهم اذ یلقون اقلامهم ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم اگر تو در ان میان حاضر
بودی قلم را بنام تو بیرون می آوردم کذلک چون روز قیامت شود در بارهٔ امت تو هر فرقه سخنی خواهند
گفت و دعوی اولویت در بارهٔ امتان تو خواهند نمود و هرگز رهی که از مطیعان باشند انبیا علیهم السلام درصدد

شفاعت ایشان شوند وتعهد ایشان ورآیند مثلاً آدم علیه السلام گوید که اینها فرزندان من میباشند وعلی هذا القیاس
وگروهے که از عاصیان باشند دوزخ ومالک دوزخ وزبانیهٔ دوزخ وابلیس وغیر اینها استحقاق آرند که من
خداوندم بالقای اقلام شان دلالت فرمایم وازمیان همه قلم شفاعت رابنام توبیرون آورده تمامی امت را
تسلیم تونمایم **قول بست ویکم** آن ست که دران شب حضرت رسالت پناهی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درخواست
کرد که ای بارخدایا حساب امت مرا بامن گذار فرمود که ای محمد علیه الصلوٰة والسلام غرض تو ازین التماس چیست
گفتم الٰہی نمیخواهم که امت من فضیحت شوند فرمود که حساب ایشان بروجهی نمایم که تونیز برقبائح اعمال ایشان
مطلع نگردی وقتی که گناهان ایشان را از توکه پیغمبر مشفق ایشان هستی مستور داشتم از بیگانگان بطریق اولی
پوشیده خواهم داشت اگر تو پیغمبر ایشانی وبرایشان شفاعت شفقت رسالت داری من برایشان
رحمت ربوبیت دارم اگر تو پیغمبر ورهنمای ایشانی من معبود وخدای ایشانم تو امروز ایشان را می بینی
ومن از ازل تا ابد نظر عنایتم درباره ایشان ست **مناجات**

ای بازل بودهٔ نابود ما	وی بابد زندهٔ فرسودهٔ ما	بد طمع از همه سازندهٔ	جز تو نداریم نوازندهٔ
ازپی تست این همه امید وبیم	هم تو ببخشا وببخش ای کریم	چارهٔ ما ساز که بی یاوریم	گر تو برانی بکه روآوریم
پیش تو ما بی سروپا آمدیم	هم بامید تو خدا آمدیم	قافله شد واپسی ما ببین	ای کس ما بیکسی ما ببین
جز تو در قبله نخواهیم ساخت	گر ننوازی تو که خواهد نواخت		

قول بست ودوم حق سبحانه وتعالی بآنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وحی فرمود که ای محمد علیه الصلوٰة والسلام اگر نه آنست که دوست میدارم که با تان تو
سخن گویم بقلیل وکثیر با امت تو حساب نمیکردم **قول بست وسوم** فرمودند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
حق تعالی از امت من اظهار شکایت کرد گفت ای محمد علیه الصلوٰة والسّلام ازین بندگان خود در نزد تو شکایت
دارم ایشان درخلوت عصیان من میورزند ودرانجمن طاعت من مینمایند ولیکن من نظر اسرار برایشان فرا ارم
می آمرزم وپرده می پوشم **قول بست وچهارم** حق سبحانه وتعالی وحی فرمود که ای محمد علیه الصّلوٰة والسلام
امتان پیشین چون گناه میورزیدند من عذاب برسر ایشان میفرستادم چون قوم نوح وقوم صالح علیهما السلام
چون امتان تو گناه کنند از کمال ستاری پرده برقبائح اعمال ایشان می پوشم دیگر آنکه پیشینیان را در زمین
فروبردم بسبب عصیان ایشان ومسخ کردم چون امت تو عصیان میورزند سیآت ایشان را بحسنات
مبدل گردانم ودیگر آنکه امتان پیشین چون عصیان می ورزیدند سنگ برایشان فرو میریختم **قول بست
وپنجم** فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خداوند تعالی نه شکایت از امت من کرد اول آنکه گفت
من ضامن ارزاق بندگان خود شده ام وامت تو برضامنیت من اعتماد ندارند یعنی در طلب رزق کوشش بسیار

بیمایند و غم نه آمده را میخورند دوم آنکه بهشت را از برای دوستان تو آفریده ام وامتان تو در بهشت رغبت نمی نمایند
یعنی در اعمال خیر تحصیل نمیکنند سوم آنکه دوزخ را از برای دشمنان تو آفریده ام وامتان تو سعی می نمایند تا در
دوزخ در آیند یعنی بنافرمانی من دلیری می نمایند چهارم آنکه با من در خصومت می در آیند و با بندگان من
مصالحت مینمایند و در خلوت گناه میکنند و از من شرم نمیدارند و در میان مردم اجتناب نمی دارند و از ملامت
و غرامت میندیشند پنجم آنکه من از ایشان عمل فردا نمیخواهم و ایشان از من رزق فردا و هفته و ماه و سال
میطلبند ششم آنکه من روزی ایشان را بغیر ایشان نمیدهم و ایشان طاعت مرا بغیر من میدهند یعنی
در طاعت ریا میورزند و غیر مرا دران شریک می سازند هفتم آنکه عزیز کننده و خوار کننده منم و ایشان امید
بغیر من دارند هشتم آنکه نعمت بایشان من میدهم و ایشان شکر غیر مرا میگویند نهم آنکه ملائکه اعمال
ناپسندیدهٔ ایشان را بر من عرض میکنند و من شکایت نمی کنم و اگر بلای ایشان بسر وقت ایشان فرستم
همواره از من شکایت میکنند و ناسپاسی من می ورزند و هیچ اندیشهٔ ازان ندارند **نظم**

نیز بلا عافیت انبیاست ... انچه ترا عافیت آرد بلاست
چرخ که بندد گرهی بر دولت ... تا نگشاید گره دیگرت
انجم و افلاک بگشتن درانند ... راحت و محنت بگذشتن در اند
روزی تو باز نگردد ز در ... کار خدا کن غم روزی مخور
عمر چو یک روزه قرارت نداد ... روزی ده ساله چه باید نهاد
گرچه درین خلق بسی جهد کرد ... بیشتر از روزی خود کس نخورد
تا شوی از جملهٔ عالم عزیز ... جهد تو میباید و توفیق نیز

زخم بلا مایهٔ بیدینی ست ... تلخی می مایهٔ شیرینی ست
شاد بر آنم که درین دهر تنگ ... شادی و غم هر دو ندارد درنگ
هر که یقین را بتوکل سرشت ... بر کرم الرزق علی الله نوشت
بر در او شو که ز هر در به اوست ... روزی از او خواه که روزی ده اوست
روزی از آنجا که فرستاده اند ... آن خوری آنجا که ترا داده اند
جهد بدین کن که بدین ست عید ... روزی و دولت نفزاید بجهد

قول بست و ششم حضرت رسول

صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که الله تعالی بمن وحی کرد که یا محمد علیه الصلوة والسلام میان من و امت
تو هفت شرط است بروایتی نه شرط است که سبب رفاهیت خاطر تو تواند بود اول آنکه هر که از امت تو
طاعت کند رد نکنم و بقدر طاقت از ایشان طاعت طلبم و اما چون جزا دهم بقدر طاعت ایشان ندهم
بلکه بجود و کرم خود عطا کنم دوم آنکه اگر کسی از امت تو گناه کند و بعد ازان توبه کند و جازم بود توبه اش را
پذیرم و از گناهانش چنان پاک گردانم گویا هرگز گناه نکرده است سوم آنکه بهفت اندام او نظر کنم اگر
شش اندام او در معصیت باشند و یک اندام او در طاعت آن شش اندام عاصی را بیک اندام
مطیع بخشم و هفت اندام او را از هفت دوزخ آزاد کنم و مستحق هشت بهشت گردانم چهارم آنکه از دل بنده
بدانم که چون گناهان خود را یاد میکند و غمگین میشود او را بیامرزم و قلم در کشم پنجم آنکه چون بندهٔ مومن گناه

مقر بود و پشیمانی می خورد و او رانج و محنت میفرستم که تا کفارت گناهان او شود ششم سالی دو بار در بادیه را
بگشایم یکی در تموز و یکی در بردی از آتش و از زمهریر دوزخ نصیب ایشانم تا فردا ازان محفوظ باشند هفتم آنکه
بامت تو شمار بفضل خود کنم نه بدل اگر اطاعت زیاده آید ثواب آن باضعاف بوی رسانم و اگر معصیت
زیاده آید بر گردن کسانی بنهم که در بارهٔ او ظلم کرده باشند هشتم آنکه ایام بزرگوار روزها و شبهای برگزیده
بسر وقت ایشان فرستم که حسنات ایشان را دران ایام مضاعف گردانم تا روز قیامت نکوئی ایشان بسیار
بود بر بدیهای ایشان راجح آید نهم آنکه حسنات ایشان را در روز قیامت بگذرانم و گناهان ایشان را
بفضل خود بیامرزم **مناجات**

	خدایا چون گل ما را سرشتی	وثیقت نامهٔ ما را نوشتی
بما تو خدمت خود فرض کردی	جزای آن تو بر خود قرض کردی	چو ما بر ضعف خود در بند آنیم
که بگذاریم امرت تا توانیم	تو با چندین عنایتها که داری	ضعیفان را کجا ضائع گذاری
بدین امیدهای شلخ در شلخ	گرهای تو ما را کرد گستاخ	وگر نه ما کدامی خاک باشیم
که از دیوانگی رنگی تراشیم	اگر خواهی بما خط بر کشیدن	بفرمانت که آرد سر کشیدن
وگر کردی ز رشت خاک خوشنود	ترا نبود زیان ما را بود سود	دران ساعت که ما یابیم هوئی
زبخشایش فرو مگذار موئی	بیامرز از عطای خویش ما را	کرامت کن لقای خویش ما را

قول بست و هفتم حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند وحی آمد که ای محمد علیه الصلوة والسلام
امت خود را از من شش پیغام برسان اول آنکه اگر شما کسی را از جهت احسان دوست می دارید
سزاوارترم آنکه مرا دوست دارید و احسان من در بارهٔ شما بسیار است دوم آنکه اگر از کسی بترسید از اهل
آسمان و زمین نباید که بغضب او گرفتار شوید اولی آنکه از من بترسید از جهت کمال قدرت من سوم آنکه
اگر از کسی امیدی دارید که از و بمرادی رسید اولی آنکه از من امیدوار باشید که من بندگان خود را دوست میدارم
چهارم آنکه اگر از کسی شرم میدارید بجفا نمودن در بارهٔ او اولی آنکه از من شرم دارید که از شما همه جفا کاری
و از من وفا پنجم آنکه اگر کسی را بمال و نفس خود برگزینید تا مال صرف نکنید و بتن خدمت او ننمائید اولی
آنکه این معامله با من پیش برید زیرا که معبود شمایم ششم آنکه اگر کسی را در وعدهٔ او مصدق دارید اولی آنکه
تصدیق من نمائید زیرا که من از کذب و خلف منزه ام و از غرض و طمع مبرا **قول بست و هشتم**
آنکه حق تعالی فرمود که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم من ازان بزرگوارترم که گویم مرا بشناس و تو ازان عالی جناب
تری که گویم خلق را با من دعوت کن **قول بست و نهم** حق تعالی فرمود که هیچ میدانی یا رسول الله ترا آخر
همه انبیا علیهم السلام چرا گردانیدم فرمود نه گفت امت خود را از من سلام برسان و بگوی که خداوند تعالی میفرماید

که شما را بپیش هیچ امتے فضیحت نگردانم بلکه همه امم را بپیش شما فضیحت کنم **قول سی ام** آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام از حق تعالی درخواست کردم که چهل ساله گان امت مرا بخش فرمود که بیامرزیدم گفتم پنجاه ساله گان را خداوند تعالی فرمود آمرزیدم گفتم شصت سالگان امت مرا فرمود که بیامرزیدم گفتم هفتاد ساله گان امت مرا فرمود که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی وراستی که من شرم میدارم از بندهٔ خود که او را هفتاد سالش عمر کرامت کنم واو درین مدت مرا پرستیده و بدرگاه من شرک نیاورده باشد و او را باتش دوزخ چگونه بسوزم **قول سی ویکم** فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خطاب آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام چشم مبارک بگشای و در زیر قدم خود نگاهے فرمای فرمودند نظر کردم مشت خاکے دیدم فرمود که هرچه در وجود آمده است همه از خاک قدم تست دوستے که بخانهٔ دوست خود آید در راه قدم او غبار آلود گردد آن غبار قدم خود را از دوست درخواهد باوی مضائقه نکند همه عالم غیب وشهادت غبار قدم تست در کار تو کردن نزد ما آسان ترست ازانکه گرد غبارے در دامن دوست نشیند و بوی بخشند چنانچه مولانا معین الدین فرموده اند

غزل

عالمی از رشحهٔ بحر کرم اوست | آدم کف خاکی ز غبار قدم اوست
عیسی که چو خورشید زند خیمه بر افلاک | در آرزوی سایهٔ عالی علم اوست | هر بنده که دارد خط آزادی ز دوزخ
آن بنده غلام موی آنخط رقم اوست | شادی جهان کرد فدای غم امت | دانست که شادی جهانی بغم اوست
دُر در شکم بحر نهان ست دل او | در بیست که صد بحر نهان در شکم اوست | دانست که نیکی تو کم بود بدی بیش
زین واسطه دانم که غم بیش و کم اوست | جانم که تپید هر نفس از شوق وصالش | موقوف برون آمدنم بدم اوست
داریم امیدے که نپرسند بحشر | تقصیر معینی که بنا بر کرم اوست

قول سی و دوم فرمود حق تعالی جل وعلا که یا محمد علیه الصلوة والسلام اگر یکے از امتان تو مستوجب آتش دوزخ شود و حکم کرده شود بدوزخ آن بنده نزد من دوست تر باشد از بهشتیان امت پیشین **قول سی وسوم** آنکه فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام از درگاه الٰهی مسئلت نمودم که یارب من بشری ام شاید که بر یکے از امت خود دعای بد کنم تو آن را به نیکوئی مبدل گردان خطاب در رسید که چنان کنم بعده گفت خداوندا هر که از امت من اقرار بمعصیت کند مرا شفیع او گردان فرمود که این از آن من ست بکرم خود رحمت کنم اما بعضے را منت از من باشد و بعضے را از تو

رباعی

الهی هر گه یاد فضلت میکنم بس دلخوشم
منتی بر جان من نه و رهان از آتشم | بار غم بر دل من از حد من انه خود ضعیف | تو مرا دل ده ببین کین بار را چون میکشم

قول سی وچهارم آنکه حق تعالی وحی فرمود بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که یا محمد علیه الصلوة والسلام تا یکے غم است بخاطر شریف خود راه میدهی ترا از خانهٔ امهانی تا اینجا بے تعب و بے مشقت رسانیدم کذلک

امت ترا در روز قیامت که پنجاه هزار ساله راه طول آن باشد بطرفة العین در بهشت رسانم که کلفت با ایشان نرسد و داخل بهشت کردند **قول سی و پنجم** آنکه فرمودند حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم از حق تعالی چهار چیز را طلب نمودم اول آنکه گفتم خداوندا بر قوم شیث علیه السلام آتش بارانیدی دوم قوم لوط علیه السلام را سنگسار کردی و زیر و زبر نمودی سوم قوم داود علیه السلام را مسخ کردی چهارم قارون را با قوم او خسف کردی الهی امت مرا ازین عذابها در امان داری وحی فرمود که بامتك غفرت عنهم بامت تو آن کنم که تو خواستی از ایشان در گذرانم **قول سی و ششم** آنکه فرمودند رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدرگاه حق جل جلاله التماس نموده گفتم خداوندا دوست میدارم که امت من از گناه معصوم باشند تا بی گناه بجناب تو حاضر گردند حق تعالی فرمود که من ایشان را باوامر دلالت کرده ام بسبب محبتی که با ایشان دارم و از نواهی اجتناب فرموده ام و با وجود این مقرر کرده ام که بگناهان مبتلا گردند ابواب خزائن رحمت بر روی ایشان بگشایم پس ای محمد علیه الصلوة والسلام تو امین منی و جبرئیل علیه السلام برگزیده من و امت تو اضیاف من در بهشت اند **قول سی و هفتم** آنکه حق تعالی فرمود که یا محمد علیه الصلوة والسلام ترا بکراماتی مکرم کرده ام که هیچکس از انبیا را بآن دولت مشرف نکرده ام یکی آنکه در بارهٔ تو گفتم ورفعنا لك ذكرك تا در مشرق و در مغرب در هر شبانه روزی پنج نوبت ندا میکنند که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و در کلمهٔ توحید نیز نام ترا با نام خود مقرون ساخته ام که هر که بمن ایمان آرد و با تو ایمان نیارد ایمان او را قبول نکنم نوح نبی الله بهلاکت قوم خود دعا کرد و اجابت کردم و همه قوم او را هلاک گردانیدم کذلک هر دعا که امشب در حق امت خود کردی همه را اجابت کردم **قول سی و هشتم** در جنت الفردوس آورده است که ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام ازین آسمانها و حجابها در گذشتی هیچ چیز ترا خوش آمد گفتم که خداوندا ترا بهتر معلوم است که همه مرا خوش آمد ولیکن دعای قدح مرا بسیار خوش آمد فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام آن قدح سبز از نور پاک تست آن دعا که گرد بر گرد قدح نوشته بود بید قدرت خویش از آسمانها و زمینها به پنجصد هزار سال پیشتر آفریده بودم آسمان و زمین را قرار نبود از برکت این دعا قرار گرفت **قول سی و نهم** در تفسیر بحر الدرر آورده است که در شب معراج که روز بازار رسول صلی الله علیه و سلم بود هزار حاجت وی مقضی شد مگر یک حاجت روا نشد و او آن بود که گفت خداوندا حساب امت مرا بمن تفویض نمای فرمان آمد که مقصود ازین التماس چه داری گفت تا کسی بر قبایح امت بغیر از من مطلع نگردد فرمان آمد که ای محمد علیه الصلوة والسلام تو میخواهی که اعمال امت مرا کسی نداند بعزت جلال من که خداوندم آن میخواهم که تو هم ندانی **قول چهلم** در تفسیر سورهٔ والنجم آورده است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یارب اعطنی حساب امتی فرمان آمد که اگر ترا امت باشند مرا بنده اند اگر ترا بر ایشان چیزی آید عفو و کرم

داری کہ درگذاری اما اگر ایشان را چیزے بر تو آید خزینۂ رحمت وفضل از کجا آری یاد نداری کہ روزے در حرب احزاب و در حرب اُحُد آفتاب گرم شد از خاشاک بر سر خود سایہ کردے و یاران را در آفتاب گذاشتے تا فرمان آمد کہ ہمہ را بسایہ در آر یا با ایشان در آفتاب باش ای محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام آفتاب روز قیامت قد نیزہ آید گرمی و خوف بیشتر شود اگر تو حساب کنی رنج بسیاری با مت تو برسد ای محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام عا وشفاعت صفت تست توبہ وانابت صفت ایشان ست عفو و رحمت صفت من تو بخواہ و ایشان بنالند ومن درگذرم **قول چہل و یکم** نقل ست از کتاب تاج القصص آوردہ کہ در خبر ست کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت خداوندا امتان مرا ثواب بیشتر از طاعت بدہ اگر عمر ایشان اندک باشد ثواب ایشان زیادہ بود آیت آمد کہ اولئک یوتون اجرهم مرتین بما صبروا گفت بیشتر خواہم آیت آمد کہ من جاء بالحسنة فله عشر امثالها گفت بیشتر خواہم آیت آمد کہ مثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة گفت بیشتر خواہم آیت آمد کہ فیضاعفه له اضعافا کثیرا گفت بیشتر خواہم ندا آمد کہ تا کی بیشتر خواہی گفت تا آنگاہ کہ شمار از میان برداشتہ شود ہر چند بشمار آید اندک باشد آنگاہ آیت آمد کہ انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب **قول چہل و دوم** در تفسیر سورۂ والنجم چنین آوردہ ست کہ فرمودند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم التماس نمودم کہ یارب از حضرت تو چند سوالے میکنم زہے قرب پرسندہ فرمان آمد کہ بپرس گفت خداوندا آسمان را چرا آفریدی گفت تا رفعتش پیدا کنم گفت زمین را چرا آفریدی گفت تا بسیطتش پیدا کنم گفت کوہ را چرا آفریدی گفت تا وسعتش پیدا کنم گفت دریاہا را چرا آفریدی گفت تا خلقتش ہویدا کنم گفت دوزخ را چرا آفریدی گفت تا عقوبتش پیدا کنم گفت بہشت را چرا آفریدی گفت تا نعمتش را پیدا کنم این ہمہ را بیان کرد و اظہار صفت ایشان نمود گفت عاصیان را چرا آفریدی گفت تا رحمت خود پیدا کنم **قول چہل و سوم** در مستجمع الطرف میگوید کہ حضرت پیغمبر ما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از درگاہ باری تعالی التماس نمود کہ الٰہی اطفال مشرکان را بمن بخش و ایشان را خدام اہل بہشت گردان فرمان آمد کہ بخشیدم گفت الٰہی کل ما جری بین اصحابی آنچہ در میان یاران من رود از خصومتی و وحشتی آنرا بمن بخش فرمان آمد کہ بخشیدم و آن را کفارت گناہ ایشان کردم فرمودند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اللہ تعالی در روز قیامت چندان گناہگاران را بمن بخشد کہ ابلیس کہ سرآمد بدبختان ست در طمع افتد کہ باشد کہ مرا نیز بخشد ای بندہ اگرچہ گناہ داری اما خدای آمرزگار داری ای پیران وقت بیداری و اے جوانان وقت ہوشیاری ست **قول چہل و چہارم** از چہل مجلس آوردہ کہ فرمودند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حق تعالی وحی فرمود کہ یا محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم امت خود را منت یا بر ایشان برسان و بیان نما کہ خلقتکم

فی ظلمات البطن گویند که اراده حق تعالی میشود برای موجود کردن وجودی فرمان میشود ملک الارحام آنا قدری
خاک بیارد و در رحم مادرش اندازد پس دل مرد در جماع مقید شود چون آب پدر از پشت و آب مادر از سینه
بیرون می آید یخرج من بین الصلب و الترائب پس آنجا که از زن دو آب پر میشود بعد از چهل روز خون میشود
و بعد از چهل روز گوشت بسته میشود و بعد از چهل روز دیگر حق سبحانه و تعالی در ان گوشت استخوان می آفریند و صورت
می بندد و رزق و اجل و سعادت و شقاوت او را فرشته می نویسد بعد از چهار ماه در روی جان بدمد یعنی روح
در قالب او در آید پس از راه ناف خون روزی وی میشود و از دهان او چون نمید هند زیرا که نام خدای تعالی را
ستوده ای بنده در شکم مادر از دهان تو خون نداد ند چون بزرگ شدی شراب نوشیدی و آخر چنانکه منها و بیرون
آوردم ترا از شکم مادر اگر جمله اطبا جمع شوند هیچ کودکی را از شکم مادر نتوانند بیرون آورد ثم السبیل یسره
راه بیرون آمدن آدمی را خلاق جهان آسان گردانید و محبت علیك ابویك و مهربان کردم با تو پدر
مادر ترا گویند که کودک در شکم مادر میباشد چون وقت زادن او میشود مناجات میکند که خداوندا ازین مقام
خوش مرا بیرون مکن فرمان در رسد که از برای تو یک غلام و کنیزک نیکو آفریده ام که پرورش تو با حسن تربیت
خواهند کرد خاطر خود را خوش دار و بیرون آمی فاذا کبر نسیتنی چون بزرگ شدی مرا فراموش کردی
الا انا لا اکون لك کما کنت و لیکن با تو چنان نه ام که تو با منی **قول چهل و پنجم** فرمودند حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم فرمان آمد که سید بخواه آنچه میخواهی هر پیغمبر را معراج دادم حاجتی بجهت خود درخواست نمود
تو چرا نمی خواهی گفتم یا رب من از برای خود بی امت چیزی نخواهم فرمان آمد که بخواه انچه میخواهی گفتم خداوندا
تو بهتر میدانی که در ضمیر محمد علیه الصلوة والسلام چیست امتی دارم پریشان حال و همه ایشان در بحر معصیت
غریق و در عشق این دنیای دون حریق نه عمل دارند چنانچه ترا باید نه طاعتی دارند چنانچه ترا شاید وصفت
ایشان این ست که امته مذنبة فرمان رب العزت در رسید که ای محمد علیه الصلوة والسلام اگر ایشان این
صفت دارند ما که حضرت ذو الجلالیم این صفت داریم که رب غفور چون ازین عالم لامکان بعالم خاک
روی استان خود را بشارت ده که دوست چنین فرمود که اگر شما بنده اید گناه گار من خدای ام آمرزگار
ای محمد علیه الصلوة والسلام بشرف شفاعت تو جمله عصیان ایشان در گذشتم و قلم عفو بر جریدهٔ جرایم ایشان
کشیدم و بکرم خود آمرزیدم **رباعی**

ای رحمت اسال جهان یار جهان | در راه غم توکل جهان خار جهان
پیوسته ازان کشاده داری در خویش | تا ست جهان داند هوشیار جهان

در کتاب المعراج دیده ام
که چون حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم بجمیع کرامات مکرم شد فرمان در رسید که سیدا ادریس علیه السلام
را در بهشت در آورده ایم و در بهانجا بر داشتیم تو چه میخواهی هر چه رضای تو باشد آن کنم حضرت رسول صلی الله علیه

وآله وسلم گفت یا رب همه اهل عالم درطلب این مقامند ومن نیز همه عمر درآرزوی این مقام بودم چون در آرزوی خود رسیدم ندا آمد که یا محمد رسول الله ما میدانیم که توصحبت خلق رادرین مقام اختیار نکنی واین مقام از تو دور نیست ولیکن حکم کرده ام که آن قوم رابواسطهٔ تو درین مقام جمع گردانیم درتفسیر خزینة الاسرار آورده است که بعضے گفته اند که چون رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قصد کرد که درانجا باشد فرمان دررسید که سیدا حال مکرمان این ست که بر مائدهٔ کرام باعزت تمام مهمان شوند وازان مائده ضله گرفته بازگردند اما بیش ازانکه ترا این مقام عطا کنم صحبت تو درآن جماعت فقرا که با تو ایمان آورده اند عطا کرده ام وآرام دل ایشان بقای تست پس لایق ما نیست که ترا ازین مقام بازگردانیم اولی ترکه لایق ما نباشد که ترا ازان جماعت فقرا برگیریم وایشان را از لقای تو محروم کنیم فسلم قلبك للحضرتنا ونفسك الی الامة سیدا دل خود را بحضرت ما سپار وتن خود را بدل بمصاحبة الابرار حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دل را بمشاهدهٔ حق گذاشت وتن خود را به بیان کردن شریعت باست خود گذاشت ازینجاست که فرمود تنام عینی ولا تنام قلبی زیرا که دل من همیشه در مشاهدهٔ حق ست فلا یجوز النوم علی قلبی والنوم جائز علی عینی لانهما فی صحبتکم بر چشمهاے من خواب نیست زیرا که چشم من در صحبت شماست رباعے

اوحد همه شب از چه شعب میکردی | دایم دل گم گشته طلب میکردی
زین بیش بحال ما عجب میکردی | دانسته ام اکنون که گرفتار شدی

قول چهل وششم فرمود که حق سبحانه وتعالے یا رسول الله بخواه هرچه میخواهی اگر هردو کون را بیک فردی بخشم از دریای رحمت من یک قطره کم نشود گفت خداوندا امت گنهگار دارم ازعذاب ایشان می ترسم امت مرا بیامرز واز آتش دوزخ امان بخش فرمان دررسید که ثلث امت ترا بخشیدم گفت خداوندا بیفزای فرمان دررسید که ثلثان را بیامرزیدم دیگر گفت کریما بیفزای فرمان دررسید که همه را بیامرزیدم اما بالشرط آنکه با من شرک نیارند هرکه دردنیا یک مرتبه کلمهٔ توحید را بصدق دل گوید اورا دربهشت فرستم اگرچه گناه او بمثل کوه باشد اما شرک را نیامرزم **قول چهل وهفتم** نقل ست از کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی ندا دررسید که یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم اگر بگوی ترا عمر جاودان بدهیم وهمه امتان ترا عمر ولقا بخشم که هرگز نمیرند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفتند خداوندا جدم آدم علیه السلام را وهمه پیغمبران علیهم السلام را بمرگ کردی پس هیچ ست زندگانی دنیا ندا دررسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام اگر بگوی یک لک هشتاد هزار پیغمبران را با همراهی امتان ایشان بدوستی تو زنده گردانم رسول علیه الصلوة والسلام گفتند خداوندا آنانی که رفته اند وازین گرداب دنیا رسته اند ایشان را بے قرار مکن وکسے عاشق لقای تو باشد اورا آرزوی زندگانی دنیا چکارست **نظم**

ندا بانبی کرد دانای راز
نیاید بنزدیک ایشان ممات
برفتند زینجا همه انبیا
بچیزی نمی ارزد ای رهنمون
برای تو ای سید سروران
شوی درمیان رسولان رئیس
کسانی که ازین جهان رفته اند
میاور درین دهر ناپایدار

دهم جاودان با تو عمر دراز
چنین گفت پیغمبر بحر و بر
نهادند قدم سوی دار البقا
ندا آمد از حق بسمع رسول
برانگیزم از قبر پیغمبران
رسول خدا سرور انبیا
ززندان دنیای دون رسته اند

همان امتانت ببخشم حیات
برفت از جهان جد من بو البشر
که این زندگانی دنیای دون
که از بهر ایشان نباشی ملول
که تو تا با ایشان شوی هم جلیس
چنین گفت با حضرت کبریا
مکن آن کسان را دگر بی قرار

قول چهل وهشتم نیز در کتاب حیرت الانسان آورده که ندا در رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم بدوستی تو همهٔ امتان را بخشیدم اما دو کس را نخواهم گفت خداوندا آن دو کس کدام ست ندا در رسید که یکی آنکه دشمنی با ابوبکر عمر عثمان علی رضی الله عنهم دارد دوم آنکس که ظالم باشد بی گناه کسی را دل شکسته کند **قول چهل ونهم** در کتاب معارجین آورده است که جمعت لہ الدنیا کلها کسفرة ممدد نحیلها فیجتمع رؤسها فجعل ذلك بین یدی فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جمع کرده شود برای من همهٔ دنیا را همچون سفرهٔ که کشیده شود در رشتہ او را بس جمع شود سرهای او دنیا را فقال له الرب تعالی هذه الدنیا التی یکفر لاجلها الکافرون وهذه التی لاجلها جرء علی الجبارون وهذه التی لاجلها فرعون قال انا ربکم الاعلی وهذه التی رمی نمرود بالسهم الی وظن انه یصیبنی لاآفات وهذه التی صنف قارون لاجلها حق تعالی فرمود که ای سید کونین این آن دنیاست که کافران برای این کفر ورزیدند و گردن کشان با من سرکشی کردند و فرعون از برای این دنیا لاف وگزاف انا ربکم الاعلی گفت و نمرود از برای این دنیا بسوی آسمان تیر انداخت بگمان اینکه مگر آفتی بحضرت ما رسد و قارون لذکرده این دنیا در زیر زمین فرو رفت سیدا این دنیا بستان که کلید هاے خزائن بدست تو داده ایم همه طلبوا الاینا لوا ولنا اعطیتك بلا طلب اعطیتك الدنیا وانا لك مع الدنیا سیدا ایشان دنیا طلبیدند دنیا فتند و من ترا بے طلب دادم و من ترا ام ولم یلتفت الی الدنیا فقال مالی والدنیا مشتغل برضاء المولی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بگوشهٔ چشم بسوی دنیا ندید و گفت **رباعی**

		هر کس که ترا شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند	دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی	دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند

قول پنجاهم در تفسیر زاد المذکرین در مجلس سبحان الذی اسری بعبده نوشته دیدم که چون خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم بمقام قرب رسید و اسرار دوستی سر بگشاد فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام

هر دستی که از سفر بیاید تحفه و هدیه بیارد تو از دنیا بحضرت چه آوردی گفت خداوندا دنیا زندان دوستان تست زندانی بجز موی بالیده و ناخن دراز شده و جامهٔ دریده چه آرد فرمان آمد که در دست چه داری گفتم خداوندا در یکدست طاعت با تقصیر است و در یکدست معصیت با توفیر ایشان ندا آمد که آمرزیدم عوض آن در یکدست رحمت ما را به بر گناه‌گاران برسان و بر یکدست سلام ما ببر با نیکوکاران برسان رباعی
امروز شها مراد تو در بر تست زیرا که شهی امن در خبر تست قصه چه کنم بعالم عز و جلال سوگند تو از حق که بجان سر تست فرمودند حضرت پیغمبر ما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باز فرمان در رسید که یا محمد علیہ الصلوة والسلام هر چه بخواهی بخواه تا با تمام رسانم و هر مقصود که داری بر آرم گفتم خداوندا چگونه بخواهم فرمان در رسید که دو دست بر سر خود بنه و بگوی که بس من زهی عزت محمد علیہ السلام و زهی قربت محمد علیہ السلام اگر امت را امشب با تو بخشم رحمت من پدید نیاید یک بهره از امت ترا امشب با تو بخشیدم تا رحمت من پدید آید و بهرهٔ دیگر را در توقف داشتم چون روز قیامت شود خلق اولین و آخرین جمع شوند تو در مقام محمود استاده درخواست نمای تا با تو بخشم و دست دشمن ببینند و عزت تو بدانند و رحمت من مشاهده نمایند آورده اند که چون روز قیامت شود تختے در زیر قدم رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نبهند و تاجے بر سر او نبهند و در مقام محمود بنشانند انبیا علیہم السلام با امتان خود میگذرند رسول علیہ الصلوة والسلام با یاران برگزیده و صحابه هاے پسندیده و صدیقان و شهیدان و عالمان و عابدان و زاهدان با جمع امت در رسند ناگاه جمعی را به بینند که خروشان و ناله کنان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می پرسند که یا جبرئیل امین اینها کیانند جواب دهد که گنهگاران امت تواند حضرت علیہ الصلوة والسلام تاج از سر بنهند و از تخت فرود آیند و روی مبارک خود بر خاک بنهند و زار زار بنالند و گویند که خداوندا امت مرا ببخش فرمان در رسد که یا محمد علیہ الصلوة والسلام این جماعه بسیار گناه کرده اند حضرت علیہ الصلوة والسلام گویند این شفاعتے کجاست شفاعت من فرمان آید که یا محمد علیہ الصلوة والسلام از ایشان جرائم و کبائر در وجود آمده است گوید این رحمتے کجاست رحمت تو همه را بکرم خود آزاد کن و چون اسرار یا محمد علیہ الصلوة والسلام تقریر کرد حکم کرد در کتاب خلایق آورده است که فرمان حق سبحانه وتعالی در رسید که امشب حکمی کن گفت حکم من آن ست که تو مراد من بهشت را و بهشت امت مرا فرمان در رسید که بدین حکم پسنده نمیکنم گفت ملکا حکم حکم تست فرمان در رسید که سید ابهشت ترا و من و تو و بهشت امت ترا معلوم گردد کریم چون بخشد چنین بخشد رباعی عشاق ترا بهشت کوی تو بس ست ؛ منزلگه جان ها خم موی تو بس ست ؛ روزی که زمین آسمان فخر کند ؛ پشت دل او روی نکوی تو بس ست ؛ قول پنجاه و نهم نقل ست از انتخاب

حضرت شیخ المشایخ غیبی برهانوریکه از کتاب اسرار الوحی چند قول حضرت حق سبحانه وتعالی منتخب ساخته ترجمه کرده اند روی عن جعفر بن محمد الصادق عن ابیه عن جده عن علی رضی الله عنه انه قال هذا سأل النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی لیلة المعراج قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الهی ای الاعمال افضل قال تبارک وتعالی یا محمد علیه الصلوة والسلام لیس شئی افضل عندی من التوکل والرضاء بما قسمت لهم یعنی روایت کرده شده است از جعفر صادق واو روایت کند از پدر خود واو از جد خود واو از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که شربت این حدیث قدسی در شب معراج بکام دل جان حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام ریخته شده حضرت رسول الله از این امر جبه ساخته صدور طالبان از حضرت واهب مطلق جل ذکره پرسیده بیاموخت گفت کدام عمل فاضل ترین عملهاست الله تعالی گفت نیست هیچ عمل فاضل تر نزد من توکل کردن بر من وراضی بودن بنده مرانچه قسمت کرده ام بدانکه معنی توکل در لغت التوکل اظهار العجز عن نفسک والاعتماد علی غیرک یعنی آن ست که توکل پیدا کردن بیچارگی باشد از خود وتکیه کردن بر غیری واصل توکل از وکل ست وکل کردن کاری باشد بر غیری قال الله تعالی وعلیه توکلوا ان کنتم مؤمنین وبدانکه ورع در لغت پرهیز کردن باشد میان ورع وتقوی فرق بسیارست زیراکه معنی تقوی پرهیز کردن از حرامها باشد قول پنجاه ودوم قال الله تعالی یا محمد علیه الصلوة والسلام وجبت محبتی للمتحابین فیّ ووجبت محبتی للمتزاورین فیّ ووجبت محبتی للمتقاطعین فیّ ووجبت محبتی للمتواصلین فیّ ووجبت محبتی للمتواضعین فیّ ووجبت محبتی للمتجانسین فیّ ووجبت کمال محبتی للمتوکلین علیّ ولیس لمحبتی علیهم غایة ولا نهایة کلما رفعت لهم حیاتهم یخطر علی قلوب الناس اولئک الذین نظروا الی المخلوقین ینظر الیهم ولم یرفع الحوائج الی الخلق بطونهم حقیقة من کل الحلال نعمهم فی الدنیا ذکری وحبتی ورضائی عنهم یعنی ای ستوده صفات واجب ست محبت من برکسانی که محبت از برای من کرده اند وواجب ست محبت من برکسانی که ملاقات وزیادت از جهت من کرده اند وواجب ست محبت من بمتقاطعین که از جهت حقوق جبارے وقهارے من بمردم اهل دنیا بین تقاطع کرده اند وواجب ست محبت من بمتواصلانی که بجهت من حق صلهٔ رحم والفت دیاری ورزند در اخبار مروی ست که حق سبحانه وتعالی صلهٔ رحم را پیدا گردد دیده جنگ بدامن ملک قدس زد فرمان شد که دور باش گفت خدایا بیکسان را تو کسے وپناه من تو یی در دنیا نروم که مرا حقیر وخورد دارند از ینجا نروم فرمان شد که بر د کسے که ترا عزیز ومتواصل دارد من اورا بدرگاه خود عزیز ومتواصل دارم وکسے که ترا در دنیا خوار وحقیر دارد من اورا بقطیعت رحم جزا دهم ونیز مروی ست که چون بنده از جهت حقوق خداوندی پاسے بمواصلت بنده نهد حق جل وعلی هفتاد هزار فرشته همراه آن بنده گمارد تا آن بنده را بجای خیر یاد کنند وواجب ست محبت

من بر متواضعان که از جهت فرمان من تواضع ورزند و از جهت متکبری من در میان خود تکبر را راه ندهند و واجب ست محبت من بر کسانی که از جهت فکر و ذکر تعلیم من در میان خود مجالست کنند تا بشرف انا بجلیس من ذکرنی مشرف شوند و واجب ست کمال محبت من بر تو کلانی که بر فضل و رحمت من تکیه کنند و توقع از کسی ندارند و من از جهت توکل ایشان لطف و رحمتی درباره ایشان دارم که نهایتی نداشته باشد پس هرچگاه که ایشان را بلند مرتبه و رفیع القدر از جهت محبت سازم در دل مردمان محبت و مودت جای سازند آن قوم اندک نگریستند بمخلوقات و نگریستند بمن و نبردند حاجت خود را بخلق و شکم ایشان سبک ست از خوردن حلال و نعمت ایشان بردار دنیا ذکر و محبت من ست **قول پنجاه و سوم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام ان احببت ان تکون اورع الناس فازهد فی الدنیا وارغب فی الآخرة قال الله خذ من الدنیا حقاً من الطعام وللناس ولا یحتبس شیئاً بغد وان تلزم تدوم علی ذکری قال علیه السلام یا رب کیف ادوم علی ذکرک قال بالخلوة من الناس وبغضک الحلو والحامض وفرغ بیتک من الدنیا یعنی خطاب مستطاب از رب الارباب صادر شد که ای ستوده صفات اگر خواهی که از زمره پرهیزگاران فاضل و کامل تو باشی و در جمله متوارعان امام و پیش رو باشی پس زهد کن در دنیا و دل سرد باش از اراده مالوف و رغبت نمای در امور و احوال باقیه آخرت پرسید که خداوندا چگونه رغبت نمایم ندا از حضرت واهب العطیه رسید که مایه بی مایه ضروری از دنیا بگیر از کم خوردن و پوشیدن در لباس و توشه بی خورشه جز لفردا پس مگذار باعتماد رازق مطلق دل خود را فارغ دار بفراغ خاطر ملازم و مداوم بر ذکر من باش باز پرسید که ای پروردگار ا چون ملازم ذکر تو شوم بکدام طریق مداومت ذکر از من در وجود آید گفت بخلوة ظاهری از مردمان و خالی بودن باطن تو از ملاحظه ایشان و دشمن داشتن شیرینی و ترشی محبوبات نفس فارغ دار خانه ظاهر را که جسد تو باشد از اسباب دنیا و خانه باطنی خود را که عرش خداست از میل و اراده او بسوی الله تعالی **قول پنجاه و چهارم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام واحذر من ان تکون مثل الصبی اذا نظر الی الاخضر والاصفر احبه واذا اعطی شیئاً من الحلو والحامض اغتر به قال علیه السلام یا رب دلنی علی شیء اتقرب الیک فقال اجعل لیلک نهاراً ونهارک لیلاً قال علیه السلام یا رب کیف یکون ذلک قال اجعل نومک صلوة واجعل طعامک الجوع خطاب از رؤف مطلق بحضرت حمیده صفات در رسید که ای ستوده صفات نگاهدار خود را که معامله این غدار مکار دنیا مانند کوچک خرد غافل باشی زیرا که چون کودک غافل در اشیای سبز و زرد گوناگون و مالوفات طبع خواه موزون و ناموزون بگیرد بطبع دوست دارد چون او را ازین چیزهای مالوف طبیعی خواه شیرین وخواه ترش داده شود مغرور و فریفته گردد عاقبت هیچ چیز معلوم ندارد حضرت رسول عالمیان صلی الله علیه

وآله وسلم باز پرسید که خداوندا مرا بیاموز و بر چیزی دلالت نما که بدان چیز تقرب بحضرت تو کنم فرمان در رسید که شب را روز و روز را شب بدل کن گفت الهی مرا بیاموز فرمان آمد که خوش بگردان خواب را بنماز که سبب وصال ست و بدل کن طعام را بگرسنگی که باعث رؤیت حق تعالی ست **قول پنجاه و پنجم** قال الله تعالی یا احمد علیه السلام وعزتی وجلالی ما من عبد ضمن لی باربع خصال الا ادخلته الجنة قال یا رب کیف ذلک قال یطوی لسانه فلا یفتحه الا بما یعنیه ویحفظ قلبه من الوسواس ویحفظ علمی ونظری الیه ویکون قرة عینه الجوع خطاب مستطاب از مهیمن متعال بحضرت خواجهٔ خوب خصال علیه الصلوة والسلام در رسید که ای پسندیده افعال مرا سوگند بعزت وجلال من ست که هر بنده که ضامن ومتعاهد میشود بچهار خصلت در آرم در بهشت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که خداوندا کدام خصلتها ست وطریق تعاهد وضمانت چگونه باشد فرمان شد که یکی آن باشد که زبان بسته دارد ونکشاید مگر در بیان معنی شریعت وطریقت دوم آن ست که بنده نگاه دارد دل خود را از هوا وهوس وحس شیطانی ووسواس نفسانی که مرتبه فکر ست وخصلت سوم آنکه مطلع باشد بدانستن ودیدن من آن بنده که مرتبهٔ مراقبه ست وخصلت چهارم آنکه خنکی چشم او یعنی محبوب او گرسنگی بود که سبب مشاهده حق ست واین مرتبهٔ مجاهده سبب مرتبهٔ مشاهده ست که عبارت از دیدن واحد مطلق در مرایای مکونات متکثره ومتعدده **قول پنجاه و ششم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام لو ذقت حلاوة الجوع والصمت والخلوة وما ورثوا منها الزمتها علیک قال یا رب ما میراث الجوع قال الحکمة وحفظ القلب والتقرب الی الله تعالی والحزن الدائم وخفة المؤنة بین الناس وقول الحق ولا تبالی فیما عشت بیسر او بعسر فرمان حضرت ذو الجلال والافضال جلت قدرته بحضرت خواجهٔ ذوی الاخلاق صادر شد که ای ستوده صفات اگر شیرینی گرسنگی وخاموشی وتنهایی بکام جان تو رسد ولذت میراث آن هر سه بچشی همیشه ملازم بذات خویش ومصاحب نفس خود داری حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که ای پروردگار من میراث گرسنگی چیست فرمان در رسید که حکمت ست یعنی رسیدن حق را ومطلع شدن بر حقیقت اشیا نگاه داشت دل ست از ما سوی الله وقرب یافتن بحق وبفکر دوام وبے تکلف زندگانی کردن لبس باک نداری که زندگانی تو بآسانی موجود آید یا بدشواری بگذرد **قول پنجاه و هفتم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام هل تعلم بای وقت یتقرب العبد الی قال لا یا رب قال الله تعالی اذا کان جایعا او ساجدا یعنی نشور احسان از قریب مجیب دعوات بحضرت حبیب شفیع رفیع درجات ورود یافت که ای ستوده صفات میدانی که بنده بکدام وقت قربت بمن می یابد گفت خداوندا نمیدانم مرا بیاموز فرمان در رسید که بدو چیز

المی گرسنگی دوم نماز در وقت گرسنگی قساوت دل او از زنگار قلبش کم میشود و نور ذات من که بمنزلهٔ مجازی
دل و بود بر دل او تابد چون بنده بنماز مشغول شود کمال عبودیت و نهایت ذلت ساجد به روی نماید
و آن سبب ظهور عزت ربوبیت و اظهار عبودیت است **قول پنجاه و ششم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة
والسلام اتعجب من ثلث عبید عجبت بعبد دخل فی الصلوة وهو یعلم یرفع یدیه قدام من یکون وهو
بنفس و عجبت بعبد له قوة یومه من الحشیش وغیره وهو یهتم بغد لا یدری انی اضعه امساخط وهو یضحک
یعنی توقیع قهرمان و فرمان الهی در حق اهل غفلت و اصحاب طغیان بحضرت رسول عالمیان صلی الله
علیه و آله وسلم در رسید که ای افضل انبیا و ای حمیده فعال من از سه بنده عجب دارم بر آنکه لفظ عجب
از جمله متشابهات است چون مکر و فرح و ضحک و تفسیر آن تطاول کشد و غرض در اینجا ترجمهٔ الفاظ است که نه
عدم تتبع تا متصدی بحث او شود یکی آنکه از بندهٔ اهل غفلت عجب دارم که در نماز از جهت مناجات
در آید و یقین میداند که پیش کسی دست تضرع برداشته و بحضور حضرت عالم السر والخفیات ایستاده ام
و برین حال خواب غفلت و نفس ذلت بر وی غلبه کند دوم از بنده صاحب حرص که از وی این عجب
دارم که او را احتیاج روزینه هست خواه از گیاه و غیره درین حال قاصد و غمخوار از برای روز آینده باشد
که چه خورم سوم از بنده عجب دارم که او مرده دل باشد از جهت غفلت و قساوت نداند که من از ان بنده
خوشنودم یا نه او باینحال بخنده و عشرت مشغول باشد **قول پنجاه و نهم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة
والسلام ان فی الجنة قصرا من لؤلؤ درة لیس فیها قصم ولا وصل فیها الخواص انظر الیهم فی کل یوم سبعین مرة
واکلمهم بلا واسطة ولا ترجمان کلما نظرت الیهم ازدد فی ملکهم سبعین ضعفا واذا اهل الجنة بالطعام و
الشراب تلذذ اولئک بذکری وبکلامی وحدیثی وبقائی قال یارب ما علامة اولئک فی الدنیا قال مسجونون
قد حبسوا السنتهم من فضول الکلام یعنی فرمان خالق و معطی برحق بحضرت رسول صادق و معتمد واثق علیه الصلوة
والسلام صادر شد که ای ستوده صفات بدرستی که در بهشت عنبر سرشت کوشکی است که مرتب جبر ده یواقیت
و مکلل بلؤلؤ و باین حال القیام در وی علامات لولوران نباشد بدانکه در و لولو هر دو بیک معنی بود یعنی ای محمد
علیه الصلوة والسلام بدانکه در بهشت کوشکی است از مروارید بالای آن کوشک دیگری نیز از مروارید و بالای
آن نیز کوشک دیگری از یکدانه مروارید بزرگ که یکی است در آن هیچ فصلی نیست و هر سه کوشک باهم
متصل چنان آفریده ام که گویا هر سه یکی است و در آن میان شگافی نیست و اثر فصل و جمع نیست که بدانند
که جدا است و ساکنان این قصر از خواص من باشند و من بنظر محبت ایشان را هر روزی هفتاد بار نگرم و
ایشان را بکلام و گویای خود مخصوص سازم و در بعضی نسخه بلا واسطه ولا ترجمان واقع شده معنی او این که

که سخن ایشان بمعرفت عرفان و شناسای صفت کلام بزبان ایشان باشد یا احاطه صفت کلام جمیع اعضای
مستمع را حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که علامت آن جماعه برگزیده چیست در دنیا گفت
صفت ایشان بجو سان ست زبان را از گفتن لا یعنی و بی فائده بند کرده اند و شکم را نگاه داشته اند از طعام
بی فائده که مقوم طاعت نباشد **قول شصتم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام المحبة لله هی المحبة
للفقراء والتقرب الیهم قال یا رب من الفقراء قال الذین رضوا بالقلیل وصبروا علی الجوع وشکروا علی
الشدة والرجاء ولم یشکوا جوعهم ولا ظماهم ولم یکذبوا بالسنتهم ولم یغضبوا علی ربهم ولم یغتموا علی ما فاتهم ولا تفرحوا بما اتیهم
خطاب مستطاب در رسید که ای برگزیده جماعه فقرا دوست داشتن حق سبحانه وتعالی را همین ست که فقرا و
سوختگان را دوست داشته شود و قربت و الفت و موانست با ایشان ورزیده حضرت علیه الصلوة والسلام
پرسیدند که خداوندا حقیقت و صفت آن جماعت برگزیده چیست گفت کسانے اند که راضی شدند بقدر
اندک دنیا و حرص از خود دور داشتند و صبر کردند بر گرسنگی و ستایش نمودند بر دشواری و آسانی و شکایت
احوال خود را نکردند همه را از حق دیدند و دروغ نگفتند بزبان و ستمگار نگشتند به پروردگار خود و اندیشه غم را در دل
راه ندادند بواسطه فوت شدن اشیای دنیویه و خوشحال نشدند بانچه رسیده شده از اشیای نعمت سرای
فانیه **قول شصت و یکم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام محبتی محبة الفقراء فان
الفقراء فقرب مجالسهم وبعد الاغنیاء وبعد مجالسهم فان الفقراء احبائی خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب
جل ذکره در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام دوست داشتن مرا دوستی فقراست پس تو نزدیک شو جماعه
فقرا را و آن جماعه را در مجلس خود بنزدیک خود جای بده و دور دار توانگران را که بمحبت مال و جاه فریفته گشته اند
و دور کن مجلس ایشان را از خود بدرستی که فقرا دوستان من اند **قول شصت و دوم** قال الله تعالی
یا احمد علیه الصلوة والسلام لا تزین نفسک بلین اللباس وبطیب الطعام وبلین الغناء فان النفس مأوی
کل شیء وهی رفیقة سوء تجرها الی طاعة الله وتجرک الی المعصیة وتخالفک فی طاعة وتطیعک فیما یکره تطغی اذا
استغنت وتشکو اذا جاعت وتغضب اذا افتقرت وتکبر اذا استغنت وتنسی اذا کبرت وتغفل اذا امنت وتغش اذا شبعت
وتصعب اذا وجعت لان النفس لا تذهب الی خیر وهی قرینة الشیطان ومثل النفس کمثل النعامة واذا اطعمت
تأکل الکثیرة واذا احمل علیها لا تصیر وکمثل الذی لونه حسن وطعمه مر خطاب رب وهاب بخطاب مستطاب با پیغمبر
حقیقت مآب علیه الصلوة والسلام چنین فرمود که ای ستوده صفات می آرای نفس خود را بنرمی و نازکی
در لباس و نباشد نگاه دار نفس خود را از تر و تازگی طعام چه نفس همه منشا بدیهای شیطانی و شهوة نفسانی
ست و یاری ست بدخواه نیک نما یعنی تو او را البسوی پرستش خوانی او ترا بجا لفت خواند و او فرمانبردار باشد

در چیزهای که خدای تعالی دوست ندارد دعا دست بر وسوء خلق او آن ست که وقتی که سیر باشد بیفرمان
و بی راه گردد و چون گرسنه شود زبان شکایت دراز کند چون محتاج شود به ستم بر خدای تعالی آید و چون
گاهی که غنا روی نماید متکبر گردد و چون عمر او بدرازی رسد در غفلت و بستان بر وکشاده شود و گاهی که امن
از مصیبتها و حوادث روی نماید غافل و مغرور شود آن دوست تو نیست و او باین اخلاق ذمیمه و عادت
قبیحه یار شیطان ست و آن نابکار مثل شترمرغ ست که میخورد بسیار و چون بار بر پشت او نهادی نمی پرد و یا
مثل او همچون مثل حنظل ست که رنگ ظاهری او زیبا و دلرباست و لذت باطنی او تلخ و بی بهاست
قول شصت و سوم قال الله تعالی ابغض الدنیا واهلها واحب الاخرة واهلها قال یا رب من اهل الدنیا
واهل الاخرة قال ان اهل الدنیا من اکثر اکله وضحکه ونومه وغضبه قلیل الرضاء لا یعتذر الی من اساء الیه
ولا یقبل معذرة من اعتذر الیه کسلان عند الطاعة وشجاع عند المعصیة امله بعید واجله قریب لا یحاسب نفسه
قلیل المنفعة وکثیر الفرح عند الطعام قلیل الخوف کثیر الکلام وان اهل الدنیا لا یشکرون عند الرضاء ولا یصبرون
عند البلاء والشدة کثیر الناس عندهم قلیل یحمدون انفسهم بما لا یفعلون ویدعون بالفنون ویتکلمون بما
لا یتمنون ویدعون بما لیس لهم ویذکرون مساوی الناس ویخفون حسناتهم خطاب مستطاب از منتقم جبار
در رسید که ای ستوده صفات دشمن دارد دنیا را و اهل دنیا را و دوست دار آخرت را و اهل او را حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند که ای پروردگار من صفت اهل دنیا و آخرت چیست حق تعالی
فرمود که صفت اهل دنیا بسیار خوردن و بخنده و قهقهه لعب نمودن و بخواب غفلت و ستمگاری بر مردمان
مشغول بودن و کم باشد که از حق سبحانه و تعالی و خلق رضا باشند و اعتذار بجویند از کسی که با وشناعت
یا قباحت ظلم کرده باشند و چون کسی بایشان باعتذار معاصی و اجرام آید قبول نکنند و چون وقت
طاعت و عبادت رسد سست و کندی باشند و چون معصیت رسد دلیر و مردانه برخیزند و ایشان را امید
دراز باشد و باین حال اجل ایشان نزدیک میباشد و نشان دیگر اهل دنیا آنکه نفس را در محاسبه
نیارند و محاسبه آن باشد که شب و روز سالک از نفس خود حساب خواهد که کدام وقت بذکر گذرانیدی و
کدام وقت ببطالت و غفلت ضائع گذاشتی آنچه مرضای حق در وجود آمده باشد از حق داند و آنچه غیر
مرضای حق روی نموده باشد ملامت بر نفس خود بنهد و نشان دیگر اهل دنیا آن ست که اندک منفعت
ست از مال و علم چون طعام پیش آید فرحت شهوت و بهجت طبع بسیار روی نماید و در هنگام معصیت
خوف خدای تعالی یاد نیاید و سخن لا یعنی بسیار گوید و باک ندارد و عادت ایشان آن ست که خود را میستایند
بچیزهای که از ایشان در وجود نامده باشد و مذمت و بدی میکنند بعض گناه فاسد و بعضی سخنهای بیهوده

و بے فائدہ گویند با تمام نرسانند و مجلس خوب و اخلاق پسندیده را پوشند **قول شصت و چهارم**
قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا رب هل سوی هذا العیب فی اهل الدنیا قال یا احمد علیه السلام ان عیوب
اهل الدنیا کثیرة فیهم الجهل والحمق لا یتواضعون لمن یتعلمون منه وهم عند انفسهم عقلاء وعند العارفین حمقاء حضرت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام باز پرسیدند که ای پروردگار من بجز این عیوب مذکوره و شناعت مستوره عیب
دیگر هم در ایشان هست حق تعالی گفت ای ستوده صفات بدرستی که با ایشان عیبها چندان ست که
پیش تو یک یک شمارم در ایشان حماقت و جهالت که سرمایهٔ قباحت و شناعت ست از جهت خود
فروشی تواضع نکنند کسے را که از و علم دین و حقایق بیاموزند و با این همه خود را از عاقلان دانند اما در نزد
دانایان احمقانند **قول شصت و پنجم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام ان اهل الآخرة
رقیقة وجوههم کثیر حیاؤهم قلیل حمقهم منفعتهم مکرم الناس منهم فی راحة انفسهم منهم فی تعب
کلامهم موزون محاسبون لانفسهم لا متبعون لها لاینام قلوبهم اعینهم باکیة وقلوبهم ذاکرة
اذا کتب الناس من الغافلین کتب اولئک من الذاکرین فی اول النعمة یحمدون الله وفی آخرها یشکرون
دعائهم عند الله مرفوع وکلامهم عنده مقبول مسموع تفرح بهم الملائکة یدور دعائهم تحت
العرش یحب الرب ان یسمع کلامهم کما یحب الوالد کلام الولد لا یشغلهم شئ عن ذکر الله
طرفة العین لا یریدون کثرة الطعام والشراب ولا کثرة اللباس الناس عندهم موتی والله
عندهم حی قیوم کریم یدعون المدبرین کرما ویرید المقبلین تلطفا قد صارت الدنیا
والآخرة عندهم واحدة یموت الناس مرة واحدة ویموت احدهم فی کل یوم سبعین مرة
من مجاهدة انفسهم وکثیرا هوا الهم والشیطان لا تجری فی عروقهم ولو یتحرکت ریح
کرعرعته وان قام بین یدی فکانه بنیان مرصوص لا ازی فی قلبه شغلا مخلوق قوی عزتی
وجلالی لاحیینه حیوة طیبة حتی اذا فارقت روحه لا اسلط علیه ملک ولا بلا قبض روحه غیری
فای کرامة افضل من هذا ولافتحن لروحه ابواب السماء ولا رفعن الحجب کلها ودنی ولا بوین
الجنان کلها فلتزین والحور العین فلتشرفن الملائکة فلتصلین والاشجار فلتثمرن وثمار
الجنة فلتدلئن ولامرن ریحا یبن الروح التی تحت العرش فلتحملن جبالا من الکافور المسک
الاذفر فلیصرن وقودا من غیر نار فلتدخلن ولا یکون بینی وبین روحه ستر فاقول له
عند قبض روحه مرحبا واهلا بقدومک علی اصعد بالکرامة وبالبشری بالرحمة وبالرضوان
وجنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم فلو رأیت یا احمد علیه السلام

الروح کیف تزف بین الحجب والملائکة کیف یاخذ بها واحد ویعطی بها اخر یعنی خطاب مستطاب از رحیم غفار بحضرت سید مختار صلی الله علیه و آله وسلم صادر شد که ای ستوده صفات رویهای اہل آخرت تیره و با رقت میباشد یعنی اثر گریه بر ایشان ظاهر میشود و در ایشان شرم بسیار که از جملهٔ شاخهای ایمان ست و حماقت ایشان کم ست و نفع رساننده اند مردمان را و صورت دغا و فریب کم میدانند و جمع مردمان از جهت ایشان براحت باشند و ذلت ایشان از جهت ریاضت باشد و سخنهای بے فائده نگویند و همیشه عادت ایشان محاسبهٔ نفس باشد و چشمهای آن جماعت میخسپد و دلهای ایشان بیدار باشد و چشم گریان و دل ذاکر ایشان آن جماعت ست پس چون وقتی که مردمان را از جملهٔ ذاکران نویسند ایشان باشند و میستایند حق سبحانه و تعالی را در نعمتها شکر میگویند و خواهش و مراد ایشان نزد الله تعالی مرفوع ست و سخن ایشان نزد حق سبحانه و تعالی مقبول و مسموع ست و فرشتگان حجاب عظمت بر گرد ایشان و حالات ایشان خوشحال میگردند و دعای ایشان دور میکنند زیر عرش و حق سبحانه و تعالی از شنیدن کلام ایشان چنان دوست میدارد که پدر مشفق دارد کلام فرزند خود را باز ندارد ایشان را هیچ شئ از ذکر خدای تعالی در لمحهٔ و مراد ایشان ازین سرای فانی نه بسیار خوردن و بسیار جامهٔ فاخر پوشیدن بود چه مردمان نزد ایشان همه مرده اند که برای آنها تکبر در جامه و ریا در طاعت و طعام میکنند و حق سبحانه و تعالی نزد ایشان حی و قیوم میباشد و میخوانند فاسقان را بکرم و انعام خود و میخوانند مقبلان را بلطف و رافت و ایشان باین احوال سنیه و باین افعال علیه بمقامی رسیده اند که تحقیق دنیا و آخرت نزدیک ایشان از جهت مشاهدهٔ واحد حقیقی یکے شده مردمان یکبار بمیرند باضطرار و ایشان هر روز باختیار خود هفتاد بمیرند و فانی شوند از جهت مشاهدهٔ ذوات خود و هوای طبیعی خود گاهی در مرتبهٔ فنای افعال در تجلی افعالی و گاهے در مرتبهٔ فنای اخلاق حمیده و ذمیمه فانی شود و در تجلی صفات و گاهے در مرتبهٔ ذات که فنای حقیقی ست عبارت از آن ست فانی شوند و باز درین مراتب فنا چند بار می آیند و میروند و چون ایشان بهمه تجلیات مخصوص شوند سوگند بعزت و جلال من ست که هر آینه زنده سازم ایشان را بزندگانی خوب یعنی قبل ازین بروح زندگانی داشتند اکنون بصفت رحمانیت زنده باشند پس چون روح از جسد طبیعی مفارقت کند بر و ملک الموت را نفرستم و بغیر از من والی قبض روح کس دیگر نباشد و هر آینه که بکشایم بروح ایشان درهای آسمان را و جمیع پرده ها را از پیش بصیرت ایشان بردارم جز پردهٔ ذات عزت و هر آینه مهیا سازم بهشت را از برای ایشان و گو که ایشان بوصال نزدیک باشند و برای خدمت فرشتگان را مهیا سازم پس گو که اطباق رحمت بر ایشان فرو برند و آراسته سازم درختها را برای ایشان پس گو که آن میوهای گوناگون نزدیک ایشان قریب شود و هر آینه بفرستم با ایشان نسیم وصال پس

گوکه بردارندهٔ کوها از کافور ومشک نیکو بود بس گوکه همیشه باشد وناشد میان من وجان آن بنده پردهٔ
غیریت بلکه اورا درحال موت مشاهدهٔ واحد حقیقی روی نماید بس میگویم من آن بنده را دروقت مفارقت
روح باروح پاک وکه از جسد ملوث بیرون بحدوث نیک آمدی وبآشنای یار خود پیوستی وازبیگانگان
رستی نیک وبخت باش عزو شرف وهمسایه گی من ایشان را ارزانی باشد کاشکے تو بینی فرشتگان را
که چگونه دست بدست گیرند یکدیگر را **قول شصت وششم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة
والسلام ان اهل الاخرة لا یهنأهم الطعام منذ عرفوا ربهم ولا یشغلهم مصیبة منذ عرفوا سیئاتهم
یبکون خطایاهم لا یتعبون انفسهم ولا یریحونها ان راحة اهل الاخرة مراح العابدین مونسهم دموعهم التی
یفیض خدودهم جلوسهم مع الملئکة الذین یمشون علی ایمانهم وشمائلهم ومناجاتهم مع الجلیل الذی فوق العرش ان
اهل الاخرة قلوبهم فی اجوافهم قد حرحت ویقولون متی تستریحهم من دار الفناء الی دار البقاء
یعنی خطاب مستطاب از رب وهاب باپیغمبر عالیجناب علیه الصلوة والسلام وارد شد که ای ستوده
صفات خداوندان آخرت ومستحقان آن درام گوارش طعام لذت ایشان را نباشد ازان زمان که
پروردگار خود را شناخته اند باز ندارد ایشان را از ذکر حق سبحانه وتعالے مصیبت دنیوی ازان زمانی
که گناه خویش شناخته اند عادت ایشان گریه است که بر جرایم وقبایح خود میگریند و مشقت مجاهده میدهند
نفس خود را چه بدرستی که راحت اهل آخرت ومستحقان او در مرگ ست که سبب وجه ولقاست ودر آخرت
جای راحت عابدان ست ومونس ایشان اشکهائے ایشان که برخسار جاری شود وهمنشین آن قوم
جماعهٔ ملائکه میگردند بر راست وچپ ومناجات ایشان راز گفتن بدوست که توانای بر عرش ست بدرستی
که دلهای خداوندان آن سرای در شکم ایشان مجروح شده از جهت شدت فراق در اشتیاق ومیگویند که
کے بود یارب که ما براحت وفرحت از دار فنا خلاصی یابیم وبلقای جاویدانی ونعمت ربانی زندگانی
کنیم **قول شصت وهفتم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام اتعرف للزاهدین عند الله تعالی قال یا رب
لا قال یبعث الخلق ویناقشون فی الحساب وهم من ذلک امنون ادنی ما اعطی للزاهدین فی الاخرة ان اعطیهم
مفاتیح الجنان کلها حتی انفتحوا ای باب شاءت ولا احجب عنهم وجهی ولا نعمتهم من انواع التلذذ من کلامی
ولا جلسنهم فی مقعد صدق فاذکرهم ما صنعوا وتعبوا فی دار الدنیا وما صنع بهم وافتح لهم اربعة ابواب باب یدخل
علیهم منه الهدایا بکرة وعشیا من عندی وباب منه الی کیف شاء بلا صعوبة وباب یطلعون منه الی النار فینظرون الی
الظالمین کیف یعذبون باب یدخل منه وصایف الجواری والحور العین قال یا رب من هؤلاء الزاهدون الذین
وصفتهم قال الزاهد الذی لیس له بیت یخرب فیهم بخرابه ولا له ولد یموت فیحزنون بموته ولا له مال اذا ذهب فیحزنون بذهابه

ونيفر انسان فيشغله عن ذكر الله طرفة عين ولا له فضل طعام فيسأل عنه ولا ترى عليه ثوبا لينا
خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب با پیغمبر کمالات اکتساب صلی الله علیه وآله وسلم در رسید کای
ستوده صفات آیا شناسی بحقیقت وبدانی که چیست مزد زاهدان را نزد الله تعالی از جمله اجور وثواب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت خداوندا نمیدانم گفت روز قیامت اهل جهان را برانگیزند ودر
مناقشه حساب میباشند وایشان را خبر نه انچه کمترین احسانی که بایشان کنم آن ست که میدهم کلید های
بهشت را برایشان تا بگشایند هر دری را که بخواهند من ذات خود را که مقصد عاشقان ست از ایشان محجوب
نسازم وبهر آینه منعم سازم وبایشان سخن گویم یعنی از زبان ایشان گویا من باشم وبگوش ایشان شنوا نیز
من باشم وبنشانم من ایشان را در محل صدق یعنی وجود ایشان که کذب ودروغ بود از ایشان زایل شود وجزو
حق که صدق ست باو متصف شود وبگشایم برروی ایشان چهار در از رحمت ظهور خود یکی برای انوار هدایای
تجلیات وارادتیکه از ان در بر ایشان نازل شود دوم دری باشد که نگرند از ان دریچه بسوی جمال من از غیر
مزاحمت اغیار سوم دری باشد که از ان در بسوی دوزخ نگرند بسوی ظالمان که چگونه معذب میباشند چهارم
دری باشد که از ان در درایند حوران برایشان بگرد حور العین خواجه علیه الصلوة والسلام پرسیدند که ای پروردگار
من آن زاهدان که صفت ایشان کردی کدام اند گفت آنها قومی اند که ایشان را خانه نباشد که چون
خراب شود بدان غمناک شوند اما دل باو بسته ندارند که چون خراب شود دل در تفرقه افتد وایشان را فرزند
نباشد که چون بمیرد غمناک شوند وایشان را مال نباشد که چون تلف شود دلگیر شوند ونشناسند آن طائفه
را هیچ آدمی که باز میدارد از ذکر وعبادت خدای تعالی وایشان از قوت حاصل نمی مانند
تا حساب از ایشان گرفته شود وتو نه بینی جامه بارنگ **قول شصت وهشتم** قال الله تعالی یا احمد علیه
الصلوة والسلام وجوه الذین مصفرة من تعب اللیل وصوم النهار والسنتهم کلالة من ذکر الله وقلوبهم
فی صدورهم مطعونة من کثرة ما یخالفون اهوائهم قد ضمروا انفسهم من کثرة صمتهم قد اعطوا
المجهود من انفسهم لا من خوف النار ولا من شوق الجنة ولکن نظروا فی ملکوت السموت والارض
کما ینظرون الی فوقها فذاقوا طعم محبتی ابصروا باعین قلوبهم تحت الارضین کما ینظرون
الی من فوقها قد صارت الدنیا والاخرة عندهم واحدة۔ خطاب مستطاب از رب
وهاب جل جلاله در رسید که ای ستوده صفات صورتهای زاهدان یعنی تارکان دنیا وجاه زرد ست از بسیاری
بیداری شب وگرسنگی روز وزبان ایشان گنگ شده از جهت ذکر بسیار گفتن بخدای تعالی یعنی
از جهت کمال اشتغال بذکر فرصت نمی یابند که با مردمان سخن گویند وباین حال دلهای ایشان در

سینه هاے ایشان مجروح شده بسبب بسیاری مجاهده نفس و مخالفت هوا اما این دشواریها که ایشان را رسید نه از جهت ترس دوزخ و نه از شوق بهشت یافتند لذت محبت و مشاهدهٔ من تا بمرتبهٔ که بچشم باطن زمینها را دیدند بهر آئینه بانیجا دنیا و آخرت یکی شده بهیش بصیرت آن قوم برگزیده یعنی بشاهدهٔ واحد حقیقی چنان مستغرق شده اند که تعینات متعدد یکی شده متحد بینند قول شصت و نهم قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم یارب تعطی من امتی مثل هذا قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام هذه درجة الانبیاء والصدیقین من امتك وامته خیرك و لاقوام من الشهداء قال یارب فای الزهاد واکثر الزهاد وامته بنی اسرائیل ام زهاد امتی قال ان زهاد بنی اسرائیل فی زهاد امتك کشعرة سوداء فی بقرة بیضاء قال یارب کیف ذلك فان عدد بنی اسرائیل اکثر من امتی قال لان اکثر بنی اسرائیل ارتدوا بعد الایمان وشکوا بعد الیقین و جحدوا بعد الاقرار الی الکفر فقال النبی علیه السلام فحمدت الله کثیرا وشکرته ودعوت لهم فقلت اللهم احفظهم وارحمهم واحفظ دینهم الذی ارتضیت لهم اللهم ارزقهم ایمان المومنین الذین لیس بعده شك ودعاء لیس بعده رغبة وخوفا لیس بعده غفلة وعلما لیس بعده جهلا وعقلا لیس بعده حمق وقربا لیس بعده بعد وخشوعا لیس بعده قساوة وذکرا لیس بعده نسیان وکرما لیس بعده هوان وصبرا لیس بعده ضجر وحلما لیس بعده عجلة واملاء قلوبهم حیاء منك حتی یستحیوا منك فی کل وقت ویبصرهم آفات الدنیا وآفات انفسهم ووساوس الشیطان فانك تعلم ما فی نفسی وانت علام الغیوب یعنی خواجه علیه الصلوة والسلام پرسیدند که ای پروردگار من ازین نعم مذکوره بامت من چه مقدار کرامت کنی گفت ای ستوده صفات این درجهٔ مذکوره عبارت از پیغمبران و صدیقان باشد که امت تو اند و امتان دیگر که باستقامت شرع مستقیم بوده اند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باز پرسیدند که ای پروردگار من کدام زاهدان و تارکان دنیا پیشتر یعنی از امت من بیشتر باشند یا زهاد بنی اسرائیل که عبارت از امم ماضیه اند گفت زاهدان بنی اسرائیل در نزد زاهدان امت تو همچون موی سیاه باشند در گاو سفید پرسیدند که خداوندا آن چگونه باشد که شمار بنی اسرائیل بیشتر ست از شمار امت من گفت بهتی که گروه بنی اسرائیل بازگشتند بکفر بعد از گرویدن و شک آوردن بعد از استدلال و ذکر تمام و منکر شدند بعد از قبول کردن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که چون این عنایتها که در حق امت من صادر شد پس حمد و شکر کردم بسیار و دعا کردم در حق ایشان گفتم ای بار خدایا تو نگهبانی کن ایشان را از جمیع آنچه تو بران راضی نیستی و بیامرز گناهان ایشان را و نگاه دار دین ایشان را ای معبود برحق ارزانی دار ایشان را ایمانے که بعد آن شکے نباشد و پر کن دل ایشان را از شرم و حیا که از تو همیشه با شرم و تواضع باشند و ترا در همه

وقت حاضر و ناظر دانند و بنمای ایشان را آفات دنیا و آفات ذات ایشان و وسواس چه بدرستی که تو میدانی چیزی را که در ذات من ست و تو دانا نی بغیوبها **قول هفتاد م** قال الله تعالی علیك بالورع فان الورع رأس الدین و وسط الدین و اخر الدین وان الورع یقرب العبد الی الله عزوجل وان الورع کالشنوف بین الحلی و کالخبز بین الطعام وان الورع زین المؤمن و عماد الدین وان الورع مثله کمثل السفینة کما ان من فی البحر لا ینجوا الا بالسفینة کذلك الزاهدون لا ینجوا الا بالورع یعنی خطاب مستطاب از رب وهاب با پیغمبر مؤدت اکتساب در رسید که ای ستوده صفات لازم دار بر نفس خود پرهیزگاری از جمیع مکروهات و محرمات من الاقوال والافعال ورع مایه و رأس اسلام میباشد و هر آئینه پرهیزگاری نزدیک کند بنده را بسوی الله تعالے و بدرستی که ورع در علیه اعلی همچون گوشواره و یا گلوبند در جمیع حلها و یا نان خوب در جمیع اطعمه و هر آینه پرهیزگاری زینت جمال مؤمن ست و عماد الدین در اسلام ست بدرستی که پرهیزگاری همچون کشتی ست در بحر عمیق پس چنانکه نجات نباشد کسی را که او بدریا باشد مگر بواسطه کشتی و همچنین تارکان دنیا نجات نیابند تا از خودنمائی و حب جاه نه پرهیزند **قول هفتاد و یکم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام ما عرفنی عبد الا خشع لی عبد الا خشع له الخلق یعنی خطاب مستطاب بخواجه معرفت نصاب صلی الله علیه وآله وسلم در رسید که ای ستوده صفات نشناخت مرا هیچ بنده از بندگان مگر اینکه فرو رفت در خود از هویت و انانیت خود فرو رفت با تواضع عبودیت و بعزت ربوبیت منقاد گشت و سبب آگهی برین رفته است که هیچ بنده بتواضع عبودیت منقاد لعزت ربوبیت نشده مگر اینکه همه جهان او را منقاد شدند و او متصرف بخلافت و نیابت حق سبحانه وتعالی بر ایشان خلیفه گشت **قول هفتاد و دوم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام ان الورع یفتح علی العبد ابواب العبادة کما یفتح ابواب السماء للملائکة ان العبادة یکرم بها العبد عند الخلق و یصل بها الی الله تعالی خطاب مستطاب در رسید که ای ستوده صفات هر آینه پرهیزگاری کشاید بر بنده درهای عبادة یعنی معموری جمیع اوقات بعبادت متنوعه از ذکر و تلاوت و فکر و مشاهده بنده را نشاط پیدا کند در عبادت و بیکاری سست و فاتر کند چنانچه آن معموری اوقات بر فرشته درهای آسمان کشاده است و هر آینه معموری اوقات بر عبادت مکرم گرداند بنده را نزد خلق یعنی از ذمائم باز دارد از طمع و حسد منع کند پس ضرورت نزد خلق محبوب گردد و میرسد بسبب عبادت بسوی حق تعالے یعنی معموری اوقات موجب توجه ست مدام و توجه مدام استغراق آرد و استغراق عبارت بود از استهلاک حیات خلق در بحر وجود مطلق که او عبارت از وصال دوست ست نیکو فهم کن و ببین که لا فی الوجود الا الله **قول هفتاد و سوم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام علیك بالصمت فان اعمر المجالس قلوب الصامتین وان اخرب المجالس قلوب المتکلمین بما لا یعنیهم

خطاب مستطاب در رسید که ای ستوده صفات لازم و واجب آن بر نفس خود خاموشی را بدرستی که معمورترین مجلسها دلهای خاموشان ست از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی بواسطه خاموشی زبان و هر آینه خراب ترین مجلسها دلهای متکلمان ست و بیهوده گویان یعنی چون سخن لایعنی گویند دل ایشان زنگار پذیرد پس مرفوع خطرات شیطانی و هواجس نفسانی بر تافتن آرد و میشاید که مراد از مجالس منازل ظهور حق بوده باشد که در دل خاموشان من متکلم در دل اهل خطرات ساکنم و هیچ الهامی گاهی بآن دل نکنم **قول هفتاد و چهارم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام ان العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال فاذا طیبت مطعمك ومشربك فانت فی حفظی وکنفی یعنی خطاب مستطاب در رسید که ای ستوده صفات جمیع عبادات بمنی ده جزو ست و نه جزو از ان طلب حلال کردن باشد پس چون وقتی که پاک ساختی مطعم و مشرب خود را پس تو در پناه من و نگهبانی من باشی **قول هفتاد و پنجم** قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم یا رب ما اول العبادة قال الله تعالی الصوم وقال هل تعلم ما میراث الصوم قال لا یا رب قال قلة الکلام وقلة الاکل والعبادات الثالثة الصمت وتورث من الصمت الحکمة وتورث من الحکمة المعرفة وتورث من المعرفة الیقین فاذا استیقن العبد لا ینال کیف اصبح بیسر او بعسر فهذا مقام الراضین فمن عمل برضائی اکرمته بثلث اخصال اعرفه شکرا لا یخالطه الجهل وذکرا لا یخالطه النسیان ومحبة لا یورث علی محبتی محبة المخلوقین فاذا احبّنی احببته وحببه الی خلقی وافتح له عین قلبه ای نور جلالی حضرت خواجه علیه الصلوة والسلام از رب متعال سوال کرد که ای پروردگار اول عبادت کدام ست گفت روزه داشتن که بواسطه حرارت آتش قساوة قلب بزداید و آن واحد حقیقی را در همه جا نگران آید ای ستوده صفات میدانی که میراث روزه چیست گفت نمیدانم گفت اندک خوردن و کم گفتن و دوم خاموشی و می آرد خاموشی حکمت را یعنی اطلاع حقایق اشیا آنچه حق هر چیز ست یافتن بطریق ظاهر و باطن و می آرد حکمت معرفت عیانی را چنانچه دانست همچنان دید و می آرد معرفت الیقین را و مطلق الیقین عبارت ست از یافتن و معلوم کردن شئی را بطریق فکر و استدلال پس وقتی که بنده را الیقین استوار گشت باکی نیست هر چند که زندگانی خواهد کند یعنی خواه بآسانی و خواه بدشواری پس این مقام راضیان و عارفان باشد پس کسیکه عمل بمرضیات من کند گرامی کنم او را بسه خصلت یکی آنکه بیاموزم او را شکری که نیامیزد بدان شکر جهل را و مراتب ست شکر عبارة ست از عبادت لسانی و جوارح قلبی و مراد از و آن ست که هر عضو برا برای آنچه مخلوق ست صرف کند هر سر برای آنچه ظاهر ست بران اطلاع یابد بدانم از زین فهم خواهی کرد یا نه اگر تطویل انجامد سوم بیاموزم او را محبت خود که نپذیرد و بر محبت من محبت مخلوقات را محبت اشارت ست از استغراق قلب محب بجمال محبوب و استهلاک نفس محب بجمال و جلال محبوب محبت را مشایخ چند معنی گفته اند پس هر گاه که

دوست داشت مرا و من نیز او را دوست دارم و بسوی خلق و بگشایم چشم البصیرت او بسوی عظمت و جلال من که عبارت از ظهور تعینات ست فاینما تولوا فثم وجه الله اشارت از وست یعنی هر جا که روی آرے آنجا ظهوری و ظهورات اسماء حق که الطن البطون ست **قول هفتاد و ششم** فلا اخفی علیه علم خاصة خلقی و البسته فی ظلم اللیل و ضوء النهار حتی ینقطع حدیثه مع المخلوقین و مجالسته معهم و اسمعه کلامی و کلام ملائکتی و اعرفه السر الذی سترته عن خلقی و البسته الحیاء حتی یستحیی منه الخلق کلهم و یمشی علی الارض مغفورا له پس چیزے بر و پنهان نکنم بلکه معلوم کنم علم خاصه خلقت غیرے را برا و اطلاع نیست پس آنچه سر را زست آنرا بطریق ابهام باد معلوم کنم در شبهای تاریک و روز روشن و میشاید که اشارت باشد از راز غیبی که مشابهت بظلمت دارد و الله اعلم باکان مراد پس سخن با یشان راز گویم بمرتبه که سخن ایشان با مخلوقات بجهت مخلوقی داشتند بواسطه الهام ربانی منقطع شده می یابند محادثه و کلام بایشان عین محادثه و مکالمت باحق تعالے می یابند و مجالست ایشان نیز او را منقطع میشود پس بشنوانم کلام خود و کلام ملائکه خود را بایشان بفهمانم او را سرے که از همه خلق جهان پنهان داشته ام و میشاید که آن عبارت از سر وحدت بود که در جمیع اجزای عالم ساری ست و بپوشانم او را شرم که مرا هر جا و هر وقت حاضر و ناظر داند پس چون باین مرتبه حضور رسید خلق از و شرم و مهابت دارند و میرود بر زمین آمرزیده و میشاید که غفر عبادت از سر یعنی مستور از خود و از رفتن خود ندانند که من میروم بانید اند که فعل حق در صفت حق حافظ و رافع ظاهر ست **قول هفتاد و هفتم** واجعل قلبه وعاء لاسراری و معرفتی بصیر قلبه الی الجنة و النار حتی لا یخفی علیه من الجنة و النار شئی و لا اخفی علیه من الجنة و لا النار و افتح علیه ما یمر علی الناس فی القیمة من الهول و الشدة و ما احاسب به الفقراء و الاغنیاء و الجهال و العلماء و نومه فی قبره اطیب نوم و لا انزل علیه منکرا و نکیرا حتی یسأل و انا اسأله و لا یری غمرة ضغطة القبر و اللحد و هو المطلع و حسرة البلقع و لا انصب له میزانه و لا انشر دیوانه ثم اضع کتابه فی یده یقرءه منشورا و لا اجعل بینی و بینهم ترجمانا ثم ارفعه الی فیکتب مرة و یقعد مرة و یسیر مرة یعنی و میگردانم دل آن بنده را آوند خزانه اسرار آنچه مایختلج او بقدر او بدهم و سر نکنم بر ان صاحب کشف هیچ شئی را اگر این احوال بنده باشد مراد ازین حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم باشند اگر مراد اجمالا باشد ممکن ست که بعضے از اولیا کامل را نیز این کشف باشد و میشاید که مراد ازین بنده قطب باشد که نائب پیغمبر ما علیه الصلوة و السلام او را هم زمان باشد اطلاع بر جمیع امور باشد و روا باشد که حقیقت انسانیکه ختم بر خزانه آخرت دنیاست و مطلع بر جمال و جلال باشد و مخفی نسازم بر و آنچه بگشایم بر مردمان و در روز قیامت از هول و وحشت و شدت چیزے که با آن چیز حساب میکنم فقرا و اغنیا را و جاهلان را و عالمان را و بخوابانم او را در قبرش خواب خوش و نفرستم با و منکر و نکیر را تا به پرسند او را و من بخودی خود از و پرسم و نه بیند دشواری و تنگی گور و هول دوزخ

نامه عمل او را بطريقه خوب بدست او بدهم ونكنم ميان خود وميان آن ترجمان پس دران تجلی در حيرت در آيد
كه كمال معرفت ست پس دران حيرت گاه افتد وگاه برخيزد وگاه با فرحت سير كند وگاه از غايت حيرت
بنشيند ونمی تواند كه قدمی بر زمين راه رود **قول هفتاد وهشتم** ثم يجوز الصراط ولا يقرب له جهنم ثم تزين له الجنة
ويجيء بالنبيين والصديقين والشهداء ويتعلق المظلومون بالظالمين ويوضع الكرسي لفصل
القضاء ويقول كل لسان لخصم بيني وبينك الحكم العدل الذي لا يجوز ثم ارفع الحجب بيني وبينه
فلنعم بكلامي ولذة بالنظر الي فمن كان فعله في الدنيا هكذا كيف يكون عيشه في الدنيا كيف جمعه للدنيا وهو يعلم
ان كل حي فيها يموت وانا حي الذي لا اموت ولا اجعلن ملك هذا العبد فوق ملك الملوك حتى يتضعضع
كل ملك ويهابه كل سلطان جابر وكل جبار عنيد مني ضار ولا شوقا اليه الجنة وما فيها ولا يستغرقن
عقله بمعرفتي ولا قيمن له مقام عقله ثم هون عليه الموت وسكراته وفزعه حتى تشتاق اليه الجنة شوقا.
يعنی ميگذرد آن بنده از پل صراط ودوزخ نزديك او بر نيايد وباين حال آراسته كرده شود براي او بهشت را
وآورده شود آن شخص را همراه انبيا وصديقان وشهيدان دران زمان بياويزند مظلومان بر ظالمان ونهاده
شود از براي حق سبحانه وتعالى كرسی را از براي حكم بفصل يعنی آنچه كند حكم بفضل ورحمت خويش كند نه حكم بعدل اگر بعدل
كند همه عابد وزاهد هلاك كردند ميگويد هر يك آدمی مر خصم خود را ميان من وتو عدل ست آنكه بر كسی جور
نكند پس می اندازم حجت وبرهان كه ميان من وآن بنده باشد پس منعم سازم او را بكلام خود ولذت نظر در
مراتب محبت بمرتبه ست كه درميان مجلس عاشق بآن مخصوص ست بر سلطان جابر وظالم وسركش منقاد
شود او را در بندهٔ زيانكار فرمان بردار شود وهر آينه مشتاق گردانم بسوی او بهشت را وآنچه در بهشت ست وبدرستی
كه مستغرق كنم عقل او بمعرفت وشناسائی خويش وبر پا كنم او را مقام عقل كامل يعنی آنچه كند از عقل در نگذرد پس
آسان كنم بر آن عارف موت را كه سبب راحت ست وسكرات وتلخی موت تا كه مشتاق شود آن بنده را بهشت
مشتاق شدنی **قول هفتاد ونهم** حتى ينزل عليه ملك الموت فقال مرحبا بك وطوبى لك فان الله عز وجل
اليك لمشتاق واعلم يا ولي الله ان الابواب التي يصعد فيها اعمالك تبكي عليك وان محرابك ومصلاك يبكيان عليك
فيقول له امض برضوان الله وكرامته ويخرج روحه من جسده كما يخرج الشعرة من العجين وان الملائكة يقومون
على راسه وبيده كل كاس من ماء الكوثر وكاس من الخمر يقول روحه حتى تذهب سكراته ومرارته يبشرونه
بالبشارة العظمى ويقولون له طبت فطاب مثواك انت تقدم على العزيز الكريم الحبيب القريب
يعنی پس وقتی كه ملك الموت مي رسد ميگويد مر آن بنده را كه خوشی مر ترا بدرستی كه حق سبحانه وتعالى بسوی تو
مشتاق ست يعنی ميخواهد ديدن كمالات خود ونشأت اخروی نورانی تو بدان ای دوست خدای تعالی

بدرستی که درهای آسمان که عمل تو در راه آن ابواب بحضرت حق میرفتند بر تو میگریند و همراهان محراب تو و مصلی
تو میگریند بر تو پس میگوید ملک الموت آن عارف را روان شو بخوشی و فرحت و کرامت از حق و بیرون می آید
روح آن بنده عارف از جسد او چنانکه بیرون میآید موی از خمیر و همراه فرشتگان بر سر او می ایستند و بدست
هر یک فرشته کاسهٔ آب از حوض کوثر و کاسهٔ از شراب خالص باشد و مینوشانند روح آن بنده عارف را تا دور
شود سکرات موت و تلخی جان کندن و باینحال میگویند آن بنده را خوب شدی و با فراحت گشتی تو می آئی و
تشریف میفرمائی عزیز بر کریم دوست داشته و دوست دار نده قریب به بنده از هر شئی بلکه از نفس او قربت است
قول هشتادم فیتطیر الروح من ایدی الملائکة فتصعد الی الله اسرع من طرفة عین لا یبقی حجاب
ولا ستر بینها و بین الله تعالی و الله تعالی الیها مشتاق فتجلس عن یمین العرش ثم یقال لها ایها الروح
کیف ترکت الدنیا فیقول الٰهی و سیدی سألتنی عما لا اعلمه و عزتک و جلالک انک کنت منذ
خلقتنی الی هذه الغایة انا فی الآخرة و انا منذ عرفتک خائفا منک فیقول الله صدقت عبدی
وانت و جسدک فی الدنیا و قلبک و روحک عندی وانت بین عینی اعلم سرک و علانیتک و لمن علی اکرامک
وهذه جنتی فلج فیها وهذه جواری فاسکنها یعنی پس می پرد روح از دست فرشته و میرود بحضرت حق تعالی
کنان از چشم بر هم زدن و هیچ پردهٔ حجاب درمیان حق سبحانه و تعالی و آن بنده باقی نماند حق سبحانه و تعالی
با آن بنده مشتاق باشد پس بایستد بجانب عرش و گفته شود آن روح را از حضرت حق که ای روح چگونه ترک
کردی دنیا را پس میگوید روح ای معبود من می پرسی از چیزیکه او را بعلم یقین نمیدانم و مرا سوگند بعزت و جلال تو
که بدرستی که از آن بار که تو مرا آفریدهٔ تا این زمان در احوال آخرت حیران و پریشان بودم از آن هنگام که ترا
شناخته ام از عظمت و جلال تو ترسانم حق تعالی گوید ای بنده راست گفتی بتحقیق که تو در دنیا بودی و روح تو پیش
بنزد من بود و تو پیش من بفراحت و بهجت میباش نیکو فهم کن در باینحال میدانم سر تو و ظاهر تو بخواه انچه میخواهی
ترا بدهم و آرزو بکن انچه آرزوی تو ترا بدهم و بدان گرامی کنم و ارزانی و این باغهای بهشت من است باش در ان
تفرج و مشاهده نمای و در ان باغها ساکن باش قول هشتاد و یکم قالت الروح الٰهی و سیدی عرفتنی
نفسک فاستغنیت عن جمیع خلقک و عزتک و جلالک لو کان رضاک فی ان اقطع اربا اربا و اقتل
سبعین مرة باشد ما یقتل به الناس لکان احب الی اعجب بنفسی و انا ذلیل ان لم تکرمنی و انا مغلوب
ان لم تنصرنی و انا ضعیف ان لم تقونی و انا میت ان لم تحیینی بذکرک و لولا سترک لفضحت
فی اول معصیة علی عقباتک فیها الٰهی کیف لا اطلب رضاک وقد اطلعت علی عقلی حتی عرفتک و عرفت
الحق من الباطل و الامر من النهی و العلم من الجهل و النور من الظلمة فقال الله عز و جل للروح و عزتی

وجلالی لا احجب بینی وبینک فی وقت من الاوقات حتی تدخل علی ای وقت شئت وکذلک افعل مع الاحباء یعنی باز روح گفت ای معبود من تو ساختی مرا شناسا بذات خود و پناه ده مرا از جمیع شر نفس خود را بنوازم و مرا سوگند بعزت و جلال تست اگر خوشی و رضای تو آن ست که مرا قطع کرده شود و کشته شوم هفتاد بار بسخت ترین عذاب که آدمیان را بدان کشته شوند هر آینه مرا رضای تو محبوب من ست ای معبود من چگونه عجب کنم بنفس خود که من خار بودم اگر تو گرامی نه دهی من مغلوبم اگر تو نصرت نفرستی و من ضعیفم اگر تو قوی نکنی و من مرده ام اگر تو زنده نسازی بذکر خود و اگر تو پوشش و ستر تو نبودی هر آینه من با ذل معصیت فضیحت شدی الٰہی چگونه رضا و خوشنودی تو طلب نکنم که تو مرا عقل کامل دادی و فکر صاف عنایت فرمودی تا آنکه ترا شناختم و امر از نهی باز داشتم و علم از جهل و نور از تاریکی باز یافتم و گفت حضرت حق جل جلاله که مرا سوگند بعزت و جلال من ست که میان تو و میان خود هرگز پرده نکنم تا آنکه در آیی بر ما هر وقتی که خواهی و همچنین میکنم با دوستان خود اسباب کثرت موهومه که حجب خیالی اند از بصیرت آن بنده بردارد و آن واحد حقیقی را در همه جا و در همه حال مشاهده کند **قول هشتاد و دوم** قال الله تعالیٰ یا احمد علیه الصلوٰة والسلام هل تعرف ای عیش اهنأ و ای حیوة ابقی قال اللهم لا فقال اما العیش الهنی فهو الذی لا یفتر لصاحبه عن ذکری و لا ینسی نعمتی و تغفل عنی و لا یجهل حقی و یطلب رضائی لیلا و نهارا و اما الحیوة الباقیة فهی التی یعمل لنفسه حتی یهون علیه الدنیا و تصغر فی عینه و تعظم الآخرة و یؤثر هوائی علی هواه و یبتغی مرضاتی و یعظمنی حق عظمتی و یذکر علمی بجنبی باللیل و النهار عند کل سیئة و معصیة و ینقی من کل ما اکره و یبغض الشیطان و وسواسه و لا یجعل لابلیس علی قلبه سلطانا و لا سبیلا فاذا فعل ذلک اسکنت فی قلبه خیالی حتی اجعل قلبه لی مسکنا و اجعل همته لی و فراغه لی و اشتغاله و اجعل حدیثه من النعمة التی انعمت بها علی اهل محبتی من خلقی و افتح علیه الدنیا و البغض علیه ما فیها من الندامة و احذره من الدنیا و ما فیها کما یحذر الراعی غنمه من مراتع الهلکة فاذا کان هکذا یفر من الناس فرارا و ینتقل من دار الفناء الی دار البقاء و من دار الشیطان الی دار الرحمن یا احمد علیه السلام و لا زینته بالعظمة و الهیبة فهذه العیش الهنی و حیوة الباقیة یعنی خطاب مستطاب از رب وهاب جل ذکره در رسید که ای ستوده صفات دانی که زندگانی خوش و حیات باقی چیست گفت ای بار خدایا نمیدانم پس حق سبحانه و تعالیٰ گفت عیش هنی آن ست که صاحب آن عیش خوش از ذکر گفتن من ست و فراموش نکند نعمت من و غافل نباشد از ظهور اسماء و صفات بالباس کثرت و میداند حق من از آن جاهل نباشد یعنی با علم وحدت حقیقی حقوق خداوندی از نماز و غیره بجا آرد و طلب کند رضای من شب و روز

اما حیات باقی آنکه انچه کند برای ذات من کند نه برای یاری دنیا ونه برای حفوظ آخرت تا آنکه آسان نماید
بر آن سالک یا بنده ترک دنیا ویکسکے دنیا بهر دو چشم ظاهر شود وعظمت امور آخرت بنزدیک او ظاهر گردد
واختیار میکند هوای من بر هوای خویش وطلب کند مرضیات من وتعظیم میکند مراحق عظمت من یعنی انچه
عظمت ما باشد بما منسوب دارد واز سینه یادآرد و دوستی من آن بنده را در جمیع ومنتظر باشد شب روز
مر وقت هر غفلتے وذلتے از و در وجود آید و پاک میدارد دل خود را از جمیع انچه مکروه دارم و راضی نباشم و
دشمن دارد ابلیس را ونه هر شیطان را بر دل خود راه بس وقتے که چنین کارها کند ساکن گردانم در دل او
محبت خود را تا آنکه بگردانم دل او را برای ظهور وسعت خود جای وبگردانم جمیع وسواس آن بنده را برای
خود یعنی تمام خاطر او برای خود کنم ای عزیزم هرچه در دل بنده خطور کند از حق سبحانه وتعالی باشد ویا از ملک
ویا از نفس ویا از شیطان این را خاطر رحمانی وملکی ونفسانی وشیطانی گویند پس انچه از حق سبحانه وتعالی
ابتدا باشد بی واسطه ملک ونفس آنرا خطره گویند وانچه از ملک باشد الهام گویند وانچه از نفس باشد هاجس
گویند وانچه از شیطان باشد وسوسه گویند ومیگردانم تمام قصد واشتغال او با خود ومیگردانم حدیث او با
مردمان نعمتے از نعمتها که دادم بر اهل محبت خود ونصیحتها که با خلق بگوید یا از مرتبه نبوت باشد یا از ولایت و
آن هر دو مرتبه علم ست قوله تعالی وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا یعنی این هر دو پیغمبران را بادشاهی
ونبوت داده بودوا اما ازین هر سه نعمت علم را ذکر کرد که آن بزرگترین نعمتهاست وآنرا بخن گفتن اظهار
کرده شود ومیگشایم آن بنده را چشم دل او وگوش دل او تا آنکه بشنود بدل از ما یعنی حق متکلم ست در
دل قول آنرا بقوت توجه بیابد ومی بیند بدل خود بسوی جلال من یعنی غلبه هستی من بوحدانیت وقهاریت
لمن الملك اليوم لله الواحد القهار وبنگرد بعظمت من از ظهور کثرت تعینات ودوقوت هر نسبت و
تنگ کنم بر و دنیا را ظاهر وبصورت فقر آراسته دارم با هیک نشاط نعیمیه دنیا از نظر او بسبب نشاط اخرویه ودشمن گردانم انچه
در دنیاست وبترسانم او را چنانچه می ترساند گوسفندان خود را از خوردن درنده و وقتے که حال چنین باشد
بگریزد از مردمان روان میشود بدل یا بجسد از دار دنیا بدار البقا واز دار شیطان بدار رحمن ای ستوده
صفات هر آینه او رانسیت وهم بعظمت وهیبت پس این ست عیش خوش وحیات باقی قوله هشتاد
وسوم قال الله تعالى يا احمد عليه الصلوة والسلام لا اغناء لا عقل له ولا فقر لمن لا جهل له ولا دين لمن
لا صبر له ولا رضاء لمن لا يرضى باليسير لمن لا يرضى بالكثير ولا يرضى بالبلاء كما يرضى بالرضاء
یعنی خطاب مستطاب جل ذکره با پیغمبر کمالات اکتساب صلی الله علیه وآله وسلم در رسید که ای ستوده صفات
نیست جنس بی نیازی کسے را که عقل نیست ونداردد دین مر کسے را که او را صبر نیست نصیب از رضا نبود

هر کسی را که راضی نباشد باندک چیز چنانچه راضی باشد به بسیار و راضی نباشد ببلا چنانکه راضی باشد بنعمت **قول هشتاد و چهارم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام اجعل همتك فی هما واحدا واجعل لسانك واحدا واجعل بدنك متواضعا حتی لا تغفل عنی ابدا فمن غفل عنی لا اُبالی بای واد اهلك یعنی خطاب مستطاب از حضرت رب الاعلی در رسید که ای ستوده صفات بگردان توجه و قصد تو در ذات من قصد واحد یعنی همه مرادات تو من باشم تا این توجه تو نیز من باشم و در توجه تو نباشی و بگردان زبان تو واحد بجمیع اعضا تابع زبان و بگردان بدن خود را متواضع تا هرگز از ما غافل نباشی چه کسی که غافل شد از من باک ندارم در هر وادی که خواهم او را هلاک کنم **قول هشتاد و پنجم** قال الله تعالی یا احمد صلی الله علیه واله وسلم استعمل عقلك قبل ان یذهب فمن استعمل عقله لا یخطی ولا یطغی واعمل بعملك الذی علمتك حتی تجمع لك علم الاولین والاخرین ثم اختم علی قلبك من المعرفة ما لا یقدر علی وصفها الواصفون واجعل معها حیث توجهت واسالك بخیر وارشدك الی طریق من طرائق العارفین و اقویك علی العبادة واحببها الیك واعینك علیها لا تکون شیء احب الیك من العبادة یعنی خطاب مستطاب از رب وهاب با پیغمبر کمالات اکتساب صلی الله علیه وآله وسلم وارد شد که ای ستوده صفات استعمال کن عقل خود را پیش از آنکه برود و زایل شود این خطاب مر امت اوست یا خود او از جهت چه ترقی کسی استعمال کند عقل را یا آنکه هر چیزی را وضع کند بموضع آن چیز هیچ خطابی از او در وجود نیاید و بی راه نشود و عمل کن موافق علم که آموختی من ترا علم معرفت کثرت و وحدت و جامعیت هر دو در مرتبه وحدیت تا آنکه جمع کنم علم پیشینیان و پس آیندگان پس نگارم من در دل تو نقش معرفتی که اصحاب وصف او را نتوانند گرد میگردانم ترا علم هر جا که روی آری و بنمایم ترا راه راست و قوی کنم ترا بر عبادت و محبوب گردانم آن عبادت را بسوی تو و یاری دهم ترا و توفیق بخشم در آن عبادت تا آنکه نباشد هیچ شئ محبوب تر بسوی تو از عبادت که مرتبه نهایت عرفانست النهایة الرجوع الی البدایة **قول هشتاد و ششم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام ان احببت ان تجد حلاوة الایمان فجوع نفسك والزم لسانك الصمت والزم نفسك خشیة وخوفا یتمثل ابدا والزم نفسك تعبا لا تستریح فان فعلت ذلك فلعلك تسلم وان لم تفعل ذلك فانت من الهالکین یعنی خطاب از رب وهاب جل ذکره در رسید که ای ستوده صفات اگر خواهی که بیابی حلاوت ایمان را پس گرسنه دار نفس خود را و لازم کن زبان بخاموشی و همیشه لازم کن نفس خود در ترس و خشیت و لازم کن نفس خود در مشقت و هرگز راحت و استراحت نگیری پس اگر این فعل را کردی شاید سلامت مانی و اگر از این چیز ها کنی پس تو از هالکان باشی

قول هشتاد و هفتم قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام عزتی وجلالی ما اول عبادة العباد وتوبتهم الا الصوم والجوع وطول الصمت والانفراد من الناس وان اول المعصیة التی یفعلها العبد بشبع البطن وفتح اللسان فیما لا یعنیه ومخالطة المخلوقین باهوائهم خطاب مستطاب از رب وهاب با پیغمبر فضیلت مآب صلی الله علیه وآله وسلم در رسید که ای ستوده صفات نیست اول عبادت بندگان وتوبهٔ ایشان مگر گرسنگی وروزه داشتن وخاموشی دراز ویگانه بودن از مردمان واول گناهی که در وجود آید از بنده سیری شکم است وزبان کشادن در لا یعنی ومخالطت بمردمان بموافق دلهای ایشان **قول هشتاد و هشتم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام ان العبد اذا جاع نفسه وحفظ لسانه وبطنه علی الحکمة وان کان کافرا یکون حکمة حجة علیه ووبالا له اوزارا وان کان مؤمنا یکون حکمة له نورا وبرهانا وشفاعة ورحمة فیعلم ما لم یکون یعلم ویبصر ما لم یبصر فاول ما لم یبصر عیوب نفسه حتی یشتغل بها عن عیوب الناس وابصره دقائق العلم حتی لا یدخل علیه الشیطان من موضع وابصره حیل الشیطان وحیل نفسه حتی لا لنفسه علیه سبیل خطاب مستطاب از رب وهاب جل ذکره در رسید که ای ستوده صفات بدرستی که هر بنده که نفس خود را گرسنگی دارد وزبان خود را از گفتن لا یعنی وخوردن حرام نگاهدارد بیاموزم آن بنده را حکمت اگرچه کافر باشد گرسنگی وغیره مراورا حجت باشد ووبال گرداند واگر مومن باشد گرسنگی وغیره مراورا نور وبرهان وحکمت وشفاعت ورحمت باشد پس میداند بکشف قلوب آنچه دانسته بود وببیند آنچه دانسته بود واول چیزی که می بیند عیوب نفس خود تا آنکه باز ماند از عیوب غیر خود وبینا گرداند گرسنگی بر دقایق علوم بمرتبه رسد که شیطان بر وظفر نیابد وببیند حیلهای شیطان وحیلهای نفس تا آنکه نیابد نفس وشیطان باو راه **قول هشتاد و نهم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام لیس شیء من العبادة احب الی من الصمت والصوم من صام ولم یحفظ لسانه کان کمن قام ولم یقرأ فی صلوة شیء فاعطیته اجر القائمین ولا اعطیته اجر العابدین خطاب مستطاب در رسید که ستوده صفات نیست هیچ عبادتی از عبادتها دوستر نزد من از خاموشی زبان وگرسنگی زبان بروزه چه زبان پادشاه همه اعضاست اگر او در فساد آید همه اعضا تابع او شوند تا سلف گفته اند که اگر تو در طاعت سستی یابی در رزق تنگی یابی بدانکه آن در سخن گفتن لا یعنی پیدا شده است چه زیرکه کسی که روزه دارد وزبان نگاه ندارد مثل کسی که همه شب قیام نماید ودر وی هیچ از کلام الله نخواند در نماز پس میدهم اورا اجر قایمان ونده‌هم اجر عابدان **قول نودم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام هل تدری متی یکون العبد عابدا قال لا یا رب قال اذا اجتمع فیه سبع خصال ورع یحجزه عن الحرام

وصمته یکفه علی عما لا یعنیه و خوف یزداد کل یوم فی بکائه و حیاء یستحی فی الحیاء و کل ما لا بد منه و
بغض الدنیا کبغضی لها و حب الآخرة و الاخیار کحبی یا احمد خطاب مستطاب در رسید که ای ستوده صفات سیدانی
که بنده را کی عابد توان گفت فرمودند که خداوندا نمیدانم گفت وقتی که در بنده هفت خصلت جمع شود عابد
توان گفت اول ورع که باز دارد خود را از جمله حرام دوم خاموشی که باز دارد خود را از گفتن لایعنی سوم
خوف که زیاده میکند هر روز بنده را گریه چهارم شرم و حیا که باز دارد از گناه پنجم قوت ناچار از برای عبادت
ششم دشمن داشتن دنیا را از جهت دشمنی من با او هفتم دوست داشتن صالحان را از جهت دوستی من با ایشان
نه از جهت طبع و نفس خویش قول نود و یکم قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام لیس من قال انی احب الله
من احبنی و یحبنی یاکل قوة و یلبس دونا و ینام سجودا و تطیل قیاما و یلزم صمتا و یتوکل علی و یبکی
کثیرا و یقل ضحکا و یخالف هواه و یتخذ المسجد بیتا و العلم صاحبا و الزهد جلیسا و العلماء احبابا
و الفقراء رفقا و یطلب رضائی و یفر من سخطی و یهرب من المخلوقین هربا و یفر معاصی فرارا و یشتغل بذکری
اشتغالا و المکثر التسبیح أما فیکون بالوعد صادقا و بالعهد وافیا یکون و قلبه طاهرا و فی الصلوة زاکیا
الی الصلوة مجتهدا و فیما عندی من الثواب راغبا و من العذاب مشفقا و الاحباء قریبا و جلیسا
یعنی خطاب مستطاب در رسید که ای ستوده صفات نیست کسی که بزبان گفت من خدای تعالی را
دوست میدارم در حقیقت او مرا دوست داشتنی نیست بر دوستی خدای تعالی حجتی و دلیلی باید که دعوی
بی حجت مسموع نیست و حجت آن ست که بخورد از طعام مقدار قوت و میپوشد بغیر فخر و خواب او نماز بود و
قیام او دراز بود و خاموشی لازم خویش دارد و توکل کند بر من و گریه کند بسیار و بخندد اندک و مخالف هوای
نفس خود باشد و بگیرد مسجد را خانهٔ خود و علم باعمل یار خود سازد و زهد را همنشین خود کند و علما را بدوستی بپذیرد
و فقرا را برفیقی خویش گیرد و همیشه رضای مرا طالب باشد و بگریزد از سخط من و گریزان باشد از مخلوقان
گریختنی و از معاصی هم گریزد بجد اجتهاد و دیگر بذکر من مشغول باشد و تسبیح مرا همیشه بسیار گوید و مرا بپاکی
یاد کند و بوعدهٔ خود صادق باشد و دل او پاک باشد در نماز از خطرات و در فرائض خداوند مجتهد باسعی بود
و آنچه نزد من ست از نیکی با و راغب و طالب باشد و از عذاب خدای تعالی ترسناک باشد و بدوستان
پیوسته و همنشین باشد قول نود و دوم قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام لو صلی
العبد صلوة اهل السماء و الارض و صام صیام اهل السماء و الارض و طوی الطعام
مثل الملائکة و یلبس لباس العاری ثم اری فی قلبه ذرة من حب الدنیا و ریاستها
او حلیها او زینها و لا یجاورنی فی داری و لا انزعن فی قلبه محبتی و لا ضمن قبله حتی یبستانی

ولا ذیقه حلاوة محبتی والسّلام علیك ورحمتی الحمد لله ربّ العالمین اکمل الحمد علی کل حال والصّلوة والسّلام الایمان الاکملان علی سیّد المرسلین کلما ذکره الذاکرون وکلّما ذکره الغافلون رضی الله تعالیٰ عن جمیع المسلمین یعنی خطاب مستطاب در رسید که ای ستوده صفات اگر مرد نماز میگذارد مانند نماز فرشتگان آسمان و زمین و خوردگی طے کند و اصلا نخورد چون ملائکه و جامه پوشد مانند برهنه یعنی عورت را پوشد و باقی برهنه باشد پس تمام مجاهده و ریاضت ست اگر من در دل آن بنده ذره از محبت دنیا بینم هر آینه دور سازم از دل او محبت خود را و دل او را تاریک گردانم تا مرا فراموش کند و نبخشایم او را شیرینی محبت خود سلامتی بر تو باد ای برگزیدهٔ خلق جمیع مجاهد ثابت ست مر خدای را و درود بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آل و اصحاب او باد رضی الله عنهم **قول نود و سوم** حق تعالی گفت یا محمد علیه الصلوة والسلام تفکر کردن یکساعت بهتر ست از عبادت پریان و آدمیان و تفکر بر چهار نوع ست یک تفکر ست که وی را هیچ ثواب ندهم و یک تفکر ست که وی را یکساله ثواب بدهم و یک تفکر ست که او را هفتاد ساله ثواب بدهم و یک تفکر ست که ثواب او را بجز خدای تعالی کسے نداند اما اول آن تفکری که او را ثواب ندهم آن ست که تفکر دنیا کند که از کجا آرم و چگونه بخورم و آن تفکر که یکساله ثواب بدهم آن باشد آن تفکر مرگ ست گوید که پدرم و مادرم بمردند و مرا نیز این راه در پیش ست و آن تفکر که هفتاد ساله ثواب بدهم آنکه از گناهان گذشته خود یاد کند و فکر کند و توبه کند و آن تفکر که ثواب او را جز من کسے نداند آن ست که یک نفس با یاد من مشغول باشد **بیت** هزاران بحر پر اسرار کامل ۞ بیکدم میتوانی کرد حاصل ۞ چنانکه متفکران را ستوده ام الذین یذکرون الله قیامًا و قعودًا و علی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السمٰوٰت والارض ربّنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النّار یا محمد علیه الصلوة والسلام تفکر کردن بسیار در دوستی عبادت ست چه کسے بود که عبادت کند مرا و او را تفکر نبود تا عبادت او درست باشد از حق سبحانه وتعالے من طلبنی وجدنی وعرفنی ومن عرفنی احبّنی ومن احبنی عشقنی ومن عشقنی عشقته ومن عشقته قتلته ومن قتلته فلا دیة یعنی ای محمد علیه الصلوة والسلام هر که طلب کند مرا من که خداوندم باید که مرا دوست دارد هر که دوست دارد مرا عاشق ست مرا منکه خداوندم نیز برو عاشق شوم و هر که را عاشق شوم او را بکشم در عشق خود و هر که را بکشم منکه خداوندم چون بهای او منم

رباعی
گر کشته شوم تیغ جانان غم نیست
ور مرده شوم در سر ستانم غم نیست
گر جامهٔ خلق برکشند از بر من
تشریف خدائے خدایم کم نیست
گر کشته خلق را دیت دینارست
برکشته دوست دیت دیدارست

یا محمد علیه الصلوة والسلام انا جلیس من ذکرنی ای محمد علیه الصلوة والسلام من قرین وهمنشین آنم که مرا بپاکی یاد کند رباعی خواهی که همنشین تو گردد خدای ما * میباش هردمی تو بیاد خدای ما * مسکین و عاجزیم و فقیریم و ناتوان * راهی بما نما که توئی رهنمای ما * قول نود و چهارم حق سبحانه و تعالی فرمود که یا محمد علیه الصلوة والسلام موسی علیه السلام بر بالای کوه طور مناجات کرد که الهی امت محمد علیه الصلوة و السلام را کدام ماه خواهی داد گفتم که ایشان را ماه مبارک رمضان خواهم داد موسی علیه السلام گفت الهی ماه رمضان را چه فضیلت ست گفتم فضل ماه رمضان بر دیگر ماهها مثل فضل من ست بر بندگان هر که یک روز او را دارد ثواب عبادت آدمیان و پریان در نامهٔ اعمال او خواهم نوشت موسی علیه السلام گفت الهی مرا از امت او گردان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که باز ندا از رب جلیل در رسید یا محمد علیه الصلوة والسلام انعام و اکرام من در بارهٔ امت خود مشاهده فرمای که چه فضیلتی داده ام یا محمد علیه الصلوة والسلام چون الواح توریت بموسی علیه السلام انعام فرمودم موسی علیه السلام بمطالعهٔ آن استسعاد یافت مناجات کرد که الهی در الواح توریت ذکر امتی یافتم که بهترین امم باشند و امر معروف و نهی منکر بجا آرند ایشان را امت من گردان گفتم ایشان امت محمد علیه السلام اند باز گفت یارب در توریت ذکر امتی یافتم که ایشان را بتقوی و عبادت ستوده و متقی و عابد خوانده ایشان را امت من گردان گفتم یا موسی ایشانهم امت محمد علیه السلام اند باز موسی علیه السلام گفت یارب در توریت ذکر امتی یافتم که آخر بیرون آیند در دنیا اول در آیند در بهشت ایشان را امت من گردان گفتم آنهم امت محمد علیه السلام اند باز موسی علیه السلام گفت یارب در توریت ذکر امتی یافتم که صدقات خود بگیرند و بآن مامور باشند آنها را امت من گردان فرمودم آنهمه امتان محمد علیه السلام اند باز موسی علیه السلام مناجات کرد که یارب در توریت ذکر امتی یافتم که کتابها و صحیفهای ایشان در سینهٔ ایشان یعنی شرایع و احکام منزله را مستحضر باشند ایشان را امت من گردان فرمودم آنهمه امت محمد علیه السلام اند باز مناجات کرد که الهی در توریت ذکر امتی یافتم که ایشان را بیامرزی پیش از آنکه استغفار کنند و مطلوب ایشان کرم فرمای پیش از آنکه از تو طلبند ایشان را امت من گردان فرمودم که آنهمه امت محمد علیه السلام اند باز موسی علیه السلام مناجات کرد که الهی در توریت ذکر امتی یافتم که بهشت حرام ست بر همه انبیا تا ما دامی که ندر آید پیغمبر ایشان و حرام باشد بهشت بر همه امم تا ما دامی که ندر آیند آن امتان ایشان را از امت من گردان فرمودم آنهمه امت محمد علیه السلام اند باز موسی علیه السلام مناجات کرد که یارب در توریت ذکر امتی یافتم که امت مرحومه گویند ایشان را بکدام نیکبخت ارزانی خواهی داشت فرمودم آنهمه امت محمد

علیه السلام اند که ادخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله یعنی در بهشت در آیند بجز دو کلمه گفتن اگرچندی عمل دیگر نداشته باشند باز موسی علیه السلام گفت الٰهی در توریت ذکر امتی یافتم که اگر باندک راضی باشند و راضی تو از ایشان باندک عمل ایشان را بکدام دست خود کرم فرمای فرمودم که آنهم امت محمد علیه السلام اند باز موسی علیه السلام مناجات کرد که یارب در توریت ذکر امتی یافتم که در روز قیامت روی های ایشان سفید و نورانی محشور گردانی ایشان را امت من گردان فرمودم امت محمد علیه السلام اند باز موسی علیه السلام گفت الٰهی در توریت ذکر امتی یافتم که چون از ایشان یکی نیکی اندیشد و نکند نیکی نویسی و زیاده نیز بکنی تا بهفتصد رسانی و اگر بدی اندیشد و نکند بروی هیچ ننویسی و اگر بدی را ترک کند بروی حسنه نویسی ایشان کیان باشند گفتم ایشان امت محمد علیه السلام اند باز موسی علیه السلام مناجات کرد که یارب در توریت ذکر امتی یافتم در هر روزی پنج نوبت نماز میگذارند در پنج ساعت تو از برای ایشان درهای آسمان بکشای و بر ایشان انزال رحمت فرمای ایشان کیانند فرمودم که امت محمد علیه السلام اند چون دو رکعت نماز که در بامداد گذارند بیامرزم هر گناهی که دران شبانه روزی کرده باشند چون چهار رکعت نماز ظهر گذارند باول رکعت مغفرت نثار ایشان کنم و در دوم رکعت میزان حسنات ایشان گران گردانم و سوم رکعت فرشتگان را موکل گردانم تا تسبیح بگویند از برای ایشان و آمرزش بخواهند و در چهارم رکعت درهای آسمان بگشایم و حوران جنت را بایشان مژده گو گردانم و روز قیامت رفیق ایشان گردانم و یاموسی علیه السلام چهار رکعت دیگر که احمد علیه السلام و امت او گذارند آن نماز عصر ست نماند هیچ فرشته که از برای استغفار نکند یاموسی علیه السلام سه رکعت نماز دیگر که احمد علیه السلام و امت او گذارند در غروب درهای آسمان را بگشایم و هیچ حاجت از من نخواهند مگر حاجت ایشان را برآرم یاموسی علیه السلام چهار رکعت دیگر نیز در وقت خفتن ادا نمایند و آن نماز عشاست از گناهان چنان پاک شوند که گویا که از مادر اکنون متولد گشته اند یاموسی علیه السلام چون احمد علیه السلام و امت او وضو سازند بهر قطرهٔ آبی که از اعضای ایشان میچکد بهشتی کرامت کنم که عرض او چون عرض آسمان و زمین باشد یاموسی علیه السلام احمد علیه السلام و امت او در سالی یکماه روزه دارند و بر روزه هر روزهٔ ایشان شهری در بهشت عطا فرمایم و بهر نافله که دران ماه نمایند ثواب عظیم دهم و شبی را از برای ایشان ودیعت نهادم که آنرا لیلة القدر نامند و هر که دران شب یکبار استغفار کند از روی صدق و ندامت او را اجر شهیدان کرامت کنم یاموسی علیه السلام روزهٔ ماه رمضان بامت محمد علیه السلام فرض گردانیدم چون روز قیامت شود اگر ده ماه روزه داشته باشد از جملهٔ محسنات باشد و اگر بیست ماه روزه داشته باشد از جملهٔ شهیدان باشد یاموسی

علیه السلام امر کنم حملهٔ عرش را در ماه رمضان از عبادت خویش بایستند و بآمین گفتن دعاهای روزه داران مشغول شوند که من بر ذات خویش چنین امر کرده ام که دعای روزه داران رد نکنم الهام نمایم که اطباق سماوات و ارضین و جبال و طیور و وحوش و دواب که آمرزش خواهند از برای روزه داران رمضان یا موسی علیه السلام مؤمنان را بگوی که چون مرا بخوانند به بخیلی نسبت نکنند چون بالفور مقصود ایشان نرسانم میدانند که من بخیل را دشمن میدارم هرچه محتاج باشد از برای ایشان آفریده ام هر که از من حاجتی بخواهد بداند که من بر عطا و منع ایشان قادرم حاجت او را کفایت کنم و بیامرزم و اگر حمد من گوید در وقت عطا و منع او را در سرا رحمت ساکن گردانم و اگر بنده از من سوال نکند حساب را برو دشوار سازم و اگر سوال وی عطا کنم و او شکر نعمت من بجا نیارد بعذاب مبتلا گردانم یا موسی علیه السلام در امتان محمد علیه السلام مردمان باشند که بر بلندیها برآیند و بشهادت آن لا اله الا الله واشهد ان محمداً عبده ورسوله آواز بردارند ایشان را مژدهٔ پیغمبران کرامت کنم موسی علیه السلام مناجات کرد که خداوندا در توریت چنین دیده ام که امتی باشند که در ماه رمضان روزه دارند و هرچه از ایشان در وجود آمده باشد بیامرزی ایشان را امت من گردان گفتم آنها امت محمد علیه السلام اند باز موسی علیه السلام مناجات کرد که الٰهی از خصائص ماه رمضان شمهٔ بیان فرمای جواب دادم که رمضان ماهی ست که از برای خود اختیار کرده ام که دران ماه محمد علیه الصلوة والسلام و امت او عطاها کرامت کنم و دران ماه آسمان را اجازت دهم که تا ایشان را شفاعت کند و زمین را اذن دهم تا که ایشان را بشفاعت مبادرت نماید ملائکه را اختیار دهم که اوقات بشفاعت ایشان مصروف دارد باز موسی علیه السلام مناجات کرد که الٰهی در توریت ذکر امتی یافتم که زیارت بیت الحرام بجای آرند ناله و زاری بردارند چنانکه زمین از گریهٔ ایشان در جوش آید ایشان را امت من گردان فرمودم که امت محمد علیه الصلوة والسلام اند باز موسی علیه السلام گفت که یا رب چون این عمل تبقدیم رسانند با ایشان چه معامله میکنی فرمودم که ایشان را آمرزیده گردانم قول نود و پنجم از کتاب معارج النبوت آورده است که در تفسیر سورهٔ والضحیٰ ایراد این نموده اند که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند که از حق تعالی چند چیز پرسیدم و جواب آن شنیدم از پرسیدن آن پشیمان شدم اول آنکه گفتم الٰهی جبرئیل علیه السلام را شش صد هزار پر دادی و مرا چه دادی فرمود که ای محمد علیه الصلوة والسلام ترا شش صد هزار تار گیسو دادم ای محمد علیه الصلوة والسلام یکتار موی تو نیز در من دوستر ست از شش صد هزار پر جبرئیل و بهر تار موی تو در روز قیامت صد هزار عاصی را از آتش دوزخ آزاد کنم ای محمد علیه الصلوة والسلام چون جبرئیل علیه السلام پر خود را بگشاید قاف تا قاف عالم را بگیرد

چون تو گیسوی شفاعت را بر دست نهی اگر قاف تا قاف گناه امت تو باشد همه را در کار تو بخشم بیت
چون تو گیسوی شفاعت بنهی بر کف دست ؛ من بیک موی تو بخشم بجهان هر چه که هست ؛ قول نود و ششم باز گفتم خداوندا پدرم آدم علیه السلام را مسجود ملائکه گردانیدی و مرا در برابر آن چه دادی فرمودی ای محمد علیه السلام آن سجود نیز از برای تو بود که نور تو در پیشانی او نهاده بودم باز گفتم الهی آدم علیه السلام را در بهشت در آوردی و مرا در برابر آن چه کرامت نمودی ندا در رسید که آدم علیه السلام را در بهشت در آوردم باز بیرون آوردم اما ترا و امت ترا چنان در بهشت در آرم که هرگز بیرون نبرآرم باز گفتم خداوندا آدم علیه السلام را بید قدرت خود آفریدی و ملائکه را بسجده امر کردی خطاب آمد که یا محمد علیه السلام با تو بهتر از ان پیش بردم و آن آن ست که نام ترا با نام خود در عرش ثبت کردم پیش از انکه آدم را بیافریدم بده هزار سال ملائکه را با تو شناسا کردم و هنوز از آدم نام نشان نبود که نام ترا بر ابواب سماوات و سرادق حجب و ایوان و ابواب جنان و قصور و اشجار بنوشتم و در تمامی جنت چیزی نیست مگر بروی نوشته ام که لا اله الا الله محمد رسول الله این مرتبه ترا رفیع ترست از آدم علیه السلام چون آدم علیه السلام از بهشت بدنیا آمد چیزی با خود همراه آورد یکی عصای موسی علیه السلام دوم خاتم سلیمان علیه السلام ازین ها کدام را میخواهی گفتم خداوندا از فقر حسنین هطالتین دو چشم گریان میخواهم که از حساب خشک چشمان خود بگریم انگشتری و عصا بچه کار آید میخواهم که امت مرا در وقت ملک الموت آسان کنی سوال و جواب و هول روز قیامت و میزان و صراط آسان شود و رضامندی محبوب خود روزی گردانی دیدار بیچون و بیچگونه خود جمالی ندا در رسید که ای محمد علیه الصلوة والسلام انچه تو میخواهی آن کنم قول نود و هفتم باز گفتم الهی ادریس علیه السلام را بمقام اعلی بر آوردی ندا آمد که با تو بهتر از ان بیش بردم و ترا بر عرش بر آوردم و ترا ملهم بحمد و ثنای خود گردانیدم و حوائج تو و امت تو مقضی ساختم و عذاب و شداید در ایام حیات از امت تو برداشتم پس این دولت ترا بهتر از انکه با ادریس علیه السلام مسلم داشتم و دیگر آنکه او را بتن برداشتم و ترا نذکر و دفعنا لك ذکرك دیگر آنکه او تا مرگ را نچشید در بهشت عنبر سرشت بنیامد و تو در بهشت در آمدی سبب آنکه مرگ را نچشی و دیدار دیدی پیش از انکه چشم بر نهی و بگشای نظم

چشم بگشای که دیدار خدا جلوه نمود
تا ابد هر نفسم مستی دیگر افزود
دل چو آئینهٔ حق آمد صیقل می عشق
آتش همرنگی جام ست که شد سرخ و کبود

دیده شو یکسر و بند در گفت و شنود
یا رب این مستی من از من بزمی ست الست
انجوش آن دل که می عشق غبارش بزدود
در پس پرده همیداد خبر از من و ما

ساقی عشق مرا روز ازل باده چشاند
یا نه هر لحظه بمن بادهٔ دیگر بیمود
باده صاف ست مپندار که رنگین شد است
من و ما رفت همه ماند چو برقع بگشود

اول و آخر هم ظاهر و باطن همه اوست
هوش آرام زمستان می عشق بود
عشق در دار بقا ز وزد لم روزنه
کرد ازین روزنه کن همیکون میل صعود
عشق بی پرده همی باخت معین با رخ دوست

که هو بود هو هست هو خواهد بود
هر که کز ظلمات بشری گشت خلاص
تا که دریافت ببصر عدم نور وجود
هر چه در بان قدم شبنم امکان برداشت
پیش از آن کز من و تو نام و نشان هیچ نبود

عکس رخساره ساقی بنمود از رخ جام
عکس انوار خدا بود در و هر چه نمود
ذره هستی من از پی خورشید ازل
شد نهان غیب شهادت همه در بحر شهود

قول نود و هشتم بازگفتم خداوندا نوح علیه السلام را کشتی ذات الواح و دسر دادی مرا و امت مرا چه دادی فرمود که ترا براقی دادم که در یک شب از مشرق تا بمغرب و از فرش تا بعرش جمله را طواف نمودی و امت ترا مسجدها دادم که چون روز قیامت شود و درهای آتش در موج در آید امتان ترا دران مسجدها در آرم و مساجد را چون کشتی بر روی دریای دوزخ بران تلاطم امواج ابتلا بر مثال برق خاطف بگذارنم که هیچ آفت بامت تو نرسد **قول نود و نهم** فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام بازگفتم الٰهی ابراهیم علیه السلام را از آتش نمرود بسلامت نگاهداشتی و آتش نمرود را برو ی گلستان کردی و او را خلیل خود خواندی فرمود که آتش دوزخ را بر تو سالم کردم و ترا حبیب خود خواندم و دیگر آنکه بعد از آنکه ابراهیم علیه السلام را براوج طاعت در ره عبادت مستند گشته بود بکمال مرتبهٔ نبوت رسید قال جل ذکره وابراهیم الذی وفی و امت ترا بعد از ارتکاب معصیت و ذلت بمرتبهٔ ملت رسانیدم ان الله یحب المطهرین بیت با گنهگاران بگو مانند از آزار دل من وفای دوست را در بی وفای یافتم **قول صدم** بازگفتم الٰهی اسمٰعیل علیه السلام را زمزم دادی گفت ترا کوثر دادم گفتم اسمٰعیل علیه السلام را فدا فرستادی گفت جهودان و ترسایان را در روز قیامت فدای امت تو بدوزخ فرستم **قول صد و یکم** بازگفتم الٰهی صالح علیه السلام را ناقه دادی فرمود ترا مدینه دادم و ترا در دل امتان محبت دادم و باز ترا القرآن و برهان مکرم گردانیدم این ترا بهتر از ناقه که بصالح علیه السلام دادم **قول صد و دوم** بازگفتم الٰهی لوط علیه السلام را دران شب باریک از فسقهٔ قوم او نجات دادی فرمود که ترا دران شب تار دران تاریکی غار از فجرهٔ قوم تو بهتر ازان نجات ارزانی فرمودم **قول صد و سوم** بازگفتم الٰهی هود علیه السلام را بادی فرستادی که کافران را بهلاکت رسانید و مؤمنان را سبب راحت بود فرمود که ترا بهتر ازان نیست که چون روز قیامت شود خلایق بر پل صراط شوند بادی از قعر دوزخ بوزانم تا بیگانه را بدوزخ اندازد و امت ترا در کرده از آتش دوزخ گذراند **قول صد و چهارم** فرمودند بازگفتم موسی علیه السلام را کلیم خود گردانیدی فرمود که کلمت بموسی علی الطور و کلمتک علی البساط النور با موسی علیه السلام در کوه طور سخن گفتم و با تو در بساط نور راز در میان آوردم باز

گفتم با موسی علیه السلام توریت دادی فرمود که ترا آیة الکرسی دادم باز گفتم الٰهی موسی علیه السلام را با قوم
او از رود نیل گذرانیدی چنانکه قدم ایشان تر نشد فرمود که در روز قیامت امت ترا از دوزخ چنان گذرانم
که دامن تر ایشان خشک نشود باز گفتم خداوندا موسی علیه السلام را عصای دادی که چندین سحر را نابود
گردانید فرمود که ترا شفاعتی دادم فردای قیامت گناه چندین هزار امت را معدوم گرداند باز گفتم موسی
علیه السلام را سنگی دادی که دوازده چشمه از و در وقت حاجت منفجر گشتی فرمود که فردای قیامت چندین هزار
هزار عاصی خشک لب از گور برخاسته و تشنگی قیامت ایشان را در یافته و ترا از کوثر لقد جامی چون ستاره
آب شیرین و خمر و عسل بهشتی کرامت کنم که امت تو سیراب گشته بر آسایند این ترا بهتر ست از انکه بموسی
علیه السلام دادم **قول صد و پنجم** باز گفتم الٰهی داؤد علیه السلام را زبور دادی گفت ترا سورهٔ انعام دادم
باز گفتم آهن را بدست داؤد علیه السلام موم ساختی گفت ای محمد علیه السلام اگرچه آهن را بدست داؤد
علیه السلام نرم ساختم ترا برحمت بر خلایق نرم گردانیدم باز گفتم داؤد علیه السلام را خلیفه روی زمین خواندی
قوله تعالی **یا داؤد انا جعلناك خلیفة فی الارض** فرمود که ترا نیز باین خلعت مشرق گردانیدم **وجعلکم
خلئف الارض** **قول صد و ششم** باز گفتم الٰهی سلیمان علیه السلام را ملک عظیم دادی فرمود که ترا مملکت
جنت دادم تا در بهشت ترجمان بهشتیان تو باشی هرگاه که حاجت یکی از اهل بهشت را بر آرم هفتاد حاجت
تو و امت ترا بر آورده باشم باز گفتم باد را مسخر سلیمان علیه السلام کردی در شبانه روزی یک ماهه راه
میرفت فرمود که ترا بکمتر از طرفة العین بر دوش ملک مقرب نهاده صد هزار ساله راه آوردم و همه امر ب
تو گردانیدم این ترا بهتر باشد از انکه بسلیمان علیه السلام داده ام **قول صد و هفتم** باز گفتم خداوندا یونس
علیه السلام را از ظلمات ثلاث خلاص کردی فرمود که ترا نیز از ظلمت قبر و قیامت نجات دادم گفتم الٰهی خضر
علیه السلام را چشمهٔ آب حیات دادی فرمود که ترا چشمه سلسبیل کرامت کنم **قول صد و هشتم** باز گفتم الٰهی عیسی
علیه السلام را مائده دادی فرمود که مائده کرامت را از برای تو در قیامت ذخیره نهادم باز گفتم الٰهی عیسی
علیه السلام را بآسمان بر آوردی فرمود که نام ترا بر روس اشهاد بر آوردم تا در هر روزی پنج بار ندا میکنند
که **اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله** **قول صد و نهم** باز گفتم الٰهی
بنی اسرائیل را من و سلوی دادی و از برای ایشان ابر سایه بان فرستادی فرمود که از برای تو و امت
تو نعیم عقبی کرامت کردم و ایشان را بظل ممدود در بهشت مشرق گردانم و بسیاری از بنی اسرائیل را مسخ کرده
خرس خوک گردانیدم و بوزنه کردم و امت ترا مسخ نکنم اگرچه از امت تو مثل اعمال ایشان در وجود
آید معاقب باشند در قیامت نه در دنیا **قول صد و دهم** بعده حضرت حق سبحانه وتعالی فرمود که یا محمد

علیه الصلوة والسلام ترا اکرم گردانیدم بسورهٔ که مثل آن در توریت وانجیل وکتب ما تقدم نیست و
آن فاتحة الکتاب ست هرکه آنرا بخواند حرام گردانم تن او را از آتش دوزخ وتخفیف عذاب کنم از
پدر ومادرش قول صد و یازدهم فرمود حق سبحانه وتعالی که یا محمد علیه الصلوة والسلام روزی که یهودان
جمع شدند با یکدیگر مشورت کنند که از پیغمبر علیه الصلوة والسلام معجزه خواهیم طلبید هرچه در زمین خواهد بود
تواند نمود اما جادوی او را بر آسمان دست نباشد خاک بر دهان همه کافران بکردم آنگاه کافران
آمدند گفتند اگر تو پیغمبر برحقی از تو معجزه خواهیم بگوی تا ماه دو نیم شود نیمی بر آسمان باشد ونیمی بر زمین
آید وباز این نیم بر آسمان رفته درست شود تا ما یان با تو ایمان آریم آنگاه ماه را گفتم دو نیم شو نیمی بر آسمان
باش ونیمی بر زمین رد لبس تو بانگشت شهادت اشارت کردی تا ماه دو نیم شد ونیمه بر آسمان بماند ونیمه
بر زمین آمده بر آستین تو در آمده بیرون رفت بعضی ایمان آوردند بعضی نه قول صد و دوازدهم
باز فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام اگر بگفته مهتر عیسی علیه السلام مرده در سخن در آمد با تو سنگ
سخن گفت وبزغاله بریان با تو در سخن در آمد گفت لا تاکل منی فانی مسموم یعنی ای پیغمبر خدای
از من مخور که بزهر آلوده ام مثنوی چون لب تو لقمه زبزغاله کرد ٭ لقمه بزیر لب تو ناله کرد ٭ گفت که آلودهٔ
زهرم مخور ٭ گرچه برد تلخی زهر این شکر ٭ وکافران را فرمودم که با تو ایمان آوردند اگر شیث علیه السلام را
صحف دادم ترا قرآن دادم واز کافران خلاص نمودم وترا رحمت خواه عالمیان کردم التحیات
دادم ونیز ماه رمضان ولیلة القدر وروز عید ونماز وتر وروز جمعه که فاتحه همه کارهاست با تو دادم
وهیچ پیغمبران را نداده ام واگر امتان گنهگار تو درین روز توبه کنند قبول نمایم وبهترین امتان
امت ترا کردم ودیگر ای محمد علیه الصلوة والسلام کافران ومنافقان بر عایشه رضی الله عنها تهمت
بر دروغ کردند وتو دل از عایشه بر کندی تا هفتده آیة قرآن در باب پاکی عایشه رضی الله عنها با تو
فرستادم وامتان ترا ملکی دادم ملک سلیمان ویوسف علیهما السلام بملک ایشان نرسد اگرچه
سلیمان علیه السلام ملک لا ینبغی داشت امروز سلیمان علیه السلام کجاست وملک او کجاست
ونگو یوسف علیه السلام را که ملک رب قد اتیتنی من الملک داشت امروز یوسف علیه السلام
کجاست ووفای ملک با وی کجاست اما ای محمد علیه الصلوة والسلام امت تو وفادارند حضرت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که الهی آن ملک کجاست فرمان شد که واذا رأیت ثم رأیت
نعیما وملکا کبیرا یعنی ایشان را در بهشت ملک کبیر دهم که ملک دنیا ومافیها بدان نرسد وزوال
نپذیرد حضرت رسول علیه الصلوة والسلام در باره امت خود این کرامت شنید شاد شد وشکر خدای

تعالی را بجای آورد در مصباح العاشقین آورده است که حق تعالی گفت یا محمد علیه الصلوة والسلام
روزی اهل هژده هزار عالم در قیامت حاضر آیند دران وقت ندا در دهم که لا یتکلمون الا من اذن له
الرحمن وقال صوابا و هیچ کس را مجال نطق نیست که بحضرت ما چیزی گوید سیدا ما ترا دران وقت رضا
دهیم که آنچه مطلوب میخواهی بگوی و آنچه دانی و آنچه خواهی تا بدهیم دران روز قدر قیمت ترا پدید آکنم قوله تعالی ولسوف
یعطیک ربک فترضی حق تعالی گفت سیدا در روز قیامت سرانجام کنم ترا چنان که خوشنود گردی از من
چون آدم علیه السلام را آفریدم تو در صلب وی بودی چون نور تو در جبین آدم علیه السلام طالع شد ملائکه
سجده نمودند فسجد الملئکة کلهم اجمعین و رمز این کلام آن ست که سیدا چون از صلب آدم
انتقال کردی بصلب شیث علیه السلام رسیدی و از شیث علیه السلام بصلب نوح علیه السلام رسیدی
تا کشتی نوح علیه السلام را از غرق شدن نگاه داشتیم و تو در صلب هر که بودی ما او را غنی گردانیدیم
و توانگری و مهتری قومی دادیم چون تو در صلب ابراهیم علیه السلام رسیدی که او را از آتش نمرود خلاصی
دادیم و آتش را بروی گلزار کردیم و سلامت داشتیم که قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم سیدا
چون تو در صلب اسمعیل علیه السلام رسیدی ما او را از ذبح کردن نگاه داشتیم و فدای او گوسفندی از بهشت
فرستادیم و فدیناه بذبح عظیم سیدا چون تو در صلب عبد الله رسیدی او را نیز از ذبح نگاه داشتیم و پنجصد
اشتر فدای او دادیم این همه از برکت تو بود چنانکه دعای عیسی علیه السلام را قبول کردیم و همچنین دعای
امتان ترا قبول کنم الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک یعنی سینه ترا بشگافتیم
و دل ترا از سینه بیرون کشیدیم و از غل غش و از حسد و از کینه پاک گردانیدیم و گنج محبت و اسرار نبوت
در دل تو نهادیم در طوالع الشموس تصنیف خواجه محمد ناگوری قدس الله سره مسطور ست که الله تعالی
گفت یا محمد علیه الصلوة والسلام چون آدم علیه السلام را بیافریدم و او را در بهشت بردم در عرش مجید
نوشته دید که لا اله الا الله محمد رسول الله آدم علیه السلام مناجات کرد که الٰهی محمد علیه السلام کیست
فرمان شد که یا آدم محمد علیه الصلوة والسلام حبیب من ست و او یکی از فرزندان تست گفت الٰهی مرا از
امت محمد علیه السلام گردان چون ابراهیم علیه السلام در صحف خود نوشته دید وصفت آن خواند گفت
الٰهی مرا امت محمد علیه الصلوة والسلام گردان چون موسی علیه السلام در توریت نوشته دید گفت الٰهی مرا
امت محمد علیه السلام گردان چون عیسی علیه السلام در انجیل نام تو نوشته دید گفت الٰهی مرا امت محمد علیه
الصلوة والسلام گردان چون حال چنین بود اکنون در حضرت ما چه گله میکنی تو هنوز در عالم ظهور نیامده
بودی که مرا با تو محبت بود همه محب منند و تو محبوب منی در روز قیامت همه انبیا و اولیا بسوی من منگرند

دمن اسبوی تو می آرم و به بتان مکه معظمه سرنگون گردیدند و چهارده کنگره از قصر نوشیروان عادل فتا گفتند
که پیغمبر آخر الزمان در وجود آمد چون حلیمه ترا از مکه بقبیله خود برد ما ابر را فرمودیم که بر سر تو سایه اندازد تا گرمی
آفتاب. با تو نرسد **قول صد و سیزدهم** در بیان فرض شدن نماز پنجگانه و سی روز روزه و یک حج
در پنجاه و روایتست روایت اول نقل از کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده است
که چون اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی درمیان آمد مهمات و حاجات کفایت شد خطاب آمد که یا محمد
علیه الصلوة والسلام امشب آن شب ست که هر چه کسی از درگاه ما نخواهد بدوستی تو بدهم یا محمد علیه السلام
امشب آن شب ست که چیزی طلب کنی گفت الهی امت گنهگار دارم چنانچه گناهان ایشان را بخشیدی
در قیامت نیز ایشان را جای در بهشت دهی ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام هر یک از امتان ترا در
بهشت چنان ملک دهم که در شمار نیاید اما ای محمد علیه الصلوة والسلام امتان خود را بگو که بشکرانه این نعمت
آخرت نماز و روزه و حج بگذارند که این زکوة زندگانی بهشت ست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت که
خداوندا چند وقت نماز بگذارند چند روز روزه دارند و چند حج بکنند ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام
تمام روز صد وقت نماز بگذارند و یک سال نه ماه روزه دارند و هر سالی یک حج بکنند چون این ندا بشنید
بگریست وگفت خداوندا امت من ضعیف اند تو آسان کن ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام از برای امت
خود زاری مکن که هر چه تو بفرمای آن کنم و از برای تو امت تو هر روزی پنجاه وقت نماز و شش ماه روزه
و در دو سال یک حج فرمودم باز حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در سجده شدند وگفتند خداوندا بر امت من
آسان کن ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام سر از سجده بردار که قبول کردم در هر روزی بست و پنج وقت
نماز و سه ماه روزه و در پنج سال یک حج فرض کردم حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام خاموش ماندند همچنان
هفتاد بار خدای تعالی حکم کرد حضرت علیه الصلوة والسلام هر بار سجده میکردند و میگفتند که الهی آسان کن
بر امت من چون نوبت بهفتاد سوال رسید فرمان در رسید که بامت تو در تمام روز پنج وقت نماز و در
سالی یکماه روزه و در تمامی عمر یک حج فرض گردانیدم اگر کسی از امت تو این قدر نکند گنهگار و عاصی باشد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم این ندا بشنید شکر حق جل جلاله بجا آوردند و شادمان شدند چنانچه در
مسند ابو داؤد ابن عمر میگوید که نماز پنجاه بود و غسل از جنابت هفت بود حضرت رسول الله سوال کرد تا نماز
به پنج وقت آمد و غسل از جنابت یک نوبت شد و بروایت دوم آن ست در صحیح بخاری و مسلم و بروایت
مالک ابن صعصعه وانس ابن مالک رض وهما ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ثم فرضت علی خمسین
صلوة فی کل یوم و لیلة فرجعت فمررت علی موسی علیه السلام الی آخره روی القشیری ان النبی صلی الله

علیہ وآلہ وسلم قال انطلقت حتی کان بینی وبین اللہ تعالی قاب قوسین او ادنی ففرض علی خمسین صلوۃ کل یوم جئت فمررت علی موسی علیہ السلام الی آخرہ وفی النیشابوری لما اراد الرسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الرجوع فرض اللہ علیہ خمسین صلوۃ فلما بلغ سادسہ الی آخرہ خلاصہ این روایت وغیرہا مما ورد فی المطولات والمختصرات از انہا آن ست کہ فرمودند حضرت رسول علیہ الصلوۃ والسلام چون بمقام قاب قوسین رسیدم وازشہا دیدم خواستم کہ رجوع کنم خداوند سبحانہ وتعالی پنجاہ وقت نماز در شبانہ روزی برمن وامت من فرض گردانید در وقت مراجعت بموسی علیہ السلام رسیدم فقال ما فرض اللہ علیک ولامتک گفت ترا وامت ترا چہ فرمود گفتم پنجاہ وقت نماز گفت امت ترا طاقت این تکلیف نباشد من بنی اسرائیل را بسخت ترین علاجی پیش از تو آزمودم بازگرد وطلب تخفیف کن بازگشتم بہ پروردگار دہ نماز تخفیف نمود وفی بعض فرجعت فاتیت سدرۃ المنتہی فخررت ساجدا باز بمراجعت بموسی علیہ السلام رسیدم ہمان سخن باز گفت باز گردیدم دہ نماز دیگر تخفیف نمود چون باز بموسی علیہ السلام رسیدم باز ہمان سخن گفت بازگشتم تا کہ پنج وقت نماز در من وامت من فرض گردانید چون باز بموسی علیہ السلام رسیدم گفت بچہ مامور شدی گفتم ہر روزی پنج وقت نماز گفت امت ترا طاقت این تکلیف نباشد باین پنج وقت نماز ہم کاہلی میکنند باز مراجعت نمای و طلب تخفیف کن گفتم چندان سوال تخفیف نمودیم کہ شرمسار شدم منقول ست از حضرت امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ کہ حضرت رسول علیہ الصلوۃ والسلام ہر نوبت کہ از برای تخفیف نماز بازگشت دیدار خدای تعالی را دید اگر سوال کردہ شود کہ حکمت چہ بود کہ در شب معراج موسی علیہ السلام با رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سخن گفت از برای طلب تخفیف نماز و پیغمبر دیگر نگفت جواب آن ست کہ موسی صاحب مناجات بود در دنیا وظن وی چنان بود کہ مرتبہ کسے بلند تر از مرتبہ او نیست و معراج کسے ورای معراج او نیست معراج او بطور بود و معراج رسول علیہ الصلوۃ والسلام تا بساط نور بود و موسی علیہ السلام اچل روز روزہ فرمودند چون بحضرت باری تعالی بمناجات رسید وحاضر شد ملتمسات او بعضی باجابت مقرون داشتند وبعضے را نہ ورسول علیہ الصلوۃ والسلام کہ او را از خواب آلودہ بجناب قدس بردند در یک لحظہ چند بار تخفیف نماز خواست ہمہ را باجابت مقرون گردانید تا موسی علیہ السلام را معلوم گردد کہ شرف و رتبت رسول علیہ الصلوۃ والسلام چہ مقدار ست استغفار کند از ان سخن کہ گفتہ ہست **قول صد وچہاردہم** از انیس الواعظین منقول ست کہ چون رسول علیہ الصلوۃ والسلام را بمعراج بردند بعضے را در دوزخ دید کہ عذاب میکنند خواست کہ تا شفاعت کند جبرئیل علیہ السلام گفت شفاعت مکن کہ ایشان بے ایمان

زفته اند ورسول علیه الصلوة والسلام غمناک شد چون در محل مناجات رفت فرمان شد که یا احمد علیه الصلوة والسلام چرا غمناکی گفت من هنوز حیات هستم که امت من بی ایمان میروند حق تعالی گفت یا احمد علیه السلام هر که از امت تو شکر نعمت ایمان نگذارد ایمان از وی سلب کنم حضرت رسول علیه الصلوة والسلام غمناک شد فرمان آمد که یا احمد علیه السلام بگوی امت خود را تا بگذارند بعد از نماز ظهر دو رکعت نماز و مرا باین تسبیح بستانند تسبیح این ست سبحان من لم یزل کان کما هو الآن سبحان من لم یزل یکون کما کان کما هو الآن سبحان من لا یضر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان سبحان الدائم القائم سبحان یحیی الذی لا یموت سبحان الذی یمیت الخلائق وهو حیّ لا یموت ابدًا سبحان الاول المبدی سبحان المعطی المغنی سبحان من یسمّی قبل ان یسمّی سبحان العلی الاعلی سبحانه وتعالی سبحانه فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیئ والیه ترجعون بعزت وجلال من که هر که بعد از ظهر دو رکعت نماز گذارد هرگز ایمان از وی سلب نکنم این روایت از حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه بوده است نماز این ست در رکعت اول بعد از فاتحه ان ربکم الذی تا محسنین بخواند در رکعت ثانی بعد از فاتحه ان الذین امنوا وعملوا الصّٰلحٰت تا احدًا بخواند نقل ست که بعد از طلب تخفیف نماز به پنج وقت آمدن بخاطر مبارکش گذشت که اگر خفت در طاعت و خدمت پدید آمد در ثواب آن نیز تخفیف خواهد بود ناگاه خطاب در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام بجلال و قدرت من که بر بندگان امضای فریضه کردم و ثقل از ایشان برداشتم بدرستی و راستی که در ان روز که آسمانها و زمینها را بیافریدم پنجاه وقت نماز بر تو و امت تو فرض کردم سخن متبدل و متغیر نشود پس این پنج وقت نماز را بعنایت از شکستگان امت تو به پنجاه وقت نماز قبول کردم و خدمت در خورد ایشان و مزد در خور ما ومن جاء بالحسنة فله عشر امثالها و در روایت سلمه آن ست که آن کس که قصد حسنه کند و آنرا بعمل نیارد ثواب حسنه بنام او نویسند و اگر عمل کند ثواب آن ده بنویسند و اگر آنکس قصد سیه کند و آنرا بعمل نیارد هیچ چیزی ننویسند و اگر آنرا بعمل آرد بآن یک جزا بنویسند نه زیاده و رحمة للعباد قول صد و پانزدهم قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لما اردت الانصراف لیلة المعراج قلت یا رب لکل قادم من سفره تحفة فما تحفة لامتی قال الله تعالی حفظی لهم ما عاشوا وبشارتی لهم اذا ماتوا وفتحی لهم اذا قبروا ورحمتی لهم اذا حشروا وجنتی لهم اذا حضروا ورؤیتی لهم اذا انظروا یعنی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که چون خواستم که باز گردم گفتم ای پروردگار من هر مسافری که از سفر بخانه باز آید تحفه بیارد من برای امت خود چه تحفه برم فرمان شد که تا زنده باشند حفظ من ایشان

راست وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون وفراخی برای ایشان ست چون برانگیخته شوند بهشت سن برای ایشان بود چون حاضر شوند دیدار من برای ایشان ست چون نظر کنند **قول صد و شانزدهم** نقل ست از نزهة الابرار که فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باز ندای شنیدم که یا محمد علیه الصلوة والسلام اجزاء نماز تو و امت تو آن ست که قیام و قراءت و رکوع و سجود و تشهد و تسبیح و تهلیل گردانیدم تا عبادت شما مشتمل بر عبادت ملک و اهل فلک باشد و شمارا بقیام ثواب قایمان و برکوع ثواب راکعان و بسجود ثواب ساجدان و بتشهد ثواب متشهدان باشد و مزید براینها نیز ثواب خواهد بود **قول صد و هفدهم** نقل از نبی نامه آورده **نظم**

رسول خدا نور با سوز جفت
جواب حق الحق بحق باز گفت

خدا گفتش ای هادی راه ما
بخواه انچه خواهی ز درگاه ما

که امشب ترا بهر این خوانده ام
بفرقت نثار خود افشانده ام

شه ملکش این گفتش ای پادشاه
توئی الحق اندر دو عالم پناه

چنان خواهی ذات پاک تو طاق
که برداری از امتم لایطاق

خدا گفتش ای دوست امشب تراست
گران باری امشب از تو جدا است

زمین تو با خواهش همت است
کشد هر کسی وسع خود ز امتت

بدین تو امر من آسان بود
ولی کوری چشم شیطان بود

بسر ما چو ترسید از مسح سر
یکی موز سر بس چو گردید تر

وگر مسح خواهد تمامی کسی
بروی عمامه بگو کش بسی

که سر تا نباید تهی گردنش
بسر ما چه حاجت بغم خوردنش

دگر آب سردست بیم هلاک
برخصت کنندش تیمم بخاک

چو نتواند استاده شخصی نماز
نشسته گذارد نماز دراز

نشسته چو نتواند آن نیز کرد
بخفته گذارد که عذرست درد

وگر در سفر بندهٔ افتاد
برو رخصت فرض روزه کشاد

وگر موزه در پای دارند خوش
بگو مسح بر روی موزه بکش

که چون موزه هر دم ز پا در کشد
برو رحمت ست رنج کمتر کشد

رسول خدا باز گفت ای کریم
تو رحمن حقی غفور رحیم

مگیر امتم را بسهو و خطا
بما بر کشا باب لطف و عطا

خطاب آمد از کردگار شکور
که ای مایهٔ امن ایمان نور

مخور غم که از بهر تو دولتت
معاف آمد این هر دو از امتت

بسهو ار کسی در زیان او فتد
نگیرم که آن بی گمان او فتد

بسهو آنکه در روزه خوردش طعام
بود روزهٔ او صحیح تمام

نماز ار کسی خود فراموش کند
ندارد گناهی قضا می کند

خطا نیز مانند نسیان بود
که آنهم نه از راه خسران بود

برو نیست جز آنکه خسران اوست
زهی سید این کین همه بهر اوست

قیاسا کسی قبله نشناسد او
بهر جانب آنکس که رو آرد او

چو از اجتهاد آن کند نیست غم
نماز آورد رو بر دوست است
که قبله ز سوسے برابر بود
بس از رکعتے باز گردد نگار
کند رکعت دیگر از دست چپ
بدین حرف کج می شد انگشت او
بهر جانبے ز رکعتے فهم کن
که این اجتهاد ملیح آمده
دگر گفتش آن سید چاره ساز
بفضل امت من تو داری نگاه
اگر امت را نباشد ذنوب
بجز اکتساب گنه کس نزیست
گناهش نماند ثوابش بود
نبی گفتش ای نور بخش نجوم
نهادش به پشت نبی دست خود
چو فیض کف قدرت کردگار
بگو یا محمد کرامات چیست
وضو ساختن در زمستان برد
دران ره بخاک اوفتاده شدن
دران راه رفتن بشبهای تار
که از پنج پنج آن زیاده شدن
دگر گفت سید چو در کار رشد
بدرویش مسکین بهر صبح و شام
دویم آنکه سازند ظاهر سلام
سلام آمد اسلام از ذکر یاد

اگرچه خطا باشدش قبله هم
چو بگذارد او رکعتے از نماز
مرو کج که کج بار کافر بود
کسے قبله از دست چپ بوده است
وگر او فتد در کسان تعب
که رو آورد در پس پشت باز
نگو یاد گیر ای صفے این سخن
ز بس رحمتی کاندرین امت ست
که ای خالق خلق دانای راز
خطاب آمد از عنا فر معصیت
نباشد قلوب کسان در عیوب
گنهگار با حسرت حیف حفت
قول صد و شش دهم نیز از نبی نامه
تو دانا تری بر تمام علوم
چه دستی که جشقش بسوز در سر
رسیدش بسلطان خیر الخیار
رسول خدا گفت با کردگار
بآبے که باشد دران فصل سرد
دران ره چو کامی کسی می نهد
بود نور تابنده روز شمار
چهارم بمسجد روان بے خطا
که یاران کرامات هم چار شد
باحسانے آسوده کردن دلی
بهر کس که بینند از خاص و عام
سوم آنکه باشد سخن نرم نغز

اگر او نداند که قبله کجاست
اگر می کند اجتهاد دراز
کند رو بدانجانب آنمرد کار
ترا سهو بینی تعب بوده است
کسے قبله بود از پس پشت او
سوی چار جانب گذارد نماز
بشرعاً نمازش صحیح آمده
سبک چار مذهب درین ملت ست
چه باشد که از جرم جرم گناه
که ای بے گناه از در عافیت
به بین بحر رحمت مرا بهر کیست
که از صدق دل با تو صلوات گفت
خطا محو کرد و ثوابش بود
پس آنگاه خلاق علم خرد
منزه ز کیفیت آن صور
خدا باز فرمود درجات چیست
تو دانا تری هست درجات چار
دوم سوی مسجد پیاده شدن
ثواب یکی صدقه حق مے دهد
سیوم در نماز جماعت شدن
شدن معتکف در او بهر خدا
یکی آنکه بدهند جز وی طعام
به از الف رکعت بهر منزلی
شعار مسلمانے از دین سواد
که احسان کلام ست مانند مغز

هر آن کس که گفتار او خوش بود	بهر کلمه یک صدقه اجرش بود	چهارم نماز شب ست نیاز
	به از هر چه داری دل شب نماز	

قول صد و نود و نهم نقل ست از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیه و آله وسلم حق تعالی بمن وحی کرد که یا محمد علیه الصلوة و السلام طلب تا بدهم گفتم خداوندا تو بهتر میدانی که مراد و مقصود من چیست فرمود که یا محمد علیه الصلوة و السلام میدانم که تقصیرات امت ترا محزون دارد گفتم خداوندا چنین ست فرمود که شفیعهم فیما یقصرون فی طاعتی وانا اکون شفیع لهم فیما یقصرون فی سنتك ای محمد علیه السلام تو شفیع ایشان در تقصیرات فریضهای من شود من شفیع ایشان باشم در تقصیرات سنتهای تو قول صد و بستم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیه و آله وسلم باز خطاب از رب الارباب در رسید که یا محمد علیه الصلوة و السلام چون نماز بگذاری این دعا را بخوان اللهم انی اسألك الطیبات وترك المنكرات وحب المساكين وان تغفر لی خطیئتی وترحمنی ویتوب علی واذا اردت فتنة فی قوم فتوفنی غیر مفتون برحمتك وكرمك وفضلك یا رحمن۔

باب بست و هشتم در بیان مراجعت نمودن آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم با جازت حضرت حق سبحانه و تعالی از عالم بالا بجانب عالم اسفل

مشتمل ست این باب بر سه فصل

فصل اول در ذکر آن سخنهای که حق تعالی در حین مراجعت آن سرور صلی اللہ علیه و آله وسلم فرموده

نقل از کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی آورده که چون حضرت رسول صلی اللہ علیه و آله وسلم در شب معراج سبحان الذی اسری بعبده عروج نمود بقربت ثم دنی فتدلی مشرف برویة دیدار جبار مخصوص گشت و ملحوظ نظر عنایت شد و انچه از آیات لی کما ینبغی دیدنی بود دید و از اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی شنیدنی بود شنید فرد در میان عاشق و معشوق رمزی رفت رفت ٭ تو نه معشوقی نه عاشق مر ترا با آن چکار ٭ چون خواست که بجهت دعوت امت مبادرت نماید ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة و السلام درین لامکان پیش من میباشی یا برای استکمال دین بعالم شهادت خواهی رفت بگو که رضای تو چیست حضرت پیغمبر صلی اللہ علیه و آله وسلم گفت خداوندا

امتان گنهگار دارم نیخواهم که صفت بزرگی تو درمیان خلق آشکار کنم و این همه فضل و کرم تو بر امتان
خود بگویم و ایشان را امیدوار برحمت تو بسازم باز فرمان حضرت رب العزت در رسید که ترا بکرم خود
در یک زمان از نه فلک و ملک بگذارم اکنون باید که این نود هزار کلمه که درمیان آورده ایم چون بدنیا
روی سی هزار کلمه که از امر و نهی ست بخاص و عام بگوی و از مستحقان این کلمه را دریغ نداری و با ایشان
رسانی و سی هزار کلمه دیگر انچه خواهی بخاص بگوی و انچه نه خواهی مگوی و به نااهلان و بیگانگان درگاه ما
ازین راز سربسته شمه بیرون نه نهی و سی هزار کلمه دیگر رازی ست میان ما و تو زنهار بکس مگوی یا
محمد علیه الصلوة والسلام یاران خود را بگوی که از حلاوت حلوی وصال کسے خبر دارد که تلخی حنظل فراق
چشیده باشد آنکس که طمع دارد بملک کبیر در جوار خداوند کریم خبیر بر دیدار و رضای ذوالجلال بصیر کم
ازان نباشد که درین دنیا روزی چند بار محنت را بکشد و بامید این نعمت آن محنت را دولت
انگارد و حسب کنند

غزل

بر زشت خوب بد و نیک می باید ساخت	چه داند آنکه نه از اهل معرفت باشد	که هرچه دوست کند عین مرحمت باشد
دلی که در غم دنیا و آخرت باشد	که هرچه آید از محض محبت باشد	حقیقت آنکه سزاوار قرب جانان هست
ز بندگان همه تقصیر خدمت آید کیا	بران سرم که کنم سرفدای خاک رهش	فقیر بی سرو پا را چه معذرت باشد
	ز پادشاه همه فضل و مرحمت باشد	امام قشقری وغیره میگویند که در

وقت مراجعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم از عالم بالا بجانب عالم اسفل فرمان
آمد از جبار کائنات که یا محمد علیه الصلوة والسلام میخواهی که انچه از برای تو و امتانت آماده کرده ام
ببینی گفت بلی یارب الهام در رسید که یا محمد علیه السلام ارجع الی قومك فبلغهم عنی یا محمد علیه الصلوة
والسلام بازگرد و انچه گفتنی ست بگو و انچه رسانیدنی ست برسان پس خداوند تعالی از قدرت خود چشم
بینائی بمن داد چون نظر کردم حجابے میان من و الله تعالی پیدا شد که مسافت و غلظت آنکس نداند
و آن حجاب از نور بود پس مرا بهمان رفرف و بساط سبز اولین که مرا بران نشانیده ببالا برده بودند باز
بران بنشانیدند و آن رفرف بحرکت درآمد و به نشیب می آمد و ببالا میرفت تا مرا بمقام آن مرغ سفید رسانید
چون بر پشت آن مرغ سفید سوار شدم خود را بمقام تخت از نور دیدم و بران تخت بساطے از نور بود
و بر چهار کرانه آن تخت چهار شمع دیدم از نور و بر بالای تخت سوار شدم تا مرا العرش رسانید از براے
تطویل کلام شرح نکردیم انشاء الله بوقتش مبین خواهد گردید

فصل دوم در ذکر نزول کردن آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم

بعرش مجید و دیدن حضرت مولانا جلال الدین رومی را

درکتاب اسرار المعراج مسطورست که چون رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بوقت مراجعت از عالم لامکان بعرش مجید رسید بر کنگرہ عرش صورتے دید کہ دران خوبی درارکان فلک ندیدہ بود چون رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در لطافت آن صورت حیران ماندہ تعمق عظیم بدو نمودہ دید کہ دستاری بر سر نهادہ بود باشکر آمیز و جامهای بردیمانی در بر پوشیدہ بغایت اهتزار و اضطراب می نمود گفت چندین هزار تماثیل واشکال غریب کہ در هر فلکے مشاهدہ کردم امامن مخلوق الاول تمثال تحت العرش الی آخرہ هیچکدام از انها مرا از خود در بودہ نکرد الا کہ این صورت لطیف وپیکر منیف هذا ملک مقرب ام نبی مرسل ندا در رسید کہ این صورت کسی ست کہ از نسل صدیق اکبرست در آخر الزمان میان امت تو ظهور کند و بیدا خواهد شدن وعالم را با سرار و انوار حقایق تو مالامال کردہ زیب زینت خواهد بخشید و همچنان حق تعالی او را قدمی وقلمی و دمی بخشد کہ جمیع الباب ملک وار محب و مرید او شوند و از سر مظهر نور تو خواهد چنانکہ بزرگے فرمودہ است فرد مخزن انا فتحنا بر کشاد سر جان مصطفے را باز گو ٭ همانا در صورت و سیرت من جمیع الوجوہ نظیر تو باشد کما قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ما من نبی و لہ نظر فی امتہ نام او هم محمد ست و لقب او جلال الدین بود و سخن او شارح اسرار و اخبار تو و کاشف بطون قرآن عظیم بود دران حال حضرت رسول علیہ الصلوۃ والسلام از غایت شادی بشاشت عظیم نمود

فصل سوم در ذکر نزول کردن آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمقام اسرافیل ومیکائیل علیهما السلام و از انجا بسدرۃ المنتهی کہ مقام جبرئیل علیہ السلام است

نقل از کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجہ احمد بغدادی فرمودند حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون از عرش نزول کردم خود را بمقام اسرافیل علیہ السلام دیدم چون برکتف اسرافیل علیہ السلام سوار شدم آن تخت از نظر من ناپدید شد خود را بمقام میکائیل علیہ السلام دیدم چون برکتف میکائیل علیہ السلام سوار شدم خود را بمقام جبرئیل علیہ السلام دیدم چون جبرئیل علیہ السلام مرا بدید خوشحال شد گفت السلام علیک ایها النبی و رحمۃ اللہ و برکاتہ من در جواب او گفتم السلام علینا وعلی عباد اللہ الصالحین بعد از ان جبرئیل علیہ السلام گفت ای حبیب خدا صفت مقامهای عظیم وصفت حق تعالی بکن کہ چگونہ دیدی بروایتے در کتاب اسرار المعراج مسطورست کہ فرمودند حضرت

پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چون جبرئیل علیہ السلام مرا بدید گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
مبارکباد این عزت و رتبہ و رفعت از حضرت ذوالجلال یافتی ہیچ ملک مقرب و نبی مرسل باین منزلت
نرسیدہ کہ تو رسیدے یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بدرستی و راستی کہ ترا خدای تعالی بر عرش برد
و بجای رسانید کہ ہیچکس از اہل سماوات و ارضین را بآنجا نرسانیدہ خدای تعالی را شاکر باش و سپاس
و ثنای خداوند تعالی را بجای آر فحمدت اللہ علی ذلک بس حمد و شکر باری تعالی را بجای آوردم
آنگاہ از ان بحر مسجور و غیر ذالک الحتی با جبرئیل علیہ السلام میگفتم و حکایت آنہا باز میراندم جبرئیل امین
علیہ السلام پرسید کہ یا رسول اللہ چہ دیدی رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شمہ ازان بیان فرمود کہ تختے
دیدم از نور و بران تخت بساطے دیدم از نور فرمان شد کہ بران تخت نشین نشستم جبرئیل علیہ السلام گفت
الحمد للہ خواجہ علیہ الصلوۃ والسلام گفت این حمد از برای چیست جبرئیل علیہ السلام گفت از انکہ تو
بران تخت نشستے و آن تخت از تو گرمی گرفت و مسلمانے در دل امت گرمی گرفت کہ ہرگز سرد نگردد
گفت دیگر چہ دیدی گفت چہار شمع بر چہار گوشہ آن تخت نہادہ دیدم جبرئیل علیہ السلام گفت الحمد
للہ خواجہ علیہ السلام گفت این حمد از برای چیست گفت آن چہار شمع کہ دیدی دوستی چہار یار تست
بر دلہای امت انت باز گفت بران شمعہا نور ہا دیدم کہ بر می آمد گفت آن دوستے حق ست درمیان یاران
تو در کتاب مطالب السالکین آوردہ کہ حضرت جبرئیل علیہ السلام از سرور موجودات صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
پرسید کہ یا رسول اللہ از درگاہ واہب العطایا از برای امت خود چہ ہدیہ برداشتہ فرمود پنج چیز اول آنکہ
حضرت باری تعالی فرمود کہ یا محمد علیہ السلام امت خود را خواہی گفت کہ اگر دوست دارید کسی را من
لایق ترم بدوستی دوم آنکہ بگو امت خود را اگر از خلق بتر سید من سزاوار ترم بخوف کہ از من بترسید سوم
بگو امت خود را کہ اگر امید میدارید از خلق من لایق ترم بامید داشتن چہارم آنکہ بگو امت خود را کہ اگر شرم
میدارید از گناہان از خلق من سزاوار ترم بشرم داشتن کہ من کریمم از ایشان جفاست و از من وفاست
و از ایشان اعراض ست از دعا و از ایشان گریختن از طلب پنجم بگو امت خود را اگر خدمت می کنید احدی
را از خلق من احتم بخدمت کردن کہ من صادق وعدہ ام و بخشندہ ام ایشان را ثواب جمیل و اجر جزیل و فضل و کرم
مفسران در تفسیر آیۃ کریمہ ولقد راٰہ نزلۃ اخری عند سدرۃ المنتھی چنین گویند کہ چون
سید عالم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از سفر معراج مراجعت فرمود جبرئیل علیہ السلام را دید کہ ہمانجا بر سر راہ منتظر
نشستہ و در غیرت کار سید صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سر در کشیدہ گفت یا جبرئیل ما مدت بست سہ سال در
غیرت تو خون میگریستیم تو نیز یکدم در غیرت ما باش بست و سہ سال مہتر علیہ السلام گوش نہادہ بود تا جبرئیل ع

چه گویدا یندم جبرئیل علیه السلام گوش نهاده بود تا محمد صلی الله علیه وسلم چه خبر آرد گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم خبری باز گوی گفت نتوانم جبرئیل علیه السلام گفت بست سه سال ما ترا خبری آوردیم اکنون چرا یک سخن نگوئی رسول علیه السلام گفت تو از گفت خبری دادی و ما را از نظر خبری باید داد و عقل می باید تا خبر تواند داد اول تا همه عقول و اوهام را معزول نکردند رازی از پردهٔ غیب بسمع نبوت ما نرسانیدند نفسی بود مقهور ولی بود منصور و غیر از ان پردهٔ خاص دور نور فی نور و سرور فی سرور و حضور فی حضور و هر چه غیر ازین گویم قصور فی قصور ربا
هرگز نکنم راز تو ای شمع چگل ٭ پیدا اگر چه هست کاری مشکل ٭ دردی که من از عشق تو دارم حاصل ٭ دل داند و من دانم و من دانم و دل

باب بست ونهم در بیان روان شدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سدرة المنتهی و شنیدن صفت بهشت را و رفتن خواجه علیه الصلوة والسلام برای تماشای هشت بوستان دلکشای فرح فزای بهشت عنبر سرشت بسینه خشت و در آمدن در بهشت اول که آنرا دار الخلد گویند و دیدن عجائب و غرائب که در بهشت اول در نظر مبارک سید البشر علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات در آمده از لطائف و عواطف الٰهی

از انجمله چهار ده چیز درین نسخه مبین می گردد اول آنکه در کتاب حیرت الانسان آورده است علمای تفسیر و ناقلان احادیث معتبر جزاهم الله خیراً در مصنفات خود چنین مقرر و محرر کرده اند که حضرت رسالت سلطان تخت جلالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که از عرش مجید نزول فرمودم بمقام جبرئیل علیه السلام رسیدم خطاب رب الارباب بجبرئیل علیه السلام در رسید که محمد علیه الصلوة والسلام را هشت بهشت و هفت دوزخ بنما و انچه از برای او و امتان ترتیب فرموده ام یک بیک عرض کن چون جبرئیل علیه السلام این ندا را بشنید براق را پیش من آورد و من بر براق سوار شدم و جبرئیل علیه السلام نیز بر اسپ بهشتی سوار شد از سدرة المنتهی بسوی بهشت روان شدیم و همه فرشتگان سدره گرد بر گرد من بودند تا پنجصد ساله راه رفتیم درین اثنا جبرئیل امین گفت یا رسول الله پایان نظر کن چون نظر کردم یک چیزی همچون بیضهٔ مرغ در نظرم در آمد گفت این مانند بیضهٔ مرغ هفت آسمان است که از راه دور خرد می نماید گفتم ازینجا تا هفت آسمان چه مقدار راه باشد گفت هژده لک ساله راه است دوم آنکه در اخبار الملکوت آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون ازینجا بیشتر شدیم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام در اقطاع بهشت خود درای و آنرا تصرف کن و قسمت نما گفتم الٰهی هنوز

جهان باقی ست وبهشتیان در بهشت نیامده اند قسمت بر کیان کنم فرمان شد که آنروز که مجموع امتان تو در بهشت
در آیند قسمت ایشان معاینه کن و امروز تو بنزدیک یاران و اصحاب باز خواهی رفت و ایشان نیز خواهند
پرسید که سید الابرار و سعادت آنجهان حاصل شد برای ما هم چیزی بود بشارت بر ایشان برسان و بگو که بهر
شما چنین قسمت کرده ایم پروردگار آنرا ارزانی خواهد داشت سوم آنکه در کتاب حیرت الانسان آورده است
که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون قریب بهشت رسیدم پیش نظر کردم مرغزاری دیدم و
درمیان آن مرغزار دیواری دیدم از عنبر چون نزد آن دیوار فرود آمدم درختهای گوناگون و گلهاے
بوقلمون دیدم که صفت آن بر زبان راست نیاید اگر یک برگ آن درخت بر دنیا باشد تمامی خلق از
خوشبوی آن بیهوش شوند و اگر یک گل از ان در دنیا بیارند تمام عالم برنگ آن خیدا شوند گفتم خداوندا
این کدام بهشت ست ندا در رسید که یا محمد علیه السلام هنوز بهشت نیست و این مقام علیین ست و مانند چراغها
جانهای نیک بختان ست چون ازینجا بیشتر شدم نظر کردم زمین از نقره دیدم قصرهای آن زمین همه از
نقره خام بود از جبرئیل امین پرسیدم که این کدام بهشت ست گفت ای حبیب خدا این مقام فرشتها که با
همراهی رضوان بخدمت بهشت می باشند فرمودند رسول علیه الصلوة والسلام چون بیشتر نظر کردم دیوارے از
زر دیدم و بلندی آن معلوم نمی شد و بگرد آن دیوار فرشتگان بزرگ دیدم که درازی هر یک فرشته هزار
ساله راه بود و در پهلوی هر فرشته هزار بازو بود و در هر بازو هزار دست بود و بر هر دست دام زبرجد بود
همه فرشتگان نظر بر هوا کرده ایستاده بودند از جبرئیل امین پرسیدم که ایشان کیانند گفت ایشان پاسبان
بهشت اند و با درا هم اندرون بهشت نمیگذارند که مبادا که شیطان لعین بصورت باد شده اندرون
بهشت برود چهارم آنکه در تفسیر سوره والنجم آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون
ازینجا بیشتر رفتم ناگاه بوی خوش بمشام من رسید گفتم یا جبرئیل این چه بوی ست بدین خوبی و خوشبوی
گفت این بوی مشاطه دختر فرعون ست واقعه او چنین ست که در عهد فرعون علیه اللعنه زنی بود مسلمان
شده و قدم در کوی محبت نهاده و ساکن حجره عبادت گشته و در خانه فرعون بے عون آمد شدی میکرد و دین
خود را پنهان می داشت تا کار او بجای رسید که مشاطه گری دختر فرعون میکرد روزی موی سر دختر فرعون را
شانه میکرد ناگاه شانه از دست او بیفتاد بسم الله الرحمن الرحیم گفته شانه را از زمین برداشت و گفت لعنت
خدای بر آنکس که بر خدای خود و نعمت پروردگار خود کافر شود دختر فرعون گفت کرا خدای میگوئی گفت آن
خدای را میگویم که مرا و همه آسمان و زمین را او آفریده است دختر گفت مگر پدرم را می گوئی مشاطه گفت. نه بلکه
خدای خودت و پدرت و هفت آسمان و زمین را میگویم آن شوم بچه برفت و این سخن با پدر خود بگفت فرعون

علیه اللعنه آن ضعیفه را طلب کرد چون آن زن را پیش فرعون آوردند گفت ترا چه بوده است که سر از خط فرمان
من بر میداری و از خدائی من ننگ می کنی ضعیفه گفت ای فرعون سودای فاسد از سر خود بردار لاف و
گزاف بیهوده مزن تو خود میدانی که خدای را شریک نیست آخر کل فانی را دعوی خدائی از کجا رسد فرعون
گفت دیگ مسین بیارید و پر آب کنید و آتش در زیر وی کنید تا این مشاطه را در انجا انداخته هلاک کنید تا
دیگران عبرت گیرند آن ضعیفه می گفت که ای فرعون امروز هر چه خواهی بکن هر که دوست را داند ملامت تواند
شنید بعد از ان دیگ مسین بیاوردند و پر آب کردند و بروایتی پر از روغن کردند و آتش در زدند و گفتند ای
ضعیفه اگر جانت می باید از دین خود برگرد و الا هلاک خواهی شد گفت اگر مرا پاره پاره کنید از دین برنگردم شوهر
او را بیاوردند گفتند تو نیز از دین خود برگرد او برنگشت او را دران دیگ جوشان انداختند و هلاک کردند آن
ضعیفه سه فرزند داشت دو فرزند او را در نظر او هلاک کردند آن ضعیفه آنکه دو فرزند شیرخوره او را از کنار او جدا
کردند اندران آب سوزان انداختند بیچاره را طاقت طاق شده بود خواست که آهے بکند آن طفل آواز داد
که یا اماه اصبری یعنی ای مادر صبر کن که همه در بهشت خواهیم رفت آن ضعیفه گفت بر شما یان حقی
ست و حق خدمت ست یکی وصیت مرا نگاه دارید گفتند چیست بگو گفت هر گاه که مرا هلاک کنید استخوانهای
مرا در خانه دفن کنید چون آن بیچاره هلاک کردند وصیت او را بجای آوردند این بوی خوش از استخوانهای
ایشان می آید پنجم آنکه در تفسیر زاد المذکرین مسطور ست که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون انجا
بیشتر شدم نوری دیدم و آوازی شنیدم که امنّا برب العلمین ربّ موسٰی وھٰرون پرسیدم که
اینها کیانند گفت آواز سحرهٔ فرعون ست که بموسیٰ علیه السلام ایمان آورده اند باز نوری دیدم و آوازے
شنیدم که لا اله الا الله والله اکبر پرسیدم که این چه آواز ست گفت جانهای شهیدان ست
پس نور دیگر دیدم و آوازی شنیدم که فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون از جبرئیل علیه
السلام پرسیدم که این چه آواز ست گفت آواز جان روزه داران ست باز نوری دیدم و آوازی شنیدم
که الا له الخلق والامر پرسیدم که این چه آواز ست گفت این آواز جانهای مشتاقان ست باز
نوری دیدم و آوازی شنیدم سبحان ربی الاعلی گفت این آواز نماز گذاران ست و از دیگر سو شنیدم
که لبیک می گفت گفت این لبیک حاجیان ست ششم آنکه در کتاب حیرت الانسان و در
معارج النبوت آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون در بهشت رسیدم غرایبے
مشاهده نمودم آن بود که دریای دیدم سفید تر از شیر و شیرین تر از انگبین و بزرگی آن دریا هیچ معلوم
نمی شد گفتم یا اخی جبرئیل این کدام دریاست گفت این دریای بحر الحیوان می باشد در روز قیامت

امتان تو درین دریا غسل کنند چون بیرون آیند از ماه شب چارده تابان تر باشند قد قامت هر یک پیر و جوان سیزده ساله باشد حدا زان دری را دیدم از زر سرخ پهنای آن پنجصد ساله راه بود و بلندی آن در هزار ساله راه بود و بر بالای این در ایوانی برانگیخته اند طول آن پنجاه هزار ساله راه بود و این در را دران جا ترتیب دیده و حکمت در ارتفاع این چه بوده است گفته اند که صحرای قیامت را مسافت پنجاه هزار ساله راه ست قطع آن بر ودی نمایند که مقدار آن نیز پنجاه هزار ساله راه قوله تعالی فی کل یوم کان مقداره خمسین الف سنة تقدیر آن ایوان بآن مقدار از جهت آن باشد که چون بندهٔ مومن سر از قبر بردارد چشم وی بر ایوان بهشت افتد و قطع آن بیابان بروی آسان گردد گویند که چون بنده مومن سر از گور بردارد حوران را بر بالای آن ایوان بیند او را گویند که عجل عجل او در مشاهده حوران و استماع کلام ایشان چنان آن راه را در نوردد که باندک فرصت بمنزل مقصود رسد بیت نوشته اند بر ایوان جنت الماوی * که عشرت دنیا خریده ای لوی * فرمودند بر در بهشت چهار صد سمار دیدم بر درخته همه از زمرد و یاقوت بود و در میان آن مسامیر حلقه بغایت بزرگ دیدم از یاقوت مجوف در میان آن حلقه چهل هزار شهرستان دیدم و در هر یکی شهرستان چهل هزار کنگره بود و در هر کنگره دو فرشته ایستاده بود و دو طبق بر دست نهاده در یک طبق حله و یک طبق مملو از نور از حال آنها پرسیدم جبرئیل علیه السلام گفت این ها را بهشت هزار سال پیش از خلق آدم آفریده و این اطباق بر دستهای ایشان از برای تو و امت تو نهاده چون روز قیامت شود امتان تو درین آستانه قدم نهند بفرمان حق تعالی این فرشتگان تهنیت گویان این اطباق را نثار مفارق ایشان کنند هفتم آنکه در صحیح بخاری و در صحیح مسلم آورده که ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که چون مطلع شدم بر در بهشت نوشته دیدم که در روز قیامت اکثر آن اهل فقرا و درویشان بوده اند ایضاً در صحیحین اسامة بن زید روایت می کند از رسول علیه الصلوة والسلام که فرمودند بر در بهشت ایستادم و در ان در نوشته دیدم که عامه آن اهل مساکین خواهند بود ابوامامه روایت می کند از رسول علیه الصلوة والسلام که فرمودند بر در بهشت نوشته دیدم الصدقة بعشر امثالها والقرض ثمانیة عشر یعنی ثواب صدقه ده چند ست و ثواب قرض هژده ست گفتم چون ست که قرض بر صدقه در ثواب افضل ست گفت از بهر آن ست که سایل و درویش هر وقت صدقه طلبد خواه محتاج باشد و خواه نباشد پس شاید که برای غیر موضع خود واقع شده باشد اما قرض را بجز بوقت ضرورت نطلبند در کتاب فضایل الامام علیه السلام آورده است که روایت می کند امام جعفر صادق رضی الله عنه از جد خود علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و او از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم

که در شب معراج بر در بهشت نوشته دید بآب زر که لا اله الا الله محمد رسول الله ایضاً ابن عباس
رضی الله عنهما روایت می کند از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم که فرمودند در شب معراج امر
کرد حق تعالی تا بهشت با من نمایند خواستم که بدرون بهشت در روم جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول
الله بهشت را هشت در است از طلا زیب و زینت داده اند و بر هر دری چهار کلمه نوشته اند که هر کلمه بهتر است
از دنیا و ما فیها دروازه اول دروازه شهیدان است دروازه دوم از ان نماز گذاران است دروازه سوم
از ان آنانے که حکم کرده اند بر امر معروف و منع کردند از نافرموده دروازه چهارم از ان آنانے که روزه دارند
دروازه پنجم از ان آنانے که باز دارند وجود را از شهوت نفسانی دروازه ششم از ان آنانے که حج عمره
بجا آورده اند دروازه هفتم از ان جهاد کنندگان در راه خدای تعالی دروازه هشتم از ان خدا شناسانے
که پوشیده داشتند چشمهای خود را از حرام و نکوئے نمودن باپدر و مادر خود بس فرمودند حضرت پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم باز گشتم و بدرهای بهشت آمدم چون نظر کردم بر در بهشت اول نوشته دیدم که لا اله
الا الله محمد رسول الله لکل شیء حیلة وحیلة طلب العیش اربع خصال القناعة ونبذ الحقد وترك المعصیة و
مجالسة اهل الخیر یعنی نیست خدای اصلا مگر پروردگار عالمیان و محمد رسول الله فرستاده اوست هر چیز حیله
دارد و حیله نیک عیشی چهار خصلت است قناعت و ترک حسد و ترک گناه و نشستن با اهل خیر بعد ازان آدم
بر در دوم بران در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله هر چیز را حیله هست و حیله خرمی دنیا و آخرت
چهار خصلت است رعایت یتیمان و رعایت بیوه زنان و سعی در مسلمانان و رعایت فقیران بعد ازان آدم بدر
سوم بران در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله هر چیز حیله دارد و حیله صحت بدن چهار چیز است
قلت کلام و قلت خواب و قلت آمد و شد برای هوای نفسانی و قلت طعام بعد ازان آدم بدر چهارم بران
در نوشته دیدم که لا اله الا الله محمد رسول الله آنکس که ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید که از برادر
مسلمان نبرد زیاده از سه روز آنکس که ایمان آرد باید که اکرام مهمان کند بعد ازان آدم بدر پنجم بران در نوشته که
لا اله الا الله محمد رسول الله آنکس خواهد که بروی ظلم نرود بکسی ظلم نکند و آنکس خواهد که دشنام بوی
ندهند باید که دشنام بکسے ندهد آنکس خواهد که خواری نه بیند بکسے خواری نکند و آنکس خواهد که سلامت در دنیا
و آخرت بماند باید که کلمه توحید بگوید بعد ازان آدم بدر ششم و بران در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله
آنکس خواهد که ملک الموت برحمت و مهربانی بروی بیاید باید که رحمت و مهربانی با مردم بکند و آنکس خواهد که
نزع روح او آسان شود باید که سخن با مردم نرم و نیکو گوید و آنکس خواهد که قبر او فراخ باشد ملاحظه غربا کند
و آنکس خواهد که در زیر خاک بوسیده نشود باید که عمارت مساجد بکند بعد ازان آدم بدر هفتم بران در نوشته که

لا اله الا الله محمد رسول الله سفید روی در روز قیامت چهارست اول کفن اموات را کردن دوم
قبرهای مسلمانان را کندن سوم در ادای قرض و در ادای مفروضه بجد بودن بعد از ان آمدم بدر هشتم
بران در نیز نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله آنکس خواهد که در دار السلام در بهشت در رود باید
که صدقه بدهد و سخی و نیک خلق باشد هشتم آنکه در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین
آورده که فرمودند حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم چون من و جبرئیل امین بدروازه بهشت اول
رسیدم که آنرا باب السخا گویند جبرئیل امین علیه السلام حلقه در بهشت را جنبانید رضوان که خازن
جنت ست جواب داد و استفسار نمود که من بالباب گفت منم جبرئیل امین گفت با تو همراه کیست
گفت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با من همراه ست رضوان گفت وقت نبوت او رسیده است
وی را طلبیده اند جبرئیل علیه السلام گفت آری گفت الحمد لله آنگاه در را بکشاد اندرون جنت
نمودار شد خواجه عالم صلی الله علیه و آله وسلم میفرمایند اسکفه آن باب از فضه دیدم و عتبه اش از لولو آنگاه
اندرون بهشت در آمدم که آن را دار الخلد گویند از نقره خام ست و کنگره های او بعضی از یاقوت سبز ست
و بعضی از لعل و بعضی از در چون پیش خود نظر کردم رضوان را دیدم که بر تخت مرصع نشسته است تاجی از
مروارید بر سر نهاده و نود لک فرشته دیگر بر گرد تخت و با دب ایستاده اند چون رضوان مرا دید از تخت
برخاست و شرایط تعظیم بجا آورد و برای استقبال من پیش آمد با هفتاد هزار فرشته که رویهای ایشان
چون ماه شب چهارده تابان و جامهای سبز پوشیده و بوی مشک از ایشان می آمد و بر سر ایشان تاجهای
از نور و کمر بند از نور در میان بسته از جبرئیل امین پرسیدم که این فرشتگان چه نیکو رویند جبرئیل علیه السلام
گفت اینان از اینها نیکو روی تر باشند در بهشت نهم آنکه در کتاب معارجین آورده که فرمودند حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم رضوان در خوانچه از نور سه رنگ میوه دیدم با دب تمام پیش من آورد یکی
انار دوم سیب سوم آبی گفت هر سه بشکن تا که عجائب خدای تعالی به بینی چون انار را بشکستم از وی هزار
غلمان بیرون آمد مرا سلام کرد و بگرد من ایستاده شد بعده آبی را بشکستم از وی نیز هزار غلمان بیرون
آمد بعده سیب را بشکستم از وی هزار براق خوب زین کرده بالگامهای مرصع بیرون آمد بعد از ان رضوان
گفت یا رسول الله هدیه از برای من چه آورده گفتم هدیه تو چیست گفت هدیه من دو چیز ست یکی آنکه هیچ
وقت پیش خود طعام ننهادی مگر میخواستی که سایلی بیاید و تو آن طعام را بوی میداری و هیچ وقت جامه
نو نپوشیدی که جامه کهنه بدرویشان میدادی چون پیش رضوان نظر کردم کلید های بسیار دیدم که از
نور عدد آن بجز خدای تعالی دیگری نداند گفتم این کلید ها از برای چیست رضوان گفت هرگاه که یکی

از امتان تو بگوید که لا اله الا الله محمد رسول الله حضرت عزت جل وعلی کوشکی از نور برای او بنا کند
وقفل بروی نهد وکلید آن قفل را بامن سپارد چون صبح قیامت بدمد آن بنده سر از خاک لحد بردارد من
کلید کوشک بوی تسلیم کنم تا او بکوشک خود درآید وبمنزل خود نزول کند تسبیح رضوان این بود که سبحان
الخلاق العلیم سبحان الکریم الاکرم سبحان المثبت من اطاعه جنات النعیم دوم آنکه
در انیس الواعظین از چهل مجلس آورده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رضوان را گفت وصف
عندی شیئا من نعیم الجنة یعنی چیزی از صفت بهشت پیش من بیان کن حتی احدث علی امتی
تا حکایت کنم پیش امتان خود پس رضوان گفت یا رسول الله سیصد هزار سال شد که من در بهشت میگردم
بهر ساعتی نعمت دیگر می بینم که وقتی ندیده بودم باز گفت یا رسول الله سال دنیا وسال آنجهان برابر نیست
رضوان گفت هزار سال دنیا برابر یک روز آخرت ست کما قال الله تعالی وان یوما عند ربک کالف
سنة مما تعدون چنانچه در کتاب تاج القصص آورده است که حضرت پیغمبر علیه الصلوه والسلام گفت
ای رضوان فضیلت بهشت بر من بیان کن گفت پهنای کرباس پدید بود و درازی او پدید نبود اگر هفت
طبقه آسمان وزمین را در بهشت درآرند در یک گوشه او جای گیرد یا رسول الله چون خدای تعالی بهشت را
بیافرید خطاب کردش که توسعی یعنی فراخ وآراسته باش از آن روز باز هر روزی دیوارهایش تازه
وفراخ میشود وهر روز هفتاد زینت زیاده تر میشود واین بهشت را دار الخلد گویند در تفسیر بحر العلوم آورده
است که بهشت را دار الخلد از آن گویند که آن موضع تمنا واشتهاست وهر چه مراد بنده ست در و مهیا
ست جاء فی الحدیث قال رجل یا رسول الله ان الابل تعجبنی فهل فی الجنة من ابل فقال یا عبد الله
لو ادخلت الجنة فلک فیها ما اشتهت نفسک ولذة عینا وفی الحدیث ان الرجل من اهل الجنة لو ولد له الولد
کما یشتهی یکون حمله وفصاله وشبابه فی ساعة واحدة کذا فی الاحیاء وذکر فی نظیر اشیب بروایة ابی هریرة
رضی الله عنه ان رجلا من اهل الجنة استاذن ربه فی الذرع فقال الست فیما شئت قال
بلی ولکن احب الذرع فبذر فبادر الطرف نباته واستوائه واستحصاده وکان امثال الجبال
فیقول الله تعالی دونک یا ابن ادم لا یشبعک شیء وکان اعرابی عند النبی علیه الصلوة والسلام
فقال والله لا تجده الا قرشیا وانصاریا فانهم اصحاب زرع فضحک النبی صلی الله علیه وآله وسلم
بدانکه ساکنان این دار کسانی باشند که از شرک وکفر پرهیزند واز کبائر اجتناب نمایند ایضا رضوان
گفت یا رسول الله بهشت را صد دریچه ست ودر هر دریچه صد شهرستان ست ودر هر شهرستانی میدانی
ست پنجصد ساله راه ودران میدان درختان ست از زر وسیم وزبرجد ویاقوت ومیوه های گوناگون

و در هر شهرستان صد هزار کوشک و در هر کوشک صد هزار سرای و در هر سرای صد هزار خانه و در هر خانه
صد هزار منظر و در هر منظر صد هزار تخت و بر هر تختی صد هزار فرش و بر هر فرش حوری نشسته که نور روی او
از آفتاب تابان ترست و دیوار کوشکها بعضی از زر و بعضی از یاقوت سطبری هر دیواری شصت میل راه
باشد از بیرون درون را توان دید از جهت شفافی چون چشم بنده بر دیوار بهشت افتد همه غمهای روز
قیامت ناپدید شود ایضاً رضوان گفت یا رسول الله چون خلق را در بهشت در آرند پنجصد سال در آیند
و فراخی هر دری پنجصد ساله راه باشد کمترین کسی را در بهشت آن مقدار مملکت دهند که بست برابر دنیا باشد
ایضاً گفت یا رسول الله حق سبحانه و تعالی بهشت را آفرید و کوشکها نصب کرد و چهار جوی در بهشت روان
ساخت از آب و شیر و شراب و انگبین و چهار جوی دیگر در بهشت جاری گردانید سلسبیل و زنجبیل و
رحیق و تسنیم و دو جوی دیگر در بهشت آفرید یکی کوثر دوم کافور و در هر کوشکی از کوثر جوی ست جمله میروند تا
بحوض می آمیزند و دریای سلسبیل و کافور از زیر عرش می آید و زنجبیل و تسنیم از زیر کرسی می آید و کوثر
از زیر درخت طوبی می آید و رحیق از فضای بهشت می آید و چهار جوی دیگر آفرید که در قرآن مجید است
کما قال الله تعالی فیهما عینان نضاختان و سه چشمه دیگر بر بهشت آفرید که یکی چشمهٔ حیوان ست
که مسلمانان گنهگار را از دوزخ بیرون خواهند آورد و بدان آب ایشان را بشویند تا سوختگی از ایشان
برود کما قال الله تعالی ونزعنا ما فی صدورهم من غل و دو جوی دیگر خاصهٔ متقیان راست
قوله تعالی ان المتقین فی جنات ونهر وقتی که مومنان در بهشت در آیند چون چهار کاسه
ازان چهار جوی بخورند راحت آرد چون از رحیق خورند سلامت آرد چون چهار کاسه ازان چهار جوی
بخورند محبت در دل ایشان بجنبد چون از کافور و سلسبیل بخورند متوجه مولی شوند چون از زنجبیل و تسنیم
بیاشامند از شوق دیدار بی قرار شوند چون از کوثر بخورند همت و صفای ایشان بدیدار مولی گردد
و چون از شراب طهور بخورند دیدار مولی بیچون و بیچگونه ببینند کما قال الله تعالی وسقاهم ربهم
شراباً طهوراً المولفه ای عجب اینچنین بهشت ترا شناخته تو او را نشناخته و او ترا آراسته و تو خود را
بهر او نیاراسته ترتیبی ساخته یا نساخته و آراسته یا ناآراسته نساز بهشت را مشنوی کارسازی تو گو
و رضای مولی میخواهی رضا بقضای او گو و اجتهد فی طلب الجنة وحق لها ان تطلب یعنی در طلب بهشت
بکوش میسزد که او را طلب کنی فضای او خوش ست و هوای او دلکش تر آب وی وافی ست و آب
او صافی ست و صحن او روشن ست و ساحت او گلشن و منزل و سرای سرورست همنشینان خلوت
جان افزای او حورست بهار او بی خزان ست و نهار او بی شب ست قال از گلشن قرآن مجید

این برآمده کویطاف علیهم بصحاف من ذهب خطاب دور ماندگان انطلقوا الی ظل ذی
ثلث شعب و سنگ ریزهٔ او دُر مرجان است ماه رویان خیمه‌ها او دلبران لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان
ست و در خانه همه لباسهای حریرست و همه خاک و گل او مشک و عبیرست یازدهم در انیس الواعظین
آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم از رضوان پرسیدم که از حال و مآل امت
من چیزی بگو که چگونه در بهشت در آیند رضوان گفت حق تعالی بهشت را سه قسم کرده است دو قسم
از آن امت تو و یک قسم از آن سایر امم ماضیه چون مومنان در عرصات قیامت حاضر آیند فرمان
در رسد که هر کرا بر من حقی باشد ببهشت آید کسی برنخیزد بار دوم باز همین فرمان در رسد گویند که خداوندا
بنده را بر خالق چه حق باشد قوله تعالی و جنة عرضها السموات و الارض اعدت للمتقین الذین
ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین
آنکسانی که در راه خدای تعالی گرسنه را نان داده باشند و یا تشنه را آب داده اند و آنکسانی که
در وقت غضب خشم فرو برده اند و گناه مجرمان را عفو کرده باشند برخیزند پس جماعتی باشند رونده و
شتابنده بسوی بهشت ملائکه با ایشان پیش آیند و گویند که ما شما را بسوی بهشت روان می بینیم چه کسانید
گویند که ما در دنیا برای رضای حق تعالی از مال حلال خود با درویشان و مستحقان خبر کردیم ملائکه
گویند که بروید در آئید در بهشت باز منادی ندا در دهد که کجایند اهل فضل پس باشند جماعتی رونده بسوی
بهشت ملائکه پیش آیند و گویند شما چه کسانید گویند که ما اهل فضلیم گویند فضل شما چه بود گویند چون بر ما ستم
میرفت صبر میکردیم و چون بر ما بدی میرفت از کسی از آن در گذشت می نمودیم ملائکه گویند بروید
بخوشی و در آئید در بهشت که جزای فاضلان این است بعد از آن باز منادی ندا در دهد که کجایند اهل
فقر پس بروند جماعتی شتابان بسوی بهشت ملائکه پیش آیند و گویند که شما چه کسانید گویند که ما باز
می داشتیم نفس خود را از گناهان ملائکه گویند که بروید در بهشت باز منادی ندا در دهد که کجایند دوستان
خدای تعالی پس برخیزند جماعتی بسوی بهشت شتابان راهی شوند ملائکه پیش آیند و گویند که شما چه
کسانید گویند که ما دوستان خداوندیم ملائکه گویند که دوستی شما با خدای تعالی چگونه بود گویند ما یان
برضای خداوند تعالی یکدیگر را دوست میداشتیم و مال و جان خود را برضای خدای تعالی فدای
یکدیگر می نمودیم ملائکه گویند که بروید در بهشت بعد از آن خطاب باین طائفه در رسد که ای برگزیدگان
من شما مقدم شوید تا دیگران را نیز بطفیل شما در بهشت در آرم همه بر سر چشمهٔ رضوان روند فرمان در رسد
که در آن جا غسل کنند چون از انجا بیرون آیند رویهای ایشان چون ماه شب چهارده تابان باشد

و وجودهای ایشان سفید و روشن باشد چون نقرهٔ خام چنانکه چیزی حائل نشود و هر چه در پس پشت باشد از طرف سینه نماید و نیز عورتان را حسن و جمال آنچنان شود که حوران رشک برند بعد از آن ملائکه در آیند ایشان را صد و بست فوج کنند هشتاد فوج امت تو باشند و چهل فوج امتان پیغمبران دیگر بعد از آن همه را بسوی بهشت روان کنند و انگاه ترا و امت ترا معلوم سازند و علم سفید بر سر مبارک تو برپا کنند انگاه با امتان خود در زیر آن علم بایستی و در عقب تو علمهای پیغمبران دیگر هر یک با امتان خود بایستند و علم تو از علمهای دیگران یکی بده بلند باشد و هم درین میان مهتر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام هر یکی با طبقهای نور از حضرت خداوند باستقبال مؤمنان آیند و من نیز برابر ایشان با صد هزار براق و حلهای بهشتی و تاجها باستقبال مؤمنان برآیم بعد از آن اول با تو مصافحه کنیم و فرشتگان همه را حلهای گوناگون پوشانند و تاجهای نور بر سر نهند و کمر بند از نور بر میان بندند و بر براقها سوار سازند و زنان در هودجها نشستند و تختی از نور بیارند زرفنام آراسته بانواع زیورها که وصف آن بجز پروردگار جهان کسی نداند بالای تو نشینی و فرشتگان آنرا بر دوش خود گیرند و تاجی از نور بر سر مبارک تو نهند و تختهای همه انبیا علیهم السلام در عقب تو باشند و میکائیل و دیگر از فرشتگان طبقهای نور بر سر مومنان نثار کنند و مهتر جبرئیل علیه السلام در رکاب تو باشد و نیز هفتاد هزار علم از لعل سفید و منبرها در پس پشت و پرندگان گوناگون بسوی تو افراشته شوند و انه بهشت عنبر سرشت مغنیان چون هزاردستان از هر طرف سرودگویان و کبوتران بهشت در هوای صحرا بر سر مؤمنان ترنم بنوازند و بر سر همه سایه کرده بروند و مقربان بهشت بالحان خوش آیت قل هو الله احد و قال الله تعالیٰ وسیق الذین اتقوا ربهم بخوانند و نغمهای خوش برآرند حضرت آدم علیه السلام و جمیع انبیا علیهم السلام آنزمان زیر لوای تو باشند آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة و غلغله در ملکوت افتد که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم با اهل بهشت در بهشت میرسند حوران و غلمان بر بامهای بهشت برآیند و کروبیان بر بام عرش بنظاره بایستند و تری الملائکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم و در هر برجی از برجهای بهشت طبل خرمی بکوبند و در لشکرها علمهای نور برپا کنند و تو با جملهٔ مؤمنان در بهشت عنبر سرشت درآئی و کمینه کسی از امت تو باشد آنروز بآن قدر کردار بهزار پادشاهی در بهشت درآید بنوعی که پادشاهان در دنیا بوده اند همه گویند که الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین چون در بهشت برسند حق تعالی بی کام و بی زبان ندا کند همه خلائق بشنوند و فرشتگان گویند که ادخلوها بسلام آمنین **دوازدهم** آنکه در کتاب حیرت الانسان تصنیف

خواجهٔ احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بعد از ان من وجبرئیل ع ورضوان هر یک بر براق خود سوار شدیم واز مقام رضوان بیشتر رفتیم رضوان بجانب دست چپ روان شد مهتر جبرئیل علیه السلام بجانب دست راست روان شد دیگر همه فرشتگان بیرون ایستاده ماندند بعد ازان رضوان نعیم جنت برمن عرض کردن گرفت چون بدیوارهای بهشت نظر کردم خشتی از زر وخشتی از نقره وملاط آن از مشک وکافور وپهنائی آن دیوار پنجصد ساله راه وارتفاع آن سی هزار ساله راه بود چنان صاف بود که از بیرون درون می نمود چون آئینه عکس پدید آمدے وهفت زمین تا تحت الثری در صفائی آن مشاهده نمودم با پایان نظر کردم زمین آن از زر دیدم وخاک وگل وی از مشک وعنبر بود چون بجانب دست راست نظر کردم هفتاد هزار گنبد فیروزه بدیدم چون بیشتر نظر کردم هفتاد هزار قصر از مرجان بدیدم چون بجانب دست چپ نظر کردم هفتاد هزار کوشک از گهر بادیدم بزرگی هر یک سه ماهه راه بود ودر هر گنبد هفتاد در از الماس بود ودر پیش هر در هفتاد تخت از زر ویاقوت بود وبرگرد هر تخت هفتاد کرسی از لعل ویاقوت بود وبرگرد هر کرسی هفتاد حور ایستاده بودند وبگرد هر یک حور هفتاد غلمان بودند وبگرد هر غلمان هفتاد ولدان بودند وبرسر هر یک تاجهای از مروارید از فروغ حلهای ایشان تمام قصرها پرنور شده بود واز روشنائی چهرهٔ ایشان در ودیوار منور گشته بودند چون مرا بدیدند سلام کردند ودفهای شادی بنواختند گفتم خداوندا این حور وقصور که می بینم کدام پیغمبران را خواهی داد وچند هزار نیک بختان را بخشش خواهی کردند ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام این همه وانچه که می بینی بیک گناهگار از عاصیان امت تو خواهم دادن پیغمبر علیه السلام فرمودند چون این ندا بشنیدم شادمان شدم سجدهٔ شکر بجا آوردم وبیشتر روان شدم وهمچنان مقامهای بے عدد دیدم که شمار آن بجز خدای تعالی دیگرے نداند **سیزدهم آنکه** در اخبار الآخرت آورده است که فرمودند حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا بیشتر شدم بمقامی رسیدم که حوران وغلمان وولدان وقهرمان وضیفان بهشت باهم سرود میگفتند خواستم که در حال از بهشت بیرون آیم بهشت بنالید که یا رسول الله چندین هزار سالست که بدیدار تو اشتیاق مندم ساعتی باش وبدیدار خود مرا خوشنود گردان انگاه ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام هر هشت بهشت را تماشا کن ونظاره ساز در روضة الاحباب آورده است که فرمودند رسول صلی الله علیه وآله وسلم بهشتیان در بهشت سخن بزبان تازی گویند حضرت رسول الله گفتند نعمتها وکوشکها دیدم از در ویاقوت ومابین هر یک از مشرق تا بمغرب گفتم یا رضوان این کوشکها از آن کیست گفت از آن کسانیکه نابینائی را گرفته هفت قدم راه برد گفتم امت خود را

بشارت کنم گفت بشارت ده باز رضوان گفت هر بنده که صباح از جامهٔ خواب برخیزد هفت بار
بگوید که لا اله الا الله وضو سازد و نماز بامداد را بگذارد خدای تعالی او را در بهشت بست برابر دنیا جائی دهد
در جنت الفردوس آورده است که حضرت رسول علیه الصلوٰة والسلام گفتند در بهشت صد هزار کوشک
دیدم آراسته و درهای وی بسته گفتم یا رضوان این درها از چه بسته اند و میوه ها از چه خام ست رضوان
گفت یا رسول الله چون حق سبحانه و تعالی بهشت را با نهار و اشجار و ولدان و غلمان و حور و قصور بیارا
بهشت بخود بنازید گفت مؤمنان چون بنزد من آیند من ایشان را نورانی گردانم فرمان آمد
بعزت من که این را قلب کنم و میوه های بهشت را بر درختان خام گردانم و پنهان کنم و آبها را بجویها
ساکن کنم و بعضی حوران را نابینا گردانم چون مومنان قدم در بهشت نهند از درختان میوه ها بیرون آید و
میوه های خام پخته گردد و در جویها آب و شیر و خمر و عسل روان شود و حوران بینا گردند بهشت عنبر
سرشت معطر منور گردد یا رسول الله حق سبحانه و تعالی بهشت را بمؤمنان نورانی گرداند نه مومنان
به بهشت انگاه رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند ان عمر سراج اهل الجنة اشارت باین ست
بعده قصر دیگر دیدم که میوه های او پخته و دیوارهای او از زر سرخ و مروارید و گل او از مشک بود و عرض
دیوار او پنجصد ساله راه بود و در هر کوشکی هفتاد هزار سرای و در هر سرای هفتاد هزار خانه و بر هر
خانه هفتاد هزار تخت و بر هر تختی حوری نشسته که مثل آفتاب تابان بودند و در نازکی چنان بودند
که اگر آب میخوردند از گلوی ایشان می نمود و قریب آن کوشک جویهای آب و شیر و انگبین و زنجبیل
میرفت و کنارهای جوی مروارید و گوهر ریخته بودند گیاه او از زعفران و دران جویها درختان سبز
و عظیم سر در هوا کشیده و بالای آن درختان مرغان خوش الحان دیدم که خدای تعالی را ثنا
و مدح میگفتند و بر من صلوة میفرستادند و درین بهشت جویها دیدم که آب او سفیدتر از شیر و
شیرین تر از انگبین و عسل و خوشبوتر از مشک و بر آب آن جویها خیمه ها دیدم که دران حوران
نشسته بودند باواز فصیح میگفتند که زهی نعمتهای جاودانی و سعادت آن کس که ما را ثنا گفت
و ما او را گفتیم گفتم یا جبرئیل امین این خوش آواز کیانند جبرئیل گفت یا رسول الله اینها را می بینیم
گفتم آری جبرئیل علیه السلام درهای خیمه را باز کرد در انجا در آمدم حوری را دیدم که از ان نیکوتر
ندیده بودم گفتم یا اخی جبرئیل این مر کرا خواهد شد جبرئیل گفت یا رسول الله خاصه من تراوست
ترا و دید آبی در و سفیدتر از شیر و شیرین از انگبین و شهد و بوی او همچو بوی مشک خالص و
سنگ ریزه او از مرجان و مروارید و خاک او از مشک و عنبر و گیاه او از زعفران و بر لب

هر جوی خیمه‌ها بود از یاقوت و زبرجد و دران خیمه‌ها حوران نشسته ندا میدادند تسلک الحور نحن
الناعمات فلا نبؤس ونحن الطیبات فلا نهجر ابدا ونحن العطریات فلا نعطل ابدا الطوبی لمن
کان لنا وله کنا له گفتم یا جبرئیل امین این چه آواز ست که ازین خوشتر آواز نشنیده ام گفت
یا رسول الله انها حور العین اند میخواهی به بینی گفتم آری پس برداشت جبرئیل ع دربهای خیمه‌ها دیدم
رویهای ایشان روشن تر از آفتاب بود وموبهای سر ایشان بر رخساره افتاده و گردنهای
مرصع بجواهر بود و دران حجله‌ها که نشسته بودند هفتاد گروه خوبودند و هر حوری را هفتاد حله بود که
ساقهای ایشان می نمود گفتم الحمد لله الذی من علینا بمثل هذا النعیم در روضة الاحباب آورده
است که آن جوی از زعفران وارغوان بود و سنگ ریزه او از زمرد یاقوت بود و قریب آنجوی
کوشکها دیدم که بعضے از یاقوت احمر و بعضے از لولوی بیضا و بعضے از زمرد اخضر و در هر کوشک
هفتاد هزار سرای و در هر سرای هفتاد هزار حجره و در هر حجره هفتاد هزار خانه و در هر خانه تختے از
یاقوت و تختے از لولو علی هذا القیاس بر بالای هر تخته خیمه ترتیب داده اند و بر هر تختے هفتاد هزار
فراش از دیبا و هفتاد هزار فراش که هیچ فراش بفراش دیگر نماند و بر بالای هر تختے حوری نشسته
خندان هر یکے را هفتاد هزار حله در براین همه حلها پوست را نپوشد و پوست و گوشت و
استخوان این حوران از روی هفتاد هزار حله تابان و برسر هر یک تاجی مکلل از در و یاقوت
و هر یکے را به هفتاد هزار زیور زینت داده که ازین زیورها هفتاد هزار گونه آواز خوش آمدے
و هر سماعی را لذت دیگر و در پیش هر جوی هفتاد هزار صف استاده و بر هر تختے که رسیده نهاده
بعضے از زر و بعضے از نقره و بعضے از زمرد و بعضے از لولو و بعضے از کافور هیچ کرسی بکرسی دیگر نماند
جبرئیل ع گفت یا رسول الله خدای تعالے مرا فرمود که در بهشت ببرد و نظاره کن رفتم سی صد هزار
پرده که از مشرق تا مغرب در تحت طیران در آمد چون در بهشت در آمدم پرها برداشتم واکردم
پرهای من فرو ریخت دعا کردم حق تعالے قوت پرهای من داد سی هزار سال دیگر پریدم و
از پریدن باز ماندم حق تعالے پرهای من عطا فرمود قوتم زیاده ترشد سی هزار سال دیگر پریدم
باز فرو ماندم و بر کنگرهٔ بهشت رسیدم حوری دیدم که ایستاده بود ازان حور پرسیدم که هیچ میدانی
که چه مقدار پریده ام حور گفت ای جبرئیل علیه السلام اگر یکبار محمد علیه الصلوة والسلام صلوة
میفرستادی ثواب بیشتر میشد که هزار سال دیگر می پریدی و در تفسیر مدارک آورده است که جبرئیل
علیه السلام گفت یا رسول الله خدای تعالی دو فرشته آفریده است که نام آن ذو گروه است هر که نام تو بشنود

وبر تو درود فرستد آن فرشتگان او را دعای خیر کنند و فرشتگان دیگر آمین گویند و اگر بعد از شنیدن
نام تو بر تو درود نفرستد این هر دو فرشته او را دعای بد کنند خدای تعالی و فرشتگان آمین گویند
رسول علیه السلام فرمودند که بکنار جویها گوهر و مروارید ریخته اند و گیاه او از زعفران بود و بر لب جویها
درختان سرو و سنبل بود که سر در هوا کشیده بالای درختان مرغان دیدم که تسبیح میگفتند فرمودند حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حور العین را دیدم در روی من تبسمی کرد که چشم من از برق نور دندان او خیره
گردید فرمود که یا رسول الله امت خود را بفرمای که مسواک کنند از مسواک کردن آنها نور دندان ما نیکو
و نورانی میشود و امر کن ایشان را که سجده کنند از کثرت سجود ایشان اجساد و ابدان ما فربه میشود و امر
کن ایشان را که از قهر خدای تعالے بترسند که از ترس ایشان ما فرحناک و مسرور میشویم و ثابت
بنانی از انس ابن مالک روایت می کند که حضرت علیه السلام فرمودند در بهشت قصری دیدم بلند گفتم
این قصر از آن کیست گفت والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
یعنی این قصر از آن کسی است که از مردم خشم فرو برده صبر و تحمل کند خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را
چهاردهم در حیرت الفقها وحجة الفضلا در باب علما آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه
الصلوة والسلام در بهشت دو درخت دیدم و مرغی را دیدم سبزفام از این درخت برخاست و بر آن
درخت نشست از آن درختی که برخاست آن درخت خشک شده بود و این درخت در حال
سبز شد چند بار این عجائب دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چه حال است گفت این
صورت عالمان امت تست که با تو می نمایند آن مرغ که بر درخت خشک می نشیند سبز میشود
در هر شهرے که عالم بود چنان که آن درخت سبز و باطراوت ست کار مسلمانی بآن شهر باطراوت
و رونق شود و هر کجا که حضور عالمی نبود مثال آن درخت خشک بود که حکم هیزم دارد و سوختن را
شاید ای برادران پس باید که دوست دارید عالمان را که خیریت کار در این است

باب سی ام در بیان در آمدن آنحضرت صلے الله علیه و آله و سلم در بهشت دوم که آنرا دار المقام گویند و دیدن عجائب و غرائب که در بهشت دوم در نظر انور سید البشر علیه افضل الصلوات واکمل التحیات در آمده است

از لطائف و عواطف آلهی از انجمله هفت چیز درین باب بیین سیگردد اول آنکه علمای تفسیر و نقاوان احادیث معتبر
در مصنفات خود چنین مقرر و محرر کرده اند و در تفسیر مدارک آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله

علیه وآله وسلم چون من وجبرئیل امین ورضوان ازبهشت اول بیشتر شدیم تارسیدیم دربهشت دوم که آنرا دار المقام گویند از زرسرخ است و دراو ازنقره وکنگرهای او از زمرد ارید و بالای آن در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله وحرام ست بهشت مر بخیلان را رضوان در را بزد خلیفه از اندرون گفت کیستی بر در گفت منم رضوان بعد از ان در را بگشاد واندرون رفتم رضوان گفت ای خلیفه این حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم وحبیب الرحمن است بر این سلام کن بعد از ان خلیفه پیش آمده مرا سلام کرد وجواب سلام او دادم گرد برگرد خلیفه هفتاد هزار فرشته دیدم استاده وبروایتی هفتصد هزار فرشته در فرمان خلیفه بودند ودر تفسیر سامی آورده است که بهشت را دار المقام از برای آن گویند که از وانتقال وارتحال نباشد قوله تعالی الحمد لله الذی احلنا دار المقامة وارحمنا یوم القیامة ولم یظهر علینا من جرمنا علامة نجنا من العذاب بالسلامة وعفا عنها اوجب الملائكة ولم القانی دار الویل لندامة ثم احلنا دار المقامة فانزلنا محل الکرامة دوم آنکه در تفسیر زاد المذکرین آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون قدم در بهشت نهادم درجات آنها را میدیدم ومنازل آنها را مشاهده میکردم مملکت او قدیم ست ومشاهدهٔ او دایم و انس او وافی وآب عیش او صافی نقد محبت او باعیار وهوای او بے عبار وبنای قصرهای او خشتی از زر وخشتی از نقره وکلاده او از مشک وعنبر وفرش وسقف او ج سای او عرش وسنگریزهٔ صحن او در مرجان وگیاه زمین او از زعفران ولباسهای او از حریر وگل واز مشک وعنبر وتختهای او از یاقوت سرخ معلق اندر هوا وبر هر تختے هفتاد هزار فراش زیبا ودر پیش هر تختے چهار جوی آب خمر وعسل وشیر و انگبین وبر هر تختے حور نیکو جبین از حور العین که از سینه تا زانو از مشک واز زانو تا بقدم از زعفران وهر یک ازین حوران هفتصد حله زبر یکدیگر پوشیده وپیش هر حوری هفتاد هزار کنیزک استاده تحفه ها وجامها وحلها وپیرایه ها بدست گرفته اگر یک تن ازینها روی بدنیا کند شعاع جمال ایشان بر نور آفتاب وماه غلبه کند اگر حوری در شب تاریک سر انگشت خود را از آسمان بیرون کند از مشرق تا مغرب روشن شود واگر آب دهان خود بدریای شور اندازد همه دریا شیرین وگوارا گردد سوم آنکه در تاج المذکرین آورده است که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم قصری دیدم از سیم سفید بر در او نوشته که کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون گفتم این قصر از آن کیست گفت از آن شب بیداران ست بعد از ان کوشک دیگر دیدم بر در او نوشته که کذلک نجزی المتقین گفتم این چه حال ست گفت این جای متقیان ست چون ازینجا بیشتر شدم کوشکے دیدم

از مروارید بر در او نوشته که اولئك یجزون الغرفة بما صبروا گفتم این چه حالست گفت این جای صابران است چون از اینجا بیشتر شدم کوشکی دیدم از جواهر بر در او نوشته کلهم درجات العلی گفتم این چه جای است گفت این جای برگزیدگان است چهارم آنکه در کتاب حیرت الانسان آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون بیشتر شدم هفتاد هزار باغ دیدم و در هر باغ درختهای بی عدد بود و در هر درخت هفتاد هزار شاخ بود و در هر شاخ هفتاد هزار سیب بود و در زیر هر یک درخت هفتاد هزار فرشته خوان در دست گرفته استاده بودند و بجانب سیب نگاه میکردند پرسیدم که این فرشتگان بچه نگاه می کنند و چه می بینند رضوان گفت این درختان کرامت است خدای تعالی بنام هر یک بندهٔ خود آفریده است و از یک نیکی بنده دو سیب بر شاخ پیدا میشود چون آن سیب پخته میشود بر خوان هر فرشته می افتد در میان خوان دو نیم میشود و از ان حوری پیدا میشود و آن حور را بنام آن بنده می نویسند فردای قیامت او را بآن بنده می بخشند پنجم آنکه در کتاب دقائق الحقائق آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم الله تعالی در رویهای حوران چهار رنگ خلق فرموده سفید و سبز و زرد و سرخ بدن ایشان را از زعفران و عنبر و مشک و کافور آفریده است و مویهای ایشان را از قرنفل و انگشتان پا تا زانو از زعفران خوشبو و از زانو تا پستان از مشک و از پستان تا گردن از عنبر و از گردن تا سر از کافور و بر سینه هر حور نام جفت او و نام حق سبحانه و تعالی نوشته باشد و در هر دستی ده دستوانه طلا باشد مکلل بجواهر و مروارید و در پا ده عدد خلخال باشد ششم آنکه قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان فی الجنة جبلا یقال لها جبل الرحمة و علیها قصر یقال لها قصر المغفرة و فیها بیت یقال لها بیت الجلال و لها سبعون الف باب من باب الی باب مسیرة خمسمائة عام لا یفتح الا بقائل بسم الله الرحمن الرحیم ترجمه فرمودند جناب رسول صلی الله علیه و آله وسلم بدرستی که کوهی است در بهشت گفته میشود او را کوه رحمت و بر ان کوه محلی ست گفته میشود او را محل مغفرت و در ان محل مغفرت خانهٔ ایست که گفته میشود او را خانه بزرگ و مر آن خانه را هفتاد هزار در است از دری تا در دیگر پنجصد ساله راه است و کشاده نمیشود در آن قصر مگر بگوینده بسم الله الرحمن الرحیم هفتم آنکه در کتاب مجالس آورده که فرمودند حضرت رسول علیه الصلوة والسلام رضوان بمن گفت یا رسول الله چون مومنان در بهشت در آیند اول حصار از نقره بینند خواهند که آنجا فرود آیند فرشتگان رخصت فرود آمدن ندهند گویند که تمام مملکت خود ببین بعد از ان بیشتر روند حصار از زر ببینند حیران بمانند خواهند که فرود آیند فرشتگان نگذارند چون

بیشتر روند حصار دیگر از مروارید به بینند چون بیشتر روند حصار دیگر از مشک سفید بینند چون بیشتر روند حصار دیگر از نور بینند خواهند که فرود آیند فرشتگان نگذارند چون بیشتر روند حصار هفتم روشن از چراغ به بینند پس از آن در قصری برند که از یکدانه دُر باشد و مسافت آن هم چندان دنیا بود ملائکه را گویند که ما در دنیا چه نیکی کرده ام که اجر آن این قصر را یافتیم ملائکه گویند که اجر آن است که در دنیا ایمان آورده و حق تعالی را بوحدانیت اقرار کرده و نبوت پیغمبرا نرا پذیرفتید این اجر ایمان است که یافته اید بعده در قصری برند که از یکدانه لعل و یاقوت باشد باز دران وقت از ملائکه پرسند که چه کرده ایم ملائکه گویند که این اجر صلوة ست که در دنیا با بهاسرد وضو کرده بودید و غسل نمودید و جگر خود را خوناب کردید و خواب بر خود حرام کردید بعده بقصرهای برند که از یکدانه زمرد باشد ملائکه را پرسند که چه نیکوئی کرده ام گویند که این اجر آن است که در دنیا روزه دار شدید جگر خود را از بے آبے و طعامی خون کردید قوله تعالی هدًی ورحمة للمحسنین الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم بالاخرة هم یوقنون یعنی راه راست و رحمت خدا هر آئینه نیکوکاران راست و نیز آنکسانی که بر پا داشتند نماز و زکوة و ایشان را باشد آنجهان که و بودند و رستگاری مر ایشان راست و نیز وعده کرد حق تعالی که ان الذین امنوا وعملوا الصّلحٰت لهم جنات النعیم خٰلدین فیها وعد الله حقا وهو العزیز الحکیم یعنی آنکسانی که ایمان آوردند جاوید باشند در بهشت و آنکسانی که مخالفت امر او کردند بآنها سخت ترین عذاب ست اولئك لهم عذاب مهین حق تعالی یکذره عذاب بظلم نکند هر چه کند بعدل کند قوله تعالی ان الله لا یظلم مثقال ذرة اگر حسنه آرے جزای آن ده اجر یابے و اگر سیئه آری همان یک عذاب کرده می آید این نیکے از کرم ست اگر راه کرم مزتی میخواهی در افعال حسنه درای قوله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین یعنی از بدان به پرهیز و بصحبت نیکان در آویز که خدای تعالی هر آئینه دوست و همراه نیکاران است فرد مردان خدا خدا نباشند ؛ لیکن ز خدا جدا نباشند ؛ در خبر ست که چون بنده مومن در بهشت در آید بر صحن خانه خود برسد حوری بیند که آن را حور العین گویند و هفتاد هزار حور همراه آن حور باشند بر خاک مشک و عنبر غلطان و هیچ موی نباشد که از در جواهر مرصع نباشد و بر سر حوران چنان نماید که ماه شب چهارده در میان ستارگان و آن حور العین را خبر شود که پادشاه بهشت آمد حور العین پابرهنه بیرون آید و هفتاد هزار حور دیگر در رکاب او چون نظر مومن بر آن حور افتد خود را از براق بر زمین افگند و برابر آن حور بر تخت قرار یابد و عروس دنیا را خبر شود که شوهر تو برابر حور العین بر تخت نشسته است عروس دنیا بیاید و در پهلوی شوهر خود نشیند مرد او را دیده حیران بماند گوید الٰهی این بلا از کجا آمده است

واین عروس روی بسوی حور العین کرده گوید که من در دنیا رنجها کشیده ام و فرزندان زاده ام وخانهٔ این را آبادان کرده ام و بوقت زحمت بر سر این بوده ام و بهنگام مردن این خود را هلاک کرده ام امروز چشم لذت گرفتن را که تو قابض شدی حور گوید که سالها در دنیا با تو بوده در ینجا با من باشد مومن حیران بماند گوید که در دست این بلا در دنیا گرفتار بودم از ترس او در دنیا نه زن دیگر کرده بودم و نه کنیزک داشتم بعد از ان مومن آغاز کند که در دنیا خبر رسیده بود که در بهشت غمی و اندوهی نیست اکنون این چگونه اندوه ست که با من رسیده است بعد از ان حق تعالی با دلطف را فرمان دهد تا در دل همه زنان بوزد بعد از ان همه زنان بسوی حق تعالی بدوند و مدتے ایستاده بمانند حق سبحانه وتعالی جائے که نور خوبی بعلم قدیم خود نهاده بود بملائکه حکم کند که مقدار سوراخ سوزن نور خوبی را بکشایند و آن نور بر همه زنان افتد انگاه همه زنان را حکم شود که پیش شوهران خود بروید همه زنان روند آنگاه قدح شراب بهشت پیش مومن بیارند مانند آن شراب در دنیا نیست مومن آنرا بنوشد و مست گردد و هم دران صحن ده هزار سال دیگر با آن حور العین بماند بعده ناگاه نوری برآید و آن مومن این حور را بگذارد و سجده کند حور گوید که سجده از برای چه باشد مومن گوید که نور تجلی ست حور بخندد و بگوید که این نور دندان عروس تست که در کار تو می خندد یعنی میگوید که بر کنیزک چنان مبتلا شده است که از خود خبر ندارد مومن گوید که عورت من در دنیا دندان نورانی نداشت و پستانهای او تا ناف افتاده بود این سعادت او را از کجا رسیده

بناگاه نورے بتابد عیان	که مومن کند نور حقش گمان	بسجده شود آنزمان بے درنگ
بپرسد از و حور خورشید رنگ	ترا اینچنین حال از بهر چیست	مرا گوی این سجده از بهر کیست
بگوید که نور تجلے ست این	مرا باعث سجده بود ست این	بگوید با و حور نیکو سرشت
عروس تو زین کار تو در شگفت	همی خندد این نور دندان اوست	شده مبتلای کنیز از چه روست
بگوید با و مرد نیکو خصال	نبوذ زوجه من چنین با جمال	که او زشت رو بود بس بے خلاف
رسید دو پستان او تا بناف	که دندان نورانے او را نبود	ورا این سعادت ز چه رو نبود

حور گوید که این سعادت از جهت برکت نماز و روزه است مومن بشنیدن این سخن مبتلا شود تا هفتاد هزار سال با عروس خود بماند با دلطف را فرمان شود که تا بر دل این مرد زن بد مدر شک و کبر و حسد حرص از سینهٔ ایشان برود بعد از ان حور روی بسوی عروس دنیا کند گوید که تو بی بی منی و من کنیزک توام چنانچه در دنیا رنج و مشقت و راد زادن فرزندان و بیماری و اندوه کشیده امروز هم برابر شوهر تو باش عورت دنیا گوید من دانم ام در دنیا با من بود و بس بهشت برابر تو باشد رضوان گفت اگر مومن هفتاد هزار سال با حور بماند هرگز شکسته دلی نبوی

باب سی ویکم دربیان درآمدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در بہشت سوم کہ آنرا دارالسلام گویند و دیدن عجائب وغرائب کہ در بہشت سوم در نظر مبارک آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آمدہ است

ازانجملہ سیزدہ چیز مبین میگردد اول آنکہ در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجہ احمد بغدادی آوردہ است کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون من و جبرئیل علیہ السلام و رضوان در بہشت سوم رسیدیم کہ آنرا دارالسلام گویند از یاقوت سرخ ست و در او از یاقوت سبز ست و کنگرہای از مروارید ست و بران در نوشتہ دیدم کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ در تفسیر بحر الدر رجنین روایت آوردہ کہ دارالسلام ہرچہ در وست از یاقوت احمر مخلوق ست و آن محل زیارت و تسلیم پروردگار ست گویند کہ درین بہشت حق تعالی با دوستان خود سخن گوید قیل ان اهل الجنة اذا دخلوا منازلهم واتكوا على سرورهم وعانقوا على ازواجهم فاذ نادى الرب جل جلاله وهم غافلون من ذلك سلام عليكم عبادى واوليائى وحيرانى انا ربكم والهكم فاسمعوا صوتى ابصروا نورى مرحبا سلام عليكم من الحى القيوم تحية لكم من الرحمن الرحيم طبتم وطابت الجنة لكم بالنعيم المقيم طوبى لك وحسن مآب درین بہشت کسانی ساکن باشند کہ در مجلس علم مبادرت نمودہ بمواعظہ واعظان و ناصحان استماع پذیرفتہ بعد ازان طائفہ درین بہشت متمکن کردند کہ تخم سخاوت در زمین سماحت پاشیدہ و قدم اعتقاد در آستانہ اعتماد درست داشتہ از جملہ اصحاب ہمت و ارباب مروت باشند آنگاہ رضوان در را بزد خلیفہ از اندرون گفت تو کیستی گفت منم رضوان بعدہ در را بکشاد اندرون رفتیم رضوان گفت ای خلیفہ این محمد ست علیہ الصلوۃ والسلام بروی سلام کن خلیفہ پیش آمدہ سلام کرد جواب سلام او دادم گرد بر گرد خلیفہ ہفتصد ہزار فرشتہ ایستادہ بودند دوم آنکہ بہشت را دارالسلام از بہر آن گویند کہ واللہ یدعوا الی دارالسلام در وہمہ سلامت باشد ہیچ آفت نہ وہمہ نعمت باشد ہیچ شدت نہ وہمہ محبت بود ہیچ عداوت نہ وہمہ عزت بود ہیچ ذلت نہ ہمہ ولایت بود ہیچ عزلت نہ وہمہ عافیت بود ہیچ طبابت نہ وہمہ بقا بود ہیچ فنا نہ وہمہ دیدار بود ہیچ حجاب نہ و نعمت او فراوان و بقای او جاویدان و درختانش سر بر آسمان و حوران وی ہمہ نار پستان در جویہایش آب و شیر و گلاب و انگبین روان بود و لباس ایشان حریر الوان بود و نظارہ ایشان بخدای جہان بود و درین بہشت فقرای صابر از امت محمد علیہ الصلوۃ والسلام نزول فرمایند سوم آنکہ فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام چون بیشتر شدم

هفتاد هزار قصر از لعل و زمرد سبز بدیدم درازی هر یک قصر پنجصد ساله راه بود و در هر یک قصر هفتاد هزار
گنبد از الماس و فیروزه بدیدم و درازی هر یک گنبد هفتاد ساله راه بود و بر هر گنبد هفتاد هزار تخت
و بگرد هر تخت هفتاد هزار حور العین دست بسته ایستاده بودند از فروغ چهره ایشان تمام قصرها پر نور
شده بود و بر سر هر یک حور تاجهای مرصع از مروارید بود و هر یک را مشکالی از زمرد سبز بود و در دست
هر یک عصای از یاقوت و حله دار تن این حوران از نور بود و صفت خوبی و شکل ایشان در زبان
راست نیاید چون بجانب دست راست نظر کردم هفتاد هزار کوشک از یاقوت بدیدم و در هر کوشک
هفتاد هزار براق بود چون بجانب دست چپ نظر کردم هفتاد هزار غلمان دیدم و بگرد هر غلمان هفتاد
هزار ولدان بود چون بر صحن آن نظر کردم همه فرش آن از کافور بدیدم و در هر مقامی ستونهای
از عنبر و گیاه او از زعفران بود و سنگ ریزه او از لعل و دُر بود و صفت گلها بر زبان راست نیاید
و چشمهای گلاب پر بود و در همه مقامها و جویهای شیر جاری بود و در هر جاری هفتاد هزار کرسی از
نیلم نصب کرده بودند و بر هر کرسی هفتاد خوان مرصع بود و در میان هر خوان میوهای گوناگون
و نعمتهای الوان بود و در هر میوه هزار لذت و هزار رنگ بود چون بالا نظر کردم یک شاخ بلند دیدم
اگر کسی هفتاد هزار سال در سایه آن شاخ تگا ور راند از سایه آن بدر نرود از رضوان پرسیدم
که این شاخ از کدام درخت ست گفت این شاخ از شاخهای درخت طوبی ست و آن چنان ست
که هشت بهشت در زیر شاخهای درخت طوبی ست و آن درخت خود در جنت الفردوس ست
صفت درخت طوبی در مجلس مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی فرمودند رسول علیه الصلوة والسلام
چون این همه نعمت که بدیدم حیران بماندم گفتم خداوندا این نعمتها که پدید آوردی بکدام دوست خود
خواهی دادن ندا در رسید که هر که کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله بصدق دل بخواند آنرا
بخشم دوستان تر از ده چندان خواهم داد و هر یک از امتان گنهگار ترا همچنان ملک بدهم که در بهشت
اگر هزار سال شمار حوران و قصوران بکند در حساب نیاید چهارم آنکه فرمودند حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم چون بهشتر شدم قصرهای گوناگون در نظرم افتاد که هر یک قصر از زمین تا
آسمان بود و درازی هر قصری هزار ساله راه بود بعضی از لعل و بعضی از زمرد سبز بود گفتم خداوندا
این مقام برای که آفریدهٔ ندا در رسید که برای شهیدان آفریده ام که اول شهیدان در بهشت در آیند
پنجم آنکه در تفسیر شارق آورده است که فرمودند رسول علیه الصلوة والسلام در بهشت خیمه ایست
از مروارید میانه تهی که عرض او شصت میل راه باشد و طول او پنجصد ساله راه باشد در میان آن

زنان مسلمانان باشد چون مومن خواهد که با یکی جماع کند از دیگران مستور باشد و برای سواری مومنان
براقها باشد و شترها باشد که بیک ساله راه بروند ششم آنکه در حبل مجلس آورده است که فرمودند
حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در بهشت خانه دیدم که از یاقوت سرخ و دهلیز آن نیز از یاقوت
سرخ و فراخی آن دهلیز پنجصد ساله راه بود از رضوان پرسیدم که این خانه از آن کیست و این را
بمن بنما رضوان گفت یا رسول الله اگر هفتصد عمر شما باشد بر براق تیز رفتار سوار شوید یک حصه
این خانه را دیده نشود اما در دهلیز این خانه درای تا عجائب خدای تعالی ببینی فرمودند در دهلیز آن
خانه در آمدم رضوان ندا کرد که هر کدام حوران و ولدان و غلمان درین خانه آیند حوران حاضر شدند
فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام از دیدن آنخانه و حوران متعجب بماندم از حوران پرسیدم
که حق تعالی شما را از برای که آفریده گفتند برای کسی از امتان تو که نماز چاشت بگذارند گفتم ای
رضوان و ساکنان بهشت من این نماز را بر خود نذر و واجب گردانید چون از اینجا بیشتر شدم قصرهای
بلند دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این قصرهای از آن کیست جبرئیل علیه السلام گفت و
الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس یعنی برای فرو برندگان خشم در کیمیای آورده است که خدای
تعالی در بهشت عمودی آفریده است از یاقوت سرخ و بر سر آن عمود هفتاد هزار کوشک آفریده
تا از انجا اهل بهشت فرو نگرند و نور روی ایشان بر اهل بهشت افتد چنانچه نور آفتاب در دنیا اهل
بهشت گویند بیائید تا بنظاره ایشان شادان شویم چون نزدیک ایشان خواهند آمد ایشان را جامهای سبز
پوشیده خواهند داد هفتم آنکه در تذکرة الاولیا آورده که در بهشت صحرای ست چون بنده بذکر خدای
تعالی مشغول شود فرشتگان بنام او درختان بنشانند تا آنگاه که بس کنند فرشتگان نیز بس کنند
هشتم آنکه در کتاب تاج المذکرین آورده که انس ابن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول
علیه الصلوة والسلام که فرمودند در بهشت در لب جوی رسیدم که سنگ ریزه او از یاقوت و مرجان
بود آوازی شنیدم که السلام علیک یا رسول الله گفتم لبیک از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها
کیانند که بر من سلام کردند گفت حوران اند که از خدای تعالی دستوری خواستند تا بر تو سلام
کردند آنگاه حوران گفتند ما زندگانیم که هرگز نمیریم و متنعمانیم که هرگز رنج و سختی ندیده ایم و ما جفتان مردان
پارسائیم و جفتان کریمیم از امتان تو قال الله تعالی حور مقصورات فی الخیام در خبر است که حوران در
خیمها و قبه ها باشند هر خیمه از یکدانه مروارید سفید و بالای او شصت میل راه باشد و درازی او چهار
فرسنگ و آن خیمه را چهار هزار در باشد از زر و در هر گوشه از ان خیمها اهلی باشد مر هر مومن را

در آثار آمده است که حوران در بهشت دستهای یکدیگر را بگیرند و رقص سازند و بآواز خوش زمزمه نمایند چنانکه کسی از ان خوبتر آواز نشنیده باشند و میگویند که ما شادگانیم که هرگز بجفتان خود خشم نگیریم و مانیم مقیمانے که هرگز از جای خود تحویل نکنیم و مانیم خوشخویانے که هرگز ترش رو نشویم عائشه رضی الله عنها میگوید که حوران این سخنها بگویند زنان مؤمنان نیز بگویند بآواز خوشتر ازان آواز که حوران راست مانیم نماز کنندگان و شما نماز نکرده اید و ماهم صدقه دهندگان و شما نداده اید زنان مؤمنان غلبه کنند بر حوران در آثار آمده که حوران بهشت چشم باز نکنند جز بجفتان خود بگویند بعزت آن خدای که جز وی خدای دیگر نیست هیچ چیز نمی بینم در بهشت خوبتر و نیکوتر از تو که جفت ما ئے الحمد لله که تو آن منی و من آن توام سهیل ابن عبد الله گفت هر که در دنیا چشم از حرام و لذتهای دنیا فراز کند عوض آن دهند او حوران چشم خوابانیده چنانکه فرمود فیهن قصرت الطرف الآیه گویند که ایشان یاقوتند در پاکیزگی و مروارید ند در نیکوی کانهن الیاقوت والمرجان قول بعضے آنست که حوران در بهشت بعضے سرخ و سفید باشند سرخی ایشان را بیاقوت تشبیه کرده و سفیدی ایشان را بمروارید این جزای نیکوئی ایشان باشد که در دنیا کرده اند در خبر است که حق تعالی حوران بهشت را از مشک و زعفران آفریده و بقول دیگر از نور تسبیح ملائکه آفریده است و هیچکس از اهل بهشت نبود الا که او را هفتاد و دو زن بود از حوران بهشتی و هفتاد و دو زن از زنان دنیا که از دوزخیان میراث مانده باشد در خبر است که نورے در بهشت بتابد گویند که این چه نور ست گویند نور دندان حوری ست که در روی شوهر خندیده است و از آواز نعلین او آواز تسبیح میآید و از طوق گردن بند زرین او آواز تهلیل می آید ابو هریره رضی الله عنه میگوید که کابین حور باین نیکوئے قبضهٔ مویز و یا خرمائے ست که بمسکین بدهی و یا مسجد را بروبی و یا پارهٔ نان خشک بدیشان بدهی یا نان ریزهٔ افتاده از خاک برداری و بخوری جزاء بما کانوا یعملون این همه جزای ایشان باشد در بهشت آنچه در دنیا کرده اند از طاعتها من ینابیع العلوم نهم آنکه در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین واعظ آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اگر حوری از حوران بهشت کف دست خود را باهل جهان نماید تمامی جهان روشن گردد و اگر روی خود نماید مردگان زنده شوند و کافران تمامی مسلمان شوند و همه خلایق عاشق شوند دهم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در بهشت جویها دیدم جوے دیدم از شیر و جوے از آب و جوے از خمر و جوے از عسل و در هر کوشک هفتاد هزار جوی ازین چهار صنف جاری که همه از کافور سفیدتر

واز عسل شیرین تر واز مشک خوشبوی تر واز مسکه ملائم تر وچشمها دیدم از رحیق وسلسبیل وتسنیم وزنجبیل وسنگ ریزهای از جواهر گوناگون وگل آن از کافور ولای آن همه از مشک وعنبر همه گیاه او از سنبل ودرختان او را دیدم بزرگ سر اگر سواری بر براق تیز رفتارے هفتاد هزار سال در سایهٔ ازان درختان بتازد هنوز قطع نتواند کرد اصول آن اشجار از زر سرخ واغصان آن یاقوت ولؤلؤ وزبرجد بزرگے هر یک چندانے که اگر بدنیا فرستند قاف تا قاف عالم را بپوشد ومیوها چون کوزهای بزرگ وهر میوه را هفتاد گونه مزه بود ودرون هر میوه بجای دانه حوری نشسته وهر میوه خود را بر اهل بهشت عرض میکند ودیا چون میل آن در دل بهشتے در آید چنانکه هیچ تکلف بوی نرسد مثلاً از پیش بهشتے تا آن درخت هزار ساله راه باشد واو را آرزوی در دل آید شاخی ازان درخت نزد آن بنده آید وآن میوه تا لب آن بنده آید آن مقدار که خواهد تناول کند وبعد ازان آن شاخ بمحل خود باز گردد یازدهم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در پیش بهشتیان مائده باشد هشتاد صحیک زرین ودر هر صحیک هفتاد هزار گونه طعام قال الله تعالیٰ وجنة عرضها السموٰت والارض بشتابید بعملے که رساند شما را در بهشت دوازدهم آنکه فرمودند برین اشجار مرغان دیدم که برابر شتران بودند از هر لون که در بهشت ست بروی ازان لون نمونه باشد از پیش تخت بهشتے بگذرد وبصد هزار صوت مختلف نوازدن گیرد بهشتے گوید صورت تو نیکوترست یا صوت تو آنمرغ گوید گوشتم از همه لذیذتر وخوشترست این بگوید در حال سرش در هوا بریده گردد ودر هوا بریان شود ونزد در بهشتے فرود آید تا بآن مقدار که خواهد بخورد وبعد ازان مرغ باز زنده شده پرواز کند بشاخ درخت نشیند ودر نوازدن در آید بآن نغمات سیزدهم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در بهشت باغهاست که عرض وطول آن چهارده هزار ساله راه ست گفتند یا رسول الله در جنت خوشهٔ انگور چه مقدار باشد فرمودند که اگر مرغی پرواز کند ازین سر خوشه پنجاه سال آن زمان بپرد ازین سر خوشه بیرون آید صدق یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اللهم ارزقنا منه

باب سی ودوم در بیان در آمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بهشت چهارم که آنرا جنات عدن گویند وعجائب وغرائبی که در بهشت چهارم بنظر انور آن سرور کائنات علیه الصلوة والسلام در آمده

از انجمله پانزده چیز درین باب بیان میگردد اول آنکه در روضة الاحباب چنین مسطورست که

فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون من وجبرئیل ورضوان از بهشت سوم برآمدیم ورسیدیم
در بهشت چهارم که جنات عدن گویند از زمرد سبز ولعل ست وبعضی از کنگرهای او از گوهر وبعضی
از مرجان وبران در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله رضوان در را بجنبانید خلیفه از اندرون
گفت کیست گفت منم رضوان در را بگشاد اندرون درآمدم رضوان گفت ای خلیفه این محمد ست
علیه الصلوة والسلام بروی سلام کن خلیفه پیش آمده سلام کرد جواب سلام او باز دادم وهفتصد هزار
فرشته در فرمان خلیفه بودند درین بهشت سخیان وعادلان وزاهدان وامامان مساجد نزول فرمایند
بروایت ابن عباس رضی الله عنهما هفت طایفه درآیند اول دفا کنندگان بعهد دوم واصلان رحم
سوم متحملان بجفا چهارم خائفان از عذاب الهی پنجم صابران ششم منفقان اموال فی سبیل الله هفتم
صادقان در اقوال وافعال دوم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام از رضوان پرسیدم
که هر بهشت را چند در ست گفت هر بهشت را هشت در ست از زر مرصع بجواهر بر در اول نوشته
که لا اله الا الله محمد رسول الله دوم در نماز کنندگان باشد بتعدیل ارکان سوم زکوة دهندگان
بخوشی دل چهارم در فرمایندگان امر معروف پنجم در بازدارندگان از ناکردنیها یعنی نهی منکر ششم در
حج عمره بجا آوردگان هفتم در عاصیانی که توبه کرده باشند هشتم در نیکوکاران است ایشان قومی باشند
که از نادیدنی چشم بر بندند فرمان پدر مادر بجا آرند وصلهٔ رحم وعیادت بیمار را بجای آرند در حدیث
آمده است در بهشت دری میباشد که آنرا ریان نام ست از آن در روزه داران ببهشت درآیند
دروازه ندا در دهد که روزه داران کجایند ایشان از همان در درآیند سوم آنکه در اخبار الآخرت چنین
آورده است که در میان بهشت چهارم خادمان یعنی عبید مومنان که ایشان را آنروز مرتبه مساوی
مرتبه دوستان خدای تعالی باشد آنگاه فرمان در رسد بملائکه که پیش شوید هریک را اسمی ست درجات
ومقام وخانه بقصر او پرید بیک روایت آن ملائکه همین حفظه اند کراماً کاتبین باشند که امروز ملازم
ما اند فردا مصاحب ما باشند در بهشت انشاء الله تعالی این ملائکه پیش شوند هریکی را بسوی خانه و
مقام او روان وبیک روایت جمیع مومنان خانه های خود را بدانند چنانچه امروز در دنیا می دانند
ونیز در اخبار الآخرت آورده که هشت بهشت زیر یکدیگر ست بر آسمان هفتم وبالای ایشان عرش
ست واین معنی در کشاف در سوره والذاریات آمده است هریکی درجات باندازهٔ طاعت بیابند
وهمه چیزها معاینه کنند که ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر فی قلب البشر نه چشم بیننده
مثل آن وقتی دیده باشد ونه گوش شنونده وشنیده باشد ونه در خاطر مثل آن گذشته چهارم آنکه

در رسالهٔ عبهری آورده است که کمینه کسی که در بهشت مقام باید او را در دنیا چندان طاعتی نبوده باد کوشکی
دهند ده چند دنیا و بنای او خشتی از زر و خشتی از نقره و کلایه او از مشک بود و کلوخ او از زمرد و مرجان
و خاک آن از زعفران و دران کوشک هفتاد هزار ایوان باشد و در وغرفه‌ها باشد و منظرها بود و در هر
منظری حوران و غلمان و مغنیان باشند و دران خانه هفتاد هزار شهرستان باغ بود و درختها بود و تنهٔ
هر درختی از زر و شاخهای آن از مرجان و لعل و برگهایش از زمرد سبز باشد و در هر درختی هفتاد هزار
نوع میوهٔ گوناگون باشد اگر یکی از ایشان بشکنند بجای او دیگری پیدا شود پخته و رسیده گردد هر که میوه
ازان بخورد هفتاد هزار لذت یابد اگر بکام مرده نهند زنده گردد هر چند که بخورد هوس بیشتر گردد و سیری نبود
و رغبت یکی بهزار باشد و زمین آن باغ از یاقوت سرخ و گیاه او از زعفران بود و در هر خانه از درخت
طوبی و درخت سدرة المنتهی یگان یگان شاخ باشد و در هر شاخ هزار نوع میوه باشد و در زیر هر برگی
صد جنس جواهر باشد که حوران ازان پیرایه سازند پنجم آنکه در مجالس آورده است که رضوان گفت
یا رسول الله مهتر جبرئیل علیه السلام را فرمان شد که برو جنات عدن را تماشا کن که از بهر بندگان
خود چگونه آفریده ام بعد ازان جبرئیل علیه السلام بتماشای جنات عدن رفت کوشکی دید از یکدانه
مروارید با هفتاد هزار دریچه از یاقوت سبز و زمرد از دریچه تا دریچهٔ دیگر پانصد ساله راه و در پیش هر دریچه
هفتاد هزار حور نشسته و در پیش هر حور العین هفتاد حور دیگر بخدمت ایستاده همدرین میان نظر حور العین
بجبرئیل علیه السلام افتاد در خنده شد نوری از دندان او جدا شد جبرئیل علیه السلام حاملان سر بسجده
نهادند باین گمان که این نور تجلی حق ست حور گفت این نور دندان من ست که حق تعالی از بهر بندگان
خود آفریده جبرئیل علیه السلام گفت این حور نصیب کدام بنده نیک بخت ست خطاب شنید که هر که از هوای
نفس خود برآمده و خود را الجبت مولی بسته است او راست ششم آنکه در تفسیر بحر الدرر آورده که در جنات
عدن غرفه است از دُر مجوف ارتفاع آن شصت میل راه باشد و مر او را چهار هزار در باشد از زر و بر هر
دری هفتاد هزار فرشته ایستاده اند و با هر فرشته هدیه از نزد خدای تعالی باشد همراه که هیچ هدیه بهدیهٔ
دیگر نماند و مر این غرفه را زوایا باشد و در هر زاویه هر بهشتی را اهلی باشد اهل این زاویه را بر احوال اهل
آن زاویه اطلاع نباشد هفتم آنکه روایت میکند ابن عباس رضی الله عنهما که در بهشت عدن شش
درخت ست پنج آذار برای حله که لباس بهشتیان باشد و یکی از برای میوه که در هیچ سرای و کوشکی نبود
مگر ازین درخت در وی صد هزار شاخ باشد و بر هر شاخ صد هزار گونه میوه و برگهای او همه حلها باشد
چون برگ لاله که هفتاد حله او را جمع کنند در میان دو انگشت توان گرفت و در زیر آن درختان سه

چشمه روان بود سلسبیل و کافور و تسنیم هشتم آنکه در تفسیر بحر العلوم آورده است که الله تعالی در هر بهشتی هفتاد
هزار دشت آفریده است و هر دشتی را هفتاد هزار شهرستان از در سفید آفریده است و در هر شهری هفتاد
هزار سرای و در هر سرای هفتاد در از رحمت کشاده و بر هر در صد هزار بواب ایستاده و بر دست هر دربانی
هدیه از لون دیگر و باز در شهری هفتاد هزار قصر شرفات و غرفات آن یکی از سیم خام ساخته ایوان و
کیوان و اساس آن از زبرجد و بعضی از رواق عیون سای و در هر قصری هفتاد هزار صحن همه بخشتهای
زرین و سیمین آراسته و طین آن از مشک ناب و آب گلاب عجین ساخته و در هر صحن هفتاد هزار صفه
و در هر صفه هفتاد هزار زاویه و در هر زاویه هفتاد هزار تخت و بر هر تختی هفتاد هزار فراش و بر هر فراشی
هفتاد هزار بالش و بر هر بالش حوری نشسته که بآرایش از هر چه تمامتر قوله تعالی متکئین علی
فرش بطائنها من استبرق و بعضی از ان تختها زرین و بعضی از ان سریرها سیمین نیک بختها بران تختها
بنشینند و دران سریرها سروری نمایند و بر بساطین و ریاحین نظاره کنند و جان و دل تازه کنند
نهم آنکه ایضاً در تفسیر حسینی آورده است که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در جنت
در پیش هر قصری بوستانی دیدم آراسته و بانواع اشجار پیراسته و بانواع ریاحین و ازهار زینت داده
قوله تعالی جنات عدن تجری من تحتها الانهار و در هر بوستانی هفتاد هزار گلستان و در هر گلستان
هفتاد هزار درخت مختلف و اثمار آن نیز مختلف فیهما من کل فاکهة زوجان طول هر یک درخت
هزار ساله راه و بر هر درختی شاخها بعضی از زمرد و بعضی از زبرجد درازی هر شاخی هفتاد هزار گز بود و
اصول آن اشجار زرین و اثمار ان همه زیورهای سیمین بود و گویند که نثار اهل بهشت از ان اثمار
خواهد بود و اوراق آن دیبا و سندس و عناقید آن چون تنگی که از شکر پر سازند و یا چون خیکی که از
شهد قند محشو گردانند چنانکه اهل شهادت دهان عیش خویش بدان شهد خوش دارند و دانیة علیهم
ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا هر شیوه که خواهند میوه از ان خورند و از شجره که آرزو کنند ثمره از ان
بردارند و فاکهة مما یتخیرون گویند که بران درختها سیبها بود چون سبوی که از عسل مملو بود چون بهشتی
آن میوه را بدست آرد و بشکند از میان آن حوری چون ماهی و یا چون یوسفی از صمیم چاهی بیرون آید
که تاج بر سر و دواجی در بر و خلخال سیمین در ساق پای و خال مشکین بر چهره براق سوار با ملاحت و انگشتری
صباحت در انگشت باز فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در هر بوستانی هفتاد هزار میدان
دیدم و در هر میدان هفتاد هزار خیمه منقش و هفتاد هزار حریر بخامه قدرت تحریر کرده متکئین علی رفرف
خضر و عبقری حسان این دولت و سعادت حواله طایفه باشد که در مقام نعمت شاکر و در هنگام محنت

صابر بوده باشد دهم آنکه قوله تعالی و یطوف علیهم غلمانٌ لهم کانهم لؤلؤٌ مکنون حکیم قدیم ملک کریم جل
ذکره و عز شانه خبر میکند از حال آن پوشندگان خلعت رضا و نوشندگان شراب وفا و پایندگان
سعادت بقا قوله تعالی و یطاف علیهم گرد برگرد ایشان غلمانی اند بخدمت و ایشان گویا که مروارید
در صدف باشند ابن جبیر گوید که مکنون ای مصون فی الکن ای فی الصدف نه آفتاب برو تافته
و نه باد برو وزیده و نه دست کس آنرا سوده و نه چشم کسی آنرا دیده و بمرور دیگرگون نشود و در برآمدن
سال طراوة او کم نشود و ذرات لطف الٰهی ذره موی ایشان را نظمی داده و صناع فضل باز شاهی پیرایه
جمال ایشان را ترتیبی داده بعضے گویند که این غلمان کودکان ایشان باشند و بعضے گویند که مراد ازین
غلمان اطفالی اند که سیآت نکرده باشند که بران مستوجب دوزخ شوند و طاعتی ندارند که بسبب آن
سزاوار درجات باشند و ایشان بخدمت بهشتیان برند و بعضے گفته اند که غلمان طایفهٔ باشند که حق
تعالی ایشان را بقدرت خود آفریده چنانچه حوران را آفریده و این غلمان خدمت ظاهر اند نه خدمت
باطن زیرا که اگر بمروارید تشبیه کرده است و مروارید دیدار را بود نه کردار را و در جای دیگر حوران را همه
بلؤلؤ تشبیه کرده است و آن تشبیه در سفیدی در صفای لون ست باز حضرت علیه الصلوة والسلام
فرمودند که کمترین کسی را از اهل بهشت آن درجه باشد که اگر خادمی را بانگ کند هزار غلام لبیک گویند
هر کسی را از ایشان کاری باشد که آن دیگری را نباشد گفتند یا رسول اللہ چون خادم مانند لؤلؤ باشد
مخدوم چگونه باشد فرمودند مخدوم را بر خادم فضل چنان بود که ماه شب چهارده بر ستارگان آورده اند
که هر چه بهشتے را در خاطر گذرد غلمان در حال پیش او آرند بے آنکه بر زبان آرد نظیر این در دنیا چیست
اندامهای مردم ست که چون آدمی چیزی را باندیشد بدل خود اندامها بدانند و بکنند بے آنکه بر زبان گویند
دیگر حال بهشتیان چه باشد یازدهم آنکه در تذکرة الاولیا آورده است که بر جمله بهشت یک برگ
نیست که نام حضرت محمد صلی اللہ علیه و آله وسلم بروی نوشته نباشد و ابتدای جملهٔ اشیا را بنام او کرده
و ختم جمله انبیا بنام او ست لاجرم خاتم النبیین آمده دوازدهم آنکه در کیمیای سعادت آورده است که
بهترین بزازی است یا آنکه مشک مطهر و امثال آن مراد آنکه در بهشت هم اگر بازرگانی بودی
بزازی و یا بعضے عطاری بودی سیزدهم آنکه در کتاب دقایق الحقایق آورده که تصنیف
ابولیث سمرقندی گفت مقاتل رضی اللہ عنه که ده جنس از حیوانات در بهشت روند شتر صالح و
گوسفند ابراهیم و گوسفند اسمٰعیل و گاو موسیٰ و ماهی یونس و حمار عزیر و مورچه سلیمان علیهم السلام
و هدهد بلقیس که بحضرت سلیمان علیه السلام خبر آورده بود و شتر رسول علیه الصلوة والسلام و سگ

اصحاب کهف چهاردهم آنکه در کتاب روضة الاحباب آورده که اول طعامی که اهل بهشت خورند زیادتی جگر ماهی که زیر زمین ست و گویند که آن از جمله گوارنده ترین طعامهاست و در حدیث دیگر وارد گشته که در روز قیامت زمین را بید قدرت خود نانے سازد و با جگر ماهی ما حضر اهل بهشت گرداند و بعده گاو بهشتے که در انجا چریده باشد بجهت اهل بهشت بکشند و ایشان را مهمان کنند پانزدهم آنکه در مجموع الخاقانی در روضة الواعظین در حدیث آمده است که در بهشت جوی باشد ریان نام نیاشامند ازان جوی مگر روزه داران وصفت آنجوی وخاصیت آنجوی بجز خدای تعالی دیگری هرگز نداند

باب سی و سوم در بیان در آمدن آن سرور صلے اللہ علیه وآله وسلم در بهشت پنجم که آنرا دار القرار گویند وعجائب وغرائبی که درین بهشت بنظر مبارک سید عالم صلے اللہ علیه وآله وسلم در آمده است

ازانجمله شش چیز درین باب مبین میگردد اول آنکه در کتاب در المجالس آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون من وجبرئیل علیه السلام ورضوان از عدو جنات عدن بر آمدیم تا برسیدیم در بهشت پنجم که آنرا دار القرار گویند از مروارید روشن است و در تفسیر بحر العلوم آورده است که دار القرار مخلوق از مرجان ست وکنگرهای او از الماس ولعل ست وبران در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله رضوان در را بجنبانید خلیفه از اندرون گفت کیستی گفت منم رضوان بعده در را بکشاد اندرون رفتم رضوان گفت ای خلیفه این محمد علیه الصلوة والسلام است بروی سلام کن خلیفه پیش آمده سلام کرد جواب سلام او دادم گرد برگرد خلیفه هفتصد هزار فرشته ایستاده بودند در تفسیر بحر الدرر آورده است که بهشت را دار القرار از برای آن گویند که آنموضع روح وراحت وانبساط وعیش ونشاط ست وازو بیرون آمدن نباشد بقرار آن باشد که او را بیم زوال بود وبقرار آن بود که دردی در دغم بود و بقرار نبود آنکه با محمد مختار علیه الصلوة والسلام وبا مهاجر وانصار بود ودر زیر ظلال اشجار بود وخفتش چون لؤلؤ شاهوار بود بقرار نبود آنکه با دیدار ملک جبار بود ولا یزول ملکهم ولا یفنی نعیمهم عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منادیا الی الجنة فینادی یا اهل الملک الدائم والنعیم المقیم والحیوة الابد فیحیوا باجمعهم قال فیقول بکم هل رضیتم عنی فیقولون سبحان ربنا قد رضینا فیقول لاهل الجنة ان ربکم یقول هل لکم من حاجة فیقولون سبحان الله قد اعطانا ربنا حوائجنا وفوق حوائجنا فیقول یا اهل الجنة ان ربکم یقول ما اعطیکم فیقولون سبحان ربنا ای شیٔ افضل مما اعطانا ربنا

یا اهل الجنة ان ربکم یقول اعطیکم رضوانی ورضوان من الله اکبر و گویند که این سرای بی قصور و نعیم بی فتور جای کسانی باشد که متدرع بدرع ورع باشند و در طلب رضای خداوندی کوشند و در امر معروف و نهی منکر سعی بلیغ نمایند و در قهر متمردان و زجر متعدیان مبالغتی بی دریغ نمایند کما قال الله تعالی یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر دوم آنکه در اخبار الملکوت آورده است که فرمود حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون اندرون بهشت درآمدم نظر کردم عمارتهای آن دیدم که سطبری دیواران پنجصد ساله راه بود و ارتفاع آن سی هزار ساله راه بود خشتی از زر و خشتی از نقره و گل آن از مشک و خاک آن از عنبر و گیاه آن از زعفران و کوشکهای او از مروارید و در آن خانها جویهای آب جاری بود وهب ابن منبه گوید که باری تعالی از آن روزی که بهشت را آفریده است چون پهنای هفت آسمان و هفت زمین آفریده است زیرا که عادت این ست که طول از عرض بیشتر باشد چنانچه در آیة است که سابقوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها کعرض السماء والارض سوم آنکه انس ابن مالک رضی الله عنه روایت می کند که پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت بالای آسمان هفتم و فرود عرش ست و دوزخ در زیر هفتم زمین ست چون قیامت شود آسمان را بردارند تمامی هوا شگافته شود آنگاه الله تعالی بهشت را آنمقدار کشاده گرداند که تمامی اهل بهشت در و جای گیرند باندازه مراتب خود و بهشت را صد دریچه است میانه هر دریچه پنجصد ساله راه است و باغها در وآراسته و میوه ها فروبسته که بدست توان شکست هر میوهٔ که نفس آرزو کند موجود باشد درین بهشت نیز زنان پاکیزه اند از آلایش حیض و نفاس مبرا و ایشان را حور العین گویند هر یکی را الله تعالی از نور جواهر آفریده است و ایشان چشمها فروبسته باشند از غیر و بجز شوهر خود نه بینند و هیچکس از آدمی و پری بایشان دست نرسانیده چنانکه در قرآن ست که لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان آورده اند که حور العین دو جنس ست یکی انسیه در صفت و هیئت مردم ست دوم جنیه یعنی بر شکل و صورت پری است زیرا که پری مسلم در یک قول در بهشت خواهند و معنی این آیة آن ست که پیش ازین مردمان و پریان بعد از حساب قیامت خواهند آمد بشارت فرمود مومنان را اگر گویند که پیش ازین در بهشت مردم و پری راه بود که بر ایشان دست نرند جواب گویم که پریان را پیش از آمدن عیسی علیه السلام در بهشت و در آسمان راه بود چون او مبعوث گشت پریان از رفتن باسمان چهارم ممنوع شدند چون پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام در دنیا آمدند پریان از هفت آسمان ممنوع شدند یعنی کس ظن نبرد که پریان بر حور جنس

خود دست زده باشند یا این ذکر بر سبیل تاکید عصمت ایشان باشد چنانچه گویند که فلان چیز را آفتاب
و ماهتاب ندیده است هر بار که چون شوهران ایشان فرا آیند ایشان را بکر یابند هر یکی را هفتاد حله
باشد هر حله برنگ های گوناگون و آن هفتاد حله سبک تر از موی بدن ایشان باشد و استخوانهای
ایشان و رگ و پے نماید چنانچه شراب لعل گون در ساغر سفید نماید و گیسوی ایشان مکلل باشد بدر و
یاقوت اگر یکے از ایشان دست بیرون آرد تمامی دنیا روشن گردد در تفسیر امام غزالی رحمۃ اللہ
علیہ مسطور است در بیان این آیۃ کہ فیها انهار من ماء غیر آسن دجلہ از نهرهاے جنت است
و فرات از نهر آب جنت بیرون آمده و جیحون و نیل از خمر جنت بیرون آمده است و نهر هند مشهور همین
گنگ است و این آب از کوثر بیرون آید چون خواهد بنده مومن دران دجله در آید فرشتگان ندا
کنند که ادخلها بسلام آمنین و اسکن خالداً و مخلداً یعنی در آی با مان تمام و سالم و ساکن شو در و پیوسته
زنده باش و این ترا باشد و فنا نه پذیرد و هلاک نشود و پیوسته جوان بمانے و نعمتهای این خانه
با تو بود و کهنه نشود آنقدر که خواهد دل طلبد در زمان بیابد و نطعهای رنگین دهند از استبرق و زعفران
و کسوتهای گوناگون بخشند و تاجهای مرصع چون آفتاب تابان و روشن باشد با تو بدهند و تو
هر زمانے تاج دیگر بر سر نهی و ترا هشتاد هزار خادم دهند و چهل هزار غلمان و بست هزار طفل
چون در مکنون پیش تو بازی کنند و یطاف علیهم ولدان مخلدون و اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤاً منثوراً
و هفتاد هزار حور بخشند چهارم آنکه در تفسیر بحر العلوم و بحر الدرر آورده که فرمودند حضرت محمد صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم در ارض آن ریاض حوضها و قدحها دیدم چون نجوم آسمان بے عدد و هر حوضے صد ساله
راه تقدیر فرموده صانع قدرت بصنع بے شبهت شطوط آن را بزیور تزئین داده و بجواهر ثمین ترصیع
داده بر کنار گوهر نگار بر هر برگ هفتاد هزار تخت مرصع همه بقلم قدرت نگاشته و بجواهر لآلی معانی پیراسته
و مجموع متکای ارباب سعادت و مسند اصحاب سیادت و فراش ازواج کرام و محل اجتماع افواج
سعادت انجام گشته و نظاره گاه خلد برین و عشرت جای حور العین آمده پنجم آنکه خورشید فلک نبوت
و قمر آسمان سماحت و مروت اعنی محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر لفظ مشک افشان چنین حرمت
نمودند که مولی عز و علی چنانچه مخدرات عالم فانی را از چهار عنصر آفریده حور العین جهان باقی را نیز از چهار چیز
آفریده است از قدم تا زانو از مشک اذفر از زانو تا ناف از غالیه و عنبر و از ناف تا کتف از کافور
و از کتف تا فرق سر از مروارید و رخسار از یاقوت سرخ قوله تعالی کأنهن الیاقوت و المرجان در رخ
راست ایشان نوشته که لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ ذات ایشان از حیض منزه و وجود ایشان

از ریب و عیب مبرا لهم فیها ازواج مطهرة وهم فیها خالدون و ترکیب لطف ایشان چون در مکنون
و صورت لطیف ایشان جواهر مخزون قوله تعالی و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون جزاء بما کانوا یعملون
و هر یکی حوران را هفتاد حله باشد بروایت دیگر صد حله باشد یری ساقها من وراء تلک الحلل
وعلی رأسها تاج من العنبر مکلل بالیاقوت والدر وستون الف دابة المسك والغالیة
وفی عنقها الف قلادة من الجواهر وفی یدها کاس من الذهب وفی کل کاس مائة لون
من الشراب لا یشبه بعضها بعضا در حدیث نبوی در وصف جمال ایشان ورود یافته
مضمون آن باین توصیف رائج ست که مشاطه قدرت عروس جمال پر کمال ایشان را چنان بزیور حسن
و جلای زیبایی پیراسته که نظاره گیان بر مشاهده جمال ایشان انگشت حیرت بدندان غیرت گزیده
در مقام تعجب زبان بتذکیر اذکار سبحان ربی العظیم بگشایند حاصل که عذار میمون ایشان بآب
چشمه آفتاب شسته و جمال حمیدة الخصال بر ذات مطبوع الشمائل ایشان بمنطقه جوزا بر بسته طراوتی
هر چه تمامتر بر طرف طرهٔ طرار ایشان نهاده و نظارتی هر چه لطیف تر در گلزار رخسار ایشان پدید
آورده زلف پریشان مشک افشان بر عارض گل برگ کافورین فرو گذاشته و صباحتی در صفحات
جبین ایشان بقلم و خامه فطرت بنگاشته و سفید آب لطف بر چهره ایشان ریخته و گلگونه ملاحت
بر رخسار گلنار ایشان انگیخته کان غرتها رشاد و کان سواد طرتها ضلال گویند که اگر یکی از ایشان ابهامی
بعالم نماید شب تاریک چون روز روشن شود و اگر از چشمه بوستان دهان او قطره فرو چکد امواه اجاج
در بحار اجاج همه عذب فرات سائغ شراب گردند و عالم سراسر بوستان گردد و زمین یکایک گلستان
شود و روز در آرزوی او نوروز گردد و خاک از عکس جمال او بهشت گردد و آب شور از رقایق جمال زلال
او انگبین سرشت شود حقا که اگر بلغای عالم و فصحای بنی آدم جمع گردند بهمگی در ثنای حوران مصروف
دارند عاقبت بعجز خویش اعتراف نمایند قال ابن عباس رضی الله عنهما سطع نور فی الجنة فرفعوا
رؤسهم فاذا هو من ثغر حور ضحکت فی وجه زوجها و ذکر فی زهرة الریاض فی بیان جسامة
حور العین بین منکبیها فرسخ فی فرسخ ولو ان حورا من حور الجنة تقوم علی الارض لرسخت اقدامها
الی الارض السافلة وجاوزت منکبیها سماء الدنیا وان حورا اطلعت من السماء الدنیا لانکسفت
الشمس من ضوء حسنها و جمالها وفی الخبر ان للرجل من اهل الجنة خمسمائة حور واربعة
آلاف بکر من الدنیا یعانق کل واحدة منهن مقدار عمره فی الدنیا و ذکر فی ریاض الابرار
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لما اسری الی الجنة رایت حور العین مزین متبسمین

فی وجهی فخشب من عینانی من ضوئهن فقلن یا رسول الله مُر لامتك بالسواك فکلما
سوکو زاد حسن اسناننا و مرهم بالصیام فکلما صاموا زاد طیباً لافواهنا و مرهم بالصدقة
فکلما تصدقوا ازادلنا سمناً و مرهم بالبکاء فکلما بکو من خشیة الله تعالیٰ زاد لنا فرحاً
ششم آنکه در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر ما
صلی الله علیه وآله وسلم چون نظر کردم یک حور العین دیدم که اگر یک قطره از رخسار آن حور بدریای
قلزم افتد تمام دریا چون گلاب گردد هفتاد هزار حور دیگر در خدمت او ایستاده بودند که چون ماه شب
چهارده تابان چون آن حور مرا بدید بر من سلام کرد گفت یا رسول الله یک التماس دارم که مرا در
خدمت خود قبول کن که من در خوبی نظیری ندارم در جمال و در کمال موصوفم فرمودند در پیشانی آن
حور نگاه کردم او را بنام بلال حبشی رضی الله عنه دیدم گفتم ای حور ترا بنام بلال حبشی نوشته اند من
ترا چگونه قبول کنم آن حور گفت یا رسول الله بلال سیاه ست و من چون کافور سفیدم صحبت او
با من چگونه راست آید گفتم ای حور اگرچه تو سفیدی همچون کافور روشن تر شده اما بلال من همچون
مشک سیاه است و از کافور مشک بقیمت می ارزد حور گفت یا رسول الله بلال همچون شب سیاه
ست و من چون روز روشنم گفتم ای حور شب سیاه پرده پوش عاشقان خداست و روز روشن
غوغای عام ست ندا در رسید که ای حور چون روز قیامت شود همه سیاهی بلال را جمع کنم و هر یک
حور را یک خال از سیاهی بلال بخشم که آن یک خال بر رخسار حوران زیبایش تمامتر دهد تا مرتبه
که در سیاهی بلال ست همه انند **بیت**

خورشید آسمان و زمین روشن ست از آن
زان گشت سرخ روی که همرنگ آن او ست

آن خواجه که بدر غلام بلال اوست
یک پرتو از تجلی نور جمال اوست
تنها نه مرغ روح بنالش همی پرد

بر چهره خال حور ز رنگ بلال اوست
گل گرچه آبروی چمن شد برنگ بوی
پرواز جبرئیل امین هم ببال اوست

باب سی وچهارم در بیان در آمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بهشت ششم که آنرا جنات النعیم گویند و عجائب و غرائبی که درین بهشت در نظر انور مبارک آن سرور علیه الصلوة والسلام در آمده است

ازانجمله شش چیز درین باب مبین میگردد اول آنکه در اخبار الملکوت آورده که فرمودند حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون من و جبرئیل علیه السلام و رضوان از بهشت پنجم بسوی بهشت
ششم روان شدیم تا برسیدیم در بهشتی که آنرا جنات النعیم گویند از زمرد و لعل ست و در او از لؤلؤ

بفیاد کنگره های او از الماس و جواهر بود بر در او نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله رضوان
در را بجنبانید خلیفه از اندرون گفت تو کیستی گفت منم رضوان بعده در را بگشاد چون اندرون
رفتیم رضوان گفت ای خلیفه این محمد ست علیه الصلوة والسلام بروی سلام کن خلیفه پیش آمده
سلام کرد جواب سلام او دادم گرد بر گرد خلیفه هفتاد هزار فرشته بودند و بروایتی هفتصد هزار فرشته
ایستاده بودند درین بهشت شهدا و مؤذنان نزول نمایند دوم آنکه ابوهریره رضی الله عنه
روایت کند که گفت از فضیلت بهشت ششم از رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم جناب آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفتند من از رضوان پرسیدم گفت حق تعالی در کلام مجید میفرماید
که ان الله یدخل الذین اٰمنوا وعملوا الصّٰلحات جنات تجری من تحتها الانهار یحلون فیها من اساور
من ذهب ولؤلؤ ولباسهم فیها حریر و بنای او خشتی از زر و خشتی از نقره و گیاه او از
زعفران و سنگ ریزه او از مروارید بود فرشتگان ندا کنند که ای اهل بهشت شما را زندگانی ست
بی مرگ و نعمتی است بی زوال چنانچه خدای تعالی در قرآن یاد کرده است ان تلکم الجنة التی اورثتموها
بما کنتم تعملون در بهشت چیزهاست که خدای تعالی از برای اهل بهشت آفریده است که هیچ چشمی
او را ندیده و هیچ گوشی او را نشنیده چنانچه در قرآن از آن خبر داده است فلا تعلم نفس ما اخفی لهم
من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون آنگاه گفت بمقدار تازیانه از بهشت بهتر ست از همه دنیا فرمود
قسم بآن خدای که قرآن بمن فرستاده حسن و جمال در بهشت چنان باشد که در وهم کسی نیاید و میوه های
بهشت گوناگون ست و هر میوه که بخورد هفتاد رنگ و هفتاد بوست و اهل بهشت را نه بول ست
و نه غایط و نه بلغم و زنان مومنان را چنان جمال بود که اگر زنی از اهل بهشت یک ناخن خود را دراز کند
از مشرق تا بمغرب همه روشن گردد هر یکی را هفتاد حله باشد و در هر ساعتی هفتاد گونه بگردد و در خبر ست
که کمترین کسی را از اهل بهشت هفت قصر دهند قصری از یاقوت و قصری از در و قصری از جواهر و قصری
از مروارید و قصری از گوهر و قصری از نور عرش و هر مومنی را در بهشت قوت مرد باشد و نیز در بهشت
خواب نباشد و از جامهای بهشتیان بوی مشک و کافور آید و جامهای ایشان سبز رنگ باشد چون
ایشان را حاجت بگوشت خوردن شود مرغان بریان شده بیایند ای دوست خدا هر چه
خواهی از ما بخواه که از چشمه سلسبیل آب خورده ایم و از درختان زیر عرش آمده ایم چون مومن از آن
بخورد سیر شود چون از خوردن فارغ شود پریده بجای خود رود و هر بهشتی را هفتاد حله باشد و ده
انگشتری باشد آورده اند که در روز قیامت از برای مومنان خازنان بهشت شتران گرفته

باستقبال بیایند پالانها از یاقوت سرخ و مهار ایشان از مروارید مرصع و قصری که در بهشت است
پهنای او یکماهه راه ست و در هر قصری هفتاد خانه باشد و در هر خانه هزار در باشد و در هر دری حوری
نشسته و با وی هفتاد کنیزک باشد چون بدر قصری برسند که خدای تعالی آنرا از نور عرش آفریده است
اگر این قصرها در دنیا بودی چشم از مشاهده او کور شدی و خادمان پیاده باستقبال وی بیایند در پیش
تخت کرسی نهاده از یکدانه مروارید و یاقوت خدای تعالی میفرماید که فیها سرر مرفوعة و آن
بالاتر باشد چون بهشتی خواهد که پای بر تخت نهد کوتاه گردد چون بر تخت نشیند باز بلند گردد غلمان
و ولدان در پیش او صف زنند آورده اند که در بهشت جایگاهی ست که مردم بنشینند و با یک دیگر
سخن گویند و آن چیز که در دنیا گذاشته بودند یا کرده بودند یاد آرند پس بر مومن لازم باشد که اندیشه
کند و بداند که چگونه باید کرد چنین نعمت جاویدانی برای دنیای فانی فراموش کند و عمر خود را بباد
دهد اگر طمع بهشت و امید از رحمت حق تعالی داری پیوسته در رضای وی باش و بهشت را از
باری تعالی بخواه و بتضرع و زاری مشغول باش رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند هر که از حق تعالی
پیوسته بهشت خواهد او را بدهد و در طاعت ثابت قدم باش و خود را بکار خیر مشغول گردان و از بهشت
محروم مگردان بحرمة النبی علیه الصلوة والسلام و آله اجمعین سوم آنکه در تفسیر بحر الدرر و بحر العلوم آورده
است که در صفت مراکب جنت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرمودند که در ساحت
جنان و فرادیس رضوان مراکب سوایم دیدم و براقها مشاهده نمودم که هر یکی ازان برق رفتار
رعد گفتار ؛ خورشید چشم ؛ ناهید خشم ؛ قمر رخسار ؛ مشتری دیدار ؛ مشکبوی ؛ لطف خوی ؛ باد پیمای ؛
گوهر بهای ؛ رحیق ریقی ؛ صدیق تحقیقی ؛ باد پای ؛ آتش رای ؛ آب رفتاری ؛ عنبر غباری ؛
خوش عنانی ؛ مشک افشانی ؛ گویند که جناب را طور و هیاکل چنان بود دمهم بعضی سیمین و لعل و لعلین
و سروج ایشان بزمرد اخضر و ستام ایشان بآلی لالا بافته و بزبرجد و یواقیت آراسته و در مراج
بهشت و مراعی جنان چنان دیدم که چون جبال راسخ چون شمال در تک دو و چون کوه کوهان هر یک
و نیز در تفسیر آمده ست که مراکب مومنان در بهشت بسیار باشد این آیة که واقبل بعضهم علی بعض
یتساءلون مسطورست یعنی فی الجنة متکئین علی سرر یطیر فی الهواء فیلتقیان یعنی بهشتیان
در بهشت بر تختها تکیه کرده باشند و این تختها در هوا می پرد و دو دوست با یکدیگر در هوا ملاقی میشوند یکی
ازان مردمان را بگوید که ای برادر یاد داری که روزی در دنیا در فلان موضع باهم ملاقات کرده بودیم
و از حق تعالی خواسته بودیم که ما را در بهشت جمع گرداند او گوید که آری یاد دارم و فی ریاض المذکرین

عن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان فی الجنة شجرة یخرج من
اعلیها الحلی والحلل ومن اسفلها خیل بلق بترجمة بالیاقوة ویلجمه بالدر لا یرثون ولا یبلون ذوات
اجنحة فیجلس اولیاء الله فیطیر وبهم حیث شاؤا فیقولوا الذین اسفل منهم یا اهل الجنة بما بلغ هؤلاء
هذه الکرامة قالوا انهم کابد وهذا اللیل وانتم نائمون یصومونهم وکنتم تاکلون کانوا یجاهدون وکنتم قاعدون
ترجمه روایت میکند امیر المومنین علی رضی الله عنه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که
فرمودند در بهشت درختی است چون همت عاشقان بلند وچون عزت صادقان برومند وحلقهای
بهشتیان وزیورهای ایشان از ان برگهای درخت حاصل میشود ودر زیر آن درخت طویله چون
عریضه محتاجان دراز آهنگ وبران طویله تگاوران گلگون دو رنگ وآن تگاوران راهم بال
باشد وهم پر ولگام آنها مرصع بمروارید وگوهر واز سرگین وبول کردن ایمن وپاک باشند پس اولیاء
خدای تعالی را بر این جنائب آراسته بنشانند هر کجا که ایشان خواهند بگردانند خواه در هوا وخواه در
زمین بهشت پس میگویند ایشان را آنکسانی که فروترین ایشانند ای دوستان خدا بچه چیز وبکدام
طاعت باین بزرگی رسیده اید جواب دهند که ما یان شب بیدار یم وشما خفته گانید وبودیم مایان
روزه دارندگان وشما میخوردید وبودیم مایان جهاد کنندگان در راه خدای تعالی وشما در خانهای خود
نشسته بودید چهارم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در فضای بهشت طیور مشاهده
کردم هر یکی چون وحوش دیدم که ارباب بهشت وصیادان در انجا صید خواهند کرد سئل عن محمد
ابن حامد رحمة الله علیه ان کل یوم من ایام الاخرة مقدار الف سنة فامنون ماذا یضعون فی طول
هذا الیوم قال ابن عباس رضی الله عنهما قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم کل یوم من ایام الاخرة الف
سنة من سنی الدنیا فیعد المؤمنون ثلثمائة سنة فی وسط النهار یتباضعون من الحور ثلثمائة فی اخر
النهار یصطادون مع الحور فی بساتین الجنة فیبقی مائة سنة فیصر وکوقت اصفرار الشمس فی دنیاکم
فیزورون ربهم کذلک دأبهم ابدا لا بد پنجم آنکه در کتاب دقائق الحقائق آورده که قال ابن عباس رضی الله عنهما
فاذا اکل ولی الله من الفاکهة ما یشاء ویشتاق الی الطعام فیامر الله تعالی ان یقدموا الطعام فیاتون
الف عبید بسبعین مائدة درة ویاقوة وعلی کل مائدة الف الف صحفة من ذهب کما قال الله تعالی
ویطاف علیهم بصحاف من ذهب واکواب وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین وانتم فیها خالدون وفی
کل صحفة الف الف لون من الطعام لم تنله النار ولم یطبخه الطباخ ولم یلق فی قدر النحاس وغیره ولکن
الله تعالی یقول کن فیکون بلا تعب ولا نصب وتاکل ولی الله من الصحائف ترجمه

گفت ابن عباس رضی الله عنهما وقتی که بخورد دوست خدای تعالی از میوه خوب انچه خواهد مشتاق باشد بسوی طعام سفره باید حق تعالی اینکه برید بسوی او طعام را بس می آرند بهفتاد خدمتگار و بردست هر خدمتگاری هفتاد هزار سفره از مروارید و یاقوت و بر هر سفره هزار هزار کاسه بود از طلا چنانچه گفت خدای تعالی می آرند دران مائده ها انچه خواهند بهشتیان و در هر کاسه هفتاد هزار گونه طعام بود که هر یک بود در در آتش و نه پخته باشد او پزنده و نه انداخته بود در دیگ و لیکن بگوید که موجود شو موجود می شود بی آوردن و نهادن و بخورد دوست خدای تعالی از ان ششم آنکه در کتاب معتبر مذکور است که حق تعالی در بهشت دو هزار شهر آفریده و در هر شهری دو هزار قصر و در هر قصری دو هزار سرای و در هر سرای دو هزار خانه و در هر خانه دو هزار غرفه و در هر غرفه دو هزار تخت و از تختی تا تخت دیگر هزار ساله راه باشد و در پیش هر تختی دو هزار جوی جاری و در پیش هر جوی دو هزار صفه و در هر صفه درختان میوه دار و بر هر درختی دو هزار شاخ و بر هر شاخی دو هزار برگ و در هر برگ دو هزار حله باشد رنگ برنگ و در زیر هر حله دو هزار میوه و در هر میوه دو هزار جاریه باشد و در پیش هر جاریه برای خدمت دو هزار غلمان و در میان آنها دو هزار حجاب فرمود حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام این همه نعمت و شوکت و حشمت فردای قیامت برای کسی عطا شود که دو رکعت نماز نفل پیش از صبح بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی و سورة الکافرون چهار بار بخواند در رکعت ثانی بعد از سوره فاتحه ده بار سوره الخلاص بخواند بعد از انکه سلام داد استغفار بسیار کند آورده اند که چون روز قیامت شود مومنان از سه هزار ساله راه پل صراط بگذرند حق تعالی کافران و منافقان را در دوزخ بایشان نماید مومنان گویند که حمد بسیار مر خدای تعالی را که از آتش نجات داد آنگاه از خدای تعالی ندا در رسد که ای مومنان در دوزخ دوزخیان دیدید و از صراط گذر نمودید اکنون مقصود شمایان حاصل شد مومنان گویند که الهی ما در دنیا بودیم آرزوی ما دیدار تو بود اکنون از خطر صراط نجات یافتیم صد هزار بار شکر بگوییم بر حضرت تو اکنون دیگر آرزوی نداریم چون ساعتی بگذرد مومنان نظر سازند درختی مشاهده نمایند بغایت بزرگ بقدرت خود آفریده بیخ او در زمین و شاخ او در هوا و سایه اش بغایت خوب مومنان این درخت را به بینند در حال گویند که الهی ما را دستوری ده تا بسایه آن درخت رویم آنگاه ندا در رسد که ای بندگان شما عهد کرده بودید که چون ما از صراط بسلامت گذریم چیزی نخواهیم باز مومنان گویند الهی ما را بسایه آن درخت برسان دیگر چیزی نمی خواهیم ندا آید که من او را بشمایان ارزانی داشتم بروید ایشان آنجا بروند ساعتی قرار گیرند و آرام

انجا بسوی بهشت نظر سازند دیوارهای بهشت را بینند که خشتی از زر و خشتی از زمرد و خشتی از جوهر
مومنان در سایهٔ آن درخت نشسته گویند که الهی ما را دستوری ده تا نزد آن دیوارهای زرین برویم
ندا در رسد که ای بندگان با عهد کردید که دیگر چیزی نخواهیم مومنان گویند که الهی ما در دنیا بودیم زر و نقره
نداشتیم تا بآن نظر سازیم اکنون دیوارها دیدیم که تمام از زر و نقره بس ما را صبر و قرار نمانده است فرمان
شود که ای بندگان من دستوری دادم بروید مومنان شادمان شوند و بروند بزیر آن دیوارهای
بهشت و نظر اندازند و درهای بهشت را گشاده بینند از بوی مشک عبیر و کافور معطر شده چون این
بوها بمشام ایشان رسد شادمان شوند آنگاه در درون بهشت نظر اندازند و مرغان خوش الحان
و حوران و غلمان و ولدان و کوشکها و تختهای مرصع مشاهده نمایند صبر آرام ایشان نماند گویند الهی
دستوری ده تا در بهشت درآییم حوران و قصوران و غلمان مشاهده سازیم از خدای تعالی ندا آید که ای
بندگان شما یان چرا بر عهد خود استوار نیستید و بیفرمانی می نمائید مومنان گویند الهی دیگر چیزی نخواهیم
فرمان رب العزت در رسد که در آئید در بهشت در حال در آیند نعمتها حور و قصور و غلمان و ولدان و غیرایها
مشاهده نمایند آنگاه باهمدیگر گویند که ای برادران سه بار عهد کردیم و عهد خود را شکستیم اکنون از خدای
شرم میداریم در همین حال باشد که فرمان در رسد که ای جبرئیل امین برو در بهشت بندگان مراد را
هرچه میخواهند بده جبرئیل علیه السلام پیش مومنان بیاید باعزاز و اکرام بایشان سلام کرده گوید که حق
تعالی بر شما سلام میرساند قوله تعالی سلام قولا من رب رحیم چون مومنان سلام خدای تعالی را
بشنوند بیهوش شوند چون بهوش آیند سرهای خود را بسجده نهند بایکدیگر گویند که خدای تعالی ما را در بهشت
درآرد جبرئیل علیه السلام گوید که ای مومنان سرهای خود را از سجده بردارید که وقت طاعت نیست
وقت کرم و احسان است هرچه میخواهید عطا کرده است مومنان گویند که یا جبرئیل امین ما بخدای تعالی
سه بار عهد کردیم باز عهد خود را شکستیم اکنون شرم میداریم ولیکن از رحمت او امیدواریم جبرئیل علیه السلام
گوید ای مومنان بخواهید از خدای تعالی که در خزانه او گشاده است مراد شما را با شما داد از عالم فانی بعالم
باقی آمدید اگر درین مقام مراد شما را دهد چه عجب باشد آنگاه از خدای تعالی ندا در رسد که ای بندگان
این بوستان بهشت را از برای دوستان آفریده ام در آئید و حلها را بپوشید و نعمتها را بخورید کلوا واشربوا
هنیئا بما کنتم تعملون بعد از آن مومنان در بهشت روند رضوان باستقبال مومنان طبقها را و حلها و
مشک و عنبر و کافور همه بر ایشان نثار کنند و سلام دهند گویند که خوش آمدید ای بندگان خدا اول در
عالم فانی بودید اکنون در عالم باقی آمدید همیشه خندان و شگوفان باشید که راحت و نعمتهای جاودانه

بر شماست قوله تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین آنگاه مؤمنان در بهشت در آیند هر کس
بمنزل خود تختها و کوشکهای بزرگ بیند قوله تعالی واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا بعده
هر کدامی در مقام خود آرام گیرند در انجای فرح فزا ابد الآباد بمانند بخوشی و خرمی

باب سی و پنجم در بیان در آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بهشت هفتم که آنرا جنات الماوی گویند و عجائب و غرائب که در این بهشت در نظر انور مبارک آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم در آمده است

از انجمله ده چیز درین باب مبین میگردد اول آنکه در کتاب اخبار الآخرت و در تفسیر بحر الدرر آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون من و اخی جبرئیل علیه السلام و رضوان از بهشت جنات النعیم بر آمدیم در بهشت هفتم رسیدیم که آن را جنات المأوی خوانند و خلقت او از نور است و در او از رحمت و کنگره های او از کافور و لؤلؤ بران در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و بروایتی این بهشت از ذهب مخلوق ست و آن قریب بسدرة المنتهی ست و در وی حورانی ست که مر آنها را لعبت گویند حق تعالی آن حوران را از چهار چیز آفریده است و ترکیب آنها از چهار طینت نموده مشک و کافور و زعفران و طینت آنها با آب حیوان سرشته و حلاوتی در وے ودیعت نهاده بود که قطرهٔ آب دهان و لعاب لبان او اگر در بحار چکد تمامی آب آن دریا پر از حلاوت گردد با سینه سکینه آن لعبت نوشته که من احب ان یکون له مثلی فلیعمل بطاعة ربی و این جنت منزل شهیدان و متقیان و کاظمان و عافیان ست روز در انجا می باشند و شب در درون طیور اخضر که در قنادیل زرین آویخته از ساق عرش میمانند و بروایتی این بهشت را دار الحیوان گویند از برای آنکه در وی همه زندگان باشند مرگ نے لا یذوقون فیها الموت آن مرغ را که در بهشت خورند نکشند و اگر بکشند مرگ باشد و دار الحیات نبود و لیکن آن مرغ را که در خوان پخته افتد چون او را بخورند باز زنده شده باز بجای خود برود و در چمنش هرگز خشک نشود و مرغزار او را خوف بے آبے نبود فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از ان رضوان در را بجنبانید خلیفه از اندرون گفت تو کیستی گفت منم رضوان خلیفه در را بگشاد اندرون در آمدیم رضوان گفت ای خلیفه این محمد صلی الله علیه وسلم ست بر وی سلام کن خلیفه مرا سلام کرد

جواب سلام او را داد م گرد بر گرد خلیفه هفتصد هزار فرشته ایستاده بودند دوم آنکه فرمودند حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رضوان را از نعیم بهشت پرسیدم گفت اینکه یک قبه از مروارید است
به بلندی دنیا نصب کنند که طول آن و عرض آن همچنان و دران قبه کنگرهای عطر که از بوی
خوش آن دماغ پژمرده تازه گردد و مرده زنده شود و آن قبه را چهار هزار در از زمرد سبز باشد
و در هر در هفتاد هزار مرغزار است و در هر مرغزار هفتاد هزار باغ ست و در هر باغ هفتاد هزار
نخلستان ست و در هر نخلستان هفتاد هزار گلستان ست و در هر گلستانے هفتاد هزار گلزار است
و در هر گلزارے هفتاد هزار سمن زار ست و در هر سمن زاری هفتاد هزار کوشک ست و در هر کوشکے
هفتاد هزار میدان ست و در هر میدانے هفتاد هزار سرای ست و در هر سرای هفتاد هزار
تخت از زمرد سبز باشد و بگرد هر تختے حوران و غلمان و ساقیان ایستاده اند که ماه و آفتاب
هم سنگ پله جمال ایشان نبود و پیش هر یکے سرودی و سماعی و رقصی که اگر از آنها بگوش اهل دنیا
رسیدی همه بیهوش شدی و تصویر و نقشبندی که دران خانه باشد بدیدن آن نوری در
چشم حاصل آید و درین خانه ها هفتاد هزار تخت زمردین نصب کرده باشند و دران غلافهاے
دیبا افگنده باشند و بالشهای اطلس انداخته و هفتاد هزار خادم قدحهای بلورین و ابریقهای
سیمین و نقل دانها بدست گرفته ایستاده بودند که در هر یکے شیر و شراب و هزار گونه میوه و نعمت
بود آنقدر که خواهد بخورد و حوران و غلمان و ساقیان خوشروی گرد بر گرد هر یکے ازان تختهای
آراسته با نواع زینت و طبقها و نقلدانهای فواکه و جامها داشته و منتظر ایستاده و مغنیان گرد
بر گرد هر تختی در قصی و سماعی بر گرفته و طبقهای نور بر دست گرفته ایستاده تا بر هر تختی که او را خوش
آید استراحت نماید و آن طبق نور بر سر او نثار کنند و هر کدام که او را رغبت آید از حورها و یا از
زنان دنیا فی الحال پرده از نور گرد او در آید و او بکار خود مشغول گردد و بر هر چه رغبت بود از
خوردنیها و شراب و شربتها و میوه ها و گوشتهای پرندگان دمبدم بخورد و بخوردن آن از ناخن
پای تا فرق سر راحت افتد در همه تن لذت او باقی بود و هر گز حو لشود و چندانی که خواهد بخورد و در رغبت
افزدن باشد و از هر طبقی که بخورد و یا بیاشامد هنوز در دهان باشد که باز همان قدر دران طبق
مزید گردد و بروایتی آنکه اگر بر هر چیزی از جنس طعام هوس شود فی الحال کلنگے سبز پران از سر
او فرود آید بر پشت آن کلنگ خوانی از مروارید سفید آراسته از انچه هوس رفته باشد دران
خوان بود هفتاد نوع طعامهای گوناگون که وصف آن بجز خدای تعالی دیگری نداند و بخوردن

آن سیری نبود در غبت یکی بهزار باشد آنقدر که خواهد بخورد باز گلنگ. پر د بول و غایط نبود و دران
مجلس عود سوزهای مروارید گردان باشد که ازان بوی مشک و عنبر آید اگر ازان بوی یک ذره بدنیا
آید همه مردگان سر از خاک بردارند حال کسی که او را در دنیا چندان طاعتی نباشد این ست که مذکور
شد و هم ازین معلوم گردد که متقیان و زاهدان و شهیدان و صالحان و علما و امامان و مؤذنان
و سخیان و غازیان و صایمان راچه درجها باشد در تفسیر امام محمد غزالی آورده که مردان هژده ساله
و زنان سیزده ساله باشند و زنان بقد حضرت بی بی حوا رضی اللّٰہ عنها باشند سوم آنکه در تمهید
المعرفت و در اخبار الآخرت آورده که رویهای همه همچون ماه شب چهارده باشد دُر افشان و
چون شمع تابان و در هر کوچه و محلت ملائکه این ندا کنند که بعد ازین همه وقت در صحبت و راحت
باشید هیچ وقت و ملالت بشما راه ندهد و اندیشه و فکر بر ضمیر شما نگذرد انبیا علیهم السلام و شهدا در
غرفها باشند که اینها مانند ابر نمایند و روی ایشان مانند ماه و آفتاب نماید چنانکه امروز هم بر فلک
می نماید و مومنان یکدیگر را طواف کنند و دوستان بنشینند و مجلسها بر پا کنند و رفیقان و همنفسان
یکجا شوند و بر جویهای آب و باغات ضیافت کنند چهارم آنکه در تمهید المعرفت آورده که در بهشت
شغل و راحت بسیار باشد اما اغلب این سه چیز باشد یکی خوردن دوم آشامیدن سوم
سماع و رقص این هر دو نوع اگر در جمیع یاران و دوستان باشد که در دنیا داشتند و دران قل
مائده که در صد اشود هفتاد هزار گله بود و اجناس دیگر بر اندازه آن باشد سوم اکثر احوال جماع
بود و آن جویها و باغات در میان پرده نور و در وقت جماع لذتی بود که در وهم آدمی نگنجد و هر بار
که او شهوت راند زنان و کنیزکان دنیا و حور را بکر یابد مردی را که از جنس حور العین نخواهد در جوار
خدمتگاری و غلامان ملک تصرف نباشد از غلام و کنیزان که در دنیا داشتند هر یکی در تنعم و راحت
باشند اما مسطور ست که چنانکه دوستان را با دوستان ملاقات خواهد شد و مجلسها خواهند ساخت
و ایشان نیز با خداوندگاران خود ملاقات خواهند نمود و مجلسها سازند و خداوندگاران غلامان را
که باین مرتبه ببینند که صد نوع راحت دارند اما غیرتی و کینه نباشد و آن زنان را که در دنیا باسراری
سبب شوهران عداوت بودی آنجا یکی بهزار محبت باشد پنجم آنکه در کتاب معارج النبوت
تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بر عارض جنت
نظر کردم سه سطر مکتوب دیدم که در سطر اول نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله در سطر دوم
نوشته که وجدنا ما قدمنا و ربحنا ما اکلنا و خسرنا ما ترکنا یعنی باقی یافتیم هر چه پیش از خود فرستادیم و هر چه

صرف کردیم و خوردیم سود یافتیم و زیان کردیم چیزی را که بعد از خود گذاشتیم و در سطر سوم نوشته که امة مذنبة ورب غفور یعنی امتی اند گناه گار و پروردگار ایشان آمرزگار ای درویش دلریش پیش از وجود آدم و آدمیان علم حق جل و علی براحوال تو گماهی اطلاع یافته بود و مرآت دلت را از زنگار معاصی تیره دیده و دیده حق بین ترا در انوار مطلع انوار ربوبیت خیره یافت و زلات مارا لنداء الکتاب لایغادر صغیرة ولا کبیرة اضعاف جرایم امم سابقه دید و رقم کرم بر صفحه غدار جنت از برای پاس خاطر شکسته گان این است چنین رقم برکشید که امة مذنبة ورب غفور تا بدانند که بهشت نه همه جای مطیعان است بلکه خلعت مغفرت حواله گناه گاران است

مناجات

ای خدایے که در خداوندی / غیر احسان و جود نپسندی
ما جفا کار و تو وفا داری / همه معیوب و تو خریداری
گر نه ما جرم منتفی بودی / بحر جود تو مختفی بودی
حضرتش هم غفور غفارست / لاجرم طالب گنهکارست
گر نباشند مومن و کافر / فضل عدلش کجا شدی ظاهر
عارفان رو براه عرفانند / محسنان در پناه احسانند
برده انجا وسیلهٔ هر کس / مفلسان را امید رحمت بس
همه کس گر مطیع او باشد / رحمتش را ظهور کی باشد
خواجه گو زکوة اندیش ست / چشم بر ره گدا و درویش ست
کاملان کرد را امثال و پند / ناقصان مظهر کمال ویند
چونکه ناقص بجبر نقصان ست / چون تو ناقص شوی کمال انست

باز گفتند باری در بهشت نگر که بوستان سرای دوستان ست و موعد لقای مشتاقان ست و قرار گاه صادقان ست منبع چشمهٔ رحیق و شراب سلسبیل است مطلع انوار تحقیق ست و اسرار حسبی الله و نعم الوکیل ست و قصور بے فتور ست لعل و مروارید در وی ست مشاهده و معانے نهانے و نحن اقرب الیه من حبل الورید در وی است و طعامهای و لکم ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین نوالهٔ مشتاقان و آنجاست وجوه یومئذ ناعمة لسعیها راضیة آنجا بینی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة مشاهده فرمائی فرمود بلی که چنین ست اما من خبر دارم که این بهشت را سلسله در گردن انداخته باستقبال خاکساران امت من بیارند وازلفت الجنة للمتقین غیر بعید حاصل آنکه چندان نعمت دیدم که اگر همه عمر وصف کنم آن را مبین نگردد ششم آنکه باز فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دیوار های بهشت را دیدم خشتے از زر و خشتے از نقره و خشتے از یاقوت و خشتے از زبرجد و ملاط آن از مشک و کافور و پهنای آن دیوار ها هفتاد ساله راه بود و بروایتی پنجصد ساله راه و ارتفاع آن سی هزار ساله

راه چنانکه از بیرون درون تواند دید و مثال آبگینه عکس پذیرد هفت آسمان تا تحت الثری در صفای آن مشاهده نمودم خاک و گل وی از مشک و عنبر بود و گیاه او از زعفران و ارغوان و سنگ ریزه اش از زمرد و یاقوت بود هفتم آنکه فرمودند کوشکها دیدم از یاقوت و کنگره های از لؤلؤ بیضا و بعضے از جواهر و بعضے از زر سرخ و بعضے از نقره و در هر کوشکے هفتاد هزار سرای بود و در هر سرای هفتاد هزار حجره بود و در هر حجره هزار خانه و در هر خانه تختے از زر و بعضے از یاقوت علی هذا القیاس و بر بالای هر تختے خیمه زربفت و شادروان از ذهب مرتب و بر هر تختے هفتاد فراش از دیبا و هفتاد هزار فراش از حله که هیچ فراشی بفراش دیگر نماند و بالای هر تخت حوری نشسته از حور العین خندان و شگفته هر یکی را هفتاد هزار حله در بر مشوب بمشک و عنبر که استخوان ایشان می نمود و بر سر هر یکے تاجی مکلل بجواهر و هر حوری را هفتاد هزار گیسو بود مشکین برگرد روی خرمن گشته و هر یکے را هفتاد هزار زیور و زینت داده که از این زیورها هفتاد هزار گونه بوی خوش آمدی و برگرد هر تخت کرسیها نهاده بعضی از نقره و بعضے از زر و بعضے از یاقوت هیچ کرسی بکرسی دیگر نماند هشتم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام در بهشت جویها دیدم جوی از شیر و جوی از آب و جوی از خمر و جوی از عسل و در هر کوشکی هفتاد هزار از این جویها جاری بود و در کنار این جویها چشمه ها بود از زمرد و مروارید و از نقره و یاقوت و لؤلؤ و سنگ ریزه آن از جواهر گوناگون و کفک و لای آنها از مشک و عنبر بود و گیاه بر حوالی آن سنبل دمیده و زعفران دمیده نهم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت درختان دیدم اگر سواری بر جواری تیز رفتارے سواری نموده هفتاد سال در سایهٔ آن درختان بتازد قطع آن نتواند کردن و اصول آن اشجار از زر سرخ است و اغصان او از یاقوت و لؤلؤ و اوراق آن از سندس و حریر و بزرگی آن هر برگی چندانی بود که اگر بدنیا فرستند تا قاف عالم را بپوشد و میوه ها چون سبو و هر میوه را هفتاد گونه مزه و هر میوه را در درون بجای دانه حوری نشسته و هر میوه خود را بر اهل بهشت عرض میکند چون میل آن در دل بهشتے در آید هیچ تکلیف بوے نرسد و اگر مثلاً از پیش بهشتے تا آن درخت هزار ساله راه باشد و آرزوی میوه در دل او آید و شاخی از آن درخت نزد بنده آید و آن میوه تا لب بنده نزدیک رسد آنقدر که خواهد تناول کند بعد از آن آن شاخ بمحل خود باز گردد دهم آنکه فرمودند جناب حضرت پیغمبر ما صلے الله علیه و آله و سلم برین اشجار مرغان دیدم برابر شتران از هر لون که در بهشت باشد بر روی نمونه از آن باشد از پیش تخت بهشتے بگذرد و با صد هزار صوت مختلف در نوا زدن در آید بهشتے گوید صورت تو نیکو تر باشد یا خود صوت تو

آن مرغ گوید گوشتم از همه خوشتر ست این بگوید فی الحال شرش بباد بریده شود و در هوا بریان گردد و بنزد یک بهشتی فرود آید تا بمقداری خواهد بخورد بعد ازان آن مرغ باز زنده شده پرواز کرده بران شاخ درخت نشسته در نوا ز دن در آید بقدرت الٰہی

نظم

رسول الله گفتا ای بنی عم
صفا یرهم کبا برهم نهاسے
بود در روز حشر از رستگاران
کسے بگذارد این نفل نکو را
هزاران سال باشد در هزاران
که بیرون از درونش می نماید
بود از مشک ابیض ای نکورو
بود هفتاد الف از قصر زرین
بود هفتاد در هفتاد میل آن
ز استبرق بهر یک تخت انجان
نشسته بس عجایب نازنینے
که مغز ساق آنخور ای مسلمان
هزاران خادمه با طشت از زر
بهر مائدهٔ اثنان سبعون
بود هفتاد رنگ از خور دنیها
در آیند از در دیگر بدل خواه
سلام ایزدی را می رسانند
بیامرزد گناهان را سراسر

گذارد گر کسی این نفل میدان
علانیه بقصد سهو دانی
علی مرتضے کرد این روایت
بهر حرفی بجنت باشد او را
یکی تختش بود یاقوت احمر
درونش از برونش می نماید
شرف او را ز لؤلؤ در مرجان
در و هفتاد بیت از زر همی بین
بهر خانه بود تختے هم از زر
بود هفتاد بستر تو همیدان
ز زر تاجے بود اندر سر او
ز بیرون حلل باشد نمایان
همی باشد بپیش هر یکی حور
طبقها باشد از فرمان بیچون
کشاده می شود درها بر ویش
همه اخوانکه او رهست فی الله
رسول الله فرمود او بجعفر
چه باشد از نماز ای دوست بهتر

بعبدالله عباس این چنین هم
نماند بر تنش هیچ از گناهان
ببخشد حق بر و جمله گناهان
ز قول مصطفے گفت این حکایت
مدینه چار بین دوری ایشان
دگر هم از زبرجد باشد حصر
گیاهش زعفران است گل او
تو اندر هر یکی زان شهرها دان
که هر یک خانه را وسعت همی دان
مرصع باشد از لؤلؤ گوهر
بهر یک بستری از حور عینے
حُلل هفتاد و اندر بر او
به پیش هر یکے حورے منور
هزاران مائده می باشد از نور
بهر یک زان طبق ای مرد دانا
ز هر در خادمان آیند بسویش
ملائک از در دیگر در آیند
گذار این چار رکعت ای برادر

این نماز را اگر بروز بخوانی باید که هر چهار رکعت را بیک سلام گذاری و اگر بشب گذاری بدو سلام بگذار چون نیت کنی و تکبیر تحریمه و ثنا خوانی بعده پانزده بار کلمهٔ تمجید را بخوان که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ماشاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن بعد ازان سورهٔ فاتحة الکتاب بخوان وضم سوره بکن بعده یازده بار کلمهٔ تمجید بخوان بعد ازان

برکوع بر و سه بار سبحان ربی العظیم بگوی و بعده ده بار دیگر کلمهٔ تمجید بخوان چون بقومه
گردی بازده بار کلمهٔ تمجید بخوان چون بسجده روی سه بار سبحان ربی الاعلی گوئی نیز ده
بار کلمهٔ تمجید بخوان و در جلسه نیز ده بار کلمهٔ تمجید بخوان و در سجدهٔ دوم بعد از سه بار سبحان ربی الاعلی
نیز ده بار کلمهٔ تمجید بخوان و در رکعت ثانی نیز همچنین باید کرد پانزده بار کلمهٔ تمجید پیش از قرارت باید
خواند در هر رکعتی هفتاد و پنج بار کلمهٔ تمجید می شود چون این نماز را بخوانی بآن دولت عظمی برسی انشاء الله

باب سی و ششم دربیان درآمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدرون بهشت هشتم که آنرا جنات الفردوس گویند و دیدن حضرت ادریس علیه السلام و دیدن حوض کوثر و درخت طوبی و چهار جوی کوثر و دیگر عجائب و غرائب که در نظر انور مبارک آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم در آمده است

از لطایف و عواطف الٰهی از انجمله ده چیز درین باب مبین میگردد اول آنکه در تمهید المعرفت آورده است
فرمودند جناب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون من و جبرئیل امین و رضوان از بهشت هفتم برآمدیم
برسیدیم در بهشت هشتم که آنرا جنات الفردوس گویند از نور جلال ست و در آو از قدرت و کنگره‌های
او بعضی از نور و بعضی از جواهر و بعضی از یاقوت و بعضی از سندس و بعضی از مروارید و بعضی از
الماس و بعضی از رحمت و بران نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و بروایتی در تفسیر بحر العلوم
آورده که جنات الفردوس را بکمال قدرت خود از لؤلؤ آفریده است ارواح و خیام و قصور و غرف
آن همه از لؤلؤ مخلوق گشته در تفسیر اسامی مسطور ست که درین بهشت آنکس در آید که از همه محبوبات
باطن بیزار باشد و مخلص کردگار باشد و از بیم گناهان استکبار باشد و برحمت کردگار امیدوار باشد
الله تعالی را فرمان بردار باشد فردوس ورا منزل و قرار باشد در انجا پیغمبران علیهم السلام نزول
نمایند و همراه ایشان نیز هفت طایفه در اینجا اول خاشعان در نماز دوم معرضان از سخنان بیهوده
سوم مؤدیان زکوة چهارم حافظان فروج پنجم ثابت قدمان در امانت ششم وفا کنندگان بعهد هفتم
قایمان در نماز پنج گانه والدلیل علیه قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون الی قوله تعالی
الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون دوم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
بعد از آن رضوان در را بجنبانید خلیفه از اندرون گفت تو کیستی گفت منم رضوان آنگاه

در را بگشاد چون اندرون در آمدیم رضوان گفت ای خلیفه این حبیب الرحمن ست علیه الصلوة و
السلام بروی سلام کن خلیفه پیش آمده سلام کرد جواب سلام او را دادم و گرد برگرد خلیفه هفتاد
هزار فرشته ایستاده اند در تاج القصص آورده که روایت میکند ابن عباس رضی الله عنهما از حضرت
رسول علیه الصلوة والسلام پرسیدم که صفت جنات الفردوس بمن بگوی فرمودند که من از رضوان
پرسیدم گفت حق تعالی بهشت فردوس را آفرید در انجا خادمان و غلمان و ولدان و حور العین
آفرید بعد از ان جبرئیل و میکائیل علیهما السلام را وحی شد که بروید در بهشت فردوس و تماشا کنید
که چگونه ساخته ام برای کسانے که رضای مرا بهوای نفس اختیار کرده اند بفرمان واجب تعالی
این هر دو بیامدند و کوشکها دیدند از یاقوت و هر کوشکے دوازده هزار در و طبقه برهم نهاده
از زبرجد از دری تا در دیگر یک میل راه بود از ان درها در رحمت میوزید و جویهای شراب و
شیر و انگبین در میان آن بوستانها میرفت هر حوری را دوازده هزار گیسو بود در بر افگنده
و هر گیسوی را دوازده شاخ همه بمروارید و یاقوت بافته و مر آن حوران را دوازده هزار حله
باشد رنگ برنگ چون حوری از ان حوران جبرئیل و میکائیل علیهما السلام را بدید بر روی
ایشان بخندید چنانکه از روشنائی دندان او همه بهشت منور گردید جبرئیل و میکائیل آنرا بدیدند
سر بسجده نهادند گفتند سبحانك اللهم لا اله الا انت سیدی و مولای طوبى لمن اثر هواك على هواء نفسه
بعد از ان گفت اگر یک جامه از جامهاے حوران فردوس از آسمان آویزند اگر شب بود
چون روز روشن گردد اگر روز بود آفتاب را خیره گرداند و اگر یکے از ایشان بدنیا نگرد همه
جهان روشن گردد و اگر قطرهٔ از آب دهان خود بدریای عالم اندازد آب دریاها از انگبین
شیرین تر و از مشک خوشبوی تر گردد یا رسول الله خدای تعالی حوران جنت الفردوس را
از چهار چیز آفریده است از مشک و کافور و عنبر و زعفران چون بهشتے بر روی بنگرد روی خود را
در پیشانی او خواهد دید و مؤمن نیز در بهشت چنان خوش شکل خواهد شد که حور نیز روی خود را در پیشانی
او بیند چون بهشتے حوری را چهل هزار سال در بر گیرد از وی سیر نشود چون او را بگذارد از وی
جدا نشود در حال بحالت بکارت باز گردد ای مومن بهشتے این همه نعمتها از برای تو ساخته اند
جهد کن تا خود را محروم نگردانی بقضای خدا تعالی رضا ده تا بآن کرامت برسی اللهم ارزقنا
بقضائك و برضائك سوم آنکه در روضة الاحباب مسطور ست که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم چون اندرون بهشت در آمدم ادریس علیه السلام را در انجا دیدم چون قریب در رسیدم

استماع نمودم این تسبیح را می گفت که سبحان المجیب للسائلین سبحان قابض الجبابرة چون مرا
بدید سلام کرد جواب و باز دادم گفتم یا پیغمبر خدای بدین مقام رسیدی و تلخی جان دادن را
چشیدی ادریس علیه السلام گفت یا نبی الله کاش از ابتدای جهان تا انتهای جهان تلخی جان
کندن همه خلایق بدیدمی و توفیق آن یافتمی که تا بدیدار امت تو مشرف گشتمی گفتم سبب آن چیست
گفت چون در بهشت در آمدم بهر قصری و کوشکے که روی آوردم و بهر حوری که اقبال نمودم
مرا گفتند ازینجا درگذر که از آن امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم ست بعد از ان در بهشت
کوهی دیدم که نام او را جبل الرحمت گویند سر وی بکنگرهٔ عرش رسیده و آن کوه از مشک و عنبر
است دوازده هزار در از نقره خام بدین کوه ترتیب داده اند و مسافت از دری تا بدر دیگر
پنجصد ساله راه گفتم آلهی از کدام پیغمبر و یا صدیق ست فرمان در رسید که از ان یکی از امت محمد
مصطفی علیه الصلوٰة والسلام است که دو رکعت نماز بامداد را بجماعت بگذارد و از آنجا آرزو بردم
که کاش من امت ترا دیدم و در سلک ایشان منتظم می گشتم چهارم آنکه در کتاب معارج النبوت
و حیرت الانسان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در بن بهشت کوشکها دیدم
که اکثر بنام اصحاب من بود جبرئیل علیه السلام و رضوان یک یک کوشکها تعین می نمودند که این
کوشک فلان ابن فلان ست و در میان آنها قصری دیدم رفیع تر از همه قصرها قصر حضرت امیر المؤمنین
ابوبکر صدیق را دیدم و بعد از ان قصر حضرت امیر المؤمنین عمر را دیدم بعد از ان قصر امیر المؤمنین
عثمان را دیدم و بعد از ان قصر امیر المؤمنین علی را دیدم رضی الله عنهم اجمعین و ذکر محلها که حضرت
رسول الله بنام اصحاب خود دیدند در بهشت آن بوقت خود مبین میگردد فرمودند حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم بجانب دست راست خود نظر کردم هفتاد هزار قصر از
مروارید دیدم و در هر قصری هزار گنبد همه از یاقوت سبز بود دیدم همه تختها و کرسیها از جواهر سبز
بود و فرشها و بساطها همه سبز بود و لباس حوران همه سبز بود از درگاه خالق اللیل والنهار ندا در رسید
که بجانب دست چپ خود نظر کن فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم چون بجانب دست
چپ نظر کردم هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ بود و فراشهای آن همه سرخ بود گل و برگ همه سرخ بود
چون این معاینه نمودم در حیرت بماندم گفتم خداوندا این حوران و قصوران را بنام بنده خود آفریدهٔ
ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام اینکه بجانب دست راست قصرهای سبز آفریده ام بنام
امام حسن رضی الله عنه آفریده ام فردا در روز قیامت او را بخشم که او رنگ سبز را دوست میداشته است

واینکه بجانب دست چپ تو قصرهای سرخ آفریده ام از برای امام حسین رضی الله عنه آفریده ام
که او در دنیا رنگ سرخ و جامه سرخ را دوست میداشته است بروز عید هر که سبز سرخ را دوست
دارد این سزا او راست که در دنیا یاد حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام چون این بشنیدند غمگین
شدند و بگریستند نقل ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مر ابوبکر صدیق را رضی الله عنه گفت
ای ابوبکر در بهشت در قصر تو در آمدم و کوشک ترا دیدم که از ذهب احمر بود و لطائف و عواطفی
که در انجا بود مشاهده کردم ابوبکر رضی الله عنه گفت قصر و صاحب قصر فدای تو باد یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم بعد از ان عمر رضی الله عنه گفت کوشک ترا دیدم که از یاقوت بود و دران کوشک
حوران بسیار بودند در نیامدم و از غیرت تو اندیشیدم یا عمر عمر رضی آب در دیده گردانید و گفت یا رسول
الله صلے الله علیه وآله وسلم با همه کس غیرت و با شما نیز غیرت بعد از ان عثمان را گفت رضی الله
عنه ای عثمان ترا در هر آسمانے و کوشک ترا نیز در بهشت دیدم و علی را گفت رضی الله عنه
ای علی صورت ترا در آسمان چهارم دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم گفت یا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ملائکه مشتاق دیدار علی اند حق تعالی فرشته خلق کرده و او را در آسمان
چهارم باز داشته تا فرشتگان زیارت او می کنند و بدیدار او تبرک میجویند بعد از ان در کوشک
تو در آمدم ای علی و از درختے آیبے باز کردم و آنرا ببوئیدم و بدو نیمه بشکافت و از میان آن
لعبتے بیرون آمد نقابے بر روی کشیده از و پرسیدم از ان کیستی گفت مرا از برای برادر تو
و ابن عم تو علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه آفریده اند معارج النبوت پنجم آنکه در روضة الاحباب
و سراج القلوب و حیرت الانسان آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام
چون ازینجا بیشتر شدم یک حوض در نظرم افتاد که در یک موج او هزار رنگ ظاهر مے شد
و بجای سنگ ریزه لعل و زمرد بود و بر لب او تختهای مرصع از یاقوت و فیروزه بود و بر سر تخت بساطهای
گوناگون بود و گرد هر تخت صد هزار حور خوانهای از الماس و جواهر بدست گرفته ایستاده بودند
و در میان صراحی از مروارید بود از رضوان پرسیدم که این کدام حوض ست گفت این
حوض کوثر ست اگر یک قطره ازین حوض بدریای تلخ ریزند آب او چون آب حیات گردد
و این تختها از برای صادقان نهاده اند حوران صراحی شراب طهور باشد که برای عاشقان
در دست گرفته منتظر ایستاده اند و عرض حوض کوثر چند برابر دنیا ست و آب سفید تر از برف
و خوشبوی تر از مشک و شیرین تر از انگبین و کنار او از زر سرخ ست و سنگ ریزه او از جواهر ست

وگل او از مشک و زعفران است و آب وا از زیر عرش می آید هرکجا رسد تر نکند و اگر کسے در وے
افتد غرق نشود و اگر کسے از و قطرهٔ بچشد هرگز تشنه نماند ششم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر ما علیه الصلوة
والسلام چون از ینجا بیشتر شدم جوی دیدم آب او سفید تر از شیر و شیرین تر از عسل و از مشک
خوشبوی تر و از برف سرد تر و جوی دیدم از شیر و جوی دیگر دیدم از خمر و جوی دیگر از عسل و هر چهار
جوی یکجا میرفت و هیچ کدام با یکدیگر نمی آمیخت و کنار این جویها از زبرجد و سنگ ریزه او بعضی
از ستاره گان آسمان را در کنار آن جویها نهاده اند و بر حوالی آنها مرغان بودند که گردنهای ایشان
بر مثال شتران بختی بود هر که گوشت آن مرغان را بخورد و آب آنجوی بیاشامد هرگز تشنه نگردد باز
فرمودند پرسیدم که این جویها از کجا می آید گفت این چهار جوی از حوض کوثر بر آمده است و بر کرانه
این جویها خیمها دیدم از یاقوت پرسیدم که این خیمها از ان کیان ست گفت این مسکن ارواح
امت تست دران خیمها حوران بودند که رویهای ایشان چون آفتاب می درخشید و همه آواز
برداشته بودند و نغمات دلفریب همساز گشته بودند و صدای نغمات ایشان بقصور و اشجار
جنت در پیچیده و از ان نغمها سماعی شدی که اگر از ان زمزمه در دنیا بودی هرگز مرگ و محنت
در دنیا نماندی جبرئیل علیه السلام در خیمها را بگشاد و پرده ها را برداشت نگریستم صورتها دیدم که اگر
همه عمر در اوصاف ایشان صرف کنم هنوز قاصرم رویهای ایشان سفید تر از شیر و سرخ تر از یاقوت
بود و پوستهای ایشان نازکتر از برگ گل بود و مویهای ایشان سیاه تر از قیر تافته و بافته و مجعد
گردانیده و هر یکے را هفتاد هزار وصیف در پیش ایستاده گفتم که اینها از ان کیان می باشند گفت
از ان تو و امت تو اند هفتم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام از جمله عجائبها که در بهشت
دیدم چهار جوی دیدم که حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود بیان آن فرموده است قوله تعالی فیها
انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی
جوی از آب و جوی از شیر که طعم او تغیر نیابد و جوی از خمر و جوی از عسل و کشادگی هر جوی بمرتبه که اگر
تمام دنیا را بران قیاس کنند چون سوزنے نبوده باشد گفتم این جویها از کجا می آیند جبرئیل علیه
السلام گفت آنمقدار رسیده ام که بحوض کوثر میروند و ندیده ام که از کجا می آیند ترا در نزد خدای تعالی
کرامت بسیار است اگر سوال کنی بر تو ظاهر گرداند درین اندیشه بودم ناگاه فرشته در رسید بر من
سلام کرد و این فرشته را عظمت چنان بود که بغیر خدای تعالی دیگری نداند مرا گفت چشم بر بند و
قدم بر بال من بنه پس قدم بر بال او نهادم و چشم خود را بربستم این فرشته در پرواز در آمد یکباره

طیران نمود بعد ازان مرا گفت چشم خود را بکشا چون بکشادم درختی دیدم در زیر آن درخت قبه سپید
از یکدانه در سفید بغایت بزرگ اگر تمامی دنیا را بر سر آن قبه نهند بر مثال مرغی بود که بر بالای کوهی
نشسته باشد و این قبه را دری بود از زبرجد سبز وقفلی از یاقوت بر وی نهاده و این چهار جوی
از زیر آن قبه بیرون می آید بعد ازان خواستم که ازانجا بازگردم آن فرشته گفت چرا درین
قبه در نمی آئی تا بر حقیقت این معنی اطلاع یابی گفتم چگونه در آیم که درا و مقفل ست گفت کلید این
در زبان تست بگو بسم الله الرحمن الرحیم چون این کلمه بر زبان راندم قفل آن در بیفتاد
فی الحال کشاده شد درون قبه در آمدم این چهار جوی را دیدم که از چهار رکن آن قبه بیرون می آید
بعده خواستم که بیرون آیم آن فرشته گفت دیدی گفتم آری دیدم گفت نیکو بنگر که هنوز کما ینبغی
ندیده چون نظر کردم یک رکن آن قبه از زر بود رکن دوم از یاقوت سرخ بود رکن سوم از زمرد
رکن چهارم از زبرجد بر رکن اول بسم نوشته اند بر رکن دوم الله و بر رکن سوم الرحمن
و بر رکن چهارم الرحیم نوشته اند دیدم که از میم بسم جوی روان ست از شیر و از هاے
الله جوی روان ست از عسل و از میم الرحمن جوی روان ست از خمر و از میم الرحیم
جوی روان ست از آب چون بنده خالصا گوید بسم الله الرحمن الرحیم خداے
تعالی او را هزار شهر دهد در بهشت و در هر شهر ده هزار خانه باشد و در هر خانه ده هزار فراش و بر
هر فراش حوری نشسته در پیشانی آن حور نام امیر المومنین ابوبکر صدیق نوشته و بر رخساره
راست او نام امیر المومنین عمر نوشته و بر رخساره چپ او نام امیر المومنین عثمان نوشته و
بر زنخ او نام امیر المومنین علی رضی الله عنهم نوشته و بر لب آن حور نوشته که بسم الله الرحمن
الرحیم **هشتم** آنکه در ذکر درخت طوبی در تاج القصص آورده که کعب الاحبار رضی الله
عنه می گوید از رسول علیه الصلوة والسلام پرسیدم که صفت درخت طوبی چگونه است گفت من
از رضوان پرسیدم رضوان گفت یا رسول الله درختی ست که آنرا طوبی می گویند تنهٔ او از زر ست
و بیخ او از زیر عرش مجید ست و شاخهای وی بقصور بهشت فرو گذاشته و بر هر شاخی
هفتاد هزار گونه میوه است چون بهشتی خواهد که میوهٔ ازان باز کند آن شاخ سر فرود آرد گوید یا ولی
الله چه طعم میخواهی تا چنان باشم بنده گوید فلان طعم در حال آنچنان گردد اگر حین خوردن طعم دیگر آرزو
کند آن میوه بآن طعم گردد چنانکه از عسل شیرین تر و از مشک و کافور خوشبوی تر و میان آن درخت
از زبرجد و شاخهاے او از مروارید و یاقوت ست و خاک ساق آن درخت از مشک و عنبر ست

و بادی که او را بجنباند با درحمت ست از مشرق تا بمغرب در زیر یک برگ آن پوشیده شود و هر برگے چون آفتاب تابان باشد و در نبی نامه در صفت درخت طوبے گفته است **نظم**

رسول خدا جنت مقبلان	چنان خرد اعقل عاقلان	چو آمد بجنت بدید آن همه
درختان غلمان وولدان همه	چو چشم پیمبر بطوبے فتاد	بتسبیح سبحان زبان برگشاد
درختی بمانند خورشید دید	بهر فرجهٔ قصر شاخی پدید	طلا شاخ آن بود برگش ز نور
که اهل ملک را بود نور طور	بهر برگ طوبی یکی از سروش	نشسته بتسبیح حق در خروش
بود برگ آن از کران تا کران	یکی شاخش از ارض تا آسمان	چنان مطرب آن شاخ طوبی بود
که مطرب در و لال حیران بود	بدان نغمه خوانندگی کس نکرد	بلذات آن میوه هم کس نخورد
خوشا پای طوبی چشنے بود	که آن طوف گاه بهشتے بود	

و در بعضی از تفاسیر از عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما روایت کنند که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام درخت آن درخت خانه من باشد باز فرمودند در زیر درخت طوبی شش قصر دیدم که از روشنی آن چشم بیننده خیره گشت گفتم این قصرها از ان کیست رضوان گفت از ان عائشه صدیقه دوم از ان بی بی مریم بنت عمران رضی الله سوم از ان بی بی ساره زوجه حضرت ابراهیم علیه الصلوٰة والسلام چهارم از ان بی بی آسیه خاتون زن فرعون پنجم از ان بی بی فاطمهٔ زهرا ششم از ان بی بی خدیجه کبری رضی الله عنهن و شاخهاے درخت طوبی بر خانه همه مومنان بود اندرین این درخت دو چشمه ست یکی را سلسبیل گویند و دیگری را کافور و درین این مرغزاری ست که نشست گاه بهشتیان آنجا باشد و هرگاه خواهند که یک دیگری را ببینند درین مرغزار جمع شوند حق تعالی شکر و ثنا گویند از جبرئیل امین پرسیدم که آب چشمه سلسبیل و کافور از کجا می آید گفت من قبل ازین آرزومند بودم که به بینم فرمان شد که در تنه درخت طوبی در آی در راهی شو تا ببینی و بدانی پس من در تنه درخت طوبی در آمده راهی شدم پنجصد ساله راه برفتم تا بقبهٔ رسیدم که در آن قبه را قفل کرده اند دراندرو دم دربان گفت کیست بر در گفتم منم جبرئیل امین دربان گفت بالله که من جبرئیل را نشناسم آنگاه بفرمان الله تعالی در آن قبه را بگشاد اسن بدرون آن قبه در آمدم فرشتگان دیدم که هفتصد سال ست که در نماز ایستاده اند پس از ان بجانب دیگر رفتم یک زمین دیدم از زر و دران زمین هفتاد هزار سال ست که فرشتگان در رکوع بودند و از انجا بجانب دیگر رفتم قبه دیدم از نور و قفل آن از زر بود و بران قبه نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله خواستم که در آن قبه را

بگشایم ندا در رسید که یا جبرئیل هرگز نتوانی در این قبه را گشادن مگر بکلمه مناجات گفتم خداوندا آن کلمه کدام ست فرمان شد که بگوی لا اله الا الله محمد رسول الله چون این کلمه را بر زبان راندم در باز شد در آمدم و دران قبه حوضی دیدم که آب او چون کافور و خاک او از مشک عنبر آنگاه معلوم شد که آن جویها ازین حوض می بر آمده است سیوم آنکه در عجایب المخلوقات آورده که در بهشت فرود دختران اند که نیمهٔ بالای ایشان از گل سرخ و نیمه زیرین از گل سفید اینها خاصه پیغمبران اند و نیز آنکس را که نماز را دینه بجماعت بگذارد و فردوس در زیر عرش ست قال النبی علیه الصلوة والسلام اذا سألتم الله تعالی فاسئلوا الجنة الفردوس و چهارم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در میان بهشت کوشکی دیدم از یاقوت در درون آن در آمدم و درین کوشک خانهٔ دیدم از دُرّ سفید و دران خانه صندوقی دیدم از نور و قفلی بروی نهاده از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که درین صندوق چیست گفت سری از اسرار الٰهی ست بر کسی ظاهر کند که او را دوست دارد و از الله تعالی درخواستم تا گشاده گردید در آنجا نظر کردم خرقهٔ دیدم کهنه پیچیده اندر پرسیدم که الٰهی این چه چیز ست فرمود که یا محمد علیه الصلوة والسلام قبه این مرقعه از صبر باشد و دو آستین او از خوف و رجاست و دو تریز او از قبض و بسط و کمرگاه او از خلاف نفس و فرا دیز او اخلاص از ان روزی که این مرقعه فقر را آفریده ام از برای تو و امت تو داشته ام و هیچ چیزی ازین عزیز تر نیافریده ام بعد ازان فرمودند که الفقر فخری آورده اند که دران خرقه تمام این نوشته بود که یا صبور یا شکور یا عزیز یا ستار یا لطیف یا حکیم در میان آن نوشته بودند که یا جبار یا واحد یا احد یا کریم یا ستار یا مرسل الرسل [illegible] و در دامن او نوشته که یا صمد یا فرد بر گرد او این آیه نوشته که نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین در مطالع انوار حنین آورده اند که کمینه کسی از امت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باشد آن روز تا بالقدر روا رگیر که هزار پادشاهی را در بهشت بیابد که بهتر سلیمان علیه السلام در دنیا بود در مجموع الاخبار آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم روزی در بهشت نوری بتابد چنانکه برق نماید اهل بهشت گویند که بهشت محل برق نیست زیراکه در بهشت آتش نیست این برق از کجاست فرشته ندا کند که ای دوستان خدای این برق نیست ولکین عثمان ابن عفان رضی الله عنه از حجره بیرون آمده است این نور اوست سوال چون اهل بهشت زیور را بپوشند و همه امرد باشند پس مردان را از زنان چگونه بدانند جواب بر سر مردان تاج باشد و بر تاجهای زنان حله باشد چون مقنعه که بدان فرق باشد میان زنان و

مردان در تاج النجات آورده است که ملائکه بقیامت در بهشت باشند و بر گرد عرش طواف
کنند و حمد گویند مر خدای را و تقدس و بعضے تبلیغ سلام کنند از خدای تعالی بر مومنان فرمودند
حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام رضوان را پرسیدم که مومنان در بهشت دیدار الله تعالی را
چگونه بینند رضوان گفت چون مومنان در بهشت قرار گیرند و بعیش مشغول شوند پدران و
مادران و فرزندان همه جمع شوند و طرف پدران همچنین تا آدم علیه السلام در روز شنبه
پسران مهمان پدران باشند در روز یکشنبه پدران مهمان پسران باشند در روز دوشنبه شاگردان
مهمان اوستاذان باشند در روز سه شنبه اوستاذان مهمان شاگردان باشند در روز چهارشنبه
امتان مهمان پیغمبران باشند در روز پنجشنبه جملگی اهل بهشت مهمان پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
وسلم باشند در روز جمعه دیدار خدای تعالی را به بینند و مهمان خدای تعالی باشند بلطفه و کرمه

ذکر حلاوت و لذت و آسایش و راحت اهل بهشت و آمدن هدیه ها از نزد حضرت حق سبحانه و تعالی بایشان

نقل ست از تفسیر بحر العلوم که چون اهل بهشت در مکان خودها قرار گیرند فراشان قدرت خوانها
را آراسته بانواع نعیم پر سازند و در پیش هر یک از اهل بهشت هفتصد خوان نهند و کل مائدة
بین الملکة واللدنیة همه بلآلی و جواهر زواهر پیراسته و بهر خوانے هفتصد طشت و بهر طشتے هفتصد طاس
و بهر طاسے ورقتے چون قرطاسے و در هر طاسے صد هزار لقمه مختلفه باشد فی کل لقمة الف لذة خدام
در اقدام ایستاده و اقداح زرین و مشاربات سیمین را بدست گرفته منتظر ایستاده و میان اطعمه
از لحوم طیور که مدعای طبع و مشتهای نفس تواند بود بسیار باشد قوله تعالی و لحم طیر مما یشتهون
بنده بهشتے مدت چهل سال بر سر آن خوان باکل لحم طیر مشغول باشد بعد از انکه دست باز دارد
غلمان کاس مالامال از شراب لفضال پیش برد چون بنده شربتی از ان نوش کند ماکولات
چهل ساله بیک پیاله منهزم گردد گویند که بنده بیکدست جام مرصع و یک دست در گردن حور
حلقه کرده بیت یکدست جام باده یکدست زلف یاره رقصے چنین میانه میدانم آرزو هست
از یمین و یسار چون قدر شاهوار هفتاد هزار بخدمت ایستاده و هفتاد هزار بخدمت غلمان و ولدان
دست بر دست نهاده و جامهای مرصع بر کف و مغنیان آواز بر آورده غلغله بدروازهٔ علیون
رسانند و آن بندگان از کثرت شغل با عروسان خدای عالمیان را یاد نیارند فرمان آید که ای

فرشتگان این براتها را بمومنان رسانید فرشتگان آن براتها را بدست حوران بدهند حوران گویند که ما نتوانیم که دوست خدای تعالی بخلوت مشغول ست فرشتگان با غلمان دهند غلمان گویند کرا مجال ست که برود فرشتگان گویند که آلهی تو بهتر میدانی که بنده خود را چنین مرتبه و بزرگی داده که آنجا نتوانیم رفتن آنگاه فرمان شود که اکنون از باغهای که خارج بهشت ست تحفه و هدیه از حضرت ما برگیرید و بسوی بندگان ما برويد و بر دست هر فرشته یک طبق بدهند و دران طبق میوه های گوناگون باشد ملائکه آنرا برگیرند و بدر قصرها روند و از نگاه بانان قصر پرسند که ملک بچه کار مشغول ست گویند که ملک بعیش مشغول ست فرشتگان بازگردند گویند که آلهی بندهٔ خود را چنان مرتبه دادهٔ که دربانان چنین جواب می گویند فرمان شود که پیش در بنده گان من چندان ایستاده شوید که تا آنکه در باز شود فرشتگان بر در قصرها بایستند هر بنده را هفتاد دربان باشد چون رسولی از نزد خدای تعالی نزدیک بنده آید تا از هفتاد دربان اجازت نخواهد پس بنده ندر آید و راه نیابد و هر بار که رسول اجازت خواهد او را بعرش باید رفتن اجازت نیابد تا نوبت بهفتادم رسد گویند که فرشتگان هدیها بدست بر در قصرها چندان ایستاده مانند که نگهبانان قصر از روی ایشان شرمنده شوند آنگاه دربانان نزدیک خادمان آیند گویند که مدت چهل سال ست که فرشتگان از حضرت ذوالجلال تحفها بدست گرفته منتظر ایستاده اند خادمان غلمان را گویند و غلمان حوران را بگویند حوران بندگان را ازین حال آگاه گردانند ایشان بمجرد شنیدن طلب فرمایند چون نزدیک رسند گویند که سلام علیکم طبتم فادخلوها خلدین آنگاه طبقی از نور پیش بنده نهند و ستاره ازنور بر روی افگنده چون بهشتی پرده از روی طبق بکشاید هیچ نبیند و بر وایتی آیه بیند بدست رضا آنرا قبول کند و بوی کند همچنان بوی مشک ازان پیدا شود که مشام ملک معطر گردد چون بنگاه حوری نادر الحسن ازان آیه پدید آید که نقاب در روی بسته شمع شبستانی در ظلمت حجاب بر افروخته بمرتبه بریق و لمعان نورجمال وی در فضای بهشت منتشر گردد که بهشت عنبر سرشت سراسر خلعت نو پوشد و رقعه از پیام دوست چون نوید سانی در جمع حریفان سرمست بنده مشتاق که دیدهٔ وفاق را بسرمه نفاق نیالوده و همواره منتظر بوده که آفتاب مشاهده از چه مطلع طلوع خواهد کردن عاشق خواهد که از غایت شوق از روی آئینه جمال دوست که حورش خوانند نقاب بکشاید حور گوید هنوز وقت آن نیست در شتاب مشو که من ازان توام اول نامهٔ دوست را بخوان آنگاه نقاب بسته را بگشایی چون بنده نامه سلطان ملک الملوک و خداوند عزت و جبروت جل و علی بکشاید

بر عنوان نامه چند سطرے مکتوب بیند که سلام من الملک الحی الذی لا یموت الی الملک الحی الذی لا یموت یعنی این نوشتۀ پادشاهی ست که هرگز نمیرد و بعد ازین نیز هرگز نمیرد و مر او را مرگ هرگز روا نیست در سطر دوم نوشته که سلام من الملک الحی الذی لا یزال ملکه الی الملک الذی لم یزل ملکه یعنی سلام از پادشاهی که ملک و را زوال نیست و بسوی پادشاهی که ملک او را زوال نه ای بندۀ من همراه حور و قصور چنان مشغول گشته که مرا یاد نمی کنی اما وفای کریم ما قدیم ست اکنون یاد کنیه که وعدۀ که در دنیا با شما بود آنرا وفا کردم یا نه همه گویند که الٰهی وعدهاے تو بکرم وفا گشت آنگاه عرض کنند که الٰهی در دنیا ضمان رزق ما بودی اکنون اگر چندی که گناه می کردیم روزی ما میرسانیدی و چون عمر ما بآخر رسید ملک الموت قصد جان ما کرد و شیطان چنگ در ایمان ما کرد تو دران وقت کلمه بر زبان جاری گردانیدی چون در تنگنای لحد فرود آوردند سوال منکر نکیر را آسان گردانیدی و گور که مقام تاریک و با وحشت بود در روضۀ رضوان کردی چون نامۀ کردار ما را پران گردانیدی نامهاے ما بر دست راست و پلۀ نیکی ما را بکرم خود گران کردی کما قال الله تعالی فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیه چون وقت کشف پل صراط شد بگذشتن سی هزار ساله راه از موی باریک تر و از تیغ بران تر و از آتش گرم تر بلطف خود آسان گردانیدی و بدار السلام بهشت رسانیدی بعده حیاتی دادی که هرگز نمیرانی اکنون بار خدایا ما را بحضرت تو هیچ آرزوی نمانده است

ذکر رفتن اهل بهشت بمهمانی پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین

در تفسیر بحر العلوم آورده است که چون مستفیضان فیوض لطف و احسان بمنازل جنت درآمده بمدارج قربت برایند و بر بساط فوز و فلاح و انبساط و استراح برآسایند و متصدران صدور جلالت و مترقیان مدارج رسالت بضیافت ارباب جنت مبادرت جویند و بهشتیان را بمهمانی خویش سرافراز نمایند روز شنبه آواز منادی برآید که ای اهل بهشت امروز همه در جنت الخلد حاضر شوید دعوت ابو البشر آدم صفی الله را اجابت فرمائید همه بهشتیان بحضور دل و سرور خاطر متوجه جنت الخلد گردند بضیافت آدم علیه السلام مستعد گشته بفراغ دل بمنزل خود مراجعت نمایند در روز یکشنبه آواز منادی برآید که ای متوطنان منزل سلامت امروز بجنت النعیم حاضر آئید که امروز نوبت ضیافت نوح نجی ست علیه السلام بهشتیان باعزاز اجابت فرمایند و از انجا بانشاط با موضع خود باز گردند در روز دوشنبه ندا آید که ای ساکنان خطۀ ابدی و ای محرمان احدی بدانید که امروز

مهمانی ابراهیم خلیل الرحمن ست علیه السلام بدعوت او مبادرت جوئید بهشتیان همه بمراکب اقبال سوار گردیده بجنت الفردوس آیند بعد از فراغ ضیافت فرحان باوطان خود باز گردند در روز سه شنبه بضیافت موسیٰ علیه السلام آیند و از انجا بروح و راحت بقصور خود مراجعت نمایند در روز چهارشنبه بضیافت حضرت عیسیٰ علیه الصلوة والسلام آیند و باز گردند در روز پنجشنبه ندا آید که امروز روز ضیافت سید اصفیا و سند انبیا و نور دیده هژده هزار عالم و بهترین اولاد آدم صلی الله علیه و آله وسلم ست در تحت درخت طوبیٰ حاضر شوید تا مائدهٔ ابد بخورید و جمال با کمال حضرت محمد مصطفٰے صلی الله علیه و آله وسلم را به بینید مجموع بهشتیان در سایهٔ درخت طوبیٰ جمع آیند و بزیارت آن سلطان انس و جان فائض گردند بروایتی چنین آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه را قبه باشد از نور از یکدانه مروارید او را هزار در باشد کشادگی هر دری پنجصد ساله راه باشد دران قبه بهشتیان را ضیافت نمایند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بخدمت بهشتیان حاضر باشند و بروایتی آورده اند که مومنان بران خوان سیصد هزار سال لبها ابهاے آخرت بنشینند چون از طعام فارغ گردند اقداح شراب قدس مختوم بختام مسک پران گرد د گویند که بران نوشته باشد هٰذا شراب طاهر من رب طاهر الیٰ عبد طاهر یعنی این شراب پاک از پروردگار پاک ست بسوی بندهٔ پاک هر یک از حاضران آن مقام جامی ازان بنوشند بعد ازان حجابها را از پیش بردارند تا بمشاهدهٔ جمال الٰهی مشرف گردند و رزقنا الله تعالیٰ بفضله و کرمه بیت از سقٰهم ربهم بین جملهٔ ابرار مست ❊ وز شراب لایزالی هفت پنج چار مست ❊ چون فزون گردد تجلّیِ رجال حق به بین ❊ ذره ذره هر دو عالم گشته موسیٰ وار مست ❊

ذکر رفتن اهل بهشت در روز جمعه بدار الجلال بضیافت حضرت حق سبحانه و تعالیٰ

نقل ست که چون بهشتیان از ضیافت رسول صلی الله علیه و آله وسلم مراجعت نمایند منادی ندا در دهد که می باید که حاضران این مقام فردا در روز جمعه بدار الجلال که موعد مومنان ست حاضر آیند پس باین روایت هنوز بدولت مشاهده و دولت دیدار مشرف نگشته باشند چون بندگان بخانهای خود گردند دران شب بوعدهٔ دیدار الفرح و سرور تمام بگذرانند و دلهای ایشان در طرب آید فریاد بر آرند که واشوقاه الیٰ رب العالمین عاشقان اشتیاق را سرمایه روز بازار عاشقی از نرخ معشوق نثار بینند حور و قصور را از ولایت عشق معزول سازند صباح جمعه که موسم ضیافت آفت مولیٰ سبحانه و تعالیٰ ست مراکب نقابهرم اکب بخبا سوار شده عزیمت دار الجلال نمایند و چون قرب

بمنزل مقصود بر مسند حجاب عظمت و بواب جناب حضرت عزت استقبال نمایند و آن مواکب معظمه را از مراکب اشهب وادهم فرود آرند و در طاقهای مشید و رواقهای مو طل کانها صرح ممرد من قوارير در آرند و در ریاض نضر در کنار حیاض سبے نظیر شان بنشانند و بر مفارش رفیع که از نقوش بدیع چون چهره یار در عرصه باغ بهنگام نو بهار مزین باشد جلوس آرند و حوریان چون نجوم آسمان و کواکب درافشان و غلمان و ولدان چون اقمار تابان و وظایف و خدام دران مجمع کرام چون جواهر مخزون کانهم لؤلؤ مکنون مشاهده نمایند و خاک آن موضع مشک از فر حصای ادیواقیت و درر و اشجار آن از زمرد تر و اوراق آن از زبرجد اخضر اکواب چون کواکب درفشان و اباريقی چون برق براق و درخشان همه صانع صنّاع در کارگاه کن فیکون ساخته و بقارش کامل الصناعة بقلم حکمت بر صحن وجود طبق شهود پرداخته آنگاه انبیا علیهم السلام را بر منابر نور بنشانند و از برای عوام مومنان کرسیها نصب نمایند و در اکرام بیفزایند اول خطاب ملک ودود بحضرت داؤد علیه السلام ورود یابد تا بمزامیر تسبیح و تحمید الٰهی مبادرت نمایند بروایتی اسرافیل و داؤد علیهما السلام باهم دیگر فرمایند از نغمه و الحان و لذت آواز دلنواز داؤدی بیفزایند که فصحا از شرح حال و وصف کمال آن عاجز آیند و نسیمی از نسائم ظهور از ساق عرش وزیدن گیرد که عارفانش او را نسیم لطف نامند و برگهای درختان بهشت را چون مطربان خوش آواز بنغمه دلنواز و اعزاز در آرند و نوای مرغان بر شاخسار اشجار در جداول انهار با آن آواز دمساز گردند و عاشقان جمال دوست چون صوفیان صفه صفا در سماع آن نغمه نوا در رقص و طرب دست طلب افشانند و از لذت این سماع جانهای عاشقان چاشنی فیقول الله تعالی هذا الطرب فیهم و هو اعلم بحالهم فیقول الملائکة ربنا ذهبت عنهم الطاقة فارتفع الصیح من کل شئ فیقول الله تعالی هذا لذتهم فی سماع کلام المخلوقین فکیف لذتهم فی سماع کلامی عاشقان بیچاره بزبان حال باین مقال گویا گردند که **بیت**

جانا ز فراق تو این محنت غم تا کی
خون خوردن خاموشی از دلشدگان تا کی

دل در غم عشق تو رسوای جهان تا کی
نامد که تو ای جانان از پرده برون آئی

خون شد دل مشتاقان از غیرت خود تا چند
ای روی بدان خوبی در پرده نهان تا کی

آنگاه و لاله عشق از گوشه ناگاه پرده از پیش جمال معشوق در رباید عاشق بیچاره از پرتو نور تجلی از کون بے شعور گردد و از هیبت نور ذات بیم آن بود که اساس بنیاد بشریت فرو ریزد حضرت عزت جل جلاله بسماع سلام خویش سمع او را بار دهد سلام قولا من رب رحیم و گفت شنید دوستانه در میان آرد هیبت و عظمت ذو الجلال سبحانه و تعالی بلطف مقال محتجب گرداند و خوف خشیت از دبر دوتا از بنده این نعره مستانه بر آید که **غزل**

بنمای رخ که باغ گلستانم آرزوست
کان چهرهٔ مشعشع تابانم آرزوست
در دست هر که هست زخوبی قراضها
دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست
گفتند یافت نیست بسی جسته ایم ما
آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست
بنمای شمس مفخر تبریز روز شرق
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز
آن معدن ملاحت آن کانم آرزوست
گو نرم ترز بلبل امّا ز رشک عام
گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست
ای مطرب لطیف تو باقی قصه را
من هر چه حضور سلیمانم آرزوست
ای آفتاب رخ بنما از نقاب ابر
باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست
یعقوب وار وا اسفا ها همی زنم
آن ها و هوی نعرهٔ مستانم آرزوست
پنهان ز دیدهای همه دیده ها درو
زنیسان همی نواز کنانسانم آرزوست

آنگاه خطاب مستطاب حضرت رب الارباب در رسد که مائدة الخلد را حاضر گردانند یاران سوال گردند که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مائدة الخلد چیست فرمودند که روایة من رواها وسع ما بین المشرق و المغرب

ذکر آگاهی یافتن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بدار الجلال در حین ضیافت از اینکه یکی از امت او در دوزخ مانده است و روان شدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجانب دوزخ و مهربانی نمودن حق تعالی و بیرون آمدن آن بنده از دوزخ و داخل شدن او در بهشت

در اخبار الآخرت آورده است که چون بهشتیان در مقام دار الجلال حاضر آیند فرمان شود که از برای ایشان منبرهای یاقوت گذارند و گرد بر گرد آن کرسیها نصب سازند و آن کرسیها از زر باشد و جمله پیغمبران علیهم السلام و ابدالان و مومنان بر تختها بنشینند حوران و غلمان دستها بسته ایستاده باشند و بر گرد آن کرسیها از مشک و زعفران تودها کنند و هر یکی را بمرتبهٔ عمل بر کرسیها بنشانند و کسانی را که عمل کم باشد بران توده های مشک و کافور و زعفران جای دهند هر کسی چنان داند که درجه که من دارم کسی ندارد تا بدرجهٔ غیری حسد نبرد و در پیش هر مومنی یک خوان نعمت فرود آید و آن خوان از یک دانه مروارید باشد و دران خوان هفتاد هزار کاسه بود و در هر کاسه هفتاد هزار لقمهٔ مختلفه و هر لقمه را هفتاد هزار لذت باشد در ریاض المذکرین آورده که مومنان خوانی بینند از یک دانه یاقوت سرخ او را چهار گوشه باشد از گوشه تا بگوشه دیگر چهار صد ساله راه باشد چون مومنان برابر آن خوان بنشینند و در هر یک کاسه هفتاد گونه طعام باشد و هر لقمه را مزه دیگر باشد حوران بازیب و غلمان بافریب در ملازمت استاده عندلیبان از برای صوت

دلهای عاشقان نغمات راست کرده مخدرات غنچهٔ گل از پوست بیرون آورده گلها در تبسم و بلبلان در ترنم آمده پاکدامانان بی‌تهمت دلبران دمساز و معشوقان با کرشمهٔ ناز ساقیان شراب طهور و نوباده‌گان باغ قصور نازنینان سرای جنان مخدرات لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان گلگونهٔ حسن بر روی کشیده و سرمهٔ ملاحت دیده کشیده و گیسوان مسلسل در هم افگنده و طبقها در دست نهاده و گیسوان حوران بران طبقها افتاده و پیاله‌های شراب در هوا در پیش لب ایستاده ایشان در اطراف الطاف نغمات و یطوف علیهم ولدان مخلدون اما عاشقان و عارفان و محبان و مشتاقان بهشت چشم نگشایند و بطعام دست دراز نکنند و بمیوه‌ها التفات ننمایند و آب از دیده‌ها روان کنند و گویند که خداوندا تو میدانی که ما در دنیا پنجاه سال و شصت سال و هفتاد سال چشم گریان از برای مرغ بریان نداشتیم ما را دیدار تو می‌باید آورده‌اند که جمله بطرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بنگرند جملهٔ پیغمبران علیهم السلام دست بطعام برند پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم دست بطعام نبرند فرمان در رسد که ای محمد علیه الصلوة والسلام چرا دست بطعام نبری گوید که الٰهی عاشق و طالب دیدار توام تا آنکه دیدار تو نه بینم دست بطعام نبرم فرمان آید که شما از طعام فارغ شوید آنگاه دیدار خواهد شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گویند که امیدوار دیدارم هرگز دست بطعام و شراب نباشد فرمان در رسد که یا محمد علیه الصلوة والسلام چه خبر داری که یک تن از امت تو در دوزخ مانده است تا او بیرون نیاید دیدار ما را هیچکس نتواند دیدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم این سخن بشنوند از تخت فرو زآیند و بسوی دوزخ روان شوند مهتر جبرئیل علیه السلام را فرمان شود که برو حبیب ما را بگیر که نباید خود را به دوزخ اندازد جبرئیل علیه السلام در پی رسول علیه الصلوة والسلام برود نتواند نگاه داشتن زور نبوت غالب آید باز فرمان آید که ای میکائیل و اسرافیل بروید شما هر دو حبیب ما را بگیرید ایشان بفرمان حضرت عزت در پی رسول الله بروند نتوانند نگاه داشتن باز فرمان آید که یا جبرئیل برو آن عاصی را از دوزخ بیرون آر و در پیش محمد علیه الصلوة والسلام بیار تا باز گردد جبرئیل علیه السلام بر لب دوزخ بیاید مالک دوزخ را فرمان رساند که یکی از امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم در دوزخ مانده است و را از دوزخ بیرون آر مالک علیه السلام روان شود و هفت درکهٔ دوزخ را مدة هزار سال تفحص کند او را نیابد بعد از ان به پیش جبرئیل علیه السلام آید گوید که هزار سال تردد کردم او را نیافتم جبرئیل علیه السلام مناجات کند که الٰهی تو بهتر میدانی که مالک دوزخ هزار سال او را تجسس کرد او را نیافت فرمان در رسد که ای جبرئیل مالک را بگوی که در فلان وادی دوزخ چاهی ست و در میان آن چاه هفتاد هزار چاه

دیگر ست و نام آن چاه را فلق گویند و دران چاه ماری ست آتشین در دهان آن مار صندوق ست آتشین و دران صندوق آسیائی ست از آتش و در میان آن آسیا آن بنده ست که میسوزد و نام مرا بر زبان میراند جبرئیل علیه السلام بمالک علیه السلام بگوید مالک دوزخ دران چاه رود نزدیک آن مار آمده گوید امانتی که از برای عذاب در دهان تو نهاده شد آن را بیرون آر فی الحال مار اورا از دهان خود بیرون اندازد مالک ورا بنزد جبرئیل علیه السلام آرد جبرئیل علیه السلام اورا گرفته بسوی بهشت روان شود چون آن بنده قدری راه رود از جبرئیل امین پرسد که ای فرشته خوب لقا مرا کجا می بری جبرئیل علیه السلام گوید خدای تعالے ترا بهشت عطا کرد و از دوزخ بیرون آورد بمجرد شنیدن نام بهشت این بنده اندوه ناک شود و سر فرو اندازد جبرئیل علیه السلام گوید که ای بنده چرا سر فرو انداختی و بشنیدن نام بهشت و بشارت بهشت عنبر سرشت شادمان نمیگردی آن بنده گوید که مرا بنزدیک تو یک سوالی ست اگر جواب آن باز دهی که تسلی خاطر گردد در بهشت میروم و گرنه مرا با بهشت کاری نیست دوزخ را اختیار کردم جبرئیل علیه السلام را از گفتار او عجب آید بگوید که آن سوال کدام ست بنده گوید مرا خبر کن که دیدار الله تعالے بهشتیان در بهشت دیده اند یا نه اگر تجلی دیدار بر اهل جنت شده باشد مرا سوختن بهتر ست از بهشت جبرئیل علیه السلام گوید که احسن ای بنده بلند همت از امت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خداوند جهان بعلم قدیم خود دانسته ست در مدت چهل هزار سال از بهر تو بکسی دیدار ننموده ست مهتر موسیٰ علیه السلام و ولیان دیدار معبود درخواست میسازند و میگویند که الهی ما در دنیا دیدار تو خواسته بودیم فرمودی که در مقام فانی دیدار باقی نتوان دید چون در بهشت آئید بنمایم اکنون در بهشت آوردی دیدار بنمای موسیٰ علیه السلام را با جمع عاشقان فرمان شد که صبر کنید که مرا درینجا حکمتی ست پس جبرئیل علیه السلام گوید که امروز مرا حکمت الهی معلوم شد چون تو در بهشت در آئی آنگاه دیدار خدای تعالی با بهشتیان روزی شود باین بشارت دل آن بنده را شاد گرداند و بسوی بهشت راهی شود چون قدری راه رود باز گوید که چندین هزار سال در دوزخ بودم بهشتیان بقصرهای خود قرار گرفته اند از بهر من کجا مقام مانده باشد فرمان در رسد که ای بنده آنچه در خاطر تو گذشت بعلم قدیم خود دانستم و مرا پوشیده نیست اگر ترا ملک چهار پادشاه دنیا دهم از من خورسند باشی گوید که الهی راضی باشم نقل ست از مقالات قاضی حمید الدین ناگوری این بنده را در بهشت هفتاد هزار قصر دهند چگونه قصری که از مشرق تا بمغرب بنده گوید که یا رب از برای دیگران چه خواهی داد فرمان آید که ای بنده هژده هزار عالم دارم در بهشت حساب چنین ست گویا که گوسفندان میچرند آنگاه جبرئیل علیه السلام آن عاصی را گرفته در حضور حضرت محمد رسول الله علیه

الصلوة والسلام آرد رسول صلی الله علیه وآله وسلم خدای را سجدهٔ شکر بجا آرد و آن عاصی را در کنار گیرد و دست او را گرفته بسوی بهشت روان شوند در دار الجلال آمده بر سر آن مائدهٔ پر فائده بنشینند

ذکر عطاها و مهربانیها که در دار الجلال حق سبحانه باهل بهشت میکرده است

آورده اند که بعد از ان فرمان آید که اطعموا عبادی طعامها را حاضر گردانند که زبان از حد بیان آن قاصر و عقل از کیفیت ادراک فاتر گویند که هفتاد سال در انجا باکل طعام اقدام نمایند و بهر لقمه شهوت و اشتهای دیگر بیفزاید و در تفسیر سوره والطور آورده است که در پیش هر یکی هفتاد طبق و در هر طبقی هفتاد گونه طعام و در هر لقمه هفتاد لذت و مدت هفتصد هزار سال بران مائده بنشینند در کتاب مجالس آورده که مومنان خواهند که دست بطعام دراز کنند فرمان آید که آن دنیا بود که رنج می دیدید بهشت جای مشقت نیست بفرمان الله تعالی آن بجهد نزدیک آید بدهان در اید خواهند دهان بجنبانند فرمان آید که اینجا خائیدن نیست چون از طعام خوردن فارغ شوند دوستان خدای تعالی را آرزوی شراب شود حضرت آدم علیه السلام گوید که یا رب دستوری هست که فرزندان خود را من شراب دهم فرمان در رسد که در جای خود بنشین که این کار تو نیست بعد از ان نوح و ابراهیم و موسیٰ و عیسیٰ علیهم السلام نیز درخواست نمایند رخصت نیابند بعده آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز چنین گویند فرمان در رسد که ای حبیبم امروز وعده خواهم کرد بندگان را بی واسطه شراب من خواهم دادن قوله تعالی وسقٰهم ربهم شرابا طهورا پس از طعام از عرش قدحهای مالامال پران شود از زمرد سبز و یاقوت سرخ گویند که چون بنده دست دراز کند آن قدح باز گردد گوید که ای دوست خدا این دار دنیا نیست تو پادشاه دار دستهانه تا من بدهان تو آیم گویند که خطاب آید که از حضرت پروردگار واسقوا عبادی قدحهای یاقوتی و زمردی را رائحه و ریحان من رحیق المختوم الذی لا یمسه الایدی و لم یغیره الشمس و لا الریح در فضای هوای جنت پر آب گردد گویند که ده نوع شراب باشد که بر اهل ضیافت دران روز ضیافت نمایند و آن مذکور باشد در قرآن از رحیق و سلسبیل و تسنیم و کوثر و زنجبیل و کافور و ماء و لبن و عسل و خمر و بر هر جام نام صاحب آن ثبت باشد و بروایتی آنست که آن جامها تهی باشد چون بدست بهشتی رسد بیامن صنع الٰهی از قعر آن چشمه تراویدن گیرد چنانکه لبالب گردد تا آن ولی جلت علی منزلته نوشد و ساقی آن مجلس باقی لطف کردگار قدیم باشد چنانکه گفت وسقٰهم ربهم شرابا طهورا رباعی آنرا که بقای او بباقی باشد مخمور گو که زندگی چه باقی باشد هشیار چگونه گردد از مستی عشق چون پادشه بخویش ساقی باشد در کتاب انیس الواعظین آورده است

که در روز جزا ساقی حضرت موسیٰ علیه السلام وحضرت ابراهیم علیه السلام و مالک دوزخ و رسول علیه الصلوٰة والسلام وصدیق وفاروق وذی النورین ومرتضیٰ رضوان الله تعالیٰ علیهم اجمعین وحور العین وحضرت رب العالمین اما حضرت موسیٰ علیه السلام ساقی بنی اسرائیل باشد قوله تعالیٰ واذ استسقیٰ موسیٰ لقومه وحضرت ابراهیم علیه السلام ساقی رمی نیسقی من ماء واحد و مالک دوزخ ساقی دوزخیان که از دوزخ بیرون آورده داخل بهشت کرده اند و رسول علیه الصلوٰة والسلام ساقی امتان باشند قوله تعالیٰ انا اعطینٰک الکوثر و امیر المومنین ابوبکر صدیق ساقی متقیان و امیر المومنین عمر ساقی محبان و امیر المومنین عثمان ساقی زاهدان و امیر المومنین علی رضی الله تعالیٰ عنهم ساقی عالمان باشند وحور العین ساقی عدفان باشند وحضرت رب العزت ساقی عاصیان باشد اگر از دنیا تائب رفته باشند گویند که درین چه حکمت ست که خدای تعالیٰ ساقی عاصیان ست زیرا که هر گروهی بضاعتی دارند که بآن می نازند زاهدان بزهد و عارفان بمعرفت و عالمان بعلم و عاصیان برحمت رحمٰن نازند چون شراب خورند مست شوند چون مست شوند مست گردند چون مست شوند واله گردند چون واله شوند مشتاق گردند وحجاب از پیش چشم ایشان دور شود بدان ای مومن که شراب هفده است سه در دنیا و چهار در دوزخ و ده در بهشت اما در دنیا اول آب دوم می سوم جلاب اما آن چهار که در دوزخ ست حمیم و قطران و ماء حمین و ماء حدید چون ماء حدید را کفار خورند خلود بلا خروج قطران مشرکان خورند قطیعت بلا وصیلت ماء حمیم را جهودان خورند حجاب بلا رؤیته ماء حمین را ترسایان خورند هم خلود بلا خروج و آن ده که در بهشت ست که در بالا مذکور شده است چون ماء غیر آسن خورند خلود بی بود بلا خروج چون لبن خورند قوت بود ضعیفی نه چون خمر خورند شادی بود غم نه چون سلسبیل خورند جوانی بود پیری نه چون رحیق خورند زندگانی بود مرگ نه چون تسنیم خورند صحت بود بیماری نه چون کافور خورند وصیلت بود قطیعت نه چون شراب طهور خورند دیدار بود حجاب نه بعد از ان خطاب آید که فکهو عبادی فیفکهون بما لم یخطر ببال و لم تراعینهم اینگا بعد از ان فرمان شود که اکسوا اولیائی جامه داران قدرت وتشریف سازان حضرت الوهیت از خزائن تؤتی الملک من خلعت ربانی وتشریف سبحانی بیارند و بهر یکی هفتاد گونه حله فاخر با صد هزار حلیه طاهر در پوشند و تاج مرصع بر سر نهند و داج ملمع بر دوش اندازند و بروایتی آنکه شجره پریشانی را افشانند تا از اوراق آن بر هر یکی از خواص هفتصد حله پوشانند و هیچ ادنی را از هفتاد حله کم نباشد و هیچ یک از ان حلها برنگ و هیئت بآن دیگر نماند و مجموع برابدان ایشان برابر موی گرانی نکند بعد از ان فرمان آید طیبوا عبادی ابری بفرستاند تا بر آن گلاب رحمت ومغفرت مطیب گردانند

ذکر رویت حضرت سبحانه و تعالی با مؤمنان در دار الجلال

آورده اند که چون این کرامات و مهربانیها از جناب واهب العطایا رسد ازین منعمات و تکریمات فراغی حاصل آید آنگاه طالبان وصال و مشتاقان جمال سر فرو انداز ندو راز گویان حلقه تقاضا بر در نیاز زنند و با یک دیگر می گویند که انا کان وقت الزیارة بیت

وقت آن آمد که آن مه از نقاب آید برون

پرتو نور تجلی از حجاب آید برون ؛ زنگ آب گل زدآید عشق از مرآت جان

تا که خورشید حقیقت از سحاب آید برون ؛ شام غم بیدا دشد ای صبح شادی زین قفس

تا بود کز مطلع غیب آفتاب آید برون ؛ این زمزمهٔ مشتاقان بگوش سر دفتر عاشقان

اعنی حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برسد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بپاس خاطر این شکستگان فرماید که انا اشفع الی الله تعالیٰ لیوفی وعدہ لبس از منبر فرو دآید و خلعت تشریفی از بر بیرون کند و تاج کرامت را از سر بنهد از حضرت خداوندی خطاب در رسد که یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام ارفع رأسك واشفع تشفع فانه لیس هذا یوم العمل انما هذا یوم الجزاء والمکافات حضرت رسالت پناهی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنین میفرمایند که بارخدایا مشتاقان وصال از تو دیدار می طلبند بیت

خستگان غم عشق تو شفا می طلبند ؛ کشتگان غم تو از تو ترا می طلبند

دردمندان فراق تو دوا می طلبند ؛ طالبانت همه پوشیده کلیمی چو کلیم

هر کسی از تو تمنای مرادی دارد ؛ بر سر وادی شوق از تو لقا می طلبند

پس خطاب بفرشتگان آید که ارفعوا حجاب الحجب عن وجوه عبادی المشتاقین روایتی آن ست که چون ملائکه باین خطاب مخاطب گردند هفتاد هزار حمله حساب باشند و هفتاد هزار کروبیان و هفتاد هزار مقربان و هفتاد هزار طوافان و این همه فرشتگان در جواب این خطاب مبادرت جویند که سبحانك ومن یقدر ان ینظر الی وجهك الکریم وقد رأیناهم فی الدنیا عاصین وخاطئین خداوندا کرا قدرت و یارای باشد که نظر بوجه کریم کشاید و حال آنکه بانواع معاصی و خطایا آلوده باشند حق تعالے فرماید که ارفعوا الحجب فانی لحال ما رأیتهم باکین محزونین حازنین علی وجوههم فی سواد اللیل وبیاض النهار ای فرشتگان حجاب برگیرید که بسے این مشتاقان در خاک خواری بصد زاری در تمنای وصال فرش راه خیل و خیال ما کرده اند در سواد شب بیاض نهار نیازمندی ببارگاه خداوندی فرستاده اند باز ملائکه همان عذر را مکرر سازند فرمان آید که ارفعوا الحجب فانی غسلت عینهم بماء المغفرة وقلوبهم بماء المحبة فصاروا باقین خالدین مخلدین ای ملائکه شما از معاصی و زلات ایشان

اندیشه مکنید که ما دیدهای آلودهٔ ایشان را باب مغفرت شسته ایم و آئینهٔ دل ایشان را بصیقل محبت زدوده ایم و ایشان را بخلوت بقا و خلود مشرف ساخته ایم چون از جناب قدس خداوندی این گونه لطف و کرم درباره مستمندان مشاهده کنند و حال آنکه میان طالب و مطلوب سه حجاب بیش نمانده و از جمله آن حجب یک حجاب را بردارند نوری بظهور پیوندد که ناظران بیکبار در سجود درایند و زمزمه سبحانک ما عبدناک حق عبادتک بردارند فینادیهم الربّ تعالی ارفعوا رؤسکم فانها لیست بدار عمل انما هی دار ثواب و نعیم مقیم فیرفعون الحجاب الثانی در کشف حجاب ثانی امرے بر ایشان بظهور آید که از عظمت و جلال اضعاف مضاعفه کشف حجاب اول دیگر بار بسجده درایند باز ایشان را خطاب ارفعوا رؤسکم مستعد تجلی ساخته رفع حجاب سوم فرماید فعند ذلک ینظرون الی وجه رب العلمین جل جلاله و یقولون سبحانک ما عبدناک حق عبادتک فیقول الله تعالی سلام علیکم عبادی بکرامتی امکنتم انظروا الی وجهی و ادخلتکم داری و رضیت عنکم فهل رضیتم عنی فذلک قوله تعالی رضی الله عنهم و رضوا عنه بروایتے آن ست که چون پیغمبر علیه الصلوة والسلام و همه مؤمنان از طعام فارغ گردند فرمان در رسد که یا آدم از کتاب خود بخوان وای شیث و موسی و عیسی و داؤد علیهم السلام شما هم بخوانید و یا محمد رسول الله علیه الصلوة والسلام تو نیز بخوان حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم سوره طٰهٰ بخوانند که طٰهٰ ما انزلنا علیک القرآن لتشقیٰ هریک را شوقها و ذوقها برخیزد بعده فرمان آید که ای بندگان گوش دارید صفت ما بشنوید که چگونه ست انگاه خدای تعالے صفت خویش بندگان را بشنواند که قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد چون کلام الله تعالے را بشنوند همه بیهوش گردند فرمان آید که ای فرشتگان دست بر سینه های ایشان نهید تا هوشیار شوند باز فرمان آید که ای فرشتگان سه حجاب در مابین ما و بندگان مانده ست یک حجاب را برگیرید چون برگیرند نوری پیدا گردد که همه مومنان بیهوش کردند رضوان گفت یا رسول الله دران بیهوشی هفتاد هزار سال تماشای انواع قدرت الله تعالے کنند که نه چشم در بهشت دیده و نه گوش او را شنیده انگاه حوران ایشان را در کنار گیرند تا بهوش آیند بعده فرمان آید که حجاب دوم را برگیرند فرمان آلهی در رسد که ای حوران و ولدان و غلمان اکنون شما بر قصرها روید و ای پرندگان شما بر شاخهای درختان روید در ین مقام بجز مومنان دیگری نگنجد و این مقام را خالی سازید که اکنون محل دیدار ست پس فرشتگان حجاب سوم را بردارند انگاه خدای تعالی دیدار بیچون بیچگونه خود را بنماید نه نزدیک و نه دور مؤمنان متحیر و بیهوش گردند در تمهید المعرفت مسطور ست که چون جمال بیچون و بیچگونه الله تعالی را ببینند غلغله از مومنان برخیزد و همه بیکبار در سجده درایند گویند که

التحیات لله والصلوات والطیبات این سجده را سجده تحیت گویند زیرا که بهشت جای عبادت نیست که این را سجده عبادت گویند حق تعالی بی کام و بی زبان گوید که السلام علیکم ایها المؤمنون ورحمة الله وبرکاته ملائکه گویند السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین

ذکر تزویج حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم با حضرات آسیه و مریم رضی الله عنهما در بهشت عنبر سرشت

در مصابیح و در اخبار الآخرت و در بحر الاسرار آورده است که از خدای تعالی ندا آید که ای مومنان از من خوشنود هستید یا نه گویند که خداوندا چرا خوشنود نباشیم که هرچه آرزو داشتیم همه را یافتیم وغیر از ان چیزهای دیگر در وهم مانمی گنجد که آن را خواهیم باز فرمان در رسد که این زمان باز دیدار نمایم و چیزی دیگری عطا کنم که آن بهتر باشد از همه چیزها در بهشت همه گویند که الهی آن چیست فرمان در رسد که ای مومنان امروز نکاح حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ست انگاه ندا در رسد که ای جبرئیل امین بر حوران را بگوی تا مریم پارسا را و آسیه زن فرعون را بدرگاه ما آراسته بیارند چون حوران آسیه و مریم را آراسته زیب و زینت دهند فرمان شود که ای حبیبم مریم و آسیه بندگان خاص من اند با امتان خویش بحضرت ما حاضر شو تا این هر دو پاک را با تو عقد کنیم و حرم خاص تو گردانیم انگاه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام وجمله انبیا و اولیا و امتان از تختها فرود آیند و بر براقها سوار شوند و همه انبیا و اولیا و امتان بی ریش باشند مگر حضرت آدم علیه السلام و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این هر دو با ریش باشند حضرت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام بعظمت آنکه سرور جمیع انبیاست علیهم السلام و حضرت آدم صفی الله علیه السلام بحرمت آنکه او پدر ست بروایت دیگر در حجة الاسلام چنین آورده است که پیغمبران را علیهم السلام در بهشت ریش نباشد مگر حضرت آدم علیه السلام و نوح علیه السلام و ابراهیم علیه السلام و حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعده حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام با جمیع امتان در دار الخلد حاضر آیند فرمان آید که ای جبرئیل تو امروز خادمی کن و همه ملائکه مقرب حاضر آیند میان ملائکه و حق تعالی هفتاد پرده باشد تا ملائکه خدای تعالی را نه بینند تا میان فرشتگان و بشر فرقی بود بعد از ان جبرئیل علیه السلام بیاید دست حاضران و دست مبارک آنحضرت علیه السلام را بشویاند و بعد از ان جبرئیل علیه السلام دستارخوان فراز کند و اسرافیل علیه السلام طبقها بیارد و در پیش هر یکی نگاه دارد فرمان شود که یا جبرئیل بگو حبیب ما و حاضران مجلس را که بعزت و جلال من شما طعام بخورید گویند که آن طعام را حاجت نان شکستن و نواله بستن نباشد نان خود شکسته شود در درون طبق طعام افتد و نواله گردد آمده در دهان در آید و مزهٔ هر نواله یکی بصد باشد فرمان شود که زود زود

بخور دیدار ایشان بخوردن مشغول شوند جبرئیل علیه السلام در تماشای جمال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشغول شود در تاج القصص آورده که در بهشت فردوس جوییست ورای آن چهار جوی که ساقی او ملک تعالی ست قوله تعالی وسقٰهم ربهم شرابا طهورا. بجای لای درین جوی عبیر باشد و بجای سنگریزه گوهر بود و بجای گیاه برلب آب جوی زعفران بود و درختان او از یاقوت و زر و سیم باشد و برگهای آن از زمرد و زبرجد اخضر باشد و خاک زمین او از مشک و برلب آن جوی بعدد ستارگان آسمان قدحها بود و با هر قدحی حوری رویش چون آفتاب و ماه منور و با در رحمت و کرامت از ان و زان حوران و غلمان و ولدان بخدمت استاده و بحلل و حلل پیراسته فرمان آید که ای محمد علیه الصلوة والسلام امروز روز عقد تست با آسیه و مریم رضی الله عنهما این هردو را بزنے با تو دادم ای محمد علیه الصلوة والسلام بگو که خواستم و قبول کردم و آن مقدار استان که دران مجلس حاضر شوند هر یکے را صدگان حور جدید و صدگان حله بدهند و خوبی آن حوران چنان باشد که اگر یکے از انها در شب تاریک ناخن انگشت خود بنماید جهان تاریک روشن گردد بعد ازان فرمان در رسد که یا محمد علیه الصلوة والسلام باز گرد این هردو حرم خود را بر حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم بسوی مقام خود باز گردد آمده بر بالاے تخت نشیند و بیواسطه جمال ذو الجلال را به بیند فرمان در رسد که مژده باد مر ترا که امتان ترا لقا دیدار دادیم روایتی ست که اہل بہشت دیدار خدای تعالی را دایم خواهند دیدن ولیکن بر تفاوت دیدار باشد بعضے را در هر هزار سال یکبار دیدار باشد و بعضے را در هر شش ماه دیدار باشد و بعضے را در هر یک ماه و بعضے را در هر هفته دیدار باشد و بعضے را هر روز هفتاد هزار بار دیدار باشد القصه چون از دیدار فارغ شوند نشانها بر کف دست خود یابند و دران نظر کنند نوشته بینند که بندگان هفتاد هزار سال عمر یافتند که هر سالی هفتاد هزار ماه باشد و در هر ماه هفتاد هزار روز باشد و در هر روزی هفتاد هزار ساعت باشد چون این مدت بسر شود باز دیگر همچنین بر انتها باشد که این مقدار عمر و زندگانی دیگر یابند ابد الابد همچنین نشانها یابند تا که فرق باشد میان بقای بندگان و بقای باری تعالی بقای بندگان مدت باشد و بقای الله تعالی بے مدت باشد بعده فرمان آید که ای بندگان با شما که عهد کرده بودم ازان عهدها و وعدها چیزی باقی مانده است یا نه گویند خداوندا بقا یافتیم و ذوق دیدار و عمر یافتیم و بشرف دیدار پدر و ما در مشرف شدیم و صحت و جوانی و کامرانی یافتیم و کوثر و سلسبیل و زنجبیل و رحیق و تسنیم و میوهای گوناگون و حلهای رنگ برنگ یافتیم مهمان پدران و استادان و جمله پیغمبران شدیم و نیز مهمانے با همراهی انبیا و اولیا خوردیم دیگر آرزوی باقی نمانده است فرمان در رسد که این زمان

چیزی بهتر از انها بدهیم گویند خداوندا ازین بهتر کدام ست انچه خواهد بود فرمان شود که آن خوشنودی من ست که بعد ازین کم نشود و هرچه خواهید و تمنا کنید با شما بدهیم پس هرچه ایشان تمنا کنند پیش خود موجود یابند

ذکر بازارے که در بهشت ست و رفتن بهشتیان دران بازار

در مصابیح و تفاسیر و تاج القصص و تمهید المعرفت آورده است که در بهشت بازاری ست که آن را سوق الجنت خوانند مهمانی خدای تعالی بهشتیان را آنجا باشد و دران بازار بیع شرا نباشد پس فرمان در رسد که ای بهشتیان برخیزید بسوق الجنت بروید هرچه شمایان را خوش آید از انجا با خود برید و بخورید و تنعم گیرید همه برخیزند و بسوی سوق الجنت روان شوند درین میان گروهی از زنان پریان برخیزند و گویند خداوندا در بهشت جمله زنان شوهردارند و ماندا ریم در باب ما چه حکم میشود فرمان شود که اگر از آدمیان کسے را خوش می کنید ا ورا بخواهید بعضے از ان پریان با آدمیان راضی شوند و بعضے بمردان از جنس خود خواهند حق تعالی بے کام و بے زبان خطبۂ نکاح ایشان را بخواند باز طائفه دیگر از زنان برخیزند و گویند که خداوندا جملۂ زنان در بهشت شوهران دارند و ما در دنیا دوگانه دوگانه شواهران داشتیم امروز منازعت میشود در باب ما چه حکم فرمای فرمان شود که رضا بر دست شماست هرکرا خواهید اختیار کنید بعد از ان همه دران بازار در آیند و چیزهای که چشم هیچ یکے ندیده باشد و گوش هیچکس نشنیده باشد دران بازار مشاهده نمایند و میوه ها و صورتها باشد و هر صورت که کسے را خوش آید آن را بدو بدهند حق تعالی درانجا بعدد ستارگان آسمان صورتها آفریده است چون بهشتے دران بازار گذرد صورتے بر دل او خوش آید در دل او گذرد که کاشکے من همچنین بودمی ندا آید که بدان صورت شو در ساعت بدان صورت شود بے آنکه جامه بیرون کند و دیگر پوشد لباسها بر تن او برنگ گردد بامر الله تعالی و هرچه خوش آید بخورند و ببرند در کتاب ملفوظ آورده است که حافظان کلام ربانی را در بهشت برند و بر هر یکے نور تجلی علاحده شود آورده اند که فردای قیامت جملۂ انبیا و اولیا و جز انرا یکبار تجلی خواهد شد و امیر المؤمنین ابوبکر صدیق را یکبار خواهد بود اما ای بنده فردای قیامت عاشقان را در مقام تجلی بیارند فرمان شود که چشم باز کنند تا دیدار ما را ببینند پس چشمهای ایشان را باز کنند و هر یکے را پیش برند بر هر نفر هزار بار تجلی دیدار شود و هر بار که تجلی میشود هفت هزار سال بیهوش افتاده شوند و هر بار که بهوش باز آیند فریاد برارند که هل من مزید باز تجلی شود تا هفتاد هزار بار راست گردد در عمده آورده است که ای بنده فردای قیامت امتا و صدقنا دیدار حق تعالے

مؤمنان را پس از در آمدن در بهشت بیچون و بیچگونه و بی جهت بچشم سر حاصل آید و هر کرا از دیدار الله تعالی منکر شود کافر گردد چون بندگان بعد از دریافت کرامتها و درجها و نعمتها در مقامهای خود آیند حوران و غلمان و خادمان و اهل خانه گویند که مرحبا مرحبا امروز نوری و جمالی که در شماست پیش ازان نبوده است گویند ما امروز دیدار پروردگار خود را دیدیم و هر چه بما وعده کرده بود همه را دریافتیم

ذکر کشتن مرگ در بهشت و جاویدان ماندن بهشتیان و دوزخیان

چنین آورده اند که بعد ازان فرمان شود که ای فرشتگان مرگ را بصورت گوسفند ابلق در میان بهشت و دوزخ بیارید تا مؤمنان و کافران او را ببینند چون مرگ را بیارند ندا آید که ای اهل بهشت و ای اهل دوزخ این گوسفند را می شناسید که چگونه گوسفندست گویند خداوندا این را نمی شناسیم فرمان الهی در رسد که بدانید که این مرگ ست مؤمنان بدیدن مرگ بترسند و حیران بمانند و از تلخی جان کندن یاد آرند چنان ناخوش و حیران بمانند که وقتی آنچنان ناخوش نشده باشند گویند که این بلا از کجا آمده است و در اندام بهشتیان لرزه افتد اما کافران بدیدن مرگ خوشوقت شوند از عذاب دوزخ تلخی جان کندن را آسان دانند گویند اکنون خواهیم مردن و ازین عذابهای شدید خلاص خواهیم شد جبرئیل امین علیه السلام گوید که ای مؤمنان نترسید آگاه و دانا باشید که بامر الهی جل و علی مرگ را بسمل می کنم بسبب آنکه بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ بمانند بهشتیان همیشه در راحت باشند و دوزخیان بعذابهای گوناگون ابدالآباد بمانند بعده مرگ را بقتل رسانند مؤمنان چنان شاد شوند که بعد ازان هرگز اندوه ناک نشوند و کافران خوار و مخمول شوند بعد ازان هرگز خوشی نه بینند بعده از خدای تعالی ندا آید که از من خوشنود شدید گویند که بارخدایا خوشنود شدیم و همه چیزها یافتیم و هیچ باقی نمانده که بیابیم و یا بدان چشم داریم فرمان آید که شما را بشارتے بدهم که از همه نعمتهای بهشت غالب آید گویند آن چیست فرمان آید که از شمایان خوشنودم هرگز از شما ناخوشنود نشوم و هیچ چیز از شما نرنجم و ذرهٔ از شما نقصان نکنم و از بیزاری شدن شما را دور کنم چون این ندا بشنوند شاد شوند گویند بارخدایا بهترین همه چیزها همین خوشنودی تو بود که یافتیم پس درهای شادی و خرمی بکشایند ابدالآباد بخوشی و خرمی بگذارند و یک لمحه از جشن و خوشی خالی نباشند و هیچ گویندهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله در دوزخ نماند مگر کافران آنگاه فرمان شود که بهشت را سرپوش برگیرید و توشهٔ نور از روی بهشت کشید باز فرمان شود که ای فرشتگان طبق عذاب بر روی دوزخ کشید بپوشید که طبق عذاب بر لب دوزخ مهر گردد هفت درکات دوزخ در لرزه افتد و امید

کفار نگونسار گردد و از بهشت بریده گردد بدانند که جاوید مقام ایشان در دوزخ خواهد بود رضوان گفت یا رسول الله این واقعات در روز قیامت خواهد شد روایتی ست که بندگان در حین مشاهده دیدار از خجالت گناهان و ضلالت خویش سر فرو اندازند چون خطاب لطف عمیم و کرم رضیت عنکم بسمع ایشانان رسد گناهان را فراموش کنند ابدالآباد دیگر گناه اصلا بیاد ایشان نرسد غزل

روزی که یار جام صفا پر ز می کند
عاشق همین مشاهده حسن وی کند
اسرار عشق در دمدا ندر نی بدن
مشکل اگر ز عشق تو یکسر طی کند

عاشق دران وقار جفا یاد کی کند
حسنی که گر بهر صفت آرد تجلی
خود نغمه ها سر آید نسبت به نی کند

ساقی اگر هزار شراب افگند بکام
گر مرده است که فی الحال حی کند
گر صد هزار نامه نویسد معین بجد

وذکر فی شرح التعریف عن الحسن البصری رضی الله عنه انهم یتیهون بین جمال و جلاله ثمانیة الف عام فاذا نظروا الی جماله طابوا و اذا نظروا الی جلاله ذابوا یعنی در نظارهٔ جمالش بنوازند و در نظارهٔ جلالش بگدازند و نیز در شرح تعریف میگوید که معنی گداختن نه نقصان بود تا عیبی ازان با ایشان محق گردد بلکه معنی آن باشد که از خود بیخود گردند و از میل مطعم و ملبس و مشرب و شهوت و حور و قصور در نهاد ایشان هیچ باقی نماند الا ان للحق غالبا علی کل شیٔ و روایت از مکتوب شیخ یحیی منیری قدس سره چنین آورده که گویند فردای قیامت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با همه مؤمنان در بهشت در آید و گوید که خداوندا همه مؤمنان را دیدم و ایشان نیز مرا دیدند مگر اویس قرنی که او مرا ندید و من او را ندیدم جواب آید که اگر اویس ترا بیند از بهر ما بیند اکنون اویس قرنی ما را یافت اگر ترا نه بیند چه زیان دارد بیت حبیب خدا شاه نیکو سرشت کند با خدا عرض اندر بهشت بجنت بدیدم همه مؤمنان

مرا نیز دیدند ایشان چنان
ترا گر به بیند اویس قرن
نباشد زیانی باین مرد را

ندیدم اویس قرن را چرا
یقین دانکه آن دیدن از بهر من

ندا آید از حضرت کبریا
مرا یافت گر او نه بیند ترا

فی رسالة الملکیة جمیع الطاعات تزول یوم القیمة کالصلوٰة والصیام وغیرها لارتفاع التکالیف فی الآخرة اما طاعة التهلیل والتحمید فلا تزول عنهم قوله سبحانه وتعالی قالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن وقالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده وقال دعواهم فیها سبحانک اللهم وتحیتهم فیها سلام واخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین لا اله الا هو له الحمد فی الاولی والآخرة نقل ست از کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده ست که حضرت علقمه رضی الله عنه روایت میکند از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود در شب معراج در تماشای بهشت پنجاه هزار سال گذشت

هنوز تمام ندیده بودند بعد از آن التماس از باری تعالی کرده گفت خداوندا آنچه در میان بهشت کرامت تو
دیدم از هزار صفت یکی را بایستان خود نتوانم کردن ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام آنچه تو در میان
پنجاه هزار سال عطای من دیدی اگر این چنین صد هزار سال قصد برای دیدن و بخشش من کنی از هزار
هزار جود و کرم من شمار نیم بخشش نتوانی کردن ای حبیب من منزل گاه امت خود را دیدی و مهمان سرای
ما را کما ینبغی مشاهده نمودی از ما خوشنود هستی یا نه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم گفت خداوندا
من بنده ام از مولای خویش چگونه ناخوشنود باشم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام بعزت و جلال
من و عظمت و کبریائی من که این نعمت بر دشمنان تو حرام گردانیدم فدای تو و همه دوستان تو و متابعان
تو کردم یا محمد علیه الصلوة والسلام با بندگان من بگو که ما از برای شما همچنین نعمتها مرتب گردانیده ایم فردا
در روز قیامت ده چندان ازین جود و کرم و عطا خواهم کردن برای ما شما چه خواهند کردن آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم فرمودند این ندا را بشنیدم شادمان شدم

باب سی و هفتم در بیان روان شدن آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم از بهشت عنبر سرشت و رسیدن در اعراف و گذشتن از هفت طبقهٔ زمین و دیدن گاو و ماهی و دیدن عجائب و غرائب دیگر که در نظر خواجه علیه الصّلوة والسلام در آمده است

مشتمل است این باب بر شش فصل

فصل اول در ذکر دیدن آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم اعراف را

در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام چون در شب معراج سرای جنان و هشت باغ رضوان را مشاهده نمود خطاب باری تعالی
بجبرئیل علیه السلام در رسید که محمد علیه الصلوة والسلام را اعراف و هفت طبقهٔ زمین و گاو و ماهی بنما
و هفت طبقهٔ دوزخ را نیز بنما که بندگان مرا خبر کند و آنچه آماده کرده ام از برای دشمنان خود عذاب و
خواری ایشان را مشاهده نماید پس براق را اشارت کردم و با جبرئیل علیه السلام روان شدیم چون
از بهشت بیرون آمدیم رضوان را رخصت دادیم فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بعد از ساعتی
نظر کردم زمین از آهن دیدم عمارت آن زمین همه از فولاد بود و درازی هر یک عمارت صد ساله راه بود

چون نزدیک آن زمین رسیدم باد مخالف برخاست گاهی باد گرم از جانب دوزخ میوزید همه آن عمارت آهنین بود چنان گرم میشد گویا آتش می باریده باشد و گاهی باد سرد از جانب بهشت میوزید آنچنان سردی شد که گویا برف می باریده باشد چون دران خانه ها نظر کردم همه جا غلهای خام بدیدم و در هر خانه دیگ و طبق و همه چیزهای دنیا بود ولیکن یک آدم نبود از جبرئیل امین علیه السلام پرسیدم که این کدام مقام ست گفت این مقام را نام اعراف ست حق تعالی این مقام را در مابین بهشت و دوزخ آفریده است کما قال الله تعالی وبینهما حجاب گاهی از هوای بهشت سرد میشود و گاهی از هوای دوزخ گرم میشود هر کافر که مطیع الاسلام ست اورا جای در اعراف ست و در روایت امام مالک رح نه کافر و نه مسلمان را جای در اعراف ست در حضر الاعیان آورده است که چون اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ فرستاده شوند گروهی از اهل ایمان بالای اعراف موقوف باشند بمدتی که خدای تعالی خواسته باشد قال الله تعالی وعلی الاعراف رجال یعرفون اختلاف کرده اند که اینها کیانند عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه گوید که گروهی باشند که طاعت و معصیت ایشان در پلهٔ ترازو برابر باشد اگر طاعت زیاده آید وی ناسوخته از آتش دوزخ برهد و گناه او را ببخشند و اگر گناه او بر طاعت زیاده آید مستوجب آتش دوزخ گردد قومی که طاعت و معصیت او برابر باشد از جملهٔ اصحاب اعراف باشد از انجا ندا کنند اهل بهشت را بسلام و اهل دوزخ را بسرزنش یا اله العالمین لا تجعلنا مع القوم الظلمین بعد ازان فرمان شود که در بهشت در ایند ولاخوف علیهم ولاهم یحزنون این دلیل ست که دعای قیامت مومن را نفع کند

فصل دوم در ذکر کراماً کاتبین

آورده اند که بیک روایت کراماً کاتبین چنان ست که در بالا مذکور شد بروایت دیگر چنین ست که از ابو المظفر منقول ست که گفت من از خضر علیه السلام پرسیدم که مدت دیری ست که درین اندیشه ام که کراماً کاتبین کیانند و آنچه کردار بنده می نویسند کجا می نهند گفت ای مظفر چنان سوال کردی که در دار دنیا کسی نکرده است ترا جواب گویم گوش دار حق تعالی یک درخت آفریده است در میان بهشت و دوزخ نام آن درخت شینه و بیخ آن درخت تا تحت الثری ست و شاخ آن درخت در زیر عرش ست و جملهٔ اوراق آن کاغذ بوده و هر ورقی را قدر و مسافت از شرق تا الغرب بوده حق سبحانه و تعالی چون بندهٔ را بیافریند سه فرشته نیز همراه آن بیافریند و یک دیو و دو فرشته کراماً کاتبین بود چون بنده بالغ شود آن یک فرشته برود ازان درخت دو ورق بیارد یک ورق بفرشتهٔ دست راست میدهد و یک ورق فرشته

دست چپ راسید هر دو دوات بدست راست آن فرشتگان دریایی ست که نام آن شودان ست و
هر دو دست ایشان بجای قلم ازان بنویسند و چون هر دو ورق ازان درخت که کاغذ ست تمام پر شود
آن فرشته باز رود ورق دیگر ازان درخت بیارد اما آن هر دو ورق تمام نوشته شده را در خریطه می نهد
و در گردن آن دیو می بندد دیو آن خریطه را با خود دارد تا روز قیامت

فصل سوم در ذکر کسانی که جای ایشان در اعراف ست و دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نوشیروان عادل و حاتم طائی را

در کتاب حیرت الانسان آورده که چهل یک گروه می باشند که جای ایشان در اعراف ست جبرئیل علیه السلام یک بیک بیان کرد که یا محمد علیه الصلوة والسلام آنها ظالمان و بخیلان و همسایه آزار دهندگان و قماربازان و کبوتربازان و شطرنج بازان و کاذبان و سوگند دروغ خورندگان و بے نمازان و نوحه کنندگان و سخن چینان و تکبر کنندگان و بے حیایان و پادشاهان بے انصاف و مال حرام جمع کنندگان و جاهلان و قهقه کنندگان و نوحه شنوندگان و سرود شنوندگان و لوطیان و خونیان و وعده خلاف کنندگان و فاسقان و خشم کنندگان و بغض کنندگان و حسد کنندگان و شراب خواران و شراب فروشان و آفتاب پرستان و ماه پرستان و ستاره پرستان و درخت میوه دار برندگان و مال پرستان و انوشیروان عادل و حاتم طائی و در باب شطرنج بدنگو یند و بروایت اصح از کتابهاے معتبر منقول ست که علما گفته اند که شطرنج باختن درست ست برای سپاه که ایشان را دعوی شمشیر باشد بباز ند و رای این گروه جمیع خاص و عام را حرام ست و در باب کبوتربازان چنین وارد گشته که کبوتر نگاه داشتن و پرورش کردن ثواب ست اما پرانیدن و بازی کردن حرام ست و عذاب ست القصه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام پیشتر شدند در اعراف صندوقی دیدند از نور و دو شخص در درون آن صندوق نشسته اند چنانچه نقل از کتاب سیر منظوم نظم

دو شخص دگر دید از دور شان	نهاده بصندوق از نور شان	چو آتش زبانه برافراشتی
از ایشان ملک باز پرسید راستی	بپرسید کاینها چرا آن چنان	که آتش ندارد بایشان زیان
بگفتا که بر ماست حکمت عیان	یکی زین دو شخص ست نوشیروان	نباشد باو بس عذابی زنار
که اندر جهان عدل فرمود کار	اگرچه در کفر عمرش گذشت	بگر در ظلم هرگز نگشت
دگر حاتم ست آن سپه دار طی	که غیر از سخاوت نبود کار وی	زکفر ارچه دید آتش تیزتاب

زبهر سخاوت ندارد عذاب

حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند چون نظر کردم در اعراف

یک صندوق دیدم آویخته چنانکه ته او از آتش و بالای آن پر از آتش و هر پارهٔ آتش که از ان صندوق جدا میشد در میان اعراف می افتاد گفتم یا جبرئیل علیه السلام درین صندوق چیست گفت یا رسول الله درین صندوق حاتم طایی ست واین پرکالهای آتش که ازو جدا می شود سبب این ست که او در دنیا گرسنه گان را طعام میداد و برهنه گان را جامه پوشانیدی از سبب اعمال نیک پرکالهای آتش ازو جدا میشود یا رسول الله خدای تعالی رنج نیکوکاران را ضایع نکند پس رنج مسلمانان را چگونه ضایع کند اگر کسے گرسنه را طعام میدهد حق تعالی سکرات موت و هیبت ملک الموت آسان گرداند و هر که برهنه را جامه پوشاند خدای تعالی میان آن بنده و دوزخ حجابے بقدرت خود پیدا گرداند که سطبری آن حجاب پانصد ساله راه باشد و دیگر آنکه خدای تعالی چنین کریم و رحیم ست بندگان خود را از اعراف چه باشد که از دوزخ بیرون می آرد فاما بنده را باید که همیشه بر کرم او امیدوار باشد زیرا که نا امیدی کفر ست

فصل چهارم در ذکر پل صراط

فرمودند حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام چون از مقام برامدم بعد از ساعتی نظر کردم و بیشتر شدم بیابانی دیدم که درختان آن بیابان سیاه بود جبرئیل علیه السلام گفت بجانب دست راست خود نظر کن چون نظر کردم تاریکی دیدم که سیاه تر از شب بود و در میان آن تاریکی هیچ معلوم نمی شد چون بجانب دست چپ نظر انداختم تمامی روی زمین پر دود دیدم از جبرئیل امین علیه السلام پرسیدم که این چه جای ست گفت یا رسول الله اینکه بجانب دست راست شما تاریکی و سیاه ست دریجا پل صراط ست درازی آن سی هزار ساله راه ست پانزده هزار ساله راه بالا میرود و پانزده هزار ساله راه نشیب و بروایتی ده هزار ساله راه بالا میرود و ده هزار ساله راه هموار و ده هزار ساله راه نشیب از موی باریک و از شمشیر تیز تر و از برگ بید لرزان تر و از شب تاریک سیاه تر و بروایتی در کتاب قیامتی آورده ست که نام فرشته که موکل صراط بوزنائیل ست و این صراط را هفت ستون ست قوله تعالی فلا اقتحم العقبة وما ادریك ما العقبه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند چون صفت پل صراط را بشنیدم گفتم خداوندا امتان ضعیف من ازین پل چگونه گذرند فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام چندین هزار مرغان را که در هوا نگاه میدارم امت ترا بر پل صراط همچنین نگاه خواهم داشت فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا بگذشته شدم یک فرشتهٔ بزرگ دیدم سر و پای آن فرشته هیچ معلوم نمی شد گفتم یا جبرئیل امین این کدام فرشته است گفت یا رسول الله نام این فرشته عذائیل ست که در وقت سخن گفتن این فرشته مار و کژدم بر میاید

و بر سر این فرشته زمین قیامت ست که خدای تعالی آن زمین را از مس آفریده است چون روز قیامت شود آن زمین را بگسترانند و از هول قیامت زمین از تاب آفتاب سرخ گردد اهل هژده هزار عالم درین زمین جمع شوند فرمودند حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم چون این ندا را شنیدم در تعجب ماندم

فصل پنجم در ذکر نزول کردن آن سرور صلی الله علیه وسلم بآسمان ششم و دیدن مالک دوزخ و دیدن عجائب و غرائب طبقات زمین و گاو و ماهی

فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه و آله وسلم بعد از ان من و جبرئیل علیه السلام هر دو از انجا روان شدیم از آسمان هفتم نزول کرده بآسمان ششم رسیدیم در انجا فرشته را دیدم که بر بالای تخت آتشین نشسته است و آن تخت را هفتاد هزار پایه بود و آن فرشته هیبت منظری شدید النظری خشمگین و ترش روی تاجی از آتش بر سر نهاده و گره در پیشانی انداخته و عمودهای آتشین در پیش او نهاده و آن عمودها را چنان می تافتند که اگر یکے از ان عمودها را بر هفت آسمان و زمین نهادی همه از حرارت او بگداختی و در اطراف و جوانب او فرشتگان سیاه روی و تاجهای سیاه بر سر و شعله های آتش از دهان ایشان بر می آمد و کسی را یارای دیدن آنها نبود گفتم یا جبرئیل امین این کدام فرشته است که از دیدن او چنین ترسیدم جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله این عجب نیست که از دیدن وی هیبت در دل شما افتاده است ما که فرشتگان هستیم از وی ترسیم این فرشته مالک علیه السلام ست خازن دوزخ خرمی در وی نیافریده اند از ان روزی که خدای تعالی این را آفریده است گره از پیشانی خود نگشاده است و هرگز غصه از دل وی بیرون نرفته است نظم

ز معراج در وقت رجعت رسول / بشتم سما کرد آن دم نزول / در آمد و را در نظر یک ملک
زخشم هر که دیدی بگشتی هلاک / که او ترش رو بود بس خشمگین / که از خشم افگنده چین در جبین
بتختے ز آتش نموده قعود / بیاد خداوند مشغول بود / نبی گفت با جبرئیل امین
مرا دل شد از دیدن او حزین / بگفتا که ما جمله اهل ملک / از و در هراسیم اندر فلک
یقین دان که این مالک دوزخ است / موکل باین دوزخ برزخ ست / بنزدیک او رفت شاه کرام
تواضع نمود و بکردش سلام / نشد واقف از حال سلطان دین / ورا آگهش کرد روح الامین
ز جا جست تعظیم بنمود او / بتکریم اعزاز افزود او / نمود حمد بسیار با کردگار
بدیدم جمال ترا آشکار

فرمودند چون قریب او رسیدم جبرئیل علیه السلام گفت یا مالک هذا محمد الرسول العربی علیه الصلوٰة والسلام یعنی ای مالک این محمد پیغمبر آخر الزمان ست صلی الله علیه و آله وسلم

چون مالک نام مرا بشنید با دب برخاست سلام کرد گفت الحمد لله که دیدار حبیب خدای تعالی را دیدم و مرا ثنا گفت و به بهشت بشارت داد چون استماع نمودم تسبیح مالک علیه السلام این بود که سبحان من لا یجور فی قضائه سبحان الجبار المنتقم من اعدائه سبحان المعطی من یشاء من نعمه سبحان الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر و هر بار که تسبیح گفتی آتش از دهان او برآمدی ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند از رسول علیه الصلوة والسلام که حق سبحانه و تعالی چون مالک دوزخ را بیافرید بزرگی او چندانی کرد که درمیان دو ابروی او هفتاد هزار کوه آتشین بیافرید و از هر تار مژگان او یک کوه آتشین آویخت و او را از اینها هیچ ضرری نیست بعد از ان مالک علیه السلام را گفتم که صفت دوزخ را با من بگوی گفت یا رسول الله هزار سال دوزخ را تافتند تا سرخ شد هزار سال دیگر تافتند تا سفید شد و هزار سال دیگر تافتند تا سیاه شد اکنون همچنین سیاه است و کوه کوه آتشین بر زبر هم افتاده یا رسول الله اگر یک حلقه از ان سلسلهای آتشین بر کوه های دنیا نهند همه گداخته گردد و در پنجم زمین سفلی فرو رود باز گفتم یا مالک طرفی از ان بمن بنما که تا ببینم پس گوشه از ان رها کرد و شاخی از ان شاخهای آتشین برآمد و از دود آن همه آفاق تاریک شد و هولی عظیم و کاری فظیع دیدم چنانکه از وصف آن درماندم و از دیدن غشی و دهشت من واقع شد باز جبرئیل علیه السلام را گفتم بفرمای مالک را تا دوزخ را یکدم بدمد مالک علیه السلام دمی در دست داشت که بزرگی آن از هفت آسمان و زمین درگذشته مالک علیه السلام آن منفاخ را بر دوزخ نهاد و یکدم بدمید فی الحال دلم از جای برخاست و چشم من تاریک شد من و جبرئیل علیه السلام و همه فرشتگان بیهوش گشتیم پنداشتیم که آسمان و زمین همه پاره پاره خواهد شد و کوه ها درهم خواهد شکست چون بهوش آمدم جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله این بی طاقتی چیست که حالا هنوز هیچ ندیده پس جبرئیل علیه السلام گفت یا مالک حبیب خدا صلی الله علیه و آله وسلم میخواهد که این زندان ترا ببیند بنمای آنچه حق سبحانه و تعالی بقدرت خود ساخته است نقل است که چون جبرئیل علیه السلام از مالک استدعای تفرج دار مهالک از برای حضرت سلطان ممالک علیه الصلوة والسلام نمود مالک گفت یا رسول الله در زیر قدم خود نظر انداز آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نظر کرد دید که آسمانها همه منشق گشت و زمین بیت المقدس ظاهر شد خواجه هر دو سرا فرمودند که فرشته دیدم که طول او بین السماء والارض و بغایت مهیب و شعاع آتش از سوراخهای بینی او برمی آید و در دست او انگرهای آتش بود که میگردانید مالک با وی خطاب فرمود که یا ضوحائیل گفت لبیک آنچه در دست داری بمحمد علیه الصلوة والسلام بنمای حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که آنگاه جبرئیل علیه السلام مرا بر کتف خود نهاد و از انجا پرید و پریدن او را حق تعالی داند و از بیم عقل از من برفت جبرئیل

علیه السلام گفت اسرییت از خدای تعالی این گردانیده است القصه جبرئیل و مالک علیهما السلام مرا بطبقهٔ زمین
اول آوردند مالک گفت یا رسول الله نظر کن چون نظر کردم دیدم که زمین اول بشگافت در زمین اول شاهد
کردم دیدم که قومی سکونت دارند که ایشان را برشم خوانند بر ایشان امر و نهی ست چنانکه بر ماست و ایشان
را ثواب و عقاب ست بعد از ان زمین دوم بشگافت و آن را نام خلده ست در انجا مشاهده نمودم که سلاسل
و اغلال آتش بود و عذابهای گوناگون از برای دوزخیان آماده کرده و سکنهٔ این زمین گروهی اند که
ایشان را طمس خوانند و ایشان گوشت یکدیگر را بخورند و خون یکدیگر را آشامند چنانچه مروارید را از
آب آفریده و باد را از نجار آب آفریده و باد را بازوهاست که عدد آن کسی نداند و هفتاد هزار لگام بسته
و هر لگام بدست هفتاد هزار فرشته است و این باد را الله تعالی فرمان داد تا آب را برگرفت باد فرمان
را اطاعت نمود اول عرش بر آب بود و آب بر باد حق تعالی از نور فرشتگان آفرید و ایشان را کسی
نه بیند و همچنین بر باد پایستند زیرا که لطافت نور بیشتر از آب ست و این باد در زیر زمین دوم ست بقیاس
سوراخ حلقهٔ انگشتری رها شده بود و یک فرشته ست که بزرگی او را خدای تعالی داند وی بآن سوراخ
دست نهاده و حق تعالی آنقدر که میخواهد در دنیا میفرستاند این فرشته را از ین حال خبر نباشد بعد از ان
بزمین سوم رسیدم آن زمین بشگافت و این زمین سوم را نام عرفه ست و درین زمین کژدمها اند بقیاس
شتران و دمها بمانند نیزه ست و در هر دم سیصد شصت مهره ست از زهر اگر یکی از ان زهر بر زمین نهند
تمامی روی زمین هلاک شوند و درین زمین گروهی سکونت دارند که ایشان را قیس خوانند طعام و شراب
ایشان زمین نمناک ست و بروایتی آنکه در زمین سوم خلقانند که رویهای ایشان مانند آدمیان و دهان
ایشان مانند دهان سگان و پایهای ایشان مانند گیاه و گوشهای ایشان مانند گوش گوسفند و مویهای ایشان
مانند موی خوک هرگز بطرفة العینی از یاد خدای تعالی غافل نباشند بعد از ان بزمین چهارم رسیدم
زمین چهارم بشگافت و زمین چهارم را نام جرباست هرگاه که در دنیا روز باشد آنجا شب باشد زیرا که
فلک گردان ست آفتاب را میگرداند و درین زمین مارانند برای عذاب اهل دوزخ و بزرگی هر ماری
کوهی ست و ساکنان این زمین گروهی اند که ایشان را حلهام خوانند ایشان را نه چشم ست و نه قدم
ولیکن پرها دارند بمانند پر عقاب و ایشان آنگاه میرند که پیر شوند بعد از ان من و جبرئیل علیه السلام و
مالک دوزخ بزمین پنجم رسیدیم زمین پنجم نیز بشگافت و این را مشاهده نمودم نام این زمین ملمیاست و درین
زمین سنگ و گوگرد ست که در گردن کافران خواهند آویخت و چون آتش در وخواهند زد و سینه های
ایشان را خواهند سوخت و زبانهٔ آن در روی ایشان در خواهند گرفت قوله تعالی فاتقوا النار

التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین در تفسیر آورده است که آن سنگ گوگرد است زیرا که آن
دیرگداز د و آتش او سخت باشد و ساکنان این زمین گروهی اند که ایشان را بخاط خوانند عدد ایشان را
بجز آفریدگار دیگری نداند و ایشان یکدیگر را بخورند بعد ازان بزمین ششم رسیدم و آن زمین شگافته شد و
دران مشاهده نمودم زمین ششم را نام عجیبا ست و درین زمین دیوان آتشی اند و کردارهای ایشان باطل
و ساکنان این زمین گروهی اند که ایشان را قطاط خوانند و بصورت مرغانند و ایشان حق تعالی را چنانکه
حق عبادت ست می پرستند بعده فرمودند که من و جبرئیل علیه السلام و مالک بزمین هفتم رسیدیم و زمین هفتم
نیز شگافته شد و زمین هفتم را نام سجین ست و در قرآن مجید ازان خبر می دهد که کلا ان کتب الفجار
لفی سجین و این زمین جای بودن ابلیس لعین ست از مهتر موسی صلوات الله علیه پرسیدند که در
هفتم زمین از مخلوقات چیزی هست یا نه گفت آری هفت زمین از آتش ست و هفت دریای از آتش
ست و درین زمین گروهی سکونت دارند که ایشان را جشوم خوانند سیاه و کوتاه اند و چنگلها دارند چون
چنگل درندگان اینها گروهی اند که بقوم یاجوج و ماجوج مسلط خواهند شد تا ایشان را هلاک گردانند و گفته اند
که ابلیس در بند ست یکدست او در پیش او بسته و دوم در قفا و هر دو پای او همچنان و لشکر او خبرهای عالم
باو میرسانند چنانچه در حدیث نبوی وارد شده است که ابلیس تخت خود را بر آب نصب می کند و سران
شیاطین را در عالم نام زد می کند و نزدیک تر او دیوی ست که فتنهٔ بزرگ می انگیزد چون هر شبان گاه
شیاطین بازی گردند و کارهای کردهٔ خود را باو گویند و اگر یکی از شیاطین گوید که من میان زن و شوهر جدایی
افگندم ابلیس میگوید که تو نیکو کسی و مراد از تخت بر آب نصب کردن آن ست که او جای ساکن میگردد
که آواز لاحول ولا قوة و لعنت نشنود و پریان و دیوان و سرکشان گرد بر گرد گرفته می باشند و ارواح بدکاران
در زیر تخت ابلیس لعین ست در اخبار الملکوت آورده است که این زمین در جنبش بود چنانکه کشتی بجنبد
و در محلی و در جای قرار و آرام نداشت خدای تعالی فرشته آفریده است که نام او مدحائیل ست فرمان
در رسید تا در زیر هفتم زمین در آمد خدای تعالی این طبقات زمین را بر سر او نهاد و بغایت عظمت قدرت
کرانهای زمین را بگرفت یکدست او بسوی مشرق ست و دوم سوی مغرب ست قرار گرفته است اما هر دو
قدم او را قرار نبود تا باری تعالی در فردوس سنگی آفرید چهار گوشه و لیکن بزرگی آن خدای تعالی داند و آن
سنگ از یاقوت سرخ ست و در میان آن هفت سوراخ ست و از هر یکی سوراخ دریای ظاهر شده که صفت
آن بجز الله تعالی دیگری نداند پس آنگاه قدمهای آن فرشته دران سنگ قرار یافت در زاد الآخرت
آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام بعد ازان من و جبرئیل علیه السلام و مالک دوزخ

بران سنگ رسیدیم و آنجا مشاهده کردیم که این سنگ را قرار نبود آنگاه خدای او را بالای شاخهای گاو نهاد تا قرار گرفت و آن گاو را هشتاد هزار شاخ ست هژده هزار عالم را الله تعالی بر شاخهای او نهاده ست نام او لبوثا ست و این گاو را حق تعالی در فردوس آفریده از یاقوت سرخ ست چهل هزار سر دارد در قصص الانبیا آورده است که از سر وی تا سرون دیگر آن گاو پنجصد ساله راه ست و چهل هزار روی دارد و بر هر روی چهل هزار چشم دارد از نور در کتاب حسینی آورده است که حکمت بالغ او درین آن ست که قدرت الله تعالی ظاهر شود که هر چیز عظمت هر چیز پیدا اند و بشناسد که یکی از یکی غالب ست و حق تعالی این چنین جانوری را در بزرگی آفریده است چون این زمان بآخر رسد آنگاه جبرئیل علیه السلام را فرمان دهد که آب جمله دریاها را به پر خویش بردارد چنانکه هیچ آبی در جهان نماند فرمان شود که این همه دریاها را در حلق گاو بریز گاو دهان باز کند جمله آبها را فرو برد از دهان تا حلق او نرسد گاو بدرگاه حق تعالی مناجات کند که آلهی خلق من تر نشد نیکو بنگر و بشنو که الله تعالی چنین آفریده است آورده اند که در هر شش ماه یک نفس او از بینی او بیرون می آید و فرشته که نام او وقائیل ست این هفت طبقهٔ زمین را بهر دو دست گرفته ایستاده چون حضرت را بدید سلام گفت صلوٰة فرستاد آنحضرت جواب سلام او دادند و در تحت پای آن فرشته سنگی ست از یاقوت سبز که آن سنگ بر شاخهای گاو قرار گرفته و پایهای آن گاو بر پیشانی ماهی ست و آن ماهی بر آب دریاست و نام آن دریا فیشور ست و آن دریا بر سر دریای دیگر ست که نام او عقیم ست و آن دریاها با مر خدای تعالی راه دادند بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جبرئیل علیه السلام از آن دریا گذشتند و آن دریا بر باد ست و آن باد را بسلسلهٔ از نور بسته اند و آن سلسله را بساق عرش بسته اند و ما بین آن تاریکی ست و زیر آن دوزخ ست در آنجا چندان عذاب دیدم که دوزخ از وی و عذابهای وی بفریاد آمدی و کوهها دیدم سخت عظیم و بر کوهی هفتاد هزار وادی بود از آتش و در هر وادی هفتاد هزار شهرستان بود از آتش و در هر شهرستانی هفتاد هزار محله و در هر محله هفتاد هزار کوشک و در هر کوشک هفتاد هزار سرای بود و در هر سرای هفتاد هزار خانه و در هر خانه هفتاد هزار زاویه و در هر زاویه هفتاد هزار زبانیه و در دست هر زبانیه هفتاد هزار گونه سلاح از عذاب و عقاب بیانی بشنو علما گفته اند که اگر عاصی را در روز قیامت غیر از بیم و ترس دوزخ نبودی وی را تمام بودی چه جای چنین عذاب و انواع عقاب در خبر ست که اگر دوزخی یک نفس برکشد اگر برابر کنی همه علتها و بیماریهای عالم را آن یک نفس بر همه فزون آید اگر دوزخی از دوزخ بیرون آید هر که او را ببیند در حال از هول و سیاهی او بمیرد پس چگونه بود حال کسی که ابد الآباد در دوزخ بماند ای غافل از حوالی ترسی و از محصول ترسی از خشم سلطان ترسی و از غضب دیوان ترسی و از زندان

شحنه و عسس ترسی ار حلت قلے از زندان دوزخ بترس ایضاً فرمودند که دریای دیدم از آتش موج میزد و بهم در میگرفت فرشتگان دیدم بعدد موی گوسفندان از میان آن بیرون می آمدند گفتم یا اخی جبرئیل ایشان کیانند گفت یارسول الله ایشان فرشتگان عقوبت اند و این دریای لعنت ست لطیفه درین باب بشنو حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه و آله وسلم از آتش ایمن بود و جبرئیل علیه السلام با وهمراه بود از نظارهٔ آتش دوزخ بترسید و بیهوش شد فکیف حال العاصی در پیش دوزخ و آتش تابان و زبانیهٔ دوزخ آویخته می برند قوله خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه

فصل ششم در ذکر تعداد درهای دوزخ

در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده ست که قال الله تعالی وان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم بدانکه ابوعثمان می گوید که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که پس نگاه کردم بر در دوزخ نوشته بود که وان جهنم الی اخره فرمودند که هفت درکه دوزخ را بیکبار دیدم جهنم لظے حطمه جحیم سعیر سقر هاویه بر یکے نوشته که وویل للمشرکین الذین لایوتون الزکوة بر در دیگر نوشته که ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و بر در دیگر نوشته که ویل لکل همزة لمزة الذی جمع مالا وعدده و بر در دیگر نوشته که فویل للقاسیة قلوبهم عن ذکر الله و بر در دیگر نوشته که ویل لکل افاک اثیم بعضے چنین گفته اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که درهای دوزخ را دیدم که یکی از یکی فروتر نخستین را جهنم خوانند نام دربان آن راضوحائیل گویند دوم را لظی خوانند نام دربان آن طوم قائیل سوم را حطمه خوانند نام دربان آن سوطیائیل چهارم را جحیم خوانند نام دربان آن خوخیائیل پنجم را سعیر خوانند نام دربان آن صوفیائیل ششم را سقر خوانند نام دربان آن اصطافیائیل هفتم را هاویه گویند نام دربان آن طوطوئیل ست این همه دربانان دوزخ باشند وزیر دست مالک علیه السلام اند همه سیاه روی ازرق چشم و قامت هر یکے چندانی که از زمین تا آسمان و از ین دوش ایشان تا بدوش دیگر هفتاد هزار ساله راه است و چون سخن گویند از دهان و گوش و بینی ایشان آتش بیرون می آید ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که فرمودند که بر در اوّل دوزخ نوشته اند که لعنت بر دروغ گویان و بخیلان باد چون بدر دوم رسیدم بر آن در نوشته که هر که از قهر خدای تعالی بترسد نجات یابد بدر سوم نوشته بود که آنکس می خواهد که در روز قیامت تشنه نماند باید که او تشنگان را آب دهد و آنکس میخواهد که در روز قیامت

برهنه نماند باید که برهنه گان را جامه بدهد بر چهارم نوشته بود که خار باد آنکس اسلام را خار دارد بر در پنجم
نوشته بود که ای بنده تابع هوا و هوس مباش و در مفاسد سخن مگوی و ظالم مباش که بهشت را بظالمان
نمید هند بدر ششم آمدم نوشته بود که من که دوزخم حرامم بر آنانکه نماز شب میگذارند و حرامم بر صدقه دهندگان
بر در هفتم نوشته بود که ای بندگان حساب خود بکنید پیش از انکه حساب شما بکنند و اعمال خود وزن کنید
پیش از انکه اعمال شما وزن کنند و نیز در کتب مسطور ست که در دوزخ درگهٔ نیست که مگر بر وی این کلمه
متبرک را نوشته اند که لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

باب سی و هشتم در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم طبقهٔ اول دوزخ را که آنرا جهنم خوانند و آنچه در نظر خواجه علیه الصلوة والسّلام در آمده است

از انجمله است یک چیز درین باب مبین میگردد اول آنکه در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد
بغدادی و در جنت الفردوس آورده است که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم مالک
را گفتم که مرا دوزخ اول بنما مالک دوزخ گفت یا رسول الله بیشتر مرو که گرمای دوزخ عظیم ست ندا در رسید
که ای مالک انچه حبیب ما بفرماید بکن و از گرمای دوزخ مترس که نگاهدارندهٔ محمد علیه الصلوة والسلام منم
آنگاه مالک علیه السلام دست مرا بگرفت و از انجا بیشتر شدم ندا در رسید که یا میکائیل برخیز باد و باران
را بگیر و همراه خود ببر بگرد محمد علیه الصلوة والسلام حلقه کن آنگاه میکائیل علیه الصلوة والسلام با هفتاد
هزار فرشته روان شد بمقام مالک دوزخ رسید باد و باران بگرد من حلقه کرد تا برسیدم بطبقهٔ اول
دوزخ که آن را جهنم خوانند و بلندی دراو هزار ساله راه می باشد و بران در نوشته که ویل للمطففین
و قریب آن در یک چبوتره آتشین دیدم گفتم ای مالک این چبوتره از ان کیست گفت این مقام
من ست و مالک در نزد خازن از اندرون گفت تو کیستی گفت منم مالک آنگاه در را بکشاد اندرون
رفتم یک فرشته دیدم گفتم این فرشته کیست گفت ضوحائیل ست آنگاه مالک گفت ای خازن این محمد
علیه الصلوة والسلام ست بر وی سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد جواب سلام او دادم همراه خازن
هفتاد هزار فرشته بودند همچون شب تاریک سیاه گفتم یا مالک این همه فرشتگان داخل توانند گفت در همه
دوزخ این مقدار فرشتگان هستند حق تعالی ایشان را در فرمان من کرده ست و مسافت این طبقه
تا طبقهٔ دیگر هفتاد هزار ساله راه ست دوم آنکه فرمودند جناب حضرت علیه الصلوة والسلام مالک را
گفتم که صفت این دوزخ را با من یک بیک بیان کن گفت یا رسول الله طاقت نیاری خشمناک نشوی

از حضرت رب العزت ندا در رسید که بنمای محمد علیه الصلوة والسلام را هر چیزی که از برای دشمنان او
آماده کرده ام مالک گفت یا رسول الله حق تعالی دوزخ را آفرید و از انگاه بانها آفرید که ایشان را زبانیه
گویند برای آنکه ایشان بپای چنان گیرند که دیگران بدست و اگر الله تعالی فرمان دهد یکی از ایشان
را که انگشتی در آسمان نهد در هم شکنند و اگر یکبار آواز کند همه مخلوقات از هیبت او بمیرند و هر یکی چیزی
دارند که دوزخیان را بدان عذاب کنند گروهی حربها دارند که بر سر دوزخیان بزنند قوله تعالی ولهم
مقامع من حدید گروهی زنجیرها دارند که دوزخیان را بآن عذاب کنند و هر زنجیری را هفتاد رسن
و هر رسنی را هفتاد حلقه اگر یکی از ان حلقه بر کوه های عالم نهند بگدازد و آن زنجیر را بدهان کافران
اندازند و از دبر او بیرون آرند و هر دو سر او را باهم بر بندند که هرگز جدا نشود قوله تعالی ثم فی
سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه و خدای تعالی ماران و کژدمان آفریده است که هر ماری
چون شتری هر یک را هفتاد هزار مهره باشد و در هر مهره هفتاد هزار سبوی زهر که اگر یک قطره از ان
بر تمام آبهای دنیا نهند چون زهر گردد هر کرا آن مار و یا کژدم بگزد هفتاد سال از درد بنالد نعوذ
بالله منها سوم آنکه نوع اخر من عذاب الله تعالی در دوزخ حمیم و زقوم آفریده است اگر یک قدح
از ان بر همه دنیا افگنند زهر شود چون آن قدح را بر دست گیرند و در پیش روی آرند پوست گوشت بریزد
چون بخورند اندامهای ایشان را ریزه ریزه کند قوله تعالی یصهر به ما فی بطونهم و گویند که زقوم از
خار است لقوله تعالی لیس لهم طعام الا من ضریع چون زقوم بخورند اندرون ایشان گرم شود و رودهای
ایشان را خوردن گیرد تا از شکم ایشان بیرون آید اگر از ان حمیم بر سرهای ایشان ریزند پوست و گوشت و رگ و
پی ایشان فرو ریزد و استخوان سوخته بماند آنگاه ندا آید که جلدهم العذاب فانی لا جلد لهم الا بدان
الله تعالی در دوزخ وادیهای صدید و قیح روان کرده است دوزخیان فریاد کنند از عذاب دوزخ و
دران دریا بجای ماهیان ماران و کژدمان هستند هر روزی هفتاد بار دوزخی را بگزند چهارم آنکه نوع
اخر من عذاب الله تعالی در دوزخ دریاها و کوهها آفریده شده است از آتش و سراپرده های ایشان زبر ایشان
آتش و زیر ایشان آتش قوله تعالی لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل آتش دوزخ چنان آتشی
ست که آتش دنیا هر روزی هفتاد بار از خدای تعالی پناه بخواهد از ان آتش چون خدای تعالی آتش دوزخ را بیافرید بادها بروی
نهاد تا بجوش رسید و هزار سال بتافتند تا سفید شد و هزار سال دیگر بتافتند تا سرخ شد و هزار سال دیگر بتافتند تا سیاه شد
فرشتگانی که در وی هستند همه سیاه باشند و دوزخیان همه بران صفت باشند در روز قیامت چون امت با خشم
الله تعالی برخیزد بر آتش زند موج از آتش برخیزد و از ان زبانه آتش برآید و بخشم با کافران حمله کند و

کافران پناه خواهند و زبانیه در ایشان در آویزد و بسوی دوزخ کشد و عذاب کنند لهم من جهنم مهاد و من فوقهم غواش در تفسیر کنز العلوم امام ابوشجاع سمرقندی آورده است که چون قلم بگرفتن و لا الضالین مأمور شد ظلمتی از ان ظاهر شد حق تعالی از ان ظلمت فرشته آفرید چنان بزرگ که هفت آسمان و زمین در دهان وی لقمه نخواهد شد آن فرشته را فرمان شد که درکات دوزخ را بردار آن فرشته هفتاد هزار سال فرو رفت تا بتحت الثری رسید و آتش دوزخ را در انجا ودیعت نهاد و باز بر تحت آن آتش دیگر نهاد و همچنین هفت طبقه را بزیر همدیگر مطبق نهاد باز فرشته آفرید که طول و هفتاد هزار ساله راه بعد از ان فرشتهٔ دیگر آفرید از ین فرشته هزار مرتبه بزرگ تر آنگاه آتشی آفرید و این آتش بسوی فرشته حمله آورد آن فرشته سر بسجده نهاد گفت الامان حق تعالی صخره آفرید بزیر آن آتش نهاد تا حرارت آسمان و زمین را نسوزد پنجم آنکه نوع اخر من عذاب الله تعالی روی دوزخیان سیاه باشد و سوخته و یک لب بسر رسیده و لب زیرین بسینه افتاده و اگر یکی از دوزخیان سر از دوزخ بیرون کند از مشرق تا بمغرب همچون شب تاریک شود و چشم کور باشد قوله تعالی ویوم نحشر المجرمین زرقا و نحشرهم یوم القیمة اعمی و دست و پای ایشان بزنجیر بسته بود قوله تعالی ان لدینا انکالا و جحیما جامهٔ ایشان قطران بود قوله تعالی سرابیلهم من قطران چون مس گداخته شود و کافران را چهل پوست بود و هر پوستے را چهل ارش سطبری بود و در میان هر پوستے آتش بود که بسوزد و کژدمی میگزد و ماری زهر میزند تا استخوانهای ایشان ریزه ریزه گردد ندا آید که ای مالک از سر گیر که تا تنش را از سر گرفتیم قوله تعالی کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ششم آنکه در اخبار آمده که دوزخیان فریاد خواهند کرد و هر بار جزع و سیدی جواب نیابند اول بزبانیه نالند و آن چنان باشد که چون دوزخیان را بدوزخ در آرند ایشان را هزار سال عذاب نمایند بعد از ان بزبانیه بنالند که او را الله تعالی درخواست نماید که عذاب ایشان را سبک تر کن قال الله تعالی وقال الذین فی النار لخزنة جهنم ادعوا ربکم یخفف عنا یوما من العذاب زبانیه جواب ندهند تا هزار سال بعد از هزار سال جواب دهند گویند کہ اولم تک تأتیکم رسلکم بالبینٰت چون از ایشان نومید شوند هزار سال دیگر در عذاب صبر سازند آنگاه بمالک دوزخ بنالند که قوله تعالی ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک گویند ای مالک از خدای تعالی درخواه تا ما را بمیراند باشد که ازین عذاب برهیم جواب ندهد از و نومید شوند بعد از هزار سال مالک جواب دهد که انکم ماکثون ای بسا که درین عذاب خواهید بود چون از و نومید شوند در عذاب صبر نمایند آنگاه بخدای تعالی بنالند که ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا دیدیم و دانستیم که انچه پیغمبران علیهم السلام گفته بودند راست بود ست اکنون ما را بدنیا بازگردان تا عبادت تو کنیم بعد از هزار

سال جواب آید که ولا تکلمون دور باشید و با من سخن مگوئید مرا برنخوانید بعد از آن همه گنگ شوند و کور شوند و هیچ نه بینند که بدان بیاسایند و هیچ نشنوند که بدان شاد شوند و نومید شوند دیگر هیچ امید ایشان نماند نعوذ بالله منها در تاج القصص آورده است که مالک گفت یا رسول الله امت گنهگار ترا درین درکه دو چیز نبود روی ایشان سیاه نبود دگر بدن مار کژدم نبود طعام زقوم و شراب حمیم نبود و لباس قطران نبود و جاوید آن نباشند و فرقت و قطیعت و لعنت نبود و نامهٔ ایشان بدست چپ نبود چون زبانیه بروی ایشان برسد ندا آید که یا نار کفی عن وجوه یسجد فی لاسبیل لك علی مساجدهم هفتم آنکه در کتاب حیرت الانسان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون ازینجا پیشتر شدم غلغلهٔ و بانگی شنیدم هرگز اینچنین شور و غوغا نشنیده بودم پرسیدم که این چه شور و غوغاست گفت یا رسول الله غلغلهٔ آتش دوزخ ست که هفتاد گروه را عذاب می کنند گفتم یا مالک آنها کدام گروهند که در عذاب گرفتار می باشند گفت ظالمان و بخیلان و ربوخوران و همسایه آزار دهندگان و قماربازان و کبوتربازان و شطرنج بازان و کاذبان و سوگند دروغ خورندگان و بے نمازان و روزه خواران و غیبت کنندگان و زناکنندگان و حرام خواران و نوحه کنندگان و سخن چینان و تکبر کنندگان و بیحیایان و پادشاهان بے انصاف و مال حرام جمع کنندگان و جاهلان قهقهه کنندگان و نوحه شنوندگان و لوطیان و مخنثان و غونیان و وعده خلافان و فاسقان و خشم کنندگان و بغض کنندگان و حسد کنندگان و شراب خواران و شراب فروشان و برده فروشان و آفتاب پرستان و جادوگران و بدمذهبان و کافران و گاؤپرستان این طایفه را عذاب می کنند چون این سخن بشنیدم در گریه شدم جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله بجانب دست راست خود نظر کن چون نظر کردم سه قوم را دیدم یکے را روی چون روی سگ بود دوم را روی چون روی خر بود سوم را روی بمانند خوک بود ایشان را بزنجیرهای آتشین بسته اند و عذاب میکردند گفتم ای مالک اینها کدام قوم اند که این چنین عذاب می کنند مالک گفت یا رسول الله اینکه روی سگ دارد خمر خوارانند و اینها که روی خوک دارند ربوخوارانند و اینها که روی خر دارند پدر و مادر آزار دهندگانند که باین عذاب گرفتارند هشتم آنکه فرمودند چون ازینجا بیشتر شدم شعلهای آتش که دیدم چون بالا نظر انداختم تمامی آسمان از آتش بود چون پایان نظر کردم تمامی روی زمین از آتش سرخ دیدم گفتم مگر جهنم همین ست جبرئیل علیه السلام گفت هنوز در میان تو و دوزخ هفتاد هزار پردهٔ حجاب ست ازین سخن در تعجب شدم گفتم یا مالک سرپوش دوزخ را بردار ببینم که چگونه ست مالک گفت اگر مقدار سر سوزن بگشایم هفت طبقهٔ آسمان و زمین

بسوزد حق سبحانه و تعالی هفت طبقه دوزخ را در دهان مار آتشین نهاده ست و عرض هر یک دوزخ هفت
لک ساله راه ست و بروایتی در قصص الانبیا آورده است که مسافت هر طبقهٔ دوزخ هزار ساله راه ست
ولیکن درازی آن بجز خدای تعالی دیگری نداند یا رسول الله گرمای دوزخ عظیم ست ندا در رسید که یا مالک
یک پرده از آتش دوزخ بردار چون مالک یک پرده برداشت گفت ای حبیب خدا ببین چون نظر کردم
از هیبت آن بیهوش شدم چون بهوش آمدم نظر بر دست چپ افتاد در طبقهٔ اول وادی دیدم دران
وادی هفتاد هزار خانه بود و هر خانه پر از عذاب بود از مار و کژدم و هر ماری مثل شتری و دران وادی
جویها دیدم پهنای هر یک هزار ساله راه بود کوه کوه آتش می جوشید و می خروشید آواز آن وادی در
گوش من می آمد یا جبرئیل امتان مرا ازین وادی نصیب هست گفت یا رسول الله این وادی نصیب
کسی ست که بخدای تعالی شرک آورده باشد و باتو ایمان نیاورده باشد نهم آنکه رسول صلی الله علیه
و آله وسلم فرمودند یک صندوق درمیان دوزخ آویخته دیدم چنانکه تحت او از آتش و بالای آن از
آتش هر پارهٔ آتش که ازان صندوق جدا می شد درمیان دوزخ می افتاد گفتم این چگونه صندوق
ست مالک گفت درین صندوق حاتم طائی و نوشیروان عادل ست و این پرکالهای آتش
که ازو جدا می شود سبب آن ست که حاتم در دنیا گرسنه گان را طعام دادی و برهنه گان را جامه
پوشانیدی و نوشیروان در دنیا عدل و انصاف کردی از سبب اعمال نیک عذاب ازین
هر دو کم می شود خدای تعالی رنج نیکوکاران را ضایع نکند اگر گرسنه را طعام می دهد حق تعالی سکرات
موت را بروی آسان گرداند و هر که برهنه را جامه پوشاند خدای تعالی میان آن بنده و آتش
دوزخ حجابی پیدا کند که سطبری آن حجاب پانصد ساله راه باشد بروایتی آنکه آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم حاتم طائی و نوشیروان عادل را در اعراف دیدند چنانکه مذکور شد دهم آنکه فرمودند
چون پیشتر شدم دو ملک را دیدم که بقومی مؤکل بودند و ایشان را بسلاسل و اغلال کشیده اند و
بانگ ایشان مانند برق خاطف و بدست هر یکی گرز آتشین بود اگر بر کوه زنند سرمه شود و ایشان
را بآن گرزها میزدند و می گفتند که خدای شما کیست و پیغمبر شما کیست ایشان می گفتند که نمی دانم آن
فرشتگان را گفتم که اینها چه کسانند گفتند اینها کسانی اند که در دنیا شک داشتند در بعثت و قیامت
و عذاب دوزخ و نعیم بهشت و صراط و میزان و حشر و نشر و حوض کوثر فرمودند ازین نوع عذابهای
گوناگون دیدم که صفت آن نتوان کردن چون در طبقهٔ اول جحیم نگاه کردم با وجود آنکه عذاب وی
از درکات سفلی سبک ست نود هزار دریای از آتش دیدم و بزرگی هر دریا چندانی که اگر هفت آسمان

وزمین را دران اندازند فرشتگان ہزار سال بچ پیند نیا بند وزبانیہ درین دوزخ بعظمت تمام چنانکہ اگر
یکی از ایشان خواہد ہفت آسمان وزمین را دریک جانب دہان خود پنہان سازد جانب دیگر را خبر نشود
یازدہم آنکہ در خبر ست کہ مالک گفت یارسول اللہ در جہنم وادی ست کہ جہنم از سختی عذاب او ہر
روز ہفتاد بار پناہ بخدای تعالی بردو دران وادی چاہی ست کہ این وادی ہر روز ہفتاد بار ازان
چاہ بخدای تعالی پناہ بردو دران چاہ ماری ست کہ جہنم ووادی وچاہ ہر روز ہفتاد بار بخدای تعالے
پناہ برند حق تعالی آن را معدوم داشتہ از برای طایفہ کہ قرآن خوان باشند از امت تو وبفسق
مشغول باشند درانجا ایشان را عذاب کنند دوازدہم آنکہ فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم در دوزخ وادی دیدم پوشیدہ حق تعالی با مالک گفت تا آنرا با من نماید سرپوش آنرا برداشت
وازو آتش می ریخت حیات عقارب میگریختند من از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ این چیست گفت
دو چاہ ست یکی ویل ویکی فلق وآن پوشیدہ است تا روز قیامت مالک گفت یارسول اللہ اگر زین
دو مقدار سوزنے آتش بدنیا رسد ہمہ عالم سوختہ گردد ہر چہ در دنیا از کوہ وسنگ وآہن ست برابر
یک حلقہ از زنجیر دوزخ نباشد واگر یکے از سکان دوزخ در دنیا آید ہزار سال بر بالای آتش دنیا
نشیند ہرگز از خواب راحت بیدار نشود سیزدہم آنکہ در تفسیر معینی آوردہ کہ فرمودند حضرت پیغمبر علیہ
الصلوۃ والسلام در دوزخ قومی دیدم کہ لبہای ایشان را می بریدند گفتم اینہا کیانند جبرئیل علیہ السلام
گفت اینہا دانشمندان امت تو می باشند کہ دروغ گویند وقومی دیگری را دیدم کہ زبان ایشان می بریدند
پرسیدم کہ ایشان کیانند گفت شاعرانند چہاردہم آنکہ در کتاب معارجین آوردہ کہ فرمودند حضرت محمد
مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در دوزخ آتشے دیدم از قیر سیاہ ثماران دیدم کہ ہر یک چون منارۂ
وکژدمان دیدم کہ چون شتر مرغے جویہای صدید وحمیم غسلین روان شدہ ودرختان زقوم بار آوردہ
چندان اغلال ونکال دیدم کہ مرا طاقت دیدن نماند مالک گفت یارسول اللہ تو مترس کہ پوست
گوشت تو بر آتش حرام ست چون دران آتش نظر کردم جماعتے دیدم کہ می کشتند وباز زندہ میکردند
گفتم یا مالک اینہا کیانند گفت خونیانند پانزدہم آنکہ فرمودند گروہ دیگر را دیدم کہ روی آنہا سیاہ و
چشمہای کور گفتم اینہا کیانند گفت آنہا یند کہ چشم از حرام باز نداشتہ اندر باعی تا کی خود را غرق گنہ
باید داشت ؛ وین یوسف عقل را بچہ باید داشت ؛ گر میخواہی کہ رنج دل کم بینی ؛ ہر جا کہ روی چشم نگہ باید
داشت شانزدہم آنکہ فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گروہی دیدم کہ چشمہاے
ایشان ازرق وروہای ایشان سیاہ ولبہای زیرین بسینہ افتادہ ولبہای زبرین بر پیشانے

چسپیده در عذاب افتاده بودند و بانگ خروگاو میکردند گفتم اینها کیانند مالک گفت سرودگویانند وشاعرانند که ازبرای دنیا مردمان را مدح کرده اندر رباعی تاچند ازین مدح وثنای دگران ٭ از بی هنری هنرستای دیگران ٭ جنت طلبی خوش بخیبی برخیز ٭ کان ره نتوان رفت بپای دگران هفدهم آنکه فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم گروهی دیدم که طبلهای آتشین برسینهٔ ایشان نهاده وپیراهنهای قطران پوشانیده و عذاب سخت ایشان را میکردند گفتم اینها کیانند مالک گفت یا رسول الله اینها کسانے اند که بآواز چنگ ورباب وطنبور ودف نشاط ورقص کرده اندر رباعی از چنگ و رباب اگر تو مسرور شوی ٭ در رقص زبانگ دف وطنبور شوی ٭ برسینهٔ طبول آتش بزنند ٭ بے آب شده زقرب حق دور شوی هژدهم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گروهی را دیدم که در آتش نگونسار می انداختند گفتم اینها کیانند گفت کسانے که طاعت وعبادت بریا کرده اندر رباعی

تاچند ردای زرق ازرق پوشی　وز بهر فتوح دف زدن حق پوشی
اغلال سلاسل و طوق پوشی　در آتش دوزخت نگونسار کنند

رباعی

تاچند اسیر سمعهٔ زرق شوی　مشهور جهان ز غرب تا شرق شوی
گیرم که بزهد شهره گشتی بجهان　در بحر عذاب حق اگر غرق شوی

نزدهم آنکه در کتاب ارشاد العارفین آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام مالک مرا گفت یا رسول الله در جهنم سه هزار چاه ست از آتش ودرازی هر چاهی سه هزار ساله راه ست فرمودند در انجا مردی را دیدم که از دهان وبینی او آتش برمی آمد پرسیدم این کیست مالک گفت این مردی ست که چون از خانه برآمدی دروغ گفتی دیگری را دیدم که در جوی خون شنا وری میکرد گفتم این کیست مالک گفت یا رسول الله این عالمی ست که علم خود را از برادران دریغ داشته است وبعلم خود عمل نکرده است مرد دیگری را دیدم که زبان آتش در دهان ونعلین آتشین در پای وتاج آتشین بر سر وجامه آتشین در بر گفتم این چگونه کس ست گفت این مرد دوزبان ست دیگری را دیدم که او را از زبان آویخته اند حد میزدند گفتم این کیست مالک گفت این مردی ست که زن وفرزند خود را بے وجه دشنام داد بستم آنکه فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم زنے را دیدم که از زبان او آویخته بودند ودو دست او از پشت بیرون کشیده قطران در حلق او میریختند زن دیگری را دیدم که گوشت از تن خود جدا میکرد وزن دیگر را دیدم که دو دست او را بزبان او بسته بودند ودو پای او پیشانی او بسته بودند ماران وکژدمان بر وگماشته وزن دیگری دیدم که تا بوت آتشین گنگ وکر بود وزن دیگر دیدم که نگونسار در تنور آتش آویخته بودند وزن دیگر دیدم که از پیش وپس گوشت وپوست او را بناخن آتشین

بر سید اختند روی او سیاه بود و زن دیگر دیدم که سر او چون سر خوک بود و دست پای او مانند خر بود و زن دیگر دیدم که بصورت سگ بود و آتش از زیر او بر می شد و از دهان او بر می آمد فرشتگان ضربها بر سر او میزدند زن دیگر دیدم که دست پای او در بند و سگان را بر و گماشته بودند و زن دیگر دیدم که زبان او از پس سر او بیرون کشیده بودند و ماران بزبان او آویخته از مالک پرسیدم که این زنان کیانند گفت یا رسول الله آن زن که بموی آویخته بودند زنی بود که موی خود را از نامحرمان نمی پوشید و آن زن که بزبان آویخته بودند زنی بود که فرزند خود را رنجه داشتی و آن زن که از پستان آویخته بودند زنی بود که بی دستور شوهر فرزند دیگری را شیر دادی و آن زن که گوشت خود را میکند و میخورد زنی بود که خود را بیار استی تا نامحرمان او را بدیدی و آن زنی که دست پای او در بسته بودند زنی بود که طهارت را نیکو نکردی و آن زن که کور و گنگ و کر بود زنی بود که فرزند از زنا آورده و با شوهر خود گفته که از آن تست و آن زن که بناخن گوشت از تن خود جدا میکرد زنی بود که خود را از نامحرمان نگاه نداشتی و آن زنی که در تنور آتش آویخته بودند زنی بود که مرد و زن بیگانه را با هم جمع آورده بود و آن زنی که بصورت سگ بود فرزند از زنا آورده بود و آن فرزند را کشته بود و آن زن که سر او چون سر خوک بود زنی بود که سخن چینی کردی و آن زنی که زبان او را از پس سر او کشیده بودند زنی بود که او فرزند از زنا آورده بود و سوگند بدروغ خورده بود که این فرزند من از زنا نیست لیست و یکم آنکه

نظم

نظر کرد در دوزخ بر عذاب | کسان دید از تاب آتش کباب
اخی گفتش این مرد قرآن بیاد | کلام خداوند بر باد داد
اخی گفتش این حفظ قرآن نکرد | دمی گوش بر قول رحمن نکرد
اخی گفتش این مسجد اهل کلام | بپا خاسته زاحترام تمام
اخی گفتش این طالب تخت یار | بمسجد باین خشت برده بکار
رسول خدا تخت گه نشین | امام امم صاحب یاسین
یکی دید سنگی زدندش بسر | شکسته شدی زدندی دگر
یکی دید قلعی زگرمی بجوش | همی ریختندش بسوراخ گوش
یکی دید کاتش برو خواستی | سبک زآتش آن کس بپا خواستی
یکی دید کاتش بمو تافتی | یکی خشت پیشش سپر ساختی

آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم این خبرها بگفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و فاطمه زهرا زار زار بگریه درآمدند و زاری نمودند

بنالید با فاطمه مرتضی | دُر اشک از دیده اند اختند
که از ترس حق گریه ها ساختند | بگفت این سخنها رسول خدا

فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باید که خود را ازین کارها نگاه دارید و اگر از کسی گناه بوجود آمده باشد باید که توبهٔ نصوح کند تا توبهٔ او قبول افتد و از آتش دوزخ نگاه دارد الهی بر جملهٔ امتان محمد علیه الصلوة والسلام توبهٔ نصوح کرامت فرمای و بر همه رحمت نمای آمین یا رحمن برحمتک یا ارحم الراحمین

باب سی و نهم در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم طبقهٔ دوم دوزخ را که لظی

نام ست وانچه در نظر خواجه علیه الصّلوٰة والسّلام در آمده است از عذابهای آن

از انجمله پنج چیز درین باب بیین میگردد اول آنکه در خبرست که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
من واخی جبرئیل علیه السلام ومالک دوزخ ازینجا بیشتر شدیم بطبقهٔ دوم رسیدم بلندی درِ او هزار ساله راه
بود دبران در نوشته بود که ویل للمشرکین مالک در بزد خازن از اندرون گفت کیستی گفت منم مالک آنگاه
در رابکشاد اندرون رفتم یک فرشته دیدم گفتم نام فرشته چیست مالک گفت نام این فرشته طوحائیل ست
پس مالک گفت ای خازن این محمد علیه السلام ست بروی سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد جواب
سلام او دادم همراه خازن هفتاد هزار فرشته بودند چون شب تاریک سیاه بودند گفتم این همه تابع تو اند
مالک علیه السلام گفت همه فرمان من اند ومسافت این طبقه تا طبقه دیگر هفتاد هزار ساله راه ست ودر
هر دوزخ هفت دروازه ست ومیان هر یک دروازه هزار ساله راه ست ودران دروازه چندان
خلق بود که صفت آنها بجز الله تعالی دیگری نداند دوم آنکه فرمودند حضرت محمد مصطفےٰ صلی الله علیه
وآله وسلم گفتم ای مالک صفت این دوزخ با من یکیک بیان کن مالک گفت یا رسول الله طاقت نیاری
وغمگین شوی از حضرت رب العزت ندا در رسید که یا مالک هرچه حبیب ما گوید همان کن آنگاه مالک
گفت یا رسول الله در هر طبقه عذابهای گوناگون ست وطبقهٔ دوم ازان قوم نوح علیه السلام ست
بعد ازان مالک گفت ای فرشتگان بروید وتماشای دوزخ بآنحضرت نمائید وملائکه برفتند هفتاد
هزار طناب از حلقهای دوزخ انداختند وهر طنابے را هفتاد هزار فرشته بکشیدند ماران وکژدمان
سر برآوردند درین دوزخ هفتاد هزار وادی از آتش ست وهر وادی را هفتاد هزار شهرستان
می باشد از آتش ودر هر شهرستان هفتاد هزار سرای ست از آتش ودر هر سرای هفتاد هزار ایوان
ست از آتش ودر هر ایوانے هفتاد هزار حجره ست از آتش ودر هر حجره هفتاد هزار صندوق ست
از آتش ودر هر صندوق هفتاد هزار نوع عذاب ست اگر یک سوراخ در دنیا کشانید همه جهان بسوزد
ودوزخ را چهار دیوار ست ومسافت هر دیواری صد ساله راه ست ودرین دوزخ نیز هفتاد هزار
وادی دیگر ست ودر هر وادی هفتاد هزار کوه ست از آتش ودر هر سال دوزخ دو مرتبه نفس بیرون
می کشد یکبار نفس گرم بد شش ماه گرما شود ویکبار نفس سرد میدهد شش ماه سرما می شود سوم آنکه
در قصص الانبیا آورده است که الله تعالی نزده زبانیه آفریده است ودر دوزخ گماشته ودر فرمان
مالک کرده قوله علیها تسعة عشر وهر یکے ازین زبانیه هفتاد هزار دست وارند بجانب راست

وهفتاد هزار دست دارند بجانب چپ و بر هر دستی هزار کف دارند و بر هر کف هفت هزار انگشت دارند و بر هر انگشتی هفت هزار اژدهاست و بر سر هر اژدهای یک ماری است درازی آن هفتاد هزار ساله راه است و بر سر هر ماری کژدمی است اگر یک زخم زند از درد آن هفتاد سال بنالد و بر هر انگشتی عمودی دارند از آتش اگر ازان عمودها یکی را بر عرصات افگند همه مخلوقات خواهند که بردارند نتوانند جنبانیدن پس این نزده فرشته را بدین صفت که یاد کردیم فرمان شد در دوزخ بروید گفتند آنجا نتوانیم رفتن جبرئیل علیه السلام را ندا در رسید که از بهشت خاتمی بیار و بران خاتم نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله این خاتم را بر پیشانی هر فرشته نهاد داغ مهر محمدی صلی الله علیه وآله وسلم بر پیشانی ایشان پدید آمد و این نزده زبانیه بیکبار در دوزخ در آمدند تا بروز قیامت و این زمان هر یک در دوزخ وایشان را از آتش دوزخ المی نمیرسد نکته بشنو کسی را که داغ محمدی علیه الصلوة والسلام بر پیشانی او نهند آتش باو تاثر نکند پس مؤمنی که هفتاد سال داغ احمدی علیه الصلوة والسلام بر دل او نوشته باشند که اولئك كتب في قلوبهم الايمان چه عجب که آتش دوزخ وی را نسوزد چهارم آنکه در روضة الاحباب آورده است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که دران وادی سگان دیدم بر مثال شتران از آتش و کرکسان دیدم بر مثال گاوان از آتش که دوزخیان را بدان عذاب میکردند و هفتاد هزار دریای از آتش دیدم بزرگی هر دریای چندان که اگر هفت طبقهٔ آسمان و زمین را دران اندازند و فرمان شود که در آمده هزار سال طلبند و را نیابند و زبانیه ها درین دوزخ بعظمت تمام چنانکه روایت کرده اند که اگر یکی از ایشان خواهد که هفت آسمان و زمین را در یک جانب دهان خود پنهان سازد جانب دیگر را خبر نشود پنجم آنکه فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در انجا دریای دیدم که موج میزد و میخروشید اگر خروش او بدنیا رسیدی یک کس از آدمیان زنده نماندی الٰهی همه مؤمنان را از آتش دوزخ نجات دهی بحرمة النبی صلی الله علیه وآله وسلم آمین یا ارحم الراحمین

مراد من لقای حضرت تست ‌ ‌ مرا نه علم نه زهد نه طاعت
تهی دست فقیر بی بضاعت ‌ ‌ خداوندا امیدم رحمت تست
کریمی کریمان راست احسان ‌ ‌ مرا نومید ازین درگاه مگردان

باب چهلم در بیان آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم دیدن طبقهٔ سوم دوزخ را آنرا حطمه گویند وانچه از عذابهای آلهی درین دوزخ در نظر خواجه علیه الصلوة والسلام در آمده است

از انجمله هشت چیز درین باب مبین میگردد اول آنکه در روضة الاحباب آورده است که فرمودند حضرت

پیغمبر علیہ الصلوة والسلام چون من و جبرئیل علیہ السلام و مالک دوزخ ازینجا بیشتر شدیم تا برسیدیم بطبقهٔ سوم دوزخ کہ آن را حطمہ گویند بلندی در او ہزار سالہ راہ ست و بران در نوشتہ کہ ویل للمکذبین مالک در بزد خازن از اندرون گفت کیستی گفت منم مالک آنگاه در را بکشاد اندرون رفتیم یک فرشتہ بزرگ دیدم گفتم ای مالک این کیست گفت این فرشتہ را نام طرفائیل ست بعد ازان مالک گفت ای خازن این محمد علیہ الصلوة والسلام ست بروی سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد جواب او باز دادم ہمراه خازن ہفتاد ہزار فرشتہ دیدم ہمچون شب تاریک سیاه بودند گفتم این ہمہ فرشتگان داخل تواند مالک گفت آری ہمہ در فرمان من می باشند و مسافت این طبقہ تا طبقهٔ دیگر ہفتاد ہزار سالہ راہ ست و این طبقهٔ سوم از کافران و از یاجوج و ماجوج ست دوم آنکہ در اخبار الملکوت آورده است کہ در ہر دوزخ دری ست و ہر دری را گروہی از کافران قسمت کرده ہست کہ ازان در خواہند درآمدن و در زیر ہر دری ہفتاد ہزار کوه ست از آتش و در ہر کوہی ہفتاد ہزار رود با خشک ست از آتش و در ہر رود باری ہفتاد ہزار وادی ست از آتش و در ہر وادی ہفتاد ہزار قصر ست از آتش و در ہر قصری ہفتاد ہزار خانہ ست از آتش و در ہر خانہ ہفتاد ہزار گونہ عذاب ست سوم آنکہ فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوة والسلام بعده مالک را گفتم کہ صفت این دوزخ را با من یک یک بیان کن مالک گفت غمناک شوی از حضرت رب العزت ندا در رسید کہ ہرچہ حبیب ما بگوید ہمچنان کن مالک گفت یا رسول اللہ چنانکہ از جنس قید و بند و زنجیر و درخت زقوم در قرآن مذکور ست و این دوزخ را ہفت طبقہ ست و ہفت سر ست و در ہر سری سی سی دہان ست و در ہر دہانی آن مقدار زبان ست عدد آن بجز خدای تعالی دیگری نداند بآن زبانہا خدای تعالی را تسبیح می گوید و درین دوزخ درختانند کہ از آتش و خارہای آن مانند شیشہ آتش زبانہ میزند و درین درختان میوه ہاست از آتش و در درون ہر میوه ماری ست پنهان چون کافران بجہت خوردن لب رسانند آن مار ہر دو لب او را نخواہد گرفت و درین دوزخ کژدمان سیاه اند و سگانند از آتش دوزخ و در و فرشتگانند کہ ایشان را زبانیہ خوانند و خلقت ایشان از آتش و نیز بر دست گرزہا دارند از آتش و بر سر ہر گرزی سیصد شصت ستون ست از برای عذاب دوزخیان چہارم آنکہ در جنة الفردوس آورده کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند در دوزخ ہفت دره دیدم کلانی ہر دره ہفت برابر زمین و آسمان بود دره اول فلق ست فرموده فلق وادی ست در دوزخ کہ آنجا چاہی ست قعر آن ہزار سالہ راہ ست و در قعر آن ہزار چاه ست درازی ہر چاہی ہزار سالہ راہ ست و در ہر چاہی ہزار تابوت ست و در ہر تابوتی

هزار مار و هر ماری را در دهان هزار دندان و در هر دندان هزار سبوی زهرست این وادی جاهی فاسقان ست دوم سجین ست سوم غی چهارم اثام پنجم اسفل سافلین و یک گروه دیگر دیدم که در ان چاه استاده و سنگ عظیم بر بالای او بود مالک گفت یا رسول الله درین چاه نظر انداز چون نظر کردم اگر سنگی بدرون آن اندازند بعد از هزار سال بتحت آن چاه برسد گفتم درین چاه کیانند گفت شراب خوارانند که از دنیا بی توبه رفته اند پنجم آنکه در کتاب معارجین آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در دوزخ گروهی را دیدم که آتش باطراف ایشان افتاده بود گفتم اینها کیانند گفت آنانند که تضییع وضو میکردند نماز را تو گروهی دیدم که آتش بموی ایشان افتاده بود گفتم اینها کیانند گفت آنانند که غسل جنابت نکرده اند گروهی دیدم که سرهای ایشان را به تنگهای آهنین می کوفتند گفتم اینها کیانند گفت آنانند که در تراویح و اندازه تنقیص کرده اند و گروهی دیدم که در پشت ایشان آتش بود گفتم اینها کیانند گفت آن کسانی که رکوع و سجود را بجا نا آورده و گروهی را دیدم که سرهای ایشان را بسنگ می شکستند گفتم اینها کیانند گفت آنانند که سرها بنماز فرود نمی آوردند و گروهی را دیدم که از پستان آنها آویخته بودند و مارها بر ایشان گماشته بودند گفتم اینها کیانند گفت اینها شیر بغیر زندان خود نمی دادند تا نافربه شوند زنی را دیدم که دست پای او را بسته بودند مار کژدم بروی مسلط کرده بودند گفتم این کیست گفت زنی ست که در نماز کاهلی میکرد و گروهی را دیدم که ایشان را پاره می بریدند گفتم اینها کیانند گفت آنها اند که اره بفرق زکریای پیغمبر نهاده اند گروهی را دیدم که در خندقهای آتشین می انداختند گفتم اینها کیانند گفت اصحاب خدود ند قوله تعالی قتل اصحب الاخدود النار ذات الوقود و گروهی را دیدم که دست پای ایشان را می بریدند و بردار میکردند گفتم اینها کیانند گفت ساحرانند قوله تعالی و لاصلبنکم فی جذوع النخل و گروهی را دیدم که سرهای ایشان را می بریدند گفتم اینها کیانند گفت آنانند که کارد بحلق یحیی علیه السلام نهاده اند گروهی را دیدم نگون سار در دوزخ می انداختند گفتم اینها کیانند گفت آنکسانی اند که حق را بیازارند ششم آنکه در خبرست که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم که چون دوزخ با من معروض شد اغلال و سلاسل و عقاب و غساق و غسلین آن را بدیدم و عم خود ابوطالب را در انجا دیدم که در ضحضاح آتش بود یعنی آتش اندک چنانکه نعلین آتشین در پای او بود که دماغ او می جوشید اگر حرمت من نبودی جای او بدرکه اسفل بودی اما بگمان ابوطالب آنکه عذاب او از همه دوزخیان زیاده باشد هفتم آنکه در ینجا بشارتست بشنو دوزخ صعب ست ولیکن کافران راست اعدت للکافرین و بهشت عظمت ست ولیکن مرمتقیان راست اعدت للمتقین رحمت بسیارست ولیکن مرمومنان را دیدار حق ست ولیکن سنیان راست

فسالکتبہا للذین یتقون و یوتون الزکوة والذین هم بایٰتنا موحد را دو چیز ست که بآن آتش دوزخ را بکشد آب طهارت و آب چشم و دیگر خاک سجده وخاک تیمم قوله تعالی فان لم تجد واماء فتیمموا صعیدا طیبا کافران را دو چیز ست که آتش بدان افروخته شود یکے آن آتش که او را پرستیده اند و دیگر آن بت که او را پرستیده اند لاجرم چون کافران بآتش رسند در حال بیفروزد و افزون گردد چون مومن بدان رسد فرو نشیند هشتم آنکه نقل ست که حضرت محمد مصطفٰے صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند در انجا مردی را دیدم او را عذاب میکردند چون آتش بزبان او میرسید فرشته که موکل بود آتش را از زبان او دور میکرد و بیت یکی را بدوزخ بدید آنجناب ٭ در آتش نشسته اسیر عذاب ٭ رسیدے چو آتش ورا بر زبان ٭ بکردی ملک دور اندر زمان ٭ پرسیدم که این کیست گفت این نمرود مردود ست دران وقتی ابراهیم علیه الصلوة والسلام را در منجنق نهاده در آتش انداخت بلطف خدای تعالی آتش گلستان و بوستان گردید نمرود ازان تعجب نموده گفت الله اکبر ای ابراهیم علیه السلام معبود تو بسے بزرگوار ست چون او بزبان نام ملک دیان راند بشرافت آن آتش از زبان او دور شدی بیت تعالی خدای کبیر کریم ٭ که ضایع نکرد اینقدر از لئیم ٭ زهی حق برحق رحیم لطیف ٭ که ضایع نکرد اجر مور ضعیف ٭ کجا اجر صلواة ضایع کند ٭ طلبگار صلواة قانع کند ٭ آنگاه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بطبقه چهارم آمدند

باب چهل و یکم در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم طبقه چهارم دوزخ را آنرا جحیم گویند و انچه از قهر و غضب الٰهی درین دوزخ در نظر انور خواجه علیه الصلوة والسلام در آمده است

ازانجمله سیزده چیز درینجا بیان میگردد اول آنکه در جنت الفردوس آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام من و اخی جبرئیل امین و مالک علیه السلام ازینجا بیشتر شدیم برسیدیم بطبقه چهارم دوزخ که آنرا جحیم خوانند قوله تعالی و اذا الجحیم سعرت و بلندی در او هزار ساله راه ست و بران در نوشته فویل للمصلین الذین مالک در بزد خازن اندرون گفت کیستی گفت منم مالک آنگاه در را بکشاد اندرون رفتیم یک فرشته عظیم دیدم گفتم نام این فرشته چیست گفت صمطائیل ست پس مالک گفت ای خازن این محمد علیه الصلوة والسلام ست بروی سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد جواب او باز دادم همراه خازن هفتاد هزار فرشته دیدم همچون شب تاریک سیاه بودند مالک گفت یا رسول الله الله تعالی حرام کرده است آتش دوزخ را بر آنکسانی که با تو ایمان آورده اند دوم آنکه فرمودند گفتم با مالک صفت دوزخ چهارم را با من یک بیک بیان کن مالک گفت یا رسول الله غمناک نشوی از

حضرت رب العزت ندا در رسید که محمد علیه الصلوة والسلام هر چه گوید بشنو مالک گفت یا رسول الله در هر طبقهٔ
دوزخ عذابهای گوناگون ست در قصص الانبیا چنین آورده که مسافت هر طبقه هزار ساله راه ست میان
این در و آن در دیگر هزار ساله راه ست گفتم یا مالک طبقهٔ چهارم ازان کیان باشد گفت ازان منافقان
ست سوم آنکه در اخبار الملکوت آورده است که کبایر یعنی گناهان بزرگ هفده ست چهار ازان بدل
تعلق دارد یکی کفر ست و آن اکبر کبایر ست دوم پیوسته بودن بنافرمانی خدای تعالی سوم نومید
بودن از رحمت خدای تعالی چهارم از عذاب خدای تعالی ایمن بودن و چهار دیگر بزبان نسبت دارد
یکی گواهی دروغ دادن دوم دشنام دادن بدانچه موجب حد باشد سوم سوگند دروغ خوردن تا حق یکی
پایمال شود چهارم فنون سحر خواندن و سه در شکم می باشد یکی خمر خوردن دیا انچه مست کننده بود دوم
مال یتیم خوردن سوم ربوا خوردن و دو در فرج ست یکی زنا دوم لواطه و دو بدست یکی خون ناحق ریختن
دوم دزدی و یکی در پای چنانچه از جنگ کفار گریختن مثلاً اگر یکے از دو گریزد دوده از بست اما در صورتے
که خصم غالب بود چنانچه یکے از چهار گریختن و بال نیست چنین گفته اند که الفرار مما لا یطاق من سنن
المرسلین و یکی در تن و آن نافرمانی کردن پدر و مادر بود و جز این هفده کبایر دیگر هم هست در کتب
فقه گفته اما بر سبیل انتصار ست و انچه باری تعالی نهی فرموده ست همه کبایر ست و کافران و منافقان از
اصحاب مائده و آل عمران چهارم آنکه در احوال والدین حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
در سورهٔ بقر فرموده که ولا تسئل عن اصحٰب الجحیم امام جهدی در تفسیر میگوید که قرات نافع و یعقوب
بفتح تاست و نهی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از سوال پدر و مادر ست و موجب نزول این آیة آن بود که
روزی رسول علیه الصلوة والسلام می گفت لیت تعری ما صنع ابوای کاشکے بدانستے که
حال پدر و مادر من بکجا رسیده باشد رب العالمین گفت ولا تسئل عن اصحٰب الجحیم یعنی ای محمد علیه
الصلوة والسلام مپرس از حال ایشان که دوزخیانند پنجم آنکه در خبر ست که آن شب که سید عالم صلی
الله علیه وآله وسلم را بمعراج بردند زنی را بدید زانیه شوریده که در دنیا جز بمعصیت مشغول نبودی در فردوس
اعلی بنام آن زن درجات دید گفت خداوندا این زن بچه خدمت باین جایگاه رسیده است ندا در
رسید که آن زن روزی سگے را تشنه دید بر کنار چاهی افتاده آن چاه را نه دلو بود و نه رسن موزهٔ خویش
از پا کشید و چادر خود را بران بست و ازان چاه آب بر کشید و آن سگ را سیراب گردانید او را ازانحال
بگردانیدم و بنام وی در علیین درجات آراستم چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از معراج بازگشت در
کنارهٔ دوزخ گذر کرد آواز ناله و زاری بسمع مبارکش رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام ادرکنی مرادریاب

رسول علیه الصلوة والسلام نزدیک شد مادر خود را دید که در دوزخ بعذاب بود رسول علیه الصلوة والسلام را
شفقت فرزندی در دل در حرکت در آمد خواست تا گوید که آلهی زن فاحشه باین اعمال بدبیک شربت
آب که سگے را داده گناهان او را عفو کردی چه بود که مادرم را بشفاعت من در کار من کنی جبرئیل علیه السلام
گفت که یا رسول الله نه جای سخن ست ولاتسئل عن اصحب الجحیم ششم آنکه امام سورابادی در
تفسیر سبحان الذی اسری میگوید که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که مردی را دیدم در دوزخ
معلق آویخته نعلین آتشین در پای او بود دل من از دیدن وی به پیچید گفتم یا اخی جبرئیل این مرد کیست گفت
یا رسول الله بگذر دسپر سن گفتم بگو که دل من در حدیث وی بپیچیده ماند جبرئیل علیه السلام گفت ولاتسئل عن
اصحب الجحیم رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند بسیار الحاح کردم جبرئیل علیه السلام گفت بے اذن خداوند
تعالی نتوانم گفتن گفتم دستوری بخواه جبرئیل علیه السلام گفت بروم دستوری بخواهم در حال غائب شد و باز
آمد گفت یا رسول الله خداوند تعالی میگوید که این پدر تو عبدالله ست گفتم یا جبرئیل دلم یاری نمیدهد که بگذارم
چه گوهی روی دارد که شفاعت کنم جبرئیل علیه السلام گفت صواب نیست که او را شفاعت کنی اگر شفاعت
او مبادرت نمای مبادا از شفاعت گنهگاران امت باز مانی هفتم آنکه فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی
الله علیه وآله وسلم چون نظر در دوزخ کردم آواز حزین شنیدم گفتم یا جبرئیل این آواز کیست گفت آواز
پدر مادر تست که کرامت تو درین شب معلوم کرده انداز تو امید شفاعت داشتند که در شان ایشان کنی
پس چون تو باز گشتی و شفاعت نکردی از تو نا امید شدند گفتند آه ازین انقطاع که میان ما و فرزند ماست
ازین سخن محزون شدم خداوند تعالی خطاب فرمود که ای محمد علیه الصلوة والسلام محزون مباش اگر
حکم ما رفته بودی که مشرکانرا بیامرزم پدر مادر ترا می آمرزیدم ولیکن مقام شفاعت در شان امتان تو
داده ام حتی ترضی فوق الرضا قال الله تعالی یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه هشتم آنکه
احمد بن عبدالله تبری در خلاصة السیر آورده که روایت میکند عایشه صدیقه رضی الله عنها گفت پیغمبر علیه
الصلوة والسلام روزی بگورستان رفت بسیار ملول بود بعد از ان رجوع کرد خرم و مسرور بودند فرمودند
از خداوند تعالی طلب نمودم پدر مادر مرا زنده گردانید بمن ایمان آوردند و باز بمردند در حواشی بعضے از
کتب چنین یافته ام که نقل ست از شیخ سعد الدین حموی که او باستاذ خود رسانیده که فرمودند پیغمبر علیه
الصلوة والسلام در شب معراج خداوند تعالی پدر مادر مرا با من نمود طلب تخفیف عذاب ایشان کردم ندا
در رسید که با تو هر دو را بخشیدم پس ایشان را زنده گردانید و بدست من مسلمان کرد بعد از ان باسلام
متوفا گشتند نهم آنکه در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده که حضرت پیغمبر صلی

اللہ علیہ وآلہ وسلم در دوزخ بجای رسیدند که آتش موج میزد در انجا جوان نوخطے وزنی را دیدند که در آتش میجوشیدند چنانچه نخود در دیگ آب بجوشد هر چند آن عورت میخواست که سخنے با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گوید آتش او را می ربود و در زیر آتش ناپدید می شد باز بروی آتش ظاهر می شد بالآخر آن عورت خود را بمشقتے نگاه داشت روی بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کرده گفت ای نور دیدهٔ ما در وای سرور سینهٔ مادر بدانکه من آمنه مادر توام واین جوان پدر تو عبد اللہ ابن عبد المطلب ست ما هر دو بعذاب دوزخ گرفتاریم حق تعالی ترا چنین مرتبهٔ عظمی و دولت معراج داده است چه شود ما را شفاعت کنی واز عذاب دوزخ نجات یابیم حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را دل بایشان بسوخت خواست تا شفاعت کند ندا در رسید که ای حبیبم از دو امر یکے را اختیار کن اگر پدر ومادر میخواهی از شفاعت امتان خود در گذر واگر امتان را میخواهی از پدر ومادر خود در گذر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت از بهر پدر ومادر من نباید که همه امتان بدوزخ روند پس گفت الٰهی از پدر ومادر خود گذشتم امتان را اختیار کردم ندا در رسید که ای حبیبم تو از پدر ومادر خود گذشتے وامتان را اختیار کردی من نیز پدر ومادر ترا رحمت کردم بعضے چنین گفته اند که در اینجا مراد از رحمت تخفیف در عذاب ایشان ست

نظم

شب قرب سلطان عالیجناب ❊ گذر کرد بر دوزخ پر عذاب
نظر کرد آنجا شه انس وجان ❊ یکی عورتے دید با یک جوان ❊ همی بود آن هر دو اندر عذاب
بمثل نخودی که جوشد بآب ❊ که در زیر آتش برفتی بجوش ❊ شدی باز بیرون نمودی خروش
بسوی محمد نظر ساختند ❊ بنوعی که خود را نگه داشتند ❊ بزاری در آمد زن نیک فن
که ای جان مادر نظر کن بمن ❊ منم آمنه مادر زار تو ❊ بدنیا بوده غمخوار تو
بود این جوان با تو صلبے پدر ❊ گرفتار گشته بنار سقر ❊ چنین مرتبه با تو داده خدا
شدی پیشوای همه انبیا ❊ بدیدار لعمرک سرت تاج را ❊ عطا کرد حق با تو معراج را
ترا این چنین قرب نزد رحیم ❊ که مائیم اندر عذاب جحیم ❊ چه باشد که ما را شفاعت کنی
بیابیم ازین رنجها ایمنی ❊ ز تو این چنین ست امید ما ❊ حبیب خدا خواجهٔ دو سرا
بدین حال دید او اب وام خویش ❊ مبارک دل او بشد ریش ریش ❊ همی خواست تا خواهدش از خدا
که از بهر ایشان کند التجا ❊ ندا شد بسوی رسالت مآب ❊ ولا تسئل کرد او را خطاب
سوالی مکن بهر اهل جحیم ❊ بود مزد ایشان عذاب الیم ❊ نجات امم خواهی ای بهره ور
گذر ساز از مادر واز پدر ❊ اگر والدینت بخواهی امان ❊ بدوزخ روند جملهٔ امتان
نبی گفت من امتان خواستم ❊ که از والدینم گذر ساختم ❊ دهم آنکه در اخبار الملکوت

آورده است که فرمود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم چون از ینجا پیشتر شدم وادی دیدم دران وادی صد هزار کوه از آتش بود ماران و کژدمان همچون شتران و درانجا دریای بود سیاه مسافت آن پنجصد ساله راه بود گفتم این کدام دریاست مالک گفت این دریای ست که وصف کرده ست خداوند تعالی اگر قطرهٔ ازان در دنیا افتد هر آینه هلاک شوند تمامی اهل جهان و در کنار او درختی بود مرا در اشاخها بود و میوه های او چنانچه سرهای شیاطین گفتم این کدام درخت ست گفت درخت زقوم ست و جوی دیدم از آتش در وی ریم و خون روان بود و بویش گنده تر بود از هر مرداری گفتم این کدام دریاست گفت این دریای غسلین ست خدای تعالی در قرآن مجید یاد کرده است ولا طعام الا من غسلین لا یأکله الا الخاطئون و درین دریا گنهگاران را اندازند ریزه ریزه گردند باز بامر الله تعالی زنده شوند یازدهم آنکه فرمود درانجا دو بیابان دیدم کشاده خازن در آتش گفت ببین یا رسول الله بسوی عظمت پروردگار خود و آنچنان بود که میان آسمان و زمین و دران وادی ماران و کژدمان بسیار بودند چون اینها را دیدم هرچه قبل ازین دیده بودم همه را فراموش کردم و دران وادی فرشتگان بودند که میگفتند یا رب ضاق بنا مکاننا و تحیرت مقارنینا و زاد قربنا فو عزتک و جلالک لینتقمن لک من عصاتک فینادیهم الجبار جل ثنائه و عزتی و جلالی و ارتفاعی فی علو مکانی لارضینکما و عدتک گفت یا رسول الله سوگند بآنکس که ترا بپیغمبری فرستاده است اگر گمار خدای تعالی ازین مانند سوراخ سوزن بر اهل زمین هر آینه خاکستر گردند و بر در او قفلها بود از آتش گفتم این چه قفلهاست گفت این خانهای ظالمان ست که در می آیند درین خانها و اندر اخته شوند زنجیرها و اگر گمار خدای تعالی عز و جل ازین قطرهٔ بر کوه های بزرگ هر آینه پاره پاره شود حق سبحانه و تعالی ازان در قرآن مجید میفرماید که انها علیهم مؤصدة فی عمد ممددة دوازدهم آنکه در خبر ست که آدم صلوٰة الله علیه آرد خمیر کرد جبرئیل علیه السلام مقدار ذره از آتش دوزخ آورد همین که بر زمین گذاشت هفت طبقهٔ زمین را سوراخ کرده بجای خود رفت جبرئیل علیه السلام بار دیگر آورد هفتاد بار بآب بشست هم نماند تا هفت بار بقولی هفتاد بار می آورد و باز میبرفت جبرئیل علیه السلام درماند فرمان حضرت رب العزت در رسید که ما از برای کارسازی آدمیان در چوب و سنگ آن آفریده ایم آنرا بیرون کن همچنان کرد پیغمبر علیه السلام فرمود که اگر ذرهٔ از آتش دوزخ نزدیک برآمدن آفتاب بدر آید از نفس آن آفتاب بسوزد و باز گفت اندک ترین عذاب دوزخ آن ست که نعلین آتشین در پای او کنند که دماغ او در جوش درآید خاصیت آتش دنیا آن ست که گنهگار را بسوزد و هم بی گناه را چنانچه مهتر جرجیس علیه السلام را بسوخت و زبان مهتر موسی علیه السلام را بسوخت و خاصیت آتش دوزخ آن ست که نسوزد مگر گنهگار را سیزدهم در

خبرست که آتش دوزخ چنان باشد بر مؤمنان که آب ماهی را فاما آتش دنیا بآب کشته شود آتش دوزخ
کشته نشود مگر بدو چیز یکی بنور مؤمن دوم در خبرست که در خبرست فردای قیامت بعضی از مؤمنان مناجات کنند
و گویند که الهی اگر فرمان باشد ما در دوزخ درائیم و احوال دوزخیان را ببینیم و شکرانه نمائیم که ما ازچنین مقام
رستیم فرمان آید که درائید چون مومنان درایند در دوزخ و تماشا کنند و بر هر ذرهٔ آتش فرمان حضرت حق
سبحانه و تعالی در رسد که جز یا مومن فان نورک اطفی لهبی حرارتی دوم آتش سوزان دوزخ بآب چشم گنهگاران کشته شود

باب چهل و دوم در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم طبقهٔ پنجم دوزخ را که آنرا سعیر خوانند و آنچه از قهر و غضب الهی درین دوزخ در نظر خواجه علیه الصلوٰة و السلام درآمده

از انجمله شش چیز درین باب بیان میگردد اول آنکه در جنة الفردوس آورده است که فرمود حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم که من و اخی جبرئیل علیه السلام و مالک دوزخ چون از انجا بیشتر شدیم تا برسیدم
بطبقهٔ پنجم دوزخ که نام او سعیر ست و بلندی در او هزار ساله راه ست و بر در او نوشته که ویل لکل همزة
مالک در بزد خازن از اندرون گفت کیستی گفت منم مالک آنگاه در را بکشاد اندرون رفتیم یک فرشتهٔ بزرگ
دیدم گفتم نام این فرشته چیست مالک گفت نام این را طوفطائیل میگویند بعده مالک گفت ای خازن
این محمد علیه الصلوٰة و السلام می باشد بر وی سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد جواب ودادم همراه
خازن هفتاد هزار فرشته دیدم همچون شب تاریک سیاه ازین طبقه تا طبقهٔ دیگر هفتاد هزار ساله راه بود
و میان این در تا در دیگر هزار ساله راه بود و این طبقه از آن یهودان و تارک نمازان ست دوم آنکه
گویند که درین دوزخ سنگهاست که خدای تعالی در قرآن مجید یاد کرده است که قوله تعالیٰ وقودها الناس
والحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون در سراج القلوب
آورده است که رسول علیه الصلوٰة و السلام پرسید از مالک که چگونه ست احوال این ملائکه مالک گفت
یا رسول الله فرشتگان مقرب را از ترس الله تعالی چشمها خشک شده است نمی بینند بیچاره فرزند آدم
که غافل ازین احوال اند و هیچ خبر ازان ندارند سوم آنکه علمای دین گویند که اهل دوزخ هزار سال بنالند
هیچ کس بفریاد ایشان نرسد بعد ازان با خود گویند که در دنیا بودیم اگر بلا میرسید صبر میکردیم فرج می یافتیم
درینجا باید صبر کردن پس هزار سال دیگر صبر سازند هیچکس بفریاد ایشان نرسد عذاب از ایشان دور نشود
آنگاه گویند که سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص یعنی برابرست بر ما خواه بنالیم و خواه صبر نمائیم
ما را رستگاری نبود پس هفتاد سال دیگر بنالند آنگاه ابر سفیدی پیدا شود ایشان آنرا ببینند پندارند

کہ باران خواهد باریدن از تشنگی خلاص خواهیم شد حق تعالی خطاب کند که یا مالک چه میخواهند گوید الهی تو دانا ئی که ایشان باران میخواهند حق تعالی خطاب کند ازان ابر بجای باران کژدمان بر ایشان بارند و نیش زنند هزار سال از درد آن بنالند پس ازان ابر سیاه پیدا شود باز پندارند که باران ست بامر الله تعالی ازان ابر ماران ببارند اگر مردمان دنیا یکی ازان ماران به بینند همه بمیرند و اگر یکی را بگزد هزار سال درد ا و ساکن نشود قوله تعالی زدناهم عذابا فوق العذاب بما کانوا یفسدون

نظم

بنالند هفتاد سال اهل نار	کنند گریه زاری بی شمار	رسد ناگهان قطعه ابر سفید
ورا دیده سازند باران امید	کنند خرمیها که باران رسد	که از تشنگی جان ما وا رهید
بمالک ندا آید از ذو الجلال	چه در خواست دارند اهل ضلال	بگوید که این جمله باران طلب
که از تف دوزخ شده تشنه لب	بناگاه بامر خدای جهان	ازان ابر بارد بسی کژدمان
زنند نیش با هر کس از اهل نار	بنالد ازان درد سال هزار	رسد بعد ابر سیه ناگهان
ورا نیز سازند باران گمان	ببارد ز قهر خدا مارها	زند زخم بر جان افگارها
به بینند ازان مار اهل جهان	که از هیبتش جمله بدهند جان	پس هر که حشر و نشر و دوزخ را

براند و بشناسد که حال برین جمله خواهد بود بطاعت جهد کند و دل را درین دنیای فانی بی بقا نه بندد و شب و روز از غضب الله تعالی ترسان باشد و در دنیا محبت نکند و از معاصی دور باشد و از شهوت و رغبت خود را هوشیار سازد چهارم آنکه مالک گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا براستی بخلق فرستاده است اگر مقدار سوزنی سوراخی از دوزخ بگشایند هر چه در دنیا باشد همه بسوزد و اگر یک جامه دوزخی را از آسمان فرو آویزند از بوی گندهٔ آن اهل جهان همه بمیرند حق تعالی بر قرآن یاد کرده است اگر کوهها بنهند همه آب شوند اگر کسی را بمغرب عذاب کنند آنکس که در مشرق باشد سوخته گردد و گرمی دوزخ عظیم ست و قعر دوزخ دور و هیزم دوزخ سنگ و آدم بود و شراب او حمیم بود و طعام او زقوم بود چنانچه خدای تعالی میفرماید که ان شجرة الزقوم طعام الاثیم کالمهل یغلی فی البطون و جامه دوزخیان سیاه بود و هفت دوزخ را قسمت کرده اند بر مردان و زنان و غیر آن پنجم آنکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از مالک پرسیدند که درهای دوزخ کشاده اند گفت آری و بران دری که بالاست هفتاد بار گرم تر باشد دشمنان خدای تعالی را بسوی آن درها میرانند و زبانها از دهان بیرون و طوقها بر گردن و دست بیارند و دست ایشان را از پس پشت ایشان بیرون و زنجیرهای آتشین بر بندند رسول علیه الصلوة و السلام بگریست مالک گفت یا رسول الله چشمهای ایشان ازرق نشود و سلاسل و اغلال نباشد مردان را

از ریش گرفته و زنان را بگیسو بکشند و ایشان فریاد نمایند و زار زار بنالند ششم آنکه چنین آورده اند که فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مناجات کردم که با ملک تعالی دوزخ را از برای چه آفریدی ندا آمد که دوزخ را از برای آن آفریدم که هر که بر من عاصی شود او را بدین دوزخ عذاب کنم گفتم بالملکا پادشاها اگر دوزخ بر تو عاصی شود دوزخ را بچه عذاب کنی ندا در رسید که ای حبیبم اگر دوزخ عاصی شود ذره از آتش محبت که اندر دل محبان ست بر دوزخ گارم دوزخ را عذاب کنم

باب چهل و سوم در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم طبقهٔ ششم دوزخ را که آنرا سقر گویند و آنچه درین دوزخ در نظر خواجه علیه الصلوة والسلام در آمده

از انجمله سه چیز درین باب مبین میگردد اول آنکه در تاج القصص آورده که فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم من و اخی جبرئیل علیه السلام و مالک دوزخ از ینجا بیشتر شدیم تا برسیدیم بطبقهٔ ششم دوزخ که آنرا سقر خوانند و بلندی در او هزار ساله راه ست و بران در نوشته که فویل للقاسیة قلوبهم عن ذکر الله مالک در بزد خازن از اندرون گفت کیستی گفت منم مالک آنگاه در را بگشاد اندرون رفتم یک فرشتهٔ عظیم دیدم گفتم نام این چیست گفت نام این فرشته شمطائیل ست مالک گفت ای خازن این محمد علیه الصلوة والسلام ست بر وی سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد جواب دادم همراه خازن هفتاد هزار فرشته دیدم چون شب تاریک سیاه و مسافت این طبقه تا طبقهٔ دیگر هفتاد هزار ساله راه ست و میان این تا در دیگر هزار ساله راه ست این طبقه از آن ترسایان نصاری و ستاره پرستان که با پیغمبر خود ایمان نیاورده اند دوم آنکه در تفسیر آورده که می پرسند اصحاب یمین از گنهگاران چون ببینند ایشان را در دوزخ قوله تعالی یتساءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر یعنی چه چیز در آورد شما را در سقر این سوال از برای سرزنش باشد قالوا لم نک من المصلین ولم نک نطعم المسکین جواب گویند دوزخیان که نبودیم ما در دنیا از نماز گذاران و نبودیم از دهندگان مر مسکینان را وکنا نخوض مع الخائضین و بودیم ما در دنیا در می آمدیم بکارهای باطل و آنچه نباید در آمدن وکنا نکذب بیوم الدین حتی اتانا الیقین و بودیم ما در دنیا دروغ میداشتیم آمدن روز قیامت را تا آمد ما را مردن پس یقین شد که روز قیامت حق بوده است سوم دوزخیان چهار جواب گویند سبب در آمدن دوزخ را یکی آنکه نماز را ترک کردن و دیگر آنکه درویشان را طعام نادادن و دیگر با اهل بطالت یار بودن و دیگر آنکه قیامت را منکر شدن نصیب تو این ست که نماز را ترک نکنی و حق خدای و صدقه و طعام از فقیران باز نداری و با اهل بدعت و فاسقان یار نشوی و با شیخان و دانشمندان خیال و امرای ستمگار یار نشوی و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که مراد از اصحاب یمین طفلان مومنان باشند که از گنهگاران بپرسند که چه در آورد شما را در دوزخ

ایشان گویند که ما نماز نمیگذاردیم و طعام بدرویشان نمیدادیم و در باطلها شروع میکردیم طفلان گویند که ما نیز
این همه را نمیکردیم و اما بروز قیامت انکار نکرده بودیم قوله تعالی فما تنفعهم شفاعة الشافعین پس
سود ندارد ایشان را درخواست شفاعت کنندگان و شفاعت کنندگان پیغمبران باشند و فرشتگان
و شهیدان و عالمان و مومنان و نیکوکاران گنهگاران را شفاعت کنند مگر چهار گروه را نکنند بی نماز
را و بی زکوة را و باطلان را و دروغ دارندگان روز قیامت را چنانچه مذکور شد سوم آنکه در کتاب
واعظ المذکرین آورده است که در روز قیامت چون عاصیان را بدوزخ اندازند مالک دوزخ گوید که ای
آتش بگیر ایشان را آتش بگرد ایشان در آید گنهگاران در ان هول الله الله گویند آتش ازایشان بگریزد
تا هفتاد فرسخ مالک بانگ بر آتش زند بگیر این عاصیان را باز آتش قصد ایشان کند باز ایشان الله
الله گویند باز آتش پس شود باز مالک بانگ بر آتش زند و گوید که بگیر این عاصیان را ای خاکسار
سیاه روی بی فرمانی میکنی آتش گوید ای مالک از ان روزی که الله تعالی مرا آفریده است با من شرط
کرده است که اگر گوینده الله آسیبی رسانی بفرمایم تا هفتاد هزار سال ترا با آتش محبت دوستان بسوزند
و خاک ترا بباد انتقام دهند پس مرا چه قدرت و زهرهٔ آن باشد که گرد ذکر گوینده گان کلمهٔ الله آیم باز مالک
در غضب گردد بانگ بر آتش زند زبانیه همه در شور آیند ماران و کژدمان سرها برارند بیکبارگی بانگ نمایند
و حمله آرند و از هول آن کلمهٔ الله گفتن ایشان را فراموش شود و آتش گرد ایشان در آید پس هر یک در کنار
گیر و غریو از اهل عرصات و صراط برخیزد و مادران که فرزندان خود را از آفتاب بحجاب سید اشتند و بصد
نازمی پروریدند آنروز پدر و مادر را در دوزخ بینند فریاد برارند پسر و دختر و طفلانی که یک زمان از سینهٔ مادر
فرود نمی آمدند آنزمان ایشان را در آتش معاینه کنند و فریاد و فغان برارند خود را در آتش اندازند دست
پای پدر و مادر آویزند باز آتش دوزخ ببدن ایشان سی هزار ساله راه بگریزد ایشان فریاد کنند گویند
خداوندا اگر مادران و پدران ما را در دوزخ انداختی ما را نیز در دوزخ در پهلوی ایشان انداز و اگر ما را
بطفولیت از ایشان جدا کردی در عقبی ما را از ایشان جدا مکن هر یکی مادر و پدر خود را گرفته فریاد کنند از
ناله و زاری ایشان غریو در ملکوت و شور در جبروت افتد ملائکه عرش و کرسی همه در گریه در ایند و جملهٔ
خلائق زمین و آسمان زاری کنند و گویند خداوندا اگر براین گنهگاران قهر میکنی یکی رحم و کرم دربارهٔ این
طفلان کن در بین آن نوحه و زاری بناگاه جبرئیل علیه السلام از حضرت رب العزت در رسد همه خلائق
چشم باو دارند که مگر فتح بابی پیدا شود چون جبرئیل علیه السلام آید چند شیشهٔ آب از زیر عرش بیرون آرد
بدان طفلان بدهد گوید که این آب را بسمت دوزخ اندازید طفلان آن آب را بسوی دوزخ اندازند آتش

از خوف آن بگریزد و قطرات آب چون شهاب دنبال آتش را بگیرد تا تمام آتش افسرده گردد جمله خلایق ازان متحیر بمانند و پرسند که این چگونه آب بود جبرئیل علیه السلام گوید که این آب چشم گریه مصیبت زدگان می باشد که مادران و پدران در مصیبت مرگ فرزندان از خوف گناهان خود اشک از دیدگان بر رخساره عذار روان کرده اند و آن کودکان هر یکی چون دانهٔ مروارید در نظر ایشان در دنیا میگشتند ناگاه عقاب اجل بر سر ایشان پرواز کرد هر یکی در پنجه مرگ گرفتار شده و شعله آتش فراق سینهای ایشان کباب کرده و جویهای آب از چشمهای خود روان کرده اند آن آب را در شیشه کرده در زیر عرش مجید بار حضرت حق سبحانه و تعالی میداشتند تا امروز دستگیر وقت آن درماندگان و بیچارگان شد

باب چهل و چهارم در بیان آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم دیدن طبقه هفتم دوزخ را که آنرا هاویه گویند و آنچه درین دوزخ در نظر خواجه علیه الصلوة والسلام درآمده ست

ازانجمله شش چیز درین باب مبین خواهد شد اول آنکه فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم من و اخی جبرئیل و مالک ازانجا پیشتر شدیم تا برسیدم بطبقه هفتم دوزخ که آنرا هاویه گویند و بلندی در او هزار ساله راه ست و بران در نوشته که فویل للذین یکتبون الکتب بایدیهم مالک در نزد خازن از اندرون گفت کیستی بر در گفت منم مالک انگاه در را بکشاد و اندرون رفتیم یک فرشته دیدم گفتم نام این فرشته چیست مالک گفت نام این فرشته طمطائیل ست گفت ای خازن این محمد علیه الصلوة والسلام ست بروی سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد جواب و باز دادم همراه خازن هفتاد هزار فرشته دیدم همچون شب تاریک سیاه بودند دوم آنکه در اخبار الملکوت چنین آورده که فرمودم مالک دوزخ را گفتم که احوال کافران و عزازل در دوزخ چگونه ست گفت درازی روز قیامت پنجاه هزار سال ست و کسانی که دران روز در دوزخ روند در قعر فرو روند باز به بالا آیند باز در قعر فرو روند همچون ماهی که بروغن پخته شود باز پوست گوشت تازه شود ابد الآباد در عذاب باشند و باز بگدازند و تازه و فریاد برآرند قوله تعالی ونادی اصحب النار اصحب الجنة ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله ای بهشتیان آب سرد بر ما بریزید فرمان آید که نعمتهای بهشت بر شما حرام ست اگر شما را مقام سردی باید در دوزخ نیز مقام سرد آفریده ام انگاه مالک دوزخ ایشان را در وادی سرد فرود آرد آن وادی را نام زمهریر ست از برف و سرما ست پس در سردی آنچنان بگدازند که استخوان هم در گداز آید و باز گوشت و پوست تازه شود فریاد برآرند که یا مالک باز ما را دران آتش

اندازه همچنین دایم در عذاب باشند سوم آنکه در اخبار الملکوت آورده است که حق تعالی با دوزخیان
تشنگی را دیگر گرسنگی را گمارد فریاد برارند که ای مالک از گرسنگی حیران شده ایم مالک از میوهٔ درخت زقوم
ایشان را بخوارند چنانچه حق تعالی فرموده است که فمالئون منها البطون چون بخورند بزود رنجور اند
باز از تشنگی فریاد برارند در دوزخ دریاهای ریم ست از ان ریم بحلق ایشان بریزند تا شکم ایشان
پر شود فلیذوقوا حمیما وغساقا و انچه در شکم ست همه فرو افتد وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی
الوجوه بئس الشراب در تمهید المعرفت آورده که بعضی دوزخیان را زبانها از قفا بیرون آورده قلابهای
آتشین در گلو کرده بدوزخ آویخته باشند و بعضی را ماران و کژدمان فرو میخوابند چهارم آنکه در اخبار الآخرت آورده که رویهای
بعضی دوزخیان سیاه و دندانهای ایشان مانند کوه احد و لب بالا تا نیم سر باشد و لب زیرین آویزان ستبری پوست چهل گز
باشد گویند که در دوزخ بمقدار هفتاد هزار کوه آتشین می باشد بران کوه سوار سازند و باز فرود آرند و هفتاد هزار سال
باید که بالا برند و روغنهای سوزان بر روی هر یکی بریزند بجبر در ریختن گوشت روی فی الحال بریزد
و بگدازد استخوان سفید پیدا آید و فغان برارند از گریه ایشان جویهای آب شور و تلخ در دوزخ روان
شود و هم دران غوطه خورند خازنان دوزخ گویند که ای خاکساران با شمایان هیچ پیغمبری نیامده بود
که ازین روز و ازین عقوبت شما را خبر دادی گویند آری پیغمبران آمده بودند و بیم کردند و لیکن
ما استوار نداشتیم و ایشان را دروغ گوی پنداشتیم و تکذیب کردیم خازنان گویند که پس این دعا و فریاد
شما گمراهی ست شما را ازین عذاب خلاصی نیست باز فریاد برارند که ای پروردگار ما را پیشینیان
دین کفر تعیین کردند و در خاطر ما نقش کفر را نشاندند فرمان در رسد که لکل ضعف بر هر یکی از شما و اسلاف
شما یکی بر دو عذاب ست پنجم آنکه در تفسیر سورهٔ ابراهیم علیه السلام مسطور ست که در دوزخ کافران
شیطان را ملامت کنند که تو ما را بفریفتی و تلقین کفر دادی ضلالت کردی و ما را در بلا انداختی شیطان از
مالک اجازت خواهد که تا خطبه کند بر اهل دوزخ که یا زمرة الشقاوة ان الله وعدکم وعد الحق ای
گروه بدبختان و گمراهان وای دین بر باد دادگان بدانید که خدای تعالی وعده کرد شما را که مرا بیگانگی
خوانید و شرک نیارید بعد از مردن شما را زنده خواهم کرد و مکافات بر کردارهای شما خواهم داد
و وعدتکم فاخلفتکم و عداوتی داشتم با پدر شما آدم علیه السلام وعده کردم شما را وعدهٔ باطل که پرستیدن
بت کنید و شرک آرید تا این بتان دستگیر شمایان شوند خلاف کردم خدای تعالی را که او خالق انس
جن ست اطاعت او را نکردید اجابت نمودید سخن مرا که مردود ملت و ملعون و مطعون بودم بوسوسه
و فریب من مغرور و فریفته شدید و از وعدهٔ ربانی غافل شدید وما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم

فاستجبتم لی و بر شما قهر و جبر نبود کفر و ضلالت بزور نمیفرمودم بلکه بر عیب بوسوسه و تلبیس باعث
می شدم شما چرا پردهٔ غفلت در پیش عقل خود افگندید و حق را از باطل فرق نکردید و وعدهٔ دوست
را از فریب دشمن نشناختید پس باختیار خود در کفر و ضلالت افتادید فلا تلوموني ولوموا انفسکم
پس ملامت مکنید مرا بلکه ملامت کنید نفسهای خود را که این همه باختیار خود و بارادهٔ خویش تکلیف من
کرده ایدما انا بمصرخکم وما انتم بمصرخي من شما را فریاد نتوانم رسید و نه شما مرا فریاد توانید رسید من
کافر شدم در روزی که سجده نکردم آدم علیه السلام را کافران گویند که راست می گوئی بافریب تو مغرور
شدیم و از فرمان انبیا علیهم السلام غافل شدیم و این کفر و ضلالت باختیار خود کرده ایم پس پنج صد
سال دیگر نوحه و زاری نمایند و باز گویند سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص اکنون خواه نوحه کنیم و
خواه صبر نمائیم ما را ازین عذاب خلاص نبود ششم آنکه چون دوزخیان را طاقت نماند فریاد
بر آرند که یا مالک لیقض علینا ربک ای مالک بگو با خدای خود تا بمیراند ما را که ازین عذاب خلاصے
یابیم قال انکم ماکثون مالک گوید که بعد ازین شما را مرگ نیست همچنین دائم در عذاب خواهید
بودن باز زاری نمایند و هزار سال دیگر بنالند و گویند که خداوندا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین
شقاوت بر ما غلبه کرده بود نادانسته ایم ما را ازین عذاب بیرون کن و بدنیا فرستان اگر طرفة العین نمائیم بے
فرمانی یکے بصد عذاب کن فرمان در رسد که خوار مانید در دوزخ و سخن مگوئید با من و خاموش باشید
پس نا امید شوند آورده اند که در دوزخ چاهی ست هیبت نام جباران را دران چاه بیاویزند و بعد
ازان دوزخ راندا در رسد که هل امتلأت آیا پر شدی یا نه دوزخ گوید که هل من مزید هنوز چیز دیگر
افزون کن ابد الابد حال کافران این باشد از هزار یکی را گفته نشده است آنچه در کتب و در تفسیرست
هفتم آنکه آورده اند که در کتاب ریاض المذکرین بعد ازان مالک دوزخ گفت یا رسول الله امتان
خود را بگو تا گناه نکنند من بر هیچکس رحم نکنم این جای ظالمان ست و این جای خمر خواران ست این
جای بے نمازان ست و جای زناکاران و ربوا خواران ست خواجه عالم صلی الله علیه و آله وسلم
چون این حال بدید دریای شفاعت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم از باطن موج زد و چشمهای اشک
از جویبار دیدهٔ مبارک روان شد بتضرع و زاری بحضرت کردگاری خداوند در شفاعت امت
مبادرت نمود گفت ای جبرئیل امین عمامه از سر من بگیر تا یک مرتبه سر خود را بر آستانهٔ دوزخ نهم
و حاجتے از حضرت عزت در خواهم که ایشان را طاقت عذاب دوزخ و سر مبارک را برهنه ساخته
بر آستانهٔ دوزخ نهاده می نالید و آب از دیدهٔ مبارک می بارید و می گفت امتی امتی خداوندا ایشان

عاصی من پر گناه هستند همانکه گوینده لا اله الا الله اند بوحدانیت تو و برسالت من اقرار ند ایشان را بمن بخش خواجه عالم علیه الصلوة والسلام بهمان طریق می گریست و جبرئیل علیه السلام نیز میگریست و ملائکه سماوات نیز میگریستند و قطرات اشک ملائکه از اوج فلک در گذشته و غلغله در ملکوت افتاده خواجهٔ عالم علیه الصلوة والسلام گفت خداوندا اگر امتان مرا نبخشی من سر از آستانهٔ دوزخ بر ندارم و از ناله و گریه نیاسایم ناگاه خطاب رب الارباب در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام ارادهٔ ما آن ست که چون روز قیامت شود خلق اولین و آخرین سر خود از گور بردارند و در محشر قیامت بیایند انبیا و اولیا حاضر شوند و تو بر بالای مقام محمود برآئی دعا صیان امت را از من درخواهی و من ایشان را با تو بخشم تا دران روز عزت و شفاعت تو ظاهر شود و هم فضل و رحمت من تو می طلبی و من می بخشم چندان عاصی با تو بخشم که تو از من راضی شوی قوله تعالی ولسوف یعطیك ربك فترضی

فصل در ذکر بیرون آمدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از طبقات دوزخ و باجازت حضرت حق سبحانه وتعالی بجانب زمین نزول فرمودن

و در دلیل العارفین آورده که چون سرور عالم علیه الصلوة والسلام از معاینه طبقات دوزخ فارغ شد بدپرسیدند که حق سبحانه وتعالی طبقات دوزخ را بر چه چیز باداشته است گفت حق تعالی ماری آفریده است دران روز که دوزخ را آفریده بود فرمان آمد که ای مار امانتی با تو میدهیم نگاهدار مار گفت بندهٔ فرمانم ندا در رسید که دهان خود را باز کن مار دهان باز کرد حق تعالی با فرشتگان فرمود تا دوزخ را در دهان مار نهادند مار در دهان خود دوزخ را گرفت لب بالای او بهفتم آسمان ست و لب پایان او بهفتم زمین ست اگر دوزخ در دهان مار نبودی جمله جهان از نفس او سوخته شدی چون روز قیامت پیدا است شود حق فرمان دهد که فرشتگان دوزخ را از دهان مار بیرون آرند دوزخ را هزار سلسله باشد و بر هر سلسله فرشته بود و فرشته را بزرگی چنان بود که اگر حق تعالی فرمان دهد جمله آفریدگان را یک لقمه کند آنگاه دوزخ را بتابند یک دم زند جمله حشرات قیامت پر دود گردد در قصص الانبیا آورده است که رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند چون دوزخیان را معاینه کردم حال برمن بگشت جبرئیل علیه السلام را گفتم که ما بعت امام عز خویش پرسان پس جبرئیل علیه السلام با مالک گفت که درهای دوزخ را واکن مالک گفت ای خازنان درهای دوزخ را وا سازید چون ایشان کشادند مالک گفت یا رسول الله فی الحال ازینجا بیرون شو که از غضب افت تو آتش دوزخ سرد می شود پس جبرئیل علیه السلام دست مرا بگرفت و بر کتف خود

انداخت وازانجا پرید عقل ازمن پرید گفت مترس که ترا الله تعالی ایمن گردانیده است پس فرمودند که من وجبرئیل علیه السلام ومالک از هفت دوزخ بیرون آمدیم واز دریای رحمت نیز بیرون آمدیم ودرآنجا رسیدیم که هفت طبقه زمین برکتف آن فرشته است جبرئیل علیه السلام بانگ زد که ای ساکنان هفت طبقه زمین درهای زمین را بگشائید ایشان واکردند جبرئیل علیه السلام ازانجا نیز پدیده بیرون آورد شکر باری تعالی بجا آوردم بعدازان بر بالای براق سوار شده روان گردیدم درطرفة العین خودرا بمقام عز خویش دیدم چون بحجاب اوّل رسیدم ازپس پرده آواز آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام دیدی نعمتهای من گفتم دیدم گفت دیدی عذابهای که ازبرای کافران وعاصیان نهاده ام گفتم دیدم آورده اند که دران مقام رسول صلی الله علیه وآله وسلم این دعارا بخواندکه اللهم انی اعوذ بک واعوذ برضاک من سخطک واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک بزرگان درشرح این دعا گفته اند که چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم را دربهشت ودوزخ بگذرانیدند از نعیم بهشت واز عقوبات دوزخ خبردار کردند همه آثار عفو اندر بهشت دید وهمه نتائج عقاب اندر دوزخ دید ازین گریزان ودران آویزان شد فرمود که اللهم انی اعوذ بک بعفوک من عقابک ای بجنتک من نارک بعدازان برفع استار بر ومکشوف کردند که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم عنان اختیار از دست بهشت ونار بیرون کرده ام وهر دو را از گدازش ونوازش معزول کرده ام اگر بهشت نوازنده بودی آدم علیه السلام را بنواختی واگر آتش سوزنده بودی ابراهیم علیه السلام را بگداختی سوزنده آتش نیست بلکه سخطهات ونوازنده بهشت نیست بلکه رضای ماست اگر به تو رضای خود بر آتش سرکش دوزخ افگنیم بوستان وگلستان گردد واگر صاعقه از صواعق سخط خویش را بر بوستان وگلستان هشت باغ رضوان گذرانیم دوزخ هالک برزخ مهالک گردد چون این معنی بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکشوف گردانیدند گفت اللهم اعوذ برضاک من سخطک یعنی پناه میخواهم برضای تو از خشم تو بعدازان ازین مقامش گذرانیدند باو نمودند که رضا وسخط دو صفت اند تا موصوف اظهار صفت نکند فعل پدید نیاید فریاد خواستن از صفت بکیست نهاده گفت اعوذ بک منک فریاد میخواهم از تو با تو بزرگان گفته اند که شکایت کردن بر سه وجه است از دوست بغیر دوست ویا از غیر بدوست ویا از دوست هم بدوست اما از دوست بغیر دوست شکایت کردن تبراست تا از دوست بالکلی مبرا نگردد بغیر دوست شکایت نکند واز غیر دوست بدوست نالیدن شرک ست واز دوست بدوست فریاد خواستن عین توحید ست چنانکه اماکه با زنی ماند که جز تو کسے ندارم بیت دارم گله بسیار مرانیست رفیقے ؛ چندی گله جز با تو ندارم بکه گویم ؛ نظیر این قصه ایوب

علیه السلام ست که از شکایت وی حکایت فرمود که قوله تعالی انی مسنی الضر باین شکایت او را صابر خواند
که انا وجدناه صابرا و نگفت که یا ایها الناس انی مسنی الضر بلکه گفت رب انی مسنی الضر این سخن
وقتی گویند که عجز خویش پیش قدرت آرند و دل خویش از غیر ما باز برند بیت بیا بیا که مرا طاقت جدائی نیست ؛
رها مکن که دلم را ز غم رهائی نیست ؛ دلم ببردی اگر سر جدا کنی ز تنم ؛ بجان تو که دلم را ز سر جدائی نیست ؛ بعد ازین ازین
مقام نیز بگذرانیدند و بسر او ندا در دادند که فریاد مخواهی از فراق بوصال خواه مخواه اگر فراق خواهم هزار
فریاد کن تا آنگاه که عقد وصال می بستیم و قطیعت فراق می افگندیم نابوده احوال میدیدیم و ناکرده
فریاد می شنیدیم القصه هرچه باراده از لیه خواستیم بتقدیم رسانیدیم فریاد چه سود دارد چون این معنی بر
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکشوف گشت گفت لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت خداوندا
سن نمی توانم که ترا بستایم و ندانم که چون ستایم ای درویش این تعجب بهبین که همه خلق ثنای حق تعالی
از وی می آموزند و اینجا از ستایش او دم زدن نمی یارد تا بمحمد ثنای دیگران چه رسد فقیر بیچاره را چون ازین
مقامش بگذرانیدند و در سرش ندا در دادند که لا احصی از تو اقرار عجز ست چنانچه گفتار اعوذ بك
دعوی قدرت این عجز صفت تست هنوز نظر در آینه صفت خویش داری تا از نظاره همه گون مارا نبینی
گفت انت کما اثنیت علی نفسك یعنی ستایش خود هم تو دانی و هم خود توانی بزرگان گفته اند که لا احصی
تجرید ست کما اثنیت تفرید ست تا بنده غیر از حق مجرد نگردد حق را فرو نماند چنانچه حضرت شیخ فریدالدین
عطار قدس سره درین باب فرموده است غزل

تا ترا نقاش صورت از میان آید پدید
نور چشم خویش پنهانی اگر پیدا شوی
تا پدید آرنده اصل عیان آید پدید
خار گل چون مختلف افتاد حیران شدهام
نور تاب سیل و رنگ وان آید پدید
چون توانم کرد حل این داستان اکنون

بگذار از نقش عالم خواه نیک خواه بد
در میان جان تو گنج نهان آید پدید
چونکه در اصل کار راه راهبر هر دو یکی
تا چرا خار گل آن گلستان آید پدید
گر تو نشنودی ز من بشنو که شاهی دو گون
زانکه در هر نکته مقصد داستان آید پدید

برکناری شو ز هر نقشی که آن آید پدید
تا ز بی نقشیت نقش جاویدان آید پدید
تا پدید از عشق از هر که بیوستی بیر
اختلاف از هرچه در کاروان آید پدید
باز کن چشم و ببین کز بی نشانی جسم را
میزبانی کرده عمری مهمان آید پدید

فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه وآله وسلم چون بآن دولت مشرف شدم با من خطاب کرد که یا محمد علیه الصلوة والسلام نعیم بهشت
وشداید دوزخ چون دیدی گفتم خداوندا نعیم جنت چنان دیدم که شمار ندارد و وصف شداید نار تو توانی
نمودن فرمود یا محمد علیه الصلوة والسلام تو و امتان تو فرمان بردار از شداید عذاب آن در حصن امن
امان و کنف عصمت ما خواهید بودن اکنون باز گرد و خلق را بایمان و نعیم جنت و دلالت نمای و از شداید

عذاب آتش اجتناب فرمای بعد از ان چند نصیحت مر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را نجود می خود ارزانی داشت اول آنکہ چون ترا حزنے واندوہی پیش آید مرا یاد کن کہ دران وقت من نزدیکترم از نفس تو دوم آنکہ از دعای مظلومان بترس کہ میان من ودعای مظلوم حجابے نیست اگرچہ دی کہ کافر باشد سوم آنکہ ای محمد علیہ الصلوۃ والسلام صبر کن بر شدایداز تجبر وعناد واستکبار متحرز باش ودبدنیا مغرور نباشی وباو افتخار مکنی کہ دنیا در معرض زوال ہست وباہیچکس وفا نکردہ است من گفتم ترا می پرستم واز تو میترسم وباتو امید دارم وبیقین میدانم کہ توئی پروردگار من وتو آفریدی مرا و مکرم گردانیدی بخلعت نبوت در تفسیر کبیر آوردہ است کہ تقریر این معنی فرمودہ اند کہ چون خواجہ علیہ الصلوۃ والسلام از جناب قدس مراجعت میفرمود گفت الٰہی این نصیب امتی من ھذا التشرف ازین دولت وسعادت کہ مستعد گشتہ ام نصیب امت من چہ خواہد بود خطاب آمد کہ معراج امتك الجماعۃ یعنی معراج امت تو نماز باجماعت ست حضرت خواجہ علیہ الصلوۃ والسلام خواستند کہ باین عالم نزول فرمایند باز خطاب آمد کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام بر تو باد کہ نمازہا را در وقت اداکنی امر معروف ونہی منکر نمای کہ قوام دین براین ست من گفتم الٰہی سیدی ومولائی قوم من تصدیق این امر از من خواہند کرد اشب انچہ از حضرت تو شنیدہ ام برایشان عرض کنم از من قبول خواہند کرد یا نہ حق تعالی گفت یصدقك ابوبکر الصدیق رضی اللہ عنہ در کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آوردہ کہ در وقت مراجعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خطاب آمد کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام بامت خود باز گرد وایشان را بشارت دہ بنعمتہای من وبترسان از عذابہای من صبر کن ہرچہ با تو رسد از رنج و خاری من پاداشش تمام نہادہ ام از برای صابران قولہ تعالی فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام چون کار سخت پیش تو آید دعا کن ومرا بخوان من با تو نزدیک ترم از رگ شہرگ قولہ تعالی ونحن اقرب الیہ من حبل الورید یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام کسے کہ با خلاص مرا بخواند دعای او مستجاب کنم وہر کہ مرا یاد کند من او را یاد کنم فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام سر فرود آر کہ تعجب خرامان رفتاران را دوست ندارم چون بروی آہستہ باش امام نشابوری میگوید کہ فرمودند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز گشتم تا رسیدم بآسمان ششم از انجا بآسمان پنجم آمدم وبآسمان چہارم عبور کردم از انجا بآسمان سوم گذر کردم از انجا بآسمان دوم آمدم چون بآسمان دنیا رسیدم در زیر آسمان دنیا نظر کردم گرد غباری دیدم وشور شغبے چند شنیدم از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ این چیست گفت یا رسول اللہ اینہا شیاطین اند کہ در پیش دیدۂ فرزند آدم ایستادہ اند

و راه تفکر و اندیشه بر ایشان بسته اند تا در ملکوت و اسرار جبروت تفکر نکنند اگر اینها نبودی بنی آدم عجایب و اسرار ملکوت میدیدند و می دانستند امام قشیری گوید که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام از آسمانها بنشیب آمدم بدریای رسیدم که آنرا دریای اخضر گویند

باب چهل و پنجم بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقعهای که بعد از نزول از سفر معراج بظهور پیوسته و رفتن آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در شهر جابلقا و جابلسا و دیدن یاجوج و ماجوج و جنیان

مشتمل ست این باب بر شش واقعه در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین در کتاب معراج تصنیف مولانا عبدالرحمن بن جنید واعظ شیرازی آورده که علما را در طریقه نزول معراج اختلاف ست بعضی گویند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بر براق نشانیده بر اطباق سماوات گذرانیدند بعد ازان بزمین آوردند **واقعهٔ اول** روایتی ست که جبرئیل علیه السلام آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم را در شهر جابلقا و جابلسا و یاجوج و ماجوج گذرانید تا ایشان را باسلام دعوت کند فرمودند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یاجوج و ماجوج را بعبادت خداوند جل جلاله خواندم اجابت نکردند و قبول دین اسلام ننمودند ایشان حشرهٔ جهنم خواهند بودن آورده اند که یاجوج و ماجوج از اولاد یافث ابن نوح علیه السلام اند خدای تعالی در سورهٔ کهف از ایشان حکایت کرده ست که قوله تعالی قالوا یاذا القرنین ان یاجوج وماجوج مفسدون فی الارض فهل نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا وبینهم سدا از حذیفه رضی الله عنه روایت می کند که گفت از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کردم از احوال یاجوج و ماجوج فرمودند که یاجوج قومی اند و ماجوج قوم دیگر اند و هر یکی ازین دو قوم چهار صد هزار طایفه اند که هر یکی از ایشان تا هزار مرد جنگی از نسل خود نه بینند نمیرد چون هزار بچه بیارد داند که وی را مرگ نزدیک ست اصحاب گفتند که یا رسول الله اوصاف ایشان از جهت ما بیان فرمای فرمودند که ایشان سه صنف باشند یک صنف چون درخت آرز ست که در جانب شام می باشند طول ایشان صد و بیست گز ست و این صنف را هیچ مانع و حاجب ده ایشان نیست و صنف دیگر یک گوش خود را فراش سازند و گوش دیگر را لحاف خود سازند و بهر خود می کشند و میخورند هر کس که از ایشان بمیرد او را میخورند مقدمهٔ ایشان در شام ست و ساقهٔ ایشان در خراسان و آبهای مشرق زمین را خواهند خورد امیر المومنین در وصف ایشان گفته که کسی هست که از حد گذشته بدرازی بر صورت آدمی اند و لیکن موی دارند و بعضی نیش دارند چون پلنگ و هر چه

از حشرات زمین در نظر ایشان در آید همه را ناپخته بخورند در میان مردم با جفت خویش جمع شوند واقعهٔ دویم فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون جبرئیل علیه السلام مرا بدنیا آورد دیدم که دو عمود نور از سوی عرش فرود می آید یکی بجانب مشرق میرود و یکی مغرب میرود از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این نور چیست و کجا میرود جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله دو شهر ست یکی بسوی مشرق دوم بسوی مغرب و آنکه بسوی مشرق ست آنرا جابلقا گویند و آنکه بسوی مغرب ست جابلسا گویند بعد ازان جبرئیل علیه السلام مرا بر در شهری گذرانید که در مشرق بود و آن شهر را ده هزار دروازه بود بروایتے دوازده هزار دروازه داشت از دروازه تا بدروازهٔ دیگر یک فرسخ راه بود و اصل آن شهر از بقای قوم عاد بودند از نسل مومنان بصالح پیغمبر ایمان آورده بودند و نام آن شهر بزبان سریانی برقیاست و بعبرانی جابلقاست و بر هر دروازه هزار دربان دارد و هر روز مقرر ند که مصلح باشند و در روز دیگر نوبت ده هزار کس دیگر شود باین طریقه تا بروز قیامت مردم اولین را نوبت نرسد فرمودند حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم این قوم را بدین و عبادت خدای تعالی خواندم قبول اسلام کردند همه گرویدند سورهٔ فاتحه ایشان را تعلیم نمودم ایشان همه استان من اند بعد ازان جبرئیل علیه السلام مرا در سه طائفه دیگر برد که عدد ایشان خدای تعالی داند و بروایتے چهار طایفه اند یک طایفه را منسک نام ست و دیگر فرقه را تاویل و فرقه دیگر را تارس و فرقه چهارم را هاویل گویند این چهار طایفه را بدین اسلام خواندم قبول نکردند در دوزخ با کفار قرین باشند واقعهٔ سوم فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بعد ازان حضرت جبرئیل علیه السلام مرا در شهر جابلسا برد که بزبان سریانی برجیا گویند و بزبان عبرانی جابلسا گویند و آن شهر نیز ده هزار دروازه دارد از دروازه تا بدروازهٔ دیگر یک فرسخ راه ست هر شبے ده هزار مرد جنگی بدروازهٔ آن هستند تا بروز قیامت حضرت رسول علیه الصلوة والسلام سوگند یاد کرد که بآن خدای که جان محمد علیه الصلوة والسلام در قبضهٔ قدرت اوست اگر کثرت غوغای آن شهر نبودی همانه اهل دنیا از هبوط افتادن آفتاب بشنودندی و همه هلاک شدندی واقعهٔ چهارم فرمودند رسول علیه الصلوة والسلام بعد ازان جبرئیل علیه السلام مرا بقومی گذرانید که رب العزت در سورهٔ اعراف حسب حال ایشان می فرماید که قوله تعالی و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون ابن عباس و ابن جریج و جماعتی از مفسران بر آنند که اینها قومی اند که مسکن ایشان بسوی مغرب ست از اقلیم چین که روی بقبلهٔ اسلام دارند و از قوم موسی علیه السلام اند و سبب افتادن ایشان بآن جایگاه آن بود که بنی اسرائیل پیغمبران را بقتل میرسانیدند و اینها یک سبط بودند از جملهٔ دوازده سبط طاقت دیدن آن نداشتند از ایشان بیزاری کردند و

برگشتند و دعا کردند تا رب العزت میان این قوم و بنی اسرائیل جدائی افگند در زیر زمین راهی برایشان
گشاده گردانید تا بران راه درآمده راهی شدند از دیار مغرب بیرون آمدند و دران مقام مسکن نمودند
امام نشابوری میگوید که اصل این قوم طایفهٔ بودند از بقای قوم موسی علیه السلام و عمر ایشان دراز شده
و بماندند تا زمان حضرت عیسی علیه السلام بعد از ان که حضرت عیسی علیه السلام را بآسمان بردند معاصی
و فواحش در میان مردم بسیار شد و فسق آشکارا گردید این طایفه باین معنی محزون شدند خدای تعالی
در زیر زمین راهی پیدا کرد که ایشان دران راه بدر رفتند و عمودی از نور پیش ایشان پیدا شده و دران
راه خدای تعالی مائده و طعام پیدا کرد میخوردند و نیم سال بدان طریق راه میرفتند تا از زمین چین سر
برآوردند و در انجا مسکن کردند فرمودند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در میان آن قوم درآمدم و برایشان
سلام کردم جواب سلام مرا دادند جبرئیل علیه السلام با ایشان گفت هل تعرفون من تکلمون یعنی آیا هیچ
میدانید که با که سخن می گوئید ایشان گفتند که نمی دانیم جبرئیل علیه السلام گفت هذا محمد النبی الامی صلی الله علیه
و آله و سلم فامنوا به ایشان با پیغمبر علیه الصلوة و السلام ایمان آوردند گفتند یا رسول الله موسی
علیه السلام ما را وصیت کرده بود که هر که از ما با تو رسد سلام موسی علیه السلام را با تو رساند حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که علی موسی و علیکم السلام چون آن قوم دانستند که من محمد م
علیه الصلوة و السلام پیغمبر آخر الزمان هستم که نعوت جلال و صفت کمال من در کتب با تقدم مطالعه نموده ام
و از انبیای پیشین علیهم السلام شنیده اند همه بخدمت من مبادرت نمودند و یکدیگر را ببشارت رسانیدند
و بر حوالی من مجتمع شدند عرض دین اسلام را برایشان کردم قبول نمودند و بمن ایمان آوردند و بنبوت
و رسالت من گواهی دادند گفتند یا رسول الله حق تعالی موسی علیه السلام را از بعثت تو و رسالت
تو خبر داده بود او ما را وصیت کرده بود مدتیست که انتظار قدوم شریف تو برده ایم الحمد لله که این
دولت از ورای پردهٔ غیب روی نمود فرمودند بعده در میان آن قوم چند چیز مشاهده کردم اول آنکه
گوشهٔ آنها نزد و سینهٔ ایشان سلیم دیدم و جاهای ایشان همه پشمین بود و در انجا دری و در بندی نبود دیگر
ایشان بگورستان نزدیک بود و در میان ایشان غنی و فقیر نبود همه مساوی بودند و دکانهای ایشان
در بازار گشاده همه در مسجد معتکف بودند چون در میان ایشان فرزندی متولد شودی گریستند و چون
کسی از ایشان فوت شدی اظهار بهجت و سرور نمودندی و در میان ایشان قاضی و والی نبود و بقد و
قامت بلند و توانا بودند از ایشان پرسیدم که شما بر چه دین می باشید گفتند که ما بخدای تعالی ایمان
داریم و بملائکه و کتب و رسل ایمان آورده ایم و ادای فرایض می نمائیم و صلهٔ رحم بجا می آریم و بتقاضای

خداوندی راضی می باشیم و در نعمت او شاکر و در بلای او صابریم و هرگز با یکدیگر دشمنی نداریم مال ما و دین
ما یکی ست رضای خدای تعالی را بر هوای نفس خود برگزیده ایم و آنچه می دانیم بآن عمل می نمائیم و آنچه
نشنیده ایم در تعلیم آن می کوشیم و همه طلب علم می کنیم که رضای خدای تعالی در ان ست و هرگز غیبت
برادر مؤمن نمی کنیم و بفضول تکلم نمی نمائیم و روزها بروزه و شبها بنماز می گذرانیم گشت ما صوم و صلوة ست و
درون اجتهادات در عبادات ست و دیگر آنکه در امر معروف و نهی منکر ما لکن می کوشیم و بهر نوع که میدارد
بدان قانعیم امروز فقر را بر غنا اختیار کرده ایم تا نعیم باقی مستعد گردیم وصیت موسی علیه السلام ما را باین صفت
متصف داشته است اکنون عزیمت چنان می باشد که تا باشیم برین صفت متصف باشیم بعده از ایشان
سوال کردم که ای قوم گونه شما چرا زرد ست گفتند که از ترس خدای تعالی گفتم جامهای شما چرا پشمین ست
گفتند از برای آنکه لباس انبیا علیهم السلام اکثر پشمینه بوده است گفتم خانهای شما چرا بی در ست گفتند
دراز برای دفع خاین ست در میان ما یان خاین نیست گفتم دوکانهای شما چرا درکشاده کسی بخرید و فروخت
مشغول نه گفتند هرچه گاهی که یکی از ما را چیزی ببازار لازم شود ببازار رود هر کالای که خواهد بردارد و بهای
آن را در همانجا بنهد مالهای ما یکی ست حاجت بخرید و فروخت نیست گفتم خانهای شما از مسجد چرا دور ست
گفتند از برای آنکه تا گامهای ما در راه مسجد بیش و ثواب بیشتر باشد گفتم گورستان شما چرا بخانهای شما
نزدیک ست گفتند تا مرگ را فراموش نکنیم گفتم بر مولود چرا میگریید و بر مرده شادی می نمائید گفتند بر مولود
از ان می گرییم که او را از عالم اطلاق بدین زندان دنیا محبوس می کنند چون بمیرد باز رهد و ازین قیود
آزاد گردد و دیگر در میان ایشان بیماری ندیدم سر آن پرسیدم گفتند بیماری از برای کفارت ذنوب
ست چون در میان ما گنهگار نیست احتیاج بکفارت ذنوب نیست و اگر احیاناً کسی از ما گناه کند فی الحال
صاعقه از آسمان پدید آید و او را در ان مکان پاک بسوزد گفتم در میان شما یان چرا قاضی و والی نیست
گفتند از برای آنکه در میان ما جنگ و خصومت نیست گفتم در میان شما یان درویش نیست گفتند از برای
آنکه فنای دنیا را ساخته ایم در بسیاری مال نکوشیم از شهر بیرون آئیم هر سال و غله بکاریم چون برسد بالفاق
بدرویم و بکوبیم و در یک موضع نهیم و باندازه حاجت خود از ان بر میداریم تا سال دیگر ما را کفایت باشد
گفتم در میان شما چرا قحط نیست گفتند از برای آنکه ما یان استغفار می کنیم فرمودند که در میان ایشان
ماران و کژدمان دیدم که میگردیدند گفتم ای قوم این چراست گفتند یا رسول الله ما ایذای خدای
تعالی نمی کنیم ازین جهت این جانوران ایذای ما نمی کنند و دیگر گوسفندان ایشان در کوهها می گشت
بی شبان و نه گرگ آنها را پاره میکرد و نه دزد از ان سوال نمودم گفتند عادت ما آن ست که این

گوسفندان را در کوه رها می کنیم گیاه میخورند هر کس از ما احتیاج بگوشت دارد رفته بقدر احتیاج می ستانند
ازین جهت گوسفندان ما محفوظ اند باز از ایشان سوال کردم که تزویج و نکاح در میان شما چگونه ست
جواب دادند که هر کس که از ما دختری دارد و کس دیگر پسرے دارد از روی صدق و اخلاص دختر را
میفرستاند قبول می کنند و باتفاق قبول می کنند و باتفاق مناکحت می کنند ازین جهت خداوند تعالے
برکت بما داده بعد ازان گفتند یا رسول الله شرایع دین خود بر ما عرض کن و ما را وصیت کن آنحضرت
صلے الله علیه و آله وسلم فرمودند که شرایع دین بایشان تعلیم نمودم وصیت ایشان باین طریقه نمودم که
ای قوم صبر سازید بر سختیها و بر هیچ عملی از اعمال خود متعجب مشوید و اعتماد بر رحمت خدای تعالی نمائید
و همواره میان خوف و رجا باشید و بدین نوع زندگانی نمائید بعده این کلمه بر ایشان عرضه نمودم که
لا اله الا الله محمد رسول الله گفتند یا رسول الله از خدای تعالے بخواه تا ما از شفاعت تو با نصیب
باشیم پس بخواستم همه بسجود رفتند و وداع کرده مراجعت نمودم ایشان گفتند یا رسول الله با شما دو حاجت
داریم از خدای تعالے درخواست نمائید تا کفایت فرماید یکے آنکه زمین را از برای ما یان در نوردد
تا هر سالی یکبار بزیارت خانهٔ کعبه مشرف گردیم دویم آنکه خدای تعالی ما را از نظر خلق بپوشد تا خلق
بما در فتنه نیفتند فرمودند از خدای تعالے درخواست کردم اجابت فرمود اکنون ایشان هر سال
بحج پنهانے می آیند چنانکه هیچ کس بر احوال ایشان مطلع نمیگردد **واقعهٔ پنجم** فرمودند پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم بعد ازان بخلق کثیر از نبیان بگذشتم همه بر گرد من در آمده بر من سلام کردند و شنیدم که
بعضے از ایشان می گفتند که لا اله الا الله محمد رسول الله اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمداً عبده و رسوله بعد ازان گفتند یا رسول الله عرض دین خود بر ما کن گفتم مرا باین امر نفرموده اند
واقعهٔ ششم فرمودند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون از انجا در گذشتم با بیت المقدس
رسیدم و براق را بر حلقهٔ در مسجد اقصے بربستم در آمدم دو رکعت نماز شکرانهٔ نعمت و کرامت الٰہی
گذاردم بعد ازان جبرئیل امین علیه السلام صور انبیا علیهم السلام را با من نمود و صورت خود
را نیز در میان آن صور بدیدم چنانکه ابوبکر رضی الله عنه بر یمین و عمر رضی الله عنه بر یسار من بودند
چون از مسجد بیرون آمدم جبرئیل علیه السلام گفت بر براق نشین چون بر براق نشستم پیش از انکه
چشم بر هم زنم خود را بمکه دیدم مروی ست از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که چون از
بیت المقدس با جبرئیل علیه السلام بصحرای ذی طوی که موضعی ست در مکه رسیدند آنحضرت با جبرئیل
علیه السلام گفت ای جبرئیل مرا درین معراج که تصدیق خواهد کرد از من که درین مقدار فرصت

این همه دولت و سعادتم دست داد که مرا از کونین بیرون برد و باز بدین عالم فرستاد جبرئیل علیه السلام
گفت باکی نیست اگر ایشان تصدیق نکنند ابوبکر اول بار تصدیق تو خواهد کرد و او صدیق ست رضی الله عنه

باب چهل و ششم در بیان خبر دادن آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم از نشانیهای بیت المقدس و قوافل قریش و اقرار مؤمنان و انکار کافران بمعراج سید انس و جان صلی الله علیه و آله و سلم

در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از انجا روان شدند بخانهٔ امهانی آمدند مهتر جبرئیل علیه السلام آداب تمام باستاد و ندا در رسید که یا جبرئیل علیه السلام محمد علیه الصلوة والسلام بگو که آن خلعت و براق را نزد خود نگاه دار و جبرئیل امین علیه السلام این ندا بشنید گفت یا رسول الله حکم الٰهی چنین ست که این خلعت و براق را باخود نگاه داری پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای جبرئیل امین من در دنیا فقر اختیار کرده ام امتان من فقیرانند همان بهتر که با فقر بسازم این خلعت و براق را همراه خود ببر جبرئیل علیه السلام از رسول علیه الصلوة والسلام رخصت گرفته رفت چون پیغمبر علیه الصلوة والسلام بسوی آسمان نظر کردند ستارگان را بجای خود دیدند چون بر بستر خود دست نهادند گرم دیدند و ابریقی که باو وضو کرده بودند آب او هنوز در جنبش بود در تعجب شدند بعد ها بسوی قبر پدر و مادر روان گردیدند چون انجا رسیدند روی خود را بسوی قبله کرده گفتند خداوندا ایشان را زنده گردان آنگاه در میان قبر هر دو شگافی پیدا شد بفرمان الله تعالی هر دو بیرون آمدند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام را سلام کردند و ایستاده شدند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام ایشان را در کنار گرفتند ایشان گفتند یا رسول الله بما کلمه عرض کن پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند بگوئید که لا اله الا الله محمد رسول الله چون این کلمه بگفتند تاریکی کفر از دل آنها برفت پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که به برکت این کلمه آتش دوزخ بشمایان حرام شد دیگر رضای شمایان چیست اگر زندگانی دنیا را میخواهید از حق سبحانه و تعالی درخواست نمایم هر دو در فریاد درآمدند گفتند ای نور دیدهٔ ما النقدر عذاب مرگ و عذاب دوزخ و عذاب قبر چشیده ایم که کسی چنان نچشیده باشد هر که یکبار مرگ را به بیند هرگز هوس زندگانی دنیا نکند ای نور چشم ما زود دعا کن که هر دو بدار البقا رویم پیغمبر علیه الصلوة والسلام دعا کردند باز هر دوی ایشان جان بحق تسلیم کردند بدست مبارک خود هر دوی ایشان را دفن کردند بسوی حرم روان شدند در روضة الاحباب آورده که فرمودند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بحجره آمدم بر جامهٔ خواب نشستم شکر و ثنای باری تعالی بجا آوردم بعد از ان امهانی عمهٔ من آمد گفت ای جان عمه

کجا بودی که من آمده بودم ترا ندیدم در بالسته بود واکنون ترا می بینم و در نیز همچنان بسته گفتم یا امهانی امشب نماز خفتن با خانه تو گذاردم و هم بولایت شام رفتم و در بیت المقدس نماز گذاردم با سایر انبیا علیهم السلام امام من بودم و از انجا مرا بآسمان بردند و آنچه دیده بود همه را گفت امهانی گفت جان امهانی فدا می تو باد هرگز این کیفیت با قریشیان نگوئی که ایشان تکذیب تو کنند و ترا دروغ گوی گویند و در پی کشتن تو شوند و ایذا رسانند گفتم بدان خدای که مرا براستی بخلق جهان فرستاده است آنچه دیدم باز ندارم و همه را بگویم در کتاب معارج النبوت آورده است که امام لیث کلبی وغیره چنین روایت کرده اند که امهانی دختر ابوطالب گفت پیغمبر علیه الصلوة والسلام خواست که برخیزد و از نزد من بیرون رود من دست در ردای او آنخت گرفتم تا ترود رسول علیه الصلوة والسلام زور کرد من ردای او را رها دادم و بیرون رفت چون صبح دمید نماز بامداد را ادا کرد پشت بمحراب باز داد و بلال رضی الله عنه را فرمود که منادی درده تا همه اصحاب جمع شوند بلال رضی الله عنه منادی کرد همه جمع شدند آورده اند که چون نظر خواجه علیه الصلوة والسلام بر عثمان رضی الله عنه افتاد دید که پایهای او آماسیده است گفت یا عثمان چرا پایهای تو آماسیده گفت یا رسول الله سی سال ست که من هر شب در شوق لیلة القدر ایستاده شب بیداری می کنم امشب هرچند قصد ایستادن کردم نتوانستم فرمودند سبب چه بوده است گفت زیرا که امشب چنان دراز شده بود که هرگز چنین نشده بود و من تا مدت شش ماه درین شب ایستاده ماندم چون پای من یاری نداد بسوی آسمان نظر کردم ستارگان را بجای خود دیدم و روشنائی نور بدیدم و دانستم که امشب شب معراج شما بوده است بعد از ان غلبهٔ خواب مرا در زمین انداخت و در غفلت مرا چیزی معلوم نشد پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که یا عثمان امشب آن عجائبات دیده ام که از شنیدن آن هر دو جهان فراموش شود چون این سخن همه یاران شنیدند شادمان شدند گفتند یا رسول الله ما را از صفت این سفر معراج که کرده سرافراز کن پیغمبر علیه الصلوة والسلام از بدایت این سفر مبارک خود خبر داد عزیزان صحابه شنیده قبول کردند آورده اند که این حکایت در مکه معظمه مشهور گشت که محمد علیه الصلوة والسلام چنین دعوی می کند ابوبکر رضی الله عنه دران وقت غائب بود و در پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هنوز نیامده بود ابوجهل چون این سخن بشنید گفت حصل المراد آرزو چنان می بود که محمد علیه الصلوة والسلام چنین دروغی و محالی بگوید و من بوی بگیرم تا خلق کذب وی بدانند که هرچه میگوید همه دروغ میگوید برخاست و شادی کنان در مجلس آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم در آمد پیش نشست و برآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر سبیل استهزا گفت هیچ امر تجددی پدید آمده است

و استفادهٔ معنی از معانی غریبه روی نموده رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که آری امشب سفری
کرده ام که کسی این طریقه سفر نکرده است و خبری آورده ام که کسی این نوع خبر نیاورده است گفت تا بکجا
سفر کردهٔ آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم جواب دادند که تا به بیت المقدس و از انجا بر اطباق سماوات ترقی
نمودم گفت امشب رفتی و صباح در مکه آمدی گفتند آری ابوجهل مصلحت ندید که تکذیب آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم کند از ترس آنکه اگر قوم بیایند مبادا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انکار کند ابوجهل گفت یا محمد علیه الصلوٰة والسلام
آنچه پیش من گفتی پیش قوم هم ظاهر خواهی کرد یا نه فرمودند آری ظاهر کنم ابوجهل این سخن بشنید با خود گفت که اگر ممکن شود ابوبکر
را از اتباع محمد علیه الصلوٰة والسلام باین سبب بر توان گردانید پس برخواست و قصد کرد که تا ابوبکر رضی الله عنه را به بیند در
راه بوی رسید گفت ای پسر ابوقحافه با گفتم خبر زرق دا افعال این مرد را اکنون بحقیقت بدانکه وی همه
دروغ می گفته است ابوبکر رضی الله عنه گفت یا اباالحکم ترا از وی چه دروغ معلوم شد ابوجهل گفت محمد
علیه السلام می گوید که مرا دوش از ینجا به بیت المقدس بردند و از انجا بآسمانها و عرش رسیدم و هم در شب
باز آمدم تو باور می کنی که در یک شب کسی از مکه برود به بیت المقدس و از انجا بر اطباق سماوات و هم در آن
شب باز آید اگر باور داری در نقصان عقل تو شکی نیست ابوبکر رضی الله عنه با خود اندیشه کرد که مخبر ابوجهل
است و او متهم است و در حق که ابوجهل تدویری کرده باشد تخلیطاً و تغلیطاً تا مرا در تصدیق امر محالی در کشد
قوت صدق او مروی را الیقینی و تعلیمی داد بکلامی مخلص چنین جواب داد که ان قال فقد صدق
یا اباجهل اگر آنچه تو میگوئی محمد علیه الصلوٰة والسلام گفته و میگوید راست باشد یا اباالحکم این ترا از وی
عجب نباید که من او را بیش ازین و عجیب تر ازین باور میدارم وی می گوید که جبرئیل علیه السلام در یک
طرفة العین از زیر عرش خدای تعالی که پنجاه هزار ساله راه است نزد من می آید و با من وحی میرساند
و باز در یک طرفة العین در مقام خویش میرود و آن خدای که با پیک خویش این کند چه عجب باشد که با حبیب
خویش بیش ازین ابوجهل گفت ای ابوبکر تو مغرور شدهٔ در قصهٔ این ساحر من دست از تو شستم خاک
در دهان او باد پس ابوجهل خائب و نگون سار گشت ابوبکر رضی الله عنه بشتاب در نزد رسول صلی الله علیه
وآله وسلم آمد باطنش بشمع شوق منور شده و ظاهرش بنور صدق آراسته گشته صادق وار گفت یا رسول
الله مرا از سفر دوشینه خبر ده پس نبی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فرمود که دوش نماز فریضه را
باشما گذاردم و سنت آن در بیت المقدس گذاردم جبرئیل علیه السلام براق آورد بنشستم و برفتم تا
بیت المقدس ارواح پاک انبیا و سادات ملأ الاعلی را امامتی نمودم و از انجا بخطهٔ ملکوت سفر کردم و سنت
وتر را در زیر عرش ادا نمودم و لفظ حدیث این ست صلیت العشاء عندکم و صلیت الرکعتین ببیت المقدس

وصلیت او تر بجنب العرش وفی روایة تحت العرش چنین مروی ست که هرچه پیغمبر علیه الصلوة والسلام
میفرمودند ابوبکر صدیق تصدیق میکرد چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که در بیت المقدس رفتم
ابوبکر رضی الله عنه گفت صدقت فیما قلت بعد ازان گفت مرا بر آسمانها بردند چنین وچنان
دیدم وشنیدم ومرا بملکوت آسمان بگردانیدند بافق اعلی رسانیدند گفت صدقت باز بدرخت
سدرة المنتهی رسیدم وازانجا بکرسی رسیدم ودیدم انچه دیدم وشنیدم گفت صدقت وبعد ازان
بعرش رسیدم وحجابها طے کردم وکروبیان وحاملان عرش ولوح وقلم را دیدم گفت صدقت وازانجا
نیز درگذشتم بنور جلال وجمال رسیدم وبلقای حق سبحانه وتعالی مشرف شدم وانچه گفتنی بود بے زبان
گفت شنیدم گفت صدقت باز ازانجا برگشتم وقیامت را بدیدم وباهشت بهشت رسیدم وانچه
نعمات بهشت بود دیدم وهفت طبقهٔ زمین را دیدم وگاو وماهی وهفت طبقهٔ دوزخ را دیدم گفت
صدقت باز بجابلقا وجابلسا رسیدم وانچه هیچ فرشتهٔ مقرب ونبی مرسل ندیده بود دیدم ابوبکر رضی الله
عنه برپای خواست وبوسه برپای مبارک آنحضرت علیه السلام داد گفت صدقت یا رسول الله
پس پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که یا ابابکر چون براین سفر من تصدیق آوردی نشان تصدیقت
چیست گفت بعزت آنخدای که ترا براستی بخلق فرستاده چنانکه در بیداری صورت ترا درین سفر
از مکانی بمکانی وازمرکبے بمرکبے بعالم بالا می بردند جان در خدمت تو بمنزل بمنزل همراه تو بود معراج تو سفر
بصورت معنی بود سیر من در خدمت تو بسر وجان بود مرا بخواب وترا به بیداری ترا بتن ومرا بجان ترا
بظاهر ومرا بباطن می بردند در معارج النبوت آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که اے
ابوبکر مرا در همه تصدیق می کنی گفت چون تصدیق نکنم خدای که جبرئیل علیه السلام را هزار بار از آسمان
بزمین فرود آورد ومحمد را علیه الصلوة والسلام از زمین بآسمان تواند برد ازینجا مقرر شد که اول کسی
که تصدیق معراج پیغمبر نمود صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه وگویند که ازان روز باز
ملقب بصدیق گشت تا درباره او آیة آمد که والذی جاء بالصدق وصدق به واول کسی که در معراج
تکذیب آنحضرت کرد ابوجهل لعین بود تا درباره او این آیة آمد که فمن اظلم ممن کذب علی الله وکذب بالصدق اذ جاءه
پس هر که تصدیق معراج کند تابع ابوبکر صدیق ست رضی الله عنه وهر که انکار معراج کند پے رو ابوجهل لعین
ست وشتان بین هذا وذلک والحمد لله رب العالمین آورده اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنوز در پیش پیغمبر
علیه الصلوة والسلام نشسته بود که ابوجهل لعین با گروهی از صنادید قریش از در درآمد گفت یا محمد علیه السلام
انچه پیش من گفتی پیش این جماعت هم بگوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که دوش مرا در بیت المقدس

بردند و از انجا بر آسمانها بردند حاضران ازان متعجب شده بعضے دست برهم میزدند و بعضے در انکار غلو میکردند زیراکه این نزد عقول ناقصه از جمله محالات بود مردم بمرتبهٔ استبعاد نمودند که جمعی از مؤمنان که ضعیف الایمان بودند از دین برگشته مرتد شدند العیاذ بالله من ذلك و حوض عبد المطلب جد رسول الله حوضے از چاه زمزم بمطعم بن عدی داده بود و از چاه زمزم آب بر می کشید و ازان حوض بمردم آب می داد چون این سخن بشنید سوگند بلات عزی یاد کرد که این حوض را خراب کنم و کسے را ازان آب ندهم از میان قوم برخواست و برفت و آن حوض را خراب کرد و مرتد شد نعوذ بالله من الضلالة بعد الهدایة من یهدی الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له جمعے که شجرهٔ ایمان در باطن ایشان بیخ یقین بزمین دل هنوز فرو نبرده بود که تند باد ارتداد آن نهال سست بنیاد ایشان را از بیخ بن برکند و معراج را باور نداشتند و گروهی از منکران که در وجه جحود و انکار ایشان را چیزی نیست گفتند که آن را باور نداریم اما جمعی از حاضران که مسجد اقصی را دیده بودند زبان حجت دراز کردند گفتند که یا محمد علیه السلام ما میدانیم که تو در عمر خود مسجد اقصے را ندیدهٔ اگر امشب در انجا رسیدهٔ باشی و راست می گوئی نشان محاریب و درهای آن شرقیا و غربیا بیان فرما از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی ست که فرمودند در انحال انواع ملال بر من طاری شد چنانکه هرگز مثل آن ملول نشده بودم زیراکه در رفتن و آمدن مرا مجال تفرج اطراف و جوانب نبود و ملاحظهٔ علامات بیت المقدس نداشتم زیراکه شخصے که از کمال اشتیاق او را می بردند و چندان ذوق مناجات حضرت الله تعالی و مشاهدهٔ جمال و جلال الٰهی داشت کجا پروای نظارهٔ در مسجد اقصے و نقش در دیوار داشت از بهر آنکه التفات کردن در حین توجه بدرگاه کبریا و حضرت جبروت با غیار شرط کمال ادب نیست در حال فرمان شد بجبرئیل علیه السلام که بیت المقدس را بر بالای هوا در برابر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بدار فی الحال جبرئیل علیه السلام مسجد اقصے را بر پر خود بیاورد در نزد خانهٔ عقیل در نظر من بداشت در انجا می دیدم هرچه از من می پرسیدند جبرئیل علیه السلام اشارت میکرد یک بیک جواب می گفتم بروایتی آن ست که حق تعالی قوت بینای آنحضرت علیه السلام را زیاده در دیدن بیت المقدس را از مکه بر و آسان گردانید و حجابها از نظر خواجه علیه السلام دور شد پرسیدند فی الفور جواب دادند آن طایفه را تعجب زیاده شد گفتند که یا محمد علیه السلام از کاروانی ما خبر بده که با ما اهم ست فرمودند که سه قافله را دیدم یکے در روحا بطلب شتر گم شده مشغول بود و من از قدح آو آب نوشیدم چون بیایند از ایشان استفسار نمائید که از طلب شتر آمدند در قدح آب یافتند یا نه و دیگر در ذی مروه دو نفر ازان قافله بر یک شتر سوار بودند مرکب ایشان از مرکب من برمید یکے ازان

دو کس از بالای شتر افتاده دست او بشکست سوم قافلهٔ خاصهٔ شما را در تنعیم گذاشتم و فلان با فلان با اشتر خاکستر رنگ که در غرارهٔ مخطط بار برداشت در پیش رو قافله بودند ایضاً فرمودند که در کاروان، فلان مرد را سر ما گرفت از غلام خود جامه بخواست تا خود را بپوشانید باز کافران گفتند که ما را دل نگران کاروان خویش است بگو که بعد وجند بودند فرمود که مرا شغلی بود و کلی حساب ایشان نکردم فی الحال جبرئیل علیه السلام آمد که ملک تعالی میفرماید که اگر تو بحساب ایشان نپرداختی اینک ما که خدا وندیم ترا پرداختیم لسیل از که تا آن کاروان هرچه حجاب بود از سنگ و کوه جمله را برداشت و راه را پاک گردانید و آن چنان که بود عدد آن بحساب بگفت که چند است و نیز گفتند که خبر شتران ما را بده فرمودند در تنعیم گذاشتم بایشان و گفتند سما را ایشان چون بود گفتم چنین و چنان صفت داشتند و فلان و فلان بایشان بودند و در پیش کاروان شتر سفید است و فلان مرد بران نشسته است آنگاه گفتند که کاروان ما تا کی برسد گفت موعد نزول ایشان طلوع آفتاب است کفار چون این سخن بشنیدند شاد شدند زیرا که خبر یافته بودند از کاروان تا مکه پنج شش منزل است قریش دیده بانها بنهادند بسوی کاروان می نگریستند و گروهی بسوی برامدن نظر میکردند آفتاب نزدیک رسید که برآید اما کاروانی هنوز دورتر بودند فرمان آمد که مر آن فرشته را که موکل آفتاب است زمانی زمام آفتاب را بکش و جبرئیل علیه السلام را فرمان شد که موکل زمین را بگوی تا رگهای زمین را بکشد و زمین را در زیر پای کاروان طی کند تا رسول ما صلی الله علیه وآله وسلم کاذب نشود چون نزدیک شد که آفتاب برآید کاروان دور بودند فرمان حق تعالی شد بجبرئیل علیه السلام تا که پر خویش را بر گردن خورشید نهاد تا آهسته تر برآید و از دیگر جانب زمین را می نوردید تا کاروان وقتی رسد که سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم گفته بود چون هر دو را مقدار برامدن موافق و مطابق شد آفتاب از مشرق سر زد و از جانب دیگر کاروان در آمد مترقبان آفتاب فریاد برآوردند که والله قد طلعت الشمس بخدای آفتاب برامد و مترصدان کاروان فی الحال فریاد برآوردند که والله اصل العیر کما قال محمد علیه الصلوة والسلام اینک کاروان در آمد همچنانکه محمد علیه الصلوة والسلام گفته بود اصحاب پیش رفتند و از کاروانیان حکایت رسیدن شتر و گم شدن شتر و دست شکستن و سایر اخبار که حضرت خواجه علیه الصلوة والسلام فرموده بودند سوال میکردند و جوابهای موافق می شنیدند و آنکه شتر ایشان رسیده بود یکی افتاده دست شکسته بود گفتند که راست می گوید محمد علیه السلام در صحرا ابر مثال برق خاطف بگذشت و کمان از دست ما بیفتاد بر داشته باز بدست ما بداد و رخسار مومنان از شادی افروخته می شد و دیدهٔ منکران از کدورت دوخته می شد و قصهٔ معراج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شد و شمع

تصدیق لامع گشت بیت گردن تصدیق برافراختن ٭ وزتن تکذیب سرانداختن ٭ القصه با وجود
این همه شواهد قاطعه منکران جاحد در مسلک تصدیق و اقرار قدم ننهادند و زنار انکار از خاصرهٔ
استکبار نگشادند ما هذا الا سحر مبین بیت هزار معجزه گر پیش منکری آری ٭ چه جاهل ست
بسحرش همی کند منسوب ٭ بنزد بے بصران خوب می نماید زشت ٭ به پیش معتقدان زشت می نماید خوب ٭
و نیز اهل مکه بسوی خادمان بیت المقدس قصهٔ معراج را نوشته فرستادند خادمان بیت المقدس در جواب
نوشته فرستادند که آری در فلان شب ما علامات آنرا دیدیم شب همه درهای بیت المقدس وابسته بودیم
بامداد فلان در را کشاده دیدیم و قدم او را بر صخره برامده دیدیم بیت ای ز تو بالا گرفته رایت دین گستری ٭
ذات پاکت ختم کرده آیهٔ پیغمبری ٭ یک سواره تاختی تا قاب قوسین نبود ٭ از رسل کس را مسلم پیش بعثت
مهتری ٭ اشارتے بشنو اهل کاروان همه کافران بودند رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت ایشان
در محل طلوع آفتاب برسند حق تعالی از برای صدق قول مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم راه را بر ایشان
نزدیک گردانید اگرچه ایشان مستحق این کرامت نبودند رسول علیه الصلوة والسلام با مومنان گفته که
شفاعتی لاهل الکبائر من امتی اگر برای صدق قول او آفتاب رحمت خود را از مطلع مغفرت برارد
و درهای روضهٔ رضوان بر ایشان بکشاید و راه جنت بر ایشان آسان گرداند چه عجب نکتهٔ دیگر
بشنو چون مهتر موسی علیه الصلوة والسلام در بیابان تیه سرگردان شد بنالید که خداوندا مارا ازین
بلا برهان وحی آمد که یا موسی ما ترا بدعای بلعم باعورا مبتلا گردانیدیم مهتر موسی علیه السلام از شنیدن این
خبر دلتنگ شد درین سخن نیز اشارتے ست با بشارت و آن آن ست که دعا را اثر تمام ست یعنی
که بلعم باعور که ایمان او عاریتی بود بر پیغمبر عظیم و کلیم که موسی علیه السلام ست مستجاب شد پس حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در شب معراج بحضرت کریم و منان قدیم در هزار مقام شفاعت امت
کرده دعا نمود و اعتقاد تمام داریم که آن مستجاب ست القصه چون حال بدین انجام رسید کفار قریش عاجز
شدند آنگاه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم بر منبر برآمدند و همه یاران با داب تمام ایستاده شدند و درانجا
نشسته بودند چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صفت معراج را بیان کردند همه مومنان در حیرت مانده
بودند و خانها و عیالان خود را فراموش کردند و هیچکس را تشنگی و گرسنگی غلبه نکرد و وضوی کسے هم نشکست
بعضے بیهوش شده بودند و تمام تن ایشان گوش شده بود و بعضے درویشی اختیار کردند و بعضے از مستی
راه بیابان را گرفته و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هنوز در سوز و گداز بودند آورده اند که ابوهریره رضی الله
تعالی عنه میفرماید که من از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صد سال صفت معراج شنیدم هنوز تمام

نکرده بودند من برخاستم چون بر آسمان نظر کردم همان روز قایم دیدم آفتاب بجای خود برقرار وقت ظهر هم
نشده بود چون بخانه رفتم عیال وفرزندان خود را همان عمر دیدم گفتم ای عورت صد سال ست که از تو جدا
مانده ام تو هنوز زنده و این کودک هنوز پیر نشده آن عورت گفت ای ابوهریره تو همین لحظه از برای
نماز پیش حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم رفته بودی مگر از راه برگشته آمدی و بر ما نوع دیگر
سخن میگوئی چون این سخن شنیدم بیهوش شدم چون بهوش آمدم در یقین خود در آوردم گفتم که آمنا و
صدقنا که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بهمین معجزه هشتاد لک سال سیر معراج کردند ابوبکر صدیق
رضی الله عنه چنین می فرماید که من سیصد سال پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صفت معراج را شنیدم
چون بخانه رفتم مردمان را پرسیدم که چند سال از عمر من گذشت گفتند که یکساعت گذشت از شنیدن
این سخن باقی عمر در تعجب ماندم حضرت فاروق اعظم عمر رضی الله عنه گفت من چهار صد سال صفت معراج
را از زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم هنوز تمام نشده بود عثمان ذی النورین رضی
الله میفرمایند که من پنجصد سال از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صفت معراج را شنیدم حضرت علی
کرم الله وجهه ورضی الله عنه میفرمایند که من بدولت معراج هزار سال عمر یافته ام وصفت معراج شنیده ام
هنوز تمام نشده بود مرا یقین شد بروز قیامت که آن روز بعضے بار اینچنین خواهد شد وبعضے گویند که پنج
روزه یک روز محشر کرده وبعضے گویند که صد ساله راه یک روز قیامت باشد وبعضے گویند که پنجاه
هزار سال امروز بود وبعضے گویند که نیک بختان در بهشت که یک روز بود وبعضے روایت میکنند که علقمه
رضی الله عنه گفت من از آنحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم صفت معراج را فرمودند
که من از روز ازل تا این ساعت در معراج می باشم زندگانی ما در میان شما معراج می باشد حضرت خالد
ابن ولید رضی الله عنه میفرمایند که درمیان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وحضرت حق سبحانه وتعالی
سری ست که بجز الله تعالی کس دیگر آنرا نداند

نعت

مشک ختنی نفحهٔ آثار محمد
بر اوج دنی ثم تدلی شب معراج
روح القدس آورده ز نزد ملک العرش
پروانهٔ تشریف باحضار محمد
کاین شب شب وصل ست بدیدار محمد
ارواح کرام رسل جمع ملک راه
بر رفته بصد عزت و گشته بصد ناز
بر فوق مراد آمده هر کار محمد
در معنی الفاظ گهربار محمد
در حسرت آنم که بهم بار دگر سر

خورشید ومه از پرتو انوار محمد
از سدره فراتر شده رفتار محمد
از لطف رسانیده زره وار پیاش
تا یافته در پرده اسرار محمد
لال ست زبان فصحای همه عالم
آسوده دران پایهٔ دیوار محمد

روایتی ست که چون حضرت رسول الله محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم صفت معراج را میکردند

سخن را باینجا رسانید ند که مرا در بیت المقدس بردند یهودی در انجا پنهان شده نشسته بود این سخنها
را بشنید از میان برخواست روتی بجانب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرده گفت چگونه در یک
شب بهفت آسمان رسیدے ونود هزار سخن با خدای تعالی گفتے وجواب شنیدی چرا این چنین
سخن دروغ رامی گویی بعد از ان آن یهودی از نزد آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم برآمده بجانب
بازار روان شد چون ببازار رسید ماهی خرید خام بخانه خود برد با زن خود داد گفت تا آنکه غسل کرده
از سر چشمه آیم این ماهی را پخته گذار این بگفت یهودی بر سر چشمه رفت خویش را برهنه کرد لباس خود را
بر کنار چشمه گذاشت و در آب غوطه خورد بقدرت الٰهی از کناره دیگر سر برآورد وصورت خود را چون
صورت زنان دید حیران شد بناگاه جوان اعرابی آمد دید که زن صاحب جمالی در انجا ایستاده او را
بگرفت در خانه خود برد و عقد کرد از میان هفت سال بگذشت چهار فرزند از و در وجود آمد بعد از هفت
سال باز یهودی بسر چشمه رفت و در آب غوطه خورد بقدرت الله تعالی باز از همان چشمه اول سر برآورد
خود را بصورت اصلی چون صورت مردان دید و جامه خود را جایے که نهاده بود سلامت یافت و
بپوشید و در خانه رفت زن خود را گفت ماهی را پخته یا نه زن گفت ماهی را الحال داده رفته بودی
و پخته طلب میکنی درحال یهودی برخواست بجانب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم
روان شد وقتے آمد که پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام هنوز در سخن معراج بودند یهودی آمده از در درآمد آن
همه واقعه که دیده بود با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یک بیک بیان نمود بعد از ان کلمه بر
زبان رانده بدولت اسلام مشرف گردید

ذکر قصه صوفی زرگر که در معراج حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خطوری در دل او آمدن حق سبحانه وتعالی باو اظهار قدرت نمودن وشک او بیقین مبدل شدن

بیا ای گلستان بستان من	محب قدیم سخن دان من	که تا داستانی دگر دل پذیر
بیارد برای دولت این فقیر	چنین دیدم اندر کتابی عزیز	ز قول بزرگان علم تمیز
که چون سهروردی سرافراز شد	در کشف معنے بر و باز شد	بر شیخ دین صوفی با صفا
بخدمت کمر بسته بود از وفا	چو در خدمت آن پیش بود بیشتر	در آدینه روز آمدی بیشتر
که سجادهٔ شیخ یاران او	عزیزان سالک مریدان او	بگیرد بمسجد برد تیز گام
بینداز د آنکه یکایک تمام	چو صوفی بر دوستان یار بود	برغبت همیشه در ان کار بود

یکی جمعه رفت آن مصلی گرفت
رهٔ مسجد آن مرد زیبا گرفت
تنش صوف پوش و دلش در حضور
که در خاطرش کرد ناگه خطور
ز معراج سلطان دین کرد یاد
دلش زین معانی بفکر او فتاد
که آیا چگونه بشد آن امام
ز مکه دران شب روان تا بشام
وز انجا ز هفت آسمان در گذشت
بساط ملک در فلک در نوشت
وزان پیشوا جبرئیل مانده باز
اخی نکته دان سخن سرفراز
ز چندین هزار پرده بگذشت نیز
ز کرسی گذر کرد از عرش نیز
چو در قاب قوسین شد مصطفی
با وحق سخن گفت او با خدا
بباز آمدن شد بباغ نعیم
وز انجا گذر کرد اندر جحیم
درین بردهٔ نیلگون فلک
درو کشف شد رازها یک بیک
چو باز آمد آن معدن علم شرم
هنوزش بدی جامهٔ خواب گرم
یقینم که حق ست صدق ست نور
منزه ز باطل شک از نور دور
بمعراج هر کو شکی آورد
براه یقین او شکی آورد
بهر چند با خود چنین گفت مرد
بدو دیو وسواس بسیار کرد
فرو ماند صوفی دل دو رهین
میان دو راه گمان یقین
بعقل اندرین ره نباید شدن
در آتش بجلدی نباید شدن
که گشتی درین بحر صدق ست لبس
سمعنا اطعنا ست گوی بس
نباشد درین راه پاک زمحال
ره عقل را بس نباشد مجال
که عقل از پی آب آتش بود
تجسس درین راه ناخوش بود
درین ورطه صوفی بسر در فتاد
تو گوئی بپی آتش اندر فتاد
ز ره در لب شط بغداد شد
پی غسل جمعه دلش شاد شد
هر آنکس که در جمعه غسل آورد
گناهان یک هفته زو بگذرد
دگر غسل فرضی مراو را بود
دران فرض سنت مهیا بود
وگر عید در جمعه واقع شود
دران فرض هر سه کفایت بود
شنیک صوفی از بهر غسل ثواب
سجاده نهاد فرو شد بآب
چو بر زد از آب مرد جمیل
تن خویشتن دید در رود نیل
برون آمد از آب کردش نظر
ز بغداد قطعاً ندیدش اثر
کران تا کران بود صحرای مصر
زمین تا زمان بود دریای مصر
دل صوفی از حیرت آمد بشور
غریب دل افگار چون مور عور
برهنه بایستاد مدهوش ماند
ز آشفتگی سخت در جوش ماند
بناگه یکی مصری انجا رسید
چو آن صوفی آنجا ی عریان بدید
بگفت ای برادر چه عریان شدی
مگر در کمین گاه فردان شدی
باو گفت صوفی که این لحظه من
کشیدم ز خود کسوت خویشتن
نهادم در آیم دمی گشت زیست
نمی یابم اکنون ندانم زچیست
باو مصری از خود یکی جامه داد
سوی خانه برد و درش بر گشاد
بصوفی چو بگذشت بس نوش نیش
باو داد مصری یکی درخت خویش
پدر زن که با دام دو مغز بود
بمصر اندرون زرگری نغز بود
بدان پیش صوفی دها آورد هم

درخت وجودش برآورد هم
دران شهر صوفی بسی سال ماند
وزان قدرت قادر اندر شگفت
کہ تا غسل جمعه بجا آورد
تن خویش در شط بغداد دید
بپوشید رخت قدم برگرفت
بره صوفی دیگر آمد برش
شگفت آمدش صوفی از کار خود
همان وقت هر جمعه عادت است
زن و بچه خانمان داشتم
دیا دیدم این قصه در خواب من
قدیر است حق ست این قدرت است
مصلی فگندش سراسر درست
چو فارغ شد آمد درا از نماز
حکایات خود گفت با شیخ خویش
باو شیخ دین پند بسیار داد
قبول حق حق درویش من
یکی قدرت اوست طی زمان
کند درج صد قرن در یک نفس
بمعراج پیغمبر انکار نیست
کہ با تعصب از جهان ست نیش
غریب و عجیب از حق این کی بود
ز اعلاش در اسفل انداختند
محمد کہ او باب ارواح بود
ز اسفل باعلی قدم در کشود

خود و زن بردند با هم بسر
میان عیال و زر و مال ماند
پس از مدتے صوفی دل دلیل
دمی رو براه خداے آورد
دگر در کنار شط افتاده بود
سبک بچه صوفیان برگرفت
کہ بشتاب دریافت وقت زمان
بسے زار مانده بسے زار خود
کجا رفتم آخر کجا بوده ام
بدم زر کر آنجا دکان داشتم
بیک لمحه عمرے همه بند من
یقینم کہ علام بے علت است
کہ شیخ آمد صوفیان نیز هم
بصف صفا پشت کردند باز
ز تدبیر معراج شک و یقین
بسی باب ارشاد بروی کشاد
بود قدرت حق ازین بیشتر
چو طی مکان چه طے لسان
دگر خواه ایزد بدین نوع هم
کہ بر قادر این کار دشوار نیست
بیک چشم زدجنه آن چنان
کز اسفل پیمبر باعلے رود
کہ اصلش ز اسفل فرش خاک
چراغ تنش شمع مصباح بود
چو اصل بشر خاک بود از زمین

دو فرزند از و زاد دختر و پسر
ولی پیش کس قصه خود نگفت
یکی جمعه شد در لب رود نیل
سر از نیل صوفی چو بیرون کشید
همان رخت سجاده بنهاده بود
ز مسجد خیالی نو اندر سرش
چو شد شیخ در مسجد صوفیان
کہ این دم همان روز آن ساعت است
بمصر اندرون کد خدا بوده ام
مگر گشتم از هوش بر تاب من
بمن بگذراند خداوند من
بگفت این شد در صف پیش جست
همه پاک دین همه پاکدم
بر شیخ صوفی بیفتاد پیش
ز مصر و زن بچه آن و این
کہ ای ساده دل نوش بے نیش من
مرو در رهٔ فکر ازین پیشتر
بقدرت خداوند فریاد رس
کند شرق غرب جهان را بهم
خدای کہ خورشید زرینه کیش
برد راه صد ساله در آسمان
چو آدم صفی بو البشر ساختند
ز جنت ازین رفت سوی مغاک
چو احوال او عکس آدم نمود
ز جنت بدنیا شد آدم ازین

ولے روح از عالم پاک بود
یکی قدسی از بام افلاک بود
رسول خدا زین نشیب تراب
ازین شد با علی عرش حجاب
که باب لا ارواح فرخنده است
خرد خاک او روح خود بنده است
سوی اصل خود باز گردد عیان
چه آدم چه خاتم چه این و چه آن
سلیمان پیغمبر دین پناه
که تختش بیک روز رفتے دو ماه
سر انبیا پیشوای رسل
بیک لمحه از جزو در رفتے بکل
چون شیطان مردود راعجب شود
بیک دم ز مشرق بمغرب شود
عجب نبود از سید عرش فرش
بیک لحظه از فرش شد سوی عرش
بلے روز محشر چو گردد عیان
هزار سال باشد درازی آن
بیک چشم زد تا کسے بنگرد
بنفس مطیعان حق بگذرد
که راه صراط طویل بعید
بیک لمحه می بگذرد بر سعید
ز چندین هزار ساله راه طویل
بیک چشم زد آمدی جبرئیل
سبک آصف برخیا ای فقیر
بنزد سلیمان چه کرد آن وزیر
بیک چشم زد تخت بلقیس جست
دو ماهه ره آورد آنجا درست
ازان آمد آن کار بر دست وے
که خواند اسم نهان نیک پی
وزان به بدرگاه دانای راز
محمد شفیع آورید از نیاز
چه کاری چنان معظم امری عجب
بجاه محمد نمودش طلب
هم از معجزه وی نباشد غریب
که آن شب بمعراج رفت آن حبیب
بسی معجز آمد ازان طور نور
کز ادراک آن درک ما مانده دور
رسولی که معراج او هست حق
حق است آنچه کرد آنچه گفت است حق
ز حق باد صلواة بسیار او
بدان جسم روح پر انوار او
پس آنگاه شیخ آن ولی خدا
نوشتش یکے نامهٔ دلکشا
بدان مصری متقے سخے
که بر رای تو نی نهان ای اخی
که داماد تو این زمان پیش ماست
بخدمت کمر بسته درویش ماست
عیالان او جملگے زود تر
بر ما فرست از طریق هنر
چو مکتوب مرشد بمصری رسید
عیالان صوفی بره در کشید
غلامی رسید و سبه بارگیر
مع القصه آمد بنزد فقیر
کنون در صفت صوفیان اشهر است
کجا نام او صوفی زرگر است
بخلق جهان گشته مشهور این
بدفتر نمودیم مذکور این
ازان قصه تا صوفیش بود یاد
شب روز بر خواجه صلواة داد

باب چہل و ہفتم در بیان تعین نمودن اوقات صلوة خمسه که بعد از نزول سفر معراج جبرئیل علیه السلام آمده آموختن و خبر دادن از عجائب و غرائب که سراسر در شب معراج دیده بودند

مشتمل ست این باب بر پانزده فصل

فصل اول در ذکر تعیین نمودن اوقات صلوة خمسه

در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین واعظ آورده که صباح همان شب که خواجه علیه الصلوة والسلام از سفر معراج مراجعت فرمود جبرئیل علیه السلام از نماز صبح تا نماز خفتن هر پنج نماز را اوّل وقت نزد باب کعبه معظمه امامت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم نمود صلوة خمسه را ادا کردند و روز دیگر در آخر اوقات صلوة خمسه آمده امامت فرمود تا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را ابتدا و انتهای هر وقت معلوم شد و در بعضے نماز ها دو رکعت زیاده کردند لاجرم در سفر قصر آمده همه دو رکعت اولین اختصار افتاد بدانکه در وقت نماز که جبرئیل علیه السلام امامت فرمود خواجه علیه الصلوة والسلام اصحابے را که در مکه حاضر بودند اعلام فرمودند تا آن نماز ها را در وقت ادا کردند و حکمت در اختیار اوّل وقت روز اوّل این بود تا بعد از اخبار صحاب آن نماز را در وقت توانند گذاردن نماز شام فوت نشود و بمهاجران حبش پیغام فرستادند تا بادای نماز ها در اوقات معینه قیام نمایند و القضا ما مضے تا زمان وصول خبر اقدام فرمایند و ترک نماز را جایز ندارند

فصل دوم در ذکر سوال اصحاب آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم را از رویت حق سبحانه و تعالی و جواب آن

در تفسیر عینی و در تفسیر وسیط آورده است که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدنیا فرود آمدند از جهت تسلی خاطر اصحاب و امتان دیگر این چند حدیث را بزبان در ربار شکر نثار بحکم کلمُوا الناس علی قدر عقولهم بهر یکی جواب فرمودند اول ابوبکر صدیق رضی الله عنه در خدمت آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد که یا نبی الله هل رأیت ربی فی لیلة المعراج فقال رسول الله رایت ربی فی لیلة المعراج احسن صورة قوله تم وصورکم فاحسن صورکم چون ابوبکر رضی الله عنه این آیة و این حدیث از زبان شریف آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم شنید دلش قوی شد بر پای خواست و عرض کرد که یا رسول الله از برای تو از جمله اقربا در گذشتم و بر بیگانگی حق تعالی بر تو کما حقه ایمان آورده ام و تو مرا در میان یاران یار غار خوانده بحق راستی و درستی تو خدای تعالی را دیدی چون پیغمبر علیه الصلوة والسلام افاقه شده بود خاموش شد چون از ابوبکر رضی عنه این سخن بشنید هم دران حال فرمان رب العزت در رسید که سر من با بوبکر بگوی تا که شاد شود بعد از آن با بوبکر رضی الله عنه بزبان دُر ربار فرمودند که رایت ربی

فی لیلة المعراج باحسن صورة شاب امرد فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة المعراج باحسن صورة حسنة چون امام ہمہ مسلمانان صاحب تفسیر معانی حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ این حدیث از زبان مبارک آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشنید بیہوش شد چون بہوش آمد سوال کرد کہ یا نبی الله هل رایت ربی وربك مع صورتك فقال رسول الله رایت ربی فی لیلة المعراج مع اجو التام فقال رسول الله خلق آدم علی صورته بیده رسول علیہ الصلوة والسلام بابوبکر رضی اللہ عنہ فرمودند کہ این سری ست کہ با نامحرمان نمی توان گفت بعدہ عمر خطاب رضی اللہ عنہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوال کرد کہ یا حبیب الله هل رأیت فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة المعراج بعین ربی بعدہ عثمان رضی اللہ عنہ سوال کرد کہ یا نبی الله هل رأیت فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة المعراج من راس العین بعد ازان حضرت علی کرم اللہ وجہہ سوال کرد کہ یا نبی الله هل رأیت ربی فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة المعراج من قلب العین بعدہ حضرت فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا سوال کرد کہ یا نبی الله هل رایت ربی فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة المعراج مثل الشمس بعدہ امیر المؤمنین حسن وحسین رضی اللہ عنہما سوال کردند کہ یا جدا علی هل رأیت ربی فقال رسول الله رایت ربی فی لیلة المعراج علی مثل القمر بعدہ اصحاب رضی اللہ عنہم التماس نمودند کہ یا نبی الله هل رایت ربی فی لیلة المعراج پیغمبر علیہ الصلوة والسلام فرمودند کہ رایت ربی فی لیلة المعراج لا ضد له ولا ند له ولا وصف له ولا شبه له ولا حد له ولا مثل له ولا کفو له ولا شریك له فی ملکه ابدا بدانکہ چون پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدنیا آمدند عایشہ رضی اللہ عنہا از جہت تعظیم برخواست واستقبال نمود گفت یا نبی اللہ امشب کجا تشریف فرمودی فرمودند امشب معراج با خدای تعالی بود گفت یا نبی الله هل رأیت ربی پیغمبر علیہ الصلوة والسلام فرمودند کہ لا رایت ربی نورًا انی اراہ جواب انکار رؤیۃ بحضرت عایشہ رضی اللہ عنہا ازان عمر بود کہ او دران خرد سال بود ازان معنی وقوف نداشتہ نہ انکار رؤیۃ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از تعین تمام بودہ

فصل سوم در ذکر خبر دادن آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم از اسرار شب معراج

در کتاب معارج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آوردہ است کہ امیر المؤمنین عثمان رضی اللہ روایت می کند از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمودند حق تعالی از امت من سہ شکایت کرد یکے آنکہ فرمود یخالفون معی ویصالحون مع غیری ای سید امت تو با من مخالفة میکنند

وبا غیر من مصالحت میکنند دویم آنکه فرمودیاکلون رزقی ویعبدون غیری است تو روزی مرا می خورند
و غیر مرا می پرستند سوم آنکه فرمود انا معزهم یطلبون العز من غیری عزت دهنده منم و است تو
عزت از دیگرے میخواهند روایت میکند امیرالمومنین علی رضی الله عنه از رسول علیه الصلوٰة والسلام
که پرسید الٰهی تو در بهشت با بندگان سخن گوئی یا نه فرمود که هر که در دنیا با من سخن گفته است با وی سخن
گویم گفت کدام بنده با تو در دنیا سخن گفته است فرمان در رسید که هر که سر در خاک نهاده سبحان الله ربی الاعلی
گفته است آن بنده با من سخن گفته است بعزتم که با وی سخن گویم رباعی خرم سخنت که دل بدان سوی کشد ؛
تا خاک درت چو لاله بر روی کشد ؛ بوی در او که مشک بو آر دازو ؛ جز تو کرا است زهره که آن بو کشد ؛
روایت میکند ام المومنین عائشه رضی الله عنها از پدر خود ابوبکر رضی الله عنه که فرمودند رسول
علیه الصلوٰة والسلام من از پروردگار خود چهار حاجت خواستیم گفتم که خداوندا بر قوم لوط علیه السلام
سنگ بارانیدی و قوم شعیب علیه السلام را با آتش سوزانیدی و قوم موسیٰ علیه السلام را که
اصحاب شنبه بودند خوک گردانیدی و قارون را بزمین فرو بردی این چهار عقوبت را از من
بردار حق تعالی فرمود که عفو کردم ایضا در کتاب معارج مذکورست رسول علیه الصلوٰة والسلام
فرمودند که حق تعالے مرا شش وصیت کرد اول آنکه فرمود ای سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم
است خود را بگوی که ان کنتم تخدمون فانا اولی بالخدمة اگر شما کسے را خدمت می کنید
من اولے ترم بخدمت زیرا که من خالق و رازق شما ام و اگر شما دوست می دارید که با کسی معامله
کنید فانا اولی بذلک لکثرة صنائع الکرام من اولی ترم بمعامله کردن زیرا که کرم من
بسیار و احسان من بی شمارست دیگر اینکه اگر شما با کسی خلاف کنید لانی اقدر
علیکم زیرا که من قدرت آن دارم که از شما در گذرم و اگر شما وعده کسی را راست میدارید
من اولی ترم که وعدهٔ مرا راست دارید لانی اشد صادقا فیما وعدتکم زیرا که من در
وفاے عهد از همه صادق ترم و اگر شما از کسی شرم میدارید من اولی ترم بدان لانی اشد
وفاء معکم زیرا که در پیمان نگاه داشتن با شما از همه بیشترم رباعی ای وعدهٔ تو به ز وفای دگران ؛
منکر شده ات به که رضای دگران ؛ خاک در تو سرمه چو در دیده کنم ؛ به سود کند که طوطیا سے دیگران ؛
در لطائف القصص آورده است که مصطفےٰ صلی الله علیه وآله وسلم گفت الٰهی اشتنی حساب امتی
خداوندا حساب امت من بدست من نه فرمان آمد که چرا گفت لا یطلع علی سیئاتهم غیری
تا که گناهان امت من بجز من دیگرے نداند فرمان در رسید که سید ابیک تهمتی که با عائشه رضی الله عنها

کردند هفده شبانه روز با وی سخن نگفتی بندگان من در شبانه روزی صد گناه نمایند اگر گناهان آنها بدانی از ایشان بیزار شوی یا محمد علیه الصلوٰة والسلام اگر ترا امت اند مرا بندگانند اگر ترا بر ایشان شفقت رسالت ست مرا رحمت الوهیت ست چنانکه ترا می باید که گناه امت تو دیگری نداند مرا می باید که گناه بندگان من تو نیز ندانی رباعی من با تو بهر مقام حاضر بودم ✽ بهر چه تو بوده ناظر بودم ✽ هر بد که تو کردهٔ تو یا بنده من ✽ میدیدم نگرفتم قادر بودم ✽ در مشارق الانوار آورده است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه از حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم سوال کرد که چه رفت دران مقام گفت الله تعالے مرا امر کرد که ای محمد علیه الصلوٰة والسلام غم آن ست که من عتاب با دوستان دوست دارم هرگز با امت شمار نکردمی عمر ابن خطاب رضی الله عنه گفت از رسول علیه الصلوٰة والسلام سوال کردم که چه رفت دران مقام گفت خدای تعالیٰ با من سه چیز گله کرد از امت من یکی آنکه من از ایشان کردار فردا را نمیخواهم و ایشان از من روزی فردا را میخواهند دویم آنکه عزیز کننده و خوار کننده منم و ایشان عزت از دون من میخواهند سوم آنکه بنام ایشان هیچ در که دوزخ نیافریدم ایشان میکوشند تا خود را در دوزخ اندازند عثمان رضی الله عنه پرسید که از رسول علیه الصلوٰة والسلام یا رسول الله چه رفت دران مقام فرمود که سه چیز گله کرد از امت من یکی آنکه روزی هیچکس را از کس دیگر ندهم و ایشان کار من فرا کس دیگر میدهند دوم آنکه روزی من خورند و شکرانه دیگری را گویند سوم آنکه من دوست ایشانم و ابلیس دشمن ایشان ست و دوست را می آزارند و دشمن را خوشنود می کنند حضرت علی کرم الله وجهه سوال کرد که یا رسول الله چه رفت دران مقام گفت چهار حاجت خواستم از خدای تعالیٰ مراد ادیکی آنکه گفتم منازعتها که مابین یاران من رود در کار من کن فرمود که آن بود که تو میخواهی گفتم الٰهی اطفال کافران را که پیش از بلوغ بمیرند در بهشت خدمتگاران امت من گردان فرمود که آنچه تو میخواهی سوم آنکه اگر وقتی تنگ دلی از سببی آید بر کسے از امت من آنرا برحمت مبدل گردان فرمود آن بود که تو میخواهی چهارم آنکه گفتم خداوندا شمار امت من با من گذار فرمود که ای سید عالم علیه الصلوٰة والسلام هر چند تو رحمت خواه عالمیانی اما پروردگار عالمیان منم و اگر گناهان امت خود بینی از ایشان تبرا کنی بگذار تا مطلع بر گناهان هست تو من باشم رحمت من ست گناهان ایشان را فرا رسد شفاعت از تو و رحمت من تا امت میان شفاعت تو و رحمت من آمرزیده کردند فاطمه رضی الله عنها سوال کرد که یا جد بزرگوار چه رفت دران مقام گفت خدای من مرا فرمود که سببی

وبهانهٔ خواهم تا گناهان امت ترا بیامرزم عایشه رضی الله عنها پرسید که یا رسول الله چه
رفت دران مقام گفت خدای من فرمود که ای محمد علیه الصلوة والسلام با امت تو چهار کله بکنم
که با امتان دیگر نکرده ایم یکی آنکه امتان دیگر گناه کردند با یشان آتش فرستادم و برامت
تو ستر فرستادم دوم آنکه امتان دیگر گناه کردند ایشان را از حال بگردانیدم و امت ترا از
حال نگردانم سیوم آنکه امتان دیگر گناه کردند ایشان بزمین فرو کردم و امتان ترا بدارم و
گناه ایشان را بزمین فرو برم چهارم آنکه امتان دیگر را سنگ بارانیدم و امت ترا رحمت بارانم
بعضی از یاران از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کردند که یا رسول الله چه رفت دران
مقام فرمود که هزار حاجت خواستم از خدای تعالے همه مرا بداد و هزار کرامت ناخواسته بداد
و هزار کرامت امت مرا بداد عائشه رضی الله عنها فرمود که روزی از رسول علیه الصلوة والسلام
پرسیدم که یا رسول الله آن وحی چه بود گفت ای عائشه وحی که جبرئیل علیه السلام ندانست که
تو میخواهی که بدانی عائشه رضی الله عنها گفت همواره الحاح میکردم تا بوقتی که گفتم بحرمت پدر
من بگوئی که آن وحی چه بود گفت ای عائشه از انچه خدای تعالی با من گفت چیزی با تو گویم
گفتم خداوندا روز قیامت نخست با که حساب کنی گفت با بوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم
گفتم خداوندا عثمان مرد شرمگین ست چگونه شمار تواند کردن فرمان آمد که عفو کردم و بعضی چنین
گویند که آن وحی این بود که حق تعالے فرمود که یا محمد علیه الصلوة والسلام امت ترا مال بسیار دادم
تا حساب قیامت بر ایشان دشوار نشود و عمر ایشان دراز نکردم تا دلهای ایشان سخت نگردد
و ایشان مرگ مفاجات ندادم تا از توبه محروم نمانند و آخر همه امتان گردانیدم تا در گور بسیار
نمانند باز فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام امت خود را دوست میداری گفتم الهی لغایت
دوست میدارم گفتم بارخدایا چون تو دوست میداری و من دوست میدارم اثر این دوستی
ظاهر گردانی گفت سیدا گناهان ایشان از دو قسم بیرون نیست یا ترا بی فرمانی کرده اند یا مرا اگر در سنت
تو تقصیر کرده اند من میگویم که فاعف عنهم از ایشان عفو کن و اگر در فریضه من تقصیر
کرده اند تو شفاعت کن تا من درگذرم فاستغفر لهم گفتم یارب عنایت و لطف تو در
باره ایشان زیاده است فرمان آمد که ترا بر ایشان حق رسالت ست و ترا امت اند و مرا بر
ایشان حق خدائی ست و مرا بنده اند ای محمد علیه الصلوة والسلام ترا دو چیز وعده داده ام گفتم
نسوزم و بیامرزم کریم و رحیم و اگر بیامرزم رحمن الرحیم باشم رباعی ما ئیم چو چاره ساز درویش ؛

تو مرہم جان طبیب دل ریش ؛ گفتی کہ تو صید ئی ز عصیان میندیش ؛ در رحمت ما گرنہ در کردۂ خویش ؛

فصل چہارم در ذکر سوال فضہ کنیزک فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

در کتاب معارجین آوردہ کہ فضہ کنیزک فاطمہ رضی اللہ عنہا دامن خواجہ علیہ الصلوٰۃ والسلام را بگرفت گفت ای مقتدای انبیا نصیب توانگران را دادی حصہ درویشان کو فرمودند ای فضہ چہ میخواہی گفت دران شب کرامت کہ از خداوند تعالے شفاعت خواستی ہیچ دوست فرمود کہ چنانکہ آزادان را بیامرزم بندگان را نیز بیامرزم ای رسول خدا بحرمت آفریدگار کہ ازان ہار کہ حق تعالیٰ با تو گفت با من بگوئی گفت خدای تعالیٰ چنین فرمود کہ ای محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام بہانہ خواہم تا گناہ بیامرزم کہ خواست کہ بخشیدم وکہ آمد کہ قبول نکردم رباعی اے عادت تو بوعدہ صادق بودن ؛ وی شیوۂ تو یار موافق بودن ؛ بر موجب این وصف نغزی کہ تراست جز بر تو حلال نیست عاشق بودن

فصل پنجم در ذکر پوشیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لباسی کہ در شب معراج فرزندان ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ را بآن لباس دیدہ بودند

در اسرار المعارج چنین آوردہ است کہ چون حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از معراج بازگشت در آنحال از غایت شادی بشاشت عظیم نمودہ بفرق خود رسید دستار مبارک خود را بہمان شیوۂ تفرج بود باز بست ولباسی موافق آن پوشیدہ درمیان اصحاب درآمد ہمہ متعجب شدند وپیش ازین ہیچ وقت چنین ندیدہ بودند کہ آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باین لباس بیش اصحاب درآمدہ باشند پرسیدند کہ یا رسول اللہ سبب پوشیدن این لباس چیست گفت در شب معراج فرزندان ابوبکر رضی اللہ عنہ را دیدم کہ باین لباس ملتبس بودند مرا خوش آمد کہ پوشیم فان الشیطان لا یذنب والعمائم عمائم العرب ومقدار یک شبر بر دستار خود ارسال کردہ و کنار دیگر را در پس قفا شکر آویز کردہ بود ازان زمان الی یومنا متابعت سنت رسول اللہ کردہ ہمان ورزیم وآن سنت سلف ماست وگویند کہ علما ومشائخ خراسان برہمین سنت میروند وآنروز صدیق اکبر رضی اللہ عنہ از غایت شادی ہرچہ در خانہ داشت فدائے رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ویاران کرد

فصل ششم در ذکر غلبهٔ شوق آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم بعالم بالا

در اسرار الوحی آورده است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بارها گفتی که واشوقاه الی الملأ الاعلی چه مشتاقم بطائفه بالا یعنی چون در شب معراج عالم بالا وملائکه را بدید دنیا وزندگی دنیا را فانی دانست ومشتاق آنجایگاه شد واشتیاق نمودن بدان عالم اشتیاق ست بخدای عز وجل ومعنی شوق آن ست که شیخ ابن عطامی فرماید که شوق سوختن وشعله زدن دلها وبریده شدن بلکه شیخ یوسف اساط رحمة الله علیه فرمود که شوق را نشانهاست یکی از ان دوست داشتن مرگ است در وقت ودشمن داشتن حیات ست در وقت وانس گرفتن بذکر حق سبحانه وتعالی

فصل هفتم در ذکر شنیدن حضرت عایشهٔ صدیقه رضی الله عنها توصیف حسن وجمال حضرت یوسف علیه الصلوة والسلام

در تاج القصص آورده است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم سورهٔ یوسف علیه السلام را میخواند بانیجا رسید که نحن نقص علیك احسن القصص یکی از یاران سوال کرد که یا رسول الله حق تعالے قصه یوسف علیه السلام را احسن خواند وقصه های دیگر را نگفت سبب چیست فرمود از بهر آنکه گوینده نیکوگوی وصاحب قصه نیکوروی بودند گفتند پیغمبران دیگر نیکوروی نبودند فرمودند که بودند ولیکن نه چون یوسف علیه الصلوة والسلام وگویند که یوسف علیه الصلوة والسلام نمونهٔ از بهشت بود حق تعالی خواست که از صورت بهشتیان نمونهٔ بخلق نماید یوسف علیه السلام را بنمود که مؤمنان در بهشت چنین خواهند بود گفت یوسف علیه السلام چه کرد که این نیکوی نصیبش می آمد فرمودند که هیچ نکرد ولیکن قسام ازل قسمت چنین کرده است چون رسول علیه الصلوة والسلام این بگفت این خبر در مدینه فاش شد وزنان این حدیث در خانها می گفتند عائشه رضی الله عنها بشنید از حال بشد چون رسول علیه الصلوة والسلام بخانه آمد عائشهٔ صدیقه را دید متغیر دانست که چه افتاده است گفت ای عائشه اندوه گین مباش که ما از یوسف علیه السلام نیکوتریم از بهر آنکه نیکوئی یوسف علیه السلام را در روی او نهاده اند تا فتنه باشد ونیکوئی من بخوشی نهاده اند تا رحمت باشم خلق را از گفتار یوسف علیه السلام خبر دادند که توفنی مسلما والحقنی بالصلحین واز حال من خبر دادند که وما ارسلناك الا رحمة للعالمین عائشه رضی الله عنها

فرمود که پس چرا صفت نیکوئی فرمود که من نکویم حق تعالی فرمود که وانک لعلی خلق عظیم اگر صفت خود گفتمی انچه خدای تعالی داده است بیان کردمی درین مناظره بودند که جبرئیل علیه السلام بیامد گفت یا رسول الله این مباحثه که ترا با عائشه رضی الله عنها افتاد نور ترا با نور یوسف علیه السلام افتاده بود گفت چگونه است فقال ان نورک و نور یوسف علیه السلام اقترعا فی صلب آدم علیه السلام فصار الحسن و الجمال لیوسف علیه السلام و القوة و الشجاعة و العلم و الراعة و الذکر و الشرف و النور و الحبور و الضیاء و العفاف و الکفاف و الهمة و الهیبة و الحکم و الفصاحة و العزم و السیادة و الحوض و الشفاعة و الدعوة و الاجابة و القضیب و الناقة و التاج و العمامة و السیف و الهراوة و الصبر و القناعة و الشکر و الامانة و الرحمة و الرأفة و السکینة و الوقار و الشریعة و المرضیة و الاحکام و الحنیفة و الصلوة المکتوبة و الزکوة المفروضة و الشمع و الطاعة و الصیف و الجماعة و التکبیر و التهلیل و التسبیح و التحمید و الحج و العمرة و البلد المحرم و المسجد و الزمزم و المقام و القرآن الحکیم و الخلق العظیم ایاک یا محمد یا محمد علیه الصلوة و السلام نور تو با نور یوسف علیه السلام در صلب آدم علیه السلام قرعه زدند حق تعالی دو چیز را یکسو نهاد آن دو چیز حسن و جمال بود که بهرهٔ یوسف علیه السلام آمد و این هفتاد چیز که مذکور شد بهرهٔ محمد علیه الصلوة و السلام آمد بنگر تا یوسف علیه السلام نیکو باشد یا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

فصل هشتم در ذکر احوال حضرت یوسف علیه الصلوة و السلام

در کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی امام ثعلبی چنین آورده است که رنگ یوسف علیه السلام چنان بود که سفید روی بود موی او نیکو و زیبا بود ساعد و ساق مبارک او غلیظ بود و بر راست او خالی بود سیاه که مزین روی او بود و در میان دو چشم خال سفید بود که همچون آفتاب می درخشید و گاهی که او تبسم نمودی نور دندان او مشاهده شدی چون سخن می گفت از سخن او نورے تابنده شدی و این حسن از جد او اسحاق ابن ابراهیم علیهما السلام بو ارث رسیده بود و اسحاق علیه السلام را از مادرش ساره رضی الله عنها رسیده بود چنین روایت کرده شده است که خدای تعالی ساره رضی الله عنها را بصورت حور العین آفریده است وهب ابن منبه رضی الله عنه میگوید که خدای تعالی نیکوئی را هزار جزو آفریده و نهصد و نود و نه جزو را با یوسف علیه السلام داد و یک جزو را با صاحب حسینان عالم قسمت فرمود ابو سعید خدری بروایت میکند

که پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که در شب معراج بهفتم آسمان گذشتم بخوبی چهرهٔ یوسف علیه السلام
کسی را ندیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این کیست گفت یوسف علیه السلام ست صحابه گفتند
یا رسول الله چگونه ویرا دیدی فرمودند که چون ماهتاب در شب بدر انس ابن مالک رضی الله
عنه روایت میکند که پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که الله تعالےٰ نصف حُسن را با یوسف علیه
السلام و مادرش داده اسحاق ابن عبدالله روایت میکند که یوسف علیه السلام در کوچه های
مصر سیر میکرد و نور روی او بر در و دیوار می افتاد کعب الاخبار روایت میکند که چون خداوند تعالی
بموجب نص قاطع که قوله تعالیٰ واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم
علیٰ انفسهم الست بربکم بید قدرت پشت آدم علیه السلام مالید تا عهد الست از ایشان فرا
گیرد و تمام ذریه بمثال مورچه کوچک پیش چشم وی بحکم کردگار عالم ریخته شدند خداوند عالم انبیا را
علیهم السلام را بآدم علیه السلام نمود پس در طبقهٔ ششم یوسف علیه السلام را بآدم علیه السلام نمودند
و دیدهٔ جهان بین آدم علیه السلام را با یوسف علیه السلام افتاد در آنحال یوسف علیه السلام تاج
وقار بر سر داشت و کمربند شرف بر میان بسته بود و ردای کرامت بر دوش انداخته و جامهٔ بهجت
دیبا پوشیده و از دست راست او هفتاد هزار ملک ایستاده و از پشت وامم پیغمبران علیهم السلام
همه آواز بتقدیس و تسبیح حق تعالی برداشته و از پیش روی او درخت سعادت ایستاده و سایه
بروی انداخته هر جا که یوسف علیه السلام میرفت و این درخت نیز همراه او میرفت چون آدم
صفی علیه السلام یوسف علیه السلام را بایحال مشاهده نمود گفت الٰهی این کریم کیست که چنین
درجات عالیه و مقامات فاخره بوے دادهٔ خداوند تعالی فرمود که یا آدم این فرزند تست یوسف
نام دارد برادران در دار دنیا بروی حسد خواهند کرد خداوند تعالی فرمود که چیزے بوی بده آدم
علیه السلام گفت چهار دانگ حُسن بوی دادم بعد از آن آدم علیه السلام وی را بر سینهٔ خود نهاد
بوسه در میان پیشانیش بداد گفت ای فرزند تاسف مخور که تو یوسفی اول کسی که باین نام خوانده
یوسف نام کرد آدم علیه السلام بود و او مشابه بود آدم علیه السلام را در صورت و حسن روز اول
آفرینش آدم علم تعبیر خواب نیز بوی داده بودند همچنانی که علم اسما را بآدم علیه السلام عبدالله ابن
مسعود رضی الله عنه روایت میکند که پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که جبرئیل علیه السلام آمد بنزد
من گفت خدایت میفرماید که حسن روی یوسف از نور کرسی بود و نور روی تو از عرش با تو حواله کردم
و بعضی ائمه دین سوال کردند که یوسف علیه السلام احسن ست یا محمد علیه الصلوٰة والسلام جواب داده اند

کہ کان یوسف علیہ السلام من احسن الناس ومحمد علیہ الصلوة والسلام من اجمل الناس
یعنی یوسف علیہ السلام از جملہ نیکوترین مردمان ست اما محمد علیہ الصلوة والسلام نیکوترین ہمہ مردمان
می باشد دال برین حدیث جابر انصاری است گفت شبی نظر بر رسول علیہ الصلوة والسلام کردم
جامہ سرخ بر تن خود پوشیدہ بود پس نظر بماہ کردم وحال آنکہ بدر بود سوگند باللہ تعالی کہ رسول علیہ
الصلوة والسلام نیکوتر ازان بود دقیقہ بشنو اگرچہ ملک تعالی حسن با یوسف مصری دادہ بود اما
ملک حسن معنوی کہ خلق کریم و کمال محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را دادہ بود اگر یوسف علیہ السلام
صورت داشت حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سیرت داشت اگرچہ یوسف علیہ السلام
صباحت داشت محمد رسول اللہ ملاحت داشت اگرچہ یوسف علیہ السلام کمال ظاہر داشت حضرت
محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کمال ظاہر باطن داشت ولہذا در شب معراج یوسف علیہ السلام
استقبال نمود و تعظیم وی کرد وثنا و درود بروی فرستاد

فصل نہم در ذکر آمدن ابلیس لعین بدربار حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وسوال کردن او ازان جایگاہ ومقام کہ او را در عرش مجید بود

در زہرة الریاض آوردہ است کہ آن مہجور مملکت یعنی ابلیس لعین مردود بدر سراپردۂ حضرت رسالت
پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد سلمان رضی اللہ عنہ را گفت کہ برو حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم را بگوئی کہ آن مردود ملک و ملکوت بر در ست اجازت در آمدن ہست یا نی سلمان
رضی اللہ عنہ در آمدہ عرض نمود سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اجازت نداد ندا امیر المومنین علی
رضی اللہ عنہ رسید شیطان لعین گفت ای مرتضی علی پسر عمت را بگوئی تا یکساعت مرا بنزدیک خود
راہ بدہد امیر المومنین در آمدہ اجازت خواست بار نیافت درین ناموس اکبر و طاوس اخضر از
خداوند تعالی در رسید گفت یا رسول اللہ حق تعالی میگوید کہ آن مردود درگاہ را بنزد خود راہ بدہ
و بشنو کہ آن مردود درگاہ چہ میگوید آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روی بجانب مرتضی علی کرم اللہ
وجہہ کردہ گفتند کہ یا ابا مرتضی بگو بکہ آن مردود ملعون در آید امیر المومنین بر آمدہ اجازت حضرت پیغمبر
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بشیطان لعین گفتند آن مردود درگاہ در آمد بعد ازان گفت یا سید الخلائق
شنیدم کہ دوش بر آسمان بر آمدی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند بلی کہ چنین ست گفت
بہشت را دیدی فرمودند کہ آری دیدم گفت در ساق عرش مجید صحرای دیدی و دران صحرا منبر

شکسته دیدی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفتند که دیدم ابلیس گفت آن صحرائی که در ساق عرش مجید دیدی مقام من بود وآن منبر منبر من بود باز گفت یا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در آنجا علم سرنگون دیدی فرمودند که دیدم ابلیس یا رسول الله هفتصد هزار سال دران صحرا و بر بالای آن منبر و در پای آن علم ملائکه را علم توحید می آموختم امروز طوق لعنت بر گردن خود می بینم و تاج لعمرک بر فرق تو مشاهده میکنم آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند ای ابلیس لعین همچنان دولت بر کمال را از برای چه بزبان آوردی فرمود که یا سید صلی الله علیه وآله وسلم ارید وصاله ویرید هجری فاترک ما ارید لما یرید بیت

ما بهر وصال از دل جان نیز گذشتیم	در وصل نخواهی تو از ان نیز گذشتیم
در بحر فنا غرق رضای تو چنانیم	کز جوی مراد دو جهان نیز گذشتیم

گویند که ابلیس را سبب شقاوت آن بود که از معاملهٔ خود هرگز پشیمان نشده و ندانست که آن کردار او بر بوده است که از وی بوجود آمده است تا ابدالآباد خود را در ان رای ناصواب مصیب داند

فصل دهم در ذکر آن فرشته که در شب معراج آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم را دیده تعظیم و احترام وی بجا نا آورده بدان سبب از اوج عزت بالخاک خاری مذلت افتاده

در زهرة الریاض آورده است که جبرئیل علیه السلام در نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد گفت یا رسول الله امر غریبی مشاهده نمودم فرمودند که آن چه بوده است گفت بکوه قاف رسیدم آواز ناله و گریه بسمع من رسید در پی آن آواز رفتم فرشته را در آنجا دیدم که پیش از ین او را در آسمان بعظمت و احتشام دیده بودم بمرتبهٔ که بر تخت نشسته و هفتاد هزار فرشته بر گرد تخت او بخدمت ایستاده و همه صف کشیده و هر نفس که این فرشته بر آوردی حق تعالی از نفس او فرشتهٔ را خلق کردی امروز او را در کوه قاف شکسته بال و محزون حال بدیدم گریان و نالان افتاده بود از حال او پرسیدم گفت من در شب معراج بر تخت خود نشسته بودم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بر من گذشت و من تعظیم او را هرگز بجای نیاوردم باین بلا و عقوبت مبتلا شدم از اوج آسمان باین مقام خاک افتادم اکنون تو شفیع من باش از جناب قدس الٰهی گناه مرا در خواست کن یا رسول الله من بجناب الٰهی تضرع نمودم حق تعالیٰ فرمود که ای جبرئیل آن فرشته را بگوئی که اگر مغفرت و عفو خطیئت خود میخواهی بر محمد علیه الصلوة والسلام درود فرست تا بسعادت او بجوار ملک تعالیٰ باز گردی آن فرشته بر حضرت تو صلوة فرستاد و اجنحهٔ او بتمامی بر رست و از سطح زمین بمعارج افلاک طیران نمود

وبر مسند اعزاز و اکرام خود مستند گشت تا دانی که صلوٰة محمدی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مستلزم نجات ومستوجب رحمت و درجات است

فصل یازدہم در ذکر سوال بلال رضی اللہ عنہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده است که چون خواجه علیه الصلوٰة والسلام از منبر بزیر تشریف آوردند بلال رضی اللہ عنہ آمده در قدم آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم افتاد گفت ای صاحب ایوان رسالت از مملکت اعلی خر امیدی در رتبه و منزلت هر کس را ترقی پدید آمد اما چون بود که مرتبهٔ من در حد نقصان افتاد خواجه علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که بچه معنی گفت کسی که از برای دیدار تو دختر دهر کون را بسه طلاق در گوشهٔ چادر می بندد و سیح حسن را از شش جهت معزول کرده هفت فلک را التفات نمیکند سر چهار طاق و رواق جنان کے فرود آرد خواجه علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که صدقت ترا بجنت و دیدار حق تعالی بشارت میدهم بلال رضے اللہ عنہ خوشوقت شده ثنا و صلوٰة فرستاد

فصل دوازدہم در ذکر سوال آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از چهار یار عظام کرام در امر خلافت

در معرفة القلوب آورده است که چون حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از معراج بازگشته بدنیا آمدند بعد از مدتے چند امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ را پرسیدند که ای ابوبکر اگر جامهٔ خلافت ربانی و خرقه و کلاه ترا دهم چکار کنی گفت در بنده گی حق تعالی زهد و تقوی و عبادت بسیار کنم و عبادت بسیار کنم و در صلاحیت و اطاعت ظاهر و باطن متابعت حضرت رسالت پناهی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را نگاه دارم بعده امیر المومنین عمر خطاب رضی اللہ عنہ را پرسیدند که اگر جامهٔ خلافت ربانی ترا دهم چکار کنی گفت برای رضای خدای تعالے انصاف و عدل نگاه دارم و حق مستحقان رسانم بعده حضرت امیر المومنین عثمان رضی اللہ عنہ را پرسیدند که اگر جامهٔ خلافت ترا دهم چکار کنی گفت برضای خدای تعالے غریبان و شکسته گان را سخاوت کنم و تفقد حال درویشان و فقیران نمایم بعده امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ را فرمودند که اگر خرقهٔ خلافت ترا دهم چکار کنی گفت رعایت در پرده پوشی کنم و معصیت مردمان پنهان دارم و عیب بنده گان خدای تعالی بپوشم رسول اللہ علیہ الصلوٰة والسلام فرمودند که فرمان است مرا که هر که از یاران تو این جواب گوید خرقهٔ خلافت ربانی مر او را عطا است اما ای علی بندهٔ را که لائق بیعت و ارادة نشناسی تلقین ارشاد معانی و جذبهٔ اصلاح باطن خلافت ربانی او را بدست ندهی

فصل سیزدہم در فوائد متعلقۂ معراج و نقول و لطائف و اشارات و نکات و تمثیلات و آنچہ از لؤلؤ جواہر منشورہ کہ در خزینۂ خیال جمع آمدہ بود درین فصل در رشتۂ تحریر منظم میگردد

در کتاب معارج النبوت تصنیف ملا معین الدین آوردہ است کہ بدانکہ در اصل معراج ہیچکس را اختلاف نیست از اہل قبلہ و منکر معراج کافر است بجہت انکار نص قرآن کہ فرمود سبحان الذی اسری بعبدہٖ لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حولہ بجہت ورود احادیث صحیحۂ مشہورہ کہ بحد تواتر رسیدہ از صحابۂ کرام سی نفر حدیث معراج روایت کردہ اند و تفصیل اسامی ایشان این است ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان زکی و علی مرتضی عبد اللہ ابن عباس و عبد اللہ ابن مسعود و انس ابن مالک ابوہریرہ انصاری ابوسعید خدری مالک ابن صعصعہ عمر ابن الحصین عبد اللہ ابن عمر ابوسلم حذیفہ بن الیمانی عبد اللہ بن زبیر ابوایوب انصاری عباس ابن عبد المطلب عبد اللہ الوادقی و ام کلثوم بنت رسول اللہ بلال حبشی ابوامامۂ باہلی اسامہ بن زید عبد الرحمن بن عامر و ابودرداء و عائشہ صدیقہ ام ہانی ابوذر غفاری بلال ابن کعب رضی اللہ عنہم و دیگر اہل قبلہ برانند کہ معراج آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در بیداری و روح او با جسد ہمراہ بود و معتقد جمہور اہل سنت و جماعت آنکہ در بیداری در بعضے از شب از مکہ یا بیت المقدس و از آنجا با سمانہا و منکر اسرای بیت المقدس کافر است و منکر اطباق سموات مبتدع است زیراکہ عروج آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باطباق سماوات با خبر آحاد آمدہ است و منکر اخبار آحاد کافر نباشد بلکہ مبتدع و گمراہ باشد و مقر با سرای تا بمقام قاب قوسین او ادنی مومن بتحقیق باشد درین مذہب دلائل بیان کردہ اند اول آنکہ حق تعالی اسری بعبدہ گفتہ است و اسم عبد موصوف است از برای شخصے کہ عبارت از جسد با روح است اگر این واقعہ با روح او بودے اسری بروح عبدہ گفتی دلیل دیگر اینکہ اگر بخواب بودی فضیلت بدان متحقق نگشتی و معراج در اعداد معجزات منخرط نبودی زیراکہ ترسا و یہود ہم بہشت را بخواب بینند چیزی کہ کافران را روا باشد پیغمبران را با آن چہ فضل باشد و دیگر آنکہ فضیلت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سائر انبیا علیہم السلام بدو چیز است یکی معراج در دنیا دوم شفاعت در عقبیٰ و گرنہ ہرچہ او را بود پیغمبران دیگر را نیز بود اگر نبوت داشت دیگران ہم داشتند اگر مر او را کتاب و شریعت بود دیگران را ہم بود پس فضل وی بمعراج و شفاعت بود و این ہر دو را معتزلیان منکر می باشند عصمہ اللہ تعالی من الزیغ والضلال گویند کہ این شرف را ببرکت تواضع یافت چون با حق تواضع نمود دولت معراج یافت

چون با خلق تواضع نمود مرتبهٔ شفاعت یافت دلیل آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که صلیت العشاء عند کم وصلیت رکعتیها ببیت المقدس وصلیت الوتر بجنب العرش وفی روایة تحت العرش تقریر این معنی دلیل است که در بیداری بوده شیخ المشایخ شهاب الدین عمر سهروردی در عوارف المعارف چنین آورده که انبیا را علیهم السلام آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آسمانها دیدند اشارت بتخلف ایشان بود از درجهٔ وی اما انکار عائشه و معاویه رضی الله عنهما معراج جسمانی را بر تقدیر صحت آن نقل بران است که عائشه رضی الله عنها دران وقت خورد سال بوده که معنی بر حقیقت معراج وقوف نداشت و معاویه رضی الله عنه دران زمان هنوز باسلام در نیامده بود از ین معنی واقف نبود امام الایمه ابو مالک رح در تاج المذکرین چنین آورده که رب العزت جل ذکره جمیع احساس را از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مسلوب ساخت و از چشم مبارکش نور کیفیت را برداشت بعد ازان کثرت نور بر دل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ظهور فرمود تا از دل نور مطلق را مشاهده کرد بر اطراف و جوانب و جهات خود نظر کرد بغیر ازان نور چیز دیگر ندید اگرچه مشاهدهٔ آن نور قایم بنور دل اما بواسطهٔ استیلای آن نور بر ذات وجود همهٔ اعضا با دل در رویت شارک بودند و آنکه از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده اند که ابو ذر رضی الله عنه پرسید که پروردگار خود را دیدی فرمود که رأیت نوراً مقوی این قول است پس برین معنی مقرر شد که چنانچه بدل دیده و بچشم نیز دیده چنانچه بچشم دیده بهر ذرهٔ از ذرات وجود خود دیده حکمت چه بود که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم در وقت مشاهدهٔ جمال آلهی سجده نکرد و در صحراے عرصات از برای طلب مغفرت عصات امت حق تعالی را سجود کند گویند که حکمت آن بود که هیبت مشاهده او را چنان مستغرق ساخته بود که از سجده او را مشغول گردانیده استغراق انوار جمال و جلال هستی محمدی صلی الله علیه و آله وسلم را چنان مضمحل گردانیده بود که از کل صفات و افعال محو ساخته بود و خانه وجودش روز حاجت خواهد بود و رفع حاجت موجب تضرع است لاجرم آنجا سجود خواهد کرد بعضے میگویند که سجود رؤیة نفس است چون نفس در محل فنا از کل اوصاف خود فانی گشته بود او را از سجود فراغتی بود لاجرم ملتفت سجود نگشت بعضی دیگر میگویند که حق تعالے او را در مقام خطاب فرمود با خود بداشت تا لذت خطاب با دوست چنان بر خاطر عاطرش جمیع طاعات و عبادات را بپوشانید او را هیچ وجه آرزوے وجود خویش یاد نه آمد تا بسجود چه رسد

فصل چهاردهم در ذکر نهی کردن حق سبحانه و تعالی آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم را از قهر سائل

آورده اند که در شب قرب هر بار خطاب بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای حبیب من چه میخواهی گفت امت را میخواهم تا هفتصد هزار باین خطاب مشرف گشت در هر بار میگفت که الٰهی امت را میخواهم حق تعالی هر بار بر وجه مراد و دلخواه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرم فرمود چون بدنیا آمدند امیر المومنین عثمان رضی الله عنه روزی بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خوشهٔ خرمائی هدیه آورده بود بروایت دیگر آنکه دوستی خوشهٔ انگور طائفی را از طائف بنام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده بود چون خواجه علیه الصلوٰة والسلام خواست که دراز کند سایلے آمده طلب کرد حضرت دست تصرف کوتاه کرد بمقتضای لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون آن خوشهٔ انگور بآن درویش انعام کرد در راه ابوبکر رضی الله عنه بآن سائل ملاقات نمود آن خوشه را از وی بخرید بنظر انور آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم در آورد چون خواجه علیه السلام خواست که بآن خوشه میل فرماید باز همان سائل سوال کرد چون عطیه بدرویش مسلم داشت در راه عمر رضی الله عنه بوی ملاقی شد آن خوشه را از وی بخرید بنظر آن نور آفرینش آورد خواست تا دانهٔ از آن بدهان مبارک آرد باز همان سائل درخواست نمود آن سلطان تخت مصطفے باز بآن سائل عطا نمود این نوبت حضرت عثمان رضی الله عنه از درویش بخرید در نظر آن مهتر عالم صلی الله علیه و آله و سلم باز همان سائل التماس نمود خواجه علیه الصلوٰة والسلام چون استمرار این امر از آن درویش مشاهده فرمود در کرت چهارم گفت اسائل انت ام تاجر تو سائلی یا خود بازرگانی حق سبحانه تعالی فی الحال جبرئیل امین علیه السلام را فرستاد آیة واما السائل فلا تنهر بر آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم فرو خواند و در ضمن این رسالت اجرای عتاب بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمود گفت یا رسول الله حق تعالی می فرماید که در شب معراج هفتصد هزار بار از تو پرسیدم که چه میخواهی تو گفتی امتی اجابت نمودم هرگز جواب بدرشتی ندادم بنده ما چهار نوبت نیازمندی نموده حاجت خواست تو حاجت او را سه بار اجابت نمودی در کرت چهارم جواب بدرشتی دادی و باوجود آن میخواهی که در روز قیامت حساب امت را با تو تفویض نمایم کرم وجود حقیقی مرا مسلم است که صفت ذاتی ما است اطلاق این صفت بر غیر ما استعاره بی بقا است بعضی گویند که آن سائل جبرئیل امین بود که بامر الٰهی بصورت درویش آمده بود **ایضاً نقل است** که بعد از آنکه رسول علیه الصلوٰة والسلام

از معراج باز آمد یکے از مہاجر وفات کرد جنازۂ او را حاضر کردند رسول علیہ الصلوۃ والسلام سوال کرد
کہ قرض دار دیا نہ گفتند کہ دو درم قرض دار در رسول علیہ الصلوۃ والسلام فرمودند کہ بروی نماز
نیگذارم کہ در اداے قرض تقصیر کردہ است یکی ازان گفت یا رسول اللہ من قرض او را بر خود
گرفتم کہ ادا نمایم نماز گذارید رسول علیہ الصلوۃ والسلام بروی نماز کرد جبرئیل علیہ السلام در رسید
کہ گفت یا رسول اللہ خدایت میفرماید کہ در شب معراج حساب امت میخواستی کہ بدست تو کنم و یکی
از امتان مرا دو درم قرض بود بروی نماز نیگذاری حساب امت را چگونہ بدست تو کنم حلم ما است
کہ تحمل بار گناہ بندگان میکند بعزت و جلال من کہ بران بندہ اگر نماز نیگذاریدی شش صد ہزار
فرشتہ مقرب را میفرستادم تا بروی نماز میگذاروند **لمؤلفہ**

دست جودت در کرم بگشود
در کرم بے نظیر مانندی
جز وفای کرم بہردی پیش
رحم فرمائے از تو این نہ سزد
بر گدا شاہ جز کرم نکند
از تقاضای سبقت رحمت
بہ کہ بر حال ما ببخشائی
زان عروس قدم کہ در پردہ
پردہ زان آفتاب برداری

ما گدا و تو بادشاہ ہمہ
ما ہمہ بندہ تو خداوندی
از بدان ہر کہ او بتر باشد
کہ خدا را بغیر ازین نہ سزد
داند آن عارفے کہ او برہ است
شدہ مرحوم تام این امت
بر یعنی در کرم بخشائی
رفتہ صد ہزار ازدل بردہ
تا ہمہ ظلمت رسوم وجود

اے کریمی کہ در سرائے وجود
جرم بخشا عذرخواہ ہمہ
با جفا پیشہ گان جرم اندیش
رحمت را برو نظر باشد
بر ضعیفان قوی ستم نکند
کہ کرم در مقابل گنہ است
تو کہ ما را بجود بغفر مائی
در گنجینۂ قدم بکشائی
چہ شود گر نقاب برداری
محو گردد در آفتاب شہود

ایضا نقل است کہ چون خواجہ علیہ الصلوۃ والسلام از سفر معراج باز گشت روز دیگر
از خانہ بیرون آمد کنیزکی را کہ دید کہ گریان نالان بر پشت او ابنان آرد میرفت پرسید کہ چہ اسیگی
گفت من کنیزک فلان ترسایم بامداد مرا بآسیا فرستاد و حال آنکہ من بیمارم و می ترسم کہ مرا عقوبت
کند خواجہ علیہ السلام گفت با تو ہمراہ روم و ترا شفاعت کنم این ابنان آرد را با من بدہ تا بردارم
انبان از وی بستانید و بر پشت مبارک خود نہادہ بسرعت تمام میرفت کنیزک گفت تو بشتاب
میروی و من بر تو نمیرسم و قوت رفتن ندارم خواجہ علیہ السلام فرمودند کہ تو گوشۂ ردای مرا بگیر تا من
بسعی تو راہ روم چون بکوئی ترسایان رسیدند سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدر سرای آن ترسا
رفت و حلقہ بر در زد و ترسا بیرون آمد چون نظرش بر خواجۂ ہر دو سرا افتاد گفت یا محمد علیہ الصلوۃ

والسلام ترا هرگز درین کوی ترسایان ندیده ام چگونه افتادی خواجه صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که از بهر شفاعت آمده ام قصهٔ کنیزک ظاهر نمود ترسا گفت یا محمد علیه الصلوة والسلام ترا دوش بمعراج برده اند سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند بلی اما تو از کجا دانستی ترسا گفت ساعتی باش ترسا رفت و قوم خود را جمع کرد و توراة را با خود بیاورد بکشاد گفت امروز در توراة چنین مطالعه کردم که رسول آخر الزمان فی یکی نشانه آن باشد که آن شب که او را بمعراج برند بامداد آن رسول ابنان آرد کنیزکی بر پشت خود نهاده تا بدر سرای رساند اکنون مرا یقین شد که توقف را جهت نیست در حال گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله تمامی قبیله او بمتابعت او ایمان آوردند به برکت آن تواضع که از سلطان انبیا صلی الله علیه و آله وسلم مشاهده نمودند ای درویش کمال شفقت بین که با آن صاحب جاه و منزلت با فرومایگان اظهار تلطف و مرحمت می نماید و هیچ مرتبه می نماید ونعم ما قال الامیر خسرو دهلوی

نظم

تو ای بر تخت سبحان الذی اسری شده سلطان

زمینم آسمان کوی تو از نون و القلم چوگان
چو پوشی رفعت خود را بکنج مسکنت اینجا
بدست آویز این مشت و علم الکتاب آویزان
فلک بهر صفه بهشت ... دی کوی خور چون زر بیضه
ولی تنها خرامیدی برون از حجره امکان
چو تنها خور نبودی ریختی بر صالحان جرعه
که خون جمله حوران گشت ... غلمان

ترا خانه بلند از قاب قوسین و ادنی تا بش
که شد از مقعد صدق تو بران صدر اهل
کرم بر خاکیان و اری و گر نه کی بگل چینید
تو کوی و اپس که شهباز از زمین صید بر طیران
نماز قرب که بودی سلام دوست بشنیدی
از آن باده که دادت ساقی وجدان خوش الحان

زطه روشنائی دان آن کنگر ایوان
بسم دبوس و اقتح شیان محتاج فراکت
شنی زان کو نه کش اعلی و ادنی است خاکدان
تماشای عجب کردی برون گلشن و حب
چو برخواندی تحیات و عادت بفرقه اقلین
بشنو آن کحل ما زاغ البصر از چشم خود آخر

خواجه ما را صلی الله علیه و آله وسلم شب بردند علی الصباح در انجمن صحابه غلغلهٔ تصدیق و غریو تحسین بود بلکه از اسرار نهانی چندین نکته از اصحاب صفه می شنید ما با یکدیگر می گفتند تا بایین معنی فضل این امت بران امت ظاهر گردد و یا خود چنین گویم که قوم موسی علیه السلام آرام داشتند موسی علیه السلام از میان ایشان میرفت و ایشان میدیدند و بی صبری میکردند چون قوم محمد علیه السلام اهل و نیا بودند بی او قرار نداشتند و رحمت محمدی علیه الصلوة والسلام تقاضای آن نمیکرد که خود مشافهتاً از میان قوم پنهان بیرون رود و همه را تشنه و مشتاق در بادیهٔ فراق گذارد لاجرم و را شب بردند تا هیچکس را خبر نشد که کی رفت و کی باز آمد تمثیلی درین باب بشنو پدری که فرزندان دارد و عزیمت سفر میکند تا که یا محتاج ایشان حاصل کرده باز آید و میداند که از میان ایشان اگر مشافهتاً بیرون میرود و همه در گریه و زاری می آیند آن پدر تدبیر چنین میکند که اول فرزندان را در خواب میکند و آهسته از میان ایشان بیرون میرود و تحصیل یا محتاج ایشان و ترتیب

مرادات اولاد کرده بزودی بازمیگردد تا هنوز ایشان درخواب باشند که پدر مهمات کفایت نموده بر سر بالین ایشان می آید و از خواب بیدار میکند و از برای هر یکی تحفه آورده بدست میدهد تا اگر بعضی مثلاً از خواب متنبه شده بالم فراق پدر متألم گشته باشد از شغل حلاوت تحف مرارت فراق را فراموش کند کذلک رسول صلی الله علیه وآله وسلم شب امتان را درخواب گذاشته عزیمت آستانه قدس آلهی نموده بیت

چو خورشید از کرامت خلعت خاص	نیابد بازیش با گنج اخلاص	گلی بود سرو قدی بود کامد
هلالی رفت بدری بود کامد	خلائق را برات شادی آورد	ز دوزخ نامهٔ آزادی آورد
ز ما بر جان چون او نازنینی	پیامی باد هر دم آفرینی	نقل است که موسی علیه السلام

دران وقتی که از طور مراجعت نمود چندان از شعاع نور آلهی بر جبین او لایح گشته بود که هیچکس را طاقت مشاهدهٔ آن نور نبود لاجرم برقع بروی خود کشیده بود تا مانع نظر میشد و دیده های ناظران خیره نمی گشت بعضی سوال میکنند که چون نور آلهی در جبین موسیٰ علیه السلام آن نوع ظهور نمود حکمت چه بود که در جبین خواجهٔ ما صلی الله علیه وآله وسلم تغیر پدید نیامد و محتاج برقع نشدند جواب آن است که کسی را احیاناً حالی طاری شود آن بالفور راز و ظاهر میشود واما اگر کسی که پیوسته بآن حال متصف باشد پدید و تغیری چندان پدید نیاید نظیر این واقعه زنان مصراند که زلیخا را ملامت میکردند در مشاهده جمال یوسف علیه السلام همه بی شعور شدند چنانکه دستها را بریدند خبر نداشتند و زلیخا را دران مشاهده هیچ تغیرے حاصل نیامد که پیوسته در حضور یوسف علیه السلام بود و اینجا نیز بهمان قیاس ست جواب دیگر آنکه نور بر دو گونه است نور ظاهری و نور باطنی حق تعالیٰ موسی علیه السلام را خلعت نور ظاهری پوشانید و محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را نور باطن کرامت فرمود این کرامتی بود نظر بحال این است و جواب دیگر آنکه نور موسی علیه السلام نور خلعت بود و مهمان را خلعت دهند و خواجهٔ ما صلی الله علیه وآله وسلم دوست بود و دوست از دوستی خواهد نه خلعت جواب دیگر آنکه موسیٰ علیه السلام نقاب بر روی خود بجهت آن پوشیده بود که ازان قوم شرم میداشت زیرا که از برای ایشان هدیهٔ قتال آورده بود قوله تعالی فاقتلوا انفسکم و همه را با هارون علیه السلام سپرده بود چون باز آمد مشترین را کافر یافت لاجرم لقا ایشان محجب گشت خواجهٔ ما چون باز آمد از برای همه رحمت و مغفرت آورد و همه را چنانکه گذاشته بود بحق تعالیٰ سپرده بود مومن و موحد یافت جواب دیگر آنکه موسیٰ علیه السلام غلظت در جبلت غالب بود و لهذا امر باللین قوله تعالیٰ فقولا له قولا لینا و خواجهٔ ما صلی الله علیه وآله وسلم تمام رحمت بود قوله تعالیٰ وما ارسلناک الا رحمة للعالمین ولهذا امر بالغلظة لقوله تعالیٰ واغلظ علیهم لاجرم موسیٰ علیه السلام بجهت رحمت فی اتی

پیوسته روی با قوم کشاده میداشت که فبما رحمة من الله لنت لهم رباعی ای رحمت عالمین که رحمت از تست ما عصیان از ما چنانکه عصمت از تست ❊ لطفی بکن روی مگردان از ما ❊ چون پشتی عاصیان امت از تست لطیفه بشنو آورده اند که موسی علیه السلام گفت الهی جعلتنی کلیما و جعلت محمدا علیه السلام حبیبا فما الفرق بین الکلیم والحبیب موسی علیه السلام گفت خدا وندا مرا کلیم خواندی و محمد علیه الصلوة والسلام را حبیب خود خواندی فرق درمیان حبیب وکلیم چیست حق تعالی فرمود که کلیم آن کند که رضاے ما در آن باشد و حبیب کسی است که ما آن کنیم که رضاے او در ان باشد ای موسی کلیم آن است که روزها روزه دارد و شبها باحیا قیام آرد و چهل روز بدین طریقه بگذراند بعد از ان بطور سینا آید با من سخن گوید و حبیب کسی است که بر فراش خود خفته بود من جبرئیل علیه السلام را بطلب او فرستیم تا بکمتر از طرفة العین او را بجناب قدس خود حاضر گردانم و او را بمرتبه رسانم که فهم هیچکس از مخلوقات ادراک حقیقت آن نکند قوله تعالی انی وجهت وجهی للذی فطر السموات برداره

فصل پانزدهم در ذکر درود فرستادن بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم

در کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آورده است که اصحاب گفتند یا رسول الله صلوة بر تو واهل بیت تو چگونه فرستیم فرمودند که بگوئید که اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی ال ابراهیم امام نودی میگوید که افضل در صلوة این است اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک النبی الامی وعلی آل محمد وازواجه وذریته کما بارکت علی ابراهیم وعلی ال ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید نظم

دلا آمد است نکلی بحضرت بیار
بصلواة عزت بیفزاید ش
مسلم بود آنکه اشک لکا
بصلواة سود خود آراستی
ترا مایه صلواة آن شاه بس
علی بدر تام الامام الهمام

گزین به نیابی توز زعیار
درین حضرت آن بنده با آبروست
که صلواة گوئیم بر مصطفی
چو صلواة گوئی دل افتد بباب
بجلوای صلوات زن چون مگس

وزین بیشتر هر که نیابد رشش
که بر رویش ز آب ودیده جوست
نبی ولی هر که حق خواستی
وزان پس روان گرد از دیده آب
فصلو صلوة وسلم سلام

اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد کما غفل عن ذکره الغافلون اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد بعدد جمیع الانبیاء اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد بعدد جمیع الاصفیاء اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد بعدد جمیع الاولیاء والعرفاء اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد وسلم بعدد ایات القرآن اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد بعدد سورة الفرقان اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد بعدد الصحابة والتابعین اللهم

صل علی محمد و علی ال محمد بعدد السلف و الصالحین اللهم صل علی محمد و علی ال محمد بعدد السموات و
الارضین اللهم صل علی محمد و علی ال محمد بعدد حامل العرش و الکرسی اللهم صل علی محمد و علی ال محمد
بعدد الجن و الانس اللهم صل علی محمد و علی ال محمد بعدد اسرار قاب قوسین اللهم صل علی محمد و
علی ال محمد بعدد اجرام الکونین اللهم صل علی محمد و علی ال محمد بعدد برکات لیلۃ الاسری اللهم
صل علی محمد و علی ال محمد بعدد لیلۃ الاضافات اللهم صل علی محمد و علی ال محمد بعدد
درجات المعراج اللهم صل علی محمد و علی ال محمد بعدد لمعات السراج اللهم صل علی
محمد و علی ال محمد بعدد المتقدین للمعراج اللهم صل علی محمد و علی ال محمد بعدد المصعدین للمنهاج
اللهم صل علی محمد و علی ال محمد بعدد اوراق سدرۃ المنتهی اللهم صل علی محمد و علی ال محمد بعدد
درجات جنۃ الماوی اللهم صل علی محمد و علی ال محمد بعدد ملائکۃ الرحمن اللهم صل علی
محمد و علی ال محمد بعدد الطاق الجنان المنان اللهم صل علی محمد و علی ال محمد بعدد میان
الرکن و المقام اللهم صل علی محمد و علی ال محمد بعدد مناقب سید الانام اللهم صل علی محمد و علی
ال محمد بعدد قنادیل العرش اللهم صل علی محمد و علی ال محمد بعدد ذرات العرش

مناجات الٰہی بہ برکات قدیم و میان فرقان کریم بروزگار اہل ایمان سلطان وقت ایدی الله تعالی
را اصل و متوصل فرمای الٰہی بانوار احادیث سید کائنات صلی الله علیہ و آلہ وسلم قرین اوقات
ساعات فرمای الٰہی بیامن معراج حضرت نبوی صلی الله علیہ و آلہ وسلم بروزگار صغار و کبار ما
بمغفرت مقرون فرمای الٰہی بہ برکات وجود خواجۂ عالمیان نور دیدۂ آدم و آدمیان صلی الله علیہ
و آلہ وسلم ایمان ہمہ را از غارت شیطان نگاہداری و اہل مجلس ما را براہ متابعت سنت او موافقت
با حضرت او ثابت قدم گردان الٰہی دل ما را بنور محبت او منور نمای و سینۂ ما را بسکینۂ مودت او شرح
گردان الٰہی ظاہر ما را بنور اعمال صالحہ منور کن و باطن ما را آبا ثار انوار اعتقادات صحیح روشن گردان الٰہی
بہ برکت معراج رسول منہاج صلی الله علیہ و آلہ وسلم این قبلۂ قبول کہ مقاصد ہمہ را روا کن و خاتمت
ہمہ را مسعود کن و پرتوی از احوال و مقامات حضرت سید المرسلین صلی الله علیہ و آلہ وسلم بارواح
ہمۂ مومنان وا رسان و ہمۂ ما را از شفاعت آن جناب بہرہ ور و با نصیب گردان آمین

امیدم بفضل عطاے خدا | کہ از لطف او بد نہ بینیم ما | چہ کم گردد از دولت این رسول
بہ محشر نکردیم زار ملول | الا یا رسول خدا زینہار | کہ زانعام خود دور تر زان مدار
نظر کن کہ از فیض آثار تو | خدا آن کند جملہ در کار تو | خدایا ز ما رحمتت وا مگیر

بمعراج سید رسول البشیر
رحیما تویی ارحم الراحمین
خدایا بده جنت حور آن
مرادات مقصود کل انام
دل جمله کی ظرف اخلاص کن

بمعراج سید که در قبض جان
کریما تویی اکرم الاکرمین
در فیض رحمت بما برکشا
بفضلت الهی برآور تمام
بچیزی که باشد رضایت در ان

بایمان بمیران من دوستان
ز فردوس اعلی مکن دور مان
فراکن در غصه بر روی ما
برین حاضران رحمت خاص کن
که ما را هدایت نمائی بآن

بصلوات او روح ما تازه کن
بقول شها ذات ختم سخن

باب چهل هشتم در بیان آفرینش نور کامل السرور حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و عجائب و غرائب آن در قصص الانبیا و در اخبار الملکوت و در کتاب عمده

آورده است که روایت میکند محمد ابن اسمعیل ابن ابراهیم البخاری باسنادی که او را بود از امام جعفر صادق و او از پدرش محمد ابن علی و او از پدرش علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه گفت روزی پیش رسول علیه الصلوة والسلام نشسته بودم جابر بن عبد الله انصاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سوال کرد که خدای تعالی پیش از آفرینش مخلوقات کجا بود پیغمبر علیه الصلوة والسلام جواب داد که کان فی عماء تحته هواء وفوقه هواء ثم خلق عرشه علی الماء از عما مراد آن است که عما پوشیده چشم را گویند او نیز پوشیده چشم بود و آنکه گفت تحته هواء وفوقه هواء هوا چیز خالی را گویند یعنی پوشیده شد فرود بالای آن هم خالی ماند چنانکه هوا و اگر عما بمد گویند معنی او این باشد که فی بمعنی علی باید داشت چنانچه در آیة است که ولاصلبنکم فی جذوع النخل ای علیها این چنان بود کما الرحمن علی العرش استوی یعنی ابری پیش از خلقت آسمان و زمین آفرید و لعلم بر بالای فرود آن غالب آمد و بدانست که فرود بالای آن چیست و فی را بمعنی علی از آن سبب تاویل کرده اند که کلمهٔ فی در ظرفیت طلبند چنانچه گویند که الماء فی الکوز بدین تقدیر این ظرف باری تعالی باشد پس از این سبب حدیث مذکور از متشابهات است که لفظ کان همزهٔ استفهام بمعنی انکار محذوف است چنانچه در قرآن است که ابراهیم علیه السلام گفت فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی پس اینجا معنی چنین باشد که اکان فی عماءٍ تحته هواء وفوقه هواء و از این رد قول سائل باشد زیرا که از سوال مکان حاصل آید رسول علیه الصلوة والسلام گفت خدائی که هست و بود و باشد وجود او را نهایت و بقای او را بدایت نیست و او یکی است و او را ابناز نیست و او از زن و فرزند منزه است و بی نیاز و از جای قرار گرفتن خدای تعالی

منزه است در ذخیره آورده است که اگر کسی گوید که مصرعه نه تو در هیچ مکانی نه مکانی ز تو خالی ❊
کافر گردد این مصرع را فی زماننا بیشتر از گدایان بر زبان میرانند دلیل بر کفر آن است که چون گوید که هیچ مکانی
از خدای تعالی خالی نیست پس چنین گفته باشد که خدای تعالی در همه جاست و جای را نسبت دادن
بخدای تعالی کفر است و ایمان می آریم چنانچه خدای تعالی و تقدس قدیم است و همه صفتهای وی نیز
قدیم است و صفت وی عین ذات است نه غیر ذات چنانچه یکی از ده نه عین است نه غیر حق تعالی شنوا
است ولیکن نه بگوش و بینا است بصنعت ولیکن نه بچشم وحی است بحیات ابدی نه بجان و عالم است
بعلم قدیم مر جزئیات و کلیات را و او متکلم است بکلام ازلی و کلام او در جنس او از صوت و حروف نیست
در فقه آورده است که اگر ترا پرسند که باری تعالی پیش از آفرینش مخلوقات کجا بود چنین جواب باید داد
که این سوال در حق کسی صحیح بود که او را بمکان احتیاج باشد ذات قدیم او تعالی محتاج نیست زیرا چه بے
مکان باشد اگر گفته شود که این مکان همچون ذات او قدیم باشد آنرا آغازی نبود و این اتفاق ممکن نیست
اگر محتاج بمکان باشد این نیز محتاج بمکان و این تسلسل ست تسلسل باطل ست چنانچه او تعالی فرمود که ان فی
خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب یعنی در آفرینش آسمانها و زمینها
و در گشتن روز و شب نشانهاست یعنی نشانهاست بر قدم حق سبحانه و تعالی و احداث این چیزها یعنی چه یابی
تصور دارد و چندین جا در قرآن ذکر آفرینش مخلوقات مسطور است و مکان از تحت الثری تا کنگره عرش است
پس معلوم شد که جمله چیزها پدید آوردهٔ الله تعالی است و او از تمکین و مکان نیز منزه است و اگر گویند
که الله تعالی چنین فرمود که هو الذی فی السماء الٰہ و فی الارض اله جواب این دو نوع یکی آنکه خدای
تعالی هم در آسمان است و هم در زمین است دویم آنکه علم او آسمان و زمین را در گرفته است یعنی از دانستن
او درین دو جای خالی نیست و فرمان او درین دو جای نافذ و جاری است زیرا چه ازین محال باشد
که یک ذات قدیم در جملهٔ اماکن حاضر باشد پس تحقیق شد که او بعلم و قدرت در همهٔ اماکن حاضر است
چنانچه فرمود که یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و جای دیگر گفته است که و هو معکم اینما کنتم ان جبریل علیه السلام
سمع صوتا دالا علی کلام الله تعالی و علی ما اراد الله تعالی مهتر جبرئیل علیه السلام آوازی شنید که دال
بود بر کلام حق تعالی و حق تعالی جسم نیست الجسم عبارة عن المرکب و جوهر و عرض نیست و صورت
و کل نیست و بعض نیست و او بهیچ چیز مانند نیست و تمامی توحید درین دو مصرع است مصرع
نه چون چیز است نه از چیز نه بر چیز ❊ نه او را کس بزاد نه کس از وے ❊ در کتاب معارج النبوت تصنیف
مولانا معین الدین واعظ آورده است که روایت می کند محمد ابن اسماعیل ابن ابراهیم البخاری

باسناد که اورا بود از امام جعفر و او از پدرش محمد ابن علی و او از پدر خویش علی ابن ابی طالب رضی الله
عنه گفت از رسول علیه الصلوة و السلام پرسیدم که یا رسول الله ما را خبر ده اول چیزیکه خدای تعالی
آفرید چه بود گفت اول ما خلق الله تعالی نوری یعنی اول شاهدی که در مشاهده شهود نقاب احتجاب
از جمال باکمال درکشید اول عروسی که از خلوت خانه بطون بفضای عالم ظهور بیرون خرامید بلکه اول نقطهٔ
که از سر پرکار رکن فکان در صحیفهٔ وجود افتاد و نخستین نوباده که باغبان ایجاد از باغستان ایجاد استعداد
بر طبق رشد و رشاد بر مشتاق عرصهٔ کون و فساد تابید و جلوه داد نور من بود که سید کائنات و سر موجودات
علیه الصلوة و السلام بیت تو ئی که مطلع احسان مظهر جودی ٭ که کن فکان ز تو دارند نام موجودی ٭
درین ضیافت هستی بخوان جود کرم ٭ همه طفیل تو اند تو ئی که مقصودی ٭ هنوز ز آدم عالم نبود و نام نشان
که در سراچهٔ وحدت جلیس حق بودی ٭ یعنی هنوز دبدبهٔ خلقت بگوش خالقیت نرسیده و کام امام در بزم
اعلام مدام اکرام بخشیده بود و هنوز دود وجود بر چهرهٔ این حصار کبود نه نشسته بود و جواهر فروش بازار
صنع عقد شبه شب را بمروارید روز برهم نبسته بود و نوبتیان چنین تقدیر با قلام مقادیر اشکال تصاویر بر چهرهٔ
الواح ارواح ننگاشته بود و صیادان حکمت ربانی طیور ارواح انسانی را در اقفاس اشباح جسمانی باز نداشته بود و
هنوز خروس صبح بوقلمون بال کن فیکون بهم نزده بود و همای کاف نون در هوای حماء مسنون سایهٔ خلافت
باز نگسترانیده بود خیاط کرم و جود خلعت وجود در تن آدم مسجود نپوشیده بود و نه حلق خلق شراب شهود
در بزم رزم ان رب غفور ودود ننوشیده و نه سفینهٔ اسکینهٔ جنت بر روی قلزم خلقت روان گشته و نه
نهنگ بافرهنگ دوزخ در قعر بحر هیبت پنهان شده و نه چهار قائمه مربع عرش در قبضهٔ حمله استوار گشته و نه
گرد بالش مسدس بر بساط کون برقرار آمده و نه دعایم قوایم عناصر اربع و رنه فلک مدور مقرر گشته و نه طباق
اوراق سماوی بر محدب بر کرهٔ ناری محیط آمده و نه دوشیزگان شبستان عدم در حدر حکمت نهفته و نه
غمزده گان زوایای نیستی سرگم بیابان خمول فرو برده نه عالمیان آفریده و نه آدمیان پروریده نه عرصهٔ
عالم و نه دبدبهٔ آدم نه از خاکیان عمدی نه از افلاکیان حمدی نه از شرے نامی و نه از ثریا باسے نه از
بهبهه سوامی و نه از بعبونه جامی نه از مخلوقات بوئی و نه از موجودات کوئی نه از عرشیان
نوائی و نه از فرشیان آوازهٔ نه از بالا و پستی خبری و نه از آلا و هستی اثری نقطهٔ نور لطیف این سید برگزیده
و نور هر دو دیده صلی الله علیه و آله و سلم گرد دایرهٔ الطاف پروردگاری میگشت و مروجه تسبیح می جنبانید
که اول ما خلق الله تعالی نوری یعنی اول چیزی که خدای تعالی بیافرید نور من بود خدای تعالی خواست
که نور مرا پیدا کرد اند آنگاه چهار هزار سال در بحر تحیر غواصی کرد بسال آنجهانی که سالے سی صد شصت و کاست

ویک روز از آن هزار سال این جهان باشد بعد از ان نور مرا بر مثال دُرّی بیافرید چهل هزار سال در صدف
نور بداشت بعد از ان گوهری آفرید از زبرجد سبز بزرگی آن بجز الله تعالی دیگری نداند آنگاه خدای تعالی
نظر هیبت بر آن گوهر کرد پس آن گوهر بگداخت و از ان گوهر دریای برآمد و مسافت آن دریا بجز الله تعالی
دیگری نداند و نام آن دریای رحمت است و قعر او چهل هزار ساله راه بود و آن دریا معلق در هوا بود
و بعد از ان نور مرا الله تعالی چون درختی بیافرید و آن درخت را شجرة الامین خوانند و مر آن درخت
را چهار شاخ بود و باز نور مرا الله تعالی بصورت طاؤس آفرید و حکم کرد که بالای این دریای رحمت سیر کن چون
سیر کردن گرفت بعد از ان حکم شد که در میان دریا غوطه بزن چهل چون غوطه بزد چهل هزار سال بایستاد باز فرمان
حق تعالی در رسید که یا نور جسم بیرون آی بفرمان آلهی بیرون آمد ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکنند
از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که فرمودند پیغمبر علیه الصلوة والسلام دوازده هزار سال نور من میگشت
و طواف میکرد و تسبیح می گفت و پاکی و یگانگی خدای تعالی را یاد میکرد بعد از ان فرمان در رسید که تا
پرواز کردن گرفت چهار هزار سال پرواز کرد چون نگاه کرد خویشتن را در مقام اول دید متحیر بماند ناگاه
خطاب رب الارباب در رسید که یا طاؤس بجلال من که خداوندم اگر هزار سال دیگر پرواز نمائی از سایهٔ یک
برگ این درخت نتوانی گذشت طاؤس بازگشت و در مقام خود قرار گرفت باز الله تعالی آن طاؤس
را بصورت آدم گردانید امر کرد گفت یا نور محمد علیه الصلوة والسلام بحرمت این حرف که در نام است
سح فرق آفریدم لولاک لما خلقت الافلاک بعد از ان الله تعالی او را ایزال داد گفت یا نور محمد
علیه الصلوة والسلام تو حبیب من بفرمای تا چه فرمائی بدعای تو حاصل گردانم نور من گفت خدایا
میخواهم که صنع ترا مشاهده نمایم در تفسیر بحر العلوم امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله علیه آورده که نور حضرت
سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم پیش از مخلوقات و موجودات بهفتاد هزار سال موجود شد از
برای آن نور دوازده حجاب ترتیب کرده شد حجاب قدرت و حجاب عظمت و حجاب منت و حجاب
سعادت و حجاب کرامت و حجاب منزلت و حجاب هدایت و حجاب نبوت و حجاب رفعت و حجاب
هیبت و حجاب شفاعت و حجاب عزت بعد از ان نور کامل السرور آن مطلع انوار حضور را صلی الله علیه
وآله وسلم در هر حجابی آن مقدار که ارادهٔ ازلیه بآن تعلق گرفته بود بداشت مثلاً در حجاب قدرت دوازده
هزار سال بداشت و تسبیح او این بود که سبحان ربّ الاعلی و در حجاب عظمت یازده سال
بداشت و تسبیح او این بود که سبحان عالم السر و اخفی و در حجاب منت ده هزار سال بداشت
بدین تسبیح مبادرت می نمود که سبحان الرفیع الاعلی و در حجاب سعادت نه هزار سال

باین تسبیح مبادرت می نمود که سبحان هو دائم لا یسهو و در حجاب کرامت هشت هزار سال
بداشت باین تسبیح مداومت میفرمود که سبحان من هو غنی لا یفتقر و در منزلت هفت هزار
سال باین تسبیح قیام می نمود که سبحان العلیم الحکیم و در حجاب هدایت شش هزار سال ملازمت
این ذکر می نمود که سبحان ذی العرش المجید و در حجاب نبوت پنج هزار سال ورد وی این بود
که سبحان ربّ العزة عما یصفون و در حجاب رفعت چهار هزار سال این تسبیح را تکرار میکرد که
سبحان ذی الملک والملکوت و در حجاب هیبت سه هزار سال این تسبیح را میخواند که سبحان
الله وبحمده و در حجاب شفاعت ده هزار سال این تسبیح را میخواند که سبحان الحی القیوم و بروایتی
در هر یکی ازین حجابها دوازده هزار سال بداشتند و در کتاب تاج القصص آورده است که از حجاب قدرت
برکافرانش نصرت داد که لقد نصرکم الله و از حجاب عظمت خلقش را عظمت داد که وانک لعلی
خلق عظیم و از حجاب منت بر مؤمنان منت نهاد که لقد من الله علی المؤمنین و از حجاب رحمت
رحمتش آفرید که بالمؤمنین رؤف رحیم و از حجاب سعادت امتش را سعادت داد که ومن یطع الله
ورسوله و از حجاب کرامت ثنا و مدحتش داد که امن الرسول بما انزل الیه و از حجاب منزلت قرب
منزلتش داد که ثم دنی فتدلی و از حجاب هدایت او را هدایت داد که ویهدیک صراطا مستقیما و از حجاب
نبوت او را نبوت داد که وما ارسلناک و از حجاب رفعت ورا رفعت داد که ورفعنا لک ذکرک
و از حجاب در دل کافران از وی هیبت نهاد که سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب و از حجاب
شفاعت او را شفاعت داد که عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا چون ازین حجابها بیرون آمد ده دریا
او را غواصی فرمودند دریای شفاعت دریای نصیحت دریای شکر دریای قناعت دریای محبت در دریای
شفاعت هزار سال شناوری میکرد و میگفت ربی ربی و در دریای نصیحت دو هزار سال سیاحت
می نمود میگفت الهی الهی و در دریای شکر سه هزار سال شناوری میگفت سیدی سیدی
و در دریای صبر چهار هزار سال سیاحت میکرد و میگفت یا احد یا احد و در دریای سخاوت پنج هزار
سال غواصی میکرد و میگفت یا فرد یا فرد و در دریای یقین شش هزار سال شناوری میکرد
و میگفت یا علی یا علی و در دریای حلم هفت هزار سال شناوری میکرد میگفت یا عظیم یا عظیم
و در دریای قناعت هشت هزار سال تردد می نمود میگفت یا رؤف یا رؤف و در دریای
محبت نه هزار سال تعمق می نمود میگفت سبوح قدوس یا الله یا کریم آنگاه در گوشهٔ دریای دهم
بساطی از دیبا بیافرید بزرگی او هفتاد برابر هفت آسمان و زمین بود و در ان بساط هفتصد مقام آفرید

مقام اول توحید مقام دویم معرفت مقام ایمان مقام خوف و رجا و شکر و صبر و خضوع و خشوع و مقام انابت
و مقام قناعت و مقام تفویض و مقام اراده و مقام آخرین مقام محبت است نور سید عالم صلی الله
علیه وآله وسلم در هفتصد مقام در هر مقام هزار سال باند چون ازین هفتصد مقام درگذشت خطاب آمد
که ای نور حبیب من بگو که من کیستم الهام یافت گفت تو خدای منی و آفریدگار منی و روزی دهندهٔ
منی و زنده کنندهٔ منی پس خطاب آمد که نیکو شناختی مرا اکنون چنانکه شناختی سزای است مرا آنهم
بدانند که نشان معرفت دوستی مشغولی است بخدمت پس در حال مشغول بخدمت گشت اول بین
یدی الله هفتصد هزار سال بقیام ایستاد و بعد از آن حضرت احدیت جل جلاله قبضهٔ از نور ذات
خود بروی ریخت در برابر آن عطیه نور حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم سجدهٔ تحیت بجا
آورده بدان سجده نظر خاص متوجه آن گشت و قرب اختصاص یافت بجهت ادراک نیل سعادت که در برابر
آن سجده نمود نماز فجر بروی و امت وی فرض شد باز برخاست هفتده هزار سال دیگر در مقام خدمت
بقیام در ایستاد باز خلعت دیگر از نور خاص در وی پوشانیدند او نیز در برابر آن عطا سجدهٔ شکر و ثنا
پیش برد بدین سجده نماز ظهر بروی و امت وی فرض گردانید همچنین تا پنج نوبت قیام می نمود و در هر
قیام هفتده هزار سال توقف نمود خلعت نور می یافت در برابر آن سجدهٔ شکر بجامی آورد در برابر آن
نمازی بروی فرض می شد تا این پنج وقت نماز معهود در ان وقت فرض شد آنگاه برادای دوگانه
بر منوال این نمازها که مشتمل است بر ارکان معلومه و اذکار معروفه متوقف شد اما چندین هزار سال
بایستاد تا آن نماز را با ارکان مخصوصه باتمام رسانید مثلاً هزار سال در تکبیر تحریمه گذرانید و هزار سال دیگر
در قیام و هزار سال دیگر در رکوع و هزار سال دیگر در قعده و هزار سال دیگر در سجده و هزار سال دیگر در جلسه
و هزار سال دیگر در سجدهٔ دویم گذرانید و این چنین در رکعت دویم بدین منوال نمود چون به تشهد آمد
هزار سال دیگر بران بگذشت آنگاه بدست راست سلام داد هزار سال بران موقوف ساختند و
بدست چپ سلام داد چون از نماز فارغ شد خطاب آمد که ای نور حبیبم خدمت پسندیده بجای آوردی
اکنون از من خلعتی بخواه گفت الهی چنان دانسته ام که مرا مقتدای قومی خواهی گردانید و ایشان را
امت من خواهی کرد این نماز را با این ارکان فرض خواهی کرد معترف است که بمقتضای بشریت
در ادای طاعت تقصیرات واقع خواهد شد من امروز این نماز خود را در کار ایشان میکنم و خلعت مغفرت
برای ایشان میخواهم خطاب آمد که ای حبیب من نیکو خلعتی خواستی از تو من نیز همین پسندم امام
جعفر صادق گفته است که چون حضرت حق سبحانه و تعالی نور حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم

را بیافرید بعدازان او را بدریای شکر دراورد وآنکه بدریای صبر وآنکه بدریای یقین وآنکه بدریای توکل
در آورد وآنکه او را بدریای رضا در آورد وآنکه بدریای قناعت در آورد وآنکه بدریای زہد وآنکه
بدریای جلالت وآنکه بدریای حجت در آورد وآنکه بدریای قربت در آورد باز از حضرت رب العزت
خطاب آمد که یا نور محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ترا پر وبال بہر بار که پر زنی ہزار ساله راه بگذری و نیز ہزار
سال فرمان دادم تا بپری آنگاه نور من پرواز نمود اول رسید بدریای که نام او عشق ست از ان
دریا گذشت تا رسید بدریای که عقل ست از آنجا نیز بگذشت تا رسید بدریای که نامش حلم ست از آنجا
نیز در گذشت تا رسید بدریای که نامش حیا ست و از وی نیز در گذشت تا رسید بدریای که نامش جود
است از وی نیز بگذشت تا رسید بدریای که نامش علم ست و از وی نیز در گذشت تا رسید بدریاے
که نامش عمل است از وی نیز در گذشت تا رسید بوادی که او را وادی طلب گویند باز خطاب
رب الارباب در رسید که یا نور محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چه دیدی و چه حیرانی گفت بارخدایا این
چه وادی ست ندا آمد که ای نور حبیبم این وادی را وادی طلب خوانند چون نور من در ان
وادی پرواز کرد فرمان در رسید که یا نور محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز گرد که این وادی بے پایان است
آنگاه نور من باز گشت پس خدای عزوجل آن نور را بچهار قسم کرد از یک قسم عرش وکرسی را بیافرید
واز قسم دویم لوح وقلم را بیافرید واز قسم سوم بہشت ودوزخ را بیافرید وقسم چہارم را اللہ تعالے
باز چہار قسم کرد از قسم اول عزیزتر ومکرم ترمرا بیافرید که رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واز قسم دویم عقل
را بیافرید بر سر مؤمنان نهاد واز قسم سوم حیا را بیافرید ودر چشم مؤمنان نهاد واز قسم چہارم عشق را
بیافرید ودر دل مؤمنان نهاد پس فرمان آمد قلم را که بنویس لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ چہار صد سال
سال می نوشت تا نیمه نوشته شد باز فرمان حق تعالی در رسید که یا نور محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بہر دریاے
که میرسیدی بایستی که چہار ہزار سال غوطه میخوردی آنگاه نور من در دریای اول غوطه بزد چہار ہزار
بایستاد فرمان تعالی در رسید که ای نور محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بیرون آی چون بیرون آمد باز فرمان
در رسید که یا نور برگزیده من وجود خود را بجنبان چون بجنبانید یک لک بست چہار ہزار نقطه نبوت
پیدا شد واز میان آن نقطه‌ہای نبوت پنج قطرهٔ دیگر پیدا شد از قطرهٔ اول باد صرصر واز قطرهٔ دویم
باد رفرف واز قطرهٔ سوم رعد واز قطرهٔ چہارم خاتم سلیمان علیه السلام واز قطرهٔ پنجم صور اسرافیل
علیه السلام آفریده شد باز سه قطرهٔ دیگر پیدا شد از قطرهٔ اول سدرة المنتهی واز قطرهٔ دویم درخت
طوبی واز قطرهٔ سوم حوض کوثر آفریده شد باز فرمان در رسید که ای نور برگزیدهٔ من وجود خویشتن را

بجنبان چون بجنبانید دو قطرۀ آب پیدا شد از قطرۀ اول جبرئیل علیه السلام و از قطرۀ دوم میکائیل علیه السلام آفریده شد باز فرمان حق در رسید که ای نور برگزیدۀ من وجود خود را بجنبان چون بجنبانید دو قطرۀ آب پیدا شد از قطرۀ اول اسرافیل علیه السلام و از قطرۀ دوم عزرائیل علیه السلام آفریده شد باز فرمان حق در رسید که ای نور برگزیدۀ من وجود خود را بجنبان چون بجنبانید قطره های بی عدد از پیشانی نور من بچکید پس ازان قطرها روح فرشتگان را پیدا گردانید و روح کروبیان آفرید و حاملان عرش نیز آفریده شدند باز فرمان حق در رسید که یا نور برگزیدۀ من وجود خود را بجنبان چون بجنبانید قطره های بی عدد پیدا شد ازان قطره ها حملۀ عرش و فرشتگان بے عدد آفریده شدند باز فرمان حق در رسید که یا نور برگزیدۀ من پرواز کن چون پرواز کرد تا برسید بدریای دوم باز فرمان حق در رسید که ای نور برگزیدۀ من غوطه بزن چون غوطه بزد چهار هزار سال بایستاد فرمان شد که بیرون آی چون بیرون آمد باز فرمان شد که خود را بجنبانید سیصد سیزده قطره از نور من بچکید ازان میان از یک قطره روح آدم صفی الله علیه السلام آفریده شد نیز ازان قطره ها جانهای سیصد سیزده پیغمبر مرسل علیهم السلام آفریده شد همه پیغمبران بیکبار آواز بر آوردند که اللهم اجعلنا من امة محمد صلی الله علیه واله وسلم ازان بود که خداوند تعالی بجان مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم سوگند یاد کرد که لعمرك باز فرمان حق تعالی در رسید که یا نور محمد صلی الله علیه وآله وسلم باز گرد نور من بازگشت تا برسید بدریای سوم باز فرمان حق تعالی در رسید که یا نور برگزیدۀ من غوطه بزن چون غوطه بزد چهار هزار سال بایستاد فرمان حق در رسید که بیرون آی چون بیرون آمد باز فرمان شد که خود را بجنبان چون بجنبانید قطره های بی عدد از چشم راست نور من بچکید ازان قطره جانهای پیغمبران آفریده شد و جانهای اولیاء الله نیز آفریده شد و بعد ازان ارواح شهیدان و بعضے از مومنان و بعضی از مخلوقات و بعضی از کافران آفریده شدند بعده هفت طبقۀ دوزخ آفریده شد پس دیگر بار خدای عزوجل بران آب دریای رحمت نظر کرد که دران دریا نور مرا نگاه داشته بود و ذکر آن دریا گذشت آب آن دریا موج بر آورد و در جنبش و لرزیدن در آمدن پس بخارے بر آورد چون دودی اندر هوا رفت و کفک بر روی آب جمع شد و آن آب همچنان می لرزید و از سهم حق تعالی همچنان می جنبید تا روز قیامت و ازان دود بر آمد همه یکپاره بود پس آن یکپاره را الله تعالی هفت پاره کرد تا هفت آسمان شد و زیر یکدیگر بداشت بقدرت خویش بی آنکه ستونے در زیر او باشد یا علاقۀ در زبر او باشد الامعلق سطبری هر پاره پانصد ساله راه بود پس ازان یکباره نیز هفت پاره کرد تا هفت زمین گردانید و از یکدیگر بر هوا بداشت چنانکه گفت قوله تعالی اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض

كانتا رتقاً ففتقناهما باز فرمان در رسید که ای نور برگزیدهٔ من بازگرد نور من بازگشت تا برسید بدریای چهارم فرمان شد که یا نور برگزیدهٔ من غوطه بزن چون غوطه بزد چهار هزار سال بایستاد باز فرمان شد که بیرون آی چون بیرون آمد ندا در رسید که خود را بجنبان چون بجنبانید دو قطرهٔ آب از بینی نور من بچکید از قطرهٔ اول خورشید آفریده شد از قطرهٔ دویم ماه باز فرمان حق در رسید که یا نور حبیب من بازگرد نور من بازگشت تا برسید بدریای پنجم فرمان شد که یا نور محمد علیه الصلوة والسلام غوطه بزن چون غوطه بزد چهار هزار سال بایستاد باز فرمان آمد که بیرون آی چون بیرون آمد ندا در رسید که خود را بجنبان چون بجنبانید قطره های بی عدد پیدا شد و عدد آن قطره ها بجز آفریدگار دیگرے نداند پس بدانکه ذرهٔ نور من بر جملهٔ پیغمبران و ملائکه و اولیاء الله و شهیدان و مؤمنان و بهمهٔ مخلوقات بقدرت الله تعالی قسمت شد باز فرمان در رسید که یا نور محمد علیه الصلوة والسلام بازگرد نور من بازگشت تا برسید بدریای ششم فرمان شد که غوطه بزن چون غوطه بزد چهار هزار سال بایستاد باز فرمان شد که بیرون آی چون بیرون آمد ندا در رسید که خود را بجنبان چون بجنبانید قطره های بیعدد پیدا شد و از ان قطره ها جملهٔ ستاره گان آفریده شدند باز فرمان حق تعالی در رسید که یا نور برگزیدهٔ من بازگرد چون نور من بازگشت تا برسید بدریای هفتم فرمان در رسید که غوطه بزن چون غوطه بزد چهار هزار سال بایستاد باز فرمان شد که بیرون آی چون بیرون آمد ندا در رسید که خود را بجنبان چون بجنبانید چهار قطره بچکید از قطرهٔ اول باد آفریده شد و از قطرهٔ دوم خاک و از قطرهٔ سوم آب و از قطرهٔ چهارم آتش آفریده شد آنگاه فرمان در رسید که ای نور حبیبم ازین چهار کدام را اختیار میکنی تا که پیغامبری ترا بر خلق آشکارا کنم بعد از ان نور من اول بر باد رفت گفت السّلام علیك ای باد باد گفت وعلیك السلام ای نور حبیب حضرت پروردگار نور من گفت تو کیستی باد گفت یکی از بندگان خداوندم نور من پرسید که ای باد تو در دنیا چه خواهی کرد باد گفت آنچه مراد من باشد نور من گفت استغفر الله بنده را مراد خود کاری نبود دیگر که تا چه عیب داری باد گفت ای نور حبیب خدای تعالی چه عیب دارم نور من گفت تو بندهٔ گر زبای تو ردی همه را بو بینی ولیکن روے ترا هیچکس نه بیند باد گفت ای نور حبیب خدا مگر تو بی عیبی نور من گفت بی عیب خدای تعالی است و بنده پر از عیب است بعد از ان باد کلمهٔ شهادت بر زبان راند کما اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد انّ محمداً عبده ورسوله باد در دین آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آمد و حلقهٔ بندگی در گوش کرد بعد از ان نور من بر آب آواز داد گفت السّلام علیك ای آب آب گفت وعلیك السّلام ای نور

حبیب خدا نور من گفت تو کیستی گفت یکی از بندگان خداوندم نور من گفت ای آب تو در دنیا چه خواهی
کرد آب گفت آنچه مراد من است همان کنم نور من گفت استغفر الله بندگان را بمراد خود
کاری نیست ای آب بر خود بنگر تا چه عیب داری آب گفت ای نور حبیب خدا چه عیب دارم نور
من گفت خدای تعالی بندگان خواهد آفرید جملهٔ ناپاکان از تو پاک خواهد شد اگر ایستاده شوی گنده
شوی و کرم در تو افتد آب گفت ای نور حبیب خدا اگر تو بی عیبی نور من گفت استغفر الله بنده
گناهگار است و پر عیب و لیکن بی عیب خداست بعده آب کلمهٔ شهادت بر زبان راند که اشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله آب در دین آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آمد
و حلقهٔ بندگی در گوش کرد بعد از ان نور من بر آتش آواز داد گفت السلام علیک ای آتش آتش
گفت و علیک السلام ای نور حبیب خدا نور من گفت ای آتش تو در دنیا چه خواهی کرد آتش گفت
آنچه مراد من است همان کنم نور من گفت بنده را بمراد خود کاری نیست ای آتش بر خود بنگر چه عیب
داری آتش گفت ای نور حبیب خدا چه عیب دارم نور من گفت کشندهٔ تو آب است و قوت تو
از باد است آتش گفت ای نور حبیب خدا اگر تو بی عیبی نور من گفت استغفر الله بندگان گناهگار
و پر عیب اند و بی عیب خدای تعالی است آتش نیز کلمهٔ شهادت بر زبان راند که اشهد ان لا اله
الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله آتش در دین آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آمد حلقهٔ بندگی در
گوش کرد بعد از ان نور من بخاک آواز داد گفت السلام علیک ای خاک خاک گفت و علیک
السلام ای نور رسول الله خاک در حال حلقهٔ بندگی در گوش کرد و فروتنی نمود و شکستگی بسیار
در میان آورد و هیچ سخن نکرد نور من خاک را در کنار گرفت گفت اول آخر ترا قبول کردم زیرا که از تو هیچ
کبر منی ندیدم الله تعالی میفرماید که مهتر آدم علیه السلام را از خاک آفریدم باز در خاک در آرم قوله تعالی
ان الله علی کل شیء قدیر. بنده ازین چهار چیز خالی نیست آنها که بادیانند متکبرانند و آنها که آبی اند
جوانمردانند و آنها که آتشی اند بخیلانند و آنها که خاکی اند فقیرانند حق تعالی میفرماید که من آن خداوندم که بعضی
را از خاک آفریده ام باز در خاک هلاک خواهم کرد و بعضی را از آب آفریده ام باز در آب هلاک خواهم کرد
بعضی را از آتش آفریده ام باز در آتش هلاک خواهم کرد باز اینهمه را بکرم خویش در بهشت جای دهم اگر
مطیع باشند و خلق راسه من برکت یعنی آفریده شد سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
از برکت و خلق عینه من الحیاء یعنی آفریده شد دو چشم مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
از حیا و خلق انفه من العنبر الاشهب یعنی آفریده شد بینی مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

از عنبر اشهب وخلق اذنیه من العبرة یعنی آفریده شد دو گوش حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه وآله وسلم از عبرت وخلق لسانه من التسبیح یعنی آفریده شد زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم از برای ذکر گفتن وخلق شفتیه من التسبیح ایضا یعنی آفریده شد دو لب مبارک آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم از برای تسبیح نیز وخلق اسنانه من النور یعنی آفریده شد دندانهای مبارک آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از نور وخلق قلبه من الاخلاص یعنی آفریده شد دل حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وآله وسلم از اخلاص وخلق جیده من القدرة یعنی آفریده شد گردن مبارک آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از قدرت وخلق صدره من الیاقوت الجنة یعنی آفریده شد سینه مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از یاقوت بهشت وخلق عضدیه من القوة یعنی آفریده شد
دو بازوی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از قوت وخلق یدیه من السخاوة یعنی آفریده
شد دستهای مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سخاوت وخلق لحمه من المسک الجنة یعنی
آفریده شد گوشتهای مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مشک بهشت وخلق امعائه
من الصبر یعنی آفریده شد روده های مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از صبر وخلق عظمه من
نباة الجنة یعنی آفریده شد استخوانهای مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از کافور بهشت
وخلق قدمیه من عبادة الله تعالی یعنی آفریده شد قدمهای مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم از برای عبادت خدای تعالی **نقل است** از دقایق الحقایق تصنیف ابو لیث
ثمرقندی چنین آورده است که بعد از آن آفرید خدای تعالی قندیلی از عقیق سرخ که دیده می شد
ظاهر او را از باطن و باطن او را از ظاهر پس آفرید حق سبحانه تعالی صورت حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه وآله وسلم را بمثل صورت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در دنیا بودند پس نهاد درین قندیل
قیام آن صورت همچون قیام رسول علیه الصلوة والسلام که در نماز و بیاویخت آن قندیل را
بساق عرش مجید پس گرد گشتند ارواح انبیا علیهم السلام وغیره در اطراف نور محمد علیه الصلوة والسلام
تسبیح وتهلیل گفتند **نقل است** از قصهٔ موسی علیه الصلوة والسلام قال النبی علیه الصلوة والسلام
کنت جوهرا لطیفا اطوف حول العرش فنظر الله تعالی الی نظر الهیبة فعرقت من الحیا فقطرت
منی سبع قطرات خلق الله تعالی من القطرة الاول ابوبکر ومن الثانیة عمر ومن الثالثة
عثمان ومن الرابعة علیا رضی الله عنهم ومن الخامسة علماء ومن السادسة
الورد الاحمر ومن السابعة الارز **نقل** از قصهٔ موسی علیه السلام که فرمودند پیغمبر علیه الصلوة والسلام

که بودم من جوہر لطیف و طواف میکردم گرد عرش را پس نظر کرد اللہ تعالی بسوی من نظر بہیبت پس عرق کردم از حیا پس بچکید از من ہفت قطرہ پیدا کرد اللہ تعالی از قطرۂ ابوبکر از قطرۂ دوم عمر و از قطرۂ سوم عثمان و از قطرۂ چہارم علی رضی اللہ تعالی عنہم و از قطرۂ پنجم علما و از قطرۂ ششم گل سرخ و از قطرۂ ہفتم برنج پس خلق کرد اللہ تعالی جانہا را تا بو منید نور آنسرور را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس نظر انداختند بعضے ازان جملہ را نظر بر سر آن نور افتاد در دنیا آمد بادشاہ شد و آنکہ چشم بر پیشانی او انداخت امیر عادل شد و آنکہ دو ابروی او را بدید نقاش شد و دیدۂ کسی کہ بر دو گوش او افتاد مقبل شد و آنکہ بر دو رخسارش نظر افتاد محسن و عاقل گشت و آنکہ دو چشم خدا بینش را بدید حافظ کلام ربانی شد و آنکہ نظر او بر دو رخسار مبارکش افتاد حکیم و طبیب و عطار شد و آنکہ دو لب مبارک او را بدید خوبرو و وزیر شد و آنکہ دہان مبارک او بدید صایم الدہر شد و آنکہ دندان مبارک او بدید خوبرو گشت از مردان و زنان و آنکہ دیدہ بر زبان او انداخت رسول سلاطین شد و آنکہ چشم بر گلوی مبارک او انداخت واعظ و ناصح شد و موذن شد و آنکہ بر محاسن مبارکش نظر انداخت غازی حقانی شد و آنکہ نظرش بر گردن مبارک او افتاد تاجر شد و آنکہ بر بازوے راست مبارکش نظر انداخت حجام شد و آنکہ نظر بر بازوی چپ مبارکش انداخت جلاد شد و آنکہ نگاہ بر کف دست راست او کرد صراف شد و آنکہ بر کف دست چپ او نظر انداخت کیل پیما شد و آنکہ دو دست او دید سخی و زیرک شد و آنکہ پشت دست چپ او بدید بخیل و لئیم شد و آنکہ پشت راست مبارک او بدید رنگریز شد و آنکہ سر انگشتان او را بدید نویسندہ شد و آنکہ سینۂ بی کینہ اش بدید عالم بزرگ شد و آنکہ پشت او بدید متواضع شد باحکام شرعی و آنکہ ہر دو پہلوی او را بدید غازی شد و آنکہ شکم او بدید قناعت و زہد ورزید و آنکہ دو زانوی او را بدید ساجد و راکع شد و آنکہ دو پای مبارک او را بدید روندہ شد و آنکہ سایۂ او را بدید مطرب و صاحب طنبور شد و آنکہ دید و نگاہ نکرد یہودی و نصرانی شد و کافر شد و آنکہ اصلا نظر ناانداخت چون بدنیا آمد دعوی خدائی پیش گرفت چون فرعون و شداد و نمرود و غیرہم آوردہ اند کہ چون نور کامل السرور حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مخلوق شد بصورت مرغ سفید در بحر رحمت کہ نزدیک عرش ست چہار صد ہزار سال غوطہ خورد این چہار کلمہ تسبیح را میگفت کہ سبحان العلیم الذی لا یجہل سبحان الحلیم الذی لا یعجل سبحان القدیم الذی لا یزول سبحان الکریم الذی لا یبخل آوردہ اند کہ ہر کہ این صفت آفرینش نور حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بخواند یا باخود دارد یا بشنود خدای تعالی آن بندہ را ثواب چہار کتاب عطا فرماید اول توراۃ موسی علیہ السلام دوم زبور داؤد علیہ السلام سوم انجیل عیسی علیہ السلام چہارم ثواب فرقان محمد مصطفے صلی اللہ علیہ

و آله وسلم ثواب چهل حج در دیوان اعمال آن بنده بنویسند تا جای خود را در بهشت نبیند از دنیا رحلت نکند

ذکر فضیلت خواندن آفرینش نور آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

راویان اخبار و ناقلان آثار چنین روایت کنند ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن یار غار سید ابرار محمد مختار در شمار قاتل کفار که سبب رفع درجات و دفع بلیات ست و محو خطابات است و قضای حاجات است میفرماید که حق تعالی جبرئیل امین علیه السلام را فرستاد که از ثواب آفرینش نور آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خبر ده از درگاه رب العزت جبرئیل امین علیه السلام در رسید که یا رسول الله هر که صفت آفرینش نور تو کرده باشد ایزد تعالی آن بنده را مرتبهٔ اعلی روزی گرداند و در حق ایشان این بشارت بدهد که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون در حسنات اعمال آن بنده گان بنویسید که حق تعالی در حق ایشان بشارت داده است جبرئیل علیه السلام فرمود که هر که صفت آفرینش نور مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را بخواند یا بشنود یا نگاه دارد حق تعالی آن بنده را چندان ثواب بدهد که گویا بر همهٔ مردان و زنان مؤمن و مؤمنه که در ربع مسکون همه را توانگر گردانید از صدقهٔ خود با هر که صفت آفرینش نور محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بوده باشد حق تعالی مر آن بنده را صلوة و رحمت خود فرستد آن مقدار ثواب بدهد که کسی هفتاد هزار سال پیوسته در راه خدای تعالی شبها بطاعت بوده باشد و روزهاے بسیار صدقه کرده باشد و سحر ساحران و عداوت دشمنان در وی تاثیر نکند و هر که صفت آفرینش نور محمد مصطفی صلی الله علیه آله وسلم را با طهارت بخواند یا با خود دارد یا بشنود سن که خداوندم هفتاد هزار فرشته را بفرمایم تا استغفار کنند و گناهان آن بنده را آمرزش خواهند دعای ایشان را در حق آن بنده اجابت فرمایم یا محمد علیه الصلوة والسلام هر آنکس که صفت آفرینش نور ترا بخواند و اگر خوانده نتواند با خود نگاهدارد خدای تعالی آن بنده را در بهشت قنطرهای خوب بغیر حساب بدهد و در هر قنطار درست که قیمت آن زیاده از همهٔ مالهای دنیا باشد از فتنهٔ دجال علیه اللعنة از برکت این صفت آفرینش نور آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که با خود نگاهدارد هر که این صفت آفرینش نور را در آخر روز دوشنبه یا جمعه بخواند خلق بشنوند بشنیدن ایشان نوری بیافرینند از جای آن بنده تا خانهٔ کعبه میان نور فرشتگان رحمت کنند مر آن بنده را آمرزش خواهند تا آنکه آن بنده سر از جای بردارد و فرشتگان نهصد هزار فرشته رحمت باشند و اگر آن بنده بمکه باشد نور کرامت فرمایند از آنجا که او باشد تا بیت المقدس و میان نور فرشتگان بی عدد آن بنده را آمرزش خواهند تا آنکه سر از خواب دارد مر آن بنده را من که حضرت خداوندم بعدد راست گوی دانندگان و بعدد دروغ گوی دانندگان و بحق زکریا و بحق مریم و عیسی و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و موسی و هارون و اسماعیل و ادریس

علیهم الصلوة والسلام وبعد آن کسانی که مرا کي دانند ویکی خوانند ویکی شنوند ویکی اعتقاد کنند از زن و فرزند منزه دانند و هر سالی حج پذیرفته در دیوان اعمال آن بنده ثبت گردانم و ده هزار ساله بدی از دیوان آن بنده محو گردانم و ده هزار درجه در بهشت بنام آن بنده کنم و مر آن بنده را ثواب صابران و علم مهاجر و انصاری ودکی کنم چون بنده سر از گور بردارد فرشتگان بی حساب ورا بروح و ریحان و مغفرت و غفران مژده بدهند اگرچه گناهان او بعدد ریگ بیابان و برگ درختان و موی جانوران بوده باشد همه را از آن بنده درگذرانم و چشمهای آن بنده را در وقت نزع روشن گردانم در وقت آمدن ملک الموت یا محمد علیه الصلوة والسلام هر که این صفت آفرینش نور ترا دوست دارد یا آنکس بنویسد منکه خداوندم آن بنده را عطا دهم ثواب ده ساله طاعت بعدد برگ درختان و قطره های باران و موی جانوران در ریگ بیابان هرچه در عرش و کرسی و بحر و بر و مشرق و مغرب و فلک و ثریا و قمران و ملوان و زهره و شفق و خلق و لوح و قلم و سدره و جنت و صباح و ارواح و غیر آن بنده را عطا دهم و ثواب طاعت چهل ساله و ثواب صبر کننده گان و شکر کنندگان بر عطا آن بنده را روزی و نصیب گردانم از دنیا بیرون بیرون نرود تا جای خود را در بهشت عنبر سرشت نه بیند

باب چهل نهم در بیان آفرینش عالم و عجائب و غرائب آن در اخبار الملکوت

آورده است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بعد از مراجعت از معراج بمقام مالک دوزخ رسید گفت یا مالک صفت طبقهٔ زمین اول را یک بیک با من بیان کن مالک گفت الله تعالی فرشته آفریده است که زمین و کوه ها را فرمان بردار او کرد و ارگردانیده است و رگهای زمین و کوه ها بدست او داده است حق تعالی از علامات امر خود خواهد که بخلق نماید این فرشته را فرماید تا رگهای زمین را بجنباند تا زلزله پیدا شود تا آن زمان که خواهد بعده ساکن گرداند بسیار باشد که ساکن بجنباند تا زلزله سهل باشد گاهی باشد که سخت بجنباند که زلزله دیر بماند وقتی بود که زمین بشگافد و آب بسیار بیرون آید که خلق را هراسی حاصل گردد که موجب توبه و انابت بود چون بر روی زمین فسق و فجور و فساد بسیار ظاهر شود آنگاه حق تعالی فرشته را امر کند که رگهای زمین را بجنباند و بکشد زلزله ظاهر شود باشد که بنده گان از افعال ناشایسته توبه سازند و بعضی گفته اند که گاوی که زمین بر شاخ اوست بوقت ماندگی از شاخی بشاخی می نهد آن زمان زمین بجنبد این قول اصلی نیست زیرا چه بایستی که بیک زلزله تمامی روی زمین بجنبد و زلزله جنبیدن زمین حق است ولیکن حق تعالی رگهای زمین بدست فرشته داده هر کجا که حکم حق تعالی می شود آن فرشته رگهای زمین را می کشد و زلزله ظاهر می شود و باید دانست که هفت طبقهٔ زمین را حق تعالی آفریده

وهر یکے را نامی ست و باین زمینها هوا یے ست کشادگی و مسافت آنها پانصد ساله راه ست بدانکه در زمین
اول قومی سکونت دارند که ایشان را برشم خوانند و بر ایشان امر نهی است چنانکه بر ما و ایشان را
ثواب و عقاب ست در جواهر الآثاره آورده ست که نام زمین اول مکا است و زمین دویم را نام خلده
است و درین زمین عذاب گوناگون ست از برای دوزخیان و ساکنان این زمین گروهی اند که ایشان
را نام طمس ست و ایشان گوشت یکدیگر را میخورند و خون یکدیگر را می آشامند و زمین سوم را نام عرفہ است
و درین زمین کژدمها اند بے قیاس مانند شتر دمها دارند مانند نیزه و در هر دم سیصد شصت مهره است
یعنی گره بر گره بسته اند از زهر اگر یکے از ان بزمین نهند تمامی اهل زمین هلاک کردند و درین زمین گروہے
سکونت دارند که ایشان را فیس خوانند طعام و شراب ایشان زمین نمناک ست و زمین چهارم را نام
جرما ست هرگاه که در دنیا روز باشد آنجا شب باشد و هرگاه که آنجا روز باشد در دنیا شب باشد از
برای آنکه فلک گردان ست آفتاب را میگردانند و درین زمین مارانند برای اهل دوزخ در بزرگی
مانند کوه ها و هر مارے را نیشها ست چنانچه تنه خرما دراز اگر خواهند کوه را ذره ذره گردانند و ساکنان
این زمین گروهی اند که ایشان را جلهام خوانند آنها را نه چشم ست و نه قدم لیکن پرها دارند بمانند پر
عقاب و ایشان آنگاه میرند که پر شوند و زمین پنجم را نام ملیا ست و درین زمین سنگ و گوگرد است
که در گردن کافران خواهند آویخت و آتش در خواهند زد و سینه های ایشان را خواهند سوخت
و زبانه آن در روی ایشان خواهند گرفت چنانچه الله تعالے در کلام مجید خود فرموده است که ؎
اتقوا النار التی وقودها الناس و الحجارة اعدت للکافرین در تفسیر گفته است که آن سنگ گوگرد
ست زیرا که آن دیر گدازد در آتش و سخت باشد و نیز ساکنان این زمین گروهی اند که ایشان را نجاط
خوانند وعده ایشان بجز خدای دیگری ندانند و ایشان یکدیگر را میخورند و زمین ششم را نام عجیبا ست و
درین زمین دیوانند آتشین و کردارهای ایشان باطل ست و ساکنان این زمین گروهی اند که ایشان
را قطاها خوانند بر صورت مرغانند و ایشان حق تعالی را چنانچه حق عبادت ست می پرستند مصطفی صلی الله علیه
و آله وسلم فرمودند که من و اخی جبرئیل علیه السلام و مالک دوزخ در زیر هفتم زمین رسیدیم و زمین هفتم را نام
سجین است چنانچه در قرآن ست که کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و این سجین زیر هفتم است
و درین زمین جای بودن ابلیس لعین ست در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده
است که اسامی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را در طبقۂ دوم زمین مجل خوانند و در طبقۂ سوم مکرم خوانند
و در طبقۂ چهارم مشرف خوانند و در طبقۂ پنجم طاهر خوانند و در طبقۂ ششم امین الله خوانند و در هفتم زمین

نوراللّٰه خوانند وهب بن منبه گوید که از حضرت موسی صلوٰة اللّٰه علیه پرسیدند که فرود این زمین چیزی از مخلوقات هست یا نی فرمود آری هفت زمین از آتش است و نیز هفت دریای از آتش ست و درین زمین گروهی اند که ایشان را حبشوم خوانند سیاه و کوتاه اند و چنگلها دارند چون چنگل و پرندگان و اینها گروهی اند که بقوم یاجوج و ماجوج مسلط خواهند شد تا ایشان را هلاک گردانند و گفته اند که ابلیس لعین درین زمین در بند است یکدست او در پیش بسته و دوم در پس و هر دو پای او همچون لشکرهای خبرهای عالم را باو میرساند چنانچه در حدیث آمده است که ابلیس لعین تخت خود را بر آب نصب میکند و سران شیاطین را در عالم نامزد میکند و نزدیکتر او دیوی ست که فتنهٔ بزرگ میانگیزد و چون هر شبانگاه شیاطین باز میگردند و کارهای کردهٔ خود را باو میگویند ابلیس بهر کدام از انها میگوید که کاری نکردی تا یکی از انها می آید و می گوید که من میان زن و شوهر جدای ابلیس او را میگوید که تو نیکو کسی مراد از تخت بر آب نصب کردن او آن ست که او جای ساکن میگردد که آواز لاحول ولاقوة و لعنت نشنود و دیوان و سرکشان و پریان گرد برگرد او در گرفته میباشند و ارواح بدکرداران در زیر تخت ابلیس لعین ست در کتاب معراجین آورده است که این زمین در جنبش بود چنانچه کشتی بجنبد و در محلی قرار نداشت اگر کوهها بود اما از فرود بالا شدن نگاه میداشت از جنبش برقرار نبود تا باری تعالی فرشته افرید او را آنمقدار زبانها بود که شمار آنرا اللّٰه تعالی داند و نام این فرشته روحائیل است فرمان ور رسید که تا در زیر هفتم زمین در اید و خدای تعالے این هفت طبقهٔ زمین را بر سر وی نهاد در غایت عظمت و قوت آن فرشته کرانهای او را بگرفت یکدست او سوی مشرق و یکدست او سوی مغرب قرار گرفته است اما هر دو قدم او را قرار نبود تا باری تعالے در فردوس سنگی آفرید چهارگوشه ولیکن بزرگی آن سنگ خدای تعالی داند آن سنگ از یاقوت سرخ ست و در میان آن هزار سوراخ حق تعالے پیدا کرده است و از هر سوراخ دریای ست ظاهر شده و صفت آن بجز اللّٰه تعالے دیگری نداند و انچه دران مخلوقات ست از عدد و جنس و صفات پس آنگاه قدمهای آن فرشته بران سنگ قرار گرفت در قصص الانبیا آورده است که این سنگ را قرار نبود آنگاه حق تعالی او را بالای شاخهای گاو نهاد تا قرار گرفت و آن گاو را هشتاد هزار شاخ ست رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمودند در صفت آن گاو که ملک هژده هزار عالم بر شاخهای اوست نام آن گاو لیوثاست و این گاو را حق تعالے در فردوس آفریده است از یاقوت سرخ ست چهل هزار سر دارد همه از یاقوت سرخ و نیز در قصص الانبیا آورده که از سر وی تا سر دیگر آن گاو پنجصد ساله راه است و چهل هزار روی دارد و در هر روی چهل هزار چشم دارد از نور چنین آورده اند که حکمت بالغ او

درین آن ست که تا قدرت الله تعالی ظاهر شود که هر چیز عظمت چیز نداند و نشناسد که یکی از کی عالی ست
و حق تعالے این چنین جانوری را در بزرگی آفریده است چون این زمان باخر رسد آنگاه حق تعالے
جبرئیل علیه السلام را فرمان خواهد داد که جمله آب دریاها را بر پر خویش برگیرد چنانکه هیچ آبی در جهان
نماند بعده فرمان در رسید که این جمله دریاها را در حلق گاؤ بریز گاؤ دهان باز کند و جمله آبها را فرو برد از
دهان تا حلق او نرسد گاو بدرگاه حق تعالے مناجات کند که الٰهی حلق من تر نشد نیکو بنگر و بشنو که الله
تعالی چنین جانوران آفریده است و این جمله را بقدرت خویش و علم قدیم خویش بر میدارد آورده
اند که در هر شش ماه یک نفس میزند چون نفس او از بینی او بیرون آید آب دریاها زیاده شود چنانکه
بسر کوهها برسد چون نفس درکشد آب دریا کم شود و ماهیان پدید آیند و در تاج القصص آورده است
که از سر آن گاؤ تا دنبال وی سی هزار ساله راه است و چهل هزار پای دارد از سیم سفید از ین پای تا
پای دیگر او مسافت پنجصد ساله راه ست و گردسم هر پای او پنجصد ساله راه مسافت دارد در زهرة
الریاض آورده که در میان هر دو دیدهٔ آن گاؤ یازده هزار دریاست و در هر دریای چندان عجائب
است که صفت آن بجز باری تعالی دیگری نداند و هر روز وظیفهٔ این گاؤ صد هزار ماهی می باشد
از دریا بار بقدرت خداوندی از رزاق علی الاطلاق بوی میرسد در کتاب معراجین آورده است
که رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که در انجا فرشته دیدم که سر او در زیر عرش و پای وے در
سجین و سلسلهٔ از زر در دست او بود و آن سلسلهٔ در گردن آن ماهی کرده که زمین بر پشت اوست
و سر آن ماهی از یاقوت ست و گردن آن از زمرد و جمله سمهای گاؤ بر مهره ماهی قرار گرفته است در
کتاب المعارج آورده است که روزی ابلیس لعین در نزد آن گاؤ برفت گفت این مقدار بار را
بسبب چه برداشتهٔ و در چنین رنج بے پایان ماندهٔ بیا از زیر این بارگران بیرون تا ترا در مقامی که برم
که آسودگی ترا حاصل شود چون گاؤ این سخنان شنید دل بر قول ابلیس نهاد آنگاه حق تعالی پشهٔ را
بیافرید و حکم کرد تا در بینی آن گاؤ در آمد چنان نیش زد که هشتاد سال بیهوش شده افتاد بعد از هشتاد
سال بهوش آمد با خود گفت من بیهوش شده افتادهٔ ام عالم همه زیر و زیر شده باشد چون بالا نگریست
دید که عالم برقرار بقدرت الله تعالی و در قصص الانبیا آورده است که آن گاؤ بنالید از رنج آن
پشهٔ بس فرمان داد الله تعالے تا از بینی او پشهٔ بیرون آمده ایستاد و در پیش بینی او و آن پشه در
پیش گاو ایستاده است گاو دران پشه می نگرد و پشه دران گاؤ می نگرد و گاؤ از ترس پشه نتواند
جنبیدن سبحان الله بقدرت آن خدای که چندین هزار عالم را با پشهٔ نگاه میدارد و از ان وقت

از قدرت خدای تعالی برقرار ست بعد از ان بر آن گاو ندا آمد که چه پنداشتی که آن کوه وانچه بر این
است تو بر میداری من بقدرت خویش بر میدارم آن گاو بعجز خویش و بر قدرت الله تعالی معترف
شد و بحمد و ثنا مشغول گردید در موازات نیکو بشناخت پس باید که بنده این جمله را بقدرت حق تعالی
قایم داند رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که گاو باز در دل خود آورد که آسمان و زمین بر شاخهای
من ست آنگاه حق تعالی بعلم قدیم خود دانست گفت ای گاو تو جانب پایهای خود را ببین چون
گاو بجانب پایهای خود دید که سمهای او بر مهرهٔ ماهی ست و تمامی ماهی خالی مانده چون قدرت حق
تعالی برین نوع دید حیران شد و طوقی از مروارید در گردن آن ماهی بود و سلسلهٔ را بر ان طوق محکم
کرده است هزار فرشته ایستاده آنمقدار بر راست او و همچنان بجانب چپ او و بر سر هر فرشته تاجی
مکلل بگوهر و هر گوهری را روشنی از مشرق تا مغرب فرو گرفته آورده اند که آن ماهی را نام بلهوت
است و شش صد هزار پر دارد از عنبر سفید و بر هر پری سیصد هزار ماه و ستاره دارد و سر و دنبال
بیرون آورده است از زمین هفتم و بر گرد دنیا حلقه زده بزیر عرش و هفت آسمان و هفت زمین و کوهها
و دریاها و همه خلایق آسمان در میان پشت او قرار گرفته و در میان دو دیدهٔ او هفت دریا می باشد
و در هر دریای هفتاد هزار شهرستان ست و در هر شهرستانی هفتاد هزار فرشته است آورده اند
که الله تعالی ماهی عظیم در زیر زمین آفریده است که هیچکس درین ماهی نتواند نظر کردن از عظمت وی خشیدن
چشمهای او گفته اند که عظمت او بدین حد ست که اگر همه دریاهای روی زمین را در سوراخ بینی او ریزند
مانند دانه سپند که در زمین باشد بدانکه این آن ماهی ست که خدای تعالی با و سوگند یاد کرده است
که ن والقلم وما یسطرون آورده اند که موسی علیه السلام گفت الٰهی مرا تمناست که آن ماهی را
ببینم خطاب آمد که یا موسیٰ تو طاقت دیدن آن ماهی نداری گفت طاقت و قوتم بده حضرت جبرئیل
علیه السلام را حق تعالی گفت که حاجت موسیٰ علیه السلام روا کن جبرئیل علیه السلام بیامد و در دریا
فرو شد و از انجا بر آمد مهاری در دست گرفته می کشید موسی علیه السلام بنگریست که روی آب
سیاه شد وقتی بود که سر ماهی از آب نمودار شد له می بر آمد سر ماهی هنوز تمام نبر آمده
بود موسی علیه السلام بیهوش شد چون بهوش آمد آن ماهی ناپدید شد جبرئیل علیه السلام گفت یا موسی
این آن ماهی نیست که زمین بر پشت اوست و هنوز سر این ماهی تمام از دریا بر نیامده بود آن ماهی
بمقداری است که اگر این ماهی که سر او بر آمده بود بگوش آن ماهی در آید و از دیگر گوش او بیرون آید
اصلاً او را خبر نبود در سراج القلوب آورده است که ن والقلم وما یسطرون حضرت عیسی علیه السلام

له [illegible]

گفت الٰہی آن ماہی را کہ عالم را بر پشت او نہادۀ او را با من نمای جواب آمد کہ یا عیسیٰ برلب دریا
رو تا عجائب بہ بینی عیسےٰ علیہ السلام برلب دریا رفت وایستادہ شد اندر ساعتی ماہی پدید آمد ہرچند
عیسیٰ علیہ السلام بنگریست پہنای آن ماہی را نتوانست دیدن تا وقت نماز دیگر و نماز شام و شب
در آمد و آن ماہی تا سہ شبانہ روز ہمی رفت و درین سہ شبانہ روز دُم وی پدید نیامدہ بود عیسیٰ
علیہ السلام متحیر شد گفت خداوندا این آن ماہی ہست کہ زمین بر پشت او ہست ندا آمد کہ این آن ماہی
نیست یا عیسیٰ آن ماہی را ہر روز از دریا مثل این ماہی ہفتاد ہزار ماہی باید تا بخورد در قصص الانبیا
آوردہ است کہ آن ماہی قرار گرفت بر آب و حق تعالے دریای آفریدہ است چنانکہ ہفت دریای
آسمان و ہفت دریای زمین در جنب او چون کفی باشد اگر این دریا در میان نبودی ہفت آسمان
و ہفت زمین و انچہ در میان بودی از گرمی آتش دوزخ ہمہ بسوختی نعوذ باللہ من ذلک رسول صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ من با اخی جبرئیل علیہ السلام و مالک دوزخ برلب آن دریا رسیدیم مہتر
جبرئیل علیہ السلام دستم بگرفت و بر کتف خود انداخت و درمیان بردو مسافت آن دریا بجز اللہ تعالےٰ
دیگرے نداند مہتر جبرئیل علیہ السلام از انجا پرید کہ عقلم برفت علیہ السلام گفت مترس کہ ترا خدائے
تعالی ایمن کردہ است گفتم یا اخی جبرئیل نام این دریا چیست جبرئیل علیہ السلام گفت نام این دریای
رحمت است و قعر این چہل ہزار سالہ راہ ست لبس بماند دریای معلق بر ہوا لبس بیافرید خدای تعالی
بادی را تا در آمد در زیر این دریا تا دریا برین قرار گرفت لبس بماند باد معلق در مصابیح آوردہ کہ
شب معراج رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام با مالک دوزخ پرسید کہ یا مالک دوزخ بر چیست گفت بر باد ست در قصص الانبیا
آوردہ کہ باد معلق بر ہوا ست لبس بیافرید خدای تعالی تاریکی را تا باد قرار گرفت براین تاریکی لبس بماند تاریکی معلق در ہوا
لبس بیافرید خدای تعالی ہزار ہزار ریگ خورد در ان تاریکی ہزار ہزار کوہ از خاک ہزار ہزار پارہ کوہ سنگ لبس قرار گرفت این
تاریکی بران کوہ ہا بعدہ خدای تعالی کم کمی بیافرید و کم کم تودۂ ریگ باشد کہ آنرا ثری خوانند و بزرگی آن چندان است
کہ از آسمان ہفتم تا زمین ہفتم لبس بماند کوہ ہا معلق در ہوا لبس خدای تعالے بکمال قدرت خویش این
ہمہ را کہ یاد کردیم نگاہ میدارد چنانچہ گفت انما قولنا لشئ اذا اردناہ ان نقول لہ کن فیکون و این
کاف نون دو حرف است بعد از ان بیافرید سلسلۂ بزرگی و چندانے کہ از عرش تا ثری لبس این
یک گوشہ سلسلۂ را بربست بدین و دو گوشۂ دیگر را بربست بر گوشہ ساق عرش تا عالم قرار گرفت
در قصص الانبیا آوردہ کہ روزی عبداللہ ابن سلام بامتحان پیش رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام
آمد گفت یا رسول اللہ خدای عزوجل زمین را از چہ آفرید رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمودند

خدای تعالی از کفک آب تل سرخ پدید آورد بآنجا که امروز خانه کعبه در انجاست پس فرمان داد جبرئیل
ومیکائیل وعزرائیل واسرافیل علیهم السلام را تا چهار گوشه تل را گرفتند وباز کشیدند خدای تعالی تن
زمین را از ان تل سرخ آفرید واین را در دو روز آفرید قوله تعالی خلق الارض فی یومین گفت کوه ها
را از چه آفرید گفت از موج گفت موج از چه آفرید گفت از آب گفت آب را از چه آفرید گفت از مروارید
گفت مروارید را از چه آفرید گفت از تاریکی گفت صدقت یا رسول الله گفت قرار زمین از چیست
گفت از کوه قاف از عرائس امام ثعلبی در اخبار آمده است که خدای تعالی دیواری از کوه
قاف بر کرانه زمین پدید آورده تا بر تمامی زمین چون خاتم بر انگشت محیط گشته واز قاف تا آسمان
هشتاد فرسنگ ست ودر قصص الانبیا آورده است روایت میکند کعب الاحبار رضی الله عنه گوید
که از رسول علیه الصلوة والسلام پرسیدم که ساکنان این زمین پیش از حضرت آدم علیه السلام کیان
بودند رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که آن موسی ابن عمران علیه السلام سأل ربه عز وجل
بدرستی که موسی علیه السلام پرسید از پروردگار خود عما ان یعرف به الدنیا از انکه شناخته شود آن
دنیا را بمنذ کم خلقت مدت چندست که پیدا کرده شده است فاوحی الله تعالی الی موسی علیه السلام
پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی موسی علیه السلام کرد سألتنی عن غوامض علمی به پرسیدی
ای موسی مرا از مشکلهای علم من قال رب احب ان اعلم ذلک موسی علیه السلام گفت ای
پروردگار من دوست میدارم من که بدانم آنرا قال یا موسی خلقت الدنیا منذ مائة الف عام عشر مرات
پس فرمود حق تعالی ای موسی پیدا کردم دنیا را مدت صد هزار سال ست ده مرتبه وکانت خرابا
منذ خمسین الف عام وبود دنیا ویران مدت پنجاه هزار سال ثم خلقت فیها خلقا علی مثال البقر
پس آفریدم دران دنیا آفرینشی بر صورت گاو یاکلون رزق ویعبدون غیری خمسین الف عام
میخوردند روزی مرا ومی پرستیدند غیر مرا مدت پنجاه هزار سال ثم امتهم کلهم فی ساعة واحدة پس
میرانیدم جمیع آنها را در زمان واحد ثم خربت الدنیا خمسین الف عام پس ویران ماند دنیا
پنجاه هزار سال ثم بدأت فی عمارتها فمکثت عامرة خمسین الف عام پس شروع کردم من در آبادانی او و
درنگ کرد در عمارت پنجاه هزار سال ثم خلقت فیها بحرا فمکث البحر خمسین الف عام پس بیافریدم
من در دنیا دریا پس درنگ کرد دریا پنجاه هزار سال مواجا من الدنیا در حالی که موج میزد
از دنیا ثم خلقت دابة فسلطها علی ذلک البحر پس بیافریدم جانوری را وگماشتم بران دریا
فشربت فی نفس واحدة پس بنوشید دابه آن دریا را در دم واحد ثم بدأت فی عمارتها بعمارة خمسین

الف عام بس کردم شروع در عمارت او پنجاه هزار سال ثم خلقت خلقاً آخر اصغر من الزنبور واکبر
من البق بس بیافریدم آفرینش دیگر که خوردتر از زنبور و بزرگتر از پشه فسلطت ذلک الخلق علی تلک الدابة
فلدغتها وقتلها بس مسلط کردم من آن آفریده را بران دابه بس گزید آن دابه را و کشت آنرا فمکثت
الدنیا خراباً خمسین الف عام بس ماند دنیا خراب پنجاه هزار سال ثم بدأت فی عمارتها بس شروع
کردم در آبادی دنیا فمکثت عامرة خمسین الف عام بس درنگ کرد در حال آبادانی پنجاه هزار سال
ثم خلقت کلها آجام القصب بس آفریدم من دنیا را جنگل و خلقت فیها السلاحف و بیافریدم در ان
جنگل سنگ پشت و سلطت علیها و گماشتم بران جنگل فاکلها بس خورد آن سنگ پشت
آن جنگلها را حتی لم یبق منها شیئ تا آنکه باقی نماند از ان جنگلها چیزی فاهلکناها فی ساعة واحدة
بس هلاک کردم من او را در زمان واحد فمکثت الدنیا خمسین الف عام بس درنگ کرد دنیا در ویرانی
پنجاه هزار سال ثم بدأت فی عمارتها بس شروع نمودم من در آبادانی او فمکث عامرة خمسین الف عام
بس درنگ کرد در حال عمارت پنجاه هزار سال ثم خلقت ثلثین آدم بس بیافریدم سی آدم را
من آدم الی آدم ثلثین الف سنة از آدم تا آدم دیگر سی هزار سال مفاصله بود فاستعهم قضائی و قدری
بس دریافت ایشان را همه ایشان را قضا و قدر من ثم خلقت فیها خمسین الف مدینة من فضة البیضاء
بس بیافریدم در ان دنیا پنجاه هزار شهر از نقره سفید و خلقت فی کل مدینة مائة الف قصر من الذهب الاحمر
و بیافریدم در هر شهری صد هزار هزار خانه از زر سرخ فاملأت المدینة بس پر کردم آن شهر را من خردل
الی اعنان الهواء از دانه خردل تا نهایت والخردل الذمن الشهد واحلی من العسل وابیض من الثلج
و خردل لذیذ تر از شهد و شیرین تر از عسل و سفید تر از برف ثم خلقت طیراً اعمی بس بیافریدم من پرنده
نابینا و جعلت طعامه فی کل سنة حبة من خردل و گردانیدم خوردنی او را در هر سالی یکی از ان خردل
فاکلها حتی فنیت بس خورد آن پرنده آن دانه ها را تا آنکه نابود شد ثم خربتها فمکث خراباً خمسین الف عام
بس خراب کردم دنیا را پنجاه هزار سال ثم بدأت فی عمارتها فمکثت عامرة خمسین الف عام بس شروع من
در آبادانی او بس درنگ کردم در عمارت پنجاه هزار سال در اخبار الملکوت آورده است که
کعب الاحبار رضی الله عنه گفت از رسول صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم که ساکنان زمین پیش از
آدم علیه السلام کیان بودند گفت پریان بودند گفتم بعد از پریان کیان بودند گفتند فرشتگان بودند گفتم
بعد از فرشتگان چند مدت گذشته بود فرمودند هزار سال گفتم میان آدم و فرشتگان چند مدت گذشته
بود گفتند دو هزار و هب ابن منبه از رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت میکنند که حق تعالی آتشی

آفرید که آنرا زبانه و دود نبود آنرا سموم نام و جان را از ان آفریده چنانچه حق تعالے فرمود که والجان خلقناه من قبل من نار السموم باز گفت جان پدر جنیان ست و او لغایت عظیم ست و نام او مارج و او را زنی بود مارجه نام و ازین هر دو فرزندان آمدند و ایشان جن اند و ازین قبیلهای بسیار شد و ابلیس از نسل ایشان ست و ایشان از یک شکم دوگانه بچه می‌آوردند تا بسیار شدند بحدی که بعد در یک رسیدند بعده ابلیس از فرزندان ایشان زنے خواست یعنی از جنییان از ان زن نیز فرزندان بسیار بوجود آمدند فرزان ابلیس از عدد بیرون شدند در بیابانها و زمینها و دشتها و صحراها و سرگین دانها و سبزها و در آبهای روان و سردابها و در جایگاه سکونت و پناه ساختند بحدی که روی زمین از ایشان پر شد و بهر صورتے که تصور توان کرد خود را می نمودند و گفتند چون در زمین ایشان را جای نماند باری تعالی جان و اولاد او را در آسمان برد و ایشان را بعبادت و طاعت فرمان داد چنانچه گفت وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و چندگاه جان و اولاد او در آسمان بطاعت بودند تا آن زمان نے خدای تعالے خواسته بود بعده بعضے از ایشان را بر زمین نظر افتاد و زمین را پاکیزه و هموار و سبزه زار دیدند و دوکان و وحشیان در و دیدند از حضرت پروردگار درخواستند تا ایشان را در زمین فرود آمدن فرمان یافتند برین شرط که آنجا هم خدای تعالے را عبادت کنند و بے فرمانی نیارند و هفتاد هزار کس از آسمان فرود آمدند در زمین چنانچه می بایست حق عبادت بجا آوردند مدتی مدید برین حال بودند بعده در معاصی و خون ریزی بناحق مشغول شدند باری تعالی هفتصد سال ایشان را مهلت داد و در هر سالی رسولی بر ایشان می فرستاد چنانکه فرمود قوله تعالی یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی و ایشان بے فرمانی نموده آن پیغمبران را بدرجه شهادت میرسانیدند و ازین دلیل معلوم میشود که انچه در کتب مسطور ست که پیش ازین در زمین طائفه بودند باهم یک دیگر جنگها کرده و خون ریزیها نموده بودند و مؤکل این اشارت تنزیل بر آن ست که واذ قال ربک للملئکة انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء اگر ملائکه در زمین فساد قوی و خون ریزیها معاینه نکردندی این سخن نگفتندی لان الغیب لا یعلمه الا الله الغرض باری تعالی بر ایشان باقی اولاد جان که در آسمان بودند نامزد گردانید تا ایشان را قهر کنند ایشان از آسمان فروز آمده این طایفه را[1]

[1] زمین را نیک بتنگ آورده در موضعی یک جا کردند بعده حق تعالے بر ایشان آتشی فرستاد همه بسوخت

[1] در اصل نسخه منقول عنه در این جا بیاض است

در مرصاد العباد آورده که حق سبحانه وتعالی چون این جهان را بیافرید اول جرم نامیه را موجود
گردانید که ایشان ارواح حیوانات بودند و بر زمین قریب نخست همین گیاه واشجار وانهار
پیدا آمد که این را نامیه خوانند و در زمین همه گیاه و نباتات و درختان با نواع چنان شد که جمله
زمین پر از درختان وگیاه ها بهر نوع بسیار شد و با هیچ جای در زمین صحرا نماند در اصل خلقت این
ارواح نامیه از پرتو ارواح حیوانات شده بود و ایشان بخویش قریب بودند و نخست نزدیک بودند
بعد از نامیه حیوانات را بیافرید و چهارپایان وسباع و وحوش و طیور و بهایم و انچه بدین مانند غذای
یکدیگر با یکدیگر بود چون حیوانات وچهارپایان و دیگر چون آهوان وگاوان وگوسفندان و اسپان
وانچه بدین مانند بسیار شدند غذای ایشان جرم نامیه شد ایشان بسبب غذای خویش آن جمله را
بچریدند و بر سر این چهارپایان اسپان پادشاهی داشته بودند زیرا که در جمله چهارپایان هیچ صورتی
از صورت اسپ فوق نیست هم از ینها را پادشاهی بود که چند هزار سال پادشاهی میکردند تا روی
زمین صحرا شد بسبب آنکه چند هزار سال که حیات داشتند درختان وگیاه در زیر پای خود در آوردند
و بشکستند و صحرا کردند و غرضے که با ایشان تعلق داشت حاصل کنانید بعد از ان کوه ها و پشته ها بر زمین
مانده بود بعده دیوان را فرستادند که ایشان با یکدیگر در خلقت قریب افتاده بودند دلیل آنکه حیوانات
از پرتو شیاطین اند ایشان را در جهان پدید آوردند تا ایشان بیامدند چند هزار سال با حیوانات
جنگها کردند و ایشان را برانداختند و خود قرار گرفتند و بجهت سکونت خویش شهرها را بنا کردند و بنیادها
افگندند و آنجا که نشیب می بایست نشیب کردند و آنجا که بلند بایست بلند کردند و کوه ها را از جای
می کندند و بجای دیگر می بردند ایشان را چنین قوت وقدرت داده بود که پشتها وکوه ها از جای
میکندند و آنجا که می بایست می بردند تا جهان جمله آراسته شد غرضے که از ایشان بآخر رسیدنی بود
شد بجهت راندن ایشان کسانی را فرستاد که ایشان را توانند راندند و آن پریان باشند که دیوان
را توانند راندن زیرا که در اصل خلقت خویش قریب یکدیگرند بدلیل آنکه دیوان از پرتو ارواح
پریانند پس ایشان اصل باشند و دیوان فرع پس اصل قوی تر از فرع ست پس پریان اصل اند
و دیوان فرع ایشان بیامدند و چند هزار سال با دیوان محاربه کردند و دیوان را براندند و بجهت
راندن ایشان فرشتگان را فرستاد و عزازیل بر ایشان سالار بود و چون فرشتگان آمدند پریان را
نیز براندند زیرا که پریان از پرتو انوار فرشتگان شده اند پس ایشان اصل اند توانند که پریان را برانند
تا جمله جهان خالی شد پس فرشتگان چند هزار سال در زمین بودند غرض بحصول پیوست بعده

نوبت آدمیان رسید کہ اصل اند زیرا کہ حق تعالے را حکمت از خلقت کائنات ایجاد نبی آدم بود واورا از بر و بحر برگزید چنانچہ این آیۂ کریمہ از قرآن مجید در حق او ناطق ست کہ ولقد کرّمنا بنی آدم وحملنٰهم فی البرّ والبحر بدانکہ کرامت مشرف شدہ اورا در محل او گفتہ شود این ست بیان تقدیم وتاخیر همہ خلق زیرا کہ حیوانات و دیوان و پریان ایشان بر طریق فراشان بودند برین سبب کہ چون پادشاہے از مقامی بمقامی اتفاق نماید نخست فراشان وخدمتگاران را پیش فرستد تا ایشان خیمہ و بارگاہ وسایہ بان نصب سازند و یا کوشکے نصب کنند چون لایق آن شود کہ شاہ در ابدا ایشان دور شوند صاحب آن مقام بیاید و بباشد بدانکہ از جملہ کاینات حق تعالے را مقصود آدمیان بودند کہ بار امانت حق تعالی را تحمل توانستند کرد توفیق از فضل حق رفیق ایشان گشت قبول کردند چون جملۂ جهان از دیوان و پریان و فرشتگان راست شدہ بود بعدہ نوبت نبی آدم رسید کہ ایشان اصل اند و خلقت دیگر فرع و دیگر آفرینش بر مثال شجرہ است و تخم آن روح پاک محمدی است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وثمرۂ آن شجرہ وجود مطهر وملک وملکوت هرچہ در ملکوت است بیخهای آن شجرہ تصور کن و هر کار جسمانیان است تنۂ این شجرہ دان وانبیا علیهم السلام شاخهای این شجرہ پندار و ملائکہ را برگهای آن شجرہ انکار جملۂ آفرینش را بدین شجرہ نسبت است در کتاب صحاح از ابن کعب رضی اللہ عنہ آوردہ کہ آفرینش آسمان و زمین را شصت و لک هشتاد پنج هزار سال شدہ است قرن اوّل آبادانی دیوان بود شردہ لک شردہ هزار سال ایشان در زمین بودند قرن دوم آبادانی فرشتگان بود شردہ لک بست پنج هزار سال ایشان در زمین بودند قرن سوم آبادانی چهل آدم بود بعضے گفتہ اند کہ هفتاد آدم بودند و بعضے گویند کہ هشتاد آدم بودند ایشان را توالد و تناسل نبود یعنی پدر و مادر ایشان را نبود از نور آفریدہ شدہ بودند دہ لک بست پنج هزار سال ایشان در زمین بودند قرن چهارم آبادانی واسپان بودہ است هشت ایشان در زمین بودند بعدہ آدم صفی اللہ آفریدہ شد تا حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم هشت هزار سال تا بحضرت علیہ الصلوۃ والسلام رسیدہ بدین تفصیل روایت کردہ میشود از وهب ابن منبہ بدرستی و راستی کہ او گفت میان آدم ونوح علیهما السلام دو هزار و دو صد چهل بودہ و میان نوح و ابراهیم علیهما السلام نیز دو هزار و دو صد چهل سال بود و میان ابراهیم و موسی علیهما السلام نهصد پنجاہ سال بود و میان موسیٰ و داؤد علیهما السلام پانصد سال بود و میان داود و عیسیٰ علیهما السلام هزار بست سال بود و میان عیسیٰ علیہ السلام و خواجہ ما صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروایت قتادہ پانصد بست سال بودہ یک هزار چهل چهار سال الی زماننا از

وفات حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شده نقل است من عصمة الانبیا ایضاً در کتاب
صحاح آورده است که حدود دنیا و مسافت این زمین از مشرق تا بمغرب یک صد چهل هزار فرسنگ
است پنجاه چهار فرسنگ آن بیابان میباشد که معدن دیوان و چرندگان ست و چهل چهار فرسنگ
دریاست که معدن ماهی و غوک و مارست و چهل پنج هزار فرسنگ زمین آب روان و ازین مجموع دوازده
هزار فرسنگ زمین است و شش هزار فرسنگ زمین روم ست و چهار هزار فرسنگ زمین ترکستان
ست و نهصد فرسنگ زمین خراسان است و هفت هزار فرسنگ زمین زنگبار و کوه ست تا آنجا که
او را زمین چین خوانند و دو هزار فرسنگ زمین دوال پایان ست و هزار فرسنگ زمین یاجوج و
ماجوج سنت و دو هزار فرسنگ آب شده و سیصد هزار فرسنگ جزیره است که آنرا فراق خوانند و
هزار فرسنگ کوه قاف ست که گرد برگرد ست و این هزار فرسنگ آ با دانی و مسلمانی ست ارباب
تحقیق نوشته شده است در تاج القصص آورده است که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که
حق تعالی در مشرق دو خزانه آفریده است یکی از نور و یکی از ظلمت و از سوی مغرب دو فرشته بران
موکل کرده است آن فرشته که بر خزانه نور موکل ست دست فراز کند و یک قبضه ازان نور بردارد
و روی بسوی مغرب کند و یک انگشت باز کند و ازان نور چیزی ظاهر شود و صبح در جهان پدید آید
چون انگشت دیگر بکشاید جهان روشن تر گردد و همچنین چون تمامی انگشتان بکشاید تمامی جهان روشن
گردد و خورشید پدید آید چون شب نزدیک آید آن فرشته دست فراز کند از روشنائی روز پاره در قبض
آرد روشنی کمتر انگشت دیگر فراز کند روشنائی کمتر میگردد و چون هر پنج انگشت فراز کند جملهٔ نور روز
در قبضه آرد این آن وقت باشد که شفق فرو رود بقول امام ابو یوسف و محمد رحمهما اللہ سرخی است
و بقول رحمة اللہ علیہ سفیدی ست چون ناپدید شود آن سفیدی وقت نماز خفتن در آید پس آن
قبضه نور دران خزانه نهد پس آن فرشته که بر خزانه ظلمت موکل ست از جانب مشرق دست در
خزانهٔ ظلمت اندازد و قبضه ازان ظلمت بردارد و روی بسوی مغرب کند و انگشتی بکشاید تاریکی
در جهان پدید آید آن وقت نماز شام بود که آفتاب فرو رود و همچنین انگشت دیگر بکشاید جهان تاریک
تر میشود و چون همه انگشتان بکشاید عالم تاریک تر شود و شفق فرو رود و چون شب بآخر رسد آن فرشته
که بمغرب ست و بر خزانه ظلمت موکل ست روی بسوی مشرق کند و انگشتی فراز آرد تاریکی شب
کمتر شود و صبح بدمد همچنین یک یک انگشت فراز کند از ظلمت در قبض آرد تا هر پنج انگشت فراز کند
جملهٔ ظلمت از عالم در قبض خود آرد و جهان روشن شود آفتاب بر آید آنگاه قبضهٔ ظلمت را در خزانه

بنهد تا قیامت کار ایشان این ست چون دو خزانه ظلمت و نور که از جانب مشرق ست تهی شود و
این دو خزانه که از جانب مغرب ست پر شود آنگاه عمر دنیا بآخر رسد و وقت آن وقت قیامت قائم
شود و از صانع آفریدگار هر کدام بینی از یکدیگر عجیب تر و نیکو تر خلقان جواهر را سنجند و هیچکس عرض را
نسنجد قوله تعالى والوزن يومئذ الحق عرض در وزن نیاید و نور ظلمت را کی در قبض توان
آوردن اگر مبتدعی اعراض کند جواب گوییم که خدای تعالے میفرماید که الم تر الی ربك كیف مد الظل
سایه را نتوان کشید و درگستردن نیاید که این صفت اجرام و اجسام ست لیکن او آن کند که ما نتوانیم
کردن و وی آن بیند که ما نتوانیم دیدن اعراض را سنجد نور و ظلمت را در قبضه فرشته آرد در فهرست
الابواب آورده که عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنهما روایت کند که رسول صلی اللہ علیه وآله وسلم
فرمودند که در توبه در پس مغرب ست او را دو مصراع ست زرین مکلل بدر یاقوت ازین مصراع تا دیگر
مصراع چهل ساله راه ست از آن روز باز که خدای تعالے او را آفریده است کشاده است تا آنروز
که آفتاب از جانب مغرب برآید قال النبی علیه الصلوۃ والسلام لا تغلق باب التوبة على العباد حتى
تطلع الشمس من مغربها رسول علیه الصلوۃ والسلام فرمودند که هیچ بنده نبود که توبهٔ نصوح نکند الا
که توبهٔ او را بدان در برند و گفت آنکه پشیمانی و ندامت خورد بر گناه و از خدای تعالى توفیق خواهد که
دیگر بار بر سر آن گناه نرود آنگاه رسول علیه الصلوۃ والسلام فرمودند که چون آفتاب و ماهتاب ان
در شوند آن در را فراز کنند بعد از ان توبهٔ هیچکس را نه پذیرند یعنی توبهٔ کفار در ان وقت سود نکند و توبهٔ
مؤمنان قبول افتد فرمودند پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم و هر که یک ساعت پیش از مرگ توبه کند خدای
تعالى توبه او را قبول کند مگر توبهٔ از سه کس را قبول نکند از ابلیس و از قابل و از کسی که پیغمبری را کشته باشد
در قصص الانبیا آورده است که خدای تعالى عالم را در شش روز آفرید بدین ترتیب که در روز یکشنبه
و دوشنبه هفت طبقه زمین را بیافرید و بروز سه شنبه منفعت زمین را بیافرید و بروز چهارشنبه تاریکی
را بیافرید و بروز پنجشنبه هفت طبقه آسمان را بیافرید و بروز آدینه آفتاب و ماهتاب و ستارگان را
بیافرید و فلک را گردان گردانید در شش روز همه عالم را بیافرید قوله تعالى خلق السموات والارض وما بينهما
في ستة ايام یک روز آن جهان هزار سال این جهان بود قوله تعالى وان يوما عند ربك كالف سنة
مما تعدون خدای تعالے قادر بود که بیک طرفة العين این همه را بیافریدی لیکن ترا می آموزاند که تا در
کارها شتاب نکنی صبر سازی کما الصبر مفتاح الفرج صبر کلید همه خورسندیهاست ایضاً در قصص الانبیا
آورده است که مقاتل ابن سلیمان گوید که از رسول علیه الصلوۃ والسلام پرسیدم که در پس کوه قاف

چیست گفتند هفت زمین از سیم سفید بیا شد و آن زمینها همه پر از فرشتگان اند چنانچه اگر سوزنے بیندازی در زمین نیفتد و هر فرشته علمی دارد از نور بالای آن چهل فرسنگ و بر هر علمی نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله چون شب در آید فرشتگان آن بیابان همه بر کوه قاف جمع شوند و همه شب جمع شده بگریند و زاری نمایند که از بیم آنکه فردا قیامت باشد و امتان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم غافلند همه شب دعا کنند و گویند که خداوندا امتان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را رحمت کن و عذاب قبر از ایشان بردار چون بامداد شود و دنیا روشن گردد ایمن شوند چون روز آدینه شود بکوه قاف حاضر شوند دعا و زاری نمایند و آواز بلند بردارند و گویند خداوندا آن بنده را بیامرز که حق این روز بزرگ بجا آرد و غسل کند و بنماز جمعه حاضر شود پس خدای تعالی جبرئیل علیه السلام را نزدیک آن فرشتگان فرستد او گوید چرا گریه می کنید و حاجت شما یان چیست جمله بانگ بردارند که خداوندا آن میخواهیم که همه امتان حبیبت را بیامرزی ندا آید که یا جبرئیل امین گواه باش که ایشان بیامرزیدم ایضاً آن طرف کوه قاف دریایی ست که کوه قاف را درمیان گرفته است که این آسمان بران همچون قبه شده است یعنی سایه انداخته و آن طرف این دریا دریاهای دیگرست و کرانها و خشکی که درمیانهاست فرشتگان باشند که در عدد در نیایند کعب الاحبار میگوید که از پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم پرسیدم که گرد کوه قاف چیست، فرمودند که در پس کوه قاف هفتاد زمین از زرست و در پس آن زمینها هفتاد زمین از مشک ست و از ان پس تر هفتاد کوه از آهن است و از ان پیشتر کوه از نورست **در بوستان** فقیه ابولیث سمرقندی آورده که روایت شده است از پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم که خدای تعالیٰ زمین سفید آفریده است که سی برابر این دنیاست و یک روز آن زمین سی روز این دنیاست و آن زمین پراست از خلقی که ایشان نمیدانند که کسے بیفرمانی خدای تعالے می کند یانی یاران گفتند یا رسول الله آن خلقان از فرزندان آدم اند رسول علیه الصلوة والسلام گفتند نے و ایشان نمیدانند که خدای تعالی آدم آفریده یا نه یاران پرسیدند که یا رسول الله ایشان ابلیس را میدانند یا نه پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفتند نمیدانند خدای تعالی هژده هزار عالم آفریده است این دنیا و آنچه که در دنیا ست یک عالم ست از ان هژده هزار عالم در تفسیر امام زاهد امام مقاتل چنین میگوید که خدای تعالی هشتاد هزار عالم آفریده است چهل هزار عالم در تری و چهل هزار عالم در خشکی و این دنیا از مشرق تا بمغرب یک عالم ست از هشتاد هزار عالم رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که مرا فرمان نیست که آن عالمها را بیان کنم در دلهای شما یان طاقت نباشد و اگر بیان نمایم زهرها بطرقد در تفسیره عمده آورده است که

امام مقاتل روایت میکند از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر بیان این عالمہا میکردم ہزار
جلد کاغذ بایستی و ہر جلد را ہزار ورق بایستی از ان احتراز کردہ شد دران زمین ہا نہ گرماست و نہ
سرماست درازی ہر زمینی دہ ہزار سالہ راہ ہست و در پس آن حجابہاست از تاریکی و در پس آن حجابہا
از باد و در پس آن حجابہا حق تعالے ہفت در آفریدہ اول دریایست کہ در گرفتہ مر زمین را آن طرف
کوہ قاف ست نام آن نطش ست و از ان پس تر دریایست نام آن قلیس و از ان پس تر دریایی
ست نام آن احم و از ان پستر دریایست نام آن مطلم و از ان پستر دریایست نام آن
فرماست و از ان پستر دریایست نام آن شاکس از ان پستر دریایست نام آن ظالمی و این
ہفت دریا گرفتہ است آن دریا را کہ مقدم ذکر ست و حق تعالی ماری آفریدہ است کہ درازی دنبال
او دو ہزار سالہ راہ ست و این عالمہا در میان دنبال وی ست خدای تعالی را تسبیح میگوید تسبیح او
این ست کہ یا ستار یا جبار یا حنان و ہفت زمین دیگر از زر ست در یک زمین فرشتگانند در دوم جنیان
در سوم پریان در چہارم پرندگان در پنجم و ششم و ہفتم معلوم نیست باری تعالی در زمین ہزار کردہ جزیرہ
و آدمی آفریدہ است و شش صد از ان در دریاست و چہار صد در خشکی ست در تفسیر زاہدی چنین آوردہ
و در تفسیر عالمین نیز سخن بسیار گفتہ اند ابن ابی کعب رضی اللہ عنہ ہمین روایت ست از مصطفی صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ خدای تعالی را ہژدہ ہزار عالم ست و فرشتگان و باشندگان زمین و آسمان و
حملۃ العرش و کروبیان بلکثیرہ اختلاف اجناس یک عالم اند و آدمیان باختلاف اجناس و ترک و ہندی
و رومی و حبشی و زنگباری و دیوانیان و عرب و عجم یک عالم اند نقل از نادر القصص و در کتاب دلیل
العارفین چنین آوردہ کہ خدای تعالی در پس کوہ قاف چہل چہار جہان آفریدہ است و ہر جہانی از ان
جہانہا چہار قسم میباشد و ہر قسمی از ان چہار چند این جہان ست و اندران جہان کہ در پس کوہ قاف میباشد
ہیچ ظلمتی نیست و ہرگز شب نیاید و تاریکی نبود مگر ہمہ نور و زمین آن از زر ست و ساکنان ہمہ فرشتگان
بودہ اند و از پس آن چہل جہان ست و از پس آن جہانہا کس نداند کہ چیست مگر حضرت خداوند تعالی
در تاج القصص آوردہ است در پس کوہ قاف چہل ہزار عالم ست و ہر عالمی چہار صد برابر این دنیا ست
و آنجا ہمہ نور باشد و ہیچ ظلمتی نہ و تمامی زمین از زر ست و مجموع آن فرشتگان مطیع اند کہ ہرگز بخدای
تعالی عاصی نشدہ اند نہ آدم را شناسند و نہ ابلیس را و نہ دوزخ را و نہ بہشت را و تسبیح ایشان این است
کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ در زہرۃ الریاض آوردہ است کہ حضرت رسالت پناہی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ از جبرئیل علیہ السلام شنیدم کہ گفت از ورای آن دریایست کہ دران دریا

ماهیانند که مأمور شده اند الصلوة حضرت رسالت پناهی صلے اللہ علیه وآله وسلم هر که از ان ماهیان بگیرد دست او شل شود وماهی در دست او سنگ شود نکته بشنو ماهی که بر مصطفی صلے اللہ علیه وآله وسلم درود میفرستد از کید صید نجات می یابد بندهٔ مؤمن که در هر شبانه روزی چندین نوبت صلواة بحضرت سرور کاینات صلی اللہ علیه وآله وسلم فرستد اگر از چنگ زبانیهٔ دوزخ نجات یابد چه عجب باقی در تفسیر حسینی آورده است که قال اللہ تعالیٰ ان الانسان خلق هلوعًا بدرستی که آفریده شده است هلوع یعنی حریص بر جمع کردن مال فانی وبخیل از ادای حقوق ربانی در کتاب معراجین نقل میکنند که هلوع جانوری باشد در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرای پر گیاه را خالی میکند یعنی همه حشایش آنرا میخورد وآب هفت دریا را می آشامد از گرما وسرما خبر ندارد وهر شب در اندیشه روزی میباشد حرص آدم را برای جمع کردن مال فانی بآن دابه تشبیه کرده است

بیت جانوری را که بجز آدمی است
معده پر شد سبب بی غمی است
آدمی ست آنکه نه سیری بود
بر سر سیری غم روزی بود
خورد همه عمر چه بیش و چه کم
روزی هر روزه ز خوان کرم
ذرهٔ حرص المش همچنان
هیچ غمی نیست بجز فکر نان

در حاشیهٔ دقایق آورده است که جبرئیل علیه السلام روزی در نزد پیغمبر ما صلی اللہ علیه وآله وسلم آمد پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم پرسیدند که یا اخی جبرئیل چند مدت ست که خدای تعالے ترا آفریده است وابتدای عمر تو از کجاست جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول اللہ خدای تعالے کوکبے آفریده است که در هر هفتاد هزار سال یکبار طلوع می کند وبس غایب میگردد باز بعد از هفتاد هزار سال طلوع میکند وهمچنین در نظر من آن ستاره هفتاد هزار بار طلوع کرده است حساب نمائید یا رسول اللہ چند هزار سال میشود از اول خلقت من تا این دم پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم فرمودند که یا اخی جبرئیل آن کوکب را می شناسی گفت آرے می شناسم پس برداشت عمامه مبارک را از بالای پیشانی مبارک پس معلوم می شود که آن کوکب نور محمدی بوده است علیه الصلوة والسلام

باب پنجاهم در بیان مولادت آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم ومعجزاتی که دران وقت بظهور رسیده است

مشتمل است این باب بر نسبت یک واقعه

واقعهٔ اول ذکر تاریخ ولادت آنسرور صلی اللہ علیه وآله وسلم

در سال چهل دوم از حکومت انوشیروان بود واز زمان بعثت حضرت عیسیٰ علیه السلام تا زمان ولادت

حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم بروایت محمد ابن اسحاق وابن عباس رضی الله عنهما ششصد
سال بوده وهشتصد هشتاد سال از وفات حضرت اسکندر ذو القرنین گذشته واز زمان داود نبی علیه
السلام هزار هشتصد سال برآمده واز زمان حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام دو هزار سیصد سال
منقضی شده واز زمان حضرت ابراهیم صلواة الله وسلامه علیه سه هزار هفتاد سال بکمال رفته واز
زمان حضرت نوح علیه السلام چهار هزار چهار صد نود سال انقضا پذیرفته واز زمان حضرت آدم
علیه السلام شش هزار هفتصد پنجاه سال بتقدیم پیوسته در عام فیل وبعضے گویند که هم دران روز
واقعهٔ اصحاب فیل این دولت عظمی جمال نموده وبعضے گویند که بعد ازان حادثه پنجاه پنج روز بود ونزد
بعضے چهل روز وبعضی دو سال ده ماه گفته اند وبعضے زیاده نیز گفته اند در اصح روایات آن ست که هم دران
سال بوقوع پیوسته وبهر حال دفع آن قضیهٔ بدیعه وبلیهٔ شنیعه از برکت ظهور وجود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بود ویکی از علامات نبوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این ست ومشهور آن ست
که در ماه ربیع الاول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوجود آمده وبیشتر برانند که روز دوازدهم از ماه مذکور
بوده وجمهور محدثان ارباب سیر وتواریخ شب دوشنبه تعیین نموده اند وطایفهٔ برآنند که در ماه مبارک
رمضان بوده واین قول مقوی آن روایت ست که انعلاق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب عرفه
یا ایام مزدلفه گفته اند چرا که اتفاق ارباب سیر برآن ست که مدت حمل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه ماه
تمام بے کم بیش بوده واگر قواعد حج در ذو الحجه استحکام پذیرفته یقین ست که استکمال نه ماه در رمضان تواند
بود وتوفیق بین الروایتین آنکه چون در آوان کفر کفار نسی میکردند یعنی تاخیر در ایام حج چنانچه حق سبحانه
وتعالی فرموده که انما النسئ زیادة فی الکفر یضل به الذین کفروا یحلونه عاما ویحرمونه عاما
پس تقدیم وتاخیر در ماه های حرام می نمودند پس یمکن که از سال حج قریش در جمادی الآخر مثلاً بظهور پیوسته
ودر ماه ربیع الاول نه ماه تمام شده پس بنای کار بر روایت جمهور ست که روز دوشنبه یا شب دوشنبه
دوازدهم ماه ربیع الاول در عام فیل روز هفدهم از سال قران علویین مطابق بستم نیسان هفدهم اردی
ماه ولادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تحقیق پذیرفته وبزرگان اهل نجوم طالع آنحضرت صلی الله علیه
را چنین استخراج نموده اند که در بستم درجهٔ جدی اتفاق افتاده وزحل ومشتری در سوم درجهٔ عقرب بوده اند
ومریخ در بستم درجهٔ سرطان وقمر در شردهم درجهٔ همین برج وشمس در حمل وزهره در ثور وعطارد در حمل مقام
داشته اند وراس در جوزا وذنب در قوس بشرف خود بوده اند وبغیر ازین نیز نوع دیگر تحقیق نموده اند والله
اعلم فاما اتفاق کلهٔ کلهٔ فن نجوم ست که اکثر کواکب در حدود خود محفوظ درجات شرف باقطار بے حد وازیکدیگر

ملحوظ واز معایب ونحوست بحفوظ بوده اند که آن خورشید فلک سعادت وجمشید مسند سیادت ماه آسمان سروری وشعاع ایوان مهتری علیه افضل الصلوٰة واکمل التحیات از مطلع وجود نور شهود بنموده واین نسیم مرحمت از مهب کرمت وزیدن گرفت حبذا این چنین بدر منیری که از افق عزت طلوع کند ومرحبا بچنین آفتاب جهانگیری که از شرق عنایت درلمعان آید تا بظهور او ظلمات کفر وعصیان بنور ایمان واحسان مبدل گردد ولیالی شقاوت بایام سعادت منتقل شود واز اوج فلک الافلاک تا بنقطه گاه مرکز دائره خاک واز سطح عرش معلی تا صحن فرش غبرا بایمن مقدم او از تاریکی بیرون آید شعر ولد النبی ولولاه لما خلقت الافلاک ؛ وناءی الضلال وادبر الاشراک ؛ بیت تا شب نیست صبح هستی زاد ؛ آفتابی چو او ندارد یاد ؛ فضل فیض خدای دایهٔ او ؛ فر پرهمای سایهٔ او ؛ حکمت کن زحکم لم یزل او ؛ اول الفکر آخر العمل او ؛ ونیز اتفاق ارباب حکمت است که در اوان ربیع بوده که آنحضرت صلی اللّٰه علیه وآله وسلم از مکمن غیب بعالم شهادت تشریف نمودند واین گلدسته عالم اسرار از فصل بهار از گلزار گلشن سرای عالم ارواح باین چهار بازار جهان اشباح گذر فرموده واین بساط بسیط غبرا را بر مثال صحایف ولطایف نه سماط خضرا بادراد ریاحین معارف وتمکین تزیین داد بیت

ای خیمه بر فراز نهم آسمان زده
آتش بس از عروج بران نردبان زده
بالای عرش نور رخت سایبان زده
در سایهٔ رسالت ظل نبوتت
بر بام چرخ قدر تو بنهاده نردبان
سکان خاک ذبت امن و امان زده

ای درویش طلوع این کوکب سعادت که از مشتری سیادت وقتی دمیده بود که سیمرغ زرین بال خورشید بر قاف مشرق از برج حمل پرواز کرده بود وپیک نسیم بهاری از جناب پروردگاری بشارت رحمت یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته در منشور فانظر والی آثار رحمة اللّٰه بنام عالی مقام وما ارسلناک الا رحمة للعالمین آورده بیت بهار آمد زیار من خبر آورد ؛ به بلبل از گل از نسترن خبر آورد ؛ نسیم صبح دم از معجز مسیحا زد ؛ که از دمیدن جان در بدن خبر آورد ؛ نسیم عشق مشام محمدی بشنود ؛ که باد صبح ز ویس قرن خبر آورد ؛ چگونه زنده نگردد دلم ببوی کسی ؛ که صبح شام ز جان سوی تن خبر آورد ؛ واز نشاط وانبساط خبر میمون نخل بندان گلشن سرای کن فیکون چهار بازار ارکان بوقلمون را بزینتهای موزون وزیورهای گوناگون آیین بستند وگل رویان باغ وسنبل مویان راغ بحلیه زر وگوهر وطیب مشک از فر و رایحهٔ عنبر تر بیار استند بیت عروس غنچه را نوش عماری ؛ کمر بربست گل در پرده داری ؛ بنفشه سر برآورد از لب جوی ؛ زمین گشت از ریاحین عنبرین بوی ؛ مگر از خبر عالی اثر ظهور نور آن سرور وتشریفات ذات پیغمبر پاکیزه بود صلی اللّٰه علیه وآله وسلم که مژدهٔ ربیع از درج برج حمل

زبرجدی تتق بر سفیده دم قاف وگلگونهٔ شفق رخسارهٔ عروس نودستهٔ گل رابزیور حسن وجمال آراسته بر منصبهٔ نیلوفری ومحفهٔ زنگاری بنشاندماشطهٔ نامیه از وسمهٔ سبزهٔ نوخط رعنای بر طاق ابروی بنفشهٔ نیلوفری برکشید وگوشواره های زرین از شگوفه های رنگین مرصع بدر مرجان در آذان اغصان ریحان در آورد ومقنعهای حریری بر مثال حلهای کافوری از اوراق ازهار بر سر سرپوشیدگان اشجار در تماشا گاه گلزار در گردانید خیاط قدرت قادر مطلق بامر حضرت حق جل جلاله صد هزار لباس فاخره وثیاب هزار هزار از ورق بعضے مدول وبعضے مطبق از ابیض واحمر واسفر وازرق چنانچه مناسب هریک از فرق باشد بافروغ ورونق بردوخت گل لعل خدرا بر تخت زمردی وعماری فیروزهٔ اطلس گلگون پوشانیده شگوفهٔ عطوفه را از حلهٔ حلبی قبای سفید در برکرد ودرختان بے برگ که از غارت باغبان زمستان برهنه گشته بودند بجبه برکه فستغی ترک ملبس گردانید حلهٔ شب اندر گلنار چی نارنارنجی بود بے درنگ در بر شاهد رعنای گل دوانگ انداخت گل صد برگ را بر مثال صوفیان باصفا خرقهٔ صد پاره از مخمل سفید بردوخت نیلوفر را گرد گریبانی آسمانی شان در مقام انصاف بے درز شگاف در کردن انداخت اطلس منقش مدول لالهٔ خطایی را بمقراض قدرت آزمائی دال گل بریده بخیط مشیت خدای برهم دوخت ولای گلنار گل انار را از درون خریطهٔ گلگون غلاف بیرون آورده قلنسوهٔ ششش ترک تارک انار ساخت وآوازه در آوازه انداخت که **بیت** آمد بهار ای دوستان منزل سوی بوستان کنیم * گرد عروسان چمن برخیز تاجولان کنیم * آمد رسول اند چمن کاین طبل را پنهان مزن * جانم فدای عاشقان امروز جان افشان کنیم

اما حکمت در ولادت آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم در ایام بهار

بعضے از ارباب اشارت چنین گفته اند که چون خواجه عالم صلے الله علیه وآله وسلم علامتی بود از علامات قیامت که ان الساعة کهاتین واشارت بسبابه ووسطی فرمود بهار نیز دلیلی میباشد دال در قیامت در غایت ظهور که اذا رأیتم الربیع فاذکروا النشور بدین مناسبت ولادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ایام بهار اتفاق افتاد وبعضے دیگر می گویند که حکمت در اختیار بهار در هنگام ولادت سید مختار صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که بهار بحسن وجمال گل رویان وتاب سنبل مویان خود نازان بود وزیب بوستان وزینت گلستان خود را سرافرازی می نمود او را بجلال وجاه وحسن وکمال حضرت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم تادیب نمودند وآبروی صد هزار گل خود در روے

در یاحین خوشبوی بهاری را بطراوت و نضارت روی وجد مجید سنبل موی ولقای احمدی علیه
الصلوة والسلام بے رونق و بے تاب گردانید ندبیت باغ بهار را بگو لاف خوشی چه میزنی و من
بنهایت خوشی چون برسد بهار من ؛ ای درویش تحقیق این حال و تصدیق این مقال وقتے
بر تو مکشوف کردد که بدانی که بهار بر دو گونه ست بهار اشباح و بهار ارواح بهار اشباح عبارت
از فصل ربیع ست و بهار ارواح کنایه از فضل این شفیع ست صلی الله علیه وآله وسلم بهار اشباح
سبب آرایش عالم آب گل آمد و این بهار ارواح موجب آسایش جان دل آمد و تحقیق این
معنی در تفسیر بحر الدرر بعبارات بدیعه و اشارات منیعه مبین شده اما درین کتاب بیان این دو بهار
که کنایه است از ربیع سید ابرار صلی الله علیه وآله وسلم وتفاوة بینهما من اللّیل الی النّهار
در فقرهٔ چند مبیّن و معیّن و مبرهن میگردد و مقرون بشواهد آیات قرانی و مشحون بعواطف عنایات بانی
گوش جان بکشای بسمع رضا قبول اصغا فرمای ای درویش درین سخن گوش دار بهار اشباح
مزین نبات و ریاحین ست بهار ارواح مقوی حیات دل دین ست بهار اشباح آن است
که هوای ربیع باعتدال قوای طبیع توسط او را زمرده از خاک بوسیده و فرسوده را زنده گردانند و احیینا
به بلدةً میتاً بهار ارواح آن باشد نسیم حیات انس از مهب ریاض قدس بتوسل امطار اسرار
دلهای پژمردهٔ افسردهٔ را بحیات ابدی وصفات احدی تروتازه دارد فلنحیینه طیّبةً و در بهار
اشباح سقایان سحاب مطرهای آب بر لب تشنه گان بادیه زمستان نهند که سقناه لبلدٍ میت
و در بهار ارواح ساقیان خم خانهٔ محبت شراب ناب وحدت از جام یحبّهم ویحبّونه در کام تشنه
لبان بیابان حیران ریزند که وسقٰهم ربّهم شراباً طهوراً در بهار اشباح آثار ارسال ریاحین
تعلیم فالق الاصباح نقوش عجیبهٔ بدیعهٔ بر صحیفهٔ لطیفهٔ روزگار اظهار سازد فانبتنا به جنّاتٍ وحبّ
الحصید در بهار ارواح آثار انوار تجلیات ربانی جام جهان نمای دل انسانی را عکس پذیر غیبی
وجمال لاریبی گردانند که وفی انفسکم افلا تبصرون در بهار اشباح مصوران صنایع صنع تعلیم باد
صبا و نگارستان بوستان بدایع صور غرایب تصویر می کنند که حتی اذا اخذت الارض زخرفها و
ازیّنت در بهار ارواح مصوران صور کمه در جامع جهان نمای وجود آینهٔ عکس پذیر بواطن ارباب
شهود جمال محبوب علی الاطلاق بعاشقان می نماید که خلق الله تعالیٰ علی صورته در بهار اشباح
فراشان باد سحر گاهی خرگاه لعل لاله رویان و سراپردهٔ زمردین سبزه را الطنابهای قوای نامیه و
جبال سامیه در فضای هوا بر کشند که کزرعٍ اخرج شطأه فازره فاستغلظ فاستوی علی سوقه

در بهار ارواح فراش لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سراپرده ملت عشق را طناب
وصال بکنگره عرش ذو الجلال جل وعلی بر کشند که الیه یصعد الکلم الطیب در بهار اشباح گلهای
خوشبوی دلکش چون یوسف گل روی مهوش بر تخت زمردین تکیه زده وعندلیبان چون قحط رسیدگان
پسران یعقوب علیه السلام از کنعان زمستان می آیند و رخساره زرد بی برگ بر برگ یوسف گل
می مالند و می نالند که یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضر وفاخته بر مثال طالبان ابن یامین محبت جام زرین
در صحن بساطین آوازه نوازه کوکو در زده وقمری غمگین بسان زلیخای سکین در حلق حلقه کرده نظاره
کیان ملامت کننده را می گوید که فذلک الذی تمشی فیه بیت قافله زن یاسمن گل بهم ؛ قافیه گو
بلبل قمری بهم ؛ سوسن یکروزه عیسی زبان ؛ داده بصبح ارکعت موسی نشان ؛ باد نویسنده بدست امید ؛
قصه گل بر ورق مشک بید ؛ زوزن باغ از علم سرخ زرد ؛ پنجره ها ساخته با لاجورد ؛ کذلک در بهار
ارواح که عبارت از ظهور نور حضرت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم حضور سرور جناب احمدی ست
علیه الصلوة والسلام گلهای ایمان بر اشجار دلهای عارفان چون سلطان بر تخت تمکین بنشیند که
اولئک کتب فی قلوبهم الایمان زار بالحان بی نیاز بر شاخسار گفتار در هنگام اسحار بناله استغفار در آیند
که ادعوا ربکم تضرعا وخفیة وفاخته جان در باخته جد وطلب در بوستان وجد وطرب بعد از
جستجوی کوبکوی بگفت کوی روی بنماید که تا جوئی بکاهی وتملقوا الی بانعامی قمری محبت طوق متابعت
در گردن معاملت در آرد که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وعندلیب ذکر بر غصان
لسان آشیانه سازد که واذکر ربک اذا نسیت وحوش نفسانی روی سوی کشت بهشت
آرند که وسارعوا الی مغفرة من ربکم مرغان ارواح در قفس اشباح ملول کردند تو فتند الابرار زورات
وجود طالب از فرط مستی شراب الست بربکم سرمست گشته با حبیب باین خطاب گویا گردد بیت
آمد بهار ای عاشقان تا خاکدان بوستان شود ؛ آمد ندای ز آسمان تا مرغ جان پران شود ؛ هم بحر پر
گوهر شود هم چوب چون اخگر شود ؛ هم سنگ لعل کان شود هم جسم جمله جان شود ؛ دانی چرا چون ابر شد
در عشق چشم عاشقان ؛ زیرا که آن مه بیشتر در ابرها پنهان شود ؛ ارباب اشارت گفته اند که ربیع بر سه
گونه است ربیع نبات و ربیع ابدان و ربیع قلوب ربیع نبات از برای تفرج دیده سر ست و ربیع ابدان
از برای نظاره دیده عقل ست و ربیع قلوب از برای مشاهده معرفت ست در بهار نبات گل و لاله ست
در بهار ابدان آه و ناله ست در بهار دل کار العشق حواله ست در بهار نبات لطافت و نضارت ست
در بهار ابدان طاعت و خدمت ست در بهار دل رؤیت و مشاهده بود بیت ای بهار عاشقان دیدار تو ؛

وی گل گلعذار جان رخسار تو ؛ باغ بوستانم سر کوی تو بس ؛ سنبل و ریحان من بوی تو بس ؛ بی توام باغ گلستان گلخن ست ؛ با توام زندان به از گلشن ست ؛ بی تو گل در دیده خار آید مرا ؛ دل بجنت بی تو نگشاید مرا ؛ تو ز من شو باغ بوستان گو مباش ؛ چون تو جانانی منی جان گو مباش ؛ ورجعنا الی الحدیث

واقعه دوم از وقایع ولادت ذکر مکان شریف و مسقط راس میمون و مهبط فرق همایون آنحضرت بوده است صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه اگرچندی که زمان ولادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مختلف فیه ست اما مکان متفق علیه ست خلاصه اش آنکه این مولود میمون که از مبداء فطرت تا معاد خلقت که مرتب قضا و قدر و مقدر قوی و قدر الطاف مصنوعات را در قماط خلق وام مقرر گردانید در قلم لوالع نجوم رقوم سعادت برسوم ارادة بر تقادیم صفحات ایام ولیالی مرقوم ساخته مولودی نحس طالع و یمن موقع و طهارت اصل و نضارت نسل و ذکاء طینت و صفای جبلت و علو نسب و سمو حسب این قرة العین کونین و خلاصه عالمیان علیه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها قدم کرم از مشیمه عدم بفضای عالم وجود نهاده از منازل اصلاب طیبه و مراحل ارحام طاهره بحرم محترم مکه در سرایی که یکی از سراهای شعب بنی هاشم بود بوجود آمد و عالم مظلم الظلمات فجور و عصیان را بنور ظهور عرفان منور گردانید

بیت محمد کاصل هستی شد وجودش ؛ جهان کردی زشادروان جودش ؛ چراغ روشن از نور خدایی ؛ جهان را داده از ظلمت رهائی ؛ طراز خاتمت نقش نگینش ؛ کلید نه فلک در آستینش ؛ آورده اند که آن سرای که مولد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است اکنون بسرای محمد ابن یوسف مشهورست در مکه در کوچه که آنرا زقاق المولد خوانند در شعب بنی هاشم و تا باکنون سایران اطراف و زایران اکناف بزیارت آن منزل بتبرک میجویند و بروایات صحیحه چنین ثابت شده که آن سرا بحسب ارث بآنسرور صلی الله علیه وآله وسلم قرار گرفت و آنسرور علیه السلام بعقیل ابن ابی طالب ارزانی در سلک ملک عقیل منخرط می بود تا حین وفات او فرزندان عقیل بعد از وفات پدر بمحمد ابن یوسف که برادر حجاج بن یوسف ثقفی بود فروختند بروایت دیگر آنکه عقیل خود بفروخت تا آنروز که فتح مکه واقع شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عم خود حضرت عباس سوال کردند که ای عم در کجا فرود آییم گفت هم در منزل خویش که موضع ولادت و مسقط راس مبارک شماست رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که هل ترک لنا عقیل من ظللی و رسول صلی الله علیه وآله وسلم در بطحی نزول فرمودند و آن خانه را هم در دست مشتری گذاشتند در ایام عبدالملک مروان آن خانه بمحمد ابن یوسف منتقل شد و وی آن خانه را که مسقط راس آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم بتمین داخل قصر خود گردانید که مشهور به بیضا بود و بعد از انقضای دولت بنی امیه خیزران کرد الله

هارون الرشید بود چون بطواف کعبه آمد آن خانه را از ان قصر ممتاز گردانید و مسجدی ساخت زر اندود بغایت آراسته و مضبوط تا عباد باقامت صلوة خمسه بانجا فایز می آیند واقعهٔ سوم از وقایع غریبه که در آوان ولادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بظهور پیوسته چنان منقول ست از آمنه والدهٔ آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم گفت در حین وضع حمل آواز بزرگ و با عظمت شنیدم و از ان آواز بغایت ترسیدم و چنان دیدم که جناح مرغ سفیدی در شکم من مالیده گشت و ان ترس از من بواسطه آن مس منفک شد چون نگاه کردم قدحی شربت سفید حاضر دیدم چنان تصور نمودم که شیر ست و بر من عطش مستولی شده بود آن را بیاشامیدم از عسل شیرین تر یافتم و بعد از ان نور عظیم از من بظهور آمد خانه و سرای من نورانی چنان شد که بغیر از نور چیزی منظور من نیامد و زنان دیدم که آنجا حاضر با قامتها بلند چون نخل باسق و طلعتها زیبا چون آفتاب شارق که بدختران عبد المناف مانند بودند گرد من می آیند و بتمجید من قیام می نمودند و من در حین طلق تکیه بر ایشان میکردم و تعجب می نمودم که اینها کیانند و از کجا آمده اند و آنحال بغایت صعب بود بر من و دران خانه آواز حرکت می شنیدم و لیکن کسی را نمی دیدم و میگفتم که عبد المطلب حاضر بودی و دیباچهٔ دیدم طولانی در غایت سفیدی از آسمان تا زمین رسید و ندای شنیدم که گفتند که او را از چشم خلایق نگاه دارید و جماعت مرغان دیدم که پیش من می آمدند و منقارهای آنها از زمرد و جنحهٔ ایشان از یاقوت بود و مردان دیدم که در هوا ایستاده بودند و در دست آنها ابریقهای نقره گون بود و عرق از من از غایت هیبت و خشیت متقاطر می گشت و هر قطرهٔ که میچکید از وی بوی مشک میدمید و دران حالت پرده از پیش چشم من برداشتند تا مغارب و مشارق زمین بر من مکشوف شد سه علم دیدم برافراشته یکی در مشرق و یکی در مغرب و دیگری در بام کعبه گذاشته اند و در حوالی من زنان بسیار جمع شده بودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم متولد شد نظر کردم سر بسجده نهاده بود کسی که دعا کند و تضرع و ابتهال از جناب کریم متعال جل جلاله سوال نماید و دستها بجانب آسمان برداشت دیدم که ابرپارهٔ سفیدی فرود آمد و او را در بر گرفت و از نظر من غایب گردانید بعد از ان ندای شنیدم که حضرت محمد را صلی الله علیه وآله وسلم بمشارق و مغارب و حد دنیا و بگردانید همه جهان برارید تا همه خلایق او را باسم و صورت و صفتش بشناسند بعد از ان در مدت یک چشم زدن سحاب منجلی شد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را در صوف سفید پیچیده دیدم که از شیر سفید تر بود و از حریر نازک تر و بر دیگری آمد از ان عظیم ترکه از و کلام رجال می شنیدم و صهیل خیل احساس می نمودم و منادی می گفت که حضرت محمد را صلی الله علیه وآله وسلم بر گرد همه جن و انس

برآرید واو را اعطا دهید صفوت آدم ورقت نوح وخلت ابراهیم ولسان اسمعیل وجمال یوسف وبشرای یعقوب وصوت داؤد وصبر ایوب وزهد یحیی وکرم عیسی علیهم الصلوة والسلام و در مدت یک چشم زدن ابر منجلی شد وهمین واقعه را بطریقهٔ دیگر از آمنه روایت کرده اند چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم متولد شد دستهای خود بر زمین نهاده سر بسوی آسمان کرد وبدو زانو در آمده انگشتان خود را فرو گرفته بود واشارت بانگشت سبابه میکرد چنانچه تسبیح می گوید وبروایت دیگر انگشت ابهام خود رامی مکید وشیر ازان بیرون میآمد وبعد ازان قبضهٔ از خاک برداشت ومتوجه خانهٔ کعبه شد ودر سجود رفت وبا او نوری همراه از من بیرون آمد که قصور شام وبصره بآن نور بدیدم وبعد ازان ابر پارهٔ سفید از آسمان فرود او را برداشت واز چشم من غایب گردانید وشنیدم که منادی میگفت که وی را در شرق وغرب زمین گردانید ودر موالید انبیا بدارید تا همه دعای برکت بروی نموده بروی دمند واو را جامه ملت حنیفه بپوشانند وبر پدر روی ابراهیم علیه السلام عرض کنید ودر تمامی دریاها درارید تا اهل دریا او را باسم وصورت بشناسند بدرستی که در بحار نام وی ماحی ست وهیچ از شرک در روی زمین نماند الا که در زمان او محو شود وبعد از لحظهٔ او را باز آوردند در صوف سفید پیچیده وچنانچه مذکور شد وبروی حریر پارهٔ سبز نهاده وکلیدی چند بدست وی داده اند شنیدم که گوینده میگفت که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرا گرفت کلید نصرت وکلید نبوت وکلید خزانها وبعد ازان ابر پاره دیگری ظاهر شد عظیم وانور ازو وآوازی مثل صهیل اسب ومرغان وآواز سخن گفتن مردان ازان می شنیدم این ابر پاره نیز بخود ضم کرده از نظر من غایب گردانید واین غیبت زیاده از نوبت اولی بود ومنادی میگفت که برید حضرت محمد علیه الصلوة والسلام را در اطراف زمین بگردانید وبر تمام روحانیان وانس جن او را عرض کنید ودر یای اخلاق انبیا ورسل غوطه دهید بعد ازان او را باز آوردند بحریر پاره پیچیده در دست داشت قطرهٔ آب زلال ازان میچکید وگویندهٔ میگفت که بخ بخ حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم تمام دنیا قبض کرد وهیچ مخلوقی از اهل دنیا نماند الا که در قبضهٔ تسخیر وی الطوع ورغبت باذن الله تعالیٰ ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله بعد ازان سه نفر دیدم که روی ایشان از حسن وجمال چون آفتاب می تافت یکی را ابریقی نقره گون در دست چنانکه بوی مشک ازان میدمید ودیگری طشت زمردی سبز داشت واو را چهار گوشه بود وبهر گوشهٔ ازان دُر سفید نشانده گفتند این چهار حد دنیاست که هر جانب که فرا گیری حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم دو دست در میان طشت نهادند ندا در رسید که او کعبه را فرا گرفت آنرا قبله

و مسکن او ساختیم و سوم نفر حریر پارهٔ داشت در دست پیچیده باز کرد خاتمی دران بود صاحب طشت حضرت محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بر داشت و دران طشت نشاندند و ازان ابریق آب میریخت تا او را هفت بار بشستند و سرپای او را بوسه دادند و دران حریر پاره او را بپیچیدند و او را بقماطی که گویی ازان مشک اذفر بود بر بستند و بعده صاحب حریر پاره وی را ساعتی در زیر جناح خود در آورد از ابن عباس رضی الله عنهما منقول ست که فرمود آن شخص رضوان خازن جنت بود آمنه گفت بعد از لحظه وی را از زیر پر خود بر آورد و در گوش او سخنان بسیار گفت من ازان هیچ در نیافتم پس میان دو چشم او را ببوسید گفت بشارت باد ترا ای محمد علیه الصلوة والسلام که پیغمبری با تو ارزانی داشتند و علم و لوای شجاعت تو بر افراشتند و با تو مفاتح نصرت همراه گردانیدند و هیبت و عظمت تو در دلهای مردم افگندند هیچکس ذکر تو نشنود مگر آنکه دلش و اندام او لرزان و هراسان گردد اگرچه ترا ندیده باشد یا حبیب الله بعد ازان شخصی را دیدم که دهان بر دهان وی نهاده همچنانکه کبوتر با بچه خود طعمه دهد وی بوی چیزی میداد و من در وی می نگریستم و میدیدم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بانگشت مبارک اشارت میکرد و طلب زیادتی می نمود بعد ازان باو گفت ای محمد علیه الصلوة والسلام بشارت باد ترا که مجموع اخلاق حسنه با تو ارزانی داشتند و در روغن بر سر و ریش مالید و سر او را شانه کرد و سرمه در چشم او کشیده و از نظرم غائب گردانیدند و اندوه بسیار بر خاطرم استیلا یافت متحیر شدم گفتم قوم من کجایند گویا نیست شده اند چه شب ست که من درین مقام بالم و ضع حل گرفتارم و هیچ یک از قوم من نزد من نشدند و درین وقت همان شخص حضرت محمد را صلی الله علیه و آله و سلم باز آورد و روی مانند ماه می تافت و بوی مشک از وی مشموم می گشت و آن شخص گفت او را در مجموع بقاع ارض عرض نمودم و در نزد آدم صفی الله بردم او را با سینهٔ خود نهاد و بروی دعای برکت کرد و گفت بشارت باد ترا ای محمد علیه الصلوة والسلام که سید فرزندان من از اولین و آخرین تو خواهی بود آن شخص این سخنان گفته حضرت محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بمن سپرد و میرفت و باز میگشت و میگفت ای عز و شرف دنیا بشارت باد ترا که بعروة الوثقی متشبث گشتی و هر کسی که دست در دامن تو زند و فرمانبرداری تو کند در زمرهٔ تو محشور گردد و درین بودم که عبد المطلب در آمد در ازین حال اعلام نمودم او را نیز واقعهٔ چند روی داده بود با من در میان آورد واقعهٔ چهارم از واقعات غریبه واقعهٔ عبد المطلب بود که گفت من امشب در خانهٔ کعبه برفع حاجات دنیا خود اشتغال می نمودم ناگاه دیدم که خانهٔ کعبه معظمه بمقام حضرت ابراهیم علیه السلام سجده آورد و باز بحالت اولی معاودت نمود و بزبان فصیح گفت

الله اکبر خدای حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم جل ذکره این زمان مارا از پلیدی اصنام پاک گردانید
و هبل که بزرگترِ بتان ست دیدم که بر روی در افتاده و ندا در رسید که آمنه را پسری بوجود آمد و سحاب
رحمت نازل شد و طشتی آوردند که او را در انجا بشوئید حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خلق را از ظلمت
ضلالت و غوایت بروشنائی هدایت خواهد آورد و بر کافهٔ خلایق مبعوث کرده و سراج منیر و رسول داعی
و ناصح مجموع خلایق باشد ای فرشتگان گواه باشید که مفاتح خزاین با و ارزانی داشتیم پس روز ولادت
او را عید خود سازید و هر سالی تا بقیامت آن روز بترک جوئید عبد المطلب با آمنه گفت چون این
سخنان شنیدم تحیر بر من استیلا یافت و زبان در دهان من لال شد و تصور نمودم که مگر این واقعه
را در خواب می بینم دست در چشم خود مالیده خود را بیدار یافتم و از باب بنی شیبه بجانب بطحی بیرون
رفتم صفا را دیدم که مرتفع می شد و منخفض می گشت و مروه در اضطراب بود و از اطراف ندا میرسید که ای
سید قریش چه حالت ست که ترا ترسناک و لرزان می بینم و قوت نداشتم که جواب گویم آنگاه متوجه خانهٔ
تو شدم تا این فرزند ارجمند را ببینم چون بدر وثاق رسیدم مرغ سفیدی دیدم که بر در خانهٔ تو جناح گسترده
بود و جبال مکه از نورش منور گشته و ابر سفیدی برزبر خانهٔ تو بود مرا از دخول منع میکرد پس لحظهٔ نشستم
و با خود گفتم که آیا انچه مشاهدهٔ من می شود در بیداری ست و یا در خواب و از رایحهٔ مشک که تعطر دماغ من
می نمود و جرأت آنکه بخانهٔ تو در ایم نمانده بود عاقبت تحمل نموده در خانه در آمدم و ترا بانحال بدیدم واقعهٔ
پنجم منقول ست که چون عبد المطلب بخانهٔ آمنه آمد و حلقه بر در زد آمنه با آواز ضعیف جواب داد عبد المطلب
گفت زود در را بگشا ای نزدیک ست که زهرهٔ من منشق گردد آمنه بتعجیل در را باز کرد عبد المطلب دل در
پیشانی آمنه که محل نور حضرت رسالت پناهی بود صلی الله علیه وآله وسلم ندید آن نور را و بی طاقت
شد چنانکه خواست جامه بر تن چاک کند آنگاه و اغوثاه ای آمنه آن نور کجا رفت که اکنون نمی بینم جواب
داد که وضع حمل نمودم در حین وضع حمل امور غریبه مشاهده نمودم و یکیک آنچه دیده بود بیان نمود عبد المطلب
گفت من این سخن باور نمیدارم زیرا که اثری از آثار وضع حمل در تو مشاهده نمی کنم آمنه گفت والله که راست
میگویم و آن مرغ سفید که دیدی در شیر دادن با من منازعت میکند و میخواهد که محمد علیه الصلوة والسلام
را او شیر دهد بعده عبد المطلب گفت محمد علیه الصلوة والسلام را بیار تا ببینم آمنه گفت هیهات تو او را نتوانی
دیدن آن شخص که طشت زمردی سبز بیاورد و او را ان طشت غسل داده بود گفت طفل را تا سه روز
بر هیچکس منما پس عبد المطلب تیغ کشیده بر سر آمنه آمد گفت او را با من نمای والا ترا و یا خود را هلاک کنم آمنه
چون مبالغهٔ عبد المطلب را مشاهده کرد گفت محمد علیه الصلوة والسلام در فلان خانه ست در صوف

سفید چپیدہ بروتا او را بہ بینی عبد المطلب چون ازان خانہ درآمد تا جمال جہان آرای خواجہ ما را صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم مشاہدہ کند شخصے مہیب شمشیر کشیدہ قصد او کرد گفت باز گرد کہ کسے مجال آن ندارد کہ او
را ببیند تا مجموع ملائکہ از زیارت او فارغ نکردند او را نتوان لرزہ بر عبد المطلب طاری شد و شمشیر از
دست او افتاد خواست کہ بیرون رود و قریش را ازین صورت اعلام کند چون از خانہ بیرون آمد
زبانش از تکلم باز ماند بقولی ہفت روز سخن نتوانست گفت **واقعہ ششم** صفیہ بنت عبد المطلب
میگوید کہ در شب ولادت حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم قابلۂ حضرت محمد بودم صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم نوری در حین ولادت آنسرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بظہور آمد کہ بر نور چراغ غالب شد
دران شب شش علامت مشاہدہ کردم یکے آنکہ چون در زمین آمد سجدہ کرد دوم آنکہ سر برداشت
بزبان فصیح وعبارت صریح گفت کہ لا الہ الا اللہ انی رسول اللہ سوم آنکہ خانہ از نورش روشن
شد چنانچہ بیان شد چہارم آنکہ خواستم او را بشویم ہاتفی آواز داد کہ ای ضعیفہ تو خود را زحمت مدہ
کہ او را شستہ فرستادیم پنجم آنکہ ختنہ کردہ و ناف بریدہ ششم آنکہ خواستم کہ او را در لفافہ پیچم در پشت
او خاتم نبوت را درمیان دوش او دیدم و بروی نوشتہ کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ ارباب اشارت
شش لطیفہ درین شش علامات بیان کردہ اند **لطیفۂ اول** آنکہ چون سجدہ کرد متکلم شد بکلامے
مخفی صفیہ میگوید کہ گوش بر دہان او کردم تا چہ میگوید شنیدم کہ میگفت امتی امتی **نکتہ** بشنوای
درویش وقتی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حین رضیعی ترا فراموش نکرد امید وار باش کہ
در وقت شفیعی فراموش نخواہد کرد **لطیفۂ دوم** آنکہ بزبان فصیح گفت اشہد ان لا الہ الا اللہ انی
رسول اللہ بزرگان گفتہ اند کہ شہادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از شہادت حضرت عیسٰی علیہ
السلام زیادہ بود کہ در مہد بپاک دامنی مادر خود گواہی دادتا او را از تہمت پاک گرداند و اینجا پیغمبر ما
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گواہی داد تا آستانۂ کبریائی او را از خس خاشاک کفر باز دارد و گواہی از برائے
پاکئ حق تعالی زیادت ست از گواہی از برای پاکی ما در **لطیفۂ سوم** نور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم بر نور چراغ غالب آمد اگر نور معرفت ما بر نار جہنم زیادہ آید چہ عجب **لطیفۂ چہارم** آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم مغسول بیرون آمد اگر امت او نیز از دنیا بیرون روند مغسول بآب رحمت از کرم خداوند
چہ عجب **لطیفۂ پنجم** آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مختون ومسرور بیرون آمد یعنی ختنہ کردہ و ناف
بریدہ اگر امت او نیز از دنیا مسرور و منصور بیرون چہ عجب **لطیفۂ ششم** آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم را خاتمی بود درمیان دو دوش او بروی کلمہ نوشتہ ہرچند مشرکان و کفار قریش جحود ان

خواستند که آنرا بکید محو سازند هرگز نتوانستند کذالک حق تعالی دلهای امت او را بخاتم معرفت خود مختوم ساخته کما اولئک کتب فی قلوبهم الایمان اگر شیطان لعین نیز دران دم آخرین بر محو آن دست نیابد از کرم حضرت الٰهی چه عجب واقعهٔ هفتم از فاطمهٔ ثقفیه مادر عثمان ابن ابو العاص ست مروی ست که گفت من در نزد آمنه بودم در شبے که وضع حمل می نمود نظر بر آسمان کردم ستاره گان را دیدم که چنان میل بجانب سفل کردند که تصور من چنان شد که بر زمین خواهند افتاد بعد از وضع حمل نوری از آمنه منفصل شد که سرای او سراسر منور شد بمثابه که بغیر از نور چیزی در نظر من نیامد واقعهٔ هشتم نقل ست که شفاء مادر عبد الرحمن ابن عوف رضی الله عنه گفت من دران وقت قابلهٔ آمنه بودم چون بدن از مهر روح پرور حضرت محمدی صلے الله علیه وآله وسلم بدست من رسید گوشم هوشم گریه و نیاز او شنید از غیب ندا آمد که یرحمک ربک و نوری بدرخشید که از شعشعهٔ آن از شرق تا بغرب در نظرم می نمود چنانچه بعضے از قصور شام را آشکارا بدیدم و بعده ظلمتی و ترسے و لرزه بر من مستولی شدم تکیه کردم ناگاه از طرف راست من نوری و روشنی پدید آمد شنیدم که قایلی میگفت که این فرزند دلبند ارجمند را کجا بردی جواب داد که با ساکن جنوب گردانیدم و بهر بقعهٔ مبارک که دران اطراف بود رسانیدم باز آن ترس و لرزه بر من فرود آمد بعد از لحظهٔ از طرف چپ من نمود گفت این نور دیدهٔ ارجمند بردی فرمود که بر مساکن شرق تش گذرانیدم و با براہیم خلیل که جد جلیل او بود عرض کردم او را برداشت و بر سینهٔ بے کینهٔ اش نهاد و جواهر زواهر ادعیهٔ خیر برای همتش نشاند فرمود که مژده باد ترا ای محمد علیه الصلوٰة والسلام که بعز دنیا و شرف علیا بتحقیق که تو متوسلے بعروة الوثقی هر که بسبقت دولت متعلق گردد و لبساط مخالفت درنوردد و بحقیقت نبوت تو گواهی دهد فردای قیامت در زمرهٔ احباب و متابعان خدمت تو محشور شود و از ظلمت تفسق و بے روی هوا و هوس دور ماند شفا که ناقلهٔ این خبرست می گوید که همواره نقود احوال گذشته که بود در خزانهٔ مخیله محفوظ میداشتم و دیدهٔ اعتبار بر شاه راه انتظار می گماشتم تا آفتاب بعثت حضرت احمدی علیه الصلوٰة والسلام از افق دولت سرمدی طالع شد در سلسلهٔ سیاق اسلام با ذیال متابعتش شتافتم و از مرض کفر و شرک یکبارگی شفا یافتم واقعهٔ نهم نقل ست که روز دوم از ولادت حضرت مقدس نبوی صلوٰة الله علیه جماعه یهود از عبد المطلب پرسیدند که در میان شما شب گذشته هیچ فرزندی متولد شد او جواب داد که یکی از ما مردم را طفلی هست اما وضع آن معلوم نیست ایشان فرمودند که ما در تورایت یافته ام که دوش شب ولادت سید اولین و آخرین خواهد بود در وادئی مقدس زیادتگاه عرب و عجم خواهد بود و هر آینه آن علم رفیع و سراج منیر شب گذشته بوجود آمد عبد المطلب مردی را نزد آمنه فرستاد تا صورت واقعه را باز داند آمنه گفت دوش پسر

ختنه کرده و ناف بریده متولد گشت گویا او را شسته اند از آلایشی که اطفال راهست پاک کرده و نوری از وی می درخشید که جهان از وی روشن میشد چنانکه پیش از این در خواب دیده بودم بی المی و مشقتی که بآن عاید کردد متولد شد و انگشت برداشت و اشارت بآسمان کرد و ندا چنین رسید که سه روز او را از مردم پنهان دارم چون این خبر بمجلس عبد المطلب رسید علمائی یهود گفتند الله اکبر حدیث تورایت راست آمد پس عبد المطلب بخانه رفت و استخبار نمود و در حجر نشست تا مردم او را تهنیت گفتند و شتر کشته خلق را دعوت فرمود از وی پرسیدند که فرزند خود را چه نام کردهٔ جواب داد که محمد گفتند که اختیار این نام جهت چه بوده با آنکه از آبا و اجداد تو هیچکدام باین نام موسوم نبودند گفت خواستم که در آسمان و زمین ستوده باشد بعد از سه روز بخانهٔ آمنه رفت و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم را در بر گرفت و در کعبه در آمده بایشاد و او را بر دست خود خوابانیده این رجز را بگفت **شعر** الحمد لله الذی اعطانی هذا الغلام الطیب الاردانی ؁ قد ساد فی المهد علی الغلمان ؁ اعیذه بالبیت ذی الارکان ✝ حتی اراه بالغ البنیان ؁ اعیذه من شر ذی شنان ✝ من حاسد مضطرب العنان ✝ چون عبد المطلب ازین رجز فارغ شد حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم را بخانهٔ آمنه باز برد و در محافظت او با آمنه مبالغه نمود گفت این فرزند مرا شأن عظیم ست **واقعهٔ دهم** نقل ست که یکی از احبار یهود که در مکه بود او را یوسف گفتندی روز دیگر از شب ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بانجمن قریش آمد از ایشان پرسید که در میان شما کسی هست که او را دوش پسری تولد شده باشد جواب دادند که آنکس عبد المطلب ست یوسف گفت آن مولود را بامن نمایند بعد از انکه مسلوک او مبذول افتاده یوسف را بخانهٔ آمنه بردند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را در قماطی پیچیده تر د او آوردند در چشمهای مبارکش و بین الکتفین آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را احتیاط نمود آنگاه بر زمین افتاده تغیر تمام بحال او راه یافت و جمع کثیر از قریش در انجا حاضر بودند و بروی می خندیدند یوسف گفت بر من خنده مکنید بخدا ای معشر قریش این پیغمبر ست صاحب شمشیر که شما را هلاک خواهد کرد و خبر غلبهٔ او بر شما بمشارق و مغارب عالم انتشار یابد و این زمان نوبت نبوت از بنی اسرائیل انتقال نمود و این خبر در مکه اشتهار تمام یافت **واقعهٔ یازدهم** حسان ابن ثابت گوید که من هفت ساله و یا هشت ساله بودم که جهودی در مدینه صباحی فریاد بر کشید که ای یهود مردم بر وی جمع گشته پرسیدند که ترا چه شد جواب داد که ستارهٔ احمدی صلی الله علیه و آله وسلم که دوش متولد گشته طلوع نمود حسان گوید که چون پیغمبر علیه الصلوة والسلام بمدینه آمد من آن شب را یاد داشتم با خود حساب کردم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هم در آن شب که یهودی خبر داده بود متولد شده بود حسان گفت آن جهود

حضرت رسول الله را دریافت از شقاوت آن بدبخت ایمان نیاورد بیت که حاصل کند نیکبختی
بزور ٭ بسرمه که بینا کند چشم کور ٭ توان پاک کردن ز زنگ آینه ٭ ولیکن نشاید ز سنگ آینه ٭ واقعه
دوازدهم هم حسان گوید رضی الله عنه سحرگاهی بر پشته بلند نشسته بودم که آوازی بگوش من رسید که
از آن بلندتر صوتی ندیده و نشنیده بودم چون نیک متوجه شدم یکی یهود را بر پشته دیگر یافتم که
آتش پاره در دست داشت و فریاد و مردم بر وی جمع آمدند فریاد او را مکروه داشتند و گفتند آخر ترا
چه پیش آمد گفت کوکب احمدی طلوع کرده و این ستاره ایست که سبب برآمدن آن جز تولد پیغمبری
نباشد و از انبیا غیر از احمد صلے الله علیه وآله وسلم دیگری نمانده است حسان گوید که مردم بر این
سخن بر وی استهزا میکردند و میخندیدند چون این خبر با بوقیس بن عدی رسید که او بت پرستی را ترک کرده
بود و سیاه پوشیده و دین ترسائی اختیار کرده بود گفت راست میگوید وقت آشکارا شدن حضرت
احمد است علیه الصلوة والسلام و مراد ازین لباس که دیدید او در آورده باشد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم را دریابم باو ایمان آرم چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در مکه اظهار دعوت
نمود ابوقیس در مدینه شنید تصدیق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمود چون آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در مدینه تشریف آوردند ابوقیس بغایت پیر شده بود تجدید ایمان با آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم مشرف گشت واقعه سیزدهم نقل است که یهودی از عبد المطلب پرسید که ای سید
البطحی فرزندی که من پیش ازین خبر داده بودم و از ظهور وی ترا بشارت میدادم دوش بوجود آمده
است عبد المطلب گفت آری یهودی گفت او را چه نام نهادی جواب داد که محمد یهودی گفت سه دلیل
است بر صدق نبوت او اول طلوع ستاره دوشنبه دوم تسمیه او بمحمد علیه الصلوة والسلام سوم آنکه
از بزرگان قوم است و آن ذات اشرف تست واقعه چهاردهم دران شب در همه روی زمین
در هر کجا بتی بود در بتخانه تمام بر روی درافتادند و سنگون شدند تا عروة بن زبیر روایت میکند که جماعتی
از قریش را بتی بود در بتخانه هر سالی یک روز بران بت طواف میکردند و آن روز را عید خود می شمردند
و دران روز شتران ذبح کرده دعوت می نمودند و شرب خمر میکردند اتفاقا شبی از شبهای عید پیش آن
بت رفتند دیدند که آن بت بر روی افتاده و از محل خود جدا مانده است آنحال ایشان را بغایت منکر
نمود و بت را برداشته باز بمحل او نهادند بعد از لحظه باز سرنگون درافتاد دیگر نوبت باز بمقام او بردند
بار سوم نیز سرنگون شد آن جماعت چون آنحالت مشاهده نمودند بسیار اندوه گین شدند و بت را در جای
او استوار کردند آوازی شنیدند از اندرون گوینده می گفت شعر تردی لمولود اضاءت بنوره ٭

جمیع محال الارض بالشرق والغرب + وخرت للاوثان طرا وارعدت + قلوب ملوک الارض جمعا من الرعب
واین واقعه در شب ولادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود **واقعهٔ پانزدهم** آنکه دران شب اخبار
کاهنان شیاطین از کاهنان قریش انقطاع یافته اند و تدریس ابلیس در مدارس و مجالس ایشان مندرس
گشته ولیکن اکثر از علمای تفسیر و بسیاری از اهل حدیث این آیه را از علامات ظهور نبوت آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم شمرده اند چنانچه در حدیث وارد است که لا کهانة بعد النبوة فرمودند ولادت
واین سخن را تحقیقی ازین واضح تر عنقریب بیاید انشاء الله تعالی **واقعهٔ شانزدهم** آنکه یک شبانه
روز تمام ملوک روی زمین گنگ شدند از حلیهٔ قوت ناطقه عاطل باز ماندند و آن از غایت هیبت
وشکوه و حلول عظمت و شوکت وجود با وجود آن سلطان صاحب نطق وما ینطق عن الهوی
بود که مهر سکوت بر دهان هرزه گویان مبهوت نهاده بود **بیت** زبان که وصف جمالش بداستان خواند
چو تو جمال نمایی زبان گران ماند ٭ ندیده ناطق حسنت نگاه جلوهٔ ناز ٭ که غایبانه بوصفت سخن همی راند
واقعهٔ هفدهم آنکه در طاق کسری که صفت آن در عرصهٔ گیتی نشان نداده اند کسری پدید آمده چهارده
کنگره از شرفات آن ساقط شده بجهت آن تفرقهٔ بسیاری بخاطر کسری راه یافت و ازان فال بد
کرده دل شکسته گردید اما دغدغهٔ باطن و تغیر خاطر را بر کسی اظهار نفرمود و خود را ازان فارغ بال مینمود
تا که **واقعهٔ هژدهم** بظهور پیوست و آنچنان بود که کسری بر بالای دجله بنای بغایت رفیع ساخته بود
و مال بسیار در وی صرف نموده بود آب دجله طغیان کرده آن عمارت را دران شب ویران ساخت
خبر آن شنید تفرقهٔ خاطرش زیاده گشت در ملازمان سیصد و شصت تن از کاهنان و منجمان و ساحران
بودند در میان ایشان مردی بود از عرب صایب نام در فن نجوم مهارت تمام داشت و در احکام وی
خطا کم میشد کسری آن جماعت را جمع کرده بایشان گفت طاق ایوان من بی آنکه سببی ظاهر باشد
شکستی یافت و بنای بر دجله کرده بودم خراب شد سبب این چه باشد درین باب نیک تاملی
کنید چون حکیمان از پیش وی بیرون آمدند تا دران باب فکری نمایند که سبب آن چه باشد همه راهای
سحر و نجوم بر خود بسته دیدند صایب در شب تاریک بر پشتهٔ بلندی بر آمده و در اطراف و جوانب آسمان
و زمین نظر کرد دید که از جانب حجاز برقی بدرخشید و میرفت تا بمشرق رسید چون بامداد نظر کرد دید که از
زیر قدم وی مرغزاری سبز شده با خود گفت اگر آنچه دیدم راست آید از حجاز پادشاهی ظهور کند که تا بمشرق
با حاطهٔ وی در آید در جهان خصب و رخا پیدا شود چون صایب این معنی با کاهنان بیان کرد ایشان نیز
دلایل نجومیه و غیران حاصل و معلوم کرده بودند همه بران اجماع کردند که پیغمبری مبعوث شده است

یاخواهد شد که ملک کسری در سر وی شود اما اظهار این معنی با وی ممکن نیست که سبب قتل ما گردد و همه
باتفاق پیش وی آمدند سبب انکسار ایوان وخرابی بنای دجله را بر اختیار وقت باز بستند گفتند
دران اختیار خطایی واقع شده بوده است ما وقتی اختیار کنیم که دیگر آن بنا انهدام نه پذیرد بعده
وقتی را اختیار نمودند و آن عمارت را دیگر بار بنا نهادند چون با تمام رسید کسری با همهٔ ارکان دولت
درانجا جشنی آراست بعد ازان آب باز طغیان کرده آن عمارت را نیز ویران ساخت کسری
دران عمارت بود در آب درافتاد نزدیک بهلاکت رسید از آتش بیرون آوردند بر آنجماعت
قهر کرد و بسیاری از ایشان را بقتل رسانید باقی مانده گان گفتند چنانکه متقدمان خطا کرده بودند
ما نیز خطا کرده ایم بار دیگر طالع وقت اختیار کردند و بنا با تمام رسانیدند کسری ترسان ترسان سواره
برانجا می گذشت که بناگاه آن جایی که رفته بود از زیر پای او فرو رفت باز در آب افتاد و ویرا نیم
مرده از آب بیرون آوردند باز آنجماعت را بخواند و تهدید بقتل نمود در روایتی آن است که ایشان
گفتند که سخن راست بی شائبهٔ کذب آن است که پیغمبری مبعوث شده است و یا خود عنقریب مبعوث
می شود که زوال ملک تو شود چون این معنی بدانست دست ازان بنا باز داشت تا خراب شد
روایت دیگر آن ست که تعاقب این واقعات موجب تفرقهٔ خاطر او میشد و او در اخفای آن میکوشید
ناگاه بسمع کسری رسید که واقعهٔ نزدهم و آن منعدم شدن آب دریاچه ساده بوده و جریان آب
در وادی سماوی که یکی از رودخانه های شام ست و پیش ازین تاریخ در مدت هزار سال هرگز دران
وادی آب جاری نشده بود القصه کسری از تواتر این واقعات خایف واندوه ناک می بود عاقبت
الامر روزی خواص وندیمان خود را جمع کرد تا خواست که اظهار این معنی کند و ما فی الضمیر خود را ظاهر گرداند
ناگاه از جانب اصطخر خبر رسید که واقعهٔ بستم آتش فارسیان که در آتشکدهٔ خویش مدت هزار سال
است که افروخته بودند و دران اصلا افسرده گی پدید نیامده بود اکنون منطفی شد چون استفصای تاریخ
خمود آتش نمودند با زمان سقوط شرفات متفق بود ازین جهت تفرقهٔ خاطر او زیاده شد و دغدغهٔ
باطن مضاعف گشت درین بودند واقعهٔ بست یکم آنجا بظهور پیوست آنچنان بود که هم درین
مجلس مؤید مؤیدان قاضی القضاة مجوس معروض داشت که من نیز همان شب در خواب دیدم که
شتران تند سرکش اسپان عربی را می کشیدند تا از دجله گذشته در بلاد فارس منتشر شدند با صعوبت
این خواب خوف بر خوف او بیفزود از مؤید مؤیدان پرسید که نتیجهٔ این واقعه ها چه توان بود جواب
داد که تصور من آن ست که در بلاد عرب امری واقع شده است که اینها از لوازم آن ست از طوایف

منجمان وکاهنان استفسار باید نمود و باطراف وجوانب مکاتیب ارسال نمود و ازانجمله مکتوبی با نعمان بن منذر که حاکم بصره بود نوشت که مشکلی چند روی نموده عالمی نزد ما ارسال نمای بحل آنها اشتغال تواند نمود نعمان عبد المسیح نفیلة بن غسانی که پسر خواهر سطیح بن منبه غسانی بود و سطیح از مهرهٔ فن کهانت و کاهنی بغایت بامتانت بود بخدمت ملازمان کسری تا اگر تواند مشکلات ایشان را جواب گوید و اگر نتواند در استکشاف آنحال از خال خود سطیح که سر دفتر کاهنان عصر است معاونت جوید بعد از انکه عبد المسیح در کریاس سلطنت شعاری حاضر آمد کسری صورت واقعات با وی در میان آورد عبد المسیح گفت من از عهدهٔ جواب این سوال کما ینبغی نمی توانم بیرون آمدن فاما اگر امر پادشاه شود و شرف نفاذ یابد بروم و از سطیح استفسار نمایم و جواب باصواب بیارم عبد المسیح بقصد ملازمت سطیح متوجه شام شد کسری در تعجیل نمودن این عقده تحقیق بکشود و مبالغه بسیار نمود عبد المسیح بعد از قطع منازل وطی مراحل چون بمنزل سطیح رسید ببالین او شتافت خال خویش را در حال ارتحال یافت هر چند که سلام و تحیت شاه نوشیروان عادل رسانید جواب نشنید چرا که طوطی زبانش که اهل روزگار ترجمان اسرارش میخواندند چون زبان سوسن لکن گشته بود و از نقد حیات در کیسهٔ زندگانی او چیزی باقی نمانده بود عبد المسیح مایوس گشته رعایت ناموس نموده فی الحال بدیههٔ نظمی که مبین احوال او بود انشا نمود باین بحر و قافیه **شعر** اصم ام تسمع غطریف الیمن + ام فاذ فاذلم به شاو العین + یا فاصل الخطة اعیت من و من + وکاشف الکربة عن وجه الغضن + اتاک شیخ الحی من آل سنن + وامه من آل ذئب بن حجن + الی آخر الابیات مضمون آنکه آیا بعلت صمم گرفتار شده و یا می شنود بزرگ من یا خود در دام قابض روح افتاده و مرغ روحش از برای طیران از قفس قالب پر کشاده ای کشاف مشکلات خلایق و ای حلال معضلات دقایق وقت است که دیدهٔ اعتبار بگشای و از میان این طرق مختلفه طریق قویم و صراط مستقیم بنمای بدان و آگاه باش که امور غریبه و معانی عجیبه از مکمن غیب برین عالم شهادت بظهور پیوسته و من بجهت استفسار آن معنی از نزد پادشاه عجم یعنی کسری بملازمت تو آمده ام چون سطیح این ابیات از عبد المسیح بشنود سر بر آورد و سجع چنانچه دأب او بود در جواب عبد المسیح بیان فرمود این است عبد المسیح جاء الی سطیح علی جمل طلیح وقد اوفی علی الضریح بعثک ملک بنی ساسان لارتجاس الایوان وخمود النیران ورؤیا المؤبذان رای ابلا صعابا تقود خیلا عرابا قد قطعت دجلة وانتشرت فی بلاد فارس یا عبد المسیح اذا ظهرت التلاوة وبعث صاحب الهراوة وفاض وادی السماوة وخمدت نیران فارس وغاضت بحیرة ساوة لم یکن بابل للفرس مقاما

ولا الشام سطیح لم یکن شاماً یملك منهم ملوك وملكات علی عدد شرفات ثم یکن منات وهنات كل ما هو آت آت حاصل آن باین معنی باز میگردد که عبدالمسیح بجانب سطیح آمده ست وحال آنکه سطیح بر جناح سفر آخرت ست وفرستاده ست ترا پادشاه آل ساسان یعنی نوشیروان بنا بر چند واقعه که حادث گشته است از برای آن تزلزل طاق کسری و افتادن کنگره های آن و فرو مردن آتش فارسیان وخواب دیدن قاضی القضاة شتران تند سرکش که اسپان عربی را میکشیدند تا از دریا گذرانیده در بلاد فارس متفرق کردند ای عبدالمسیح وقتی که دریاچهٔ ساوه چون جگر عاشقان مشتاق از آتش فراق خشک گردد و وادی سماوی چون دیدهٔ محنت کشان شام فراق از سوزش نیران اشتیاق پر آب گردد و تالیان آیات کلام ربانی و بلبلان گلشن سرای قرآنی بقرأت قرآن و تلاوة فرقان آناء اللیل و اطراف النهار مداومت نمایند و علم بعثت صاحب عصا یعنی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم برؤس اشهاد و هامهٔ عامهٔ عباد برافرازند و مغنیان عالم شهود سرود دُرُود آن پیغمبر عاقبت محمود صلے الله علیه و آله وسلم در چمن ملک بنوای عشق و محبت بنوازند بابل مقام فارسیان و شام آرام گاه سطیح نماند یعنی سلطنت و حکومت عجم از ملک بابل انقطاع یابد و سطیح جهان گذران را وداع نموده بجانب دار القرار شتابد و بعدد کنگره ها که از ایوان نوشیروان ساقط شده از مردان و زنان ساسانیان حکومت نمایند و نطاق دولت از میان سلطنت بگشایند بعد ازان هر چه آمدنی باشد در عرصهٔ جهان پدید آید بعد ازان هیچ آفریده از فوج ساسانیان نماند این حکایت بگفت فی الحال بافتاد و بمرد رخت ازین دار فنا بیرون برد عبدالمسیح اجوبهٔ سطیح را ضبط کرده ببارگاه کسری مراجعت نمود و آنچه شنیده بود بعرض رسانید ملک گفت چارده نفر از قوم ما حکومت کنند و ابتدا باختتام انجامد مدت مدید و عهد بعید باید و پنداشت که روزگار سلطنت این جماعه چون ملوک سابقه مثل فریدون و ضحاک و افراسیاب بسنین و اقره و اعدام متکاثره خواهد بود ندانست که سلطنت ده کس از ایشان در مدت چهل چهار سال انقراض خواهد یافت از انجمله دو پادشاه بر سریر سلطنت صاحب مکنت و مسند شدند هرمز و پرویز بعد از انکه ملک عجم در هرج مرج افتاد و آخرین آن چارده کس یزدجرد شهریار بود که در زمان خلافت ذی النورین بآنجهان شتافت بعد از انکه سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه ملک مملکت وی را فتح کرد وی از لشکر اسلام گریخت و مرکب توجه بجانب خراسان انگیخت در مرو بدست آسیابانے کشته شد در سال سی یکم از هجرت و بعد ازان هیچ متنفس ازان قوم باقی نماند **بیت** کجا شد کیامرث باگیر و داره که تخت شهی ماند ازو یادگاره کجا رفت تهمورث دیو بنده

منوچهر جمشید شاه بلند	کجا شد فریدون ضحاک جم	شهان عرب خسروان عجم
همه خاک گشتند بالین خشت	ندانم بدوزخ برند یا بهشت	برحمتک یا ارحم الراحمین

باب پنجاه و یکم در بیان خوارق عادات که از حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم بظهور می آمده است وآن عبارت از معجزات است

بدانکه معجزات آن سرور صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم از حد عد بیرون است وازان جمله بعضے ازان مشهور وبعضے ازان غیر مشهور واز شمار واحصا افزون وما از جملۂ معجزات مشهورۂ معتد بها یک صد سی پنج معجزه که خاصة الشان بوده است وهیچ یک از انبیا را نبوده نزدۂ ازان در نفس وی بوده است ویک صد پانزده در غیر وی درین کتاب رقم زده کلک بیان میکردد وباقی را حواله بکتب متداوله نموده خامهٔ مشکین عمامه را از تعرض آن معذور داشتیم اما معجزاتے که در نفس وی بوده پانزده است **معجزۂ اول** جسد وی آن بود که هرگز سایۂ وی در زمین نیفتادے **معجزۂ دویم** سر مبارک وی آن بود که هرگاه که در آفتاب رفتے ابر بیامدی بر سر وی بر مثال سایۂ بانی بایستادی واو را سایه کردی **معجزۂ سوم** چشم وی آن بود که میدید از پس خود همچنانکه میدید از پیش خود **معجزۂ چهارم** بینی وی آن بود که می یافت بوی فرشتگان را هرگاه که جبرئیل علیه السلام نازل شدی رسول علیه الصلوة والسلام بوی وی بیافتے ساخته وامادهٔ شنیدن از برای وحی بفراغ دل **معجزۂ پنجم** لبان وی آن بود که هرگاه که او لب بجنبانیدی قرص آفتاب وماه بخندیدی **معجزۂ ششم** دندان وی آن بود که روشنی داد عائشه رضی الله عنها تا بیافت در تاریکی سوزن خود را **معجزۂ هفتم** گوش مبارک او آن بود که از دور می شنید ودر خواب میشنید همچنانکه در بیداری می شنید **معجزۂ هشتم** دل مبارک آن بود که خواب با دل وی هرگز گذر نکردی قال النبی علیه الصلوة والسلام تنام عینی ولا ینام قلبی **معجزۂ نهم** پشت مبارک وی آن بود که مهر نبوت بروی بود مانند جوز کرهی وبروی نقطه ها بود ودر جنب کتف راست وی بود **معجزۂ دهم** سینۂ مبارک وی آن بود که شب دعوت پریان بازگشت عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه باوی بود در وا از سینۂ مبارک خود بگشاد سینۂ مبارک وی مانند ماه شب چهارده در تاریکے شب نور میداد دران میرفتند **معجزۂ یازدهم** دست مبارک وی آن بود که شب هجرت از مکه

بمدینه اشارت کرد بدست خود و خاک انداخت بسوی کافران و گفت شاهت الوجوه حق تعالے
چشمهای کافران را نابینا گردانید تا هیچ یک از کافران او را ندیدند معجزهٔ دوازدهم پای مبارک
وی آن بود که شب هجرت که روزی ایستاده بود بر تیره کوه تیره کوه بجنبید رسول صلے الله علیه وآله وسلم
فرمودند که باش ساکن یا تیره کوه تیره کوه گفت یا رسول الله این جنبش من از هیبت قدم شما است معجزهٔ
سیزدهم انگشتان مبارک وی آن بود که نوری ظاهر شد که کعبه از ان ظاهر روشن شد معجزه چهاردهم
بوی مبارک وی آن بود که هر جامه که در پوشیدی تا یک رشته از ان جامه مانده بوی عطر از ان نرفتے
معجزهٔ پانزدهم ناخن مبارک وی آن بود که عایشه رضی الله عنها ناخن مبارک وی باز کرد ناگاه همه
لؤلؤ شد رسول صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند که یا عایشه این را از کجا آوردی گفت از ناخن شما یا رسول
الله آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تبسم کردند فرمودند که ان نفسی کلها درّ و لؤلؤ معجزهٔ شانزدهم
شکم مبارک وی آن بود که زمین بخود فرو بردی حدث وی را معجزهٔ هفدهم لحیهٔ مبارک وی آن
بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو موی از محاسن مبارک وی نگاه داشته بود در خانهٔ خود شبے آواز
قرآن خواندن را شنید بجو تبهرین آوازے می شنید و هیچکس را در انجا ندید بر اثر آن آواز بیامد
تا نزد آن دو موی مبارک رسید از انجا آواز قراءت شنید رسول علیه الصلوة والسلام را از انحال
خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که یا ابابکر تو ندانستی که فرشتگان بودند که جمع شده بودند
نزد موی من قرآن میخواندند معجزهٔ هژدهم جبین وی آن بود که عرق جبین مبارک خود را بر خار انداخت
خار در حال گل گشت و عرق او را در روغنها خوشبوی میانداختند از برای زیادتی بوی خوش معجزه نزدهم
ریق وی آن بود که ریق خود در چشم علی ابن ابی طالب انداخت چشم وی چنان شد که فرسنگهاے
دور بدیدی و چاهی بود در مدینه که آب او تلخ بود آب دهان مبارک خود را در ان انداخت آب چاه
خوش و شیرین شد این بود معجزهٔ نفس وی که خدای تعالے خاصهٔ وی کرده و هیچ یک از انبیا را این
عطا نداده بود که وی را داد اما معجزاتی که در غیر نفس وی بود و خاصهٔ وی بوده که هیچ یک از
انبیا را نبوده است و آن نیز یک صد چهارده است معجزهٔ اول از معجزهٔ ظاهره باهره که او را بود
قرآن مجید است و آن قوی ترین معجزه و ظاهرترین آیات بینات است آن نه یک معجزه است
بلکه هزار معجزه در وی مندرج است زیرا که در هر سوره و در هر آیتے چندین معجزهٔ ظاهر است که قوت بشری
از ایراد مثل آن عاجز است و از انجمله معجزات که در قرآن ظاهر است یکی فصاحت مفردات و بلاغت
نظم آن است بر وجهی که همه فصحای عرب و بلغا از ایراد مثل آن عاجز آمدند با وجود کمال حرص ایشان

در هدم قواعد بنیان قرآن و مبالغهٔ ایشان در معارضه و مجادله حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم معجزهٔ دوم از وجوه اعجاز قرآنی نظم عجیب و اسلوب غریب اوست که باسالیب کلام عرب نمی ماند و مثل این کلام نه پیش از نزول قرآن و نه بعد از آن در میان ایشان ورود نیافته آورده اند که روزی رسول صلی الله علیه وآله وسلم قرآن میخواند ولید ابن مغیره که از فصحای عرب بود استماع نموده ترقی ابوجهل و برادران او را سرزنش نموده گفتند که جهت استحسان کلام محمد علیه السلام چیست ولید گفت والله که هیچکس از شما بکلام عرب و اشعار ایشان داناتر از من نیست و آنچه وی میخواند هیچ بآنها نمی ماند معجزهٔ سوم آنکه از واقعات ماضیه و امور سابقه در قرآن خبر داد و آنچه در قرنها گذشته بر امتان پیشین جاری گشته بود و یا آنکه اخبار اهل کتاب عمر در تفحص و تحقیق آن مصروف ساخته بودند بعد از گفتگوی بسیار و جستجوی بلانهایه تحصیل بعضے از آنها نموده معلوم کرده بودند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم هرگز باهل کتاب مخالطت و مجالست نموده اشکالات اهل کتاب و سوالات و جوابهای ایشان در حین نزول قرآن بر وجهی بیان میکرد که هیچکس را مجال انکار آن نبود جز قبول و اذعان روی دیگر نمی نمود معجزهٔ چهارم از قضیات که تعلق بامور مستقبل داشت خبر داد مجموع آن واقع شد خطراتی که در صدور ارباب کفر و فجور عبور می نمود و بآیات قرآن بظهور می آمد همهٔ آنها مطابق واقع بود از کلیات و جزئیات که در قرآن خبر داد مجموع آنها بوقوع پیوست و ازین نوع اخبار در قرآن بسیار است مثل آنکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون یعنی انزال قرآن فرمودیم و ما نگاه دارنده ایم او را تا در وی تغیری واقع نشود اکنون قریب نهصد سال است بل زیاده هر چند ملاحده و زنادقه تخصیص قرامطه خواستند که در قرآن تغیری پدید آرند نتوانستند و بیک کلمه بلکه بیک نقطهٔ در زیادتی و نقصان او تصرف ممکن نگشت ولله الحمد والمنه وجه دیگر از وجوه اعجاز قرآنی هیبت و ترسی است که در حین تلاوت بر قاری و سامع طاری میشود آورده اند که عتبه ابن ربیعه با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سخنی می گفت تا او را از احداث دین جدید باز دارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سورهٔ حم فصلت بر وی خواندن گرفت تا آنجا رسانید که فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة عاد وثمود عتبه از بسیاری خوف و خشیتی که بر وی استیلا یافته بود دست بدهان سید انس و جان صلی الله علیه وآله وسلم پیش برد و سوگندش داد که از تلاوت باز ایستد حاصل الکلام که سنت الٰهی جل جلاله چنان ورود یافته که هر پیغمبری از برای امت خود معجزات از جنس آن آرند که میل و کوشش ایشان بآن باشد چنانچه در زمان موسی علیه السلام کوشش قوم در تحصیل سحر بود معجزهٔ آن از جنس مغنیات

ایشان فرستاد مثل شگافته شدن دریا و خون گشتن از برای قبطیان و تغیر و تبدیل عصا به ثعبان
و امثال آن و همچنین بر اہل زمان عیسیٰ علیہ السلام تحصیل علوم طبیہ غالب بود معجزهٔ وی مثل احیای
موتی و ابراء اکمه و ابرص تعیین نمود اما در زمان پیغمبر ما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میل مردم بفصاحت و
بلاغت و انشاء تراکیب بدیعه و تألیف عبارت منیعه بود لاجرم حق تعالی کلامی فرستاد از برای ایشان
در غایت فصاحت و نهایت بلاغت و کمال خیرات مثلا نیست خالی از اطناب و تطویل و عاری
از اختصار و ایجاز تا قریش که معدن فصاحت بودند و باوجود معاندت در حین مخاطبت فأتوا بسورة
من مثله سر معارضت بینداختند و در تغیر آن پرداختند تا گویند که ابن مقنع که بلیغ ترین عهد خود بود
دران مقام در آمد که تا در معارضه قرآن کلامی ترتیب کند و دران امر شروع نمود ناگاه بکودکی بگذشت
این آیه را میخواند که وقیل یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر واستوت علی
الجودی وقیل بعدا للقوم الظلمین باز گشت و آنچه ترتیب کرده بود همه را محو کرد بعد ازان گفت گواهی میدهم که
این کلام بشر نیست و مسلم الکذاب کلمات مموت و ترکیبات مزخرفه بر هم بست و آن مهملات در بعض
سور قرآنی در میآمد تا گویند که سورهٔ والنازعات باین گونه مهملات مقابل نمود که والبارزات زرعا
فالحاصدات حصدا فالذاریات قمحا فالطاحنات طحنا فالجابرات خبزا فالثاردات ثردا فاللاقمات
لقما اهالة وسمنا لقد فضلتم علی اهل الوبر وما سبقکم اهل المدر و سورهٔ فیل را باین کلمات معارضه
کرد که الفیل ما ادریک ما الفیل له ذنب وثیل وخرطوم طویل وان ذلک من خلق ربنا لقلیل
بدان سبب مضحوک فصحا و بلغا گشت معجزهٔ پنجم امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم اللہ وجہہ و ابن
مسعود و ابن عباس و ابن عمر و انس ابن مالک و حذیفه بن الیمان و جبیر بن مطعم رضی اللہ عنہم
روایت می کنند که جماعتے از مشرکان در حوالی کعبهٔ معظمه جمع شدند در نزد رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
گفتند اگر دعوی نبوت صادقی و در تحقیق رسالت محققی ماه را در آسمان منشق گردان و آن شب چهاردهم
بود از ماه و ماه بمرتبهٔ بدری رسیده حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند که اگر چنین کنم ایمان می آرید
گفتند آری پس آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیک روایت دو رکعت نماز گذاردند دست بدعا
برداشتند و از حق تعالے درخواست نموده بانگشت مسبحهٔ خود اشارت بجانب ماه کرده بودند که ماه
بدو نیمه شد نیمی بر آسمان بماند و نیمی در پس کوه مختفی گشت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یکیک را میخواندند
و میفرمودند که ای فلان و فلان اشهدوا گواه باشید بر نیمه بر کوه قعیقعان و نیمه دیگر بر کوه ابوقبیس معلوم شد
هر دو شق وی از هم چنان جدا شد که کوه حرا را در میان آن دو شق بدیدند چون حضرت صلی اللہ علیہ

وآله وسلم این معجزه بان جماعه نمودند آنها حمل بر سحر نموده گفتند که محمد علیه الصلوة والسلام بر ما سحر کرده است
ابوجهل لعین فریاد برکشید که هذا سحر مستمر بعضی گفته اند که مراد از استمرار عموم ست نه استمرار حسب مقام
که الا که نسبت بماه سحر گرفته است بسیار مردمان نتوانستند که سحر کنند لاجرم از مسافرانی که می آمدند استفسار
می نمودند همه میگفتند که در فلان شب ماه شگافته شد و هر نیمه او بجای شتافته ایشان گفتند که محمد علیه الصلوة
والسلام بر ماه سحر کرده این آیة نازل شد که اقتربت الساعة وانشق القمر وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر
نعت در چرخ را ماه قفل زرست ٭ کلید وی انگشت پیغمبر ست ٭ کلید خزاین چه در مشت اوست ٭ مه
از داغ داران انگشت اوست ٭ هم از قدر آن پنجه مه شگاف ٭ صف بدر بشکسته روز مصاف ٭
معجزه بیست و ششم نقل ست که روزی صیادی در صحرائی دام نهاده بود اتفاقا خواجه علیه الصلوة والسلام
در انجا برسیدند همه زمان آهوی در قید کیدان بیگانه محبوس شد چون نظرش بر خواجه علیه الصلوة والسلام
افتاد بزبان فصیح گفت یا رسول الله نزدیک من آی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزدوی
رفت گفت ای رحمت خواه عالمیان درین کوه دو بچه دارم و هنوز آنها از شیر من سیری نخورده اند اگر بر
سر هم ایشان نرسم هم ایشان بهلاکت میانجامد یا رسول الله مرا ضامن شوید تا بروم و بچه گان خود را شیر داده باز
آیم القصه آهو با آنحضرت در سخن بود که صیاد برسید حضرت علیه السلام فرمودند که ای صیاد این آهو صید
تست ولیکن این بیچاره فرزندان دارد او را بگذار تا برود و فرزندان خود را شیر داده باز آید صیاد گفت
ای محمد علیه الصلوة والسلام این چه سخن ست که آهوی وحشی از آدم خلاص شده برود بچگان خود را
شیر داده باز آید حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند امید چنان ست که باز آید صیاد گفت ضامن میشوی
فرمودند آری گفت اگر باز نیاید در عوض آهو ترا بقتل رسانم خواجه علیه السلام تبسم نموده گفتند اگر باز آید
مسلمان شده بخدای من ایمان می آری او گفت آری برین عهد بستند خواجه علیه السلام دست مبارک
خود بر پشت آهو مسح فرموده گفتند که ترا پنج ساعت مهلت دادم بروی بعد از ان باز آئی آهو برفت و
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نزد صیاد با نتظار آهو نشستند چون چهار ساعت بگذشت آهو دوان دوان
باز آمد حضرت گفتند ترا پنج ساعت مهلت دادم چرا زود آمدی تا فرزندان تو شیر سیری بخوردندی آهو گفت
یا رسول الله چون نزدیک فرزندان خود رفتم آنها از من بوئی شنیدند گفتند که ای مادر از تو بوی میدمد
که ما هرگز بوئی مثل این نشنیده ایم من گفتم بوی حضرت رسول الله ست که صلی الله علیه وآله وسلم بدست
مبارک بپشت مرا مساس فرموده اند و مرا ضامان شده اند تا ما از چنگ صیاد نجات یافته ام اکنون از برای
شیر دادن شما یان آمده ام بچگان گفتند ای مادر زود برو رسول الله را صلی الله علیه وآله وسلم از ضمانت

خود بیرون آر که ما را شیر گوارا نیست و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ضمان منتظر اند اکنون
بزودی آمده ام که از ضمانیت من بیرون آمده ی صد هزار جان من و جان فرزندان من فدای تو باد
یا رسول الله چون صیاد کافر آن حال بدید گفت اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله
و دست از آهو بداشت و آهو بجانب فرزندان خود روان شد در راه میگفت اشهد ان
لا اله الا الله و انك رسول الله معجزهٔ هفتم ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهما روایت
میکنند که اعرابی بود از بنی سلیم نام او سعید و ی دانی لعاذ روزی آنمرد سوسماری را گرفته بخانه می برد
تا بکشد و بریان کرده قوت عیالان خود کند در راه گذر وی در جمعی افتاد پرسید که ایشان کیانند
و سبب اجتماع این طایفه چیست گفتند که محمد ابن عبد الله علیه السلام ست که دعوی نبوت میکند
مردم بوی جمع گشته اند اعرابی در میان جمع خود را گنجانید با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمخاطبه در آمده
گفت سوگند بلات عزی که هیچ زن آبستن نیست که سخن گوی دروغ زن تر از تو و نه هیچکس در دل من
دشمن تر از تو نیست عمر رضی الله عنه قصد کرد که گوشمال دهد حضرت رسالت پناهی فرمودند که یا عمر حلیم
بدرجهٔ نبوت نزدیک ست یعنی او را مرنجان آنگاه روی باعرابی آورده گفتند ای اعرابی سوگند بخدای
که در آسمان امینم و در زمین امینم و نزد آدمیان و ملائکه ستوده ام اعرابی گفت بحق لات عزی که با تو ایمان
نمی آرم تا وقتی که این سوسمار با تو ایمان آرد آن سوسمار را در پیش آنحضرت انداخت سوسمار راه
پیش گرفته روان شد حضرت فرمودند که ایها الضب اقبل سوسمار بازگشت آنحضرت فرمودند که
یا ضب سوسمار بزبان فصیح گفت لبیک و سعدیک آنحضرت گفتند که را پرستش میکنی گفت آن خدای
که در آسمان هست عرش و در زمین ست سلطان او و در دریاست سبیل او و در بهشت است
رحمت او و در دوزخ ست عذاب و عقاب او بعده آنحضرت گفتند من کیستم سوسمار گفت تو رسول
پروردگاری و خاتم پیغمبرانی انت سید القیامة و زین القیامة و شرف القیامة و کمال القیامة فلاح
و رستگاری یابد هر که تصدیق با تو کند و بخشیت و حرمان دارین مبتلا گردد هر که تکذیب تو کند اعرابی چون
این کلمات از سوسمار شنید متحیر شد گفت هیچ دلیل و معجزهٔ دیگر نمیخواهم بعد از معاینهٔ این معنی گفت
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد انك محمد عبده و رسوله بخدا سوگند یا
رسول الله نزد تو آمده ام و بر روی زمین هیچکس نزد من از تو دشمن تر نبود اکنون ترا از گوش و چشم و مادر
پدر دوستتر دارم رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که الحمد لله الذی هداك بی و در بعضی سیر
آورده است که سوسمار بعد از اقرار برسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این شعر را بخواند

شعر

الا یا رسول الله انک صادق | فبورکت مهدیا و بورکت هادیا

شرعت لنا دین الحنفیة بعد ما | عندنا کاه مثال الحمراء الطواعیا | فبورکت انیت برهانا من الله واضح

فاصبحت فینا صادق القول داعیا | فبورکت فی الاحوال حیّا و میّتا | و بورکت مولودا و بورکت ناشیا

چون اعرابی بدولت ایمان مشرف شد از غایت شادی و ابتهاج در رقص در آمده بشاشت تمام نمود حضرت فرمودند که ای اعرابی از مال دنیا هیچ داری اعرابی گفت در قبیلهٔ بنی سلیم از من فقیرتر کسے نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روی با یاران کردند فرمودند کیست که اعرابی را شترے دهد من ضامن آنکه از ناقهٔ بهشت عوض آن بوی رسانم عبد الرحمن ابن عوف رضی الله عنه باین معنے فایز آمد گویند که عبد الرحمن ابن عوف این ضمانیت از آنحضرت استماع نمود گفت یا رسول الله مادرم فدای تو باد و از جای برخواست عرض کرد که من ناقهٔ با دبدهم ده ماهه آبستن از شتر بختی که اشعب بن قیس الکندی بمن هدیه آورده است آن وقت که از غزوه تبوک مراجعت نمودم رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که ای عبد الرحمن توصفت ناقهٔ خود کردی من نیز وصف ناقهٔ که ضامن او شده ام بتقدیم رسانم ای عبد الرحمن آن ناقهٔ که میگویم از لؤلؤ خوشاب آفریده شده است گردنش از یاقوت سرخ کوهانے او از زمرد سبز است و دست پای او از جواهر پوست او از سندس و استبرق ای عبد الرحمن تو برین ناقه سوار شده سیر میکنی میان حوض و مقام من پس عبد الرحمن را پسندیده افتاد آن شتر را بیاورد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که یا اعرابی برین شتر سوار شو که این پسندیده افتاد بعده آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را بنماز دلالت فرموده گفتند ایمان نباشد الا بنماز و روزه و نماز نباشد الا بقرآن و سورهٔ چند از سور قرآنی بآن اعرابی آموختند و او همواره بیافتن استعداد بفرمان شکرگذاری می نمود و آیات قرآن ورد زبان ساخته استحسان آن میفرمود حضرت مقدس نبوی صلے الله علیه و آله وسلم او را پیوسته بشکرگذاری دلالت نمودی و میفرمودند که خدای تعالے جل ذکره شاکران را از میان بنده گان خود از همه دوست دارد معجزهٔ هشتم چنین آورده اند که گرگے در پے آهوے میدوید آهو در حرم گریخت و بعده بایستاد و گرگ در خارج حرم متوقف شد ابو سفیان ابن حرب و مخرمه ابن نوفل چون مشاهده آن حال نمودند تعجب میکردند گرگ بایشان در سخن درآمد گفت ازین حال می کنید و کار شما یان از کار ما عجب تر است زیرا که محمد رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم شما را بتوحید میخوانند و بایمان دعوت میکنند شما بجانب وی مبادرت نمی نمائید و او را در ابلاغ رسالتش مصدق نمیدارید بخدا سوگند که هیچ چشمے مثل محمد علیه السلام ندیده و هیچ گوشی مثل وصف او نشنیده ابو سفیان و مخرمه را تعجب زیاده شد از غایت

حسد این صورت را بر هیچکس ظاهر نکردند تا نرمانی که بدولت اسلام فایز شدند معجزهٔ نهم ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت میکنند که با همراهی رسول صلی الله علیه وآله وسلم در موضعی نشسته بودیم ابوبکر و عمر عثمان رضی الله عنهم با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بودند آنحضرت هفت سنگ ریزه از زمین برداشتند و در کف مبارک نهادند و آن سنگ ریزه ها تسبیح گفتن آغاز کردند چنانکه آواز آنها بگوش سامعان برمثال آواز زنبور عسل می آمد آنگاه آن سنگ ریزه ها را بر زمین نهاد ساکت گشتند بعد از ان برداشتند در کف ابوبکر رضی الله عنه ریختند بهمان طریق در تسبیح در آمدند بعد از ان در کف عمر رضی الله عنه همچنان تسبیح می گفتند و بعده در کف عثمان رضی الله عنه بهمان طریق تسبیح ایشان مسموع گشت بروایتی آورده اند که در انجا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز حاضر بود در کف او نیز تسبیح گفتند براین طریقه که سبحان الله والحمد لله ابوذر غفاری را خطاب فرمودند که ای ابوذر اکنون تو بردار ابوذر رضی الله عنه برداشت در کف خود نهاد تسبیح نگفتند ابوذر رضی الله عنه سوال کرد از آنحضرت که یا رسول الله اینها را که در کف ایشان مسبح بودند در کف من ساکت گردیدند فرمودند ای ابوذر تو میخواهی که با خلفای راشدین برابر باشی این ممکن نگردد معجزهٔ دهم عقیل ابن ابوطالب رضی الله عنه گفت در سفری با آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه بودم در مقدار دو فرسنگ راه از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چندین معجزه مشاهده کردم از انجمله یکی این است که تشنه بودم و آب با من همراه نبود نزد وی رفتم و گفتم یا رسول الله تشنه گی بر من غالب آمده است فرمودند که بگوی با آن کوه که پیغمبر می گوید که مرا آب بده و من بموجب فرموده عمل نمودم آن کوه با من در سخن در آمده بگفت با رسول الله بگو که از ان زمان باز که معلوم کرده ام حق تعالی فرموده است که واتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة چندان گریستم از ترس خدای تعالی آب در جزای من نمانده است ایضا عقیل گفت که در ان راه آنسرور خواست که قضای حاجت کند و پناهی نبود تا خود را از نظر مردم مستور سازد و در ان صحرا سه درخت متفرق بود حضرت درختها خطاب کردند که استرونی آن درختان مجتمع گشتند بر مثال قبه تا که در انجا در آمده مهم خویش را بکفایت رسانید معجزه یازدهم فرمودند که بموضعی رسیدیم ناگاه شتری دیدیم دوان دوان از راه به پیش رسول علیه الصلوة والسلام بزانو در آمده گفت الامان الامان یا رسول الله در عقیب او دیدم که اعرابی میآمد شمشیر برکشیده رسول علیه الصلوة والسلام گفت ازین بیچاره چه میخواهی گفت یا رسول الله این شتر را خریده ام تا از برای من کاری بکند و من از وی نفعی بگیرم اکنون عصیان من میورزد اکنون رائی من بر ان قرار گرفته که او را ذبح کنم و از گوشت وی نفع گیرم رسول صلی الله علیه

و آله وسلم از شتر پرسیدند که چرا عاصی شدی گفت یا رسول الله از بهر آن عاصی نشده ام که کاری تبه و انم کرد بلکه شنیده ام که تو گفته که هر که نماز خفتن بگذارد و خواب کند عذاب خدای تعالی در وی رسد این اعرابی با قبیلهٔ خود با نماز خفتن ر انمی گذارند من میگریزم نباید که بشامت ایشان عذاب بر من ملحق گردد حضرت فرمودند که یا اعرابی چنین ست گفت بلی ولیکن عهد کردم که دیگر در نماز خفتن تعلل ننمایم و بوقت ادا نمایم و قبیله خود را بفرمایم تا همه بگذارند بعد از ان شتر انقیاد ایشان نمود **معجزهٔ دوازدهم** بریدة بن الحصیب رضی الله عنه روایت میکند که اعرابی نزد رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد گفت یا رسول الله مسلمان شده ام و در نزد تو مسلمان آمده ام اما معجزه با من نمای تا یقین من زیاده گردد فرمودند که چه معجزه میخواهی گفت این درخت را بخوان تا بنزد تو آید فرمودند که برو بآن درخت از زبان من با و پیغام برسان و او را بطلب اعرابی نزد آن درخت رفت و گفت رسول خدای تعالی ترا میخواند دعوت او را اجابت کن آن درخت میل بیک جانب کرد عروق خود را از زمین برکشید و میل بجانب دیگر کرد عروق خود را از زمین تمام برکند و برفتار آمد و دامن کشان در نزد رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد گفت یا رسول الله السلام علیک اعرابی گفت حسبی حسبی بعد از ان آنسرور او را رخصت کرد تا بمنبت خود باز گشت **معجزهٔ سیزدهم** ابن عباس رضی الله عنه روایت کند که مردی بر در رسول علیه الصلوة والسلام آمد گفت بچه چیز دانم که تو پیغمبری از خدای تعالے حضرت فرمودند که اگر این شاخ خرما را بخوانم تا از این درخت جدا گشته نزد من آید و گواهی بدهد بر رسالت من پس حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم آن شاخ را بخواند آن شاخ از درخت منقطع گشته بر زمین افتاد و می جست و می آمد نزد آنحضرت آمد آنگاه فرمودند که برو بمقام خود باز گشت بر همان منوال باز بمحل خود معاودت نموده بران منضم شد اعرابی ایمان آورد **معجزهٔ چهاردهم** روایت کرده شده است که در غزوهٔ طائف پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در شب تاریک بر شتر سواره سیر میفرمودند بدرخت سدره رسیدند پرخار و چشمهاے نرگسین آنحضرت خواب آلوده بود چون نزدیک بآن سدره رسیدند که روی مبارک آنسرور بآن درخت آمد در حال درخت بشگافت نیمی بر دست چپ مایل گشت و آن شتر بر آن درخت آمد فی الحال نیمه دیگرش بجانب راست میل کرد آنحضرت از میان درخت بسلامت بیرون آمدند گویند که آن درخت همچنان منفرج مانده است تا اکنون معروف و مشهور بسدرة النبی ست و هیچکس تا بغایت تعرض بآن درخت نرسانیده است **معجزهٔ پانزدهم** روایت میکند جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنهما که پدر من در جنگ اُحد شهید شد و از وی قرض بسیاری بماند چنانچه برد ایتی میگویند که سی

وسق خرما از یک جهود قرض داشت که چهار هزار شش صد من باشد آن جهود طلب دین میکرد و قرض
خواهان دیگر نیز تشدد می نمودند و خرمائی چند از پدر من مانده بود چون وقت خرما چیدن شد قرض خواهان
بیکبار روی با من آوردند و محصول گلستان بر ایشان عرض کردم و گفتم زیاده ازین وجه شما چیزی
نیست با یکدیگر قسمت کنید قبول نکردند آن جهود مبالغه بسیار نمود نزد آنحضرت رفتم و صورت حال بر ایشان
عرض کردم و از آنحضرت درخواست نمودم تا شفاعتی فرمایند که آن جهود با من مواسا کند پیش آن
جهود رفتند هر چند شفاعت کردند بجای نرسید قرض خواهان دیگر نیز بصوابدید آنحضرت در نیامدند
آنحضرت با من خطاب کردند که ای جابر خرماهای خود را هر صنفی علیحده جمع کن تا من در انجا آیم و برابر قرض
خواهان بیایم بموجب فرموده عمل نمودم حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم بآنجا تشریف
آوردند چون دانیان دانستند که آنحضرت آمده اند تشدد زیاده کردند حضرت بر گرد یک توده خرما سه
بار گردیدند و بران بنشستند و قرض خواهان را بخواندند و از ان یک توده سی وسق آن جهود را دادند
و باقی دیون قرض خواهان بتمام استیفا نموده دادند و مرا ظنه چنان بود که گویا ازان توده هیچ نگرفته
اند و توده های دیگر همچنان برحال خود بود در روایت دیگر آنکه از برای جابر هفده وسق خرما بعد از ادای
دیون زیاده آمد جابر انصاری میگوید که من ازین متعجب بودم حضرت فرمودند که ای جابر این خبر بعمر
برسان که او درین تواند وه ناک بود و در ادای تو سعی می نمود رفتم با عمر رضی الله عنه احوال باز نمودم
گفت شنیدم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بوستان تو در آمده اند یقین من شد چنین دانستم
که مهمات تو باحسن وجهی کفایت شد معجزهٔ شانزدهم ابوهریره رضی الله عنه گفت روزی در نزد آنحضرت
رفتم و چند خرما سے بردم و گفتم یا رسول الله دعای برکت فرما از برای من درین خرما جناب حضرت
رسالت پناهی آن خرماها را در کف مبارک خود بچید دعا فرمود گفت اینها را در فرود انداز هر وقت که
خواهی دست در فرود کن و خرما بیرون آر نثر می کن بخدای سوگند که تا حضرت در دنیا بودند ازان
خرما میخوردم و مردم را مهمانی میکردم و بعد ازان که آنسرور از دنیا نقل کردند در زمان ابوبکر و عمر و عثمان
رضی عنهم ازان فرود خرما بیرون می آوردم میخوردم و بمردم میدادم تا در روز قتل حضرت عثمان رضی
الله تعالی عنه خانه مرا تاراج کردند و خرماهای بردند ابوهریره رضی الله عنه دران باب گفت **شعر**
للناس الیوم غم ولی غمان + فقد الجراب وقتل شیخی عثمان + معجزهٔ هفدهم نیز در برکت ابوهریره رضی الله
عنه روایت میکنند که کاسهٔ ترید در نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آوردند اهل صفه را طلبید
و من گردن خود را می کشیدم تا مرا نیز بخوانند تا زمانی که تمام قوم برخواستند و در کاسه نماند مگر اندکی در

نواحی آن بدست مبارک خود آنرا جمع فرمود که مقدار لقمهٔ شد و آن لقمه بر سر انگشتان مبارک خود گرفت
فرمود که بخور بنام خدای تعالے سوگند بخدای تعالے که چندانی ازان بخوردم که سیر شدم معجزهٔ سیزدهم
از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت کرده اند که فرمود که بغایت گرسنه بودم آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بر من بگذشتند حال مرا دیدند فرمودند بخانه درآی در رفتم و قدح شیر حاضر ساخته فرمودند که اہل صفه را
بخوان بخواندم وازان یک قدح یاران آنرا سیر گردانید بقیهٔ که مانده بود بمن دادند چندان ازان بیاشامیدم
که در دل من هیچ آرزوی نماند آنگاه خود بیاشامید معجزهٔ نوزدهم عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنہ روایت
می کنند که اصحاب رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در غزوهٔ تبوک از قلت زاد دستوری خواستند تا که
شتران خود را نحر کنند اجازت نفرمود گفت آنچه از زاد باقی مانده است جمع کنید آوردند و نطعها کردند و
بقیهٔ زادها را بران نطعها ریختند و دعای برکت بران خواندند چندان ازان خوردند که همه سیر شدند و بقیهٔ
را در فرود ریخته برداشتند روایت میکنند که این واقع باصحاب بیش می برد و بطعام قلیل همه اسیر میساخت
چنانکه در محل آن مبین شد معجزهٔ بستم انس ابن مالک رضی اللہ عنہ روایت میکنند که پیغمبر صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم هشتاد کس را از چند قرص جوین در زیر بغل انس بود همه را سیر گردانید و آن نانها همچنان
باقی بود معجزهٔ بست یکم آورده اند که عمر ابن الخطاب را رضی اللہ عنہ امر فرمود تا از اندک خرمایے
چهار صد شتر سوار را زاد راه ترتیب کرد آن خرماها باقی بود که گویا از انها هرگز کم نشده بود معجزهٔ بست
دوم نقل ست که حضرت رسالت پناهی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وقتے مومنان را بالصدقه دلالت
میفرمودند اعرابی شتری آورد بغایت پسندیده تیز رفتار و موصوف بصفات کمال حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم را آن ناقهٔ بغایت خوش آمد مرا امیر المؤمنین عمر را اشارت فرمودند که آن شتر را از برای
آنحضرت بخر د امیر المؤمنین عمر آن شتر را از برای حضرت مقدس نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
بخرید شبے آن ناقه را بر در حجره بسته بودند خواجه علیہ السلام نیم شبے بود که از خانه بیرون آمدند نظر آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بران شتر افتاد بزبان فصیح و بیان ملیح آنحضرت در سخن درآمده گفت السلام
علیك یا زین القیامة السلام علیك یا خیر البشر السلام علیك یا فاتح الجنان السلام علیك یا شفیع الامم
السابقة السلام علیك یا قائد المؤمنین فی القیامة الی الجنة السلام علیك یا رسول رب
العلمین حضرت از شتر این نوع سلام شنیدند التفات نموده از حال او استفسار نمودند شتر گفت یا رسول
اللہ من ازان مردی بودم از غضب نام یعنی حدید اللسان از وی بگریختم و روی بصحرا و کوهها کردم چون
شب درآمدی سباع و ددان آن کوه و بیابان بگرد من درمیآمدند و با یکدیگر می گفتند که لا تؤذوها فانها

مرکب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و من بآن ابتهاج و خرمی می نمودم تا باکنون باین دولت مشرف گشتم چون خواجه علیه السلام این نوع سخنان از ان شتر شنیدند باو محبتے زیاده پیش گرفتند و اورا عضبان نام نهادند مشتق از اسم صاحب وی بعد ازان عضبان گفت یا رسول الله مرا با شما حاجت ست فرمودند که چیست گفت درخواست دارم از حق تعالی در حق من مسئلت نمائید تا مرا از مراکب شما گرداند در بهشت چنانچه در دنیا ساخت و اگر شمارا پیش از من قضای اجل رسد فرمان فرمائید هیچکس بعد از شما بر من سوار نشود که تحمل آن ندارم بعد از انکه مرکب شما بوده باشم دیگرے راکب من گردد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قبول کردند چون وفات آنحضرت نزدیک رسید فاطمه را رضی الله عنها وصیت فرمودند که مرا با عضبان عهد ست که بعد از من کسے سوار نشود و تعهد آب علف او تو خود قیام نمایے و از حال او غافل نکردی فاطمه رضی الله عنها بر وصیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عمل میفرمود ولیکن تا آنحضرت فوت شدند شتر آب علف از خود برطرف گردانید از شدت مفارقت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شبے فاطمه زهرا رضی الله عنها بروی گذر فرمود آن شتر با فاطمهٔ زهرا نیز در سخن درآمده گفت السلام علیك یا بنت ملساغ لی لاشراب منذ توفی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یعنی از روز فوت آنحضرت مرا آب علف گوارا نیست و همانا اجل من نزدیک ست و مرا مواصلت آنحضرت از حیات دنیا خوشتر ست زود تر پیش حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم میروم اگر مرا سلتے و پیغامے داری بگوی تا با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرض نمایم فاطمه رضی الله عنها بر وفات او محزون گشته بر وداع او گریان شد و سر شتر را در بغل مبارک خود گرفت و دست بر سر روی عضبان میمالید تا گویند که آن شتر سر در کنار فاطمهٔ زهرا از عالم نقل کرد چون صباح شد فاطمه زهرا رضی الله عنها از برای کفن او کرپاس ترتیب نموده او را در کفن در آورد و از برای او قبر نموده مدفون ساخت بعد از انکه سه روز بروایتی هفت روز از فوت وی برای مشاهدهٔ حالت وی قبر او را بکشادند و از ان شتر در قبر هیچ اثری ندیدند نی هرگوشت وی و نی از پوست وی و نی از استخوان وی معجزهٔ بست سوم نقل ست که مردی نام او رکانه با قوت تمام چنان که پشت وی را کسے بر زمین نیاورد و روی قوی شبانی گوسفندان نمودی روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در صحرا با رکانه ملاقات کردند رکانه گفت تویی که لات عزی را دشنام میدهی و مردم را بخدای دیگر میخوانی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند بلے که منم رکانه گفت اکنون با یکدیگر مصارعت نمایم تو خدای خود را بیاری بخوان و من بلات عزی تمسک جویم اگر تو پشت مرا بر زمین آری من ده گوسفند

باتو بدهم حضرت برین سخن مقرر کرده دست در کمر او زدند او را بی تحاشی او را بر زمین زدند رکانه استدعای بار دیگر نمود کرت ثانیه نیز بر منوال سابقه تحقیق پذیرفت رکانه گفت دیگر بار کرت سوم نیز او را بر زمین زدند رکانه خجل شد از راه بهانه گفت لات عزی مرا یاری ندادند و خدای تو اعانت تو نمود اکنون آن گوسفند را بگیر چنانچه مرا انداختی ترا ده گوسفند باشد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند من گوسفند نمیخواهم رکانه گفت چه میخواهی فرمودند که آن میخواهم که مسلمان شوی و در سلک اهل ایمان درآیی رکانه گفت معجزهٔ نمای تا که مسلمان شوم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اشارت بدرختی کردند که درانجا بود درخت بجانب آنحضرت روان شد بخدمت آمد رکانه گفت معجزهٔ عظیم نمودی اکنون بگوی که بجای خود باز رود پیغمبر علیه الصلوة والسلام اشارت فرمود درخت باز بجای خود رفت چون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این نوع معجزه باو نمودند فرمودند ای رکانه مسلمان شو رکانه از سرزنش کافران اندیشه کرد گفت می ترسم که زنان عرب مرا عیب سازند و گویند چون محمد علیه الصلوة والسلام او را بینداخت بترسید و مسلمان شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از وی بازگشت ابوبکر و عمر عثمان رضی الله عنهم بطلب آنحضرت بیرون آمده بودند رسیدند بعد از استفسار حال صورت واقعه را بیان فرمودند ایشان گفتند یا رسول الله وی بقوت و شوکت از مشهوران عرب ست باوجود آن قوت یا رسول الله او را چگونه انداختید پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که خداوند من سبحانه و تعالی مرا یاری داد تا بر او دست یافتم و او را از پای درآوردم بروایتی آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از پیش رکانه روانه شدند رکانه گفت یا محمد علیه السلام نزد قریش چه خواهی گفت فرمودند خواهم گفت که او را انداختم رکانه گفت من ازین سخن بسیار ملول می شوم و از آنحضرت استدعا نمود که واقعه را بطریقهٔ دیگر تقریر نمایند آنحضرت فرمودند که من دروغ گویم رکانه گفت تو هرگز دروغ نمیگوئی گفتند ـ رکانه دست بدست آنحضرت داده مسلمان شد بروایت دیگر آنکه بعد از سه نوبت که او را بینداخت رکانه گفت ای محمد علیه السلام آنچه تو با من پیش بردی بغیر قوت نبوت دیگر هیچ نتواند بود که در تمامی این دیار هیچکس پهلوی من بر زمین نتوانست نهادن اکنون برخیز از روی سینهٔ من و آن درخت را که درانجاست بخوان اگر بیاید و ترا سجود کند من با تو ایمان آرم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن درخت را بخواندند آمد و آنحضرت را سجود کرد و بزبان فصیح باین کلمه متکلم شد که انت رسول الله حقا طوبی لمن اقربك وويل لمن جحدك آنگاه رکانه ایمان آورد گفت گوسفندان را بموجب شرطی که درمیان بود تصرف نمائید و بر اصحاب

قریش منقسم سازید حضرت فرمودند که مرا بگو سفندان تو هیچ حاجتی نیست رکانه بیامد و قریش را ازین حال خبر داد گفت وی رسول حق تعالی است با وی ایمان آرید بعد ازان دو نفر دیگر ایمان آوردند در تاج المذکرین اسناد این واقعه باین طریقه روایت کرده اند معجزهٔ بست چهارم روایت کرده شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم روزی بمنزل فاطمه زهرا آمدند فاطمه زهرا از گرسنگی و شدت مجاعت بآنحضرت شکایت نمود و گفت مدت سه روز است که ذرهٔ طعام نیافته ام حضرت رسالت پناهی علیه الصلوٰة والسلام جامه از روی شکم مبارک برداشتند چهار سنگ بر شکم بربسته بودند نشانهٔ آن بود که چهار روز چیزی تناول نکرده بودند بعد ازان از منزل خاتون قیامت بیرون آمدند خاطر مبارک بجهت مجاعت فرزندان محزون بود بصحرا بیرون رفتند اعرابی دیدند که اشتران خود را آب میداد مرا در اگفتند ای اعرابی هیچ کاری که کفایت نمایم و اجرهٔ عمل با من تسلیم نمایی گفت دارم فرمودند چه کار داری گفت ازین چاه آب برکشیده شترها را سیراب گردانید فرمودند چه مزد میدهی گفت هر دلوی را سه خرما حضرت مقرر کرده دلو در چاه گذاشته آب کشیدن آغاز کردند چون یک دلو آب برکشیدند سه خرما بداد تناول فرمودند و بآب کشیدن مشغول شدند هشت دلو دیگر برکشیدند در دلو نهم ریسمان بگسیخت و دلو در چاه افتاد حضرت ساعتی بایستادند اعرابی بیامد چون صورت حال را بدانست غضب بر وی مستولی شد طپانچه ندانسته بر جبین مبارک آنسرور حواله کرد و بست و چهار خرما بآنحضرت بداد آنحضرت دست حق پرست در چاه در آورده دلو را بقدرت الٰهی از چاه بیرون آوردند باعرابی دادند و برفتند اعرابی چون این امر غریب را از آنحضرت مشاهده کرد و ازان فعل ناپسندیدهٔ خود پشیمان شده بغایت ملول گردید ساعتی سر در جیب تفکر فرو برده حقیقت نبوت آنحضرت بر اعرابی مکشوف شد در حال دست بساق موزهٔ خود در آورده کاردی که داشت بیرون آورده سر دست خود را ببرید از غایت درد مدهوش شد جماعتی بر وی بگذشتند او را بآنحال بدیدند آب بر روی او پاشیدند چون بهوش آمد کیفیت حال را از وی پرسیدند گفت طپانچه بر روی محمد صلی الله علیه و آله وسلم زدم از عقوبت آن قطع ید نمودم حاضران اظهار تاسف و تحسر نموده از وی درگذشتند اعرابی دست بریدهٔ خود را برداشته روی بمنزل آنحضرت آورده طلب آنحضرت می نمود و برابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم بگذشت ایشان گفتند ای اعرابی با آنحضرت چه میگوئی گفت حاجتی دارم گفتند حضرت در خانهٔ فاطمه زهرا اند رضی الله عنها نشسته و حسن را بر زانوی راست نهاده و حسین را بر زانوی چپ نهاده و خرمائی که ازان

اعرابی بزد گرفته بودند درد ہان ایشان می نہادند وطعام ایشان می نمودند سلمان رضی اللہ عنہ دست
اعرابی را گرفته بدر خانہ فاطمۂ زہرا رضی اللہ عنہا آورد اعرابی ندا کرد کہ یا محمد علیہ السلام حضرت محمد مصطفی
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فاطمہ را فرمودند ببین تا کیست بر در فاطمہ زہرا گفت یا رسول اللہ اعرابی دست
راست بریده وبدست چپ گرفته خون ازان میریزد خواجہ علیہ السلام بیرون آمدند اعرابی عذر خواہی
نمودن گرفت خواجہ علیہ السلام گفت ای اعرابی دست ترا چہ شد گفت یا محمد علیہ السلام طبانچہ نادانستہ
زدم از غرامت آن سرپنجہ خود را قطع کردہ ام اکنون بعذر خواہی آمدہ ام حضرت او را فرمودند کہ اسلم
تسلم یعنے ایمان آر تا سالم بمانی اعرابی گفت اگر پیغمبر بر حقی اصلاح دست مرا بنمای تا با تو ایمان آرم
حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دست بریدۂ اعرابی را بدست مبارک خود گرفتہ بجای آن آوردہ
فرمودند بسم اللہ الرحمن الرحیم وبران دمیدند وبدست حق پرست آنرا مسح کردند بحالت ولی باز گشت
وچنان پیوست بفرمان الٰہی کہ گوییا ہرگز انقطاع نیافتہ بود اعرابی چون این معجزۂ از آنحضرت بدید
زبان بگفتار کلمہ توحید بکشاد وما در اعرابی نیز ہمراہ آمدہ بود وی ہم نیز در سلک اہل ایمان منخرط شد معجزۂ
بست وپنجم روایت کردہ شدہ است کہ ابوجہل ابن ہشام کہ در عداوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم اہتمام تمام می نمود ودر اطفای نور نبوت آنحضرت سعی کلی مرعی میداشت روزی از مرد غریبی شتری
خریدہ بود آن غریب را در ادای بہا بوعدۂ خلاف تعصب میداد آن غریب روزی بانجمن گاہ قریش
آمد واز ابی جہل شکایت نمود وایشان را بحق کعبہ سوگند داد تا امداد نمایند وبہای شتر را از ابوجہل
گرفتہ بدہند ایشان او را از روی استہزا وسخریت حوالۂ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کردند کہ محمد علیہ
السلام از ابوجہل خواہد ستاند وایشان را مقصود آن بود کہ ظالم با آنحضرت استخفافی نماید آن غریب
ہزل ایشان را راست پنداشتہ در پیش پیغمبر ما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد وحال خود را تقریر کرد پیغمبر
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم با آن غریب ہمراہ تا بدر خانۂ ابوجہل آمدند ودر بکوفتند ابوجہل از اندرون گفت
کیست بر در فرمودند منم محمد ابن عبد اللہ در حال بیرون آمد چون نظر او بر جمال حضرت افتاد مدہوش
شد زیرا کہ ہیبت جلالت ومہابت رسالت آنسرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در وی اثر کردہ چون
با خود آمد پیغمبر را گفت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مرحبا بک یا ابا القاسم اگر حالی داری بگوی پیغمبر صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ حق این غریب را چرا نمیدہی ابوجہل فی الحال در خانہ در آمدہ ودیدۂ نقد بیرون
آورد ومال غریب را بتمام ادا نمود آن غریب خوشدل شد وبخانۂ خود باز گشت ودر ہمان انجمن بگذشت
وایشان را عذر خواہی نمودہ گفت مرا بکسی راہ نمودید کہ او پیش خصم من آبروی تمام داشتہ است ومرا

از قید آن ظالم نجات داد قریش ازین سخن بغایت متعجب شدند چون ابوجهل در رسید او را سرزنش کردند که این همه لاف و ستیزهٔ تو با محمد علیه السلام چه شد آخر کار دم فسون او در تو نیز اثر کرد ابوجهل چاره ندانست جز آنکه راست گوید گفت با محمد علیه السلام همچنان که دشمن بودم هستم اما دران وقت که از برای آن غریب سخن با من می گفت بر بالای سر او اژدهای دیدم که چون شتر مست دهان کشاده ترسیدم که اگر مراد او بر نیارم و حق آن غریب را نگذارم آن اژدها مرا فرو برد درین سخن تصدیق او نمودم زیرا که عداوت او برآنحضرت میدانستند **معجزهٔ بست و ششم** هم درین باب ابوجهل چنان بود که مردے از جانب اسد سه شتر آورد که بفروشد ابوجهل از وی خریداری کرد وی نداد رسول صلے اللہ علیه وآله وسلم در مسجد نشسته بودند آن مرد اسدی پیش حضرت رسالت پناهی صلے اللہ علیه وآله وسلم حکایت کرد رسول علیه الصلوة والسلام پرسیدند که شتران تو کجاست گفت در بازار رسول صلی اللہ علیه وآله وسلم برخواستند و ببازار آمدند و شتران وی را برضای وی بخریدند و دو شتر را هم ببازار بفروختند و بهای شتران را ادا نمودند و شتر دیگر را نیز ببازار بفروختند و بر آل عبدالمطلب قسمت کردند و ابوجهل در ناحیهٔ بازار نشسته بود و مجال دم زدن نداشت بعد ازان حضرت نبوة شعاری صلے اللہ علیه وآله وسلم روی با بوجهل آورده فرمودند که دیگر چنین معامله دگر نه عذاب بر تو لاحق شود و آنچه نکردهٔ ترا ازان نباشد ابوجهل گفت نکنم بعضے از مشرکان که در انجا بودند مر او را گفتند ای ابوجهل در دست محمد علیه الصلوة والسلام باری خار زار و زبون شدی مگر متابعت دین او کردی و یا خوفی با تو مستولی شد گفت هرگز متابعت دین وی را نخواهم کرد اما مردی چند بر دست راست و مردی چند بر دست چپ او دیدم که در دست نیزها داشتند و بر من حواله میکردند که اگر انقیاد محمد علیه السلام نمیکردم مرا هلاک میکردند گفتند آن نیز از سحرهای محمد علیه السلام ست خاک بر دهان ایشان باد **معجزهٔ بست و هفتم** عباس ابن مرداس گفت در راهی میرفتم شترمرغی دیدم که شخصے بروی نشسته جامه های سفید و پاکیزه پوشیده دران وقت شائع بود که شترمرغ مرکب جنیان می گفتند و آن مرد سخنے میگفت مسجع که معنی او این بود که بیداد جاهلیت و خون ریزی و آشوب درگذشت و صاحب شرعی آمده است پرهیزگار و نیکوکار محمد صلے اللہ علیه وآله وسلم صاحب ناقه قصوی عباس گفت من ازین سخن ترسیدم مرا بتی بود خمار نام پیش آن آمدم و دست بران فرود آوردم تا مرا از شر جن آسیبے نرسد از درون بت شعری شنیدم مضمون آن شعر این بود که خمار وقتے معبود بود که محمد علیه السلام دعوت نکرده بودند و نماز نفرموده اکنون خمار با خاک یکسان ست و با سنگ برابر

این پیغمبر قریش که بعد از عیسی علیه السلام آمده اند و ندای لا اله الا الله محمد رسول الله در عالم
در داده اند بر راست و دین حق ست و سعادت در موافقت او و شقاوت در مخالفت اوست عباس
میگوید که چون این سخن از درون بت شنیدم حال بر من بگشت بیامدم و با قوم خود بگفتم همه متعجب شدند
و سلمانی در دلهای ما افتاد و من با سیصد کس از قوم خود بیامدم پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
تا مسلمان شویم پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون مرا بدیدند در روی من تبسم نموده گفتند چون بود که دعای
اسلام در دل تو قوی گشت حال او بگفتم بدان سخن شادمان شدند و من و آن سیصد همه ایمان آوردند
معجزهٔ بست و هشتم عبد الله ابن مسعود گفت رضی الله عنه که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم بکلیسای یهود در رفته بودند و ایشان توراة میخواندند چون آنحضرت در انجا رسیدند همه خاموش
شدند رنجوری بود از ایشان بر پای دیوار خفته پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بآن بیمار خطاب فرمودند که
تو بخوان رنجور افتان و خیزان برفت و توراة را بگرفت و از انجا که ایشان رسیده بودند برخواند
گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله همانجا
وفات کرد آنحضرت فرمودند که تا مسلمانان بتکفین و تجهیز او پرداختند به برکت نفس آنحضرت از اهل بهشت
شد معجزهٔ بست و نهم نقل ست که روزی شتر مست در صحرا روی بآنحضرت آورد و یاران از ان دهشت
نمودند عزیمت را غنیمت شمردند حضرت فرمودند که خاطر جمع دارید که باستغاثه می آید بنزد من چون نزد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم رسید بزبان فصیح گفت ای پیغمبر خدای تعالی کسانی که دعوای مالکیت من میکنند
مرا یکساله خریدند بسیار سال ست که کار فرموده اند اکنون پیر شده ام قصد آن دارند که مرا ذبح کنند از برای
خدای تعالی در حق من عنایتی فرمای و مرا از دست این حق ناشناسان برهان شتر این سخن را تمام
کرد جماعتی از قفای او رسیدند بطلب وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند اگر خواهید سخن شتر خود بگوید
و اگر خواهید من تقریر کنم گفتند حق آن بود که تو خود تقریر فرمای فرمودند که این شتر میگوید که من یکساله بودم
که مرا مالک من خریده بود بسیار سال کار فرمود اکنون قصد کشتن من دارد مالکان شتر گفتند که بلی که چنین ست
که شتر تقریر کرده ست آنحضرت فرمودند که اکنون این شتر را با من بفروشید ایشان گفتند که این شتر
فدای خاک قدم تست یا رسول الله فرمودند اگر چنین ست او را رها کنید هر جا که خواهد برود و مالکان دست
از و باز داشتند شتر پارهٔ راه برفت بعد ازان باز بحضرت تقربی نمود بصورت سجود صحابه گفتند وقتی که شتر
ترا سجود کند پس ما اولی تر که ترا سجود نمایم فرمودند هیچکس را نشاید که هیچ آفریده را سجود کند اگر من کسی را سجده
فرمودمی زنان را میفرمودم که شوهران را سجده کنند که حق شوهر بر زن بسیارست معجزهٔ سی ام نقل ست

که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با صحابهٔ کبار رضی الله عنهم در سفری بودند و تشنگی بر همه غالب شد آب
پیدا نبود حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را با جمعی بطلب آب
فرستادند غلام سیاه در راه دیدند که بر شتری نشسته دو مشک پر آب بر آن شتر بر بسته آن غلام را
هر چند تلطف کردند که بیا در نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رویم گفت من در پیش آن جادو نمیروم دستگیر کشیده
می نمودا میر او را بعنف نزد آنحضرت آوردند فرمودند تا سر مشکها را کشادند وصحابه چندانکه خواستند از
انجا آب بیاشامیدند و آب نیز گرفتند و مشکها همچنان پر آب بود فرمودند تا مشکها را باز بوی سپردند
وصحابه او را چیزی دادند از توشهٔ مال و خواجه علیه السلام دست مبارک بآن غلام فرود آوردند
و روی سیاه غلام بشرف مساس دست مبارک پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر مثال ماه درخشان
شد و روی بقوم خود نهاده روان شد چون قوم او را از دور بدیدند گفتند شتر از ماست و مشکهای
پر آب از آن ماست اما راکب بغلام ما نمی ماند هر چند غلام تعریف حال خود کرد از وی باور نمیداشتند
تا بعلامت دیگر دانستند که غلام ایشان بوده است غلام قصهٔ تمام با قوم خود بگفت قوم چون آن
معنی مشاهده نمودند با همراهی غلام در نزد رسید اتمام آمده بشرف اسلام مشرف شدند معجزهٔ سی
یکم نقل ست که روزی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از برای وضو ساختن موزه از پای مبارک کشیده
بودند چون از وضو فارغ شدند یک موزه را پوشیدند موزهٔ دیگر را خواستند که بپوشند مرغی از هوا درآمد
آن موزه را بر داشت و بیفشاند از آن موزه ماری بیرون افتاد بعد از آن موزه را بینداخت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم با خود سنت نهاد که موزه را بیفشانند آنگاه بپوشند معجزهٔ سی دوم در روایت
آورده اند که زنی بود از برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عسل میفرستاد و حضرت هدیهٔ او را
قبول میفرمودند روزی ظرفی را پر از عسل بنزد آنحضرت فرستاد چون ظرف او را باز فرستادند همچنان
پر از عسل بود آن زن بدگمان شد که آیا بچه سبب هدیهٔ او را رد فرموده باشند بخدمت آنحضرت
آمده عذر خواهی نمود گفت یا رسول الله مگر دشمنی سخنی گفت یا تقصیری واقع شده که این نوبت هدیه
قبول نیفتاده است پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که من هدیه ترا قبول کردم و آنچه در ظرف است
آن برکات هدیه تست که حق تعالی از برای تو فرستاده است برکت هدیه ست آن زن از آن ممر
خوشوقت شده مدتی اهل بیت خود را از آن عسل نان خورش میداد تا روزی بسهوی یا بعمدی آن
عسل را از آن ظرف در ظرف دیگر انتقال داد آن عسل تمام شد آن نیک زن اگر چنان نکردی
اهل بیت او را تا عمر دنیا یش بودی کفایت بودی معجزهٔ سی سوم نقل ست که چون فتح خیبر بفرمان

هلاک داور جل وعلی میسر شد در میان غنایم خیبر درازگوشی بود سیاه با حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم بتکلم درآمد آنحضرت نیز با وی سخن میفرمودند از وی پرسیدند که ای درازگوش نام تو چیست گفت بر مد ابن شهاه حق تعالی از نسل جد من چندین حمار بیرون آورده که پیشتر آنها مراکب انبیا بوده اند اکنون از نسل ایشان هیچ نمانده مگر من واز انبیا هیچ نمانده مگر شما یارسول الله اکنون توقع من آن ست که من نیز مرکب شما باشم تا اکنون بدست جهودی مبتلا بودم نام آن جهود آن جهود نام مبارک شما هرگاه که می شنید ناسزا می گفت ومن اورا بقصد بر زمین میزدم وا و پیوسته مرا شکم گرسنه میداشت ولپشت مرا آزرده میکرد حضرت فرمودند که قد سمّیتك یعفور ای درازگوش من ترا یعفور نام نهادم بعد ازان هل تشتهی الاتان یعنے جفت میخواهی تا از برای تو ترتیب کنم تا نسل تو بماند گفت نی یارسول الله فرمودند چرا گفت پدران من از جدان من روایت کرده اند که از نسل ما را هفتاد کس از انبیا سواری خواهند کرد آخرین نسل ما را پیغمبرے سوار شود که نام او محمد باشد صلی الله علیه وآله وسلم من میخواهم که آن آخرین باشم لاجرم حضرت اورا از برای خاصهٔ شریفهٔ خود او را نگاه داشتند وبر وی سواری میکردند وگاه بودی که از وی فرود می آمدند واگر کسے از صحابه راخواستے که ملاقات نمودی یعفور را گفتے که فلان کس را آواز ده او رفتے بدر سرای آنکس وسر بر در سرای او زدی تا صاحب دار بیرون آمدی بسر خود اشارت کردی که ترا حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم می طلبند تا آنکس اجابت کردی چون حضرت رسالت پناهی صلے الله علیه وآله وسلم رخت بدار البقا بردند یعفور بیچاره بعد از سه روز در سر چاه ابی الهیثم بن التیهان در آمد واز درد فراق خواجه علیه السلام خود را دران چاه انداخت وهلاک گردانید وهمان چاه قبر وی شد معجزهٔ سی چهارم آورده اند که شخص اعرابی پیش حضرت رسالت پناه بر شتری سوار بود جمعی بر وی دعوی میکردند که او این شتر را دزدیده است پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند که این دعوی شما را گواهی هست گفتند آری هست حضرت علی را رضی الله عنه فرمودند که تا بعد از اقامت بینه حد شرع بر وی اجرا کند این گفتگو درمیان بود اما اعرابے سر در پیش افگنده سخن نمیگفت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند که یا اعرابے حق بمستحق برسان ویا حجت دفع قایم گردان درین بودند که شتر بتکلم درآمد وگفت ای پیغمبر خدای زاد وبود من پیش این اعرابی بوده ومن در ملک وی متولد گشته ام واین اعرابی از تهمت سرقه بری ست درباره او سخن غرض گویان ست حضرت مقدس نبوی صلے الله علیه وآله وسلم اعرابی را گفت ترا سوگند میدهم بآن خدای که جانهای بنده گان بید قدرت اوست دران حال سر در پیش افگنده بودی

باخدای تعالے چه مناجات کردی اعرابی گفت این کلمات برزبان راندم که اللهم انك انت لست
حدثناك ولامعك الماعانك فی خلقنا ولانشارك فی ربوبيتك انت ربنا اسئلك ان تصلی علی محمد یعنی
ای بارخدایا تو نه آن خدای که ماترا پیدا کرده باشیم چنانکه عبدهٔ ایشان احداث کرده اند و نه خدای
دیگرست با تو در آفرینش با ترا اعانت کرده باشد و در خداوندی با تو شریک باشد و تو پروردگارمائی
از تو میخواهیم که بر محمد صلے الله علیه وآله وسلم درود فرستے و پاکی من ازین تهمت که بر من می بندند
روشن گردانی حضرت تصدیق قول او نمودند و دعوی ایشان را نسبت ببطلان نمودند معجزهٔ سی
پنجم روایت میکنند که روزی حضرت پیغمبر ما صلے الله علیه وآله وسلم ببازار مدینه میگذشتند اهل
بازار را امر معروف و نهی منکر میفرمودند حکم بن العاص که پدر مروان بود از قفای پیغمبر صلے الله علیه
وآله وسلم میرفت در قفای گفتار آنحضرت را چنانچه قاعدهٔ مستهزیان باشد تقلید میکرد و دهان خود را
کج وراست میساخت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم را بران حال اطلاع افتاد فرمودند که همچنان باش
که خودرا می نمایے یعنی روی و دهان تو کج باد حکم را در حال لقوهٔ عارض شد سر و دهان وی کج شد
چنان شد که از نهایت زشتے در روی نظر نمی توانستند نمود و هم بران علت بمرد معجزهٔ سی ششم
نقل ست که یکی از دلیران و پهلوانان عرب با پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم گفت بیا تا یکدیگر مصارعت
نمایم اگر تو مرا بیندازی مرا هلاک گردان اگر من ترا بیندازم خلق را از آشوب و فتنهٔ تو باز رهانم و
برین قرار کشتی گرفت دو بار حضرت رسالت پناهی صلے الله علیه وآله وسلم او را بیندا ختت
هر بار زنهار میخواست و حضرت از سر قتل او در میگذشتند تا بعده اعرابی خواست که بی خبر پاے
آنسرور را بگیرد و آنحضرت را بیندازد حضرت رب العزت جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا از مکر آن
غدار خبردار گردانید پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم فرمود که تو عزم مکر و خدیعت داری گفت تو از کجا
دانستے گفت خدای من مرا آگاه گردانید آن مرد فی الحال زبان بکلمهٔ شهادت بکشاد و قدم در
دائرهٔ اسلام نهاد معجزهٔ سی هفتم یزید بن ابی حبیب گوید زنی بر پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم بگذشت
با پسرک دو ماهه بر گردن وی و آن زن از جملهٔ رانده گان آنحضرت بود چون کودک را نظر بر پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم افتاد گفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا محمد بن عبد الله آنحضرت
علیه الصلوة والسلام فرمودند که ای کودک تو چه میدانی که من رسول خدایم و پسر عبد الله ام گفت
این معرفت و علم حضرت خداوندی جل و علی بمن کرامت فرمود اینک جبرئیل علیه السلام بالای سر
تو ایستاده و در تو نگاه میکند حضرت صلی الله علیه والسلام فرمودند که ای پسر نام تو چیست گفت

مرا عبد العزی نام کرده اند و من از عزی بیزارم تو مرا نام بنه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را عبد الله نام نهادند آنگاه کودک گفت ای پیغمبر خدای فرمای تا من از جملهٔ خدمتگاران تو باشم در بهشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد کودک گفت نیک بخت آن هست که ایمان با تو آرد و بدبخت آنکه نبوت ترا انکار کند بعد ازان کودک نعره بزد و جان بداد مادرش گفت بعد ازین معجزهٔ باهره دیگر انکار را جای نماند و زبان بکلمهٔ شهادت بگشاد و بوحدانیت خداوندی سبحانه و تعالی و برسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گواهی داد و گفت اکنون حسرت من در تضیع عمر ست که در مخالفت تو گذشت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که بشارت باد مر ترا که دیدم فرشتگان کفن مخلوط از برای تو آوردند از بهشت آن زن فی الحال از شادی نعرهٔ زد جان بحق تسلیم کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود تا تکفین و تجهیز او را نموده بروی نماز کردند و هر دو را بخاک بهم دفن کردند معجزهٔ سی هشتم در بعضے از سیر ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که وی گفت سه مرد در نزد پیغمبر صلے الله علیه و آله و سلم آمدند یکی پیش آمد گفت تو دعوی میکنی که من به از ابراهیم علیه السلام هستم و ابراهیم علیه السلام را خلیل الرحمن منزلت بود نزد حضرت خداوندی و ترا چه منزلت ست خواجه علیه السلام فرمودند که من حبیب الله ام دیگرے گفت تو میگوئی که مرتبهٔ من فوق مرتبه موسے علیه السلام ست حق تعالے با موسی علیه السلام سخن گفت و ترا مثل این سعادت هرگز روی ننموده هست یا نی حضرت فرمودند که حق تعالی با موسے علیه السلام در کوه طور سخن گفت و با من در برابر عرش تکلم نمود هر آینه که مقام من عالی تر باشد از مقام او دیگرے گفت تو میگویی که منزلت من برتر از عیسی علیه السلام ست و عیسی علیه السلام مرده را زنده میکرد و از تو منقول نیست که باین امر مبادرت نموده باشی حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ازین سخن بر آشفت و علی رضی الله عنه را آواز داد و دران وقت میان آنحضرت و علی رضی الله عنه مسافت بعید بود حق تعالے آواز آنحضرت را بگوش علی رسانید و علی رضی الله عنه فی الحال حاضر شد پیغمبر صلے الله علیه و آله و سلم فرمودند که آواز من جبرئیل علیه السلام بگوش تو رسانید برخیز و با این جماعت بسر قبر یوسف بن کعب که یکی از احبار یهود بود برو و او را بخوان تا بفرمان الله جل و علی ترا اجابت نماید علی رضی الله عنه بفرمان نبی صلے الله علیه و آله و سلم برخاست و با آن گروه بر سر قبر یوسف بن کعب رفتند حضرت علی کرم الله وجهه صاحب قبر را بخواند شگافی در قبر وی پدید آمد کرت ثانیه بخواند پارهٔ دیگر شگافته شد کرت ثالثه بخواند قبر آن همه کشاده گردید و مرده ظاهر شد حضرت امیر فرمود که برخیز بفرمان خدای تعالے پیری برخاست و خاک از سر و محاسن خود می افشاند و با جماعت

نعره زده میگفت هیچون کسے که ایشان را بشناسد وگفت من یوسف بن کعبم که شیخ را نصیحت کردم
وازقتل وفساد باز داشتم سیصد چند سال ست که تا من وفات یافته ام اکنون مرا آواز داد ند که برخیز و
سرور اولاد آدم محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم وعلی جمیع الانبیا تصدیق نمای که جمعے آمده اند و تکذیب
او می کنند وازوی حجت میخواهند آن جماعت چون آن حال بدیدند علی را رضی الله عنه التماس نمودند
که آن پیر را بوضع وی باز فرستد علی رضی الله عنه کلمهٔ چند بر زبان راند یوسف بن کعب باز بجای
خود رفت وخاک وی بر مثال سابق مرتب گشت وآن جماعت وعلی رضی الله عنه بنزد آنحضرت
بازگشتند وایمان معلوم نشد که تحقق پذیرفت یا نی معجزهٔ سئی نهم نقل ست که روزی اصحاب در صحبت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودند وذکر آدم درمیان داشتند تا کسے گفت که هیچ نان خورش
بهتر از گوشت نیست وسخن وی درمیان یاران مقبول افتاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یک
مدت را بر زبان مبارک نام بردند که ازان وقت باز نظر من بر گوشت نیفتاده است مردی از
انصار در انجا حاضر بود درحال برخواست وبخانه رفت وبزغالهٔ داشت مذبوح ساخت وبریان
کرده بدست پسر خود بآنحضرت هدیه فرستاد آنحضرت پسر او را فرمودند که بلال را بگوی تا امیر المومنین
علی را آواز دهد امیر بیامد وبلال را بفرمود تا سفره بکشید وگفتند که تا در مسجد کیست او را بطلبید از صحابه
هژده کس بودند حاضر آمدند فرمودند که تناول نمایند یاران آن بریان را سیر سے بخوردند وطبقها را
پرساخته بمنازل فاطمه رضی الله عنها وازواج طاهرات رضی الله عنهن هر یک را علاحده بفرستادند
مقرر برآنکه استخوانهای او را بسلامت باز فرستانند چون استخوانها جمع شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم دست مبارک بران نهاده فرمودند که برخیز بفرمان خدای تعالے بزغاله بفرمان الهی تن
درست وزنده شده دوان بخانهٔ انصاری رضی الله عنه میرفت وپسر انصاری در قفای بزغاله
مید وید وبوی نمیرسید چون بزغاله بخانه در آمد انصاری او را دیده تعجب کنان می گفت که این چه شاخ
ست هه بزغاله را که بآنحضرت فرستاده بودم بازن در گفت شنید بود که کنیزک او در رسید وکیفیت واقعه
را تقریر کرد ویقین ایشان در دین اسلام زیاده گشت معجزهٔ چهلم نقل ست که ابو قرقامه گفت رضی
الله عنه که ابتدای اسلام من آن بود که در حالت یتیمی در پیش خاله کماادر خویش می بودم ایشان
بمعاتبت یکدیگر ترتیب من قیام می نمودند ومن گوسفندان ایشان را بچرانیدم وخالهٔ من مرا از
صحبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم منع کلی می نمود ومیگفت بر محمد علیه السلام گذر نباید که ترا گمراه
کند وازکار بهار ومن بخلاف سخن وی گوسفندان را در مرتع میگذاشتم ودر پیش آنحضرت می آمدم

وبدیدار وگفتار مبارک وی چشم وگوش خود را بهره مند میداشتم وشبانگاه میرفتم وگوسفندان را گرسنه
وبی شیر بخانه می بردم وخاله من میگفت گوسفندان تو چرا چنین زار ونزار اند من می گفتم باعث او را نهیدانم
روزی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وصیت میفرمود بهجرت کافران ودنیات بر مسلمانان من آنروز
پیش رفتم ودست بدست مبارک آنحضرت داده مسلمان گشتم وبا وبیعت کردم بعد از ان بر آنحضرت
ظاهر گردانیدم که خاله من گاه گاهی مانع خدمت شما میگردد ومرا خاطر بملازمت شما بغایت مائل ست
وشرح نزاری وبی شیری گوسفندان نزد آنحضرت تقریر کردم فرمودند که گوسفندان را پیش من آر
بفرموده عمل نمودم دست مبارک بران گوسفندان لاغر فرود آوردند ودعای برکت بتقدیم رسانیدند
فی الحال بکمال قدرت الهی گوسفندان فربه وپر شیر شدند چنانکه بهتر ازان امکان نداشت چون
گوسفندان را بخانه بردم خاله ومادر من ازان بغایت تعجب نمودند وکیفیت حال استفسار نمودند من
صورت واقعه را پیش ایشان تقریر کردم وایشان نیز بخدمت آمدند وبدولت ایمان فائز شدند
معجزهٔ چهل یکم حبیب بن منذر گوید رضی الله عنه که پدر من نابینا گشت چنانکه هر دو چشم او سفید
شد بشرف ملازمت آنحضرت مبادرت نمودم دم مبارک در چشم وی دمید فی الحال بینا گشت و
من او را در هشتاد سالگی دیدم که رشته در سوزن می کشید **معجزهٔ چهل دوم** جابر بن عبدالله
رضی الله عنهما که در مدینه یهودی از من خرما به بیع سلم خریده بود بمیعاد ادراک آن سال خرما را آفت
رسید خرما کم آمد از ان جهود تا سال دیگر مهلت خواستم قبول نکرد آنحضرت را ازان حال خبر کردم
پیش آن یهود آمدند از وی از برای من مهلت خواستند قبول نکرد آنسرور صلی الله علیه وآله و
سلم گرد نخلستان من بر آمد باز پیش یهود آمد ومهلت درخواست نمود یهود همچنان بر جهل خود اصرار
می نمود ومن برخاستم مقدار خرمای تر در نظر آنحضرت آوردم تناول فرمودند از من پرسیدند
که جای نشست تو درین نخلستان کجاست گفتم فلان جای فرمودند انجا از برای من فراش کن
چنان کردم در انجا ساعتی باستراحت پرداخت چون از خواب بیدار شد مقدار دیگر خرما بنظر
آنسرور آوردم بخورد وبار دیگر از ان یهود مهلت خواست قبول نکرد آنگاه از جای برخاست گرد
نخلستان بر آمد فرمود ای جابر خرما را از بار فرود آر وقضای دین خود بنما در خرما بریدن ایستادم
وقضای دین خود نمودم القصه تمامی دین من ادا شد وآنمقدار دیگر فاضل آمد پیش آنحضرت آمدم
وبشارت دادم رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که اشهد انی رسول الله **معجزهٔ چهل**
سوم نقل ست که ام سلیم مادر انس ابن مالک رضی الله عنه عکهٔ روغن بآنحضرت فرستاد رسول

صلی الله علیه وآله وسلم قبول فرمود عکه را باز فرستاد زنی در پیش ام سلیم آمد قدری روغن خواست ام سلیم
گفت عکه روغن داشتم بنزد آنحضرت هدیه فرستادم آن زن گفت عکه را تفحص نمایند شاید که در
حوالی آن چندانی مانده باشد حصه من بدان کفایت گردد ام سلیم دختر خود را گفت برو آن عکه که از نزد
آنحضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آورده اند باز جوی دختر رفت دید که آن عکه پر روغن ست
واقعه را با در گفت ام سلیم بنزد آنحضرت آمد گفت یا رسول الله سبب چه بود که روغن قبول نفرموده اند
آنسرور فرمودند که قبول کردم روغنها را از انجا بیرون آوردم چنانکه چیزی باقی نماند ام سلیم گفت
سوگند بخدای که ترا براستی بخلق فرستاده است آن عکه پر روغن ست آنسرور صلی الله علیه وآله
وسلم خندان شده فرمودند از انجا روغن بیرون میآرد عکه را از جایش مجنبان معجزه چهل چهارم هم
برین منوال ام شریک رضی الله عنها عکهٔ روغن بکنیزک خود داده بآنحضرت فرستاده آنسرور صلی الله
علیه وآله وسلم عکه را خالی نموده باز عکه را بصاحب او فرستاده وکنیزک را وصیت فرمود که عکه را بیاویزد
سر آن عکه را نه بندد کنیزک بوصیت قیام نمود روزی ام شریک در خانه در آمد پیش عکه رفت می بیند
که پر روغن ست با کنیزک عتاب آغاز کرد که ترا گفتم که این عکهٔ روغن نزد آنحضرت بر کنیزک گفت سوگند
بخدا که بنزد آنسرور بردم عکه را خالی ساخت چنانکه سرنگون کردم یک قطره روغن ازان متقاطر گشت
ولیکن مرا گفت آنرا بیاویز و سر این را مبند پس همه خاندان ازان عکه روغن میخوردند چنانکه یکنوبت
هفتاد و دو کس ازان جا روغن خوردند که هیچ ازان کم نشد و آن رحبه از خوان برکت الهی جل وعلی دران
خاندان مستدام ماند و همچنان برکت می افزود تا آن وقت که ام شریک وفات یافت معجزهٔ چهل
پنجم ثمره بن جندب رضی الله عنه گفته است که روزی کاسه طعام در نزد آنحضرت آوردند از بامداد
تا وقت ظهر جمعی می آمدند و میخوردند و میرفتند جمع دیگر میآمدند آورده اند که از ثمره سوال کردند که آن کاسه
را هیچ مدد میرسید گفت نی مگر از انجا اشارت بآسمان میکرد معجزهٔ چهل ششم انس ابن مالک
رضی الله عنه گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه آمدند و من هشت ساله بودم و پدر من مرده
و مادر من ابو طلحه را شوهر کرده بود ابو طلحه فقیر و مقل الحال بود گاه بودی که یکشب و دو شب بگذشتی طعام
نیافتی یک روزی مادر من مشتی جو بدست آورده بود آنرا آرد کرد نان بپخت واندکی شیر از همسایه
طلبید و بدان جا ریخت و مرا گفت برو ابو طلحه را بخوان تا این طعام را با یکدیگر بخوریم من بیرون رفتم شادی
کنان که چیزی خواهم خوردن چون نزدیک رسیدم دیدم که رسول صلی الله علیه وآله وسلم با صحابه
کرام نشسته اند من بی تحاشی گفتم که یا رسول الله مادر من ترا میخواند آنحضرت برخاست اصحاب را

گفت برخیزید که بخانه ام سلیم میرویم حاصل که حضرت با جمع کثیر از صحابه بخانهٔ ما آمدند بعد از ان آنحضرت
از ابو طلحه سوال فرموده که هیچ آماده ساخته اید که میخوانید ابو طلحه گفت سوگند بآنخدای که ترا براستی
بخلق فرستاده است از دیروز تا بامداد هیچ در دهان من نرسیده آنحضرت فرمودند که ام سلیم ما را
چرا بخوانده از برای مهمان داری تا چه چیز طیار و ترتیب نموده باشد ابو طلحه در خانه در آمد از زن پرسید
که آنحضرت را بچه وسیله خواندی ام سلیم گفت غیر ازین کاری نکرده ام که قرص جوین پختم و قدری از
همسایه گرفتم و در انجا ریختم و انس را از برای تو فرستادم تا با هم او را بخوریم لیس ابو طلحه بیرون آمد و آن چه
ام سلیم گفته بود معروض رای آنحضرت گردانید آنسرور فرمود که ای ام سلیم قرص جوین خود را بیار آورد
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کف مبارک خود بران قرص نهاد و انگشتان را متفرج گردانید و فرمود
ای ابو طلحه برو ده نفر از صحابه را بخوان ده نفر بیامدند فرمودند بنشینید بسم الله الرحمن الرحیم
بگوئید و از میان انگشتان من طعام بخورید بفرمودهٔ آنحضرت مبادرت نمودند همه سیر شدند و از خوردن
باز ایستادند ایشان را بیرون رخصت فرموده ده نفر دیگر را بخواند همچنین سیر فتند و ده نفر دیگر میآمدند
تا هفتاد و سه تن از ان یک قرص سیری طعام بخوردند بعد از ان فرمود که ای ابو طلحه و انس بیائید
انس ابن مالک میگوید که بعد از ان حضرت رسالت پناهی صلے الله علیه و آله وسلم و ابو طلحه و
من هر سه بطعام خوردن در آمدیم چنانکه سیر شدیم بعد از ان قرص را بر داشت فرمود ای سلیم این
نان را بستان و خود بخور و هر کرا خواهی بده و بخوران صلی الله علیك یا رسول الله و علی اصحابك
آورده اند که ابو هریره رضی الله عنه گفت وقتے گرسنه گشتم چنانکه از گرسنگی بر شکم خود سنگ بستم و از
غایت بی طاقتی بر سر راه اصحاب نشستم که شاید کسے مرا بطریق مهمانی بخانه برد و طعام دهد ابو بکر رضی
الله عنه بر من بگذشت از وی آیتے از قرآن را پرسیدم جواب فرمود و مرا هیچ استدعای ننمود
بعد از ان عمر رضی الله عنه بر من بگذشت از وی هم آیتے پرسیدم و مقصود من ازین سوال آن
بود که شاید که مرا بخانه برند و عمر نیز مرا با خود نبرد آنگاه حضرت رسالت پناهی صلے الله علیه و آله وسلم
بر من بگذشت چون نظر مبارک آنسرور بر من افتاد و اثر گرسنگی در من مشاهده کرد گفت یا ابا هریره
گفتم لبیک یا رسول الله فرمودند همراه من روان شو تا بخانهٔ یکے از امهات مؤمنین در آمد پرسید که پیش
شما هیچ طعامے هست گفتند آری فلان کس قدری شیر برای شما هدیه فرستاده فرمودند یا ابا هریره
برو اصحاب صفه را بخوان و آن اصحاب صفه مهمانان اهل اسلام بودند و هیچ کدام از ایشان را اهل
و مالی نبود و هر گاه که از برای آنحضرت هدیه میرسید خود میخورد و اهل صفه را نیز میداد و چون صدقه رسیدی

همه را بر ایشان نثار میفرمود ابو هریره میگوید من با خود گفتم چه بودی که مرا ازین شیر شربتی کرم نمودی
چون جماعت اهل صفه بیایند از یک کاسه شیر من چه خواهد رسید حاصل که اهل صفه را حاضر کردم و
هر یک بجای خود نشستند رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که یا ابا هریره آن کاسه شیر را بمن ده
چون بوی دادم باز بمن داد و گفت برخیز و این را بهمه قوم برسان القصه همه قوم ازان شیر سیری
بخوردند همین من ماندم و آنحضرت کاسه را از من بگرفت و باز بمن داد گفت یا ابا هریره بیاشام
بیاشامیدم دیگر باره فرمود که بیاشام بیاشامیدم دیگر باره فرمود که بیاشامیدم دیگر باره فرمود
که زیادت کن زیادت کردم نوبت چهارم گفت بیاشام گفتم والله یا رسول الله دیگر جای نمانده است
آنگاه کاسه از من بستد و آنچه باقی مانده بود خود بیاشامید معجزهٔ چهل هفتم عمران حصین رضی الله
عنه گفت سفری با آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم همراه بودیم یک شب تا آخر براندیم و نزدیک
الصبح فرود آمدیم در خواب شدیم چنانکه بیدار نکرد ما را مگر حرارت آفتاب اول کسی که بیدار شد
ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود تکبیر بلند گفت حضرت باصحاب از خواب برخاستند و مردم از
فوت نماز بامداد شکایت نمودند حضرت فرمودند که ازینجا کوچ کنید چون اندک راه برفتند آنحضرت
آب طلبیدند و وضو ساختند و با مردم نماز گذاردند بعد ازان دیدند که مردی بر کناره ایستاده
نماز میگذارد ازوی باعث تخلف پرسیدند گفت یا رسول الله مرا جنابت رسیده بود فرمودند
که برو بخاک پاک رفع جنابت کن که آن ترا بسنده است آنگاه ازان منزل روان شدیم دیگر
مردم را تشنگی دریافت نزد آنحضرت شکایت نمودند علی رضی الله عنه را طلب داشت
و دیگری را با او همراه کرده فرمود که بروید از برای ما آب طلب کنید ایشان برفتند ناگاه دیدند
که زنی می آید دو مشک آب بر شتر بار کرده در میان آن دو مشک نشسته است ازوی پرسیدند
که آب در کجاست وی گفت دیروز همین وقت از آب جدا شده بودم او را پیش رسول صلی
الله علیه وآله وسلم آوردند رسول صلی الله علیه وآله وسلم انای طلبید و فرمود از هر دو مشک
مقداری آب در انا ریختند آنحضرت ازان آب مضمضه کرده باز دران انا ریخت و آب انا را در
مشکها ریخت پس فرمود که آب خورید آنمقدار که خواهید بردارید هر که خواست خورد و برد و آن مرد
جنابت رسیده انای آب کرم فرمود تا بآن غسل بجای آورد و آن زن ایستاده بود می نگریست
عمران بن الحصین رضی الله عنه گفت سوگند بآن خدای که چون دست ازان مشکها باز داشتند
پر آب تر از اول بود بعد ازان رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که برای آن زن خرما

وارد و سویق جمع کردند و پیش شتر او نهادند و فرمود ای زن دیدی که آب تو نقصان نرسانیدیم بلکه خدای تعالی ما را آب داد چون زن بقوم خود رسید از وی پرسیدند که چرا دیر آمدی او صورت حال را بیان کرد بعد ازان گفت یا آن ست که وی ساحرترین ساحران ست و یا پیغمبر خدای زمین و آسمان ست بعد ازان مسلمانان بر کافران دست یافتند و بغارت ایشان پرداختند همه خیل و حشم آن حوالی را غارت کردند آن زن و قوم او را هیچکس تعرض نرسانید زن گفت والله که این جماعت بقصد ترک غارت کرده اند و ما را اسلام گذاشته اند با قوم خود گفت هیچ میل آن دارید اسلام آرید همه فرمان آن زن برده از اهل اسلام گشتند **معجزهٔ چهل هشتم** مردی ابو جذعه نام بر زنی از اهل قبا شیفته شد بر وی قدرت نیافت گویند که بازار رفت جامهٔ مثل جامهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خریده در بر پوشید بسوی اهل قبا آمد و گفت من رسول رسول خدایم و این جامهٔ وی ست بمن پوشانیده و مرا فرموده که تا در خانه از خانهای شما نزول کنم دهمان تمام آن مسلمانان او را جای دادند بعد ازان دیدند که وی بجانب زنان می نگرد در مین باب اهتمام تمام دارد استکراه امر نموده دو کس را در نزد آنحضرت فرستادند تا حال ابو جذعه را بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معلوم کنند آنها آمدند از آنحضرت استفسار احوال نموده گفتند که یا رسول الله ابو جذعه را تو با فرستادهٔ فرمود ابو جذعه کیست گفتند یا رسول الله حلهٔ تو در بر اوست میگوید که رسول الله این را بمن پوشانیده اند حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم در غضب شد چنانکه گونهٔ مبارکش سرخ بر آمد و گفت من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار پس فرمود که ای فلان و فلان بزودی بروید اگر او را دریابید بکشید و بآتش بسوزانید ولیکن گمان می برم آنکه چون بوی رسید کار وی را کفایت کرده باشند آن دو کس بیامدند اتفاقا وی بقضای حاجت رفته بود و ماری وی را زهر زده در همانجا مرده بود **معجزهٔ چهل نهم** قتاده بن نعمان گوید رضی الله عنه که شبی تاریک بود و باران عظیم می بارید غنیمت شمردم و نماز خفتن را با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگذاریدم چون از نماز باز گشت مرا دید با وی شاخی بود از چوب خرما فرمود که شیطان در خانهٔ تو قایم مقام تو شده بر اهل تو آن چوب را بمن داده فرمود که در روشنایی این چوب بخانه برو و شیطان را در زاویهٔ خانه خواهی دید وی را با این چوب بزن پس از مسجد بیرون رفتم و این چوب همچون شمع روشنائی میداد چون بخانه رسیدم اهل بیت در خواب نشده بودند در زاویهٔ خانه نظر کردم دیدم که شیطان بصورت خارپشتی در کنج خانهٔ من منزل گرفته با این چوب او را بزدم از خانه بیرون کردم ببرکت همت آن سلطان دنیا و آخرت

صلی الله علیه وآله وسلم **معجزهٔ پنجاهم** روایت می کنند ابو هریره رضی الله عنه که رسول صلی الله
علیه وآله وسلم مرا فرمود که زکوة ماه رمضان را محافظت تمام کن شبی کسی آمد تا چیزی ازان بگیرد
وی گرفتم وگفتم ترا پیش رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برم گفت مرا بگذار که دیگر بار نیایم این
گستاخی ازان نمودم که عیالمند ومحتاجم بروی رحم کردم وبگذاشتم چون بامداد کردم رسول صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود که ای ابو هریره آن اسیر دوش با تو چه کرد گفتم یا رسول الله مادر و پدرم خدای باد
گفت عیالمند ومحتاجم بروی رحم کردم وبگذاشتم فرمود با تو دروغ گفت باز خواهد آمد چون شب
دیگر شد کمین کردم باز بیامد و باز در دست من اسیر شد او را گفتم نگفته بودی که دیگر بار نیایم باز اظهار
حاجت کرد بروی رحم کردم او را بگذاشتم چون بامداد شد حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم
از من پرسید که یا ابا هریره اسیر تو دوش چه کرد حال باز گفتم فرمود دروغ میگوید باز معاودت خواهد
کرد دیگر شب مترصد بودم که باز بیامد او را گرفتم این نوبت بروی نبخشیدم گفت مرا بگذار که ترا کلمه تعلیم
کنم که خدای ترا بآن نفع رساند گفتم آن کدام ست گفت چون بجامه خواب روی آیة الکرسی را از اول
تا بآخر بخوان تا خدای تعالی از برای تو حافظی نصب فرماید تا از تو شر شیطان را دفع کند او را گذاشتم
چون بامداد کردم رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود یا ابا هریره اسیر تو دوش چه کرد گفتم که گفت دیگر
بار نیایم و مرا کلمهٔ تعلیم کرد وگفت خدای تعالی ترا بآن نفع رساند وآنچه گفته بود بآنحضرت بیان کردم فرمود
بدرستی که راست گفته است یعنی ببرکت آیة الکرسی از شر شیطان محفوظ مانی اما دروغ گوست دانستی
که وی که بود گفتم نه یا رسول الله فرمود که وی شیطان بود **معجزهٔ پنجاه یکم** رافع بن صدع فزی گوید
رضی الله عنه که روزی بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم در آمدم و نزدیک ایشان دیگی بود که در وی
گوشت در وی میجوشید در نظر من خوش آمد آن را از دیگ بر آوردم در دهان نهادم و فرو بردم
شکم من بدرد آمد همچنان در و میکرد نزد حضرت آمدم کیفیت حال بیان کردم فرمود که هفت تن را دران
گوشت حق بود بعد ازان دست مبارک خود بر شکم من فرود آوردند آن پرکاله گوشت از من بیفتاد
سبز گشته بود سوگند بآن خدای که وی را براستی بسوی خلق فرستاده که ازان وقت تا این زمان
هرگز شکم من درد نکرد **معجزهٔ پنجاه دوم** آورده اند که در عهد رسول صلی الله علیه وآله وسلم زنی
بود بغایت بی حیا و بطاله از هیچ کس حیا نمودی و پیوسته بنامحرمان مطایبه کردی در مدینه شهرتی
داشت روزی بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در آمد و آنحضرت نشسته بود و طعام
میخورد و نزد آنحضرت قدری گوشت قدید بود نهاده زن گفت وی را به بینید یعنی حضرت رسالت

پناه را صلی الله علیه وآله وسلم چون بنده گان نشسته طعام میخورد چنانکه بنده گان خورند رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که آری من بنده ام چنان نشینم که بنده گان نشینند وچنان خورم که بنده گان خورند بعد ازان آن زن استدعای طعام نمود ازانچه در پیش آنحضرت بود چیزی بوی داد آن زن گفت ازان میخواهم که در دهان داری قدری گوشت خائیده که در دهان مبارک داشت بیرون آورده باو داد زن گفت میخواهم که بدست خود در دهان من نهی بدست مبارک در دهان وی نهاد آن زن آن لقمه را بخورد حق تعالے از برکت آن لقمه او را ازان ابطالت باز آورد و مر او را طاقیهٔ شرم وحیا پوشانید چنانچه تا بوقت مرگ کسی از نامحرمان را بروی نظر نیفتاد الا ماشاء الله **معجزهٔ پنجاه سوم** آورده اند که جوانے در نزد حضرت رسول صلے الله علیه وآله وسلم آمد گفت هیچ شود که مرا در زنان رخصت فرمائی اصحاب بانگ بروی زدند رسول صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند که نزدیک من آی بیامد و نشست فرمود که ای جوان دوست داری که با مادر تو زنا کنند گفت نے گفت همچنین اند هیچکس با مادر خود این روا نمیدارد فرمود که با دختر خود روا میداری گفت نی گفت همه مردمان با فرزند خود روا نمیدارند دیگر فرمود با خواهر خود روا میداری گفت نے فرمود همه خلق همچنین اند بدین طریقه عمه وخاله واقربای او را فرمود بعد ازان دست مبارک بر سینهٔ آن فرود آورد فرمود که اللهم اغفر ذنبه وطهر قلبه وحصن فرجه هرگز در مدت حیات خود آن جوان هیچ زن التفات نکرد **معجزهٔ پنجاه چهارم** روزی کودکے دست وی شکست وجبیرهٔ بروی بست حضرت رسول صلے الله علیه وآله وسلم او را پیش خود خواند و آن جبیره را از دست او بکشاد و دست مبارک بر زخم وی بسود فی الحال الصحت مبدل گشت طعام آوردند و آن کودک بدست تندرست طعام خورد فرمود که آن جبیره را برابر اهل خود بر که شاید بآن احتیاج داشته باشند کودک آن جبیره در دست گرفته بیرون میرفت به پیرے رسید از قوم خویش که او هنوز ایمان نیاورده بود و از شکستن دست کودک مطلع بود از کودک استفسار نمود صورت واقعه را بیان کرد وجبیره و دست خود بوی نمود آن پیر نزد آنحضرت آمد و بدولت ایمان فایز گشت **معجزهٔ پنجاه پنجم** نقل ست که زنی پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد و پسر خود را بیاورد و گفت یا رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم این فرزند مرا هر صباح و هر شبانگاه خون عارض میشود رسول صلے الله علیه وآله وسلم بدست مبارک سینهٔ او را مسح فرمود و دعا کرد آن پسر را قی آمد مثل سگ بچهٔ سیاه از درون وی بیرون افتاد و برفت آن بیچاره ازان بلیات نجات یافت **معجزهٔ پنجاه ششم** قتاده بن الحارث القدانی رضی الله

عنه گفت قوم من نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم آمدند گفتند یا رسول الله ما را
چاهی ست که زمستان آب را و قبیلهٔ ما را وفا میکند اما در تابستان آب او کم میشود چنانچه ما را متفرق
میباید شد و بسرابهای مردم باید رفت اکنون آنجاییها که ما تابستان بآنجا میرفتیم جماعتی از اعادی
آنجا نزول کرده اند ما را آنجا بیم خوف و هلاکت ست دعای برکت فرمای تا حق تعالی آب چاه
ما را زیاده گرداند تا زمستان و تابستان ما را کفایت بود حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
هفت سنگریزه بطلبید و بدست مبارک خود بسود و دعا خوانده بروی دمید و گفت این سنگریزه‌ها
را یگان یگان در چاه دافگنید و نام خدای تعالی را یاد کنید آن قوم بدان عمل نمودند آب چاه بسیار
شد دیگر هرگز کم نگشت معجزهٔ پنجاه هفتم نقل میکنند یکی از اصحاب که با رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم در سفر بودیم مرا گفت این مطهرهٔ آب بردار و با من بیا رفتم ناگاه دو درخت از دور پیدا
شدند که میان آنها چهار گز تخمیناً مسافت بود مرا گفت پیش آن درخت رو و بگوی تا با آن دیگر پیوندد
بعد از ادای پیغام با یکدیگر پیوستند و در قفای آن قضای حاجت خود را نمود باز آن درختها
بجای خود رفتند بعد از ان سوار شدیم و میرفتیم زنی پیش آمد و با خود کودکی داشت و گفت یا رسول
الله هر روز سه بار این کودک مرا خون طاری میشود حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کودک وی را
گرفت و در پیش پالان شتر خود نهاد و سه بار خطاب فرمود که اخسا یا عدو الله و کودک را باز بان زن
داد چون وقت مراجعت باز بآن موضع رسیدیم آن زن با آن کودک آمد و گوسفند آورد و التماس
نمود که هدیهٔ او را قبول فرمایند و سوگند یاد کرد از ان روز باز که بدولت ملاقات مشرف شدیم دیگر
فرزند مرا آن علت روی ننموده حضرت اشارت فرمودند که یک گوسفند او را قبول کنند و دیگری را
بآن ضعیفه بگذارند و چون مقدار دیگر راه رفتیم شتری پیش آمد و نزد آنحضرت بسجود درآمد حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که مردمان را جمع نمائید بعد از ان پرسید که این شتر از ان کیست
جمعی از انصار گفتند که از ان ماست یا رسول الله فرمود با وی چه کرده اید گفتند بست سال ست
که با وی آب می کشیم اکنون خواستیم که او را ذبح کنیم از ما بگریخت فرمود که او را با من بفروشید گفتند از ان
تست یا رسول الله فرمود از ان من ست پس با وی نیکوئی کنید تا اجل وی فرا رسد معجزهٔ پنجاه هشتم
نقل ست که رسول صلی الله علیه و آله وسلم شخصی را بجای فرستادند آن شخص از آنحضرت دروغی
گفت و سخنی که آنحضرت نگفته بودند بوی نسبت کرد رسول صلی الله علیه و آله وسلم او را دعای
بد کردند آن شخص را یافتند مرده و شکم او دریده هر جا که دفن کردند خاک قبول نکرد معجزهٔ پنجاه نهم

ابو هریره رضی الله عنه فرمود که روزی هوا ابر بود و ما در مسجد بودیم همه اصحاب جمع شده بودند و چنان گمان
بردیم مگر نماز پیشین بیگاه میشود ناگاه اعرابی در آمد گفت هنوز نماز نگذاریده اید گفتند هنوز حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم در خانه اند اعرابی برخواست گفت الصلوة یا رسول الله
بعد از آن خاموش نشست چون فرصتی برآمد باز برخواست و همان کلمه را مکرر ساخت حضرت
بیرون آمدند غضبناک و چوبی در دست فرمود آواز دهنده که بود اعرابی برخواست و گفت
یا رسول الله من بودم ویرا بآن چوب ادب نمود چون نماز بگذاریدیم و ابر کشاده شد آفتاب از
میانهٔ آسمان همان زمان گشته بود رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که آن اعرابی کجاست
اعرابی پیش آمد رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که مرا ایذا کردی من با جلیس خود نشسته بودم
و بحاجتی از حاجت پروردگار خود مشغول بودم بدرستی که سلیمان ابن داؤد علیهما السلام بکاری
از کارهای دنیا مشغول حق تعالی از برای وی آفتاب را بازگردانید و خدای تعالی از آن بزرگوار
تر است که آفتاب را نگذارد که از وقت درگذرد که من در وقت میگذارم بعد از آن اعرابی را گفت
چوبی بر تو زدم قصاص کن اعرابی گفت قصاص نکنم فرمود که آنرا با من بخش گفت من از محتاج
ترم بآن پس رسول صلی الله علیه وآله وسلم آنرا از وی بیک شتر بخرید فرمود العدل من ربکم
جل جلاله معجزهٔ شصتم جمیل اشجعی رضی الله عنه گوید که در بعضی از غزوات بملازمت سید کائنات
صلی الله علیه وآله وسلم بودم و اسپ ضعیف لاغری داشتم حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
تازیانه همایون از فتراک اسپ من فرود آورده گفت اللهم بارک فیها دیگر من اسپ را
نگاه نمی توانستم داشت که بر همه کس پیش دستی میگرفت و از نسل وی دوازده هزار درم حاصل کردم
معجزهٔ شصت یکم آورده اند که در یکی از غزوات ناقهٔ رسول صلی الله علیه وآله وسلم غایب
شد دعا کرد که خدای تعالی ناقهٔ او را باو باز رساند گردبادی پیدا شد آن ناقه را پیش انداخته
میدوانید تا نزد آنحضرت رسانید صلی الله علیه وآله وسلم معجزهٔ شصت دوم حنظله ابن ضیقه
ابن خدیم گوید که دست مبارک رسول صلی الله علیه وآله وسلم روزی بر سر او رسیده و حضرت دعا
کرد که بارک الله فیک راوی میگوید که هرگاه که مردی را روی ورم کردی و یا پستان گوسفندی
بر آماسیدی حنظله نفس بر دست خود دمیدی پس دست خود بر سر خود نهادی و بگفتی بسم الله
علی اثر ید رسول الله صلی الله علیه وسلم دست خود بران موضع مالیدی درد و جع رفع گشتی معجزهٔ
شصت سوم آورده اند که شخصی بدست چپ چیز میخورد رسول صلی الله علیه وآله وسلم ویرا

گفت بدست راست چیز بخور آن شخص بهانه کرد بدروغ گفت که بدست راست نمی توانم خوردن رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که نتوانی خورد بعد ازان هرگز دست راست او بدهان او نرسید

معجزهٔ شصت چهارم ابو هریره رضی الله عنه روزی در نزد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم آمد گفت یا رسول الله هرچه از تو میشنوم فراموش میکنم فرمود ردای خود را بگستران ابو هریره رضی الله عنه ردای خود را بگسترانید رسول صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک دراز کرد یکبار و یا سه بار از هوا چیزی بگرفت و دران ردای وی انداخت پس فرمود که آنرا فراهم گیر و بر سینهٔ خود بنه ابو هریره آنرا فراهم گرفت و بر سینهٔ خود نهاد بعد ازان هرچه شنید دیگر فراموش نکرد

معجزهٔ شصت پنجم هم از ابو هریره رضی الله عنه منقول ست که گفت مادر من مشرکه بود هرچند اورا دلالت میکردم قبول نمیکرد روزی اورا باسلام دلالت کردم نسبت بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم سخنی بگفت که آنرا بغایت مکروه داشتم گریان پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم رفتم و قصه را بازگفتم و بعد ازان التماس نمودم تا دعا فرمایند که حق تعالی مادر مرا ایمان کرامت فرماید حضرت فرمود که اللهم اهد ام ابی هریره چون بیرون تا مادر را دریابم و بشارت دعای آنحضرت بمادر بگویم و اثر اجابت دعای آنحضرت بجویم بدر خانه رسیدم در بربسته بود آوازی آمد که غسل میکرد چون آواز مرا بشنید گفت ای ابو هریره همانجا باش تا بیایم بعد ازانکه جامه پوشیده در را بگشاد کلمهٔ شهادت عرض کرد خاطر من ازان غبار بیرون آمد فی الحال بازگشتم و از شادی میگریستم چنانکه اول بار از اندوه میگریستم گفتم یا رسول الله بشارت باد که دعای که در حق مادر من بتقدیم رسانید بمحل اجابت رسیده بعد ازان گفتم که یا رسول الله دعا کن خدای تعالی مرا و مادر مرا در دل بنده گان خود دوست گرداند و ایشان را نیز در دل ما دوست گرداند رسول صلی الله علیه وآله وسلم دعا فرمود پس هیچ مؤمنی نام مرا نشنود مگر آنکه مرا دوست داشت

معجزهٔ شصت ششم نقل ست که از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که فرمان حضرت نبوت شعاری صلی الله علیه وآله وسلم چنان وارد گشت و خطاب کرد مرا که بر ناقهٔ آنحضرت سوار شوم بمین روم فرمود که ای علی بعد ازان که بعقبهٔ برسی که نزدیک یمین ست بگذری و بران بالا روی خواهی دید مردمان را که استقبال تو کرده باشند آنجا خطاب بسنگ و کلوخ و درخت کرده بگوی که یا حجر یا مدر یقرأ بکم السلام امیر سفیر اید کرم الله وجهه که چون بآن عقبه بالا رفتم دیدم که مردمان روی بمن آورده میآیند گفتم السلام علیکم یا حجر یا مدر یا شجر رسول الله یقرأ بکم السلام خروش و غلغله از زمین بر آمد که یا رسول علیکم السلام چون آن جماعت این واقعه مشاهده کردند همه

ایمان آوردند **معجزهٔ شصت هفتم** نقل است که روزی رسول صلی الله علیه وآله وسلم با ابوبکر و عمر
عثمان رضی الله عنهم بخانهٔ ابو الهیثم بن التیهان رفتند وی گفت مرحبا یا رسول الله واصحابه من هیچ
دوست میداشتم که رسول صلی الله علیه وآله وسلم ویاران وی رضی الله عنهم اجمعین بخانهٔ من آیند
و بنزد من چیزی باشد که نثار ایشان کنم وفی الوقوع که نزد من چیزی بود اما بر همسایه گان قسمت کردم
رسول صلی علیه وآله وسلم فرمودند که نیکو کردی مرا جبرئیل علیه السلام در حق همسایه چندان وصیت
کرد که مرا گمان شد که شاید همسایه از همسایه میراث برد بعد ازان رسول صلی الله علیه وآله وسلم نظر
فرمود دید که در یک جانب سرای ابو الهیثم درخت خرماست فرمود ای ابو الهیثم اذن میکنی که ازان
درخت خرما بگیریم ابو الهیثم گفت یا رسول الله وی درختیست خشک هرگز خرما نیاورده است دیگر
اختیار مر تراست رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود حق تعالی دران درخت خیر بسیار ظاهر خواهد
کرد پس فرمود ای علی قدح آب بیار بیاورد ازان آب بیاشامیده قدری مضمضه کرد بران درخت
بریخت فی الحال خوشهای خرما بیاویخت بعضی خرمای تر چندانکه در بایست بود فرمود آوردند پس
حضرت فرمود که از جملهٔ آن نعمتیست که شما را در قیامت ازان خواهد پرسید **معجزهٔ شصت هشتم**
ابن عباس رضی الله عنهما گوید که یهودی صاحب جمال و بسیار بمجلس رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد
شدی یکی حضرت او را میگفت که من دریغ میدارم که باین جمال بآتش دوزخ بسوزی وی میگفت
من دین خود را نمیگذارم واختیار دین دیگر نمیکنم روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم این
آیه را میخواند که قوله تعالی وحور عین کامثال اللؤلؤ المکنون جزاءً بما کانوا یعملون یهودی گفت
اگر ایمان آرم ضامن میشوی بیکی ازین حوریان حضرت فرمود که بهفتاد حور ضامن میشوم یهود دست
اسلام آورد و در اسلام نیکو شد چون وفات یافت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بر او نماز گذارید بعد
ازانکه او را در قبر نهادند حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم خود متصدی این امر شده در قبر
وی درآمد و در انجا بسیار بماند بعد ازان بیرون آمد جبین مبارک او عرق کرده بود و پیراهن میمونش از
محل کتف پاره شده اصحاب از آنحضرت سوال کردند فرمودند ازان سبب در قبر وی درنگ بسیار
کردم که چندین حور بوی بهشتی میگرفتند این میگفت من ازان دیم تا عدد ایشان بهفتاد رسید و جامهٔ
مرا بکشیدند تا پاره کردند **معجزهٔ شصت نهم** روزی خاتونان مهاجر و انصار جمعی داشتند پیش
رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و استدعا کردند که فاطمه زهرا رضی الله عنها نیز دران مجمع تشریف آرد
فاطمهٔ زهرا را بجهت آنکه جامهٔ مناسب نبود در رفتن تعلل می نمود رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود

که چون همسایه گان استدعا کردند طریقهٔ ما آن که کسی را نا امید نگردانم فاطمهٔ زهرا رضی الله عنها با کراهت
و تشویر اجابت نمود بعد از انکه از انجا مراجعت فرمود اظهار ملالت میکرد رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود تا یکی از زنان آن جمع را طلب داشتند و از وی حال آن جمع پرسیدند گفت چون
فاطمهٔ رضی الله عنها در ان جمع در آمد از جامهای فاخر که پوشیده بود حاضران حیران بماندند و با یکدیگر
میگفتند که آیا چنین لباس غریب از کدام مملکت است که مثل این جامه درین ملک پیدا نیست
فاطمهٔ زهرا رضی الله عنها گفتند یا رسول چرا آن جامه بمن ننمودی تا من نیز شادمان گشتمی حضرت
فرمود که چون رضا در ان بود که در بر تو پوشانیدند و از نظر تو پوشیده بودند تا دیگران میدیدند و
تو ندیدی معجزهٔ هفتادم زید بن ارقم رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
در کوههای مدینه میگشتم ناگاه بخیمهٔ اعرابی رسیدم دیدم آهوی مادهٔ را بران خیمه بسته است ماده آهو
فریاد کرد که یا رسول الله این اعرابی مرا صید کرده و من دو فرزند دارم در بیابان شیر در پستانهای
من بند شده است مرا نمی کشد که ازین بلا خلاص یابم نمیگذارد که روم و فرزندان خود را شیر دهم
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر ترا بگذارم باز آیی گفت آری اگر باز نیایم خداوند تعالی
مرا عذاب کناد عذاب عشارین رسول صلی الله علیه و آله و سلم وی را بگذاشت چندان بر نیامد
که باز آمد و بزبان لب خود را می لیسید رسول صلی الله علیه و آله و سلم وی را بهمان خیمه بر بست
ناگاه اعرابی دیدم که میآمد با مشک آب رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این آهو را میفروشی
اعرابی گفت از ان تست یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن آهو را آزاد کرد زید بن ارقم
رضی الله عنه گوید و الله که آن آهو را دیدم که در بیابان فریاد میکرد میگفت لا اله الا الله محمد
رسول الله معجزهٔ هفتاد و یکم نقل است که روزی آهیان بن اوس خزاعی در میان گوسفندان
خود ناگاه گرگی آمد و یکی گوسفندی را در ربود و ببرد آهیان گفت و الله که من هرگز ازین ظالم
ترندیده ام در قفای او بدوید تا گوسفند از وی بستاند گرگ با وی بسخن در آمد گفت مرا محروم میگردانی
از انچه خدای تعالی مرا روزی کرده است آهیان گفت عجب است از گرگ که سخن گوید گرگ
گفت عجب تر ازین آنکه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بنخلستانهای یثرب ظاهر شده است
و شما را بکتاب خدای تعالی میخواند و شما از وی غافلید آهیان گفت گوسفندان را نگاه داری
من پیش ایشان روم گرگ گفت من محافظت نمایم و زیاده از انچه مرا تعین نمای نخورم آهیان
از برای گرگ قوتی مقرر کرد گوسفندان را بوی سپرد و با جمعی از شبانان روان شد چون بمدینه

رسید مد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با صحابہ نشستہ بودند چون چشم مبارک ایشان بر آہیان افتاد
گفت ای آہیان آن گرگ وفا کرد بآنچہ ضامن شدہ بود آہیان با ہمہ ہمراہان ایمان آورد **معجزۂ**
ہفتاد دوم نقل ست کہ حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تشییع جنازۂ بقیع غرقد تشریف
آوردہ بود با یاران نشستہ بود کہ از دور گرگی پیدا شد و سیان کشادہ بجانب آنحضرت میآمد آنسرور
فرمود راہ دہید کہ این برسالت بنزد من میآید چون نزدیک آنحضرت رسید بلسان فصیح تکلم در آمد
وگفت یا نبی اللہ سباع در بطن وادی مکہ مجتمع شدہ اند و مرا برسم رسالت بنزد تو فرستادہ اند تا بامت
خود بگوی تا برای از مواشی خویش حصۂ جدا سازند ہر چہ ایشان را مصلحت از جید و نزار و سمین قبول
دیگر تعرض بمواشی ایشان آنحضرت با صحابہ سخن ذئب را بیان فرمودند یاران گفتند یا رسول اللہ
در دواب ما را اشتران و گاوان و گوسفندان ما زکوتے مفروض گردانیدہ وما از برای سباع بران
نصیبی نیفزائیم آنحضرت فرمودند کہ ای ذئب شنیدی کہ امتان من چہ میگویند گرگ گفت یا رسول
اللہ مرا از برای ایشان نفرستادہ اند تو خود چہ فرمایے فرمود من نیز ہمان میگویم کہ اصحاب من میگویند
دیگر ہیچ رسالتے داری گرگ گفت سباع میگویند کہ ما از نفرین تو واست احتراز می کنیم بجہت آن
این اجازت میخواہیم تا ما را از نفرین و دعا معذور داری تا آنچہ نصیب ما باشد از دولت امت تو با
میرسد آنحضرت مسألت او را اجابت فرمود گرگ باز رفت و دم می جنبانید و میگفت الحمد للہ الذی
کفانا دعوۃ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم **معجزۂ ہفتاد سوم** نقل ست کہ خواجۂ کائنات صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم بجای رفتہ بودند و انتظار آمدن امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ می بردند ناگاہ امیر المؤمنین
بیامد و اعرابی را با خود بیاورد کہ با سیرے گرفتہ بودند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از اعرابی سوال
کردند کہ از کدام قبیلۂ گفت از فرینہ فرمودند کہ ہیچ توانے کہ بکلمۂ بمن موافقت کنی کہ بزبان سبک و بمیزان
گران و ترا از ان بہرۂ تمام بودہ باشد بے زبان اعرابی گفت آن کدام کلمہ ست فرمود کہ شہادت
لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ اعرابی گفت یا محمد علیہ السلام این کلمہ بزبان بغایت خفیف است
ولیکن سوگند بلات عزی کہ بر من از کوہ اُحد گران ترست بعد ازان اعرابی نزد امیر المؤمنین عمر خطاب
رضی اللہ عنہ آمد گفت ای عمر این ساحر کذاب ست کہ مردم بدین مجہول میخواند عمر رضی اللہ عنہ چون این
ہذیان از وی استماع نمود شمشیر برکشید او را بقتل رساند آنحضرت فرمودند ای عمر در کشتن او تعجیل منمای
شاید کہ حق تعالے او را طریق ہدایت بنماید بعد ازان فرمود یا اعرابی اسلم تسلم با اعرابی توبرۂ بود در
گردنش آویختہ گفت اسلام قبول نکنم تا مادامی کہ نگوئی کہ درین توبرہ چیست فرمود اگر بگویم ایمان میآری

گفت آری فی الحال جبرئیل علیه السلام آمد گفت و آنحضرت را واقف گردانید که دران توبره آهوییست که امروز این اعرابی آنرا امروز صید کرده آنحضرت فرمودند که ای اعرابی درین توبرهٔ تو آهوییست که تو آنرا امروز صید کردهٔ اعرابی گفت بلی که چنین ست ولیکن هنوز با تو ایمان نیارم تا ما دامے که این آهو با تو ایمان نیارد و با تو سخن نگوید چنانچه من بشنوم و فهم سخن او نیز بکنم فرمود که این توبره را پیش من بیار بیاورد حضرت دست مبارک دران توبره درآورده و او را بدست همایون بسود فرمود که ایها الظبیة انطقی باذن الله تعالیٰ ای آهوی زبان بسته بسخن درای بفرمان حق سبحانه و تعالیٰ آهو بزبان فصیح گفت اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله حقا رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ای آهو بچنگ این اعرابی چگونه افتادی گفت یا رسول الله دو فرزند دارم شیرخواره دوش در پستان من شیر نبود و فرزندان من گرسنه بودند من و فرزندان دوش در خواب نشدیم امروز بیرون آمدم تا اکتساب طعم نمایم در چنگال این صیاد گیاد افتادم حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم از درد دل آهو بگریه درآمد و اصحاب نیز بگریستند بعد ازان آنسرور روی باعرابی آورد گفت نه مقرر چنان بود که اگر آهو ایمان آرد تو نیز موافقت نمای اکنون حجت تو تمام شد دیگر مانع چیست اعرابی گفت ای عجب که آهو با تو ایمان آرد و من کافر باشم پس گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد انك رسول الله حقا حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم از ایمان اعرابی شادمان شد بعد ازان آهو روی بحضرت مقدس نبوی آورده گفت یا رسول الله میخواهم که ضامن شوی تا بروم از ضعیفان خود خبری گیرم و باز بیایم آن هنگام هرچه حکم فرمایے بدان قیام نمایم حضرت فرمود ای اعرابی من ضامن این آهو شدم ساعتے او را مهلت ده تا برود فرزندان را شیر داده باز آید اعرابے گفت یا رسول الله من او را از برای رضای خدای تعالی آزاد کردم آهو از میان لشکر حضرت نبوة پناهی بیرون آمد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز در عقیب آهو روان شد آهو میرفت و امیر المؤمنین در قفای او میدوید آهو آمده در غاری درآمد آن دو آهو بچه پیش مادر مراغه کردن گرفتند و اشک از دیده میریختند و با مادر سخن درآمدند و بر وجهی تکلیم می نمودند که امیر سخنان ایشان را شنیده فهم میفرمود و با مادر می گفتند که ای مادر هیچ رحم در دل نداشتے ما را گرسنه و تشنه بگذاشتے و از دوش تا اکنون که وقت صلوة ظهر ست ما را اندکی شیر نخشاییندی و بر ضعف و صغیری ما نبخشیدی و ما را از گرسنگی و تشنگی بسر حد هلاکت رسانیدی آهو گفت ای کودکان من خاموش باشید و اگر نه کرم وجود نبی رحمت دست شفاعت از آستین شفقت و

ومرحمت بیرون آمدمن اکنون رها شدم گفتند کیفیت حال را بیان کن گفت از برای اکتساب معیشت
شما بیرون رفتم در دام اعرابی افتادم بعد ازان علی ابن ابی طالب رضی الله عنه آن اعرابی را
اسیر کرده بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم برو ببرکت آنحضرت آن اعرابی بدولت
اسلام مشرف شد ومرا آزاد کرد آهو بچگان سپاسداری آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم نموده بشیر
آشامیدن مشغول شدند امیر از نزد ایشان گریان بازگشت وبخدمت حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وآله وسلم آمد خواجه علیه السلام فرمود یا علی چیست که ترا گریان می بینم اکنون تو صورت
حال بیان کنی یا من بیان کنم امیر المؤمنین فرمود یا رسول الله از دهان مبارک شما شنیدن خوبتر
فرمود اینک جبرئیل علیه السلام ایستاده مرا خبر کرد که حضرت خداوند جل وعلی بآن دو آهو بچه چگونه الهام
فرمود تا ایشان با مادر بزبان عربی چه گفتند وما در جواب ایشان چه گفت امیر گفت صدقت یا
رسول الله حضرت نبی صلی الله علیه وآله وسلم با علی رضی الله عنه درین سخن بودند که آهو در آن دم آن
باز آمد وگفت یا رسول الله بوعدهٔ خود باز آمدم اکنون حکم اعرابی راست ایستاده ام بهرچه فرماید اولاد
خود را سیر شیر ساختم دیگر هیچ باک ندارم بآنچه حکم کند آنحضرت اعرابی را بخواند گفت آهو باز آمده است
ودر مقام اطاعت وفرمان تست چه فرمائی گفت یا رسول الله او را برضای خدای تعالی آزاد کردم
ازان رجوع نخواهم کرد آنحضرت آهو را مراعات فرموده مرفه الحال باز گردانید وروی خجسته منظر باصحاب
آورد فرمود با اصحاب صاحب العیال لا یفلح ابداً اگر این آهو را کودکان نبودی در چنگال این اعرابی
گرفتار نگشتی بعد ازان فرمود که الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله یعنی رنج برنده از برای معیشت
عیال همچون جهاد کننده است در راه خدای تعالی **معجزهٔ هفتاد وچهارم** نقل است که شبی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در حجرهٔ حضرت عائشه رضی الله عنها وعن ابیها بود از شب فرصتی
گذشته بود که ناگاه ابوبکر صدیق رضی الله عنه حلقه بر در زد اجازت حاصل کرده در آمد آنحضرت پرسید
که ای ابوبکر درین ترا از منزل چه چیز بیرون آورده گفت یا رسول الله مرا هیچ چیز بیرون نیاورده مگر
گرسنگی آنحضرت ساعتی ساکت بودند ناگاه عمر خطاب رضی الله عنه حلقه بر در زد اجازت خواست در آمد
آنحضرت سبب آمدن را پرسید گفت سوگند بخدای که ترا براستی بخلق فرستاده است که مرا از خانه بغیر
از جوع چیزی بیرون نیاورده ساعتی مکث فرمودند ناگاه علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه در آمد او
نیز گفت ما اخرجنی الا الجوع آنحضرت سر مبارک ساعتی فرو انداخت بعد ازان سر بر آورد فرمود
که سوگند بآنخدای که مرا براستی بعثت فرموده که من نیز میدانم بآنچه شما ازان شکایت می کنید واینک

سنگها بر شکم من بسته است یعنی چند روز ست که طعام نخوردهٔ ام امیر المؤمنین علی فرمود که یا رسول الله من امروز از پیش خانهٔ مقداد بن اسود گذشتم در انجا درخت خرمایی بود بروی مقدار خرما دیدم اگر مصلحت باشد بهمانے او رویم آنحضرت فرمودند که برخیزید که بهمانی مقداد ابن اسود میرویم چون بدر خانهٔ مقداد رسیدند شب بیگاه بود و همه ایشان در خواب بودند ابوبکر آواز داد که ای اهل حدیقه بدانید که این کیست که بدر خانه شما بهمانے تشریف آورده خواب بر شما گوار انماند از اهل مقداد دختری بود وی آواز ابوبکر رضی الله عنه را بشنید مادر خود را گفت ای مادر آواز ابوبکر می آید که اهل بیت ما را میخواند مادرش گفت درین بیگاه شب ابوبکر اینجا چه میکند باز بخواب رفت ابوبکر رضی الله عنه باز آمد و گفت یا رسول الله هیچکس اجازت من نکرد حضرت علیه السلام عمر رضی الله عنه بفرستاد تا اهل خانه را نداکند عمر نیز بمثل ابوبکر ندا فرمود او نیز بازگشت آنگاه علے رضی الله عنه را بفرستاد او نیز ندا کرده جوابی نشنیده بازگشت انگاه حضرت مقدس نبوی صلے الله علیه وآله وسلم خود برخواست و بدر خانهٔ مقداد آمد وندا فرمود که یا اهل الحدیقة لو تعلمون من یضیفکم فی هذا اللیلة فما تهیا هم الرقاد ای باغبانان اگر بدانید که مهمان شما کیست امشب تهیهٔ خواب نکنید باز همان دخترک از خواب برخواست وگفت ای مادر حق تعالی سخن مرا راست کرد ابوبکر آواز داد ترا خبر کردم باور نکردی و عمر خواند خبر کردم تصدیق ننمودی علی نداکرد ترا واقف گردانیدم اعتبار نکردی اینک حضرت رسالت پناهی صلے الله علیه وآله وسلم آواز رسیده مقداد این سخن بشنید از جای بر جست و بیرون دوید حضرت را دید که باصحاب متوقفین بالباب فی الحال روی خود در قدم مبارک آنحضرت مالیدن گرفت وگفت پدر و مادرم فدای تو باد رباعی این نیم شبان کیست چو مهتاب رسیده ❊ پیغمبر حق است باصحاب رسیده ❊ اندر دل شب بر سر بالین غریبان ❊ مانند خورشید جهانتاب رسیده ❊ یا رسول الله در آئید ونمود باآنکه با من است گفت آری همه در آیند حضرت رسول صلے الله علیه وآله وسلم با ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم در آمدند بعد از ان فرمود که هیچ چیز داری یا مقداد که ما را مهمان داری کنی مقداد سر بخجالت در پیش افگند و از شرم رسول صلے الله علیه وآله وسلم سرنگون بماند آنگاه سر برداشت وگفت یا رسول الله سوگند بخدا که مقداری خرما بود در میان اهل بیت و همسایه گان انقسام یافت از ان چیزی نمانده است حالا من و عیال من گرسنهٔ ایم حضرت روی مبارک با علی رضی الله عنه آورده گفت یا علی این سله را بردار و پیش آن نخل برا و را سلام من برسان و بگوی که بحق خدای تعالے که ما را بده علی رضی الله عنه دران دل شب پیش آن نخل که خالی از رطب بود آمد فرمود

رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ترا سلام میرساند از درخت آوازی شنید کہ مثل آواز جلاجل بود میگوید دانستم کہ جواب سلام باز داد در حال آن درخت خالی پر بار شد آنچنان خرما بالست کہ ہرگز ہیچکس مثل آن ندیدہ و بطعم آن نچشیدہ امیر المؤمنین میفرماید کہ ازان خرما مقداری از درخت باز کردم و سلہ را پر ساختہ بنظر آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درآوردم آنحضرت ازان خرما تناول فرمودند ابوبکر و عمر علے و مقداد و عیال او ازان خرما بخوردند آنحضرت از برای خود ازانجا نصیبہ برداشتند و مرا امام حسن و حسین را حصہ برداشتند فرمودند از برکت این معجزہ از شدت مجاعت و شورش جوع برآسودند معجزۂ ہفتاد و پنجم چون آیۃ کریمہ یاایہا الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجہروا لہ بالقول کجہر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون نازل شد ثابت بن قیس کہ بن شماش رضی اللہ عنہ خطیب و بلند آواز بود در خانہ خود منزوی گشت و چندروز بملازمت آنحضرت مبادرت نمود آنحضرت از حال وی تفحص نمود سعد بن عبادہ بروایتے سعد بن معاذ رضی اللہ عنہ گفت یا رسول اللہ او ہمسایۂ منست گی او مرا معلوم نیست آنگاہ بخانۂ ثابت آمد تا خستگی او معلوم کند دید کہ در زاویۂ خانہ نشستہ و سر در پیش افگندہ استفسار احوال وی نمود گفت حال من بنہایت پریشان است آواز خود بالای آواز رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم برداشتہ ام عمال من حبط گشتہ و بواسطۂ آن مقبوض و مستوجب قہر الٰہی شدہ ام سعد ابن معاذ آمدہ واقعہ را بآنحضرت بیان نمود آنسرور فرمود برو با او بگوی کہ اما ترضی ان تعیش سعیدا وتقتل وتدخل الجنۃ جمیلا بصحت پیوستہ کہ بعد از رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در حرب یمامہ شہید شد معجزۂ ہفتاد و ششم خریم بن اوس بن حارث رضی اللہ عنہ روایت کند از حضرت رسالت پناہی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و شنیدم فرمود کہ بمن نمودند کہ امت من فتح خیبر خواہند کرد و شیما نام دختری از خیبر بر استر سفید سوار و مقنعہ بر سر اسیر مسلمانان کردد خریم گوید کہ گفتم یا رسول اللہ اگر بخیبر درایم و این زن را باین صفت کہ تو گفتی بیابم ازان من باشد فرمودند ازان تو باشد آوردہ اند کہ در ایام خلافت ابوبکر رضی اللہ عنہ کہ خالد ابن ولید را بطرف خیبر فرستادہ بود خریم میگوید کہ من ہمراہ خالد بودم او را بگرفتم او را بگرفتم پیش خالد آوردم دعوی کردم کہ رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم این را بمن بخشیدہ بود خالد از من گواہ طلبید عبد اللہ بن عمر و محمد بن بشیر گواہی دادند شیما را با من داد برادر شیما عبد المسیح نام از عقیب خواہر بیامد او را از من بہزار درم بخرید معجزۂ ہفتاد و ہفتم نقل از ابوہریرہ رضی اللہ عنہ کہ روایت میکند روزی ابوجہل با صنادید قریش گفت کہ محمد علیہ السلام در عبادت معبود خویش

روی خود بخاک نهاده غبار آلود میگردانند یعنی سجده میکنند سوگند بلات عزی که اگر او را به بینم که این امر
بجای میآرد پای برگردن او نهاده روی او را بخاک انباشته گردانم نقل ست که روزی آنحضرت
را در سجود دید فرصت غنیمت داشت خواست که بآن شرط نامبارک خود قیام نماید چون بجانب
آنسرور روان شد بالفور در عقیب خود بخوف و رعب تمام بازگشت و بدست اشارت کنان از چیزی
احتراز میکرد از وی پرسیدند که ترا چه شد گفت میان من و محمد علیه السلام خندقی از آتش پدید آمد
جماعتی بالای آن دیدم که مرا با جنحهٔ خود منع میکردند و هولی عظیم بر من ظاهر شد نقل ست که آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم بعد از ان فرمودند که اگر ابوجهل با من نزدیک تر میشد ملائکه عضو عضو او را از هم جدا
کرده می ربودند معجزهٔ هفتاد هشتم ابونهیک از وی گوید که عمر ابن خطاب رضی الله عنه گفت
روزی حضرت رسالت پناهی صلے الله علیه و آله وسلم از من آب خواست تا بیاشامد بعد از ان مرا
دعا کرد که بارخدایا وی را جمیل و تازه دار ابونهیک گوید که وی را در سن نود و چهار سالگی دیدم که یک
تاره موی از محاسن وی سفید نبود معجزهٔ هفتاد نهم نقل ست که قومی از عبد القیس گوسفندی
چند بیاوردند و از رسول صلے الله علیه و آله وسلم درخواست نمودند که علامتی برین گوسفندان
پدید آرد تا بآن از گوسفندان دیگر ممتاز کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم انگشت مبارک
گوش آن گوسفندان در آورد گوشهای ایشان سفید شد تا امروز آن علامت در نسل آن موجود
ست معجزهٔ هشتادم نقل ست که چون رسول صلے الله علیه و آله وسلم فرمود که بنای مسجد اهم
است و این در مدینه میسر نمیگردد ابوبکر رضی الله عنه گفت مرا سرای ست که چندین درم در انجا مهیاست
کاش اینجا بودی کفایت این مهم نمودی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود خواهی که اینجا باشند
صدیق فرمود نعم یا رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم آن درمها را بخواند حق تعالی آن درمها را
پرها داد تا از مکه بمدینه پروازکنان آمدند و در عمارت مسجد بکار بردند معجزهٔ هشتاد یکم آورده اند که نضر
بن حارث از جملهٔ موذیان آنحضرت بود همواره منتظر آن می بود که آنحضرت را جای تنها یابد تا در قتل
آنحضرت مبادرت نماید روزی حضرت رسالت پناهی صلے الله علیه و آله وسلم بقضای حاجت
بحوالی حجون بیرون آمده بود و گرمگاه روز بود مردم در خانها بودند و آنحضرت تنها بود نضر بن حارث
فرصت غنیمت داشت خواست تا دست بروی نماید چون نزدیک آنحضرت رسید بالفور ترسان
و لرزان بازگردید با بوجهل ملاقات کرد از وی پرسید که کجا بودی گفت از پی محمد علیه السلام رفته بودم
و بر قتل وی جازم بودم چون نزدیک وی رفتم مارهای سیاه بر بالای سر وی دیدم دهنها وا کرده

قصد ابتلاع من داشتند ترسیدم از انجا مأیوس بازگشتم ابوجهل گفت این از جادوی های محمدست علیه السلام خاک بر دهان او باد **معجزهٔ هشتاد و دوم** محمد بن اسحاق رحمة الله علیه روایت کند که ابو العاص بن ربیع بن عبد العزی که خواهرزاده خدیجه رضی الله عنها بود زینب را که دختر حضرت رسالت پناه بود صلی الله علیه وآله وسلم خدیجه بوی داده بود و دختر دیگر را که رقیه بود عتبه بن ابی لهب بحبالهٔ نکاح خود درآورد چون عداوت مشئوم مذموم آن بدنهاد با رسول صلی الله علیه وآله وسلم اشتداد یافت و نایرهٔ حقد و حسد در کانون ضمیر ایشان اشتعال پذیرفت در مقام ایذا و اضرار آنحضرت درآمده با ابو العاص و عتبه گفتند که شما یان دختران محمد علیه السلام را خواستند و خاطر او را از غم تعهد ایشان فارغ ساختند اکنون وظیفه آنکه دختران وی را طلاق دهید تا جمعیت خاطرش بتفرقه مبدل گردد و شما از دختران صنادید هر کدام را اختیار کنید در حبالهٔ نکاح شما درآریم ابو العاص گفت سوگند بخدا که من از زوجهٔ خویش مفارقت ننمایم اما عتبهٔ فاسق گفت که اگر دختر سعید ابی العاص را بامن دهید من رقیه بنت محمد علیه السلام را طلاق دهم قریش دختر سعید را با عتبه در سلک ازدواج کشیدند و حال آنکه هنوز میان عتبه و رقیه خلوت صحیح واقع نشده عروه بن الربیع گوید که عتبه در نزد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت انا کفرت بالنجم اذا هوی یعنی بستاره چون فرو آید با تو ایمان نیارم و بقرب جبرئیل علیه السلام با تو اعتراف نکنم آنگاه آب دهان پلید خود را بجانب حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم انداخت و دختر تو رقیه را طلاق دادم و سخن ناسزای آن ناپاک زاده بر زبان رانده ذات مشئوم خود را در عرصهٔ هلاکت درآورد تا در برابر آن بی حیا بی باخسارت بطرد و لعن ابدی مبتلا گشت و نفرین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم معاقب شد تا بروی دعا فرمود که اللهم سلط علیه کلبا من کلابك یعنی ای بار خدای سزاوار پرستش سگی از سگان خود را گمار بر عتبه و گویند که ابوطالب در آن مجلس حاضر بود با عتبه گفت ای برادرزادهٔ من ازین نفرین ندانم بچه تدبیر نجات توانی یافت روایتی آنکه ابوطالب از دعای آنحضرت اندوه ناک گشته پیغمبر را گفت ای برادرزادهٔ من ترا ازین نفرین چه منفعت بالجمله بخانهٔ خویش بازگشت پدر خود ابولهب را از صورت واقعه آگاه گردانید ابولهب با وجود شرک و عناد لیقین میدانست که دعای آنحضرت نزدیک باجابت است ازین جهت بغایت ملول خاطر گشت و بعد از اندک روز ابولهب و عتبه را عزیمت سفر شام شد با جمعی از قریش بهم تجارت از مکه بصوب شام بیرون آمدند و روایتی آنکه ابولهب در مکه بود در آن سفر موافقت ننمود

اما در وصیت رفقا بمحافظت عتبه مبالغه تمام مرعی داشت و بهر طریقی بعد از قطع مسافت بمنزلی نزول
کردند نزیلی که دران منزل توطن می نمودند بایشان گفتند که درین منزل از سباع ضاره تو همی است
زینهار از شرایط محافظت خویش غافل نباشید ابولهب روی برفیقان آورده گفت ایمعشر قریش
مراسم جانسپاری در طریق مددگاری بتقدیم خواهید رسانید اکنون وقت است که من از دعای
محمد علیه السلام ایمن نیستم پس باتفاق بارها را بر روی یکدیگر بستند و فراش عتبه را بر بالای
آن مقرر ساختند چون شب در آمد عتبه بر فراش خود تکیه کرد مجموع قافله بر گرد رختها چون دایره بر گرد
مرکز قرار گرفتند و شتران را بر گرد خود حصار کنانیدند دران شیری را فرمان دادند بجانب آن حرامزاده
فرستادند آن شیر دران دل شب آمد بر گرد قوم بر آمد و یک یک را بوی میکرد تا رایحه خبیثه عدو
محمد صلی الله علیه و آله و سلم از باطن کدام یک بمشام او رسید القصه از همه ایشان در گذشت و تعرض
بهیچ کدام نرسانید تا بعتبه رسید چون بوی بد از درون آن ملعون قرمدبشنید او را از بالای بارها بر داشته
از میان مردم و شتران گذرانیده در صحرا آورد و بطریقی هلاک گردانید که کس بر حال او اطلاع نیافت
و در کیفیت هلاکت وی دو روایت بنظر رسیده بر روایتی آنکه بسر پنجه قدرت شکم او را پاره ساخت
و او را در آتش دوزخ انداخت و بروایتی آنکه هیچ عضو او را مجروح نساخته استخوانهای وی را در درون
پوست او چنان جرد مرد ساخته بود که هیچ قطعهٔ از عظام او از پسته کلان تر نبود و کس ندانست که طریق
حال آن بد افعال بر چه منوال بود و راه دوزخ را آن بی سعادت بقدم شقاوت چگونه پیمود و ذلک
هو الخسران المبین معجزهٔ هشتاد و سوم منقول است از علی رضی الله عنه که گفت من ملازم
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودم که روزی جماعتی از قریش نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و
سلم آمدند گفتند ای محمد علیه السلام کار عظیم دعوی کردی و مدعای در میان آورده که هیچکس از آبا
و اجداد تو این دعوی نکرده اند و این دین در میان نیاورده اند اگر چنانچه از امور خارجه خارقهٔ عادات
چیزی بر ما ظاهر گردانی ما را معلوم شود که بنای کار تو بر نبوت و رسالت است از سحر و کذب و ضلالت
هر آئینه که طریق متابعت تو مسلوک داریم و از سنن سنیهٔ تو دقیقهٔ نامرعی نگذاریم آنحضرت فرمودند
که مطلوب شما چیست گفتند آنکه این درخت را بخوانی تا از بیخ بر آید اشارت بدرختی کردند که دران
نزدیکی بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق تعالی بر همهٔ ممکنات قادر است اگر این
کار را کند شما باو ایمان میآرید و بر وحدانیت او گواهی میدهید مشرکان گفتند آری آنحضرت
فرمودند که من بشما نمایم آنچه طلب می کنید آنگاه خطاب کرد که ای درخت اگر بخدای عز و جل و بروز جزا

ایمان داری و میدانی که من رسول خداوندم باجملهٔ ریشهای خود از زمین برای و نزدیک من و در پیش من بالیست باذن خدای تعالے علی رضی اللہ عنہ گوید سوگند بخدای که محمد را صلی اللہ علیه وآله وسلم براستی بسوی خلق فرستاده است آن درخت از بیخ برآمده متوجه رسول صلے اللہ علیه وآله وسلم شد و از حرکت وی آوازی حاصل میشد چون آواز حرکت بال مرغ تا آنزمان پیش پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم رسیده بایستاد و بشاخ بلندترین خود بر آنحضرت سایه انداخت و بعضی از شاخهای خود بر دوش من می افگند و من بر جانب یمین آنسرور ایستاده بودم چون مشرکان صورت حال را بدیدند گفتند که یا محمد علیه السلام بفرمای تا یکے نیمهٔ درخت بجای خود بازگردد و نیمهٔ دیگرش بر تو بایستد حضرت مقدس نبوی صلی اللہ علیه وآله وسلم اشارت کرد بدرخت یک نیمهٔ وی بجای خود رفت و یک نیمهٔ دیگرش نزد پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم بایستاد دیگرباره التماس نمودند که نصف رفته باز نزد آنحضرت آید و نصف مانده بجای او رود آنحضرت اشارت فرمود تا درخت باز آمد و آن نصف بجای خود رفت من گفتم که لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ من نخستین مؤمنی ام با تو یا رسول اللہ و ایمان آوردم که این درخت آنچه گفتی بفرمان خدای تعالی کرد و بحکمت صدق نبوت تو بعد از آنکه من این کلمات بر زبان راندم مشرکان گفتند که محمد ساحر است صلی اللہ علیه وآله وسلم تصدیق او نکند بجز چنین کس **معجزهٔ هشتاد و چهارم** نقل است که چون حضرت مقدس نبوی صلی اللہ علیه وسلم از غزوهٔ بنی ثعلبه بمدینه مراجعت نمود روزی شتری نزد آنحضرت فریاد کنان بیآمد باصحاب گفت میدانید که این شتر چه میگوید جابر انصاری رضی اللہ عنه گفت اللہ و رسوله اعلم آنحضرت فرمود که این شتر مرا خبر میدهد که صاحب من مرا کار میفرمود تا این زمان که پیر شدم و پشت من لاغر گشت اکنون میخواهد که مرا بکشد و گوشت مرا بفروشد آنگاه رسول صلے اللہ علیه وآله وسلم بجابر گفت که با این شتر همراه نزد صاحب او رو و او را بنزد من بیار جابر گفت بخدا سوگند که من مالک این شتر را نمیشناسم آنحضرت فرمود که همین اشتر ترا دلالت کند جابر گوید من با همراهی شتر میرفتم تا نزدیک بنی حنظله رسیدم گفتم کدام یکے مالک این شتر است شخصی از ایشان گفت منم گفتم رسول صلے اللہ علیه وآله وسلم مرا بطلب تو فرستاده است آن شخص اجابت نمود من و او و شتر هر سه نزد حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیه وآله وسلم آمدیم آنسرور با صاحب جمل فرمود که شتر چنین میگوید گفت این سخن راست است یا رسول اللہ آنحضرت فرمودند که او را با من بفروش گفت بے بها از آن تست فرمود نخواهم مگر بها پس رسول علیه الصلوة والسلام آن شتر را بخرید و در نواحی مدینه سر بصحرا رها کرد و جدا می نمود راوی میگوید که اگر کسی از ما خواستے که بجای رفتی برخصت حضرت ختمی پناه صلی اللہ علیه وآله وسلم

بران شتر سواری نمودی جابر گفت رضی الله عنه باندک فرصتے جراحت او را دیدم که التیام یافته
و بحال صحت رسیده بود **معجزهٔ هشتاد و پنجم** آورده اند که جمعی از بنی مخزوم اتفاق نمودند که آنحضرت
را در حین اشتغال بنماز بقتل آرند و در میان ایشان ابوجهل ابن هشام و ولید بن مغیره علیهما اللعنة و
الخسران بودند و هنگامی که در میان رکن عراقی و رکن یمانی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باداى
صلوة قیام می نمود ولید متوجه او گشت خواست که بموجب اتفاق عمل کند چون بآن موضع رسید آواز
قرآن خواندن پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم را می شنید و آنحضرت را نمی دید عاقبت الامر خائب
و خاسر باز گشت و قوم را ازین اعلام کرد بعد ازان ابوجهل با چندی آنجا رفت و ایشان نیز آواز
قرآن خواندن رسول صلے الله علیه و آله وسلم می شنیدند و ذات مقدس آنحضرت را ندیدند
و چند نوبت برصوب آواز آنحضرت رفته از موضع صلوة تجاوز نمودند چنانکه قراءت آنسرور را از
عقیب خود می شنیدند دانستند که عنایت سبحانی و حمایت ربانی متوجه خواجهٔ کاینات ست متحیر و
مأیوس باز گشتند قال الله تعالی وجعلنا من بین ایدیهم سدًا ومن خلفهم سدًا فاغشیناهم فهم لا یبصرون
معجزهٔ هشتاد و ششم روایت است از امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه که مردی نزد حضرت
رسول صلے الله علیه و آله وسلم معروض داشت که مرا دخترکی بود مدتے شد که او را در فلان رود
خانه مدفون کرده اند و عادت عرب در جاهلیت آن می بود که دختران خود را هلاک میساختند آن مرد
التماس نمود که رسول صلے الله علیه و آله وسلم دعا فرماید تا دختر وی زنده گردد آنحضرت ملتمس او را
مبذول داشته بآن رودخانه رفتند آن دخترک را بنامی که داشت آواز داد فرمود که زنده شو
بفرمان خدای تعالے و تقدس آن دخترک بقدرت الٰهی از رودخانه بیرون آمد گفت لبیک و
سعدیک یا رسول الله آنحضرت با وی خطاب کرد که پدر و مادر تو مسلمان شده اند میخواهی که ترا بایشان
باز دهم دخترک جواب داد که مرا حاجت پدر و مادر نیست زیرا که خدای خویش را سبحانه و تعالی نسبت
بخویش بهتر و مهربان تر یافتم **معجزهٔ هشتاد و هفتم** نقل است از نعمان ابن بشیر انصاری که شخصی
از اهل اسلام در مدینه وفات یافت او را بر تخته خوابانیده چادر بر روی او پوشانیدند و زنان بگرد او
در آمده فریاد و فغان میکردند درین اثنا آوازی از میت بگوش ایشان رسید میگفت خاموش باشید چادر
از روی او برداشتند بزبان فصیح و بیان ملیح می گفت که محمد رسول الله النبی الامی و خاتم النبیین
کان ذلک فی الکتاب مسطورًا بعد ازان گفت صدق صدق راست گفت آنگاه اسامی
بعضے از یاران بر زبان رانده گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته بعد از ادای

این کلمات بحالت نخستین خود باز گشت و وفات یافت **معجزۂ هشتاد هشتم** روایت است از عثمان بن حنیف رضی الله عنه که نابینایی با رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت که دعای فرما تا حق تعالی روشنی چشم مرا بمن باز دهد آنسرور فرمودند که برو وضو ساخته دو رکعت نماز بگذار و بعد ازان دعا کن که بار خدایا از تو میخواهم و بپیغمبر تراکه شفیع رحمت است صلی الله علیه وآله وسلم با تو تشفیع می آرم ای محمد علیه الصلوة والسلام ترا بشفاعت نزد پروردگاری برم که حجاب نابینایی از پیش چشم من برگیری خدایا شفاعت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را در حق من قبول فرمایی نقل ست که نابینا بفرمودهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عمل نمود بمقتضی المرام دعای او را اجابت نمود عمی ببصر مبدل گشت و نابینا بینا شد **معجزۂ هشتاد نهم** نقل است که دوازده هزار کافر از یمن بامتحان حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بمکه آمدند و با خود بتی همراه آورده بودند هبل نام و آن بت را تعظیم داشته بر بالای کوهی نهادند و او را بدیبا ملبس کرده بودند و بانواع زر لفت و حلی مزین و محلی ساخته بودند حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم باستقبال آن قوم بیرون آمدند و ایشان بدین توحید و دین اسلام خواندند ایشان از آنحضرت طلب معجزه نمودند آنحضرت پیش بت ایشان هبل آمد فرمود تا هبل را از لباسهای او معرا گردانیدند بعد ازان عصای مبارک خود بر هبل نهاد فرمود که یا هبل من انا آن جماد بامر رب العباد جل ذکره بتکلم در آمد و گفت انت رسول الله رب السموات والارض صلی الله علیه وسلم یعنی تو رسول خدایی که پروردگار آسمانهاست کفار از غایت تعجب همه بیکبار بسجود در آمدند چون از سجود سر برداشتند دوازده هزار کفار بگفتار کلمه شهادت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله زبان بگشادند گویند که آیهٔ کریمه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه در بارهٔ ایشان نازل شد **معجزۂ نودم** ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند از ابوسفیان که گفت من نزد قیصر رفته بودم در روم و در آنجا اوصاف کمال محمدی صلی الله علیه وآله وسلم از قیصر و ملازمان او بسیار شنیدم بعد ازانکه باز گشتم بهر جا نو رکه میرسیدم میشنیدم که بزبان فصیح می گفت که لا اله الا الله محمد رسول الله ناگاه باسپی رسیدم که از صاحب خود گریخته رو به بیابان میرفت خواستم که او را بگیرم روی بسوی من آورده گفت لا اله الا الله محمد رسول الله من گفتم عجب است که اسپ سخن گوید است با من گفت ازین عجیب تر میخواهی که به بینی گفتم آری گفت آنکه خدای تعالی ترا آفریده و تا باکنون روزی ترا از خزانهٔ نحن قسمنا بینهم شام و چاشت بی تعطل و نقصان با تو رسانیده و تو از گفتن این کلمهٔ طیبه ابا می نمایی و با رسول او ایمان نمی آری من گفتم کیست رسول او گفت محمد صلی الله علیه وآله وسلم النبی العربی الهاشمی القریشی الابطحی المکی المدنی صاحب التاج والمعراج

من گفتم تو این سخن را از کجا میگوئی گفت پروردگار من جل و علی در دل من الهام نموده تا دانسته ام که خدای تعالی یکی است و محمد صلی الله علیه و آله وسلم رسول برحق است **معجزهٔ نود یکم** اسامه بن زید رضی الله عنه گوید که چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم بحج میرفت در راه زنی پیش آمد کودکی بر دوش و سلام کرد گفت یا رسول الله این کودک پسر من است و از ان روزی که متولد شد بر وی زحمتی طاری میشود چنانچه کسی را جن بگیرد آنحضرت آن کودک را از زن بستانید و آب دهان مبارک خود را بر دهان کودک انداخت و گفت اخرج عبد الله وانی رسول الله بس وی را بمادرش داد گفت بعد ازین ازان زحمت چیزی نه بینی چون از حج مراجعت فرمود بهمان موضع رسید آن زن آمد و گوسفندی بریان کرده آورد و گفت یا رسول الله من مادر آن کودکم آنحضرت استفسار حال فرزندش فرمود گفت از ان روز باز آن زحمت طاری نشده بعد از ان اسامه بن زید گفت که آنحضرت مرا اشارت فرمود که یا اسامه ذراع بریانی بمن ده یک ذراع را باو دادم بخورد باز فرمود یا اسامه ذراع آنرا بمن ده ذراع دیگری باو دادم آنرا نیز تناول فرمود بار دیگر گفت یا اسامه ذراع او را بامن بده گفتم یا رسول الله یک گوسفند را دو ذراع بیش نمیباشد فرمود که اگر تو این چنین نمیگفتی هر چند من از تو ذراع می طلبیدم ازان گوسفند ذراع میسر است تا تو بمن میدادی فرمود ای اسامه بیرون رو و به بین که هیچ پناهی می یابی از برای قضای حاجت بیرون آمدم و بجستجوی چندان تردد نمودم که مانده و هیچ پناه نیافتم باز گشتم و صورت حال باز نمودم فرمود هیچ سنگ دیدی گفتم آری یکی سر درخت خرما دیدم و سنگی چند در حوالی آن بودند فرمود پیش آن درختها و سنگها برو و بگوی که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید که فراهم آیند تا مرا پناهی باشد رفتم و پیغام رسانیدم سوگند بآن خدای که ویرا براستی بسوی خلق فرستاده گویا می بینم آن درختها را که بیخها را از زمین برشیده دامن کشان می آمدند و بایکدیگر ملحق می شدند چنانکه گویا یک درخت شدند و گویا می بینم آن سنگها را که بر بالای یکدیگر چیده می گشتند چون دیواری شدند پیش آنحضرت آمدم آنچه دیده بودم عرضه کردم فرمود که آب بردار برداشتم و پیش از وی رفتم و آب آنجا بنهادم چون وضو ساخت و بخیمه باز آمد فرمود که یا اسامه پیش آن درختها و سنگها برو و بگوی که رسول صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید که هر یک بجای خود باز گردید سوگند بآن خدای که ویرا براستی بسوی خلق فرستاده گویا می بینم که آن درختان باز دامن کشان بجای خود باز گشتند و بحالت اولے مراجعت نمودند **معجزهٔ نود دوم** قتاده بن ملحان پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمده آنحضرت دست مبارک خود بر روی او فرود آورد او پیر شده بود و در همه اعضا اثر پیری پدید آمده مگر در روی

اوراوی میگوید که در وقت مرون وی بودم زنی از پس پشت من میگذشت روی آن زن را در روی قتاده بدیدم چنانکه در آینه بینند معجزهٔ نود سوم اصبغ بن نباته رضی الله عنه روایت میکنند که روزی فاطمهٔ زہرا رضی الله عنها با حضرت رسول صلے الله علیه وآله وسلم از مجاعت شکایت میفرمود گفت ای پدر مهربان من و فرزندان من سه روزست که طعام نخورده ایم حضرت رسالت پناه دست مبارک بدعا برآورد گفت اللهم انزل علی محمد کما انزلت علی مریم بنت عمران خدا وندا از برای محمد علیه السلام بفرست یعنی از مائدهٔ جنت چنانچه از برای مریم بنت عمران میفرستادی بعد از ان خطاب فرمود که ای فاطمه در پنهان خانه خود درای و نگاه کن تا چه می بینی فاطمه رضی الله عنها درآمد و حسن و حسین رضی الله عنهما رسول صلے الله علیه وآله وسلم از عقیب ایشان درآمدندی بینند که کاسه مکلل بجواهر نهاده و دران کاسه شیر بود و نان نهاده و قطعهٔ از گوشت پخته بالای آن ترتیب داده و از وی بوی بر مثال بوی مشک میدمد پس آنحضرت فرمود کلو بسم الله محمد علیه الصلوٰة والسلام بخورید بنام خدای محمد جل ذکره صلے الله علیه وآله وسلم روایت است که هفت شبانه روز آن طعام بران منوال بود دران خانه نهاده و از ان درین مدت تناول میفرمودند از ان یک لقمه کم نمیشد روزی امیر المؤمنین حسن از خانه بیرون آمد و لقمهٔ از ان گوشت در دست وی بود زن یهودیه مراو را در پیش آمد گفت ای اهل بیت جوع شمار این گوشت از کجا رسیده حسن رضی الله عنه دست دراز کرد تا آن نواله را هو الهٔ آن یهودیه کند از غیب آن لقمه را از دست وی در ربودند و آن کاسه را نیز از انجا بآسمان بالا بردند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود سوگند بآن خدای که مرا براستی خلعت پیغمبری پوشانیده که اگر ایشان اظهار این معنی نمی نمودند تا مدت حیات ایشان آن طعام انقطاع نمی پذیرفت معجزهٔ نود چهارم نقل است که اعرابی نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم آمد و عبادهٔ بر دوش نهاده و آنحضرت درمیان نشسته بود اعرابی گفت محمد علیه الصلوٰة والسلام درمیان شما کدام ست اصحاب آنحضرت را با و نمودند اعرابی روی بحضرت آورده گفت ای محمد علیه السلام اگر تو پیغمبری بگو که در عبادهٔ من چیست فرمود اگر بگویم ایمان آری گفت آری فرمود بفلان وادی میگذشتی در انجا کبوتری که مراو را دو بچه بود تو آن دو کبوتر بچه را برداشتی مادر ایشان بیامد و بر هوای خود راندی هر چند دران حوالی طلبید نیافت چون غیر از تو دران وادی دیگری راندیدی آمد خود را بر تو میزد آن اعرابی عبادهٔ خود را بکشاد و چنان بود که آنحضرت فرموده بود گویند که آن کبوتر دران مجلس حاضر آمد و خود را بران کبوتر بچها افگند آنحضرت فرمود که مر یاران را که ازین حال تعجب می کنید بدرستی و راستی که خدای تعالی به بندهٔ خود در

حین با و مهربان تر ازین کبوتر با بچه های خود بعد از ان بفرمود تا اعرابی آن کبوتر بچها را آزاد کرد و
بدولت اسلام مشرف گشت معجزهٔ نود و پنجم نقل ست که فضلهٔ آب وضوی حضرت مقدس نبوی صلی
الله علیه و آله وسلم با زینب بنت ام سلمه رضی الله عنها مالیدند و چهرهٔ او را بآن آب روشن گردانیدند
او صغیر بود نوری در جبین او سطوع گشت تا نود سال از عمر وی گذشته بود و او هنوز خوب نورانی جبین
بود معجزهٔ نود و ششم نقل است که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرمود که آنحضرت صلی الله علیه و
آله وسلم مرا طلبید و بخانه یمن دلالت فرمود گفتم یا رسول الله امور خلافت و قضا و اجرای حدود
او مشکل است و من علم بآن ندارم آنحضرت مرا بخوانید و پای مبارک خود بر شکم من بمالید بعد از ان
مرا بنشاند و دهان مرا بگشاد و آب دهان مبارک خود در دهان من انداخت و بکلمه چند تکلم فرمود که من
فهم آن نکردم بعد از ان مرا فرمود که در میان اهل حکم کن امیر فرمود سوگند بآن خدای که وی را براستی
بخلق فرستاده از ان روز باز بر من هیچ چیزی در باب قضا مشکل نیفتاد معجزهٔ نود و هفتم آورده اند
که فاطمه بنت اسد مادر علی ابن ابی طالب رضی الله عنه فوت شد امیر میفرماید که نزد آنحضرت آمدم
و از فوت مادر خود حضرت را واقف گردانیدم آنحضرت از فوت او اندوهگین شدند و گفتند مرا مادر بیا
کرد و نیکوییهای که از و در باب خود مشاهده کردم از عم خود ابوطالب آن ندیده ام و ردای خود با سلمه
داد تا او را بآن ردا مرشدی و پیراهن خود را فرستاد تا او را بآن پیراهن متدرع گرداند فرمود که چون
از غسل او فارغ شوید مرا واقف گردانید چون تکفین و تجهیز او نمودند او را بر سر جنازه نهادند نمازگاه درد
آنحضرت بروی نماز گذارید به قبر وی در آمد و او را بلحد در آورد ساعتی سکوت فرمود بعد از ان
ندا فرمود که یا فاطمه بنت اسد جواب داد که لبیک یا رسول الله فرمود که دیدی آنچه من ضامن آن
شده بودم گفت نعم یا رسول الله حق تعالے ترا جزائی خیر دهد هم در حیاة و هم در ممات بعد از ان
از قبر وی بیرون آمد و خاک بر وی راست کرد یکی از قریش پیش آمد گفت یا رسول الله آنچه با اهل
قبر اکنون معامله نمودید با هیچکس مثل این معامله نبرده بودید هم تأنی در نماز و هم طول در مناجات در قبر
حضرت فرمود که او روزی نزد من نشسته بود من این آیة را بر وی خواندم که لقد جئتمونا فرادی کما
خلقنکم اول مرة وی از من سوال کرد که معنی فرادای چیست من گفتم یعنی برهنه مجرد از لباس او گفت
وای بر جان مادران برهنگی من از حق تعالے درخواست کردم که عورت وی را ظاهر نکرداند و
کفن او را در قبر نریزاند بعد از ان از من آمدن منکر نکیر را پرسید من کیفیت آمدن و طریق سوال
نمودن ایشان را با وگفتم گفت واغوثاه بالله منها فریاد میخواهم بخدای تعالی مسألت نمودم

که منکر نکیر بهیئت نیکو و برفق بوی نمایند و قبر وی را بروی کشاده و مفتح گردانند و او را با کفن او حشر کنند حق تعالی قبول فرمود اکنون در قبر وی از وی سوال کردم که هل رأیت ما ضمنت آیا دیدی آنچه ضامن شده بودم وی جواب من داد که آری جزاک الله عنی خیر الجزاء فی المحیا والممات و بعد ازان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک بر موضع سر او قبر بکشید تا بموضع قدم او حق تعالی به برکت دست مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قبر وی را کشاده گردانید که رزقنا الله تعالی بفضله ما یحب و یرضی معجزه نود هشتم نقل است که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه بر شبانی بگذشت که میگفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم از وی پرسید که ای راعی خدای تعالی را چگونه شناختی گفت نظر کردم درین گوسفندان با آنکه معدودی چند بے حافظی نیستند و محتاجند براعی این هفت طبقهٔ آسمان و زمین و آنچه درین اطباق اند باسرها بے صانعی و بے حافظی چگونه باشند آنحضرت فرمودند گفتم صانع را شناختی رسالت محمد علیه الصلوة والسلام را بچه شناختی راعی گفت پیوسته از جانب فوق میشنوم که کسی میگوید لا اله الا الله محمد رسول الله ندائے که از فوق آید غالب ظن من آن ست که راست است بعد ازان راعی گفت چنان گمان می برم که محمد رسول الله توئی آنحضرت فرمود که چنین است گفت یا رسول الله با تو حاجتے دارم گفت بگوی گفت میخواهم که ازین گوسفندان که حق من است از مزد شبانی خود حاصل کرده ام یکی از برای تو ذبح کنم و مهمان داری نمایم آنحضرت فرمود که من مامورم باجابت دعوت واگرچه راعی باشد انگاه راعی قصد بزی کرد تا بگیرد و بکشد بز گفت مرا مکش که در شکم بچه دارم دیگری را گرفت گفت مرا مکش که بچه شیرخواره دارم بز سوم را گرفت و ذبح کرد آنحضرت از راعی پرسید که آن دو بز را گذاشتی سوم را کشتی درین سر چه بود گفت آن هر دو عذر گفتند و این سوم گفت مرا همین فخر بس که وجود من در عروق و اعصاب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم درآید و بدل تحلل اعضا و اجزای او گردد معجزه نود نهم آورده اند که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم مردی بود از علمای یهود و احبار ایشان حبیب نام و پسری داشت مسمی بهباب و آن فرزند را حسن صورت و کمال سیرت جمع بود و هم بخلق با اقران خویش تفوق داشت روزی در خزینهٔ پدرش درآمد درجی دید از زر سرخ مهرے از مشک بروی نهاده تا کسی بآنچه درویست مطلع نگردد پسر ازانجا غضبناک ازانجا بیرون آمد چون پدر او را خشمگین دید کیفیت احوال سوال کرد گفت ای پدر درجی دیدم مقفل و مدتے است که با وجود دعوی محبت و کمال شفقت نسبت با من مرا بآنچه درویست

واقف نکردی وازمن پوشیده داشتی پدر گفت ای فرزند سوگند بخدا که دران درج نه گوهری ست قیمتی که از تو آنرا دریغ دارم ولیکن ورقی چند ست که دروی نام اعرابی کذابی را دروی ثبت ساخته چون ترا مجالست علما و تفهم کلمات حکما میسر گردد بر مطالعهٔ آن تمکنی حاصل آید بر سر این آن هنگام واقف گردی سبب اخفاء آن از تو همین بوده ست روزی حبیب بشرب خمر مشغول بود وهباب فرصت غنیمت شمرده چراغی در دست در خزانه در آمد و مهر از ان درج برداشت چون سر آن درج را بگشاد نوری از ان ساطع شد که بر نور چراغ فایق تر آمد بعد از ان دید در وی ورقی سفید و کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته و بعد از ان اوصاف حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم در ذیل آن ثبت ساخته که این محمد علیه السلام کشاده روی و پیوسته ابرو و کثیف اللحیه باشد خوش حال آنکس که زمان اورا دریابد و کلام اورا استماع کند و حال آنکه کلام او قرآن ست و دین او اسلام ست و بندگان را بخدای تعالے بخواند و از ملامت کنندگان نترسد چون هباب بران کتاب افتاد محبت محمدی صلے الله علیه وآله وسلم در ضمیر او متمکن گشته آن ورق را بر سر دیده مالیده بوسه میداد ومیگفت وا احمدا کاش بدانم که در آسمانے با فرشتگان ویا در بحاری یا جنیان ناله وزاری واظهار سوگواری چندان نمود که از هوش خود برفت بعد از فرصتے مادر او در انجا در آمد فرزند را مدهوش دید اورا برگرفته پیش پدر رسانید چون پدر پسر را بدان حال دید کیفیت مستی در وی متصل گشته روی بر روی فرزند مالیدن گرفت و بوسه بر جبین وی میداد ومیگریست و بر غشیان فرزند اظهار تحسر و تحزن می نمود تا بعد از انکه فرزند بهوش آمد پدر را دید که بر بالین او محزون و غمگین نشسته دید زبان بنفرین بگشاد ومیگفت هرگز روشنی چشم نه بینی در کبر خویش تا رحمت الهی جل وعلی مشرف نگردی روا باشد که مرا تعلیم کفر میکنی بمحمد صلے الله علیه وآله وسلم و از متابعت شریعت او تنفر می نمائی چون پدر این سخن از پسر شنید غضب بروی استیلا یافت با یذا و ضرب فرزند پرداخت و موی سرش گرفت و سر اورا بر زمین میزد و خاک بر جبین او می افشاند چون ایذا و اضرار او بدرجهٔ اعلی رسید مادرش حی بن اخطب و کعب بن اشرف و ابو البابه را از برای شفاعت فرزند بخانه طلبید ایشان در آمدند چون مبالغهٔ او در ایذای فرزند بیشتر دیدند هر چند از ان کار منع میکردند او در تعذیب فرزند حریص تر میشد از گناه فرزند سوال کردند گفت گناه او مستوجب قتل اوست تا اورا نکشم دست از و باز ندارم بعد از ان گفت که وی بمحمد علیه السلام ایمان آورده ست و دین آبا و اجداد خویش را مهجور گردانیده ایشان زبان بنصیحت فرزند بگشادند و گفتند که ای فرزند همه مردم دین و ملت از ما تعلیم میگیرند خلایق همه

باسرها اقتدا بما می نمایند روا باشد که ترک متابعت ما نموده دین مجهول اختیار کنی و طریقهٔ مرضیهٔ ما را بگذاری
هبهاب گفت که من از طریق معوجه و شریعت منسوخه انحراف نموده ام و دین قویم و طریق مستقیم محمدی
صلی الله علیه و آله وسلم اختیار کرده ام و بآنحضرت ایمان آورده ام چندانکه ایشان بنصایح شیطانیه
با و اقبال نمودند او را قبول دین محمدی صلی الله علیه و آله وسلم می افزود تا یهود بر این معنی اتفاق
نمودند که چون نشأ نمای او بنا ز نعیم قدیم رسیده و در مصایب و حوادث روزگار گرم و سرد جهان ندیده
لاجرم نصیحت ما نمی پذیرد این مهم چنان می نماید که او را از مرادات و شهوات و لذات او تمام باز داری
و بفنون ریاضات و صنوف محن مجاهدات گردانی تا که ترک دین محمد علیه السلام نموده سر بخط استقامت
نهاده قدم بر دین آبا و اجداد خود بداند و پا از حد گلیم خویش بیرون نگذارد حبیب گفت طریق ریاضت و
سبیل تعذیب و بر چه منوال خواهد بود گفتند لباسهای فاخر از بر او بیرون کن و پلاسی در وی پوشان
و او را در خانهٔ تاریک محبوس گردان و در آنخانه را بگل استوار کن و در هر سه روز یکنان جوین و کوزهٔ آب
شور از ممر روزن بوی بفرست تا قدر تنعمات بکلیات دانسته ضرورتاً بفرمان تو قیام نماید و آنچه مکروه
است از ان بکلی احتراز نماید حبیب رائی آن ارباله را صواب و مستحسن دانسته آن فقیر مظلوم را در زاویهٔ
مظلم مقید گردانیده بند نمود و بآنچه آن یهود تعین نموده بودند وظیفهٔ او را مقرر ساخت آن بیچاره
بآن نان آب خوی نداشت با وجود مجاعت از خوردن و آشامیدن آن عاجز آمده میگریست
روزی پدر او را گریان دید پرسید که از دین محدث ملول گشته بدین قویم و ملت قدیم خویش مائل
گشته ترا برارم هبهاب گفت ای پدر گمان مبر که این گریهٔ من از نان خشک و آب شور است بلکه
از اشتیاق دیدار محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم است پدر بار دیگر بقسم موکد گردانید که ترا باین گونه عذاب
معذب میدارم تا از دین محمد علیه الصلوة والسلام انحراف نموده بدین یهودی انصراف نمائی هبهاب
گفت قد رسخ محبة محمد صلی الله علیه و آله وسلم فی قلبی فلا استطیع ان ابرأ منه برتی که مهر محبت محمدی صلی
الله علیه و آله وسلم بمرتبهٔ در ضمیر راسخ نگشته که از ان بیزاری توان نمود بیت محبت تو چنان در گرفت
در رگ و پوست ٭ که روز مرگ هم از استخوان نخواهد رفت ٭ القصه چون اشتداد ریاضت و مجاعتش
بنهایت رسید حضرت مقدس نبوی را صلی الله علیه و آله وسلم شفیع ساخته از واهب العطایا جل ذکره
سه چیز مسألت نمود این دعا را بر زبان راند اللهم بحقك علی محمد علیه السلام و بحق محمد علیه السلام
علیك طیب لی طعامی و عذب لی شرابی و اضئ ظلمتی ای خدای سزای پرستش بحق تو بر محمد علیه الصلوة
والسلام و بحق محمد علیه الصلوة والسلام بر تو که طعام مرا خوش و آب مرا شیرین و ظلمت مرا نورانی گردان

حق تعالی مسألت او را بسمع قبول واشنته هرچه بود مقرون باجابت گشت تا گویند که چندین سال
برهمین وتیره گذشت تا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مکه بمدینه هجرت فرمود این خبر در میان مردمان
منتشر گشت وصبیب بعضی از رعات وغلامان خود را بخواند وتعلیق بعتق ایشان نمود که اگر آنچه شمار الفیام
بتقدیم رسانید از مال من آزاد اید ایشان تلقی بقبول نموده گفتند هرچه فرمایی ما همه بالرأس والعین بجان
بدان قیام نمایم گفت این مهاب فرزند من ست اما من از وی بیزارم میخواهم که او را باخود بصحرا
بیرون برید وبرکاری که از و دشوارتر نیست باو فرمائید بعد از ان غلی بر گردن وی وزنجیر بپای
وی استوار کردوا ورا بغلامان سپرد تا او را چوپانی فرمایند هر روزی گوسفندان را بچرانید و
شب تا بروز پاسبانی میکردوا ورا بکارهای دشوار تکلیف می نمودند نقل است که شبی بود مظلم وابر تیره
برزبر یکدیگر متراکم وباران متقاطر وصواعق متواتر نار اشتیاق جمال محمدی علیه السلام در کانون
سینهٔ آن فرزند ارجمند مشتعل گشت وآرزوی دیدار آنحضرت در ضمیر منیر او مشتعل آمد روی نیاز بجناب
قدس الهی آورد وعرض اشتیاق بملاقات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم کرده این
نیازمندی معروض داشت اللهم انت انزلت المطر من السماء لتحیی به الارض وتسقی به العباد
من خلقك اللهم قد اشتد شوقی الی محمد صلی الله علیه وآله وسلم وطال حزنی اللهم فارحمنی ومن
علی بالنظر الی وجهه صلی الله علیه وآله وسلم یعنی ای بار خدایا تو میفرستی باران از آسمان تا باز
زنده گردانی زمین را وبندگان خود را بآن آب دهی ای بار خدایا بدرستی که شوق من بدیدار محمد صلی
الله علیه وآله وسلم اشتداد یافته چون دراز کشیده خدایا بر من رحم کن ومنت بر جان من نه ودیدهٔ
من بمشاهدهٔ دیدار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف گردان آورده اند که چون این دعا بر
زبان راند آن غل از گردن وی بیفتاد وزنجیر از پای او بگسیخت وباشارت ملهمان غیبی روی بصوب
مدینه آورده روان شد وگویند که از ان مقام تا بمدینهٔ منوره هشتاد فرسنگ بود حق تعالی زمین
را از برای او در نوردیده تا صباح که اعلام نور افشان ورایت نور افشان جمشید خورشید درین سرا
پردهٔ لاجوردی فام بر بام چهار شام اجرام برافراشتند مهاب بر در حجرهٔ عمار بن وایلة الانصاری
رسیده سر بزانوی تفکر نهاده ونمیدانست که این منزل کجاست واین مقام چه جاست چون
عمار از خانه بیرون آمد جوانی دید شکسته خاطر وسر بزانوی محزونی نهاده نشسته است از وی تفحص
احوال نمود مهاب بگفت **بیت** مرا غمی ست که پیدا نمی توانم کرد ٭ حکایت دل شیدا نمی توانم کرد ٭
عمار گفت ای جوان ترا سوگند میدهم بدیدار محمد صلی الله علیه وآله وسلم که مرا از حال خود خبردار

گردانی تا بآن مقدار که توانم در ترفیهٔ خاطرت کوشم و آنچه آشکارا کردنی هست بر تو بنوشم چون ههاب نام محمد صلی الله علیه وآله وسلم را بشنید زار زار بگریست وگفت ای عزیز تو دیدار محمد صلی الله علیه وآله وسلم را باین چشم دیدهٔ عمار گفت آری گفت بحق محمد صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک من آی عمار پیش ههاب آمد برخواست وروی بر دیده گان عمار مالیدن گرفت وبوسه بر چشم وے میداد ومیگفت جان من فدای دیدهٔ که بدیدار محمد صلی الله علیه وآله وسلم مشرف گشته باشد وسر بر راه پسندیدهٔ که در راه محمد صلی الله علیه وآله وسلم قدمی برگرفت بیت

جان فدای توکه هم جانی هم جانانی — سر برای تو وگرنه من سر گرادنے

سر سری از تو نخواهم برخواست — کار دشوار نگیرند باین آسانی — جامه را طاقت پروانهٔ جان سوخته نیست

تازکان را نبود قوت جان افشانی

چون عمار آن فرزند ارجمند را خلوص عقیده مشاهده کرد دست شفقت از آستین مرحمت بیرون کرده او را بنواخت وگفت ای فرزند اگرچه سن تو صغیر است اما عقلت کبیر است تمنای آن داری که بملاقات آنحضرت مستسعد گردی ههاب گفت بیت

چه خوش باشد که بعد از انتظاری — بامیدی رسد امیدوارے

ازان خوشتر چه باشد در دو عالم — که ناگاهی رسد یاری بیاری

القصه عمار دست آن یار را برگرفت و او را بصحبت سید ابرار صلی الله علیه وآله وسلم رسانید چون نظر ههاب بر جمال باکمال محمدی صلی الله علیه وآله وسلم افتاد ندانست که بکدام زبان شکرگذاری نعمت وصال گوید وعبارت حمد ذوالجلال بتقدیم رساند بیت خرم آن لحظه که مشتاق بیاری برسد آرزومند نگاری بنگاری برسد ✦ قیمت گل نشناسد مگر آن مرغ اسیر ✦ که خزان دیده بود وپس بهاری برسد چون طالب بمطلوب رسید وعاشق جمال معشوق بدید فی الحال جبرئیل امین از نزد حضرت رب العالمین جل وعلی در رسید گفت یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم ربّ العزة یقرأ بك السّلام وهو یقول احب ههاب فی الانبیاء صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین رب العزت سلام میرساند ومیفرماید که ههاب را دوست دار بدرستی که او ترا دوست میدارد ودرمیان امت خود چون او عاشق دیگر نمی یابی در طریق عشق ومحبت تو ملامت وغرامت بسیار کشیده و در بلا ومحنت تو طریق ایوب علیه السلام صبر ورزیده واهل اشارت در کلمهٔ احب ههاب فانه یحبّك میگویند که دلیل است بر آنکه محبت عاشق سبب است مر محبت معشوق را بلکه محبت عاشق علامت محبت محبوب است که تا ازان سو محبت تحقیق نپذیرد ازینجانب ظهور ننموده چنانچه حضرت مولوی قدس سره در مثنوی معنوی فرموده است مثنوی

هیچ عاشق خود نباشد عشق جو — گرنه معشوقش بود جویاے او — لیک عشق عاشقان تن زه کند

معشوقان خویش را فربه کند — چون درین دل برق مهر دوست جست — اندران دل دوستی میدان که هست

در دل تو مهر او چون شد دو تو	هست حق را بی گمانی مهر تو	هیچ بانگ کف زدن ناید بدر
از یکی دست تو بے دست دیگر	تشنه می نالد که ای آب گوار	آب هم نالد که کو آن آب خوار
جذبه هست این عطشه در جان ماست	ما از آن او و هم زان ماست	جذبهٔ حق در قضا و در قدر
کرد ما را عاشقان در یک دیگر	عشق کو مخزون سرگردان سرست	عاقبت ما را بدان شه رهبرست
ملت عاشق ز ملتها جدا است	عاشقان را مذهب و ملت خداست	هر چه گویم عشق را شرح و بیان
چون بعشق آیم خجل باشم ازان	آفتاب آمد دلیل آفتاب	گر دلیلت باشد از وی رخ متاب

معجزهٔ صدم در مطلع الانوار آورده است چند سورهٔ از قرآن نوشته بر نجاشی فرستادند و کیفیت حال باز نمودند نجاشی گفت شما جمیع اوصاف محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از صورت و سیرت یگان یگان پیش من بیان نمائید تا به بینم که موافق تورایت است یا نی ایشان گفتند که قدش تمام و قامتش تام که مایل باعتدال باشد گندم گون روشن که بسرخی زند کردروی که رویش چون ماه شب چهاردهم است فراخ پیشانی کشاده دندان و بلندبینی و انبوه محاسن سرخ رخسار روشن عذار بزرگ چشم با دنباله دراز سیاهی دیده بغایت سیاه و سفیدی دیده بغایت سفید و روشن که اندکے بسرخے میزند سرمه چشم به آنکه سرمه کشد دراز مژده متوسط گوش درشت موی سرنه دراز و نه کوتاه متوسط گردن دراز بازو کشاده کف دراز انگشتان انگشتان سبابه و وسطے هر دو برابر فراخ شانه متوسط پشت کشاده سینه کوتاه سرون متوسط ساق درست قدم بین استخوان استوار مفاصل نرم اعضا از دیبا و حریر نرم تر و در اعضای هیچ موسے نه مگر از سینه تا ناف خط سبزی از موی بود در میانهٔ هر دو شانه مهر نبوة کثیر العرق و عرق او صاف و روشن و خوشبوی تر از مشک و عنبر و تمامی اعضای متبرکهٔ او گوی خرلطهٔ عطار ست بشره روشن و تابان نور پیشانی او بمثابهٔ که بر نور آفتاب غلبه میکند و مردم روی خود را در رخسارهٔ و عذار او مثل آنکه آینه بینند معاینه کنند و مشاهدهٔ طلعتش موجب راحت و سینه مطالعهٔ منظرش مستوجب فرحت اما مهابت تام و هیبت تمام دارد هم برین نمط در صحایح مذکور ست نجاشے گفت صدقتم صورت او عین آن در تورایت مسطور ست اکنون بگوئید که سیرت و صفات او چیست گفتند که سیرت او آنکه کلام او فصیح و لغت او ملیح آواز او بحسن و صورت او با عتدال تام در جبارت و مخافت و حسن جلاوت باز لاقت تمام در و علم وافر و علم فاخر و احسان ذاخر نسب عالی حسب فایح خلق کامل و لطف شامل بشارت و نوازش بے شمار و در تبسم افزون باه از حد بیرون عدل کامل ذات شامل سخاوت بحد مهابت تام و عظمت دافر احترام متواتر در صدق اقوال

وحسن افعال وکمال تعهد وعدیم تعبد پاداش سفه وعدهای راست مقرون بوفا در وعفو گناه گاران صفح
بدکرداران درگذشتن از جرم مجرمان عدم مقابله سفهان عیادت مریضان ونوازش غریبان وتربیت
یتیمان دور زیدن مودود ومقدم مسعود برخشم زود خوشنود افعال واقوال همه محمود وشرف نه باندازهٔ
تقریر وحیا نه باندازهٔ تحریر مناو انام تارک انتقام صورت صلاح سیرت فلاح حافظ امانت کان دیانت
حامئ ملت ماحئ بدعت مبشر امت متبین شریعت ملقن طریقت مظهر حقیقت معین مسکینان داددهٔ مظلومان
ونوازندهٔ ضعیفان دادده فقیران امین ملت وصدیق امت مشهور انام سرکوب بت واصنام راه
نمای دین وزاهبر یقین خورشید آسمان پیغمبری قطب افلاک مهتری مشتری چرخ سروری مریخ میدان
داوری گلدستهٔ باغ فتوت غنچه گلزار نبوة تخت نشین رسالت مزین ابواب جلالت عصمت قرین
او نبوة همنشین او مهتر جبرئیل علیه السلام امین او خلافت تشریف او رسالت تعریف او وخزینهٔ ودایع
وحی النبی درون او ودفینهٔ بدایع رحمت نامتناهی سمع شریف او محل وجدا سرار پادشاهی زبان او منطق
کلام او وشفاعت شأن وتسبیح سبحانی نطق او وحی منزل آسمانی دل او وگنج اسرار ربانی جان او و
حامل انوار ربانی قوام او رجاء امیدواران کلام او شفاعت بدکرداران حدیث او وشفاء
دردمندان الفاظ او وانیس غمگساران صفات او ومحبوب جهانیان ذات او رحمت عالمیان حیات
او وبدرقهٔ دعائی نیازمندان درود او ورحمت جهانیان وُرُود او وصلت مغفرت بنده گان سجود
نورچشم جهان لقای او تاج داران سر نهاده در قفای او وکسری وقباد وقیصر خاک پای او وملائکه خادمان
آستان دولت سرای او خلایق خادم آستان بارجای او وخاکیان آویخته در دامن قبای او وغریبان
چنگ زده در آستین قبای وجن وانس زندهٔ مرحبای او وعالم سرگردان در هوای او وآدم ومن معه
زیر لوای حمد او ومحمد رسول الله ثنای او وسرمهٔ حوران خاک کوی او وصبح خندان چهرهٔ او ومشک
عنبر بوی او مرجع داران لب وی او وکمند رستگاران گیسوی او وهر دو کون فدای یکتاره موی او
وصبح روشن خندهٔ او وماهتاب وآفتاب شرمندهٔ او وعنکبوت خانه باخندهٔ او ومهتر جبرئیل علیه السلام
امین رونده او وابلیس لعین خزنده او وحلهٔ حوران پیوند زندهٔ او وتاج شاهان نعلین افگندهٔ او عقیق
کمینه بندهٔ او وعنوان صحیفهٔ ایمان نام او ودیباچهٔ دفتر امان کلام او ولا تقنطوا من رحمة الله بشارت
پیغام او هر دو جهان بنده وغلام او علاج بیماران پاسخ او وشفای رنجوران پیام او شفاعت گناه گاران
نام او وختم پیغمبران حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چون تمام اوصاف بنجاشی گفتند نجاشی
بی توقف گفت که اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمد رسول الله گفت او رسول

برحق ست در تورایت ہمین صفت مذکورست زہی خجستہ صفاتی کہ از استماع اوصاف جمیلش بیگانہ آشنا
و کافر مسلمان شدہ نقل ست از کتاب مصابیح الایمان آوردہ کہ اگر پرسیدہ شود کہ ایمان مخلوق است
یا غیر مخلوق جواب باید داد کہ ایمان ہدایت است از خدای تعالی در حق بندہ و ہدایت خدای تعالی را
مخلوق گفتن خطا باشد و دوم ایمان اقرار بندہ است و اقرار بندہ را مخلوق توان گفت مفسران
گفتہ اند کہ ایمان نوری است در دل بندہ چنانچہ در قرآن مجید از ان خبر میدہد وزین فی قلوبھم
الایمان وجعلنا فی قلوبھم نورًا بدانکہ ایمان را بر چہار وجہ گفتہ اند ایمان ابدی و ایمان غیبی و ایمان اختیاری
و ایمان ضروری ایمان ابدی آن است کہ پدر و مادر او مؤمن باشند و او از ہنگام ولادت تا روز وفات
با ایمان باشد و از دین آنحضرت نگشتہ باشد و ایمان غیبی آن است کہ حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم را ندیدہ بمجرد شنیدن معجزات و اوصاف نبوی ایمان آرد چنانچہ نجاشی ایمان آورد و این آیۃ
در بارۂ او نازل شد کہ والذین یومنون بالغیب ویقیمون الصلوۃ ویؤتون الزکوۃ و ایمان اختیاری آن
است بطوع او اختیار را ز دار کفر بدار الاسلام آید و ایمان آرد کہ او را خوف و طمع از مخلوق نباشد خالصًا
و مخلصًا بطمع بہشت و از خوف دوزخ ایمان آرد و ایمان ضروری آن است کہ چون عذاب خدای تعالی
را معاینہ کنند ایمان آرند این ایمان را ہیچ اعتباری نبود چنانچہ قوم صالح پیغمبر علیہ السلام عذاب خدای
تعالی را معاینہ کردند ہمہ ایمان آوردند خدای تعالی از ایشان نہ پسندید ہمہ کافر مردند و جملہ کفار چون
علامات مرگ را و عذاب معاینہ کنند ایمان آرند و این ایمان را ہیچ اعتباری نبود و بعضے از علما این ایمان
ضروری را ایمان یأس میگویند و بعضے ایمان عیانی ہم می گویند معجزۂ صد و یکم مروی ست از عمر رضی
اللہ عنہ گفت ہیچ شتر نبود کہ رسول علیہ السلام خواستی کہ بروی سوار شدی الا آنکہ نشست خود فرود آمدی
معجزۂ صد و دوم ہر خانۂ در بستہ کہ رسول علیہ الصلوۃ والسلام خواستی کہ در وی درآمدی در آنخانہ
بے مفتاح باز شدی معجزۂ صد و سیوم آن بود کہ ہر چیزی را کہ رسول علیہ السلام بوییدی بوی مشک
گرفتی چنانکہ انس ابن مالک رضی اللہ عنہ روایت کند کہ ہر گاہ کہ رسول علیہ السلام از عزا باز گشتی بدہان
خود بن سیر دی تا یکماہ از ان بوی مشک می آمدی و از یکمشک زوی شنودہ می شنیدی معجزۂ
صد و چہارم آن بود کہ ہر گاہ کہ رسول صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم طعام خوردی دست مبارک خود
در مندیل مالیدی ہرگز آن مندیل با آتش نسوختی چنانکہ روایت کند انس ابن مالک رضی اللہ عنہ
کہ گفت مرا مندیلی بود کہ رسول علیہ السلام دو دست خود در وی مالیدہ بود ہر گاہ خواستمی کہ او را
بشویم آن مندیل را در آتش انداختمی پاکیزہ و شستہ و سالم از میان آتش بیرون آمدے

معجزهٔ صد پنجم آن بود که هر سنگ که رسول علیه السلام قدم خود بران سنگ نهادی آن سنگ در زیر قدم
وی چنان نرم شدی چنانچه صدیق اکبر رضی الله عنه روایت میکند که در شب غار نشان پای مبارک
رسول علیه الصلوة والسلام را در سنگ دیدم که ظاهر شده بود همچنانکه کسی بر دی گل برود گفتم یا رسول
الله کافران نشان قدم مبارک تو خواهند دید بر سنگ و بر ما ظفر خواهند یافت گفت یا ابی بکر برو آن را
محو کن برفتم آنرا محو کردم نشان قدم از سنگ برفت بفرمان خدای تعالی معجزهٔ صد ششم آن بود که
رسول علیه الصلوة والسلام هر لباس که در پوشیدی کهنه نشدی از کرامات جسد مبارک وی چهل
پیراهن و هفده ردا بود که هر یکی را ازان یکی از یاران خود داده بود هیچ یک از آنها کهنه نشد مگر بموت
صاحب خود معجزهٔ صد هفتم آن بود که هر طعام که رسول علیه الصلوة والسلام بخوردی ازان طعام
هیچ کم نشدی چنانکه روایت میکند شاه مفسران عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما که گفت رسول صلی
الله علیه وآله وسلم را هفت کرت بخواندم بسوی طعام پس نظر کردم که رسول علیه السلام طعام بخوردند
و از اکل آنحضرت هیچ کم نشد معجزهٔ صد هشتم آن بود که عائشه رضی الله عنها میگوید که روزی
رسول علیه الصلوة والسلام خفته بودند و من نیز با وی خفته بودم بوی شنیدم از دهان مبارک رسول
علیه الصلوة والسلام گفتم یا رسول الله از دهان مبارک تو بوی گرسنگی میشنوم گفت یا عائشه بدرستی
که من شب میگذارم گرسنه بامداد میکنم سیر و در حدیث دیگر فرمودند که من شب میگذارم نزد پروردگار
که مرا طعام و شراب میدهد معجزهٔ صد نهم آن بود که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگوید که در روز
فتح مکه رسول علیه الصلوة والسلام را دیدم که بر اسپ اشهب سوار در حال برآمدن دو دست اسپ
وی کوتاه میشد و در حال فرو آمدن دراز میشد معجزهٔ صد دهم آن بود که رسول علیه الصلوة والسلام
را از وقت حیات تا بوقت وفات هیچکس با وی نایستادی الا رسول علیه الصلوة والسلام از وی
بلند تر نمودی هر چند که آنکس بلند قامت بودی معجزهٔ صد یازدهم آن بود که رسول علیه السلام
خواستی که به بتخانه بگذشتی پیش از ابتدای اسلام بتان همه بسجده افتادندی معجزهٔ صد دوازدهم
آن بود که رسول علیه الصلوة والسلام شب دعوت بریان از کوه اُحُد باز گشتند و سنگی برداشتند
با خود بخانه آوردند چون همه شب شدی آن سنگ بزبان فصیح می گفتی که لا اله الا الله محمد رسول الله
ما قسا قلب من لا یؤمن چه سخت دلهای کسانی که ایمان نمی آرند تا این آیة نازل شد که ثم قست
قلوبکم من ذلک معجزهٔ صد سیزدهم آن بود که جهودی نزدیک رسول علیه الصلوة والسلام
آمد و سنگی در دست داشت گفت یا محمد علیه السلام این سنگی ست از سنگهای داود علیه السلام

رسول صلی الله علیه وآله وسلم آن را در دست گرفتند آن سنگ در دست مبارک آنحضرت
همچون موم نرم شد چون این معجزه بدید در حال مسلمان شد معجزۂ صد چهاردهم آن بود که در روز
خندق جابر انصاری او را از برای مهمانی بخواند رسول صلی الله علیه وآله وسلم یک انگشت مبارک
خود را در دیگ آورده بچشید اهل خندق چهار هزار هفتصد چهارده مرد بودند وجمله ازان طعام خوردند
از برکت دست آنحضرت ازان هیچ کم نشده بود

باب پنجاه دوم در بیان نصایح حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر اصحاب کرام رضی الله عنهم

مشتمل است این باب بر شانزده فصل

فصل اول در ذکر بی وفائی دنیا

در ارشاد العارفین تصنیف ابولیث ثمرقندی آورده است فرمودند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که ابتدای همه چیزها از خدای تعالے وبازگشت همه چیزها باوی است در دل هرکه دوستی خدای
تعالی جاے گرفت دوستی دنیا را در دل او جای نماند وهرکه خدای تعالی را بیگانگی بشناخت نعمت
همیشگی یافت وهرکه از دنیا روی بتافت بهشت جاویدان یافت ونیز در کتاب ملفوظ وکیمیاے
سعادت تصنیف امام محمد غزالی آورده که فرمودند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خلق بر سه نوع اند
یکی نوع آن است که دنیا را دشمن دارند وهمه روز در یاد آن باشند ودر طلب آن بسیار ند دوم
نوع آنکه دنیا را دشمن دارند وذکر محبت او کنند ویکبارگی بعداوت آن مشغول باشند نوع سوم
آن ست که دنیا را نه دوست دارند ونه دشمن وذکر او محبت وعداوت نکنند بار فرمودند پیغمبر علیه
السلام همه مقدار که مردم دنیا را دوست میدارند همان مقدار از حق تعالی دور میمانند پس حجابے
میان بنده وخدای تعالی حجابی از دنیا بزرگ نیست الدنیا حجاب بین الله تعالی وبین عبده
قال النبی علیه السلام طالب الدنیا لایکون طالب المولی ای درویش چیزیکه حق تعالی دشمن داشته ترا
نیز واجب است که او را دشمن داری وگرد او نگردی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند که از آن
روزی که حق سبحانه وتعالی دنیا را بیافریده است هرگز در وی ندیده است پس ای بنده نادان کسی
بود که چیزی را دوست دارد که خدای تعالی او را دشمن داشته باشد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند

که هر که خدای را طاعت کند دنیا را خدمت نکند هر که دنیا را خدمت کند در بلا و محنت مبتلا گردد هر که
از خدای تعالی غافل تر بدنیا مشغول تر بدانکه سه کار در دنیا بهترین کارهاست اول آنکه شناختن
دنیا پس دست از وی باز داشتن دوم خدمت کردن و نگاه داشتن ادب واو ب آن است که
ان تعبد الله کانک تراه فان لم تراه فانه یراک سوم آرزومند آخرت بودن پس طلب کردن آن
بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند درین راه مرد اوست که آن سه چیز کند اول از دنیا دست
باز دارد دوم ساخته گی گور کند پیش از آنکه اندر وی نهند سوم آنکه خدای تعالے را خوشنود کند پیش
از آنکه حق بیند فردای قیامت دنیا را در دوزخ اندازند از سبب آن نبود که او طالب بود او را
گناهی نیست اما از بهر آن در آتش اندازند که تا اهل دنیا و دوستداران او خاری او را ببینند
و افسوس خورند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که بر دنیا هر روز پنج بار ندا میشود که ای دنیا
تلخ باش بر دوستان من تا ایشان در تو نیک نه بینند و شیرین شو بر طالبان دنیا که ذکر تو بسیار کنند
و حلاوت وه ایشان تا در فتنه و بلا افتند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باز فرمودند که مهتر سلیمان علیه
السلام چندین مال داشت و حکایت دنیا نکرد و بر زبان او نرفت و کسی نشنید اگر خزینه داران
مال بیامدندی از برای حساب بیت المال شخصی بود او را حواله کردی که بنویسد آن حساب نرسیدی
و فرمودی که بدان مقدار که من بدنیا مشغول شوم از خدا دور شوم چرا بذکر حق تعالی مشغول نباشم
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که دنیا پنج چیز ست خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و برنشستنی
و نکاح کردنی و شریف ترین خوردنیها انگبین ست و شریف ترین آشامیدنی آب ست و همه
جهان دران برابرند و شریف ترین پوشیدنی حریر ست و شریف ترین بویها مشک ست و آن
خون آهو ست و شریف ترین برنشستنی اسپ است و بیشتر مردم را بر پشت وی کشند و عظیم ترین از
شهوتها شهوت زنان است رسول علیه السلام فرمودند هر که خشم فرو خورد از جمله رستگاران باشد و
خردمندترین مردمان آنکس ست که بر نفس خود قادر باشد و کاری کند که از پس مرگ دست او گیرد
و ابله ترین مردمان آن بود که از پس نفس هوای خود رود و پندارد که خدای تعالی او را بیامرزد و هر
که نعمتهای خدای تعالے شناخته بود و عاقبت را بشناخت و همیشه کار او باخلاص نزدیک تر بود
هر که نیکوییهای حق تعالی را بداند و مطیع بود و بهترین عطای هر بنده را از حق سبحانه و تعالی درین
جهان علم ست و عاقبت دران جهان رحمت و رؤیت و عاطفت و بخشایش بود و نیکوترین چیزها
مر بنده را معرفت خدای تعالی ست و شناختن وحدانیت خدای تعالی چهار چیز ست اول علم دوم

حلم سیوم عدل چهارم خویشتن داری اما بدانکه هرکرا علم بود نیکی کند و از بدی دور باشد و هرکرا حلم باشد
همیشه بصلاح بود و هر پادشاهی که بصلاح و عدل بود دراز عمر بود از ملک پادشاهی برخورداری
یابد و هرکه خویشتن دار بود آبروی خود را نریزد اما رستگاری مردم در سه چیز است ترس کاری حلال
خواری و براه راست بودن علم چون جان است و نیکی کردن چون تن است و تا هر دو با یکدیگر
نبود طراوت دست ندهد و علم اصل است و کاربستن فرع و توانگری در قناعت است و سلامتی
در تنهایی و هیچ درویشی سخت تر از نادانی نیست و هیچ مالی چون خرد نیست و عبادتی چون تفکر نیست
رسول علیه السلام راوی کرد که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی درین معنی بهترین
عبادت که اشارت فرموده است تفکر است تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی تفکر یک
ساعت از عبادت شصت ساله بهتر آدمیان در خوابند چون بمیرند بیدار شوند در خبر است که
ای محمد علیه السلام به پیوند آنکه از تو ببرد و عطا ده او را که ترا محروم دارد و عفو کن او را که بر تو ستم
کند و شاد باش بجفاهای که با تو رسد سه چیز است که از خوی اهل بهشت است نیکی کردن با کسی
که با تو بدی کند و عفو کردن از کسے که با تو ستم کند و عطا دادن با آنکسی که ترا عطا ندهد **بیت**
هست احسان یقین که نیکوکار + پندگیرش نکو بجا مے آر + چون جزای بدی بود نیکے
با بدان کم نشین بکن نیکے + هر که زهرت دهد باو ده قند + هر که بُرّد ز تو باو پیوند
روایت کرده شده است که از ابراهیم پیغمبر علیه السلام پرسیدند که خدای تعالی ترا بدوستی از چه چیز
گرفت گفت از سه چیز اول آنکه خدای تعالے را عز و جل بجملهٔ کارها برگزیدم دوم آنکه دنیا طلب
نکردم سوم آنکه بے مهمان افطار نکردم **یحیی بن معاذ رازی** میگوید که عاقل بسه کار مشغول باشد
اول آنکه دست از دنیا بدارد پیش از آنکه دنیا از و دست باز دارد دوم آنکه کار گور بسازد پیش
از آنکه در وی نهند سوم آنکه خدای تعالی را خوشنود کند پیش از آنکه او را ببیند و هم روایت کنند که
حکمت آسمانی در دل نیاید که رو چهار چیز باشد اول حریص دوم غم فردا سوم حسد چهارم دوستے
جاه **حکیمی گوید** که توانگری در چهار چیز است اول علم دوم رضای حق سوم قناعت چهارم
حکیمی گوید که چهار چیز طلب کردم در راه آن غلط کردم اول توانگری در مال طلب کردم و آن
در قناعت بود دوم راحت در مال بسیار طلب کردم و آن در اندک بود سوم نعمت در طعام و
لباس طلب کردم آن در اسلام بود چهارم آنکه سلامتی از خلق جستم آن در تنهای و پرهیزگاری
بود **یکی از بزرگان** گوید که چشمان در روز قیامت همه گریان باشند مگر سه طایفه اول آن چشمی

که از خوف حق تعالی گریسته باشد دوم آن چشمی که از ناشایسته نگاه داشته باشد سوم چشمی که در شب
تاریک از بهر خدای تعالی بیدار بوده باشد گفت رسول علیه الصلوة والسلام هر که غم دنیا بیش از
غم آخرت بوده باشد خدای تعالی او را بسه چیز مبتلا گرداند اول آنکه پیوسته غمناک بود دوم آنکه
هرگز فارغ نشود سوم آنکه همیشه در رنج بود **گفتار از قول داؤد علیه الصلوة والسلام** که فرزند خود
مهتر سلیمان علیه السلام را پند میداد بریاضت نفس تا او نفس را ریاضت فرماید و او را فرمان بردار
گرداند مهتر سلیمان علیه السلام از پدر خود مهتر داؤد علیه السلام سوال کرد که من چه وقت خردمند شوم
گفت وقتی که مرکب نفس خود را چندان ریاضت دهی که فرمان بردار تو شود باز سلیمان علیه السلام
از داؤد علیه السلام سوال کرد که من از چه مهذب تر گردم داؤد علیه السلام چند آنکه در نعمت شاکر باشی
و در بلا و محنت صابر باشی مهذب گشته باشی و از جملهٔ نیکان باشی و خدای تعالی از تو راضی باشد
نقل است که در آن وقت که داؤد علیه السلام از دار دنیا بدار بقا رحلت میکرد متفکر شده بود
که من از فرزندان خود کدام را خلیفه سازم جبرئیل علیه السلام از حضرت عزت در رسید گفت یا
داؤد خدای تعالی میگوید که بیست مسئله بپرس از فرزندان خود هر که جواب گوید او را خلیفه ساز
جبرئیل علیه السلام از خدای تعالی جل جلاله می پرسید مراد او را میگفت داؤد علیه السلام از فرزندان
خود می پرسید گفت بگوئید که کمترین چیز در تن آدمی چیست هیچکدام جواب نگفتند مگر سلیمان علیه
السلام بر پای خواست و گفت بدانکه کمترین چیز در تن آدمی جان است و نفس لعین داؤد علیه السلام
باز پرسید که بهترین چیزی در تن آدمی چیست در دنیا گفت سرست داؤد علیه السلام گفت تلخ
ترین چیز در تن آدمی چیست در دنیا سلیمان علیه السلام گفت درویشی داؤد علیه السلام گفت
شیرین تر چیز در تن آدمی چیست گفت جان و ایمان گفت فرزندان او چیست گفت توانگری و
و فرزند صالح باز داؤد علیه السلام گفت بدترین چیز مرد را چیست سلیمان علیه السلام گفت زن
بد داؤد علیه السلام گفت دورترین چیز در تن فرزند آدم چیست سلیمان علیه السلام گفت این
دنیا داؤد علیه السلام گفت از آسمان بزرگتر چیست سلیمان علیه السلام گفت سخن حق است داؤد
علیه السلام گفت فراخ تر از زمین چیست سلیمان علیه السلام عدل سلطان داؤد علیه السلام گفت
از دریا توانگر چیست سلیمان علیه السلام گفت دل مؤمن داؤد علیه السلام گفت از سنگ سخت
تر چیست گفت دل کافر داؤد علیه السلام گفت از آتش گرم تر چیست سلیمان علیه السلام گفت
حرص داؤد علیه السلام گفت از زمهریر سرد تر چیست گفت نا امیدی داؤد علیه السلام گفت درین

جهان آبادی بیشتر یا ویرانی سلیمان علیه السلام گفت ویرانی از برای آنکه ویرانی خود ویران ست و آنچه آبادان است ویران خواهد شد داؤد علیه السلام گفت درین جهان مرده بیشتر ست یا زنده سلیمان علیه السلام گفت مرده بیشتر ست از برای مرده خود مرده ست و آنکه زنده است خواهد مردن داؤد علیه السلام گفت زن بیشتر است یا مرد سلیمان علیه السلام گفت زن بیشتر ست از برای آنکه زن خود زن است و آنکه بقول زن عمل کند او نیز زن است این مسئلها را داؤد علیه السلام از فرزندان خود پرسید هیچکس جواب نگفت مگر سلیمان علیه السلام بتوفیق خدای عز وجل جواب گفت آورده اند که موسی علیه السلام در مناجات می گفت الٰهی مرا بنی اسرائیل با ور نمیدارند خطاب آمد که یا موسی با ایشان بخشم خود کار مکن و نصیب خویش از میانه بنه تا ترا راست گوی دارند در خبر آمده است که از بزرگان بنی اسرائیل که هفت سخن نازل شد از حکمت اول آن ست که هر که خواهد که بی بیم باشد بی آزار باشد و هر که خواهد که قدر او برجای باشد خویشتن شناس باشد هر که خواهد که ستوده باشد کور از نهانی پیش کس و هر که خواهد آزاد و مقبل باشد بے طمع باشد و هر که پند او را قبول کنند باید که اول خود بدان پند کار کند و هر که خواهد که بیش از همه بنده گان باشد نان نمک فراخ دارد و هر که خواهد که از جمله دادگران باشد گوی زیر دستان را نیکو دارد گفتار از قول عیسی علیه الصلوٰة والسلام آن ست که مثال دنیا و آخرت چون مردی ست دو زنه اگر یکے را راضی سازد دیگر بخشم باشد و باز مثل دنیا در کردار و دیدار چون ماری ست بر صورت خوب و رنگین طرفه نیکو نماید کودکان نارسیده با وی بازی کنند و بزرگان المرد بیرحذر باشند یکے از بزرگان بنی اسرائیل از عیسیٰ علیه السلام سوال کرد که مرا چه بهتر گفت آنکه بدل از خدای تعالی غافل نباشی و نعمت این دنیا را محنت شماری یکی از جوانان از عیسی علیه السلام سوال کرد که مرا چه بهتر عیسے علیه السلام گفت که همه اعضا و اجزای خود را در راه خدای عز وجل برضا و خوشنودی او داری براستی و از صحبت غیر او بری و آتش خشم خود را آب حلم فرو نشانی و نفس شهوت را بخاک ریاضت کوفته داری و امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه در مناجات میگفت که ای بار خدایا بزرگتر توحید تو بنده گان را عجز ایشان از شناخت تو و بهترین حاجتها تسلیم است بنده گان را بفضل تو و بقضای تو و تمام ترین خدمتی را که مخلوق شناخت باکی خویش ست در جنب قدرت تو و تمام ترین خدمتے که ترا مخلوق ست شناخت ناکسی خویش است و شناخت نفس خود ست بعجز در مقابله جلال و عظمت تو امیر المؤمنین عمر خطاب را رضی الله عنه سوال کردند ملک عرب و عجم و کسری بفرمان تو گشت هرگز این خرقه کهنه از

خود دور نکردی ونعمت حلال دنیا رغبت نکردی جواب داد که اول نفس خود را قهری دهم وزمام ریاضت
در سر او افگنده ام اگر عنان او بازندارم سرکشی کند ومرا اطاعت ندارد ومن از لذات باز مانم و
شایسته عقوبت کردم امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه گفت فاضل ترین مردمان آن ست که مردم
از وی شرم دارند ووی از مردمان وشریف ترین مردمان آنکس است که در حالت تشنگی شراب
وآب باو دهند ودشمن او را باو حاجت بود بدشمن بد بخود نخورد اگرچه خطر بلاک او بود امیر المؤمنین حضرت
علی رضی الله عنه گفت مرد را همت بزرگ آن نباشد تاج تخت وسلطنت طلبد همت بزرگ آن بود
که خود بدان التفات نکند وکعب الاحبار رضی الله عنه گوید که اندر کتابها نگاه کردم وجمله سخن آن را نیز یافتم
مگر این چهار سخن را که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده است یکی آنکه آرایش دل تواضع است
ودیگر آنکه پیرایهٔ پرهیزگاری است ودیگر آنکه نیکوترین پیرایهٔ مردم خوی نیکو ست دیگر آنکه قیمت
هرکس باندازهٔ ذات اوست وامیر المؤمنین علی رضی الله عنه گوید هرکرا شش خصلت باشد او
کار بهشت کرده باشد اول خدای تعالی را بشناسد وبراه حق رود دوم پی رو پیغمبر علیه السلام باشد
وبسنت او کار کند سوم بیاران پیغمبر علیه السلام موافقت کند چهارم پرهیزگاری را پیشه سازد واز
باطل دور شود پنجم دنیا را بشناسد واز وی بگریزد ششم از کسی درخواست نکند مگر بضرورت سوال
کردند از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که جبرئیل علیه السلام ترا جوانمرد خوانده است بگوی که جوانمردی
چیست گفت سر جوانمردی دزدی است ومیانهٔ او راهزنی است وراه داری وبی رستگاری
گفتند معنی این سخن چیست گفت دزدی آن است که از خود بدزدی وبمردمان بدهی ودر سرای
آخرت باز یابی وراه داری آن است که اگر گناهی از تو در وجود آید از خدای تعالی ترسی وتوبه کنی
وبی رستگاری آن است که بآخر رستگاری یابی دیگر علی رضی الله عنه گوید که سر جوانمردی خوردن
است ومیانه شکستن است وآخر شاد بودن گفتند معنی این سخن چیست گفت معنی این ست که فرو
خوردن خشم را وهوای نفس خود را بشکنی وشاد باشی بدانکه خدای تعالی ترا از ظلم وکفر نگاه داشت
وبنور ایمان بیاراست دیگر از علی رضی الله عنه سوال کردند که عاقبت چیست گفت دل فارغ
ومشغول بعبادت خدای عز وجل دیگر گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در جهان هفت چیز
است که از آن سخت تر وصعب تر نیست اول وام اگرچه یک درم باشد دویم با مردم جاهل معامله
کردن سوم غربت اگرچه یک روزه باشد چهارم با دشمن زندگانی کردن پنجم سفر اگرچه یک روزه
باشد ششم بخیر اندک مواسا کردن هفتم در وقت غضب وخشم صبر کردن دیگر از امیر المؤمنین علی

سوال کردند که بیفزاید و نکاهد و دیگر چیست که بیفزاید و بکاهد گفت آنکه بیفزاید و نکاهد قضای خدای تعالی و آنکه بیفزاید و بکاهد روزی و زندگانی است دیگر فرمود امیر المومنین علی رضی الله عنه که چهار چیز بر چهار چیز بخشند بخشش بر کوشش و اجل بر امل و قضا بر حذر و تقدیر بر تدبیر و گفت شش چیز پادشاه است و پادشاه حصار رعیت است اگر عادل باشد و بصلاح و بد گو خود در زیان است و دیگر علی رضی الله عنه گفت سه شریک بودند یکی مرد و دیگری بر آسمان رفت و سوم ناپدید شد گفتند معنی این سخن چیست گفت مردم بمرد و برکت بر آسمان برفت و مال در دست ناپسندیدگان افتاد و ناپیدا شد دیگر از و سوال کردند که جوانمرد پسندیده کیست گفت آنکه عطا دهد بی سوال و گناه را عفو کند بی عذر دیگر گفت هر که طمع کردی اسیر او گشتی و آنکه بی نیاز است او را ذلت نیست و هر که اسراف کننده بود توانگر نشود و هر که کم خورد بیمار نشود و هر که بردباری کند سرافراز دو جهان گردد و هر که رنج کمتر نماید کم بیند و هر که بد زندگانی کند در دلش میر چنین گویند که شرم از جوانان هنر است و از زنان عیب و شجاعت از لشکریان هنر است و از اهل بازار عیب و گفته اند که سه گروه را نباید سه کار آموختن نفر را شناوری در آب و دو گان را شکار کردن و زنان را عشق بازی و سه گروه مردم در دل همه آدمیان دشمن باشند یکی بخیل دوم ظالم سوم متکبر و سه گروه را همه آدمیان دوستدارند یکی عالم دوم جوانمرد سوم عادل و متواضع چنین آورده اند که ابوزر حکیم را اجل نزدیک رسید پسر خود را وصیت کرد گفت ای پسر ترا کلمه چند وصیت میکنم باید که بدان کار کنی تا صلاح دو جهان ترا البته حاصل آید و نیک بخت شوی و بهمه سعادت برسی گفت ای فرزند از خدای تعالی ترس کار باش و بر رحمت او امیدوار باش و نومید مباش و از معصیت پرهیز کن و دانش را بزرگ دار که سلامتی دو جهان بدو پیوسته است و بدانکه سرمایه دانشها ادب است و تواضع و نان دادن و سر همه چیزها کم آزاری و بردباری است و نگاه داشتن زبان باز گفت ای پسر بجهل خورسند مباش و صحبت با دانایان و پرهیزگاران دار و نادانان را مردم مشمار و دانایان را عزیز دار هر چند بیش دانی خود را نادان شمار تا در آموختن بر تو کشاده گردد و از شنودن و آموختن باک مدار تا از شمار عالمان و عارفان باشی و از جهل و ننگ باز رسته کردی و آنچه دانی دیگران را بیاموز و نیک بشنو و نشنو نیک بیشتر شنو و بد کمتر شنو و در حکمت کوش و مهر حکمت زبان است و میان حکمت و حاکم مطلق عقل و هر سخن خاص گوی تا از حد حکمت بیرون نباشی و مردم را نیز سخن شناس و هر چه بینی بچشم دادبین تا حق از باطن فرق کرده باشی و هر چه مردمان گویند بشنو و بوقت کار بستن هوشیار باش و می باید که بدانی

که آفت مهتری از دو چیز است کبر و ظلم و آرایش مردم از دو چیز بود شرم و نیکوخوئی و ابلهی مردم به دو چیز بود
دوستی کودکان و زنان دراز گفتن با مردم ناآزموده دو چیز است که هرگز خورد نشود اگر خورد نشود دشمن بزرگ
شود و پند حکیمان و خدمت سلطان و بدترین مردمان را دو چیز است عیب خود را نادیدن و بعیب
دیگران مشغول شدن دو چیز در همه کس تمام نتوان یافت عقل و شجاعت و از دو چیز همیشه ترسان باید
بود از دشمن ضعیف و از مردم مکروه و حال خود را از دو کس پنهان نباید داشت از طبیب حاذق و دانا
و از دوست مهربان دو کار عقوبت زده بود عذر ناپذیرفتن و سوگند دروغ خوردن دو چیز را کردن
نهادن فریضه است دین حق را و پادشاه را دو چیز را بصلاح نتوان آوردن عداوت خویشان و
حسد همسایه گان را و توانگری که بعد او درویشی نباشد خواندن علم است و ورزیدن قناعت والله
اعلم در گنج نامه چنین آورده اند که در حدود نادرین برلب دریا شهری است سطرنج خوانند دران
شهر گنج نامه یافتند در ایام خلافت مأمون بفرموده او آنرا بفارسی ترجمه کردند اول نوشته او این بود که
همه چیزها را نگاه داشتن آسان تر است از آنکه خود را نگاه داشتن و دیگر آن نوشته بود که هر کار روزگار
دانا نکند هیچ دانا را در پی او روزگار ضایع نباید و دیگر این بود که اگرچه مردم دانا بود چون خرد با و یار نبود
از دانش او را سود نبود و دیگر کسی را از و منفعت نبود زندگانی و مرگ او یکسان بود و دیگر هر آدمی که عقل
بر او پادشاه نیست او در شمار حیوان است و دیگر هر که بر خوردنی و پوشیدنی قادر بود او بکسی نیازمندی
ندارد اگرچه بنده بود آزاد بود و فرومایه ترین مردمان آنکسی بود اگر کسی را با و حاجتی بود و او را توانائی
باشد امید او رد نکند و شرمنده ترین مردمان آنکس بود که لاف زند از گزاف و بدروغ چیزها بر خود
بندد و تیره نشود و فریبنده تر از آنکس نیست که نایافته بخشد و ناگرفته دهد و هیچ نادانی بدتر از آن نیست
که کهتری را بمهتری بنشاند و تو بچشم کهتری بر آن نظر کنی مردم را بخشم وقت مگذار حدیث سربزرودی مگذار
کهترین مهتران شوند بعقل فاسق متواضع به از پارسای متکبر است جمهور حکیم را سوال کردند که سلطان
را چگونه باید خدمت کردن گفت چون آتش بسوزانی و چون آب بروانی چون باد بسبکی چون خاک بگرانی
و بهبار او آهستگی و وقار و سکون باز سوال کردند که این جهان و آنجهان را چون توان یافت گفت
باحسان و داد و دانش و صلاح و دور بودن از فساد باز پرسیدند که چیست که هنرمندان را عیب بود
گفت ستایش ناکسان و دیگر پرسیدند که از آدمیان بدتر کیست گفت هر کدام که جاهل تر باشد و دیگر پرسیدند
که هنرمندی چیست گفت فروتنی و تواضع نمودن و کارها برای تدبیر کردن و از شتاب دور بودن باز
پرسیدند که بی هنر چیست گفت شتاب زدگی و خوارکاری باز پرسیدند که هیچکس باشد که سخاوت او بهمه

خلق رسد گفت آنکه نیکخواه خلق بود و سخاوت او بهمه خلق رسد باز پرسیدند کدام تخم است که بکارند و صد هزار
بردارند گفت نیکوی کردن با بندگان خدای تعالے باز پرسیدند که کیست که شادی و غم براو یکسان
است و غم بر وی پدید نیاید گفت آنکه داند شادی و غم این جهان پایدار نیست دیگر گفتند که زندگی
ضایع‌تر و سخاوت و شجاعت از آن کیست گفت زندگانی آنکه دران ساعت که در حق کسی نیکوی
تواند کرد دیگر پرسیدند که دانش و شجاعت را چه بیاراید گفت راستی دانش را بیارا و سخاوت شجاعت
را دیگر گفتند که آدمی چه بهتر است در جهان گفت علم گفتند در جهان چه زشت‌تر گفت زایل شدن نعمت
از سزاوار آن دیگر گفتند که از خشم که باید ترسید گفت بردباران دیگر گفتند دوستے با که داریم و از که
ایمن باشیم گفت دوستے با کسی کن که حسود نبود و بخود شناخته بود و بر کسی ایمن باش که از خدای
تعالی بترسد دیگر گفتند که زندگی روح بچه دانیم و زندگی تن بچه شناسیم و هر دو را چه نگاه دارد گفت زندگی
روح بعلم دان و زندگی تن بروح شناس هر دو خردمندان را و دانش در را بکار آید دیگر باز گفتند
که پادشاه را از که باید حذر کردن گفت از آدمی چاپلوس و توانگر خسیس دیگر گفتند که آزاد کیست گفت
آنکه چون چیزی بخشد شاد شود و منت ننهد و دیگر گفتند آن چیست که مردم را از جان عزیزتر باشد
گفت علم دین و هوای نفس و مال دیگر گفتند که خردمند کیست گفت آنکه او را با هیچکس و را خصومت
نباشد اگر همه جهان بخصمی او برخواسته باشند باز گفتند چهار چیز نگاه دار اول خود را چنان دار که خلق
با تو اقتدا کنند دوم با خلق جهان چنان معامله کن که با تو سوم مگر دستے از خود بیندازی چهارم خود را
آماده داری از برای رسیدن ملک الموت عبد الله ابن سلام گوید که اول سخن که از پیغمبر علیه السلام
شنیدم گفتند که با مردمان سلام بسیار کنید و طعام بسیار دهید و صلهٔ رحم پیوسته دارید و شب نماز
کنید و درویشان را نگاه دارید و یتیمان را مرنجانید و حق همسایه را نگاه دارید و بنده را نیکو دارید
بطعام و جامه و کار دشوار نفرمائید و بندگان را از نماز باز مدارید و بر سر طعام قهر بر ایشان مکنید
و از سر طعام مخیزانید در خبر است از رسول علیه الصلوة والسلام که سه تن باشند که در روز قیامت
خصم ایشان من باشم اول کسے که مزدور گیرد و کار فرماید و مزد او ندهد دوم کسے که آزاد را بفروشد سوم
آنکس که وعده کند با کسے و وفا نکند روایت کند عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما از رسول علیه
الصلوة والسلام که چون ایزد تعالی بهشت را بیافرید داد را بیاراست آنگاه گفت سخن گوی بهشت
با خدای تعالے در سخن در آمد گفت بار خدایا نیک بخت را این در را آنگاه خدای تعالی گفت بعزت
و جلال من که بهشت گروه با تو در نیاید یکی خمر خورنده که از دنیا بی توبه رفته باشد دوم کسی که زناکار باشد

سوم کسی که مرد بیگانه را با زن بیگانه راه دهد چهارم کسے که عون دهندهٔ نفس بد بود پنجم کسی که مخنث را در خانه
گذارد ششم کسی که حیله بابه پردهٔ هفتم کسے که سوگند بسیار خورد به دروغ هشتم کسے که سخن چین بوده باشد گفتند
رسول علیه السلام پنج چیز است که هر که بدان پنج چیز کار کند از آتش دوزخ ایمن باشد و ساکن شود
در بهشت اول آنکسے که چون ابتدای کاری کند که آن پسندیدهٔ حق باشد بگوید که بسم الله
الرحمن الرحیم چون فارغ شود بگوید الحمد لله علی کل حال چون گناهی کند بگوید که استغفر الله
واتوب الیه و زود توبه کند چون او را مصیبتے رسد بگوید که لا اله الا الله محمد رسول الله الٰهی
بحرمت این کلمه و بعزت نام پاک تو ای بار خدایا بحق محمد مصطفٰی صلی الله علیه وآله وسلم در وقت
مرگ این کلمه را بر زبان ما جاری دار با ایمان دار و با ایمان میران و با ایمان برانگیزان و با نیک
مردان حشر کن و همه را مهمانان ای ملک منان بصد رضوان برسان و از شفاعت آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم بانصیب گردان و همه را و ما را از حوض کوثر سیراب گردان بر ما دران و پدران
ما رحمت کن و عورات مخدرات همه را در پردهٔ عصمت و عفت و احفظ فروجهن نگاه دار و همه
نیکنام گردان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین برحمتک
یا ارحم الراحمین آورده اند که روزی اعرابی در نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد گفت
یا رسول الله می خواهم که داناترین مردمان باشم فرمودند که از الله تعالے بترس گفت
یا رسول الله می خواهم که توانگرترین مردمان باشم فرمودند که بقسمت خدای تعالیٰ شاکر باش گفت
یا رسول الله می خواهم که بهترین مردمان باشم فرمودند که بخلق خدای تعالی منفعت رسان گفت
یا رسول الله می خواهم که از خاصان خدای تعالی باشم فرمودند که روز و شب قرآن میخوان گفت
یا رسول الله می خواهم که بزرگترین مردمان باشم فرمودند که مرگ را یاد آورده می باش گفت
یا رسول الله می خواهم که همه وقت در رحمت الله تعالی باشم فرمودند که با مردمان مهربان باش گفت
یا رسول الله می خواهم که قوی ترین مردمان باشم فرمودند که توکل با خدای عز وجل کن گفت
یا رسول الله می خواهم که عزیزترین مردمان باشم فرمودند که پرهیزگار باش گفت
یا رسول الله می خواهم که درازعمرترین از همهٔ مردمان باشم فرمود صلهٔ رحم نگاه دار گفت
یا رسول الله می خواهم که فراخ ترین روزی از همهٔ مردمان باشم فرمودند همیشه با وضو باش گفت
یا رسول الله می خواهم که بدوزخ گرفتار نشوم فرمودند که خشم خود را فرو خور باز اعرابے گفت
یا رسول الله می خواهم که سبکبارترین مردمان باشم فرمودند که از هیچکس چیزی مخواه گفت

یارسول الله میخواهم که مستجاب الدعوة باشم فرمودند که از لقمهٔ پراگنده حذر کن گفت
یارسول الله میخواهم که پرده از روی کار من برنیفتد فرمودند که پرده مردمان مدر گفت
یارسول الله میخواهم که بدانم که گناه بنده بچه عمل عفو می شود فرمودند که به بیچاره گی نیاز گفت
یارسول الله میخواهم که در نامهٔ اعمال من فاتحه بخیرات باشد فرمودند که پدر مادر را خوشنود دار گفت
یارسول الله میخواهم که تا بدانم که غضب خدای تعالی از بنده بچه عمل بعفو مبدل میگردد فرمودند صدقهٔ پنهان گفت
یارسول الله میخواهم که بدانم که خوشنودی خدای عزوجل بچه حاصل میشود در چیست فرمودند در قهر نفس و رزداشتن گفت
یارسول الله میخواهم که بدانم که مؤمنی و ایمنی بچه دست دهد فرمودند که مؤمنان را نیازاری نه بدست و نه بزبان
گفت یارسول الله میخواهم که در گور تنها نباشم فرمودند که سورهٔ تبارک را بعد از خفتن بخوان گفت
یارسول الله میخواهم که هرگز مکروهی بمن نرسد فرمودند که سورهٔ یٰسین را هر روز هر شب بخوان گفت
یارسول الله میخواهم که از هول روز قیامت ایمن باشم فرمودند که میان نماز دیگر و نماز شام بذکر خدای
تعالی باش گفت یارسول الله میخواهم که دل خود را جمع دارم فرمودند که جامهٔ خود را از انجاس نگاه دار گفت یارسول
الله میخواهم که وجه حلال بیش من جمع شود فرمودند که اذا وقعت الواقعة بعد از نماز شام بخوان

فصل دویم در ذکر وصیت کردن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم مر امیر المؤمنین و امام المسلمین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه

مروی است از حضرت علی کرم الله وجهه که روزی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم مرا در حضور خود طلب فرمودند چون بخدمت آنحضرت رسیدم مرا بنواختند و فرمودند که یا علی تو مرا بجای که هارون مر موسیٰ را بود علیهما السلام الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود یا علی امروز ترا وصیت میکنم که آنرا نگاه داری ترا در دنیا زندگانی جمیل خواهد بود چون بمیری شهید باشی علم اولین و آخرین درین وصیت نامه مذکور است پس ای مسلمانان هر روز این وصیت نامه را بخوانید و بران عامل باشید و این وصیتها را بجای آرید تا در دنیا و آخرت از بلا ایمن گردید و باخرد باشید فرمودند یا علی مؤمن موبن را سه علامت است اول آنکه نماز را بوقت بگذارد دویم آنکه روزه ماه رمضان دارد سوم زکوة مال دهد یا علی منافق را سه علامت است اول آنکه چون سخن گوید دروغ گوید دوم وعده کند خلاف کند سوم در امانت خیانت کند یا علی ظالم را سه علامت است اول آنکه زیردستان را برنجاند دوم زبردستان را تواضع کند سوم

مال مردمان را ناحق بخورد باک ندارد یا علی حاسد را سه علامت است اول آنکه در حضور تو چاپلوسی
کند دویم در غیبت تو غیبت کند سوم اگر کسی را مصیبتی و یا غمی رسد شادمان گردد یا علی عاقل را
سه علامت است اول آنکه دنیا را خوار دارد دویم تحمل کند بر جفا سوم آنکه بر سختیها صبر سازد یا علی
حلیم را سه علامت است اول آنکه بپیوندد با آنکس که از وی ببرد دویم عطا دهد آنرا که از وی هیچ نیابد
سوم عفو کند از آنکس که بر وی ظلم کند یا علی احمق را سه علامت است فرمان خدای تعالی را
بجای نیارد و سخنهایی که در آن ذکر خدای نباشد بسیار گوید و در عقب بنده گان خدای غیبت
کند یا علی نیکبخت را سه علامت است قوت حلال خورد و در شهر نشست برخواست با اهل علم کند پنج وقت
نماز را بجماعت گذارد در وقت یا علی بدبخت را سه علامت است قوت از حرام خورد و از صحبت
علما پرهیز کند و نماز را تنها و بی وقت گذارد یا علی نیکوکار را سه علامت است پیش دستی کند
در طاعت و پرهیز کند از معصیتها و نیکویی کند با آنکس که بدی کند یا علی بدکار را سه علامت است
فراموش کند طاعت خدای تعالی را درستی کند بر بنده گان خدای تعالی و بدی کند با آنکسیکه
با وی نیکی کند یا علی نیک مرد را سه علامت است میان خود و خدای تعالی عمل نیکو راست دارد
و گناهان خود را بتوبه و استغفار اصلاح آرد بر مردمان همان پسندد که بنفس خود یا علی پرهیزگار را
سه علامت بود پرهیز کند از همنشین بد دور باشد از دروغ و غیبت و گذارد بعضی از حلال را از
بیم حرام تا در شبهه نیفتد یا علی سخت دل را سه علامت بود بر ضعیفان رحم نکند و باندک قانع
نباشد هرچند پندش دهند بآن نشنود یا علی صدیق را سه علامت بود پنهان دارد عبادت
را و صدقه را و معصیت را نشان صدیق آن بود یا علی فاسق را سه علامت بود دوست دارد فساد
را و زیان رساند بنده گان خدای تعالی را و پرهیز کند از راه راست یا علی جوانمرد را سه علامت
بود عفو کند آنجا که بر خشم قادر باشد و زکوة مال خود را اهتمام دهد و مهمان را گرامی دارد و دوست گیرد
یا علی صبور را سه علامت بود بوقت طاعت صابر باشد تعجیل نکند بترتیب گذارد و در مصیبت صبر
کند بر حکم الهی و راضی باشد هرچه از خدای تعالی برسد یا علی آمرزیده را سه علامت بود بترسد
از خجالت گناه بدرگاه الله تعالی و بترسد از رسوای روز قیامت یا علی دوست را سه علامت
است نفس خود را فدای دوست کند و مال خود را نثار او کند و سر او را نگاه دارد و فاش نکند
یا علی مخلص را سه علامت بود دشمنی دنیا و ثنای حق و دشمنی نمودن با نفس خود در سخنی که در وی ذکر
خدای تعالی نباشد یا علی عالم را سه علامت بود سخن راست گوید و از حرام پرهیزد و با همه خلق بالو

زندگانی کند نه از بهر دنیا یا علی عابد را سه علامت بود دشمنی نفس خود و دشمنی شهوت و درازی قیام
شب مراورا بود یا علی کاهل را سه علامت است آهستگی در طاعت خدای تعالی تا تقصیر افتد و
در نماز تاخیر روا دارد تا از وقت بگذرد یا علی ریائی را سه علامت بود در برابر مردمان رکوع و سجود
را تمام گیرد تنها باشد پیشانی بر زمین چنان نهد که مرغ دانه چیند در میان خلق خدای بسیار یاد کند
یا علی دشمن ترین مردمان نزد خدای تعالی آنکس بود که مردمان او را نیکو گویند خدای تعالی
داند که در بطون او نیکی نبود در ظاهر ملیح در باطن قبیح یا علی بتر از و آنکس باشد که توانگر آنرا گرامی
دارد درویشان را خار دارد و جوانمردی کند بر توانگران و بخیلی کند با درویشان یا علی بتر از و آن
کس باشد زندگانی او بجرم باشد و مرگ آنکس بمعصیت و نافرمانی حق تعالی باشد یا علی بتر از و
آنکس بود که عمرش دراز بود و عملش زشت بود و توبه نکند از آنچه نهی فرموده است الله تعالی
و طمع آمرزش کند از خدا یا علی بتر از و آنکس باشد که دوستی می نماید با برادر مسلمان و تدبیر هلاک
او را میکند که چه نوع از پا اندازد یا علی بتر از و آنکس بود که عمرش بغفلت گذشته و آخر عمر در
طاعت و عبادت کاهلی کند نعوذ بالله منها یا علی نتوان شناخت حکیم را مگر نزدیک خشم و صبور
را مگر نزدیک معصیت و دوست را مگر نزدیک خوب یا علی در راه خدا دوست بسیار گیری که مرد
بی دوست همچنان باشد که دست راست بی دست چپ یعنی بے دوست کاری بر نیاید یا علی
بدانکه هر کس را دوست اندک باشد او را نزدیک خدای تعالی بهره نباشد یا علی خدای
تعالی وحی فرستاد بمن که احمد امیان فرشتگان خود مواخات کردم یعنی با یکدیگر دوستی و برادری
دادم تو نیز میان صحابه خود مواخات ده که خوب است یا علی از مردمان بسیار کس باشند که جز
دوست ایشان را کسی شفاعت نکند چنانکه حق تعالے میفرماید که فما لنا من شافعین یا علی
پنج چیز دل را میراند بسیار خوردن و بسیار خفتن و بسیار خندیدن و غم دنیا بسیار خوردن و حرام خوردن
ایمان را ببرد یا علی پنج چیز دل را سخت کند چون دل سخت شود بنده کافر شد بر گناه کردن و طعام
خوردن بسیری و ظلم کردن با بندگان و تاخیر در نماز خفتن و آشامیدن بدست چپ یا علی پنج چیز
فراموشی آرد پس خورده موش و بول کردن در آب و بول کردن روی بقبله و بول کردن بر خاکستر
و عیس با نامحرم یا علی پنج چیز دل را روشن کند سورهٔ اخلاص بسیار خواندن و اندک خوردن با
عالمان هم صحبت بودن و نماز گذاردن شب خاصه وقت سحر یا علی چهار چیز نور دیده را بیفزاید نظر
کردن بخانهٔ کعبه و مصحف و نظر کردن بروی علما بتعظیم و نظر کردن بر روی پدر و مادر بخدمت یا علی

پنج چیز بود مرد پرگنده کند بسیاری غم و اندیشه بسیار و دوام دبوی زنان وبسیاری بلغم یا علی
خوی خوش مرد را بدرجه روزه داران و غازیان خواهد رسانیدن یا علی پیوسته با طهارت باش
هرکه پیوسته با طهارت باشد فرشتگان او را آمرزش خواهند یا علی بر تو باد که حجامت در نیمهٔ آخر
ماه کنی که هر روز علتی را زایل کند منفعتی پدید خواهد آمدن یا علی بر تو باد که حذر کنی از روز سوم از ماه
و روز پنجم و سیزدهم و بست یکم و بست چهارم ماه این روزها نحس است قوله تعالی فی ایام نحسات
یا علی چون بنای خواهی کرد بر تو باد که روز یکشنبه بنا کنی که خدای بنای آسمان و زمین را روز یکشنبه کرد
یا علی چون سفر خواهی کرد در روز دوشنبه کن که پیغمبران در روز دوشنبه سفر کرده اند
یا علی چون حجامت خواهی کرد در روز سه شنبه کن که روز سه شنبه قابل مر هابل را کشت
یا علی در روز چهارشنبه هیچ کاری نکنی از ین نحس است الا دارو خوردن و آنچیزی که تعلق بطبیب دارد
یا علی بدانکه در روز پنجشنبه ابراهیم علیه السلام بنزدیک نمرود رفت مقصود وی برآمد
یا علی روز آدینه روز تزویج و نکاح است که جملهٔ انبیا علیهم السلام درین روز نکاح کرده اند
یا علی روز شنبه شکار را نیک است و این دعا در روز پنجشنبه و شنبه خوب است اللهم بارک لی ولامتی فی سبتها و
خمسها واجعل ذالک فی بکورها یا علی بر تو باد که شب چهارشنبه برهنه نخیزی که هیچ آدمی نبود که شب
چهارشنبه برهنه برخیزد الا که شیطان دست بر پشت او زند دیوانگی و علامتها برخیزد یا علی بر تو باد
که حاجتهای خود میان بانگ نماز و اقامت نخواهی بعد از ادای فریضه که دعا درین وقت البته
مستجاب گردد یا علی بدترین دزدها آن است که مردم از نماز خود بدزد یعنی رکوع و سجود و شرایط نماز
را بجا نیارد یا علی اولیای خدای تعالی درجهٔ ولایت از بسیاری نماز و روزه نیافته اند لیکن بنگاهداشتن
نفس و جوانمردی یافته اند یا علی سخاوت نام درختی است در بهشت چنگ جوانمردان دران درخت
است آن درخت جوانمردان را به بهشت کشد یا علی بخل نام درختی ست در دوزخ چنگ بخیلان بران
درخت است آن درخت ایشان را به دوزخ کشد نعوذ بالله منها یا علی بر در بهشت نوشته اند که این
بهشت حرام ست مر بخیلان را و ریاکاران را و آزارنده گان پدر و مادر را یا علی خدای تعالے
بهشت را بیافرید بهشت گفت خدایا مرا از بهر که آفریدی فرمان آمد که از بهر جوانمردان و پرهیزگاران
گفت رضا دادم یا علی بر دوزخ نوشته اند که هرکه خلاف هوای نفس کند بهشت جای او ست
و هرکه بهوای نفس رود جای او دوزخ ست یا علی خدای تعالی دوزخ را بیافرید دوزخ گفت ای
بار خدایا مرا از بهر که آفریدی گفت از بهر متکبران و بخیلان گفت آرے اینها شایسته من اند

یا علی رضای خدای تعالی در رضای مادر و پدر است و خشم خدای تعالی در خشم ایشان است نعوذ بالله من ذالک
یا علی گرامی دار مهمان را اگرچه کافر باشد و محروم مکن سائل را اگرچه براسپ سوار باشد محروم مکن یا علی
هر که حرام خورد دلش بمیرد و دین او تلف شود و یقین او ضعیف گردد و طاعت او اندک و دعای او مستجاب نشود
یا علی چون آن بنده نزدیک بهشت رود پردها فرو گذارند و او را از بهشت باز دارند یا علی
فرمان شود که او را بدوزخ برید بنده گوید خداوندا چون بخواستی که مرا بدوزخ برند چه حکمت بود که بهشت را
نمودی یا علی فرمان الهی در رسد که ای بنده تو در دنیا زندگانی بر حرام کردی و گناهان کبیره کردی
و بر گناه مردی یا علی هر که حلال خورد دین او قوی شود و دل او تنگ نشود و چشم او از ترس خدای
تعالی گریان باشد دعای او مستجاب بود یا علی خورش آن بنده از بهشت باشد و دین او مستحکم شود
و دل او تاریک نشود و راه حق را ببیند یا علی چون صدقه خواهی داد از حلال ترین مال ده یک
لقمه حلال و پارهٔ خرما بدهی نزد خدای تعالی دوست تر است از صد دینار حرام یا علی یک خرما در حال
حیات خود پیش فرستی بهتر از صد دینار که بعد از وفات تو از بهر تو بدهند یا علی چون خلال کنی دندان
بعد از طعام ببرگ خرما کن و بگاه جاروب مکن که درویشی آرد و کرم در دندان پدید آید یا علی بر تو باد
که پیوسته مسواک کنی که در آن بیست و چهار فضیلت میباشد در دین یا علی خوش روی باش که حق
تعالی دوست خوش روی را و زشتی مکن با خلق خدای تعالی و بزشتی سیاه مکن نامهٔ عمل خود را
یا علی چون خدای تعالی ترا بچهار چیز گرامی کند اگر همه عالم دشمن شوند باک مدار اول راست گفتن دویم
نگاه داشتن امانت سوم جوانمردی یا علی بر تو باد که با مردگان منشینی گفتم یا رسول الله مردگان
کدام فرمودند اهل جهل و غفلت مردگان باشند یا علی فردای قیامت رستگاری نباشد الا دو گروه
را توانگر سخی را و درویش پرهیزگار را یا علی جهد کن در طهارت تا اعضای خود نیک بشوی و آب بهمه
جا برسانی که یک قسم ایمان میباشد یا علی چون طهارت کنی آب بسیار نریزی و اسراف نکنی چون
طهارت تمام کنی سوره انا انزلنا بخوان که ثواب پنجاه ساله در دفتر اعمال تو نویسند یا علی بعد از طهارت
ده بار صلواة بگویی که خدای تعالی جملهٔ غمهای تو بردارد و دعای تو مستجاب کند یا علی چون نماز
بامداد بگذاری بر جای نماز بنشین و خدای را ذکر کن تا خورشید بر آید یا علی هر آن بنده که این عمل
بجای آرد بنویساند خدای تعالی در دیوان اعمال او ثواب حج و عمره گویا که بنده آزاد کرده و هزار دینار
صدقه داده یا علی بر تو باد که نماز چاشت بگذاری در سفر و در حضر که دری است در بهشت که آن را
باب الضحی گویند یا علی چون قیامت شود منادی ندا کند که کجاست آن گروه که نماز چاشت گذاردند

باشد در آید در بهشت از باب الضحی یعنی از عذاب خدا یا علی نفرستاد خدای عزوجل هیچ پیغمبری را که او را
بنماز چاشت فرمان نداده باشد یا علی بر تو باد که نماز با جماعت نزدیک خدای تعالی چون نماز فرشتگان
هفتم آسمان می باشد یا علی بر تو باد که صف اول نماز همچون صف اوّل فرشتگان است در زیر عرش مجید
یا علی دوست ترین بنده بخدای بنده ایست که سر بسجده نهاده باشد میگوید که ربی انی ظلمت نفسی
فاغفرلی فانه لا یغفر الذنوب الا انت یا علی با خمر خوار دوستی مدار و باز دارندهٔ زکوة را صحبت مکن که نام
او در آسمانها دشمن خدای تعالی است یا علی با خورندهٔ ربوا منشین که او محارب ست با خدای عزوجل چنانکه
میگوید فأذنوا بحرب من الله و رسوله یا علی چون وقت نماز در آید زود ساخته نماز شو که مبادا شیطان ترا
بچیزی مشغول دارد چون عزم کردن خواهی تعجیل کن مبادا شیطان ترا ازان باز دارد یا علی هرکه
مزدوری گیرد او را کار فرماید او بکند و مزد او را تمام ندهد خدای همه کردار خیر او را باطل کند و من خصم او باشم
نعوذ بالله منها یا علی مرد چون زن خود را امیر نماند تا او و خود را باز نخرد همه کردار نیک او باطل شود در
قیامت خدای تعالی خصم او باشد نعوذ بالله منها یا علی جبرئیل علیه السلام از رو برد که از آدمیان بود
برای شش خصلت که نماز با جماعت بگذارد و همنشین علما باشد و بیمار پرسد و تشنه را آب دهد و صلح کند
میان دو تن احسان بر ضعیفان یتیمان یا علی برین کار حریص شو که جبرئیل علیه الصلوة والسلام را
ازین کارها در دل آرزو آید یا علی یتیم چون بگرید عرش مجید بجنبد ای جبرئیل فراخ کن جای آنکس را
در دوزخ که او یتیم را گریانده است هر آینه من او را بگریانم یا علی فرمان خدای تعالی آید که ای جبرئیل
فراخ گردان جای آنکس را در بهشت که او یتیم را خندانیده هر آینه من او بخندانم یا علی خدای تعالی در تن
آدمی نیافرید عضوی فاضل تر از زبان اگر به بهشت رسد و یا بدوزخ رسد بدو رسد یا علی چون ده بار
بگوی که لا اله الا الله قبل کل احد لا اله الا الله بعد کل احد یبقی ربنا و یفنی کل احد در همه آسمان همه فرشتگان او را
آمرزش خواهند یا علی هران بنده که بست یکبار بگوید که اللهم بارک لی فیما قبل الموت و فیما بعد الموت و
نجنی من النار خدای تعالی حساب نعمتها که او را داده بر نگیرد یا علی بر تو باد که نماز شب بگذاری دو رکعت نماز
که شب بگذاری آن فاضل ترست از هزار رکعت که روز گذاری نماز شب نور روی بیفزاید یا علی
هر روزی توبه کن من هر روزی هفتاد بار توبه میکنم و کلمهٔ استغفار حصار محکم خواهد بودن یا علی لعنت
مکن هیچ جنبندهٔ را هر کس که لعنت کند یکی ازان چیزها آن لعنت باز گردد و بالعنت کننده برسد
یا علی چون حاجتمندی با تو آید بدانکه عنایتی هست از حق تعالی در بارهٔ تو چون حاجت او را روا کنی
گناهان تو آمرزیده حاجت تو روا شود یا علی بر تو باد که حذر کن از دعای بد مظلوم خدای تعالی

دعای مظلوم را مستجاب کند اگرچه کافر هم باشد یا علی برتو باد که زنهار سوگند بر دروغ را نخوری عمر
آدمی از آن خواهد کاهیدن یا علی برتو باد که اول شب بخسپی و در آخر شب بیدار باشی و روی خود را
بر زمین نهاده نخسپی یا علی باید که آستانهٔ در را بالش نسازی و بآستانهٔ در نشینی و دست بر روی نزنی
یا علی انگشتان خود را در هم نشکنی و در هم نفگنی و در غربال طعام نخوری و نیز در پشت طبق نخوری یا علی
چون نعلین در پای کنی نخست نعلین راست بپوشی چون بیرون کنی نخست نعلین چپ از پای بیرون
کن یا علی زنهار بر اندام عضو خود داغ نکنی و در آینه شب نظر نکنی و آب دهان و بینی در آب نیندازی
یا علی باید که بهیزم و سرگین کا و استبرا و استنجا نکنی که علت خیزد و پیراهن را باژگونه نپوشی یا علی
شلوار را ایستاده نپوشی در پای نکنی در برابر خورشید و ماه عورت خود را برهنه نکنی یا علی برتو باد که
ناخن بدندان نبری و دست بطعام آلوده خواب نکنی و در اشتر قطار کشیده نگذری یا علی زنهار
عورت خود را ننگری که روشنی چشم را زیان دارد و در میان بانگ نماز و اقامت سخن نگوی
یا علی برتو باد که همسایه را نیازاری و هیچکس را غیبت نکنی و چشم خود را از حرام خوابانده داری
یا علی تنها در سفر روان نشوی و در تاریکی طعام نخوری و لقمه را بسیار بزرگ نکنی و لقمه بسیار بجای
فرو بری یا علی بر فرو تر ظلم نکنی و در کارها با دوستان و دانایان مشورت کنی و از برای روزی
غم نخوری یا علی بسوی دشمن میل نکنی و زفاف خود نگاه داری و خادمان خود را عزیز داری و اهل
عیال خود را دلگیر نداری یا علی باید که سائل را محروم نگذاری و امانت را بخداوند او باید که باز سپاری
یا علی نیکویی خود را از هیچکس دریغ نداری یعنی با همه کس نیکویی کن و بر همه گناهان توبه کنان باشی
یا علی در تعلیم علم سعی نمای و هر که از تو علم خواهد بیاموز و دست خود در راه خدای تعالی کشاده داری
یا علی حذر فرمودم ترا از اصل همه بلاها و سعی فرمودم ترا بر اصل همه نعمتها و عطایا علی برتو باد که جامه
خود را پاک داری که سختی مرگ از آن است یا علی برتو باد که در خواندن سورهٔ یس که در هر بامداد هر بنده
مؤمن آنرا هر بامداد بخواند در امان خدای تعالی باشد تا شبانگاه یا علی هر که بوقت خفتن والسماء و
الطارق بخواند بعدد هر ستاره که در آسمان است در نامهٔ اعمال او نیکی نویسند یا علی هر که در شب
آدینه سورهٔ بقر بخواند او را نوری باشد از آسمان هفتم تا زمین هفتم یا علی برتو باد بگفتن صلواة
و استغفار خاصه در وقت خفتن که آن بهتر خواهد بودن یا علی برتو باد گفتن کلمهٔ تمجید یعنی سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا علی برتو باد که سورهٔ اخلاص
را بسیار بخوانی که سورهٔ اخلاص نور قرآن است یا علی برتو باد در خواندن آیة الکرسی بسیار و هر حرفی

ازان هزار برکت ست و هزار نیکی است یا علی هر که در وقت خفتن سورهٔ تبارک الذی بیده الملک
بخواند هزار رحمت آید یا علی بعده این دعا را بخواند که اللهم انی اعوذ بک من شر کل دابة آخذ بناصیتها و
اسألک من الذی کله بیدک اللهم اعصمنی بالاسلام و لا تشمت به عدوا حاسدًا یا علی چون طعام خوری
ابتدا بنمک کن و چون تمام کنی ختم بنمک کن که آن شفا باشد از هزار درد الا مرگ یا علی هیچکس نباشد از
فرزندان آدم الا که او را رگی باشد از دیوانه گی و رگی باشد از جزام و رگی از نابینای یا علی خدای
تعالی دفع کند دیوانه گی را به بلغم و جزام را بز کام بینی و نابینای را به رد چشم از انکه خدای تعالی بخواهد یا علی
دروغ گوی را وفا نباشد و بخیل را مروت نباشد و بدخوی را اصلا فتوت نباشد یا علی کرانے دار
صبح خیز را چنانکه فرزندان خود را یا علی مویز را بسیار بخور که فصاحت را بیفزاید یا علی بر تو باد که زنان را
کتاب نیاموزی ولیکن سورهٔ نور را بیاموز و انار را بخور که هر دانهٔ او از بهشت است یا علی بر تو باد زنهار
کرامت را رد نکنی و با تواضع باش تا خدای تعالے گرامی کند یا علی چشم خود را شب سرمه کن و گاه
گاهی سر خود را چرب کن و زیر ناف و پاهای خود چرب کن نافع است یا علی بر تو باد که هر روزی سر
ریش خود را شانه کنی که در آن کشایش کارها بود یا علی اگر بسفر بیرون روی سورهٔ یٰس و انا انزلنا بخوان
که در امان خدای باشی از دشمنان یا علی چون عروس بخانه آری بفرمای تا پاهای او را در جای
پاک بشویند و آب در خانه خود بزن یا علی آنگاه این دعا را بخوان اللهم بارک لی فی هذه ناحیت
و بارک لها فی ناصیتی نفع بسیار خواهد بود یا علی آنگاه باز دار عروس را در هفتهٔ اول از هر چیزے
که در آن سفیدی باشد و از ترشی در آن شب نزدیکی مکن یا علی در شب نخستین ماه و در شب آخرین ماه
حلال خود را جماع مکن که درین شبها فرزند مولود گردد دیوانه شود یا علی در روز چهار شنبه با زن نزدیکی
مکن که فرزند کشنده و راه زن آمد و در شب عید هم نزدیکی مکن که فرزند محوس آید یا علی در وقت با زن
سخن مگوی که فرزند گنگ آید و در عورت یکدیگر نگاه مکن که نابینای آرد یا علی در زیر درخت بار دار
نزدیکی مکن که فرزند ظالم آید و میان بانگ نماز اقامت نزدیکی مکن که فرزند بی فرمان آید یا علی بر
تو باد که زن خود را نزدیکی مکن که در ان حالت که پاک نباشی فرزند اگر شود بخیل خواهد شد یا علی بر تو باد
که حلال خود را در شب دوشنبه صحبت کنی که فرزند خواننده آید اگر شب سه شنبه با زن نزدیکی کنی فرزند
جوانمرد آید یا علی اگر شب پنجشنبه با زن خود نزدیکی کنی فرزند آید عالم و پرهیزگار شود و اگر در شب آدینه
نزدیکی کنی فرزند عابد و مخلص آید یا علی بر تو باد که یاد گیر این وصیتها را از من چنانچه من یاد گرفتم از
حضرت جبرئیل علیه الصلوة والسلام یا علی بیاموز این وصیتها را مر امت مرا تا هر که بر ان عمل نماید

شایستۀ آمرزش ومغفرت گرددیاعلی چون روزی بر تو تنگ آید کلمۀ استغفار وتمجید را بسیار بخوان که
نشان رحمت وخوشنودی خدای تعالے است یاعلی تنگی معیشت بسبب زیادتی معصیت وخشم
حضرت خداوندی جل وعلی است یاعلی بر تو باد که هر روزی صد آیه از قرآن بخوانی هر که قرآن
بخواند ودر حلال حرام فرق نکند در قیامت از آن کسان خواهد بود که خدای را بدل کردند یاعلی یعنی
جهودان که تورایت را بخواندند وبران کار نکردند ونعت آنحضرت علیه السلام را پوشیدند در دوزخ
هر روز بدترین درجه یابند یاعلی در دوزخ آسیائی است چند از آهن سرهای قرآن خوانان که بران
عمل نکرده اند وعالمان بدکردار را آس کنند یاعلی چون خواهی که حکم کنی میان خلق خدای تعالی
بعدل وراستی حکم کن وظلم مکن یاعلی حکم بشر کننده را فردای قیامت در دوزخ اندازند وهفتاد ارش
سلسله در گردن افگنند اگر یک ارش از آن زنجیر در کوه نهند خاکستر گردد یاعلی جهودان را بتعظیم و
کنیت مخوان وایشان را بنام بخوان که سزاوار آنند یاعلی هر کس که یاران مرا ناپسندیده
گوید تیشه بر پای آنها بزن بلکه بسیار از آنها را گردن بزن که ایشان جهودان امت اند یاعلی
در ازند در دوزخ دو فرقه را اول دشمن دارد ابوبکر وعمر وعثمان را و دوست دارد ترا آن رافضی ست یاعلی
دویم آن جماعت که دوست دارند ابوبکر وعمر وعثمان را و دشمن دارند ترا آن جماعت خارجی ست یاعلی
بدرستی که من در شب معراج خواستم از خدای تعالے که بعد از من خلیفه تو باشی و بعد از تو ایشان خلیفه
باشند یاعلی فرمان خدای تعالے شد ای محمد علیه السلام بعد از تو ابوبکر وعمر وعثمان خلیفه شوند ختم
خلافت بر علی شود چنانکه ختم نبوت بر تو شد یاعلی جهودان را کرامت مکن ومر رافضی را مرحبا مگوی
و پرهیز کن از ایشان خار گرداند خدای تعالی ایشانرا یاعلی رحم کن بر شکسته دلان ایضا فرمودند
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم یاعلی هر شب تا پنج کار نکنی بخواب نروی اول چهار هزار
درم صدقه کنی دویم ختم قرآن کنی سوم بهشت را بخری چهارم حج را بجای آری پنجم خصمان را خوشنود
کنی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت کی توانم اینها را بجای آوردند یا رسول الله فرمودند وقت خفتن
چهار بار فاتحة الکتاب بخوانی چنان باشد که چهار هزار درم صدقه کرده باشی چون سه بار سورۀ
اخلاص بخوانی چنان که ختم قرآن کرده باشی چون ده بار صلواة بامن فرستی چنان باشد که بهشت
را خریده باشی چون چهار بار سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بخوانی چنان باشد
که طواف حج کرده باشی چون ده بار استغفار گوئی چنان باشد که خصمان را خوشنود کرده باشی انس
ابن مالک رضی الله عنه گفت که مردی نزد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم آ...

گفت یا رسول الله ان الناس احبّ الیک از آدمیان کرا دوست تر میداری رسول علیه السلام فرمود کہ ابوبکر الصدیق اخلاق ابی بکر صدیق دوستر است بر من چون شمایان مرا تکذیب کردید ابوبکر صدیق تصدیق کرد چون شمایان مرا برانمدید ابوبکر مرا جا بی داد چون شمایان مرا اندوه گین گردید او مونس من شد شما همه مرا گفتند که دروغ میگوئی ابوبکر گفت راست میگوئی فردای قیامت ابوبکر رضی الله عنه بر ناقهٔ از زعفران سرشته شده بآب حیوان سوار باشد و حلهٔ از نور پوشیده باشد و بر دست او علم سبز بران نوشته باشد که لا اله الا الله محمد رسول الله و منادی ندا کند که هذا حبیب الله و عمر رضی الله عنه بر ناقهٔ از مشک اذفر سوار باشد و حلهٔ نور پوشیده باشد بر دست او نیز علم سبز باشد بران نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و عثمان رضی الله عنه بر ناقهٔ از عنبر و از آب حیوان سرشته باشد سوار شود او نیز حلهٔ از نور پوشیده و علم بر دست خود گرفته لبس فرمودند که ان علینا یرد یوم القیمة علی ناقة من نور الجنة قوائمها من الزبرجد الاخضر عینان یاقوتتان احمران سنامها من المسک الاذفر علی رضی الله عنه بر ناقهٔ از نور بهشت سوار باشد هر چهار دست پای آن ناقهٔ از زبرجد سبز باشد و دو چشم آن ناقه از یاقوت سرخ باشد و کوهان آن ناقه از مشک اذفر باشد بیت غبار مشک میخیزد ندانم تا چه باد ست هموار ست می آید ندانم چه سوار ست این

فصل سوم در ذکر حفظ حدود الله و معاملات

نقل است از ریاض الناصحین که حفظ حدود الله و معاملات از جملهٔ فرایض و واجبات اعمال است و انواع معاملات بسیار است هر یک از ان تفصیل اگر یاد کنیم متعذر بود و این کتاب احتمال آن ندارد اما اینجا بر سبیل اجمال ذکر کنیم و جمله را در دو اصول بیان کنیم که طریق معاملات ازین دو اصل معلوم شود ان شاء الله تعالی اصل اول آنکه آن کنی که خدای تعالی پسند و اصل دویم آنکه آن پسندی که خدای تعالی کند و این قوی تر ست بلکه اگر سالها آن کنی که خدای تعالی پسند چندان نبود که یک ساعت آن پسندی که خدای تعالی کند و صول حفظ حدود الله در کل معاملات باز بسته باین هشت خصلت است چون این هشت خصلت پسندیده بجای آری حد فرمان در معاملات نگاه داشته باشی و همه امرهای خداوندی بجای آورده باشی و از همه نهی کرده های خداوندی باز ایستاده باشی اول آنکه سر خود را چنان داری که اگر بر خلق آشکارا کرده در روا داری در تفسیر ثعلبی نیز چنین آورده که تقوی آن است که هر چه در باطن تو در آید از نبات و اخلاق باید که چنان باشد

که اگر بشل آنرا بر طبقے نهند و در بازار آرند در میان آن هیچ چیز نباشد که تو از ان شرمنده شوی دویم
آنکه علانیهٔ خود را چنان داری که اگر همه امتان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با تو اقتدا کنند روا
داری سوم آنکه با همه بنده گان خداوند تعالے معامله چنان داری اگر ایشان با تو مثل آن معامله
سازند پسندی چهارم آنکه حال خود را چنان داری که اگر ملک الموت دران حال از تو جان بستاند
روا داری پنجم آنکه زبان خود را از دروغ وغیبت نگاه داری ششم آنکه شکم خود را از شبهه حرام نگاه
داری هفتم آنکه عمل خود را از ریا نگاه داری هشتم آنکه دین خود را از نگاه داری این هست خصالی
که جامع است حفظ حدود الله را در معاملات وآنچه محتاج باشی بآن از علوم در معاملات بحکم کلام
ربانی ونامهٔ سبحانی که فرمود فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون از علمای دین پرور وفقهای نامی
آور سوال کن تا از جملهٔ جاهلان واز زمرهٔ غافلان نباشی تا چون عمل از سر علم بود نور دهد ودر تقو
کوش که اصل کار تقوی است تا مرد متقی نباشد اعمال نظر قبول نیاید لقوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین
در مشارق می آرد که رسول صلے الله علیه وآله وسلم مر ابو هریره را رضی الله عنه فرمودند که یا ابا هریره
باورع باش تا عابد ترین مردمان باشی ودوست دار از برای مردمان آنچه دوست داری از
برای نفس خود تا مؤمن باشی ونیکویی کن با همسایه خود تا مسلمان باشی پس نیک خواه همه مسلمانان
باید بود در حقوق همسایه گان نگاه باید داشت تا مؤمن حقیقی باشی وتا درین کتاب حقوقی که مسلمانان
را بر یکدیگر است یاد کنیم بمناسبت بدانکه حق تعالے خلایق را درین یاد کرد که قوله تعالی واعبدوا الله
ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا وآنرا چهار قسم گردانید چنانچه امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله علیه در اربعین
سلمانی خود آورده است که وگفته است بدانکه چهل گروه اند که ایشان را بر تو حق است ده برتر از
تو اند ده برابر تو اند وده فروتر تو اند وده خلاف جنس ونوع تو اند اما آن ده که برتر از تو اند سلاطین
وسادات وعلما ومشایخ واوستادان وپدران ومادران واعمام واخوال وشوهران که ایشان را
بر زنان حق است اما آن ده که برابر تو اند برادران وخواهران ودیگر خویشان وهمسایه گان و
همراهان وانبازان تو ویاران ودوستان وآشنایان وهم سالان اینها را در قیامت از حقوق
یکدیگر را شفاعت کنند اما آن ده گروه که فروتر از تو اند راعی باش تو اگر سلطانی کما قال النبی علیه السلام
کلکم راع ومسئول عن رعیته ومقتدیان تو اگر امام ایشانی قوله علیه السلام صل بالقوم صلوة اضعفهم
وفرزندان تو قوله تعالی قوا انفسکم واهلیکم نارا وغلام وکنیزک وشاگردان تو قوله علیه السلام الصلوة
وما ملکت ایمانکم ویتیمان ودرویشان تو قوله تعالی والیتامی والمساکین ووام داران تو قوله تعالی

وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة اما آن ده که از خلاف جنس و نوع تو اند جهودان و مغان و ترسایان و عهدیان و دراز گوشان که ایشان را آب علف دهی و زیاده از قدر طاقت ایشان بار ننهی و بی سبب نزنی و کاوان را زیاده از طاقت وی کار نفرمایی و یا آنکه گوسفند را در وقت بسمل کردن بی رحمی نکنی و کارد را در پیش وی تیز نکنی و مرغان را با بلای رحمی نکشی و بر سگان شفقت نمایی در صحیح بروایت شداد ابن اوس رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمودند ان الله عز وجل کتب الاحسان علی کل شیٔ فاذا قتلتم فاحسنوا القتلة واذا ذبحتم فاحسنوا الذبحة ولیحد احدکم شفرته ولیرح ذبیحته یعنی بدرستی که خداوند تعالی تقدیر کرده است و فرض گردانیده است احسان را بر همه چیز چون بکشید نیکو بکشید یعنی بشمشیر کشید و بخاری گشید و چون ذبح کنید نیکو ذبح کنید در مصابیح و مشارق می آرد که زن فاجره بر سر چاهی بر سگی رحم کرد موزه و چادر خود از چاه آب برکشید و بدان سگ تشنه داد و دران راه آن زن بمرد خدای تعالی فرشتگان عذاب را فرمود باز گردید که من وی را بدان رحم که بر سگ کرد بیامرزیدم و بگربه گان رحم کنید که رسول علیه الصلوٰة والسلام کوزه پهلو داشتی تا گربه آب بخوردی و حشرات زمین را نی آزارند و کرمان او را نکشند و نیازارند عالمی را سوال کردند از تفسیر این آیة که قوله تعالی ان الابرار لفی نعیم گفتند ابرار کدام اند گفت المؤمن لایتاذی منه الذر نیک مرد آن است که موری از وی آزار نیابد و این چهل گروه اند که ایشان را بر تو حق است باید که حد همه نگاه داری و حق همه را بجای آری بزرگان گفته اند که انسانیت بر کسی مسلم است که زندگانی خواند یعنی با همه کس از دوست و دشمن معاش تواند کرد و حق همه نگاه تواند داشت بیت

هیچ دانی که زندگانی چیست ✽ شیر مردی زمانه دانی کیست
آنکه با دوستان تواند بود ✽ وانکه با دشمنان تواند زیست

پس طریق معامله با همه چیزها و با همه کس باید دانستن الٰهی ما را توفیق نگاه داشتن همه یکسان در کل معاملات ارزانی داری آمین

فصل چهارم در ذکر حقوق سلاطین

بدانکه طاعت امام و حقوق سلاطین و دعای نیکوی کردن بر بادشاه اسلام از عقاید اهل حق و اهل مذهب سنت است لقوله علیه السلام اوصیکم بتقوی الله عز وجل والسمع والطاعة وان تامر علیکم عبد یعنی وصیت میکنم شما را بتقوی و بترس خداوند تعالی و سمع و طاعت یعنی شنودن و فرمان داشتن اگرچه امیری کند بر شما بنده یعنی از طاعت پادشاه اسلام بیرون میائید و این حدیث در سنن ابو داؤد و صحیح ابو عیسی ترمذی است رحمة الله علیهما بروایت عرباض بن ساریه فرمان برداری امام درام

معروف مراد ہست از برای آنکه در صحیحین میآید بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول علیه الصلوة والسلام که فرمودند که لاطاعة فی معصیة الله انما الطاعة فی المعروف بر پادشاه بشمشیر بیرون آمدن روا نیست اگرچه جور کننده باشد چنانکه در کتب فقه آمده ہست که نشاید او را دعای بد کردن بلکه دعای نیکو باید کرد در تذکرة الاولیا می آرد که فضیل عیاض رحمة الله علیه گفت اگر دانم که یک دعای من باجابت خواهد رسید من آن دعا را در حق پادشاه کنم زیرا که اگر خود را دعا کنم یکی را خواسته باشم چون پادشاه را دعا کنم خلق جهان را خواسته باشم و پادشاه نیز باید که در عدل کوشد واحسان وشفقت بر رعایا نگاه دارد ودست تغلب وتطاول از سر مظلومان کوتاه دارد که رعیت چون گوسفند است وشاه چون شبان وظالمان بر مثال گرگان بیت ٭

| گر از گرگ حیفی رود بر رمه | گر اغنیمر چوپان بود مظلمه |

واز ان هفت گروه که فردای قیامت در زیر سایه عرش پروردگار خواهند بود یکی پادشاه عادل باشد چنانکه در حدیث آمده است بیت

بدانکه هفت گروه اند زیر سایه عرش
بحکم نص پیمبر یکی شه عادل
دوم جوان نکو اعتقاد با پرهیز
دگر کسی که نماز فریضه بگذارد
دلش بوقت نماز دگر بود مائل
دگر دو یار موافق بکار دین یکدل
دگر کسی که ز زر کوتی دهد به مسکینی
دگر کسی بگریزد ز زنان نگرد چون
درآید از در او با هدوی مهر کیل
بدان مشابه که باشند خلق ازو غافل

در روضة الخلد آورده اند که سلطان غیاث الدین انار الله برهانه که بانی مسجد جامع ہرات است روزی با کوکبه سی ہزار مرد بدیوار باغی بگذشت سلطان نظر کرد درخت انار دید که سر از باغ بیرون آورده چون گریبان سر از تواضع فرو داشته سلطان بشمرد دوازده انار بود در وقت مراجعت نظر کرد انارها را برقرار دید چنانکه لشکر سی ہزار مرد بران گذر کرده بودند وهیچکس را زہره آن نبود که یک انار ازان باز کند سلطان فی الحال از اسپ فرو آمد وخدای تعالی را سجده شکر کرد بیت شاه اگر دانه اناری بشل جور کند لشکرش برکشد از بیخ درختان انار حق تعالی در کلام مجید خود بعدل واحسان فرموده است قوله تعالی ان الله یأمر بالعدل والاحسان ائمه تفسیر را درین آیه اقاویل بسیار ہست درینجا قولی چند یاد کنیم قول اول امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگوید که داد مظلومان دادن عدل ہست ومراد محرومان را برآوردن احسان است قول دوم مفسران عبد الله ابن عباس میگوید که عدل توحید ہست واحسان عفو کردن از گناه گاران قول سوم محمد ابن کعب القرظی میگوید که عدل وفا ہست واحسان سخا یعنی آنکه ہرچه شب بدعا بستانی بروز بدہست سخا دہی قول چهارم سفیان عیینه میگوید عدل آن ہست که ظاهر

باطن خود را برابرداری واحسان آنکه باطن تو به از ظاهر بود قول پنجم آن است که چنان باشی در
معاملهٔ با مردان از ادت بنده گی کند و بنده ات ازادی کند بعدل احسان عمل کرده باشی قول
ششم عدل آن است که هیچکس را در ترس بدیٔ خود نداری واحسان آنکه هیچکس را در انتظار نیکو
خود نداری رسول صلے الله علیه وآله وسلم فرموده اند که عدل یکساعت پادشاه بهتر از عبادت
شصت سالهٔ رعیت است بروایت دیگر هفتاد ساله آمده است استاد بزرگوار این ضعیف
سلم الله تعالی این حدیث را تاویل میکردند که اگر مثل علما شصت سال مردم بازار را امر معروف
کنند وگویند که در وقت نماز جمعه درهای دوکانهای خود را دربندید و در نماز جمعه حاضر شوید هنوز
بسیاری از مردمان نخواهند شنود اما اگر پادشاه حکم کند که در وقت نماز جمعه کسی در دوکان نکشاید
وهمه بنماز حاضر شوید غالب آن است که در همهٔ شهر یک کس نتواند که در دوکان بکشاید پس ثابت
شد که عدل یکساعت پادشاه بهتر از عبادت شصت سالهٔ رعیت است **در جامع الحکایت**
چنین آورده اند که در زمان سلطان سنجر ماضی انار الله برهانه جوانی بود شتری داشت که بآن
شتر قوت خود از ولایتها از برای نفقهٔ عیال جمع کردی یکی از سرهنگان شتر وی را بالاغ گرفت آن
شتر هلاک شد واز دست وی بیرون رفت روزی سلطان از شکار باز میآمد آن جوان بر
سر راه آمد وآن سر راه پلی بود که مرور سلطان بران بود چون سلطان برسید آنجوان فریاد
برآورد که ای سلطان بر ما ظلم رفت داد مظلومان بده تا در سر پل صراط چنگ در دامن تو نزنم
وداد خود طلب دارم سلطان چو این سخن بشنید درحال پیاده شد وباد ب بایستاد پیش آن
جوان گریان شد گفت بر تو چه ظلم رفته است بگوی تا داد تو اینجا بدهم که مرا تحمل عتاب وعذاب
حق سبحانه وتعالی نیست جوان قصهٔ حال عرضه داشت کرد سلطان گفت اگر یک قطار شتران
خاصهٔ خود با تو دهم خوشنود میشوی وراضی کردی ومرا بحل میکنی گفت میکنم سلطان بفرمود تا قطار
شتر با بار ها بوی دادند آنگاه گفت ای جوان شرط کردی که در قیامت با سنجر خصومت نکنی گفت
کردم مردمان را براه گواه گرفت واز انجا بگذشت پس باید که پادشاه عدل کند وبر رعیت بشفقت
باشد واز عقوبات آخرت یاد کند و در حکم باهل عیال خود وبا رعیت کار بعدل کند تا بآخرت از جملهٔ
فائزان باشد در **صحیح مسلم** می آرد که بروایت عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله
علیه وآله وسلم که فرموده ان المقسطین عند الله علی منابر من نور وعن یمین الرحمن وکلتا یدیه
یمین الذین یعدلون فی حکمهم واهلهم وما ولوا یعنی بدرستی که عادلان بر منبرها باشند از نور از یمین

الرحمن وآنکسانی که عدل کرده باشند در حکم خود با اہل خود بر آنچه که والی وفرمان ده شده اند ودر شرح
می آرد که هذا من متشابهات الحدیث امنا به ونفوض کیفیة الی الله در کیمیا میآرد که عمر عبد العزیز
رحمة الله علیه یکی از خلفا بوده است روزی بعد از نماز پیشین تکیه کرده بود پسر وی از در در آمد
گفت یا امیر المؤمنین در ینجا تکیه کرده این زمان اگر داد خواهی بر تو آید وانتظاری کشد در قیامت
چه جواب گوئی گفت راست میگوئی برخاست واز خانه بیرون آمد بیت گر عدل کنی ملک سلیمان
ببری ❊ گر تو نکنی هر که کند او ببرد ❊ بدانکه درین درگاه هیچ چیزی زشت تر از ظلم نیست چنانکه در صحیح
مسلم میآرد که بروایت ابوذر غفاری رضی الله عنه از رسول صلے الله علیه وآله وسلم از الله تعالی
فرمود که یا عبادی قد حرمت الظلم علی نفسی وجعلته بینکم محرما فلا تظالموا یعنی ای بنده گان من بدرستی
وراستی که من که خداوندم حرام کردم ظلم را بر ذات خود یعنی پاک است ذات من از ظلم کردن وظلم را
درمیان شما حرام گردانیدم باید که با یکدیگر ظلم نکنید در صحیحین می آرد که بروایت ابن عمر رضی الله
عنهما از رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که الظلم ظلمات یوم القیامة یعنی ظلم ظلمات وتاریکیها
خواهد بود در روز قیامت ونیز در حدیث دیگر چنین فرمودند که دو گناه است که مرد از دنیا بیرون نرود
تا شومئ آن بوی نرسد یکی ظلم کردن بر بنده گان خداوند تعالی ویکی عاق شدن بر پدر ومادر خود
واین حدیث در فصل حق پدر ومادر کرده خواهد شد بدانکه دولت ظلم پایدار نمی باشد وپادشاهی بر
کفر قرار میگیرد بر ظلم قرار نمیگیرد کما قال النبی علیه السلام الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم وکافر عادل
را ترجیح است بر مؤمن ظالم زیرا که او ظلم بر نفس خود کرده وکافر شده اما چون عادل باشد خلق این
جهان از وی آسوده اند اما ظالم که دعوئ اسلام میکند وحال آنکه جهانی از آتش ظلم وی در سوختن
است واو ازان باک ندارد وپشیمان نمیشود وکه میگوید که او مسلمان است بیت که می نویسد
فتوی که او مسلمان است ❊ بیار تا بنویسم که او مسلمان نیست ❊ پس بدین اعتبار کافر عادل را
مرتبه بود بر مسلمان ظالم در صحیحین می آرد بروایت ابو موسیٰ رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه
وآله وسلم که فرمودند ان الله لیملی للظالم فاذا اخذه لم یفلته ثم قرأ وکذلك اخذ ربك اذا اخذ
القری وهی ظالمة ان اخذه الیم شدید یعنی بدرستی که خداوند تعالی مهلت دهد ودراز گرداند مدت بر
ظالم اما چون بگیرد او را سخت بگیرد چنانکه او نتواند که از گرفتن حق بجهد ونه کسی او را خلاص تواند کرد
پس رسول صلے الله علیه وآله وسلم این آیه را برخواند که قوله تعالی وکذلك اخذ ربك اذا اخذ ربك
القری وهی ظالمة پس هر که با بنده گان خدای تعالی ظلم میکند بتحقیق آن ظلم در حق خود کرده است

لان وبال ظلمه علیه شومی دسزای ظلم وی در دنیا وآخرت هم باو باز گردد

مستمندی بود در اقصای روم | روز و شب میگفت ان الظلم شوم
ظالمی یک روز بادی قهر کرد | بهر آن مسکین سه نان پر زهر کرد
نان از وی بستاند درویش برفت | بر در دروازهٔ آن شهر خفت
هر سه فرزندان آن ظالم سوار | گرسنه آنجا رسیدند از شکار
نان بایشان داد درویش آن زمان | هر سه خوردند در زمان دادند جان
هرکه بد کرد او سزای بد دید | هر که چه کند ای پسر افتاد خود
با بد و با نیک هرگز در جواب | بد مکن والله اعلم بالصواب

آورده اند که چون عمر رضی الله عنه از دنیا نقل کرد پسر او را در خواب دید بعد از یک سال و در دست او خطی بود که عمر عدل کرده و برین علی و عباس رضی الله عنهما گواه اند پسر گفت خدای تعالی باشما چه کرد گفت خدای تعالی با من حساب کرد پس بیافت بر من تقصیری از کارهای مسلمانان پس حق تعالی فرمود که بدرستی که شرم دارم که رد کنم گواهی دو کس از یاران رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیامرزید مرا پسر پرسید که کدام تقصیر آمد بر شما گفت شتران بیت المال را بیابان می بردند مرا ازان پرسیدند که کهنه چرا در رکردی و چرا جمع نکردی یا آنرا میفروختی یا دوکان آنرا جمع میکردی و شتران را زانو بند میدادی یکسال دیگر حاجت زانو بند نبودی هم گذشتی این مقدار از بیت المال را ضایع کردی در اخلاق المحسنین آورده که شخصی اسکندر ذوالقرنین را گفت تو پادشاه بزرگی زنان بسیار در عقد خود در آر تا ترا فرزندان بسیار شوند از تو یادگاری ماند گفت یادگاری من عدل است و نیکنامی است و زشت باشد که زن بر مردان غالب آمده باشد و آخر زبون زنان گردد بیت براى یکدم شهوت که خاک بر سر او ؛ اسیر زن شدن آئین نیک مردان نیست ؛ مرد را باید که هر صباح در آئینه نظر کند اگر صورت خود را نیک بیند سیرت خود را نیک گرداند تا صورت و سیرت مشابهت یکی باشد و اگر صورت را بد بیند سیرت را بد نکند تا هر دو بدی در وی جمع نشود و هر چه تا زنده باشد پاک بود چون بمیرد پلید گردد الا النفس که تا زنده باشد پلید بود چون بمیرد پاک گردد والله اعلم

فصل پنجم در ذکر دیات و احکام آن

بدانکه در شبهه عمد دیت مغلظه بود بر عاقله اما عاقله بر عرب است از اهل دیوان نه بر عجم زیراکه عاقلهٔ از عجم ساقط است و در شبهه عمد کفارت نیز واجب خود بر قاتل بود و کفارت آن آزاد کردن بندهٔ مؤمن بود و اگر نیابد بصوم دو ماه متصل بود و عتق رضیع جائز باشد وقتی که یکی از پدر و مادر او مسلمان باشند ولیکن عتق آنکه در شکم بود روا نبود و از طعام مساکین جائز نباشد درین نوع کفارت اما دیت

شبهه عمد صد شتر است اما بست پنج بنت لبون وبست پنج بنت مخاض وبست پنج حقه وبست پنج جزعه واز زر سرخ هزار دینار واز نقره دو هزار درهم وبقول امام اعظم رحمة الله علیه دیت این سه جنس بیشاید اما بقول صاحبیه بیرون از سه جنس دیگر شاید وآن گاو وگوسفند وحله واز گاو دو صد سر واز گوسفند هزار واز حلل دو صد که هر حله دو جامه ودیت زن نصف دیت مرد است ودیت مسلم وذمی برابر است خلاف مر شافعی ومالک رحمهما الله را که نزد امام شافعی دیت ذمی ثلث مسلم است ونزد مالک رح نصف دیت مسلم است در کنز میگوید که در نفس وما دون زن مرد وزبان واعضای دیگر هر یک از حشفه وعقل وسمع وبصر وشم وذوق ولحیه چون بار بر نیاید وموی سر ودو چشم ودو دست ودو لب ودو ابرو ودو پای ودو پستان زن دیت کامل بود ودر موی سر وموی ابرو خلاف است مر مالک وشافعی رحمهما الله را ودر هر یکی از این اشیا نصف دیت است ودر اشفار عینین دیت کامل است ودر اشفار یک عین ربع دیت است ودر هر یک از انگشتان دست وپای عشر دیت است وهر انگشت که او را سه بند بود هر بند را نصف دیت انگشتی بود ودر هر یک بندی ثلث دیت انگشتی بود وانگشتی که او را دو بند بود هر بند را نصف دیت انگشتی بود ودر هر دندانی پنج شتر بود یا پانصد درهم وهر عضوی که منفعت او برود در وی دیت کامل بود همچون دست که شل شود وچشم که روشنی او برود واگر بعضی از لحیه برکنده شود وباز بر نیاید بر وی حکومت عدل بود شرط تا چهل یکساله اما اگر برابد جز تعزیر چیز دیگر نبود بر فاعل الٰهی همه را از عقوبات دنیا وآخرت نگاه داری بمنک وکرمک

فصل ششم در ذکر خدمت پدر ومادر وبعضی از حقوق ایشان

در کتاب ریاض الناصحین آورده که خدمت پدر ومادر از واجبات اسلام است اما خدمت ایشان بر فرزندان وقتی واجب شود که ایشان محتاج باشند بخدمت فرزند در فردوس الاخبار میآرد عبد الله ابن عمر از رسول علیه الصلوة والسلام روایت کند که رضای خداوندی در رضای پدر ومادر است وناخوشنودی خدای تعالی در ناخوشنودی ایشان است ونیز در حدیث آمده است که رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که هر فرزند که پدر ومادر خود را راضی وخوشنود داشت از خود نیکوئی دنیا وآخرت از برای خود جمع کرد ودیگر فرمودند که دو گناه است که مرد از دنیا بیرون نرود تا شومی آن بروی نرسد یکی ظلم کردن بر بندگان خدای تعالی دوم آزردن پدر ومادر

وباقی گناهان میشاید که عفو کرده شود تا عقوبت بآخرت افتد الا این دو گناه قبیح در زاد المقوین می آرد
که از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کردند از تفسیر این آیه که قوله تعالی وصاحبهما فی الدنیا معروفا
فرمودند مصاحبت بمعروف اول آن ست که طعام دهی ایشان را چون گرسنه شوند دوم جامه دهی
ایشان را چون برهنه شوند سوم خدمت کنی ایشان را چون بخدمت تو محتاج باشند ومنت برخود نهی
چهارم آنکه چون بخوانند ترا اجابت کنی پنجم چون کاری فرمایند فرمان برداری کنی مگر معصیتی فرمایند
آنگاه فرمان برداری نکنی ششم با ایشان سخن برفق ومدارا بگوئی هفتم ایشان را بنام نخوانی هشتم آنکه
چون با ایشان بجای روی از پس پشت ایشان روی نهم هرچه خود را پسندی ایشان را همان پسندی
دهم هرگاه که خود را دعا کنی ایشان را نیز دعا کنی در واقعات حسامی آورده است که شخصی نماز
میگذارد مادر یا پدر روی را بخوانند جواب دهد یا نی جواب آنکه اگر نماز فریضه بود جواب ندهد واگر نماز نافله
بود نماز را قطع کند وجواب دهد چنانکه در اربعین سلیمانی امام نجم الدین عمر نسفی رحمه الله علیه میآرد
پدر ومادر را بر فرزند هشتاد حق است چهل در حال حیات ایشان وچهل در حال ممات ایشان بود اما
آن چهل که در حال حیات است ده از وی تن است وده بزبان وده بدل وده بمال آن ده
که بتن است یکی خدمت کردن است چنانچه حق تعالی فرموده است که واخفض لهما جناح الذل
من الرحمة محمد بن المنکدر رحمة الله علیه میگوید که برادرم شب نماز میگذارد ومن پای مادر را
می مالیدم ودست ندارم که ثواب وی مرا باشد وثواب من او را دوم حرمت داشتن است ایشان را
تا گستاخ نباشی سوم پیش ایشان ننشینی خدمت آنگاه قیمت دارد چهارم آنکه هرچه گویند که بکن شریعت
نگفته که مکن بلکه بکن پنجم هرچه گویند که مکن شریعت نگفته بکن بلکه مکن ششم بی رضای ایشان بسفر
نروی هرچند که طاعت بود چون حج وغزا وطلب علم مردی است که مردی نزدیک رسول صلی
الله علیه وآله وسلم با شما الغزا امیروم فرمود پدر مادر داری گفت آری فرمودند که نزد ایشان باش که
جهاد تو این است که حق ایشان ادا کنی هفتم چون ایشان پیدا آیند برخیز وپیش ایشان باز رو تا ایشان
نشسته باشند تو بر پای باش وبی دستوری ایشان منشین وبر جای نشست ایشان منشین هشتم
چون با ایشان راه روی از پس پشت ایشان رو در پیش مرو مگر در شب یا بگل یا بجای خوفناک
نهم ترش با ایشان منگر بلکه بروی تازه نگر که رسول علیه السلام فرمودند که ما بر لوالدیه من احد
النظر الیهما یعنی نیکوئی کنند با پدر مادر کسی که تیز برروی ایشان نگرد در روی با ایشان ترش کند
دهم زود برخیز وپیش ایشان رو ومنتظر خدمت ایشان باش اما آن ده که بزبان است اول آنکه

سخن با ایشان بلطف گوئی قوله تعالی وقل لهما قولاً کریما دویم آنکه آواز بر تر از آواز ایشان برنداری
سوم آنکه بسیار نگوئی وگستاخی نکنی وچهارم آنکه ایشان را بنام نخوانی پنجم سخن ایشان را قطع نکردی
یعنی بمیان سخن ایشان درنیائی ششم آنکه گفتهٔ ایشان رد نکنی هفتم بامر نهی خطاب نکنی هشتم بانگ
بر ایشان نزنی قوله تعالی ولا تنهرهما نهم آنکه اُف نکنی دهم در نزد ایشان با آداب باشی اما آن
ده که بدل است اول آنکه با ایشان رحم کند قوله تعالی واخفض لهما جناح الذل من الرحمة دویم آنکه
ایشان را دوست دارد که با وی احسان کرده اند بسیار قوله علیه السلام جبلت القلوب علی حب من احسن الیها
سوم بشادی ایشان شاد شود چهارم بغم ایشان غم خورد پنجم بدرد ایشان دردمند باشد ششم از بسیار
گفتن ایشان بستوه نشود هفتم بجفای ایشان بر ایشان خشم نگیرد هشتم هرچند که حق گذار بود از
آزار ایشان ترسان بود نهم آنکه نیت دارد که هرگز ایشان را نیازارد هرچند فرتوت ورنجنما شده
باشد دهم بدل بدرازی زندگانی ایشان را نخواهد هرچند که از ایشان رنج بیند زیرا که ایشان هرچند
از وی رنج دیده اند زندگانی وی خواسته اند وآن ده چیز که تعلق بمال دارد اول آنکه ایشان
را جامه کند پیش از جامه خویش دویم آنکه ایشان را طعام دهد به از طعام خویش سوم آنکه چون با ایشان
طعام خورد نیکوتر با ایشان دهد حسان بن عطیه با مادر میوه خوردن نه نشستی گفتی نباید که چشم وی بر چیزی
افتد و آنرا من بردارم وندانم که ویرا آزار آید چهارم آنکه از روی ایشان معلوم کند و بسازد که ایشان
با وی همچنین کرده اند پنجم در روی ایشان بترحم بنگرد و همه را آراسته دارد ششم مال دهد ایشان را
که شاید ایشان را حاجتی بود که نتوانند ظاهر کردن تا بدان حاجت خود صرف کنند هفتم دست ایشان
گشاده کند در مال خود و گوید که هر وقت که بباید فدای شما است بود که مراد وی شود ایشان را که وحشت
و شرم آید ایشان را از اظهار کردن آن هشتم آنکه گاه گاهی تکلف کند و دعوت سازد چه بود که دل
ایشان خواهد آنرا نهم دوستان ایشان را دوست دارد و عزت کند تا بر روی ایشان سرخ روی
بود دهم چون بیمار شوند صدقها کند وطلب شفای ایشان را کند چه ایشان در حق او چنین کرده اند
اما آن چهل حق که بعد از وفات ایشان است اول در فکر تردد دفن ایشان شود که عزیزی مرده
دران باشد که زود وی را دفن کنند و فرمان شرع دران است و ایشان را بشوید و بسنت شوید و کفن
کند بسنت و جامه های که آن نشاید نکند وعدد سنت نگاه دارد و اسراف نکند در وی و جامه نبرد و دیگرانرا
منع کند از نوحه و نماز جنازهٔ ایشان خود کند اگر اهل بود که ولایت آن وی راست و دعا کند که فرمان
این است قوله تعالی وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا و بخاک خود نهد که ولایت آن ویراست

دگور ولحد کند که سنت این است و در موضعی سازد که خصمی نبود و اگر بود به رضای وی بود و گورکنان را خوشنود
کن و مزد ایشان کم نکند و باز ندارد و در میان اهل صلاح و خیر نهد در میان اهل شر و فساد ننهد که
از همسایه بد ایشان را رنج رسد و خاک ایشان را خر لیشته کند مع بخاک خشت خام اما چوب و خشت پخته
نکند بصحرا کند بخانه ئی که سنت این است و بسر خاک نان صدقه کند و دعا کند و امهای ایشان بگزارد
و صیتهای ایشان بجای آرد و نمازهای افزونی بر نیت ایشان بگذارد یعنی دعا کند تا ثواب آن
بایشان رسد و روزه های افزونی بدارد بهمین نیت روایت کند حجاج بن دنیار از رسول صلی الله
علیه و آله وسلم که فرمود ان من البر ان تصل عن ابویک مع صلوتک و تصوم عنهما مع صومک و ان
تتصدق عنهما مع صدقتک و بزیارت ایشان برود عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما روایت کند از رسول
صلی الله علیه و آله وسلم هر که بزیارت پدر و مادر رود فرشتگان بزیارت قبر وی آیند ابو هریره رضی
الله عنه روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که هر که هر آدینه یکبار بزیارت قبر پدر و مادر
خویش برود و آمرزش یابد و نام او را از ابرار شود و در زیارت تکبیر و صلواة و دعا خواندن مشغول
شود و قرآن بخواند نه نوحه و سخنان ناصواب چه ایشان را از آن رنج بود در تفسیر معینی می آرد که این
بیت را در زیارت قبر پدر و مادر گفته بیت من زار قبر الوالدین کل جمعة + غفر الله له الذنوب جمیعا +
من قال رب ارحمهما تصبح + فالرب کان لما یقولوا سمیعا + معنی آن است که هر که زیارت
قبر پدر و مادر خود کند و ایشان را دعا کند حق تعالی همه گناهان او را بیامرزد و پدر و مادر وی را رحمت
کند چون فرزند مصلح و نیکوکار بود اگر آزرده بودند خوشنود گردند و اگر خوشنود بودند نیاز زنده و آنچه
پسندیده ایشان از افعال و اذکار و معاملت نگاه دارد و پیوسته بدان عمل کند تا ثواب آن
بایشان میرسد و از طریق بد از ایشان گرفته است ایشان را وبال بود و آوردن وی تعلیم ایشان
را و هرچه بزندگانی ایشان بکرد وی و ایشان را آزار آمدی نکند که در گور نیز بیازارند قال النبی
علیه السلام یوذی المیت فی قبره و ما یوذ به و هو یحیی چون با کسی لجاج کنی پدر و مادر او را بدی یاد
مکن که آنکس نیز پدر و مادر ترا بدی کند در خبر آمده است که ملعون است دشنام کننده پدر
مادر خود و این بر طریق است و با خویشان ایشان خویشی دارد و با دوستان ایشان دوستی
دارد در خبر آمده است که از حقوق ایشان پس از وفات ایشان آیند در کار است لقوله علیه
السلام لا تقطع من کان یصل اباک فیتفی بذلک نورک فان ودک و ابیک و عید فطر نام
ایشان صدقهٔ فطر دهد و بعید اضحی از برای ایشان قربانی کند در خبر است که امیرالمومنین علی

رضی الله عنه از بهر رسول علیه الصلوٰة والسلام بهر عیدی پس از وفات آنحضرت همچنین کردی و
طعامی که ایشان دوست داشتندی در درویشان دادی که روان ایشان شاد شود و این بود دیان
هشتاد حق که پدر و مادر را بر فرزند هست چهل در حال حیات و چهل در حال ممات بعد از ایشان الٰهی همه
را توفیق ده و گذاردن کل این حقوق ارزانی داری یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

فصل هفتم در ذکر ثواب خوشنود داشتن پدر و مادر و عقاب ناخوشنودی ایشان

عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه گفت از رسول صلی الله علیه و آله وسلم سوال کردم که از کارها
کدام کار بدرگاه خداوند تعالے فاضل تر هست و دوست تر هست گفت نماز را بوقت گذاردن
گفتم باز کدام گفت نیکو داشتن پدر و مادر گفتم باز کدام گفت جهاد کردن در راه خدای تعالے
و اگر زیاده ازین سوال کردمی زیاده ازین بفرمودی در ترغیب حمیدی آرد که کعب الاخبار رضی
الله عنه گفت سوگند بدان خدای که جان محمد علیه الصلوٰة والسلام بقدرت اوست خداوند تعالے
زود اجل فرستد بنده را که عاق باشد در پدر و مادر خود تا زود تر بعذاب الٰهی گرفتار شود بدرستی
که خدای تعالے زیادت گرداند عمر بنده را وقتی که نیکوکار بود با پدر و مادر خود زیادهٔ خیر و نیکوئی
وی در مشارق الانوار می آرد بروایت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه
و آله وسلم که فرمودند که اویس قرنی آن همه کرامت بدان یافت که مادر وی بود و با وی نیکوئی
میکرد در حدیث دیگر فرمودند که ان للجنة ملوکا و اویس القرنی منهم یعنی بدان بدرستی که مر بهشت را
پادشاهانند و اویس قرنی از پادشاهان بهشت هست و این سعادت از برکت رضا و خوشنودئ
مادر یافت تا بدانی که خوشنودی مادر و پدر از همه طاعت اولیٰ ست سعادت دو جهانی و سعادت
جاویدانی میگردد حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود بنگاه داشت حق والدین و نیکوئی کردن
با ایشان فرمود که قوله تعالیٰ و قضیٰ ربك ان لا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا یعنی امر کرد و
گفته اند که وصیت کرد پروردگار تو ای محمد علیه السلام این که نپرستید الا حضرت او را ان
لا تعبدوا الا ایاه میشاید که نهی باشد و میشاید که خبر باشد و بالوالدین احسانا و امر کرد
و یا وصیت کرد باین که نیکوئی کنید با مادر و پدر اما یبلغن عند الکبر احدهما او کلاهما یعنی اگر پدر
مادر یکی از هر دو نزد تو بکبر سن رسند پس بگوی ایشان کلمه که بدان مناذی شوند و سخن چنان
مگوئید که در آن استحقار و استخفاف باشد از ضرب و شتم یعنی آزردن و دشنام دادن و سایر اذیات

ایشان بر حذر باشد اگر مسلمان باشند آمرزش خواه از برای ایشان و چنان دعا کن در حق ایشان که حق تعالی فرموده است یعنی بگوی که ربّ ارحمهما کما ربّیانی صغیرا ای پروردگار من رحمت کن بر مادر و پدر من همچنانی که ایشان مرا می پروردند و رحم میکردند مرا در حال طفلی و خوردئی من یا معنی آن باشد و الله اعلم که رحم ایشان بر من بنه همچنانی که رحم من در دل ایشان نهادی در حال خوردی و صغر من قوله تعالی ربکم اعلم بما فی نفوسکم پروردگار شما داناتر بآنچه در نفس شما است یعنی پوشیده نیست بر خدای تعالی ان تکونوا صالحین اگر شما نیکوکار باشید با پدر و مادر خود نیکو حالی بود حال و اگر بخلاف این باشد توبه کنید و بحضرت خداوند باز گردید فانه للاوابین غفورا بدرستی که خداوند تعالی آمرزنده است مر توبه کاران را قول دیگر در تفسیر معنی اُف آن است که چون محتاج باشند ایشان به برداشتن بول و غایط در روی بر ایشان ترش نکنید و بینی نگیرید که ایشان از شما مثل این بسیار دیده اند و پاک کنید دل را چرا که ایشان بشما اُف نکرده اند و در بعضی کتب می آرد که خدای تعالی سه چیز را با سه چیز قرین کرد اول زکوة را با نماز قرین کرد کما اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة اگر کسی نماز گذارد و زکوة ندهد نماز وی پذیرفته نبود دوم طاعت خود را با طاعت رسول قرین کرد فرمود که واطیعوا الله واطیعوا الرسول فرمان برداری خداوند بی فرمان برداری رسول و فرمان برداری رسول بی فرمان برداری خداوند تعالی سود ندارد سوم شکر پدر و مادر بی آن دیگر مقبول نیست یکی از علمای تابعین مر این شکر را شرح میکند و میگوید که شکر خداوند تعالی پنج وقت نماز است چون پنج وقت نماز را بگذاری بوقت حق خداوند تعالی گذارده باشی چون بعد از پنج نماز بر مادر و پدر دعا کنی حق ایشان گذارده باشی خواه مرده و خواه زنده باشند دعا باید کرد چنانچه حق تعالی در کلام مجید خود تعلیم این فرمود که قوله تعالی ربّ ارحمهما کما ربّیانی صغیرا و اصل در وجوب است چون باین لطف دعا کنی از عهده فرمان بیرون آمده باشی در حدیث آمده است که آزارنده پدر و مادر را هر چه گو بکن که بوی بهشت بمشام او نرسد و نیکو دارنده پدر و مادر گو هر چه خواهی بکن بوی دوزخ بمشام او نرسد در مبکیات میآرد که روزی شخصی را وفات رسید او را در گور نهادند از گور بانگ خر میآمد سبب این را پرسیدند گفتند که روزی مادرش سخن میگفت مادر را گفت ای خر خاموش باش مادرش از وی برنجید گفت حق تعالی ترا در گور خر گرداند لاجرم از گورش آواز خر میآید

اگر رضای حق بخواهی در رضای مادر بکوش بیت

جنت که مقام سروران است
در زیر قدم مادران است
خواهی که رضای حق بجویی
آن کن که رضای مادران است

از اوستاد خود سلمه الله تعالی سماع دارم که میفرمودند که حق تعالی دعای بد مادر را در حق فرزند چنان باجابت میرساند که دعای بد پدر را زیرا که دعای بد مادر بدل نمیباشد هرچند که مادر رنجیده بود اما از فرزند بترا از همه عمر نمیکند اما می تواند که پدر چنان رنجد که هرگز خاطر با فرزند خوش نکند
بیت از سوز دل پدر حذر باید کرد ؎ از کوی جفای او گذر باید کرد ؎ گیرم که تو فرمان دهٔ آفاق شوی آخر نه بفرمان پدر باید کرد ؎ در توابع الکلم می آرد که الاب اعرف والام ارأم واراف یعنی پدر شناساتر و شریف تر و مادر شفیق تر و مهربان تر انس ابن مالک رضی الله عنه روایت میکند که جوانی بود در عهد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم نام او علقمه بود دایم طاعتها کردی صایم الدهر و قایم اللیل بودی ناگاه در نزع جان افتاد و زبان او در بند شد رسول صلی الله علیه وآله وسلم را خبر دادند علی و عمار یاسر را رضی الله عنهما بفرمودند که رفته کلمهٔ شهادت را هرچند تلقین کردند زبان او کار نکرد امیر المومنین علی رضی الله عنه بلال را نزد رسول علیه الصلوة والسلام فرستاد از ان حال خبر داد رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند علقمه پدر و مادر دارد گفتند مادر پیری دارد رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که تا مادر او را حاضر آوردند گفتند ای ضعیفه مرا از حال علقمه خبردار کن که زندگانی وی با تو بچه نوع بود گفت یا رسول الله او نیکوکار و پارسا بود اما من از وی بیزارم و خوشنود نیم که او رضای زن را بر رضای من برگزیده بود رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که ازان است که زبان او در بند شده است ای ضعیفه او را بحل کن تا زبان او کشاده شود گفت یا رسول الله او در حق من جفا بسیار کرده است او را بحل نمیکنم رسول علیه السلام فرمودند که تا صحابه گان را حاضر سازند و فرود زینه جمع کنند که علقمه را بسوزیم که مادر از وی راضی نیست مادرش گفت یا رسول الله فرزند مرا در نظر من بسوزی دلم کی طاقت آرد رسول علیه الصلوة والسلام گفتند ای ضعیفه آتش دوزخ از آتش دنیا سوزان تر است چون تو از وی راضی نیستی هیچ طاعت او قبول نیست آن ضعیفه فریاد برآورد که یا رسول الله من از وی راضی شدم و او را بحل کردم مادر او بدر خانه آمد آواز علقمه را شنید که کلمهٔ شهادت میگفت همان روز وفات یافت رسول علیه الصلوة والسلام بروی نماز کرده او را دفن کردند رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که ای گروه مهاجر و انصار هر آنکس که فضیلت نهد زن خود را بر مادر و پدر خود در لعنت خدای تعالی و فرشتگان باشد و خداوند تعالی فرض و نفل او را نپذیرد پس از رنجانیدن و ناخوشنودی ایشان بر حذر باید بود که کار آن دشوار است و عقوبت بسیار خواهد دید حق تعالی توفیق کرامت گرداناد

اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات الاحياء منهم والاموات بيا صغير الله باليغر وصلى الله على خير خلقه محمد واله واصحابه اجمعين

فصل هشتم در ذکر حقوق فرزند بر پدر و مادر

بدانکه فرزند را بر پدر و مادر شش حق است اول آنکه مادر او را از جای عقد کنند که مردم فرزند او را بجهت نسبت و زندگانی وی سرزنش نتوانند کرد زیرا که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که اطلبوا لکم الاکفاء حق دوم آنکه او را نام نیکو نهد و جهد کند تا نامی از نامهای رسول علیه السلام را نهد در حدیث آمده است که قال له ثلث بنين ولم يسم واحداً منهم باسمي فقد جفاني یعنی هر کرا سه پسر آید یکی را از ایشان بنام من نکند بدرستی که بر من جفا کرده است نقل است که فردای قیامت بندهٔ را بسوی دوزخ کشند فرمان در رسد که ای ملائکه این بنده مرا نگاه دارید که او را بنزدیک ما یک سنه است فرشتگان گویند که آن کدام است فرمان در رسد که او هم نام حبیب ما است محمد یا احمد یا محمود من شرم دارم که هم نام حبیب خود را عذاب کنم حق سوم آن است که او را قرآن بیاموزند که فضیلت قرآن خوانان بسیار است و اهل قرآن خاصگان خداوندم اهل القرآن اهل الله وخاصته حق چهارم آنکه او را بطعام حلال پرورند اگر بخلاف این بود لقمهٔ حرام در نفس او سرایت کند تا از وی کارهای ناشایسته در وجود آمد آورده اند که روزی مالک دینار میگریست از وی پرسیدند که موجب گریه تو چه باشد گفت مرا دختری است او مرا گریان کرده است گفت ای پدر روا داری که طعام حرام بما دادی ولیکن من روا ندارم که طعام حرام مرا دهی و من ندانم که من بر هم و تو درمانی این سخن مرا گریان کرده است پس فرزند را بطعام حلال پرورش سازید و اصل کلی درین معامله آن است که پدر اول لقمهٔ خود احتیاط بجا آرد تا نطفهٔ که حاصل شود و فرزند حلال زاده آید رسول علیه السلام فرمودند که لقمهٔ خود را پاک دارید که فرزندان شما از اثر لقمه ها اند و در وقتی که فرزند در رحم مادر بود باید که مادر او را از حرام و شبهه پرهیز فرمایند تا ثمرهٔ آن در نفس فرزند ظاهر گردد حق پنجم آن است که او را از ده سالگی نماز فرمایند تا بر نماز خوی گیرد که عادت خوردی پایدار بود در کتاب ابن سنی که در عمل روز و شب جمع کرده و نوشته و آن را از کتب محدثان معتمد بوده در آنجا بیارد این حدیث را که رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که بزنید کودکان هفت ساله را بترک نماز و او را ادب بکنند در مصابیح بیارد که در حدیث آمده است که ده ساله را ادب کنند و آن خود مشهور است اما در کتاب ابن سنی در هفت ساله حدیث آمده است

ع ششم آنکه او را بعلم مشغول کنند و از ننگ و جهالت و ضلالت برهانی که رستگاری در دنیا و آخرت علم است و اگر میسر نشود او را به پیشهٔ فرستی که پیشه امان است از فقر الحرفة امان الفقر افضل المتاخرین صدر الشریعه درین معنی گوید بیت

اگر حال نیک خواهی فرزند را بپیشه ... آموزش ای برادر قرآن خط و پیشه
هر کو خطی نخواند یا پیشه نداند ... چون پیشه نداند بیل کلند و تیشه
زیرا که پیشه باید روزی که کار افتد ... پس گاو خر چراند در کوه دشت و بیشه

هر چند مال بسیار داری فرزند را پیشهٔ آموز که روزی بود که او را بکار آید زیرا که مال دنیا اعتمادی را نشاید بیت بیاموز پرورده را دست رنج ٭ اگر دست داری چو قارون بگنج ٭ زیرا که اگر پیشه را نداند و خود را بر نعمت دنیا قادر نه بیند ضرورتا بیکار نشیند بسبب یکی از سه معنی باشد یا از زهد و یا از کاهلی و یا از تکبر اگر از زهد باشد که زود باشد بطمع گرفتار شود و اگر از کاهلی بود زود باشد که بگدایی مبتلا گردد و اگر از تکبر بود زود باشد که بدزدی افتد چون بکسب حلال مشغول بود از ین آفتها سلامت ماند در حجة الاسلام امام غزالی رحمة الله علیه در تربیت فرزندان در احیاء العلوم و کیمیای سعادت میآرد که بدانکه فرزند امانتی است در دست پدر ما در و آن دل پاک چون گوهر نفیس است و نقش پذیر چون موم و از همه نقشها خالی و چون زمین است تا هر تخم که در وی افگنی بروید اگر تخم خیر افگنی بسعادت دین دنیا برسد پدر ما در و معلم در ان ثواب شریک باشند و الا که تخم شر افگنی و او را بد و بار گذاری هر چه خواهد کند و با هر که خواهد نشیند و از خیر و صلاح توقع داری و خدمت کاری و حق گذاری طمع داری غایت ابلهی و خام طمعی باشد بیت پسر کو میان قلندر نشست ٭ پدر گو ز خیرش فروشوی دست ٭ صاحب روضة الخلد مولانا محی الدین خوانی طاب سراه میگوید که روزی در شهر یزد وعظ میگفتم و در حق پدر ما در سخن میرفت پسری برخاست و گریان شده گفت یا مولانا چه میفرمائی در حق فرزندی که ریش پدر را بگیرد و چوب بر سر پدر ریزند و بشکند گفتم از پدر چه کار آموخته است گفت خر بکرایه دادن گفتم جرم اول از طرف پدر راست که او را در خوردی بمکتب فرستادی تا علم ادب و شریعت را بیاموختی و با صالحان صحبت داشتی با پدر بی حرمتی نکردی و تعظیم پدر بواجبی بداشتی اما از کودکی بر ذنب خر گرفتن عادت کرده بود و چوب بر سر پدر زده پنداشته که بر سر خر می زند بیت ندانی که صحبت اثرها کند کہ بی حرمتے با پدر می کند پس فرزند را از تاریکی جهل بروشنائی علم آر که علم فخر است و جهل عار بیت ز دانش بود مرد را افتخار ٭ نباشد چو بیدانشے هیچ عار ٭ خدا گفت بی دانشان را مثل بقرآن کالانعام بلهم اضل ٭ بیت شرف آدمی است دانائی ٭ نه به پیری و مال برنائے

بیت جوان باادب بینی بر دبر سال مهتر ٭ که به ده ساله دانائی ز پنجه ساله گا ذخر ٭ من از علم ادب گویم تو از پیری سخن رانی ٭ که از پیری شرف بودی بدی ابلیس فاضل تر ٭ شرف پیری برد کو از جوانی عزت آورده است ٭ وگرنه پیر جاهل راکه گویداز جوان بهتر

فصل نهم در ذکر خادمان وطریقه معامله بایشان

در کتاب ریاض الصالحین آورده که بدانکه خادمان را بر مخدومان حقها است آنهانرا نگاه باید داشت زیراکه در قیامت از حقوق ایشان خواهند پرسید واز هرچه سوال کردنی بود فرو نخواهند گذاشت قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون پس یادکن از مواقف سوال وحساب چنان زندگانی کن که در ثانی از عهدهٔ جواب بیرون توانی آمدن که دشوار بود آنجا گرفتار شدن ونیز رسول علیه السلام فرموده که هر یک از شما بمنزلهٔ شبانید وهر یک از شما پرسیده شوید وسوال کرده شوید از رعیت خود پس چنان باش بر یمی نه چنان باش که برهنه در حدیث میآید که مردی از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کرد در باب خادمان فرمودند که خدمتگاران شما برادران شما اند همان خورانید ایشان راکه خود خورید وهمان پوشانید ایشان راکه خود پوشید یعنی همچنانی که خود را گرسنه وبرهنه نمیگذارید ایشانرا نیز مگذارید وایشان را عذاب مکنید کاری که قوت وطاقت ایشان باشد فرمائید یعنی ایشان نیز بندهٔ آفریدهٔ خداوندند وآدمی اند همچون تو هرچه برخود پسندی بر ایشان پسند وبعلت آنکه ایشان مطیع ومسخر تو اند بنظر حقارت بایشان منگر شاید که او دوست خداوند تعالی باشد واو بر خداوند از تو عزیز تر باشد ونیز نمیدانی که ختم عمر تو برچه خواهد بود واز ان او برچه ای بسا بردهٔ که خارزار در دنیا در آخرت از مولی عزیز تر خواهد بود بمال فانی وجاه عاریتی چه تازی بنسبت عالی چه فخر کنی که دران روز فخر بتقوی وایمان وعمل صالح خواهد بود قوله تعالی فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون واز ان نپرسند که پدر تو کیست بلکه پرسند که عمل تو چیست واقف باش که تا فردای قیامت از برای غلامی وکنیزکی بدوزخ نروی که حسرت تمام بود چنانکه در حدیث آمده است که گروهی چند را در قیامت حسرت از همه کس بیشتر است یکی عالمی که دیگران بعلم او راه راست یافته باشند واو بعلم خود عمل نکرده باشد او را بدوزخ برند دیگران را در بهشت دوم توانگری که مال بفرمان حق نداشته باشد یعنی بناوجه گرفته باشد وبناوجه خرج کرده باشد وحقوق الله تعالی در ذمهٔ وی مانده باشد بعد از وی وارث وی بآن مال راه بهشت رفته وآن مال را در فرمان رضای

حق صرف کرده فردای قیامت وارث را در بهشت می برند بسبب آن مال و مورث را بدوزخ سوم برده که او فرمان برداری خداوند کرده وخدمت مولی بجای آورده واز مولی ستمها دیده خاریها وزاریها کشیده فردای قیامت او را در بهشت می برند وخواجه را که ظالم بود بدوزخ میکشند حسرت این گروه خلق از همه کس زیاده وبالاتر باشد بیت اندر ره دین خواجه کم آمد ز غلام ✤ یک بندهٔ پخته به ز صد خواجهٔ خام ✤ شکرانهٔ آنکه او را زیر دست تو گردانید با وی نیکویی کن میتوانست که کار برعکس این بودی تو او را خریدهٔ نه آفریدهٔ بیت او را تو بده درم خریدی ✤ آخر نه بقدرت آفریدی ✤ از مکافات ومجازات روز قیامت یاد بکن نقل است که روزی امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه گوش غلام خود را بمالید بسبب جرمی که کرده بود غلام آه میکرد عثمان رضی الله عنه پشیمان شد پیش غلام آمد گفت ای غلام تو نیز گوش مرا بمال مرا طاقت وتحمل قصاص روز قیامت نیست والحاح کرد غلام گوش مبارک او را گرفت ونرم نرم میمالید عثمان رضی الله عنه گفت سخت تر بمال غلام گریان شد گفت ای خواجه من نیز از ان روزی ترسم که تو می ترسی در صحیح مسلم می آید بروایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که فرمودند هر کس بزند غلام را حدی که بروی آن حد نباشد یا طپانچه بروی زند کفارت او آن باشد که او را آزاد کند ونیز در صحیح مسلم می آید بروایت عقبة بن الانصاری رضی الله عنه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم عبد الله ابن مسعود را دیدند که غلام خود را میزند سه کرت فرمودند که بدان ای پسر مسعود خدای تعالی قادر است بر تو از تو برین غلام گفت یا رسول الله او را از برای رضای خدای تعالی آزاد کردم فرمودند اگر چنین نمیکردی میسوخت ترا آتش دوزخ

فصل دهم در ذکر حقوق سایر حیوانات

در کتاب ریاض الناصحین آورده است که سایر حیوانات را بر آدمی حقوق است آنرا نگاه باید داشت وبر ایشان رحم باید کرد تا حق تعالی در روز قیامت با تو ببخشد ورحم کند رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که ارحم ترحم رحم کن تا بر تو رحم کنند اما حق ستوران بر تو آن است که ایشان را بار گران ننهی که بحقیقت خود را گران بار گردانی پس ایشان را بکاری مدار وکار سخت مفرمای وادب نالایق مکن وگرسنه وتشنه مگذار که ایشان را زبان گفتار نیست وخاموشی ایشان جز از عجز واضطرار نیست پس ایشان را عزیز باید داشت وعزت ایشان بجو رگاه جو د پایگاه است نه در مدرسه وخانقاه است بیت تعظیم خرد ر آخور گاه است پایگاه است ✤ خر را عزیز داری جو ده

بوقت هم کاه و حکمت چیست که حق تعالی انسان را گویائی داد وایشان را مهر خاموشی بر دهان نهاد
آن است که آدمی بجنس خود محتاج است به بسیاری چیزها و محتاج بنطق بود او را گویائی داد نداما حیوانات
بجنس خود محتاج نبودند زیرا که پوستین وفعل وترک وصلاح خود با خود دارند پس محتاج بنطق نبودند ازین
جهت ایشان را گویائی نداد ندا این دلالت میکند بر فضیلت خاموشی بیت بیاموز ز بهایم از تو گفتار

توخاموشی بیاموز از بهایم
همچنین شد پیش پیری مرد هشیار
که ما را از حقیقت کن خبردار
جوابش داد آن پیر طریقت
که دو چیز است در معنی حقیقت
بگویم تا اگر نیکو نیوشی
یکی کم گفتن است دیگر خموشی
زخاموشی است بر دست شهان باز
که بلبل در قفس ماند بآواز

در صحیح ترمذی آورده که ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت می کند
که من احسن اسلام المرء ترکه مالا یعنیه خوبی اسلام مرد آن است که ترک کند چیزی را که او را
بکار نیاید پس مرد باید که بی ضرورت سخن نگوید بیت روز محشر که سر بار همه بگشانید
هرچه خواهی که نه بینند دران بار منه اما حقوق سایر حیوانات وجانداران آن است که شفقت بر
ایشان نگاه دارد و رحم کند تا حق تعالی در وقت درماندگی بر تو رحم کند چنانچه در طیب قوة القلوب
می آرد که از استاد ابو علی دقاق رحمة الله علیه که اگر بر موری رحمت کنی حق تعالی آن مور را در
تو شفاعت دهد نقل است که فردای قیامت بنده را حکم بدوزخ شود فرشتگان او را بسوی
دوزخ می کشند ناگاه مور ضعیفی پیش آید او را بشناسد گوید خداوندا درحق این گواهی دارم تو دانا
تری که روزی این بنده در دنیا مرا در راهی پیش آمد وقدم خود از من نگاه داشت و بر من رحم کرد
و مرا خسته وهلاک نکرد خداوندا امروز درمانده است او را بمن بخش فرمان شود تا او را در بهشت تا بدانی
که رنج کسی درین درگاه ضایع نشود آنگاه آن مور گوید ای بنده خدای شرمت باد که مدت هفتاد
سال است که درمیان مسلمانان بودی اگر امروز ترا شفاعت من نبودی ومار از نهاد تو برآمدی
آه ازین علمهای بالتقصیر اخلاق ابیت گر بقیامت روم بی خبر از عمل به که خجالت برم چون بگشاید
بارها کان همه ناموس رزق چون درم ناسره روی طلی کرده داشت هیچ نبودیش عاره روز قیامت
خلق طاعت خیر آورده ما چه بضاعت بر هم نهد تو از افتقاره الهی مفلسان می باشیم چنین میدانی
که درمانده گانیم سے بینی برحمت بی علت بر ما مسکینان رحمت فرمای بجود کرم یا رحمن

فصل یازدهم در ذکر فضیلت طعام خوردن با دوستان و برادران دین

در کیمیای سعادت آورده است که بدانکه مهمانی کردن دوستی را بطعام از بسیاری صدقه فاضل

تر است در خبر است که در سه چیز مجهر مانند بنده را آنچه سحر خورد و آنچه بدان افطار کند و آنچه با دوستان خورد جعفر ابن محمد گوید رضی الله عنه که چون با برادران بر خوان نشینی شتاب مکنی تا مدت بکشد که آن مقدار از جملهٔ عمر حساب نباشد حسن البصری رضی گوید که هر چه بنده بر خویشتن یا بر پدر نفقه کند آنرا حساب بود مگر طعامی که در پیش دوستان نهاده باشد و بعضی از بزرگان عادت داشتند که چون برادران خوان نهادندی و طعام بسیار بر خوان نهادندی و گفتندی که خبر رسیده است بما که هر طعامی که از دوستان پس آید خدای تعالی بران حساب نکند و ما میخواهیم که از ان خوریم پس خوردهٔ آنکه از پیش مهمان برداشته باشد علی رضی الله عنه گفت صاعی طعام که پیش برادران نهم دوستر دارم از آنکه بنده آزاد کنم در خبر است که در روز قیامت حق تعالی گوید یا ابن آدم گرسنه شدم مرا طعام ندادی بنده گوید که یا رب العزت چگونه گرسنه شدی و تو خدا وند همه عالمی ملک تعالی گوید که برادران تو گرسنه بودند اگر ایشان را طعام و آب دهی تا سیر شوند آنرا خدای تعالے از آتش دوزخ دور گرداند بهفت خندق که از خندقی تا بخندقی پانصد ساله راه است و نیز فرمودند رسول علیه السلام خیرکم من اطعم الطعام بهترین شما آن است که طعام بیشتر دهد آداب خوردن دوستان نیز بزیارت یکدیگر شوند بدانکه درین چهار ادب است اول آنکه قصد نکند تا بوقت طعام نزدیک کسی شود در خبر است که هر که قصد طعام کسے کند ناخوانده در شدن فاسق است و در خوردن طعام حرام خوار است اما اگر باتفاق فرا سر طعام برسد بی دستوری نخورد و اگر گویند که بخور داند که از دل نمیگوید هم نخورد که نشاید و لیکن بتعلل و بتلطف دست بدارد اما اگر قصد کند بخانهٔ دوستی که بروی اعتمادی دارد و از دل وی آگاه باشد روا باشد که میان دوستان این سنت است و رسول صلی الله علیه و آله وسلم و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما در وقت گرسنگی در خانهٔ ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم بن التیهان طعام خواستند و این اعانتی باشد میزبان را در عین چیز چون داند که وی راغب است و از بزرگان کسی بوده است که سیصد و شصت دوست داشته است هر شبی بخانهٔ یکی بودی و کسان بوده اند که سی دوست داشته اند تا هر شبے بخانهٔ کسی بودی این دوست معلوم ایشان بودندے بجای کسب و صلاح و ایشان سبب رغیف و عبادت این قوم بودندی بلکه چون دوستی از دوستان دین آمدی بخانهٔ دوستی روا بود که اگر وی در خانه نباشد طعام وی بخورند رسول علیه السلام در خانهٔ بریره شد و طعام وی بخورد در غیبت وی زیرا که دانست که وی بدان شاد شود محمد ابن واسع که از بزرگان ورع بود با اصحاب خویش بخانه حسن البصری رفتے و آنچه یافتندے

بخوردندی چون حسن بیامدی شاد شدی دگروهی در خانهٔ سفیان ثوری چنین کردندی در آمد گفت
اخلاق سلف برین نهج بود معذور دارید که ایشان چنین کردند آنکه خداوند خانه ایشان را گوید خواهید
و چه آرزو دارید ثواب دران بیشتر بود رسول علیه السلام میگویند که هر که بآرزوی برادر مسلمان
قیام نماید هزار هزار حسنه در نامهٔ اعمال او بنویسند هزار هزار سیئه از و بسترند و هزار هزار درجهٔ وی
را برافرازند و از سه بهشت سیر کنند از فردوس و از عدن و از خلد اما پرسیدن که بیارم یا نه مکروه است
و مذموم بلکه آنچه باشد بیارد و اگر نخورد و باز گیرد آنکه سبب دوری راه منع نکند بلکه هر چه احتمال تواند
کرد و اعادت احتمال تواند کرد و در توریت است که یک میل راه عیادت بیمار رود و میل راه تشییع جنازه
را و سه میل اجابت میزبان را و چهار میل برادران دین را زیارت کند آنکه اگر روزه دارد منع نکند
لیکن حاضر آید و اگر میزبان را وحشت نباشد بوی خوش و حدیث خوش قناعت کند که میزبانی
روزه دار این بود و اگر آنچه خواهد بگشاید که مزد شادی دل مسلمانان از روزه بسیار خوشتر است حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم انکار کرده است بر کسی که چنین کند و گفته است که برادر تو تکلف کند و
تو گوئی که من روزه دارم آنکه میوه تقدیم کند اول تره از تیره خالی نگذارد که چون بر سفرهٔ سبزی
باشد در اثر است که ملائکه آنجا حاضر شوند باید که خوشتر فراپیش دارند تا از ان سیر شوند و عادت
بسیار خوارگان باشد که غلیظ ترین فراپیش دارند تا بیشتر توانند خورد این مکروه است و عادت
گروهی آن است که جملهٔ طعام ها را بیکبار بنهند تا هر کسی از ان خورد که خواهد چون الوان طعامها را
بنهند زود نگیرند باشد که هنوز سیر نشده باشند در کتاب انیس الارواح آورده اند که رسول علیه الصلوة
و السلام بر خوان کمتر خورده و لیکن منع نکرده است اما همیشه بر سفرهٔ سرخ طعام خوردی و اگر مهمان
بیامدی مهمانی باز همچنانکه بر سفرهٔ سرخ خوردی گفتے تا مانند که خوان عیسیٰ علیه السلام سفرهٔ سرخ بود که از
آسمان فرود آمده بود و در هفت گرده بود و پنج انار و نمک پس هر که بر سفرهٔ سرخ نان بخورد بی شک
بهر لقمه صد نیکی بنویسند و ده درجه در بهشت بیابد و در همسایگی عیسیٰ علیه السلام بوده باشد و در
خوردن نان بر سفرهٔ سرخ یک شهرستان ببیند و چون از خوردن فارغ شود خدای تعالیٰ جملهٔ گناهان
او را بیامرزد آنگاه فرمودند رسول علیه الصلوة و السلام هر که بر سفرهٔ سرخ نان خورده است مهتر ابراهیم
علیه السلام است آنگاه فرموده اند که حضرت موسیٰ علیه السلام هرگز نان نخورده است مگر بر سفرهٔ سرخ
پس گفت بدان خدای که جان من در تصرف او و بامر او هر که نان بر سفرهٔ سرخ بخورد چنان است
که حج عمره بجا آورده باشد آنگاه فرمودند که هر که بر سفرهٔ سرخ نان بخورد فردای قیامت مهتر جبرئیل علیه

السلام را فرمان شود تا براق نور بیارد و در پوشاند در حلهٔ از نور و در بهشت برود قصری یابد انگاه فرمودند هر که مهمان را بر سفرهٔ شیخ طعام بخوراند که از ان سفره مهمان طعام برگیرد هزار نیکی در نامهٔ اعمال او ثبت کنند انگاه گفت شنیدم از بزرگان دین هر که بر سفرهٔ شیخ نان بخورد خدای تعالی بنظر رحمت درو نگرد و هزار درجه برو نویسد

فصل دوازدهم در ذکر خدمت کردن زنان مر شوهران خود را

بدانکه خدمت کردن زنان مر شوهران از واجبات اسلام است و حق شوهر بر زن بسیار است وازانجا که رسول علیه السلام فرمودند که اگر من امر کردمی که کسے را سجده سازد کسی هر آینه بفرمودمی که تا زنان سجده کردندی شوهران خود را از بزرگی حقی که خداوند تعالی داده شوهر را بر زن لیس زنان را مطیع و فرمان بردار شوهر باید بود تا رضای حق بیابد اما فرمان برداری زن مر شوهر را وقتی واجب شود که کاری فرماید زن را که از حقوق زنا شوهری باشد بروایت سلمان فارسی رضی الله عنه که روزی خاتون قیامت فاطمهٔ زهرا رضی الله عنها بر رسول علیه الصلوٰة والسلام درآمد چون نظر وی بر رسول صلی الله علیه وسلم افتاد گریان شد رسول علیه السلام از وی سوال کردند که چه چیز میگریاند ترا یا فاطمه گفت یا رسول الله دوش سخن رفت میان من و علی و علی رضی الله عنه بر من غضب گرفت بسبب سخنی که بے قصد من گفته شد و از زبان من صادر شد چون دیدم که در غضب شد من عذر خواهی میکردم تا از من راضی شد و بر روی من بخندید رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که ای فرزند تو ندانسته که رضای شوهر سبب رضای خداوند است و ناخوشنودی شوهر سبب ناخوشنودی خداوند است ای فاطمه خنک باد مر آن زن را که شوهر از وی راضی باشد که بهر روزی وشبی رضای شوهر جسته باشد بهتر باشد آن زن را از عبادت یکساله ای دختر فاضل ترین همهٔ عملها مر زنان را بعد از فریضهای خداوند تعالی فرمان برداری شوهر است ایضاً فرمودند پیغمبر علیه السلام ای دختر فاضل ترین همهٔ عملها مر زنان را بعد از فریضهای خداوند تعالی وبعد از فرمان برداری شوهران هیچ کار مر زنان را فاضل تر از دوک رشتن نیست که یکساعت نشستن از برای دوک رشتن بهتر بود مر زنان را از عبادت یکساله و بهتر از ریسمان که زن بریسد ثواب شهیدی در دیوان وی بنویسند ای فاطمه چون شوهران از زنان راضی باشند درآید آن زن از هر دری که خواهد در بهشت اگر زن از شوهر را اندوهگین بود در لعنت خداوند بود تا آن

هنگام که شوهر از وی راضی شود آورده اند که مردی بود در عرب رحیم نام که از وی زشت تر کسی نبود و او را زنی بود که در همه عرب از و خوبروی تر نبود هرگاه که شوهر وی در آمدی آن زن باستقبال او رفتی و گرد از روی او پاک کردی و طعام پیش او نهادی چون از طعام فارغ شدی آب بر دست وی کردی تا دست بشستی زن این همه او را خدمت میکرد اما مرد در غلط افتاد که گفت این زن بر من عاشق شده است روزی از زن پرسید که میخواهم که بدانم که در عالم کرا دوست تر میداری زن گفت اگر راست میخواهی من هیچکس را از تو دشمن تر نمیدانم اما بدانکه من در آینه نظر کردم جمال خود را بدیدم و زشت روی ترا مشاهده نمودم گفتم من نعمتم از خدای تعالی به این مرد با خود گفتم ای تن بر محنت خدای تعالی صبر کن تا جزای صابران یابی و وی در نعمت خداوند شکر کند تا ثواب شاکران یابد فردای قیامت او با در زمرهٔ شاکران به بهشت و من با طائفه صابران در بهشت رویم انشاء الله تعالی آلهی ما را توفیق شکر گذاردن در نعمتها و صبر کردن در بلاء و محنتها کرامت فرمائی و ثواب شاکران و صابران همه ارزانی داری بفضل و کرم خود

فصل سیزدهم در ذکر حقوق زنان بر شوهران ایشان

بدانکه همچنانی که شوهران را بر زنان حق ست و زنان را نیز بر شوهران حق ست و آن شش حق است که مرد آنرا نگاه باید داشت اول آنکه با زن خوشخوی و تازه روی باشد که حق تعالی فرموده است که قوله تعالیٰ وعاشروهن بالمعروف یعنی با ایشان زیست خوب کنید تا تنگی نه بینند در خبر ست که رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند ابوبکر رضي الله عنه را که مرد در روی زن بری تازه نگاه کند ثواب آزاد کردن بردهٔ در دیوان او بنویسند و اگر تبسم با زن کند ثواب حج عمرهٔ بنویسند و اگر کنار و قبله کند ثواب صد یعنی زیاده کنند و آن فعل مخصوص را کند هر دو آمرزیده شوند اگرچه گناه بسیار داشته باشند دویم آنکه او را کار بیرون نفرماید تا نظر نامحرمان بروی نیفتد و فسادی که از و حاصل شود وبال آن مرد را بود فرمودند رسول علیه الصلوة والسلام هر کسی که سعی کند از برای حاجت زوجهٔ خود تا او در خانهٔ نشیند که تا نامحرمان را نظر بروی نیفتد همچنان باشد که اسیران امت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را خریده آزاد کرده باشد حق سوم آنکه علم و ادب و شریعت او را بیاموزد از فرائض و واجبات و علم حیض و نفاس و نماز و روزه وغیره و رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که سخت ترین عذاب در روز قیامت کسی را بود که اهل خود را جاهل گذارد و امور دین و دنیا نیاموزد روز قیامت هر دو سیاه روی بر منبر آتش بایستانند زن گوید اخذ لك الله رسوا گرداند خدای تعالی ترا همچنانکه در دنیا مارا امر معروف و نهی منکر نکردی و از دنیا بسوی عقبی رغبت ندادی تا هم خود را

هلاک کردی وهم مرا بس زبانیه ایشان را بسوی دوزخ برانند چهارم آنکه او را طعام حلال دهد وجامهٔ حلال پوشاند که رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی بها یعنی هر گوشت که از حرام روید آتش بدان اولی بود حق پنجم آنکه در نفقه او را نرنجاند و مال او را بی دستوری نخورد حق ششم آن است که رنجی که از ان رسد بکشد و تحمل کند تا ثواب یابد در حدیث آمده است که بروایت انس ابن مالک رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که فرمودند که هر که بزند زن را عاصی شود بخداوند تعالی و رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که المرأة الصالحة خير من الف رجل صالح یعنی زن صالحه بهتر است از هزار مرد صالح و تاویل حدیث بر آن است والله اعلم که یک زن چون صالحه وعفیفه باشد هزار مرد از فتنهٔ سالم باشند و اگر آن زن را زندگانی بصلاح نباشد هزار مرد را خطر باشد که بسبب وی در معصیت افتند پس ثابت شد که یک زن صالحه بهتر از هزار مرد صالح می باشد

فصل چهاردهم در ذکر فضیلت خیرات

در تفسیر معنی وخلاصة الحقایق وفواید الفواد آورده که چون در خیرات پنج شرط موجود شود بی شک آن خیرات قبول افتد و از ان پنج شرط دو پیش از عطا و دو در حال عطا است و یکی بعد از عطا است اما آنکه دو پیش از عطا است یکی آن است که انچه خواهد داد از وجه حلال حاصل کند دوم شرط آن است که نیت کند بمرد صالح بدهد که در فسق فساد خرج نکند یعنی باهل صلاح بدهد و بانشراح دل و دو شرط که در حال عطا است یکی آن است که برضای تمام بدهد دوم آنکه بخفیه بدهد و آن یک شرط که بعد از عطا است آنست که انچه دهد آن بر سر زبان نیارد و ذکر آن نکند رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند بدرستی که در بنی آدم سیصد شصت استخوان است و در هر استخوان از ان هر روز خیر است گفتند که یا رسول الله چگونه توانیم رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که راه نمودن راه گم کرده را خیرات است و هر چه زیان رساند در راه خلق از خار و کلوخ و نجاست و جز آنرا از راه دور کردن خیرات است رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند بدرستی که بیاید بر شما زمانهٔ که مردمان خیرات دست کرده بگردند و کسی را نیابند که خیرات را قبول کند و بر هر که عرض کنند بگوید که اگر بهمین خیرات تا شب حیات یابم هر آینه که قبول کنم امروز بدین حاجتی نیست رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که رد مکنید سائل را اگرچه بسبب سوخته باشد و رسول علیه السلام فرمودند که خیرات مسکین اجنبی را دهی یک ثواب خیرات

یابی واگر قرابت را بدهی دو ثواب یابی یکی ثواب خیرات دوم ثواب صلهٔ رحم ابو هریره رضی الله عنه
میگوید که مرا رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که هر نفسی نوشته شده است بروی خیرات هر روزی
که آفتاب طلوع میکند پس هر که عدل کند میان دو کس آن خیرات است یعنی هر چه بدهد بگوید هر دو را
برابر باشد بجانبی میل کند اگر کسی ضعیفی را و ناتوانی را ببیند که بر مرکب سوار نمیتواند شد او را اگر سوار کند
و درخت او و متاع او بر ستور او نهادن خیرات است و کلمهٔ طیبه گفتن و سخن نرم و شیرین گفتن و نیکو
گفتن خیرات است و هر گاهی بسوی مسجد بنماز برود خیرات است در حدیث آمده که در هر مسلمانی در هر
روزی خیرات است پس یکی گفت کیست که طاقت دارد پس رسول علیه السلام فرمودند که دور کردن
از راه چیزی را که زیان دارد مر مردمان را خیرات است و امر معروف و نهی منکر بجا آرد خیرات است و
جواب سلام دادن نیز خیرات است و پرسیدن بیمار خیرات است و از پس جنازه رفتن و شنوانیدن
سخن مرگ را خیرات است و مجامعت کردن با زن خود خیرات است پس مردی گفت این چگونه
خیرات باشد مجامعت با زن خود که قضای شهوت میکند رسول علیه الصلوٰة والسلام گفتند از ان
از انکه از حرام پرهیز کند و خود را حلال میدارد و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که هر چیز نفس تو
بخورد آن ترا خیرات است و طعامهای مر خادم خود را بدهی ترا خیرات است آورده اند که ابن عمر رضی
الله عنهما شکر خیرات دادی او را گفتند اگر بهای این را بدهی فقیران را نفقه بیشتر باشد گفت آری
این را میدانم ولیکن در کتاب کریم خوانده ام که قوله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی
هرگز امید ندارید نیکوئی را یعنی بهشت را تا صدقه ندهید از انچیزی که شما دوست میدارید و بدرستی
که خدای تعالی میداند که من شکر را دوست میدارم رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که رد مکنید
سائل را اگرچه مانند سر گنجشک باشد از طعام پیغمبر علیه السلام فرمودند که بلائی فرود می آید از آسمان و
خیرات بالا میرود از زمین هر دو را ملاقات میشود پس خیرات میگوید بلا را که بسوی که میروی بلا گوید بسوی
فلانی پس خیرات گوید که من خیرات اویم ترا نگذارم که بسوی آنکس روی در بلا محکم در آویزد و چیفد
و در هوا بماند تا روز قیامت و بنده بیاساید و خلاصی یابد در خبر است که فرمودند پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم بیماران را دارو کنید بخیرات و مالها را احصار کنید بدادن زکوٰة و پیش از آمدن بلا دعا کنید گفت سعید
ابن مسعود الکند که از حضرت رسول علیه الصلوٰة والسلام شنیده ام هیچکس نیست که صدقه دهد شب یا
روز که نها و نگاه داشته از ان روز تا آن روز که بمیرد از گزیدن مار و از فرود آمدن دیوار و از مرگ
مفاجات ایمن ماند و ایضاً در خبر است که ابو هریره رضی الله عنه گفت از پیغمبر علیه السلام شنیدم

که مرآدمی راسیصد شصت پاره استخوان است وبهر کدام آن خیرات واجب است گفتند یارسول الله
اگر کسے آن نتواند دادگفتند بعد آنها تسبیح کند یا تهلیل گفتند یارسول الله اگر نتواند فرمودند که در
مانده رایاری دهد وباکسی که در خرید فروخت زیرکی ندانسته باشد ویا در دعوی خصومت اورا
یاری دهد گفتند اگر آن نکند فرمودند راه های مسلمانان راپاک باید داشت گفتند اگر این رانیز
نکند فرمودند که رنج خود را از خلق باز دارد

فصل پانزدهم در ذکر عقیقه کردن ونام فرزند نیکو نهادن

در زوایدشرح فوائد می آرد بدانکه عقیقه بنزد محدثان سنت مؤکده است وقول امام شافعی رح
موافق ایشان است ونزد امام احمد حنبل وامام راوندی واجب است وبقول بعضے سُنت زائده ونزد
حجۃ الاسلام امام غزالی علیہ الرحمۃ نیز سنت موکده است ونزد برخی مستحب است وبقول امام مالک از پسر
سنت است نه از دختر ونزد بعضی از پسر واز دختر یگان یگان گوسفند است بدانکه اول چون فرزند از مادر
جدا شود در گوشهای وی بانگ نماز واقامة گویند وبکام وی شیرینی رسانند ودعای برکت کنند در روز ولادت
ولیمه کنند واین ولیمه را عروس گویند در روز هفتم از ولادت عقیقه کنند وتفسیر عقیقه این ست که اول
نام نیکو نهند وبعد از ان سر تراشند اگر فرزند نرینه باشد دو گوسفند بکشند واگر مولود مادینه باشد یک گوسفند
بکشند وموی سر مولود را بعد از خشک شدن نقره یا زر کرده تصدق دهند واستخوان گوسفند را نشکنند
وکله گوسفند را بسر تراش دهند وران چپ را بدایه بدهند ودو بخش را بپزند ودعوت سازند وصحیح این ست
که مدت ختنه تعین نیست ولیکن بحال کودک بنگرند هر وقت که او توانا باشد ختنه کنند وختنه در نزد فقها
سه قول ست بعضی گویند که ختنه فریضه است نزد بعضی واجب ست وصحیح این ست که سنت است
وباید که در روز ختنه کلیمه کنند چنانکه دعوت عروس را ولیمه گویند دعوت ختنه را کلیمه گویند واین کلیمه چون
ولیمه عروس است چون فرزند بالغ شود نکاح کنند در روز دویم دعوت کنند وگوسفند بکشند که این ولیمه سنت
مؤکده است زیرا که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام بعبدالرحمن ابن عوف فرمودند که بارك الله
فيك اولم ولو بشاة واگر نتوانند آن مقدار طعام که جماعه دوستان آن را بجز ند کفایت باشد رسول صلی الله
علیه وآله وسلم چون صفیه رضی الله عنها را در نکاح خود در آوردند به بست خرما ولیمه ساختند ودر تزویج بعضے
زنان ولیمه کردند وچون فرزند از سفر تجارت وغیره قدوم آرد نیز دعوت سازند این دعوت نیز از سنت
ومستحبات ست بدانکه دعوت ولادت را خرس گویند ودعوت عقیقه را صبیغه گویند ودعوت نکاح را ولیمه

عروس گویند و دعوت ختنه را کلیمه گویند و دعوت از سفر آمده را جیعه گویند و در فتاوی خانی مذکور ست که چون ماه
که موی از سر مولود فرود آرد و دو گوسفند قربانی کند یکی بجهت فرزند دوم برروح رسول صلی الله علیه وآله وسلم و چهار
حصه کند سه حصه را ببرند تا خویش و اقارب بخورند و یک حصه را تصدق کنند ایضا فیه روزی قطب العالم دام
برکاته فرمودند که در حدیث رسول صلے الله علیه وآله وسلم آمده است که فرزندی که از شکم مادر زاده باشد بهر تار
موی با وی دروی و مرضی باشد باید که موی سر او برگیرید و صدقه بدهید تا از مرض نجات باید در منافع المسلمین
آورده که یکی از بدعتهای جاهلان ست که در روز ششم از ولادت عقیقه میکنند و در سنت رسول علیه الصلوة
والسلام آن ست که روز هفتم می باید که عقیقه کنند اگر مولود پسر باشد دو گوسفند ذبح کنند و اگر دختر باشد یک
گوسفند ذبح کنند و نزدیک امام احمد حنبل عقیقه واجب است در روز هفتم موے سر مولود را برگیرند آن مقدار
که تواند زر یا نقره تصدق کند در شرح اوراد می آرد چون فرزند پیدا شود در روز هفتم موے سر او را بگیرند و نام نیکو
نهند اگر پسر باشد دو گوسفند ذبح کنند و تحقیق که رسول علیه الصلوة والسلام عقیقهٔ ذات خود را کردند بعد
از انکه بدرجهٔ نبوت رسیدند یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چهل ساله شدند الله تعالی آنحضرت را بدولت
پیغمبرے رسانید بعد از پیغمبری عقیقهٔ ذات خود را کردند و نیت در وقت ذبح کردن گوسفند عقیقه این ست
که ای بارخدایا این عقیقهٔ فرزند من ست که نام آن فرزند این ست خون این گوسفند بدلهٔ خون فرزند
ست و گوشت این ذبیحه بدلهٔ گوشت فرزند ست و پوست این مذبحه بدلهٔ پوست این فرزند ست
و استخوان این گوسفند بدلهٔ استخوان فرزند ست و موی این گوسفند بدلهٔ موی فرزند است
بارخدایا این گوسفند را سربها و سرخرید فدیهٔ فرزند من گردانی و وی را بدان فدیه از عذاب آتش دوزخ نگاه داری آمین

فصل شانزدهم در ذکر شرهٔ ثلث یعنی شرهٔ غضب و شرهٔ طعام و شرهٔ جماع

در صحیحین می آید که بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلے الله علیه وآله وسلم که فرمودند
ليس الشديد بالصرعة انما الشديد الذي يملك نفسه عند الغضب یعنی پهلوانی بکوشتین
گرفتن نیست که کسی را بیندازد بلکه مرد آنکس باشد که در حال غضب خود را نگاه دارد از خشم
راندن و مرد در حال غضب در دست شیطان چنان اسیر ست که گویا در خم چوگان او ست خطر آن
بود که او را در معصیت بلکه در کفر اندازد و در شرح صحیحین و اسامی می آرد بروایت ابوهریره رضی الله
عنه مردی در نزدیک رسول علیه الصلوة والسلام آمد گفت اوصنی یعنی وصیتی کن مرا
که چون آن کار بکنم رستگاری یابم رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که لا تغضب یعنی در غضب مشو

فقال الرجل مراراً فقال لا تغضب یعنی آن مرد بارها گفت یا رسول الله مرا وصیت کن رسول علیه
الصلوة والسلام میفرمودند که لا تغضب و در حدیث دیگر فرمودند که من کظم غیظا و هو یقدر علی انفاذه
ملأ الله قلبه امنا و ایمانا یعنی فرمودند که هرکس که فرو خورد خشم را در حالی که قادر باشد بر راندن خشم خداوند
تعالی دل او را پر امن و ایمان گرداند آما شره طعام در صحیحین می آرد بروایت ابن عمر رضی الله عنهما از
رسول علیه الصلوة والسلام که فرمودند المؤمن یاکل فی امعاء واحد والکافر یاکل فی سبعة امعاء یعنی مؤمن در
یک روده طعام میخورد و کافر در هفت روده طعام میخورد در دقایق می آرد که سبب ورود این حدیث
آن بود که مرد اکولی را در پیش رسول علیه السلام یاد کردند و صفت اکل وی کردند و او کافر بود چون
مسلمان شد اکل وی اندک شد و در بعضی از شروح میگوید که رسول علیه الصلوة والسلام
این حدیث بسبیل تمثیل فرمودند یعنی مؤمن راضی است باندک از دنیائی و کافر حریص است بر کثرت
مال و جمع دنیا در اربعین امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله علیه می آرد که در بسیار خوردن ده آفت است
اول سخت دل شدن دوم بے رحمی سوم کند فهمی چهارم بے حفظی پنجم کاهلی ششم هرزه گوئی هفتم گستاخ
شدن بمعاصی هشتم قیامت را فراموش کردن نهم محتاج شدن دهم خورش ماران و کژدمان شدن
در کتاب طب کمال الدین اسمٰعیل بخاری گفته است که اتفاق حکما و اولیاست که اصل همه بیماریها در
خوردن بسیار است **بیت** ز پر خوردن بروزی صد بمیرد ٭ ز کم خوردن یکی را تب نگیرد ٭ ابو العباس
قصاب رحمة الله علیه میگوید که من هرگز طعام نخوردم تا از گرسنگی بی طاقت نشدم لاجرم هرگز مرا
هیچ طبیب حاجت نبود **بیت** گاو از پی خوردنی بسیار ٭ نشخوار همی زند چو مردار ٭ آهو خورش
گیاه خشک است ٭ افگنده او مثال مشک است ٭ در کتب متصوفه می آرد که چهار صد صدیق اتفاق
کرده اند بر این که نان تخم غفلت است و غفلت تخم دوزخ اما آشره در جماع از جهت این که چون
بر آن فعل حریص باشد خطر بود که بحرام افتد و مستحق رسوائی و عقوبت گردد در دنیا و در آخرت و دیگر اینکه
عمر عزیز تر است از آنکه او را در چنین کارها ضایع گرداند اما در طب و حکمت بدانکه جماع کردن بسیار
مغز را ضعیف کند و چشم را تاریک گرداند و خفقان و ضعف دل و قوت غریزه را تباه کند و روی
را زرد سازد و حفظ را زیان دارد و غیر از این نقصانهای دیگر دارد خاصه که بر سیری و بی رغبتی
بود و در کتاب طب ابو الفتح ایوندی آورده که اگر مرد از غایت حرص شهوت بموضع مخصوص نگرد
چشم را خلل دارد و اگر فرزند آید غالب آنکه نابینا بود و اگر بوقت صحبت بزاق بکار دارد یا آب
خورد فرزند نحیف و نزار بود اگر فی الحال حاجت روا شود و منی در رحم تمام نیامده باشد فرزند مبتلا

ونیم اندام آید واگر از هر دو راه بیکبار قربت جوید بیماری دق پدید آید و در لعنت خداوند تعالی بود و فرزند گنده دهان وگنده بغل آید واگر در وقت طلوع و استوا و غروب صحبت جوید فرزند مخنث آید و در لعنت حق بود یا از دین اسلام بیرون رود و نعوذ بالله منها واگر قصد کرده بود با و در حال صحبت فرزند اقرع آید واگر کار کرده بود و سست شده بود و مانده گشته خفقان ظاهر گردد و فرزند ضعیف و بیمار بود و چون مجامعت با فراط کرده شود زیان دارد و حکما گفته اند که در سه چیز غافل نشاید بود که ضرر آن بزرگ بود اول آنکه غذای عادت نگاه باید داشتن و افزون ناکردن که اگر افراط کند ویرانی تن باشد دوم آنکه اگر کم خورد غذا امعا تنگ گردد و حرارت غریزی بمیراند سوم مجامعت ناکردن تناسل منقطع گرداند چون حاجت افتد فرو ماند اما ضعف مباشرت از چهار اندام بود اول ضعیفی مغز بود و نشان وی آن بود که از مجامعت مزه نیابد دوم از ضعف دل بود و نشان وی آن بود که شرم دارد یا بترسد که نتواند همچنان باشد سوم از ضعف جگر بود و نشان او آن بود که منی اندک بود چهارم از ضعف قضیب بود و علاج هر یکی ازینها در کتب طب مبین است و این کتاب احتمال آن ندارد حاصل سخن آن است که بر این شغل حریص نباید بود که هر چند در ان بکوشد باز از گوش نتواند برابر شد **بیت** حکما گفته اند

در شهوت همه نوعی فرو ترند زخر ✤ پس چرا مرد شهوتی رانند ✤ که دران باشد او زخر کمتر ✤ از مردمی و خرد دوری نماید که مرد دایم در بند کاری بود که در ان کمتر از حماری بود و باین فخر نتوان کرد بلکه قوی عاری بود و پس تفریط او ولیتر از افراط بود الهی شهوات و لذات نفسانی که مخالف رضای تو باشد بر دلهای ما سرد گردان آمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

مناجات بدرگاه حضرت قاضی الحاجات جل جلاله و عز اسمه که از همه بی نیاز است

خدایا بسوی تو رو کرده ایم
بانعام عام تو خو کرده ایم
در آندم که از ما نشانی نبود
در جود فضل تو بر ما کشود
همه جا ترا این بود این اختصاص
که ما با تو بودیم در بزم خاص
وجود و عدم را نبود امتیاز
حقیقت عیان بود پنهان مجاز
وجود قدم بود دیگر عدم
عدم را چه مکنت به پیش قدم
زکنج عدم تا به بزم وجود
دلیلم بجز لطف جودت نبود
تو دانی اگر اختیارم بدی
بدان نیستی افتخارم بدی
ولی چون تو خواندی از ان آمدم
زگلشن سوی خاکدان آمدم
چو دل با تو دستت بجائی نکرد
ازین آمدن هم زیانی نکرد
چو از نیستی سوی هستی شدیم
همه مست جام الستی شدیم
بمخموریم گر فتوری رسید

همان دم شراب طهوری رسید
مرا کار هر دم بجائے رسید
که زندان جانست جای سخن
بایمان عرفان علم و عمل
تو کردی بنام منش نام زد
ولیکن من از بی وفائی خویش
تو با آنکه سلطان من بنده ام
که من هر زمان صد جفا کرده پیش
هنوزش نه بسته که بشکسته ام
خدایا گنه گارم و تیره رای
کرم بیش ز اندازه ام کرده
چه گویم ز غفلت چها کرده ام
چه غم چون تو ئے دارم آمرزگار
ز آلایش سرفانت چه باک
درافتد بگرداب درد و محن
بفریاد من رس مرا دستگیر
دران تلخی قبض جان از تنم
زبان میل توحید گفتن کند
چو بستر کنم خاک بالین ز خشت
تحف روح ریحان از آن خضرتم
در آندم که از خاک سر بر کنم
گناهان من سر بسر در گذار
مرا وقت نشر صحف در سوال
گران کن بتوحید میزان من
اگرچند رفتم براه ضلال

بهر چیز محتاج شد جان من
ز انعام عامش صلائی رسید
بالا ر نعما چنان داشتے
مشید شد ارکان قصر امل
گدایم ولیکن ز احسان تو
مکافات نیکی بدی برده بیش
تو آن میکنی و من این میکنم
تو با هر جفا صد وفا کرده پیش
ترا مهر با من چنان استوار
مرا اندرین گمرهی ره نمائے
در آخر که عمرم بپایان رسد
لعنت نکردم خطا کرده ام
خدایا اگرچند بد کرده ام
که دریا نشد تیره از مشت خاک
چو لطفت ببینی برون از عدد
در آندم که گردد یقین رفتنم
ز شهد شهادت بکام افگنم
چو بیرون رود جان پاک از جسد
دران حفره بکشادری از بهشت
چو گردد تنم در لحد چون غبار
ز خاک درت افسر سر کنم
چو رو ها سیه کرده نا امید
ز اهل یمین کن نه اهل شمال
اگر طاعتم نیست از آنم چه باک
یکی گفتمش قرب پنجاه سال

یکی صد فرستاد سلطان من
مرا اندرین ظلمت آباد تن
که دینی بهشت است پنداشتی
هزاران فیوض از ازل تا ابد
زدم کوس شاهی در ایوان تو
خدایا ز لطف تو شرمنده ام
از انت هزار آفرین میکنم
هر آن عهد و پیمان من بسته ام
مرا عهد با تو چنین بے مدار
در اول چو با من کرم کرده
کند قصد پرواز جان از جسد
اگر هست جرمم برون از شمار
ولی هرچه کردم بخود کرده ام
دران صرصر مرگ کشتی من
چو اسباب رحمتی اندک پذیر
نه بندی زبان از ثنا گفتنم
که چون جان ز تن عزم رفتن کند
بجوابان بآسایشم در لحد
فرست اندران کنج پر حسرتم
بهر ذره جرمی ز من در گذار
چو آرم بصحرای محشر گذار
بآب کرم روی من کن سفید
چو طاعت نه بینی بدیوان من
که از چرک شرکم بود سینه چاک
مرا باد و گوبان کمن همنشین

دران دوزخ ای ارحم الراحمین
بران پل که از تیغ بران تراست
سلامت مرا بگذران همچون برق
پس از نعمت ولادت جان تن
کنند چشم جولان بدیدار تو
مرا دوستانند چندین هزار
زخیل سگان تو پنداشتند
بود هر کسے را بچیزی هوس

چو آرند مرا بر سر آن دو راه
گذر ده چو مرغی که پران تر است
پس آنکه بدار السلام درآر
حجابم ز پیشش نظر برمگن
خدایا مراد منے برآر
ز لطف عمیم تو امید وار
مراد همه دوستانم برآر

تمام شد سنه ۱۳۲۲ الهجری

براه بهشتم سگنے رو براه
از ان راه باریک باسوز حرق
مراد من و دوستانم برآر
که چون بشنود گوش گفتار تو
بسلک گدایان خویشت درآر
مرا مقتدائے خود انگاشتند
مکن پیش ایشان مرا شرمسار
تمنای من از تو این هست بس

خاتمة الطبع از جانب کارپردازان مطبع

بعد حمد و نعت عاشقان پرتو جمال جهان آرای محمدی و دلریشان بیان معراج احمدی را مژدهٔ طرب افزا و نوید مسرت انتما که درین ایام برکت انضمام کتاب لاجواب صحیفهٔ نایاب۔ ذخیرهٔ معجزات باهرات مفخر کائنات۔ مخزن کرامات و تشریفات افضل موجودات۔ تمیمهٔ بازوی حقیقت و عرفان۔ حمائل گلوی شریعت و ایقان شمع شبستان خلوتکدهٔ اصحاب شوق۔ رونق بزم ارباب ذوق۔ معدن جواهر زواهر محامد سرور انبیا۔ اعنی رحمة للعالمین۔ سید المرسلین۔ حضرت محمد مصطفی۔ علیه الوف التحیة والثنا۔ کتب عالم را سرتاج و سردار موسوم به نادر المعراج و بحر الاسرار مصنفهٔ عالم باعمل۔ فاضل اکمل۔ ماهر اسرار طریقت جامع نکات معرفت۔ زبدة المصنفین فی اقرانه۔ اسوة المتبحرین فی زمانه۔ نخبة العلما جناب شیخ العالم اکبرآبادی متضمن حالات برکت آیات معراج رسول اکرم که از تصانیف کثیره و معتمدات منیفهٔ علماے امصار انتخاب فرموده در پنجاه و دو باب بحیز تحریر درآورده چنانچه تفصیل این ابواب پنجاه و دوگانه از عنوان کتاب هذا روشن و مبرهن خواهد گشت حسب فرمائش زائر الحرمین الشریفین حاجی صدیق خواجه جخندی تاجر کتب النقل کالاصل در مطبع نامی و گرامی منشی نولکشور واقع لکهنؤ به سرپرستی آقای نامدار جناب منشی پراگ نرائن صاحب مالک مطبع موصوف باه ستمبر ۱۹۰۴ء مطابق ماه جمادی الآخره ۱۳۲۲ هجری بحلیهٔ طبع آراسته و پیراسته گردیده وظیفهٔ شبا روزی صاحبدلان دیار گردید فقط۔